ومن يتوكل على الله فهو حسبه
غنية الطالبين
حضرت شيخ سيد محي الدين عبد القادر جيلاني
بفرمائش حاجی عبد الستار و حاجی محمود حافظ حسام الدین باهتمام محمد منیر

فہرست الابواب الفصول من کتاب غنیۃ الطالبین

س

تمت

این چهل کاف است

از تصنیف حضرت غوث الثقلین شاه محی الدین عبد القادر جیلانی قدس سره

که شیخ عبد الحق دهلوی آنرا ترجمه نموده است رحمهما الله تعالی جل وعلا

بس است ترا — پروردگار تو — بسا است که بسنده کند ترا

كَفَاكَ رَبُّكَ كَمْ يَكْفِيكَ

از روی حادثه — که پوشیدن وی — مانند کمین است — که باشد

وَاكِفَةً + كَفْكَافُهَا كَكَمِينٍ كَانَ

از نیزه باد — ... — مانند تجنیدن ریسمان

مِنْ كَلَكَ + تَكُرُّ كَرًّا كَكَرِّ الْكَرِّ

در سپر — برمی گشد — کارد تیز ترا

فِي كَبِدٍ + تَحْكِي مُشَكْشِكَةً

مانند شیری — که از قوا پنجه زند

كَكَلْكَلٍ لَكَكَا +

بس است مر ترا — آنچه نزد من است — بس است مر ترا

كَفَاكَ مَا بِي كَفَاكَ

باز دارنده اندوه جگر را — ای ستاره دل من

الْكَافُ كُرْبَتَهُ + يَا كَوْكَبًا

كَانَ يَحْكِي كَوْكَبَ الْفَلَكِ

بسم الله الرحمن الرحیم

خطبہ مولوی عبداللہ خلف مولوی عبدالحکیم سیالکوٹی

سپاس بی نیازی است که بحق ادای آن نیاز مند بارگاه خویش را از غیر بی نیاز کند و طالبان
صادق را بمطلب اصلی و اصل سازد و درود مسعود و سرور است که وصال جویان را بآن
نردبان بمعراج کمال انسانی رساند و محرم نهانخانه جمع گرداند این نسخه ترجمه کتاب غنیة الطالبین است که
باستدعای شیخ شیوخ ولی وقت عارف کامل سالار طائفه اخیار شیخ بلاول قادری لاهوری رحمة الله
علیه حضرت شیخنا شیخ الآفاق استاذ الکل فی الکل علی الاطلاق عالم عارف نحریر متقن جامع علوم اولین
و آخرین ابی و استاذی و شیقی عبد الحکیم بن شیخ شمس الدین قدس الله سرهما العزیز نوشته اند
و صورت واقعه چنین بود که آنحضرت پس از استدعای شیخ استخاره کردند و در استخاره اجازت نوشتن
ترجمه نیافتند چون حسب وعده که بشیخ بود طلب ترجمه کرد عدم اجازت در جواب گفتند شیخ کیفیت ترجمه که بقصد
آن استخاره واقع شد استفسار کرد گفتند که ترجمه خلاصه مطلب این کتاب مستطاب پیش نهاد خاطر
داشته استخاره بوقوع آمده بود اجازت نیافت بلکه صریح منع واقع شد شیخ گفت که چون این قسم
ترجمه بعبارت فارسی سهل الماخذ ناسخ این نسخه سنیه می شود ازین سبب اجازت نشده و من چون
بعبارت عربیه آشنا نیستم ترجمه الفاظ این کتاب را می خواهم که از مثل شما سند داشته باشم و هنگام
عمل محتاج باستفسار از دیگری نشوم چون باین قصد استخاره کردند اجازت شد و این ترجمه بتحریر آمد
اینمعنی را فقیر عبد الله الملقب بالبیب از زبان حقائق تبیان حضرت قدس سره العزیز شنیده اول
این نسخه نوشته شد تا بر طالبان صادق معلوم بود و نسخه از انتحال مامون و مصون باشد

بسم

خطبہ شیخ المشائخ مولوی عبدالحکیم مترجم این نسخہ

بِسْمِ اللّٰہِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بنام خدا بخشندہ مہربان

اَلْحَمْدُ لِلّٰہِ عَلٰی نَعْمَائِہٖ وَالصَّلٰوۃُ عَلٰی سَیِّدِ اَنْبِیَائِہٖ وَعَلٰی اٰلِہٖ وَاَحِبَّائِہٖ

ہمہ سپاس مر خدا راست بر نعمتہای او و درود بر سالار پیغمبران او و بر اولاد او و دوستان او

قَالَ غَوْثُ الْاَعْظَمِ سَنَدُ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ نُوْرُ الثَّقَلَیْنِ قُطْبُ

فرمود غوث اعظم تکیہ گاہ عرب و عجم روشنی دو عالم مدار

الْخَافِقَیْنِ مُحْیِ السُّنَّۃِ اَبُوْ مُحَمَّدٍ عَبْدُ الْقَادِرِ الْحَسَنِیُّ الْحُسَیْنِیُّ

دو جہان زندہ کنندہ سنت ابو محمد عبدالقادر حسنی و حسینی

الْجِیْلَانِیُّ قَدَّسَ اللّٰہُ سِرَّہُ الْعَالِیْ وَاَفَاضَ بَرَکَاتِہٖ عَلٰی مَنِ اقْتَدٰی

گیلانی پاک سازد خدا تعالیٰ سر او کہ بلند است و بریزاد برکتہای او بر کسی کہ پیروی کند

بِطَرِیْقَتِہٖ السَّامِیْ بِسْمِ اللّٰہِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ رَبِّ یَسِّرْ وَاَعِنْ یَا کَرِیْمُ

بطریق او کہ بلند است آغاز می کنم کتاب را بنام خدای الخ پروردگارا آسان بکن و یاری بدہ ای کرم کنندہ

آغاز کتاب

اَللّٰھُمَّ عَوْنَکَ وَلُطْفَکَ صَلَّی اللّٰہُ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَّاٰلِہٖ وَ

بارخدایا اعتماد من بر یاری تو و لطف تو است رحمت فرستد خدا تعالیٰ بر سالار ما کہ نام پاکش محمد است و بر اولاد او

اَصْحَابِہٖ وَسَلَّمَ اَلْحَمْدُ لِلّٰہِ الَّذِیْ بِتَحْمِیْدِہٖ یُسْتَفْتَحُ کُلُّ کِتَابٍ وَّ

واصحاب او و سلام فرستد ہمہ سپاس و ستائش مر خدا راست کہ با سپاس او آغاز کردہ شود ہر مکتوب را و

بِذِکْرِہٖ یُصَدَّرُ کُلُّ خِطَابٍ وَّبِحَمْدِہٖ یَتَنَعَّمُ اَھْلُ النَّعِیْمِ فِیْ دَارِ

بذکر او ابتدا کردہ شود ہر سخن را و بحمد او نعمت یابند اہل بہشت در دار

الْجَزَاۤءِ وَالثَّوَابِ وَبِاسْمِہٖ یُشْفٰی کُلُّ دَاۤءٍ وَّبِہٖ یُکْشَفُ کُلُّ غَمَّۃٍ

جزا و ثواب و بنام او شفا دادہ می شود از ہر مرض و باو دور کردہ می شود ہر اندوہ

وَّبَلَاۤءٍ وَّاِلَیْہِ تُرْفَعُ الْاَیْدِیْ بِالتَّضَرُّعِ وَالدُّعَاۤءِ فِی الشِّدَّۃِ وَالرَّخَاۤءِ

و بلا بسوی او برداشتہ شود دستہا بزاری و دعا در سختی و فراخی

وَالسَّرَّاۤءِ وَالضَّرَّاۤءِ وَھُوَ سَامِعٌ لِّجَمِیْعِ الْاَصْوَاتِ بِفُنُوْنِ الْخِطَابِ

و در خوشی و ناخوشی و او شنوندہ است ہمہ آوازہا بگوناگون خطاب

على اختلاف اللغات والمجيب للمضطر الدعاء فله الحمد على

بر رنگارنگ زبانها واجابت کننده است درمانده را دعا پس مر او راست حمد بر

ما أولى وأسدى وله الشكر على ما أنعم وأعطى وأوضح المحجة و

مقام جزی که داد و نکوئی کرد و نعمتی باند و شکر کرد و مر او راست شکر بر نعمتها و عطاها و روشن کرد راه

هدى وصلوته على صفيه ورسوله الذي به من الضلالة

فراخ راه نمود و او راست درودها بر برگزیده او و پیغامبر او که به سبب او از گمراهی

هدى محمد وآله وأصحابه وإخوانه المرسلين والملئكة

راه نمود خلق را که نامش محمد است صلعم و بر اولاد او و اصحاب او و برادران او که پیغمبرانند و بر فرشتگان

المقربين وسلم تسليما أما بعد فقد ألح علي بعض أصحابي

مقربان وسلام و بستد بر ایشان سلام فرستادن اما پس از حمد و صلوة پس بتحقیق الحاح و زاری تمام کرد بر من بعضی یاران

وشدد في الخطاب في تصنيف هذا الكتاب بحسن ظنه في

وسخت کرد بر من سخن در تصنیف این کتاب از جهت نیکو گمانی که آن بعضی داشتند در

الإصابة الصواب والله هو العاصم في الأقوال والأفعال

برسیدن بچیزی که راست است و خدا تعالی است که نگهدارنده است در سخن او و کارها از لغزش

والمطلع على الضمائر والنيات والمنعم المتفضل بتسهيل ما

و واقف است بر چیزهای پوشیده و نیت ها و انعام و فضل کننده است به آسان کردن چیزی که

أراد وإليه عز وجل الإرجاء لتطهير القلوب من الرياء و

خواسته است آن بعضی اصحاب و بسوی خدا تعالی است امید واری خواستن از برای پاک کردن دلها را از ریا و

النفاق وإبدال السيئات بالحسنات إنه غافر للذنوب و

از نفاق و بدل کردن بدیهای را به نیکیها بدرستی او آمرزنده گناهان است و

الخطيات وقابل التوبة من العباد فلما رأيت صدق رغبة

بزرگ است و قبول کننده توبه را از بندگان پس هرگاه دیدم راستی رغبت آن بعضی را

في معرفة الآداب الشرعية من الفرائض والسنن والهيئات

در دانستن چیزهای نیک شریعت از فرائض و سنن رسول و هیئات صحابه علما و مشایخ

ومعرفة الصانع عز وجل بالآيات والعلامات ثم الإتعاظ

و در دانستن آفریدگار عز وجل بدلائل نقلیه و علامتهای باطنی پس دیدم صدق رغبت او در پند

بالقرآن والألفاظ النبوية في مجالس تذكرها ومعرفة أخلاق

گرفتن بقرآن و الفاظ پیغمبر علیه السلام در مجلسها که ذکر می کرد آنها را و در دانستن اخلاق

الصالحين سمتها في أثناء الكتب ليكون عونا له على سلوك

صالحان که گرد آوردم آنها را در میان کتاب تا که یاری دهد بعض اصحاب را بر راه رفتن

یعنی امت اسلام

طرق

طريق الله عز وجل وامتثال أوامره وانتهاء نواهيه وجد

راه حق تعالی و بجا آوردن فرمودهای او و باز ماندن از نا فرمودهای او و یافتم

له نية صادقة قد صدرت من فتوح الغيب في فاجبته إلى

آن بعضی را نیت درست که ظاهر شد از فتحهای غیب در من و قبول کردم سوال آن اصحاب

ذلك فانبعثت مشمرا مبتغيا محتسبا للثواب وراجيا للنجاة

تصنیف این کتاب پس جستی کردم در اتمام کردن این چیزها و طلب کننده ام مر ثواب را و امید دارنده ام از برای رستگاری

في يوم الحساب إلى جمع هذا الكتاب بتوفيق رب الأرباب الملهم

در روز حساب بسوی جمع کردن این کتاب به توفیق پروردگار پروردگاران الهام کننده

للصواب وقد سميته غنية لطالبي طريق الحق عز وجل باب

صواب است و تحقیق نامیدم این کتاب را غنیة الطالبین یعنی بی نیاز کننده مر طالبان طریق حق تعالی را باب

نبتدئ بقول الذي يجب على من يريد الدخول في ديننا

ابتدا می کنیم پس می گوییم آنچه واجب است بر هر کسی که میخواهد در آمدن در دین ما

أولا أن يتلفظ بالشهادتين لا إله إلا الله محمد رسول الله و

پیش از همه اعمال جوارح گفتن دو کلمه شهادت است نیست هیچ معبود مگر الله محمد رسول الله و

يتبرأ من كل دين غير دين الإسلام ويعتقد بقلبه وحدانية

بیزار شدن از هر دینی که جز دین اسلام است و اعتقاد کردن به دل به یگانگی

الله تعالى على ما سنبينه إن شاء الله تعالى إذ كان الإسلام هو

خدا تعالی بطریقی که بیان خواهیم کرد اگر خواسته خدا تعالی است چون بوده است اسلام که

الدين عند الله تعالى قال الله تعالى عز وجل إن الدين عند الله

دین است نزد خدا تعالی چنانچه خدا فرموده است بدرستی دین مقبول پیش خدا

الإسلام وقال تعالى ومن يبتغ غير الإسلام دينا فلن يقبل منه

اسلام است و فرموده است هر که طلب کند غیر از اسلام دین پس قبول کرده نخواهد شد از او

فإذا أتى بذلك دخل في الإسلام وحرم قتله وسبي ذراريه

پس چون بجا آورد این دو کلمه شهادت را پس در آمد در اسلام و حرام شد کشتن او و بند کردن اولاد او

واستغنام أمواله ويغفر له ما تقدم من التفريط في حق الله

و غنیمت آوردن مالهای او را و آمرزیده می شود او را هر چه پیش کرده است از تقصیرات در حقوق خدا

عز وجل لقوله تعالى قل للذين كفروا إن ينتهوا يغفر لهم ما قد

از جهت فرمودن حق تعالی بگو ای پیغمبر مر کافران را اگر باز مانند از کفر آمرزیده میشود ایشان را چیزی

سلف وقول النبي صلى الله عليه وسلم أمرت أن أقاتل الناس

که پیش گذشت از ایشان از تقصیرات و از جهة فرمودن پیغمبر صلعم امر کرده شده ام بقتال کردن کفار

ذکر ایمان

حَتّٰى يَقُولُوا لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ فَإِذَا قَالُوهَا عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَ

تا آنکه بگویند ایشان کلمهٔ توحید را پس هرگاه که گفتند کلمهٔ توحید نگهداشتند از من خونهای خود را و

أَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّهَا وَحِسَابُهُمْ عَلَى اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلِقَوْلِهِ صَلَّى اللّٰهُ

مالهای خود را مگر بحق آن و حساب ایشان در قیامت بر حق تعالی است و از جهت فرمودن پیغمبر

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْإِسْلَامُ يَجُبُّ مَا قَبْلَهُ ثُمَّ يَجِبُ عَلَيْهِ الْغُسْلُ لِلْإِسْلَامِ

علیه السلام که اسلام دور میکند چیزی را که پیش از وی بوده است از گناه پس از اقرار واجب می شود بر وی غسل از جهت اسلام

لِمَا رُوِيَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَمَرَ ثُمَامَةَ ابْنَ أُثَالٍ وَقَيْسَ

از جهت چیزی که مرویست بدرستی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فرمود ثمامه ابن اثال و قیس

ابْنَ عَاصِمٍ لَمَّا أَسْلَمَا بِالْغُسْلِ وَفِي رِوَايَةٍ أَلْقِ عَنْكَ شَعْرَ الْكُفْرِ وَاغْتَسِلْ ثُمَّ

ابن عاصم را هرگاه اسلام آوردند بغسل و در روایتی وارد شده انداز از خود موی کفر را و غسل بکن بعد از آن

يَجِبُ عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ لِأَنَّ الْإِيمَانَ قَوْلٌ وَعَمَلٌ لِأَنَّ الْقَوْلَ دَعْوَى وَ

واجب می شود بر وی نماز بشرط دخول وقت از جهت آنکه ایمان قول است و عمل است چراکه قول دعوی است و

الْعَمَلُ هُوَ الْبَيِّنَةُ وَالْقَوْلُ صُورَةٌ وَالْعَمَلُ رُوحُهَا وَلِلصَّلٰوةِ شَرَائِطُ

عمل گواه آن دعوی یعنی گواه مسموع است و قول صورت است و عمل روح اوست و مر نماز را شرائط است

يَتَقَدَّمُهَا وَهِيَ الطَّهَارَةُ بِالْمَاءِ الطَّهُورِ أَوِ التَّيَمُّمُ عِنْدَ عَدَمِهِ وَالسِّتَارَةُ

که پیش از نماز باشد و آن طهارت اندام است بآب پاک یا تیمم کردن وقت نابودن آب و مانند پوشیدن

بِثَوْبٍ طَاهِرٍ وَالْوُقُوفُ عَلَى بُقْعَةٍ طَاهِرَةٍ وَاسْتِقْبَالُ الْقِبْلَةِ وَالنِّيَّةُ

عورت بجامهٔ پاک و استادن بر جای پاک و روآوردن به قبله و نیت نماز کردن

وَدُخُولُ الْوَقْتِ أَمَّا الطَّهَارَةُ فَلَهَا فَرَائِضُ وَسُنَنٌ وَالْفَرَائِضُ فِي ظَاهِرِ

و در آمدن وقت اما طهارت پس مر او را فرضهاست و سنتها و فرائض در ظاهر

الْمَذْهَبِ عَشَرَةٌ النِّيَّةُ أَوَّلًا وَهُوَ أَنْ يَنْوِيَ بِطَهَارَتِهِ رَفْعَ الْحَدَثِ

مذهب مصنف ده چیز است اول نیت فرض است و آن نیت که قصد کند بطهارت خود دور کردن حدث

وَإِنْ كَانَ تَيَمُّمًا فَاسْتِبَاحَةَ الصَّلٰوةِ لِأَنَّ التَّيَمُّمَ لَا يَرْفَعُ الْحَدَثَ وَ

و اگر تیمم باشد پس قصد مباح کردن نماز چراکه تیمم دور نمی کند حدث را

مَحَلُّهَا الْقَلْبُ فَإِنْ ذَكَرَ ذٰلِكَ بِلِسَانِهِ مَعَ اعْتِقَادِهِ بِقَلْبِهِ كَانَ قَدْ

و محل نیت دل است پس اگر ذکر کرد نیت بزبان با اعتقاد کردن بدل پس بتحقیق

أَتَى بِالْفَضْلِ وَإِنِ اقْتَصَرَ عَلَى الْاِعْتِقَادِ أَجْزَأَهُ ثُمَّ التَّسْمِيَةُ وَهُوَ أَنْ

بجا آورد نیکو و مستحب را و اگر بس کرد بر اعتقاد دل بسنده است بعد از آن فرض تسمیه است و آن است

يَذْكُرَ اللّٰهَ تَعَالَى عِنْدَ إِرَادَتِهِ أَخْذَ الْمَاءِ ثُمَّ الْمَضْمَضَةُ وَهُوَ دَوَرَانُ

که یاد کند حق تعالی را وقت قصد کردن او گرفتن آب بعد از آن فرض مضمضه است و آن مضمضه گردانیدن

الماء

الماء في الفم ومجه واخراجه منه ثم الاستنشاق وهو ادخال

آب در دهان وانداختن و برآوردن او از دهان است. بعد از آن فرض استنشاق است و آن در آوردن

الماء في منخري الانف ثم غسل الوجه وحده من منابت شعر

آب در دو سوراخ بینی است. بعد از آن فرض شستن رو وحد او از محل روئیدن موی

الرأس الى ما انحدر من اللحيين والذقن طولا ومن وتد الاذن

سر تا جائی که فرود آمده است از استخوان که محل رستن ریش است و تا فرود زنخ در طول و در جانب عرض از بناگوش

الى وتد الاذن عرضا ثم غسل اليدين الى المرفقين ثم مسح الرأس

تا بناگوش دیگر. پس فرض است شستن دو دست تا آرنج و آرنج داخل فرض است. پس مسح کردن سر

وصفته ان تغمس يديه في الماء ثم يرفعهما فارغتين فيضعهما

وطریق مسح آنست که فرو برد دو دست خود را در آب پس بردارد هر دو دست خود را خالی از آب پس بنهد هر دو دست

على مقدم رأسه ويجرهما الى قفاه ويعيدهما الى الموضع الذي

بر پیش سر خود و بکشد آن هر دو را تا گردن و باز گرداند هر دو دست را تا جائے که

بدأ منه ويكون الابهامان في صماخي الاذنين يمسح بهما

ابتدای مسح کرده بود و باشد هر دو نر انگشت در دو سوراخ گوش. پس مسح کند بآن هر دو نر انگشت

الجلدتين الملاصقتين مع الصماخين ثم يغسل الرجلين الى

دو چرم گوش که چسپانده است با دو سوراخ. پس بشوید هر دو پا را تا

الكعبين وهما الناتيان في مفصل القدم وكل ذلك مرة مرة

دو کعب و دو کعب عبارت است از دو بلندی که در بند قدم است و همه چیزها مذکور فرض است یکبار یکبار

واما التاسع فهو ترتيب الاعضاء كلها كما نطق به القرآن في

و نهم فرض رعایت ترتیب است در شستن اعضاء مذکوره چنانچه ناطق است بآن ترتیب قرآن در

قوله عز وجل يا ايها الذين آمنوا اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا

قول حق عز و جل ای گروهی که ایمان آورده اید وقتیکه خواهید شما که برخیزید بسوی نماز پس بشوئید شما

وجوهكم وايديكم الى المرافق وامسحوا برؤسكم وارجلكم الى

روی خود را و دستهای خود را تا آرنج و مسح کنید سرهای خود را و بشوئید پاهای خود را تا

الكعبين والعاشر الموالاة وهو اتباع العضو الثاني الاول قبل

کعبین و فرض دهم موالات است و آن موالات پس آوردن عضو دوم است عضو اول را پیش

ان ينشف ماء الاول واما سننها فعشر ايضا غسل الكفين

از خشک شدن عضو اول است و اما سنت وضو هم ده چیز است شستن دو دست

قبل ادخالهما الاناء والسواك والمبالغة في المضمضة والاستنشاق

پیش از در آوردن در ظرف آب و مسواک کردن و مبالغه کردن در مضمضه و استنشاق است

الكف بالفتح وتشديد الفاء تعالی الله بالفارسية پنجه از شیدی

نشف بالفتح و بضمتین بخود کشیدن جامه عرق را و کشیدن آب را از چیزی را رسیدیما

إِلَّا أَنْ يَكُونَ صَائِمًا وَتَخْلِيلُ اللِّحْيَةِ عَلَى اخْتِلَافِ الرِّوَايَتَيْنِ وَ
مگر وقتی که باشد روزه دار و خلال کردن بانگشتان ریش را بعد از فراغ وضو یا بعد شستن رو و

غَسْلُ دَاخِلِ الْعَيْنَيْنِ وَالْبِدَاءَةُ بِالْيَمِينِ وَأَخْذُ مَاءٍ جَدِيدٍ
شستن اندرون دو چشم و آغاز کردن از راست و گرفتن آب تازه

لِلْأُذُنَيْنِ وَمَسْحُ الْعُنُقِ وَتَخْلِيلُ مَا بَيْنَ الْأَصَابِعِ وَالْغَسْلَةُ الثَّانِيَةُ
از برای مسح هر دو گوش و مسح گردن و خلال کردن انگشتان دست و پای و شستن اعضاء وضو بار دوم

وَالثَّالِثَةُ وَأَمَّا التَّيَمُّمُ فَأَنْ تَضْرِبَ يَدَيْهِ عَلَى تُرَابٍ طَاهِرٍ لَهُ غُبَارٌ
و سیوم و اما تیمم پس آنست که زنند دو دست را بر خاک پاک که مر او را گرد باشد

يَعْلَقُ بِالْيَدِ نَاوِيًا لِاسْتِبَاحَةِ صَلوٰةٍ مَفْرُوضَةٍ مُسَمِّيًا ضَرْبَةً وَاحِدَةً
که بچسپد بدست در آنحال که نیت کند با آن تیمم از جهت مباح شدن نماز فرض و بسم الله خواننده است زدن یکبار

يُفَرِّجُ بَيْنَ أَصَابِعِهِ فَيَمْسَحُ وَجْهَهُ بِبَاطِنِ أَصَابِعِ يَدَيْهِ وَظَهْرَ كَفَّيْهِ
کشاده دارد میان انگشتان دست پس مسح کند روی خود را بباطن انگشتان دست و مسح کند پشت دو کف دست خود را

بِبَاطِنِ رَاحَتَيْهِ وَأَمَّا الطَّهَارَةُ الْكُبْرَى فَنَذْكُرُهَا فِي بَابِ آدَابِ
بباطن دو کف دست و اما طهارت بزرگ که غسل است پس ذکر خواهیم کرد او را در باب آداب

الْخَلَاءِ إِنْ شَاءَ اللّٰهُ تَعَالَى وَأَمَّا السِّتَارَةُ فَأَنْ يَكُونَ ثَوْبًا طَاهِرًا
خلاء و اما ستر عورت پس آنکه باشد جامه پاک

يَسْتُرُ عَوْرَتَهُ وَمَنْكِبَيْهِ مِنْ سَائِرِ أَنْوَاعِ الثِّيَابِ إِلَّا الْحَرِيرَ فَإِنَّ
که بپوشد عورت او را و دو دوش او را از همه نوعهای جامه غیر از ابریشم پس بدرستی که

الصَّلوٰةَ فِيهِ بَاطِلَةٌ وَإِنْ كَانَ طَاهِرًا وَكَذٰلِكَ الْمَغْصُوبُ وَأَمَّا
نماز در جامه ابریشم باطل است و اگرچه باشد پاک و همین طور نماز جائز نیست در جامه غصب کرده و اما

الْبُقْعَةُ فَأَنْ تَكُونَ طَاهِرَةً مِنْ جَمِيعِ النَّجَاسَاتِ فَإِنْ كَانَتِ النَّجَاسَةُ
جای پس اینکه باشد پاک از همه پلیدیها پس اگر باشد پلیدی

الَّتِي عَلَيْهَا قَدْ نَشَّفَتْهَا الرِّيَاحُ أَوِ الشَّمْسُ فَبَسَطَ عَلَيْهَا بِسَاطًا طَاهِرًا
که بر جای است تحقیق بر چیده است او را بادها یا آفتاب پس گسترد بران جای بساط پاک را

فَصَلَّى عَلَيْهِ صَحَّتْ صَلوٰتُهُ عَلَى إِحْدَى الرِّوَايَتَيْنِ وَكَذٰلِكَ إِنْ كَانَتْ
پس گذارد نماز بر او صحیح است نماز او بر یکی از دو روایت و همین طور نماز جائز است اگر باشد

مَغْصُوبَةً عَلَى رِوَايَةٍ ضَعِيفَةٍ وَأَمَّا اسْتِقْبَالُ الْقِبْلَةِ فَأَنْ
جای مغصوب بر روایت ضعیفه و اما روی آوردن بقبله پس آنکه

يَتَوَجَّهَ إِلَى عَيْنِ الْكَعْبَةِ إِنْ كَانَ بِمَكَّةَ وَمَا قَارَبَهَا مِنَ الْبِقَاعِ وَ
روآرد بسوی نفس کعبه اگر باشد در مکه و چیزی که نزدیک آن مکه است از جاها و

علق چسپیدن ١٢ رشیدی

التفریج کشاده کردن ١٢ رشیدی

راحت کف دست ١٢ رشیدی

اِلَى جِهَتِهَا اِنْ كَانَ عَلَى بُعْدٍ مِنْهَا بِالْاِجْتِهَادِ وَبَذْلِ الطَّاقَةِ بِالْاِسْتِدْلَالِ

دلیل سوی جانب آن کعبه اگر باشد دور از مکه بکوشش کردن و خرج کردن طاقت خود باشد باستدلال کردن

بِالشَّوَاهِدِ وَالدَّلَالَاتِ بِالنُّجُوْمِ وَالشَّمْسِ وَالرِّيَاحِ وَغَيْرِ ذٰلِكَ وَاَمَّا

بشواهد و دلائل از ستارگان و آفتاب و بادها و جز آن . و اما

النِّيَّةُ فَمَحَلُّهَا الْقَلْبُ وَهُوَ اَنْ يَعْتَقِدَ اَدَاءَ مَا افْتَرَضَ اللّٰهُ تَعَالٰى

نیت پس جای آن دل است و آن اینست که اعتقاد کند ادای چیزی که فرض کرده است حق تعالی

عَلَيْهِ مِنْ فِعْلِ الصَّلٰوةِ بِعَيْنِهَا وَامْتِثَالِ الْاَمْرِ الْوَاجِبِ مِنْ غَيْرِ رِيَاءٍ

برو از کردن نماز معین و بجا آوردن امر حق را که واجب است بغیر نمودن

وَسُمْعَةٍ ثُمَّ يُحْضِرُ قَلْبَهُ اِلٰى اَنْ يَفْرُغَ مِنْهَا وَقَدْ جَاءَ فِي الْحَدِيْثِ

و شنوانیدن خلق پس حاضر کند دل خود را تا آنکه فارغ شود از نماز و تحقیق آمده است در حدیث

عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهُ قَالَ لِعَائِشَةَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهَا

از پیغمبر صلی الله علیه وسلم بدرستی فرمود پیغمبر مر عائشه را

لَيْسَ لَكِ مِنْ صَلٰوتِكِ اِلَّا مَا حَضَرَ فِيْهِ قَلْبُكِ وَاَمَّا دُخُوْلُ الْوَقْتِ فَبِعِلْمِهِ

نیست مر ترا از نماز مگر چیزیکه حاضر باشد دران دل تو و اما درآمدن وقت پس بدانستن او

يَقِيْنًا اَوْ غَلَبَةِ الظَّنِّ فِي يَوْمِ الْغَيْمِ وَهَيَجَانِ الرِّيَاحِ وَالْمَوَانِعِ ثُمَّ

بیقین یا به غلبه گمان در روز ابر و در وقت شورش بادها و موانع تحقیق وقت و پس

يُؤَذِّنُ فَيَقُوْلُ اللّٰهُ اَكْبَرُ اللّٰهُ اَكْبَرُ اللّٰهُ اَكْبَرُ اللّٰهُ اَكْبَرُ اَشْهَدُ اَنْ لَا

اذان گوید پس بگوید تکبیر چار بار خدا تعالی بزرگ است گواهی میدهم که نیست

اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا رَّسُوْلُ اللّٰهِ

هیچ معبودی بحق بجز ذات پاک الله تعالی گواهی میدهم که محمد صلعم پیغمبر خدا است

اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا رَّسُوْلُ اللّٰهِ حَيَّ عَلَى الصَّلٰوةِ حَيَّ عَلَى الصَّلٰوةِ حَيَّ عَلَى

گواهی میدهم که محمد صلعم پیغمبر خدا است دو بار بگوید . بیایید بر نماز . بیایید بر نماز . بیایید بر

الْفَلَاحِ حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ اللّٰهُ اَكْبَرُ اللّٰهُ اَكْبَرُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ ثُمَّ يُقِيْمُ

رستگاری . بیایید بر رستگاری الله تعالی بزرگ است الله بزرگ است نیست هیچ معبودی بجز او پس اقامت گوید

فَيَقُوْلُ اللّٰهُ اَكْبَرُ اللّٰهُ اَكْبَرُ اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا

پس بگوید الله بزرگ است الله بزرگ است گواهی میدهم آنکه نیست هیچ معبودی بجز او گواهی میدهم بدرستی محمد صلعم

رَّسُوْلُ اللّٰهِ حَيَّ عَلَى الصَّلٰوةِ حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ قَدْ قَامَتِ الصَّلٰوةُ قَدْ

رسول خدا تعالی است بیایید به نماز بیایید بر رستگاری تحقیق قائم شد نماز تحقیق

قَامَتِ الصَّلٰوةُ اللّٰهُ اَكْبَرُ اللّٰهُ اَكْبَرُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ **فَصْلٌ** فَاِذَا

قائم شد نماز الله بزرگ است . الله بزرگ است نیست هیچ معبودی بجز او فصل پس وقتی

كَمُلَتْ هٰذِهِ الشَّرَائِطُ دَخَلَ فِي الصَّلٰوةِ بِقَوْلِ اللّٰهُ اَكْبَرُ لَا يُجْزِئُهُ

تمام شد این شرطها درآمد در نماز بگفتن الله اکبر بس نمی کند

غَيْرُهٗ مِنْ اَلْفَاظِ التَّعْظِيْمِ وَلَهَا اَرْكَانٌ وَّوَاجِبَاتٌ وَّمَسْنُوْنَاتٌ وَّ

غیر این کلمه تکبیر از الفاظ تعظیم و مر آن نماز را رکنهاست و واجبات است و سنتهاست و

هَيْئَاتٌ اَمَّا الْاَرْكَانُ فَخَمْسَةَ عَشَرَ الْقِيَامُ وَتَكْبِيْرَةُ الْاِحْرَامِ وَ

هیئتهاست اما ارکان پانزده است ایستادن و تکبیر تحریمه گفتن و

قِرَاءَةُ الْفَاتِحَةِ وَالرُّكُوْعُ وَالطُّمَانِيْنَةُ فِيْهِ وَالْاِعْتِدَالُ عَنْهُ وَالطُّمَانِيْنَةُ

خواندن فاتحه درکوع کردن و آرمیدن دررکوع و راست شدن از رکوع و آرمیدن

فِيْهِ وَالسُّجُوْدُ وَالطُّمَانِيْنَةُ فِيْهِ وَالْجُلُوْسُ بَيْنَ السَّجْدَتَيْنِ وَالطُّمَانِيْنَةُ

در اعتدال و سجده کردن و آرمیدن در سجده و نشستن درمیان دو سجده و آرمیدن

فِيْهِ وَالتَّشَهُّدُ الْاَخِيْرُ وَالْجُلُوْسُ فِيْهِ وَالصَّلٰوةُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ

دران جلوس و تشهد پسین و نشستن دران تشهد و درود کردن بر پیغمبر

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالتَّسْلِيْمُ وَاَمَّا الْوَاجِبَاتُ فَتِسْعَةٌ التَّكْبِيْرُ غَيْرُ تَكْبِيْرَةِ

علیه السلام و لفظ سلام گفتن اما واجبات پس نه اند تکبیر گفتن غیر تکبیر

الْاِحْرَامِ وَالتَّسْمِيْعُ وَالتَّحْمِيْدُ عِنْدَ الرَّفْعِ مِنَ الرُّكُوْعِ وَالتَّسْبِيْحُ فِي

تحریمه و سمع الله لمن حمده گفتن و ربنا لک الحمد گفتن وقت برداشتن سر از رکوع و سبحان ربی العظیم گفتن در

الرُّكُوْعِ وَالسُّجُوْدِ مَرَّةً مَرَّةً وَقَوْلُهٗ رَبِّ اغْفِرْ لِيْ فِي الْجِلْسَةِ بَيْنَ

رکوع و سبحان ربی الاعلی گفتن در سجده یک یک بار و گفتن رب اغفر لی در نشستن درمیان

السَّجْدَتَيْنِ مَرَّةً وَّاحِدَةً وَّالتَّشَهُّدُ الْاَوَّلُ وَالْجُلُوْسُ لَهٗ وَنِيَّةُ

دو سجده یکبار والتحیات اول و نشستن برای تشهد اول و نیت

الْخُرُوْجِ مِنَ الصَّلٰوةِ فِي التَّسْلِيْمِ وَاَمَّا الْمَسْنُوْنَاتُ فَاَرْبَعَةَ عَشَرَ

برآمدن از نماز در سلام اما سنتها پس چارده است

الْاِسْتِفْتَاحُ وَالتَّعَوُّذُ وَقِرَاءَةُ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ وَقَوْلُهٗ اٰمِيْنَ

خواندن انی وجهت الخ و خواندن اعوذ الخ و خواندن تسمیه و گفتن آمین

وَقِرَاءَةُ سُوْرَةٍ وَقَوْلُ مِلْءَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ بَعْدَ التَّحْمِيْدِ وَمَا زَادَ

و خواندن سورة از سورتها و گفتن لفظ ملء السماء والارض بعد ربنا لک الحمد و هرچه زیاده باشد

عَلَى التَّسْبِيْحَةِ الْوَاحِدَةِ فِي الرُّكُوْعِ وَالسُّجُوْدِ وَفِيْ قَوْلِ رَبِّ اغْفِرْ لِيْ

از یک تسبیح در رکوع و سجود و در گفتن رب اغفر لی در جلسه

وَالسُّجُوْدُ عَلَى الْاَنْفِ فِيْ اِحْدَى الرِّوَايَتَيْنِ وَجِلْسَةُ الْاِسْتِرَاحَةِ

و سجده کردن بر بینی در یک روایت و نشستن از جهت راحت

ای بعد التحمید ربنا لک الحمد ملء السموات والارض و ملء ما شئت من شیء بعد

بَعْدَ قَضَاءِ السَّجْدَتَيْنِ وَالتَّعَوُّذُ مِنْ اَرْبَعَةِ اَشْيَاءَ بِاَنْ يَقُوْلَ
پیش از ادای دو سجده و پناه خواستن از چهار چیز به اینکه گوید

اَعُوْذُ بِاللهِ مِنْ عَذَابِ جَهَنَّمَ وَمِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ وَمِنْ فِتْنَةِ
پناه می جویم بخدا از عذاب دوزخ و از عذاب گور و از فتنه

الْمَسِيْحِ الدَّجَّالِ وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ وَالدُّعَاءُ بِمَا ذُكِرَ فِي
کور دجال و از بلاء زندگانی و مرگ و خواندن دعا که مذکور است در

الْاَخْبَارِ بَعْدَ اَنْ يُصَلِّيَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي التَّشَهُّدِ
احادیث پس از درود بر پیغامبر صلی الله علیه وسلم در نشستن

الْاَخِيْرِ وَالْقُنُوْتُ فِي الْوِتْرِ وَالتَّسْلِيْمَةُ الثَّانِيَةُ عَلَى رِوَايَةٍ ضَعِيْفَةٍ
پسین و خواندن دعا قنوت در وتر و سلام در جانب دوم گفتن بر روایت ضعیف

وَاَمَّا الْهَيْئَاتُ فَخَمْسٌ وَعِشْرُوْنَ هَيْئَةً رَفْعُ الْيَدَيْنِ عِنْدَ
اما هیئات نماز پس بیست و پنج هیئت است بر داشتن دو دست در وقت

الْاِفْتِتَاحِ وَالرُّكُوْعِ وَالرَّفْعِ مِنْهُ وَهُوَ اَنْ يَكُوْنَ كَفَّاهُ مَعَ
شروع نماز و برداشتن دو دست در وقت رکوع و در وقت برداشتن سر از رکوع و آن برداشتن اینست که باشند دو کف دست او برابر

مَنْكِبَيْهِ وَاِبْهَامَاهُ عِنْدَ شَحْمَتَيْ اُذُنَيْهِ وَاَطْرَافُ اَصَابِعِهِ مَعَ
دو دوش او و دو انگشت او نزد دو نرمه گوش او و سرانگشتان او با

فُرُوْعِ اُذُنَيْهِ ثُمَّ اِرْسَالُهُمَا بَعْدَ الرَّفْعِ وَوَضْعُ الْيَمِيْنِ عَلَى الشِّمَالِ
جوانب دو گوش او پس گذاشتن آن دو دست را پس از رفع و نهادن دست راست بر دست چپ

فَوْقَ السُّرَّةِ وَالنَّظَرُ اِلَى مَوْضِعِ السُّجُوْدِ وَالْجَهْرُ بِالْقِرَاءَةِ وَالتَّامِيْنِ
بالای ناف و نظر کردن بسوی جای سجده و بلند کردن قراءت و بلند گفتن آمین

وَالْاِسْرَارُ بِهِمَا وَوَضْعُ الْيَدَيْنِ عَلَى الرُّكْبَتَيْنِ فِي الرُّكُوْعِ وَمَدُّ
و آهسته خواندن قراءت و آمین و نهادن دو دست بر دو زانو در رکوع و دراز کردن

الظَّهْرِ وَمُجَافَاةُ عَضُدَيْهِ عَنْ جَنْبَيْهِ فِيْهِ وَالْبِدَايَةُ بِوَضْعِ الرُّكْبَةِ
پشت و دور داشتن دو بازو خود را از دو پهلوی خود در سجده و ابتدا کردن بنهادن زانو

ثُمَّ الْيَدِ فِي السُّجُوْدِ وَمُجَافَاةُ الْبَطْنِ عَنِ الْفَخِذَيْنِ وَالْفَخِذَيْنِ عَنِ السَّاقَيْنِ
پس دست در سجود و دور داشتن شکم از دو ران و دو ران را از دو ساق

فِيْهِ وَالتَّفْرِيْقُ بَيْنَ الرُّكْبَتَيْنِ فِي السُّجُوْدِ وَوَضْعُ الْيَدَيْنِ حِذَاءَ
در سجده و جدای کردن در دو زانو در سجده و نهادن دو دست برابر

الْمَنْكِبَيْنِ فِيْهِ وَالْاِفْتِرَاشُ فِي الْجُلُوْسِ بَيْنَ السَّجْدَتَيْنِ وَفِي التَّشَهُّدِ
دو دوش در سجده و گستردن پا در نشستن در میان دو سجده و گستردن دو پا در تشهد

الأَوَّلِ وَالتَّوَرُّكُ فِي الثَّانِي وَوَضْعُ الْيَدِ الْيُمْنَى عَلَى الْفَخِذِ الْيُمْنَى

اول ونشستن بر سرین در تشهد ثانی ونهادن دست راست بر ران راست

مَقْبُوضَةً مُشِيرًا بِالسَّبَّابَةِ مُحَلِّقًا بِالْإِبْهَامِ مَعَ الْوُسْطَى وَوَضْعُ

درانحالتی که قبض کرده شده باشد آن دست درانحال که اشارت کننده باشد بانگشت شهادت وحلقه کننده باشد زانگشت

الْيُسْرَى عَلَى الْفَخِذِ الْيُسْرَى مَبْسُوطَةً فَإِنْ أَخَلَّ بِشَرْطٍ مِنَ الشَّرَائِطِ الَّتِي

دست چپ بر ران چپ درانحالتی که گشاده باشد دست چپ پس اگر خلل کرد بچیزی از شرائط که

ذَكَرْنَاهَا أَوَّلًا بِغَيْرِ عُذْرٍ لَمْ تَنْعَقِدِ الصَّلٰوةُ وَإِنْ تَرَكَ رُكْنًا عَامِدًا أَوْ

ذکر کردیم من آنها را اندر اول بغیر عذر منعقد نه شد نماز واگر ترک کرد رکن را دانسته یا

سَاهِيًا بَطَلَتْ وَإِنْ تَرَكَ وَاجِبًا سَاهِيًا جَبَرَهُ بِسُجُودِ السَّهْوِ وَإِنْ تَرَكَهُ

بسهو باطل شد نماز واگر ترک کرد واجب را بسهو برابر کند نقصان را بسجده سهو واگر ترک کرد واجب

عَامِدًا بَطَلَتِ الصَّلٰوةُ وَإِنْ تَرَكَ سُنَّةً أَوْ هَيْئَةً لَمْ يَبْطُلْ وَلَمْ يَسْجُدْ

بقصد کرد پس باطل شد نماز واگر ترک سنتی یا هیئت کرد نه نماز باطل می شود ونه سجده سهو لازم آید

كِتَابُ الزَّكٰوةِ وَيَجِبُ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ لَهُ مَالٌ زَكَوِيٌّ وَهُوَ أَنْ

کتاب زکوة وواجب می شود بران مسلمان زکوة اگر باشد مر او را مالی که موجب زکوة هست آنمال

تَمْلِكَ عِشْرِينَ مِثْقَالًا مِنَ الذَّهَبِ أَوْ مِائَتَيْ دِرْهَمٍ مِنَ الْوَرِقِ أَوْ

که مالک بود بیست مثقال از طلا یا دو صد درم از نقره یا

قِيمَةَ أَحَدِهِمَا مِنْ عُرُوضِ التِّجَارَةِ أَوْ خَمْسًا مِنَ الْإِبِلِ أَوْ ثَلٰثِينَ مِنَ الْبَقَرِ

قیمت یکی ازین دو از کالای تجارت یا پنج از شتر یا سی از گاو

أَوْ أَرْبَعِينَ مِنَ الْغَنَمِ سَائِمَةً حَوْلًا كَامِلًا إِلَّا أَنْ يَكُونَ عَبْدًا أَوْ مُكَاتَبًا

یا چهل از گوسپند که چرنده باشد در صحرا سال تمام مگر اگر باشد آن مالک بنده یا مکاتب

فَإِنَّهُ لَا يَجِبُ عَلَيْهِمَا الزَّكٰوةُ فَيُخْرِجُ عَنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ رُبْعَ

پس بدرستی واجب نیست بران هر دو زکوة پس برآرد از طلا و نقره که نصاب باشد چهارم

الْعُشْرِ فَيَكُونُ عَنْ عِشْرِينَ دِينَارًا نِصْفَ دِينَارٍ لِأَنَّ عُشْرَهَا

حصه از دهم پس باشد از بیست دینار نیم دینار از جهت آنکه عشر بیست دینار

دِينَارَانِ وَرُبْعُهُمَا نِصْفُ دِينَارٍ وَعَنْ مِائَتَيْ دِرْهَمٍ خَمْسَةُ دَرَاهِمَ

دو دینار است و چهارم حصه دو دینار نیم دینار است و باشد از دو صد درم واجب پنج درم

لِأَنَّ عُشْرَهَا عِشْرُونَ وَرُبْعُهَا خَمْسَةٌ وَعَنْ خَمْسٍ مِنَ الْإِبِلِ شَاةٌ

از جهت آنکه دهم حصه آن بیست است و چهارم حصه بیست درم پنج است و برآرد از پنج شتر یک شاه

وَهِيَ الْجَذَعُ مِنَ الضَّأْنِ قَدْ تَمَّتْ لَهَا سِتَّةُ أَشْهُرٍ وَالثَّنِيُّ مِنَ الْمَعْزِ

وآن جذع است یعنی آن گوسپند دارد که پشم باشد تحقیق تمام شده باشد او را شش ماه و ثنی است از بز یعنی بز

وَهُوَ مَا لَهُ سَنَةٌ وَعَنْ عَشْرٍ شَاتَانِ وَعَنْ خَمْسَةَ عَشَرَ ثَلَاثُ

و بنی آنست که مراو را یکسال باشد و برآرد از ده شتر دو شاة و از پانزده شتر سه

شِيَاهٍ وَعَنْ عِشْرِينَ اَرْبَعُ شِيَاهٍ وَعَنْ سِتٍّ وَعِشْرِينَ اِبْنَتُ مَخَاضٍ

شاة و از بیست شتر چهار شاة و از بیست و شش شتر برآرد بنت مخاض و آن

وَهِيَ مَا لَهَا سَنَةٌ وَدَخَلَتْ فِي الثَّانِيَةِ فَاِنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَيْهَا فَابْنُ

بنت مخاض آنست که مراو را تمام شده باشد یکسال و در آمده باشد در سال دوم پس اگر قادر نباشد بر بنت مخاض پس پسر

لَبُوْنٍ ذَكَرٍ وَهُوَ مَا لَهُ سَنَتَانِ وَدَخَلَ فِي الثَّالِثَةِ وَعَنْ سِتٍّ وَ

ابن لبون نر و ابن لبون نر آنست که مراو را دو سال کامل گذشته باشد و در آمده باشد در سومی و از سی و شش

ثَلٰثِيْنَ اِبْنَتُ لَبُوْنٍ وَهِيَ فِي سِنِّ ابْنِ لَبُوْنٍ وَعَنْ سِتٍّ وَاَرْبَعِيْنَ

بدهد او را آنکه بنت لبون باشد و آن بنت لبون در سال ابن لبون است و از چهل و شش برآرد

حِقَّةٌ وَهِيَ مَا كَمُلَ لَهَا ثَلٰثُ سِنِيْنَ وَعَنْ اِحْدٰى وَسِتِّيْنَ جَذَعَةٌ

حقه را و آن حقه او را آنست که تمام شده مراو را سه سال و برآرد از شصت و یک شتر جذعه را

وَهِيَ مَا كَمُلَ لَهَا اَرْبَعُ سِنِيْنَ وَعَنْ سِتٍّ وَسَبْعِيْنَ بِنْتَا لَبُوْنٍ وَ

و آن جذعه آنست که تمام شده باشد مراو را چار سال و از هفتاد و شش دو بنت لبون و

عَنْ اِحْدٰى وَتِسْعِيْنَ حِقَّتَيْنِ اِلٰى اَنْ تَبْلُغَ عِشْرِيْنَ وَمِائَةً فَاِذَا زَادَتْ

از نود و یک شتر برآرد دو حقه را تا اینکه برسد به صد و بیست است پس وقتیکه زیاده شود

وَاحِدَةٌ كَانَ فِيْ كُلِّ اَرْبَعِيْنَ بِنْتُ لَبُوْنٍ وَفِيْ كُلِّ خَمْسِيْنَ حِقَّةٌ

یکی باشد در هر چهل شتر بنت لبون و باشد در هر پنجاه شتر یک حقه

وَاَمَّا الْبَقَرُ فَيُخْرِجُ عَنْ ثَلٰثِيْنَ تَبِيْعًا اَوْ تَبِيْعَةً وَهِيَ مَا كَمُلَ لَهَا سَنَةٌ

و اما گاو پس برآرد از سی گاو یک تبیع نر یا ماده و آن چیزیست که کامل شده باشد او را یکسال

وَعَنْ اَرْبَعِيْنَ مُسِنَّةً وَهِيَ مَا كَمُلَ لَهَا سَنَتَانِ وَعَنْ سِتِّيْنَ

و از چهل گاو برآرد یک مسنه را و آن چیزیست که تمام شده باشد او را دو سال و از شصت گاو برآرد

تَبِيْعَتَيْنِ فَاِذَا بَلَغَتْ سَبْعِيْنَ كَانَ فِيْهَا تَبِيْعٌ وَمُسِنَّةٌ ثُمَّ عَلٰى

دو تبیعه را پس وقتیکه رسد گاو به هفتاد باشد در آنها یک تبیع و یک مسنه پس بر

هٰذَا الْاِعْتِبَارِ يُخْرِجُ عَنْ كُلِّ ثَلٰثِيْنَ تَبِيْعًا وَعَنْ كُلِّ اَرْبَعِيْنَ مُسِنَّةً

همین قیاس برآرد از هر سی گاو یک تبیع و از هر چهل گاو یک مسنه

وَاَمَّا الْغَنَمُ فَفِيْ كُلِّ اَرْبَعِيْنَ شَاةً اِلٰى اَنْ تَبْلُغَ مِائَةً وَعِشْرِيْنَ فَاِذَا

و اما گوسپند پس در هر چهل گوسپند یک شاة تا اینکه برسد آن غنم به یکصد و بیست پس وقتی که

زَادَتْ وَاحِدَةٌ فَفِيْهَا شَاتَانِ اِلٰى مِائَتَيْنِ فَاِذَا زَادَتْ وَاحِدَةٌ فَفِيْهَا

زیاده شود یکی پس در آن غنم دو شاة است تا اینکه رسد عدد غنم به دو صد است پس وقتیکه زیاده شود یکی پس در آن غنم

لبون بالفتح شیردار ابن لبون و بنت لبون بچه دو ساله که بسوم سال درآمده باشد ۱۲ رشیدی

حقه بالکسر و تشدید قاف ۱۲
حقه بالکسر شتر بچه سه ساله که پا در چهارم گذاشته باشد ۱۲ رشیدی

تبیع بچه گاو یکساله ... رشیدی

ثلث شياه الى ثلثمائة فاذا زادت ففي كل مائة شاة فيعطي المخرج

سه شاة است تا آنکه بسیصد رسد پس اگر زیاده شود در هر صد یک شاة بدهد پس بدهد آنکه بیرون کرده [illegible]

عن جميع ذلك للثمانية الاصناف المذكورة في القرآن للفقراء

از همه اموال مذکوره از برای هشت گروه که مذکور اند در قرآن از برای فقیران

الذين لا يملكون كفايتهم والمساكين وهم الذين لهم معظم

که مالک نیستند کفایت خود را و برای مساکین و آنها کسانی اند که مر ایشان را اکثر

الكفاية ولا يملكون تمامها والعاملين عليها وهم الجباة لها

کفایت است و مالک نیستند تمام کفایت را و کسانیکه کار می کنند بر جمع زکوة و آنها جمع کنندگان اند

والحفظون لها الى ان يؤدوها الى الامام والمؤلفة قلوبهم وهم

و نگاه دارندگان آنرا تا آنکه برسانند اورا بپادشاه و بدهد برای کسانی که الفت داده شده دلهای ایشان

قوم من الكفار يرجى اسلامهم اذا اعطوا المال او يكفوا شرهم عن

قومی از کافران که امید داشته شود اسلام ایشان اگر داده شوند مال را یا باز دارند بدی خود را از

المسلمين وفي الرقاب وهم المكاتبون وان اشترى بزكاته رقبة

مسلمانان و در خلاص کردن گردن از بندگی و آن رقاب مکاتبان اند و اگر خرد بزکوة خود بنده را

كاملة فاعتقها جاز ايضا على رواية والغارمين وهم المديونون

پس آزاد کند اورا روا است بیک روایت و بدهد قرضداران را و آن قرضداران اند

الذين لا طاقة لهم على قضاء ديونهم وفي سبيل الله وهم الغزاة

که قدرت ندارند بر ادا کردن قرضهای خود و بدهد در راه خدا تعالی و آن غازیان اند

الذين لا اجزاء لهم في ديوان الامام ولا غيره من السلاطين وان

که نیست مر ایشان را حصه در دفتر پادشاه و نه در دفتر غیر پادشاه از حکام و اگرچه

كانوا اغنياء وابن السبيل وهو المسافر المنقطع به دون الذي

باشند آن غازیان توانگر و بدهد برای پسر راه و آن مسافر است که منقطع شده باشد از مال خود بسبب سفر

ينشئ السفر من بلده فاذا ادى ما عليه من زكوة الفرض يستحب

شروع میکند سفر را از شهر خود پس وقتی که ادا کرد آنچه بروست از زکوة فرض مستحب است

له صدقة التطوع في سائر اوقاته ليلا ونهارا قليلا وكثيرا

اورا صدقه نفل در همه وقتهای در شب و روز کم و بیشتر

لا سيما في الاشهر المباركة كشهر رجب وشعبان وشهر رمضان

خصوصا در ماههای بزرگ چنانچه ماه رجب و ماه شعبان و ماه رمضان

وايام العيد وعاشورا وايام الجدب والضيق ليحوي بذلك العافية

و روزهای عید و روز عاشورا و روزهای قحط و تنگی تا آنکه جمع کند آن صدقه [illegible]

فِي الْجِسْمِ وَالْمَالِ وَالْأَهْلِ وَالْخَلَفِ السَّرِيعِ فِي الدُّنْيَا وَالثَّوَابِ

در تن و مال و اہل و خلف آن بدل زود در دنیا و بیابد ثواب

الْجَزِيلِ فِي الْآخِرَةِ فَصْلٌ وَيُخْرِجُ زَكوٰةَ الْفِطْرِ إِذَا فَضَلَ عَنْ قُوتِهِ

بزرگ در عاقبت. فصل و برآرد صدقه فطر را وقتیکه زیاده باشد از قوت او

وَقُوتِ عِيَالِهِ يَوْمَ الْعِيدِ وَلَيْلَتَهُ عَنْ نَفْسِهِ وَزَوْجَتِهِ وَ

و قوت عیال او برآرد صدقه فطر در روز عید و شب او از خود و از زن خود و

رَقِيقِهِ وَوَلَدِهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَإِخْوَانِهِ وَأَخَوَاتِهِ وَأَعْمَامِهِ وَ

از بنده خود و از پسر خود و از مادر خود و از پدر خود و از برادران خود و از خواهران خود و از اعمام خود و

بَنِي أَعْمَامِهِ عَنْ تَرْتِيبِ الْأَقْرَبِ فَالْأَقْرَبِ بِشَرْطِ أَنْ يَكُونُوا فِي

از پسران اعمام خود برآرد صدقه از ترتیب از نزدیک تر پس آن نزدیک تر بشرط اگر باشند آنها در

مُؤْنَتِهِ وَنَفَقَتِهِ وَقَدْرُهَا صَاعٌ وَزْنُهُ خَمْسَةُ أَرْطَالٍ وَثُلُثٌ

مؤنت او و نفقه او و مقدار آن صدقه یک پیمانه است وزن آن پنج رطل و سیوم حصه رطل است

بِالْعِرَاقِيِّ مِنَ التَّمْرِ أَوِ الزَّبِيبِ أَوِ الْبُرِّ أَوِ الشَّعِيرِ أَوْ دَقِيقِهِمَا أَوْ سَوِيقِهِمَا

بوزن عراق از خرما یا از مویز یا از گندم یا از جو یا آرد گندم و جو یا ستوی گندم و جو

وَكَذٰلِكَ الْأَقِطُ عَلَى الصَّحِيحِ مِنَ الْمَذْهَبِ فَإِنْ عَدِمَ هٰذِهِ الْأَصْنَافَ

و همچنین قروت بر قول صحیح از مذهب امام احمد پس اگر نایاب باشد این چیزها

جَمِيعَهَا فَلْيُخْرِجْ مِنْ قُوتِ الْبَلَدِ مِنْ سَائِرِ أَنْوَاعِ الْحَبِّ كَالْأَرُزِّ

همه پس گو که برآرد از قوت شهر از باقی نوعها دانه مانند برنج

وَالذُّرَةِ وَالدُّخْنِ وَغَيْرِهَا

و ذرة و ارزن و جز آن

كِتَابُ الصِّيَامِ

کتاب روزه ها

وَإِذَا دَخَلَ شَهْرُ رَمَضَانَ وَجَبَ عَلَيْهِ أَنْ يَصُومَ لِقَوْلِهِ تَعَالَى فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ

هرگاه که آمد ماه رمضان واجب است بر مسلمان روزه گرفتن از جهت فرموده حق تعالی پس هر که حاضر باشد از شما

الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ فَإِذَا ثَبَتَ عِنْدَهُ دُخُولُ الشَّهْرِ إِمَّا بِرُؤْيَةِ نَفْسِهِ

در ماه رمضان پس گو که روزه بگیرد در آن ماه پس وقتیکه ثابت شد نزد او در آمدن ماه رمضان یا به دیدن او خود

الْهِلَالَ أَوْ شَهَادَةِ رَجُلٍ وَاحِدٍ عَدْلٍ ثَبْتٍ بِذٰلِكَ أَوْ إِكْمَالِ شَعْبَانَ

ماه را یا گواهی دادن یک مرد که عادل باشد که ثابت شده دخول رمضان بقول او نزد قاضی یا بکامل کردن شعبان

ثَلٰثِينَ يَوْمًا أَوْ حُدُوثِ غَيْمٍ أَوْ قَتَرَةٍ فِي لَيْلَةِ الثَّلٰثِينَ مِنْهُ نَوٰى

سی روز یا پیدا شدن ابر یا غبار در شب سی ام از شعبان نیت کند

أَيَّ وَقْتٍ مِنَ اللَّيْلِ مِنْ وَقْتِ غُرُوبِ الشَّمْسِ إِلَى قَبْلِ أَنْ يَطْلُعَ الْفَجْرُ

در هر وقت از شب از وقت فرو رفتن آفتاب پس از طلوع صبح

قترة بفتح القاف غبار

ثبت بذلك يقال للرجل ثبت إذا كان ثابت القلب

الثاني بأنه صائم غدا من شهر رمضان هكذا كل ليلة إلى أن

صادق نیت کند بآنکه روزه گیرنده ام فردا از همین رمضان همین طور نیت کند در هر شب تا آنکه

ينتهي الشهر وإن نوى في أول ليلة من الشهر أنه صائم الشهر

تمام شود ماه رمضان واگر نیت کند در اول شب از ماه رمضان آنکه بدرستی روزه گیرنده است ماه را

جميعه كفاه ذلك في رواية ضعيفة والصحيح الأول فإذا أصبح

تمام بسنده است این نیت او در روایت ضعیفه از امام احمد وصحیح اول است پس وقتیکه صبح کرد

وجب عليه أن يمسك في جميع نهاره عن الأكل والشرب و

واجب است بر او آنکه نگاهدارد خود را در تمام روز از خوردن و نوشیدن و

الجماع وجميع ما يصل إلى جوفه من أي موضع كان وعن الحجامة

جماع کردن واز هر چیزیکه رسد بشکم او از هر جائیکه رسد واز خون گرفتن

لنفسه أو غيره واستدعاء القيء والمني فإن خالف في جميع

خود را یا غیر خود را وطلب کردن قی وطلب کردن منی پس اگر مخالفت کرد در همه چیزیکه

ذلك بطل صومه ووجب عليه الإمساك إلى غروب الشمس و

مذکور شد باطل شد روزه او وواجب شد بر آن مخالفت کننده نگهداشتن خود را تا فرو رفتن آفتاب و

القضاء إلا الجماع فإنه يجب عليه مع ذلك كفارة وهي عتق

واجب است بر وی قضا نیز مگر در جماع پس بدرستی واجب است بر جماع کننده با امساک وقضا کفارت وآن کفارت آزاد کردن

رقبة مؤمنة سليمة من العيوب المضرة في العمل فإن لم يجد

بنده مؤمن است که سلامت باشد از عیبها که ضرر کننده در کار و خدمت است پس اگر نیابد بنده را

فصيام شهرين متتابعين فإن لم يستطع فإطعام ستين

پس روزه گیرد دو ماه پی در پی پس اگر طاقت روزه ندارد پس طعام دهد شصت

مسكينا لكل واحد منهم مد من طعام وهو رطل وثلث

فقیر را مر هر یکی را از ایشان یک مد از گندم وآن مد رطل و ثلث رطل است

بالعراقي فيكون مائة وثلاثة وسبعون درهما وثلث درهم

بوزن عراقی پس باشد آن مد بوزن یکصد وهفتاد وسه درم وسیوم حصه درهم

أو نصف صاع من تمر أو شعير فإن لم يجد ذلك فمن قوت بلده

یا نیم صاع دهد از خرما یا از جو پس اگر نیابد این چیزها پس بدهد از قوت که متعارف

كما قلنا في الفطرة فإن لم يجد شيئا سقطت عنه واستغفر

چنانچه گفته ایم در صدقه فطر پس اگر نیابد چیزی را ساقط شد کفاره از او وآمرزش خواهد

الله عز وجل وتاب إليه وأحسن العمل في الثاني ويجتنب في

از خدا وباز گردد بسوی او ونیکو باحسان کند عمل را در بار دوم وپرهیز کند در

نهار

نَهارِ رَمَضانَ الخَلْوَةَ بِالمَرْأَةِ شابَّةً وَالقُبْلَةَ لَها وَإِنْ كانَتْ أَيْضًا

روز رمضان از خلوت نشستن با زن جوان و بوسه کردن او را اگرچه باشد آن زن

مِمَّنْ تَحِلُّ لَهُ أَوْ ذاتَ مَحْرَمٍ يَعْنِي رَحِمٍ وَيَجْتَنِبُ السِّواكَ بَعْدَ الزَّوالِ

حلال مر او را یا خداوند حرمت که نکاحش با وی حرام باشد و پرهیز از مسواک کردن از پس از نیم روز

وَمَضْغَ العِلْكِ وَجَمْعَ رِيقِهِ ثُمَّ بَلْعَهُ وَذَوْقَ الطَّعامِ عِنْدَ الطَّبْخِ

و از خاییدن مصطکی و جمع کردن آب دهن را پس فرو بردن آن و چشیدن طعام را وقت پختن

وَغَيْرِهِ وَالغِيبَةَ وَالنَّمِيمَةَ وَالكَذِبَ وَالسَّبَّ وَغَيْرَ ذٰلِكَ وَيُسْتَحَبُّ

و غیر پختن و از گله و سخن چینی و از دروغ و از دشنام و دیگر از آن و مستحب است

لَهُ تَعْجِيلُ الإِفْطارِ إِلَّا فِي يَوْمِ الغَيْمِ تَأْخِيرُهُ أَفْضَلُ وَتَأْخِيرُ السُّحُورِ

مر او را شتاب کردن افطار کردن در روز ابر پس تاخیر او افضل است تاخیر خوردن سحر

إِلَّا أَنْ يَكُونَ مِمَّنْ يَخْفَى عَلَيْهِ ذٰلِكَ أَيْ طُلُوعَ الفَجْرِ وَالأَوْلَى لَهُ أَنْ

مگر آنکه باشد از کسان که پنهان است بر او طلوع فجر و بهتر است مر او را

يُفْطِرَ عَلَى التَّمْرِ أَوْ عَلَى الماءِ وَيَدْعُو وَقْتَ الإِفْطارِ لِما رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ

افطار کردن بخرما یا به آب و دعا خواند وقت افطار از جهت چیزی که روایت است

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قالَ إِذا صامَ أَحَدُكُمْ فَقَدَّمَ عَشاءَهُ

از پیغامبر صلی الله علیه وسلم آنکه پرسید ... که روزه دارد یکی از شما پس پیش آورده شود طعام شبانه او

فَلْيَقُلْ بِسْمِ اللهِ اللّٰهُمَّ لَكَ صُمْتُ وَعَلَى رِزْقِكَ أَفْطَرْتُ سُبْحانَكَ وَ

پس بگوید که افطار میکنم بنام خدا بار خدایا برای تو روزه گرفته بودم و بر روزی تو ... پاکی است ترا و سپاس

بِحَمْدِكَ اللّٰهُمَّ تَقَبَّلْ مِنّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ العَلِيمُ كِتابُ الاعْتِكافِ

است مر ترا بار خدایا قبول کن روزه را از من که تویی شنونده دعا بینده را و داننده کاینات الیسانی کتاب اعتکاف

وَيُسْتَحَبُّ لَهُ الاعْتِكافُ وَلا يَكُونُ إِلَّا فِي مَسْجِدٍ يُصَلَّى فِيهِ بِالجَماعَةِ وَأَوْلَى المَساجِدِ

و مستحب است مر او را اعتکاف و نمی باشد آن اعتکاف مگر در مسجد که گزارده شود در وی نماز بجماعت و بهترین مساجد مسجد

الجامِعُ إِذا كانَ أَيّامًا تَتَخَلَّلُها جُمُعَةٌ وَيَصِحُّ بِغَيْرِ صَوْمٍ وَالأَوْلَى أَنْ

جامع است وقتی که باشد اعتکاف چند روز که در میان آنها جمعه باشد و صحیح است اعتکاف بی روزه و بهتر است این که

يَكُونَ بِالصَّوْمِ لِأَنَّهُ أَجْمَعُ لِهَمِّهِ وَأَعْوَنُ عَلَى كَسْرِ نَفْسِهِ وَالتَّوْقِ

باشد اعتکاف با روزه از جهت آنکه جمع کننده تر است از برای قصد و یاری دهنده تر است بر شکستن نفس او و آرزو

بِالاشْتِياقِ ما هُوَ بِصَدَدِهِ لِأَنَّ الاعْتِكافَ هُوَ حَبْسُ النَّفْسِ فِي مَكانٍ

به آرزو بردن چیزی که صائم در پی اوست از جهت آنکه اعتکاف بستن نفس است در جای

مَخْصُوصٍ وَلُزُومُ الشَّيْءِ وَالمُداوَمَةُ عَلَيْهِ قالَ اللهُ تَعالَى ما هٰذِهِ

خاص و بچسپیدن چیزی را و همیشه بودن بران چیز فرمود حق تعالی حکایت چه چیز است این

التماثيل التي أنتم لها عاكفون وهو من السنن المأثورة عن النبي

صورتها یعنی بتان که شما همیشه برای آن افتاده اید و مجوس آید واعتکاف از سنتها است که مروی است از رسول

صلى الله عليه وسلم وأصحابه لأن النبي صلى الله عليه وسلم

صلی الله علیه وسلم و از اصحاب او از جهت آنکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم

اعتكف العشر الأخير من شهر رمضان ثم لم يزل على ذلك حتى توفاه

معتکف شد ده آخر را از رمضان پس همیشه بوده است برای اعتکاف تا آنکه میراند پیغمبر را

الله تعالى وندب الصحابة إليه فقال من أراد أن يعتكف فليعتكف

حق تعالی و رغبت داد صحابه را بسوی اعتکاف پس گفت کسی که خواهد اعتکاف را پس باید که اعتکاف کند

العشر الأواخر فإذا اعتكف ينبغي له أن يشتغل بفعل يقربه إلى

در عشره آخره پس وقتی که اعتکاف کند می باید که مشغول شود بکاری که نزدیک سازد

الله تعالى من قراءة القرآن والتسبيح والتهليل والتفكر ويجتنب

بخدا تعالی از خواندن قرآن و سبحان الله گفتن و لا اله الا الله گفتن و فکر کردن در افعال و صفات الهی و پرهیز کند

مما لا يعنيه من القول والفعل والعمل ويلزم الصمت من غير ذكر

از آنکه مقصود نیست از سخن و کار و کردار و لازم گیرد خاموشی از غیر ذکر

الله تعالى ويجوز له التدريس وإقراء القرآن لأن ذلك يتعدى

خدا تعالی و درست است معتکف را درس علوم دینی گفتن و خوانانیدن قرآن از جهت آنکه این عبادتی است که میرسد

نفعه إلى غيره فهو أكثر ثوابا من اشتغاله بخاصة نفسه ويجوز

نفع او بغیر او پس این بیشتر است از روی ثواب از مشغول شدن بعبادتی که خاص خود باشد و جایز است

له الخروج من معتكفه لما لا بد له من الاغتسال من الجنابة والأكل

مر اورا بر آمدن از جای اعتکاف از برای چیزی که چاره ندارد از آن چیز از غسل کردن جنابت و خوردن

والشرب وقضاء حاجة الإنسان من البول والغائط وعند الخوف

و نوشیدن و قضا کردن حاجت آدمی از بول و براز و هنگام ترس

على نفسه من الفتنة والمرض الشديد ونحو ذلك كتاب الحج فإذا كملت

بر نفس خود از بلا و بیماری سخت و جز آن پس وقتیکه تمام حاصل شود

في حقه شرائط الحج وجب عليه أداء الحج والعمرة على الفور وهو

در حق او شرطهای حج واجب می شود بر آن شخص ادا کردن حج و عمره در حال و آن

أن يكون بعد إسلامه حرا عاقلا بالغا مستطيعا بالزاد والراحلة

اینست که باشد پس از اسلام آزاد و عاقل و بالغ توانا باشد بتوشه و مرکب

وتخلية الطريق من عدو يمنعه وإمكان السير إليه وهو

و خالی بودن راه از دشمن که مانع باشد و توانایی سیر کردن بسوی آن حج و آن

اتساع

اِتِّسَاعُ الْوَقْتِ لِاَدَآءِ الْحَجِّ وَصِحَّةُ الْبَدَنِ لِلْاِسْتِمْسَاكِ عَلَى الرَّاحِلَةِ

گنجائش وقت است از برای ادای حج وتندرستی تن از برای نگهداشتن خود را بر مرکب

وَالْاِسْتِطَاعَةُ بِالزَّادِ وَالرَّاحِلَةِ اِنَّمَا يَكُوْنُ بَعْدَ تَحْصِيْلِ النَّفَقَةِ

وتوانائی بر توشه ومرکب جز اینکه باشد پس از حاصل کردن خرچ

لِعِيَالِهٖ اِلٰى اَنْ يَّعُوْدَ اِلَيْهِمْ وَالْمَسْكَنِ لَهُمْ وَقَضَآءِ الدُّيُوْنِ اِنْ كَانَتْ

از برای عیال خود تا اگر برگشته آید بسوی ایشان وبعد حاصل کردن جای بودن برای ایشان وپس از ادای قرضها اگر باشد قرض

عَلَيْهِ وَاَنْ يَّكُوْنَ لَهٗ كِفَايَةٌ بَعْدَ رُجُوْعِهٖ مِنْ فَضْلِ مَالٍ اَوْ اُجْرَةِ

بروی واینکه باشد اورا چیزی که بسنده باشد اورا پس از باز آمدن از حج از زیادتی مال یا مزد مال

عَقَارٍ اَوْ بِضَاعَةٍ فَاِنْ خَالَفَ وَقَصَّرَ بِعِيَالِهٖ وَامْتَنَعَ مِنْ قَضَآءِ

غیر منقول یا که وامانت داده باشد برای سود پس اگر مخالفت کرد شرائط را وتقصیر کرد در حق عیال خود وباز ماند از ادای

دَيْنِهٖ وَخَرَجَ اِلَى الْحَجِّ كَانَ مَاثُوْمًا مَسْخُوْطًا عَلَيْهِ لِمَا قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ

قرض خود وبرآمد بسوی حج باشد گنه گار عفو کرده شده حق تعالی برد از جهت گفتن پیغامبر صلعم

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَفٰى بِالْمَرْءِ اِثْمًا اَنْ يُّضَيِّعَ مَنْ يَّقُوْتُهٗ فَاِنْ سَلِمَ مِنَ

علیه وسلم بسنده است مرد را گناه اینکه ضایع کند کسی را که قوت میداد اورا پس اگر سلامت باشد از

الْمُخَالَفَةِ حَتّٰى فَرَغَ مِنَ الْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ سَقَطَ عَنْهُ الْفَرْضُ

مخالفت شرع تا اگر فارغ شد از حج وعمره ساقط شد ازو فرض

فَصْلٌ

فَاِذَا بَلَغَ الْمِيْقَاتَ الشَّرْعِيَّ وَهُوَ ذَاتُ عِرْقٍ اِنْ كَانَ مِنْ اَهْلِ الْمَشْرِقِ

پس وقتیکه رسد جائی احرام را که در شرع مقرر است وآن میقات ذات عرق است که اگر باشد از مردم مشرق

وَالْجُحْفَةُ اِنْ كَانَ مِنْ اَهْلِ الْمَغْرِبِ وَذُو الْحُلَيْفَةِ اِنْ كَانَ مِنْ اَهْلِ

وجحفه است اگر باشد از اهل مغرب وذو الحلیفه است اگر باشد از اهل

الْمَدِيْنَةِ وَيَلَمْلَمُ اِنْ كَانَ مِنْ اَهْلِ الْيَمَنِ وَقَرْنٌ اِنْ كَانَ مِنْ اَهْلِ نَجْدٍ

مدینه ویلملم است اگر باشد از اهل یمن وقرن است اگر باشد از اهل نجد

يَغْتَسِلُ وَيَتَنَظَّفُ اَوْ يَتَيَمَّمُ اِنْ لَّمْ يَجِدِ الْمَآءَ وَيَتَّزِرُ بِاِزَارٍ وَيَرْتَدِيْ

غسل کند وپاک کند خود را از چرکینیت وموی زیادتی یا تیمم کند اگر نیابد آب که کافی غسل باشد وپوشد وبه بندد در زیر طرف تهبند را

بِرِدَآءٍ وَيَكُوْنَانِ اَبْيَضَيْنِ نَظِيْفَيْنِ وَيَتَطَيَّبُ وَيُصَلِّيْ رَكْعَتَيْنِ

چادر را وباشند برد وچادر دو تهبند سفید وپاکیزه وخوشبو مالد وبگذارد دو رکعت را

ثُمَّ يُحْرِمُ وَيَنْوِي الْاِحْرَامَ بِقَلْبِهٖ وَيُلَبِّيْ بِالْعُمْرَةِ اِنْ كَانَ مُتَمَتِّعًا وَهُوَ

پس ازان احرام بندد ونیت کند احرام را بقلب خود وتلبیه کند بعمره تنها اگر باشد متمتع که وآن

الْاَفْضَلُ اَوْ بِالْحَجِّ الْمُفْرَدِ اَوْ بِالْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ جَمِيْعًا وَيَشْتَرِطُ بِقَوْلِ

افضل است یا به حج تنها یا بحج وعمره هر دو وشرط کند برآمدن از احرام جائیکه محبوس شود

عقارا بالفتح آنچه زمین وضیعت ومانند آن باشد ۱۲ رشیدی

از دین وآنچه مانع وجز آن

سخط خشم گرفتن وناخوشنود شدن ۱۲ رشیدی

اللهم إني أريد العمرة أو الحج أو إياهما جميعا فيسر ذلك لي و
تقبل مني وتحلل حيث حبستني ويلبي وصفة التلبية
لبيك اللهم لبيك لبيك لا شريك لك لبيك إن الحمد والنعمة
لك والملك لك لا شريك لك يرفع بذلك صوته يقول ذلك بعد
الإحرام وعقيب الصلوة الخمس وفي إقبال الليل والنهار والتقاء
الرفاق وإذا علا شرفا أو هبط واديا أو سمع ملبيا وفي مساجد
الحرام وبقاعه ويصلي على النبي صلى الله عليه وسلم ويدعو
لنفسه بما أحب إذا فرغ من التلبية فصل فإذا أحرم لا يغطي
رأسه ولا يلبس المخيط ولا الخفين فإن فعل ذلك لزمه ذبح شاة
إلا أن لا يجد الإزار والنعلين ولا يتطيب في بدنه وثيابه من
أنواع الطيب فإن فعل ذلك متعمدا غسله وذبح شاة ولا يقلم
أظفاره ولا يحلق رأسه فإن قلم ثلثة أظفار أو حلق ثلث شعرات
من رأسه أو بدنه فعليه ذبح شاة فإن كان دون ذلك ففي كل ظفر
أو شعرة مد من طعام ولا يعقد النكاح لنفسه ولغيره ويجوز
له الارتجاع ولا يباشر الزوجة والأمة في الفرج ودون الفرج

فَإِنْ فَعَلَ ذٰلِكَ بَطَلَ حَجُّهُ إِذَا كَانَ ذٰلِكَ قَبْلَ رَمْيِ جَمْرَةِ الْعَقَبَةِ

پس اگر مباشرت کند باطل شد حج او وقتی که باشد آن مباشرت پیش از انداختن سنگریزه عقبه

وَلَا يَسْتَمْنِي وَلَا يُكَرِّرُ النَّظَرَ فَإِنْ فَعَلَ فَأَمْنَى فَعَلَيْهِ الْكَفَّارَةُ

و نه برآرد منی را به قصد خود و بار بار نظر نکند بسوی زن پس اگر نظر کرد مکرر و منی برآمد پس واجب است بر او کفارت

وَهِيَ ذَبْحُ شَاةٍ وَلَا يَقْتُلُ الصَّيْدَ الْمَأْكُولَ وَمَا تَوَلَّدَ مِنْ مَأْكُولٍ وَ

و آن کفارت ذبح شاة است و نه کشد صیدی را که خورده می‌شود و صیدی را که زاییده است از ماکول و

غَيْرِ مَأْكُولٍ وَلَا يَأْكُلُ مَا صِيدَ لِأَجْلِهِ أَوْ أَشَارَ إِلَيْهِ أَوْ دَلَّ عَلَيْهِ

غیر ماکول و نخورد چیزی که شکار کرده شد از جهت او یا شکاری که اشاره کرده باشد بسوی او یا رهنمای کرده باشد

أَوْ أَعَانَ عَلَى ذَبْحِهِ مِثْلَ أَنْ يُمْسِكَهُ أَوْ يُعِيرَهُ سِكِّينًا وَنَحْوَ ذٰلِكَ فَإِنْ

یا یاری کرده باشد بر ذبح او مانند آنکه نگاه دارد صید را از برای ذبح یا عاریت دهد کارد را و همچو آن چیزها دیگر پس اگر

فَعَلَ فَعَلَيْهِ الْجَزَاءُ مِثْلُهُ مِنَ النَّعَمِ فَإِنْ كَانَ الصَّيْدُ نَعَامَةً فَعَلَيْهِ

کرد از اینها چیزی پس بر وست جزا مانند آن صید از چارپایه پس اگر باشد شکار شترمرغ پس بر وست

بُدْنَةٌ وَإِنْ كَانَ حِمَارَ وَحْشٍ فَعَلَيْهِ بَقَرَةٌ وَإِنْ كَانَ بَقَرَةَ الْوَحْشِ

بدنه یعنی اشتر یا ماده گاو و اگر باشد گور خر پس بر وست ماده گاو و اگر باشد نیله گاو و

وَأَنْوَاعَهَا فَعَلَيْهِ بَقَرَةٌ وَإِنْ كَانَ غَزَالًا أَوْ ثَعْلَبًا فَعَلَيْهِ عَنْزٌ وَإِنْ كَانَ

و اقسام آن پس بر وست ماده گاو و اگر باشد آهو یا روباه پس بر وست ماده بز و اگر

ضَبُعًا فَكَبْشٌ وَإِنْ كَانَ أَرْنَبًا فَعَنَاقٌ وَإِنْ كَانَ يَرْبُوعًا فَجَفْرَةٌ وَفِي

کفتار پس گوسپند و اگر باشد خرگوش پس ماده بزغاله و اگر باشد موش صحرای پس بزغاله ماده چهار ماهه و در

الضَّبِّ جَدْيٌ وَفِي الْكَبِيرِ كَبِيرَةٌ وَفِي الصَّغِيرِ صَغِيرٌ عَلَى مِثْلِ

سوسمار بزغاله است و در کلان کلان است و در خرد خرد است بر مانند

مَا قِيلَ فِي جَمِيعِ الصِّفَاتِ وَإِنْ كَانَ ذٰلِكَ حَمَامًا فَفِي كُلِّ وَاحِدٍ شَاةٌ

چیزی که گفته شده است در همه صفتها و اگر باشد کبوتر پس در هر کبوتر بز است

فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِثْلٌ فَقِيمَتُهُ يَرْجِعُ فِي مَعْرِفَةِ ذٰلِكَ إِلَى قَوْلِ عَدْلَيْنِ

پس اگر نباشد مانند آن صید از چارپایه پس واجب است قیمت آن صید رجوع کند در دانستن قیمت بسوی قول دو عادل

مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَيَجُوزُ لَهُ ذَبْحُ الْحَيَوَانِ الْإِنْسِيِّ وَأَكْلُهُ وَيَجُوزُ لَهُ قَتْلُ

از مسلمانان و روا است محرم را ذبح حیوان که الفت دارد با آدمیان و خوردن آن و روا است او را کشتن

كُلِّ مَا فِيهِ مَضَرَّةٌ كَالْحَيَّةِ وَالْعَقْرَبِ وَالْكَلْبِ الْعَقُورِ وَالسَّبُعِ وَالنَّمِرِ

هر چیزی که در او ضرر باشد همچون مار و کژدم و سگ گزنده و شیر و پلنگ

وَالذِّئْبِ وَالْفَهْدِ وَالْفَارَةِ وَالْغُرَابِ الْأَبْقَعِ وَالْحِدَأَةِ وَالْبُرْغُوثِ

و گرگ و یوز و موش و زاغ ابلق و غلیواز که مرغی است از جنس بازی که شکار اسپ اوکشند

حدأة بالکسر و فتح دال و همزه پرنده ایست که گوشت ربایید

البق بالفتح وتشدید القاف پشه ۱۲ رشیدی — القراد بالضم کنه ۱۲ رشیدی — براغیث جمع برغوث بالضم کیک ۱۲ رشیدی

أَنْوَاعِهَا وَالزَّنْبُورِ وَالْبَقِّ وَالْبَرَاغِيثِ وَالْقُرَادِ وَالْأَوْزَاغِ وَالذُّبَابِ
وهمه اقسام او وزنبور وپشه وکیک وکنه وکرپش ومگس

وَجَمِيعِ حَشَرَاتِ الْأَرْضِ وَيَجُوزُ قَتْلُ النَّمْلَةِ عِنْدَ الْأَذِيَّةِ وَكَذٰلِكَ
وهمه خزنده های زمین ودرست کشتن مورچه وقت آزار وهمچنین کشتن

الْقَمْلِ وَالصِّئْبَانِ فِي إِحْدَى الرِّوَايَتَيْنِ وَالْأُخْرَى عَلَيْهِ أَنْ يَتَصَدَّقَ
شپش وبیضه شپش در یک روایت کشتن شپش وبیضه جایز است ودیگر اوراین است که تصدق کند

بِمَا أَمْكَنَ وَلَا يَقْتُلُ صَيْدَ الْحَرَمِ فَإِنْ قَتَلَهُ كَانَ حُكْمُهُ كَمَا ذَكَرْنَا فِي
بهرچه قدرت داشته باشد ونکشد شکار حرم که را پس اگر کشت صید حرم را باشد حکم او در شرع آنچه ذکر کرده ایم در

صَيْدِ الْإِحْرَامِ وَلَا يَقْطَعُ أَشْجَارَ الْحَرَمِ وَلَا يَقْلَعُهَا فَإِنْ فَعَلَ ذٰلِكَ ضَمِنَ
شکار احرام ونه برد درخت حرم را ونه کند اورا پس اگر کرد این کار را تاوان دهد

الشَّجَرَةَ الْكَبِيرَةَ بِبَقَرَةٍ وَالصَّغِيرَةَ بِشَاةٍ وَكَذٰلِكَ صَيْدُ الْمَدِينَةِ وَ
درخت کلان را بماده گاؤ ودرخت خورد را بشاة وهمچنین شکار مدینه و

شَجَرُهَا يَحْرُمُ عَلَيْهِ إِلَّا أَنَّ جَزَاءَهُ مَا سَلَبَ مَا عَلَيْهِ مِنَ الثِّيَابِ وَ
درختهای مدینه حرام است بر آن محرم مگر آنکه تاوان این برد کشنده کردن چیزی که بر محرم است از جامها و

يَكُونُ ذٰلِكَ حَلَالًا لِمَنْ أَخَذَهُ **فَصْلٌ** فَإِنْ كَانَ فِي الْوَقْتِ سَعَةٌ
می باشد آن جامه حلال مر کسی را که گرفته است پس اگر باشد در وقت وسعت

فَأَمْكَنَهُ دُخُولُ مَكَّةَ قَبْلَ يَوْمِ عَرَفَةَ بِأَيَّامٍ فَالْمُسْتَحَبُّ لَهُ أَنْ يَغْتَسِلَ
پس میتواند درآمدن در مکه پیش از روز عرفه بچندین روز پس بهتر است اورا آنکه غسل کند

غُسْلًا كَامِلًا وَيَدْخُلَهَا مِنْ أَعْلَاهَا فَإِذَا بَلَغَ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ دَخَلَ
غسل تمام ودرآید در مکه از بالای آن پس چون رسد مسجد حرام را درآید

مِنْ بَابِ بَنِي شَيْبَةَ وَيَرْفَعُ يَدَيْهِ عِنْدَ رُؤْيَةِ الْبَيْتِ وَيَقُولُ
از در بنی شیبه وبردارد دودست را وقت دیدن خانه کعبه وبگوید

اَللّٰهُمَّ إِنَّكَ أَنْتَ السَّلَامُ وَمِنْكَ السَّلَامُ حَيِّنَا رَبَّنَا بِالسَّلَامِ
بارخدایا بدرستی تویی پاک از همه نقصانها واز تست سلامتی همه را زنده دار مارا پروردگار ما بسلامتی

اَللّٰهُمَّ زِدْ هٰذَا الْبَيْتَ تَعْظِيمًا وَتَشْرِيفًا وَتَكْرِيمًا وَمَهَابَةً
بارخدایا زیاده بکن این خانه را بزرگی وشرافت وخوبی وهیبت

وَبِرًّا وَزِدْ مَنْ شَرَّفَهُ وَعَظَّمَهُ مِمَّنْ حَجَّهُ أَوِ اعْتَمَرَهُ تَعْظِيمًا وَ
ونیکی وزیاده بکن کسی را که مشرف شده بخانه را وبزرگی داد اورا از کسان که حج کرده اند یا عمره کرده اند از روی تعظیم و

تَشْرِيفًا وَتَكْرِيمًا وَمَهَابَةً اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ كَثِيرًا كَمَا هُوَ أَهْلُهُ وَكَمَا يَنْبَغِي
تشریف وبزرگی وهیبت حمد هست مر خدا را بسیار چنانچه سزاوار اوست وچنانچه سزاوار است

فی الاخری کما هو الصواب کقراءة — صیغة الفعل والبرغوث وجمعه صواب صیبان ۱۲

بلاغ بالفتح رسانیدن و رسانده شدن ۱۲ رشیدی

لِكَرَمِ وَجْهِكَ وَعِزِّكَ وَجَلَالِكَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي بَلَّغَنِي بَيْتَهُ وَ

مر بزرگی ذات اورا و عزت اورا و جلال اورا حمد مرخدایرا که رسانید مرا بخانه خود و

رَآنِي لِذٰلِكَ اَهْلًا وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلٰى كُلِّ حَالٍ اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ دَعَوْتَ اِلٰى

دانست مرا برای اینخانه لائق و حمد مرخدایرا بر همه حال بارخدایا بدرستی تو طلب کردی بسوی

حَجِّ بَيْتِكَ وَقَدْ جِئْنَا لِذٰلِكَ اَللّٰهُمَّ تَقَبَّلْ مِنِّي وَاعْفُ عَنِّي

حج خانه خویش و بتحقیق آمده ایم ترا از برای آن حج بارخدایا قبول کن از من و عفو کن از من

وَاَصْلِحْ لِي شَاْنِي كُلَّهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ يَرْفَعُ بِذٰلِكَ صَوْتَهُ ثُمَّ يَطُوفُ

و درصلاح آر از همه حال مرا نیست هیچ معبودی بحق بجز تو بلند کند باین دعا آواز خود را پس طواف کند

لِلْقُدُومِ وَيَضْطَبِعُ بِرِدَائِهِ فَيَكْشِفُ كَتِفَهُ الْاَيْمَنَ وَيَسْتُرُ الْاَيْسَرَ

از برای آمدن کعبه و اضطباع کند بچادر خود سله و اضطباع آنست که برهنه کند دوش راست را و پوشد دوش چپ را

ثُمَّ يَتَقَدَّمُ اِلَى الْحَجَرِ الْاَسْوَدِ فَيَسْتَلِمُهُ بِيَدِهِ وَيُقَبِّلُهُ اِنْ اَمْكَنَهُ

پس پیش آید بحجر اسود پس طلب مس کند اورا بدست خود و بوسه کند بدهن خود اگر بتواند

وَاِلَّا اسْتَلَمَهُ وَقَبَّلَ يَدَهُ فَاِنْ زُحِمَ اَشَارَ بِيَدِهِ اِلَيْهِ وَيَقُولُ بِسْمِ اللّٰهِ

و اگر نتواند برساند دست خود را و بوسه کند دست را پس اگر انبوه شود اشارت کند بدست خود بسوی حجر اسود و بگوید بنام خدا

وَاللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُمَّ اِيْمَانًا بِكَ وَتَصْدِيقًا بِكِتَابِكَ وَوَفَاءً بِعَهْدِكَ

و خدا بزرگتر است بارخدایا ایمان آوردم بتو و گرویدم بکتاب تو و وفا کردم به پیمان تو

وَاتِّبَاعًا لِسُنَّةِ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَيَطُوفُ عَلٰى يَمِينِهِ

و پیروی کردم مر طریقه پیغمبر ترا که محمد است صلی الله علیه وسلم و طواف شروع کند از جانب راست خود

وَهُوَ اَنْ يَرْجِعَ اِلٰى بَابِ الْبَيْتِ فَيَمْضِي اِلَى الْحِجْرِ الَّذِي عَلَيْهِ مِيزَابُ

و آن باین طریقه است که باز آید بسوی در خانه پس برود بسوی سنگ که بر دست ناودان

الْبَيْتِ مُسْرِعًا وَهُوَ السَّعْيُ الشَّدِيدُ مَعَ تَقَارُبِ الْخُطَا حَتّٰى اِذَا بَلَغَ

خانه کعبه درانحال که سرعت کننده باشد و آن سرعت رفتن است بشتابی نزدیک نهادن گام تا آن وقتی که برسد

الرُّكْنَ الْيَمَانِيَّ اِسْتَلَمَهُ وَلَمْ يُقَبِّلْهُ فَاِذَا بَلَغَ الْحَجَرَ الْاَسْوَدَ عَدَّ ذٰلِكَ

رکن یمانی را دست رساند اورا و بوسه نکند اورا پس هرگاه رسد بحجر اسود بشمارد این را

شَوْطًا وَاحِدًا ثُمَّ يَطُوفُ كَذٰلِكَ ثَانِيًا وَثَالِثًا قَائِلًا فِي جَمِيعِ ذٰلِكَ

یک دور طواف پس طواف کند همچنین مرتبه دوم و سوم درانحال که گوینده باشد در همه اینها

اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ حَجًّا مَبْرُورًا وَسَعْيًا مَشْكُورًا وَذَنْبًا مَغْفُورًا ثُمَّ

بارخدایا بگردان این حج را مقبول و بگردان این سعی ما را جزا داده شده و بگردان گناه را آمرزیده پس

يُخَفِّفُ مَشْيَهُ وَيُقَارِبُ خُطَاهُ فَيَمْشِي عَلٰى هَيْئَتِهِ فِي الْاَرْبَعَةِ

آهسته کند رفتار خود را و نزدیک نهد گام را پس برود بر همین طریق در چار طواف

خطو بالفتح گام نهادن کذا فی الرشیدی ۱۲

هنیئة ای علی السکینة والوقار فعلة من الهون ۱۲ غیاث

فالهمزة مبدلة من الواو ۱۲

هون بالفتح آرام و آهستگی کذا فی الرشیدی

الحجر بالکسر ما احاط بالحطیم مما یلی المیزاب من الکعبة ۱۲

میزاب ناودان ۱۲

قوله فیمضی از مضی بالضم گذشتن

ابلاغ رسانیدن

تقبل بپذیرفتن

اضطباع ...

استلام بوسه دادن حجر اسود

الرمل بالفتح دویدن و شتاب کردن در رفتن و جنبانیدن دوش

خطوة بالضم یک گام ۱۲

الباقية ويقول فيها رب اغفر وارحم واعف عما تعلم وانت

کہ باقی است و بگویند دران چار طواف پروردگارا بخش و رحمت بکن و عفو کن آنچه میدانی و تو

الاعز الاکرم اللهم ربنا اٰتنا فی الدنیا حسنة وفی الاٰخرة

نهایت بزرگی و بهایت کرم داری بار خدایا پروردگار ما بده مارا در دنیا نیکی و در آخرت

حسنة وقنا عذاب النار ویدعو بما اراد من خیر الدنیا والاٰخرة

نیکی و نگهدار مرا از عذاب دوزخ و طلب کند هر چه خواهد از نیکی دنیا و آخرت

وینبغی ان یکون ناویًا لذلک طاهرًا من الاحداث والانجاس ساترًا

و می باید که باشد نیت کننده طواف قدوم را کہ پاک باشد از پلیدی شرعی سلسله و از پلیدی حقیقی پوشنده

العورة لان النبی صلی الله علیه وسلم قال الطواف بالبیت صلوٰة

عورت باشد از جهت آنکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود طواف خانه کعبه نماز است

الا ان الله تعالی اباح لکم فیه النطق فاذا فرغ من ذلک صلی رکعتین

مگر آنکه الله تعالی مباح کرد شمارا دران طواف سخن پس هرگاه فارغ شود از طواف قدوم بگزارد دو رکعت

خفیفتین خلف مقام ابرٰهیم خلیل الرحمٰن علیه السلام فیقرأ

سبک و قرائت و جمیع ارکان در پس مقام ابراهیم دوست خدا علیه السلام پس بخواند

فی الاولی بعد الفاتحة قل یایها الکٰفرون وفی الثانیة قل هو الله

در رکعت اولی بعد از قرائت فاتحه سوره کافرون و در رکعت دوم سوره اخلاص

احد ثم یرجع الی الحجر الاسود فیستلمه ثم یخرج الی الصفا من بابه

پس باز آید بجر اسود و دست رساند اورا پس برآید بسوی کوه صفا از دروازه کوه صفا

ویرقی علیه الی حیث یمکنه رؤیة الکعبة ثم یکبر ثلثًا ویقول

و برآید بالای آن صفا تا جائی که دیدن کعبه ... پس تکبیر گوید سه بار و بگوید

الحمد لله علی ما هدانا لا اله الا الله وحده لا شریک له صدق

سپاس مر خدا را بر راه نمودن او مارا نیست هیچ معبودی بحق مگر خدای یگانه شریک نباشد اورا و راست گردانید

وعده ونصر عبده وهزم الاحزاب وحده لا اله الا الله ولا

وعده خود را و یاری داد بنده خود را و گریزاند گروه کفار را تنها نیست هیچ معبودی بحق غیر او و نه

نعبد الا ایاه مخلصین له الدین ولو کره الکافرون ثم ینزل

می پرستیم هیچ چیزی را مگر ذات پاک او را در احوال که خالص کننده ایم برائی او دین را و اگرچه ناخوش دارند کافران این کار را

یلبی ویدعو ثانیا وثالثا ثم یمشی حتی یکون بینه وبین

و تلبیه کند و دعا کند بار دوم و سیوم پس فرود آید پیاده رونده تا آنکه باشد میان او و میان

المیل الاخضر المنتصب عند المسجد مقدار ستة اذرع ثم یسرع

میل سبز که استاده است نزد مسجد بمسافت که اندازه او شش گز است پس چستی کند

هزم شکستن و مجتمع نمونه ۱۲

باظهار دین اسلام

یعنی رسول صلی الله علیه وسلم را در وقت جنگ با کفار

که بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمده بودند ۱۲

قوله وهزم الاحزاب وحده
ای هزم غیر قتال اهل الادمیین
بان ارسل ریحا وجنودا ۱۲
مجمع البحار

فِي الْمَشْيِ حَتَّى يَبْلُغَ إِلَى الْمِيلَيْنِ الْأَخْضَرَيْنِ ثُمَّ يُخَفِّفُ مَشْيَهُ إِلَى

در رفتن تا اگر رسد دو میل سبز را پس سبک کند رفتن را تا

أَنْ يَبْلُغَ الْمَرْوَةَ فَيَرْقَى عَلَيْهَا فَيَفْعَلُ كَمَا فَعَلَ عَلَى الصَّفَا ثُمَّ يَنْزِلُ

اگر رسد کوه مروه را پس برآید بالای مروه پس کند چنانچه کرده بود بر صفا پس فرود آید

وَيَمْشِي فِي مَوْضِعِ مَشْيِهِ وَيَسْعَى فِي مَوْضِعِ سَعْيِهِ إِلَى أَنْ يَصِيرَ

و برود بهموار در جای رفتن بهموار خویش در اول بار و سعی کند در محل سعی کردن خود تا اگر باز گردد

إِلَى الصَّفَا ثُمَّ كَذَلِكَ فَيَعُدُّ سَبْعًا يَبْدَأُ بِالصَّفَا وَيَخْتِمُ بِالْمَرْوَةِ

بسوی صفا پس همین طور کند پس شمارد هفت بار آغاز کند بصفا و تمام کند بمروه

وَيَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ مُتَطَهِّرًا كَمَا ذَكَرْنَا فِي الطَّوَافِ بِالْبَيْتِ فَإِذَا فَرَغَ

و می باید که پاک باشد از احداث و انجاس چنانچه ذکر یافت در طواف خانه پس هرگاه فارغ شد

مِنْ ذَلِكَ حَلَقَ أَوْ قَصَّرَ إِنْ كَانَ مُتَمَتِّعًا وَلَمْ يَكُنْ قَدْ سَاقَ هَدْيًا وَفَعَلَ

از این کارها تراشد سر خود را یا قصر کند اگر بوده است متمتع و نبوده است که همراه برده است هدی را و کند

مَا يَفْعَلُ الْحَلَالُ فَإِذَا كَانَ يَوْمُ التَّرْوِيَةِ وَهُوَ الثَّامِنُ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ

هر کاری که می کند کسی که حلال است و احرام ندارد پس وقتی که باشد روز ترویه و او هشتم روز ماه ذی حجه است

أَحْرَمَ مِنْ مَكَّةَ لِلْحَجِّ فَيَأْتِي مِنًى فَيُصَلِّي بِهَا الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ وَالْمَغْرِبَ

احرام بندد آن متمتع از مکه برای حج پس در آید در منا پس بگزارد در منی ظهر و عصر و مغرب

وَالْعِشَاءَ وَيَبِيتُ بِهَا ثُمَّ يُصَلِّي الصُّبْحَ فَإِذَا طَلَعَتِ الشَّمْسُ دَفَعَ مَعَ

و عشا را و شب کند در منی پس بگزارد نماز فجر را پس هرگاه برآید آفتاب روان شود با

النَّاسِ إِلَى الْمَوْقِفِ بِعَرَفَةَ فَإِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ خَطَبَ الْإِمَامُ خُطْبَةً

مردم بسوی جای ایستادن به عرفه پس وقتی که بگردد آفتاب خطبه خواند امام خطبه

يُعَلِّمُ النَّاسَ فِيهَا مَا يَنْبَغِي أَنْ يَفْعَلُوهُ مِنَ الْوُقُوفِ وَمَوْضِعِهِ وَوَقْتِهِ

بیاموزد مردم را در آن خطبه چیزی که می باید که کنند مردم را از ایستادن و جای آن و وقت آن

وَدَفْعِهِ مِنْ عَرَفَاتٍ وَالصَّلَوٰةِ بِمُزْدَلِفَةَ وَالْمَبِيتِ بِهَا وَغَيْرِ ذَلِكَ

و روان شدن از عرفات و نماز گزاردن بمزدلفه و شب کردن بمزدلفه و جز آن

مِنْ رَمْيِ الْجِمَارِ وَالنَّحْرِ وَالْحَلْقِ وَالطَّوَافِ بِالْبَيْتِ وَدَنَا مِنَ الْإِمَامِ فَيَعِي مَا يَقُولُ

از انداختن سنگریزه و کشتن قربانی و سر تراشیدن و طواف خانه کعبه نزدیک شود از امام پس گوش دارد چیزی را که می گوید

ثُمَّ يُصَلِّي مَعَ الْإِمَامِ الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ يَجْمَعُ بَيْنَهُمَا بِإِقَامَةٍ لِكُلِّ صَلَوٰةٍ

پس بگزارد با امام ظهر و عصر و جمع کند هر دو را در یک وقت بگفتن اقامت هر یک نماز را

ثُمَّ يَتَقَدَّمُ إِلَى جَبَلِ الرَّحْمَةِ وَالصَّخَرَاتِ بِقُرْبِ الْإِمَامِ لِيَسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةَ

پس پیش رود بسوی کوه رحمت و کوه صخرات نزدیک امام تا اگر رو بروی شود قبله را

فيقف هناك ويجتهد في الدعاء والثناء على الله عز وجل و
پس بایستد آنجا و کوشش کند در دعا و در ثنا گفتن بر خدا تعالی و

ينبغي أن يكون الأكثر ذكره لا إله إلا الله وحده لا شريك له له
می باید اینکه باشد اکثر ذکر او نیست هیچ معبودی بحق مگر الله یگانه است نیست شریک مر او را مر او را

الملك وله الحمد يحيي ويميت وهو حي لا يموت بيده الخير
ملک و مر او راست سپاس زنده میکند و میمیراند و او زنده است هرگز نمیرد در دست قدرت اوست

وهو على كل شيء قدير اللهم اجعل في قلبي نورا وفي بصري نورا
و بر هر چیز تواناست بار خدایا بگردان در دل من نور و در چشم من نور

وفي سمعي نورا ويسر لي أمري فإن فاته الوقوف مع الإمام نهارا
و در گوش من نور و آسان کن برای من کار من پس اگر فوت شد او را استادن با امام در روز

أدركه بعد خروج الإمام من الموقف قبل أن يطلع الفجر الثاني
در رسید وقوف را بعد از آمدن امام از موقف پیش از طلوع فجر دوم

من ليلة النحر فقد فاته الوقفة ولا فقد يأته الحج فإن دفع
از شب ... پس تحقیق فوت شد او را وقوف و اگر نرسید با امام پس تحقیق فوت شد او را حج پس اگر رفت

مع الإمام إلى طريق مزدلفة يكون على التؤدة والسكون والوقار
با امام بسوی راه مزدلفه بشود بر درستی و بر قرار و وقار

فإذا وصل مزدلفة صلى مع الإمام بها المغرب والعشاء جماعة
پس وقتی که برسد در مزدلفه بگذارد با امام در مزدلفه نماز مغرب و عشا را با جماعت

أو منفردا إن فاته مع الإمام ثم حط رحله فيبيت هناك و
و یا تنها اگر فوت شد نماز او را با امام پس فرود آورد رخت خود را پس شب کند آنجا و

يأخذ منها حصى الجمار من حيث تيسر له ذلك وعدده سبعون
بگیرد از آنجا سنگریزه ... از هر جا که آسان شد از آن سنگریزه و شمار آنها هفتاد است

حصاة وقدره أن يكون أكبر من الحمص وأصغر من البندق و
سنگریزه و مقدار آن کلان باشد از نخود و خورد باشد از فندق و

يستحب أن يغسله ثم يصلي الفجر إذا أصبح ويجتهد أن يغلس بها
و مستحب است بشوید آن سنگ را پس بگذارد نماز فجر وقتی که صبح کند و کوشش کند در تاریکی گزاردن

ثم يأتي المشعر الحرام فيقف عنده فيكثر الحمد لله والثناء عليه
پس بیاید مشعر حرام را پس بایستد نزد او پس بسیار گوید حمد و ثنا

والتهليل والتكبير والدعاء والأولى أن يقول في دعائه اللهم
و تهلیل و تکبیر و دعا و بهتر آنست که بگوید در دعای خود بار خدایا

كَمَا أَوْقَفْتَنَا فِيهِ وَأَرَيْتَنَا إِيَّاهُ فَوَفِّقْنَا لِذِكْرِكَ كَمَا هَدَيْتَنَا وَ
چنانچه استاده کردی تو مارا در آنجا و نمودی تو مارا آنجا را پس توفیق ده ما را بذکر خود چنانچه راه راست نمودی ما را

اغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا كَمَا وَعَدْتَنَا بِقَوْلِكَ وَقَوْلُكَ الْحَقُّ فَإِذَا
بیامرز و ببخش ما را چنانچه وعده کردی بفرموده خویش و فرموده تو راست است

أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى غَفُورٌ رَحِيمٌ فَإِذَا أَضَاءَ النَّهَارُ
پس وقتیکه بسیار روشن شود روز

وَأَسْفَرَ دَفَعَ إِلَى مِنًى وَأَسْرَعَ فِي وَادِي مُحَسِّرٍ فَإِذَا وَصَلَ إِلَى وَادِي
و صبح برود بمنی و شتابی کند در وادی محسر پس وقتی که برسد وادی

مِنًى رَمَى جَمْرَةَ الْعَقَبَةِ بِسَبْعِ حَصَيَاتٍ مُكَبِّرًا فِي إِثْرِ كُلِّ حَصَاةٍ
منی را اندازد سنگریزه عقبه را بهفت سنگریزه در آن حال که تکبیر گوید در پس هر سنگریزه

رَافِعًا يَدَيْهِ حَتَّى يُرَى بَيَاضُ إِبْطَيْهِ كَمَا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
بلند دارنده باشد دو دست خود را تا آنکه دیده شود سفیدی بغل او چنانچه مرویست از پیغمبر صلی الله علیه

وَسَلَّمَ أَنَّهُ رَمَى كَذٰلِكَ وَسَكَتَ عَنِ التَّلْبِيَةِ عِنْدَ أَوَّلِ حَصَاةٍ
وسلم بدرستی او انداخت سنگریزه را همچنین بطور و خاموش بماند از تلبیه نزد اول سنگریزه

يَرْمِيهَا وَيَكُونُ رَمْيُهُ هٰذَا بَعْدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الزَّوَالِ وَ
که می اندازد او را و باشد انداختن او جمره عقبه را پس از طلوع آفتاب و پیش از زوال و

فِيمَا بَعْدُ مِنْ أَيَّامِ التَّشْرِيقِ بَعْدَ الزَّوَالِ فَإِذَا رَمَى نَحَرَ هَدْيًا إِنْ كَانَ
در چیزیکه پس از این است از ایام تشریق بعد از زوال پس وقتیکه فارغ شد از رمی بکشد هدیه را اگر باشد

مَعَهُ وَحَلَقَ أَوْ قَصَّرَ جَمِيعَ رَأْسِهِ فَإِنْ كَانَتِ امْرَأَةً تُقَصِّرُ مِنْ شَعْرِهَا
همراه او و بتراشد یا کوتاه کند موی سر خویش را و اگر باشد زن کوتاه کند از موی خویش

بِقَدْرِ الْأَنْمُلَةِ ثُمَّ يَمْضِي إِلَى مَكَّةَ وَيَغْتَسِلُ وَيَتَوَضَّأُ فَيَطُوفُ
بقدر سر انگشتان پس برود بسوی مکه و غسل کند و وضو سازد پس طواف کند

طَوَافَ الزِّيَارَةِ وَيُعَيِّنُهُ بِالنِّيَّةِ وَيُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ خَلْفَ الْمَقَامِ
برای زیارت معین با نیت و بگذارد دو رکعت را پس مقام

فَإِذَا فَرَغَ سَعَى بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ إِنْ أَرَادَ لِأَنَّ السَّعْيَ قَدْ سَقَطَ عَنْهُ
پس وقتیکه فارغ شود از نماز سعی کند در میان صفا و مروه اگر خواهد از جهت آنکه سعی ساقط شده است

بِفِعْلِهِ فِي طَوَافِ الْقُدُومِ ثُمَّ قَدْ حَلَّ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ مِنْ مَحْظُورَاتِ
از و بسعی او در طواف قدوم پس حلال شد مر او را هر چیزی که منع کرده شده بود و بود از محظورات

الْإِحْرَامِ وَصَارَ حَلَالًا كَمَا كَانَ قَبْلَ الْإِحْرَامِ ثُمَّ يَتَقَدَّمُ إِلَى زَمْزَمَ
احرام و شد حلال چنانکه بود اول از احرام پس پیش آید بچاه زمزم

فيشرب من مائها ويقول عند شربه بسم الله اللهم اجعله

پس بنوشد از آب او پس گوید بوقت نوشیدن آب شروع کردم بنام خدای بار خدایا بگردان این آب را

لنا علما نافعا ورزقا واسعا وريا وشبعا وشفاء من كل داء

برای ما علم نافع و روزی فراخ و سیرابی و سیری و تندرستی از هر بیماری

واغسل به قلبي واملأه من خشيتك ثم يرجع الى منى فيبيت

و بشوی به او دل مرا و پر بکن دل مرا از ترس خود پس باز گردد بمنی پس شب کند

بها ثلث ليال فيرمي الجمرات الثلث في ايام التشريق على ما

در منی سه شب پس اندازد سه جمره در سه روز تشریق چنانچه

ذكرنا كل يوم باحدى وعشرين حصاة كل جمرة سبع حصيات

یاد کردیم هر روز بیست و یک سنگریزه هر جمره هفت سنگریزه

فيبدأ بالجمرة الاولى وهي ابعد الجمرات من مكة مما يلي مسجد

پس آغاز کند بجمره اولی و آن جمره اولی دورترین جمره هاست از مکه از جانب متصل مسجد

الخيف فيجعلها عن يساره ويستقبل القبلة فاذا رماها تقدم

خیف است پس گرداند آن جمره را بجانب چپ خود و روی آرد قبله را پس وقتی که اندازد جمره اولی پیش برود

عنها يسيرا لئلا يصيبه حصى غيره فيقف هناك داعيا لله

از او اندکی تا آنکه نرسد او را سنگریزه دیگران پس بایستد آنجا در حال دعا کننده مر خدا

عز وجل بقدر قراءة سورة البقرة ان امكنه ثم يرمي الجمرة

عز و جل را مقدار خواندن سوره بقره اگر تواند پس اندازد جمره

الوسطى فيجعلها عن يمينه ويستقبل القبلة فيدعو كالاولى

میانه را پس گرداند آن جمره را بجانب راست خود و روی آرد به قبله پس دعا کند مانند جمره اول

ثم يرمي الجمرة الاخيرة وهي جمرة العقبة فيجعلها عن يمينه

پس اندازد جمره پسین را و آن جمره عقبه است پس بگرداند او را از جانب راست خود

وينزل الى الوادي يكون مستقبلا الى القبلة ولا يقف هناك

و فرود آید بسوی وادی عقبه باشد روی آرنده بسوی قبله و نایستد آنجا

ثم يفعل في اليوم الثاني والثالث كذلك وان احب ان يتعجل

پس کند در روز دوم و سیوم مانند روز اول و اگر دوست دارد آنکه زود فارغ شود

فلا يرمي في اليوم الثالث دفن ما بقي معه من الحصى هناك وخرج

و نه اندازد سنگریزه در روز سیوم دفن کند چیزی را که باقیمانده است با او از سنگریزه آنجا و برآید

قاصدا الى مكة فيأتي الابطح فيصلي هناك الظهر والعصر

قصد کننده بسوی مکه پس بیاید در وادی ابطح پس بگذارد در ابطح ظهر و عصر

الْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ ثُمَّ يَنَامُ يَسِيرًا ثُمَّ يَدْخُلُ مَكَّةَ يُقِيمُ بِهَا أَوْ

مغرب و عشا را پس خواب کند اندکی پس درآید در مکه پس اقامت کند در مکه یا

غَيْرِهَا كَالزَّاهِرِ وَالْأَبْطَحِ وَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَدْخُلَ الْبَيْتَ يَكُونُ حَافِيًا

در غیر مکه از جاهای دیگر مثل زاهر و ابطح و هرگاه که خواهد درآمدن در خانه کعبه باشد پای برهنه

وَيُصَلِّي فِيهِ نَفْلًا وَيَشْرَبُ مِنْ مَاءِ زَمْزَمَ وَيَرْتَوِي مِنْهُ وَيَنْوِي

و بگذارد در آن کعبه نماز نفل و بنوشد از آب زمزم و سیر شود از او و نیت کند در

مَا أَحَبَّ مِنَ الْعِلْمِ وَالْمَغْفِرَةِ وَالرِّضْوَانِ لِقَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَاءُ

هرچه دوست دارد از علم و آمرزش و رضای خدا. از جهت آنکه فرمود پیغامبر علیه السلام آب

زَمْزَمَ لِمَا شُرِبَ لَهُ وَيُكْثِرُ الْاِعْتِمَادَ وَالنَّظَرَ إِلَى الْكَعْبَةِ لِمَا رُوِيَ

زمزم از برای چیزیست که نوشیده شود است به نیت آن چیز و بسیار کند توجه و نظر خود را بسوی کعبه از جهت آنکه مرویست

فِي بَعْضِ الْأَخْبَارِ أَنَّ النَّظَرَ إِلَيْهَا عِبَادَةٌ ثُمَّ لَا يَخْرُجُ حَتَّى يُوَدِّعَ الْبَيْتَ

در بعضی خبرها که بدرستی نظر کردن بسوی خانه کعبه عبادت است پس نه برآید تا آنکه وداع کند خانه را

فَيَطُوفُ بِهِ سَبْعًا ثُمَّ يَقِفُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْبَابِ فَيَدْعُو فَيَقُولُ اللّٰهُمَّ

پس طواف کند بآن هفت بار پس بایستد درمیان رکن یمانی و در خانه و دعا خواند پس بگوید بارخدایا

هٰذَا بَيْتُكَ وَأَنَا عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ وَابْنُ أَمَتِكَ حَمَلْتَنِي عَلَى مَا

این خانه تست و من بنده توام و پسر بنده توام و پسر داه توام برداشتی تو مرا بر چیزی

سَخَّرْتَ لِي مِنْ خَلْقِكَ وَسَيَّرْتَنِي فِي بِلَادِكَ حَتَّى بَلَّغْتَنِي بِنِعْمَتِكَ

که رام کردی مرا ازدها از مخلوقات خویش و سیر کنانیدی در شهرهای خود تا آنکه رسانیدی مرا بنعمت خویش

وَأَعَنْتَنِي عَلَى قَضَاءِ نُسُكِي فَإِنْ كُنْتَ رَضِيتَ عَنِّي فَازْدَدْ عَنِّي

و یاری دادی مرا بر ادای عبادتی که برمن بود پس اگر بوده تو راضی از من پس زیاده کن از من

رِضًا وَإِلَّا فَمُنَّ عَلَيَّ الْآنَ قَبْلَ تَبَاعُدِي عَنْ بَيْتِكَ هٰذَا وَانْصِرَافِي

رضا را و اگر نبوده راضی پس منت بنه بر من برضای خود اکنون پیش از جدا شدن من از خانه تو این است و رفتن من

إِنْ أَذِنْتَ لِي غَيْرَ مُسْتَبْدِلٍ بِكَ وَلَا بِبَيْتِكَ وَلَا رَاغِبٍ عَنْكَ وَ

اگر دستوری دهی تو در احوال که بدل نکننده باشم بتو و نه بخانه تو و نه روگردانیده ام از تو و

لَا عَنْ بَيْتِكَ اللّٰهُمَّ فَأَصْحِبْنِي الْعَافِيَةَ فِي بَدَنِي وَالصِّحَّةَ فِي جِسْمِي

نه از خانه تو بارخدایا هم صحبت کن مرا تندرستی در تن من و صحت بدجسم من

وَالْعِصْمَةَ فِي دِينِي وَأَحْسِنْ مُنْقَلَبِي وَارْزُقْنِي طَاعَتَكَ مَا أَبْقَيْتَنِي

و پارسائی در دین من و نیکو گردان بازگشت مرا و روزی کن مرا فرمان برداری خود تا آنکه زنده داری مرا

وَاجْمَعْ لِي خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَمَا زَادَ عَلَى

و جمع کن برای من نیکوئی دو جهان بدرستی تو بر همه چیز توانائی و هرچه زیاده کند بر

ذلك من الدعاء من خير الدنيا والآخرة كان حسنًا ثم يصلي على

این دعا از نیکی دنیا و آخرت باشد نیکو پس درود فرستد

النبي صلى الله عليه وسلم ولم يقم بعد ذلك بمكة فان اقام اعاد

بر پیغامبر صلی الله علیه وسلم و نایستد بعد ازین بمکه پس اگر ایستاد در مکه باز

الطواف والا ذبح شاة **فصل** فان كان في الوقت ضيق وخاف

کند طواف و اگر باز نکند طواف ذبح کند شاة را پس اگر باشد در وقت تنگی و بترسد

فوت الوقفة بعرفات فان احرم من الميقات بدء بعرفات فوقف

از فوت شدن وقوف بعرفات پس اگر احرام به بندد از میقات آغاز کند از عرفات پس بایستد

هناك ثم دفع منها بعد غروب الشمس فيفعل ما قلنا من البيتوتة

در آنجا پس روان شود از عرفات پس از فرو شدن آفتاب پس بکند چیزیکه گفته ایم از شب گذاردن

بمزدلفة ثم الرمي بمنى ثم اذا دخل مكة طاف طوافين ينوي بالاول

در مزدلفه پس انداختن سنگریزه در منی پس وقتیکه در آید در مکه طواف کند دو طواف را و نیت کند به اول

القدوم وبالثاني الزيارة ثم يسعى بين الصفا والمروة ثم يحل له

قدوم را و دوم زیارت را پس سعی کند در میان صفا و مروه پس از آن حلال میشود او را

كل شيء ثم يعود الى منى للرمي في الايام الثلث ثم يتم الافعال

هر چیزی پس باز آید سوی منی از جهت رمی جمار در هر سه روز پس از آن تمام کند افعال را

على ما تقدم ذكره **فصل** وصفة العمرة ان يحرم لها من الميقات

بر طریقی که گذشت ذکر او و صفت عمره اینست که احرام به بندد از برای عمره از میقات

الشرعي الذي تقدم ذكره بعد ان يغتسل ويتطيب ويصلي

شرعی که بالا بیان کرده شد ذکر او پس از آن که غسل کند و خوشبو مال و گذارد

ركعتين فيطوف بالبيت سبعًا ويسعى بين الصفا والمروة ويقصر

دو رکعت را پس طواف کند بخانه کعبه هفت بار و سعی کند در میان کوه صفا و مروه و قصر کند

او يحلق ثم يحل منها ان لم يكن ساق هديًا وان كان بمكة خرج الى

یا تراشد پس برآید از عمره اگر همراه نبرده باشد هدی را و اگر باشد در مکه برآید بسوی

التنعيم يحرم منه فيفعل كذلك **فصل** ولا يبطل الحج الا بالوطي

تنعیم که نام جائیست پس احرام به بندد ازو پس بکند همچنین که بالا مذکور شد و باطل نمیشود حج مگر بوطی کردن

في الفرج او دون الفرج مع الانزال واركان الحج اربعة الاحرام

در فرج خواه انزال شود یا نه یا بوطی کردن در جائی دیگر بشرط انزال و ارکان حج چهار اند احرام

والوقوف وطواف الزيارة والسعي وعن الشيخ رحمه الله انها

و ایستادن در عرفات و طواف زیارت و سعی کردن در میان صفا و مروه و از شیخ مرویست که ارکان حج

رُكْنَانِ اَحَدُهُمَا الْوُقُوْفُ بِعَرَفَةَ وَالثَّانِي الطَّوَافُ بِالْبَيْتِ وَالصَّحِيْحُ

دو اند وقوف بعرفه و طواف کعبه و صحیح

الْاَوَّلُ فَاِذَا تَرَكَ وَاحِدًا مِّنْ هٰذِهِ الْاَرْكَانِ كَانَ حَجُّهُ نَاقِصًا وَعَلَيْهِ

قول اول است پس وقتیکه ترک کرد یکی ازین ارکان اربعه شد حج او ناقص و بر وی است

الْاِتْيَانُ بِهٖ اِمَّا فِيْ سَنَتِهٖ وَاِمَّا فِي الْعَامِ الْمُسْتَقْبَلِ يَاْتِيْ بِهٖ مُحْرِمًا

حج کردن بار دیگر یا در همان سال یا در سال آینده بیارد آن حج را با احرام

وَلَا يَجْبُرُهُ دَمٌ بِحَالٍ وَاَمَّا وَاجِبَاتُهٗ فَخَمْسَةٌ وَهِيَ الْمَبِيْتُ بِمُزْدَلِفَةَ

و برابر نکند آن نقصان رکن را خون هیچ اما واجبات حج پس پنج است و آن پنج اینست شب کردن در مزدلفه

اِلٰى مَا بَعْدَ نِصْفِ اللَّيْلِ وَالْمَبِيْتُ بِمِنًى وَالرَّمْيُ وَالْحَلَاقَةُ وَطَوَافُ

تا پس نیم شب و شب کردن در منی و انداختن سنگریزه و تراشیدن سر و طواف

الْوَدَاعِ فَاِنْ تَرَكَ وَاحِدًا مِّنْهَا جَبَرَهٗ بِدَمٍ وَهُوَ شَاةٌ كَمَا قُلْنَا فِيْ تَرْكِ

وداع پس اگر ترک کرد یکی ازین واجبات برابر کند آن نقصان را بخون و آن شاة است چنانکه گفته ایم در ترک

الْوَاجِبَاتِ فِي الصَّلٰوةِ يَجْبُرُهٗ بِسُجُوْدِ السَّهْوِ وَاَمَّا مَسْنُوْنَاتُهٗ

واجبات در نماز برابر کند آن نقصان را بسجود سهو اما سنتهای حج پس

خَمْسَةَ عَشَرَ وَهِيَ الْاِغْتِسَالُ لِلْاِحْرَامِ وَلِدُخُوْلِ مَكَّةَ وَلِلْوُقُوْفِ

پانزده است اول آن سنن غسل کردن برای احرام و غسل کردن برای درآمدن بمکه و غسل از برای

بِعَرَفَةَ وَلِلْمَبِيْتِ بِمُزْدَلِفَةَ وَلِرَمْيِ الْجِمَارِ اَيَّامَ مِنًى وَلِطَوَافِ الزِّيَارَةِ

استادن بعرفات و غسل از برای شب کردن بمزدلفه و غسل کردن از برای انداختن سنگریزه در روزهای منی و غسل از

وَلِطَوَافِ الْوَدَاعِ وَالثَّانِيْ طَوَافُ الْقُدُوْمِ وَالثَّالِثُ الرَّمَلُ وَالرَّابِعُ

و غسل از جهت طواف وداع و دوم از انها طواف قدوم است و سیوم از انها پویه و دویدن در صفا و

الْاِضْطِبَاعُ فِي الطَّوَافِ وَالسَّعْيِ وَاسْتِلَامُ الرُّكْنَيْنِ وَالتَّقْبِيْلُ وَ

چادر زیر بغل کرده بر دوش چپ انداختن در وقت طواف و سعی و سودن دو رکن را بدست یا بلب و بوسه کردن

الْاِرْتِقَاءُ عَلَى الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ وَالْمَبِيْتُ بِمِنًى ثَلٰثًا وَالْوُقُوْفُ عَلَى

و برآمدن بر صفا و مروه و شب کردن بمنی سه بار و استادن بر

الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَالْوُقُوْفُ عِنْدَ الْجَمَرَاتِ الثَّلَاثِ وَالْخُطَبُ وَالْاَذْكَارُ

مشعر حرام و استادن در وقت انداختن سنگ جمره و وقت خطبها و ذکرها

وَشِدَّةُ السَّعْيِ فِيْ مَوَاضِعِهٖ وَالْمَشْيُ فِيْ مَوَاضِعِهٖ وَرَكْعَتَا الطَّوَافِ

و سخت سعی کردن در جایهای سعی و رفتن در جایهای رفتن و دو رکعت طواف

فَاِنْ تَرَكَ هٰذِهِ الْاَشْيَاءَ اَوْ وَاحِدًا مِّنْهَا كَانَ تَارِكًا لِلْاَفْضَلِ وَلَا شَيْءَ

پس اگر ترک کند همه سنتها را یا یکی ازانها باشد ترک کننده بهتر و نیست چیزی

عَلَيْهِ فَصْلٌ وَأَمَّا الْعُمْرَةُ فَأَرْكَانُهَا ثَلَاثَةٌ اَلْإِحْرَامُ وَالطَّوَافُ

بر وی واجب — اما عمره پس ارکان او سه اند احرام و طواف

بِالْبَيْتِ وَالسَّعْيُ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ وَوَاجِبَاتُهَا الْحَلَاقُ وَحَسْبُ

خانهٔ کعبه و سعی درمیان صفا و مروه و واجبات آن عمره سر تراشیدن است پس بس

وَسُنَّتُهَا الْغُسْلُ عِنْدَ الْإِحْرَامِ وَالْأَدْعِيَةُ وَالْأَذْكَارُ الْمَشْرُوعَةُ

و سنت عمره غسل است در وقت احرام و خواندن دعاها و ذکرها که مشروع اند

فِي الطَّوَافِ وَالسَّعْيِ وَقَدْ بَيَّنَّا الْحُكْمَ فِي تَرْكِهَا فِي الْحَجِّ فَصْلٌ

در هنگام طواف و سعی و بتحقیق بیان کرده ایم حکم را در ترک آن سنتها در باب حج فصل

فَإِذَا مَنَّ اللّٰهُ تَعَالَى بِالْعَافِيَةِ وَقَدِمَ الْمَدِينَةَ فَالْمُسْتَحَبُّ لَهُ أَنْ

پس هرگاه عطا کرد حق تعالی تندرستی را و آمد در مدینه پس مستحب است او را که

يَأْتِيَ مَسْجِدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلْيَقُلْ عِنْدَ دُخُولِهِ الْمَسْجِدَ

بیاید در مسجد رسول صلی الله علیه وسلم پس باید که بگوید وقت درآمدن در مسجد

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَافْتَحْ لِي أَبْوَابَ

بارخدایا درود فرست بر بزرگ ما که نام پاکش محمد است و بر اولاد بزرگ ما محمد و بگشای برای من درهای

رَحْمَتِكَ وَكُفَّ عَنِّي أَبْوَابَ نِقْمَتِكَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِينَ

رحمت خویش و ببند بر من درهای عذاب خویش همه ستایش مر خدا راست که پرورنده جهان است

ثُمَّ يَأْتِي الْقَبْرَ وَلْيَكُنْ بِحِذَائِهِ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْقِبْلَةِ وَيَجْعَلُ جِدَارَ

پس بیاید بقبر رسول صلی الله علیه وسلم و باید که باشد در برابر قبر در میان او و در قبله و بگرداند دیوار

الْقِبْلَةِ خَلْفَ ظَهْرِهِ وَالْقَبْرَ أَمَامَهُ تِلْقَاءَ وَجْهِهِ وَالْمِنْبَرَ عَنْ

قبله را پس پشت خویش و قبر را در پیش خود برابر روی خود و منبر را از

يَسَارِهِ وَلْيَقُمْ مِمَّا يَلِي الْمِنْبَرَ وَلْيَقُلْ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَ

جانب چپ خود و گوکه استاده باشد از جای که نزدیک منبر است و باید که بگوید سلام بر تو باد ای پیغامبر خدا و

رَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ

رحمت خدا باد بر تو و فضل بسیار باد در حق تو بارخدایا درود بفرست بر محمد و بر اولاد او چنانکه درود فرستادی

عَلَى إِبْرٰهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ اَللّٰهُمَّ آتِ سَيِّدَنَا مُحَمَّدًا نِ

بر ابراهیم بدرستی تو ستوده شدی و بزرگی بارخدایا بده تو بزرگ سالار ما را که محمد است

الْوَسِيلَةَ وَالْفَضِيلَةَ وَالدَّرَجَةَ الرَّفِيعَةَ وَالْمَقَامَ الْمَحْمُودَ الَّذِي

وسیله را بده محمد را بزرگی در دنیا و آخرت و بده او را درجه بزرگ و بده مقام محمود آنکه

وَعَدْتَهُ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى رُوحِ مُحَمَّدٍ فِي الْأَرْوَاحِ وَصَلِّ عَلَى جَسَدِهِ فِي

وعده کردی او را و عده بارخدایا درود فرست بر روح محمد در روحها و درود فرست بر تن او در

جای بدن زیر عرش است که درآنجا ...
صلی الله علیه وسلم ...
...
... ١٢

الجهاد

الْاَجْسَادِ كَمَا بَلَّغَ رِسَالَتَكَ وَتَلٰى اٰيَاتِكَ وَصَدَعَ بِاَمْرِكَ وَجَاهَدَ

تنها چنانچه رسانیده است پیغامهای ترا و خوانده است آیات ترا و صدا کرد حق را از امر تو و جهاد کرد

فِيْ سَبِيْلِكَ وَاَمَرَ بِطَاعَتِكَ وَنَهٰى عَنْ مَعْصِيَتِكَ وَعَادٰى عَدُوَّكَ

در راه تو و فرمود خلق را بطاعت تو و منع کرد از گناه تو و دشمنی کرد با دشمنان تو

وَوَالٰى وَلِيَّكَ وَعَبَدَكَ حَتّٰى اَتَاهُ الْيَقِيْنُ اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ قُلْتَ فِيْ

و دوستی کرد با دوستان تو و عبادت کرد ترا تا آنکه آمد او را موت بار خدایا بدرستیکه تو فرموده در

كِتَابِكَ لِنَبِيِّكَ وَلَوْ اَنَّهُمْ اِذْ ظَلَمُوْا اَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا

اللّٰهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُوْلُ لَوَجَدُوا اللّٰهَ تَوَّابًا رَحِيْمًا وَاِنِّيْ اَتَيْتُ

نَبِيَّكَ تَائِبًا مِنْ ذُنُوْبِيْ مُسْتَغْفِرًا فَاَسْئَلُكَ اَنْ تُوْجِبَ لِيَ الْمَغْفِرَةَ

كَمَا اَوْجَبْتَهَا لِمَنْ اَتَاهُ فِيْ حَالِ حَيٰوتِهِ فَاَقَرَّ عِنْدَهُ بِذُنُوْبِهِ فَدَعٰى لَهُ

نَبِيُّهُ فَغَفَرْتَ لَهُ اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَتَوَجَّهُ اِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ عَلَيْهِ سَلَامُكَ

نَبِيِّ الرَّحْمَةِ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ اِنِّيْ اَتَوَجَّهُ بِكَ اِلٰى رَبِّيْ لِيَغْفِرَ لِيْ ذُنُوْبِيْ

اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْئَلُكَ بِحَقِّهِ اَنْ تَغْفِرَ لِيْ وَتَرْحَمَنِيْ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ مُحَمَّدًا

اَوَّلَ الشَّافِعِيْنَ وَاَنْجَحَ السَّائِلِيْنَ وَاَكْرَمَ الْاَوَّلِيْنَ وَالْاٰخِرِيْنَ اَللّٰهُمَّ

كَمَا اٰمَنَّا بِهٖ وَلَمْ نَرَهُ وَصَدَّقْنَاهُ وَلَمْ نَلْقَهُ فَاَدْخِلْنَا مُدْخَلَهُ وَاحْشُرْنَا

فِيْ زُمْرَتِهٖ وَاَوْرِدْنَا حَوْضَهُ وَاسْقِنَا بِكَاْسِهٖ مَشْرَبًا رَوِيًّا سَائِغًا

هَنِيْئًا لَا نَظْمَاُ بَعْدَهُ اَبَدًا غَيْرَ خَزَايَا وَلَا نَاكِثِيْنَ وَلَا مَارِقِيْنَ وَلَا

جَاحِدِيْنَ وَلَا مُرْتَابِيْنَ وَلَا مَغْضُوْبًا عَلَيْهِمْ وَلَا ضَالِّيْنَ وَاجْعَلْنَا مِنْ

أَهْلِ شَفَاعَتِهِ ثُمَّ يَتَقَدَّمُ عَنْ يَمِينِهِ ثُمَّ لِيَقُلِ السَّلَامُ عَلَيْكُمَا

اہل شفاعت او پس پیش شود از جانب راستش پس بگوید سلام بر شما باد

يَا صَاحِبَيْ رَسُولِ اللّٰهِ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا بَكْرٍ

ای یاران رسول خدا و رحمت خدا باد و برکت او سلام بر تو ای ابابکر

الصِّدِّيقِ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عُمَرُ الْفَارُوقُ اَللّٰهُمَّ اجْزِهِمَا عَنْ نَبِيِّهِمَا

صدیق ازنده پر تصدیق سلام بر تو باد ای عمر که فرق کنندہ بود بارخدایا جزا دہ تو ایشانرا از پیغمبر

وَعَنِ الْإِسْلَامِ خَيْرًا وَاغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِيْنَ سَبَقُوْنَا بِالْإِيْمَانِ

وازدین اسلام نیکی را و بخش مارا و برادران مارا که پیش گذشتند ایمان

وَلَا تَجْعَلْ فِيْ قُلُوْبِنَا غِلًّا لِّلَّذِيْنَ آمَنُوْا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوْفٌ رَّحِيْمٌ ثُمَّ

و مگردان در دلهای ما کینه ای پروردگار ما برای مومنان پروردگار ما بدرستی تو بخشندہ و کال

يُصَلِّيْ رَكْعَتَيْنِ وَيَجْلِسُ وَيُسْتَحَبُّ أَنْ يُصَلِّيَ بَيْنَ الْقَبْرِ وَالْمِنْبَرِ فِي

بگذارد دو رکعت را و بنشیند و مستحب است که بگذارد نماز درمیان قبر و منبر رسول در

الرَّوْضَةِ وَإِنْ أَحَبَّ أَنْ يَّمْسَحَ بِالْمِنْبَرِ تَبَرُّكًا بِهِ وَالصَّلٰوةَ بِمَسْجِدِ

روضہ متبرکہ و اگر دوست دارد اینکہ مسح کند منبر را از جہت تبرک باو و نماز کردن در مسجد

قُبَا وَأَنْ يَّأْتِيَ قُبُوْرَ الشُّهَدَاءِ وَالزِّيَارَةَ لَهُمْ فَعَلَ ذٰلِكَ وَأَكْثَرَ الدُّعَاءَ

قبا و اینکہ بیاید قبرهای شهیدانرا و زیارت کند ایشانرا بکند این را و بسیار کند دعا را

هُنَالِكَ ثُمَّ إِذَا أَرَادَ الْخُرُوْجَ مِنَ الْمَدِيْنَةِ أَتٰى مَسْجِدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ

در آنجا پس وقتی که خواهد برآمدن از مدینہ بیاید در مسجد رسول صلی اللہ

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَتَقَدَّمَ إِلَى الْقَبْرِ وَسَلَّمَ عَلٰى رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ

علیہ و سلم و پیش شود بسوی قبر و سلام گوید بر رسول خدا صلی اللہ علیہ و

سَلَّمَ فَعَلَ كَمَا فَعَلَ أَوَّلًا وَوَدَّعَهُ وَسَلَّمَ عَلٰى صَاحِبَيْهِ كَذٰلِكَ ثُمَّ قَالَ

سلم بکند چنانچہ کردہ بود اول بار و وداع کند رسول را و سلام گوید بر دو یار پیغمبر چنانچہ اول گفتہ بود پس گوید

اَللّٰهُمَّ لَا تَجْعَلْ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّيْ بِزِيَارَةِ قَبْرِ نَبِيِّكَ وَإِذَا تَوَفَّيْتَنِيْ فَتَوَفَّنِيْ

بارخدایا مگردان آخر العهد از من بزیارت قبر پیغمبر تو و وقتی که بمیرانی تو مرا پس بمیران

عَلٰى مَحَبَّتِهِ وَسُنَّتِهِ آمِيْنَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ كِتَابُ الْآدَابِ

بر محبت او و سنت او قبول کن دعا را ای رحم کنندہ ها

فَصْلٌ اَلْاِبْتِدَاءُ بِالسَّلَامِ سُنَّةٌ وَرَدُّهُ آكَدُ مِنِ ابْتِدَائِهِ وَهُوَ

آغاز کردن بسلام سنت است و باز گفتن سلام قوی تر است از آغاز سلام ...

مُخَيَّرٌ فِيْ صِفَتِهِ إِمَّا أَنْ يُّدْخِلَ الْأَلِفَ وَاللَّامَ فَيَقُوْلُ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ

مختار است در صفت سلام گفتن یا آنکہ درآرد الف و لام را پس بگوید سلامتی بر شما است

وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ أَوْ يَحْذِفُ مِنْهُمَا فَيَقُولُ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ

و رحمت خدا و برکت های خدا یا حذف کند از و الف لام را پس بگوید

اللهِ وَبَرَكَاتُهُ وَلَا يَزِيدُ عَلَى ذٰلِكَ وَقَدْ رُوِيَ فِي ذٰلِكَ حَدِيثٌ

و زیاده نکند بر آن و تحقیق روایت کرده شده است در آن حدیث

وَهُوَ مَا رُوِيَ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ الْحُصَيْنِ رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُمَا أَنَّهُ

و آن چیزیست که روایت کرده شده است از عمران پسر حصین رضی بدرستیکه

قَالَ جَاءَ رَجُلٌ أَعْرَابِيٌّ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ السَّلَامُ

گفت عمران آمد مردے بسوی پیغامبر صلی الله علیه و سلم پس گفت آن مرد السلام

عَلَيْكُمْ فَرَدَّ عَلَيْهِ ثُمَّ جَلَسَ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَشْرٌ ثُمَّ

پس رد گفت پیغمبر سلام برا مرد پس نشست آن مرد پس گفت پیغمبر ده نیکی پس

جَاءَ آخَرُ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ فَرَدَّ عَلَيْهِ فَجَلَسَ

آمد دیگری پس گفت آن مرد این کلمات را پس رد گفت پیغمبر سلام برا مرد پس نشست

فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثَلٰثُونَ أَيْ ثَلٰثُونَ حَسَنَةً وَالسُّنَّةُ

پس گفت پیغمبر مراو را سی نیکیست و سنت است

أَنْ يُسَلِّمَ الْمَاشِي عَلَى الْجَالِسِ وَالرَّاكِبُ عَلَى الْمَاشِي وَالْجَالِسِ وَسَلَامُ

که سلام گوید رونده بر نشسته و سوار بر رونده و بر نشسته و سلام

الْوَاحِدِ مِنَ الْجَمَاعَةِ عَلَى غَيْرِهِمْ يُجْزِئُ وَكَذٰلِكَ رَدُّ الْوَاحِدِ مِنَ الْجَمَاعَةِ

یکے از جماعت بر غیر ایشان بس میکند و همچنین باز گفتن سلام یکے از جماعت

يُجْزِئُ عَنْهُمْ وَلَا يَجُوزُ الْبِدَايَةُ بِالسَّلَامِ عَلَى الْمُشْرِكِ فَإِنْ بَدَءَ مُشْرِكٌ

بس میکند از ایشان و روا نیست آغاز کردن بسلام بر کافر پس اگر آغاز کند مشرک سلام

يَرُدُّ عَلَيْهِ بِأَنْ يَقُولَ وَعَلَيْكَ وَأَمَّا رَدُّهُ عَلَى الْمُسْلِمِ بِأَنْ يَقُولَ وَ

باز گوید سلام بر مشرک بآنکه بگوید و اما باز گفتن سلام بر مسلمانان بآنکه بگوید

عَلَيْكُمُ السَّلَامُ كَمَا قَالَ وَإِنْ زَادَ عَلَى قَوْلِهِ وَالْبَرَكَاتُ كَانَ أَوْلَىٰ وَإِنْ

این کلمات را چنانکه گفته است مسلمانان و اگر زیاده کند بر قول مسلمانان لفظ برکات بهتر باشد و اگر

قَالَ مُسْلِمٌ لِمُسْلِمٍ سَلَامٌ لَمْ يُجِبْهُ وَيُعَرِّفُهُ أَنَّهُ لَيْسَ تَحِيَّةَ الْإِسْلَامِ

گفت مسلمانی مسلمانی را لفظ سلام جواب ندهد او را و بفهماند او را بآنکه لفظ سلام تنها نیست تحیت دین اسلام

لِأَنَّهُ لَيْسَ بِكَلَامٍ تَامٍّ وَيُسْتَحَبُّ لِلنِّسَاءِ السَّلَامُ بَعْضُهُنَّ عَلَى بَعْضٍ

زیرا که نیست این سخن تمام و اولیٰ است زنان را سلام گفتن بآنکه گوید بعضی بر بعضے

وَأَمَّا سَلَامُ الرَّجُلِ عَلَى الْمَرْأَةِ الشَّابَّةِ فَمَكْرُوهٌ وَإِنْ كَانَتْ بَرْزَةً فَلَا حَرَجَ

و اما سلام گفتن مرد بر زن جوان پس مکروه است و اگر باشد زن برهنه رو پس نیست گناه

وَأَمَّا السَّلَامُ عَلَى الصِّبْيَانِ فَمُسْتَحَبٌّ لِأَنَّ فِيهِ تَعْلِيمَ الْأَدَبِ لَهُمْ

واما سلام گفتن بر کودکان پس ولیست زیراکه در سلام گفتن آموختن ادبست مر کودکان را

وَكَذٰلِكَ يُسْتَحَبُّ لِمَنْ قَامَ مِنَ الْمَجْلِسِ أَنْ يُسَلِّمَ عَلَى أَهْلِهِ وَكَذٰلِكَ

و همچنین اولیست گفتن مر کسی را که برخاست از مجلس اینکه سلام گوید بر اهل مجلس و همچنین

يُسَلِّمُ عَلَيْهِمْ إِذَا عَادَ إِلَيْهِمْ وَكَذٰلِكَ إِنْ أَحَالَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُمْ حَائِلٌ

سلام گوید بر ایشان وقتیکه باز آید بسوی ایشان و همچنین سلام گوید اگر پرده واقع شود میان او و میان اهل مجلس

مِثْلُ الْبَابِ وَالْحَائِطِ وَكَذٰلِكَ إِذَا سَلَّمَ عَلَى رَجُلٍ ثُمَّ لَقِيَهُ ثَانِيًا سَلَّمَ

چنانچه در و دیوار و همچنین وقتی که سلام گوید بر مردی پس پیش آید او را دوباره سلام گوید

عَلَيْهِ وَلَا يُسَلِّمُ عَلَى الْمُتَلَبِّسِينَ بِالْمَعَاصِي كَمَنِ اجْتَازَ عَلَى قَوْمٍ يَلْعَبُونَ

بر آن و سلام نگوید بر آمیختگان بگناهان چنانچه کسے گذشت بر جماعت که میبازند

بِالشِّطْرَنْجِ وَالنَّرْدِ وَيَشْرَبُونَ الْخَمْرَ وَيَلْعَبُونَ بِالْجَوْزِ وَالْقِمَارِ وَإِنْ

بشطرنج و نرد و مینوشند شراب و میبازند بچهار مغز و قمار و اگر

سَلَّمُوا عَلَيْهِ رَدَّ إِلَّا أَنْ يَغْلِبَ عَلَى ظَنِّهِ انْزِجَارُهُمْ عَنْ مَعَاصِيهِمْ

سلام گویند ایشان بر این پس باز گوید مگر آنکه بیشتر شود گمان او باز ماندن ایشان از گناههای ایشان

بِتَرْكِهِ الرَّدَّ عَلَيْهِمْ فَإِذًا لَا يَرُدُّ وَلَا يَهْجُرُ الْمُسْلِمُ أَخَاهُ فَوْقَ الثَّلَاثِ

بگذاشتن باز گفتن سلام بر ایشان پس اکنون باز نگوید سلام و ترک صحبت نکند مسلمان برادر مسلمانرا بالا از سه روز

إِلَّا أَنْ يَكُونَ مِنْ أَهْلِ الْبِدَعِ وَالضَّلَالِ وَالْمَعَاصِي فَتُسْتَحَبُّ اسْتِدَامَةُ

مگر آنکه باشند از اهل بدعتها و اهل گمراهی و گناهها پس ولیست همیشه

الْهِجْرَةِ لَهُمْ وَبِالسَّلَامِ يَتَخَلَّصُ مِنْ إِثْمِ الْهِجْرَةِ لِلْمُسْلِمِ وَيُسْتَحَبُّ لِلْمُسْلِمِ

جدائی گزیدن از ایشان و بسلام گفتن خلاص میشود از گناه جدائی از مسلمان و اولیست مسلمان را

الْمُصَافَحَةُ لِأَخِيهِ الْمُسْلِمِ وَلَا يَنْزِعُ يَدَهُ حَتَّى يَنْزِعَ الْآخَرُ يَدَهُ إِذَا

بدست گرفتن مر برادر خود را که مسلمانست و دور نکند دست خود را تا دور کند دیگری دست خود را وقتیکه

كَانَ هُوَ الْمُبْتَدِئَ وَإِنْ تَعَانَقَا وَقَبَّلَ أَحَدُهُمَا رَأْسَ الْآخَرِ وَيَدَهُ

او باشد آغاز کننده سلام و اگر بغل گیری کردند و بوسه داد یکی از ایشان سر دیگری را و دست او

عَلَى وَجْهِ التَّبَرُّكِ وَالتَّدَيُّنِ جَازَ وَأَمَّا تَقْبِيلُ الْفَمِ فَمَكْرُوهٌ **فَصْلٌ**

بر روش برکت جستن و دیندار شدن رواست و اما بوسه دادن دهن پس مکروهست

وَيُسْتَحَبُّ الْقِيَامُ لِلْإِمَامِ الْعَادِلِ وَالْوَالِدَيْنِ وَأَهْلِ الدِّينِ وَالْوَرَعِ

و اولیست استادن مر بادشاه دادگر را و مادر و پدر را و دیندار را و پرهیزگار

وَكِرَامِ النَّاسِ وَأَصْلُ ذٰلِكَ مَا رُوِيَ أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

و بزرگان مردمانرا و بنیاد این مسئله چیزیست که روایت کرده شده و اینکه پیغامبر خدا

أرسل إلى سعد رضي الله عنه في شأن أهل قريظة فجاء على حمار أقمر فقال رسول الله

فرستاد سوی سعد رضی الله عنه را در شأن اهل قریظه پس آمد سعد بر حمار سفید پس فرمود پیغمبر خدا

صلى الله عليه وسلم قوموا إلى سيدكم وقد روت عائشة رضي الله عنها أنها قالت

برخیزید برای سالار خود و تحقیق روایت کرد عایشه رضی الله عنها بدرستی که گفت عائشه

كان رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا دخل على فاطمة رضي الله تعالى

که بود پیغمبر خدا وقتی که در آمد بر فاطمه

عنها قامت إليه فأخذت بيده وقبلته وأجلسته في مجلسها وإذا دخلت على

ایستاده میشد فاطمه برای پیغمبر پس میگرفت فاطمه دست پیغمبر را و بوسه میداد فاطمه پیغمبر را و مینشاند فاطمه پیغمبر را در نشستگاه خود و چون در آمدی

النبي صلى الله عليه وسلم قام إليها وأخذ بيدها وقبلها وأجلسها في

پیغمبر ایستاده میشد پیغمبر برای فاطمه و میگرفت دست فاطمه و بوسه میداد فاطمه را و مینشاند پیغمبر فاطمه را

مجلسه وقد روي عنه صلى الله عليه وسلم أنه قال إذا جاءكم كريم

نشستگاه خود و تحقیق روایت کرده شده است از پیغمبر خدا بدرستی که او فرموده هرگاه بیاید نزد شما بزرگ

قوم فأكرموه ولأن ذلك يغرس المحبة والود في القلوب فاستحب لأهل الخير و

قومی پس گرامی دارید او را و از جهت آنکه ایستادن [illegible] محبت را و دوستی را در دلها پس دوست است ایستادن برای نیکوکاران

الصلاح كالمهادات لهم ويكره لأهل المعاصي والفجور ومن الأدب

چنانچه تحفه دادن ایشان را و مکروه است ایستادن برای گناهکاران و از ادب است

أن يخمر العاطس وجهه ويخفض صوته ويحمد الله عز وجل إلى قوله

که بپوشد عطسه زننده روی خود و پست کند آواز خود را و ستایش کند خدا را تا قول خدا

رب العلمين رافعا بها صوته لأنه روي في بعض الأخبار عن النبي صلى

رب العالمین [illegible] بلند کننده است آواز خود را زیرا که روایت کرده شده در بعضی خبرها از پیغمبر خدا

الله عليه وسلم أنه قال إن العبد إذا قال الحمد لله قال الملك رب

بدرستی بنده چون گوید ستایش مر خدا را پس گوید فرشته پروردگار

العلمين فإذا قال رب العلمين بعد الحمد قال الملك يرحمك

جهان پس چون گوید بنده رب العالمین پس از حمد بگوید فرشته رحمت کند ترا

ربك ولا يلتفت يمينا ويسارا فإذا قال ذلك استحب

پروردگار تو [illegible] راست و چپ پس چون گوید عطسه زننده حمد را دوست است

لمن سمعه أن يشمته بأن يقول له يرحمك الله و

مر کسی را که شنیده است حمد را اینکه دعا کند او را باینکه گوید رحمت کند ترا خدا و

يرد عليه فيقول يهديكم الله ويصلح بالكم وإن قال

باز دعا کند عطسه کننده شنونده را [illegible] هدایت کند شما را خدا و نیکو کند حال شما را و اگر گفت عطسه زننده

يَغْفِرُ اللهُ لَكُمْ لِجَازَ عَنِ الْاَوَّلِ فَاِنْ زَادَ الْعَاطِسُ عَلٰى ثَلَاثِ مَرَّاتٍ

بیامرزد خدا شمارا روا است از اول پس اگر بیافزاید عطسه زننده بر سه بار

سَقَطَ التَّشْمِيْتُ لِاَنَّ ذٰلِكَ رِيْحٌ وَزُكَامٌ كَذَا جَاءَ فِي الْاَثَرِ وَهِيَ مَارُوِيَ

برافتاد دعا کردن اورا زیرا که عطسه باد و زکام است چنین آمده است در حدیث و آن چیزیست که روایت کرده شده

عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْاَكْوَعِ رَضِيَ اللهُ تَعَالٰى عَنْهُ اَنَّهُ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ

از سلمه پسر اکوع بدرستی که گفت سلمه فرمود پیغمبر خدا

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُشَمَّتُ الْعَاطِسُ ثَلَاثًا فَاِنْ زَادَ عَلٰى ذٰلِكَ فَهُوَ مَزْكُوْمٌ

دعا کرده شود عطسه زننده را سه بار پس اگر زیادة عطسه بران سه پس آنکس صاحب زکام است

وَاِذَا تَثَاوَبَ اَحَدُكُمْ غَطّٰى فَمَهُ بِيَدِهٖ اَوْ بِكُمِّهٖ قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

و چون فاژه کشد بپوشد دهن خود را بدست خود یا باستین خود فرمود پیغامبر خدا

اِذَا تَثَاوَبَ اَحَدُكُمْ فَلْيُمْسِكْ عَلٰى فَمِهٖ فَاِنَّ الشَّيْطَانَ يَدْخُلُ وَعَنْ اَبِيْ هُرَيْرَةَ

چون فاژه کند یکی از شما پس نگاه دارد بر دهن خود پس تحقیق شیطان می درآید یعنی در دهن و از ابی هریره

رَضِيَ اللهُ تَعَالٰى عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِنَّ اللهَ

گفت که گفت پیغامبر خدا تحقیق خدا

تَعَالٰى يُحِبُّ الْعُطَاسَ وَيَكْرَهُ التَّثَاوُبَ فَاِذَا تَثَاوَبَ اَحَدُكُمْ فَلْيَرُدَّهٗ

دوست میدارد عطسه را و ناخوش میدارد فاژه را پس چون فاژه کند یکی از شما پس باید گرداند

مَا اسْتَطَاعَ وَلَا يَقُوْلُ هَاهْ هَاهْ فَاِنَّ ذٰلِكَ مِنَ الشَّيْطَانِ يَضْحَكُ

تا که توانائی وارد و نگوید ا ا پس تحقیق آن آواز از شیطان است خنده میکند شیطان

مِنْهُ وَيَجُوْزُ لِلرَّجُلِ تَشْمِيْتُ الْمَرْاَةِ الْبَرْزَةِ الْعَجُوْزَةِ وَيُكْرَهُ لِلشَّابَّةِ

از آن و روا است مرد را دعا کردن عطسه زن گشاده روی که پیر است و مکروه است مر زن جوان

الْخَفِرَةِ فَاَمَّا الصَّبِيُّ فَتَشْمِيْتُهٗ اَنْ يُّقَالَ لَهٗ بُوْرِكَ فِيْكَ اَوْ جَزَاكَ

روپوش را اما کودک پس دعا عطسه او این است که گفته شود او را برکت کرده شود در تو یا جزا دهد

اللهُ تَعَالٰى اَوْ خَيَّرَكَ اللهُ تَعَالٰى **فَصْلٌ** فِي الْعَشْرِ الْخِصَالِ الَّتِيْ فِي

خدای تعالے یا نیکی دهد ترا خدای تعالے در بیان ده خصلتے که در

الْفِطْرَةِ خَمْسٌ مِنْهَا فِي الرَّاْسِ وَخَمْسَةٌ فِي الْجَسَدِ فَالَّتِيْ فِي الرَّاْسِ الْمَضْمَضَةُ

خلقت است پنج از انها در سر است و پنج از انها در تن پس آنچه در سر است آب در دهن کردن

وَالْاِسْتِنْشَاقُ وَالسِّوَاكُ وَقَصُّ الشَّارِبِ وَاِعْفَاءُ اللِّحْيَةِ وَالَّتِيْ فِي الْجَسَدِ

و آب در بینی کردن و مسواک کردن و بریدن سبلت و گذاشتن ریش و آنچه در تن است

حَلْقُ الْعَانَةِ وَنَتْفُ الْاِبْطِ وَتَقْلِيْمُ الْاَظْفَارِ وَالْاِسْتِنْجَاءُ بِالْمَاءِ وَ

تراشیدن موی اندام نهانی و کندن موی بغل و بریدن ناخن و استنجا کردن با آب و

الختان والاصل في قص الشارب ما روي عن النبي صلى الله عليه

وسلم ابن عمر رضي الله تعالى عنهما انه قال احفوا الشارب واعفوا

اللحية وفي حديث ابي هريرة رضي الله تعالى عنه قصوا الشارب

واعفوا اللحى وكلا اللفظين واحدة معناهما قصه من اصول الشعر

بالمقراض واستيصاله به واما حلقه بالموسى فمكروه لما روي عن

ابن عمر رضي الله تعالى عنهما انه قال رسول الله صلى الله

عليه وسلم ليس منا من حلق الشارب ولان في ذلك مثلة وذهاب

ماء الوجه وجماله وفي بقاء اصول الشعر زينة وجمال وقد روي عن

الصحابة رضي الله عنهم انهم كانوا يجزون شواربهم واما

اعفاء اللحية فهو توفيرها وتكثيرها ومنه قوله تعالى حتى عفوا اي

كثروا وقد روي ان ابا هريرة رضي الله تعالى عنه كان يقبض على

لحيته فما فضل عن لحيته جزه وكان عمر رضي الله تعالى عنه

يقول خذوا ما تحت القبضة فصل والاصل في حلق العانة و

نتف الابط وتقليم الاظفار ما روي عن انس بن مالك رضي الله

تعالى عنهما انه قال وقت لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم

أَرْبَعِينَ لَيْلَةً لَا يُجَاوِزُهَا قَصُّ الشَّارِبِ وَقَصُّ الْأَظْفَارِ وَنَتْفُ

چهل شب نگذارایم آن چهل شب را بریدن سبلت و بریدن ناخن و کندن

الْإِبْطِ وَحَلْقُ الْعَانَةِ وَقَالَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا هٰذَا فِي حَقِّ الْمُسَافِرِ وَأَمَّا

بغل و تراشیدن موی اندام نهانی گفت بعضی یاران ما این مدت در حق مسافر است و اما

الْمُقِيمُ فَلَا يُسْتَحَبُّ لَهُ أَنْ يَزِيدَ ذٰلِكَ عَلَى عِشْرِينَ يَوْمًا وَاخْتَلَفَتِ

باشد مقیم پس دوست نیست او را اینکه زیاده کند بر یک این امور مذکوره را بر بیست روز و مختلف است

الرِّوَايَةُ عَنِ الْإِمَامِ أَحْمَدَ فِي تَصْحِيحِ هٰذَا الْحَدِيثِ فَرُوِيَ عَنْهُ إِنْكَارُهُ

روایت از امام احمد در صحت این حدیث پس روایت کرده شده است از امام انکار کردن او

وَرُوِيَ عَنْهُ الْاِحْتِجَاجُ بِهِ فِي التَّوْقِيتِ بِهٰذَا الْمِقْدَارِ فَإِذَا ثَبَتَ اسْتِحْبَابُ

و روایت کرده شده است از و حجت آوردن با حدیث در بیان وقت باین اندازه پس هرگاه که ثابت شد دوست بودن

ذٰلِكَ فَهُوَ مُخَيَّرٌ بَيْنَ التَّنَوُّرِ بِالنُّورَةِ وَبَيْنَ حَلْقِهِ بِالْمُوسَى فَقَدْ رُوِيَ

امور مذکوره پس او مختار است میان نوره مالیدن و میان تراشیدن با استره پس تحقیق روایت کرده شد

عَنِ الْإِمَامِ أَحْمَدَ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالَى عَنْهُ أَنَّهُ يَتَنَوَّرُ وَكَذٰلِكَ رَوَى مَنْصُورُ

از امام احمد رح بدرستی او نوره میکرد و همچنین روایت کرده است منصور

بْنُ حَبِيبٍ بْنِ أَبِي ثَابِتٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ

از پیغامبر خدا

وَسَلَّمَ أَنَّهُ طَلَى لَهُ أَبُو بَكْرٍ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالَى عَنْهُ وَتَوَلَّى عَانَتَهُ بِيَدِهِ

بدرستی شان این است که مالید مر پیغمبر را ابو بکر نوره و والی شد پیغمبر اندام نهانی خود را بدست خود

وَرُوِيَ عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالَى عَنْهُ بِخِلَافِهِ فَقَالَ لَمْ يَتَنَوَّرْ رَسُولُ

و روایت شده از انس بخلاف این پس گفت نوره نکرده است پیغمبر

اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَطُّ وَكَانَ إِذَا كَثُرَ عَلَيْهِ الشَّعْرُ حَلَقَهُ فَإِذَا

خدا هرگز و بود پیغامبر هرگاه که بسیار شدی بر و موی میتراشید پس هرگاه

ثَبَتَ هٰذَا يَجُوزُ أَنْ يَتَوَلَّى ذٰلِكَ غَيْرُهُ إِذَا لَمْ يُحْسِنْ هُوَ فِي مَا سِوَى

ثابت شد این پس روا است اینکه والی شود نوره را غیر او چون نیک نداند او نوره کردن در جاییکه غیر

الْعَانَةِ مِنَ الْفَخِذِ وَالسَّاقِ فَإِذَا بَلَغَ الْعَانَةَ تَوَلَّاهَا هُوَ بِنَفْسِهِ وَ

اندام نهانی است از ران و ساق و چون برسد اندام نهانی را والی شود خود و

الْأَصْلُ فِي ذٰلِكَ مَا رُوِيَ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالَى عَنْهَا أَنَّ النَّبِيَّ

و دلیل درین چیزیست که روایت کرده شده است از ام سلمه رض بدرستی پیغمبر خدا

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ إِذَا بَلَغَ عَانَتَهُ نَوَّرَهَا بِنَفْسِهِ وَفِي بَعْضِ

بود هرگاه که میرسید اندام نهانی خود را نوره میکرد آن جا را خود و در بعضی

الالفاظ اذا بلغ مراقه واخذ احمد بن حنبل رضي الله عنه بهذا قال ابو

احادیث واقع شده بجای عانه مراقه یعنی جای بول و گرفت احمد بن حنبل رضی الله عنه بااین روایت گفت

العباس النسائي نورنا ابا عبد الله فلما بلغ عانته نورها بنفسه

نسائی نوره کردیم ابا عبد الله را پس هرگاه رسید ابا عبد الله اندام نهانی خود را نوره کرد او خود را

واذا ثبت هذا وانه يجوز ازالة هذه الشعور من العانة والفخذين و

پس هرگاه ثابت شد نوره کردن و اینکه روا است دور کردن این موی ها از اندام نهانی و از دو ران و از

الساقين بالنورة فيجوز ايضا بالموسى لانه احد ما يزال به كالنورة و

دو ساق بنوره پس روا باشد دور کردن هم چنین با استره زیرا که استره یکی از چیزهاست که دور کرده می شود

يؤيد هذا القياس حديث انس بن مالك رضي الله تعالى عنه لم يتنور رسول

قوت میدهد این قیاس را استره را بر نوره حدیث انس رضی الله عنه که نوره نکرد پیغمبر خدا

الله صلى الله عليه وسلم قط وكان اذا كثر عليه الشعر حلقه ولا يقال ان

هرگز و بود پیغمبر وقتی که بسیار میشد بروی موی میتراشید و گفته نشود که

الحلق والتنور انما ورد في العانة خاصة لما تقدم من حديث ام سلمة

تراشیدن و نوره کردن جز این نیست که واقع شده بر اندام نهانی خاص از برای چیزیکه بالا گذشت از حدیث ام سلمه رضی

رضي الله تعالى عنها قالت ان النبي صلى الله عليه وسلم كان اذا بلغ

گفت بدرستی پیغامبر خدا بود وقتیکه میرسید

عانته نورها بنفسه فدل على انه كان تولى غير العانة في ازالة الشعر

اندام نهانی خود را نوره میکرد از او خود پس رهنمونی کرد این حدیث بر آنکه بود پیغمبر که بسپرد غیر اندام نهانی را در دور کردن موی

لغيره وليس ذلك الا الفخذ والساق وان ذكر في ذلك حديث في المنع

دیگری را و نیست آن غیر اندام نهانی مگر ران و ساق و اگر یاد کرده شده حدیث در منع کردن نوره غیر اندام نهانی

فهو محمول على ان من اراد بذلك التزيين لرغبة الرجال فيه من العلوق

پس آن حمل کرده شده است بر کسی که خواسته است بنوره کردن زینت دادن خود را از جهت میل کردن مردان بوی از چسپنده ها

والمتشبهين بالنساء من المخانيث وغيرهم والله تعالى اعلم

و کسانیکه مانند زنان میشوند از مخنثان و دیگران و خداوند داناتر است

بالصواب فصل ويكره نتف الشيب لما روى عمرو بن

براست و مکروه است کندن موی سفید از جهت چیزیکه روایت کرد عمرو پسر

شعيب عن ابيه عن جده رضي الله تعالى عنهم قال ان

شعیب از پدر خود و او از جد خود گفت بدرستی

النبي صلى الله عليه وسلم نهى عن نتف الشيب وقال

پیغامبر خدا بازداشت از کندن موی سپید و گفت پیغامبر

وقال إنه نور الإسلام وفي لفظ آخر قال قال رسول الله صلى

و فرمود پیغامبر بهشتی موی سپید نور مسلمانی است و در حدیث دیگر آمده فرمود پیغامبر خدا

الله عليه وسلم لا تنتفوا الشيب ما من مسلم أبيض شيبة في

مکنید موی سپید نیست هیچ مسلمانی که پوشانده شود پیری را در

الإسلام إلا كانت له نورا يوم القيمة وفي حديث يحيى إلا كتب

مسلمانی مگر آنکه بوده است آن پیری او را روشنائی در روز قیامت و در حدیث آمده است مگر آنکه نوشته است

الله تعالى له بها حسنة وحط عنه خطيئته وقد روي في بعض

خدا مر او را بآن پیری نیکی و دور کرده است ازو گناه او را و تحقیق روایت کرده است در بعض

التفاسير في قوله عز وجل وجاءكم النذير أنه هو الشيب فكيف يجوز

تفسیرها در قول خدا و آمد شما را ترساننده بدرستی آن ترساننده پیری است پس چگونه روا

إزالة النذير بالموت والمذكر به المنهي عن الشهوات واللذات والكاف

دور کردن چیزیکه ترساننده است بمرگ و یاد دهنده مرگ است بازدارنده از آرزوها و لذت ها و نگاه دارنده

عنها الحث على التأهب والتجهيز للآخرة وعمارة دار البقاء

از لذت ها برانگیزنده بر ساختگی و آمادگی از برای آخرت و آبادان کردن سرای جاودانی

ومع ذلك يكون معاديا للقدر كارها لفعل الله تعالى به وغير

و با این چیزها میباشد کننده موی سپید هم چنو تقدیر الهی ناخوش کننده مر کار خدا را او و ناراضی

راض بقضائه عز وجل مؤثرا للشباب والطراوة والبقاء على

بحکم خدا و گزیننده مر جوانی را و تازگی را و جاودانی را بر

بداية السن زاهدا في الوقار والحرمة والتقمص بنور الإسلام

نوجوانی و ترک کننده بردباری و بزرگی و پوشیدن پیراهن نور مسلمانی

وخلعة إبراهيم خليل الرحمن لأنه روي في بعض الكتب أنه أول

و خلافت ابراهیم دوست خدا را زیرا که روایت کرده شده است در بعضی کتاب ها بدرستی اول

من شاب في الإسلام إبراهيم النبي عليه الصلوة والسلام و

کسیکه پیر شد در مسلمانی ابراهیم علیه السلام است و

روي عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال إن الله يستحيي

روایت کرده شده است از پیغامبر خدا بدرستی که فرمود بدرستی خدا شرم میکند

من ذي الشيبة يعني من عذابه فصل ويستحب

از خداوند پیری مراد میدارد از عذاب کردن پیری شرم میکند و او بهست

تقليم الأظفار يوم الجمعة فيكون مخالفا لما يكون الترتيب

بریدن ناخن روز جمعه پس باشد بریدن ناخن مخالف از برای چیزی که باشد ترتیب

۱ حث بر انگیختن یقال حثه علیه ۱۲ صر ۲ تاهب ساختگی کردن ۱۲ ص ۳ فی منتخب اللغات التاهب ساخته و آماده شدن ۴ التجهیز کا وقع فی بعض النسخ عطف تفسیری لہ ۱۲ ۴ تجهیز آماده شدن کار بیرا ۱۲ صراح ۵ و سو اعداد ما یحتاج الیه کذا فی النهایة و اعداد ساختن و آماده کردن ۱۲ بیرا کذا فی منتخب اللغات ۱۲ ۶ تاثیر نشان ماندن در چیزی ۱۲ ص ۷ تاثیر نشان گذاشتن در چیزی منتخب ۸ تقمص پوشیدن پیرهن ۹ ذکر فی المظهر ان اول من شاب من بنی آدم کان خلیل الله صلوات الله وسلامه علی نبینا و علیه فلما رای الشیب فی لحیته قال ما هذا یا رب فقال الله تعالی هذا وقار فقال علیه السلام یا رب زدنی وقارا ۱۲ شرح شرعة الاسلام

لما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم من قص اظفاره مخالفا

از جهت آنکه روایت کرده شده است از پیغامبر خدا هرکه ببرید ناخنهای خود بی ترتیب

لم ير في عينيه رمدا في حديث حميد بن عبد الرحمن عن ابيه من

نبیند درد چشم خود و در حدیث حمید بن عبد الرحمن روایت کرد از پدر خود هرکه

قص اظفاره يوم الجمعة دخل فيه شفاء وخرج منه داء وقد روي

ببرید ناخن خود را روز جمعه درآید در وی تندرستی و برآید از وی رنجوری و تحقیق روایت کرده

هذه الفضيلة والاستحباب في ذلك يوم الخميس بعد العصر

این فضیلت و ادب در بریدن روز پنجشنبه بعد از نماز دیگر

ومعنى المخالفة ان يبدا بالخنصر من اليمنى ثم بالوسطى ثم

و مراد مخالفت این است که آغاز کردن کند به انگشت کوچک از دست راست پس از آن به انگشت میانه پس از آن

بالابهام ثم البنصر ثم السبابة ومن اليسرى ان يبدا بالابهام

به نر انگشت پس از آن به انگشت که پهلوی انگشت کوچک است پس از آن به انگشت که پهلوی نر انگشت است و از دست چپ آغاز کند

ثم الوسطى ثم الخنصر ثم السبابة ثم البنصر هكذا فسره

پس میانه پس خنصر پس سبابه پس بنصر این چنین بیان کرده

عبد الله ابن بطة عن اصحابنا رحمه الله وروى وكيع عن

عبد الله بطه از یاران ما و روایت کرد وکیع از

عائشة رضي الله تعالى عنها انها قالت قال رسول الله صلى الله

عائشه گفت عائشه که فرمود پیغمبر خدا

عليه وسلم يا عائشة اذا انت قلمت اظفارك فابدئي بالوسطى

ای عائشه وقتی که ببری تو ناخن خود پس آغاز کن به انگشت میانه

ثم بالخنصر ثم بالابهام ثم بالبنصر ثم السبابة فان ذلك

پس خنصر پس نر انگشت پس بنصر پس سبابه زیرا که این

يورث الغناء وينبغي ان يكون التقليم بالمقص او السكين

میراث دهد توانگری را و می باید که باشد بریدن ناخن بناخن گیر یا بکارد

ويكره ذلك بالاسنان ولهذا قلم اظفاره يستحب له

و مکروه است بریدن ناخن بدندان و چون ببرد ناخنهای خود را دوست است او را

غسل البراجم ودفن الاظفار في التراب وكذلك

شستن بند بندهای انگشتان و گور کردن ناخن بریده را در خاک و همچنین او دوست گور کردن

الشعور من الراس والبدن والدم من الحجامة والفصد لما روي

مویهای از سر و از بدن و خون که از حجامت و رگ زدن باشد از جهت آنکه

عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ أَمَرَ بِدَفْنِ الدَّمِ وَالشَّعْرِ وَالظُّفْرِ

از پیغامبر اینکه فرمود گور کردن خون و موی و ناخن

فَصْلٌ وَأَمَّا حَلْقُ الرَّأْسِ فِي غَيْرِ الْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ وَالضَّرُورَةِ فَمَكْرُوهٌ فِي إِحْدَى

هرچونکه باشد تراشیدن سر در غیر حج و عمره و ناچاری ایس حرام در یک از

الرِّوَايَتَيْنِ عَنِ الْإِمَامِ أَحْمَدَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ

دو روایت از امام احمد رض از پیغامبر خدا صلعم

وَسَلَّمَ لِمَا رُوِيَ فِي حَدِيثِ أَبِي مُوسَى وَعُبَيْدِ بْنِ عُمَيْرٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمَا

از جهت آنکه روایت کرده شده است در حدیث ابی موسی و عبید بن عمیر رض

عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ لَيْسَ مِنَّا مَنْ حَلَقَ وَرَوَى

از پیغامبر خدا بدرستی گفت نیست از ما کسی که سر تراشید و روایت کرده است

الدَّارَقُطْنِيُّ فِي الْأَفْرَادِ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى

دارقطنی در احادیث که یکطرفی از پیغامبر روایت کرده

اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ لَا تُوضَعُ النَّوَاصِي إِلَّا فِي حَجٍّ أَوْ عُمْرَةٍ وَلِأَنَّ النَّبِيَّ

شده است اینکه فرمود پیغامبر که نهاده نشود موی از سر مگر در حج یا عمره از جهت آنکه

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَمَّ الْخَوَارِجَ وَجَعَلَ سِيمَاهُمْ حَلْقَ الرُّؤُسِ وَلِأَنَّ

پیغامبر خدا نکوهش کرد بیرون شوندگان را و گردانید نشانه ایشان تراشیدن سر را از جهت آنکه

عُمَرَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ لِصَبِيغٍ لَوْ وَجَدْتُكَ مَحْلُوقًا لَضَرَبْتُ الَّذِي

عمر رض گفت مر صبیغ را اگر یابم ترا سر تراشیده هر آینه بزنم آنجا را

فِيهِ عَيْنَاكَ وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ قَالَ الَّذِي يَحْلِقُ فِي

که در وی چشم تست و در روایت از ابن عباس است بدرستی گفت آنکس که سر تراشیده در

الْمِصْرِ حَلِيقٌ بِالشَّيْطَانِ وَلِأَنَّ فِي ذٰلِكَ تَشَبُّهًا بِالْأَعَاجِمِ وَقَدْ قَالَ

شهر هم حلق شیطان است زیراکه در سر تراشیدن مانند شدن است بعجم و بتحقیق فرمود

رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ وَإِذَا

پیغامبر خدا هرکه مانند ساخت خود را بقومی پس آنکس از ایشان است و چون

ثَبَتَ كَرَاهِيَةُ مَا ذَكَرْنَا جَعَلَ مَكَانَهُ أَخْذَ الشَّعْرِ بِالْجَلَمِ وَهُوَ الْمِقَصُّ

ثابت شد مکروه بودن چیزیکه گفتیم ...

كَمَا كَانَ يَفْعَلُ أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالَىٰ عَنْهُ وَإِنْ شَاءَ اسْتَقْصَى

چنانکه بوده که میکرد احمد بن حنبل و اگر خواهد بنهایت رساند

فِي ذٰلِكَ فَيَقُصُّهُ مِنْ أَصْلِهِ وَإِنْ شَاءَ أَخَذَ أَطْرَافَ الشَّعْرِ وَالرِّوَايَةُ

در بریدن پس ببرد موی سر را از بیخش و اگر خواهد بگیرد سرهای موی و در روایت دیگر

الأُخرى لا يُكرَهُ ذلكَ لِما رَوى أبو داؤدَ بإسنادِهِ عن عبدِ

دیگر از امام احمد کروه نیست سر تراشیدن از جهت چیزی که روایت کرد ابو داود باسناد خود از عبد الله

اللهِ بنِ جعفرٍ رضيَ اللهُ تعالى عنهما قالَ إنّ النبيَّ صلّى اللهُ عليهِ

پسر جعفر گفت ابو داود که بدرستی پیغمبر خدا صلعم

وسلّمَ أرسلَ إلى آلِ جعفرٍ بلالاً أن يأتيهم ثمّ أتاهم فقالَ لا

فرستاد بسوی آل جعفر بلال را اینکه بیاید پیغمبر ایشان را پس آمد پیغمبر ایشان را پس فرمود

تبكوا على أخي بعدَ اليومِ ثمّ قالَ صلّى اللهُ عليهِ وسلّمَ ادعوا إليّ

گریه مکنید بر برادر من جعفر پس از امروز پس گفت پیغمبر خدا صلعم بخوانید بطرف من

بني أخي فجيءَ بنا كأنّا أفراخٌ فقالَ صلّى اللهُ عليهِ وسلّمَ ادعوا

پسران برادر من پس آورده شد ما را چنانست که ما بچه های مرغیم در بیچارگی پس فرمود پیغامبر بخوانید

إليَّ الحلّاقَ فأمرَهُ فحلقَ رؤوسَنا وقد رُوِيَ أنّ النبيَّ صلّى

برای ما سرتراش را پس فرمود آن سرتراش را پس تراشید سرهای ما را و تحقیق روایت کرده شده است بدرستی پیغامبر

اللهُ عليهِ وسلّمَ حلقَ رأسَهُ في آخرِ عُمرِهِ بعدَ أن كانَ شعرُهُ

تراشید سر خود را در آخر زندگانی خود پس آنکه میرسید موی پیغامبر

يضربُ منكبيهِ وفي حديثِ عليٍّ رضيَ اللهُ عنهُ كانَ شعرُ رسولِ

دو دوش آن را و در روایت علی است بود موی پیغامبر

اللهِ صلّى اللهُ عليهِ وسلّمَ إلى شحمتي أذنيهِ ولأنّ الناسَ عصراً

خدا تا دو نرمه گوش آن و از جهت آنکه بدرستی مردم در وقتی

بعدَ عصرٍ يحلقونَ ولم يظهرْ عليهم نكيرٌ ولأنّ في ذلكَ مشقّةً

پس از وقتی سر میتراشند و ظاهر نشده است بر ایشان انکار کسی و از جهت آنکه در موی داشتن گرانی

وحرجاً عُفِيَ عنهُ كما عُفِيَ عن سؤرِ الهرّةِ وحشراتِ

و تنگی است که بخشیده شده است از و چنانچه بخشیده شده است از پس خورده گربه و حشرات زمین

الأرضِ فصلٌ ويكرهُ القزعُ وهو أن يحلقَ بعضَ الشعرِ

و مکروه است قزع و آن تراشیدن پاره موی سر

ويتركَ بعضَهُ لما رُوِيَ عن النبيِّ صلّى اللهُ عليهِ وسلّمَ أنّهُ نهى

گذاشتن پاره از جهت آنچه روایت کرده شده از پیغامبر خدا بدرستی پیغامبر باز داشت

عن القزعِ وأمّا حلقُ القفا فمكروهٌ إلّا في الحجامةِ خاصّةً لأنّ النبيَّ

از قزع و اما تراشیدن گردن پس مکروه است مگر در خون گرفتن از گردن خاص از جهت آنکه پیغمبر

صلّى اللهُ عليهِ وسلّمَ نهى عن حلقِ القفا إلّا في الحجامةِ لأنّهُ من فعلِ

خدا منع فرمود از تراشیدن گردن مگر در خون گرفتن از جهت آنکه این کار

النهاية ١٢

الْمَجُوسِ وَكَانَ أَبُو عَبْدِ اللهِ أَحْمَدُ يَحْلِقُهُ فِي الْحِجَامَةِ وَلِأَنَّ ذٰلِكَ
مجوس است و بود ابو عبد الله احمد می‌تراشید گردن را در وقت حجامت و از جهت آنکه حجامت

حَالُ الضَّرُورَةِ وَأَمَّا اتِّخَاذُ الْجُمَّةِ وَفَرْقُ الشَّعْرِ فَسُنَّةٌ مَأْثُورَةٌ
هنگام ناچاری است اما آنکه باشد ساختن جمه و دو حصه کردن موی سر طریقه سنت است که نقل کرده شده

رُوِيَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَرَقَ وَأَمَرَ أَصْحَابَهُ رَضِيَ
روایت کرده شده است بدرستی پیغامبر خدا فرق موی کرد یعنی دو حصه کرد و فرمود یاران

اللهُ تَعَالَى عَنْهُمْ بِالْفَرْقِ وَقَدْ رُوِيَ ذٰلِكَ عَنْ بِضْعَةَ عَشَرَ
خود را رضی بفرق کردن و بتحقیق روایت کرده شده است آن کار کردن موی سر از چند ده کس

مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْهُمْ أَبُو عُبَيْدَةَ وَ
از یاران پیغامبر ازیشان ابو عبیده و

عَمَّارُ بْنُ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُمْ فَصْلٌ وَيُكْرَهُ
عمار و ابن مسعود این سنت است و مکروه

التَّحْذِيفُ لِلرِّجَالِ وَهُوَ إِرْسَالُ الشَّعْرِ الَّذِي بَيْنَ الْعِذَارِ وَالنَّزَعَتَيْنِ
تحذیف مردان را و آن تحذیف سر و دادن موی است که درمیان رخساره و دو نزعه است

الَّذِي هُوَ عَادَةُ الْعَلَوِيِّينَ وَلَا يُكْرَهُ ذٰلِكَ لِلنِّسَاءِ لِمَا رَوَى أَبُو بَكْرٍ
آن ارسال که عادت اولاد علی است و مکروه نیست آن گذاشتن موی زنان را از جهت چیزی که روایت کرد

الْخَلَّالُ مِنْ أَصْحَابِنَا بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيٍّ كَرَّمَ اللهُ تَعَالَى وَجْهَهُ أَنَّهُ
از یاران ما بروایت از علی بدرستی

كَرِهَهُ وَعَنِ الْوَلِيدِ بْنِ مُسْلِمٍ أَنَّهُ قَالَ أَدْرَكْتُ النَّاسَ وَمَا هُوَ مِنْ
مکروه داشته است علی آن تحذیف را و روایت است از ولید بن مسلم بدرستی که گفت ولید دریافتم مردم را در حال آنکه نیست

زِيِّهِمْ وَأَمَّا أَخْذُ الشَّعْرِ مِنَ الْوَجْهِ بِالْمِنْقَاشِ مَكْرُوهٌ لِلرِّجَالِ وَ
از آرایش ایشان هر چند که باشد گرفتن موی از رو به موی گیر مکروه است مردان را و

النِّسَاءِ لِأَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَعَنَ الْمُتَنَمِّصَاتِ وَهُوَ أَخْذُ
زنان را زیرا که پیغامبر نفرین کرد زنان موی کننده را و آن نتف کردن

الشَّعْرِ مِنَ الْوَجْهِ بِالْمِنْقَاشِ ذَكَرَهُ أَبُو عُبَيْدَةَ وَأَمَّا الْمَرْأَةُ فَيُكْرَهُ لَهَا حَفُّ
موی از روست به موچینه یاد کرده است ابو عبیده این را اما هر چه که باشد زن مکروه است او را

جَبِينِهَا بِالزُّجَاجِ وَالْمُوسَى وَالشَّعْرِ الْخَارِجِ عَلَى وَجْهِهَا لِمَا تَقَدَّمَ مِنَ النَّهْيِ
پیشانی خود با آبگینه تیز و استره و تراشیدن موی که برآمده است بر روی او از جهت چیزی که گذشت از

عَنْ ذٰلِكَ وَقِيلَ يَجُوزُ لَهَا ذٰلِكَ لِزَوْجِهَا خَاصَّةً إِذَا طَلَبَ مِنْهَا ذٰلِكَ وَ
ازان و گفته شده است روا است زن را کردن آن موی از برای شوهر خود خاصه وقتی که طلب کند شوهر از وی تراشیدن

خافت إن لم تفعله أعرض عنها وتزوج بغيرها فأدى إلى الفساد

دیتر سد اگر نکند اورا اعراض کند شوهر از ان و جفت گیرد غیر آنرا پس برساند بسوی فساد

والمضرة بها فيجوز لها ذلك لما فيه من المصلحة كما يجوز لها التزين

و ضرر بان زن پس جایزست مر اورا اینکار از جهت چیزیکه در انست از آشتی چنانکه روا است زنرا آراستن

بألوان الثياب والتطيب بأنواع الطيب والتشوق له والملاعبة

برنگها رنگ جامها و خوشبو ساختن بگونا گون خوشبو و خواهان بودن مر شوهر را و بازی کردن

والممازحة إياه فعلى هذا يحمل لعن النبي صلى الله عليه وسلم المتنمصات

و مزاح کردن پس برین روایت حمل کرده شود لعن کردن پیغامبر خدا زنان سیاهی کننده را

على اللواتي أردن بذلك غير أزواجهن للفجور بهن والميل إليهن

بران زنانی که خواسته باشند بان کردن غیر شوهران خود را از برای کنه کردن با ایشان و خواهش کردن بطرف ایشان

وترويج أنفسهن للزنا والله أعلم فصل ويكره الخضاب بالسواد

و رواج دادن خود ها را برای زنا و مکروه است رنگ کردن بسیاهی

لما روى الحسن رضي الله عنه أن النبي صلى الله عليه وسلم قال في

از جهت چیزی که روایت کرده است حسن رض بدرستی پیغامبر فرموده در شان

قوم يغيرون البياض بالسواد يسود الله تعالى وجوههم يوم القيمة

قومی که دگرگون میسازند سفیدی را بسیاهی سیاه میگرداند خدای تعالی روهای ایشانرا در روز قیامت

وفي حديث ابن عباس رضي الله تعالى عنهما أن النبي صلى الله عليه وسلم قال

و در حدیث ابن عباس است رض بدرستی پیغامبر ع فرموده

فيهم لا يريحون رائحة الجنة وأما الأخبار التي رويت في

در شان ایشان نمی بویند بوی بهشت و هر چونکه باشد خبرها که روایت کرده شده است در رخصت

الخضاب بالسواد فإنه أنس للزوجة ومكيدة للعدو

رنگ کردن بسیاهی اندر آنکه از رنگ سیاهی موجب لطف است زن خود را و سبب غاو فریبت در وقت جنگ مر دشمن را

تحمول لأجل الحرب وذكر الزوجة فيه تبعا

پس آن محمول است از جهت جنگ و یاد کردن زن در آن بطریق تابعیت

لا قصدا فصل فإذا ثبت كراهية السواد

نه بقصد پس وقتی که ثابت شد مکروه بودن رنگ سیاه

فالمستحب أن يخضب الرأس بالحناء والكتم وقد

پس دوست این که رنگ کند سررا بحنا و کتم و تحقیق

خضب الإمام أحمد بن حنبل رحمة الله عليه رأسه وله ثلث وثلثون

رنگ کرد امام احمد سر خود را و مر اورا سی وسه

سَنَةً فَقَالَ لَهُ عُمَرُ عَجَّلْتَ فَقَالَ لَهُ هٰذِهِ سُنَّةُ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى

سال بود پس گفت مرا و را عمر او شتابی کردی پس گفت احمد عمر را که این رنگ سنت پیغامبر خدا است

اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَرُوِيَ عَنْ أَبِيْ ذَرٍّ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَنْهُ أَنَّهُ

و روایت کرده شده است از ابی ذر رضی که

قَالَ خَيْرُ مَا غُيِّرَ بِهِ الشَّيْبُ الْحِنَّاءُ وَالْكَتَمُ وَأَمَّا خِضَابُ رَسُوْلِ

گفت بهتر چیزهای که دگرگون کرده شد با وی پیری حنا و کتم است و اما خضاب پیغمبر

اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَاخْتَلَفَ النَّاسُ فِيْ ذٰلِكَ فَرُوِيَ عَنْ أَنَسٍ

خدا پس مختلف اند مردمان در روایت خضاب پس روایت است از انس

رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا

بدرستی گفت انس بتحقیق پیغامبر نبود

شَابَ إِلَّا يَسِيْرًا وَلٰكِنَّ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَنْهُمَا خَضَبَا

پیر مگر اندک لیکن ابابکر و عمر رض رنگ کردند ایشان

بَعْدَهُ بِالْحِنَّاءِ وَالْكَتَمِ وَرُوِيَ أَنَّ أُمَّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَنْهَا

بعد پیغمبر خدا بحنا و کتم و روایت است بتحقیق مادر سلمه

أَخْرَجَتْ لِلنَّاسِ شَعْرَ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَخْضُوْبًا بِالْحِنَّاءِ

بیرون آورده بود به مردمان موهای پیغامبر خدا را رنگ کرده شده بحنا

وَالْكَتَمِ فَدَلَّ حَدِيْثُهَا عَلٰى إِثْبَاتِ خِضَابِهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

و کتم پس دلالت میکند حدیث ام سلمه بر ثبوت رنگ کردن پیغمبر

بِذٰلِكَ وَأَمَّا الْخِضَابُ بِالْوَرْسِ وَالزَّعْفَرَانِ فَظَاهِرُ كَلَامِ الْإِمَامِ

بحنا و کتم باشد رنگ کردن با ورس که گیاهی است سرخ و زعفران پس ظاهر سخن امام

أَحْمَدَ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَنْهُ فِيْهِ الْجَوَازُ لِمَا رُوِيَ عَنْ أَبِيْ مَالِكٍ الْأَشْعَرِيِّ

احمد در آن روا بودن است بسبب چیزی که روایت کرده شد از ابی مالک اشعری

رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ كَانَ خِضَابُنَا مَعَ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

که بود خضاب کردن ما رسول صلی الله علیه و سلم را

بِالْوَرْسِ وَالزَّعْفَرَانِ فَإِذَا ثَبَتَ هٰذَا فِيْ شَعْرِ الرَّأْسِ فَمِثْلُهُ فِي اللِّحْيَةِ

با ورس و زعفران پس وقتی که ثابت شد خضاب در موهای سر پس مانند آن در ریش

لِعُمُوْمِ قَوْلِهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غَيِّرُوا الشَّيْبَ وَلَا تَشَبَّهُوْا

از جهت عام بودن قول پیغمبر خدا که بدل کنید پیری را و مانند نشوید

بِالْيَهُوْدِ وَقَوْلِهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِيْ حَدِيْثِ أَبِيْ ذَرٍّ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ

به یهودان و قول پیغمبر در حدیث ابی ذر رضی الله عنه

الورس نبت اصفر يصبغ به كذا في النهاية ... منتخب اللغات

خير ما غير به الشيب الحناء والكتم وهو عام في شعر الرأس و

بهتر آن چیز که بدل کرده شد بآن چیز پیری را حنا و کتم است و این حدیث عام است در موی سر و

اللحية وأيضا أن أبا بكر رضي الله عنه جاء بأبيه أبي قحافة يوم

ریش و نیز تحقیق ابابکر صدیق رض آمد بپدر خود ابی قحافه روز

فتح مكة إلى النبي صلى الله عليه وسلم فقال النبي صلى الله عليه وسلم لو أقررت الشيخ في بيته لأتيناه

فتح شدن مکه بسوی پیغامبر خدا صلعم پس گفت پیغامبر صلعم اگر می ماندی پیر را در خانه خود هر آینه می آمدیم او را

تكرمة لأبي بكر فأسلم ورأسه ولحيته كالثغامة البيضاء فقال

از جهت بزرگی دادن مر ابی بکر را پس مسلمان شد ابی قحافه و سر او و ریش او مانند گیاهی است که اکثر سفید است پس گفت

رسول الله صلى الله عليه وسلم غيروهما وجنبوه عن السواد وقال أبو عبيدة

پیغامبر خدا دگرگون کنید سر و ریش او را و دور کنید ابی قحافه را از سیاهی گفت ابو عبیده

الثغامة نبت أبيض الزهر والثمر يشبه بياض الشيب به وقال

که ثغامه گیاهی است سفید گل و بار مانند کرده میشود سفیدی پیری را بآن گیاه و گفت

ابن الأعرابي هي شجرة تبيض كأنها الثلج فصل ويستحب أن

ابن اعرابی آن ثغامه درخت است سفید میشود چنانکه برف است واولیست اینکه

يكتحل وترا لما روى أنس بن مالك رض عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه كان يكتحل وترا

سرمه کند طاق از جهت حدیثی که روایت کرده است انس از پیغامبر صلعم بدرستی بود پیغامبر سرمه میکرد طاق و

واختلف الناس في صفة الوتر في ذلك فروي في حديث أنس بن مالك رض

و اختلاف کرده اند مردم در چگونگی طاق در سرمه کردن پس روایت کرده شده است در حدیث انس رض

قال أنس رض أن النبي صلى الله عليه وسلم كان يكتحل ثلاثا في اليمنى وميلين في اليسرى و

گفت انس بدرستی پیغامبر خدا بوده است سرمه میکرد سه میل در چشم راست و دو میل در چشم چپ

روي في حديث ابن عباس رض في كل عين ثلاثا فصل ويدهن غبا وهو

و روایت کرده شده است در حدیث ابن عباس در هر چشم سه میل و روغن بمالد [illegible]

أن يفعل ذلك يوما ويترك يوما لما روى أبو هريرة رض أن النبي صلى الله عليه وسلم نهى

که بکند آن را روزی و بگذارد روزی از جهت که روایت کرده است ابو هریره بدرستی پیغامبر خدا

أن يترجل الرجل إلا غبا والفضيلة في ذلك أن يكون بدهن البنفسج

بازداشت از [illegible] مگر یک روز درمیان و بزرگی در چرب کردن اینست که باشد بروغن بنفشه

لما روى أبو هريرة رض عن النبي صلى الله عليه أن فضل دهن البنفسج على سائر الأدهان

از جهت چیزی که روایت کرده ابو هریره رض از پیغامبر خدا بدرستی بزرگی روغن بنفشه بر باقی روغن ها

كفضلي على سائر الناس فصل ويستحب أن لا يخلي الإنسان نفسه

همچو بزرگی من بر همه مردم است واولیست اینکه خالی نکند آدمی خود را

سَفَرًا وَحَضَرًا عَنْ سَبْعَةِ أَشْيَاءَ بَعْدَ تَقْوَى اللّٰهِ تَعَالَى وَالثِّقَةِ بِهِ وَهِيَ

در سفر و حضر وطن از هفت چیز پس از ترس خدا و تکیه کردن بر او

التَّنْظِيفُ وَالتَّزْيِينُ وَالْمُكْحُلَةُ وَالْمُشْطُ وَالسِّوَاكُ وَالْمِقَصُّ وَالْمِدْرَاءُ وَهِيَ

پاک ساختن خود را و آراستن و سرمه دادن و شانه و مسواک و آلت بریدن موی و مدری و مدری

خَشَبَةٌ مُدَوَّرَةُ الرَّأْسِ أَدْنَى مِنْ شِبْرٍ يَتَّخِذُهَا الْعَرَبُ وَالصُّوفِيَّةُ يَذُودُونَ

چوبی است گرد سر کمتر از بدست میگیرند آن را عرب و صوفیان و دور میکنند

بِهَا عَنْ أَنْفُسِهِمُ الْأَذَى كَالْقَمْلِ وَغَيْرِهَا وَيَحُكُّونَ بِهَا الْجَسَدَ وَيَقْتُلُونَ الذُّبَابَ

بآن چوب از خود آزار چنانچه سپش و غیر آن و میخارشند بآن چوب تن را و میکشند جنبنده را

حَتَّى لَا يُبَاشِرُونَ كُلَّ شَيْءٍ بِأَيْدِيهِمْ وَالسَّابِعُ قَارُورَةُ الدُّهْنِ لِأَنَّهُ رُوِيَ فِي حَدِيثِ

تا آنکه برسانند هر چیز را دست خود و هفتم شیشه روغن است از جهت آنکه روایت کرده شد

عَائِشَةَ رض أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا كَانَ يَفُوتُهُ ذٰلِكَ حَضَرًا وَلَا سَفَرًا فَصْلٌ فِيمَا

از عائشه رض بدرستی پیغامبر خدا نبود که فوت میشد او را آن هیچ در حضر و نه در سفر در چیزیکه

يُكْرَهُ مِنَ الْخِصَالِ يُكْرَهُ الصَّفِيرُ وَالتَّصْفِيقُ وَفَرْقَعَةُ الْأَصَابِعِ فِي الصَّلٰوةِ وَيُكْرَهُ

مکروه است از خصلتها مکروه است آواز کردن با دهن و دست بر دست زدن و شکستن انگشتان در نماز و مکروه است

تَمْزِيقُ الثِّيَابِ فِي حَقِّ الْمُتَوَاجِدِ عِنْدَ السَّمَاعِ وَلَا يُعَارَضُ فِي ذٰلِكَ الْوَاجِدُ وَيُكْرَهُ

پاره کردن جامه ها در حق آن که بتکلف وجد میکند وقت شنیدن سرود و منع کرده نشود در پاره کردن جامه کسی که وجد واقعی کند

الْأَكْلُ عَلَى الطَّرِيقِ وَمَدُّ الرِّجْلِ بَيْنَ جُلَسَائِهِ وَالِاتِّكَاءُ الَّذِي يَخْرُجُ بِهِ عَنْ مُسْتَوَى

خوردن بر راه و دراز کردن پای میان همنشینان و مکروه است تکیه کردن که می براید بآن از راست نشستن

الْجُلُوسِ لِأَنَّهُ تَجَبُّرٌ وَاسْتِهَانَةٌ بِالْجُلَسَاءِ إِلَّا مِنَ الْعُذْرِ وَيُكْرَهُ إِطَالَةُ الثِّيَابِ وَيُكْرَهُ مَضْغُ

زیرا که آن بزرگی است خود را و سبک داشتن همنشینان است مگر آنکه از عذر باشد و مکروه است دراز کردن جامها و مکروه است

الْعِلْكِ لِأَنَّهُ دَنَاءَةٌ وَيُكْرَهُ التَّشَدُّقُ بِالضَّحِكِ وَالْقَهْقَهَةُ وَرَفْعُ الصَّوْتِ فِي

مصطکی زیرا که آن فرومایگی است و مکروه است کشادن دهن را بخنده و قهقهه کردن و بلند کردن آواز

غَيْرِ حَاجَةٍ وَيَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ مِشْيَتُهُ مُعْتَدِلًا لَا يُبَادِرُ إِلَى الْحَدِّ يُجْهِدُ الْمَاشِي وَيُتْعِبُ

بی حاجت و می باید اینکه باشد رفتن او میانه نشتابد تا حدیکه رنجه کند رونده را و ماندگی

نَفْسَهُ وَلَا يَخْطُو بِحَيْثُ يُورِثُهُ الْعُجْبُ وَيُكْرَهُ فِي الْبُكَاءِ النَّحِيبُ وَالتَّعْدَادُ

خود را و نگام زند بروشی که بخشد او را عجب و مکروه است در گریستن مانند نفیر کردن و آواز بلند کردن

إِلَّا أَنْ يَكُونَ مِنْ خَوْفِ اللّٰهِ تَعَالَى أَوِ النَّدَمِ عَلَى مَا فَاتَ مِنْ أَوْقَاتِهِ بِبَطَالَتِهِ

مگر آنکه باشد آن گریه از ترس خدا یا از پشیمانی بر چیزیکه فوت شده از وقتهای او ببیکاری آن

أَوِ انْكِسَارِ قَلْبِهِ عِنْدَ عَدَمِ بُلُوغِهِ إِلَى دَرَجَةٍ لَحَظَهَا فَيَبْكِي حَسْرَةً عَلَيْهَا

یا از شکسته شدن دل او نزد نارسیدن او بسوی پایه که نگرفته است آنرا پس بگرید از جهت پریشانی بر آن

وَيُكْرَهُ إِزَالَةُ دَرَنِهِ بِحَضْرَةِ النَّاسِ وَيُكْرَهُ الْكَلَامُ فِي الْمَوَاضِعِ الْمُسْتَقْذَرَةِ

و مکروه است دور کردن چرکنت پیش مردم و مکروه است سخن گفتن در جاهای چرکین

كَالْحَمَّامِ وَالْخَلَاءِ وَمَا أَشْبَهَ ذٰلِكَ وَكَذٰلِكَ لَا يُسَلِّمُ وَلَا يَرُدُّ عَلَى مُسْلِمٍ وَيُكْرَهُ

چنانکه حمام و آبدستخانه و چیزی که بآن ماند و همچنین سلام نگوید و رد سلام نکند بر هیچ مسلمانی و مکروه است

كَشْفُ رَأْسِهِ بَيْنَ النَّاسِ وَمَا لَيْسَ بِعَوْرَةٍ مِمَّا جَرَتِ الْعَادَةُ بِسَتْرِهِ وَيَحْرُمُ كَشْفُ

برهنه کردن سر خود میان مردم و برهنه کردن چیزی که نیست عورت از آنچه رفته است روش بپوشیدن آن و حرام است برهنه کردن

الْعَوْرَةِ وَيُكْرَهُ أَنْ يُقْسِمَ بِأَبِيهِ أَوْ بِغَيْرِ اللّٰهِ تَعَالَى فِي الْجُمْلَةِ فَإِنْ حَلَفَ حَلَفَ بِاللّٰهِ

عورت و مکروه است سوگند کردن به پدر یا بغیر خدا تعالی فی کل حال پس اگر سوگند میکند سوگند کند بخدا

وَإِلَّا فَلْيَصْمُتْ كَذٰلِكَ جَاءَ فِي الْأَثَرِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَصْلٌ فِي الْاِسْتِئْذَانِ

و اگر نه خاموش باشد همچنین آمده است در حدیث پیغامبر ع در فرمان خواستن

يَنْبَغِي لَهُ إِذَا قَصَدَ بَابَ إِنْسَانٍ أَنْ يُسَلِّمَ فَيَقُولُ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَدْخُلُ لِمَا رُوِيَ أَنَّ

میباید مومن را وقتی که بخواهد دروازه آدمی را اینکه سلام گوید پس بگوید سلامتی باد بر شما و در آیم از جهت چیزی که روایت

رَجُلًا مِنْ بَنِي عَامِرٍ اسْتَأْذَنَ عَلَى رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ فِي بَيْتٍ فَقَالَ أَأَلِجُ

مردی از قبیله عامر فرمان خواست از پیغامبر خدا و آن پیغامبر در خانه بود پس گفت اندر آیم

فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِخَادِمِهِ اُخْرُجْ إِلَى هٰذَا وَعَلِّمْهُ الْاِسْتِئْذَانَ فَقَالَ لَهُ قُلْ

پس فرمود پیغامبر خدا خدمتگار خود را برآ بسوی این مرد و بیاموز او را روش فرمان خواستن پس گفت مر او را بگو

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَأَدْخُلُ فَسَمِعَهُ الرَّجُلُ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَأَدْخُلُ فَأَذِنَ لَهُ فَدَخَلَ

سلامتی باد بر شما داخل میشوم پس شنید آنرا آن مرد پس گفت سلامتی باد بر شما در آیم پس فرمان داد او را پس در آمد

وَلَا يُدِيرُ ظَهْرَهُ إِلَى الْبَابِ وَلَا يَبْعُدُ لِأَنَّهُ يَمْنَعُهُ مِنْ سَمَاعِ الْجَوَابِ كَذٰلِكَ ثَلَاثًا

و پشت نه نهد بسوی در وقت فرمان خواستن و دور نشود زیرا که باز میدارد دوری او را از شنیدن جواب چنانکه گفته شد سه بار

فَإِنْ أُجِيبَ وَإِلَّا انْصَرَفَ إِلَّا أَنْ يَغْلِبَ عَلَى ظَنِّهِ أَنَّهُ لَمْ يَسْمَعْ نِدَاءَهُ لِمَا بَيْنَهُمَا

پس اگر جواب داده شد بهتر و اگر نه برگردد مگر آنکه بسیار باشد بر گمان او اینکه نشنیده صاحب خانه فریاد او را از جهت چیزی که

مِنْ بُعْدٍ أَوْ شُغْلٍ كَانَ لَهُ أَنْ يَزِيدَ عَلَى الثَّلَاثِ وَالْأَصْلُ فِي ذٰلِكَ مَا رَوَى أَبُو سَعِيدٍ

از دوری یا مشغولی بکاری باشد مر او را اینکه بیفزاید بر سه بار و دلیل درین چیزیست که روایت کرده است ابو سعید

الْخُدْرِيُّ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ الْاِسْتِئْذَانُ ثَلَاثٌ فَإِنْ أُذِنَ

خدری از پیغامبر که گفت پیغامبر فرمان خواستن سه بار است پس اگر فرمان داده شد

لَكَ فَادْخُلْ وَإِلَّا فَارْجِعْ وَسَوَاءٌ فِي ذٰلِكَ الْأَجَانِبُ وَالْأَقَارِبُ الْمُحَرَّمَاتُ كَلَامُ

مر ترا پس در آ و اگر نه باز گرد و برابر است در فرمان خواستن بیگانگان و خویشان که حرام اند

[illegible] كُلُّهَا لِأَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمَّا سَأَلَهُ رَجُلٌ هَلْ عَلَيَّ أَنْ أَسْتَأْذِنَ عَلَى

و چیزی که ... زیرا که پیغامبر خدا هرگاه پرسید او را مردی آیا بر من است اینکه دستوری خواهم بر

أُمِّي قَالَ نَعَمْ قَالَ إِنِّي مَعَهَا فِي الْبَيْتِ قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِسْتَأْذِنْ عَلَيْهَا قَالَ

برادر گفت پیغمبر را علیه السلام گفت آن مرد که بدستی که من با مادرم در خانه گفت پیغامبر صلعم دستوری خواه بر مادر باز گفت من

إِنِّي خَادِمُهَا قَالَ اسْتَأْذِنْ عَلَيْهَا أَتُحِبُّ أَنْ تَرَاهَا عُرْيَانَةً فَأَمَّا زَوْجَتُهُ وَ

من خادم او هستم گفت پیغامبر دستوری خواه از مادر آیا دوست میداری اینکه ببینی مادر را برهنه هر چگونه باشد زن او و

أَمَتُهُ الْجَائِزُ لَهُ وَطْيُهَا فَلَيْسَ عَلَيْهِ الْاِسْتِيذَانُ فِي حَقِّهِمَا لِأَنَّ أَكْثَرَ مَا فِي ذٰلِكَ

لواه او که روا است مر او را نزدیکی کردن آن پس نیست بر آن فرمان خواستن در حق اینها زیرا که بیشتر چیزی که درانست

أَنْ تُصَادِفَ مُنْكَشِفَةً مُنْبَسِطَةً وَقَدْ أُبِيحَ لَهُ النَّظَرُ إِلَى أَبْدَانِهِنَّ وَلٰكِنْ

اینست که برسد را ستحال که برهنه هست و گشاده است و تحقیق مباح کرده شده هست مر او را دیدن بسوی اندامهای ایشان

يُسْتَحَبُّ لَهُ أَنْ يُحَرِّكَ نَعْلَهُ أَوَّلًا إِذَا دَخَلَ الْمَنْزِلَ لِيُعْلَمَ دُخُولُهُ نَصَّ عَلَى ذٰلِكَ

اولیست مر او را اینکه بجنباند کفش خود را اول وقتیکه درآید بخانه تا دانسته شود درآمدن او هویدا ساخته است

الْإِمَامُ أَحْمَدُ فِي رِوَايَةِ مُهَنَّى وَإِذَا دَخَلَ يُسَلِّمُ عَلَى أَهْلِهِ لِيُكْثِرَ خَيْرَ بَيْتِهِ كَمَا

امام در روایت کتاب خود چون درآید سلام گوید بر مردم خود تا افزاید نیکی خانه او چنانچه

جَاءَ الْأَثَرُ وَنَسْتَوْفِي ذٰلِكَ فِي بَابِ دُخُولِ الْمَنْزِلِ إِنْ شَاءَ اللّٰهُ تَعَالَى وَلَا

آمده است حدیث و بتمام خواهیم گفت این را در باب درآمدن خانه ونه

يَطْرُقُ أَهْلَهُ لَيْلًا لِنَهْيِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يَطْرُقَ الرَّجُلُ أَهْلَهُ لَيْلًا وَقَدْ فَعَلَ ذٰلِكَ

درآید بر مردم خود در شب از جهت باز داشتن پیغامبر صلعم از درآمدن مرد بر اهل خود در شب تحقیق کرده بودند

رَجُلَانِ فَوَجَدَا عِنْدَ أَهْلِهِمَا مَا يَكْرَهَانِ فَإِذَا أُذِنَ لَهُ فِي دَارِ غَيْرِهِ فَدَخَلَ جَلَسَ

دو مردم پس یافتند پیش اهل خویش چیزیکه مکروه میداشتند پس وقتیکه دستوری داده شد مر او را در سرای دیگری پس درآمد بنشیند

حَيْثُ يَأْذَنُ لَهُ صَاحِبُ الدَّارِ وَإِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الذِّمَّةِ وَلَئِنْ هَجَمَ قَوْمًا وَهُمْ

جائی که فرماید او را خداوند سرا و اگرچه باشد صاحب خانه کافر ذمی و اگر ناگهان رسید جماعتی را و ایشان

عَلَى طَعَامِهِمْ فَلَا يَأْكُلُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ صَاحِبُ الطَّعَامِ مِمَّنْ جَرَتْ عَادَتُهُ بِالسَّمَاحِ

بر خوردنی خود اند پس نخورد مگر آنکه میباشد خداوند طعام از آنها که رفته است شیوه آن بر جوانمردی

وَطِيبِ الْقَلْبِ بِذٰلِكَ فَصْلٌ فِيمَا يُسْتَحَبُّ فِعْلُهُ بِيَمِينِهِ وَمَا يُسْتَحَبُّ

و خوشدلی بآن خوردن در چیزیکه اولیست کردن آن بدست راست چیزیکه اولیست

فِعْلُهُ بِشِمَالِهِ يُسْتَحَبُّ لَهُ تَنَاوُلُ الْأَشْيَاءِ بِيَمِينِهِ وَالْأَكْلُ وَالشُّرْبُ وَالْمُصَافَحَةُ وَ

کردن آن بدست چپ و اولیست مر او را گرفتن چیزها بدست راست و خوردن و نوشیدن و مصافحه کردن

الْبِدَايَةُ بِهَا فِي الْوُضُوْءِ وَالْاِنْتِعَالِ وَلُبْسِ الثِّيَابِ وَكَذٰلِكَ يَبْدَأُ بِهَا فِي الدُّخُولِ

و آغاز کردن بدست راست در آبدست و کفش پوشیدن و جامه پوشیدن و همچنین آغاز کند در درآمدن در

إِلَى الْمَوَاضِعِ الْمُبَارَكَةِ كَالْمَسَاجِدِ وَالْمَشَاهِدِ وَالْمَنَازِلِ وَالدُّوْرِ بِرِجْلِهِ الْيُمْنٰى

جاها بزرگ چنانچه مسجدها و مجلسها و منزلها و سراها بپای راست

وَاَمَّا الشِّمَالُ فَلِفِعْلِ الْاَشْيَاءِ الْمُسْتَقْذَرَةِ وَلِاِزَالَةِ الدَّرَنِ كَالْاِسْتِنْثَارِ

وَالْاِسْتِنْجَاءِ وَتَنْقِيَةِ الْاَنْفِ وَغَسْلِ النَّجَاسَاتِ كُلِّهَا اِلَّا اَنْ يَشُقَّ عَلَيْهِ

ذٰلِكَ اَوْ يَتَعَذَّرَ كَالْمَشْلُوْلِ وَالْمَقْطُوْعِ يَسَارُهُ فَيَفْعَلُهُ بِيَمِيْنِهِ وَلَا يَمْشِيْ

فِيْ نَعْلٍ وَاحِدٍ اِلَّا اَنْ يَكُوْنَ ذٰلِكَ يَسِيْرًا بِقَدْرِ مَا يُصْلِحُ الْاُخْرٰى اِذَا

انْقَطَعَ شِسْعُهَا وَاِذَا اَرَادَ اَنْ يُنَاوِلَ اِنْسَانًا تَوْقِيْعًا اَوْ كِتَابًا فَلْيَقْصِدْ

بِيَمِيْنِهِ وَاِذَا مَشٰى مَعَ مَنْ هُوَ اَعْلٰى مِنْهُ فِي الْمَنْزِلَةِ وَالْفَضْلِ فَلْيَمْشِ عَنْ يَمِيْنِهِ

يَجْعَلُهُ كَاِمَامِهِ فِي الصَّلٰوةِ وَاِنْ كَانَ دُوْنَهُ فِي الْمَنْزِلَةِ يَجْعَلُهُ عَنْ يَمِيْنِهِ وَ

يَمْشِيْ عَنْ يَسَارِهِ وَقَدْ قِيْلَ الْمُسْتَحَبُّ الْمَشْيُ عَلَى الْيَمِيْنِ فِي الْجُمْلَةِ لِتَخْلِيَ الْيَسَارُ لِلْبُزَاقِ

وَغَيْرِهِ **فَصْلٌ** فِيْ اٰدَابِ الْاَكْلِ وَالشُّرْبِ وَيُسْتَحَبُّ لِلْاٰكِلِ اَنْ يُسَمِّيَ اللّٰهَ تَعَالٰى

عِنْدَ اَكْلِهِ وَيَحْمَدَهُ عِنْدَ فَرَاغِهِ وَكَذٰلِكَ عِنْدَ الشُّرْبِ لِاَنَّ ذٰلِكَ بَرَكَةُ الطَّعَامِ

وَاَبْعَدُ لِلشَّيْطَانِ لِمَا رُوِيَ اَنَّ اَصْحَابَ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالُوْا يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ اِنَّا نَاْكُلُ

وَلَا نَشْبَعُ قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلَعَلَّكُمْ تَفْتَرِقُوْنَ قَالُوْا نَعَمْ قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَاجْتَمِعُوْا عَلٰى

طَعَامِكُمْ وَاذْكُرُوا اسْمَ اللّٰهِ تَعَالٰى يُبَارَكْ لَكُمْ فِيْهِ وَعَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمَا

اَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُوْلُ اِذَا دَخَلَ الرَّجُلُ بَيْتَهُ فَذَكَرَ اسْمَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ عِنْدَ

دُخُوْلِهِ وَعِنْدَ طَعَامِهِ قَالَ الشَّيْطَانُ لِاَوْلَادِهِ لَا مَبِيْتَ لَكُمْ وَلَا عَشَاءَ وَاِذَا

دخل فلم يذكر الله عند دخوله قال الشيطان ادركتم المبيت فاذا لم يذكر اسم الله عند طعامه قال ادركتم المبيت والعشاء

می درآید مرد بخانه پس یاد نمیکند خدا را وقت درآمدن میگوید شیطان دریافتید شما خوابگاه را پس چون یاد نکند خدا را وقت طعام خود میگوید شیطان

وعن حذيفة رض انه قال كنا اذا حضرنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم طعاما لم نضع

و روایت است از حذیفه رض بدرستی گفت بودیم وقت که حاضر میشدیم با پیغامبر صلعم طعام را نمی نهاد

ايدينا حتى يبدء رسول الله صلى الله عليه وسلم وانا حضرنا معه طعاما فجاء اعرابي

یکی از ما دست خود را بر طعام تا آغاز میکرد پیغمبر خدا صلعم و بدرستی ما حاضر شدیم با پیغمبر خدا طعامی را پس آمد یک صحرائی

كانما يدفع فذهب ليضع يده في الطعام فاخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم بيده ثم جاءت

چنانستی که دور رسکینده میشدم را پس رفت آن اعرابی تا بنهد دست خود را در طعام پس گرفت پیغمبر خدا صلعم دست اعرابی را پس آمد

جارية كانما تدفع فذهبت لتضع يدها في الطعام فاخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم

یکی دختر چنانستی که دور کننده میشدم را پس رفت آن تا بنهد دست خود را در طعام پس گرفت پیغمبر خدا صلعم

بيدها وقال ان الشيطان يستحل الطعام الذي لم يذكر اسم الله عليه وانه

دست آن جاریه را و گفت پیغامبر بدرستی شیطان حلال می پندارد طعامی را که یاد کرده نشده است نام خدا بروی و بدرستی شیطان

جاء بهذا الاعرابي ليستحل به فاخذت بيده فجاء بهذه الجارية ليستحل بها فاخذت

آمده است باین اعرابی درحالیکه حلال می پندارد طعام بآن اعرابی پس گرفتم دست او و آورده است شیطان باین دختر درحالیکه حلال

بيدها والذي نفسي بيده ان يده في يدي مع ايديهما وان نسي ان يذكر

دست جاریه را پس سوگند است بکسی که جان من بدست قدرت اوست بدرستی دست شیطان در دست منست با دستهای ایشان و اگر فراموش کند

اسم الله تعالى عند اوله فليقل بسم الله اوله واخره هكذا روي في حديث

نام خدا اول طعام پس هر آینه بگوید بخورم پیوسته بنام خدا در اول و آخر همچنین روایت شده است در حدیث

عائشة رض عن النبي عليه الصلوة والسلام ويستحب ان يبدء بالملح ويختم به ويتناول

عائشه رض از پیغامبر صلعم و ادب است آغاز کردن طعام به نمک و ختم کردن بآن و بگیرد

اللقمة بيمينه ويصغرها ويجيد مضغها ويطيل بلعها ويأكل مما يليه

لقمه را بدست راست و کوچک سازد لقمه را و نیک کند خائیدن لقمه و دراز کند فرو بردن لقمه را و خوردن از آنچه پیش است

اذا كان نوعا واحدا وان كان انواعا فلا بأس ان يجيل يده في القصعة وكذلك

وقتی که باشد طعام یک رنگ و اگر باشد طعام رنگارنگ پس نیست باک اینکه بگرداند دست خود را در کاسه و همچنین است

اذا كان ثمارا او فاكهة فلا يأكل من ذروة الطعام ووسطه بل يأكل من

اگر باشد میوه ای یا چیزی که بآن دل خوش کنند یعنی دست بگرداند پس نخورد از بلندی طعام و از میانه آن بلکه بخورد از

جوانبه واذا كان ثريدا اكل بثلاثة اصابع ولعقها ولا ينفخ في الطعام ولا الشراب

کناره های طعام و چون باشد ثرید بخورد بسه انگشت و بلیسد انگشت را و نه دمد در طعام و نه در شراب

ولا يتنفس في انائه واذا ضاق تنفسه نحى القدح عن فيه فاذا تنفس عاد

و دم نگیرد در آوند شراب و چون تنگ شود دم او کوته کند کاسه را از دهن خود و چون دم گرفت باز گردد

إليه ويكره الاتكاء في الأكل والشرب ويجوز الأكل والشرب قائما وقيل

بسوی وی و مکروه است تکیه کردن در خوردن و نوشیدن و روا است خوردن و نوشیدن ایستاده و گفته شده است

يكره والجلوس أحب وإذا دفع الإناء إلى أحد من جلسائه بدأ بمن عن يمينه

که مکروه است و نشستن بهتر است و چون میدهد آوند را بسوی یکی از همنشینان خود ابتدا کند بکسی که از راست اوست

ولا يجوز الأكل والشرب في أواني الذهب والفضة ولا المضبب إذا كان ذلك

و روا نیست خوردن و نوشیدن در آوندهای زر و نقره و نه در آوندی که از زر و نقره گرفته شده است وقتیکه آن

كثيرا وإذا قدم بين يديه في شيء من ذلك طعام دفعه من الإناء إلى

بسیار و چون پیش آورده شود در پیش وی در چیزی از این آوندها طعام بردارد او را از آوند بسوی

الخبز وإناء غير ذلك الجنس ثم أكله ولا إنكار على من حضر ويجب كذلك الحكم في البخور في مداخن الذهب والفضة

نان یا آوند دیگر غیر آن جنس پس بخورد آنرا و نیست انکار کردن بر کسی ... و همچنین است حکم در دود کردن در آوند زر و نقره

كذلك الحكم في ماء الورد من المرشات المتخذة من ذلك فيحرم عليه الحضور

و همچنین است حکم در گلاب پاشیدن از آله پاشیدن که ساخته شده است از زر و نقره پس حرام میشود برو حاضر شدن

في تلك البقعة ويتعين عليه الإنكار والقيام من ذلك المجلس ويكون

در آن جایگاه و لازم میشود برو انکار کردن و برخاستن از آن نشستنگاه و باشد

إنكاره برفق بأن يقول تمام سروركم أن تجملوا بما أباحته الشريعة و

انکار کردن او بنرمی باینکه بگوید درستی خوشحالی شما این است اینکه بیارایید بچیزیکه مباح کرده است او را شریعت

جعلته جمالا لا بما حرمته وحظرته ولا خير في لذة تؤول إلى معصية

و گردانیده است او را زیب نه بچیزیکه حرام کرده است او را و منع کرده است او را و نیست نیکویی در لذتی که باز میگردد بطرف گناه

اذكروا رحمكم الله قول النبي صلى الله عليه وسلم من شرب في إناء ذهب أو فضة أو إناء

یاد کنید رحمت کند شما را خدا گفته پیغامبر را هر که نوشید در آوند زر یا نقره یا در آوندی که

فيه شيء من ذلك فإنما يجرجر في بطنه نار جهنم وإذا حصلت اللقمة في

در وی چیزی از آنست پس ... در شکم او آتش دوزخ و چون حاصل شد لقمه در

فيه فلا يخرجها منه إلا أن يضطر إلى ذلك لشرقه أو حرارة يستضر بها

دهن او پس نه برآرد او را از دهن مگر آنکه بیچاره شود بسوی برآوردن از جهت گلو گرفتن او یا گرمی که رنج یابد بدان

وإذا عطس على طعام خمر وجهه واحتاط في ستره لأجل الطعام وإذا كان على

و چون عطسه زند بر طعام بپوشد روی خود را و بکوشد در پوشیدن او بواسطه طعام و چون باشد بر

رأسه إنسان قائم أذن له في الجلوس فإن أبى عليه أو قام مملوكه أو غلامه

سر او آدمی ایستاده فرماید مر او را در نشستن پس اگر انکار کند برو یا ایستاده است بنده او یا پسر او

لقضاء حاجته وسقيه الماء أخذ من أطايب الطعام لقمة وينبغي منه

برای ادا کردن حاجت او و آب دادن او گیرد از خوشترین طعام لقمه ...

الاناء من فضلة الطعام ولقط الفتات من جوانب الاناء والطبق تستحب

وداو یست آوند از زیادتی طعام وچیدن ریزه های طعام از گرد آوند

ان يباسط الاخوان بالحديث الطيب والحكايات التي تليق بالحال اذا كانوا

گشاده روی کردن برادران به سخن نیک وقت خوردن وبه سخنهای که سزاوار وقت است چون باشند

مقتضين وينبغي ان ياكل مع ابناء الدنيا بالادب ومع الفقراء بالايثار

فراگیرنده ها وميبايد که بخورد با دنیاداران بادب وبا درویشان بگزیدن ایشان را

ومع الاخوان بالانبساط ومع العلماء بالتعلم والاتباع واذا اكل مع ضرير

وبا برادران بگشادگی وبا عالمان باموختن وپیروی کردن وچون بخورد با نابینا

اعلمه بما بين يديه وربما فانه الحائب لطعام لعماه وتستحب الاجابة

بداناند او را آنچه میان دو دست اوست ... از جهت کوری او ومستحب است قبول کردن

الى وليمة العرس فان احب ان ياكل اكل والا دعا وانصرف لما روى جابر بن

دعوت طعام کتخدایی پس اگر دوست دارد بخورد واگر نه دعا کند وبرگردد از جهت روایت جابر

عبد الله رضه انه قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من دعي فليجب فان شاء طعم وان شاء

پسر عبد الله گفت پیغامبر خدا صلعم هر که خوانده شود بطعام پس قبول کند پس اگر خواهد بخورد واگر خواهد

ترك وعن عبد الله بن عمر رضه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من دعي فلم يجب فقد عصى

بگذارد ودر روایت است از عبد الله که گفت پیغامبر خدا صلعم کسی که خوانده شود بطعام پس قبول نکرد پس

الله تعالى ورسوله ومن دخل على غير دعوة فقد دخل سارقا وخرج مغيرا هذا

خدا ورسول خدا را وهر که درآید بی دعوت ... درآید دزد ... وبرآمد تاراج کننده این

الذي ذكرنا اذا كان ذلك خاليا عن المنكر فان حضره منكر كالطبل والمزمار

یاد کردیم از قبول کردن ولیمه ... طعام خالی از ناشایست ... پس اگر حاضر شود ... چون دهل وسرنای

والعود والناي والشربوق والشبابة والرباب والمغاني والطنابير والجعران

وبربط ونای وشربوق وشبابه ورباب وحال سرود وطنبورها وجعران

الذي يلعب به الترك لا يجلس هناك لان جميع ذلك محرم واما الدف فيجوز

که می بازند باو ترکان نه نشیند آنجا زیرا که همه آنها حرام است وبدرستی که ... دف روا است

استعماله في النكاح وسماع القول بالقصب والرقص مكروه كما فسر بعض

بکار بردن آنرا در نکاح وشنیدن لفظی ... ورقص کردن مکروه است چنانچه تفسیر کرده اند بعضی

المفسرين قوله عز وجل ومن الناس من يشتري لهو الحديث فقال هو الغناء

مفسران فرموده خدای را که ... وبعضی از مردم آنند که بخرند سخن بیهوده را پس گفت آن ... سخن بیهوده

والتغزل وجاء في بعض الاحاديث عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال الغناء ينبت

... است وآمده است در بعض حدیث ها از پیغامبر ... اینکه گفت پیغامبر سرود ... میرویاند

الغناء

النفاق في القلب كما ينبت السيل البقل وسئل الشبلي رضه
نفاق را در دل چنانچه میرویاند سیل سبزه را و پرسیده شد شبلی را

عن الغناء فقيل أحق هو قال لا قال فماذا بعد الحق إلا الضلال ثم
از سرود پس گفته شد آیا درست است سرود گفت شبلی نه پس کدام چیز است پس از راستی مگر گمراهی پس

يكفي في كراهته ما في ذلك من ثوران الطبع وهيجان الشهوة والميل إلى
بس میکند در مکروه بودن سرود چیزیکه در آنست از بسوزش طبع و برانگیختن آرزو و میل بطرف

النسوان وأباطيل النفوس ودعوتها إلى الطرب والسخف والدناءة والاشتغال
زنان و بطرف بیهودگیهای نفس و بخواندنها به خوشحالی و سبکی و فرودستی و مشغول شدن

بذكر الله تعالى أطيب وأسلم لمن آمن بالله واليوم الآخر ودعوة الختان ليست
بیاد خدا خوشتر و درست تر است برای کسیکه ایمان آورده بخدا و روز قیامت و خواندن برای طعام ختنه ادب

مستحبة ولا على من دعي إليها أن يجيب ويكره التقاط النثار لأنه
نیست و نه بر کسی که خوانده شده است برای طعام ختنه قبول کردن و مکروه است چیدن افتاده شده زیرا که

شبيهة النهبة وفيه سخف ودناءة ويكره حضور طعام الولائم
مانند تاراج است و در چیدن سبکی و فرودستی است و مکروه است حاضر شدن طعام مهمانیهای خوشحالی

ما عدا العرس إذا كان على الصفة التي وصفها رسول الله صلى الله عليه وسلم
غیر از ختنه ای و ولیمه که باشد طعام بر صفتی که بیان کرده است پیغمبر خدا و آن این است که

يمنع منه المحتاج ويحضر المستغني عنه ويكره لأهل الفضل والعلم في الجملة التسرع إلى
باز داشته شود از طعام آرزومند و حاضر میشود ازو بی نیاز و مکروه است مر خداوند بزرگی و دانش را شتافتن بطرف

إجابة الطعام والتسامح بذلك لما فيه من الذلة والدناءة والشره لا سيما
قبول کردن طعام و آسانی کردن بآن طعام از جهت چیزیکه در آنست از فروتنی و کمینگی و حرص طعام خصوصا

إذا كان حاكما وقيل ما وضع أحد يده في قصعة أحد إلا ذل ويحرم التطفل على
وقتیکه باشد صاحب طعام حاکم و گفته شد ننهاده است کسی دست خود را در کاسه کسی مگر خوار شده و حرامست ناخوانده رفتن بر

طعام الناس وهو دخوله مع المدعوين من غير أن يدعى وهو ضرب من الوقاحة
طعام مردم و آن تطفل درآمدنست با خوانده شدگان از غیر آنکه خوانده شود و آن تطفل یک گونه از بی شرمی

والغصب ففيه إثمان أحدهما الأكل لما لم يدع إليه والثاني دخوله إلى
و غصب است پس در تطفل دو گناه است یکی از آن خوردن آن چیز را که خوانده نشده است بطرف آن و دیگر درآمدن بطرف

منزل الغير بغير إذنه والنظر إلى أسراره والتضييق على من حضره
منزل دیگری بی دستوری او و نگاه کردن بطرف نهانیهای او و تنگ ساختن بر آنکه حاضر شده است او را

ومن الأدب أن لا يكثر النظر إلى وجوه الآكلين لأنه مما يحشمهم ولا يشكروا
و از ادب است اینکه بسیار نکند نگاه بطرف روی های خورندگان زیرا که آن نگاه از آن چیز است که خجل می‌گرداند ایشان را

و شکر نکنند

عَلَى الطَّعَامِ بِمَا يَسْتَقْذِرُهُ النَّاسُ مِنَ الْكَلَامِ وَلَا بِمَا يُضْحِكُهُمْ خَوْفًا

بر طعام بچیزی که چرکین میدارند مردم آنرا از گفتار ونه بچیزی که بخنداند ایشانرا از جهت ترسیدن

عَلَيْهِمْ مِنَ الشَّرَقِ وَلَا بِمَا يُحْزِنُهُمْ لِئَلَّا يُنَغِّصَ عَلَى الْآكِلِينَ أَكْلَهُمْ وَيُسْتَحَبُّ

بر ایشان از گلوگیر شدن ونه بچیزی که اندوهگین گرداند ایشانرا تا آنکه تیره نکند بر خورندگان خوردن ایشانرا و دوست

غَسْلُ الْيَدِ قَبْلَ أَكْلِ الطَّعَامِ وَبَعْدَهُ وَقِيلَ يُكْرَهُ قَبْلَ الطَّعَامِ وَيُسْتَحَبُّ بَعْدَهُ

شستن دست پیش از خوردن طعام و پس از آن و گفته شده که مکروهست پیش از طعام و دوست گیرند آن

وَيُكْرَهُ أَكْلُ الْبَقْلَةِ الْخَبِيثَةِ وَهِيَ الثُّومَةُ وَالْبَصَلَةُ وَالْكُرَّاثُ لِكَرَاهَةِ

و مکروهست خوردن سبزه چرکین و آن سیر و پیاز و گندناست از جهت ناخوش بودن

رِيحِهِ وَقَدْ رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ مَنْ أَكَلَ مِنْ هٰذِهِ الْبَقْلَةِ الْخَبِيثَةِ

بوی او و بتحقیق روایتست از پیغامبر اینکه گفت هر که بخورد ازین سبزه چرکین

فَلَا يَقْرَبَنَّ مُصَلَّانَا وَكَثْرَةُ الْأَكْلِ بِحَيْثُ يُخَافُ مِنْهُ التُّخَمَةُ مَكْرُوهَةٌ

پس نزدیک نشود نمازگاه ما را و بسیاری خوردن باین روش که ترسیده شود ازو بدگواری را مکروهست

وَقَدْ رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ مَا مَلَأَ ابْنُ آدَمَ وِعَاءً شَرًّا مِنْ بَطْنِهِ

و بتحقیق روایتست از پیغامبر اینکه گفت پر نکرد فرزند آدم هیچ آوندی را که بدتر است از شکم او

وَيُكْرَهُ لِغَيْرِ صَاحِبِ الطَّعَامِ مِنَ الضَّيْفِ أَنْ يُلْقِمَ مَنْ حَضَرَ مَعَهُ عَلَى الطَّبَقِ

و مکروهست بجز خداوند طعام را از مهمان نواله دادن کسی را که حاضرست با او بر طبق

إِلَّا بِإِذْنِ صَاحِبِ الطَّعَامِ لِأَنَّهُ يَأْكُلُ عَلَى مِلْكِ صَاحِبِهِ عَلَى وَجْهِ الْإِبَاحَةِ وَ

مگر بفرمان خداوند طعام زیرا که مهمان میخورد بنا بر ملک خداوندش بر طریق مباح ساختن و

لَيْسَ ذٰلِكَ بِتَمْلِيكٍ وَلِهٰذَا اخْتَلَفَ النَّاسُ فِي الْوَقْتِ الَّذِي يَحْصُلُ الطَّعَامُ

نیست آن خوردن بطریق مالک ساختن و ازین اختلاف کرده اند مردم در هنگام که سبب گردد طعام

مِلْكًا لِلْآكِلِ فَقَالَ قَوْمٌ إِذَا حَصَلَ فِي فِيهِ وَاسْتَهْلَكَ وَقَالَ آخَرُونَ لَا

ملک خورنده پس گفته اند گروهی ملک میگردد وقتی که پیدا می آید در دهن و نابود ساخته او را و گفته اند دیگران مالک

يَمْلِكُهُ بَلْ يَأْكُلُ عَلَى مِلْكِهِ وَإِذَا قُدِّمَ الطَّعَامُ فَلَا يَحْتَاجُ بَعْدَ التَّقْدِيمِ إِلَى إِذْنٍ

نمیگردد آنرا بلکه میخورد او بر ملک خداوندش و وقتی که پیش کرده شود طعام پس نیاز نمیشود احتیاج بدستوری پس از پیش کردن

إِذَا كَانَ قَدْ جَرَتِ الْعَادَةُ فِي تِلْكَ الْبَلْدَةِ الْأَكْلُ كَذٰلِكَ فَيَكُونُ الْعُرْفُ

چون بباشد بتحقیق روان شده است روش در آن شهر خوردن اینچنین پس میباشد عرف از مردم

إِذْنًا وَيُكْرَهُ إِخْرَاجُ شَيْءٍ مِنْ فِيهِ وَرَدُّهُ إِلَى الْقَصْعَةِ وَيُكْرَهُ التَّخَلُّلُ عَلَى

دستوری و مکروهست بر آوردن چیزی از دهن خود و باز آوردن بسوی کاسه و مکروهست خلال کردن بر

الطَّعَامِ وَلَا يَمْسَحُ يَدَهُ بِالْخُبْزِ وَلَا يَسْتَذِلُّهُ وَلَا يَخْلِطُ طَعَامًا بِطَعَامٍ يَعْنِي

طعام و پاک نکند دست خود را بنان و خوار نسازد نان را و نیامیزد طعام را بطعام مراد میدارد

ولا يستذله

الوانَ المطابخِ لِانَّهُ قد يكرهُ ذلكَ الطباعُ كثيرٌ مِنَ النَّاسِ وَانْ كانَ نفسُهُ

گوناگون پخته شده را زیرا که گاهی ناخوش میدارد این را طبیعت های بسیاری از مردم واگر میباشد نفس او

تميلُ اليهِ فيتركُ ذلكَ لِاجلِهِم ولا يجوزُ لهُ ذمُّ الطعامِ ولا لِصاحبِهِ

خواهان به سوی او پس بگذارد آن را از جهت مردم و روا نیست مر او را نکوهیدن طعام و روا نیست خداوند طعام را

استحسانُهُ ومدحُهُ وتقويمُهُ لانَّهُ دناءةٌ وقد رُوِيَ انَّ النبيَّ صلى الله عليه

نیکو شمردن طعام و خوشحال شدن و بها کردن آن زیرا که فرومایگی است و در روایت کرده شده است که پیغامبر

وسلم ما مدحَ طعامًا ولا ذمَّهُ ولا يرفعُ يدَهُ حتّى يرفعوا ايديهم الّا ان يعلمَ منهم

ستوده است طعام را و نه نکوهیده است و نه بر دارد دست خود را تا آنکه بر دارند مردم دستهای خود را مگر آنکه بداند از مردم

الانبساطَ اليهِ فلا يتكلّفُ ذلكَ ويستحبُّ ان يجعلَ ما يغسلُ يدَهُ في طستٍ

گشادگی بسوی خود پس رنج نکشد آن را و دوست داشته شده است [illegible] در یک طشت

واحدٍ لما رُوِيَ في الخبرِ لا تبدّدوا يبدّدْ شملَكم ورُوِيَ انَّ النبيَّ صلى الله عليه وسلم

از جهت چیزی که روایت [illegible]

نهى ان يرفعَ الطستُ حتّى يطفَّ يعني يمتلئَ ولا يغسلُ يدَهُ بما يطعمُ من

منع کرده است [illegible] تا آنکه پر شود [illegible] دست خود را بچیزی که خورده میشود

دقيقِ الباقلاءِ والعدسِ والمرطاتِ وغيرِ ذلكَ ويجوزُ بالنخالةِ ولا يقرنُ

از آرد لوبیا و نسک و [illegible] و غیره آن و روا است دست شستن [illegible]

بينَ التمرتينِ لنهيهِ صلى الله عليه وسلم عن ذلكَ وقيلَ لا يكرهُ ذلكَ ان كانَ وحدَهُ

دو خرما [illegible] از جهت باز داشتن پیغامبر صلعم از آن و گفته شده است [illegible]

اوْ كانَ هوَ صاحبُ الطعامِ ويتخيّرُ الاطعمةَ على صاحبِ الدارِ بل يقنعُ

یا باشد آن کس خداوند طعام [illegible] خانه [illegible]

بما قدّمهُ لانَّ في ذلكَ حملَهُ على الدينِ وقد قالَ صلى الله عليه وسلم انا واتقياءُ

بر آنچه پیش آورده است صاحب خانه [illegible] گفته است پیغامبر [illegible]

امتي برآءُ من التكلّفِ وانِ استدعى منهُ صاحبُ الدارِ التشهّي عليهِ كانَ

امت من بیزار اند از رنج کشیدن و اگر طلبید ازو خداوند خانه خواهش او بر طعام باشد

لهُ ان يذكرَ شهوتَهُ ويكرهُ لهُ ردُّ الهديّةِ وانْ قلّتْ اذا كانتْ من

مر او را یاد کردن آرزوی خود و مکروه است او را باز دادن هدیه و اگرچه کم باشد چون باشد تحفه از

جهةٍ حلالٍ طيّبةٍ واجتهدَ في المكافاتِ اوِ الدعاءِ لهُ ومن سقطَ في

وجه حلال پاک و بکوشد در برابری کفایت کردن یا او یا در دعا کردن مر او را و کسی که افتاده است در

طعامِهِ اوْ شرابِهِ شيءٌ فلا يخلو امّا ان يكونَ لهُ نفسٌ سائلةٌ ما عدا

خوردنی او یا در شراب او چیزی پس خالی نیست آن چیز یا آنکه می باشد مر او را خون روان وان چیز غیر

السَّمْنِ يَكُوْنُ الطَّعَامُ نَجِسًا وَيَحْرُمُ اَكْلُهٗ اِذَا كَانَ مَائِعًا وَاِنْ كَانَ
با روغن است پس میباشد طعام پلید و حرام میشود خوردن آن اگر باشد آن طعام آبگین و اگر باشد آن طعام

جَامِدًا رَفَعَهٗ وَمَا حَوْلَهٗ وَاِنْ كَانَ مِمَّا لَا نَفْسَ لَهٗ سَائِلَةٌ فَاِنْ كَانَ
خشک و بی آب بردارد آن چیز را با طعام گرد گرد آنست و اگر باشد آن چیز از آنچه نیست خون روان مر او را پس اگر باشد

مِنْ ذَوَاتِ السُّمُوْمِ لَمْ يَاْكُلْهُ وَيَحْرُمُ الطَّعَامُ لِاَجْلِ الضَّرَرِ بِهٖ لَا بِعَيْنِهٖ
از خداوندان زهر نخورد طعام را و حرام میشود طعام بلکه از جهت زیان بسبب وی نه از جهت

كَالْحَيَّةِ وَالْعَقْرَبِ وَاِنْ كَانَ ذُبَابًا غَمَسَهٗ فِي الطَّعَامِ حَتّٰى يَغُوْصَ
چنانچه مار و کژدم و اگر باشد آن چیز مگس غوطه دهد او را در طعام تا آنکه فرو رود

جَنَاحَاهُ ثُمَّ اَخْرَجَهٗ وَاِنْ مَاتَ فَاِنَّ الطَّعَامَ طَاهِرٌ يَاْكُلُهٗ لِمَا رُوِيَ
هر دو بال و پس برآرد آن را و اگر بمیرد مگس پس بدرستی طعام پاک است بخورد او را از برای چیزیکه روایت

اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ اَنَّهٗ قَالَ اِذَا وَقَعَ الذُّبَابُ فِيْ اِنَاءِ اَحَدِكُمْ فَلْيَغْمِسْهُ
از پیغامبر بدرستی فرمود چون او فتاد مگس در آوند یکی از شما غوطه دهد پس او را

فِيْهِ فَاِنَّ فِيْ اَحَدِ جَنَاحَيْهِ دَاءً وَفِي الْاُخْرٰى شِفَاءً وَاِنَّهٗ يُلْقِيْ بِالدَّاءِ
در طعام پس بدرستی در یک از هر دو بال او زهر است و در دیگرے پاد زهر و بدرستی مگس می اندازد آن که

فِيْهِ الدَّاءُ وَيَسْتَحِبُّ لَهٗ مَصَّ الشَّرَابِ وَلَا يَكْرَعُهٗ كَرْعًا وَيَقْطَعُهٗ ثَلٰثَ
در آن زهر است و او بہست مر او را مکیدن آب و نخورد آب را بہم خوردن دواب و بگذارد آب را سه بار

دَفَعَاتٍ لِلنَّفَسِ وَلَا يَتَنَفَّسُ فِي الْاِنَاءِ وَيُسَمِّيْ عَلٰى اَوَّلِهٖ وَيَحْمَدُ اللّٰهَ تَعَالٰى
از جهت دم گرفتن و ندمد در آوند و بسم الله بگوید بر اول خوردن و ثنا گوید

فِيْ اٰخِرِهٖ وَالْاِخْتِصَارُ فِيْ هٰذِهِ الْجُمْلَةِ اَنْ نَقُوْلَ هِيَ اِثْنَا عَشَرَ خَصْلَةً
در آخر آن و کوتاهی ہمه در آب و طعام این است اینکه بگوئیم آن دوازده روش است

اَرْبَعٌ مِنْهَا فَرِيْضَةٌ وَاَرْبَعٌ سُنَّةٌ وَاَرْبَعٌ اٰدَابٌ اَمَّا الْفَرِيْضَةُ فَالْمَعْرِفَةُ
چهار از آنها فرض است و چهار سنت است و چهار ادب است هرچه که باشد فرض پس شناختن

بِمَا اَكَلَهٗ مِنْ اَيْنَ هُوَ وَالتَّسْمِيَةُ وَالرِّضَاءُ وَالشُّكْرُ وَاَمَّا السُّنَّةُ
آنچه خورده از کجا ست آن و بسم الله گفتن و خوشنود بودن و شکر گفتن و هرچه که باشد سنت

فَالْجُلُوْسُ عَلَى الرِّجْلِ الْيُسْرٰى وَالْاَكْلُ بِثَلٰثَةِ اَصَابِعَ وَلَعْقُ الْاَصَابِعِ وَالْاَكْلُ
پس نشستن بر پای چپ و خوردن بسه انگشت و لیسیدن انگشتان و خوردن

مِمَّا يَلِيْهِ وَاَمَّا الْاٰدَابُ فَالْمَضْغُ الشَّدِيْدُ وَتَصْغِيْرُ اللُّقَمِ وَقِلَّةُ النَّظَرِ اِلٰى وُجُوْهِ الْقَوْمِ
از آنچه پیش خود است و هرچه که باشد ادب طعام پس خائیدن سخت است و خورد کردن نواله‌ها و کم کردن نگاه بطرف رویهای مردم

وَاَنْ لَا يَفْرِشَ الْمَائِدَةَ بِالْخُبْزِ وَيَضَعَ فَوْقَهُ الْاُدُمَ وَاَنْ لَا يَاْكُلَ مُتَّكِئًا وَلَا
و اینکه فرش نکند خوان بنان و ننهد بالای نان خورشها و اینکه نخورد تکیه کننده و نه

مُنْبَطِحًا عَلَى بَطْنِهِ **فَصْلٌ** فَإِذَا أَفْطَرَ عِنْدَ غَيْرِهِ قَالَ أَفْطَرَ عِنْدَكُمُ

دران حال که بر روافتاده است بر شکم خود — پس چون روزه بگشاید نزد دیگری — بگوید روزه بگشایند نزد شمایان

الصَّائِمُونَ وَأَكَلَ طَعَامَكُمُ الْأَبْرَارُ وَتَنَزَّلَتْ عَلَيْكُمُ الرَّحْمَةُ وَصَلَّتْ

روزه داران — وبخورند طعام شمارا — نیکوکاران — وفرود آید بر شمایان رحمت وصلوات گویند

عَلَيْكُمُ الْمَلٰئِكَةُ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي أَطْعَمَنَا وَسَقَانَا وَجَعَلَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ

بر شما فرشتگان — وسپاس مر خدایرا آنکه طعام داد مارا وآب داد مارا وگردانید مارا از مسلمانان

وَهَدَانَا مِنَ الضَّلَالَةِ وَفَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقَهُ تَفْضِيلًا اَللّٰهُمَّ أَشْبِعْ جِيَاعَ

وراه نمود مارا — از گمراهی — وبزرگی داد مارا بر بسیاری از آفرینش خود بزرگی دادن بار خدایا سیر گردان گرسنگان

أُمَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَاكْسُ عَارِيَهَا وَعَافِ مَرِيضَهَا وَرُدَّ غَائِبَهَا وَاجْمَعْ شَمْلَ

امت محمد را — وبپوشان برهنگان امت را وتندرست بیماران امت را وباز آر غایب امت را ویکجا کن پریشانی

أَهْلِ الدَّارِ وَأَدِرْ أَرْزَاقَهُمْ وَاجْعَلْ دُخُولَنَا بَرَكَةً وَخُرُوجَنَا مَغْفِرَةً وَ

صاحب خانه — وفرو ریز روزیهای ایشان — وبگردان درآمدن ما برکت — وبرآمدن ما — آمرزش و

اٰتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْاٰخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ

بده مارا در دنیا نیکوئی — ودر آخرت نیکوئی — ونگهدار مارا از عذاب دوزخ بمهربانی خود ای مهربانترین

الرَّاحِمِينَ **فَصْلٌ** فِي اٰدَابِ الْحَمَّامِ بِنَاءِ الْحَمَّامِ وَبَيْعُهُ وَشِرَاؤُهُ وَكِرَاؤُهُ مَكْرُوهٌ

مهربانان — در آداب های حمام — ساختن حمام وفروختن او وخریدن او وکرایه دادن او مکروهست

فِي الْجُمْلَةِ لِمَا فِيهِ مِنْ مُشَاهَدَةِ عَوْرَاتِ النَّاسِ وَقَدْ رُوِيَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ

همه از جهت چیزیکه درانست از — دیدن — اندامهای — مردم — وتحقیق روایتست — از علی

رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ بِئْسَ الْبَيْتُ الْحَمَّامُ يَنْزِعُ مِنْ أَهْلِهِ الْحَيَاءَ وَلَا يُقْرَأُ فِيهِ الْقُرْاٰنُ وَأَمَّا

اینکه گفت — بد خانه ایست — حمام — میکشد — از اهل خود شرم را — ونخوانده میشود دران قرآن — وهرچه درآمدن

دُخُولُهُ فَالْأَوْلَى أَنْ لَا يَدْخُلَهُ إِذَا وَجَدَ مِنْ ذٰلِكَ بُدًّا لِمَا وَرَدَ عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ

درآمدن حمام پس بهتر آنست اینکه نه درآید او درا وقتیکه بیابد از آن گریز از جهت چیزیکه وارد است از عبدالله

عُمَرَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ أَنَّهُ كَانَ يَكْرَهُ الْحَمَّامَ وَيُعَلِّلُ بِأَنَّهُ مِنْ رَقِيقِ الْعَيْشِ وَعَنِ الْحَسَنِ وَابْنِ سِيرِينَ

اینکه بود او مکروه میداشت حمام را — ومیگفت باینکه از تازگی عیش است — واز حسن وابن سیرین

أَنَّهُمَا كَانَا لَا يَدْخُلَانِ الْحَمَّامَ وَقَالَ عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ الْإِمَامِ أَحْمَدَ رَحِمَهُ اللّٰهُ مَا رَأَيْتُ أَبِي قَطُّ

اینکه ایشان — نمی درآمدند حمام را — وگفت — پسر امام احمد — که ندیدم پدر خود را هرگز

دَخَلَ الْحَمَّامَ وَإِنْ كَانَ بِهِ حَاجَةٌ إِلَى ذٰلِكَ وَدَعَتْ الضَّرُورَةُ

که درآمده در حمام — واگر باشد باکسی حاجت — بطرف حمام — وافتاد — ضرورت بطرف او

جَازَ لَهُ دُخُولُهُ مُسْتَتِرًا بِمِئْزَرٍ غَاضًّا لِبَصَرِهِ ۝

روا است مر او را — درآمدن حمام — درانحالیکه پوشیده است خود را بلنگی — پوشیده است — چشم خود را

عن عورات النساء وإن أمكنه أن يخلي الحمام له فيدخله بالليل
از اندامهای زنان و اگر توانست باشد او را که خالی کرده شود حمام مر او را پس در آید در او بشب

أو وقتا يقل ذنوبه بالنهار وقد سئل الإمام أحمد رحمه الله عن ذلك
یا در وقتیکه کم میشود آمدن او بروز و بتحقیق پرسیده شد امام احمد رح ازان حمام

فقال رحمه الله تعالى إن كنت تعلم أن كل من في الحمام عليه إزار فادخله وإلا فلا
پس گفت آن اگر بوده تو میدانی اینکه هر کسیکه در حمام است بروی لنگی است پس در آ درو و اگر نه پس نه

تدخله وقد روت عائشة رضي الله عنها عن النبي صلعم أنه قال بئس البيت الحمام
در درو و بتحقیق روایت کرده است عائشه رض از پیغامبر صلعم اینکه گفت پیغامبر بد خانه ایست حمام

بيت لا يستر وماؤه لا يطهر قالت عائشة رض ما يسر عائشة أنها دخلته
که پوشیده نمیشود و آب پاک نمیشود و گفت عائشه رض آسان باشد عائشه را اینکه او در آمده است حمام را

ولها مثل أحد ذهبا وقال صلى الله عليه في حديث جابر بن عبد الله رض من
و حال آنکه او را مانند کوه احد است زر و گفت پیغامبر صلعم در حدیث جابر رض کسیکه

كان يؤمن بالله واليوم الآخر فلا يدخل الحمام إلا بمئزر وأما النساء فإنما
بوده است که ایمان می آرد بخدا و بروز قیامت پس نه در آید حمام را مگر بلنگی و هر چیزیکه باشد زنان پس

يجوز لهن دخوله بالشرائط التي ذكرناها في حق الرجال لوجود العذر و
روا نیست ایشان را در آمدن حمام مگر بشرطهای که یاد کردیم آنها را در حق مردان و با بودن عذر و

الحاجة كالمرض وكالحيض والنفاس لما روى ابن عمر رض عن النبي صلى الله عليه وسلم
حاجت با ایشان چنانچه بیماری و حیض و نفاس از جهت چیزیکه روایت کرده است ابن عمر رض از پیغامبر صلعم

أنه قال ستفتح عليكم أرض العجم وستجدون بيوتا يقال لها الحمام فلا يدخلها
اینکه گفت سرانجام است که فتح کرده میشود بر شما زمین عجم و سرانجام است که بیابید در آن زمین خانها را که گفته میشود مر آنها را حمام پس نشود

الرجال إلا بإزار وامنعوا منها النساء إلا مريضة أو نفساء وإذا دخل
مردان مگر بلنگی و باز دارید ازان حمام زنان را مگر بیمار را و خداوند نفاس را و چون در آید

الحمام فلا يسلم ولا يقرأ القرآن لما تقدم من حديث علي رض **فصل**
در حمام پس سلام نگوید و نه خواند قران از جهت چیزیکه گذشت از حدیث علی رض

في النهي عن التعري في الجملة وفي حال الغسل لما روى أبو داود بإسناده عن
در باز داشتن از برهنه شدن در همه جا و در وقت غسل کردن از جهت چیزیکه روایت کرده است ابو داود باسناد او از

بهز بن حكيم عن أبيه عن جده رض قال قلت يا رسول الله صلى الله عليه وسلم عوراتنا
بهز بن حکیم از پدر او از جد او گفت او گفتم ای پیغامبر خدا صلعم برهنگیهای ما

ما نأتي منها وما نذر فقال صلى الله عليه وسلم احفظ عورتك إلا من زوجتك أو ما ملكت
کدامی را بیاریم ازانها و کدامی را ترک کنیم گفت پیغامبر صلعم نگهدار برهنگی اندام خود را از همه مگر از زن خود یا از کسیکه مالک شده است

يمينك قال قلت يا رسول الله اذا كان القوم بعضهم في بعض قال صلى الله عليه وسلم

دست راست تو گفت جد او گفتم ای پیغامبر خدا وقتی که باشد گروه پاره اند باهم پاره دیگر گفتم فرمود پیغامبر

ان استطعت ان لا يرينها احد فلا يرينها قال قلت يا رسول الله اذا كان احدنا خاليا

اگر توانی اینکه نه بیند آن اندام را هیچکس پس نه بیند آن را گفت جد او گفتم ای پیغامبر خدا وقتی که باشد یکی از ما تنها

قال صلى الله عليه وسلم الله احق ان يستحيى منه من الناس وروى ابوداؤد باسناده

گفت پیغامبر خدا سزاوارتر است اینکه شرم داشته شود ازو از مردم و روایت کرده است ابوداؤد

عن ابي سعيد الخدري رض عن ابيه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لا ينظر الرجل الى

گفت پیغامبر نه بیند مرد بسوی

عورة الرجل ولا تنظر المرأة الى عورة المرأة ولا يفضي الرجل الى الرجل في

اندام مرد و نه بیند زن بسوی اندام زن و نرسد مرد بسوی مرد در

ثوب ولا تفضي المرأة الى المرأة في ثوب واما حالة الغسل في موضع خال

یک جامه و نرسد زن بسوی زن در یک جامه و هرچونکه در وقت غسل در جای تنها

لا يراه احد فيكره ان يغتسل بلا مئزر لما روى ابوداؤد باسناده عن عطاء بن يعلى

که نمی بیند اورا هیچکس پس مکروه است اینکه غسل کند بی لنگ از جهت چیزی که روایت کرده ابوداؤد باسناد خود

بن امية رض قال يعلى ان رسول الله صلى الله عليه وسلم رأى رجلا يغتسل بلا ازار

گفت بدرستی پیغامبر خدا دید مردی را که غسل میکرد بی لنگ

فصعد المنبر فحمد الله تعالى واثنى عليه وقال ان الله حيي ستير يحب

پس برآمد پیغامبر بر منبر پس سپاس گفت خدا را و ثنا کرد بروی و گفت پیغامبر بدرستی خدا شرمناک است بسیار پوشنده است

الستر والحياء فاذا اغتسل احدكم فليستتر واما ان دخل الماء للغسل

پوشیدن را و شرم را پس چون غسل کند یکی از شما بپوشد و هرچونکه اگر در آید در آب برای غسل

او لغيره فيكره ايضا بلا مئزر لان للماء سكانا لما روى جابر بن عبد الله رض

یا برای چیزی دیگر پس مکروه است نیز درآمدن بی لنگ زیرا که بدرستی مر آب را باشندگانند از جهت چیزی که روایت کرده است جابر

عن النبي صلى الله عليه وسلم انه نهى ان يدخل الماء بلا مئزر وعن الحسن رض انه قال ان للماء

از پیغامبر باز داشته است پیغامبر از آنکه در آید در آب بی لنگ و نقل است از حسن که گفت بدرستی مر آب را

سكانا وانه احق من استتر من سكانه لكن فصل وقد رخص الامام

باشندگان اند و بدرستی سزاوارتر است پوشیده است از باشندگان آن آب و تحقیق رخصت کرده است

احمد رحمه الله في ذلك في رواية اخرى وانه لا يكره ذلك لانه سئل عن

امام احمد رح درین مسئله در آمدن در آب در روایت دیگر و آنکه مکروه نیست اندرو آمدن زیرا که پرسیده شد

رجل كان عند نهر ليس يراه احد قال ارجوا ومعنى ذلك انه لا يكون به

امام احمد از مردی که بود نزد جوئی که نمی بیند اورا هیچکس گفت امید دارم و معنی آن اینست که نمی باشد باو

باس والاولى والاصح ما تقدم من النهي **فصل** في لبس الخاتم و

باک و بهتر و درست تر چیزیست که گذشت از باز داشتن در بیان پوشیدن انگشتری و

اتخاذه عن ابي داود باسناده عن انس بن مالك رض قال اراد رسول الله

ساختن آن از ابی داود گفت انس خواست پیغامبر خدا

صلى الله عليه وسلم ان يكتب الى بعض الاعاجم فقيل له لا يقرؤن كتابا الا بالخاتم فاتخذ

خاتما من فضة ونقش فيه محمد رسول الله وعن انس رض قال كان

انگشتری از نقره و بنوشت درو محمد پیغامبر خدا و روایت است از انس گفت بود

خاتم رسول الله صلى الله عليه وسلم من فضة كله فصه منه وفي لفظ عن انس رض

انگشتری پیغامبر خدا از نقره تمامی نگینه او از نقره بود و روایت دیگر از انس است

انه قال كان خاتم رسول الله صلى الله عليه وسلم من ورق فصه حبشي رواه داود

باسناده عن نافع عن ابن عمر رض قال اتخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم خاتما من ذهب

گفت ساخت پیغامبر خدا انگشتری از زر

وجعل فصه مما يلي بطن كفه ونقش فيه محمد رسول الله فاتخذ الناس خواتيم

و گردانید نگینه او از طرف کف دست او و نوشت درو محمد پیغامبر خداست و گرفتند مردم انگشتریها

الذهب فلما رآهم اتخذوها رمى به وقال لا البسه ابدا ثم اتخذ خاتما من فضة

ونقش فيه محمد رسول الله ثم لبس ذلك الخاتم بعده ابو بكر رض ثم لبس بعد ابي بكر

و نوشت درو محمد پیغامبر خداست پس پوشید انگشتری پیغامبر ابو بکر پس پوشید بعد ابو بکر

عمر رض ثم لبسه عثمان رض حتى وقع في بئر اريس **فصل** ويكره اتخاذ

عمر پس پوشید انگشتری را عثمان تا آنکه افتاد آن انگشتری در چاه اریس و مکروه است گرفتن

الخاتم من الحديد والشبه لما روى ابو داود باسناده عن عبد الله بن بريدة

انگشتری از آهن و برنج از جهت چیزیکه روایت کرده است ابو داود

عن ابيه رضي الله عنه قال ان رجلا جاء الى رسول الله صلى الله عليه

وسلم وعليه خاتم من شبه فقال له مالي اجد منك ريح الاصنام

فطرحه ثم جاء وعليه خاتم من حديد فقال مالي ارى

پس انداخت مرد انگشتری را پس آمد و بروی انگشتری از آهن پس گفت چیست مرا که می بینم

عَلَيْكَ حِلْيَةُ أَهْلِ النَّارِ فَطَرَحَهُ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللهِ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ أَتَّخِذُهُ

بر تو لباس اهل نار پس انداخت او را پس گفت ای پیغامبر خدا از چه سازم انگشتری را

قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اتَّخِذْهُ مِنْ وَرِقٍ وَلَا تُتِمَّهُ مِثْقَالًا **فَصْلٌ**

گفت پیغامبر صلعم بگیر انگشتری را از سیم و درست مکن او را یک مثقال

وَيُكْرَهُ التَّخَتُّمُ فِي الْوُسْطَى وَالسَّبَّابَةِ لِمَا رُوِيَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَهَى عَلِيًّا رض عَنْ

و مکروه است انگشتری پوشیدن در انگشت میانه و در انگشت که پهلوی بزرگ انگشت است از جهت آنچه روایت است اینکه پیغامبر

ذٰلِكَ **فَصْلٌ** وَالْاِخْتِيَارُ التَّخَتُّمُ فِي الْيُسْرَى وَفِي الْخِنْصَرِ لِمَا رَوَى أَبُو

از آن برگزیده انگشتری پوشیدن در دست چپ است و در انگشت خورد از جهت آنچه روایت کرده

دَاوُدَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رض أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَتَخَتَّمُ فِي يَسَارِهِ وَ

ابی داود اینکه پیغامبر صلعم بود که انگشتری می پوشید در دست چپ خود و

كَانَ فَصُّهُ فِي بَاطِنِ كَفِّهِ وَرُوِيَ ذٰلِكَ عَنْ أَكْثَرِ السَّلَفِ الصَّالِحِ وَلِأَنَّ خِلَافَ

بود نگینه انگشتری او در اندرون کف او و روایت کرده شده است این از بسیار پیشینگان صالح و از جهت اینکه برعکس خلاف

ذٰلِكَ عَادَةٌ وَشِعَارُ الْمُبْتَدِعَةِ وَلِأَنَّ الْمُسْتَحَبَّ أَنْ يَكُونَ تَنَاوُلُ الْأَشْيَاءِ

آن نشانه برعتیان است و از جهت اینکه به درستی ادب است اینکه می باشد گرفتن چیزها

بِالْيَمِينِ لِيُوضَعَهُ فِي الشِّمَالِ وَفِي ذٰلِكَ صِيَانَةٌ لِلْخَاتَمِ وَصِيَانَةٌ لِلْمَكْتُوبِ

بدست راست تا بنهد آنها در دست چپ و در این چپ پوشیدن نگاهداشتن است انگشتری را و نگاهداشتن است چیزی را که نوشته

عَلَيْهِ مِنَ الْأَسْمَاءِ وَالْحُرُوفِ وَقَدْ رُوِيَ عَنْ عَلِيٍّ رض أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ

شده از نامها و حرفها و بتحقیق روایت کرده شده است از علی رض اینکه بدرستی گفت بتحقیق پیغامبر صلعم بود

يَتَخَتَّمُ فِي يَمِينِهِ فَعَلَى هٰذَا الْيَمِينُ وَالْيَسَارُ سَوَاءٌ وَالْاِخْتِيَارُ الْأَوَّلُ **فَصْلٌ**

که انگشتری می پوشید در دست راست خود پس برین روایت است دست راست و دست چپ برابر است و برگزیده پوشیدن در دست چپ است

فِي آدَابِ الْخَلَاءِ وَالْاِسْتِنْجَاءِ إِذَا أَرَادَ دُخُولَ الْخَلَاءِ نَحَّى عَنْهُ مَا كَانَ فِيهِ

در بیان ادبهای آب دستگاه و پاک کردن اندام و چون که بخواهد در آمدن در آبدستگاه دور کند از خود چیزی که بوده است در رو

ذِكْرُ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ كَالْخَاتَمِ وَالتَّعْوِيذِ وَغَيْرِهِمَا وَيُقَدِّمُ رِجْلَهُ الْيُسْرَى

نام خدا چنانچه انگشتری و تعویذ و جز آن و پیش کند پای چپ را

وَيُؤَخِّرُ الْيُمْنَى وَيَقُولُ بِسْمِ اللهِ أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الْخُبُثِ وَالْخَبَائِثِ وَمِنَ الرِّجْسِ النَّجِسِ

پس دارد پای راست را و بگوید وقت در آمدن بنام خدا پناه میجویم از چیز گنده و چیز پلیدها و از چیز پلید پلید

الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ لِمَا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ إِنَّ هٰذِهِ الْحُشُوشَ مُحْتَضَرَةٌ

شیطان رانده شده از جهت چیزی که روایت است از پیغامبر صلعم به درستی این جاهها حاضر کرده شده است در آنها شیطان

فَاسْتَعِيذُوا بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ وَلْيَقُلْ أَحَدُكُمْ أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الرِّجْسِ

پس پناه جویید بخدا از شیطان و باید که گوید هر یکی از شما پناه میجویم بخدا از چیز پلید

النجس الخبيث الشيطان الرجيم ويكون مغطى الرأس مستترا ولا يرفع
ثوبه حتى يدنو من الأرض ويكون اعتماده على رجله اليسرى لانه اسهل
لخروج الخارج ولا يتكلم ولا يرد على من يسلم عليه ولا يجيب متكلما و
يحمد الله في قلبه عند العطاس ولا يرفع رأسه الى السماء ولا يضحك ثم
يخرج منه لا من غيره ويبعد من الناس ويهيئ موضعا مستقلا رخوا
لبوله لئلا يترشش عليه ولا يرى عورته احدا فان كان الموضع صلبا
او مهب الريح الصق رأس ذكره بالارض وان كان في الصحراء لم يستقبل
القبلة ولم يستدبرها بل يشرق ويغرب كما جاء في الخبر ولا يستقبل
الشمس والقمر ولا يبل في جحر ولا تحت شجرة مثمرة ولا غير مثمرة لانه
قد يستظل بظلها فيتلوث ثيابهم وقد يسقط من ثمرتها فيتنجس
ولا في طريق ولا في مشرعة نهر ولا في فناء حائط لان بذلك يستحق اللعنة
كما ورد في الخبر ولا يذكر الله في موضعه بالقرآن ولا بغيره تنزيها
لاسمه عز وجل ولا يزيد على بسم الله والتعوذ من الشيطان على ما ذكرنا
فاذا فرغ قال الحمد لله الذي اذهب عنا الاذى فاني غفرانك ثم يتحول
من موضعه الى موضع لماء ولا يستنجي هنالك لئلا يتلوث بدنه

بِالنَّجَاسَةِ أَوْ يَرُشُّ الْمَاءَ عَلَى بَدَنِهِ وَثِيَابِهِ ثُمَّ يَنْظُرُ فَإِنْ كَانَ الْخَارِجُ لَمْ

بجز گشت یا پاشیده شود آب پلید بر تن او و جامه او پس دیده شود پس اگر باشد برآمده پریشان

يَنْتَشِرْ عَنِ الْمَخْرَجِ إِلَّا بِمِقْدَارِ مَا جَرَتِ الْعَادَةُ بِهِ كَانَ مُخَيَّرًا بَيْنَ الْاِسْتِنْجَاءِ

منتشر و است از جای برآمدن مگر باندازه چیزی که رفته است روش بر آن است پس مختار و میان پاک کردن

بِالْمَدَرِ وَبَيْنَ الْاِسْتِنْجَاءِ بِالْمَاءِ فَإِنِ اخْتَارَ الْجَامِدَ فَالْاِخْتِيَارُ الْحَجَرُ

بکلوخ و میان پاک کردن باب پس اگر گیرد خشک را پس مختار سنگ است

وَعَدَدُهُ ثَلٰثَةُ أَحْجَارٍ إِنْ كَانَ لَمْ يَسْتَنْجِ بِهِنَّ أَحَدٌ مِنْ قَبْلُ طَاهِرَةٌ فَيَأْخُذُ

و شمار آن سه سنگ است اگر استنجا کرده است باشد بسبب حصول پاکی ازین سه انگال کرد پاک پس بگیرد

حَجَرًا مِنْهَا بِيَمِينِهِ فَيَبْدَأُ بِالْقُبُلِ بَعْدَ أَنْ يَمْسَحَ أَصْلَ ذَكَرِهِ إِلَى رَأْسِهِ وَ

سنگ از آن سه بدست راست خود و پس آغاز کند بر اندام پیش پس از آنکه مسح کند بیخ ذکر خود را تا سر او و

يَنْتُرَهُ ثَلٰثًا بِيَدِهِ الْيَسَارِ مُتَنَحْنِحًا لِيَتَحَقَّقَ اِسْتِفْرَاغُ الْبَوْلِ بِذٰلِكَ فَهُوَ الْاِسْتِبْرَاءُ

پاک کند سه مرتبه بدست چپ خود در آن حال که میزند تا پیدا آید برآوردن بول بوآن تحقیق پس آن استبرا است

وَيَأْخُذُ ذَكَرَهُ بِشِمَالِهِ وَيَمُدُّهُ عَلَى الْحَجَرِ الَّذِي فِي يَمِينِهِ وَيَمْسَحُهُ حَتّٰى

و بگیرد ذکر خود را بچپ خود و بکشد او را بر سنگ آنکه در دست راست است و بمالد او را تا آنکه

مَوْضِعَ الْمَسْحِ جَافًّا يَفْعَلُ كَذٰلِكَ ثَلٰثًا بِثَلٰثَةِ أَحْجَارٍ فَإِنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى

جای مالیدن خشک شده بکند همچنین سه بار بسه سنگ و اگر نتواند یافت بر

الْأَحْجَارِ فَبِثَلٰثِ خِرَقٍ أَوْ خَزَفٍ أَوْ مَدَرٍ أَوْ ثَلٰثِ حَثَيَاتٍ مِنْ تُرَابٍ أَوْ يَمْسَحُ

سنگها پس بسه لته یا بسه سفال یا بسه کلوخ یا بسه کف از خاک یا بمالد

عَلَى الْأَرْضِ أَوِ الْحَائِطِ عِنْدَ عَدَمِ هٰذِهِ الْأَشْيَاءِ حَتّٰى يَرَى الْجَفَافَةَ وَ

بر زمین یا بر دیوار وقت نابودن این چیزها تا آنکه ببیند خشکی و

النَّشَافَةَ عَنْ أَثَرِ كُلِّ مَسْحَةٍ فَإِذَا فَعَلَ ذٰلِكَ فَقَدْ سَقَطَ عَنْهُ حُكْمُ

اثر پیشی از پس هر مالیدن پس وقتی که کرد آن را پس تحقیق دور شد از وی حکم

الْقُبُلِ وَيَنْبَغِي أَنْ يَحْتَرِزَ عَنْ مَدِّ الذَّكَرِ فِي الْاِسْتِبْرَاءِ مِنْ مَوْضِعِ الْحَشَفَةِ

اندام پیش و میسزد اینکه بگریزد از کشیدن اندام در استبرا در جای سر ذکر

لِأَنَّهُ قَدْ يَبْقَى الْبَوْلُ فِي قَصَبَةِ الْإِحْلِيلِ ثُمَّ يَخْرُجُ بَعْدَ فَرَاغِهِ عَنِ الْوُضُوْءِ

از جهت آنکه بدرستی گاهی ماند بول در کاوای سوراخ ذکر پس بیرون آید پس از فارغ شدن او از وضو

فَيَبْطُلُ وُضُوْءُهُ وَلِهٰذَا شُرِعَ فِي حَقِّهِ أَنْ يَخْطُوَ خُطُوَاتٍ قَبْلَ الْاِسْتِبْرَاءِ

پس باطل شود وضو او و از جهت آن فرموده شد در حق اینکه بزند سه گام پیش پاک کردن

وَالتَّنَحْنُحِ خَوْفًا مِنْ بَقَاءِ شَيْءٍ مِنَ الْبَوْلِ فِي الْإِحْلِيلِ وَأَمَّا الدُّبُرُ فَيَأْخُذُ

و مرفیدن از جهت ترسیدن از ماندن چیزی از بول در سوراخ ذکر و اما اندام پس پس بگیرد

الحجر بشماله ويمسحه على المسربة من مقدمها الى ان يبلغ الى
سنگ را بدست چپ خود و بمالد او را بر سوراخ از پیش آن تا آنکه برسد بسوی
مؤخرها ثم يرمي به ثم يأخذ الحجر الثاني ويبدء به من مؤخرها
پس آن پس بیندازد آن سنگ را پس بگیرد سنگ دومی و آغاز کند بآن از پس سوراخ
فيمسحها الى ان يبلغ مقدمها ثم يرمي به ثم يأخذ الحجر الثالث فيديره
پس بمالد او را تا آنکه برسد پیش او را پس بیندازد آنرا پس بگیرد سنگ سیوم را پس بگرداند
حول المسربة فيرمي به وقد حصل بذلك الانقاء فان لم ينق بان
اطراف سوراخ پس بیندازد آنرا و بتحقیق پیدا شد بآن بسند بودن پس اگر پاک نشد بآن بآنکه
رأى على الحجر الاخير نداوة زاد الى خمسة وان لم ينق بذلك زاد الى
دید بر سنگ پسینه تری بیفزاید تا پنج سنگ و اگر پاک نشد بآن بیفزاید تا
سبعة او تسعة ولا يقطعه الا على وتر وان نقي بحجر واحد او باثنين
بهفت یا نه و تمام نسازد سنگ را مگر بر طاق و اگر پاک شد بیک سنگ یا بدو
زاد الى ثلثة لان الشرع بذلك ورد وقد ذكر للاستنجاء صفة اخرى
بیفزاید تا بسه از جهت آنکه شرع بآن آمده است و بتحقیق یاد کرده شده است برای استعمال سنگ روش دیگر
وهو ان يأخذ الحجر بشماله فيضعه على مقدم صفحته اليمنى ثم يمره
و آن اینست که بگیرد سنگ را بدست چپ خود پس بنهد بر پیش جانب راست سرین پس بگذراند او را
الى مؤخرها ثم يديره على اليسرى فيمره عليها الى مؤخرها حتى يبلغ
تا پس او پس بگرداند سنگ را بر جانب چپ پس بگذراند آنرا بر آن تا پس تا آنکه برسد
الموضع الذي بدأ منه ويأخذ حجرا اخرى فيمره من مقدم صفحته
جای را که آغاز کرده است از آنجا سنگ را و بگیرد سنگ دیگر را پس بگذراند از پیش جانب
اليسرى كذلك ثم يأخذ حجرا اخر فيمسح به الوسط والكل جائز فقد
چپ همچنین پس بگیرد سنگ دیگر را پس بمالد بآن سنگ میان سرین و همه این روش روا است
جاء في الاثر ان رجلا قال لبعض الصحابة من الاعراب وقد خاصمه
در آمده است در حدیث بدرستی مردی گفت مر بعضی اصحاب را که از صحرا نشینان بود و بتحقیق جنگ کرده بود
لا احسبك انك تحسن الخراءة فقال بلى وابيك اني بها لحاذق
نمی پندارم اینکه نیکو میکنی بهتر ریدن را پس گفت صحابی آری سوگند بپدر تست بدرستی من بآن هر آینه دانا ام
قال فصفها لي قال ابعد الاثر واعد المدر واستقبل نبت الشيح
گفت آن مرد بیان کن آنرا برای من گفت صحابی دور میبرم آثار را و آماده میکنم کلوخ را و رو میارم بگیاه شیح
واستدبر الريح واقعي اقعاء الظبي واجفل اجفال النعام اما الشيح
و پشت میکنم باد را و می نشینم نشستن آهو و بلند میکنم سرین را چون بلند ساختن سرین شترمرغ

فقد حصل بذلك الانقاء
پس تحقیق پیدا شد پاک شدن

فهو نبت طيب الريح تكون بالبادية والإقعاء ههنا الاستيفاز على

پس آن گیاهی است خوش بوی باشد در دشت واقعاء اینجا بارگردن است بر

صدور قدميه والإجفال الارتفاع بعجزه عن الأرض فصل و

پیش دو پای خود واجفال بلند داشتن سرین خود است از زمین فصل و

الاستنجاء بالماء أن تمسك قضيبه بيده اليسرى ويطرح الماء باليمنى

استنجا کردن بآب این است اینکه نگاه دارد آلت خود را بدست چپ و بیندازد آب را بدست راست

فيغسله سبعًا بعد الاستبراء والتمخط وفضل الإزعاج على ما ذكرناه

پس بشوید آنرا هفت بار پس از پاک کردن و سرفیدن و زیادتی کردن بنا بر آنکه یاد کردیم اورا

وقد شبه فقهاء المدينة رض الذكر بالضرع فلا يزال يخرج منه الشيء

و تحقیق مانند کرده اند داناهای مدینه آلت مرد را بپستان و همیشه می برآید ازو چیزی

بعد الشيء ما دام الرجل يمده فإذا وقع الماء الذكر انقطع البول وأما

پس از چیزی تا هنگام که مرد میکشد اورا پس هرگاه که بیفتد آب برآلت مرد می ماند بول پس بر جای که بر

الدبر فيباشر المحل بيده اليسرى ويصب الماء باليمنى فيتابع صبه

کردن پس استعمال کند آن محل را بدست چپ خود و بریزد آب را بدست راست پس پی در پی بریزد آب را

ويسترخي قليلًا ويجيد دلك الموضع بيده حتى يتيقن نظافته وينقى

و سست کند سر فرو راندگی و نیکو کند مالش آن جای را بدست خود تا یقین کند پاکی اورا و پاک شود

ولا يلزمه غسل باطن المخرجين لأن ذلك مما يعفى عنه في الشرع ولا عليه

و لازم نیست او را شستن اندرون هر دو اندام از جهت آنکه بدرستی آن از چیزی است که بخشیده میشود او را در شرع و نیست

الاستنجاء من الريح والفضيلة في الجمع بين الاستجمار بالجامد والماء

استنجا کردن از باد و فضیلت در جمع کردن میان استنجا کردن بکلوخ و بآب است

فإن اقتصر على الحجر أجزأه لكن استعمال الماء أولى في الجملة لأنه قيل إذا لم

پس اگر اکتفا کند بر حجر بس کند اورا لاکن استعمال کردن آب بهتر است در همه حال زیرا که گفته شده است هر گاه که

يستنج بالماء اعتراه الوسواس ولهذا قيل إن قومًا من الشعراء لا يستنجون

استنجا نکند بآب پیدا میشود اورا وسواس و از جهت گفته شده است بدرستی گروه از شاعران استنجا نمی کنند

بالماء لأن كلام الخنا والفحش يجيء بذلك فهو سببه نعوذ بالله من كلام

بآب زیرا که بدرستی سخن ناسزا می آید بآن پس آن استنجا ناکردن سبب فحش است پناه میجوئیم از سخن که

ثمرة العذر والنتن فصل وأما إذا انتشرت النجاسة إلى

بار سید برآنرا چه برگشت و گندگی فصل و هرگاه که باشد پراگنده شود پلیدی بسوی

معظم حشفته في القبل والصفحتين في الدبر لم يجزئه غير الماء لأنها

اکثر سر کر . ز اندام پیش و بسوی دو جانب در اندام پس بس نمیکند اورا غیر آب زیرا که بدرستی آن [illegible]

خرجت من محل الرخصة صارت كالنجاسة التي على بقية البدن
برآمده است از جای رخصت پس گشت آن مانند چرکنت که بر باقی تن است

من الفخذ والصدر وغيرهما ولا يزول إلا بالماء **فصل** وصفة
از ران و سینه و غیر ایشان و دور نمیشود آن نجاست مگر به آب و صفت آنچه

ما يجوز به الاستنجاء أن يكون جامدا طاهرا منقيا غير مطعوم ولا
جایز روا است با او استنجا کردن آنست که باشد خشک پاک پاک کننده ناخورده نی و نیست

حرمة له وغير متصل بحيوان ولا يجوز بالروث والرمة لأنهما
بزرگی مر اورا و نه پیوسته است بجانور و روا نیست بسرگین و استخوان زیرا که آنها

من طعام الجن ولا بشيء من زجاج يتلطخ فلا ينقي كالحممة والزجاجة
از خوراک دیو است و نه بچیزی از پسم که آلوده میکند پس پاک نمیکند چنانکه انگشت و آبگینه

والحصاة الملساء **فصل** ويجب ما ذكرنا من الاستنجاء لجميع ما
و سنگ هموار و روا است چیزیکه یاد کردیم از استنجا کردن مر چیزی که

يخرج من السبيلين سوى الريح وذلك كالغائط والدودة والحصاة
می برآید از دو راه جز از باد و آن مانند گه و کرم و سنگ

والدم والمدة والشعر وأما الذكر فالخارج منه خمسة أشياء أحدها
و خون و ریم و موی است پس هرچه ذکر باشد پس برآینده از او پنج چیز است یکی از آنها

البول والثاني المذي وهو ماء أبيض رقيق يخرج عند اللذة وعند
بول است و دوم مذی است و آن مذی آب سپید تنک است پس آن می برآید هنگام لذت و وقت

الملاعبة والتذكار وحكمه حكم البول وزيادة غسل الذكر
بازی و یاد کردن و حکم مذی حکم بول است با افزودن شستن ذکر

والأنثيين كما قال النبي صلى الله عليه وسلم في حديث علي رض ذلك ماء الفحل ولكل
و خایه ها چنانچه گفت پیغامبر آن مذی آب نر است و مر هر

فحل ماء فليغسل ذكره وأنثييه وليتوضأ وضوءه للصلاة و
نر آب است پس بشوید ذکر خود را و خایه های خود را و وضو کند چون وضو برای نماز و

الثالث الودي وهو ماء أبيض خاثر يخرج بأثر البول فحكمه حكم
و سیوم ودی است و آن ودی آب سپید است بسته می برآید در پس بول پس حکم آن حکم

البول فقط والرابع المني وهو الماء الأبيض الدافق عند اللذة
بول است بس و چهارم منی است و آن آب سپید است که جهنده است هنگام لذت

الكبرى بالجماع أو الاحتلام وقد يكون أصفر عند قوة
بزرگ بجماع کردن و بخواب دیدن و گاه میباشد منی زرد وقت توانائی

الرَّجُلِ وَقَدْ يَكُوْنُ اَحْمَرَ عِنْدَ كَثْرَةِ الْجِمَاعِ وَقَدْ يَكُوْنُ رَقِيْقًا عِنْدَ ضُعْفِ

الْبِنْيَةِ وَالْقُوَّةِ وَيُعْلَمُ بِالرَّائِحَةِ كَرَائِحَةِ الطَّلْعِ وَالْعَجِيْنِ وَهُوَ طَاهِرٌ

فِيْ اَشْهَرِ الرِّوَايَتَيْنِ وَمُوْجِبُهُ غُسْلُ جَمِيْعِ الْبَدَنِ وَمَاءُ الْمَرْاَةِ رَقِيْقٌ

اَصْفَرُ وَالْخَامِسُ الرِّيْحُ يَخْرُجُ مِنَ الْقُبُلِ نَادِرًا كَمَا يَخْرُجُ مِنَ الدُّبُرِ

فَصْلٌ فِيْ كَيْفِيَّةِ الطَّهَارَةِ الْكُبْرٰى وَهُوَ عَلٰى ضَرْبَيْنِ كَامِلٍ وَمُجْزِئٍ

اَمَّا الْكَامِلُ فَهُوَ اَنْ يَاْتِيَ بِالنِّيَّةِ وَهُوَ اِعْتِقَادُهُ رَفْعَ الْحَدَثِ الْاَكْبَرِ

اَوِ الْجَنَابَةِ فَاِنْ تَلَفَّظَ بِهِ مَعَ اعْتِقَادِهِ بِقَلْبِهِ كَانَ اَفْضَلَ وَيُسَمِّيْ

عِنْدَ اَخْذِ الْمَاءِ وَيَغْسِلُ يَدَيْهِ ثَلٰثًا وَيَغْسِلُ مَا بِهِ مِنَ الْاَذٰى ثُمَّ يَتَوَضَّأُ

وُضُوْءَهُ كَامِلًا وَيُؤَخِّرُ غَسْلَ قَدَمَيْهِ وَيَحْثِيْ عَلٰى رَاْسِهِ ثَلٰثَ حَثَيَاتٍ

مِنَ الْمَاءِ يُرَوِّيْ بِهَا اُصُوْلَ شَعْرِهِ وَيُفِيْضُ الْمَاءَ عَلٰى سَائِرِ جَسَدِهِ ثَلٰثًا

وَيَدْلُكُ بَدَنَهُ بِيَدَيْهِ وَيَتْبَعُ الْمَغَابِنَ وَغُضُوْنَ الْبَدَنِ وَيَتَحَقَّقُ

حُصُوْلَ الْمَاءِ عَلَيْهَا لِقَوْلِهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بُلُّوا الشَّعْرَ وَانْقُوا الْبَشَرَةَ فَاِنَّ

تَحْتَ كُلِّ شَعْرَةٍ جَنَابَةً وَيَبْدَاُ بِشِقِّهِ الْاَيْمَنِ وَيَنْتَقِلُ مِنْ مَوْضِعِ

غُسْلِهِ فَيَغْسِلُ قَدَمَيْهِ فَاِنْ سَلِمَ فِيْ خِلَالِ ذٰلِكَ مِنْ نَوَاقِضِ الطَّهَارَةِ

الصُّغْرٰى جَازَ لَهُ اَنْ يُصَلِّيَ بِهٰذِهِ الطَّهَارَةِ لِاَنَّا نَحْكُمُ لَهُ بِرَفْعِ الْحَدَثَيْنِ

جميعا والا احدث للصلوة وضوء والاصل في جميع ذلك ما

یکجا واگر سلامت نماند تازه کند برای نماز وضو را اصل در همه آن چیز است که

روي عن عائشة رض انها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اراد

روایت کرد عائشه رض اینکه گفت عائشه بود پیغمبر خدا صلعم وقتیکه میخواست

الغسل من الجنابة يغسل يديه ثلثا ثم ياخذ بيمينه فيصب على شماله

غسل کردن از جنابت شست دست خود را سه بار پس میگرفت بدست راست آب پس میریخت بر دست چپ خود

ثم يتمضمض ويستنشق ثلثا ويغسل وجهه ثلثا وذراعيه ثلثا

پس آب در دهن میکرد و آب در بینی میکرد سه بار و می شست روی خود را سه بار و می شست دو بازوی خود را سه بار

ثم يصب على راسه الماء ثلثا ثم يغتسل فاذا خرج غسل قدميه و

پس میریخت بر سر خود آب سه بار پس غسل میکرد پس چون بر آمدی می شست دو پای خود را و

اما المجزي فهو ان يغسل فرجه وينوي ويسمي ويعم بدنه بالغسل

هر چه کافی باشد غسل پس کننده پس آن اینست که بشوید اندام خود نیت میکند و بسم الله بگوید و در گیرد تن خود را در غسل

مع المضمضة والاستنشاق لانهما واجبان في الكبرى وفي الصغرى

با آب در دهن کردن و آب در بینی کردن زیرا که بدرستی آب در دهن و بینی کردن هر دو واجبند در غسل و در وضو

روايتان اصحهما وجوبهما فيها ايضا ولا يجوز له ان يصلي بهذا الغسل

دو روایت است درست تر از آن واجب بودن آن دو چیز است در وضو نیز و روا نیست مر او را نماز گذاردن باین غسل کفایه

الا ان ينوي به الغسل والوضوء ويدخل بقية افعال الوضوء في

مگر آنکه نیت کند باین غسل وضو هر دو و می درآید باقی کارها وضو در

الغسل للعذر بالنية واذا عدمت النية لم يحصل له الوضوء فلا تصح

غسل از جهت عذر بکردن نیت و هر گاه که نشد نیت پیدا نشد مر او را وضو پس روا نشود

الصلوة فقد قال النبي صلى الله عليه وسلم لا صلوة لمن لا وضوء له بخلاف الاول

نماز و تحقیق گفت پیغامبر نیست نماز مر کسی را که نیست وضو مر او را بخلاف غسل کامل

فانه قد اتى فيه بالوضوء الكامل والسرف في استعمال الماء غير مستحب

پس بدرستی تحقیق آورده است در وضو کامل را و افزونی در استعمال کردن آب ادب نیست

والاقتصاد هو المحمود المندوب اليه وقلة الماء مع احكام الغسل و

و میانه روی ستوده شده است و پسندیده است بسوی او و کمی آب با استواری غسل و

الوضوء اولى من الاسراف وقد روي ان النبي صلى الله عليه وسلم توضأ بمد وهو

وضوء بهتر است از افزونی و تحقیق روایت کرده شده است اینکه پیغامبر وضو کرده است بیک مد و آن مد

رطل وثلث واغتسل بصاع وهو اربعة امداد فصل في الاذكار

یک رطل و سیوم حصه رطل است و غسل کرد بیک صاع و آن صاع چهار مد است در ذکرها است

المستحب ذكرها عند غسل الأعضاء يقول إذا فرغ من الاستنجاء

[illegible] گفتن آن در وقت شستن اندام ها بگوید چون فارغ شود از استنجا کردن

اللهم نق قلبي من الشك والنفاق وحصن فرجي من الفواحش و

ای بارخدایا پاک کن دل من از گمان و نفاق و نگاهدار اندام مرا از بدی ها و

يقول عند التسمية أعوذ بك من همزات الشياطين وأعوذ بك رب

بگوید وقت بسم الله گفتن پناه میخواهم بتو ای پروردگار من از وسوسه ای شیطان ها و پناه میخواهم بتو ای پروردگار

أن يحضرون ويقول عند غسل يديه اللهم إني أسألك اليمن و

از آنکه حاضر شوند شیطانها مرا و بگوید وقت شستن دو دست خود ای بارخدا بدرستی که من میخواهم از تو یمن و

البركة وأعوذ بك من الشؤم والهلكة ويقول عند المضمضة اللهم

برکت را و پناه میخواهم بتو از شآمت و هلاکی و بگوید هنگام آب در دهن کردن ای بارخدایا

أعني على تلاوة القرآن كتابك وكثرة الذكر لك ويقول عند الاستنشاق

یاری ده مرا بر خواندن قرآن که کتاب تست و بسیاری یاد تو و بگوید هنگام آب در بینی کردن

اللهم أوجدني رائحة الجنة وأنت عني راض ويقول عند الاستنثار

ای بارخدایا پیدا کن مرا بوی بهشت و حال آنکه تو از من خوشنودی و بگوید هنگام افشردن بینی

اللهم إني أعوذ بك من روائح النار ومن سوء الدار ويقول عند غسل

ای بارخدایا بدرستی که من پناه میخواهم بتو از بوهای دوزخ و از بد سرای و بگوید وقت شستن

وجهه اللهم بيض وجهي يوم تبيض وجوه أوليائك ولا تسود وجهي

روی خود ای بارخدایا سفید کن روی مرا روزیکه سفید میشود روهای دوستان تو و سیاه مکن روی مرا

يوم تسود وجوه أعدائك وعند غسل ذراعه اليمنى اللهم آتني كتابي

روزیکه سیاه میشوند روهای دشمنان تو و بگوید وقت شستن دست راست ای بارخدایا بده دفتر مرا

بيميني وحاسبني حسابا يسيرا وعند غسل ذراعه اليسرى اللهم إني

بدست راست من و حساب کن مرا حساب آسان و بگوید وقت شستن دست چپ ای بارخدایا بدرستی که

أعوذ بك أن تؤتيني كتابي بشمالي أو من وراء ظهري ويقول عند

پناه میخواهم بتو اینکه بدهی تو مرا دفتر مرا بدست چپ یا پس از پشت من و بگوید وقت

مسح الرأس اللهم غشني برحمتك وأنزل علي من بركاتك وأظلني تحت

مسح کردن سر ای بارخدایا بپوشان مرا برحمت خود و فرود آر بر من از برکتهای خود و سایه کن مرا از زیر

ظل عرشك يوم لا ظل إلا ظلك ويقول عند مسح الأذنين اللهم اجعلني

عرش خود روزیکه نیست سایه مگر سایه تو و بگوید وقت مسح کردن دو گوش ای بارخدایا گردان

من الذين يستمعون القول فيتبعون أحسنه اللهم أسمعني منادي

مرا از آنکه میشنوند گفتار را پس پیروی میکنند نیکوتر آنرا ای بارخدایا بشنوان مرا فریاد کننده

الْجَنَّةِ مَعَ الْاَبْرَارِ ثُمَّ يَمْسَحُ عُنُقَهُ فَيَقُولُ اللّٰهُمَّ فُكَّ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ

بهشت با نیکوکاران پس مسح کند گردن خود را پس بگوید ای بار خدایا آزاد کن گردن مرا از دوزخ

وَاَعُوذُ بِكَ مِنَ السَّلَاسِلِ وَالْاَغْلَالِ وَيَقُولُ عِنْدَ غَسْلِ قَدَمِهِ الْيُمْنٰى اللّٰهُمَّ

و پناه میجویم بتو از زنجیرها و طوقها و دیگر وقت شستن پای راست ای بار خدایا

ثَبِّتْ قَدَمِي عَلَى الصِّرَاطِ مَعَ اَقْدَامِ الْمُؤْمِنِينَ وَيَقُولُ عِنْدَ غَسْلِ قَدَمِهِ الْيُسْرٰى

ثابت کن قدم مرا بر صراط با پایهای مؤمنین و بگوید وقت شستن پای چپ

اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَعُوذُ بِكَ اَنْ تَزِلَّ قَدَمِي عَنِ الصِّرَاطِ يَوْمَ تَزِلُّ اَقْدَامُ الْمُنَافِقِينَ

ای بار خدایا پناه میجویم بتو از آنکه بلغزانی پای مرا از پل صراط روزیکه میلغزد پایهای منافقان

فَاِذَا فَرَغَ مِنْ وُضُوئِهِ رَفَعَ رَاْسَهُ اِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ قَالَ اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا

پس چون فارغ شود از وضوی خود بلند کند سر خود بسوی آسمان پس بگوید گواهی میدهم بآنکه نیست هیچ معبودی

اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ سُبْحَانَكَ وَ

خدای تعالی تنهاست نیست همتا مر او را و گواهی میدهم بآنکه محمد بنده است و فرستاده او پاکی است ترا و

بِحَمْدِكَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ عَمِلْتُ سُوْءًا وَظَلَمْتُ نَفْسِي اَسْتَغْفِرُكَ وَاَسْاَلُكَ

ثنا نیست هیچ خدا مگر تو کار بد کردم و ظلم کردم نفس خود را آمرزش میخواهم از تو و میخواهیم از تو

التَّوْبَةَ فَاغْفِرْ لِي وَتُبْ عَلَيَّ اِنَّكَ اَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ اللّٰهُمَّ اجْعَلْنِي

بازگشت پس بیامرز مرا و رحمت کن بر من بدرستیکه تو بخشنده و رحمت کننده ای بار خدایا بگردان مرا

مِنَ التَّوَّابِينَ وَاجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ وَاجْعَلْنِي صَبُورًا شَكُورًا وَ

از بازگشت کنندگان و بگردان مرا از پاکیزگان و بگردان مرا صبر کننده و سپاس کننده و

اجْعَلْنِي اَذْكُرُكَ وَاُسَبِّحُكَ بُكْرَةً وَاَصِيلًا **فَصْلٌ** فِي اٰدَابِ اللِّبَاسِ

بگردان مرا یاد کننده ترا بسیار و تسبیح گوینده ترا بگاه و بیگاه در ادبهای پوشاک

وَهُوَ عَلٰى خَمْسَةِ اَضْرُبٍ مُحَرَّمٌ عَلٰى كُلِّ مُكَلَّفٍ وَمُحَرَّمٌ عَلٰى شَخْصٍ دُونَ شَخْصٍ

و آن پوشش بر پنج گونه است حرام است بر هر عاقل بالغ و حرام است بر یکی نه بر دیگری

وَمَكْرُوهٌ وَمُبَاحٌ وَمُتَنَزَّهٌ عَنْهُ فَاَمَّا الْمُحَرَّمُ عَلٰى كُلِّ مُكَلَّفٍ فَالْمَغْصُوبُ

و مکروه است و مباح است و پاکی گرفته شده است از او هر چه که باشد حرام بر هر مکلف پس آنست که غصب کرده شده است

وَاَمَّا الْمُحَرَّمُ عَلٰى شَخْصٍ دُونَ شَخْصٍ فَالْحَرِيرُ مُبَاحٌ لِلنِّسَاءِ حَرَامٌ عَلَى الْبَالِغِ

و هر چه که باشد حرام بر یکی نه بر دیگری پس ابریشم است مباح است مر زنان را و حرام است بر

الذُّكُورِ وَهَلْ يُبَاحُ اَنْ يُلْبِسُوهُ الْبَنِينَ الصِّغَارَ اَمْ لَا عَلٰى رِوَايَتَيْنِ وَ

مردان آیا روا است اینکه بپوشانند بر پسران خورد را یا نه این مسئله بر دو روایت است

كَذٰلِكَ فِي اِبَاحَةِ لُبْسِهِ لِلْبَالِغِينَ فِي قِتَالِ الْمُشْرِكِينَ وَجِهَادِهِمْ رِوَايَتَانِ

و همچنین دو روا بودن پوشیدن آن بر مردان را در جنگ کافران دو روایت است

فهذا هو الضرب المباح واما المكروه فهو اطالة الثوب الى حد

پس این قسم روا است و هر چیز که باشد مکروه پس آن دراز کردن جامه است تا حدی که

يخرج الى الخيلاء والكبر وكذلك ما فيه الحرير والقطن لا يعلم هل هما

که برآید بطرف خرامیدن و بزرگی و همچنین است که هر چیزی که در وی ابریشم و ریسمان است دانسته نمیشود آیا هر دو

يصفان او احدهما اكثر واما المتنزه منه فهو كل لبسة يكون بها

برابر اند یا یکی از آنها بیشتر است و هر چیز که باشد پاکی کرده شده است ازو پس آن هر پوشیدنی است که بباشد بسبب آن

مشتهرا بين الناس كالخروج عن عادة اهل بلده وعشيرته فينبغي

شهرت یابنده میان مردم چنانچه برآمدن از روش مردم شهر و گروه خود پس می‌سزد

ان يلبس ما يلبسون ولا يباينهم فيها حتى لا يشار اليه بالاصابع و

این که بپوشد چیزی که بپوشند مردم شهر و جدایی نکند ایشان را در پوشش تا که اشارت کرده نشود بطرف او با انگشتها و

يغتاب فيكون ذلك سببا الى حملهم على غيبته فيشاركهم في اثم

غیبت کرده نشود پس بباشد آن پوشش سبب بطرف بار کردن ایشان را بر بدسگالی او و پس شریک شود ایشان را در گناه

الغيبة له **فصل** ولنا قسمان آخران احدهما واجب والآخر مندوب

بدسگالی مر او را و مارا دو قسم دیگر است از پوشش یکی از آنها واجب است و دیگری او است

فاما الواجب فعلى ضربين احدهما يرجع الى حق الله تعالى والثاني الى حق

پس هر چیز که باشد واجب پس بر دو گونه است یکی آنکه میگردد بطرف حق خدا و دوم بطرف حق

الانسان خاصة واما الذي لحق الله تعالى فهو ستر العورة عن اعين

آدمی در آن حال که خاص است و اما آنکه برای حق خدا است آن پوشیدن اندام است از چشم

الناس على ما بيناه في فصل التعري واما الذي لحق الانسان فهو الذي

مردم بر روشی که بیان کردیم در فصل برهنگی و اما آنکه برای حق آدمی است پس آن است که

يتوقى به من الحر والبرد وانواع المضار فيجب عليه ذلك ولا يجوز تركه

نگاه داشته شود بآن از گرما و سرما و از انواع رنجهای پس واجب میشود برو آن پوشش و روا نیست گذاشتن آن

لان فيه عونا على اتلاف نفسه وذلك حرام واما المندوب فكذلك

زیرا که در وی یاری دادن است بر تلف کردن نفس خود و آن حرام است و اما آن پوشش که او است پس همچنین

ينقسم على قسمين احدهما في حق الله تعالى وهو الرداء اذا كان في جماعة

بر دو گونه است یکی از آنها در حق خدا است و آن چادر است چون باشد در گروهی

وجمع الناس فلا يعري منكبيه من شيء من الثياب الجميلة كالاعياد

و جمع مردم پس برهنه نکند دو دوش خود را از جامهای نیک چنانکه روزهای عید

والجمع وغير ذلك والقسم الثاني في حق المخلوقين وهو ما يتجملون به

و جمعه و غیر آن و قسم دوم در حق آفریده شده است و آن چیزی است که زیبا

بينهم من انواع الثياب المباح ولا يزدري لصاحبه ولا ينقص

بان میان خود را از انواع جامه ها که مباح است و کمینه نمی کند خداوند جامه را و کم نمی کند

مروته بينهم ويكره الاقتعاط وهو التعميم بغير الحنك ويستحب التلحي

مردمی او را میان ایشان و مکروه است اقتعاط و آن دستار بستن است بغیر آنکه در زنخ علاقه در آرد تحت الحنک و دوست

وهو اذا كان بالحنك ويكره كلما خالف زي العرب وشابه زي

و آن وقتیست که بر زنخ علاقه از زیر حنک و مکروه است هر چیزی که مخالف پوشش عربست و مانند است بپوشش

الاعاجم وتطويل الذيل مكروه لانه ورد في الاثر عن النبي صلى الله عليه وسلم

عجم را و دراز کردن دامن مکروه است زیرا که وارد شده است در حدیث از پیغامبر …

ازرة المسلم الى نصف الساق ولا حرج ولا جناح فيما بين الكعبين وما

ازار مسلمان تا نیم ساق است و نیست حرج و نیست گناه در آنچه در میان دو شتالنگ …

كان اسفل من الكعبين فهو في النار من جر ازاره بطرا لم ينظر الله تعالى

باشد پایان از شتالنگ پس او در دوزخ است کسیکه کشید ازار خود را از روی تکبر نگاه نکند خدا

اليه وذكر ابو داود باسناده عن ابي سعيد الخدري رض عن النبي صلى الله عليه وسلم

بسوی او و یاد کرده است ابو داود بروایت خود از ابی سعید از پیغامبر خدا

واشتمال الصماء مكروه في الصلوة وهو ان يلتحف بثوبه ويجعل طرفيه

و اشتمال صما مکروه است در نماز و آن اینست که بپوشد خود را بجامه و بگرداند دو طرف او

على جانب فلا يكون ليده موضع تخرج منه ولذلك سمي الصماء وكذلك

بر یک جانب پس نباشد مر دست او را جایی که برآید از وی و از اینجهت آنرا صما گفته اند و همچنین

يكره السدل وهو ان تترك وسط ردائه على راسه وباقيه مسدل على

مکروه است سدل و آن اینست که بگذارد میانه چادر را بر سر خود و باقی آنرا آویزان گذاشته بر

ظهره وهي لبسة اليهود وكذلك يكره الاحتباء وهو ان يجلس ويضم

پشت او و آن پوشیدن یهود است و همچنین مکروه است احتبا و آن اینست که بنشیند و بهم کند

ركبتيه الى نحو صدره ويدير ثوبه من وراء ظهره الى ان يبلغ ركبتيه

دو زانوی خود را بسوی سینه خود و بگرداند جامه خود را از پشت خود تا آنکه میرسد دو زانوی او را

فيشده حتى يكون كالمعتمد عليه والمستند اليه اذا لم يكن على اثوابه

پس ببندد تا آنکه باشد مانند تکیه کننده بر او … وقتی که نباشد آن احتباء بر جامه

لانه يؤدي الى انكشاف عورته ولا باس بذلك اذا كان تحته ثوب و

زیرا که این رساند بسوی برهنه شدن اندام او و نیست باک اعتبار چون باشد زیر او جامه و

كذلك يكره التلثم وتغطية الانف في الصلوة ويكره التشبه

همچنین مکروه است نقاب بستن بر روی و پوشیدن بینی در نماز و مکروه است مانند کردن

بزي النساء للرجال وكذلك للنساء التشبه بزي الرجال لان النبي

بپوشش زنان مردانرا وهمچنین مکروهست مر زنانرا مانند کردن بپوشش مردان زیراکه بدرستی پیغامبر

صلى الله عليه وسلم لعن فاعله وتوعد عليه ويكره الاقعاء في الصلوة وهو ان

نفرین کرده است کننده اورا وترسانده است بر وی ومکروهست بر کون نشستن در نماز وآن اینست که

يمد ظهر قدميه ويجلس على عقبيه او يجلس على اليتيه وينصب

دراز کند پشت دو پای خودرا وبنشیند بر دو پاشنه خود یا بنشیند بر دو سرین خود وراست ایستاده کند

قدميه قال النبي صلى الله عليه وسلم هو اقعاء كاقعاء الكلب منهي عنه ويكره

دو پای خودرا فرموده پیغامبر ص آن نشستن همچون نشستن سگ است باز داشته شده است ازو ومکروهست

لبس ما شق منه الابدان من الثياب وان شقت منه العورة كان

پوشیدن چیزی که شکافته است ازو اندام های واگر شکافته است ازو اندام نهانی باشد

فاسقا كما لو كشفها اذا تعمد لبسه ولا تصح صلوته فيها وقد مدح الشرع

گنهکار چنانکه اگر برهنه کند عورترا چون آنستی پوشیده جامه پاره شده را ودرست نیست نماز او درانجامه وبتحقیق ستوده است شرع

السراويل بقوله صلى الله عليه وسلم السراويل نصف الكسوة وهي في حق الرجال

تنبان را بقول پیغامبر ص که تنبان نیم پوشش است وتنبان در حق مردان

آلة ويكره توسعة بوائكه وتضيقها اولى واحب لانه استر للعورة

ابزاریست ومکروهست فراخ کردن پاچهای او وتنگ کردن او بهترست زیراکه پوشنده ترست اندام را

وقد روي انه صلى الله عليه وسلم قال اللهم اغفر للمستترات قال ذلك في حق

وبتحقیق روایت کرده شده است اینکه گفت پیغمبر بار خدایا بخش زنان تنبان پوش را فرمود پیغامبر این حدیث در حق

امرأة مر بها علت بالية فسقطت فادارت وجهها عنها فقيل انها متسرولة

زنی که گذشت پیغامبر بر آن زن ... پس افتاد ... پس گفته شد بدرستی که آن زن تنبان پوشیده است

وفي بعض الاحاديث عنه صلى الله عليه وسلم انه كره السراويل المخرفجة وهي

ودر بعضی حدیثها از پیغامبرست که کراهه داشته است تنبان فراخ را وآن تنبان فراخ

الواسعة الطويلة التي تقع على ظهر القدمين واصله السعة يقال

فراخ ودرازست که می افتد بر پشت دو پای واصل مخرفجه فراخی است گفته میشود

عيش مخرفج اذا كان واسعا وافضل اللباس ما كان ساترا وافضل الوان

زندگانی مخرفجست وقتی که فراخ باشد وبهترین پوشش چیزیست که پوشنده است وبهترین رنگهای

الثياب ما كان ابيض لقوله صلى الله عليه وسلم خير ثيابكم البياض وفي لفظ

جامه چیزیست که سفید باشد از جهت فرموده پیغامبر ص که بهترین جامهای شما سفیدست ودر روایت

آخر عليكم بالبياض ليلبسها احياءكم وكفنوا بها موتاكم وعن ابن

دیگرست لازمست بر شما سفید بپوشد آنرا زندهای شما وکفن دهید بآن مردهای شما ودر روایت از ابن

ابن عباس رضي الله عنه انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم البسوا من ثيابكم

از ابن عباس بدرستی او گفت فرمود پیغامبر خدا بپوشید از جامهای شما

البياض فانها من خير ثيابكم وكفنوا فيها موتاكم وان خير

سفید را پس بدرستی سفید از بهترین جامهای شماست و کفن دهید در آن سفید مردگان خود را و بدرستی بهتر

اكحالكم الاثمد يجلو البصر وينبت الشعر فصل في آداب النوم

سرمهای شماست اثمد که روشن میکند بصر را و میرویاند مژگان را. و در آداب خواب

يستحب لمن اراد ان ينام ان يوكي سقاءه ويطفي سراجه ويغلق

او دوست مر کسی را که خواست خواب کند اینکه ببندد دهن مشک خود را و بکشد چراغ خود را و ببندد

بابه ويغسل فاه ان كان قد اكل ما له رائحة لئلا يقصده الذئب

در خود را و بشوید دهن خود را اگر باشد تحقیق خورده است چیزی که او را بوست تا آنکه او را قصد نکند جنبنده

ويسمي باسم الله عز وجل ثم يقول لما روى ابو داود باسناده عن سعيد

و نام گیرد نام خدا پس بگوید چیزی که روایت کرده است ابوداود بروایت خود از سعید

بن عبيدة قال حدثني البراء بن عازب رضي الله تعالى عنهما قال

گفت سعید که روایت کرد مرا براء پسر عازب گفت براء

قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اتيت مضجعك فتوضأ وضوءك

فرمود مرا پیغامبر خدا چون می آیی خوابگاه خود را پس وضو کن بکن وضوی تو

للصلوة ثم اضطجع على شقك الايمن وقل اللهم اني اسلمت وجهي

برای نماز پس دراز بکش بر پهلوی راست خود و بگو ای بارخدایا بسپردم ذات خود را

اليك وفوضت امري اليك والجأت ظهري اليك رغبة ورهبة

بسوی تو و بگذاشتم کار خود را بسوی تو و تکیه و پناه گرفتم پشت خود را بسوی تو و میل کردم و ترسیدم

اليك لا ملجأ ولا منجا منك الا اليك آمنت بكتابك الذي انزلت

بسوی تو نیست پناه و نه جای رستگاری مگر بسوی تو گرویدم بکتاب تو که فرود آورده

ونبيك الذي ارسلت فان مت مت على الفطرة واجعلهن آخر ما

و پیغامبر تو که فرستاده چون اگر بمیرم بمیرم بر فطرت اسلام و فرمود پیغامبر بگردان این کلمات را آخر

تقول قال البراء فقلت استذكرهن فقلت برسولك الذي ارسلت

میگویی تو گفت براء پس گفتم یاد میکردم این کلمات پس گفتم برسولک الذی ارسلت

قال لا ونبيك الذي ارسلت ويكون نومه على ما ذكر في الخبر على جنبه

فرمود نه بگو ونبیک الذی ارسلت و باشد خواب او بنا بر آنکه یاد کرده شده است در حدیث بر پهلوی

الايمن مستقبل القبلة كما يكون في اللحد وان نام على ظهره متفكرا في

راست روبرو شده قبله چنانکه میباشد در لحد و اگر بخوابد بر پشت خود اندیشه کننده در

مَلَكُوتِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ فَلَا بَاْسَ وَيُكْرَهُ نَوْمُهُ عَلٰى وَجْهِهٖ وَاِذَا رَاٰى فِيْ

عالم آسمانها و زمین پس نیست باک و مکروه است خواب کردن بر روی خود و چون ببیند

مَنَامِهٖ مَا يُزْعِجُهٗ اِسْتَعَاذَ بِاللّٰهِ تَعَالٰى مِنْ شَرِّهٖ وَتَفَلَ عَنْ يَسَارِهٖ ثَلٰثًا

در خواب خود چیزی که بی آرام کند او را پناه جوید بخدا از بدی آن و تف کند از جانب چپ خود سه بار

وَقَالَ اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنِيْ خَيْرَ رُؤْيَايَ وَاكْفِنِيْ شَرَّهَا وَيَقْرَأُ اٰيَةَ الْكُرْسِيِّ وَ

و گوید ای بار خدایا روزی کن مرا بهترین خواب من و بسنده شو مرا از بدی او و بخواند آیت الکرسی

قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ وَمُعَوِّذَتَيْنِ اِلَّا اَنْ يَكُوْنَ جُنُبًا وَلَا يُفَسِّرُ مَنَامَهٗ اِلَّا عَلٰى

و قل هو الله و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس مگر آنکه باشد جنب و بیان نکند خواب خود را مگر بر کسیکه

مَنْ يُحْسِنُ مِنْ عَالِمٍ اَوْ حَكِيْمٍ وَيَكُوْنُ مُحِبًّا وَلَا يُفَسِّرُ مَا رَاٰهُ مِنَ الْاَحْلَامِ

نیک میداند از دانا یا حاکم و باشد دوست و بیان نکند چیزی که دیده است در خواب پریشان

لِاَنَّ الشَّيْطَانَ يَتَمَثَّلُ لَهٗ وَقَدْ رُوِيَ عَنْ اَبِيْ قَتَادَةَ رض اَنَّهٗ قَالَ سَمِعْتُ

زیرا که بدرستی شیطان صورت می بندد برای او و تحقیق روایت است از ابی قتاده آنکه گفت قتاده شنیدم

رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُوْلُ الرُّؤْيَا مِنَ اللّٰهِ وَالْحُلْمُ مِنَ الشَّيْطَانِ فَاِذَا رَاٰى

پیغامبر خدا را که میگفت خواب از خداست و خیال یا خواب از شیطان است پس چون ببیند

اَحَدُكُمْ شَيْئًا يَكْرَهُهٗ فَلْيَنْفُثْ عَنْ يَسَارِهٖ ثَلٰثَ مَرَّاتٍ ثُمَّ لْيَتَعَوَّذْ مِنْ شَرِّهَا

یکی از شما چیزی را که ناخوش میدارد پس دم کند از جانب چپ خود سه بار پس پناه جوید از بدی آن

فَاِنَّهَا لَا تَضُرُّهٗ وَعَنْ اَبِيْ هُرَيْرَةَ رض قَالَ اِنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ اِذَا انْصَرَفَ

پس بدرستی که آن خواب زیان نرساند او را و روایت است از ابو هریره گفت بدرستی پیغامبر خدا صلعم بود وقتی که برگشت

مِنْ صَلٰوةِ الْغَدَاةِ يَقُوْلُ هَلْ رَاٰى اَحَدٌ مِنْكُمُ اللَّيْلَةَ رُؤْيَا وَيَقُوْلُ اِنَّهٗ

از نماز بامداد میگفت آیا دید یکی از شما امشب خوابی را و میگفت پیغامبر بدرستی

لَيْسَ يَبْقٰى بَعْدِيْ مِنَ النُّبُوَّةِ اِلَّا الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ وَفِيْ حَدِيْثِ عُبَادَةَ

نمی ماند پس از من پیغامبری دیگر مگر خواب نیک و در حدیث عباده است

ابْنِ الصَّامِتِ رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهٗ قَالَ رُؤْيَا الْمُؤْمِنِ جُزْءٌ مِنْ سِتَّةٍ

از پیغامبر صلعم بدرستی گفت پیغامبر خواب مومن یک حصه است از چهل و شش

وَاَرْبَعِيْنَ جُزْءًا مِنَ النُّبُوَّةِ وَاِذَا اَرَادَ الْخُرُوْجَ مِنْ مَنْزِلِهٖ ذَكَرَ الْكَلِمَاتِ

حصه از پیغامبران و چون اراده کند بیرون آمدن از جای خود یاد کند کلمه ها را

الَّتِيْ وَرَدَتْ فِيْ حَدِيْثِ الشَّعْبِيِّ عَنْ اُمِّ سَلَمَةَ رض اَنَّهَا قَالَتْ مَا خَرَجَ

که وارد شده است در حدیث شعبی از ام سلمه رضی الله عنها بدرستی گفت ام سلمه بیرون نیامد

رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ بَيْتِيْ قَطُّ اِلَّا رَفَعَ طَرْفَهٗ اِلَى السَّمَاءِ فَقَالَ اَللّٰهُمَّ

پیغامبر خدا صلعم از خانه من هرگز مگر برداشت گوشه چشم خود بسوی آسمان پس گفت ای بار خدایا

إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَضِلَّ أَوْ أُضَلَّ أَوْ أَزِلَّ أَوْ أُزَلَّ أَوْ أَظْلِمَ أَوْ أُظْلَمَ أَوْ

بدرستی من پناه میجویم بتو اینکه گمراه شوم یا گمراه کرده شوم یا بلغزم یا بلغزانیده شوم یا ستم کنم یا ستم کرده شوم

أَجْهَلَ أَوْ يُجْهَلَ عَلَيَّ وَيَقْرَأُ قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ مَعَ الْمُعَوِّذَتَيْنِ إِذَا أَصْبَحَ

یا نادانی کنم یا نادانی کرده شوم و بخواند قل هو الله احد یا قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس وقتی که صبح کند

وَإِذَا أَمْسَى وَيَدْعُو مَعَ ذٰلِكَ بِدُعَاءِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَللّٰهُمَّ بِكَ نُصْبِحُ

و وقتی که شب کند و دعا کند بدان دعاء پیغمبر خدا و آن این است ای بارخدایا بتو صبح میکنیم

وَبِكَ نُمْسِي وَبِكَ نَحْيَى وَبِكَ نَمُوتُ وَيَزِيدُ فِي الصَّبَاحِ وَإِلَيْكَ النُّشُورُ

و بتو شب میکنیم و بتو زنده میشویم و بتو می میریم و بیافزاید در روز بسوی تست زنده شدن

وَفِي الْمَسَاءِ وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ وَيَقُولُ مَعَ ذٰلِكَ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ أَعْظَمِ

و بیافزاید در شب بسوی تست بازگشت و بگوید با آن ای بارخدایا بگردان مرا از بزرگترین

عِبَادِكَ عِنْدَكَ نَصِيبًا فِي كُلِّ خَيْرٍ تَقْسِمُهُ فِي هٰذَا الْيَوْمِ وَفِيمَا بَعْدَهُ

بندهای تو که نزدیک تست روزی بهتر در هر نیکی که بخش میکنی تو درین روز و در پس آن روز

مِنْ نُورٍ تَهْدِي بِهِ أَوْ رَحْمَةٍ تَنْشُرُهَا أَوْ رِزْقٍ تَبْسُطُهُ أَوْ ضُرٍّ تَكْشِفُهُ

آن نیکی نوری است که راه مینمائی بآن یا رحمت که پراگنده میکنی تو آنرا یا روزی است که فراخ میکنی تو آنرا یا ضرری است که برکشائی آنرا

أَوْ ذَنْبٍ تَغْفِرُهُ أَوْ شِدَّةٍ تَدْفَعُهَا أَوْ فِتْنَةٍ تَصْرِفُهَا أَوْ مُعَافَاةٍ تَمُنُّ

یا گناهی است که بیامرزی آنرا یا سختی است که دور میکنی آنرا یا بلائی است که بگردانی آنرا یا تندرستی که عطا میکنی

بِهَا بِرَحْمَتِكَ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَإِذَا أَرَادَ دُخُولَ الْمَسْجِدِ فَلْيُقَدِّمْ

آنرا برحمت خود بدرستی تو بر هر چیزی توانائی و هرگاه که خواهد در مسجد درآمدن پس پیش کند

رِجْلَهُ الْيُمْنَى وَيُؤَخِّرْ رِجْلَهُ الْيُسْرَى وَيَقُولُ بِسْمِ اللّٰهِ السَّلَامُ عَلَىٰ رَسُولِ

پای راست را و پس کند پای چپ را و بگوید درآمدم بنام خدا و سلام بر پیغامبر صلعم

اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَعَلَىٰ آلِ مُحَمَّدٍ وَاغْفِرْ لِي ذُنُوبِي وَافْتَحْ

خداست ای بارخدایا رحمت بفرست بر محمد و بر آل محمد و بیامرز مرا گناهان من و بگشا

لِي أَبْوَابَ رَحْمَتِكَ وَلْيُسَلِّمْ عَلَىٰ مَنْ كَانَ فِي الْمَسْجِدِ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ أَحَدٌ

مرا درهای رحمت تو و باید که سلام گوید بر کسی که بوده است در مسجد پس اگر نباشد در مسجد هیچ یکی

قَالَ السَّلَامُ عَلَيْنَا مِنْ رَبِّنَا عَزَّ وَجَلَّ وَإِذَا دَخَلَهُ لَا يَجْلِسُ حَتَّىٰ يُصَلِّيَ

بگوید سلام بر ماست از پروردگار ما هرگاه که درآید در مسجد ننشیند تا گزارد

رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ إِنْ شَاءَ تَنَفَّلَ وَإِلَّا جَلَسَ مُشْتَغِلًا بِذِكْرِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ

دو رکعت نماز ثم اگر بخواهد نماز نفل کند والا بنشیند مشغول گردیده بیاد خدا

أَوْ صَامِتًا لَا يَذْكُرُ شَيْئًا مِنْ أُمُورِ الدُّنْيَا وَلَا يُكْثِرُ كَلَامَهُ إِلَّا مَا لَا بُدَّ

یا خاموش که یاد نکند چیزی را از کارهای دنیا و بسیار نکند سخن چیزی که ناگزیر نیست

مِنْهُ فَإِنْ كَانَ قَدْ دَخَلَ وَقْتُ الصَّلٰوةِ صَلَّى السُّنَّةَ وَالْفَرْضَ مَعَ

ازان پس اگر باشد که بتحقیق برآمده است وقت نماز بگزارد نماز سنت و فرض با

الْجَمَاعَةِ فَإِذَا فَرَغَ وَأَرَادَ الْخُرُوْجَ فَلْيُقَدِّمْ رِجْلَهُ الْيُسْرٰى وَيُؤَخِّرِ الْيُمْنٰى

جماعت پس هرگاه که فارغ میشود و میخواهد برآمدن پس پیش کند پای چپ و پس دارد پای راست

وَلْيَقُلْ بِسْمِ اللّٰهِ السَّلَامُ عَلٰى رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَعَلٰى اٰلِ

و بگوید برآمدن بنام خدای و سلام بر پیغامبر خداست ای بار خدایا رحمت بفرست بر محمد و بر آل

مُحَمَّدٍ وَاغْفِرْ لِيْ ذُنُوْبِيْ وَافْتَحْ لِيْ اَبْوَابَ فَضْلِكَ وَيُسْتَحَبُّ لَهٗ فِيْ دُبُرِ

محمد و بپوش مرا گناهان من و بگشای مرا درهای بخشش خود و دوست مراورا در پس

كُلِّ صَلٰوةٍ اَنْ يُّسَبِّحَ ثَلٰثًا وَّثَلٰثِيْنَ وَيَحْمَدَ ثَلٰثًا وَّثَلٰثِيْنَ وَيُكَبِّرَ ثَلٰثًا وَّثَلٰثِيْنَ

هر نماز اینکه تسبیح گوید سی و سه بار و تحمید گوید سی و سه بار و تکبیر گوید سی و سه بار

وَيَخْتِمَ الْمِائَةَ بِلَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِيْكَ لَهٗ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلٰى

و بانجام رساند صد را بکلمه که نیست هیچ معبودی بحق مگر خدا تنها است نیست همتا مراورا مراورا است ملک و مراورا است ثنا و آن خدا بر

كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ وَيُسْتَحَبُّ الْمُدَاوَمَةُ عَلَى الطُّهُوْرِ فَاِنَّهٗ يُرْوٰى عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

همه چیز توانا است و دوست مراورا همیشه بودن بر پاکی پس بدرستی روایت کرده شده است از پیغامبر

فِيْ حَدِيْثِ اَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رض اَنَّهٗ قَالَ دُمْ عَلَى الطُّهُوْرِ فِيْ عُمْرِكَ وَصَلِّ بِاللَّيْلِ

در حدیث انس بن مالک رض بدرستی فرمود پیغامبر همیشه باش بر پاکی در زندگی خود و بگذار نماز در شب

وَالنَّهَارِ مَا اسْتَطَعْتَ تُحِبُّكَ الْحَفَظَةُ وَصَلِّ صَلٰوةَ الضُّحٰى فَاِنَّهَا صَلٰوةُ

و در روز مقدار که طاقت داری دوست دارند ترا نگهبانان که فرشته ها اند و بگذار نماز چاشت پس بدرستی آن نماز

الْاَوَّابِيْنَ وَسَلِّمْ عَلٰى اَهْلِ بَيْتِكَ اِذَا دَخَلْتَ بَيْتَكَ يَكْثُرْ خَيْرُ بَيْتِكَ وَوَقِّرْ

بازگشتگان است و سلام بگو بر اهل خانه خود وقتی که می درآیی در خانه خود بسیار میشود نیکی خانه تو و بزرگی ده

كَبِيْرَ الْمُسْلِمِيْنَ وَارْحَمْ صَغِيْرَهُمْ تُرَافِقْنِيْ فِي الْجَنَّةِ فَقَدْ جَمَعَ هٰذَا الْحَدِيْثُ

کلانان مسلمانان را و مهربانی کن خردان آنها را یار میشوی در بهشت پس بتحقیق جمع کرد این حدیث

اٰدَابًا جَمَّةً **فَصْلٌ** فِيْ دُخُوْلِ الْمَنْزِلِ وَالْكَسْبِ مِنَ الْحَلَالِ وَالْوَحْدَةِ

ادبهای بسیار را همه — در بیان درآمدن در منزل و کسب کردن از حلال و در تنهایی

وَاِذَا اَرَادَ دُخُوْلَ مَنْزِلِهٖ فَلَا يَدْخُلْ حَتّٰى يَتَنَحْنَحَ وَيَقُوْلَ السَّلَامُ عَلَيْنَا

و وقتی که میخواهد در آمدن در منزل خود پس اندر آید تا که سرفه کند و بگوید سلام بر ماست

مِنْ رَّبِّنَا فَقَدْ جَاءَ فِيْ بَعْضِ الْاَخْبَارِ اَنَّ الْمُؤْمِنَ اِذَا خَرَجَ مِنْ مَنْزِلِهٖ وَكَّلَ

از پروردگار ما پس بتحقیق آمده است در بعضی خبرها بدرستی مومن چون می برآید از منزل خود وکیل میکند

اللّٰهُ تَعَالٰى بِبَابِهٖ مَلَكَيْنِ يَحْفَظَانِ مَالَهٗ وَاَهْلَهٗ وَيُوَكِّلُ اِبْلِيْسُ شَيْطٰنَيْنِ

خدای تعالی بر در او دو فرشته که نگاه میدارند مال او را و اهل او را و میگمارد شیطان دو شیطان

شيطانا مردة فاذا دنى المؤمن من بابه قال الملكان اللهم وفقه
شیطان سرکش را چون نزدیک میشود مومن از در خود میگویند فرشتگان ای بار خدایا توفیق بده او را

ان كان انقلب بكسب طيب فاذا تنحى دنى الملكان وتنحا عدة
اگر بوده است برگشته بکسب پاک پس چون سر ده کند نزدیک میشوند فرشتگان و دور میشوند

الشياطين واذا قال السلام علينا من ربنا توارت الشياطين و
دیوان و چون گفت سلام باد برما از طرف پروردگار ما پوشیده میشوند شیطانها

قام الملكان احدهما باليمين والاخر عن الشمال فاذا فتح الباب
و استاده میشوند فرشتگان یکی از ایشان از جانب راست و دیگری از چپ و چون میگشاید در را

فقال بسم الله ذهبت الشياطين ودخل معه الملكان وحسّنا
پس میگوید بسم الله میروند دیوان و می درایند با او فرشتگان و نیک میدارند

كل شيء في منزله واطابا له معيشة يومه وليلته فاذا جلس
هر چیز که در منزل اوست و خوش میکنند او را زندگانی روز او و شب او پس چون می نشیند

المؤمن قام الملكان على راسه فان اكل اكل طيبا وان شرب شرب
مومن استاده میشوند فرشتگان بر سر او پس اگر میخورد میخورد پاک و اگر میشود شد میشود شد

طيبا ما دام في منزله يومه وليلته وكان طيب النفس فان لم يفعل من
پاک تا آنگاه که در منزل خود است روز و شب و میباشد پاکیزه جان پس اگر نمیکند مومن

ذلك شيئا ذهب عنه الملكان ودخل معه الشياطين واستقبحوا
چیزی ازینها میروند از و فرشتگان و می درایند با او دیوان و بد میکنند

كل ما في منزله في عينه واسمعته من اهله ما يسوءه حتى يكون
هر چیزیکه در منزل وست در چشم او و می شنوانند از اهل او چیزیکه بد میدارد آنرا تا آنکه باشد

بينه وبين اهله ما يفسد عليه دينه وان كان اعزب القوا عليه
میان او و میان اهل او چیزی که برهم میکند دین او را و اگر باشد بی زن و بی فرزند می اندازند بر او

النعاس والكسل وان نام نام جيفة وان جلس جلس في تمنى ما لا
سستی و کاهلی و اگر بخوابد بخوابد مردار و اگر نشیند می نشیند در آرزوی چیزی که

ينفعه خبيث النفس ويفسدون عليه طعامه وشرابه ونومه و
سود نمیکند او را در آنحال که چرکین نفس و برهم میکنند بر او خورد او و شراب او و خواب او و

اما الكسب فقد روى ابو هريرة رضي الله تعالى عنه عن رسول الله
هر چونکه باشد کسب پس تحقیق روایت کرده است ابو هریره رض از پیغامبر خدا

صلى الله عليه وسلم انه قال من طلب الدنيا حلالا استعفافا عن المسألة و
بدرستی فرموده پیغامبر هر که میخواهد از دنیا حلال را از جهت پارسائی از سوال و

سَعْيًا عَلَى اَهْلِهِ وَتَعَطُّفًا عَلَى جَارِهِ بَعَثَهُ اللّٰهُ تَعَالٰى يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَ

سعی براہل خود ومہربانی کردن برہمسایہ خود ومی انگیزد اورا خدا تعالی در روز قیامت

وَجْهُهٗ كَالْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ وَمَنْ طَلَبَ الدُّنْيَا حَلَالًا مُكَاثِرًا مُفَاخِرًا

حالانکہ روی او ہمچون ماہ شب چہاردہم است وہرکہ میخواہد از دنیا حلال را در آنحال کہ بسیار کننده است و

مُرَائِيًا لَقِيَ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضْبَانُ وَعَنْ ثَابِتٍ

ونماینده است می بیند خدای را روز قیامت وحالانکہ خدا بر وخشمناک است وروایت است از ثابت

الْبُنَانِيِّ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَنْهُ اَنَّهٗ قَالَ بَلَغَنِيْ اَنَّ الْعَافِيَةَ فِيْ عَشَرَةِ اَشْيَاءَ

بدرستی گفت رسید مرا بدرستی تندرستی در ده چیز است

تِسْعَةٌ مِنْهَا فِيْ طَلَبِ الْمَعِيْشَةِ وَوَاحِدَةٌ فِي الْعِبَادَةِ وَرَوٰى جَابِرُ بْنُ

نہ ازان در جستن سبب زندگانی ویکی در بندگی است وروایت کرده است جابر

عَبْدِ اللّٰهِ رض عَنْ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهٗ لَا يَفْتَحُ الرَّجُلُ عَلٰى نَفْسِهٖ مِنَ الْمَسَائِلِ

از پیغامبر خدا بدرستی فرمود پیغامبر نمیکشاید برخود مردی از سوال

اِلَّا فَتَحَ اللّٰهُ عَلَيْهِ بَابًا مِّنَ الْفَقْرِ وَمَنْ يَّسْتَعْفِفْ يُعِفَّهُ اللّٰهُ وَمَنْ يَّسْتَغْنِ

مگر کشاده است خدا براو دری از درویشی وہرکہ پارسائی میکند پارسا میسازد خدا او را وہرکہ بی نیازی جوید

يُغْنِهِ اللّٰهُ لَاَنْ يَّاْخُذَ اَحَدُكُمْ حَبْلًا ثُمَّ يَعْمِلَ اِلٰى هٰذَا الْوَادِيْ فَيَحْتَطِبَ مِنْهُ

بی نیاز کند او را خدا ہر آینہ اینکہ بگیرد یکی از شما ریسمان را پس قصد کند بطرف این بیابان پس جمع کند ہیزم را از آن

ثُمَّ يَاْتِيْ سُوْقَكُمْ فَيَبِيْعُهٗ بِمُدِّ تَمْرٍ خَيْرٌ لَّهٗ مِنْ اَنْ يَّسْاَلَ النَّاسَ اَعْطَوْهُ

پس بیاید بازار شما را پس بفروشد آنرا بیک پیمانہ خرما بہتر است مر او را از آنکہ سوال کند مردم را بدہند او را

اَوْ مَنَعُوْهُ وَرُوِيَ مَا مِنْ رَجُلٍ يَفْتَحُ عَلٰى نَفْسِهٖ بَابًا مِّنَ الْمَسْئَلَةِ اِلَّا فَتَحَ اللّٰهُ

یا باز دارند او را وروایت کرده شده است نیست ہیچ مردی کہ میکشاید برخود دری از سوال مگر آنکہ کشاده است خدای بر

عَلَيْهِ سَبْعِيْنَ بَابًا مِّنَ الْفَقْرِ وَرُوِيَ عَنْ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهٗ قَالَ اِنَّ

ہفتاد در از درویشی وروایت کرده شده است از پیغامبر خدا بدرستی او فرمود بدرستی

اللّٰهَ يُحِبُّ كُلَّ مُؤْمِنٍ مُّحْتَرِفٍ اَبَا الْعِيَالِ وَلَا يُحِبُّ الْفَارِغَ الصَّحِيْحَ لَا فِيْ

خدا دوست میدارد مومن کارگزار را کہ خداوند عیال است ودوست نمیدارد تندرست را کہ نہ در

عَمَلِ الدُّنْيَا وَلَا فِيْ عَمَلِ الْاٰخِرَةِ وَرُوِيَ اَنَّ دَاوُدَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَلِيْفَةَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ

کار دنیاست ونہ در کار آخرت وروایت کرده شده است بدرستی داؤد خلیفہ خدا

سَاَلَ اللّٰهَ تَعَالٰى اَنْ يَّجْعَلَ كَسْبَهٗ بِيَدِهٖ فَاَلَانَ فِيْ يَدِهِ الْحَدِيْدَ فَصَارَ فِيْ

پرسید خدا را اینکہ بگرداند کسب ورا بدست او پس نرم کرد در دست او آہن را پس گشت آہن در

يَدِهٖ كَالشَّمْعِ وَالْعَجِيْنِ يَتَّخِذُ مِنْهُ الدُّرُوْعَ فَيَبِيْعُهَا فَيَعِيْشُ هُوَ وَعِيَالُهٗ

دست او ہمچو موم یا خمیر میساخت ازو زرہ ہا را پس میفروخت پس زندگانی میکرد او وعیال او

بثمنها وقال ابنه سليمان عليهما السلام رب قد أعطيتني من الملك

به بهای او و گفت پسر داود سلیمان پروردگارا تحقیق دادی مرا از ملک

ما لم تعط أحدا قبلي وسألتك أن لا تعطيه أحدا بعدي فأعطيتنيه

آنچه ندادهٔ هیچ یکی را پیش از من و خواستم از تو این که ندهی آن ملک کسی را پس از من پس دادی تو مرا مسئول من

فإن قصرت في شكرك فدلني على عبد هو أشكر مني فأوحى الله تعالى

پس اگر تقصیر کردم در شکر تو پس رهنمونی کن مرا بر بنده که او شکر کننده تر است از من پس وحی کرد خدای تعالی

إليه يا سليمان إن عبدا يكتسب بيده ليسد جوعه ويستر عورته و

بطرف او ای سلیمان بدرستی بنده که کسب میکند بدست خود می بندد گرسنگی خود را و میپوشد اندام خود را و

يعبدني هو أشكر لي منك فقال اجعل كسبي بيدي فأتاه جبريل

عبادت میکند مرا آن بنده شاکر تر است مرا از تو پس گفت سلیمان الهی بگردان کسب من بدست من پس آمد سلیمان را جبرائیل

عليه السلام فعلمه عمل الخوص يتخذ منه القفاف فأول من عمل الخوص

پس دانا کرد او را برگ خرما کار زنبیل . زنبیلها پس اول کسیکه زنبیل بافی کرد

سليمان عليه السلام وقيل عن بعض الحكماء أنه قال لا يقوم الدين والدنيا

سلیمان است و گفته شده است نقل از بعضی حکمای بدرستی گفت بر پا نمیشود دین و دنیا

إلا بأربعة العلماء والأمراء والغزاة وأهل الكسب فالأمراء هم الرعاة

مگر بچهار کس عالمان و امیران و غازیان و کاسبان پس میران ایشان راعیانند

يرعون الخلق والعلماء هم ورثة الأنبياء يدلون الخلق على الآخرة والناس

نگهبانند خلق را و عالمان ایشان وارثان پیغامبرانند و ایشان رهنمونی میکنند خلق را بآخرت و مردم

يقتدون بهم والغزاة هم جند الله تعالى في الأرض يقلع بهم الكفار وأما

پیروی میکنند بایشان و غازیان ایشان لشکر خدا اند در زمین پراکنده میشوند بایشان کافران و اما

أهل الكسب فهم أمناء الله تعالى بهم مصالح الخلق وعمارة الأرض و

کاسبان پس ایشان امینان خدا اند بایشان مصلحتهای خلقت و آبادانی زمین و

الرعاة إذا صاروا ذئابا فمن يحفظ الغنم والعلماء إذا تركوا العلم و

راعیان وقتیکه میگردند گرگان پس کیست که نگاهدارد گوسپندان را و عالمان وقتی که بگذارند علم را و

اشتغلوا بالدنيا فبمن يقتدي الخلق والغزاة إذا ركبوا للفخر والخيلاء

مشغول شوند بدنیا پس بکه پیروی کنند خلق و غازیان وقتی که سوار شوند برای فخر و تکبر

وخرجوا للطمع فمتى يظفرون على العدو وأهل الكسب إذا خانوا الناس

و برآیند برای طمع پس کی فتح یابند بر دشمن و کاسبان وقتی که خیانت کنند مردم را

فكيف يأمنهم الناس فلذا لم يكن في التاجر ثلاث خصال احتقر في الدنيا

پس چگونه ایمن باشند ایشان را مردم پس وقتی که نباشد در سوداگر سه خصلت آن محتاج میشود در دنیا

وَالْاٰخِرَةِ اَوَّلُهَا لِسَانٌ نَقِيٌّ عَنْ ثَلٰثٍ اَلْكِذْبِ وَاللَّغْوِ وَالْحَلْفِ وَالثَّانِيَةُ

وآخرت اول آنها زبان پاکیزه است از سه چیز دروغ وبیهوده وسوگند ودوم

قَلْبٌ صَافٍ مِنَ الْغِشِّ وَالْحَسَدِ بِجَارِهِ وَقَرِيْنِهِ وَالثَّالِثَةُ نَفْسٌ مُحَافِظَةٌ

دل صاف است از چرکنت وحسد بهمسایه خود وعزیز خود وسیوم آنکه نفس نگاه دارنده است

لِثَلٰثِ خِصَالٍ اَلْجُمُعَةِ وَالْجَمَاعَاتِ وَطَلَبِ الْعِلْمِ فِيْ بَعْضِ سَاعَاتِ اللَّيْلِ وَ

بر سه خصلت جمعه وجماعت ها وطلب کردن علم در بعضی ساعت های شب و

النَّهَارِ وَاِيْثَارِ مَرْضَاةِ اللّٰهِ عَلٰى غَيْرِهِ وَاِيَّاكَ وَالْكَسْبَ الْحَرَامَ فَقَدْ قِيْلَ اِذَا

روز وبرگزیدن رضای حق بر نیکوی خود ودور دار خود را از کسب حرام پس تحقیق گفته شده است چون

كَسَبَ الْعَبْدُ خَبِيْثًا وَاَرَادَ اَنْ يَّاْكُلَ مِنْهُ وَقَالَ بِسْمِ اللّٰهِ قَالَ الشَّيْطَانُ كُلْ

کسب میکند بنده پلید ومیخواهد که خورد ازان ومیگوید بسم الله میگوید شیطان بخور

اِنِّيْ كُنْتُ مَعَكَ حَتّٰى كَسَبْتَهُ فَلَا اُفَارِقُكَ اِنَّمَا اَنَا شَرِيْكُكَ فَهُوَ شَرِيْكُ

بدرستی که من بودم با تو تا تو کسب کردی آنرا پس جدا نمیشوم از تو جز این نیست که من شریک توام پس آن شیطان شریک

كُلِّ كَاسِبِ حَرَامٍ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ وَشَارِكْهُمْ فِي الْاَمْوَالِ وَالْاَوْلَادِ فَالْاَمْوَالُ

هر کسب کننده حرام است گفت خدا شریک شو ای شیطان آدمیان را در مالها و فرزندان پس در مالها شرکت

الْحَرَامُ وَالْاَوْلَادُ اَوْلَادُ الزِّنَا كَذَا ذُكِرَ فِي التَّفْسِيْرِ وَرُوِيَ عَنِ ابْنِ مَسْعُوْدٍ رض

مال حرامست واولاد شرکت فرزندان زنا اینچنین گفته شده است در تفسیر وروایت است از ابن مسعود رض

عَنْ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهُ قَالَ لَا يَكْتَسِبُ الْعَبْدُ مَالًا مِنَ الْحَرَامِ فَيَتَصَدَّقُ

اینکه فرمود پیغامبر کسب نمیکند بنده از مال حرام وصدقه میکند

بِهٖ فَيُؤْجَرُ عَلَيْهِ وَلَا يُنْفِقُ مِنْهُ فَيُبَارَكُ لَهٗ فِيْهِ وَلَا يَتْرُكُ خَلْفَ ظَهْرِهٖ اِلَّا

پس مزد داده میشود بران وخرچ میکند ازان مال پس برکت کرده میشود مر او را دران ونمیگذارد آن مال را پس پشت خود مگر

كَانَ زَادَهٗ اِلَى النَّارِ وَبِالْجُمْلَةِ اَنَّهٗ لَا يَمْتَنِعُ مِنَ الْحَرَامِ اِلَّا مَنْ هُوَ مُشْفِقٌ

بوده است توشه او بطرف دوزخ وبجملا اینست که باز نمی ماند از حرام مگر کسی که او شفقت کننده است

عَلٰى لَحْمِهٖ وَدَمِهٖ فَدِيْنُ الْمَرْءِ لَحْمُهٗ وَدَمُهٗ فَلْيَجْتَنِبِ الْحَرَامَ وَاَهْلَهٗ وَلَا يُجَالِسْهُمْ وَلَا يَاْكُلْ طَعَامَ

بر گوشت خود وخون خود پس دین مرد گوشت اوست وخون اوست پس باید که پرهیز کند از حرام واهل حرام را ونانشیند حرام خواران را ونخورد طعام

مَنْ كَسْبُهٗ حَرَامٌ وَلَا يَدُلُّ اَحَدًا عَلٰى حَرَامٍ فَيَكُوْنَ شَرِيْكَهٗ فَالْوَرَعُ هُوَ مِلَاكُ

کسی که کسب وی حرام است ورهنمونی نکند کسی را بر حرام پس باشد شریک حرام خوار را پس گذاشتن شبهات مدار

الدِّيْنِ وَقَوَامُ الْعِبَادَةِ وَاسْتِكْمَالُ اَمْرِ الْاٰخِرَةِ وَاَمَّا الْوَحْدَةُ وَالْعُزْلَةُ

دین است وبرپا دارنده عبادت است وتمام کردن کار آخرت وهرچه که باشد تنهائی وگوشه گرفتن

فَقَدْ جَاءَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهٗ قَالَ عَلَيْكُمْ بِالْعُزْلَةِ فَاِنَّهَا عِبَادَةٌ وَقَالَ

پس تحقیق آمده است از پیغامبر ع بدرستی فرمود برشما باد بگوشه نشستن پس آن عبادت است وگفت

النبيّ صلى الله عليه وسلم المؤمن من جلس بيته وقال النبي صلى الله عليه وسلم أفضل الناس رجل

پیغامبر — مؤمن کسیست که بنشیند در خانه خود و فرمود پیغمبر — بهترین مردم مردیست

اعتزل يكفّ عن الناس شرّه وفي بعض الألفاظ عنه صلى الله عليه وسلم أنه قال الغريب

که گوشه گرفته است باز میدارد از مردم بدی خود و در بعضی حدیث از پیغامبر — بدرستی فرمود غریب

هو الذي يفرّ بدينه وعن بعض السلف أنه قال هذا زمان السكوت ولزوم

آنست که میگریزد به دین خود و نقل است از بعضی علمای پیش بدرستی اینکه گفت این هنگام خاموشیست و لازم گرفتن

البيوت وهو بشر الحافي وقيل لسعد بن أبي وقاص رضه لما تفرّد في قصره

خانه ها را و آن سلف بشر حافی است و گفته شده مر سعد وقاص را — هرگاه که تنها شد در کوشک خود

بالعقيق تركت أسواق الناس ومجالس الإخوان وتخلّيت فقال رأيت أسواقهم

که در عقیق بود گذاشتی بازارهای مردم — و مجلس های برادران را و گوشه گرفتی پس گفت دیدم بازارهای ایشان را

لاغية ومجالسهم لاهية فوجدت الاعتزال فيما هناك عافية قال

بیهوده گوینده و مجلس های ایشان را غفلت جوینده پس یافتم — گوشه — گرفتن در چیزهای که آنجاست تندرستی گفت

وهيب بن الورد رحمه الله خالطت الناس خمسين سنة فما وجدت

وهیب بن ورد — آمیختیم — مردم را پنجاه — سال — پس نیافتم

رجلا غفر لي زلّة ولا ستر لي عورة ولا أمنته إذا غضب وما وجدت

مردی که ببخشد مرا گناه — و بپوشید مرا عیب — و نه امن یافتم از وی چون غضب کرد — و نیافتم

منهم إلّا من تركب هواه وعن الشعبي رحمه الله أنه قال تعاشر الناس بالدين

از ایشان مگر کسی که سوار میشود هوای خود را و نقل است از شعبی — بدرستی گفت زندگانی کردند مردم — بدین

زمنا طويلا حتى ذهب الدين ثم تعاشروا بالمروّة حتى ذهب المروّة

مدت دراز — تا آنکه رفت — دین — پس ترک زندگانی کردند بمردمی — تا آنکه — رفت — مردمی

ثم تعاشروا بالحياء حتى ذهب الحياء ثم تعاشروا بالرغبة والرهبة

پس ترک زندگانی کردند بشرم تا آنکه رفت — شرم — پس زندگانی کردند — بمیل — و ترس

وأظن أنه سيجيء بعد هذا ما هو أشدّ منه وقال الحكيم العبادة عشرة

و گمان میکنم بدرستی تر و دست که می آید پس از این چیزیکه سخت تر است از آن و گفت حکیم که عبادت — ده چیز است

أجزاء تسعة في الصمت وواحدة في العزلة فراودت نفسي على الصمت

جزو — خاموشی — و یکی — در تنهائی پس رفت و آمد کردم نفس خود را بر خاموشی

فلم أقدر عليه فصرت إلى العزلة فجمعت لي التسعة وكان يقول لا شيء

پس نتوانستم بر وی — پس گشتم بسوی تنهائی پس جمع شد مرا — نه — و بود حکیم — که میگفت نیست چیزی

أوعظ من القبر ولا آنس من الكتاب ولا أسلم من الوحدة وقال بشر

پند کننده تر از گور — و نه مونس تر از کتاب — و — سلامت تر از تنهائی و گفت — بشر

بْنُ الْحَارِثِ رَحِمَهُ اللّٰهُ إِنَّمَا يُطْلَبُ الْعِلْمُ لِيُهْرَبَ بِهِ مِنَ الدُّنْيَا لَا لِتُطْلَبَ بِهِ الدُّنْيَا

بن حارث جز این نیست که طلب کرده میشود علم تا گریخته میشود بآن از دنیا نه برای آنکه طلب کرده شود باو دنیا

وَرُوِيَ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهَا أَنَّهَا قَالَتْ قِيلَ يَا رَسُولَ اللّٰهِ أَيُّ جُلَسَائِنَا خَيْرٌ

و روایت است از عایشه رض که او گفت گفته شد ای پیغامبر خدا کدام همنشینان ما بهتر است

قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ ذَكَّرَكُمُ اللّٰهَ تَعَالَى رُؤْيَتُهُ وَذَكَّرَكُمُ الْآخِرَةَ عِلْمُهُ

فرمود پیغامبر کسیکه یاد دهد شمارا خدا دیدن او را و یاد دهد شمارا آخرت دانش او

وَزَادَ فِي عِلْمِكُمْ مَنْطِقُهُ وَكَانَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ يَا مَعْشَرَ

و زیاده کند در علم شما گفتار او و بود عیسی پسر مریم که میگفت ای جماعت

الْحَوَارِيِّينَ تَحَبَّبُوا إِلَى اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ بِبُغْضِ أَهْلِ الْمَعَاصِي وَتَقَرَّبُوا إِلَى اللّٰهِ

حواریان دوستی کنید بطرف خدای بدشمنی گناهکاران و نزدیکی جوئید بطرف خدا

تَعَالَى بِالتَّبَاعُدِ عَنْهُمْ وَالْتَمِسُوا رِضَاهُ بِسَخَطِهِمْ فَإِنْ كَانَ لَا بُدَّ مِنَ

بدوری از ایشان و بجوئید رضا خدا را بدشمنی ایشان و اگر بوده است که گزیر نیست از

الْمُخَالَطَةِ فَلْتَكُنْ لِلْعُلَمَاءِ فَإِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مُجَالَسَةُ الْعُلَمَاءِ

آمیزش پس گو باشد مر علما را پس بدرستی پیغامبر فرمود همنشینی علما

عِبَادَةٌ وَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَلْزِمْ قَلْبَكَ التَّفَكُّرَ وَجَسَدَكَ التَّعَبَ وَعَيْنَكَ

عبادت است و فرمود پیغامبر لازم بگیر دل خود را فکر و تن خود را محنت کشی و چشم خود را

الْبُكَاءَ وَلَا تَهْتَمَّ لِرِزْقِ غَدٍ فَإِنَّ ذٰلِكَ خَطِيئَةٌ تُكْتَبُ عَلَيْكَ وَالْزَمِ

گریه و غم مخور مر روزی خود را پس بدرستی آن گناه است نوشته میشود بر تو و لازم گیر

الْمَسَاجِدَ فَإِنَّ عُمَّارَ بُيُوتِ اللّٰهِ تَعَالَى هُمْ أَهْلُ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

مسجدها پس بدرستی آبادان کنندگان خانه خدا اهل الله اند و فرمود پیغامبر

مَنْ أَكْثَرَ الْاِخْتِلَافَ إِلَى الْمَسَاجِدِ أَصَابَ أَخًا مُسْتَفَادًا وَرَحْمَةً مُنْتَظَرَةً

کسیکه بسیار کرده شد آمد بطرف مسجدها میرسد برادری فائده شده و رحمت امید کرده شده

وَكَلِمَةً تَدُلُّ عَلَى هُدًى وَأُخْرَى تَصْرِفُ عَنِ الرَّدَى وَعِلْمًا مُسْتَطْرَفًا

و سخنی که دلالت نماید بر راستی و سخنی دیگر را که بازگرداند از هلاکت و علم که عجیب است

وَتَرْكَ الذُّنُوبِ حَيَاءً وَخَشْيَةً وَلَوِ اعْتَزَلَ الْإِنْسَانُ مَهْمَا اعْتَزَلَ لَمْ يَكُنْ لَهُ

و بیگذارد گناهها را از محبت خدا و ترس او و اگر گوشه گیرد آدمی هرگاه گوشه گرفت نیست مر او را

مُتَّسَعًا فِي الشَّرْعِ اعْتِزَالُهُ عَنِ الْجُمُعَةِ وَالْجَمَاعَاتِ فَلَا يَجُوزُ لَهُ تَرْكُهُمَا

فراخی در شرع گوشه گرفتن او از جمعه و جماعتها پس روا نیست مر او را ترک آنها

فِي الْجُمْلَةِ فَإِنَّهُ يَكْفُرُ بِمُدَاوَمَتِهِ عَلَى تَرْكِ الْجُمُعَةِ

اندر جمله پس بدرستی کافر میشود بر همیشه ترک کردن جمعه را

لما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال

از چیزی که روایت است از پیغامبر صلعم که گفت

من ترك الجمعة ثلثا من غير عذر طبع الله تعالى

کسی که ترک کرد جمعه را سه بار بغیر عذر مهر میکند خدا

على قلبه وفي حديث جابر رض واعلموا ان الله عز وجل قد افترض

بر دل او و در حدیث جابر است بدانید بدرستی خدا تحقیق فرض کرده است

عليكم الجمعة في مقامي هذا في شهري هذا وفي عامي هذا الى يوم

بر شما جمعه در جای من که اینست و در ماه من که اینست و در سال من که اینست تا روز

القيمة من تركها وله امام عادل او جائر استخفافا بها او جحودا لها

قیامت هر که ترک کند او را و مر او راست امام عادل یا ظالم از جهت سبک داشتن جمعه را یا انکار کردن او را

فلا جمع الله تعالى له شمله ولا اتم له امره الا لا صلوة له الا لا زكوة

پس جمع نکند خدای عز وجل پریشانی او را و تمام نکند امر او را آگاه باش نیست مر او را نماز و نه زکوة

له الا لا حج له الا لا صوم له الا ان يتوب فمن تاب تاب الله عليه

مر او را و نه حج مر او را و نه روزه مر او را مگر آنکه بازگشت کند پس هر که بازگشت کند رحمت کند خدای برو

لان في تركها استهانة بمنادي الله عز وجل وهو قوله عز وجل يا ايها

زیرا که بدرستی در ترک کردن آن خوار کردنست ندای خدای را بطرف جمعه و القول خدا است ای آنکسان

الذين امنوا اذا نودي للصلوة من يوم الجمعة فاسعوا الى ذكر

که ایمان آوردند وقتی که فریاد کرده شود برای نماز روز جمعه پس بشتابید بطرف یاد کردن

الله ومن استهان بالله عز وجل وبمناديه يكفر فعليه التوبة و

حق و کسی که اهانت کرد بخدای تعالی و به ندای او کافر میشود پس بر او است بازگشت کردن و

تجديد الاسلام ويتوب الله على من تاب فلا يجوز تركها الا لعذر

نو مسلمان شدن و رحمت میکند خدا بر کسی که بازگشت نمود پس روا نیست ترک او را مگر از جهت عذر

يبيحه الشرع كما قيل خذ عن الناس جانبا غير طاعن عليهم ولا تاركا

روا داشته است او را شرع چنانکه گفته شده است بگیر از مردم گوشه در حالی که طعنه نکند بر ایشان و نگذارنده

لجماعتهم فليجتهد المرء في الاعتزال عن الناس ما استطاع الا من يكون

جماعت ایشان را پس بکوشد مرد در گوشه گرفتن از مردم تا تواند مگر از کسیکه باشد

عونا له في امر دينه لان الكذب انما يجري بين اثنين والفجور

یاری ده مر او را در کار دین او زیرا که بدرستی دروغ جز این نیست روان میشود در میان دو کس و گناه

بين اثنين وقتل النفس بين اثنين وقطع المال بين اثنين والسلام

میان دو کس است و کشتن میان دو کس است و گرفتن مال میان دو کس است و سلامت

مِنْ ذٰلِكَ فِي الْاِعْتِزَالِ وَالْاِنْفِرَادِ **فَصْلٌ** فِي اٰدَابِ السَّفَرِ وَالتَّجَرُّدِ
از آن   در گوشه گرفتن   و تنها شدن است

فِيهِ وَاِذَا اَرَادَ سَفَرًا اَوْ حَجًّا اَوْ غَزْوًا اَوْ تَحَوُّلًا مِنْ دَارٍ اِلٰى دَارٍ اَوْ طَلَبَ
و چون میخواهد سفر کردن یا حج یا غزا یا گشتن از سرای بسوی سرای دیگر یا جستن

حَاجَةٍ فَلْيُصَلِّ رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ يَطْلُبُ حَاجَتَهُ اَوْ يَتَحَوَّلُ وَاَمَّا فِي السَّفَرِ
حاجت   پس بگذارد نماز دو رکعت   پس بخواهد حاجت خود   یا   برگردد و هرچه باشد در سفر

فَلْيَقُلْ عَلٰى رَاْسِ الرَّكْعَتَيْنِ اَللّٰهُمَّ بَلِّغْ بَلَاغًا مَبْلَغَ خَيْرٍ وَمَغْفِرَةٍ
پس بگوید   بر سر   دو رکعت نماز   ای بارخدایا برسان رسانیدن بجای نیک   و بخشش

مِنْكَ وَرِضْوَانًا بِيَدِكَ الْخَيْرُ وَاَنْتَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ اَللّٰهُمَّ اَنْتَ
از تو   و خوشنودی   بدست تست نیکوی   و تو   بر   هر چیز توانای ای بارخدا   توی

الصَّاحِبُ فِي السَّفَرِ وَالْخَلِيفَةُ فِي الْاَهْلِ وَالْمَالِ وَالْوَلَدِ اَللّٰهُمَّ هَوِّنْ
یار   در   سفر   و خلیفه   در اولاد   و در مال   و در فرزندان ای بارخدا   آسان کن

عَلَيْنَا السَّفَرَ وَاطْوِ لَنَا الْبُعْدَ اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَعُوذُ بِكَ مِنْ وَعْثَاءِ السَّفَرِ
بر ما   سفر   و در پیچ بر ما   دوری ای بارخدا بدرستی پناه میخواهم بتو از سختی های   سفر

وَكَآبَةِ الْمُنْقَلَبِ وَسُوءِ الْمَنْظَرِ فِي الْاَهْلِ وَالْوَلَدِ وَالْمَالِ وَيَتَحَرّٰى اَنْ يَكُونَ
و رنج   بازگشتن   و بدی   نظر   در اهل و فرزند   و در مال   و بخواهد اینکه باشد

ذٰلِكَ بُكْرَةَ خَمِيسٍ اَوْ سَبْتٍ اَوْ اِثْنَيْنِ وَاِذَا اسْتَوٰى عَلٰى رَاحِلَتِهِ قَالَ سُبْحٰنَ
سفر پگاه   پنجشنبه   یا   شنبه   یا دوشنبه   و چون بنشیند   بر   مرکب   بگوید پاکیست

الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هٰذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ وَاِنَّا اِلٰى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ وَاِذَا
مر آن کسی را که زبون کرد برای ما این را و نبودیم ما مر او را توانا   و بدرستی ما بسوی پروردگار خود باز گشت کننده ایم   و هرگاه که

رَجَعَ مِنَ السَّفَرِ صَلّٰى رَكْعَتَيْنِ وَقَالَ اٰئِبُونَ تَائِبُونَ عَابِدُونَ لِرَبِّنَا
باز آید   از   سفر   نماز کند   دو رکعت   و گوید   آمدیم در حالی که برگردنده و توبه کننده و عبادت کننده ایم

حَامِدُونَ لِاَنَّهُ رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهُ كَانَ يَفْعَلُهُ وَاِذَا خَرَجَ فَلَا
حمد گوینده ایم برای آنکه بدرستی روایت است از پیغامبر   اینکه بود پیغامبر که میکرد این را و هرگاه که بیرون آید بسفر پس نباشد

يَكُنْ قَائِدًا لِلنَّاسِ اِذَا وَجَدَ مَنْ يَقُودُهُمْ وَلَا يُشِيرُ عَلَيْهِمْ بِمَنَازِلَ
پیش رو مردم را چون بیابد کسی که پیش روی کند ایشان را و اشارت نکند بایشان   بجای های فرود آمدن

يَنْزِلُونَهَا اِذَا وَجَدَ مَنْ يَكْفِيهِ ذٰلِكَ وَعَلَيْهِ بِالصَّمْتِ وَحُسْنِ
که فرود آیند آنرا چون می یابد کسی که بس میکند آن کس اشارت را و لازم است بر او بخاموشی   و نیکی

الصُّحْبَةِ وَكَثْرَةِ الْمَنْفَعَةِ لِاِخْوَانِهِ وَاِيَّاهُ وَالْقِيلَ وَالْقَالَ وَلَا يَنْزِلُ
صحبت و اتفاق   و بسیاری   نفع رسانیدن مر برادران خود را و دور دارد آنکس خود را از گفت و گو   و فرود نیاید

على الطريق ولا على ماءٍ فانّه مأوى الحيّات والسباع بل يتنحّى عنه ولا يمرّ على الطريق فانّه مكروه ثم

براه و نه بر آب پس بدرستی آن جای مار و درندگانست بلکه گوشه گیرد از آن و نه گذرد بر راه پس بدرستی آن مکروه است

ينبغي ان يكون سفره على لسان المعرفة من اوصافه المذمومة الى صفاته الحميدة ويخرج من هواه

میباید اینکه باشد سفر او بر زبان معرفت و از صفت های نکوهیده بطرف صفت های پسندیده پس برآید از آرزوی خود

الى طلب رضاء مولاه بتصحيح تقواه فاوّل ما يجب عليه اذا اراد ان

بطلب خوشنودی خداوند خود درست کردن پرهیزگاری خود پس نخستین چیزیکه واجبست بر مسافر چون بخواهد

يسافر من بلده ان يرضي خصومه وان يرضي والديه ومن يكون

مسافر شدن از شهر خود خشنود کردن دشمنان خود است و خشنود کردن مادر و پدر خود و کسی که

في حكمهما من الاجداد والخالات ويخلف لعياله من يموّنهم في

بجای ایشان است از پدر کلان و خاله ها و خلیفه سازد برای عیال خود کسی که روزی دهد ایشان را

مدّة سفره او يستصحبهم ويحملهم معه وينبغي ان يكون سفره

هنگام سفر خود یا همراه کند عیال خود و بردارد ایشان را با خود وی باید اینکه باشد سفر او

لطاعة من الطاعات كالحجّ او زيارة النبي صلى الله عليه وسلم او زيارة شيخ او

برای طاعتی از طاعت های چنانچه حج کردن یا زیارت کردن پیغامبر یا زیارت کردن پیری

موضع من هذه المواضع الشريفة او المباح كالتجارة او العلم بعد

جای از این جای های بزرگ یا برای کار مباح چنانچه سوداگری یا برای علم آموختن پس

احكام علوم العبادات الخمس لانّ علمها فريضة وما وراءها مباح

از محکم کردن بندگی های پنجگانه زیراکه دانستن آنها فریضه است و آنچه پس از ایشانست مباح است

وفيه فضل وقيل فرض على الكفاية وينبغي ان يعاشر اصحابه في

و در آن علم بزرگیست و گفته آمد علم آموختن فرض کفایت است و سزاوار اینکه زندگانی کند با یاران خود در

سفره بحسن الخلق وجميل المداراة وترك المخالفة واللجاج في جميع

سفر خود بنیک خلقی و نیکوی مدارات و ترک کردن مخالفت و ستیزه در همه

الاشياء ويشتغل بخدمة اصحابه في السفر ولا يستخدم احدا الا

چیزها و مشغول شود بخدمت یاران خود در سفر و خدمت نطلبد از کسی مگر

عند الضرورة ويجتهد ابدا ان يكون في سفره على الطهارة و

نزد ضرورت و بکوشد همیشه اینکه باشد در سفر خود بر پاکی و

من اداب الصحبة ان يقف مع صاحبه اذا عيي ويسقيه الماء

از ادبهای صحبت ایستادن است با یار خود چون مانده شود و بچشاند او را آب

اذا عطش ويرفق به اذا ضجر ويداريه اذا غضب ويحفظه ورحله

چون تشنه شود و نرمی کند با او چون تنگدل شود و مدارا کند چون خشمناک شود و نگاه دارد او را و رخت او را

إذا نام ويؤثره إذا قلّ الزاد ويواسيه بما يفتح له ولا ينفرد به دونه

ولا يكتمه سرًّا ولا يفشي له سرًّا ولا يستظهره إلا بجميل ويرد غيبته

ويحسن ذكره عند الرفقة ولا يعيبه عندهم ولا يشكو منه إليهم

ويتحمل منه أذاه وينصحه إذا شاوره ويسأل عن اسمه وبلده و

نسبه وإن كان أرفع منه منزلةً ويظهر للرفقة أنه تابع له

وإن كان هو المتبوع ويوضح لتابعه عيوب نفسه على طريق النصح

له لا على طريق التوبيخ والتعنيف وينبغي أن يتعوذ من كل شيء يخافه

وعندما يحل بموضع أو ينزل بمنزل أو يجلس في مكان أو ينام فيه

بأن يقول أعوذ بالله وبكلماته التامات التي لا يجاوزهن برّ و

لا فاجر وبأسماء الله الحسنى كلها ما علمت منها وما لم أعلم من شر ما

خلق وذرأ وبرأ ومن شر ما ينزل من السماء وما يعرج فيها ومن شر

ما ذرأ في الأرض ومن شر ما يخرج منها ومن فتنة الليل والنهار و

من طارق الليل والنهار إلا طارقًا يطرق منك بخير يا أرحم الراحمين

ومن كل دابة ربي آخذ بناصيتها إن ربي على صراط مستقيم و

لا يتخذ في الركاب الأجراس لأن النبي صلى الله عليه وسلم قال إنه مع كل جرس

شيطان وقال عليه السلام إن الملائكة لا تصحب رفقة فيها جرس وتستحب

شیطانست وگفت پیغامبر که فرشتگان صحبت ندارند جماعت را که درآنها جرس است و اولیست

أن يصحبه في سفره عصا ويجتهد أن لا يخلو منها لما روى ميمون

همراه داشتن در سفر خود عصا را و بکوشد که خالی نباشد از عصا از جهت چیزی که روایت کرده میمون

بن مهران عن ابن عباس رض قال إمساك العصا سنة الأنبياء و

بن مهران از ابن عباس که گفت نگاه داشتن عصا سنت پیغمبرانست و

علامة المؤمنين وقال الحسن البصري رحمه الله في العصا ست خصال

نشانه مومنانست وگفت حسن بصری رح در عصا شش خصلت است

سنة الأنبياء وزي الصالحين وسلاح على الأعداء يعني الحية والكلب

سنت پیغامبرانست وآرایش صالحانست و سلاح است بر دشمنان یعنی مار و سگ

وغير ذلك وعون الضعفاء ورغم المنافقين وزيادة في الحسنات

وغیر آن و یاری ناتوانانست و اندوه منافقانست و افزونی در نیکیهاست

ويقال إذا كان مع المؤمن العصا هرب الشيطان منه وخشع منه

وگفته میشود که چون باشد با مومن عصا بگریزد شیطان ازو و بترسد ازو

المنافق والفاجر ويكون قبلته إذا صلى وقوته إذا أعيى وفيها

منافق وگنهگار و میباشد قبله او چون نماز گزارد وقوت او چون مانده میشود ودرآن عصا

منافع كثيرة كما قال الله في قصة موسى عليه السلام هي عصاي

نفعهاست بسیار چنانچه فرموده خدا در قصه موسی پیغامبر آن چیز که در دست منست عصای منست

أتوكأ عليها وأهش بها على غنمي ولي فيها مآرب أخرى **فصل**

تکیه میکنم برآن و برگ درخت می‌افشانم بدان بر گوسپندان خود ومرادرآن عصا نفعهای دیگرست

ولا يجوز إخصاء شيء من الحيوان والعبيد نص عليه الإمام أحمد

و روا نیست خصی کردن چیزی از جانداران و بندگان تصریح کرده است بدان امام احمد رح

في رواية حرب وأبي طالب وكذلك السمة في الوجه على ما نقل

در روایت حرب و ابی طالب و همچنین روا نیست داغ کردن در روی حیوان بنابر آنکه نقل کرده است

أبو طالب عنه لأن النبي صلى الله عليه وسلم نهى أن يخصي كل ذي نسل من

ابو طالب از پیغامبر زیرا که پیغامبر باز داشت از خصی هر صاحب اولاد از

البهائم وفي حديث أبي هريرة رض وفي حديث أنس بن مالك رض

چهارپایان و در حدیث ابی هریره و در حدیث انس بن مالک رض

أنه صلى الله عليه وسلم نهى عن الوسم في الوجه ورخص في الآذان وإن كان

بدرستی پیغامبر باز داشت از داغ کردن در روی و دستوری داد در داغ کردن گوشها و اگر باشد

لا بد من الوسم لاجل العلامة ليعرفوا البهائم حين الاختلاط جاز
في غير الوجه كالافخاذ والاسنمة **فصل** ولا يجوز فعل شيء من
المستقذرات في المساجد ويكره العمل فيها كالخياطة والخرازة و
البيع والشراء وما اشبه ذلك ويكره رفع الاصوات الا بذكر الله تعالى
والنخامة في المسجد خطيئة وكفارتها دفنها ويكره زخرفة المساجد
بالتزاويق والخلوق ولا بأس بتجصيصها وتطيينها ويكره اتخاذها
بيتا ومقاما الا للغريب او المعتكف لان النبي صلى الله عليه وسلم انزل وفد
بني عبد قيس وذوي ثقيف في المسجد ولا بأس بانشاد الشعر والقصائد
فيها الخالية من السخف والهجاء للمسلمين والاولى صيانتها الا ان
يكون من الزهديات المرققات المشوقات المبكيات فيجوز الاكثار
منها والاولى من ذلك القرآن والتسبيح لان المساجد وضعت لذكر
الله تعالى والصلوة فينبغي ان لا يجعل سوى ذلك ويكره نقل تراب
المسجد واما ما حصل فيه من المزابل والكناسة فيستحب اخراج
ذلك وفيه فضل كثير وقد روي عن النبي صلى الله عليه ان ذلك مهر حور
العين ويكره تمكين الصبيان والمجانين من دخوله ولا بأس بعبور

الجنب فيه وتمنع الحائض لانه لا يؤمن من تلويث المسجد فاذا
جنب در مسجد و منع کرده شود حائض را زیرا که بدرستی ایمن نیست از آلوده کردن مسجد پس چون
دعت الضرورة للجنب جاز له ان يتوضأ ويلبث في المسجد الى حين
بخواند ضرورت مر جنب را بودن در مسجد روا است مر او را وضو کردن و درنگ در مسجد تا هنگام که
يقدر على الغسل والاولى ان يتيمم للجنابة مع ذلك ايضا وكذلك
توانا بود بر غسل کردن و بهتر تیمم کردن است از جنابت را با آن وضو کردن و همچنین
اذا لم يجد الماء الا في بئر المسجد تيمم لجوازه الى البئر ثم يغتسل اذا
چون نیافت آب مگر در چاه مسجد تیمم کند برای گذشتن بسوی چاه پس غسل کند چون
وصل اليها

فصل في الاصوات

فما كان منها من انشاد
رسد بسوی چاه در بیان آوازها پس چیزی که بوده است از آنها پیدا کردن خواندن
الاشعار المتعرية من الملاهي على ضربين مباح ومحظور فالمباح
بیت که خالی است از بیهودگیها بر دو گونه است یکی مباح است و دیگری منع کرده شده است
ما لا سخف فيه والمحظور ما كان فيه سخف فاما ما ينضم الى
چیزی است که حماقت و سبکی عقل نیست در او و محظور چیزی است که بوده است در او سبک عقلی و حماقت پس هر چه که باشد پیوسته
الملاهي محظور سواء خلا عن السخف او قارن السخف الا انه
به بازیها پس منع کرده شده است به هر حال که خالی باشد از سبکی یا پیوسته باشد به سبکی لیکن هر گاه
اذا قارنه سخف حصل الخطر لعلتين ويكره قراءة القرآن بالالحان
چون پیوست شعر بسبکی پیدا آید منع از جهت دو علت یکی لهو دوم سبکی و مکروه است خواندن قرآن با لحنها
المشتبهة بصوت الاغاني المطربة اعظاما لها وتنزيها ولان
که مانند است به آواز سازها خوشحال کننده از جهت بزرگ داشتن قرآن را و پاک داشتن و زیرا که
الغالب من ذلك اخراج الكلام عن سننه واسقاط الاطالة و
بیشتر از آن سرود برآوردن کلام است از طریقهای آن و انداختن مد و
الهمز في موضعه واطالة المقصور وقصر الممدود وادغام
همزه است در جای آن و دراز کردن حرف کوتاه است و کوتاه کردن حرف دراز است و درآوردن
الحروف ولان ثمرة القرآن خشية الله عز وجل وتحذير عند
حرفها در یکدیگر است و زیرا که بدرستی میوه قرآن ترس خدا است و ترسانیدن است هنگام
سماع مواعظه والاعتبار ببراهينه وقصصه وامثاله و
شنیدن پندها و عبرت گرفتن بدلیلهای آن و قصهها و مثلها و
التشوق الى وعده وذلك يزول بطيب سماعه قال الله عز وجل
شایق شدن بسوی وعدههای خدا و آن همه دور میشود به شنیدن آواز خوش گفت خدای

إنما المؤمنون الذين إذا ذكر الله وجلت قلوبهم وإذا تليت

عليهم آياته زادتهم إيمانا وعلى ربهم يتوكلون وقال تعالى

أفلا يتدبرون القرآن وقوله جل وعلا ليدبروا آياته وقوله تعالى

وإذا سمعوا ما أنزل إلى الرسول ترى أعينهم تفيض من الدمع مما

عرفوا من الحق والألحان المطربة تحول بين ذلك فكره لأجل ذلك

ولا يسافر بالمصحف إلى أهل الحرب حتى لا ينالوا منه ويستخفوا

بحرمته ولا يستمع إلى أصوات الأجنبيات من شوابّ النساء لأن

النبي صلى الله عليه وسلم قال التسبيح للرجال والتصفيق للنساء

هذا إذا ناب المصلي نائبة في صلوته فكيف بالشعر والغزل والأمور

المهيجة لطباع الناس من ذكر صفات العشاق والمعشوقين و

دقائق صفات المحبة والميل والصفات المشتهيات التي تشوق

النفس إلى سماعها فتهيج دواعي السماع وتثير طبعه إلى المحارم

فلا يجوز لأحد سماع ذلك وإن قال قائل إني أسمعها على معان

أشكو فيها عند الله تعالى لكذبناه لأن الشرع لم يفرق بين ذلك

ولو جاز لأحد جاز للأنبياء عليهم السلام ولو كان ذلك عذرا

لا جرنا سماع الغناء لمن يدعي انه لا يطربه وشرب المسكر

لمن ادعى انه ما يسكره فلو قال عادتي اني متى شربت الخمر انكففت

عن الحرام لم يبح له ولو قال اني شاهدت المردان والاجنبيات و

خلوت بهم اعتبرت في حسنهم لم يجز له ذلك بل نقول ترك ذلك

واجب والاعتبار بغير المحرمات اكثر من ذلك وانما هذه طريقة

من اراد تناول الحرام بطريق الله عز وجل فيركب هواه فلا نسلم

لاصحابها ولا نلتفت اليهم قال الله عز وجل قل للمؤمنين يغضوا

من ابصارهم ويحفظوا فروجهم ذلك ازكى لهم فمن قال النظر ازكى

كان مكذبا بالقرآن ويكره الندب والنياحة فاما البكاء على الميت

بغير مكروه **فصل** في الاذن في قتل الحيوان ما يباح منه وما لا

يباح فمن راى شيئا من الحيات في منزله فليؤذنه ثلاثا فان بدا

له فليقتله واما في الصحارى فيجوز قتله من غير ايذان وكذلك

الابتر وهو قصير الذنب وذو الطفيتين الذي في ظهره خط اسود

وقيل له شعرات سوداوات بين عينيه فانه يقتله بلا ايذان و

صفة الايذان ان تقول امض بسلام لا تؤذينا تدخل في ذلك

أنّ النبيّ صلى الله عليه وسلم سُئل عن حيّات البيوت فقال إذا

پرسیده شد از پیغامبر مار های خانه ها پس گفت پیغامبر چون

رأيتم منهم شيئًا في مساكنكم فقولوا أنشدكم العهد الذي أخذ

ببینید از ایشان چیزی در خانهای خود پس بگویید سوگند میدهم شما را بوعده که گرفته است

عليكم نوح أنشدكم العهد الذي أخذكم سليمان أن لا تؤذونا فإن

بر شما نوح پیغامبر و سوگند میدهم شما را بوعده که گرفته است بر شما سلیمان که آزار نکنید ما را پس اگر

عُدن فاقتلوهنّ وما روي عن ابن مسعود رضي الله عنه قال قال رسول

باز آیند پس بکشید آنها را و چیزیکه روایت شده از ابن مسعود که گفت پیغامبر

الله صلى الله عليه وسلم اقتلوا الحيات كلهن فمن خاف ثارهن فليس مني وفي حديث

بکشید مارها را همه پس کسیکه بترسید کینه ایشان را پس نیست از اتباع من و در حدیث

سالم بن عبد الله بن عمر رض قال إن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اقتلوا الحيات

سالم است گفت بدرستی پیغامبر خدا فرمود بکشید مارها را

وذا الطفيتين والأبتر فإنهما يطمسان البصر ويسقطان الحبل

و مار خداوند دو خط را و مار دم بریده را پس بدرستی این هر دو کور میکنند چشم را و می اندازند بچه را

قال وكان عبد الله رض يقتل كل حية وجدها فأبصره أبو لبابة رض

گفت سالم بود عبد الله می کشت هر ماری را که مییافت آنرا پس دید او را ابو لبابه

وهو يطارد حية فقال إنه قد نهي عن ذوات البيوت والأصل في

[illegible]

النهي عن ذوات البيوت ما روي عن أبي السائب قال أتيت أبا سعيد الخدري

منع کردن از کشتن ماران خانگی چیزیست که روایت است از ابی سائب گفت ابو سائب آمدم ابو سعید را

رض فبينا أنا جالس عنده سمعت تحت سريره تحريك شيء فنظرت فإذا

پس ناگاه و درآن اوقات که نشسته بودم نزد او شنیدم زیر تخت او جنبش چیزی پس دیدم ناگاه

حية فقمت فقال أبو سعيد ما بالك قلت حية ههنا قال فما تريد

مار است پس ایستادم پس گفت ابو سعید چیست حال تو پس گفتم مار است اینجا گفت ابو سعید چه میخواهی

قلت قتلها فأشار إلى بيت في داره تلقاء بيته فقال إن ابن عم لي

گفتم پس کشتن او را پس اشارت کرد ابو سعید بسوی خانه که در سرای او است جانب خانه او است پس گفت ابو سعید عم زاده من

كان في هذا البيت فلما كان يوم الأحزاب استأذن إلى أهله وكان

بود در این خانه پس چون آمد روز جنگ احزاب دستوری خواست از پیغامبر با اهل خود و بود آن عم زاده

حديث العهد بعرس فأذن له رسول الله صلى الله عليه وسلم وأمره أن يذهب بسلاحه

نو کدخدا پس دستوری داد او را پیغامبر و امر کرد او را که ببرد سلاح خود

فاتى داره فوجد امرأته قائمة على باب البيت فاشار اليها بالرمح فقالت

پس آمد سرای خود پس یافت زن خود را استاده بر در خانه پس اشارت کرد بطرف زن بنیزه پس گفت زن

لا تعجل حتى تنظر ما اخرجنى فدخل البيت فاذا حية منكرة فطعنها

شتابی مکن تا ببینی چه چیز کشیده است مرا از خانه پس درآمد در خانه پس ناگاه ماریست بد پس زخم کرد او را

بالرمح ثم خرج بها فى الرمح تضطرب قال فلا ادرى ايهما كان اسرع موتا

به نیزه پس برآورد مار را در نیزه در حالیکه جنبش میکرد گفت ابو سعید نمیدانم کدامی این دو بود شتاب تر در مردن

الرجل او الحية فاتى قومه رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالوا ادع الله تعالى ان

مرد یا مار پس آمد قوم آن مرد پیش پیغامبر را پس گفتند دعا کن خدای را اینکه

يرد صاحبنا فقال صلى الله عليه وسلم استغفروا لصاحبكم ثم قال صلى الله عليه وسلم ان نفرا

بازگرداند یار ما را پس گفت پیغامبر آمرزش خواهید یار خود را پس گفت پیغامبر بدرستی جماعت

من الجن اسلموا بالمدينة فاذا رايتم احدا منهم فحذروه ثلث مرات

از جن ایمان آورده اند در مدینه پس هرگاه که ببینید شما یکی از ایشان را پس بترسانید او را سه بار

ثم ان بدا لكم بعد ان تحذروه فاقتلوه بعد الثلث وروى فى بعض

پس اگر ظاهر شود شما را پس از ترسانیدن پس بکشید او را پس از سه بار و روایت کرده شده در بعضی

الالفاظ فليؤذنه ثلثا فان بدا له فليقتله فانه شيطان ويجوز

احادیث پس اعلام کنند سه بار پس اگر ظاهر شود پس بکشد او را زیرا که آن مار شیطان است و روا است

قتل الاوزاغ لما روى عامر بن سعيد عن ابيه رض قال امر رسول الله

کشتن کرپوش از جهت چیزیکه روایت کرده است عامر از پدر خود گفت فرمود پیغامبر

صلى الله عليه وسلم بقتل الوزغ وسماه فويسقا وعن ابى هريرة رض عن النبى

خدا بکشتن کرپوش و نام نهاد او را پیغامبر نافرمان و نقل است از ابی هریره از پیغامبر

صلى الله عليه وسلم قال ان فى اول ضربة سبعين حسنة يعنى من قتلها باول

گفت پیغامبر بدرستی در اول زدن هفتاد نیکی است مراد پیغامبر کسی که او را کشت باول

ضربة كان له ذلك ويكره قتل النملة الا من اذية شديدة لما روى

زدن باشد مر او را هفتاد نیکی و مکروه است کشتن مورچه مگر از آزار سخت از جهت چیزیکه روایت کرده

ابو هريرة رض عن النبى صلى الله عليه وسلم ان نملة قرصت نبيا من الانبياء فامر

ابو هریره از پیغمبر بدرستی مورچه گزید پیغامبر را از پیغامبران پس فرمود

بقرية النمل فاحرقت فاوحى الله تعالى اليه ان ان قرصتك نملة

بسوزانیدن خانهای مورچگان پس سوخته شد آنها پس وحی فرستاد خدا بطرف آن پیغامبر بدرستی اگر گزید ترا یک مورچه

اهلكت امة من الامم تسبح ويكره قتل الضفدع لما روى عن

هلاک کردی جماعتی از جماعتها که تسبیح میکنند و مکروه است کشتن غوک از جهت چیزیکه روایت کرده شده است از

عبد الرحمن بن عثمان قال انه سئل النبي صلى الله عليه وسلم من ضفدع يجعلها
في دواء فنهاه النبي صلى الله عليه وسلم عن قتلها ويكره قتل جميع ما يباح قتله بالنار
من القمل والبق والبراغيث والنمل لقوله صلى الله عليه لا يعذب بالنار الا رب
النار ويجوز قتل كل شيء يؤذي من الحيوانات وان لم يكن توجد
منه الاذية بعد ما كان مخلوقا على صفة تؤذي لان من طبعه الاذية
وذلك كالحية التي ذكرنا صفتها والعقرب والكلب العقور والفارة
وغير ذلك وكذلك الكلب الاسود البهيم لانه شيطان وكل حيوان
يجده انسان عطشانا انيب على سقايته الماء لقوله صلى الله عليه في كل
كبد حراء اجر هذا اذا لم يكن موذيا واما الموذي فلا يسقيه فان ذلك
تنمية وتكثير الاذية وذلك لا يجوز فلا يجوز اتخاذ الكلب وتربيته
في داره الا للحرث او الصيد او للماشية وان كان عقورا حرم تركه
قولا واحدا ووجب قتله ليدفع شره عن الناس وقد ورد في بعض
الاحاديث من اقتنى كلبا بغير صيد او ماشية نقص من اجره كل يوم
قيراطان ولا يجوز تكليف الحيوان البهيمة فوق طاقته في الحمل و
الحرث والسير ومنعه ما يكفيه من العلف فان فعل ذلك اثم ويكره

لَهُ إِطْعَامُهُ فَوْقَ طَاقَتِهِ وَإِكْرَاهُهُ عَلَى كُلِّ مَا اتَّخَذَهُ النَّاسُ عَادَةً لِأَجْلِ

مر حیوان را طعام دادن بالای توانائی او و ستم کردن او را بر خوردن چنانکه گرفته اند مردم او را عادت از برای

التَّسْمِينِ وَيُكْرَهُ الْأَكْلُ مِنْ كَسْبِ الْحَجَّامِ لِأَنَّ فِي ذَلِكَ دَنَاءَةً وَبَعْدَ ذَلِكَ

فربه گردانیدن و مکروه است خوردن از کسب حجامت زیرا که در آن کمینگی است و بتحقیق گفت

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَسْبُ الْحَجَّامِ خَبِيثٌ وَقَدْ حَرَّمَهُ بَعْضُ أَصْحَابِنَا لِأَنَّ ذَلِكَ مَرْوِيٌّ

پیغامبر علیه السلام کسب حجامت پلید است و بتحقیق حرام کرده آنرا بعضی یاران ما زیراکه این روایت کرده

عَنِ الْإِمَامِ أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ رح **فصل** وَبِرُّ الْوَالِدَيْنِ وَاجِبٌ قَالَ اللَّهُ

از امام احمد بن حنبل فرمان برداری کردن مادر و پدر را واجب است گفت خدای

عَزَّ وَجَلَّ إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ

تعالی اگر برسند نزدیک تو پیری را یکی از مادر و پدر یا هر دو ایشان پس مگو ایشان را اف

وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا وَقَالَ تَعَالَى وَصَاحِبْهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا

و زجر مکن ایشان را و بگو ایشان را سخن بزرگ و گفت خدای و همراهی کن ایشان را در دنیا نیکو

وَقَالَ جَلَّ وَعَلَا اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ وَرُوِيَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ

و گفت خدا شکر کن مرا و مادر و پدر خود را بسوی من است بازگشت و روایت است از ابن عباس

رض أَنَّهُ قَالَ مَنْ أَصْبَحَ مُسْخِطًا لِوَالِدَيْهِ أَصْبَحَ وَلَهُ بَابَانِ مِنَ النَّارِ وَمَنْ

بدرستی گفت ابن عباس کسیکه صبح کرد در حال در غضب آرنده است مادر و پدر را صبح میکند و او را دو در است از دوزخ و کسیکه

أَمْسَى مُسْخِطًا لِوَالِدَيْهِ أَمْسَى وَلَهُ بَابَانِ مِنَ النَّارِ وَإِنْ كَانَ وَاحِدًا

شب میکند در آن حال در خشم آرنده است مادر و پدر خود را شب میکند و او را دو در است از دوزخ و اگر باشد خشمناک کننده یکی از مادر و پدر

فَوَاحِدٌ وَإِنْ ظَلَمَاهُ وَإِنْ ظَلَمَاهُ وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رض

پس یک در است او را و اگرچه ستم کرده باشند او را مادر و پدر و نقل است از عبد الله بن عمر

قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ رِضَاءُ الرَّبِّ فِي رِضَاءِ الْوَالِدَيْنِ وَسَخَطُهُ

که گفت گفت پیغامبر خدا خوشنودی پروردگار در خوشنودی مادر و پدر است و خشم خدا

فِي سَخَطِ الْوَالِدَيْنِ وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رض أَنَّهُ قَالَ جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ

در خشم مادر و پدر است و نقل است از عبد الله بن عمرو بدرستی گفت آمد مردی بسوی پیغامبر

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ فَقَالَ إِنِّي أُرِيدُ الْجِهَادَ فَقَالَ أَلَكَ أَبَوَانِ قَالَ نَعَمْ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

پس گفت بدرستی من میخواهم جهاد را پس گفت پیغامبر آیا مر تراست مادر و پدر گفت آری گفت پیغامبر

فَفِيهِمَا فَجَاهِدْ وَصِفَةُ الْبِرِّ أَنْ تَكْفِيَهُمَا مَا يَحْتَاجَانِ إِلَيْهِ وَتَكُفَّ

پس در حق ایشان جهاد کن یعنی خدمت کن و صفت نیکوئی با مادر و پدر آنست که کفایت کنی چیزی که محتاج شوند بسوی آن و بازداری

عَنْهُمَا الْأَذَى وَتُدَارِيَهُمَا مُدَارَاةَ الصَّغِيرِ وَلَا تَضْجَرْ مِنْهُمَا وَلَا مِنْ

از ایشان آزار را و صلح کنی ایشان را همچون صلح کودک و تنگدل نشوی از ایشان و نه از

حوائجهما وتجعل خدمتهما بدلا من كثير نوافلك من الصلوة و

حاجتهای ایشان و بگردانی خدمت ایشان را بدل از بسیار عبادتها زیاده از نماز و

الصيام وتستغفر لهما عقيب صلوتك ولا تحوجهما الى التعب

روزه و آمرزش خواهی برای ایشان پس نماز خود و محتاج نکنی ایشان را بسوی رنج

وتحمل اذاهما ولا تعل صوتك على اصواتهما ولا تخالفهما فيما لا

و برداری آزار ایشان را و بلند نکنی آواز خود را بر آوازهای ایشان و مخالفت نکنی ایشان را در چیزی که

يكون فيه حرف للشرع معناه لا يكون في ذلك ترك الفرائض كحجة

نباشد در آن حرف شرع را و معنی آن اینست که نباشد در آن ترک فرایض چنانچه حج

الاسلام والصلوة الخمس والزكوة والكفارة والنذر وان لا يكون

اسلام و نماز پنجگانه و زکوة و کفاره و نذر حق تعالی و نباشد

في ذلك ارتكاب المحرم من انواع المناهي من الزنا وشرب الخمر والقتل

در آن چیز کردن حرام را از اقسام منع کرده شده‌اند از زنا و خوردن شراب و کشتن

والقذف واخذ المال كالغصب والسرقة لقول النبي صلى الله عليه وسلم لا طاعة

و تهمت زنا کردن و گرفتن مال چنانچه کشیده گرفتن و دزدیدن از جهت فرموده پیغامبر که نیست فرمان برداری

لمخلوق في معصية الله وقد قال تعالى وان جاهداك على ان تشرك

مر آفریده را در نافرمانی حق تعالی و بتحقیق فرموده خدای تعالی و اگر رنج دهند ترا مادر و پدر ترا که شریک کنی

بي ما ليس لك به علم فلا تطعهما وصاحبهما في الدنيا معروفا فهذا

بمن چیزی را که نیست مر ترا بآن چیز دانش پس فرمان مبر ایشان را و همراهی کن ایشان را در دنیا به نیکوئی پس این

الحديث والآية عام في ترك طاعة كل من امر بمعصية الله او ترك

حدیث پیغمبر و آیت قرآن عام اند در ترک فرمانبری هر کسی که فرمود بگناه خدا یا ترک کردن

طاعته ومذكور ذلك عن الامام احمد في رواية ابي طالب في الرجل

طاعت خدا و یاد کرده شده است آن از امام احمد در روایت ابی طالب در شان مردی

الذي نهاه ابواه من الصلوة في الجماعة فقال ليس لهما طاعة في

که منع میکرد او را پدر و مادر او از نماز در جماعت پس گفت امام نیست مر ایشان را فرمان برداری در

ترك الفرض واما النوافل فيجوز تركها لطاعتهما بل الافضل طاعتهما

ترک فرض و هر چیز که باشد نفل پس روا است گذاشتن آنها را جهت فرمانبرداری ایشان بل افضل است فرمانبرداری ایشان

ومن البر لهما ان تصل من وصلهما وتهجر من هجرهما وتغضب

و از فرمانبرداری مادر و پدر است پیوستن بکسی که پیوسته است با ایشان و گذاشتن کسی که گذاشته است ایشان را و غضب کردن

لهما كما تغضب لنفسك في الموت والحيوة واذا نار طبعك في الغضب

بجهت ایشان چنانچه غضب میکنی از جهت نفس خود در موت و در زندگی و چون بجوشد طبع تو در غضب کردن

عليهما فاذكر تربيتهما وسهرهما واشفاقهما وتعبهما وقول

بر مادر وپدر پس یاد کن تربیت ایشان را و بیداری ایشان و اشفاقهای ایشان و رنج کشیدن ایشان و قول

الله سبحانه لك وقل لهما قولا كريما فان لم تردعك عن غيظك

خدای را مر ترا که بگو مر ایشان را سخنی نیک پس اگر باز ندارد ترا از خشم تو

الرحمة لهما ولا بهما فاعلم انك محروم مسخوط عليك فتب الى الله

نرمی مر ایشان را و نه بسبب ایشان پس بدانکه بدرستی تو محرومی و غضب کرده شده هست بر تو پس باز گشت کن بطرف خدا

تعالى اذا سكن غضبك ان كنت خالفت امره فيهما ولا تسافر سفرا ليس

چون بنشیند غضب تو اگر بودی تو خلاف کردی فرموده خدا را در حق مادر و پدر و سفر مکن سفری که نیست

بواجب عليك الا بامرهما ولا تفرغ الا ان يتعين عليك باذنهما ولا

واجب بر تو مگر بفرمان ایشان و فراغت مکن مگر وقتی که اجازت دهند بر تو

تفجعهما بنفسك وقد نهى غيرك ان يفجعهما بك فقال النبي صلى الله عليه وسلم

دردمند مکن ایشان را بنفس خود حالانکه تحقیق منع کرده شده هست غیر تو اینکه دردمند کند ایشان را بسبب تو پس گفت پیغامبر

لعن الله المفرق بين الوالدة وولدها وان ظفرت بطعام او شراب

لعنت کند خدا کسی را که جدائی کننده است میان مادر و فرزند او و اگر ظفر یابی تو بطعام یا بشراب

فعليك بايثارهما باطيبه فطالما اثراك وجاعا واشبعاك و

پس لازم هست بر تو گزیدن مادر و پدر را بخوشترین آن پس مدت دراز برگزیده اند ترا و گرسنه بودند و سیر کردند ترا و

سهرا ونوماك ترشد بذلك ان شاء الله تعالى **فصل** فيما يستحب

بیدار بودند و خوابانیدند ترا راه راست یابی بآن اگر خدا خواسته است در بیان چیزی که مستحب است

من الكنى والاسماء وما يكره منها يمنع الانسان ان يسمي ولده و

از کنیت نامی و نامهای و چیزی که مکروه هست از آنها منع کرده شود آدمی از آنکه نام نهد فرزند خود را و

يكنيه باسم النبي صلى الله عليه وسلم وكنيته ويجوز افراد احدهما عن الاخر و

کنیت نهد او را بنام پیغامبر علیه السلام و کنیت پیغامبر و روا هست جدا کردن یکی از آن نام و کنیت از دیگری و

قد روي عن امام احمد رض رواية اخرى كراهة في الجملة يعني الجمع

تحقیق روایت هست از امام احمد روایت دیگر مکروه بودن آن بهر طریق مراد بیدار و جمع کردن نام

والافراد وروي عنه الجواز في الجملة والدليل على جواز التسمية باسم

یا جدا کردن یکی از دیگری و روایت هست از امام احمد روا بودن بهر طریق و دلیل روا بودن نام نهادن بنام

النبي دون كنيته ما روى انس بن مالك وابو هريرة رض عن النبي

پیغامبر بغیر از کنیت چیزیست که روایت کرده هست انس بن مالک و ابو هریره از پیغامبر

صلى الله عليه وسلم انه قال سموا باسمي ولا تكنوا بكنيتي والدليل على جواز الجمع

بدرستی گفت پیغامبر نام نهید بنام من و کنیت منهید بکنیت من و دلیل بر روا بودن جمع کردن

بينهما ما روي عن عائشة رض انها قالت جاءت امراة الى النبي صلى الله عليه وسلم

بیان نام پیغامبر و کنیت چیزیست که روایت کردست عایشه بدرستی گفت آمد زنی بسوی پیغامبر صلعم

فقالت يا رسول الله اني ولدت غلاما فسميته محمدا وكنيته بابي

پس گفت ای پیغامبر خدا بدرستی من زائیده ام پسری پس نام نهیده ام او را محمد و کنیت نهاده ام او را ابو

القاسم فذكر لي انك تكره ذلك فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما الذي احل

القاسم پس یاد کرده شد مرا بدرستی تو کروه میداری آنرا پس گفت پیغامبر صلعم کدام چیزیست که حلال کرد

اسمي وحرم كنيتي او ما الذي حرم كنيتي واحل اسمي ويكره من الكنى

نام مرا و حرام کرد کنیت مرا یا کدام چیزیست که حرام کرد کنیت مرا و حلال کرد نام مرا و مکروه است از کنیتهای

ابو يحيى وابو عيسى ويكره ان تسمي عبيده بافلح ونجاح ويسار ونافع

ابو یحیی و ابو عیسی و مکروه است نامیدن بندهای خود را برستگاری و پیروزی و توانگری و سودمند

ورباح وابي يحيى وبركة وبرة وحزن وعاصية لما روى عمر بن الخطاب رض

و سود و ابی یحیی و برکت و پارسا و اندوه و نافرمان از جهت چیزیکه روایت از عمر خطاب رض

قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لئن عشت لانهين ان تسمى العبيد

گفت بدرستی پیغامبر خدا گفت هر آینه اگر زنده مانم البته منع خواهم کرد از اینکه نام نهند بندهای خود

يسارا وبركة او رباحا او نجاحا او افلح ويكره من الالقاب والاسماء

توانگری یا برکت یا سود یا نجات یا رستگار و مکروهست از لقبهای و نامهای

ما يوازي اسماء الله تعالى كملك الملوك وشاهنشاه وما شاكل

چیزیکه برابرست نامهای خدا را چنانچه ملک الملوک و شاهنشاه و چیزیکه مانند

ذلك لان ذلك عادة الفرس ويكره التسمي بالاسماء التي لا تليق

آنست زیراکه بدرستی آن عادت اهل فارس است و مکروهست نامیدن بنامهای که سزاوار نیست

الا بالله سبحانه وتعالى وتقدس كقدوس واله وخالق ومهيمن

مگر بخدا چنانچه پاکیزه و خدای و آفریدگار و نگاهبان

قال الله تعالى وجعلوا لله شركاء قل سموهم قال بعض المفسرين

گفت خدای و گردانیدند مر خدا را انبازان بگو یا محمد نام بدهید ایشانرا گفتند بعض مفسران

قل سموهم باسمائي فانظروا ذلك هل يليق بهم ويحرم على كل

بگو یا محمد نام بدهید ایشانرا بنامهای من پس بنگرید آیا سزاوارست ایشانرا نامهای خدا و حرامست بر هر

واحد ان يلقب اخاه او عبده بلقب يكرهه لان الله تعالى نهى عن

یک اینکه لقب نهد برادر خود را یا بنده خود را بلقب که بد میدارد او را زیراکه بدرستی خدا منع کرده است از

ذلك فقال عز وجل ولا تنابزوا بالالقاب وسماه فسوقا و

آن پس گفت خدای عز و جل یکدیگر را ملقب مکنید بلقبهای و نامید خدا آن خواندن را بلقب گناه و

ولا يتكئ ولا يدوسه الا ان يضطر الى ذلك كله بل يقف عند

وتکیه نکند ونکوبد آنرا به پای مگر آنکه بیچاره شود بطرف آن همه بلکه بایستد نزدیک

موضع وقوفه ان لو كان حيا ويحترمه كما لو كان حيا ويقرأ احدى

جای استادن خود اگر میبود زنده وبزرگ دارد اورا چنانچه اگر می بود زنده وبخواند یازده

عشرة مرة قل هو الله احد وغيرها من القرآن ويهدي ثواب

مرتبه قل هو الله احد و وغیر آن از قرآن وتحفه دهد ثواب

ذلك لصاحب القبر وهو ان يقول اللهم ان كنت قد اثبتني على

آنرا مر خداوند گوررا وآن هدیه دادن آنست که بگوید ای بار خدا اگر بوده تحقیق ثواب داده مرا بر

قراءة هذه السورة فاني قد اهديت ثوابها لصاحب هذا القبر

خواندن این سوره پس بدرستی من تحقیق هدیه فرستادم ثواب این را مر خداوند این گوررا

ثم يسأل الله حاجته ولا يكسر عظما ولا يدوسه فان كان الجئ

پس بخواهد خدایرا حاجت خود و نشکند استخوانرا و نکوبد آنرا پس اگر باشد بیچاره کرده شود

الى ذلك واضطر فليستغفر لصاحب القبر ويكره الطيرة و

بسوی آن و مضطر کرده شود پس آمرزش خواهد مر خداوند گوررا و مکروه است شگون بد گرفتن و

لا بأس بالتفاؤل ويستحب التواضع للكل ويستحب توقير الشيوخ

نیست باک به فال خوش گرفتن و واجب است فروتنی کردن مر همه را و واجب است بزرگی دادن پیرانرا

ورحمة الاطفال والعفو عنهم ولا يترك تاديبهم **فصل** ويجوز

و نرمی کردن خوردانرا و عفو از ایشان و نگذارد ادب دادن خوردان و روا است

ان يقول الرجل لغيره صلى الله عليك وصلى الله على فلان بن

گفتن مرد دیگری را صلوات فرستد خدای برتو و صلوات فرستد خدای بر فلان بن

فلان لما روي ان عليا رض قال لعمر رض صلى الله عليك والنبي

فلان از برای آنکه روایت است بدرستی حضرت علی رض گفت مر حضرت عمر رض را صلوات فرستد خدا بر تو و پیغامبر

صلى الله عليه قال اللهم صل على آل ابي اوفى **فصل** ويكره مصافحة

گفت ای بار خدایا صلوات بفرست بر آل ابی اوفی و مکروه است دست گرفتن

اهل الذمة لما روى ابو هريرة رض عنه انه قال قال رسول الله

کافران ذمی را از جهت چیزیکه روایت کرد ابو هریره رض بدرستی گفت گفت پیغامبر ص

صلى الله عليه لا تصافحوا اهل الذمة **فصل** والادب في الدعاء

دست مگیرید کافران ذمی را واجب است در دعا کردن

ان يمد يديه ويحمد الله تعالى ويصلي على النبي صلى الله عليه وسلم

دراز کردن هر دو دست خود و ثنا گفتن خدارا و درود گفتن بر پیغامبر ص

وَلَا يَتَّكِئُ عَلَيْهِ وَلَا يَدُوسُهُ إِلَّا أَنْ يَضْطَرَّ إِلَى ذَلِكَ كُلِّهِ بَلْ يَقِفُ عِنْدَ

و تکیه نکند و نکوبد انرا بپای مگر آنکه بیچاره شود بطرف آن همه بلکه بایستد نزدیک

مَوْضِعِ وُقُوفِهِ أَنْ لَوْ كَانَ حَيًّا وَيَحْتَرِمُهُ كَمَا لَوْ كَانَ حَيًّا وَيَقْرَأُ إِحْدَى

جای استادن خود اگر میبود زنده و بزرگ دارد اورا چنانچه اگر میبود زنده و بخواند یازده

عَشَرَةَ مَرَّةً قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ وَغَيْرَهَا مِنَ الْقُرْآنِ وَيُهْدِي ثَوَابَ

مرتبه قل هو الله احد و دیگر از قرآن و تحفه دهد ثواب

ذَلِكَ لِصَاحِبِ الْقَبْرِ وَهُوَ أَنْ يَقُولَ اللّٰهُمَّ إِنْ كُنْتَ قَدْ أَثَبْتَنِي عَلَى

انرا مر خداوند گوررا و آن هدیه دادن آنست که بگوید ای بار خدا اگر بوده تحقیق ثواب داده مرا بر

قِرَاءَةِ هَذِهِ السُّورَةِ فَإِنِّي قَدْ أَهْدَيْتُ ثَوَابَهَا لِصَاحِبِ هَذَا الْقَبْرِ

خواندن این سوره پس بدرستی من تحقیق هدیه فرستادم ثواب این را مر خداوند این گوررا

ثُمَّ يَسْأَلُ اللّٰهَ حَاجَتَهُ وَلَا يُكَسِّرُ عَظْمًا وَلَا يَدُوسُهُ فَإِنْ كَانَ أُلْجِئَ

پس بخواهد خدایرا حاجت خود و نشکند استخوانرا و نکوبد انرا پس اگر باشد بیچاره کرده شود

إِلَى ذَلِكَ وَاضْطُرَّ فَلْيَسْتَغْفِرْ لِصَاحِبِ الْقَبْرِ وَيُكْرَهُ الطِّيَرَةُ وَ

بسوی آن و مضطر کرده شود پس آمرزش خواهد مر خداوند گوررا و مکروه است شگون بد گرفتن و

لَا بَأْسَ بِالتَّفَاؤُلِ وَيُسْتَحَبُّ التَّوَاضُعُ لِكُلٍّ وَيُسْتَحَبُّ تَوْقِيرُ الشُّيُوخِ

نیست باک بفال خوش گرفتن و اولیست فروتنی کردن مر همه را و اولیست بزرگی دادن پیرانرا

وَرَحْمَةُ الْأَطْفَالِ وَالْعَفْوُ عَنْهُمْ وَلَا يَتْرُكُ تَأْدِيبَهُمْ **فصل** وَيَجُوزُ

و نرمی کردن خوردانرا و عفو از ایشان و نگذارد ادب دادن خوردان و روا است

أَنْ يَقُولَ الرَّجُلُ لِغَيْرِهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْكَ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى فُلَانِ بْنِ

گفتن مرد دیگریرا صلوات فرستد خدای بر تو و صلوات فرستد خدای بر فلان بن

فُلَانٍ لِمَا رُوِيَ أَنَّ عَلِيًّا رض قَالَ لِعُمَرَ رض صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْكَ وَالنَّبِيُّ

فلان زبرای آنکه روایت است بدرستی حضرت علی رض گفت مر حضرت عمر رض را صلوات فرستد خدا بر تو و پیغامبر

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى آلِ أَبِي أَوْفَى **فصل** وَيُكْرَهُ مُصَافَحَةُ

گفت ای بارخدا صلوات بفرست بر آل ابی اوفی و مکروه است دست گرفتن

أَهْلِ الذِّمَّةِ لِمَا رَوَى أَبُو هُرَيْرَةَ رض عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ

کافران ذمی را از جهت چیزی که روایت کرد ابو هریره رض بدرستی گفت گفت پیغامبر

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا تُصَافِحُوا أَهْلَ الذِّمَّةِ **فصل** وَالْأَدَبُ فِي الدُّعَاءِ

دست مگیرید کافران ذمی را و ادب است در دعا کردن

أَنْ يَمُدَّ يَدَيْهِ وَيَحْمَدَ اللّٰهَ تَعَالَى وَيُصَلِّيَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

دراز کردن دو دست خود و ثنا گفتن خدارا و درود گفتن بر پیغامبر

ثُمَّ يَسْأَلُ حَاجَتَهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَى السَّمَاءِ فِي حَالِ دُعَائِهِ فَإِذَا فَرَغَ مَسَحَ

پس از آن بخواهد حاجت خودرا ونه بیند بطرف آسمان در وقت دعاکردن وچون فارغ شود بمالد

يَدَيْهِ عَلَى وَجْهِهِ لِمَا رُوِيَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ أَنَّهُ قَالَ سَلُوا اللّٰهَ بِبُطُونِ

دو دست خود بر روی خود از برای چیزیکه روایت از پیغامبر بدرستی فرمود پیغامبر بخواهید خدارا بدرون

الْأَكُفِّ **فَصْلٌ** وَالتَّعَوُّذُ بِالْقُرْآنِ جَائِزٌ لِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ فَاسْتَعِذْ

کف های خود وپناه جستن بقرآن رواست از جهت قول خدا پناه بخواه بخدا

بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطٰنِ الرَّجِيمِ وَقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ قُلْ أَعُوذُ

بخدا از شیطان رانده شده و از جهت قول خدا بگو یا محمد پناه میخواهم به پروردگار صبح بگو یا محمد پناه میخواهم

بِرَبِّ النَّاسِ وَمَا رُوِيَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ كَانَ إِذَا اشْتَكَى شَيْئًا قَرَأَ عَلَى

پروردگار مردم از برای چیزیکه روایت بدرستی بود پیغامبر چون درد میکرد چیزی میخواند بر

نَفْسِهِ الْمُعَوِّذَتَيْنِ وَيَنْفُثُ وَكَانَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ أَعُوذُ بِوَجْهِ اللّٰهِ

خود قل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس میدمید وبود پیغامبر میفرمود پناه میخواهم بذات خدای

الْكَرِيمِ وَكَلِمَاتِهِ التَّامَّاتِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ وَذَرَأَ وَبَرَأَ وَمِنْ شَرِّ كُلِّ

بزرگ وکلمات او که درست اند از بدی آن چیز که آفرید وپراکنده کرد وپیدا کرد وهست از بدی هر

دَابَّةٍ رَبِّي آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا وَكَذٰلِكَ الرُّقْيَةُ بِالْقُرْآنِ وَبِأَسْمَاءِ اللّٰهِ

جنبنده که پروردگار من گیرنده است موی پیشانی او را وهمچنین افسون کردن بقرآن وبنام های خدا

الْحُسْنَى جَائِزَةٌ لِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ

که نیکوتراند رواست از جهت فرموده خدا وفرو فرستادیم از قرآن چیزیکه شفاست و

رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَقَالَ تَعَالَى وَهٰذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ وَقَالَ

رحمت مسلمانان را وفرمود خدای تعالی واین قرآن نوشته شده است که فرو فرستادیم او را

النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِسْتَرْقُوا لَهَا فَإِنَّهُ لَوْ سَبَقَ الْقَدَرَ شَيْءٌ لَسَبَقَتْهُ

وفرمود پیغامبر افسون بخوانید مر چشم را پس بدرستی اگر پیشی میکرد تقدیر خدارا چیزی هرآینه سبقت میکرد

الْعَيْنُ وَيُرِيدُ بِهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي حَقِّ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمَا

چشم آدمی مراد میدارد پیغامبر این حدیث در حق امام حسن وحسین

فَصْلٌ وَيُكْتَبُ لِلْمَحْمُومِ وَيُعَلَّقُ عَلَيْهِ مَا رُوِيَ عَنِ الْإِمَامِ

ونوشته شود برای تپ کرده شده وبیاویزد برو چیزیکه روایت است از امام

أَحْمَدَ حَنْبَلٍ رض أَنَّهُ قَالَ حُمِمْتُ فَكُتِبَ لِي مِنَ الْحُمَّى بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

احمد حنبل بدرستی گفت که تپ کرده شدم پس نوشته شد مرا از جهت تپ آغاز میکنم بنام خدا بخشنده مهربان

وَبِاللّٰهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَى إِبْرٰهِيمَ وَأَرَادُوا

وبنام خدا وبخدا محمد فرستاده خداست ای آتش بشو سردی وسلامتی برابراهیم وخواستند بوی مکر را

به كيداً اجعلنهم الاخسرين اللهم رب جبرئيل وميكائيل و
اسرافيل اشف صاحب هذا الكتاب بحولك وقوتك وجبروتك
يا ارحم الراحمين **فصل** وقد قال بعض اصحابنا يكتب للمعسرة
اذا عسر عليها الولادة في جام او اناء نظيفة بسم الله الرحمن الرحيم
لا اله الا الله الحليم الكريم سبحان الله رب العرش العظيم الحمد
لله رب العالمين كانهم يوم يرونها لم يلبثوا الا عشية او
ضحيها كانهم يوم يرون ما يوعدون لم يلبثوا الا ساعة من
نهار بلاغ فهل يهلك الا القوم الفاسقون ثم يغسل ويسقى
منه وينضح ما بقي على صدرها وكذلك يجوز الرقية من
النملة وغيرها كالعقارب والحيات والبراغيث والبق لان
النبي صلى الله عليه رخص في الرقية من كل ذي حمة وقال صلى الله عليه وسلم
من قال حين يمسي ثلث مرات صلى الله على نوح وعلى نوح السلام
لم تلدغه عقرب تلك الليلة وقال صلى الله عليه من قال حين يمسي
ثلاث مرات اعوذ بكلمات الله التامات

لهما المعصية ولا ينظر الى امراة شابة الا بعذر من شهادة

مر آن هر دو را گناه و نظر نکند بطرف زن جوان مگر از جهت عذر از گواهی دادن

او علاج في المرض ويجوز النظر الى المراة البرزة والعجوز لعدم

یا دوا کردن در بیماری و روا است نظر کردن بطرف زن گشاده رو که پیر است از جهت نابودن

الافتتان بها ولا يجتمع رجلان ولا امراتان عريانين في لحاف

فتنه بآن و یکجا نشوند دو مرد و نه دو زن برهنه در یک لحاف

واحد وازار لان النبي صلى الله عليه وسلم نهى عن ذلك ولان ذلك يؤدي

یا در یک چادر زیرا که بدرستی پیغامبر صلعم منع فرموده است از آن و از جهت آنکه بدرستی این کار کشیده شدن میرساند

الى ان ينظر احدهما عورة الاخر وذلك منهي عنه ولانه لا يؤمن

بطرف اینکه نظر کند یکی از ایشان اندام نهانی دیگری را و آن منع کرده شده است از جهت آنکه امن نیست

من ارتكاب معصية بتزيين الشيطان بذلك فصل فان كان

از کردن گناه بزیبا کردن شیطان آن گناه را پس اگر باشد

له مملوك من ذكر او انثى وجب عليه الرفق به ولا يكلفه من

او را بنده از مرد یا زن واجب است بر آن مهربانی کردن با آن بنده و رنج ندهد بنده را از

العمل ما لا يطيق ويكسوه ويطعمه ويزوجه ان شاء ولا يكرهه

کاری که طاقت ندارد و بپوشاند او را و طعام دهد او را و جفت دهد او را اگر خواهد و ستم نکند

على ذلك فان قصر في ذلك عصى وامر ببيعه او عتقه ان شاء

بر جهت کردن پس اگر تقصیر کرد در آن چیز نافرمان شد خدا را و فرموده شود بفروختن آن یا آزاد کردن آن اگر خواهد

او يكاتبه ان طلب العبد ذلك وقد جاء في الحديث ان اخر

یا مکاتب کند او را اگر بخواهد بنده کتابت را و تحقیق آمده است در حدیث بدرستی آخر

وصية رسول الله صلى الله عليه وسلم الصلوة وما ملكت ايمانكم فصل

وصیت پیغامبر خدا این است نگاه دارید نماز را و چیزی که مالک است دست شما آن را

ويكره المسافرة بالمصحف الى ارض العدو لئلا تناوله ايدي

و کراهیت مسافر شدن بقرآن بطرف زمین دشمن تا آنکه برسد آن را دستهای

المشركين الا ان يكون للمسلمين قوة ظاهرة والشوكة و

کافران مگر آنکه باشد مر مسلمانان را قوتی ظاهر و شوکت

الغلبة فيجوز استصحابه ليقرأ فيه لئلا ينسى القران فصل

و غلبه پس روا است همراه گرفتن قرآن را تا آنکه خوانده شود در و تا که فراموش نشود قرآن

ويستحب اذا نظر في المراة ان يقول الحمد لله الذي سوى

و او پسند است چون نظر کند در آیینه اینکه بگوید ستایش مر خدا را آنکه درست نمود

خَلْقِي وَأَحْسَنَ صُورَتِي وَزَانَ عَنِّي مَا شَانَ مِنْ غَيْرِي لِأَنَّ

آفرینش من ونیکو شود صورت من وزیبا کرد از من چیزیکه عیبناک کرد از غیر من زیراکه بدرستی

ذٰلِكَ مَرْوِيٌّ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ **فَصْلٌ** وَإِذَا طَنَّتْ أُذُنُهُ يُصَلِّ

آن روایت کرده شده است از پیغامبر ع وچون آواز کند گوش او درود گوید

عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَيَقُولُ ذَكَرَ اللّٰهُ مَنْ ذَكَرَنِي بِخَيْرٍ لِأَنَّهُ مَرْوِيٌّ عَنِ

بر پیغامبر وبگوید یاد کند خدا کسی را که یاد کرد مرا به نیکوئی زیراکه بدرستی این روایت کرده شده

النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ **فَصْلٌ** وَيَقُولُ إِذَا اشْتَكَى بَدَنُهُ أَوْ أَعْضَاؤُهُ

از پیغامبر وبگوید چون درد کند بدن او یا اندام او

مَا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ مَنِ اشْتَكَى مِنْكُمْ شَيْئًا أَوِ اشْتَكَى

چیزیکه روایت کرده شده است از پیغامبر ع بدرستی فرمود پیغامبر هرکرا از شما درد کند چیزی یا درد کند

أَخًا لَهُ فَلْيَقُلْ رَبُّنَا اللّٰهُ الَّذِي فِي السَّمَاءِ تَقَدَّسَ اسْمُكَ أَمْرُكَ

برادر را که مراورا هست پس بگوید پروردگار ما خداست که در آسمانست تا بقدرت او پاکست نام تو فرمان تو

فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ كَمَا رَحْمَتُكَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ اغْفِرْ لَنَا

در آسمان وزمین است چنانکه رحمت تو در آسمان وزمین است بیامرز ما را گناه

حُوبَنَا وَخَطَايَانَا يَا رَبَّ الطَّيِّبِينَ أَنْزِلْ رَحْمَةً مِنْ رَحْمَتِكَ وَشِفَاءً

ای پروردگار پاکان فروآور رحمتی از رحمت خود وشفائی

مِنْ شِفَائِكَ عَلَى الْوَجَعِ الَّذِي بِهِ فَإِنَّهُ يَبْرَأُ بِإِذْنِ اللّٰهِ تَعَالَى **فَصْلٌ** وَإِذَا رَأَى شَيْئًا يَتَطَيَّرُ

از شفای خود بر دردی که باوست پس بدرستی به میشود بفرمان خدای تعالی وچون ببیند چیزی را که شگون بد گیرد

مِنْهُ قَالَ اللّٰهُمَّ لَا يَأْتِي بِالْحَسَنَاتِ إِلَّا أَنْتَ وَلَا يَذْهَبُ بِالسَّيِّئَاتِ

از او بگوید ای بارخدایا نمی آرد نیکیها را مگر تو ونمی برد بدیها را

إِلَّا أَنْتَ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ لِأَنَّهُ مَرْوِيٌّ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

مگر تو و بازگشت نیست از گناه وتوانائی نیست بر عبادت مگر بیاری خدا زیراکه بدرستی این روایتست از پیغامبر ع

فَصْلٌ وَيُسْتَحَبُّ إِذَا رَأَى بِيعَةً أَوْ كَنِيسَةً أَوْ سَمِعَ صَوْتَ شَبُّورٍ

واوبست چون ببیند عبادتخانهٔ نصارا را یا عبادتخانهٔ یهود را یا بشنود آواز بوق را

أَوْ صَوْتَ نَاقُوسٍ أَوْ رَأَى جَمْعًا مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَالْيَهُودِ وَالنَّصَارَى

یا آواز ناقوس را یا دید گروه از کافران وجهودان وترسایان

أَنْ يَقُولَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ إِلٰهًا

اینکه بگوید گواهی میدهم آنکه نیست هیچ معبودی مگر خدا بحق خدائی که یگانه است همتا نیست مر او را خدای

وَاحِدًا لَا نَعْبُدُ إِلَّا إِيَّاهُ فَإِنَّ ذٰلِكَ مَرْوِيٌّ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

یگانه است بندگی نمیکنیم مگر اورا پس بدرستی این روایتست از پیغامبر ع

وَقَالَ غَفَرَ اللّٰهُ لَهُ بَعَدَدِ اَهْلِ الشِّرْكِ وَيَقُولُ اِذَا سَمِعَ صَوْتَ الرَّعْدِ

و فرمود پیغامبر که بخشد خدا مر گوینده را گناه بشمار کافران و بگوید چون بشنود آواز رعد

وَالصَّوَاعِقِ اَللّٰهُمَّ لَا تَقْتُلْنَا بِغَضَبِكَ وَلَا تُهْلِكْنَا بِعَذَابِكَ

و صواعق را ای بارخدایا مکش ما را بغضب تو و هلاک مکن بعذاب تو

وَعَافِنَا قَبْلَ ذٰلِكَ وَيَقُولُ اِذَا رَاَى الرِّيْحَ اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْأَلُكَ

و آمرز ما را پیش از آن و بگوید چون ببیند باد را ای بارخدایا من میخواهم

خَيْرَهَا وَخَيْرَ مَا اُرْسِلَتْ بِهٖ وَاَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهَا وَشَرِّ مَا اُرْسِلَتْ

نیکی باد و نیکی چیزی که فرستاده شده است باد بآن چیز و پناه میخواهم بتو از بدی باد و بدی چیزی که فرستاده

بِهٖ **فَصْلٌ** وَاِذَا دَخَلَ السُّوْقَ قَالَ مَا كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ اَللّٰهُمَّ اِنِّي

بآن چیز و چون درآید در بازار بگوید چیزی که بود پیغامبر میگفت ای بارخدایا

اَسْأَلُكَ خَيْرَ هٰذَا السُّوْقِ وَخَيْرَ مَا فِيْهِ وَاَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهٖ وَشَرِّ

میخواهم از تو نیکی این بازار و بهترین چیزی که در آنست و پناه میخواهم بتو از بدی بازار و بدی

مَا فِيْهِ اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَعُوذُ بِكَ اَنْ اُصِيْبَ فِيْهَا يَمِيْنًا فَاجِرَةً اَوْ

چیزی که در آنست ای بارخدایا پناه میخواهم بتو این که برسم در بازار سوگند دروغ را یا

صَفْقَةً خَاسِرَةً لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِيْكَ لَهٗ لَهُ الْمُلْكُ وَ

بیع زیانکار نیست هیچ خدا مگر خدا بحق تنهاست نیست همتا مر او را مر او راست ملک و

لَهُ الْحَمْدُ يُحْيِيْ وَيُمِيْتُ وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَهُوَ عَلٰى كُلِّ

مر او راست ثنا زنده میگرداند و می میراند و او زنده است و نمی میرد و بدست اوست نیکوئی و او بر همه

شَيْءٍ قَدِيْرٌ وَاِذَا رَاَى الْهِلَالَ قَالَ اَللّٰهُمَّ اَهِلَّهٗ عَلَيْنَا بِالْيُمْنِ وَ

چیز تواناست و چون دید هلال را گفت ای بارخدایا نازل کن بر ما بیمن و

الْاِيْمَانِ وَالسَّلَامَةِ وَالْاِسْلَامِ رَبِّيْ وَرَبُّكَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ **فَصْلٌ**

ایمان و سلامتی و اسلام رب من و رب تو الله غالب و بزرگ است

وَاِذَا رَاَى مُبْتَلًى قَالَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ عَافَانِيْ مِمَّا ابْتَلَاكَ بِهٖ وَ

و چون ببیند گرفتاری را به بلا گوید ثناست مر خدای را که تندرست گردانید مرا از چیزی که گرفتار کرد ترا بآن و

فَضَّلَنِيْ عَلَيْكَ وَعَلٰى كَثِيْرٍ مِّمَّنْ خَلَقَ تَفْضِيْلًا فَاِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَ

بزرگی داد مرا بر تو و بر بسیار از کسانی که آفریده اورا بزرگی دادن پس بدرستی خدا

جَلَّ يُعَافِيْهِ مِنْ ذٰلِكَ كَائِنًا مَا كَانَ اَبَدًا مَا عَاشَ **فَصْلٌ** وَ

تندرست میدارد او را از آن بلا هر بلای که باشد همیشه تا آنگاه که زنده است و

يَقُولُ لِلْحَاجِّ اِذَا قَدِمَ مِنْ سَفَرِهٖ تَقَبَّلَ اللّٰهُ نُسُكَكَ وَاَعْظَمَ اَجْرَكَ

بگوید مر حاجی را چون باز آید از سفر خود بپذیرد خدای تعالی عبادت ترا و بزرگ گرداند مزد ترا

وَاخْلُفْ نَفَقَتَكَ لِمَا رُوِيَ عَنْ عُمَرَ ابْنِ الْخَطَّابِ رض أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ

وبدل دهد خدای خرج ترا از جهت چیزیکه روایتست از عمر ابن خطاب بدرستی بود میگفت

ذٰلِكَ **فَصْلٌ** وَإِذَا عَادَ مَرِيضًا مُسْلِمًا وَرَاٰهُ مَنْزُولًا بِهِ مَوْتٌ فَقَالَ

آنرا چون پرسد بیمار مسلمانرا و دیدا ورا فرود آورده شده است با ومرگ

مَا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ الْمَوْتُ فَزَعٌ فَإِذَا بَلَغَ أَحَدَكُمْ

چیزیکه روایتست از پیغامبر بدرستی فرمود مرگ ترسنده است پس چون برسید یکی از شمارا

وَفَاةُ صَاحِبِهِ فَلْيَقُلْ إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا

مرگ یار خود پس بگوید ما ازان خدائیم بدرستی ما بطرف او باز گردنده ایم و ما بطرف پروردگار خود

لَمُنْقَلِبُونَ اللّٰهُمَّ اكْتُبْهُ عِنْدَكَ فِي الْمُحْسِنِينَ وَاجْعَلْ كِتَابَهُ

بازگردنده ایم ای بار خدای بنویس ورا نزد تو در نیکوکاران همه و بگردان دفتر اورا

فِي عِلِّيِّينَ وَاخْلُفْهُ عَلَىٰ عَقِبِهِ فِي الْآخِرِينَ وَلَا تَحْرِمْنَا أَجْرَهُ وَلَا

در علیین و خلیفه شو بر پس ماندگان او و نا امید مکن مرا از مزد او و بلا

تَفْتِنَّا بَعْدَهُ وَيُسْتَحَبُّ أَيْضًا أَنْ يُشِيرَ عَلَيْهِ بِالتَّوْبَةِ مِنَ الذُّنُوبِ

نه انداز مارا بعد او و دوست تر وقت مردن اشارت کردن برا او بتوبه از گناهان

وَالْخُرُوجِ مِنَ الْمَظَالِمِ وَالْوَصِيَّةِ بِثُلُثِ مَالِهِ لِلْأَقَارِبِ وَالْفُقَرَاءِ

و برآمدن از ستم های و وصیت بسیوم حصه مال خود برای نزدیکان و فقیران

مِنْهُمُ الَّذِينَ لَا يَرِثُونَهُ وَإِنْ لَمْ يَكُونُوا فَلِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَ

ازوارثان آنانکه وارث نیستند اورا واگر نباشند نزدیکان پس وصیت کند از برای فقیران و بی نوایان و

الْمَسَاجِدِ وَالْقَنَاطِيرِ وَوُجُوهِ الْبِرِّ وَالْخَيْرِ **فَصْلٌ** وَيَقُولُ حِينَ

مسجدها و پل ها و اقسام نیکی و خیر و بگوید هنگام که

يَضَعُ الْمَيِّتَ فِي قَبْرِهِ مَا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ إِذَا وَضَعْتُمْ

می نهد مرده را در گور خود چیزیکه روایتست از پیغامبر بدرستی فرمود پیغامبر چون می نهید

مَوْتَاكُمْ فِي الْقَبْرِ فَقُولُوا بِسْمِ اللّٰهِ وَعَلَىٰ مِلَّةِ رَسُولِ اللّٰهِ وَيَقُولُ إِذَا

مردگان خود را در گور پس بگوئید نهادیم بنام خدای و بر دین پیغامبر خدا و بگوید چون

حَثَى التُّرَابَ عَلَى الْمَيِّتِ إِيمَانًا بِكَ وَتَصْدِيقًا بِرَسُولِكَ وَإِيمَانًا

بریزد خاک بر مرده ایمان آوردنی بتو و گرویدم گرویدنی به پیغامبر تو و ایمان اوردم

بِبَعْثِكَ هٰذَا مَا وَعَدَ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ لِأَنَّ

به برانگیختن تو این چیزیست که وعده کرده خدا و پیغامبر او زیراکه مرگرا

ذٰلِكَ مَرْوِيٌّ عَنْ عَلِيٍّ رض وَقَالَ مَنْ فَعَلَ ذٰلِكَ كَانَ لَهُ بِكُلِّ ذَرَّةٍ

آن روایتست از حضرت علی و گفت علی هرکه کرد آنرا باشد مراورا بهر ذره

مِنْ تُرَابٍ حَسَنَةٌ فَصْلٌ فِي آدَابِ النِّكَاحِ مِنْ آدَابِ النِّكَاحِ

از خاک نیکی در بیان اداب نکاح از اوبهای نکاحست

أَنْ يَكُونَ فِيهِ نِيَّةُ الْمُتَزَوِّجِ امْتِثَالَ أَمْرِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى

این که باشند دران نیت جفت کننده بجاآوردن فرمان خدا در قول خدای

وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ وَقَوْلِهِ تَعَالَى

و نکاح کنید زنان بیوه و مردان بیزن را از شما و نیکوکاران را از بندهای شما و داهان شما و قول خدای تعالی

فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ وَقَوْلِهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

پس نکاح بکنید چیزیکه خوش اید مر شمارا از زنان دوگان و سه گان و چهارگان و قول پیغامبر ع

تَنَاكَحُوا تَنَاسَلُوا فَإِنِّي مُكَاثِرٌ بِكُمُ الْأُمَمَ وَلَوْ بِالسِّقْطِ فَيَعْتَقِدُ

نکاح کنید و اولاد بهم رسانید پس بدرستی من فخر کننده ام به بسیاری شما امتان دیگر را و اگر باشد بچه ناتمام افتاده پس اعتقاد کند

وُجُوبَ النِّكَاحِ بِهَاتَيْنِ الْآيَتَيْنِ وَالْخَبَرِ عِنْدَ عَدَمِ خَوْفِ الزِّنَا

واجب بودن نکاح کردن بآن دو روایت مذکور و حدیث پیغامبر هنگام نابودن ترس زنا

وَعِنْدَ وُجُودِهِ لِيَخْرُجَ مِنَ الْخِلَافِ فِي الْجُمْلَةِ لِأَنَّ النِّكَاحَ عِنْدَ

و نزد یافتن آن ترس تا آنکه برآید از خوف عثار در وجوب نکاح زیراکه بدرستی نکاح نزد

أَبِي دَاوُدَ فِي رِوَايَةِ الْإِمَامِ أَحْمَدَ وَاجِبٌ عَلَى الْإِطْلَاقِ فَيَكُونُ لَهُ

ابوداود در روایت امام احمد واجبست گرچه خوف زنا باشد یا نه پس باشد مر او را

ثَوَابُ الْمُمْتَثِلِ لِأَمْرِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَيَعْتَقِدُ مَعَ ذٰلِكَ إِحْرَازَ دِينِهِ

ثواب بجاآرنده فرمان حق و اعتقاد کند بان فرمان برداری نگاهداشتن دین خود

وَتَكْمِيلَهُ لِقَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ تَزَوَّجَ فَقَدْ أَحْرَزَ نِصْفَ دِينِهِ

و کامل ساختن آنرا از جهت فرمان پیغامبر ع هرکه جفت گرفت پس بتحقیق نگاهداشت نصف دین خود را

وَقَوْلِهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا تَزَوَّجَ الْعَبْدُ فَقَدِ اسْتَكْمَلَ نِصْفَ دِينِهِ وَ

و قول پیغامبر ع هرگاه که جفت گرد بنده پس بتحقیق کامل کرد نیمه دین خود را و

يَتَخَيَّرُ الْحَسِيبَةَ الْأَجْنَبِيَّةَ الْبِكْرَ وَأَنْ تَكُونَ مِنْ نِسَاءٍ يُعْرَفْنَ

اختیار کند زن بزرگ نژاد بیگانه دوشیزه بکر را و این که باشد زن از زنان که شناخته میشوند

بِكَثْرَةِ الْوِلَادَةِ لِأَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لِجَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ رض لَمَّا

به بسیاری زائیدن زیراکه بدرستی پیغامبر فرموده مر جابر را هرگاه که

أَخْبَرَهُ أَنَّهُ تَزَوَّجَ بِالثَّيِّبِ فَقَالَ لَهُ أَفَلَا بِكْرٌ تُلَاعِبُهَا وَتُلَاعِبُكَ

خبر کرد پیغامبر را بدرستی جابر زن گرفت بیوه پس فرمود پیغامبر مر جابر را آیا پس نیست دختر بازی میکنی تو او را و بازی میکند او ترا

وَإِنَّمَا شَرَطْنَا كَثْرَةَ الْوِلَادَةِ لِمَا تَقَدَّمَ مِنْ قَوْلِهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

و جز این نیست که شرط کردیم دران بسیار زائیدن از جهت چیزی که گذشت از فرموده پیغامبر ع

تناكحوا تناسلوا فاني مكاثر بكم الامم ولو بالسقط وفي بعض

الاحاديث قال صلى الله عليه وسلم تزوجوا الولود الودود فاني مكاثر بكم وانما شرطت

الاجنبية ولا تكون من اقاربه لئلا يقع بينهم منافرة وعداوة

فتؤدي الى قطع الارحام المامور بايصالها ولهذا منع الشرع

الجمع بين الاختين في عقد النكاح ولا ينبغي ان يتزوج سليطة

اللسان ولا مختلعة ولا متواثمة فاذا تزوج فليحسن خلقه

معها ولا يؤذيها ولا يكرهها على مهرها لتختلع منه ولا يشتم

لها ابا ولا اما فان فعل ذلك كان الله ورسوله بريئين منه

قال النبي صلى الله عليه استوصوا بالنساء خيرا فانهن عوان عندكم

يعني اسراء وقد جاء في بعض الآثار من تزوج امراة بصداق

ولا يريد ان يؤديه اليها جاء يوم القيمة زانيا فان آذته

المراة بلسانها وكان في ذلك فساد دينه فليشتر هو نفسه

منها او يلجأ الى الله عز وجل ويبتهل اليه بالدعاء فانه يكفي

وان صبر على ذلك كان كالمجاهد في سبيل الله عز وجل وان

طابت هي له بشيء من مالها من غير اكراه فليأكله هنيئا

مرتا وينبغي ان يجتهد فينظر الى وجهها وبدنها من غير

وهمی سزد این که کوشد پس بنگرد بطرف روی زن و تن آن بے

ان يخلو بها قبل العقد لئلا يقع بقلبه شيء فيكرهها فيؤدي

آنکه خلوت کند باو پیش از نکاح تا آنکه نه افتد در دل او چیزی پس ناخوش داند او را پس برساند

الى طلاقها ومفارقتها عن قريب وفي ذلك وقوع في المكروه

بطرف طلاق دادن او و جدا شدن زن از نزدیک و دران طلاق افتادنست در مکروه

عند الله عز وجل لان النبي صلى الله عليه وسلم قال ما من مباح ابغض

نزد خدای تعالی زیراکه بدرستی پیغامبر فرمود نیست هیچ مباح دشمن تر

الى الله تعالى من الطلاق والاصل في ذلك ما روي عن النبي صلى الله

بطرف خدای تعالی از طلاق و اصل دران چیزیست که روایت ست از پیغامبر

عليه وسلم انه قال اذا قذف الله تعالى في قلب احدكم خطبة امرأة

بدرستی فرمود هرگاه که انداخت خدای تعالی در دل یکے از شما خواستگاری زنے

فلينظر الى وجهها وكفيها فانه احرى ان يؤدم بينهما وما روي

پس بنگرد بطرف روی آن و دو دست آن پس بدرستی و بدان سزاوار تر است اینکه سازواری کرده شود میان ایشان و آنچه روایت

عن جابر بن عبد الله رض انه قال قال رسول الله صلى الله عليه اذا خطب احدكم

از جابر بدرستی گفت جابر فرمود پیغامبر خدا هرگاه که خواستگاری کند یکی از شما

المرأة فان استطاع ان ينظر الى ما يدعوه الى نكاحها فليفعل فخطبت

زنرا پس اگر تواند دیدن بطرف چیزی که میخواند آنرا بطرف نکاح آن پس بکند پس خواستم

جارية فكنت اتخبأ لها حتى رأيت منها ما دعاني الى نكاحها وتزوجها

یک دختریرا پس بودم که پنهان میشدم مراو تا آنکه دیدم از آن دختر چیزیکه خواند مرا بطرف نکاح او و جفت کردن او

ذكره ابو داود في سننه وينبغي ايضا ان تكون من ذوات الدين

یاد کرد این حدیث را ابوداود در سنن خود و همی سزد این که باشد زن از خداوندان دین

والعقل لما روى ابو هريرة رض عن النبي صلى الله عليه انه قال تنكح المرأة

و عقل از برای چیزیکه روایت کرد ابوهریره از پیغامبر بدرستی فرمود نکاح کرده شود زن

لاربع لمالها ولحسبها ولجمالها ولدينها فاظفر بذات الدين تربت

از جهت چهار از جهت مال آن و از جهت نژاد آن و از جهت حسن آن و از جهت دین آن پس فیروزی بجو بخداوند دین خاک آلود باد

يداك وانما نص النبي صلى الله عليه على ذات الدين لانها تعين الزوج

دست تو وجز این نیست که حدیث کرد پیغامبر بر خداوند دین زیراکه بدرستی آن یاری میدهد شوهررا

على معيشته وتقنع باليسير والباقيات توقعه في الوزر والوبال

بر زندگانی و قناعت میکند باندک و باقی می اندازد شوهررا در گناه و غم

إلا أن يسلم الله تعالى عن ذلك وقد فسر أكثر المفسرين قوله

مگر آنکه سلامت دارد خدای تعالی از آن و بتحقیق تفسیر کرده‌اند بیشتر مفسران قول خدا تعالی را

عز وجل فالآن باشروهن وابتغوا ما كتب الله لكم المباشرة بالجماع

پس اکنون نزدیکی کنید زنان را و بخواهید چیزی را که نوشته است خدا تعالی مر شما را مباشرت را بجماع کردن

والابتغاء بالولد أي اطلبوا الولد بالمباشرة وكذلك ينبغي للمرأة

و ابتغا را بفرزند یعنی بخواهید فرزند بنزدیکی کردن و هم چنین می سزد مر زن را

أن تنوي بذلك تحصين فرجها والولد والثواب الجزيل عند الله

اینکه نیت کند به نکاح کردن پاک داشتن اندام خود را و فرزند را و ثواب بزرگ از نزد خدا تعالی

بالصبر عند الزوج وعلى الحبل والولادة وتربية الولد لما روى

بصبر کردن نزد شوهر و بر بار و بر زائیدن و بر پروردن فرزند از جهت چیزیکه روایت کرده است

زياد بن ميمون عن أنس بن مالك رض قال إن امرأة كان يقال لها الحولاء

زیاد از انس پسر مالک گفت بدرستی زنی بود گفته میشد مر او را حولا

عطارة من أهل المدينة دخلت على عائشة رض فقالت يا أم المؤمنين

و عطر فروشی بود از مردم مدینه درآمد بر عایشه پس گفت ای مادر مسلمانان

زوجي فلان أتزين له كل ليلة وأتطيب كأني عروس زفت ليلة

شوهر من فلان است می آرایم مر او را هر شب و خوشبوی می‌سازم گویا من عروسم که سپرده شده‌ام

فإذا أوى إلى فراشه دخلت عليه في لحافه والتمس بذلك رضا

پس هرگاه که جای گیرد سوی فراش خود درآیم بر او در لحاف او و میخواهم بآن خوشنودی

الله تعالى حول وجهه عني أراه أبغضني فقالت اجلسي حتى يدخل

خدا تعالی را میگرداند شوهر روی خود را از من می‌بینم او را که دشمن داشت مرا پس گفت عایشه بنشین تا که درآید

رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالت فبينما أنا كذلك إذ دخل رسول الله صلى

پیغامبر خدا گفت حولا در میان آنکه نشسته بودم ناگاه درآمد پیغامبر خدا

الله عليه وسلم فقال ما هذه الريح التي أجدها أتتكم الحولاء أبتعتم منها شيئا

پس فرمود پیغامبر چیست این بوی که می‌یابم او را آمده است شما را حولا خریده‌اید از آن حولا چیزی

قالت عائشة رض لا والله يا رسول الله فقصت الحولاء قصتها فقال

گفت عایشه نه خریده‌ام سوگند خداست ای پیغامبر خدا پس بیان کرد حولا قصه خود را پس فرمود

صلى الله عليه وسلم لها اذهبي واسمعي وأطيعي له قالت أفعل يا رسول الله صلى الله عليه وسلم

پیغامبر خدا مر او را برو و بشنو فرموده او را و فرمانبرداری کن گفت حولا میکنم ای پیغامبر خدا

فما لي من الأجر قال صلى الله عليه وسلم ما من امرأة رفعت من بيت زوجها شيئا

پس چیست مرا از مزد فرمود پیغامبر هیچ زنی که برداشته است از خانه شوهر خود چیزی

وَوَضَعَتْهُ تُرِيْدُ بِهِ الْاِصْلَاحَ اِلَّا كَتَبَ اللّٰهُ تَعَالٰى لَهَا حَسَنَةً وَّمَحٰى
و نهاده است انرا و دران حال که میخواهد راست کردن خانه مگر نوشته است خدا مراورا نیکی و دور کرده
عَنْهَا سَيِّئَةً وَّرَفَعَ لَهَا دَرَجَةً وَّمَا مِنْ اِمْرَاَةٍ حَمَلَتْ مِنْ زَوْجِهَا حِيْنَ
ازان گناه و بلند کرده است مراورا پایه و نیست کسی از زن که حمل گرفته باشد از شوهر خود
تَحْمِلُ اِلَّا كَانَ لَهَا مِنَ الْاَجْرِ مِثْلُ الْقَائِمِ لَيْلَهٗ وَالصَّائِمِ نَهَارَهٗ وَالْغَازِيْ
مگر باشد برای آن زن از اجر چون قایم در شب و روزه دار در روز و جنگ کننده
فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ تَعَالٰى وَمَا مِنْ اِمْرَاَةٍ يَاْتِيْهَا طَلْقٌ اِلَّا كَانَ لَهَا بِكُلِّ طَلْقَةٍ
در راه خدا تعالی و نیست کسی از زن که می آید اورا درد زه مگر که برده است مراورا بهر دردی
عِتْقُ نَسَمَةٍ وَّبِكُلِّ رَضْعَةٍ عِتْقُ رَقَبَةٍ فَاِذَا فَطَمَتْ وَلَدَهَا نَادَاهَا
آزاد کردن بنده و بهر مکیدن آزاد کردن بنده پس چون باز گرفت از شیر فرزند خود را آواز میکند
مُنَادٍ مِّنَ السَّمَآءِ اَيَّتُهَا الْمَرْاَةُ قَدْ كُفِيْتِ الْعَمَلَ فِيْمَا مَضٰى فَاسْتَاْنِفِي
آواز کننده از آسمان ای هرکدام زن تحقیق تمام کردی کار را در زمان گذشته پس از سر گیر
الْعَمَلَ فِيْمَا بَقِيَ قَالَتْ عَائِشَةُ رض قَدْ اُعْطِيَ النِّسَآءُ كَثِيْرًا فَمَا بَالُكُمْ يَا
کار در زمان که باقیست گفت عایشه تحقیق داده شده اند زنان ثواب بسیار پس چیست
مَعْشَرَ الرِّجَالِ فَضَحِكَ رَسُوْلُ اللّٰهِ ثُمَّ قَالَ مَا مِنْ رَجُلٍ اَخَذَ بِيَدِ امْرَاَتِهٖ يُرَاوِدُ
گروه مردان پس خنده کرد رسول خدا پس گفت نیست هیچ مردی که گرفت دست زن خود را
اِلَّا كَتَبَ اللّٰهُ لَهٗ تَعَالٰى حَسَنَةً فَاِنْ عَانَقَهَا فَعَشْرُ حَسَنَاتٍ فَاِذَا اَتَاهَا
مگر نوشته است خدا اورا نیکی و اگر دست در گردن کرد آن زن پس ده نیکی است پس چون آمد زن
كَانَ خَيْرًا مِّنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيْهَا فَاِذَا قَامَ لِيَغْتَسِلَ لَمْ يَمُرَّ الْمَآءُ عَلٰى شَعْرَةٍ
باشد بهتر از دنیا و چیزیکه در انست و چون برخیزد تا غسل کند نمیگذرد آب را بر موی
مِّنْ جَسَدِهٖ اِلَّا تُكْتَبُ لَهٗ حَسَنَةٌ وَّتُمْحٰى عَنْهُ سَيِّئَةٌ وَّتُرْفَعُ لَهٗ دَرَجَةٌ
از تن او مگر نوشته میشود اورا نیکی و دور کرده میشود ازو گناه و بلند کرده میشود اورا درجه
وَمَا يُعْطٰى بِغُسْلِهٖ خَيْرٌ مِّنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيْهَا وَاِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ يُبَاهِيْ
و چیزیکه داده میشود بغسل کردن بهتر است از دنیا و چیزیکه در انست و بدرستی خدای تعالی فخر میکند
بِهِ الْمَلٰٓئِكَةَ يَقُوْلُ اُنْظُرُوْا اِلٰى عَبْدِيْ قَامَ فِيْ لَيْلَةٍ قَرَّةٍ يَغْتَسِلُ مِنَ
بغسل کردن فرشتگان را میگوید ببینید بطرف بنده من استاده در شب سرد که غسل میکند از
الْجَنَابَةِ يَتَيَقَّنُ بِاَنِّيْ رَبُّهٗ اِشْهَدُوْا بِاَنِّيْ قَدْ غَفَرْتُ لَهٗ وَعَنْ اِبْنِ
جنابت یقین دارد باین که بدرستی من پروردگار اویم گواه باشید باین که تحقیق بخشیدم مراورا و نقل است از ابن
فُضَالَةَ عَنِ الْحُسَيْنِ رض قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ اِسْتَوْصُوْا بِالنِّسَآءِ
واورا از امام حسین گفت امام حسین فرمود پیغامبر خدا قبول کنید پند من در حق زنان

خيرا فانهن عوان عندكم يعني ما سورات لا يملكن لانفسهن شيئا

نيكي را بدرستي ايشان بند يانند پيش شما يعني مالك نيستند مر نفس هاي خود را چيزي

وانما اخذتموهن بامانة الله تبارك وتعالى واستحللتم فروجهن

وجز اين نيست كه گرفته ايد شما ايشانرا بامانت خداي تعالى و حلال ساخته ايد اندامهاي ايشانرا

بكلمة الله عز وجل وعن عبادة ابن كثير عن عبد الله الجريري عن

بكلمه خداي تعالى و نقلست از عباده پسر كثير واز عبد الله واو از

ميمونة زوج النبي صلى الله عليه قالت قال رسول الله صلى الله عليه خيار الرجال

ميمونه زوجه پيغامبر گفت فرمود پيغامبر خدا بهترين مردان

من امتي خيارهم لنسائهم وخير النساء من امتي خيرهن لازواجهن

از امت من بهتر ايشانست مر زنان خود را و بهترين زنان از امت من بهترين ايشانست مر شوهران خود را

يرفع لكل امراة منهن كل يوم وليلة اجر الف شهيد قتلوا في سبيل

برداشته ميشود هر زني را از ايشان هر روز و شب مزد هزار شهيد كه كشته شده اند در راه خدا

الله صابرين محتسبين وتفضل احديهن على الحور العين كفضل

دران حال كه صابر اند و طلب اجر كننده اند از خدا و بزرگ است يكي از ايشان بر حور عين همچو بزرگي

محمد صلى الله عليه على ادنى رجل منكم وخير النساء من امتي من تاتي مسرة

محمد بر كمترين مردي از شما و بهترين زنان از امت من كسيست كه مي آيد شاد كننده

زوجها في كل شيء يهواه ما خلا معصية الله تعالى عز وجل وخير

مر شوهر خود را در هر چيز كه دوست ميدارد او را جز از گناه خداي تعالى بهترين

الرجال من امتي من تلطف باهله لطف الوالدة بولدها يكتب لكل

مردان از امت من كسيست كه مهرباني كند با اهل خود هم چون مهرباني مادر بفرزند خود نوشته ميشود هر

رجل منهم كل يوم وليلة اجر مائة شهيد قتلوا في سبيل الله صابرين

مرد را از ايشان هر روز و شب مزد صد شهيد كشته شده اند در راه خدا در حالتي كه صبر كننده

محتسبين فقال عمر بن الخطاب رض يا رسول الله وكيف يكون

و طلب ثواب كننده اند پس گفت عمر بن خطاب اي پيغامبر خدا چگونه ميباشد

للمراة اجر الف شهيد وللرجل اجر مائة شهيد قال صلى الله عليه اوما

زن را مزد هزار شهيد و مرد را مزد صد شهيد فرمود رسول عم آيا تو

علمت ان المراة اعظم اجرا من الرجل وافضل ثوابا فان الله عز وجل

ندانستي بدرستي زن بزرگترست از روي مزد از مرد و بهترست از روي ثواب پس بدرستي خداي

يرفع للرجل في الجنة درجات فوق درجاته برضاء زوجته عنه

بلند ميكند براي مرد در بهشت مرتبه ها بالاي مرتبه هاي او بسبب خوشنودي زن او از او

وَدُعَائِهَا لَهُ أَوَ عَلِمْتَ أَنَّ أَعْظَمَ وِزْرًا بَعْدَ الشِّرْكِ بِاللهِ الْمَرْأَةُ إِذَا

وداعا کردن زن مرد را یا نه دانستی تو بدرستی بزرگتر از روی بار گناه بعد از کفر بخدا زن است چون

غَضَبَتْ زَوْجَهَا أَلَا فَاتَّقُوا اللهَ فِي الضَّعِيفَيْنِ فَإِنَّ اللهَ سَائِلُكُمْ عَنْهُمَا

غضب میکند شوهر خود را آگاه باشید بپرهیزید خدا را در دو ناتوان پس بدرستی خدا پرسنده شماست از ایشان

الْيَتِيمِ وَالْمَرْأَةِ فَمَنْ أَحْسَنَ إِلَيْهِمَا فَقَدْ بَلَغَ إِلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَرِضْوَانِهِ

یکی یتیم و دیگری زن پس هر که نیکوی کرد بطرف آن هر دو پس تحقیق رسید بطرف خدا تعالی و خوشنودی آن

وَمَنْ أَسَاءَ إِلَيْهِمَا فَقَدِ اسْتَوْجَبَ مِنَ اللهِ سَخَطَهُ وَحَقُّ الزَّوْجِ كَحَقِّي

و هر که بدی کرد با ایشان پس تحقیق سزاوار شد از خدا غضب او را و حق شوهر همچون حق من است

عَلَيْكُمْ فَمَنْ ضَيَّعَ حَقِّي فَقَدْ ضَيَّعَ حَقَّ اللهِ فَقَدْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللهِ وَ

بر شما پس کسی که ضایع کرد حق مرا پس تحقیق ضایع کرد حق خدا را پس تحقیق سزاوار گشت بغضب خدای و

مَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ وَعَنْ أَبِي جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ

بازگشت او ست دوزخ و نقل است از ابی جعفر

جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللهِ رض قَالَ بَيْنَمَا نَحْنُ عِنْدَ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ فِي نَفَرٍ

و او از جابر گفت جابر ناگاه ما نزد پیغامبر خدا بودیم و آن حضرت در جماعتی

مِنْ أَصْحَابِهِ رض إِذْ أَقْبَلَتْ حَتَّى قَامَتْ عَلَى رَأْسِهِ ثُمَّ قَالَتِ السَّلَامُ عَلَيْكَ

از یاران خود بود در آن وقت پیش آمد زنی تا آنکه استاد بر سر پیغامبر خدا گفت سلام بر تو باد

يَا رَسُولَ اللهِ أَنَا وَافِدَةُ النِّسَاءِ إِلَيْكَ لَيْسَتِ امْرَأَةٌ يَبْلُغُهَا مَسِيرِي

ای پیغامبر خدا من پیغام کننده زنانم بطرف تو نیست هیچ زنی که میرسد او را سیر کردن

إِلَيْكَ إِلَّا أَعْجَبَهَا ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللهِ إِنَّ اللهَ تَعَالَى رَبُّ الرِّجَالِ وَرَبُّ

بطرف تو مگر آنکه عجب نماید او را سیر کردن من ای پیغامبر خدا بدرستی خدا تعالی پروردگار مردان و پروردگار

النِّسَاءِ وَآدَمُ أَبُو الرِّجَالِ وَأَبُو النِّسَاءِ وَحَوَّاءُ أُمُّ الرِّجَالِ وَأُمُّ النِّسَاءِ

زنان است و آدم پدر مردان و پدر زنانست و حوا مادر مردان و مادر زنان است

فَالرِّجَالُ إِذَا خَرَجُوا فِي سَبِيلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ فَقُتِلُوا فَأَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ

پس مردان چون می برایند بجهاد راه خدای پس کشته شوند پس زنده اند نزد پروردگار خود

يُرْزَقُونَ وَإِذَا جُرِحُوا فَلَهُمْ مِنَ الْأَجْرِ مِثْلُ مَا عَلِمْتَ وَنَحْنُ نَجْلِسُ عَلَيْهِمْ

روزی داده میشوند و چون زخمی شوند پس مر ایشان راست از مزد مانند چیزیکه دانستی تو و ما می نشینیم بر ایشان

وَنَخْدُمُهُمْ فَهَلْ لَنَا مِنَ الْأَجْرِ شَيْءٌ قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَعَمْ أَقْرِئِي عَنِّي النِّسَاءَ

و خدمت میکنیم ایشان را آیا ما را از مزد چیزیست فرمود پیغامبر آری بخوان از من زنان را

السَّلَامَ وَقُولِي لَهُنَّ إِنَّ طَاعَةَ الزَّوْجِ وَاعْتِرَافًا بِحَقِّهِ يَعْدِلُ مَا

سلام و بگو ایشان را بدرستی فرمانبرداری شوهر و قبول کردن حق او برابر میشود ثوابی را

هُنَالِكَ وَقَلِيلٌ مِنْكُنَّ يَفْعَلُهُ وَعَنْ ثَابِتٍ عَنْ أَنَسٍ رض قَالَ حِينَ بَعَثَتْنِي النِّسَاءُ

آنجا هست واندکی از شمایان میکنند آنرا ونقل آرد ثابت واو از انس رض گفت وفرستادند مرا زنان

إِلَى رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللّٰهِ ذَهَبَ الرِّجَالُ بِالْفَضْلِ وَبِالْجِهَادِ فِي

بطرف پیغامبر خدا ص پس گفتم ای پیغامبر خدا رفتند مردان بزیادتی وبه غزا کردن در

سَبِيلِ اللّٰهِ تَعَالَى فَمَا لَنَا مِنْ عَمَلٍ مَنْ نُدْرِكُ بِهِ عَمَلَ الْمُجَاهِدِينَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ

راه خدا پس چیست مارا از کاری که برسیم بآن کار غازیانرا در راه خدا

قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَهْنَةُ إِحْدَاهُنَّ فِي بَيْتِهَا تُدْرِكُ عَمَلَ الْمُجَاهِدِينَ فِي

فرمود پیغمبر خدا ص خدمت یکی از ایشان در خانه میرسد کار غازیانرا در

سَبِيلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَعَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ رض قَالَ سُئِلَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

راه خدا تعالی وروایت است از عمران گفت پرسیده شد پیغامبر خدا ص

هَلْ عَلَى النِّسَاءِ جِهَادٌ فَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَعَمْ جِهَادُهُنَّ الْغَيْرَةُ يُجَاهِدْنَ أَنْفُسَهُنَّ

آیا بر زنان جهاد هست پس فرمود پیغامبر ص آری جهاد ایشان غیرت کردن است جهاد میکنند ایشان نفس خود را

فَإِنْ صَبَرْنَ فَهُنَّ مُجَاهِدَاتٌ فَإِنْ رَضِينَ فَهُنَّ مُرَابِطَاتٌ وَلَهُنَّ أَجْرَانِ

پس اگر صبر کنند پس ایشان جهاد کنندگانند پس اگر ایشان راضی شوند پس ایشان ... و مر ایشانراست دو مزد

اثْنَانِ فَيَنْبَغِي لِلزَّوْجَيْنِ أَنْ يَعْتَقِدَا هٰذَا الثَّوَابَ الْمَذْكُورَ فِي هٰذَا الْحَدِيثِ

پس سزاوار مر زن و مرد را آنکه اعتقاد کنند این ثواب مذکور را در این حدیث

وَمَا قَبْلَهَا عِنْدَ الْعَقْدِ وَالْجِمَاعِ جَمِيعًا وَأَدَاءِ الْحَقِّ الْوَاجِبِ عَلَى كُلِّ وَاحِدٍ

وآنچه قبل از آنست نزد عقد کردن و جماع کردن و بجا آوردن حق را که واجبست بر هر یکی

مِنْهُمَا لِلْآخَرِ بِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ لِيَكُونَا مُطِيعَيْنِ لِلّٰهِ عَزَّ

از ایشان دیگری را بقول خدا و مر ایشان مانند آنست که مردانرا بر ایشانست تا آنکه باشد زن و مرد فرمانبردار

وَجَلَّ مُمْتَثِلَيْنِ أَمْرَهُ جَلَّ ثَنَاؤُهُ وَتَعْتَقِدُ الْمَرْأَةُ أَنَّ ذٰلِكَ خَيْرٌ لَهَا مِنَ الْجِهَادِ

در حالیکه بجا آرند فرمان خدا را و اعتقاد کند زن بدرستی آن جهاد کردن بانفس خود بهتر است از جنگ با کافران

وَالْغَزْوِ لِمَا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ لَيْسَ شَيْءٌ خَيْرًا لِلْمَرْأَةِ مِنْ زَوْجٍ

از برای آنکه نقل است از پیغامبر ص بدرستیکه فرمود نیست چیزی بهتر مر زن را از شوهر

أَوْ قَبْرٍ وَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِسْكِينٌ مِسْكِينٌ رَجُلٌ لَيْسَتْ لَهُ امْرَأَةٌ قِيلَ يَا

یا گور و فرمود پیغامبر ص گداست گداست مردیکه نیست مر او را زن گفته شد ای

رَسُولَ اللّٰهِ وَإِنْ كَانَ غَنِيًّا مِنَ الْمَالِ قَالَ وَإِنْ كَانَ غَنِيًّا مِنَ الْمَالِ وَقَالَ مِسْكِينَةٌ مِسْكِينَةٌ امْرَأَةٌ

پیغمبر خدا اگرچه باشد توانگر از مال فرمود پیغمبر اگرچه باشد توانگر از مال و فرمود پیغمبر گداست گداست زنی

لَيْسَ لَهَا زَوْجٌ قِيلَ يَا رَسُولَ اللّٰهِ وَإِنْ كَانَتْ غَنِيَّةً مِنَ الْمَالِ قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

که نباشد مر او را شوهر گفته شد ای پیغمبر خدا اگرچه باشد توانگر از مال فرمود پیغامبر ص

وَإِنْ كَانَتْ غَنِيَّةً مِنَ الْمَالِ وَيُسْتَحَبُّ أَنْ يَكُونَ الْعَقْدُ يَوْمَ

واگرچه باشد توانگر از مال و دوست اینکه باشد نکاح روز

الْجُمُعَةِ أَوِ الْخَمِيسِ وَالْمَسَاءُ أَوْلَى مِنَ التَّبْكِيرِ وَيُسَنُّ أَنْ يَكُونَ الْخُطْبَةُ

جمعه یا روز پنجشنبه و شب کردن عقد بهتر است از روز و سنت است اینکه باشد خطبهٔ نکاح

قَبْلَ الْوَاجِبِ فَإِنْ أُخِّرَتْ جَازَ وَهُوَ مُخَيَّرٌ بَيْنَ أَنْ يَعْقِدَ النِّكَاحَ

پیش از ایجاب و قبول پس اگر تاخیر کرده شد رواست و آن مختار است میان آنکه بسته بندد نکاح

بِنَفْسِهِ أَوْ يُوَكِّلَ فِيهِ غَيْرَهُ فَإِذَا انْعَقَدَ الْعَقْدُ يُسْتَحَبُّ لِلْحَاضِرِينَ

خودش یا وکیل میکند در آن دیگری را پس چون بسته شد عقد اولیست مر حاضران را

أَنْ يَقُولُوا بَارَكَ اللّٰهُ لَكَ وَبَارَكَ عَلَيْكَ وَجَمَعَ بَيْنَكُمَا فِي خَيْرٍ وَ

اینکه بگویند برکت کند خدا مر ترا و برکت باد بر تو و جمع کند میان شما در نیکوی و

عَافِيَةٍ ثُمَّ إِنْ طَلَبَتِ الْمَرْأَةُ وَأَهْلُهَا الْإِمْهَالَ اسْتُحِبَّ لَهُ إِجَابَتُهُمْ

تندرستی پس اگر طلب کرد زن و اهل آن درنگ اولیست مر او را پذیرفتن

إِلَى ذَلِكَ قَدْرَ مَا يَعْلَمُ التَّهَيُّؤَ لِأُمُورِهَا فِيهِ وَقَضَاءَ حَوَائِجِهَا

بطرف آن مدت اندازی که بداند ساختگی کردن کارهای زن را چندان مدت و ادا کردن حاجت او را

مِنْ شِرَاءِ الْجِهَازِ وَالتَّزَيُّنِ لَهَا فَإِذَا زُفَّتْ إِلَيْهِ اتَّبَعَ مَا رُوِيَ عَنْ

از خریدن جهاز و آراستن مر او را پس چون سپرده شد بسوی او پیروی کند چیزی را که روایت کرده از

عَبْدِ اللّٰهِ ابْنِ مَسْعُودٍ رض وَذَلِكَ أَنَّهُ جَاءَهُ رَجُلٌ فَقَالَ إِنِّي تَزَوَّجْتُ

عبد الله ابن مسعود و آن روایت اینست بدرستی آمد عبد الله را مردی پس گفت بدرستی من زن گرفته‌ام

جَارِيَةً بِكْرًا وَقَدْ خَشِيتُ أَنْ تَكْرَهَنِي أَوْ تَفْرَكَنِي فَقَالَ لَهُ إِنَّ

زن بکر و تحقیق ترسیدم اینکه ناخوش دارد مرا یا دشمن دارد مرا پس گفت عبد الله مر او را بدرستی

الْأُلْفَ مِنَ اللّٰهِ وَالْفَرْكَ مِنَ الشَّيْطَانِ وَإِذَا دَخَلَتْ إِلَيْكَ فَمُرْهَا

الفت از خداست و دشمنی از شیطان است و چون درآید زن در خانه پس امر کن او را

لِتُصَلِّيَ خَلْفَكَ رَكْعَتَيْنِ وَقُلِ اللّٰهُمَّ بَارِكْ لِي فِي أَهْلِي وَبَارِكْ

که نماز کند در پس تو دو رکعت و بگو ای خدایا برکت ده مرا در اهل من و برکت کن

لِأَهْلِي فِيَّ اللّٰهُمَّ ارْزُقْنِي مِنْهُمْ وَارْزُقْهُمْ مِنِّي اللّٰهُمَّ اجْمَعْ

مر اهل مرا در من ای بار خدایا روزی کن مرا از ایشان و روزی کن ایشان را از من ای بار خدایا جمع کن

بَيْنَنَا إِذَا جَمَعْتَ فِي خَيْرٍ وَفَرِّقْ بَيْنَنَا إِذَا فَرَّقْتَ إِلَى خَيْرٍ فَإِذَا أَرَادَ

میان ما تا وقتی که جمع میکنی در نیکوی و پراگنده کن میان ما وقتی که پراگنده میکنی بسوی نیکی پس چون خواهد

الْجِمَاعَ فَلْيَقُلْ بِسْمِ اللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ اللّٰهُمَّ اجْعَلْ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً

نزدیکی کردن را پس بگوید آغاز میکنم بنام خدا که بلند است و بزرگ است ای بار خدایا پیدا کن از دو پاک

إن قدّرت أن تخرج عن صلبي اللّهم جنّبني الشيطان وجنّب

اگر اندازه کرده تو اینکه برآید آن از صلب من ای بارخدایا بگوشه دار مرا از شیطان و بگوشه دار

الشيطان ما رزقتني فإذا قضى حاجته فليقل بسم الله الحمد لله

شیطان را از چیزیکه روزی کرده تو مرا و چون ادا کرد مرد حاجت خود را پس بگوید بنام خدا و ستایش مر خدای را

الذي خلق من الماء بشرا فجعله نسبا وصهرا وكان ربك قديرا

آنکه آفرید از آب آدمی را پس گردانید آنرا نژاد و دامادی و بوده است پروردگار تو توانا

يقول ذلك في نفسه ولا يحرّك به شفتيه والأصل في ذلك ما

بگوید آنرا در نفس خود و نه جنبانند بآن گفتن دو لب خود را و اصل در آن گفتن چیزیست

روى كريب عن ابن عباس رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو أن

که روایت کرده است کریب از ابن عباس رض گفت گفت پیغمبر خدا صلعم اگر بدرستی

أحدكم إذا أراد أن يأتي أهله قال بسم الله اللّهم جنّبنا الشيطان

یکی از شما چون وقتی میخواهد اینکه بیاید اهل خود را گفت بسم الله ای بارخدایا دور دار مرا از شیطان

وجنّب الشيطان ما رزقتنا ثم إن قدّر أن يكون بينهما ولد

و دور دار شیطان را از چیزیکه روزی کرده مرا پس اگر اندازه کرده شده است اینکه میان ایشان باشد فرزند

في ذلك لم يضرّه شيطان أبدا وإذا ظهرت أمارة حبل المرأة

در آن وقت هیچ ضرر نرساند او را شیطان همیشه و چون ظاهر شود نشانه بار

فليصف غذاءها من الحرام والشبهة ليتخلّق الولد على أساس لا

پس پاک کند خوراک زن را از حرام و شبهه تا پیدا شود فرزند بر بنیاد که نی

يكون للشيطان عليه سبيل والأولى أن يكون من حين الزفاف

باشد شیطان را بروی راه و بهتر آنست اینکه می باشد پاکی خوراک از هنگام سپردن زن

ويدوم على ذلك ليتخلّص هو وأهله وولده من الشيطان في الدنيا

و همیشه باشد بر آن تا خلاص شود مرد و اهل او و فرزند او از شیطان در دنیا

ومن النار في العقبى قال الله عزّ وجلّ يا أيها الذين آمنوا قوا أنفسكم

و از آتش در آخرت گفت خدای ای کسانی که ایمان آورده اید نگاه دارید خود را

وأهليكم نارا ومع ذلك يخرج الولد صالحا بارّا بوالديه طائعا

و اهل خود را از آتش دوزخ و به آن می برآید فرزند نیکوکار فرمان بردار مادر و پدر را گردنده

لربه عزّ وجلّ كلّ ذلك ببركة تصفية الغذاء فإذا فرغ من الجماع

مر پروردگار خود را همه آن به برکت پاکی خوراک است پس چون فارغ شود از جماع

تنحّى عنها وغسل ما به من الأذى وتوضّأ إن أراد العود إليها

دور شود از زن و بشوید چیزیکه با وست از چرکنت و وضو کند اگر میخواهد بازگشتن بسوی زن

وَاِلَّا اغتسل وَلَا يَنَامُ جُنُبًا فَاِنَّهُ مَكْرُوهٌ وَكَذٰلِكَ رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ

و اگر نه غسل کند و نخوابد جنب پس آن مکروه است و همچنین روایت است از پیغامبر

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِلَّا اَنْ يَشُقَّ ذٰلِكَ عَلَيْهِ لِبَرْدٍ اَوْ بُعْدِ حَمَّامٍ وَمَاءٍ اَوْ خَوْفٍ وَنَحْوِ

مگر آنکه سخت باشد آن غسل کردن براو از جهت سرما یا دوری گرمابه و آب از جهت ترس و مانند آن

ذٰلِكَ فَيَنَامُ اِلٰى حِيْنِ زَوَالِ ذٰلِكَ وَلَا يَسْتَقْبِلُ الْقِبْلَةَ عِنْدَ الْمُجَامَعَةِ

پس خواب کند تا هنگام دور شدن آن و رو نه آرد قبله را هنگام جماع کردن

وَيُغَطِّيْ رَاْسَهُ وَيَسْتَتِرُ عَنِ الْعُيُوْنِ وَاِنْ كَانَ عَنْ صَبِيٍّ طِفْلٍ لِاَنَّهُ رُوِيَ

و بپوشد سر خود را و پوشیده شود از چشمها و اگرچه باشد از کودک بچه زیرا که بدرستی روایت کرده است

عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهُ قَالَ اِذَا اَتٰى اَحَدُكُمْ اَهْلَهُ فَلْيَسْتَتِرْ فَاِنَّهُ اِذَا لَمْ يَسْتَتِرْ

از پیغامبر بدرستی گفت چون می آید یکی از شما اهل خود را پس پوشیده شود پس بدرستی چون نمی پوشد

اِسْتَحْيَتِ الْمَلٰٓئِكَةُ وَخَرَجَتْ وَيَحْضُرُهُ الشَّيْطَانُ وَاِذَا

شرم میدارند فرشتگان و می برآیند و حاضر میشوند او را دیوان و چون

كَانَ بَيْنَهُمَا وَلَدٌ كَانَ الشَّيْطَانُ فِيْهِ شَرِيْكًا وَكَذٰلِكَ يُرْوٰى عَنِ

میباشد ایشان را فرزند میباشد شیطان در او شریک و همچنین روایت کرده میشود از

السَّلَفِ اَنَّهُ اِذَا لَمْ يُسَمِّ عِنْدَ الْجِمَاعِ اِلْتَفَّ الشَّيْطَانُ عَلٰى اِحْلِيْلِهِ

علمای گذشته بدرستی چون بسم اللّٰه نگوید نزد جماع می پیچد شیطان بر سوراخ ذکر او

يَطَأُ كَمَا يَطَأُ وَيُسْتَحَبُّ لَهُ الْمُلَاعَبَةُ لَهَا قَبْلَ الْجِمَاعِ وَالْاِنْتِظَارُ

و طی میکند شیطان چنانچه وطی میکند او و دوست است مر او را بازی کردن با زن پیش از جماع و دوست منتظر بودن

لَهَا بَعْدَ قَضَاءِ حَاجَتِهِ حَتّٰى تَقْضِيَ حَاجَتَهَا فَاِنَّ تَرْكَ ذٰلِكَ مَضَرَّةٌ

زن را پس از ادای کردن حاجت خود تا تمام کند حاجت خود را پس بدرستی ترک انتظار رنج رسانیدن

عَلَيْهَا وَرُبَّمَا اَفْضٰى اِلَى الْبَغْضَاءِ وَالْمُفَارَقَةِ وَاِنْ اَرَادَ الْعَزْلَ عَنْهَا

بر زنست گاهی میرساند آن بسوی دشمنی و جدائی و اگر میخواهد انزال بیرون فرج زن

فَلَا يَفْعَلُ اِلَّا بِاِذْنِهَا اِنْ كَانَتْ حُرَّةً وَبِاِذْنِ سَيِّدِهَا اِنْ كَانَتْ

پس نکند مگر بفرمان زن اگر باشد آزاد و بفرمان خداوند آن اگر باشد

اَمَةً وَاِنْ كَانَتْ اَمَتَهُ جَازَ بِغَيْرِ اِذْنِهَا لِاَنَّهُ لَا حَقَّ لَهَا دُوْنَهَا وَقَدْ جَاءَ

داه و اگر باشد داه او جائز است بغیر فرمان داه زیرا که بدرستی حق نیست داه را و تحقیق آمد

رَجُلٌ اِلٰى رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ اِنَّ لِيْ جَارِيَةً هِيَ خَادِمَتُنَا

مرد بسوی پیغامبر خدا پس گفت بدرستی مرا داه است که آن خدمتگار ماست

اَطُوْفُ عَلَيْهَا وَاَنَا اَكْرَهُ اَنْ تَحْمِلَ فَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِعْزِلْ عَنْهَا اِنْ شِئْتَ

میگردم بر آن و ما بد داریم آنکه باردار شود گفت پیغامبر دور شو از آن هنگام انزال اگر میخواهی تو

فانه سيأتيها ما قدر لها ويجتنب وطيها في حال الحيض والنفاس

پس بدرستی سر انجام می آید اورا آنچه مقدر است اورا از فرزند و پرهیزد وطی کردن زن را در وقت حیض و نفاس

وكذلك بعد انقطاع الدم حتى تغتسل من الحيض قولا واحدا و

و هم چنین پرهیزد پس از دور شدن خون تا آنکه غسل کند بیک قول و

في النفاس قبل الاربعين استحبابا فان لم تجد الماء وجبا التيمم

در نفاس پیش چهل روز از روی ادب پس اگر نیافت آب را واجبست تیمم کردن

فان خالف فوطي فيه تصدق بدينار او بنصف دينار على احدى

پس اگر خلاف کرد پس وطی کرد در آن حال صدقه دهد یک دینار یا نیم دینار بیکی از دو

الروايتين والاخرى يستغفر الله تعالى ويتوب ان ترجع الى مثله

روایت و بروایت دیگر آمرزش خواهد از خدا و توبه کند از آنکه باز گردد بسوی مانند آن

ولا يكفر ويجتنب وطيها في الموضع المكروه قال النبي صلى الله عليه وسلم

و کفاره ندهد و پرهیزد وطی کردن زن را در جایگاه بد یعنی دبر فرمود پیغامبر

ملعون من اتى امرأة في دبرها فان لم تشق نفسه الى الجماع لا يجوز

دور است از رحمت هرکه آمد زن را در دبر آن پس اگر آرزومند نیست نفس او بسوی جماع روا نیست

له تركه لان لها حقا في ذلك وعليها مضرة في تركه لان شهوتها

مرد را که ترک کند آن زیرا که بدرستی مر زن راست حق در جماع و بر زن مضرتست در ترک کردن آن زیرا که بدرستی شهوت زن

اعظم من شهوته وقد روى ابو هريرة رض ان النبي صلى الله عليه وسلم قال

بزرگتر است از شهوت مرد و بتحقیق روایت کرده است ابوهریره بدرستی پیغامبر فرمود

فضلت شهوة النساء على الرجال بتسعة وتسعين الا ان الله

افزون گشت شهوت زنان بر مردان به نود و نه حصه مگر آنکه بدرستی خدا

تعالى القى عليهن الحياء وقيل الشهوة عشرة اجزاء تسعة منها

انداخته است بر ایشان پرده شرم و گفته شده است که شهوت ده حصه است نه از آن

للنساء وواحدة للرجال والقدر الذي لا يجوز ان يؤخر الوطي

زنان راست و یکی مردان را و مقداریست که روا نیست تاخیر کردن وطی

عنه اربعة اشهر الا ان يكون له عذر فان جاوز الاربعة

از آن چهار ماه است مگر آنکه باشد مر او را عذر پس اگر گذشت چهار

الاشهر كان لها فراقه وان سافر عنها مدة اكثر من ستة

ماه مر زن را جدا شدن از مرد و اگر سفر کرد مرد از آن مدت بیشتر از شش

اشهر فطلبت منه القدوم فابى ان يقدم مع القدرة كان

ماه پس طلب کرد زن از مرد آمدن را پس انکار کرد مرد آمدن را با توانست باشد

لِلْحَاكِمِ اَنْ يُفَرِّقَ بَيْنَهُمَا اِذَا طَلَبَتْ لِزَوْجَةُ ذٰلِكَ وَهٰذَا هُوَ

مر حاکم را اینکه جدائی کند میان ایشان چون طلب کند زن جدائی را واین مدت چهار ماه آن تعین

التَّاقِيْتُ الَّذِيْ وَقَّتَهُ عُمَرُ ابْنُ الْخَطَّابِ رض لِلنَّاسِ فِيْ مَغَازِيْهِمْ

مدتی است که معین کرده است آنرا عمر خطاب رض برای مردم در غزوهای ایشان

يَسِيْرُوْنَ شَهْرًا وَّيُقِيْمُوْنَ اَرْبَعَةَ اَشْهُرٍ وَيَسِيْرُوْنَ رَاجِعِيْنَ اِلٰى

در آن حال که سیر میکنند یکماه و می ایستند چهار ماه و سیر میکنند درحال که باز میگردند بسوی

اَهْلِهِمْ شَهْرًا وَاِذَا رَاٰى امْرَاَةً غَيْرَهُ فَاَعْجَبَتْهُ جَامَعَ امْرَاَتَهُ لِيَسْكُنَ

اہل خود تا یکماه چون بیند زن دیگر را جماع کند زن خود را تا فرو نشیند

مَا بِهِ مِنَ التَّوَقَانِ لِمَا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهُ قَالَ اِذَا رَاٰى اَحَدُكُمْ

چیزیکه باوست از آرزو از جهت چیزیکه روایت است از پیغامبر صلعم بدرستی گفت چون بیند یکی از شما

امْرَاَةً تُعْجِبُهُ فَلْيَاْتِ اَهْلَهُ فَاِنَّ الشَّيْطَانَ يُقْبِلُ فِيْ صُوْرَةِ امْرَاَةٍ

زنی را که عجب می آرد او را پس بیاید اہل خود را پس بدرستی شیطان پیش می آید در صورت زن

وَيُدْبِرُ فِيْ صُوْرَةِ امْرَاَةٍ فَمَنْ لَّمْ تَكُنْ لَهُ امْرَاَةٌ فَلْيَلْتَجِئْ اِلَى اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ

و پشت میدهد در صورت زن پس کسیکه نبوده است او را زن پناه آرد بسوی خدا

وَيَسْاَلُهُ السَّلَامَةَ مِنَ الْمَعَاصِيْ وَيَسْتَعِيْذُ بِهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيْمِ

و بجوید ازو سلامتی از گناہان و پناه جوید بخدا از شیطان که رانده شده است

وَلَا يَجُوْزُ لَهُ اَنْ يُّحَدِّثَ غَيْرَهُ بِمَا جَرٰى بَيْنَهُ وَبَيْنَ اَهْلِهِ مِنْ اَمْرِ

و روا نیست مرد را اینکه سخن کند دیگری را آنچیزیکه رفته است میان او و میان زن او از حال

الْجِمَاعِ وَلَا لِلْمَرْاَةِ اَنْ تُحَدِّثَ بِذٰلِكَ لِلنِّسَاءِ لِاَنَّ ذٰلِكَ سُخْفٌ وَّدَنَاءَةٌ

جماع و نیست روا مر زن را اینکه سخن کند بان حال جماع مر زنان را زیرا آنکه بدرستی این کمینگی است و فرومایگیست

وَقَبِيْحٌ فِي الشَّرْعِ وَالْعَقْلِ لِمَا رَوٰى اَبُوْ هُرَيْرَةَ رض فِيْ حَدِيْثٍ فِيْهِ طُوْلٌ

و بد است در شرع و عقل از جهت چیزیکه روایت کرده است ابوهریره رض در حدیث که در آن درازیست

عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِلٰى اَنْ قَالَ ثُمَّ اَقْبَلَ عَلَى الرِّجَالِ فَقَالَ هَلْ مِنْكُمُ الرَّجُلُ

از پیغامبر تا آنکه گفت ابوهریره پس و آورد پیغمبر بر مردان پس گفت پیغمبر آیا از شما مردیست

اِذَا اَتٰى اَهْلَهُ فَاَغْلَقَ عَلَيْهِ بَابَهُ وَاَلْقٰى عَلَيْهِ سِتْرَهُ وَاسْتَتَرَ بِسِتْرِ اللّٰهِ

چون می آید اہل خود را پس می بندد در او و می اندازد پرده را و می پوشد به پرده خدا

قَالُوْا نَعَمْ قَالَ ثُمَّ يَجْلِسُ بَعْدَ ذٰلِكَ فَيَقُوْلُ فَعَلْتُ كَذَا فَعَلْتُ كَذَا

گفتند آری گفت پیغمبر پس می نشیند آن مرد بعد ازان پس میگوید کردم چنین کردم چنین

قَالَ فَسَكَتُوْا قَالَ فَاَقْبَلَ عَلَى النِّسَاءِ فَقَالَ هَلْ مِنْكُنَّ مَنْ تُحَدِّثُ

گفت ابوهریره پس خاموش شدند گفت ابوهریره پس روآورد پیغمبر بر زنان پس گفت آیا از شما کسی هست که سخن میکند

فسكتن فجثت فتاة على احدى ركبتيها وتطاولت لرسول الله

پس خاموش شدند پس برانو شد یکی زن جوان بر یکی از دو زانوی خود و دراز شد مر پیغامبر را

صلى الله عليه وسلم ليراها ويسمع كلامها فقالت يا رسول الله انهم ليحدثون

تا ببیند اورا و بشنود سخن اورا پس گفت آن زن جوان ای پیغامبر خدا بدرستی مردان هرآینه سخن میکنند

وانهن ليحدثنه فقال هل تدرون ما مثل ذلك انما مثل ذلك

و بدرستی زنان هرآینه سخن میکنند پس فرمود پیغمبر آیا میدانید چیست مانند آن کسی که میگوید این سخن را جز این نیست که مانند آن کس

مثل شيطانة لقيت شيطانا في السكة فقضى منها حاجته والناس

و زن شیطان است که دریافت شیطان را در کوچه پس ادا کرد ازو حاجت خود را و حال آنکه مردم

ينظرون اليه الا ان طيب الرجال ما ظهر ريحه ولم يظهر لونه الا

می بینند بسوی او آگاه باشید بدرستی خوشبوی مردان چیزیست که آشکار است بوی او و ظاهر نیست رنگ او آگاه باشید

ان طيب النساء ما ظهر لونه ولم يظهر ريحه **فصل** واذا دعا

بدرستی خوشبوی زنان چیزیکه ظاهرست رنگ او و ظاهر نیست بوی او چون خواند

امرأة للجماع فابت عليه كانت عاصية لله تعالى وعليها وزر

زن خود را برای جماع کردن پس نافرمانی کرد بر او باشد آن زن گنه کار مر خدای را و بر اوست بار گناه

قال النبي صلى الله عليه وسلم في حديث ابي هريرة رض ايما امرأة منعت زوجها

فرمود پیغامبر در حدیث ابی هریره هر زنی که بازداشت شوهر خود را

حاجته كان عليها قيراطان من الاثم وايما رجل منع زوجته

حاجت او باشد بر آن زن دو قیراط از گناه و هر مردی که بازداشت

حاجتها كان عليه من الاثم قيراط يعني الاثم وفي بعض الاحاديث

حاجت زن باشد بر آن مرد از گناه یک قیراط یعنی گناه را و در بعضی حدیث است

قال صلى الله عليه وسلم اذا دعى احدكم امرأته الى فراشه فلتأته وان كانت على

فرمود پیغامبر چون میخواند یکی از شما زن خود را بطرف بستر خود پس بیاید آن زن او را اگرچه بوده است بر

التنور وروى ابو هريرة رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال اذا دعى احدكم امرأته

تنور و روایت کرد ابوهریره از پیغامبر بدرستی فرمود پیغامبر چون میخواند یکی از شما زن خود را

الى فراشه فلم تأته فبات غضبان عليها لعنتها الملئكة حتى تصبح

بسوی فراش خود پس نیاید آن زن او را پس شب گذرد مرد در حالیکه غضبناکست بر وی لعنت کنند فرشتگان تا آنکه صبح کند

وعن قيس بن سعد رضي الله عنه قال اتيت الحيرة فرأيتهم يسجدون

و نقل است از قیس بن سعد گفت آمدم حیره را پس دیدم ایشان را که سجده میکنند

لمرزبان لهم فاتيت النبي صلى الله عليه وسلم فقلت يا رسول الله انت

مر پادشاهی را که از ایشان است پس آمدم پیغامبر را پس گفتم ای پیغامبر خدا تو

أَحَقُّ أَنْ يُسْجَدَ لَكَ فَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَرَأَيْتَ لَوْ مَرَرْتَ بِقَبْرِي أَكُنْتَ تَسْجُدُ

سزاوارتری بانکه سجده کرده شود ترا پس فرمود پیغامبر خبر کن مرا اگر بگذری بگور من ایا بودی که سجده کنی

لَهُ قَالَ قُلْتُ لَا قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلَا تَفْعَلُوا ذٰلِكَ إِذًا وَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَوْ كُنْتُ آمِرٌ

مر گور را گفت سعد گفتم نه فرمود پیغامبر پس مکنید سجده اکنون اگر بودم امر کردم

أَحَدًا أَنْ يَسْجُدَ لِأَحَدٍ لَأَمَرْتُ النِّسَاءَ أَنْ يَسْجُدْنَ لِأَزْوَاجِهِنَّ لِمَا جَعَلَ اللّٰهُ

یکی را بانکه سجده کند مر کسی را هر اینه امر کردم زنان را که سجده کنند مر شوهران خود را از جهت چیزی که گردانیده

عَزَّ وَجَلَّ لَهُمْ عَلَيْهِنَّ مِنَ الْحُقُوقِ وَالْمَرْزُبَانُ هُوَ مَلِكٌ لَهُمْ وَعَنْ حَكِيمِ ابْنِ

خدا برای ایشان بر ایشان از حقها و مرزبان آن پادشاه است مردم حیره را و نقلست از حکیم پسر

مُعٰوِيَةَ الْقُشَيْرِيِّ رض عَنْ أَبِيهِ قَالَ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

معاویه گفت گفتم ای پیغامبر خدا

مَا حَقُّ زَوْجَةِ أَحَدِنَا عَلَيْهِ قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ تُطْعِمَهَا إِذَا طَعِمْتَ وَتَكْسُوهَا

چیست حق زن یکی از ما بر آن فرمود پیغامبر انکه طعام دهی او را چون طعام خوری و بپوشانی او را

إِذَا اكْتَسَيْتَ وَلَا تَضْرِبِ الْوَجْهَ وَلَا تُقَبِّحِ الْوَجْهَ وَلَا تَهْجُرْ إِلَّا فِي الْبَيْتِ

چون بپوشی و نزنی روی او را و بد نگوئی روی او را و جدائی نکنی از و مگر در خانه

فَإِنْ أَصَرَّتِ الْمَرْأَةُ عَلَى النُّشُوزِ وَهُوَ الْامْتِنَاعُ عَنِ الْإِجَابَةِ لِهٰذَا

پس اگر دلیری کرد زن بر سرکشی و آن باز ماندنست از فرمانبرداری مر این

الشَّأْنِ أَوْ بَغِيَّةٌ مُتَكَرِّهَةٌ مُتَبَرِّمَةٌ فَلْيَبْدَإِ الزَّوْجُ بِوَعْظِهَا وَ

کار را یا فرمانبرداری کند در حال ناخوشی تنفر کننده است پس آغاز کند شوهر به پند او و

تَخْوِيفِهَا بِاللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ فَإِنْ أَقَامَتْ عَلَى ذٰلِكَ هَجَرَهَا فِي الْمَضْجَعِ وَ

ترسانیدن او را بخدای تعالی پس اگر ایستادگی کرد زن بر سرکشی جدائی کند او را در خوابگاه و

الْكَلَامِ فِيمَا دُونَ ثَلٰثَةِ أَيَّامٍ فَإِنْ لَمْ تَرْتَدِعْ حَلَّ وَكَانَ لَهُ ضَرْبُهَا

در سخن کم از سه روز پس اگر باز نماند ببهتر روا باشد مر شوهر را زدن آن

بِمَا لَا يَكُونُ مُبَرِّحًا كَالدِّرَّةِ أَوْ مِخْرَاقٍ لِأَنَّ الْمَقْصُودَ ارْتِدَاعُهَا وَ

از آن چیزیکه نباشد اثر ظاهر کننده چون دره یا جامه تافته زیراکه بدرستی مقصود بزدن باز ماندن اوست و

طَاعَتُهَا لَهُ لَا إِهْلَاكُهَا فَإِنْ لَمْ يَنْصَلِحِ الْحَالُ بَيْنَهُمَا بَعَثَ الْحَاكِمُ

فرمانبرداری کردن مر شوهر را نه هلاک کردن او پس اگر درست نشد حال میان زن و مرد بفرستد حاکم

حَكَمَيْنِ حُرَّيْنِ مُسْلِمَيْنِ عَدْلَيْنِ مِنْ أَهْلِهِمَا وَيُوَكِّلَانِهِمَا الزَّوْجَانِ

دو حکم را که آزاد و مسلمان و عدل باشند از خویشان ایشان و وکیل سازند آن دو حکم را زن و مرد

فَيَنْظُرَانِ بَيْنَهُمَا مَا فِيهِ مِنَ الْمَصْلَحَةِ مِنْ إِصْلَاحٍ أَوْ فِرَاقٍ بِمَالٍ أَوْ

نظر کنند ایشان میان زن و مرد چیزیکه در آنست مصلحت از صلح کردن یا جدائی کردن بمقابله مال و

غيره فما يفعلان يلزمهما حكمه **فصل** ويجب وليمة

دیگر آن پس چیزی که میکنند در حکم لازم میشود ایشان را حکم او — واجبست مهمانی

العرس والسنة ان لا ينقص فيها عن شاة وبأي شيء اولم من

عروس و سنت اینست که کم نکند در آن مهمانی از یک بز و بهر چیزی که مهمانی کرد از

الطعام جاز ويجب اجابته اذا كان مسلما في اليوم الاول ويجب

طعام روا است و واجبست قبول کردن آن مهمانی چون باشد مسلمان در روز اول واجبست

في اليوم الثاني ويباح في اليوم الثالث بل هي دناءة والاصل في

قبول کردن در روز دوم و مباحست در روز سیوم بلکه آن روز سیوم رذیلت است و اصل در

ذلك ما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال لعبد الرحمن اولم ولو بشاة

مهمانی چیزیست که روایت است از پیغمبر صلعم که گفت مر عبد الرحمن را که مهمانی کن اگرچه باشد بزی

وقال صلى الله عليه وسلم الوليمة في اول يوم حق والثاني معروف وبعد ذلك

و گفت پیغمبر صلعم مهمانی در اول روز حق است و در دوم مشهور است و پس ازان

دناءة وقال صلى الله عليه وسلم في حديث ابن عمر رضي الله عنهما اذا دعي احدكم

رذیلت است و گفت پیغمبر صلعم در حدیث ابن عمر رض چون خوانده شود یکی از شما

الى وليمة عرس فليجب فان كان مفطرا اكل وان كان صائما ترك

بسوی مهمانی عروس پس قبول کند پس اگر باشد بی روزه بخورد و اگر باشد روزه دار بگذارد

وانصرف وهل يكره النثار والتقاطه ام لا على روايتين على

و برگردد و آیا مکروه است پراگنده کردن بر سر عروس و چیدن آن یا نه این مسئله بر دو روایت است

احدهما يكره لما فيه من السخف والدناءة للنفس والنهبة و

یکی ازان دو روایت اینست که مکروه است ازجهت چیزیکه در وی است از سبکی و فرومایگی مر نفس را و غارت و

الشراهة فكانت الصيانة عن ذلك اولى وتركه في باب الورع

حرص پس باشد نگاه داشتن از آن بهتر و گذاشتن آن در باب ورع

آخرى وعلى الرواية الثانية لا يكره لما روي ان النبي صلى الله عليه وسلم

سزاوارتر و بر روایت دوم مکروه نیست ازجهت چیزیکه مرویست که پیغمبر صلعم

نحر بدنة وخلى بينها وبين المساكين وقال من شاء اقتطع

کشت شتری را و دور کرد مانع را در میان او و در میان فقرا و فرمود هر کس که خواهد ببرد

ولا فرق بين النثار وبين ذلك واولى من ذلك القسمة بين

نیست فرق در میان نثار کردن و در میان این عمل که پیغمبر کرد و بهتر ازان قسمت کردن میان

الحاضرين فانه اطيب واجل وادخل في باب الورع **فصل**

حاضران پس بدرستی این خوش آینده تر است و حلال تر است و داخل است در طریق پرهیزگاری

فَإِذَا كَمُلَتْ شَرَائِطُ النِّكَاحِ وَهُوَ حُصُوْلُ الْوَلِيِّ الْعَدْلِ وَالشُّهُوْدِ
پس وقتیکہ تمام شود شرطہائے نکاح و آن شرط پیدا شدن ولی عادل است و گواہان

الْعُدُوْلِ وَالْكَفَاءَةِ وَالْخُلُوِّ مِنَ الْمَانِعِ مِنَ الرِّدَّةِ وَالْعِدَّةِ وَغَيْرِهِمَا
عادل و همسر بودن و خالی بودن زن از مانع نکاح از مرتد بودن زن و از عدت شوہر دیگر و دیگر چیزہا

اِسْتَاْذَنَهَا الْعَاقِدُ لِلنِّكَاحِ اِذَا لَمْ تَكُنْ مُجْبَرَةً وَهُوَ اِذَا كَانَتْ ثَيِّبًا
طلب اذن کند آن زن را عقد کننده از جهت نکاح وقتیکہ نباشد آن زن مجبرہ یعنی جبر و اکراہ کردن او بر نکاح درست نباشد و آن

اَوْ بِكْرًا لَا اَبَ لَهَا وَعَرَّفَهَا الزَّوْجَ مِقْدَارَ الصِّدَاقِ وَصِفَتَهُ ثُمَّ
یا بکر باشد آن زن کہ پدر ندارد و بشناساند زن را شوہر مقدار مہر و صفت مہر پس

يَخْطُبُ وَيَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ وَيَاْمُرُ بِذٰلِكَ الْوَلِيَّ عَلٰى وَجْهِ
خطبہ خواند و آمرزش خواہد از خدائے تعالیٰ و بفرماید بخطبہ ولی را بر این

الْاِسْتِحْبَابِ وَالْاَوْلٰى ثُمَّ يَسْتَنْطِقُهُ فَيَقُوْلُ لَهُ قَدْ زَوَّجْتُكَ
مستحب و اولیٰ پس طلب سخن کند ولی از شوہر پس بگوید شوہر را تحقیق بزنی دادم ترا

بِنْتِيْ اَوْ اُخْتِيْ فُلَانَةَ فَيُسَمِّيْهَا عَلٰى مَا اتَّفَقَا عَلَيْهِ مِنَ الصِّدَاقِ
دختر خود را یا خواہر خود را کہ فلانہ است پس بنام نامد آن فلانہ را بر چیزیکہ اتفاق کردہ اند و بسلطہ مہر

وَيَقُوْلُ الزَّوْجُ قَدْ قَبِلْتُ هٰذَا النِّكَاحَ وَلَا يَنْعَقِدُ النِّكَاحُ اِلَّا
و بگوید شوہر کہ تحقیق قبول کردم من این نکاح را و بسته نمیشود نکاح درست نمی گردد

بِالْعَرَبِيَّةِ لِمَنْ يُحْسِنُهَا فَاِنْ لَمْ يُحْسِنْهَا فَبِلِسَانِهِ وَلُغَتِهِ وَهَلْ
بلفظ عربی مر کسیکہ نیکو و خوب میداند عربی را و اگر نیکو نداند عربی را پس عقد کند نکاح را بزبان خویش و لغت خود و آیا

يَلْزَمُهُ تَعَلُّمُ الْعَرَبِيَّةِ اِذَا لَمْ يُحْسِنْهَا لِعَقْدِ النِّكَاحِ اَمْ لَا عَلٰى الْوَجْهَيْنِ
لازم است تا قدر را آموختن عربی ہرگاہ کہ نداند خوب طریق عربی را از جهت عقد نکاح یا لازم نیست است بر دو وجه

وَيُسْتَحَبُّ اَنْ يَخْطُبَ بِخُطْبَةِ عَبْدِ اللّٰهِ ابْنِ مَسْعُوْدٍ رض لِاَنَّهُ رُوِيَ
و مستحب است اینکہ بخواند خطبہ عبد اللہ بن مسعود را زیرا کہ مرویست

اَنَّ الْاِمَامَ اَحْمَدَ بْنَ حَنْبَلٍ رض كَانَ اِذَا شَهِدَ اِمْلَاكًا وَلَمْ يَسْمَعْ خُطْبَةَ
بدرستیکہ امام احمد بن حنبل رض بود وقتیکہ حاضر میشد عروسی را و نمی شنید خطبہ

عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مَسْعُوْدٍ تَرَكَ الْاِمْلَاكَ وَانْصَرَفَ وَهُوَ مَا اَخْبَرَنَا بِهِ
عبد اللہ بن مسعود بگذاشت املاک را و باز میگشت و آن خطبہ چیزیست کہ خبر کرد مرا با آن

الشَّيْخُ الْاِمَامُ هِبَةُ اللّٰهِ بْنُ الْمُبَارَكِ بْنِ مُوْسٰى السَّقَطِيُّ بِبَغْدَادَ عَنِ
شیخ امام ہبۃ اللہ در بغداد

الْقَاضِيْ الْمُظَفَّرِ هَنَّادِ بْنِ اِبْرٰهِيْمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ نَصْرٍ النَّسَفِيِّ عَنِ الْقَاضِيْ

١٣١

أَبِي عُمَرَ الْقَاسِمِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ عَبْدِ الْوَاحِدِ الْهَاشِمِيِّ الْبَصْرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ

بْنِ أَحْمَدَ اللُّؤْلُؤِيِّ عَنْ أَبِي دَاوُدَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْأَنْبَارِيِّ

الْمُفْتِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا وَكِيعٌ عَنْ إِسْرَائِيلَ عَنْ أَبِي إِسْحٰقَ عَنْ أَبِي الْأَحْوَصِ

عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ مَسْعُودٍ رض قَالَ عَلَّمَنَا رَسُولُ اللهِ

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خُطْبَةَ الْحَاجَةِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ نَحْمَدُهُ وَنَسْتَعِينُهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ وَ

نَعُوذُ بِاللهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَمِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا مَنْ يَهْدِ اللهُ

فَلَا مُضِلَّ لَهُ وَمَنْ يُضْلِلْ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا

اللهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ

الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا

رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ

اللهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَقُولُوا قَوْلًا

سَدِيدًا يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِعِ اللهَ وَ

رَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا وَيُسْتَحَبُّ أَنْ يُضِيفَ إِلَيْهَا قَوْلَهُ

عَزَّ وَجَلَّ وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ

يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ يَرْزُقُ مَنْ

يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ وَاِنْ قَرَءَ غَيْرَ هٰذِهِ الْخُطْبَةِ جَازَ مِثْلَ اَنْ يَقُوْلَ

کرے خواہد بے حساب و اگر بخواند غیر این خطبہ عبد اللہ بن مسعود روایت چنانچہ گوید

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الْمُتَفَرِّدِ بِاٰلَائِهٖ الْجَوَادِ بِاِعْطَائِهٖ الَّذِيْ تَجَلّٰى بِاَسْمَائِهٖ

سپاس مر خدا یرا کہ یگانہ است بنعمتہای خویش دہندہ است بخششہای خود

اَلْمُتَوَحِّدِ بِكِبْرِيَائِهٖ لَا يَصِفُ الْوَاصِفُوْنَ صِفَتَهٗ وَلَا يَنْعَتُهُ النَّاعِتُوْنَ

یگانہ است ببزرگی خویش نتوانند ستایش کردن ستایندگان حق صفت او را و نتوانند ستایش کردن ستایندگان

حَقَّ نَعْتِهٖ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ الْوَاحِدُ الصَّمَدُ الْمَعْبُوْدُ لَيْسَ كَمِثْلِهٖ شَيْءٌ

حق ستایش او را نیست معبودی مگر آن خدائیکہ یگانہ است و بی نیاز است و معبود است نیست مثل او چیزے

وَهُوَ السَّمِيْعُ الْبَصِيْرُ تَبَارَكَ اللّٰهُ الْعَزِيْزُ الْغَفَّارُ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ

و او شنوا است و بینا است بزرگست خدائی کہ غالب است بر ہمہ و بخشندہ است فرستاد محمد را

بِالْحَقِّ نَبِيًّا صَفِيًّا بَرِيًّا مِنَ الْعَاهَاتِ كُلِّهَا فَبَلَّغَ مَا اُرْسِلَ بِهٖ سِرَاجًا

براستی پیغمبری صاف و پاک از عیبہا ہمہ ظاہری و باطنی پس رسانید چیزیکہ فرستادہ شد با چراغ

زَاهِرًا وَنُوْرًا سَاطِعًا وَبُرْهَانًا لَامِعًا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَعَلٰى اٰلِهٖ

روشن و تابان و نوری بلند و حجت درخشندہ

اَجْمَعِيْنَ ثُمَّ اِنَّ هٰذِهِ الْاُمُوْرَ كُلَّهَا بِيَدِ اللّٰهِ يَصْرِفُهَا فِيْ طَرَائِقِهَا وَ

پس بدرستی این کارہا ہمہ بدست خدا تعالے است میبرد آن کارہا در راہہای آنہا و

يُمْضِيْهَا فِيْ حَقَائِقِهَا لَا مُقَدِّمَ لِمَا اَخَّرَ وَلَا مُؤَخِّرَ لِمَا قَدَّمَ وَلَا يَجْتَمِعُ

روان میکند آنہا را در جاہای لایق آنہا نیست ہیچکس پیش کنندہ ہر چیز را کہ پس کردہ است و نیست ہیچکس پس کنندہ مر

اِثْنَانِ اِلَّا بِقَضَائِهٖ وَقَدَرِهٖ وَلِكُلِّ قَضَاءٍ قَدَرٌ وَلِكُلِّ قَدَرٍ اَجَلٌ وَلِكُلِّ

دو کس مگر بقضای او و تقدیر او و مر ہر قضائی را قدریست و ہر چیز را کہ ارادہ کردہ شد وقتی است

اَجَلٍ كِتَابٌ يَمْحُو اللّٰهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِنْدَهٗ اُمُّ الْكِتَابِ وَكَانَ

و وقت را کتابیست کہ در آن نوشتہ شدہ است محو میکند خدا تعالی ہر چیز را کہ بخواہد و ثابت میدارد ہر چیز را کہ بخواہد و نزد او است

مِنْ قَضَاءِ اللّٰهِ وَقَدَرِهٖ اَنَّ فُلَانَ ابْنَ فُلَانٍ يَخْطُبُ كَرِيْمَتَكُمْ

از قضای خدا تعالے و قدر او بدرستی کہ فلان بن فلان طلب نکاح میکند مر زن نیک خصال شما

فُلَانَةَ بِنْتَ فُلَانٍ وَقَدْ اَتَاكُمْ رَاغِبًا فِيْكُمْ خَاطِبًا كَرِيْمَتَكُمْ وَقَدْ بَذَلَ

کہ فلانہ بنت فلان است و تحقیق آمدہ است شما را رغبت کنندہ است در شما پیغام نکاح کنندہ است کریمہ شما را و تحقیق خرج کردہ

لَهَا مِنَ الصَّدَاقِ مَا وَقَعَ عَلَيْهِ الْاِتِّفَاقُ فَزَوِّجُوْا خَاطِبَكُمْ وَاَنْكِحُوْا

مر او را از کابین چیزے کہ اتفاق برو اتفاق طرفین پس جفت کنید خاطب خود را و نکاح کنید

رَاغِبَكُمْ قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى وَاَنْكِحُوا الْاَيَامٰى مِنْكُمْ وَالصّٰلِحِيْنَ مِنْ عِبَادِكُمْ

راغب خویش را

١٣٢

وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ

فَإِذَا فَرَغَ مِنَ الْخُطْبَةِ عَقَدَ النِّكَاحَ عَلَى مَا قَدَّمْنَا ذِكْرَهُ ؛ **بَابُ**

پس وقتی که فارغ شود از خطبه ببندد نکاح بر طریق که پیش کردیم ذکر او را

الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَقَدْ ذَكَرَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ

فرمودن بچیزی که مشروع است و بازداشتن از چیزی که انکار کرده شده است در شرع تحقیق یاد کرده است خدای تعالی

الْآمِرِينَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهِينَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَمَدَحَهُمْ فِي كِتَابِهِ فَقَالَ عَزَّ

امر کننده‌ای معروف را و بازدارندگان از منکر را و ستوده است ایشان را در قرآن خود گفته است خدای

وَجَلَّ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ

تعالی امر کننده‌اند بچیزی که مشروعست و بازدارندگان اند از چیزی که نامشروع است و نگاه دارندگان اند حدهای

اللّٰهِ وَقَالَ اللّٰهُ تَعَالَى كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ

خدای تعالی را و فرمود حق تعالی بوده اید شما بهترین امتی که برآورده و پیدا کرده شده است برای نفع مردم میفرمایید مردم

وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَقَالَ اللّٰهُ تَعَالَى وَالْمُؤْمِنُونَ

و باز میدارید مردم را از نامشروع و ایمان می آرید بخدای تعالی و فرمود خدای تعالی و مردان مومن

وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ

و زنان مومنه بعضی از شما دوستان بعضی اند امر میکنند بچیزی که مشروع است و باز میدارند

عَنِ الْمُنْكَرِ وَرُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ لَتَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ

از چیزی که نامشروع است مرویست از پیغمبر ع البته فرمود هر آینه امر خواهید کرد شما ای اصحاب بچیز

وَلَتَنْهَوُنَّ عَنِ الْمُنْكَرِ أَوْ لَيُسَلِّطَنَّ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ شِرَارَكُمْ عَلَى خِيَارِكُمْ

و باز خواهید داشت از منکر یا آنکه بگمارد حق تعالی بد این شما بدکاران که بر شما ستم کنند

فَيَدْعُو خِيَارُكُمْ فَلَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ وَرَوَى سَالِمُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عُمَرَ

پس هر چند دعا کنند برای خلاصی قبول کرده نشود دعای شما

عَنْ أَبِيهِ رض قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَوْا عَنِ

امر کنید بمعروف و نهی کنید از

الْمُنْكَرِ قَبْلَ أَنْ تَدْعُوا فَلَا يُسْتَجَابَ لَكُمْ وَقَبْلَ أَنْ تَسْتَغْفِرُوا فَلَا يُغْفَرَ

منکر پیش از آنکه شما دعا کنید پس قبول کرده نشود دعای شما و پیش از آنکه طلب آمرزش کنید پس آمرزیده نشود

لَكُمْ أَلَا إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ لَا يَدْفَعُ رِزْقًا وَلَا يُقَرِّبُ

شما را آگاه باشید بدرستی که امر معروف و نهی از منکر دور نمیکنند رزق را و کم نمیکند

أَجَلًا أَلَا إِنَّ الْأَحْبَارَ مِنَ الْيَهُودِ وَالرُّهْبَانَ مِنَ النَّصَارَى لَمَّا تَرَكُوا

عمر را آگاه باشید بدرستی دانشمندان قوم موسی ع و راهبان قوم عیسی ع هرگاه که گذاشتند

١٣٣

الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر لعنهم الله على لسان أنبيائهم

امر معروف و نهی منکر را لعنت کرد خدای تعالی ایشان را بزبان پیغمبران ایشان

ثم عمّوا بالبلاء والأمر بالمعروف والنهي عن المنكر واجبان على

پس فرو گرفته شدند در بلا و امر معروف و نهی منکر فرض اند بر

كل مسلم حرّ مكلف عالم بذلك بشرط القدرة على وجه لا يؤدّي

هر مسلمان که آزاد باشد و عاقل و بالغ و دانا باشد بامر معروف و نهی منکر بشرط توانا باشد بر گفتن بر وجهی که نرساند آن امر

إلى فساد عظيم وضرر في نفسه وماله وأهله ولا فرق بين أن

بسوی فساد بزرگ و آزار رسیدن در نفس و مال و عیال او و نیست فرق میان که

يكون إماماً أو عالماً أو قاضياً أو واحداً من الرعية وإنما شرطنا

باشد بادشاه یا دانشمند یا قاضی یا یکی از مردم رعیت و جز این نیست شرط کردیم

العلم بالمنكر والقطع به لما في ذلك من خوف الوقوع في الإثم

دانستن منکر و یقین کردن بوقوع آن منکر از جهت چیزی که در وی است از ترس افتادن در گناه

لأنه لا يأمن المنكر أن يكون الأمر بخلاف ما ظنّ وقد قال الله

زیرا که ایمن نیست منع کننده از آنکه باشد کار برخلاف چیزی که گمان کرده است و گفته است خدای

عز وجل يا أيها الذين آمنوا اجتنبوا كثيراً من الظن إن بعض

تعالی ای مؤمنان پرهیز کنید از بسیاری از گمان بدرستی که بعض

الظن إثم ولا يجب عليه كشف ما ستر عنه لأن الله تعالى نهى عن ذلك

گمانها گناه است و واجب نیست بر وی ظاهر کردن چیزی که پوشیده شده است از وی زیرا که حق تعالی منع کرده است از وی

فقال ولا تجسسوا إنما الواجب عليه إنكار ما ظهر وفي بحثه ما

پس فرمود و جستجو مکنید جز این نیست که واجب است بر وی انکار کردن چیزی که ظاهر است و در تفحص کردن چیزی

ستر كشف الستر وذلك ممنوع عنه **فصل** وإنما شرطنا

پوشیده است ظاهر کردن راز پنهان است و این منع کرده شده است و جز این نیست که شرط کردیم

القدرة على ذلك لما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال ما من قوم

توانائی بر امر معروف از جهت چیزی که روایت است از پیغمبر که فرمود نیست هیچ گروهی که

يكون فيهم رجل يعمل المعاصي ويقدرون أن يغيّروا عليه فلا يغيّروا

باشد در میان ایشان مردی که میکند گناه و توانائی دارند که تغییر گردانند او را پس تغییر ندهند

عليه إلا أن عمّهم الله بعذاب قبل أن يتوبوا فقد شرط رسول الله

بر وی مگر که فرو گیرد ایشان را حق تعالی بعذاب پیش از آنکه توبه کنند پس بتحقیق شرط کرده است پیغمبر

صلى الله عليه وسلم القدرة في ذلك وهو إذا كانت الغلبة لأهل الصلاح

توانائی بر امر معروف و آن قدرت وقتی است که باشد غلبه و قوت مر اهل صلاح را

۱۳۴

وعدل السلطان ومعاونة أهل الخير وأما إذا كان الإنكار

تغريرا بالنفس ولحوق ضرر به وماله فلا يجب عليه ذلك لقوله

عز وجل ولا تلقوا بأيديكم إلى التهلكة وقوله عز وجل ولا تقتلوا

أنفسكم وقول النبي صلى الله عليه وسلم لا ينبغي للمؤمن أن يذل نفسه قيل

يا رسول الله كيف يذل نفسه قال صلى الله عليه وسلم لا يتعرض لما لا يمكنه

وقول النبي صلى الله عليه وسلم إذا رأيتم أمرا لا تستطيعون تغييره فاصبروا

حتى يكون الله تعالى هو الذي يغير فإذا ثبت أنه لا يجب عليه

الإنكار فهل يجوز إنكاره إذا غلب على ظنه الخوف على نفسه

فعندنا يجوز ذلك وهو الأفضل إذا كان من أهل العزيمة

والصبر فهو كالجهاد في سبيل الله مع الكفار وقد قال الله تعالى

في قصة لقمان عليه السلام وأمر بالمعروف وانه عن المنكر

واصبر على ما أصابك وقال النبي صلى الله عليه وسلم لأبي هريرة يا أبا هريرة

مر بالمعروف وانه عن المنكر واصبر على ما أصابك ولا سيما

إذا كان ذلك عند سلطان جائر أو لإظهار كلمة الإيمان

عند ظهور كلمة الكفر لأن الفقهاء اتفقوا على ذلك ولما

١٣٥

فصل

الخلاف بيننا وبينهم في غير هذين الموضعين

خلاف درمیان ما یعنی اصحاب احمد بن حنبل و درمیان علمای دیگر در غیر این دو جا است

فإذا ثبت وجوب الإنكار فالمنكرون ثلاثة أقسام قسم يكون

پس هرگاه که ثابت شد واجب بودن منع از منکر پس منع کننده سه گروه اند گروهی است که

إنكارهم باليد وهم الأئمة والسلاطين والقسم الثاني إنكارهم

منع ایشان بدست میباشد و ایشان پادشاهان و حاکمان اند و گروه دوم آنست که منع ایشان

باللسان دون اليد وهم العلماء والقسم الثالث إنكارهم

بزبان است نه بدست و ایشان دانشمندان اند و گروه سوم منع ایشان

بالقلب وهم العامة وقد جاء في هذا المعنى حديث وهو ما

بدلست و ایشان مردم عوام اند و بتحقیق آمده است درین معنی حدیث از پیغمبر صلعم و آن چیزیست که

روى أبو سعيد الخدري رض عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال إذا رأى

روایت کرده است ابو سعید خدری رض از پیغمبر صلعم و فرمود که چون ببیند

أحد منكم منكرا فليغيره بيده فإن لم يستطع فبلسانه فإن

یکی از شمایان نا مشروعی را پس تغیر دهد او را بدست خود و اگر طاقت ندارد پس بزبان خود پس اگر

لم يستطع فبقلبه وذلك أضعف الإيمان يعني أضعف

طاقت نداشته باشد پس بدل خود و این مرتبه سست ایمان است مراد میدارد سست‌ترست

فعل الإيمان وقد روي عن بعض الصحابة رض أنه قال إذا رأى

کارهای اهل ایمانست و بتحقیق مرویست از بعضی یاران رض که گفت وقتی که دید

أحد منكم منكرا فلا يستطيع النكير عليه فليقل ثلث مرات

یکی از شمایان نا مشروعی را پس طاقت ندارد منع کردن بر او پس باید که بگوید سه مرتبه

اللهم إن هذا منكر فإذا قال ذلك كان له ثواب من أمر

بارخدایا این کار نا مشروع است پس وقتی که گفت این را باشد مر او را ثواب آنکس که امر کرد

بالمعروف ونهى عن المنكر

بمعروف و منع کرد از منکر

فصل

وإن غلب على ظنه

و اگر غالب باشد بر گمان او

عدم زوال المنكر وبقاؤه على ذلك فهل يجب عليه الإنكار

نا دور شدن نا مشروع و باقی ماندن آن شخص بر آن منکر پس آیا واجبست بر او منع کردن

أم لا على روايتين عن الإمام أحمد رح أحدهما يجب لجواز أن

یا واجب نیست این مسئله بر دو روایت است از امام احمد رح یکی روایت واجبست از جهت اگر روایت

يرتدع وينزجر ويرق قلبه ويلحقه التوفيق والهداية ببركة

که باز ماند و بگردد و نرم شود دل او و برسد او را توفیق و هدایت الهی ببرکت

صدقه فيرجع عما هو عليه والظن لا يمنع من جواز انكاره
راستی آن گوینده پس باز میگردد از آنچه بر وی است وگمان آن شخص باز نمیدارد از روا بودن منع او

والرواية الأخرى لا يجب عليه انكاره حتى يغلب على ظنه
وروایت دیگر نیست واجب بر وی منع کردن او تا آنکه غالب شود گمان بر

زواله لان القصد بالانكار زوال المنكر فاذا قوي في الظن
دور شدن آن نامشروع زیرا که مقصود از منع کردن دور کردن نامشروع است پس وقتی که استوار شود در گمان

بقاءه كان تركه اولى

فصل

ويشترط في الامر
باقی ماندن آن نامشروع باشد ترک منع بهتر — وشرط است — وامر کننده

بالمعروف والناهي عن المنكر خمس شرائط اولها ان يكون
معروف ومنع کننده از منکر پنج شرط نخستین آنکه باشد

عالما بما يأمر وينهى والثاني ان يكون قصده وجه الله و
دانا بچیزی که میفرماید ومنع میکند دوم آنکه باشد مقصود او ذات حق ورضای او و

اعزاز دين الله واعلاء كلمة الله وامره دون الرياء والسمعة
قوت دادن دین خدایرا وبلند کردن سخن حق را واظهار کردن طاعت حق را او امر او را نه مقصود او نمودن خلق را

والحمية لنفسه وانما ينصر ويوفق ويزول به المنكر اذا كان
ونگاه داشتن مر نفس خود را وجز اینکه غالب کرده میشود وتوفیق داده میشود ودور شود باو نامشروع وقتی که باشد

صادقا مخلصا قال الله تعالى ان تنصروا الله ينصركم ويثبت
راست گو وبا اخلاص — اگر یاری میکنید شما خدا را یعنی دین پیغمبر او را یاری خواهد کرد خدا شما را

اقدامكم وقال الله تعالى ان الله مع الذين اتقوا والذين هم
قدمهای شما را در جنگ — خدا باکسانیست که پرهیزگاری کردند وباکسانی که در عمل خود را

محسنون فاذا اتقى الشرك وترك نظر الخلق في انكاره واحسن
احسان واخلاص ورزند پس وقتیکه پرهیز کند شرک را وگذاشت دیدن خلق را در منع او ونیکو کرد

العمل باخلاصه في ذلك كان الظفر له وان كان غير ذلك
عمل را بپاک داشتن خود را از ریا وسمعه در آن باشد ظفر مر او را واگر باشد غیر این چیز که گذشت

كان له الخذلان والصغار والذلة والمهانة وبقاء المنكر
باشد او را خواری — وخردی — وآهسته — وبقای نامشروع

على حاله بل زيادته وتفاقمه وضراوة اهل المعاصي واتفاق
بر حال خود بلکه زیاده شدن آن منکر وغلبه آن منکر ودلیری گناهکاران

شياطين الانس والجن على مخالفة الله تعالى وتثبيطاً عنهم
شیطانهای آدمیان وپریان بر مخالفت حق تعالی

وارتكاب المحرمات والثالث ان يكون امره ونهيه باللين

والتودد لا بالفظاظة والغلظة بل بالرفق والنصح والشفقة

على اخيه كيف وافق عدوه الشيطان اللعين الذي قد

استولى على عقله وزين له معصية ربه ومخالفة امره

يريد بذلك اهلاكه وادخاله النار كما قال الله تعالى انما يدعوا

حزبه ليكونوا من اصحب السعير وقال الله تعالى لنبيه صلى الله عليه

فبما رحمة من الله لنت لهم ولو كنت فظا غليظ القلب لانفضوا

من حولك وقال تعالى لموسى وهارون حين بعثهما الى فرعون

فقولا له قولا لينا لعله يتذكر او يخشى وقال النبي صلى الله عليه وسلم في

حديث اسامة لا ينبغي لاحد ان يأمر بالمعروف وينهى عن المنكر

حتى يكون فيه ثلث خصال عالما بما يأمر عالما بما ينهى رفيقا

فيما يأمر رفيقا فيما ينهى والرابع ان يكون صبورا حليما حمولا

متواضعا زايل الهوى قوي القلب لين الجانب طبيبا يداوي

مريضا حكيما يداوي مجنونا اماما هاديا قال الله تعالى وجعلنا

منهم ائمة يهدون بامرنا لما صبروا على احتمال الاذى من قومهم

عَلٰى نُصْرَةِ دِيْنِ اللّٰهِ وَاِعْزَازِهٖ وَالْقِيَامِ مَعَهٗ نَجْعَلُهُمْ اَئِمَّةً هُدَاةً

بر یاری دادن دین خدا تعالیٰ و بر عزت دادن دین و بر پا بودن با آن دین پس گردانید ایشان را پیشوایان

اَطِبَّاءَ الدِّيْنِ قَادَةَ الْمُؤْمِنِيْنَ وَقَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى فِيْ قِصَّةِ لُقْمَانَ

طبیبان دین کشندهٔ ای سرمنان بسوے حق و فرمود حق تعالیٰ در قصهٔ لقمان

وَاْمُرْ بِالْمَعْرُوْفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاصْبِرْ عَلٰى مَا اَصَابَكَ اِنَّ ذٰلِكَ

و بفرما ای پسر من بمعروف و باز دار از ناشروع و شکیبائی کن بر هرچه رسد ترا بدرستی این کار

مِنْ عَزْمِ الْاُمُوْرِ وَالْخَامِسُ اَنْ يَّكُوْنَ عَامِلًا بِمَا يَاْمُرُ مُتَنَزِّهًا عَمَّا

از بهترین کار است و پنجم شرط آنست که عامل باشد بچیزے که میفرماید پاک باشد از آنچه

يَنْهٰى عَنْهُ وَغَيْرَ مُتَلَطِّخٍ بِهٖ لِئَلَّا يَكُوْنَ لَهُمْ تَسَلُّقٌ فَيَكُوْنُ عِنْدَ

باز میدارد از و و آلوده نباشد آن چیز تا اگر نباشد مر ایشان را برشدن بدوسے پس باشد نزد

اللّٰهِ مَذْمُوْمًا مُلَامًا قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى اَتَاْمُرُوْنَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ

حق تعالیٰ نکوهیده ملامت کرده شده و فرمود حق تعالیٰ آیا میفرمائید شما ای یهود مردم را به نیکی و

تَنْسَوْنَ اَنْفُسَكُمْ وَاَنْتُمْ تَتْلُوْنَ الْكِتٰبَ اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ وَقَالَ النَّبِيُّ

فراموش می کنید شما خود را و شما آن میخوانید کتاب توریت را آیا پس عقل ندارید که آنکار بد میکنید و فرمود

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِيْ حَدِيْثِ اَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رض رَاَيْتُ لَيْلَةَ اُسْرِيَ بِيْ رِجَالًا

صلعم در حدیث انس بن مالک رض دیدم من در شب که سیر کنانیده شد مرا ف مردان را

تُقْرَضُ شِفَاهُهُمْ بِالْمَقَارِيْضِ فَقُلْتُ مَنْ هٰؤُلَاءِ يَا جِبْرَئِيْلُ قَالَ

که بریده میشوند لبهای ایشان بمقراضها پس گفتم کیستند ایشان ای جبرائیل گفت

عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ خُطَبَاءُ اُمَّتِكَ الَّذِيْنَ يَاْمُرُوْنَ النَّاسَ

جبرائیل ع اینها قوم خطیبان امت تو اند آنانکه میفرمایند مردمان را بنیکی

وَيَنْسَوْنَ اَنْفُسَهُمْ وَهُمْ يَتْلُوْنَ الْكِتٰبَ قَالَ الشَّاعِرُ لَا تَنْهَ عَنْ

و فراموش می کنند خود را و ایشان میخوانند کتاب خدا تعالیٰ را یعنی قرآن را گفت شاعر باز مدار از

خُلُقٍ وَتَاْتِيَ مِثْلَهٗ عَارٌ عَلَيْكَ اِذَا اَتَيْتَ عَظِيْمٌ ٭ وَقَالَ قَتَادَةُ رض

خصلت و حال اگر تو میکنے مثل او را ننگ ست بر تو که آن بی تو او را بسی بزرگ ٭ و گفت قتاده رض

ذُكِرَ لَنَا اَنَّ فِي التَّوْرٰىةِ مَكْتُوْبًا اَنَّ ابْنَ اٰدَمَ يَذْكُرُنِيْ وَيَنْسَانِيْ

ذکر کرده شده است مرا بدرستی در توریت نوشته شده است بدرستی فرزند آدم یاد میکند مرا و فراموش میکند مرا

وَيَدْعُوْ اِلَيَّ وَيَفِرُّ مِنِّيْ فَبَاطِلٌ مَا تَذْهَبُوْنَ وَاَرَادَ بِذٰلِكَ عَزَّ

و طلب میکند خلق را بسوی من و میگریزد از من باطل و بیهوده است چیزی که میروید شما بدان چیز و خواست بدین امر معروف و نهی

وَجَلَّ مَنْ يَّاْمُرُ بِالْمَعْرُوْفِ وَيَنْهٰى عَنِ الْمُنْكَرِ وَيَتْرُكُ نَفْسَهٗ وَهُوَ

کسیکه امر بمعروف میکند و نهی از منکر میکند و گذاشته است نفس خود را و حق تعالیٰ

جل وعلا أعلم بذلك فصل والأولى له إن استطاع أن

يأمره وينهاه في خلوة ليكون ذلك أبلغ وأمكن في الموعظة

والزجر والنصيحة له وأقرب إلى القبول والإقلاع وقد قال أبو

الدرداء من وعظ أخاه بالعلانية فقد شانه ومن وعظه سرا

فقد زانه فإن فعل ذلك ولم ينفعه أظهر ذلك واستعان

عليه بأهل الخير فإن لم ينفع فبأصحاب السلطان وينبغي أن

لا يترك إنكار المنكر أبدا لأن الله تعالى ذم قوما تركوا ذلك و

تغافلوا عنه وقال عز وجل كانوا لا يتناهون عن منكر

فعلوه لبئس ما كانوا يفعلون وقال الله عز وجل لولا ينهاهم

الربانيون والأحبار عن قولهم الإثم وأكلهم السحت لبئس ما

كانوا يصنعون يعني هلا نهاهم علماؤهم وفقهاؤهم وقراؤهم

عن القول الفاحش وأكل الحرام وفعل المعاصي وقيل إن الله

أوحى إلى يوشع بن نون إني مهلك من قومك أربعين ألفا من

خيارهم وستين ألفا من شرارهم قال يا رب هؤلاء الأشرار

فما بال الأخيار قال تعالى إنهم لم يغضبوا بغضبي وآكلوهم و

ثاد بوهم فصل وقد ذكرنا ان الشرط الخامس ان يكون عاملا

ادب کنند ایشان را وتحقیق یاد کردیم ما بدرستی شرط پنجم اینست که باشد عمل کننده

بما يامر متنزها عما ينهى عنه الا ان شيوخنا ذكروا ان الامر

بچیزیکه میفرماید پاک دارنده خود را از آنچه نهی میکند لیکن پیران ما ذکر کرده اند بدرستی امر کردن

بالمعروف والنهي عن المنكر واجب على الفاسق كوجوبه على العدل

به نیک و منع کردن از زشت واجبست بر فاسق چنانچه واجبست بر مرد عادل

فاشرنا الى ذلك لما تقدم من عموم الآيات والاخبار من غير

پس اشارت کردیم بسوی این مسئله از جهت چیزیکه گذشته بالا از عام بودن آیات قرآن و خبرهای رسول علیه السلام از غیر

فرق وقد حمل بعض السلف قوله تعالى ومن الناس من يشري

جدا کردن درمیان فاسق و عادل وتحقیق حمل کرده اند بعضی پیشینیان قول خدای تعالی را و بعضی مردم اند که میفروشد

نفسه ابتغاء مرضات الله على الامر بالمعروف والنهي عن المنكر

خود را در طلب خوشنودی حق تعالی بر فرمودن به نیک و بازداشتن از زشت

وروي ان عمر بن الخطاب رضي الله تعالى عنه سمع انسانا يقرء

و روایت کرده شده است بدرستی عمر خطاب رضی الله تعالی عنه شنید آدمی را که میخواند

هذه الآية فقال انا لله وانا اليه راجعون قام رجل يامر

این آیه را که ... پس گفت ... برخاست مردی و امر میکرد

بالمعروف وينهى عن المنكر فقتل وعن ابي امامة رض قال ان

به نیک و منع میکرد از منکر پس کشته شد و مرویست از ابو امامه رض گفت بدرستی

رسول الله صلى الله عليه قال افضل الجهاد كلمة حق عند امام جابر

رسول ع گفت بهترین جهاد سخن راست گفتن پیش پادشاه ظالم است

وعن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه افضل الشهداء

و مرویست از جابر گفت فرمود رسول ع بهترین شهیدان

يوم القيامة حمزة بن عبد المطلب ورجل قام الى امام جابر

روز قیامت حمزه بن عبد المطلب و مردی که برخاست بسوی پادشاه جابر

فامره ونهاه فقتله وقد ذكر الله تعالى الذي ينهى عن المنكر

پس امر کرد او را بمعروف و نهی کرد از منکر پس کشت آن پادشاه او را وتحقیق ذکر کرده است حق تعالی کسی را که منع کرده میشود

وتاخذه العزة فلا يمتنع فقال عز وجل واذا قيل له اتق الله

و میگیرد او را بزرگی ... پس باز نمیایند ... پس گفت حق تعالی و چون گفته میشود او را بترس از خدا

اخذته العزة بالاثم الآية وقال ابن مسعود رض ان من اكبر الذنوب

میگیرد او را بزرگی بگناه ... وگفت عبد الله بن مسعود بدرستی از بزرگترین گناهان

عِنْدَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يُقَالَ لِلْعَبْدِ اتَّقِ اللّٰهَ فَيَقُولُ عَلَيْكَ نَفْسَكَ
وَجَمِيعُ ذٰلِكَ عَامٌّ فِي حَقِّ صَالِحٍ وَطَالِحٍ وَرَوَى أَبُو هُرَيْرَةَ رض أَنَّ
النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَإِنْ لَمْ تَعْمَلُوا وَانْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ
وَإِنْ لَمْ تَنْتَهُوا عَنْهُ وَأَنَّهُ لَا يَخْلُو أَحَدٌ مِنْ مَعْصِيَةٍ إِمَّا ظَاهِرًا وَ
إِمَّا بَاطِنًا فَإِنْ قُلْنَا لَا يُنْكِرُ إِلَّا الْمُنَزَّهُ عَنْهُ تَعَذَّرَ الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ
وَالنَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ فَيَنْدَرِسُ الْمُنْكَرُ وَيَضْمَحِلُّ

فَصْلٌ

وَالَّذِي يُؤْمَرُ بِهِ وَيُنْكَرُ عَلَى ضَرْبَيْنِ فَكُلُّ مَا وَافَقَ الْكِتَابَ وَالسُّنَّةَ وَالْعَقْلَ
فَهُوَ مَعْرُوفٌ وَكُلَّمَا خَالَفَ فَهُوَ مُنْكَرٌ ثُمَّ ذٰلِكَ يَنْقَسِمُ قِسْمَيْنِ
أَحَدُهُمَا ظَاهِرٌ يَعْرِفُهُ الْعَوَامُّ وَالْخَوَاصُّ وَهُوَ كَوُجُوبِ الصَّلٰوةِ
الْخَمْسِ وَصَوْمِ رَمَضَانَ وَالزَّكٰوةِ وَالْحَجِّ وَغَيْرِ ذٰلِكَ وَمِنَ الْمُنْكَرِ
كَتَحْرِيمِ الزِّنَا وَشُرْبِ الْخَمْرِ وَالسَّرِقَةِ وَقَطْعِ الطَّرِيقِ وَالرِّبٰوا وَالْغَصْبِ
وَغَيْرِ ذٰلِكَ فَهٰذَا الْقِسْمُ يَجِبُ إِنْكَارُهُ عَلَى الْعَوَامِّ كَمَا يَجِبُ عَلَى الْخَوَاصِّ
مِنَ الْعُلَمَاءِ وَالْقِسْمُ الثَّانِي مَا لَا يَعْرِفُهُ إِلَّا الْخَوَاصُّ مِثْلُ اعْتِقَادِ
مَا يَجُوزُ عَلَى الْبَارِي وَمَا لَا يَجُوزُ عَلَيْهِ فَهٰذَا يَخْتَصُّ إِنْكَارُهُ بِالْعُلَمَاءِ
فَإِنْ أَخْبَرَ أَحَدٌ مِنَ الْعُلَمَاءِ بِذٰلِكَ لِوَاحِدٍ مِنَ الْعَوَامِّ جَازَ لَهُ ذٰلِكَ

وَوَجَبَ عَلَى الْعَامِّيِّ الْإِنْكَارُ عِنْدَ الْقُدْرَةِ عَلَى مَا بَيَّنَّا وَلَا يَجُوزُ

و واجبست بر عامی رد و انکار آن منکر وقت توانائی چنانچه بیان کردیم و روا نیست عامی را

قَبْلَ ذٰلِكَ وَأَمَّا إِذَا كَانَ الشَّيْءُ مِمَّا اخْتَلَفَ الْفُقَهَاءُ فِيهِ وَ

پیش از خبر کردن عالم مر او را و اما وقتی که باشد از آن چیزها که اختلاف کرده اند فقها در و و

سَاغَ فِيهِ الْاِجْتِهَادُ كَشُرْبِ عَامِّيِّ النَّبِيذَ مُقَلِّدًا لِأَبِي حَنِيفَةَ رض

گنجایش باشد در و اجتهاد را همچون خوردن عامی نبیذ خرما و انگور را در حالی که پیروی میکند مر ابو حنیفه را

وَتَزَوَّجَ لِامْرَأَةٍ بِلَا وَلِيٍّ عَلَى مَا عُرِفَ مِنْ مَذْهَبِهِ لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ

یا نکاح کردن زنی را بی ولی چنانچه معلوم شده از مذهب ابو حنیفه نیست هیچ یکی را

مِمَّنْ هُوَ عَلَى مَذْهَبِ الْإِمَامِ أَحْمَدَ وَالشَّافِعِيِّ الْإِنْكَارُ عَلَيْهِ لِأَنَّ

از آن کسانی که بر مذهب امام و شافعی اند انکار کردن بر آن شخص زیرا که

الْإِمَامَ أَحْمَدَ قَالَ فِي رِوَايَةِ الْمَرْوَزِيِّ لَا يَنْبَغِي لِلْفَقِيهِ أَنْ يَحْمِلَ

امام احمد گفته است در روایت مروزی سزاوار نیست مر فقیه را اینکه باعث شود

النَّاسَ عَلَى مَذْهَبِهِ وَلَا يُشَدِّدَ عَلَيْهِمْ وَإِذَا ثَبَتَ هٰذَا فَالْإِنْكَارُ

مردم بر مذهب خود و سختی نکند بر مردم وقتی که مخالف اجتهاد آن کنند و وقتی که ثابت شد این پس رد کردن

إِنَّمَا يَتَعَيَّنُ فِي خَرْقِ الْإِجْمَاعِ دُونَ الْمُخْتَلَفِ فِيهِ وَقَدْ نُقِلَ عَنِ

جز این نیست متعین است در کاری که خلاف اجماع باشد نه در هر که خلاف علما در آن باشد و تحقیق نقل کرده شده

الْإِمَامِ أَحْمَدَ مَا يَدُلُّ عَلَى جَوَازِ الْإِنْكَارِ فِي الْمُخْتَلَفِ فِيهِ وَهُوَ مَا قَالَ

از امام احمد چیزی که دلالت میکند بر روا بودن منع در مسئله که اختلاف باشد در و و آن چیزیست که گفته است

وَفِي رِوَايَةِ الْمَيْمُونِيِّ فِي رَجُلٍ يَمُرُّ بِالْقَوْمِ وَهُمْ يَلْعَبُونَ بِالشِّطْرَنْجِ

و در روایت میمونی در شان مردی که گذر کرد بر گروهی و ایشان بازی میکردند بشطرنج

يَنْهَاهُمْ وَيَعِظُهُمْ وَمَعْلُومٌ أَنَّ ذٰلِكَ جَائِزٌ عِنْدَ أَصْحَابِ الشَّافِعِيِّ

منع کند آن گروه را و پند کند ایشان را و معلوم است بدرستی آن بازی شطرنج روا است نزد شافعی

فَصْلٌ وَيَنْبَغِي لِكُلِّ مُؤْمِنٍ أَنْ يَعْمَلَ بِهٰذِهِ الْآدَابِ فِي سَائِرِ

و میباید مر هر مسلمان را اینکه عمل کند آن ادبها را در تمام

أَحْوَالِهِ وَلَا يَتْرُكُ الْعَمَلَ بِهَا وَقَدْ رُوِيَ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ

حالهای خود و ترک نکند عمل را بآن آداب و بتحقیق روایت کرده شده است از حضرت

عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رض أَنَّهُ قَالَ تَأَدَّبُوا ثُمَّ تَعَلَّمُوا وَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ

عمر رض بدرستیکه گفت ادب حاصل کنید پس از آن بخوانید و گفت ابو عبد الله

الْبَلْخِيُّ أَدَبُ الْعِلْمِ أَكْثَرُ مِنَ الْعِلْمِ وَقَالَ عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ مُبَارَكٍ لَمَّا إِذَا

ادب دانش بیشتر از دانش است و گفت عبد الله بن مبارک وقتیکه

١٤٣

وُصِفَ لِي رَجُلٌ لَهُ عِلْمُ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَا أَتَأَسَّفُ عَلَى

بیان کرده شد مرا مردیکه مراورا علم پیشینیان و پسینیان باشد افسوس نخورم من بر

فَوْتِ لِقَائِهِ وَإِذَا سَمِعْتُ رَجُلًا لَهُ أَدَبُ النَّفْسِ أَتَمَنَّى لِقَائَهُ

فوت شدن دیدار او و هنگامیکه بشنوم مردیرا که او را ادب نفس باشد آرزو میکنم دیدن او را

وَأَتَأَسَّفُ عَلَى فَوْتِهِ وَيُقَالُ مَثَلُهُ كَمَثَلِ بَلْدَةٍ لَهَا خَمْسَةٌ مِنَ

و افسوس میکنم بر فوت او و گفته میشود مانند آنکس همچون شهریست که مر او را پنج

الْحُصُونِ الْأَوَّلُ مِنْ ذَهَبٍ وَالثَّانِي مِنْ فِضَّةٍ وَالثَّالِثُ مِنْ

قلعه است اول از طلا باشد دوم از نقره و سوم از

حَدِيدٍ وَالرَّابِعُ مِنَ الْآجُرِّ وَالْخَامِسُ مِنْ لَبِنٍ فَمَا دَامَ أَهْلُ الْحِصْنِ

آهن و چهارم از خشت پخته و پنجم از خشت خام پس تا وقتیکه اهل قلعه

مُتَعَاهِدِينَ الَّذِي هُوَ مِنْ لَبِنٍ لَا يَطْمَعُ الْعَدُوُّ فِي الثَّانِي فَإِذَا

بر خود گرفته اند نگاه داشت قلعه از خشت خام است پس طمع نکند دشمن در قلعه ثانی پس هرگاه

أَهْمَلُوا ذَلِكَ طَمِعُوا فِي الْحِصْنِ الثَّانِي ثُمَّ فِي الثَّالِثِ حَتَّى تَخْرَبَ

که ترک کنند صاحبان قلعه قلعه اول را طمع کرده اند دشمن در قلعه دوم بعد از آن که ترک دوم کرده اند طمع کردند

الْحُصُونُ كُلُّهَا فَكَذَلِكَ الْإِيمَانُ فِي خَمْسَةٍ مِنَ الْحُصُونِ أَوَّلُهَا

قلعهای همه پس همچنان ایمان در پنج قلعه است نخستین آنها

الْيَقِينُ ثُمَّ الْإِخْلَاصُ ثُمَّ أَدَاءُ الْفَرَائِضِ ثُمَّ إِتْمَامُ السُّنَنِ ثُمَّ حِفْظُ

یقین است پس قلعه اخلاص است پس قلعه ادا کردن فرائض است پس قلعه تمام و کمال کردن سنتها است

الْآدَابِ فَمَا دَامَ الْعَبْدُ يَحْفَظُ الْآدَابَ وَيَتَعَاهَدُهَا فَالشَّيْطَانُ

آداب و مستحباست پس تا وقتیکه بنده نگاه میدارد ادب را و بر خود لازم گرفته است او را پس شیطان

لَا يَطْمَعُ فِيهِ فَإِذَا تَرَكَ الْآدَابَ طَمِعَ الشَّيْطَانُ فِي السُّنَنِ ثُمَّ فِي الْفَرَائِضِ

طمع نمیکند در آن بنده پس وقتیکه ترک کرد ادب را طمع میکند شیطان در سنت ها بعد از آن که ترک

ثُمَّ فِي الْإِخْلَاصِ ثُمَّ فِي الْيَقِينِ فَيَنْبَغِي لِلْإِنْسَانِ أَنْ يَحْفَظَ الْآدَابَ

پس از آن طمع میکند در اخلاص پس از آن طمع میکند در یقین پس می باید آدمی را اینکه نگاه دارد ادبها را

فِي جَمِيعِ أُمُورِهِ مِنَ الْوُضُوءِ وَالصَّلَوٰةِ وَالْبَيْعِ وَالشِّرَاءِ وَغَيْرِ ذَلِكَ هَذَا

در همه کارهای خود از وضو و نماز و فروختن و خریدن و جز آن این

آخِرُ مَا اخْتَرْنَا وَأَرَدْنَا وَلَخَّصْنَا مِنْ آدَابِ الشَّرِيعَةِ فَبِامْتِثَالِ

نهایت چیزیکه اختیار کردیم و اراده کردیم و خلاصه کردیم از ادبهای شریعت پس بسبب بجا آوردن

الْأَمْرِ فِي الْعِبَادَاتِ الْخَمْسِ الْمُقَدَّمِ ذِكْرُهَا يَصِيرُ مُسْلِمًا وَبِالتَّأَدُّبِ

فرمود خدا در عبادات پنج که بالا رفت ذکر آنها میگردد مسلمان و به آراسته شدن

بهذه الآداب يكون تابعا للسنة ومقتضيا للأثر ويحصل
معرفة ما ويبقى عليه حقيقة معرفة الصانع وهي من أعمال
القلب فأخرناها ليسهل عليه الدخول في ديننا فإذا تقمص
بنور الإسلام ظاهرا قلنا له تقمص بنور الإيمان باطنا باب
في معرفة الصانع عز وجل فنقول فأما معرفة الصانع عز
وجل بالآيات والدلالات على وجه الاختصار فهي أن تعرف و
تيقن أنه واحد أحد فرد صمد لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا أحد
ليس كمثله شيء وهو السميع البصير لا شبيه له ولا نظير ولا
عون ولا شريك ولا ظهير ولا وزير ولا ند ولا مشير له ليس بجسم فيمس
ولا جوهر فيحس ولا عرض فيقضى ولا ذي تركيب وآلة وتأليف
وماهية وتحديد وهو الله للسماء رافع وللأرض واضع لا
طبيعة من الطبائع ولا طالع من الطوالع ولا ظلمة تظهر ولا نور
تزهر حاضر الأشياء علما شاهد لها من غير مماسة عزيز
قاهر حاكم قادر راحم غافر ساتر معز ناصر رؤوف خالق فاطر
أول آخر ظاهر باطن فرد معبود حي لا يموت أزلي لا يفوت

أَبَدِيُّ الْمَلَكُوتِ سَرْمَدِيُّ الْجَبَرُوتِ قَيُّومٌ لَا يَنَامُ عَزِيزٌ لَا يُضَامُ

مَنِيعٌ لَا يُرَامُ فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْعِظَامُ وَالْمَوَاهِبُ الْكِرَامُ قَضَى بِالْفَنَاءِ

عَلَى جَمِيعِ الْأَنَامِ فَقَالَ كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ

وَالْإِكْرَامِ وَهُوَ بِجِهَةِ الْعُلُوِّ مُسْتَوٍ عَلَى الْعَرْشِ مُحْتَوٍ عَلَى الْمُلْكِ مُحِيطٌ

عِلْمُهُ بِالْأَشْيَاءِ إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ

يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ

مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ وَنَعْتَقِدُ أَنَّ لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ

تِسْعَةً وَتِسْعِينَ اسْمًا مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ وَذٰلِكَ مَرْوِيٌّ

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لِلّٰهِ تِسْعَةٌ وَتِسْعُونَ

اسْمًا أَوْ مِائَةٌ إِلَّا وَاحِدًا مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ وَجَمِيعُهَا فِي

الْقُرْآنِ فِي سُوَرٍ مُتَفَرِّقَةٍ مِنْهَا خَمْسَةُ أَسْمَاءٍ فِي الْفَاتِحَةِ وَهِيَ يَا أَللّٰهُ

يَا رَبُّ يَا رَحْمٰنُ يَا رَحِيمُ يَا مَلِكُ وَفِي سُورَةِ الْبَقَرَةِ سِتَّةٌ وَعِشْرُونَ

اسْمًا يَا مُحِيطُ يَا قَدِيرُ يَا عَلِيمُ يَا حَلِيمُ يَا تَوَّابُ يَا بَصِيرُ يَا وَاسِعُ

يَا بَدِيعُ يَا رَؤُوفُ يَا شَاكِرُ يَا أَللّٰهُ يَا وَاحِدُ يَا غَفُورُ يَا حَكِيمُ يَا قَابِضُ

يَا بَاسِطُ يَا لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ يَا حَيُّ يَا قَيُّومُ يَا عَلِيُّ يَا عَظِيمُ يَا وَلِيُّ يَا غَنِيُّ

يَا حَمِيدُ وَفِي اٰلِ عِمْرَانَ اَرْبَعَةُ اَسْمَاءٍ يَا قَائِمُ يَا وَهَّابُ يَا سَرِيعُ

ای ستوده شده و در سوره عمران چهار نام ست ای قایم بذات خود ای بی‌عوض بسیار بخشنده

يَا خَبِيرُ وَفِي سُوْرَةِ النِّسَاءِ سِتَّةُ اَسْمَاءٍ يَا رَقِيبُ يَا حَسِيبُ

ای با خبر از همه چیز و در سوره نسا شش نام هست ای نگاه بان ای کفایت کننده

يَا شَهِيدُ يَا غَفُورُ يَا مُقِيتُ يَا وَكِيلُ وَفِي الْاَنْعَامِ خَمْسَةُ اَسْمَاءٍ

ای حاضر ای آمرزنده ای توانا روزی دهنده ای کارساز و در سوره انعام پنج نام ست

يَا فَاطِرُ يَا قَاهِرُ يَا قَادِرُ يَا لَطِيفُ يَا خَبِيرُ وَفِي الْاَعْرَافِ اِسْمَانِ

ای پیدا کننده ای غالب بر همه چیز ای توانا بر هر چیز ای باریک‌بین ای باخبر از هر چیز و در سوره اعراف دو نام ست

يَا مُحْيِي يَا مُمِيتُ وَفِي الْاَنْفَالِ اِسْمَانِ يَا نِعْمَ الْمَوْلٰى يَا نِعْمَ النَّصِيرُ

ای زنده کننده ای میراننده و در سوره انفال دو نام هست ای بهین دوستان ای بهین مددگاران

وَفِي هُوْدٍ سَبْعَةُ اَسْمَاءٍ يَا حَفِيظُ يَا رَقِيبُ يَا مَجِيدُ يَا قَوِيُّ يَا مُجِيبُ

و در سوره هود هفت نام هست ای نگاه دارنده خلق ای نگاهبان ای صاحب بزرگی ای توانا ای قبول کننده

يَا وَدُودُ يَا فَعَّالُ لِّمَا يُرِيْدُ وَفِي الرَّعْدِ اِسْمَانِ يَا كَبِيرُ يَا مُتَعَالُ وَفِي اِبْرٰهِيمَ

ای دوست دارنده ای کننده هر چه خواهد و در سوره رعد دو نام ست ای بزرگ ای برتر و در سوره ابراهیم

اِسْمٌ وَاحِدٌ وَهُوَ يَا مَنَّانُ وَفِي الْحِجْرِ اِسْمٌ وَاحِدٌ وَهُوَ يَا خَلَّاقُ وَفِي

یک نام ست ای عطا کننده و در سوره حجر یک نام ست و آن خلاق ست ای پیدا کننده

النَّحْلِ اِسْمٌ يَا بَاعِثُ وَفِي مَرْيَمَ اِسْمَانِ يَا صَادِقُ يَا وَارِثُ وَفِي

سوره نحل یک نام ست ای برانگیزنده خلق پس از موت و در سوره مریم دو اسم ست ای راست‌گو ای باقی

الْمُؤْمِنُوْنَ اِسْمٌ يَا كَرِيمُ وَفِي النُّوْرِ ثَلٰثَةُ اَسْمَاءٍ يَا حَقُّ يَا مُبِينُ يَا نُوْرُ

سوره مؤمنون یک نام ست ای خداوند جود سه نام ست ای حق ای ظاهر کننده

وَفِي الْفُرْقَانِ يَا هَادِي وَفِي سَبَا يَا فَتَّاحُ وَفِي الْمُؤْمِنِ اَرْبَعَةُ

در سوره فرقان ای راه نماینده و در سوره سبا ای گشاینده کارهای بسته و در سوره مؤمن چهار

اَسْمَاءٍ يَا غَافِرُ يَا قَابِلُ يَا شَدِيدُ يَا ذَا الطَّوْلِ وَفِي الذّٰرِيٰتِ ثَلٰثَةُ

نام ست ای بخشنده عاصیان ای قبول کننده توبه ای سخت توانا ای خداوند قوت و در سوره ذاریات سه

اَسْمَاءٍ يَا رَزَّاقُ يَا ذَا الْقُوَّةِ يَا مَتِينُ وَفِي الطُّوْرِ يَا مَنَّانُ وَفِي

نام ای روزی دهنده ای خداوند توانائی ای استوار و در سوره طور و در سوره

اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ يَا مُقْتَدِرُ وَفِي الرَّحْمٰنِ يَا بَاقِي يَا ذَا الْجَلَالِ يَا ذَا

اقتربت الساعة ای بسیار توانا

الْاِكْرَامِ وَفِي الْحَدِيدِ اَرْبَعَةُ يَا اَوَّلُ يَا اٰخِرُ يَا ظَاهِرُ يَا بَاطِنُ وَفِي

و در سوره حدید چهار نام ست و در سوره

الحشر عشرة اسماء يا قدوس يا سلام يا مؤمن يا مهيمن يا عزيز
يا جبار يا متكبر يا خالق يا بارئ يا مصور وفي البروج يا مبدئ
يا معيد وفي قل هو الله احد يا احد يا صمد هكذا ذكر سفيان
بن عيينة وذكر عبد الله بن احمد اسماء زوائد على هذه وهو
يا مجيب يا قاهر يا فاصل يا فالق يا رقيب يا ماجد يا جواد
يا احكم الحكمين وذكر ابو بكر النقاش في كتاب تفسير
الاسماء والصفات عن جعفر بن محمد يعني الصادق رضه انه قد
قال ان لله ثلثمائة وستين اسماء وروي ايضا عن غيره مائة
واربعة عشر اسماء وكل ذلك محمول على انهم وجدوا في القرآن
اسماء مكررة فعدوها اسماء والصحيح فيما ذكر عن ابي هريرة
رضي الله تعالى عنه

فصل ونعتقد ان الايمان قول
باللسان ومعرفة بالجنان وعمل بالاركان يزيد بالطاعة و
ينقص بالعصيان ويقوى بالعلم ويضعف بالجهل وبالتوفيق
يقع كما قال الله عز وجل فاما الذين امنوا فزادتهم ايمانا
وهم يستبشرون وما جاز عليه الزيادة جاز عليه النقصان

وقال الله تعالى وإذا تليت عليهم آياته زادتهم إيمانا وقوله

عز وجل ليستيقن الذين أوتوا الكتاب ويزداد الذين آمنوا

إيمانا وما روي عن ابن عباس وأبي هريرة وأبي الدرداء أنهم

قالوا الإيمان يزيد وينقص وغير ذلك مما يطول شرحه وقد

أنكرت الأشعرية زيادة الإيمان ونقصانه وهو في اللغة

تصديق القلب المتضمن للعلم بالمصدق به وهو في الشريعة

التصديق وهو العلم بالله وصفاته مع جميع الطاعات الواجبات

منها والنوافل والاجتناب للزلات والمعاصي ويجوز أن يقال

هو الدين والشريعة والملة لأن الدين هو ما يدان به من

الطاعات مع اجتناب المحظورات والمحرمات وذلك هو

صفة الإيمان وأما الإسلام فهو من جملة الإيمان وكل

إيمان إسلام وليس كل إسلام إيمانا لأن الإسلام هو بمعنى

الاستسلام والانقياد وكل مؤمن مستسلم منقاد لله تعالى

وليس كل مسلم مؤمنا بالله لأنه قد يسلم مخافة السيف

فالإيمان اسم يتناول مسميات كثيرة أفعالا وأقوالا فيعم

والله أعلم بالصواب ١٢

جميع الطاعات والإسلام عبارة عن الشهادتين مع طمأنينة

القلب في العبادات الخمس وقد أطلق الإمام أحمد بن حنبل رحمة

الله عليه أن الإيمان غير الإسلام فذهب إلى الحديث المروي

عن عبد الله بن عمر رض أنه قال حدثني عمر بن الخطاب أنه قال

بينما أنا عند رسول الله صلى الله عليه وسلم ذات يوم إذ طلع علينا رجل

شديد بياض الثوب شديد سواد الشعر لا يرى عليه أثر السفر

ولا يعرفه منا أحد حتى جلس إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم فأسند ركبتيه

إلى ركبتيه ووضع كفيه على فخذيه ثم قال يا محمد أخبرني عن

الإسلام فقال صلى الله عليه وسلم أن تشهد أن لا إله إلا الله وأن محمدا

رسول الله وتقيم الصلوة وتؤتي الزكوة وتصوم رمضان و

تحج البيت إن استطعت إليه سبيلا قال صدقت قال

فتعجبنا منه يسأله ويصدقه ثم قال أخبرني عن الإيمان

قال صلى الله عليه وسلم أن تؤمن بالله وملئكته وكتبه ورسله واليوم

الآخر والقدر خيره وشره قال صدقت قال أخبرني عن الإحسان

قال أن تعبد الله كأنك تراه فإن لم تكن تراه فإنه يراك قال

فاخبرني عن الساعة قال ما المسئول عنها باعلم من السائل

قال فاخبرني عن اماراتها قال ان تلد الامة ربتها وان ترى

الحفاة العراة العالة رعاء الشاء يتطاولون في البنيان قال عمر فلبثت

هنيهة ثم قال لي رسول الله هل تدري من السائل قال قلت

الله ورسوله اعلم قال صلى الله عليه وسلم فانه جبرئيل اتاكم يعلمكم

دينكم وفي لفظ اخر قال ذلك جبرئيل اتاكم ليعلمكم امر دينكم

وما اتاني قط في صورة الا عرفته الا في صورته هذه فقد فرق

جبرئيل عليه السلام بين الاسلام والايمان بسؤالين فاجاب النبي

صلى الله عليه وسلم بجوابين مختلفين فذهب الامام احمد رض ايضا الى الحديث

الاعرابي حيث قال يا رسول الله اعطيت فلانا ومنعتني فقال النبي

صلى الله عليه وسلم ذلك مؤمن فقال الاعرابي وانا مؤمن فقال له النبي صلى الله عليه وسلم

ومسلم انت وذهب ايضا الى قول الله تعالى قالت الاعراب امنا

قل لم تؤمنوا ولكن قولوا اسلمنا ولما يدخل الايمان في قلوبكم

واعلم ان زيادة الايمان انما يكون بعد التحقيق بعد اداء الاوامر

وانتهاء النواهي بالتسليم في القدر وترك الاعتراض على الله

عزّ وجلّ في فعله في جميع خلقه وترك الشك في وعده في الأقسام

در کارها سے او در همه خلق او و گذاشتن شک را در وعده های او در قسمت ها

والرزق وفي الثقة به والتوكل عليه والخروج من الحول والقوة

و در روزی و در اعتماد کردن باو و در توکل کردن بر او و بر آمدن از تردد خود و توانائی خود

والصبر على البلاء والشكر على النعماء والتنزيه للحق وترك التهمة

و شکیبائی کردن بر بلاها و شکر کردن بر نعمت ها و پاک داشتن حق تعالی را و گذاشتن تهمت

له في سائر الأحوال وأما مجرد الصلوة والصيام فلا وسئل

الإمام أحمد عن الإيمان أمخلوق هو أم غير مخلوق فقال من قال

إن الإيمان مخلوق فقد كفر لأن في ذلك إيهاما وتعريضا

بالقرآن ومن قال غير مخلوق فقد ابتدع لأن في ذلك إيهاما

أن إماطة الأذى عن الطريق وأفعال الأركان غير مخلوقة

فقد أنكر على الطائفتين وذكر الحديث أن النبي صلى الله عليه وسلم قال

الإيمان بضع وسبعون خصلة أفضلها قول لا إله إلا الله

وأدناها إماطة الأذى عن الطريق فتمام الكفر القائل بخلق القرآن

وبدع الآخر لأن مذهبه رحمه الله مبني على أن القرآن إذا

لم ينطق بشيء ولا يروى في السنة عن رسول الله صلى الله عليه وسلم شيء

وانقرض عصر الصحابة ولم ينقل أحد منهم قولا فالكلام فيه

بدعة وحدث ولا يجوز للمؤمن أن يقول أنا مؤمن حقا بل يجب

أن يقول أنا مؤمن إن شاء الله خلافا لما قالت المعتزلة أنه
يجوز أن يقول أنا مؤمن حقا وإنما قلنا ذلك لما روي عن
عمر بن الخطاب رض أنه قال من زعم أنه مؤمن فهو كافر وعن
الحسن رض قال إن رجلا قال عند عبد الله بن مسعود إني مؤمن
فقيل لابن مسعود إن هذا يزعم أنه مؤمن قال فاسئلوه أفي
الجنة هو أم هو في النار فسألوه فقال الله أعلم فقال عبد الله
فهلا وكلت الأخرى كما وكلت الأولى ولأن المؤمن حقا من هو
عند الله تعالى مؤمن وهو الذي يكون من أهل الجنة ولا يكون
كذلك إلا بعد موافاته بالإيمان ويختم له بذلك ولا يعلم أحد
بما يختم له فينبغي أن يكون خائفا راجيا مصلحا حذرا مترقبا
حتى يأتيه الموت وهو على خير عمل وأن الناس يموتون على ما
عاشوا عليه ويحشرون على ما ماتوا عليه كما جاء في الحديث
قال عليه السلام كما تعيشون تموتون وكما تموتون تبعثون
ونعتقد أن أفعال العباد خلق الله وكسب لهم خيرها وشرها
حسنها وقبحها ما كان منهما طاعة ومعصية لا على معنى

أنه أمر بالمعصية لكن قضى بها وقدرها وجعلها على حسب قصد
وأنه قسم الأرزاق وقدرها فلا يصدها صاد ولا يمنعها
مانع لا زائدها ينقص ولا ناقصها يزيد ولا ناعمها يخشن و
لا خشنها ينعم ورزق غد لا يؤكل اليوم وقسم زيد لا ينتقل إلى
عمرو وأنه تعالى يرزق الحرام كما يرزق الحلال على معنى أنه يجعله
غذاء للأبدان رزقا للأجساد لا على معنى أنه أباحه الحرام و
كذلك القاتل لم يقطع أجل المقتول المقدر له بل يموت بأجله
وكذلك الغريق ومن هدم عليه الحائط وألقي من شاهق ومن
أكله سبع وكذلك هدايته المسلمين والمؤمنين وضلاله
الكافرين إليه عز وجل جميع ذلك فعل له وصنعه لا شريك له
في ملكه وإنما أثبتنا للعباد كسبا لموضع توجه الأمر والنهي
والخطاب إليهم ثم استحقاق الثواب والعقاب لديهم كما وعد
قال الله تعالى جزاء بما كانوا يعملون وقال عز وجل بما صبرتم وقال
جل وعلا ما سلككم في سقر قالوا لم نك من المصلين ولم نك
نطعم المسكين وقال تبارك وتعالى هذه النار التي كنتم بها

تُكَذِّبُونَ وَقَالَ جَلَّتْ عَظَمَتُهُ ذٰلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ يَدَاكَ وَغَيْرُ

ذٰلِكَ مِنَ الْآيَاتِ فَعَلَّقَ سُبْحَانَهُ الْجَزَاءَ عَلَىٰ أَفْعَالِهِمْ فَأَثْبَتَ لَهُمْ

كَسْبًا خِلَافَ مَا قَالَتِ الْجَهْمِيَّةُ مِنْ أَنَّهُ لَا كَسْبَ لِلْعِبَادِ وَأَنَّهُمْ

كَالْأَبْوَابِ تُرَدُّ وَتُفْتَحُ وَالشَّجَرَةِ تُحَرَّكُ وَتُهَزُّ وَهُمُ الْجَاحِدُونَ لِلْحَقِّ

الرَّادُّونَ لِلْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَالدَّلِيلُ عَلَىٰ أَنَّ كَوْنَ ذٰلِكَ خَلْقُ اللّٰهِ

عَزَّ وَجَلَّ وَكَسْبُ الْعِبَادِ خِلَافًا لِلْقَدَرِيَّةِ فِي قَوْلِهِمْ أَنَّ جَمِيعَ

ذٰلِكَ خَلْقٌ لِلْعِبَادِ دُونَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ تَبًّا لَهُمْ وَهُمْ مَجُوسُ هٰذِهِ

الْأُمَّةِ جَعَلُوا لِلّٰهِ شُرَكَاءَ وَنَسَبُوهُ إِلَى الْعَجْزِ وَأَنْ يَجْرِيَ فِي مُلْكِهِ مَا

لَا يَدْخُلُ فِي قُدْرَتِهِ وَإِرَادَتِهِ تَعَالَى اللّٰهُ عَنْ ذٰلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا قَوْلُهُ

عَزَّ وَجَلَّ وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ وَكَمَا قَالَ تَعَالَى جَزَاءً بِمَا كُنْتُمْ

تَعْمَلُونَ فَلَمَّا كَانَ الْجَزَاءُ وَاقِعًا عَلَىٰ أَعْمَالِهِمْ كَانَ الْخَلْقُ وَاقِعًا عَلَىٰ

أَعْمَالِهِمْ وَلَا جَائِزٌ أَنْ يُقَالَ الْمُرَادُ بِذٰلِكَ مَا يَعْمَلُونَهُ مِنَ الْحِجَارَةِ

مِنَ الْأَصْنَامِ لِأَنَّ الْحِجَارَةَ أَجْسَامٌ وَالْعِبَادُ لَا يَعْمَلُونَهَا وَإِنَّمَا الْأَعْمَالُ

الَّتِي يَقَعُ فِيهَا مَا يَعْمَلُونَ الْعِبَادُ فَوَجَبَ أَنْ تَرْجِعَ الْخَلْقُ إِلَىٰ أَعْمَالِهِمْ

مِنَ الْحَرَكَاتِ وَالسَّكَنَاتِ وَقَالَ تَعَالَى وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا

من رحم ربك ولذلك خلقهم والمعنى للخلاف خلقهم وقال

الله تعالى أم جعلوا لله شركاء خلقوا كخلقه فتشابه الخلق

عليهم قل الله خالق كل شيء وقال جل وعلا هل من خالق غير الله

يرزقكم من السماء والأرض وقال تعالى إخبارا من المشركين لمن

تصبهم حسنة يقولوا هذه من عند الله وإن تصبهم سيئة

يقولوا هذه من عندك قل كل من عند الله فمال هؤلاء القوم

لا يكادون يفقهون حديثا وقال النبي صلى الله عليه وسلم في حديث حذيفة

رض إن الله تعالى خلق كل صانع وصنعته حتى خلق الجزار وجزوره

وعن ابن عباس رض عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال إن الله قال أنا خلقت

الخير والشر وطوبى لمن قدرت على يديه الخير وويل لمن قدرت

على يديه الشر وسئل الإمام أحمد رض عن أعمال العباد التي يستوجبون

بها من الله السخط والرضى أشيء من الله أم شيء من العباد فقال هي

لله خلقا ومن العباد عملا ونعتقد أن المؤمن وإن أذنب ذنوبا

كثيرة من الكبائر والصغائر لا يكفر بها وإن خرج من الدنيا

بغير توبة إذا مات على التوحيد والإخلاص بل يرد أمره إلى الله

عزّ وجلّ إن شاء عفا عنه وأدخله الجنّة وإن شاء عذّبه و

اگر خواهد عفو کند از او و درآرد او را در بهشت و اگر خواهد او را عذاب کند و

أدخله النّار فلا تدخل بين الله تعالى وبين خلقه ما لم يخبر الله بمصيره

درآرد او را در دوزخ پس داخل مکن خود را میان الله و میان مخلوق تا آنکه خبر داده نشود بر عاقبت

فصل ونعتقد أنّ من أدخله الله النّار بكبيرته مع الإيمان

و اعتقاد کنیم ما درستی آن شخص که داخل کند الله تعالی در دوزخ بسبب کبیره او با ایمان

فإنّه لا يخلد فيها بل يخرجه منها لأنّ النّار في حقّه كالسّجن

پس هرآئینه او جاوید نماند در او بلکه بر آرد او را از دوزخ زیرا که آتش دوزخ در حق او همچون زندان است

في الدّنيا فيستوفي منه بقدر كبيرته وجريمته ثمّ يخرج برحمة

در دنیا پس تمام گیرد از وی باندازه گناه کبیره و گناه صغیره او پس برآید برحمت

الله تعالى ولا يخلد فيها ولا تلفح وجهه النّار ولا تحرق أعضاء

خدای تعالی و همیشه نماند در آن آتش و نسوزد روی او را آتش و نسوزد اعضاء

السّجود منه لأنّ ذلك محرّم على النّار ولا ينقطع طمعه من الله

سجده او را زیرا که آن اعضا حرام است بر آتش و دور نشود امید او از حق تعالی

عزّ وجلّ في كلّ حال ما دام في النّار حتّى يخرج منها فيدخل الجنّة و

در هیچ حال تا هنگام که در آتش است تا آنکه برآید از آتش پس درآید در بهشت و

يعطى الدّرجات على قدر طاعته الّتي كانت له في الدّنيا خلاف

داده شود مرتبها قدر طاعت که بوده است او را در دنیا بخلاف

ما قالته القدريّة أنّ الكبيرة تحبط الطّاعات فلا يثاب عليها

آنچه گفته اند قدریه درستی کبیره ضایع میکند عبادت ها را پس ثواب داده نشود بر آن

وكذلك قول الخوارج تبًّا لهم وينبغي أن يؤمن بخير القدر و

و همچنین است قول خوارج هلاکت باد مر ایشان را و سزاوار است که ایمان آورده شود بنیکی تقدیر و

شرّه وحلوه ومرّه وأنّ ما أصابه لم يكن ليخطئه بالحذر

بدی او و شیرینی قضا و تلخی او و درستی چیزی که رسیده است او را نبوده است که خطا کند او را بپرهیز

وما أخطأه من الأسباب لم يكن ليصيبه بالطّلب وأنّ جميع

و چیزی که خطا کرده است او را از اسباب نبوده است که برسد او را بطلب و کوشش و درستی

ما كان في سالف الدّهور والأزمان وما يكون إلى يوم البعث

چیزی که بوده است در گذشتن زمانها و چیزی که خواهد شد تا روز برانگیختن خلق

والنّشور بقضاء الله وقدره المقدّر وأنّه لا محيص لمخلوق

بقضای الله و اندازه او که اندازه کرده بوده است درستی نیست گریز هیچ مخلوقی

مِنَ الْقَدَرِ الْمَقْدُوْرِ الَّذِيْ خُطَّ فِي اللَّوْحِ الْمَسْطُوْرِ وَاَنَّ الْخَلَائِقَ

از قدرے کہ اندازہ کردہ شدہ و نوشتہ شدہ ست در لوح محفوظ و بدرستے تمام آفرینش

لَوْ جَهَدُوْا اَنْ يَنْفَعُوا الْمَرْءَ بِمَا لَمْ يَقْضِهِ اللّٰهُ تَعَالٰى لَمْ يَقْدِرُوْا عَلَيْهِ

اگر کوشش کنند اینکہ نفع رسانند آدمی را بچیزے کہ حق تعالی تقدیر نکردہ ست او را طاقت ندارند این را

وَلَوْ جَهَدُوْا اَنْ يَضُرُّوْهُ بِمَا لَمْ يَقْضِهِ اللّٰهُ لَمْ يَسْتَطِيْعُوْا كَمَا وَرَدَ

چنانچہ وارد شد

فِيْ خَبَرِ ابْنِ عَبَّاسٍ رض وَقَالَ قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى وَاِنْ يَمْسَسْكَ اللّٰهُ بِضُرٍّ

در خبر ابن عباس رض و گفت فرمود حق تعالی اگر برساند ترا خدا بضررے

فَلَا كَاشِفَ لَهٗ اِلَّا هُوَ وَاِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهٖ يُصِيْبُ

پس نیست دور کنندہ آن ضرر را مگر خدا تعالی و اگر خواهد ترا نیکی پس نیست باز گردانندہ مرفضل او را عطا او

بِهٖ مَنْ يَّشَآءُ مِنْ عِبَادِهٖ وَرُوِيَ عَنْ زَيْدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مَسْعُوْدٍ رض

آن فضل کسے را کہ میخواهد از بندگان خویش و روایت است از زید بن عبداللہ بن مسعود رض

قَالَ حَدَّثَنِيْ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ الصَّادِقُ الْمَصْدُوْقُ اَنَّ خَلْقَ

گفت حدیث گفت مرا رسول ص و او راست گوست و راست گفته شده است او را بدرستی پیدائش

اَحَدِكُمْ يُجْمَعُ فِيْ بَطْنِ اُمِّهٖ اَرْبَعِيْنَ يَوْمًا نُطْفَةً وَفِيْ لَفْظٍ اَرْبَعِيْنَ

یکے از شما جمع کردہ میشود در شکم مادر او چهل روز نطفه ستے و در یک لفظ وارد ست چهل

لَيْلَةً ثُمَّ يَكُوْنُ عَلَقَةً مِثْلَ ذٰلِكَ ثُمَّ يَكُوْنُ مُضْغَةً مِثْلَ ذٰلِكَ ثُمَّ

شب پس میشود خون بستہ مانند آن نطفہ چهل روز پس میشود پارہ گوشت پارہ چهل روز پس

يَبْعَثُ اللّٰهُ مَلَكًا بِاَرْبَعِ كَلِمَاتٍ خَلْقِهٖ وَرِزْقِهٖ وَعَمَلِهٖ وَشَقِيٌّ اَمْ سَعِيْدٌ

میفرستد حق تعالی فرشتہ را بچهار کلمہ پیدائش او و روزی او و عمل او و بدبخت ست یا نیکبخت

وَاِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ اَهْلِ النَّارِ حَتّٰى لَا يَكُوْنَ بَيْنَهَا وَبَيْنَهٗ اِلَّا بَاعٌ

و بدرستے مرد هر آینه میکند کار را مانند کار اهل دوزخ تا آنکہ نباشد درمیان او و درمیان دوزخ مگر مقدار درازی دو دست

فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الْكِتَابُ فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ اَهْلِ الْجَنَّةِ فَيَدْخُلُهَا وَاِنَّ الرَّجُلَ

پس پیش شود بروی آنچه نوشتہ اند در لوح محفوظ پس میکند کار اهل بهشت پس درآید در بهشت

لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ اَهْلِ الْجَنَّةِ حَتّٰى لَا يَكُوْنَ بَيْنَهٗ وَبَيْنَهَا اِلَّا بَاعٌ فَيَسْبِقُ

هر آینه میکند کار اهل بهشت تا آنکہ نباشد درمیان او و درمیان دوزخ مگر مقدار درازی دو دست پس پیش شود

عَلَيْهِ الْكِتَابُ فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ اَهْلِ النَّارِ فَيَدْخُلُهَا وَعَنْ هِشَامِ ابْنِ

بروی کتاب پس میکند کار اهل دوزخ پس درآید در دوزخ و مروی است از هشام ابن

عُرْوَةَ عَنْ اَبِيْهِ عَنْ عَائِشَةَ رض عَنْ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهٗ قَالَ

عروه از پدر او از عایشه رض از رسول خدا ص بدرستی

أنّ الرجل ليعمل عمل أهل الجنة وأنه لمكتوب في الكتاب أنه من
أهل النار فإذا كان عند موته تحول فيعمل عمل أهل النار فمات فدخل
النار وأن الرجل ليعمل بعمل أهل النار وأنه لمكتوب في الكتاب أنه
من أهل الجنة فإذا كان قبل موته عمل بعمل أهل الجنة فمات فدخل
الجنة وعن عبد الرحمن السلمي عن علي ابن أبي طالب رض قال بينما
نحن رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو ينكت في الأرض إذ رفع رأسه فقال
ما من أحد إلا وقد علم مقعده في النار أو مقعده في الجنة فقالوا
أفلا نتكل قال صلى الله عليه وسلم اعملوا فكل ميسر لما خلق له وعن سالم بن
عبد الله عن أبيه رض قال إن عمر بن الخطاب قال يا رسول الله أرأيت
ما نعمل فيه أشيء قد فرغ منه أو شيء مبتدع أو مبتدء قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم قد فرغ منه أفلا نتكل قال عليه السلام اعمل
يا ابن الخطاب فكل ميسر لما خلق له فمن كان من أهل السعادة
فيعمل للسعادة ومن كان من أهل الشقاوة فيعمل للشقاوة ونؤمن
بأن النبي صلى الله عليه وسلم رأى ربه عز وجل ليلة الإسراء بعينه
برأسه لا بفؤاده ولا في المنام لما روى جابر بن عبد الله رض قال

رسول الله صلى الله عليه وسلم في قوله تعالى لقد رآه نزلة أخرى رأيت ربي
جل اسمه مشافهة لا شك فيه وفي قوله تعالى عند سدرة
المنتهى قال رأيته عند سدرة المنتهى حتى تبين لي نور وجهه
قال ابن عباس رض في قوله تعالى وما جعلنا الرؤيا التي أريناك
إلا فتنة للناس هي رؤيا عين أريها النبي ليلة الإسراء به وقال
ابن عباس رض كانت الخلة لإبراهيم عليه السلام والكلام لموسى عليه السلام
والرؤية لمحمد صلى الله عليه وسلم وقال ابن عباس رض رأى محمد صلى الله عليه وسلم ربه
بعينه مرتين ولا يعارض هذا ما روي عن عائشة رض من إنكار ذلك
لأنه نفي وهذا البيان إثبات فقدم عند الاجتماع لأن النبي
صلى الله عليه وسلم أثبت لنفسه الرؤية وقال أبو بكر بن سليمان رأى محمد
صلى الله عليه وسلم ربه أحد عشر مرة منها بالسنة تسع مرات في ليلة
المعراج حين كان يتردد بين موسى عليه السلام وربه عز وجل
يسأله أن يخفف عن أمته الصلوة فنقص خمسا وأربعين صلوة
في تسع مقامات ومرتين بالكتاب ونؤمن بأن منكرا ونكيرا
إلى كل أحد ينزلان سوى النبيين فيسألانه ويمتحنانه بما يعتقده

مِنَ الأَدْيَانِ فَهُمَا يَأْتِيَانِ الْقَبْرَ فَيُرْسَلُ فِي ذٰلِكَ الْمَيِّتِ الرُّوحُ ثُمَّ

يُقْعَدُ فَإِذَا سُئِلَ سُلِكَتْ رُوحُهُ بِلَا أَلَمٍ وَنُؤْمِنُ بِأَنَّ الْمَيِّتَ يَعْرِفُ مَنْ

يَزُورُهُ إِذَا أَتَاهُ وَآكَدُهُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ بَعْدَ طُلُوعِ الْفَجْرِ قَبْلَ طُلُوعِ

الشَّمْسِ وَالإِيمَانُ بِعَذَابِ الْقَبْرِ وَضَغْطَتِهِ وَاجِبٌ لِأَهْلِ الْمَعَاصِي

وَالْكُفْرِ وَكَذٰلِكَ النَّعِيمُ فِيهِ لِأَهْلِ الطَّاعَةِ وَالإِيمَانِ خِلَافًا لِمَا قَالَتِ

الْمُعْتَزِلَةُ مِنْ إِنْكَارِهِمْ ذٰلِكَ وَإِنْكَارِهِمْ مَسْأَلَةَ مُنْكَرٍ وَنَكِيرٍ وَدَلِيلُ

أَهْلِ السُّنَّةِ عَلَى إِثْبَاتِ ذٰلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى يُثَبِّتُ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا

بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ قِيلَ فِي التَّفْسِيرِ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا عِنْدَ

خُرُوجِ الرُّوحِ وَفِي الْآخِرَةِ عِنْدَ مَسْأَلَةِ نَكِيرٍ وَمُنْكَرٍ وَمَا رُوِيَ عَنْ

أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا قُبِرَ أَحَدُكُمْ

أَوِ الْإِنْسَانُ أَتَاهُ مَلَكَانِ أَسْوَدَانِ أَزْرَقَانِ يُقَالُ لِأَحَدِهِمَا النَّكِيرُ

وَلِلْآخَرِ الْمُنْكَرُ فَيَقُولَانِ لَهُ مَا كُنْتَ تَقُولُ فِي هٰذَا الرَّجُلِ يَعْنِي مُحَمَّدًا

رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَهُوَ قَائِلٌ مَا كَانَ يَقُولُ فَإِنْ كَانَ مُؤْمِنًا

قَالَ هُوَ عَبْدُ اللّٰهِ وَرَسُولُهُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَأَشْهَدُ

أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللّٰهِ فَيَقُولَانِ إِنَّا كُنَّا نَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُولُ مِثْلَ ذٰلِكَ

ثم يفسح له في قبره سبعون ذراعا في سبعين ذراعا وينور له في
قبره ثم يقال له نم فيقول دعوني ارجع الى اهلي فاخبرهم فيقال
نم كنومة العروس الذي لا يوقظه الا احب اهله اليه حتى يبعثه
الله من مضجعه ذلك وان كان منافقا قال لا ادري كنت اسمع
الناس يقولون شيئا وكنت اقوله فيقولان انا كنا نعلم انك تقول
ذلك ثم يقال للارض التئمي عليه فتلتئم حتى تختلف فيها اضلاعه
فلا يزال فيها معذبا حتى يبعثه الله من مضجعه ذلك وتعلقوا
ايضا بما روى عطاء بن يسار قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لعمر بن
الخطاب رض يا عمر كيف انت اذا اتخذ لك من الارض ثلاثة اذرع
وشبر في عرض ذراع وشبر ثم مال اليك اهلك فغسلوك وكفنوك
وحنطوك ثم حملوك حتى يغيبوك فيه ثم يهيلوا عليك التراب
ثم انصرفوا عنك واتاك فتانا القبر منكر ونكير اصواتهما مثل
الرعد القاصف وابصارهما مثل البرق الخاطف قد سدلا
شعورهما فتلتلاك وتوهلاك وقالا من ربك وما دينك قال
يا نبي الله يكون معي عقلي الذي هو معي اليوم قال صلى الله عليه وسلم

نعم إذا ألقيتهما وهذا دليل ونص على أن ذلك بعد إعادة الروح

لأن عمر رض قال ومعي قلبي فقال النبي عليه السلام نعم وعن المنهال

بن عمرو وعن البراء بن عازب رض قالا خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم

في جنازة رجل من الأنصار وانتهينا إلى القبر ولما يلحد فجلس النبي

صلى الله عليه وسلم وجلسنا حوله كأن على رؤوسنا الطير من هيبته وفي يده

عود ينكت به الأرض فرفع رأسه وقال استعيذوا بالله من عذاب

القبر مرتين أو ثلثا ثم قال صلى الله عليه وسلم إن العبد إذا كان في إقبال من

الآخرة وانقطاع من الدنيا نزلت عليه ملئكة بيض الوجوه كأن

وجوههم الشمس ومعهم كفن من أكفان الجنة وحنوط من حنوط

الجنة فيجلسون منه مد البصر ثم يجيء ملك الموت حتى يجلس عند

رأسه فيقول أيتها النفس المطمئنة الطيبة أخرجي إلى مغفرة من

الله ورضوانه قال فتخرج تسيل كما تسيل القطرة من الإناء

فيأخذونها ولا يدعونها في يده طرفة عين حتى يأخذوها

فيجعلونها في ذلك الكفن والحنوط فيخرج منها نفحة أطيب من

ريح المسك وجدت على وجه الأرض فيصعدون بها فلا يمرون

بِهَا عَلَى مَلَإٍ مِنَ الْمَلٰٓئِكَةِ إِلَّا قَالُوْا مَا هٰذِهِ الرِّيْحُ الطَّيِّبَةُ فَيَقُوْلُوْنَ

بر هیچ جماعتی از فرشتها مگر آنکه گویند چیست این بوی خوش پس گویند که

هٰذَا فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ بِأَحْسَنِ أَسْمَائِهِ ثُمَّ يَنْتَهُوْنَ بِهَا إِلَى سَمَاءِ

این فلان پسر فلان است بخوب ترین نامهای او پس برسند بآن نفس بسوی آسمان

الدُّنْيَا فَيَسْتَفْتِحُوْنَ لَهَا فَيُفْتَحُ لَهُمْ فَيَسْتَقْبِلُوْهَا وَيُشَيِّعُوْهَا مِنْ كُلِّ

دنیا پس طلب کشاده کنند او را پس کشاده شود مر ایشان را پس پیشوا آیند آن نفس را ملائکه هر آسمان و همراهی

سَمَاءٍ إِلَى السَّمَاءِ الَّتِيْ تَلِيْهَا حَتّٰى يَنْتَهُوْا إِلَى السَّمَاءِ السَّابِعَةِ فَيَقُوْلُ

آسمان تا آسمان دیگر که متصل است آن آسمان تا آنکه برسند بآن روح تا آسمان هفتم پس گوید

اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ اكْتُبُوْا كِتَابَهُ فِيْ عِلِّيِّيْنَ وَأَعِيْدُوْهُ إِلَى الْأَرْضِ مِنْهَا

خدای تعالی بنویسید این را در دفتر علیین و باز برید بسوی زمین از و

خَلَقْنٰهُمْ وَفِيْهَا نُعِيْدُهُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُهُمْ تَارَةً أُخْرٰى فَيُعَادُ الرُّوْحُ

پیدا کرده ایم ایشان را و در و باز آوریم ایشان را از و برآوریم ایشان را بار دیگر پس باز آورده شود روح را

إِلَى جَسَدِهِ وَيَأْتِيْهِ مَلَكَانِ فَيَقُوْلَانِ لَهُ مَنْ رَّبُّكَ وَمَا دِيْنُكَ فَيَقُوْلُ

بسوی جسد او و بیایند او را دو فرشته پس گویند او را کیست پروردگار تو و چیست دین تو پس گوید

رَبِّيَ اللّٰهُ وَدِيْنِيَ الْإِسْلَامُ فَيَقُوْلَانِ لَهُ مَا تَقُوْلُ فِيْ هٰذَا الرَّجُلِ الَّذِيْ

پروردگار من خدا است و دین من اسلام است پس گویند او را دو فرشته چه گوئی تو در حق این مرد که

بُعِثَ فِيْكُمْ فَيَقُوْلُ هُوَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَجَاءَنَا بِالْحَقِّ فَيَقُوْلَانِ

فرستاده شده در شما پس خواهد گفت او رسول خدا است و آورد ما را دین راست پس خواهند گفت

لَهُ مَا عِلْمُكَ بِذٰلِكَ فَيَقُوْلُ قَرَأْتُ الْقُرْاٰنَ كِتَابَ اللّٰهِ تَعَالٰى وَاٰمَنْتُ بِهِ

او را چه چیز دانا گردانید ترا باین پس خواهد گفت خوانده ام قرآن را که کتاب خدا است و ایمان آوردم باو

وَصَدَّقْتُهُ فَيُنَادِيْ مُنَادٍ مِّنَ السَّمَاءِ صَدَقَ عَبْدِيْ فَافْرُشُوْا لَهُ مِنَ

و گرویدم او را پس ندا کند منادی از آسمان راست گفت بنده من پس بگسترید برای او از

الْجَنَّةِ وَأَلْبِسُوْهُ مِنَ الْجَنَّةِ وَافْتَحُوْا لَهُ بَابًا إِلَى الْجَنَّةِ فَيَأْتِيْهِ رِيْحُهَا وَ

بهشت و بپوشانید او را لباس از بهشت و بکشائید او را دری بسوی بهشت پس خواهد آمد او را باد بهشت و

طِيْبُهَا وَيُفْسَحُ لَهُ فِيْ قَبْرِهِ مَدَّ بَصَرِهِ وَيَأْتِيْهِ رَجُلٌ حَسَنُ الْوَجْهِ طَيِّبُ

خوشبوی او و کشاده کرده شود مر او را در گور او مقدار درازی چشم او و بیاید او را مردی خوش روی و خوش

الرِّيْحِ فَيَقُوْلُ لَهُ أَبْشِرْ بِالَّذِيْ يَسُرُّكَ هٰذَا يَوْمُكَ الَّذِيْ كُنْتَ تُوْعَدُ

بوی پس گوید مر او را بشارت باد ترا بچیزی که خوشحال کند ترا این است روز تو که وعده کرده شده بودی تو

فَيَقُوْلُ مَنْ أَنْتَ قَالَ أَنَا عَمَلُكَ الصَّالِحُ فَيَقُوْلُ رَبِّ أَقِمِ السَّاعَةَ قَالَ صَلَّى اللّٰهُ

پس خواهد گفت کیستی تو خواهد گفت منم عمل نیک تو ... گفت پیغمبر

ای مراد وہی الغایۃ التی ینتہی الیہا بصرہ ٣

١٦٤

وَاِنَّ الْعَبْدَ الْكَافِرَ اِذَا كَانَ فِيْ اِقْبَالٍ مِّنَ الْاٰخِرَةِ وَانْقِطَاعٍ مِّنَ الدُّنْيَا

و بدرستی که بنده کافر وقتیکه باشد در پیش آمدن از آخرت و در قطع کردن از دنیا

اَنْزَلَ اللّٰهُ عَلَيْهِ مَلَائِكَةً سُوْدَ الْوُجُوْهِ مَعَهُمُ الْمُسُوْحُ فَيَجْلِسُوْنَ مِنْهُ

فرستد حق تعالی بر او فرشتها را از آسمان سیاه رویان با ایشان پلاس از آتش پس بنشینند از او

مَدَّ الْبَصَرِ ثُمَّ يَجِيْءُ مَلَكُ الْمَوْتِ يَجْلِسُ عِنْدَ رَاْسِهٖ فَيَقُوْلُ اَيَّتُهَا النَّفْسُ

مقدار درازی چشم او پس بیاید فرشته موت پس بنشیند نزد سر او پس بگوید ای جان

الْخَبِيْثَةُ اُخْرُجِيْ اِلٰى سَخَطِ اللّٰهِ وَغَضَبِهٖ فَيَتَفَرَّقُ فِيْ اَعْضَائِهٖ كُلِّهَا

پلید برآ بسوی خشم و غضب خدای تعالی پس پراگنده شود در اعضای او همه

فَيَنْتَزِعُهَا كَمَا يُنْزَعُ السَّفُّوْدُ مِنَ الصُّوْفِ الْمَبْلُوْلِ فَيَنْقَطِعُ مِنْهُ

پس بکشد ملک الموت آن جان را چنانچه کشیده شود سیخ از پشم تر پس کنده شود از او

الْعُرُوْقُ وَالْعَصَبُ فَيَاْخُذُوْنَهَا فَيَجْعَلُوْنَهَا فِيْ تِلْكَ الْمُسُوْحِ وَ

رگها و پیها پس خواهند گرفت فرشته این نفس خبیثه را در آن پلاس و

يَخْرُجُ مِنْهَا كَاَنْتَنِ جِيْفَةٍ فَيَصْعَدُوْنَ بِهَا فَلَا يَمُرُّوْنَ بِهَا عَلٰى مَلَاٍ

برآید از وی بوی همچو گنده ترین مردار پس بالا برند او را پس نگذرند با آن نفس بر گروهی

مِّنَ الْمَلٰٓئِكَةِ اِلَّا قَالُوْا مَا هٰذِهِ الرِّيْحُ الْخَبِيْثَةُ فَيَقُوْلُوْنَ هٰذَا فُلَانُ

از فرشتها مگر خواهند گفت چه چیز است این بوی ناخوش پس بگویند این فلان پسر

بْنُ فُلَانٍ بِاَقْبَحِ اَسْمَائِهٖ حَتّٰى يَنْتَهُوْا بِهَا اِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا فَيَسْتَفْتِحُوْنَ

فلان است به بدترین اسمای او تا آنکه برسند با او تا آسمان دنیا پس طلب کشادن کنند

فَلَا يُفْتَحُ لَهُمْ ثُمَّ قَرَاَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هٰذِهِ الْاٰيَةَ لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ

پس کشاده نشود مر ایشان را درهای آسمان پس خواند پیغمبر این آیت را کشاده نشود

اَبْوَابُ السَّمَاءِ فَيَقُوْلُ اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ اُكْتُبُوْا كِتَابَهٗ فِيْ سِجِّيْنٍ

درهای آسمان پس خواند گفت حق تعالی بنویسید کتاب او را در دیوان سجین

ثُمَّ تُطْرَحُ رُوْحُهٗ طَرْحًا ثُمَّ قَرَاَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَمَنْ يُّشْرِكْ

پس انداخته شود روح او انداختنی پس خواند پیغمبر این آیت را و کسیکه شرک کرد

بِاللّٰهِ فَكَاَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ اَوْ تَهْوِيْ بِهِ الرِّيْحُ

بخدای تعالی پس گویا افتاده است از آسمان پس ربوده او را پرندها یا انداخته است او را باد

فِيْ مَكَانٍ سَحِيْقٍ يَعْنِيْ تُرَدُّ فَتُعَادُ اِلَيْهِ رُوْحُهٗ فِيْ جَسَدِهٖ فَيَاْتِيْهِ

در جای دور مراد پیغمبر از طرح این است که رد کرده شود ... روح او در تن پس بیاید او را

مَلَكَانِ فَيُجْلِسَانِهٖ فَيَقُوْلَانِ مَنْ رَّبُّكَ فَيَقُوْلُ هَاهْ هَاهْ لَا اَدْرِيْ

دو فرشته پس بنشانند او را پس خواهند گفت او را کیست پروردگار تو پس خواهد گفت ... نمی‌دانم

١٦٥

فيقولان له ما دينك فيقول هاه هاه لا ادري فيقولان له

ما تقول في هذا الرجل الذي بعث فيكم فيقول هاه هاه لا

ادري فينادي المنادي كذب عبدي فافرشوا له فراشا من النار

والبسوا من النار وافتحوا بابا من النار فيدخل عليه من حرها و

سمومها ويضيق عليه قبره حتى تختلف فيه اضلاعه ويأتيه

رجل قبيح الثياب وقبيح الوجه منتن الريح فيقول ابشر بالذي

يسوءك هذا يومك الذي كنت توعد فيقول من انت فيقول

انا عملك السوء فيقول رب لا تقم الساعة وعن عبد الله بن عمر

رض قال ان المؤمن اذا وضع في قبره يوسع عليه في قبره سبعون

ذراعا عرضه وسبعون ذراعا طوله وينشر عليه الرياحين و

يستر بالحرير من الجنة فان كان معه شيء من القرآن كفاه

نوره فان لم يكن معه شيء من القرآن جعل له نور مثل نور

الشمس في قبره ويكون مثله كمثل العروس ينام ولا يوقظها الا

احب اهلها فيقوم من النوم كانها لم تستغ منها وان الكافر

اذا وضع في قبره يضيق عليه حتى يختلف اضلاعه في جوفه ويرسل

عليه حيات كأمثال البخت فيأكلن لحمه حتى لا يذرن على عظمه

بروی او ... مانند شتر بختی پس بخورند گوشت او را تا آنکه نگذارند بر استخوان او

لحماً ويرسل عليه شياطين صم بكم عمي ويقال وهو الشيطان

گوشت را و فرستاده شود بروی شیاطین ناشنوا گنگ کور و گفته میشود که او است شیطان

الرجيم ومعهم قطاع من حديد فيضربونه بها حتى لا يسمعوا

رانده شده و با ایشان تکهاست بزرگ از آهن پس میزنند او را بآن تا آنکه نشنوند

صوته ولا ينظرون فيرحمونه ويعرض عليه النار بكرة وعشيا

آواز او را و نه بینند او را پس رحم کنند او را و پیش آورده میشود بروی آتش بامداد و شبانگاه

فهذه الأخبار دالة على إثبات عذاب القبر ونعيمه فإن اعترضوا

و این خبرها دلالت میکنند بر اثبات عذاب گور و نعمت دادن در گور پس اگر اعتراض کنند

عليه فقالوا كيف القول في المصلوب والمحترق والغريق ومن

بر آن دلایل پس بگویند چگونه است سخن تا که بردار کشیده شده است و سوخته شده است و غرق شده و آنکه

أكلته السباع فتفرقت لحمه والطير معها فحصل أجزاء متعددة

خورده است او را درندگان پس پراگنده شده گوشت او پس پیدا شد اجزا او بسیار

يقال لهم إن النبي صلى الله عليه ذكر عذاب القبر والمسألة على ما هو

پس گفته شود ایشان را در جواب که پیغمبر ... بیان کرده عذاب گور و پرسش او را بر طریق

معهود وعادة في الخلق أنهم يدفنون في القبور وإن وجد ميت

معلوم است و عادت در خلق ست بدرستیکه ایشان دفن کرده میشوند در گورها و اگر یافته شود مرده

على هذه الصفة البعيدة النادرة لا يمتنع أن يقال إن الله يصير

برین صفت که دور است و کم یاب ست منع نیست که گفته شود بدرستیکه الله تعالی میگرداند

روحه إلى الأرض أو يضغط ويسأل ويعذب أو ينعم كما أن أرواح

روح او را بسوی زمین پس او را منقبض کرده شود و پرسیده میشود و عذاب کرده میشود یا نعمت داده شود

الكفار تعذب كل يوم مرتين غدوة وعشيا حتى تقوم الساعة

کافران را عذاب کرده میشود در هر روزی دو بار بامداد و شبانگاه تا آنکه برپا شود قیامت

ثم تدخل النار مع الأجساد حينئذ كما قال الله تعالى النار يعرضون

پس داخل میشوند در آتش با جسمهای ایشان آن وقت چنانکه گفت الله تعالی آتش پیش آورده شود

عليها غدوا وعشيا ويوم تقوم الساعة أدخلوا آل فرعون أشد

برایشان بامداد و شبانگاه و روزیکه برپا شود قیامت درآرید اولاد فرعون را در سخت ترین

العذاب وإن أرواح الشهداء والمؤمنين في حواصل طيور

عذاب را و بدرستی جانهای شهیدان و مومنان در حوصلهای پرندگان است

تتمه

عليها

۱۶۷

۱۲ مجمع البحار

خضر تسرح في الجنة وتأوي الى قناديل من نور تحت العرش

سبز تسرند که می چرند در بهشت و جای میگیرند بسوی قندیلها از نور در زیر عرش

ثم تأتي الاجساد عند النفخة الثانية الى الارض للعرض والحساب

پس می آیند تنها را وقت نفخه دوم در صور بسوی زمین برای پیش کردن و حساب کردن

يوم القيمة كما روي عن ابن عباس رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

در روز قیامت چنانچه مرویست از ابن عباس رض گفت ابن عباس رض فرمود رسول الله ص

لما اصيبت اخوانكم باحد جعل الله ارواحهم في اجواف طير

هرگاه که شهید شدند برادران شما در احد گردانید خدا تعالی روحهای ایشان در شکمهای پرندها

خضر تسرح في الجنة وتأوي الى قناديل من ذهب في ظل العرش

سبز میچرند در بهشت و جای میگیرند بسوی قنادیل از طلا در سایه عرش

فلما وجدوا طيب ماكلهم وشرابهم ومقيلهم قالوا من يبلغ

پس هرگاه که یافتند خوبی خورش خود و نوش خود و جای قیلوله خود گفتند کیست که برساند

اخواننا انا احياء في الجنة نرزق فلا يزهدوا في الجهاد ولا ينكلوا

برادران ما را که مایان زنده ایم در بهشت روزی داده میشویم پس ترک نکنند جهاد را و باز نمانند

عن الحرب فقال الله عز وجل وهو اصدق القائلين انا ابلغهم

از جنگ پس گفت خدا تعالی من میرسانم ایشانرا

فانزل الله ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء

پس فرستاد حق تعالی و مپندار آن کسانیرا که کشته شده اند در راه خدا مردگان بلکه زنده اند

عند ربهم يرزقون فرحين بما اتيهم الله من فضله ويجوز ان

نزد پروردگار روزی داده میشوند خوشحال اند بچیزی که داده است حق تعالی ایشانرا پس روا است اینکه

يقع المسئلة والعذاب والنعيم ببعض جسد المؤمن والكافر

واقع شود پرسش و عذاب و نعمت دادن بپاره از تن مومن و کافر

دون بقية اجزائه ويكون ما فعل بالبعض فعل بالكل وقد قيل

نه باقی اجزا او و باشد چیزیکه کرده شود به پاره تن کرده شود به همه تن او و تحقیق

ان الله يجمع تلك الاجزاء المتفرقة للضغطة والمسألة كما يفعل

بدرستی حق تعالی جمع میکند آن اجزاء پراگنده را از برای ضغطه و پرسش چنانچه کرده

ذلك للحشر والمحاسبة ثم الايمان بالبعث من القبور والنشر

او را برای حشر و حساب کردن پس گرویدن به برانگیختن مردگان و برانگیخته کردن

عنها واجب كما قال الله عز وجل وان الساعة اتية لا ريب فيها

از آنها واجبست چنانچه فرمود حق تعالی بدرستیکه قیامت آینده است نیست شک در او

وَأَنَّ اللّٰهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُوْرِ كَمَا قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُوْدُوْنَ

و بدرستی حق تعالی بر انگیزد کسانیرا که در گورها اند چنانچه فرمود حق تعالی چنانچه پیدا کرده است اول شمارا باز

وَقَالَ جَلَّ وَعَلَا مِنْهَا خَلَقْنٰكُمْ وَفِيْهَا نُعِيْدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً

از خاک پیدا کرده ایم شمارا و در آن خاک باز خواهیم گردانید شمارا و از آن خاک خواهیم بر آورد شمارا بار

أُخْرٰى يَحْشُرُهُمْ وَيَجْمَعُهُمْ جَلَّ وَعَلَا لِيَجْزِيَ كُلَّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعٰى وَلِيَجْزِيَ

دیگر بر می انگیزد حق تعالی ایشانرا و جمع میکند تا که جزا دهد هر کس را بچیزیکه سعی کرده است و تا که جزا دهد

الَّذِيْنَ أَسَاؤُا بِمَا عَمِلُوْا وَيَجْزِيَ الَّذِيْنَ أَحْسَنُوْا بِالْحُسْنٰى وَقَالَ جَلَّ جَلَالُهُ

آن کسانیرا که بدی کرده اند بمقابله عمل ایشان و جزا دهد آن کسانی را که نیکی کرده اند بجزای نیک و فرمود حق تعالی

الَّذِيْ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيْتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيْكُمْ وَالَّذِيْ قَدَرَ عَلٰى إِنْشَاءِ الْخَلْقِ

آن خدائی که پیدا کرده است شمارا پس بمیراند شمارا پس زنده میکند شمارا و آن کسی که توانا است بر پیدا کردن خلق

قَادِرٌ عَلٰى إِعَادَتِهِمْ وَقَدْ أَنْكَرَتِ الْمُعَطِّلَةُ تَبًّا لَهُمْ وَالْإِيْمَانُ بِأَنَّ اللّٰهَ

توانا است بر باز آوردن ایشان و بتحقیق انکار کرده اند معطله حشر را هلاکت باد ایشانرا و گرویدن باینکه حق تعالی

يَقْبَلُ شَفَاعَةَ نَبِيِّنَا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِيْ أَهْلِ الْكَبَائِرِ وَالْأَوْزَارِ وَاجِبٌ قَبْلَ

قبول خواهد کرد شفاعت پیغمبر ما را در حق مردم صاحب کبیره و گناهان دیگر واجب است پیش از

دُخُوْلِ النَّارِ بِهَا عَامًّا لِلْحِسَابِ بِجَمِيْعِ أُمَمِ الْمُؤْمِنِيْنَ وَبَعْدَ دُخُوْلِهَا لِلْأُمَّةِ

آمدن در آتش عام است آن شفاعت در وقت حساب بهمه امتهای مسلمانان و پس از در آمدن در آتش مر امت خود را

خَاصَّةً فَيَخْرُجُوْنَ مِنْهَا بِشَفَاعَتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَغَيْرِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ

خاص پس بر آورده میشوند از آتش بشفاعت پیغمبر و بشفاعت غیر آن پیغمبر از صالحان مومنان

حَتّٰى لَا يَبْقٰى فِي النَّارِ مَنْ كَانَ فِيْ قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنَ الْإِيْمَانِ وَمَنْ

تا آنکه باقی نخواهد ماند در آتش کسیکه باشد در دل او مقدار ذره ایمان و کسیکه

قَالَ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ مَرَّةً وَاحِدَةً فِيْ عُمُرِهِ مُخْلِصًا لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ خِلَافَ

گفته کلمه توحید یکبار در تمام عمر باخلاص خدای را بخلاف

مَا زَعَمَتِ الْقَدَرِيَّةُ مِنْ إِنْكَارِ ذٰلِكَ وَفِيْ كِتَابِ اللّٰهِ تَكْذِيْبُهُمْ قَالَ اللّٰهُ

چیزیکه زعم برده اند معتزله از انکار شفاعت و در کتاب خدا است دروغگو ساختن ایشان گفت خدا

عَزَّ وَجَلَّ فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِيْنَ وَلَا صَدِيْقٍ حَمِيْمٍ وَقَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ هَلْ

پس نیست ما را از شفاعت کننده و نه دوست که کوشش کننده باشد پس آیا هست

لَنَا مِنْ شُفَعَاءَ فَيَشْفَعُوْا لَنَا وَقَالَ اللّٰهُ جَلَّ جَلَالُهُ فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ

ما را از شفاعت کننده ها پس شفاعت کنند ما را و فرموده حق تعالی پس نفع نمیکند ایشانرا شفاعت

الشَّافِعِيْنَ فَقَدْ أَثْبَتَ اللّٰهُ تَعَالٰى فِي الْآخِرَةِ شَفَاعَةً وَكَذٰلِكَ فِي السُّنَّةِ

شفاعت کنندگان پس تحقیق ثابت کرد حق تعالی در آخرت شفاعت را همچنین ثابت است شفاعت در حدیث [illegible]

وهو ما روي عن ابي هريرة رض ان النبي صلى الله عليه وسلم قال انا اول من
و آن چیزیست که مرویست از ابوهریره بدرستی پیغمبر [illegible] فرمود بدرستی که من اول کسی

ينشق الارض عنه يوم القيمة انا ولا فخر انا سيد ولد ادم ولا فخر
شکافته میشود زمین از او در روز قیامت منم و نیست از این فخر و منم بهترین فرزندان آدم و نیست این

وانا صاحب لواء الحمد ولا فخر وانا اول من يدخل الجنة ولا فخر وانا
و منم خداوند نیزه ستایش حق و نیست از فخر و منم کسیکه اول در آید در بهشت و نیست از فخر و منم

اخذ بحلقة باب الجنة فيؤذن لي فيستقبلني وجه الجبار فاخر
گیرنده بحلقه در بهشت پس دستوری داده شود مرا پس روبرو شود مرا وجه از حق تعالی پس بیفتم

له ساجدا فيقول تعالى يا محمد ارفع راسك واشفع تشفع وسل
مر او را سجده کنان پس گوید حق تعالی ای محمد بردار سر خود را و شفاعت بکن قبول کرده شود شفاعت تو و طلب

تعط فارفع راسي فاقول يا رب امتي امتي فلا ازال ارجع الى ربي
داده میشود پس بردارم سر خود را پس خواهم گفت ای پروردگار امت من پس همیشه باشم که بازگشت کنم بسوی پروردگار

فيقول اذهب فانظر فمن وجدت في قلبه مثقال حبة من الايمان
پس گوید برو پس نظر بکن پس کسیکه بیابی در دل او بمقدار دانه از ایمان

فاخرجه من النار قال صلى الله عليه وسلم فاخرج من امتي امثال الجبال ثم يقول
پس بیرار او را از دوزخ گفت پیغمبر پس خواهم برآورد از امت خود مانند کوه ها پس میگوید

لي النبيون ارجع الى ربك فاساله فاقول قد رجعت الى ربي حتى
مرا پیغمبران بازگرد بسوی پروردگار خود پس طلب کن پس بگویم تحقیق بازگشتم بسوی پروردگار خود تا آنکه

استحييت منه وقال صلى الله عليه وسلم في حديث جابر بن عبد الله رضي الله عنه
شرمنده شدم از او و فرمود پیغمبر در حدیث جابر رض

شفاعتي لاهل الكبائر من امتي وعن ابي هريرة رض انه قال قال
شفاعت من برای اهل کبائر است از امت من و مرویست از ابی هریره رض بدرستی او گفت فرمود

رسول الله صلى الله عليه وسلم لكل نبي دعوة مستجابة فتعجل كل نبي دعوته
پیغمبر [illegible] هر پیغمبر را دعا است قبول کرده شده [illegible] پس شتاب کرد هر پیغمبر دعای خود

وانا اختبات دعوتي شفاعة لامتي يوم القيمة فهي نائلة ان
و من ذخیره کرده ام دعای خود را شفاعت از برای امت خود در روز قیامت پس آن دعا شفاعت رسنده است

شاء الله تعالى من امتي لمن مات لا يشرك بالله شيئا وقال صلى الله عليه وسلم
خواهد خدا تعالی از امت من از برای کسیکه مرده باشد در آنحال که شریک نکرده است بخدا چیزی را و فرمود پیغمبر

في حديث انس الانصاري رض اني لاشفع يوم القيمة لاكثر مما على
در حدیث انس و بدرستی من شفاعت خواهم کرد در روز قیامت از برای بیشتر از آنچه بر

وَجْهِ الْاَرْضِ مِنْ حَجَرٍ وَمَدَرٍ وَلَهٗ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شَفَاعَةٌ فِي الْقِيَامَةِ عِنْدَ

الْمِيْزَانِ وَعِنْدَ الصِّرَاطِ وَكَذٰلِكَ مَا مِنْ نَبِيٍّ اِلَّا وَلَهٗ شَفَاعَةٌ وَعَنْ

حُذَيْفَةَ رَضِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهٗ قَالَ يَقُوْلُ اِبْرٰهِيْمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَا رَبَّاهُ فَيَقُوْلُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ يَا لَبَّيْكَاهُ فَيَقُوْلُ يَا رَبِّ

اَحْرَقْتَ بَنِيْ اٰدَمَ فَيَقُوْلُ جَلَّ وَعَلَا اَخْرِجُوْا مِنَ النَّارِ مَنْ كَانَ فِيْ قَلْبِهٖ

مِثْقَالُ ذَرَّةٍ اَوْ شَعِيْرَةٍ مِنَ الْاِيْمَانِ وَكَذٰلِكَ لِلصِّدِّيْقِيْنَ وَالصّٰلِحِيْنَ

مِنْ كُلِّ اُمَّةٍ شَفَاعَةٌ قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِيْ حَدِيْثِ اَبِيْ سَعِيْدِ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ

لِكُلِّ نَبِيٍّ عَطِيَّةٌ وَاِنِّيْ اخْتَبَأْتُ عَطِيَّتِيْ شَفَاعَةً لِاُمَّتِيْ وَاِنَّ الرَّجُلَ

مِنْ اُمَّتِيْ يَشْفَعُ لِلْقَبِيْلَةِ فَيُدْخِلُهُمُ اللّٰهُ تَعَالٰى الْجَنَّةَ بِشَفَاعَتِهٖ

وَاِنَّ الرَّجُلَ يَشْفَعُ لِفِئَامٍ مِنَ النَّاسِ فَيُدْخِلُهُمُ اللّٰهُ الْجَنَّةَ بِشَفَاعَتِهٖ

وَاِنَّ الرَّجُلَ يَشْفَعُ لِثَلٰثَةِ نَفَرٍ وَاِنَّ الرَّجُلَ يَشْفَعُ لِلْاِثْنَيْنِ وَاِنَّ الرَّجُلَ

يَشْفَعُ لِلرَّجُلِ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِيْ حَدِيْثِ ابْنِ مَسْعُوْدٍ رَضِ لَيَدْخُلُ

الْجَنَّةَ قَوْمٌ مِنَ الْمُسْلِمِيْنَ قَدْ عُذِّبُوْا بِالنَّارِ بِرَحْمَةِ اللّٰهِ تَعَالٰى وَشَفَاعَةِ

الشَّافِعِيْنَ وَاَيْضًا فِيْ حَدِيْثِ اُوَيْسٍ الْقَرَنِيِّ رَضِ الْمَعْرُوْفِ وَاللّٰهُ تَفَضُّلٌ

وَتَكَرُّمٌ وَرَحْمَةٌ وَمِنَّةٌ عَلٰى مَنْ يَّشَآءُ مِنْ اَهْلِ النَّارِ فِيْ اِخْرَاجِهِمْ مِنْهَا

بعد ما احترقوا وصاروا فحماً وعن الحسن عن انس رض عن النبي صلى الله عليه

انه قال ما زلت اشفع الى ربي ويشفعني حتى اقول يا رب شفعني فيمن

قال لا اله الا الله فيقول جل وعلا هذه ليس لك يا محمد ولا لاحد

هذه لي وعزتي وجلالي ورحمتي لا ادع في النار احداً قال لا اله الا

الله والايمان بالصراط على جهنم واجب وهو جسر ممدود على متن

جهنم ياخذ من يشاء الله الى النار ويجوز من يشاء ويسقط في

جهنم من يشاء الى النار ولهم في تلك الاحوال نور بحسب اعمالهم

فمنهم من ماش وساع وراكب وزاحف وسحب وقد وصفه النبي

صلى الله عليه بانه ذو كلاليب في خبر فيه طول الى ان قال صلى الله عليه ذو كلاليب

مثل شوك السعدان هل تعرفون شوك السعدان قالوا نعم يا رسول

الله صلى الله عليه قال فانها مثل شوك السعدان غير انه لا يعلم عظمها

الا الله تعالى جل اسمه فتخطف الناس فمنهم موبق بعمله ومنهم

المخردل المرمي المصروع ومنهم من يخردل ثم ينجو وقيل ذلك للقطع ايضاً و

قال صلى الله عليه وسلم استجيدوا ضحاياكم فانها مطاياكم على الصراط وجاء

في وصف الصراط عنه صلى الله عليه وسلم انه ادق من الشعرة واحر من الجمرة

١٧٣

وَاحِدٌ مِنَ السَّيْفِ طُولُهُ ثَلٰثُ مِائَةِ سَنَةٍ مِنْ سِنِي الْآخِرَةِ يَجُوزُهُ

و تیز تر از تیغ درازی او را سیصد سال باشد از سالهای آن جهان میگذرند ازو

الْأَبْرَارُ وَتَزِلُّ عَنْهُ الْفُجَّارُ وَقِيلَ ثَلَاثَةُ آلَافِ سَنَةٍ مِنْ سِنِي الْآخِرَةِ

نیکوکاران و میلغزند ازو بدکاران و بعضی گفته اند درازی او و سه هزار سال است از سالهای آخرت

وَأَهْلُ السُّنَّةِ يَعْتَقِدُونَ أَنَّ لِنَبِيِّنَا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَوْضًا فِي الْقِيٰمَةِ يَسْقِي

و اهل سنت اعتقاد میکنند بدرستی مر پیغمبر ما را حوضیست در قیامت که آب خورند

مِنْهُ الْمُؤْمِنُونَ دُونَ الْكَافِرِينَ وَيَكُونُ ذٰلِكَ بَعْدَ جَوَازِ الصِّرَاطِ قَبْلَ

ازو مسلمانان نه کافران و باشد آن پس از گذشتن صراط پیش از

دُخُولِ الْجَنَّةِ مَنْ شَرِبَ مِنْهُ شَرْبَةً لَمْ يَظْمَأْ بَعْدَهَا أَبَدًا عَرْضُهُ

در آمدن بهشت کسیکه بنوشد ازو یکبار تشنه نشود بعد آن هرگز پهنای او

مَسِيرَةُ شَهْرٍ مَاؤُهُ أَشَدُّ بَيَاضًا مِنَ اللَّبَنِ وَأَحْلٰى مِنَ الْعَسَلِ حَوْلَهُ

مقدار سیر یکماه است آب او سخت ترین است از روی سفیدی از شیر و شیرین تر است از شهد در گرد او

أَبَارِيقُ عَلٰى نُجُومِ السَّمَاءِ فِيهِ مِيزَابَانِ يَصُبَّانِ مِنَ الْكَوْثَرِ أَصْلُهُ فِي

ابریق است بر شمار ستارهای آسمان در وی دو ناودان است میریزند آن حوض آب از کوثر اصل او در

الْجَنَّةِ وَفَرْعُهُ فِي الْمَوْقِفِ وَقَدْ ذَكَرَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي حَدِيثِ ثَوْبَانَ

بهشت است و فرع او در حسابگاه است و بتحقیق ذکر کرده است پیغمبر در حدیث ثوبان رض

رض أَنَا عِنْدَ حَوْضِي يَوْمَ الْقِيٰمَةِ فَسُئِلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ سَعَةِ الْحَوْضِ

من نزد حوض خویشم در روز قیامت پس پرسیده شد پیغمبر از فراخی حوض

فَقَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا بَيْنَ مَقَامِي هٰذَا إِلٰى عُمَانَ شَرَابُهُ أَشَدُّ بَيَاضًا مِنَ

پس گفت پیغمبر مقداریکه در میان جای ایستادن من که اینست تا عمان آب او سخت تر است از روی سفیدی

اللَّبَنِ وَأَحْلٰى مِنَ الْعَسَلِ فِيهِ مِيزَابَانِ مِنَ الْجَنَّةِ أَحَدُهُمَا مِنْ وَرِقٍ

از شیر و شیرین تر است از شهد در وی دو ناودان است از بهشت یکی از آن دو ناودان از نقره است و

الْآخَرُ مِنْ ذَهَبٍ مَنْ شَرِبَ مِنْهُ شَرْبَةً لَمْ يَظْمَأْ بَعْدَهَا أَبَدًا وَقَالَ

دیگر از طلاست کسیکه بخورد ازو یکبار تشنه نشود پس از آن هرگز و فرمود

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي حَدِيثِ عَبْدِ اللهِ بْنِ عُمَرَ رض مَوْعِدُكُمْ حَوْضِي عَرْضُهُ مِثْلُ

پیغمبر در حدیث عبد الله بن عمر رض محل وعده شما حوض منست پهنای او مانند

طُولِهِ وَهُوَ أَبْعَدُ مَا بَيْنَ أَيْلَةَ إِلٰى مَكَّةَ وَذٰلِكَ مَسِيرَةُ شَهْرٍ فِيهِ أَبَارِيقُ

درازی او و آن دور تر است از مقداریکه در میان ایلیا تا مکه است و آن مقدار سیر یکماه است در وی ابریقهاست

أَمْثَالُ الْكَوَاكِبِ مَاؤُهُ أَشَدُّ بَيَاضًا مِنَ الْفِضَّةِ مَنْ وَرَدَهُ فَشَرِبَ مِنْهُ

مقدار ستارهای حد بسیاری و روشنائی آب او سخت تر است از روی سفیدی از نقره کسیکه وارد شود بحوض پس بخورد از او

لم يظمأ بعدها أبداً وكذلك لكل نبي من الأنبياء حوض إلا صالح

تشنه نشود پس از آن هرگز و همچنین مر هر پیغمبر را حوض است مگر حضرت صالح

النبي فإن حوضه ضرع ناقته يسقي من ذلك مؤمنو كل أمة

پیغمبر را پس بدرستی حوض او پستان ناقه اوست می‌نوشند از آن حوض مسلمانان هر امت

منهم دون الكافرين وفي حديث آخر عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال حوضي

از آن امتها نه کافران و در حدیث دیگر است از پیغمبر صلعم بدرستی او فرمود حوض من

ما بين عدن وعمان حافتاه خيام الدر المجوف وآنيته عدد نجوم

مقدار دوری است که در میان عدن و عمان است دو جانب او خیمه‌ها مروارید کاواک است و آوندهای او بشمار ستارها

السماء طينه المسك الأذفر ماؤه أبيض من اللبن وأبرد من الثلج

آسمانست گل او خوشبوی از مشک اذفر آب او سفیدتر از شیر است و سردتر از یخ است

وأحلى من العسل من شرب منه شربة لم يظمأ بعدها أبداً فيذاد

و شیرین‌تر از شهد است کسیکه بخورد از او یک جرعه تشنه نشود پس از آن هرگز پس دور

عني يوم القيامة رجال كما تذاد الغريبة من الإبل فأقول الأهل

از من در روز قیامت مردان را چنانچه رانده شود شتر بیگانه از میان شتران حوض پس بگویم آن بیایند اینجا

الأهل فيقال إنك لا تدري ما أحدثوا بعدك فأقول ما أحدثوا

بیایند شما پس گفته شود مرا او را بدرستی تو نمیدانی چه پیدا کرده اند پس از تو پس بگویم چه چیز نو پیدا کردند

فيقال إنهم غيروا وبدلوا فأقول ألا سحقاً وبعداً وقد أنكرت

پس گفته شود بدرستی ایشان دگرگون کردند و تبدیل کردند پس بگویم آگاه باشید دوریست شما را از رحمت و تحقیق انکار کرده

ذلك المعتزلة فلا يسقون منه ويدخلون النار ورداً عطاشاً

این حوض را معتزله پس آب داده نشود ایشان از آن حوض و در آورده شوند در آتش در آن حال که طالب آب اند و تشنه اند اگر

إن لم يتوبوا عن مقالتهم وجحودهم الحق ورد الآيات والأخبار

اگر توبه نکنند از سخن خویش و از انکار کردن ایشان حق را و از رد کردن آیات و احادیث

والآثار وروي عن أنس بن مالك رض يرفعه إلى النبي صلى الله عليه وسلم

و اقوال اکابر را و مرویست از انس ابن مالک رض که میرساند این حدیث را به پیغمبر صلعم

أنه قال من كذب بالشفاعة لم يكن له فيها نصيب ومن كذب

بدرستی پیغمبر فرمود کسیکه دروغ داشت شفاعت را نباشد مر او را در آن روز بهره از خوبی و کسیکه دروغ داشت

بالحوض لم يكن له فيه نصيب وأهل السنة يعتقدون أن الله

حوض را نباشد مر او را در آن حوض بهره و اهل سنت اعتقاد میکنند اینکه بدرستی حق تعالی

تعالى فضل رسوله ونبيه المختار على سائر رسله وأنبيائه معه على

بزرگی داده پیغمبر خود را که برگزیده شده است بر همه پیغمبران با وجود بر

العرش يوم القيمة لما روي عن عبد الله بن عمر رض عن النبي صلى الله عليه وسلم

عرش در روز قيامت از جهت آنكه مرويست از عبد الله بن عمر رض از پيغمبر

في قوله عز وجل عسى أن يبعثك ربك مقاما محمودا قال يجلسه

در بيان قول حق تعالى نزديكست اينكه بفرستد ترا پروردگار تو در مقام محمود فرمود بنشاند

معه على السرير وعن هشام بن عروة عن عائشة رضي الله تعالى

با خويش بر تخت و مرويست از هشام از عائشه رض

عنها انها قالت سألت رسول الله صلى الله عليه وسلم عن المقام المحمود فقال

بدرستى كه عائشه گفت پرسيدم پيغمبر را از مقام محمود پس گفت

صلى الله عليه وسلم وعدني ربي القعود على العرش وكذلك عن عمر بن

پيغمبر وعده كرد مرا پروردگار نشستن بر تخت و همچنين طور مرويست از عمر رض

الخطاب رض وعن عبد الله بن سلام رض قال اذا كان يوم القيمة

و مرويست از عبد الله رض فرمود پيغمبر چون باشد روز قيامت

جيء بنبيكم فاقعد بين يدي الله على كرسيه فقيل له يا ابا مسعود

آورده شود پيغمبر شما را و نشانده شود بحضور حق تعالى بر كرسى او پس گفته شد مراو را اى ابو مسعود

اذا كان على كرسيه الحق أليس هو معه قال ويلكم هذا اقر حديث

وقتيكه باشد بر كرسى او آيا نيست آن پيغمبر با خدا يعنى گفت ابو سعيد هلاكت باد شما را اين حديث

في الدنيا لعيني وقال الحجاج في حديثه اذا كان يوم القيمة نزل

در دنيا از براى چشم من و گفته است حجاج در حديث خود وقتيكه باشد روز قيامت فرود آيد

الجبار على عرشه وقدماه على الكرسي ويؤتى بنبيكم صلى الله عليه وسلم فيقعد

خداى تعالى بر عرش خود و پاهاى او بر كرسى باشد آورده شود پيغمبر شما را پس نشانده شود آن

بين يديه على الكرسي فقالوا للحميدي اذا كان على الكرسي فهو

در پيش دو دست او بر كرسى پس گفتند مر حميدى را آنوقت باشد بر كرسى آن پيغمبر

معه قال نعم ويلكم هو معه ويعتقد اهل السنة ان الله تعالى

با خدا تعالى گفت حميدى آرى هلاك باشد شما را آن پيغمبر با او هست و اعتقاد ميكنند اهل سنت بدرستى حق تعالى

يحاسب عبده المؤمن يوم القيمة ويدنيه فيضع كنفه عليه حتى

حساب ميكند بنده مومن خود را در روز قيامت و نزديك ميكند او را پس مى نهد ستر خود را بر او تا آنكه

يستره من الناس لما روي عن عبد الله بن عمر رض انه سمع رسول

پوشيده اورا از مردم از جهت آنكه مرويست از عبد الله بدرستيكه شنيد پيغمبر را

الله يقول يؤتى بالمؤمن يوم القيمة فيدنيه الله تعالى منه فيضع

ميگفت آورده ميشود مسلمانان را در روز قيامت پس نزديك ميكند حق تعالى او را از خود پس مى نهد

175

كَنَفَهُ عَلَيْهِ حَتَّى يَسْتُرَهُ مِنَ النَّاسِ فَيَقُولُ عَبْدِي أَتَعْرِفُ ذَنْبَ كَذَا
ستر خود را براو تا آنكه بپوشد او را از مردم پس خواهد گفت حق تعالى بنده من آيا ميداني گناهان چنين را

أَتَعْرِفُ ذَنْبَ كَذَا وَكَذَا مَرَّتَيْنِ فَيَقُولُ نَعَمْ رَبِّ حَتَّى إِذَا أَقَرَّهُ بِذُنُوبِهِ
آيا ميداني گناهان چنين را دو پس خواهد گفت آري اي پروردگار من تا آنكه هرگاه اقرار كنانيد او را به

كُلِّهَا فَرَأَى نَفْسَهُ أَنَّهُ قَدْ هَلَكَ فَيَقُولُ لَهُ الْحَقُّ عَزَّ وَجَلَّ عَبْدِي
همه پس ديد آن بنده در خود كه تحقيق هالك شد پس بگويد او را حق تعالى بنده من

ذُنُوبُكَ هَذِهِ فَإِنِّي قَدْ سَتَرْتُهَا عَلَيْكَ فِي الدُّنْيَا وَأَنَا أَغْفِرُهَا لَكَ
گناهان تو اينست پس بدرستى كه من پوشيده بودم آن گناهان بر تو در دنيا و من مى بخشم شما

الْيَوْمَ وَمَعْنَى الْمُحَاسَبَةِ تَعْرِيفُ اللهِ عَبْدَهُ بِمَقَادِيرِ ثَوَابِ الْأَعْمَالِ
امروز و معنى حساب كردن دانانيدن خداى تعالى بنده خود را بمقدار ثوابهاى عمل او

وَعَذَابِهِ بِقِرَاءَةِ سَيِّئَاتِهِ وَحَسَنَاتِهِ وَمَا لَهُ وَمَا عَلَيْهِ وَقَدْ أَنْكَرَتِ
و عذاب او بخوانيدن آن بنده بديهاى و نيكيهاى او را و چيزيكه براى اوست و آنچه بر او ست و تحقيق انكار كرده اند

الْمُعَطِّلَةُ الْمُحَاسَبَةَ وَقَدْ كَذَّبَهُمُ اللهُ تَعَالَى بِقَوْلِهِ إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ
معطله محاسبه را و تحقيق دروغ گو ساخت خداى تعالى ايشان را بقول خود بدرستى بسوى ماست بازگشت ايشان

ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ وَيَعْتَقِدُ أَهْلُ السُّنَّةِ أَنَّ لِلّٰهِ تَعَالَى مِيزَانًا
پس بدرستى بر ماست حساب ايشان و اعتقاد كنند اهل سنت كه مر خداى را ترازو است

يَزِنُ فِيهِ الْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَهُ كِفَّتَانِ وَلِسَانٌ
كه سنجيده در آن ترازو نيكيهاى و بديهاى را در روز قيامت مر او را دو پله است و شاهين است

وَقَدْ أَنْكَرَتْهُ الْمُعْتَزِلَةُ مَعَ الْمُرْجِئَةِ وَالْخَوَارِجِ ذَلِكَ فَقَالَتْ إِنَّ مَعْنَى
و تحقيق منكر شده اند معتزله با مرجيه و خوارج ميزان را پس گفته اند مراد از

الْمِيزَانِ الْعَدْلُ دُونَ مُوَازَنَةِ الْأَعْمَالِ وَفِي كِتَابِ اللهِ وَسُنَّةِ رَسُولِهِ
ميزان عدل است بغير سنجيدن اعمال و در كلام خدا و در سنت پيغمبر

تَكْذِيبُهُمْ قَالَ اللهُ تَعَالَى وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيٰمَةِ فَلَا
دروغى كردن ايشانست و مى نهيم ميزان را بعدل در روز قيامت پس

تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَ
ستم كرده نشود نفسى را بچيزى و اگر باشد اندازه گرانى يكدانه خردل مى آريم او را و

كَفَى بِنَا حَاسِبِينَ وَقَالَ تَعَالَى فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَهُوَ فِي
بسنديم با حساب كنندها و در سوره خداى تعالى پس هر كسيكه گران آمد نيكيهاى او كه وزن كرده شده است پس او در

عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ الْأَثَرَ وَ
عيش باشد پسنديده و اما كسيكه سبك آمد موزونات او پس جاى قرار او هاويه است و

176

الْعَدْلُ لَا يُوصَفُ بِالْخِفَّةِ وَالثِّقَلِ وَإِنَّمَا هُوَ بِيَدِ الرَّحْمٰنِ جَلَّ جَلَالُهُ

عدل را وصف نتوان کرد بسبکی و گرانی و آن میزان بدست خدایتعالی باشد

لِأَنَّهُ هُوَ الَّذِي يَتَوَلَّى حِسَابَهُمْ لِمَا رَوَى النَّوَّاسُ بْنُ سَمْعَانَ الْكِلَابِيُّ

زیراکه او خدایتعالی بخود گرفته است حساب ایشانرا از جهت چیزیکه روایت کرد نواس

قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ الْمِيزَانُ بِيَدِ الرَّحْمٰنِ عَزَّ وَجَلَّ

گفت شنیدم پیغمبر را که میفرمود ترازو بدست خداست

يَرْفَعُ أَقْوَامًا وَيَضَعُ آخَرِينَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَقِيلَ إِنَّهُ بِيَدِ جِبْرَائِيلَ

بلند کند خدایتعالی گروهها و پست کند گروهها دیگر را در روز قیامت و گفته شده است بدرستی که میزان بدست جبرائیل است

عَلَيْهِ السَّلَامُ لِمَا رُوِيَ عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ رض قَالَ إِنَّ جِبْرَائِيلَ

از جهت چیزیکه روایت از حذیفه گفت بدرستی جبرائیل

صَاحِبُ الْمِيزَانِ فَيَقُولُ لَهُ رَبُّهُ زِنْ يَا جِبْرَائِيلُ بَيْنَهُمْ فَيَرُدَّ بَعْضَهُمْ

صاحب ترازو است پس میگوید حق تعالی مر او را بسنج ای جبرائیل در میان ایشان پس گران آید بعض ایشان

عَلَى بَعْضٍ وَرَوَى عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ عُمَرَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُوضَعُ

بر بعضی و روایت کرد عبد الله گفت فرمود رسول ع نهاده شود

الْمِيزَانُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ فَيُؤْتَى بِالرَّجُلِ فَيُوضَعُ فِي كِفَّةِ الْمِيزَانِ وَ

ترازو در روز قیامت پس آورده شود مرد را پس نهاده شود او را در پله ترازو و

يُوضَعُ مَا أُحْصِيَ مِنْ عَمَلِهِ فِي كِفَّتِهِ فَيَمِيلُ بِهِ الْمِيزَانُ فَيَبْعَثُ اللّٰهُ

نهاده شود چیزیکه احصا کرده شده است از عملهای او در پله دیگر پس مایل میشود باو ترازو پس فرستاده شود او را

بِهِ إِلَى النَّارِ فَإِذَا أُدْبِرَ بِهِ إِذَا صَائِحٌ يَصِيحُ مِنْ عِنْدِ الرَّحْمٰنِ لَا تَعْجَلُوا

بسوی آتش پس وقتیکه پشت گردانیده شود او را ناگاه فریاد کند فریاد کننده از پیش خدا جلدی مکنید

لَا تَعْجَلُوا فَإِنَّهُ قَدْ بَقِيَ لَهُ فَيُؤْتَى بِشَيْءٍ فِيهِ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ فَيُوضَعُ

جلدی مکنید پس بدرستی تحقیق مانده است او را چیزی پس آورده شود چیزیکه در وی نوشته باشد از کلمه توحید پس نهاده شود

مَوْضِعَ الرَّجُلِ فِي كِفَّةِ حَسَنَاتِهِ حَتّٰى يَمِيلَ بِهِ الْمِيزَانُ فَيُؤْمَرُ بِهِ إِلَى

در محل نهادن مرد پله نیکیها است مایل خواهد شد باو ترازو پس فرموده شود او را بسوی

الْجَنَّةِ وَفِي حَدِيثٍ آخَرَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ يُؤْتَى بِالرَّجُلِ

بهشت و در حدیث دیگر است از پیغمبر بدرستی فرمود آورده میشود مرد را

يَوْمَ الْقِيٰمَةِ إِلَى الْمِيزَانِ ثُمَّ يُؤْتَى بِتِسْعَةٍ وَتِسْعِينَ سِجِلًّا كُلُّ سِجِلٍّ

در روز قیامت بسوی ترازو پس آورده میشود او را نود و نه سجل هر سجل

مَدُّ الْبَصَرِ فِيهَا كُلُّهَا سَيِّئَاتُهُ وَحَسَنَاتُهُ فَتَرْجَحُ سَيِّئَاتُهُ عَلَى

بمقدار درازی چشم باشد در آن نود و نه سجل باشد همه بدیهای او و نیکیهای او پس گران آید بدیهای او بر

۱۷۷

حَسَنَاتِهٖ فَيُؤْمَرُ بِهٖ إِلَى النَّارِ فَإِذَا أُدْبِرَ بِهٖ إِذَا صَائِحٌ يَصِيحُ مِنْ

نیکیهای او پس فرموده شود او را بسوی آتش پس وقتیکه پشت داده شود او را ناگاه فریاد کند فریاد کننده از

عِنْدِ الرَّحْمٰنِ لَا تَعْجَلُوا لَا تَعْجَلُوا فَقَدْ بَقِيَ لَهٗ فَيُؤْتٰى بِمِثْلِ رَأْسِ الْإِبْهَامِ

پیش پروردگار و جلدی مکنید پس بتحقیق مانده است او را پس آورده شود بمقدار سر انگشت

وَأَمْسِكْ عَلَى النِّصْفِ مِنْهَا فِيْهِ شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَأَنِّيْ

و نگاه داشت پیغمبر و دست مبارک بمقدار بر نیمه ابهام در ان پرچه بمقدار سر انگشت باشد کلمه شهادت

رَسُوْلُ اللّٰهِ فَيُوْضَعُ فِيْ كِفَّةِ حَسَنَاتِهٖ فَتَثْقُلُ حَسَنَاتُهٗ عَلٰى

پس نهاده شود در پله نیکیها پس گران شود نیکیهای او بر

سَيِّئَاتِهٖ فَيُؤْمَرُ بِهٖ إِلَى الْجَنَّةِ وَفِيْ لَفْظٍ آخَرَ فَيُخْرَجُ لَهٗ بِقِرْطَاسٍ مِثْلَ

بدیهای او پس فرموده شود او را بسوی بهشت

هٰذَا وَأَمْسِكْ عَلٰى إِبْهَامِهٖ فِيْهِ شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَأَنَّ

مُحَمَّدًا رَّسُوْلُ اللّٰهِ إِلٰى آخِرِ الْحَدِيْثِ وَقِيْلَ إِنَّ الصُّنْجَ يَوْمَئِذٍ مَثَاقِيْلُ

و گفته شده بدرستی با سنگ در ان روز بمقدار

الذَّرِّ وَالْخَرْدَلِ تَكُوْنُ الْحَسَنَاتُ فِيْ صُوْرَةٍ حَسَنَةٍ تُطْرَحُ فِيْ كِفَّةِ النُّوْرِ

مور چه خورد و دانه خردل باشد میباشد نیکیهای در صورت نیک انداخته شود او را در پله نور

فَيَثْقُلُ بِهَا الْمِيْزَانُ بِرَحْمَةِ اللّٰهِ وَتَكُوْنُ السَّيِّئَاتُ فِيْ صُوْرَةٍ سَيِّئَةٍ

پس گران میشود باصورت نیک ترازو برحمت خدا و باشد بدیها در صورت زشت

تُطْرَحُ فِيْ كِفَّةِ الظُّلْمَةِ فَيَخِفُّ بِهَا الْمِيْزَانُ بِعَدْلِ اللّٰهِ تَعَالٰى وَ

انداخته شود او را در پله تاریکی پس سبک شد بان صورت زشت ترازو بعدل خدا و

عَلَامَةُ ثِقَلِ الْمِيْزَانِ ارْتِفَاعُهَا وَعَلَامَةُ انْحِطَاطِهَا خِفَّتُهَا

نشانی گرانی ترازو بلند شدن او و نشانی سبکی او پست شدن او ست

بِخِلَافِ مَوَازِيْنِ الدُّنْيَا وَقِيْلَ هُوَ مِثْلُ مَوَازِيْنِ الدُّنْيَا وَسَبَبُ

بنابر خلاف ترازوهای دنیا و گفته شده است که آن ترازو مانند ترازوهای دنیا و سبب

ثِقْلِهَا الْإِيْمَانُ وَقَوْلُ الشَّهَادَتَيْنِ وَسَبَبُ خِفَّتِهَا الشِّرْكُ بِاللّٰهِ

گران شدن ان ترازو ایمانست و گفتن کلمه شهادت و سبب سبکی شرک است بخدا

عَزَّ وَجَلَّ وَإِذَا ارْتَفَعَتْ أُدْخِلَ صَاحِبُهَا الْجَنَّةَ وَإِذَا خَفَّتْ أُدْخِلَ

پس وقتیکه بلند شود در آرند صاحب خود را در بهشت و وقتیکه سبک شود در آرند

صَاحِبُهَا النَّارَ الْهَاوِيَةَ لِأَنَّهَا فِي التُّخُوْمِ أَسْفَلَ السَّافِلِيْنَ كَمَا قَالَ

صاحب خود را در آتش که نام او هاویه است زیرا که آن او به در نهایت زمینها پایین تر پایینها

١٧٨

الله عز وجل فاما من ثقلت موازينه فهو في عيشة راضية

اما هر کس که گران باشد میزانهای او پس او در زندگانیست که راضی خواهد بود

اي في جنة عالية واما من خفت موازينه فامه هاوية اي

یعنی در بهشت بلند اما کسی که سبک باشد میزانهای او پس ام او هاویه است ای

اصله ومأواه ومرجعه نار حامية وهي هاوية والناس في

اصل و جای آرام و جای بازگشت او آتش سوزانست و آن آتش نام او هاویه است و مردم در

موازنة الاعمال على ثلاثة اضرب منهم من ترجح حسناته على

سنجیدن اعمالها بر سه گونه اند بعضی اند که گران آید نیکیهای او بر

سيئاته فيؤمر به الى الجنة ومنهم من ترجح سيئاته على حسناته

بدیهای او پس فرموده شود او را به بهشت و بعضی اند که گران آید بدیهای ایشان بر نیکیهای او

فيؤمر به الى النار ومنهم من لا ترجح احدهما على الاخرى فهم اصحاب

پس فرموده شود او را بسوی دوزخ و بعضی اند که گران نباشد هیچ یکی از آن دو بر دیگری پس ایشان اصحاب

الاعراف ثم ينالهم الله برحمة اذا شاء فيدخلهم الجنة فهو قوله

اعراف باشند پس از آن برسد ایشانرا حق تعالی برحمت خویش وقتیکه خواهد پس درآرد ایشانرا در بهشت پس اینست قول او

عز وجل وعلى الاعراف رجال الاية والذي يوزن صحائف اعمالهم

از قول خدای تعالی و بر اعراف مردان باشند تا آخر آیه و چیزیکه سنجیده میشود نامهای اعمال ایشانست

على ما ذكرنا من تسعة وتسعين سجلا وطريق ذلك النقل والسمع

چنانچه ذکر کردیم از نود و نه سجل و راه ثبوت این نقلست از رسول و شنیدن از

واما المقربون فيدخلون الجنة بغير حساب كما جاء في الحديث

واما نزدیکان پس درآیند در بهشت بی حساب چنانچه آمده است در حدیث

انه يدخل الجنة سبعون الفا بغير حساب ومع كل واحد منهم

بدرستی آید در بهشت هفتاد هزار کس بیحساب و با هر یکی که از ایشان

سبعون الفا على نص الحديث المشهور واما الكافرون فيدخلون

هفتاد هزار باشد بموجب نص حدیث مشهور اما کافران پس درآیند

النار بغير حساب ومن المؤمنين من يحاسب حسابا يسيرا ثم

در دوزخ بیحساب و بعضی مومنان اند که حساب کرده شوند حساب آسان پس

يؤمر به الى الجنة على ما تقدم ومنهم من نوقش ثم امره الى الله

فرموده شود ایشانرا بسوی بهشت چنانچه بالا گذشت و بعضی اند از مومنان که مناقشه کرده شود ایشانرا در حساب

ان شاء امر به الى الجنة او الى النار قال عز وجل فاما من اوتي

اگر خواهد امر کند ایشانرا بسوی بهشت یا بسوی آتش فرمود حق تعالی پس اما کسیکه داده میشود

كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا الآيَةَ وَقَالَ جَلَّ وَعَلَا

اورا نامه اعمال او بدست راست پس سرانجام است که حساب کرده شود آسان ترا تا آخر آیه

وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا

و هر آدمی لازم ساخته ایم عمل اورا در گردن او برآورده میشود اورا روز قیامت نامه

يَلْقَاهُ مَنْشُورًا اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا

که می بیند پراگنده کرده شده بخوان نامه اعمال خود را بس است نفس تو امروز بر تو حساب گیرنده

وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي حَدِيثِ عَلِيٍّ رض إِنَّ اللهَ يُحَاسِبُ كُلَّ الْخَلْقِ

و فرمود پیغمبر ص در حدیث که روایت از علی رض بدرستی خدا حساب کند تمامی خلق را

إِلَّا مَنْ أَشْرَكَ بِاللهِ فَإِنَّهُ لَا يُحَاسَبُ وَيُؤْمَرُ بِهِ إِلَى النَّارِ

مگر کسی که شرک اعتقاد کرده باشد بخدا پس بدرستی او حساب کرده نمیشود و فرموده میشود او را بسوی آتش

فصل

وَيَعْتَقِدُ أَهْلُ السُّنَّةِ أَنَّ الْجَنَّةَ وَالنَّارَ مَخْلُوقَتَانِ وَهُمَا الدَّارَانِ

و اعتقاد دارند اهل سنت بدرستی بهشت و دوزخ پیدا کرده شده اند و این هر دو سرا است

أَعَدَّهُمَا اللهُ تَعَالَى أَحَدَهُمَا لِلنَّعِيمِ وَالثَّوَابِ لِأَهْلِ الطَّاعَةِ وَ

طیار کرده است آنرا خدای تعالی یکی از آن دو برای نعمت و ثواب دادن مر اهل طاعت و

الْإِيمَانِ وَالْأُخْرَى لِلْعِقَابِ وَالنَّكَالِ لِأَهْلِ الْمَعَاصِي وَالطُّغْيَانِ

ایمان را و دیگر از برای عذاب و نکال مر اهل گناه و سرکشی

هُمَا مُنْذُ خَلَقَهُمَا اللهُ تَعَالَى بَاقِيَتَانِ لَا يَفْنَيَانِ أَبَدًا وَهِيَ الْجَنَّةُ الَّتِي

و آن دو سرای از آن هنگام که پیدا کرده است آنها را باقی اند فانی نمیشوند هرگز و آن بهشتی است که

كَانَ فِيهَا آدَمُ وَحَوَّاءُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَإِبْلِيسُ اللَّعِينُ ثُمَّ أُخْرِجَا مِنْهَا

بوده است در وی آدم و حوا ع و شیطان پس برآورده شدند از آن هر دو

الْقِصَّةَ الْمَشْهُورَةَ وَقَدْ أَنْكَرَتْ الْمُعْتَزِلَةُ ذَلِكَ فَأَمَّا الْجَنَّةُ فَلَا

بجز آن قصه مشهوره را و بتحقیق انکار کرده اند معتزله این را اما بهشت پس نمی

يَدْخُلُونَهَا وَأَمَّا النَّارُ فَلَعَمْرِي هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ مُخَلَّدُونَ

درآیند آن معتزله و اما آتش پس سوگند است بزندگانی خود ایشان در وی همیشه خواهند بود

لِإِنْكَارِهِمْ وَبِحُكْمِهِمْ بِذَلِكَ لِلْمُؤْمِنِ الْمُوَحِّدِ الْمُطِيعِ لِلهِ عَزَّ وَجَلَّ سَبْعِينَ

از جهت انکار کردن ایشان آن جنت و نار را و از جهت حکم کردن ایشان بآن آتش از برای مسلمانان که اعتقاد توحید دارند

سَنَةً بِكَبِيرَةٍ وَاحِدَةٍ وَفِي كِتَابِ اللهِ وَسُنَّةِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

هفتاد سال بواسطه یک کبیره و در کتاب خداوند تعالی و سنت رسول ص

تَكْذِيبُهُمْ قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمٰوٰتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ

تکذیب ایشان است فرمود حق تعالی بهشت که پهنای او مقدار هفت طبقه آسمان و زمین است که طیار کرده

لِلْمُتَّقِينَ وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ اتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ وَمَا

مر پرهیزگاران را و فرمود حق تعالی بترسید از آتشی که طیار کرده شده هست برای کافران و آنچه

كَانَ مُعَدًّا كَانَ مَوْجُودًا يَعْلَمُهُ كُلُّ عَاقِلٍ فَعُلِمَ أَنَّهُمَا مَخْلُوقَتَانِ

باشد طیار شده باشد موجود میداند این سخن را هر عاقل پس دانسته شد که آن هر دو مخلوق اند اکنون

وَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي حَدِيثِ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رض دَخَلْتُ الْجَنَّةَ

و فرمود رسول خدا که در حدیث انس درآمدم در بهشت

فَإِذَا أَنَا بِنَهَرٍ يَجْرِي حَافَتَاهُ خِيَامُ اللُّؤْلُؤِ فَضَرَبْتُ بِيَدِي إِلَى مَا

پس ناگاه بدیدم جوی آبرو است دو طرف او خیمهای مروارید پس زدم بدست خود بسوی چیزی که

يَجْرِي فَإِذَا مِسْكٌ أَذْفَرُ قُلْتُ يَا جِبْرَئِيلُ مَا هٰذَا قَالَ هٰذَا الْكَوْثَرُ الَّذِي

میرفت پس ناگاه یافتم مشک خوشبوی گفتم ای جبرائیل چه چیز است گفت جبرائیل این هست کوثر که

أَعْطَاكَ اللهُ تَعَالَى وَقَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي حَدِيثِ أَبِي هُرَيْرَةَ رض حِينَ قِيلَ

داده است حق تعالی و گفت رسول او در حدیث ابو هریره رض وقتیکه گفته شد

لَهُ يَا رَسُولَ اللهِ أَخْبِرْنَا عَنِ الْجَنَّةِ مَا بِنَاؤُهَا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَبِنَةٌ

مر او را ای پیغمبر خدا خبر بکن مرا از بهشت چیست بنا او گفت پیغمبر یک خشت او

مِنْ ذَهَبٍ وَلَبِنَةٌ مِنْ فِضَّةٍ وَمِلَاطُهَا مِسْكٌ أَذْفَرُ وَحَصْبَاؤُهَا

از طلا هست و یک خشت او از نقره و گل او مشک خوشبو است و سنگریزه او

الْيَاقُوتُ وَاللُّؤْلُؤُ وَتُرَابُهَا الْوَرْسُ وَالزَّعْفَرَانُ مَنْ دَخَلَهَا يَخْلُدُ

یاقوت و مروارید است و خاک او ورس و زعفران کسیکه درآید در او همیشه ماند

وَلَا يَمُوتُ وَيَنْعَمُ وَلَا يَبْأَسُ وَلَا يَخْرَقُ ثِيَابُهُمْ وَلَا يَبْلَى شَبَابُهُمْ فَهٰذَا

و نمیرد و خوش باشد محتاج نشود و نه پاره شود جامهای ایشان و کهنه نشود جوانی ایشان

دَلِيلٌ عَلَى كَوْنِهِمَا مَخْلُوقَتَيْنِ وَأَنَّ نَعِيمَ الْجَنَّةِ دَائِمٌ لَا يَفْنَى كَمَا قَالَ

دلیلست بر بودن آن هر دو مخلوق و بدرستی نعمت بهشت همیشه هست فانی نشود چنانچه فرمود

اللهُ تَعَالَى أُكُلُهَا دَائِمٌ وَظِلُّهَا وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا

حق تعالی ماکولات بهشت همیشه هست و سایه او و فرمود حق تعالی نه بریده شده است و نه

مَمْنُوعَةٍ وَمِنْ نَعِيمِهَا الْحُورُ الْعِينُ خَلَقَهُنَّ اللهُ تَعَالَى فِي الْجَنَّةِ

بازداشته شده است و از نعمتهای آن بهشت حورانند که چشمها کلان دارند پیدا کرده است ایشان را حق تعالی در بهشت

لِلْبَقَاءِ لَا يَفْنَيْنَ وَلَا يَمُتْنَ كَمَا قَالَ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ

از برای همیشگی و فانی نشوند و نه میرند چنانچه فرمود حق تعالی در ایشانست [illegible]

لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ وَقَوْلُهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى حُورٌ مَقْصُورَاتٌ

نسوده است ایشان را آدمی پیش از اهل جنت و نه جن و قول خدای تعالی حورانند [illegible]

١٨١

فِي الْخِيَامِ وَرَوَتْ أُمُّ سَلَمَةَ زَوْجَةُ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَتْ قُلْتُ يَا رَسُولَ

اللهِ أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ قَالَ صَفَاؤُهُنَّ

كَصَفَاءِ الدُّرِّ فِي الْأَصْدَافِ إِلَى أَنْ قَالَ يَقُلْنَ نَحْنُ الْخَالِدَاتُ فَلَا نَمُوتُ

أَبَدًا وَنَحْنُ النَّاعِمَاتُ فَلَا نَبْأَسُ وَنَحْنُ الْمُقِيمَاتُ فَلَا نَظْعَنُ أَبَدًا

وَنَحْنُ الرَّاضِيَاتُ فَلَا نَسْخَطُ أَبَدًا وَهُنَّ فِي دَارِ حَقٍّ فَلَا يَقُلْنَ إِلَّا حَقًّا

وَالنَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَادِقٌ لَا يَقُولُ إِلَّا حَقًّا فَأَخْبَرَ أَنَّهُنَّ خَالِدَاتٌ لَا

يَمُتْنَ وَرَوَى مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ لَا تُؤْذِي

امْرَأَةٌ زَوْجَهَا فِي الدُّنْيَا إِلَّا قَالَتْ زَوْجَتُهُ مِنَ الْحُورِ الْعِينِ لَا تُؤْذِيهِ

قَاتَلَكِ اللهُ فَإِنَّمَا هُوَ عِنْدَكِ دَخِيلٌ يُوشِكُ أَنْ يُفَارِقَكِ إِلَيْنَا

فَإِذَا ثَبَتَ أَنَّهُمَا لَا يَفْنَيَانِ وَمَا فِيهِمَا أَبَدًا فَلَا يُخْرِجَنَّ اللهُ تَعَالَى

مِنَ الْجَنَّةِ أَحَدًا وَلَا يُسَلِّطُ عَلَى أَهْلِهَا الْمَوْتَ فِيهَا وَلَا يَزُولُ عَنْهُمْ

نَعِيمُهَا فَهُمْ فِي كُلِّ يَوْمٍ فِي مَزِيدِ نَعِيمٍ أَبَدَ الْآبَادِ وَتَمَامِ نَعِيمِهِمْ

إِنَّ اللهَ يَأْمُرُ بِالْمَوْتِ فَيُذْبَحُ عَلَى سُورٍ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ وَيُنَادِي

الْمُنَادِي يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ خُلُودٌ وَلَا مَوْتَ وَيَا أَهْلَ النَّارِ خُلُودٌ وَلَا

مَوْتَ عَلَى مَا وَرَدَ بِهِ الْخَبَرُ الصَّحِيحُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ **فَصْلٌ**

ويعتقد أهل الإسلام قاطبة أن محمد بن عبد الله بن عبد المطلب

واعتقاد کنند اہل اسلام ہمہ بدرستی محمد را ابن عبد اللہ

بن هاشم رسول الله وسيد المرسلين وخاتم النبيين وأنه مبعوث

پیغمبر خداست و سالار ہمہ پیغمبرانست و تمام کردہ شدہ است بارسال پیغمبران را بدرستی او فرستادہ شدہ

إلى الناس كافة وإلى الجن عامة كما قال الله عز وجل وما أرسلنك

بسوی مردم ہمہ و بسوی جن ہمہ فرستادہ ایم ترا

إلا كافة للناس وما أرسلنك إلا رحمة للعلمين وقال النبي

مگر رحمت و نہ فرستادہ ایم ترا مگر رحمت از برای جن و انس و فرمود پیغمبر

صلى الله عليه وسلم في حديث ابن أمامة رض إن الله فضلني على الأنبياء

در حدیث ابی امامہ رض بدرستی حق تعالی بزرگی داد مرا بر ہمہ پیغمبران

بأربع أرسلني إلى الناس كافة وذكر الحديث وأنه صلى الله عليه وسلم

بچہار چیز فرستادہ مرا بسوی مردم ہمہ و ذکر کرد حدیث را و اعتقاد کنند اہل اسلام بانکہ بدرستی پیغمبر

أعطي من المعجزات ما أعطي غيره وقد عدها بعض أهل العلم

دادہ شدہ است از معجزات چیزیکہ دادہ نشدہ است دیگران را و تحقیق شمردہ اند بعضی علماء

ألف معجزة منها القرآن المنظوم على وجه مخصوص مفارق

ہزار معجزہ را بعض ازانہا قرآنست کہ تالیف دادہ شد بر طریق مخصوص کہ جدا است

لجميع أوزان كلام العرب ونظمه وترتيبه وبلاغته وفصاحته

از ہمہ وزن ہاء کلام عرب و تالیف القرآن و ترتیب او و بلاغت او و فصاحت او

على وجه جاوز فصاحة كل فصيح وبلاغة كل بليغ وعجزت العرب

در گذشتہ است فصاحت ہر فصیح و بلاغت ہر بلیغ را و درماندہ آمد عرب

أن تأتي بمثله ولا بسورة منه كما قال الله تعالى فأتوا بسورة

از آوردن مانند او نہ قادر اند باوردن سورہ از مثل او چنانچہ گفت حق تعالی بگو پیغمبرا پس بیارید

من مثله ولا بسورة منه كما قال الله تعالى فأتوا بعشر سور مثله

مانند آن قرآن چنانچہ گفت حق تعالی بگو پیغمبر پس بیارید منکران دہ سورہ

مفتريات ثم لم يأتوا ثم قال تعالى فأتوا بسورة من مثله فعجزوا

در فصاحت و بلاغت پس نیاوردند فرمود پس بیارید یک سورہ از مانند قرآن پس درماندند

عن ذلك مع زيادة بلاغتهم وفصاحتهم على أهل زمانهم وانقطعوا

ازان آوردن با وجود زیادت بودن بلاغت و فصاحت ایشان بر اہل زمانہ خود و جدا شدند

فظهر فضله عليهم فلذلك صار القرآن معجزا له صلى الله عليه وسلم

پس ظاہر شد فضل پیغمبر برایشان پس ازین جہت اینکہ گشت قرآن معجزہ پیغمبر را

١٨٣

كالعصى في حق موسى عليه السلام لان موسى بعث في زمان

السحرة الحذاق في صنعتهم فتلقفت عصى موسى عليه السلام

ما سحروا به اعين الناس وخيلوه اليهم فغلبوا هنالك وانقلبوا

صاغرين والقي السحرة سجدين وكاحياء عيسى عليه السلام الموتى

وابرائه الاكمه والابرص لانه عليه السلام بعث في زمن الناس فيه

اطباء حذاق به يوتقون الاعلال والاسقام التي لا تبرا بزعمهم

في صدق الصنعة فانقادوا اليه وامنوا به لمجاوزته في الصنعة

عليهم وبراعته في المعجزة فيما تواطؤه منه ففصاحة القرآن

واعجازه معجزة للنبي صلى الله عليه وسلم كالعصاء واحياء الموتى في حق

موسى وعيسى عليهما السلام ومن معجزاته عليه السلام نبع الماء

من بين اصابعه واطعام الزاد القليل الخلق الكثير وكلام الذراع

المسموم وقوله لا تاكل مني فاني مسموم وانشقاق القمر و

حنين الجذع وكلام البعير ومجيء الشجرة اليه وغير ذلك مما

يبلغ الف معجزة على ما ذكر وانما لم يات النبي صلى الله عليه بمثل عصى

موسى ويده البيضاء واحياء الموتى وابراء الاكمه والابرص ومثل

ناقة صالح والمعجزات التي كانت للانبياء للامرين احدهما لئلا

ناقه صالح و دیگر معجزات که بود پیغمبرانرا از جهت دو وجه یک وجه آنکه

يكذب بها امة فيهلكوا كما هلكت الامم قبلهم كما قال الله تعالى وما

تکذیب نکنند آن معجزه را امتی او پس هلاک شوند چنانچه هلاک شده اند امتان پیشین چنانچه فرمود حق تعالی که

منعنا ان نرسل بالايات الا ان كذب بها الاولون والثاني لو جاء

بمثل ما جاء به الاولون لقالوا له ما جئت بغريب وقد نقلت من موسى

وعيسى ما آمنت من اتباعهم لا نؤمن لك حتى تاتينا بما لم يات به الاولون

ولهذا لم تؤت الله سبحانه نبيا من انبيائه معجزة عامة بل خص كل نبي

بمعجزة غير معجزة من كان قبله **فصل** ويعتقد اهل السنة ان امة

محمد عليه السلام خير الامم اجمعين وافضلهم اهل القرن الذين

شاهدوه وآمنوا به وصدقوه وبايعوه وتابعوه وقاتلوا بين يديه

وفدوه بانفسهم واموالهم وعزروه ونصروه وافضل اهل القرن

اهل الحديبية الذين بايعوه بيعة الرضوان وهم الف واربعمائة رجل

وافضلهم اهل بدر وهم ثلث مائة وثلثة عشر رجلا عدد اصحاب

طالوت وافضلهم الاربعون اهل دار الخيزران الذين كملوا بعمر بن

الخطاب وافضلهم العشرة الذين شهد لهم النبي صلى الله عليه وسلم ثم ابوبكر

وعمر وعثمان وعلي وطلحة والزبير وعبد الرحمن بن عوف وسعد وسعيد

۱۸۵

وَأَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ وَأَفْضَلُ هٰؤُلَاءِ الْعَشَرَةِ الْأَبْرَارِ الْخُلَفَاءُ الرَّاشِدُونَ

وبهترین این ده کس نیکوکار خلفا راه نماینده

الْأَرْبَعَةُ الْأَخْيَارُ وَأَفْضَلُ الْأَرْبَعَةِ أَبُو بَكْرٍ ثُمَّ عُمَرُ ثُمَّ عُثْمَانُ ثُمَّ عَلِيٌّ رَضِيَ

پسندیده خصالت وبهترین چهار ابوبکرست پس عمرست پس عثمانست پس علی است

اللّٰهُ تَعَالَىٰ عَنْهُمْ وَلِهٰؤُلَاءِ الْأَرْبَعَةِ الْخِلَافَةُ بَعْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثَلٰثُونَ سَنَةً

ومراین ایمه را خلافت پس از پیغمبر سی سال

وُلِّيَ مِنْهَا أَبُو بَكْرٍ رض سَنَتَيْنِ وَشَيْئًا وَعُمَرُ رض عَشْرًا وَعُثْمَانُ رض اِثْنَيْ عَشَرَ وَعَلِيٌّ

والی کرده شد ازان یعنی ابوبکر رض دو سال وچیزی ووالی شد عمر ده سال وعثمان دوازده سال وعلی

رض سِتًّا ثُمَّ وَلِيَهَا مُعَاوِيَةُ تِسْعَ عَشَرَةَ سَنَةً وَكَانَ قَبْلَ ذٰلِكَ وَلَّاهُ عُمَرُ الْإِمَارَةَ

شش سال پس ازان والی شدن خلافت را معاویه نوزده سال وبوده است از پیش سیزده بود با و عمر رض حکومت را

عَلَىٰ أَهْلِ الشَّامِ عِشْرِينَ سَنَةً وَخِلَافَةُ الْأَئِمَّةِ الْأَرْبَعَةِ كَانَتْ بِاخْتِيَارِ الصَّحَابَةِ

بر شام بیست سال وخلافت را چهار امام بوده است باختیار یاران را

وَاتِّفَاقِهِمْ وَرِضَاهُمْ وَلِفَضْلِ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ فِي عَصْرِهِ وَزَمَانِهِ عَلَىٰ مَنْ سِوَاهُ

و باتفاق ایشان وبرضای ایشان ازجهت بزرگی هر یک ازایشان در زمانه خویش بر دیگران

مِنَ الصَّحَابَةِ وَلَمْ تَكُنْ بِالسَّيْفِ وَالْقَهْرِ وَالْغَلَبَةِ وَالْأَخْذِ مِمَّنْ هُوَ أَفْضَلُ مِنْهُ

از اصحاب ونبوده است آن خلافت به تیغ وقهر وغلبه وگرفتن از کسیکه بهتر ازو باشد

وَأَمَّا خِلَافَةُ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ رِضْوَانُ اللّٰهِ عَلَيْهِ وَسَلَامُهُ وَبَرَكَاتُهُ فَبِاتِّفَاقِ

واما خلافت صدیق اکبر رض پس بوده است باتفاق

الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ كَانَتْ وَذٰلِكَ لَمَّا تُوُفِّيَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَامَتْ

تمام صحابه از مهاجران وانصار واین ثابت است هرگاه که میرانده شد رسول خدا صلعم برخاستند

خُطَبَاءُ الْأَنْصَارِ فَقَالُوا مِنَّا أَمِيرٌ وَمِنْكُمْ أَمِيرٌ فَقَامَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رض فَقَالَ

خطیبان انصار. پس گفتند انصار مر مهاجران را از ما امیر واز شما امیر پس برخاست عمر رض وگفت

يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَمَرَ أَبَا بَكْرٍ أَنْ يَؤُمَّ بِالنَّاسِ قَالُوا

ای گروه انصار آیا نمیدانید شما بدرستی پیغمبر صلعم فرمود ابوبکر را باینکه امامت کند گفتند

بَلَىٰ قَالَ فَأَيُّكُمْ تَطِيبُ نَفْسُهُ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَبَا بَكْرٍ قَالُوا مَعَاذَ اللّٰهِ أَنْ نَتَقَدَّمَ أَبَا بَكْرٍ

آری گفت پس کدامی خوش می آید نفس او را انکه پیش شود از ابوبکر گفتند پناه میجویم بخدا ازانکه پیش شویم از ابابکر

وَفِي لَفْظٍ قَالَ عُمَرُ رض فَأَيُّكُمْ تَطِيبُ نَفْسُهُ أَنْ يُزِيلَهُ عَنْ مَقَامٍ أَقَامَهُ فِيهِ رَسُولُ

ودر لفظ دیگر و گفت پس کدامی شما خوش می آید نفس ورا انکه دور کند ابوبکر را از جائیکه اقامت کرده است او را دران جا

اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالُوا كُلُّهُمْ كُلُّنَا لَا تَطِيبُ أَنْفُسُنَا نَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ فَاتَّفَقُوا مَعَ

رسول خدا صلعم پس گفت همه ایشان همه ما یان خوش نمی آید نفس ما را آمرزش میخواهیم از خدا پس اتفاق کردند صحابه

المهاجرين فبايعوه باجمعهم وفيهم علي والزبير ولهذا قيل في النقل الصحيح

لما بويع ابو بكر الصديق رض قام ثلثا يقيل على الناس يقول يا ايها الناس

اقلتكم بيعتي هل من كاره فيقوم علي رض في اوائل الناس فيقول لا نقيلك ولا

نستقيلك ابدا قدمك رسول الله صلى الله عليه وسلم فمن يؤخرك وبلغنا عن الثقات

ان عليا رض كان اشد الصحابة قولا في امامة ابو بكر رض وروي ان عبد الله

بن الكواء دخل على علي بعد قتال الجمل وساله هل عهد اليك رسول الله صلى الله عليه وسلم في

هذا الامر شيئا فقال نظرنا في امرنا فاذا الصلوة عضد الاسلام فرضينا

لدنيانا بما رضي الله ورسوله لديننا فولينا الامر ابا بكر وذلك ان

النبي صلى الله عليه وسلم استخلف ابا بكر الصديق رض في اقامة الصلوة المفروضة

ايام مرضه فكان ياتيه بلال وقت كل صلوة فيؤذنه بالصلوة فيقول

عليه السلام مروا ابا بكر رض فليصل بالناس وكان النبي صلى الله عليه وسلم يتكلم في

شان ابي بكر رض في حال حيوته بما يتبين للصحابة انه احق الناس بالخلافة

بعده وكذلك في حق عمر وعثمان وعلي ان كل واحد منهم احق بالامر في

عصره وزمانه من ذلك ما روى ابن بطة باسناده عن علي رض انه قال

قيل يا رسول الله صلى الله عليه وسلم من نؤمر بعدك قال صلى الله عليه وسلم ان تؤمروا ابا بكر تجدوه

آمِنًا زَاهِدًا فِي الدُّنْيَا رَاغِبًا فِي الْآخِرَةِ وَإِنْ تُؤَمِّرُوا عُمَرَ تَجِدُوهُ قَوِيًّا أَمِينًا
صاحب امانت ترک کننده دنیا رغبت کننده آخرت و اگر امیر سازید عمر را بیابید او را قوی امین

لَا يَخَافُ فِي اللَّهِ لَوْمَةَ لَائِمٍ وَإِنْ تُوَلُّوا عَلِيًّا تَجِدُوهُ هَادِيًا مَهْدِيًّا فَلِذَلِكَ
نترسد در حقوق خدا ملامت هیچ ملامت کننده را و اگر والی امر خود سازید علی را بیابید شما او را راه راست نماینده و براه راست نموده شده

أَجْمَعُوا عَلَى خِلَافَةِ أَبِي بَكْرٍ وَقَدْ رُوِيَ عَنْ إِمَامِنَا أَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ
اتفاق کرده اند صحابه بر خلافت ابی بکر رض و بتحقیق مرویست از امام ما ابی عبد الله احمد ابن حنبل رح

رِوَايَةٌ أُخْرَى أَنَّ خِلَافَةَ أَبِي بَكْرٍ رض ثَبَتَتْ بِالنَّصِّ الْجَلِيِّ وَالْإِشَارَةِ وَهُوَ
روایت دیگر بدرستی خلافت ابوبکر ثابت شده بنص روشن و باشارت و این

مَذْهَبُ الْحَسَنِ الْبَصْرِيِّ وَجَمَاعَةٍ مِنْ أَصْحَابِ الْحَدِيثِ رض وَوَجْهُ هَذِهِ
مذهب امام حسن بصری و جماعه محدثین است و وجه این

الرِّوَايَةِ مَا رَوَى أَبُو هُرَيْرَةَ رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ لَمَّا عُرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ
روایت چیزیست که روایت کرد ابوهریره از پیغمبر ع بدرستی فرمود پیغمبر هرگاه که بالا برده شد مرا

سَأَلْتُ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَجْعَلَ الْخَلِيفَةَ مِنْ بَعْدِي عَلِيَّ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَتِ
سوال کردم پروردگار خود را اینکه بگرداند خلیفه پس از من علی ابن ابی طالب را پس گفتند

الْمَلَائِكَةُ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ الْخَلِيفَةُ مِنْ بَعْدِكَ أَبُو بَكْرٍ وَقَالَ
فرشته ها ای محمد ع خدا میکند هرچه میخواهد خلیفه پس از تو ابابکرست و فرمود

عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثِ ابْنِ عُمَرَ رض الَّذِي بَعْدِي أَبُو بَكْرٍ لَا يَلْبَثُ بَعْدِي
پیغمبر ع در حدیث ابن عمر رض آنکه پس از منست ابوبکرست درنگ نکند پس از من

إِلَّا قَلِيلًا وَعَنْ مُجَاهِدٍ رض قَالَ قَالَ لِي عَلِيُّ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ رض مَا خَرَجَ النَّبِيُّ
مگر اندکی و منقولست از مجاهد گفت علی رض بیرون نرفت پیغمبر

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ دَارِ الدُّنْيَا حَتَّى عَهِدَ إِلَيَّ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ يَلِي مِنْ بَعْدِي ثُمَّ عُمَرُ ثُمَّ
از دنیا تا آنکه پیمان کرد بمن بدرستی ابوبکر والی امر شود پس از من پس عمر رض پس

عُثْمَانُ مِنْ بَعْدِهِ ثُمَّ عَلِيٌّ مِنْ بَعْدِهِ وَأَمَّا خِلَافَةُ عُمَرَ ابْنِ الْخَطَّابِ رض فَإِنَّهَا
عثمان پس علی والی شود پس از عثمان و اما خلافت حضرت عمر رض پس بدرستی

كَانَتْ بِاسْتِخْلَافِ أَبِي بَكْرٍ رض فَانْقَادَتِ الصَّحَابَةُ إِلَى بَيْعَتِهِ وَسَمَّوْهُ
بوده است به خلیفه ساختن ابوبکر مر عمر را پس گردن نهادند صحابه بسوی بیعت او و نامیدند او را

أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ عَبَّاسٍ رض قَالُوا لِأَبِي بَكْرٍ رض مَا تَقُولُ
امیر المومنین پس گفت عبد الله گفتند صحابه مر ابی بکر را چه میگویی

لِرَبِّكَ غَدًا إِذَا لَقِيتَهُ وَقَدِ اسْتَخْلَفْتَ عَلَيْنَا عُمَرَ رض وَقَدْ عَرَفْتَ فَظَاظَتَهُ
مر پروردگار خود را فردا هرگاه ملاقات کنی او را و بتحقیق خلیفه ساختی تو بر ما عمر را و حال آنکه بتحقیق دانستی درشتی او را

قال لو قلت استخلفت عليهم خير أهلك وأما خلافة عثمان ابن عفان

گفت ابوبکر میگویم که خلیفه ساخته‌ام برایشان بهتر اهل تو خطاب بخدا و اما خلافت عثمان رض

رض فكانت أيضا عن اتفاق الصحابة رض وذلك أن عمر رض أخرج أولاده

پس بوده است نیز از اتفاق صحابه رض و آن اینست که بدرستی عمر رض برآورد اولاد خود را

عن الخلافة وجعلها شورى بين ستة نفر وهم طلحة وزبير وسعد

از خلافت و گردانید خلافت را بمشورت درمیان شش کس

ابن أبي وقاص وعثمان وعلي وعبد الرحمن ابن عوف فأخرج طلحة

پس آورد طلحه

والزبير والسعد أنفسهم منها فبقيت بين علي وعثمان وعبد الرحمن

و زبیر و سعد خود را ازان خلافت پس باقی ماند درمیان علی و عثمان و عبد الرحمن

ابن عوف فقال عبد الرحمن لعلي وعثمان أنا أختار أحدكما لله ولرسوله

پس گفت عبد الرحمن من اختیار میکنم از شمایان از برای کار خدا و رسول خدا

وللمؤمنين فأخذ بيد علي رض فقال يا علي عليك عهد الله وميثاقه

و برای مومنین پس گرفت دست علی را پس گفت ای علی بر تو است پیمان خدا و پیمان رسول او

وذمته وذمة رسوله لئن أنا بايعتك لتنصحن لله ولرسوله و

و قتیکه بیعت کنم ترا هر آئینه نصیحت کنی از برای خدا و رسول خدا و

للمؤمنين ولتسيرن بسيرة رسوله وأبي بكر رض وعمر رض فخاف علي

از جهت ادای حق مسلمانان هر آئینه بسیرت و روش رسول خدا الخ خلیفه اول و ثانی پس ترسید علی رض

أن لا يقوى ما قووا عليه فلم يجبه ثم أخذ بيد عثمان فقال له مثل

که تو انا نشود بر چیزیکه توانا بودند ایشان پس قبول نکرد پس گرفت دست عثمان را پس گفت عبد الرحمن با او بمثل

ما قال لعلي رض فأجابه عثمان رض على ذلك فمسح يده عثمان فبايعه

گفته بود علی را و قبول کرد عثمان عهد را پس سود دست عثمان را پس بیعت کرد عثمان را

وبايع علي رض ثم بايع الناس أجمع فصار عثمان ابن عفان خليفة

و بیعت کرد عثمان علی را پس بیعت کردند مردم همه و گشت عثمان رض خلیفه

بين الناس باتفاق الكل وكان إماما حقا إلى أن مات ولم يوجد فيه

از میان مردم باتفاق همه پس بوده است امام راست تا مردن و نیافته شد در وی چیزی که

أمر يوجب الطعن فيه ولا فسقه ولا قتله خلاف ما قالت الروافض

موجب طعنه باشد و نه چیزیکه موجب فسق و قتل او باشد برخلاف چیزیکه گفته اند روافض

تبا لهم وأما خلافة علي رض كانت عن اتفاق الجماعة وإجماع الصحابة

هلاکت باد ایشان را و اما خلافت امیر المؤمنین علی رض بوده است از اتفاق جماعت و اجماع صحابه کرام

١٨٩

لِمَا رَوَى أَبُو عَبْدِ اللهِ ابْنُ بَطَّةَ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ الْحَنِيفَةِ رض قَالَ كُنْتُ مَعَ عَلِيِّ

از جهت چیزیکه روایت کرد ابو عبد الله گفت بودم با علی

بْنِ أَبِي طَالِبٍ رض وَعُثْمَانُ ابْنُ عَفَّانَ رض مَحْصُورٌ فَأَتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ إِنَّ

ابن طالب وحال آنکه عثمان حصر کرده شده بود پس آمد پیش علی مرد گفت

أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَقْتُولٌ السَّاعَةَ قَالَ فَقَامَ عَلِيٌّ رض فَأَخَذْتُ بِوَسَطِهِ

امیر المؤمنین کشته میشود همین ساعت گفت محمد بن حنفیه پس برخاست حضرت علی رض پس گرفتم میان اورا

تَخَوُّفًا عَلَيْهِ فَقَالَ خَلِّ لَا أُمَّ لَكَ قَالَ فَأَتَى عَلِيٌّ الدَّارَ وَقَدْ قُتِلَ عُثْمَانُ

از جهت ترسیدن بر هلاک او پس فرمود علی بگذار مادر نباد ترا گفت محمد پس علی در سرای عثمان و تحقیق کشته شده بود

فَأَتَى دَارَهُ وَدَخَلَهَا فَأَغْلَقَ بَابَهُ فَأَتَاهُ النَّاسُ فَضَرَبُوا عَلَيْهِ الْبَابَ فَدَخَلُوا

پس آمد سرای اورا و درآمد در سرای و ببست در اورا پس آمدند پیش او مردم پس زدند بر او در را پس درآمدند

عَلَيْهِ فَقَالُوا إِنَّ عُثْمَانَ قَدْ قُتِلَ وَلَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ خَلِيفَةٍ وَلَا نَعْلَمُ أَحَدًا

بر علی پس گفتند مردم بدرستی عثمان کشته شده است و چاره نیست مردم را از خلیفه و نمیدانیم هیچ کس را

أَحَقَّ بِهَا مِنْكَ فَقَالَ لَهُمْ عَلِيٌّ لَا تُرِيدُونِي فَإِنِّي لَكُمْ وَزِيرٌ خَيْرٌ مِنْ أَمِيرٍ

سزاوار تر بخلافت از تو پس گفت مرایشانرا علی نخواهید مرا برای خلافت پس بدرستی من شمارا وزیر بهترم از امیر

قَالُوا وَاللهِ لَا نَعْلَمُ أَحَدًا أَحَقَّ بِهَا مِنْكَ قَالَ رَضِيَ اللهُ فَإِنْ أَبَيْتُمْ عَلَيَّ فَإِنَّ

گفتند قسمت بخدا سوگند نه دانسته ایم هیچ یکیرا سزاوار تر بخلافت از تو گفت علی رض پس اگر باز مانید از دیگران و تجدید کن

بَيْعَتِي لَا يَكُونُ سِرًّا وَلَكِنْ أَخْرُجُ إِلَى الْمَسْجِدِ فَمَنْ شَاءَ أَنْ يُبَايِعَنِي بَايَعَنِي

بیعت من نخواهد پنهان لیکن می برآیم بسوی مسجد پس کسیکه خواهد بیعت کردن بر من بیعت کند

قَالَ فَخَرَجَ رض إِلَى الْمَسْجِدِ فَبَايَعَهُ النَّاسُ وَكَانَ إِمَامًا حَقًّا إِلَى أَنْ قُتِلَ خِلَافَ

گفت محمد پس برآمد علی رض بسوی مسجد پس بیعت کردند با او مردم پس بود امام براست تا آنکه کشته شد برخلاف

مَا قَالَتِ الْخَوَارِجُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ إِمَامًا قَطُّ تَبًّا لَهُمْ وَأَمَّا قِتَالُهُ رض بِطَلْحَةَ وَ

چیزیکه گفته اند خوارج بدرستی او نبوده است امام هرگز هلاکت باد ایشانرا اما جنگ کردن او با این صحابه

الزُّبَيْرِ وَعَائِشَةَ وَمُعَاوِيَةَ فَقَدْ نَصَّ الْإِمَامُ أَحْمَدُ رَحِمَهُ اللهُ عَلَى الْإِمْسَاكِ

پس صریح کرده است امام احمد از باز ماندن

عَنْ ذَلِكَ وَجَمِيعِ مَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ مِنْ مُنَازَعَةٍ وَمُنَافَرَةٍ وَخُصُومَةٍ لِأَنَّ اللهَ

ازین سخن و از همه چیزیکه اختلاف واقع شده میان ایشان از نزاع کردن با یکدیگر و نفرت از یکدیگر و جنگ کردن زیرا که خدا تعالی

تَعَالَى يُزِيلُ ذَلِكَ مِنْ بَيْنِهِمْ يَوْمَ الْقِيمَةِ كَمَا قَالَ عَزَّ وَجَلَّ وَنَزَعْنَا مَا فِي

دور خواهد کرد این مخالفت را از میان ایشان در روز قیامت چنانچه فرمود حق تعالی برآوردیم چیزیکه در

صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ وَلِأَنَّ عَلِيًّا كَانَ عَلَى

سینه ایشان بود از کینه دران حال که برادران بر تخت ها نشسته روبرو زیرا که بدرستی علی رض بوده است بر

الحق في قتالهم لأنه كان يعتقد صحة إمامته على ما بيّنا من اتفاق
راستی در جنگ کردن با ایشان زیرا که بوده است علی اعتقاد میکرد صحت خلافت خود را چنانچه بیان کردیم از اتفاق

أهل الحل والعقد من الصحابة على إمامته وخلافته فمن خرج عن
اهل حل و عقد از صحابه بر امامت او پس هر که بیرون آید از

ذلك بعد فناصبه حربا كان باغيا خارجا عن الإمام فجاز قتاله و
اطاعت او و برخاست از برای جنگ باشد باغی بر امام پس روا است کشتن او و

من قاتله من معوية وطلحة والزبير طلبوا ثار عثمان خليفة حق
کسیکه جنگ کرد او را از معاویه وغیره طلب کردند قاتل عثمان رض که خلیفه بود حق

المقتول ظلما والذين قتلوه كانوا في عسكر علي رض فكل ذهب الى
کشته شده بستم و کسانیکه کشته بودند او را در لشکر علی رض پس رفت هر یک بسوی

تاويل صحيح فاحسن احوالنا الامساك في ذلك وردهم الى الله عز و
تاویل درست پس نیکوترین حالهای ما باز ماندن است درین کاروبار گردانیدن حکم ایشان را بسوی خدای تعالی

جل وهو احكم الحاكمين وخير الفاصلين والاشتغال بعيوب انفسنا
و اوست حکم کننده تر از حاکمان است و نیکوتر از فاصلان حق و باطل است و بهترین احوال مشغول شدن است بعیبهای نفس خود

وتطهير قلوبنا من امهات الذنوب وظواهرنا من موبقات الامور
و پاک کردن دلها خود را از اصول گناهان یعنی اخلاق ذمیمه [illegible]

اما خلافة معاوية بن ابي سفيان فثابتة صحيحة بعد موت علي رض
و اما خلافت معاویه پس ثابت است و درست است پس از موت علی رض

وبعد خلع الحسن بن علي رضي الله تعالى عنهما نفسه عن الخلافة
و پس از بر آوردن حسن رض خود را از خلافت

وتسليمها الى معاوية لرأي رآه الحسن ومصلحة عامة تحققت
و سپردن خلافت بمعاویه از جهت اندیشه که دید حسن رض و مصلحت عام برای خلق که پیدا شده بود

له وهي حقن دماء المسلمين وتحقيق قول النبي صلى الله عليه وسلم في الحسن رض
مر حسن را و آن مصلحت نگاه داشتن خونها مسلمانان [illegible] و راست گردانیدن فرموده پیغمبر در حق امام حسن رض

ان ابني هذا سيد يصلح الله تعالى به بين فئتين عظيمتين فوجبت
فرزند من این یعنی حسن بزرگست صلح خواهد کرد حق تعالی باو در میان دو گروه بزرگ پس ثابت شد

امامته بعقد الحسن له فسمي عام الجماعة لارتفاع الخلاف
امامت معاویه بعقد کردن حسن معاویه را پس نامیده شد آن سال را سال جماعه از جهت برطرف شدن مخالفت

بين الجميع واتباع الكل لمعاوية رض لانه لم يكن هناك منازع ثالث
از میان همه مردم و پیروی کردن همه مر معاویه را زیرا که نبوده است آنجا نزاع کننده سیوم

191

فِي الْخِلَافَةِ وَخِلَافَتُهُ مَذْكُورَةٌ فِي قَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ مَا رُوِيَ عَنِ

در خلافت و خلافت معاویه مذکور است در قول رسول خدا و آن خبریکه مرویست از

النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ تَدُورُ رَحَى الْإِسْلَامِ خَمْسًا وَثَلٰثِينَ سَنَةً أَوْ سِتًّا

پیغمبر خدا بدرستی فرمود خواهد گشت آسیای اسلام سی و پنج سال یا

وَثَلٰثِينَ أَوْ سَبْعًا وَثَلٰثِينَ وَالْمُرَادُ بِالرَّحَى فِي هٰذَا الْحَدِيثِ الْقُوَّةُ فِي الدِّينِ

سی و شش سال یا سی و هفت سال و مراد از آسیا در این حدیث قوت در دین است

وَالْخَمْسُ السِّنِينَ الْفَاضِلَةُ عَنِ الثَّلٰثِينَ فَهِيَ مِنْ جُمْلَةِ خِلَافَةِ مُعَاوِيَةَ

و پنج سال زاید از سی سال پس پنج سال از جمله خلافت معاویه باشد

إِلَى تَمَامِ تِسْعَةَ عَشَرَ سَنَةً وَشُهُورٍ لِأَنَّ الثَّلٰثِينَ كَمُلَتْ بِعَلِيٍّ رض كَمَا بَيَّنَّا

تا تمامی نوزده سال و چند ماه زیرا که سی سال تمام شد بعلی رض چنانچه بیان کردیم

وَنُحْسِنُ الظَّنَّ بِنِسَاءِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَجْمَعِينَ وَنَعْتَقِدُ أَنَّهُنَّ أُمَّهَاتُ

و نیکو داریم گمان را بزنان پیغمبر خدا همه را و اعتقاد میکنیم بدرستی ایشان مادران

الْمُؤْمِنِينَ وَأَنَّ عَائِشَةَ رض أَفْضَلُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَبَرَّأَهَا اللهُ تَعَالَى مِنْ

مسلمانان اند و بدرستی عائشه رض بهترین زنان جهانست و پاک کرد او را حق تعالی از

قَوْلِ الْمُلْحِدِينَ فِيهَا بِمَا يُقْرَأُ وَيُتْلَى إِلَى يَوْمِ الدِّينِ وَكَذٰلِكَ فَاطِمَةُ بِنْتُ

قول ملحدان در شان او که نسبت بد نامی کردند بقرآن که خوانده میشود و تلاوت کرده میشود تا روز قیامت و همچنین

نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهَا وَعَنْ بَعْلِهَا وَأَوْلَادِهَا

پیغمبر ما

أَفْضَلُ نِسَاءِ الْعٰلَمِينَ وَيَجِبُ مُوَالَاتُهَا وَمَحَبَّتُهَا كَمَا يَجِبُ ذٰلِكَ فِي حَقِّ

بهترین زنان جهانست و واجبست نصرت و دوستی او چنانکه واجبست نصرت و محبت

أَبِيهَا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي يُرِيبُنِي مَا يُرِيبُهَا

پدر او چنانچه فرمود پیغمبر فاطمه پاره است از من در رنج میدارد مرا چیزیکه در رنج

فَهٰؤُلَاءِ أَهْلُ الْقُرْآنِ هُمُ الَّذِينَ ذَكَرَهُمُ اللهُ فِي كِتَابِهِ وَأَثْنَى عَلَيْهِمْ فَهُمُ

پس این جماعه اهل قرآن اند که ذکر کرده است ایشان را خدا تعالی در کتاب خویش و ثنا گفته است بر ایشان ایشان

الْمُهَاجِرُونَ الْأَوَّلُونَ وَالْأَنْصَارُ الَّذِينَ صَلُّوا إِلَى الْقِبْلَتَيْنِ قَالَ اللهُ تَعَالَى

مهاجران که ترک وطن خود کرده بودند و هجرت اسلام و انصار کسانیکه نماز گزارده اند بسوی دو قبله فرمود حق تعالی

فِيهِمْ لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولٰئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً

در شان ایشان برابر نیست از شما کسیکه خرج کند مال خود را پیش از فتح مکه و قتال کرد ایشان بزرگ اند از روی مرتبه

مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوا وَكُلًّا وَعَدَ اللهُ الْحُسْنٰى وَقَالَ جَلَّ

از کسانیکه خرج کرده اند مال از پس فتح و قتال کرده اند و همه را وعده کرده بهشت خدا تعالی

192

تعالى وعد الله الذين آمنوا وعملوا الصالحات ليستخلفنهم في الأرض
كما استخلف الذين من قبلهم وليمكنن لهم دينهم الذي ارتضى
لهم وليبدلنهم من بعد خوفهم أمنا وقال تعالى والذين معه
أشداء على الكفار رحماء بينهم تراهم ركعا سجدا إلى قوله يعجب
الزراع ليغيظ بهم الكفار روى جعفر بن محمد عن أبيه في قوله عز
وجل محمد رسول الله والذين معه في العسر واليسر والغار والعريش
أبو بكر أشداء على الكفار عمر بن الخطاب رحماء بينهم عثمان
بن عفان تراهم ركعا سجدا علي بن أبي طالب يبتغون فضلا من
الله ورضوانا طلحة وزبير حواريا رسول الله صلى الله عليه وسلم سيماهم في
وجوههم من أثر السجود سعد وسعيد وعبد الرحمن بن عوف و
أبو عبيدة بن الجراح هؤلاء العشرة ذلك مثلهم في التوراة و
مثلهم في الإنجيل كزرع أخرج شطأه يعني محمدا صلى الله عليه وسلم فآزره
بأبي بكر فاستغلظ بعمر فاستوى على سوقه بعثمان يعجب الزراع
بعلي بن أبي طالب ليغيظ بهم بالنبي صلى الله عليه وسلم وأصحابه الكفار
واتفق أهل السنة على وجوب الكف عما شجر بينهم والإمساك

١٩٣

عن مساويهم واظهار فضائلهم ومحاسنهم وتسليم امرهم الى

الله عز وجل على ما كان وجرى من اختلاف علي وطلحة والزبير

وعائشة ومعاوية رضي الله تعالى عنهم على ما قدمنا بيانه و

اعطاء كل ذي فضل فضله كما قال الله عز وجل والذين جاؤا

من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا

بالايمان ولا تجعل في قلوبنا غلا للذين آمنوا ربنا انك رؤف

رحيم وقال تعالى تلك امة قد خلت لها ما كسبت ولكم ما

كسبتم ولا تسئلون عما كانوا يعملون وقال صلى الله عليه وسلم اذا ذكر

اصحابي فامسكوا وفي لفظ واياكم وما شجر بين اصحابي فلو انفق

احدكم مثل احد ذهبا ما بلغ مد احدهم ولا نصيفه وقال صلى الله عليه وسلم

في حديث بن مالك رض طوبى لمن راني ومن راى من راني وقال

صلى الله عليه وسلم لا تسبوا اصحابي فمن سبهم فعليه لعنة الله وقال

صلى الله عليه وسلم في رواية انس رض ان الله عز وجل اختارني واختار لي

اصحابي فجعلهم انصاري وجعلهم اصهاري وانه سيجيء في آخر

الزمان قوم ينتقصونهم الا فلا تاكلوهم الا فلا تشاربوهم الا

فلا تناكحوهم الا فلا تصلوا معهم الا فلا تصلوا عليهم عليهم

حلت اللعنة وروى جابر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

لا يدخل النار احد ممن بايع تحت الشجرة وروى ابو هريرة رض

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اطلع الله على اهل بدر فقال يا اهل

بدر اعملوا ما شئتم فقد غفرت لكم وروى ابن عمر رض قال قال

رسول الله صلى الله عليه وسلم انما اصحابي مثل النجوم فبايهم اخذتم بقوله

اهتديتم وعن ابن بريدة عن ابيه رض قال ان النبي صلى الله عليه وسلم قال

من مات من اصحابي بارض جعل شفيعا لاهل تلك الارض وقال

سفيان ابن عيينة رض من نطق في اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم

عليه بكلمة فهو صاحب هوى واهل السنة اجمعوا على السمع

والطاعة لائمة المسلمين واتباعهم والصلوة خلف كل بر منهم

وفاجر والعادل منهم والجائر ممن دلوه ونصبوه واستنابوه

وان لا يقطعوا لاحد من اهل القبلة بجنة ولا نار مطيعا كان او

عاصيا راشدا كان او غاويا او عاتيا الا ان يطلع منه على

بدعة وضلالة واجمعوا على تسليم المعجزات للانبياء والكرامات

۱۹۵

للأولياء وأن الغلاء والرخص من قبل الله لا من أحد من خلقه من

السلاطين والملوك ولا من الكواكب كما زعمت القدرية والمنجمون

لما روى أنس بن مالك رض أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال إن الغلاء والرخص

جندان من جنود الله اسم أحدهما الرغبة والآخر الرهبة فإذا أراد الله

أن يغليه قذف الرغبة في قلوب التجار فحبسوه وإذا أراد أن يرخصه

قذف الرهبة في صدور التجار فأخرجوه من أيديهم والأولى للعاقل

المؤمن الكيس أن يتبع ولا يبتدع ولا يغالي و يعمق ويتكلف

لئلا يضل ويزل فيهلك قال عبد الله بن مسعود اتبعوا ولا تبتدعوا

فقد كفيتم وقال معاذ بن جبل رض إياك ومغمصات الأمور وإن

تقول للشيء ما هذا فقال لمجاهد حين بلغه هذا من معاذ قد كنا

نقول للشيء ما هذا فأما الآن فلا فعلى المؤمن اتباع السنة والجماعة

فالسنة ما سنه رسول الله والجماعة ما اتفق عليه أصحاب رسول

الله صلى الله عليه وسلم في خلافة الأئمة الأربعة الخلفاء الراشدين المهديين

رحمة الله عليهم أجمعين وأن لا يكاثر أهل البدع ولا يدانيهم

ولا يسلم عليهم لأن إمامنا أحمد بن حنبل رحمه الله قال من سلم

علی صاحب بدعة فقد احبه لقول النبی صلی الله علیه وسلم افشوا السلام

بر صاحب بدعت پس تحقیق دوست داشت اورا از جهت فرموده پیغمبر صلعم پراگنده کنید سلام را

بینکم تحابوا ولا تجالسوهم ولا یقرب منهم ولا یهنیهم فی الاعیاد

در میان خویش تا اگر محبت پیدا کنید ونه نشینید با ایشان ونزدیک نشوید با ایشان ومبارکبادی گوئید ایشانرا در عیدها

واوقات السرور ولا یصلی علیهم اذا ماتوا ولا یترحم علیهم اذا

ودر وقتهای سرور ونگذارید نماز جنازه بر ایشان وقتیکه بمیرند وشفقت نکنید بر ایشان وقتیکه ذکر

ذکروا بل یباینهم ویعادیهم فی الله عز وجل معتقدا ببطلان

کرده شوند بلکه دور باشد از ایشان ودشمنی کند ایشانرا از برای خدای تعالی در آن حال که اعتقاد کننده است ببطلان

مذهب اهل بدعة محتسبا بذلک الثواب الجزیل والاجر الکثیر وروی

مذهب اهل بدعت ودر آن حال که طلب کننده باشد باین ثواب عظیم ومزد بزرگ ومروی است

عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال من نظر الی صاحب بدعة بغضا له فی الله

از پیغمبر صلعم بدرستیکه فرمود کسیکه ببیند بسوی صاحب بدعت از جهت دشمنی ودشمن داشت او را از برای خدا

ملأ الله قلبه امنا وایمانا ومن انتهر صاحب بدعة بغضا له فی الله

پر میکند خدا دل او را از امن وایمان وکسیکه سرزنش کند صاحب بدعت را از روی دشمنی ودشمن از برای خدا

امنه الله یوم القیمة ومن استحقر صاحب بدعة رفعه الله تعالی

امن میدهد او را خدای تعالی روز قیامت وکسیکه خوار داشت صاحب بدعت را بلند میکند خدای تعالی او را

فی الجنة مائة درجة ومن لقیه بالبشر او بما یسره فقد استخف بما

در بهشت صد درجه وکسیکه پیش آمد او را بگشاده روی یا بچیزیکه خوشحال کند او را پس تحقیق سبک کرده

انزل الله تعالی علی محمد صلی الله علیه وسلم وعن ابی المغیرة عن ابن عباس رضی الله

فرود آورده خدای تعالی بر پیغمبر صلعم ومرویست از مغیره از ابن عباس رضه

تعالی عنه انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ابی الله عز وجل ان یقبل

بدرستیکه گفت او که فرمود پیغمبر صلعم سرکشی کرد حق تعالی بر قبول کردن

عمل صاحب بدعة حتی یدع بدعته وقال فضیل بن عیاض من احب

عمل صاحب بدعت تا آنکه بگذارد بدعت خود را وگفت فضیل رحمة الله علیه کسیکه دوست میدارد

صاحب بدعة احبط الله عمله واخرج نور الایمان من قلبه واذا علم

صاحب بدعت را ضایع کند حق تعالی عمل او را وبر آورد نور ایمان از دل او ووقتیکه دانست

الله عز وجل من رجل انه مبغض لصاحب بدعة رجوت ان الله تعالی

حق تعالی از مرد که بدرستیکه او دشمن است مر صاحب بدعت را امیدوارم از خدای تعالی

ان یغفر ذنوبه وان قل عمله واذا رأیت مبتدعا فی طریق فخذ

آنکه بیامرزد گناهان او را واگر چه کم باشد عمل او ووقتیکه ببینی تو مبتدعی را در راه پس بگیر

طريقاً آخر وقال فضيل بن عياض سمعت سفيان بن عيينة
يقول من تبع جنازة مبتدع لم يزل في سخط الله تعالى حتى يرجع
وقد لعن النبي صلى الله عليه وسلم المبتدع فقال صلى الله عليه وسلم من أحدث حدثاً
أو آوى محدثاً فعليه لعنة الله والملائكة والناس أجمعين ولا يقبل
الله منه الصرف والعدل يعني بالصرف الفريضة وبالعدل
النافلة وعن أبي أيوب السجستاني أنه قال إذا حدثت الرجل
بالسنة فقال دعنا من هذا وحدثنا بما في القرآن فاعلم أنه
ضال فصل واعلم أن لأهل البدع علامات يعرفون بها
فعلامة أهل البدعة الوقيعة في أهل الأثر وعلامة الزنادقة
تسميتهم أهل الأثر بحشوية ويريدون إبطال الآثار
وعلامة القدرية تسميتهم أهل الأثر مجبرة وعلامة الجهمية
تسميتهم أهل السنة مشبهة وعلامة الرافضة تسميتهم
أهل الأثر ناصبية وكل ذلك عصبية وغياظ لأهل السنة
ولا اسم لهم إلا اسم واحد وهو أصحاب الحديث ولا يلتصق بهم
ما لقبهم أهل البدع كما لم يلتصق بالنبي صلى الله عليه وسلم تسمية كفار

ملة ساحرا وشاعرا ومجنونا ومفتونا وكاهنا ولم يكن اسمه

عند الله وعند ملائكته وعند انسه وجنه وسائر خلقه الا

رسولا نبيا بريا من العاهات كلها قال الله تعالى انظر كيف

ضربوا لك الامثال فضلوا فلا يستطيعون سبيلا هذا آخر

ما الفنا في باب معرفة الصانع والاعتقاد على مذهب اهل

السنة والجماعة على الاختصار والقلة ثم زدت هذه الجملة

بفصلين آخرين لا يسع للعاقل المؤمن جهلهما اذا اراد سلوك

المحجة احد الفصلين فيما لا يجوز اطلاقه على الباري من الصفات

والاخلاق والعباد والنقائص وما يجوز من ذلك والفصل الثاني

في بيان مقالة الفرق الضالة من طريق الهدى الداحضة الحجة

في يوم الدين والمحاسبة واما الفصل الاول فيما لا يجوز

اطلاقه على الباري عز وجل من الصفات ويستحيل اضافته

اليه من الاخلاق وما يجوز من ذلك لا يجوز ان يوصف الباري

تعالى بالجهل والشك والظن وغلبة الظن والسهو والنسيان

والسنة والنوم والقلة والغفلة والعجز والموت والخرس والصمم

والعمى والشهوة والنفور والميل والحرد والغيظ والحزن و

التأسف والكمد والحسرة والتلهف والألم واللذة والنفع

والمضرة والتمني والعزم والكذب ولا يجوز أن يسمى إيمانا

خلاف ما قالت السالمية وتعلقهم بقوله عز وجل ومن يكفر

بالإيمان فقد حبط عمله محمول على أنه من يكفر بوجوب الإيمان

كان كمن كفر بالرسول وما جاء به صلى الله عليه وسلم من الله عز وجل من الأوامر

والنواهي ولا يجوز أن يوصف عز وجل بأنه مطيع ولا مجبل لبناء

العالم ولا يجوز عليه الحدود ولا النهاية ولا القبل ولا البعد

ولا تحت ولا قدام ولا خلف ولا كيف لأن جميع ذلك ما ورد به

الشرع إلا ما ذكرنا من أنه على العرش استوى على ما ورد به القرآن

والأخبار بل هو عز وجل خالق لجميع الجهات ولا يجوز عليه الكمية

واختلف في جواز تسميته بالشخص فمن جوز ذلك تعلق بقول النبي

صلى الله عليه وسلم في حديث المغيرة بن شعبة رض لا شخص أغير من الله ولا

شخص أحب إليه المعاذيرة من الله ومن منع ذلك قال لأن لفظ الخبر

ليس بصريح في الشخص لاحتماله أن يكون معناه لا أحد أغير من

اللهِ وَقَدْ وَرَدَ فِي بَعْضِ الْفَاظِهِ لَا اَحَدَ اَغْيَرُ مِنَ اللهِ وَلَا يَجُوْزُ اَنْ

از خدا در روایت اینکه

يُسَمَّى فَاضِلًا وَّعَتِيْقًا وَّفَقِيْهًا وَّلَا فَهِيْمًا وَّلَا فَطِنًا وَّلَا مُحَقِّقًا وَّ

نامیده شود حق تعالی را باین اسما چه اینها موهم نقص اند یا عدم در دو شروع

عَاقِلًا وَّمُوَقِّرًا وَّلَا طَيِّبًا وَّقِيْلَ يَجُوْزُ وَلَا عَادِيًا لِاَنَّ ذٰلِكَ مَنْسُوْبٌ

در روایت گفتن طیب بمعنی پاک و بعضی گفته اند جائز است اطلاق طیب و نه عادی از آن که نسبت

اِلٰى زَمَنٍ عَادٍ وَهُوَ مُحْدَثٌ وَّلَا مُطِيْقًا لِاَنَّهُ خَالِقُ كُلِّ طَاقَةٍ وَهِيَ

بسوی وقت عاد و آن نو پیدا است و اطلاق کرده نشود در حق تعالی مطیق یعنی توانائی دارنده زیرا که او پیدا کننده هر طاقت

مُتَنَاهِيَةٌ وَّلَا مَحْفُوْظًا لِاَنَّهُ هُوَ الْحَافِظُ وَلَا يَجُوْزُ وَصْفُهُ بِالْمُبَاشَرَةِ

نهایت دارند در روایت اطلاق محفوظ یعنی نگاه داشته شده زیرا که او حافظ و پاسبان هر چه ماسوی است

وَلَا يَجُوْزُ وَصْفُهُ بِاَنَّهُ مُكْتَسِبٌ لِاَنَّ ذٰلِكَ مُحْدَثٌ بِقُدْرَةٍ مُحْدَثَةٍ

در روایت وصف حق تعالی باینکه او کسب کننده زیرا که این کسب پیدا میشود بقدرت که نو پیدا شده باشد

وَاللهُ تَعَالٰى سُبْحَانَهُ عَنْ ذٰلِكَ وَلَا يَجُوْزُ عَلَيْهِ الْعَدَمُ وَهُوَ قَدِيْمٌ

و حق تعالی پاک است ازین صفتها در روایت بر حق تعالی نیستی و آن قدیم است

لَا بِقِدَمٍ وَلَا اَوَّلَ لِوُجُوْدِهِ خِلَافُ مَا قَالَ ابْنُ كُلَّابٍ مِنْ اَنَّهُ قَدِيْمٌ

نه بصفت قدم که زاید بر ذات باشد و هیچ آغاز مر وجود او را برخلاف چیزیکه گفته است ابن کلاب بدرستی او قدیم است

بِقِدَمٍ وَهُوَ بَاقٍ لَا يَفْنٰى وَهُوَ عَزَّ وَجَلَّ عَالِمٌ بِمَعْلُوْمَاتٍ غَيْرِ

بقدم که زاید بر ذات اوست و باقیست که هرگز فنا نیاید برا و حق تعالی داناست بمعلومات که

مُتَنَاهِيَةٍ وَقَادِرٌ بِمَقْدُوْرَاتٍ غَيْرِ مُتَنَاهِيَةٍ خِلَافُ مَا قَالَتِ

نهایت ندارد و توانا درست بمقدورات که نهایت ندارد برخلاف چیزیکه دعوی

الْاَشْعَرِيَّةُ مِنْ قَوْلِهَا بَاقٍ بِبَقَاءٍ خِلَافُ مَا ادَّعَتِ الْمُعْتَزِلَةُ مِنْ

کرده اند اشعریه از قول خود که باقیست ببقاء برخلاف چیزی که دعوی کرده اند معتزله

اَنَّ كُلَّ ذٰلِكَ مُتَنَاهِيَةٌ وَاَمَّا الصِّفَاتُ الَّتِيْ يَجُوْزُ وَصْفُهُ

بدرستی همه اینها انتها دارند واما صفتها که روا است وصف کردن خدا تعالی را

عَزَّ وَجَلَّ بِهَا فَالْفَرَحُ وَالضِّحْكُ وَالْغَضَبُ وَالسَّخَطُ وَالرِّضَاءُ وَ

بدان صفات پس خوشحال شدن و خنده کردن و غضب و خشنودی است و

قَدْ قَدَّمْنَا ذٰلِكَ فِيْ اَوَّلِ الْبَابِ وَيَجُوْزُ وَصْفُهُ بِاَنَّهُ مَوْجُوْدٌ

تحقیق ما بیان کردیم این را در اول باب در روا است صفت خدا باینکه موجود است

لِقَوْلِهِ وَوَجَدَ اللهَ عِنْدَهُ وَيَجُوْزُ وَصْفُهُ بِاَنَّهُ شَيْءٌ لِقَوْلِهِ تَعَالٰى

از جهت قول خدا و یافت خدا تعالی را نزد او در روا است صفت کردن حق تعالی را باینکه شی است از جهت فرموده

قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللهُ وَيَجُوزُ أَنْ يُوصَفَ بِأَنَّهُ نَفْسٌ

بگو کدام چیز بزرگ است اندر شهادت بگو خدا تعالی و روا است صفت کردن حق تعالی را به نفس

وَذَاتٌ وَعَيْنٌ مِنْ غَيْرِ تَشْبِيهٍ بِجَارِحَةِ الْإِنْسَانِ عَلَى مَا تَقَدَّمَ

و ذات و عین از غیر اعتقاد کردن که عین او همچو چشم آدمی است چنانچه بالا گذشت

بَيَانُهُ وَيَجُوزُ وَصْفُهُ بِأَنَّهُ كَائِنٌ مِنْ غَيْرِ حَدٍّ لِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ

بیان این و روا است صفت کردن او را بانکه بوده است بی تعیین کردن حد نهایت او را بسبب قول حق سبحانه

وَكَانَ اللهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا وَكَانَ اللهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا وَيَجُوزُ

و بوده است حق تعالی داننده همه چیز را و بوده است حق تعالی بر همه چیز نگاهبان و جایز است

وَصْفُهُ بِأَنَّهُ قَدِيمٌ وَبَاقٍ وَبِأَنَّهُ مُسْتَطِيعٌ لِأَنَّ مَعْنَى الِاسْتِطَاعَةِ

وصف کردن حق تعالی بانکه قدیم است یعنی ابتدا نیست وجود او را و باقی است که انتها ندارد وجود او و مستطیع است

الْقُدْرَةُ وَهُوَ مَوْصُوفٌ بِالْقُدْرَةِ وَيَجُوزُ وَصْفُهُ بِأَنَّهُ عَارِفٌ

قدرت است یعنی توانائی و آن حق تعالی موصوف است بقدرت پس موصوف باشد باستطاعت یعنی دانا است

وَمَتِينٌ وَوَاثِقٌ وَدَرِيٌّ وَدَارِيٌّ لِأَنَّ جَمِيعَ ذَلِكَ رَاجِعٌ إِلَى مَعْنَى

و استوار است و محکم است و درایت دارد زیرا که همه اینها راجع اند بسوی معنی

الْعَالِمِ وَلَمْ يَرِدِ الشَّرْعُ بِمَنْعِ ذَلِكَ وَلَا اللُّغَةُ بَلْ قَالَ الشَّاعِرُ اللَّهُمَّ

عالم و وارد نشده است شرع بمنع اطلاق این اسما و نه لغت بلکه گفته است شاعر بار خدایا

لَا أَدْرِي وَأَنْتَ الدَّارِي وَيَجُوزُ وَصْفُهُ بِأَنَّهُ رَاءٍ وَيَرْجِعُ إِلَى

نمی‌دانم من و تو داننده و روا است صفت کردن خدا بانکه بیننده است و باز میگردد معنی این اسم بسوی

مَعْنَى الْعَالِمِ وَيَجُوزُ وَصْفُهُ بِأَنَّهُ مُطَّلِعٌ عَلَى خَلْقِهِ وَعِبَادِهِ بِمَعْنَى

معنی عالم چه رویت عبارت از علم بمبصرات است و روا است صفت کردن بانکه واقف بر خلق و بندهاء خود است بمعنی

عَالِمٌ بِهِمْ وَكَذَلِكَ وَاجِدٌ بِمَعْنَى عَالِمٍ وَيَجُوزُ وَصْفُهُ بِأَنَّهُ جَمِيلٌ

عالم بهم یعنی که داناست با ایشان و همچنین جایز است اطلاق واجد بمعنی عالم و روا است وصف کردن حق تعالی را

وَمُجْمِلٌ يَعْنِي فِي الصُّنْعِ إِلَى خَلْقِهِ وَيَجُوزُ وَصْفُهُ بِأَنَّهُ دَيَّانٌ عَلَى

و نیکوئی کننده است یعنی در احسان کردن بسوی خلق خود و روا است ستودن حق تعالی بانکه دیان است بر

مَعْنَى أَنَّهُ مُجَازِي لِعِبَادِهِ عَلَى أَفْعَالِهِمْ الدِّينُ الْحِسَابُ كَمَا تَدِينُ

یعنی که جزا دهنده است خلق خود را بر کارهای ایشان و دین در لغت بمعنی حساب است چنانکه میگفتند

تُدَانُ مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ أَيْ يَوْمِ الْحِسَابِ وَعَلَى مَعْنَى الشَّارِعِ لِعِبَادِهِ

جزا داده خواهی شد مالک روز دین است یعنی روز حساب است و بمعنی لغت دیان بر حق تعالی را اطلاق کنند

عِبَادَةً وَشَرِيعَةً دَعَاهُمْ إِلَيْهَا وَفَرَضَ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ ثُمَّ هُوَ مُجَازِيهِمْ

عبادت و شریعت را خوانده خلق را بسوی این شریعت و لازم گردان شریعت را بر ایشان و حق تعالی جزا دهنده

عَلٰى مَا فَعَلُوا فِيهَا وَيَجُوزُ وَصْفُهُ بِأَنَّهُ مُقَدِّرٌ عَلٰى مَعْنَى التَّقْدِيرِ

بر مقابلہ چیزے کہ کردہ اند و آن شریعت و روا ست صفت کردن حق تعالیٰ بآنکہ بر قدر بر معنی تعیین کردن ہر چیز را بعلم خود

إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ وَقَدَّرَ فَهَدٰى وَعَلٰى مَعْنَى الْخَبَرِ قَالَ

بدرستی ما ہر چیز را پیدا کردہ ایم باندازہ کہ در علم من تعیین یافتہ بود و تعیین کرد ہر چیز را برائے کار کہ سزاوار آن چیز بود پس راہ نمود

إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَا إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ أَيْ أَخْبَرْنَا لُوطًا عَلَيْهِ السَّلَامُ

چنانچہ در این آیت واقع ست یعنے خبر کردیم لوط را ع

بِأَنَّ امْرَأَتَهُ مِنَ الْبَاقِينَ فِي الْعَذَابِ مِنْ دُونِ أَهْلِهِ وَلَا يَجُوزُ أَنْ

بآنکہ زن او از پس ماندہ است در عذاب کہ نازل بر قریہ لوط شدہ بود و گذشتہ از اہل او و روا نیست کہ معنے تقدیر کہ

يَكُونَ مَعْنَاهُ الظَّنَّ وَالشَّكَّ تَعَالَى اللّٰهُ عَنْ ذٰلِكَ وَيَجُوزُ وَصْفُهُ

باشد و ہم مقدار ست شک و ظن باشد بزرگ ست حق تعالیٰ از آن و روا ست وصف کردن او

بِأَنَّهُ نَاظِرٌ عَلٰى مَعْنٰى أَنَّهُ رَاءٍ مُدْرِكٌ لِلْأَشْيَاءِ لَا عَلٰى مَعْنٰى أَنَّهُ

بآنکہ ناظر ست بر این معنے کہ بیننده و دریابندہ اشیا ست نہ بر این معنے کہ او نظر کنندہ ست

مُرَوٍّ مُفَكِّرٌ تَعَالَى عَنْ ذٰلِكَ وَيَجُوزُ وَصْفُهُ بِأَنَّهُ شَفِيقٌ عَلٰى مَعْنَى

در چیزے چہ این دلیل حدوث ست و روا ست صفت کردن حق تعالیٰ بآنکہ شفیق ست بر این معنے کہ

الرَّحْمَةِ بِخَلْقِهِ وَالرَّأْفَةِ لَا عَلٰى مَعْنَى الْخَوْفِ وَالْحُزْنِ وَكَذٰلِكَ يَجُوزُ

رحمت میکند خلق را و رافت میکند ایشان را نہ بر معنے ترسیدن و اندوہگین شدن و ہمچنین جایز ست

وَصْفُهُ بِأَنَّهُ رَفِيقٌ عَلٰى مَعْنَى الرَّحْمَةِ وَالتَّعَطُّفِ بِخَلْقِهِ لَا عَلٰى مَعْنَى

وصف کردن او بآنکہ رفیق ست بمعنے رحمت و مہربانی کردن بر خلق خود نہ بر معنے

التَّثْبِيتِ فِي الْأُمُورِ وَالْإِجْمَالِ فِي إِصْلَاحِهَا وَالسَّلَامَةِ مِنْ عَوَاقِبِهَا

استواری و درستی در کارہا و نیکو کار کردن در راست کردن آنہا و ایمن بودن از آنچہ پس از آن امور می آید

وَيَجُوزُ وَصْفُهُ بِأَنَّهُ سَخِيٌّ كَمَا يَجُوزُ وَصْفُهُ بِأَنَّهُ كَرِيمٌ وَجَوَادٌ

و روا ست وصف کردن او بآنکہ سخی ست چنانچہ روا ست صفت کردن او بآنکہ کریم ست و جواد

لِأَنَّ مَعْنَى الْكُلِّ التَّفَضُّلُ وَالْإِحْسَانُ إِلٰى خَلْقِهِ وَلَا يُقْصَدُ

زیرا کہ معنے ہمہ این اسما تفضل و احسان کردن ست بسوے خلق خود و خواستہ نمیشود

بِذٰلِكَ الرَّخَاوَةُ وَاللِّينُ عَلٰى مَا هُوَ فِي اللُّغَةِ مُسْتَعْمَلٌ أَرْضٌ سَخِيَّةٌ

باین سخی معنے سستی و نرمی بر آن چیز کہ در لغت استعمال کردہ شدہ ست در قول ایشان زمین سست

وَقِرْطَاسٌ سَخِيٌّ إِذَا كَانَا لَيِّنَيْنِ وَيَجُوزُ وَصْفُهُ بِأَنَّهُ آمِرٌ وَنَاهٍ

و کاغذ نرم میگویند این در قول اعرب وقتیکہ باشد زمین و کاغذ نرم و روا ست وصف کردن حق تعالیٰ بآنکہ امر

وَمُبِيحٌ وَحَاظِرٌ وَمُحَلِّلٌ وَمُحَرِّمٌ وَفَارِضٌ وَمُلْزِمٌ وَمُوجِبٌ

و مباح کنندہ ست و حرام کنندہ و حلال کنندہ و فرض کنندہ و لازم کنندہ ست و واجب کنندہ

٢٠٣

نادب ومرشد وقاض وحاكم على ما ذكرناه وكذلك يجوز وصفه

مندوب کننده ست وره نماینده ست وقضا کننده وحکم کننده ست چنانچه یاد کردیم وهمچنین روا ست وصف کردن حق تعالی را

بانه واعد ومتواعد ومخوف ومحذر وذام ومادح ومخاطب

بانکه او وعده کننده ست و ترساننده ست و ذم کننده ست و ستاینده ست و خطاب کننده

ومتكلم وقائل كل ذلك راجع الى معنى انه موصوف بالكلام و

وسخن کننده وگوینده این همه اسما باز گردند بسوی اینکه حق تعالی موصوفست بصفت کلام چه اینها همه ماخوذ از صفت

يجوز وصفه بانه معدم على معنى انه لم يوجد ولم يفعل وعلى معنى

روا ست وصف کردن حق تعالی را بانکه او نیست کننده ست بر اینمعنی که پیدا نکرده وکار نکرده و بر اینمعنی که

انه معدم لما اوجده بعد ايجاده بقطع البقاء عنه فينعدم بذلك

نیست کننده ست هر چیز که پیدا کرده ست او را پس از پیدا کردن او به بریدن بقا را از آن چیز پس نیست شود آن چیز بسبب آن

ويجوز وصفه بانه فاعل بمعنى انه مخترع لذات ما فعله وخالق

و روا ست صفت کردن حق تعالی را بانکه کننده ست باینمعنی که پیدا کننده ست مر عین چیز که کرده ست او را و ایجاد کننده

له وجاعل بقدرته فاستحق لذلك هذا الوصف لا على معنى

بقدرت خویش پس سزاوار شد از جهت آنکه نفس اشیا اختراع و احداث کرد این وصف را لعینه فاعل بر معنی

المباشرة للاشياء لان حقيقة ذلك تلاقي الاجسام وتماسها

مباشرت و ملامست کردن اشیا زیرا که حقیقت این فعل بمعنی مباشرت بسبب ملاقات اجسام و سودن آنها

والله سبحانه تعالى متعال عن ذلك وكذلك يجوز وصفه بانه

و حق تعالی بلندست از ملاقات و تماس و همچنین روا ست وصف کردن حق تعالی را بانکه

جاعل على معنى انه فاعل وفعله مفعول كقوله تعالى وجعلنا

با علت بر اینمعنی که فاعل و کننده اشیاست و فعل آن حق تعالی عین مفعولست در خارج چنانچه قول خدا است و گردانیدیم

الليل والنهار آيتين ويجوز ان يكون الجعل بمعنى الحكم قال

شب و روز را دو دلیل بر وحدانیت خویش جعل اینجا بمعنی فعل و ایجاد است و میتواند که باشد جعل بمعنی حکم

عز وجل وجعلناه قرآنا عربيا ويجوز وصفه بانه تارك في

و گردانیدیم این کتاب را قرآنیت بر لغت عرب و روا ست صفت کردن حق تعالی را بانکه ترک کننده ست در این

الحقيقة كما وصف بانه فاعل على معنى انه فاعل ضد فعله

حقیقت صفت ست بانکه کننده ضد فعل دیگر خود را بجای آن فعل اول

الآخر بدلا من الاول بقدرته العامة الشاملة لا على معنى كف

بقدرت خویش که عام و در گیرنده تمام ممکنات ست نه بر معنی نگاه داشتن

النفس ومنعها عما يدعوا الى فعله ويجوز وصفه بانه يوجد على

نفس او باز داشتن او را از آنچه طلب میکند او را بسوی کار آن و روا ست وصف کردن حق تعالی را بانکه ایجاد میکند

معنى أنه يخلق وكذلك يجوز وصفه بأنه مكوّن على معنى أنه

معنی آنکه پیدا میکند نه بر معنی مباشرت و همچنین روا است وصف کردن بمکون با معنی که

موجِد ويجوز وصفه بأنه مثبّت على معنى أنه يوجد في الشيء

موجد ست و روا است وصف کردن حق تعالی بانکه ثابت کننده است بر معنی که پیدا میکند در چیزی

البقاء والثبات كما قال الله عز وجل يثبّت الله الذين آمنوا

بقا و ثبات را چنانچه فرمود حق تعالی ثابت میدارد حق تعالی آن کسان را که ایمان آورده اند

بالقول الثابت وقوله عز وجل يمحو الله ما يشاء ويثبت وعنده

و قول خدا تعالی محو میکند حق تعالی چیزی را که میخواهد و ثابت میدارد چیزی را که میخواهد و نزد او

أم الكتاب ويجوز وصفه بأنه عامل وصانع بمعنى خالق ويجوز

اصل کتابها یعنی لوح محفوظ و روا است وصف کردن حق تعالی بانکه داننده و صانع است یعنی پیدا کننده و روا است صفت کردن

وصفه بأنه مصيب على معنى أن أفعاله واقعة على ما قصده و

حق تعالی را بانکه مصیب ست بر معنی که افعال حق تعالی واقع ست بر طریقی که خواسته ست

أراده من غير تفاوت وتزايد وتناقص لأنه تعالى عالم بها و

بی تفاوت و زیادتی و نقصان یعنی هر فعل او مشتمل بر حکمتها که لایق بحال وی ست زیرا که حق تعالی داناست

بحقائقها وكيفياتها لا على معنى أن ذلك موافق لأمر آمر أمره

بحقیقت آنها و بچگونگی ایشان نه بر معنی مصیب ست که فعل او موافق ست از برای امر آن امر کننده که فرموده

بفعلها تعالى عن ذلك ويجوز إطلاق هذه الصفة على عبد

کردن آن بزرگ ست خدا ازین صفت که و روا است گفتن این صفت یعنی مصیب بر بنده

من عبيده فيقال أنه مصيب بمعنى أنه مطيع لربه متبع

از بندهاے او پس گفته میشود مر آن بنده مصیب ست بانکه فرمان برداری کننده ست مر پروردگار خود را پیروی کننده

لأمره منتهي لنهيه وكذلك إذا كان مطيعا لمن هو فوقه و

مر امر او را باز میاید از جهت منع حق تعالی و همچنین وقتیکه باشد فرمان برنده از برای کسی که فوق او

رئيسه ويجوز وصف أفعاله عز وجل بأنه صواب على معنى أنها

سردار او باشد و روا است وصف افعال حق تعالی را بانکه صواب ست بر معنی که آن افعال

حق وثابت ويجوز وصفه بأنه مثيب ومنعم على معنى أنه

حق اند و ثابت اند نه بمعنی موافق امر آمر و روا است وصف کردن حق تعالی بانکه دهنده ست ثواب و دهنده نعمت

يجعل المثاب منعما معظما وكذلك يجوز وصفه بأنه معاقب

گرداننده ست کسی را که ثواب داده شده ست او را انعام داده شده و بزرگ و همچنین روا است وصف کردن حق تعالی بانکه عقاب کننده

ومجاز على معنى أنه يهين العاصي ويؤلمه على معصيته ويجوز

و جزا دهنده ست بر معنی که خوار میسازد گنهگار را و الم میرساند او را بر گناه و روا است

٢٠٥

المدارك

وصفه بانه قديم الاحسان على معنى انه موصوف بالخلق و

وصف کردن حق تعالی بانکه قدیم ست باحسان و عطای او بمعنی که موصوفست به پیدا کردن و

الرزق في القدم قال عز وجل ان الذين سبقت لهم منا

روزی رسانیدن در قدم فرمود حق تعالی بدرستی آن کسانیکه سابق شده است مرایشانرا از من

الحسنى ويجوز وصفه بانه دليل وقد نص الامام احمد عليه

نکوئی و روا است وصف کردن حق تعالی را بانکه دلیل و راه نماست و تحقیق صریح کرد امام احمد جواز اطلاق این

في حق رجل قال له زودني دعوة فاني اريد الخروج الى طرسوس

در حق مردی گفت آن مرد مرامام را توشه بده مرا دعاء پس بدرستی من میخواهم بر آمدن بجانب شهر طرسوس

فقال له قل يا دليل الحائرين دلني على طريق الصادقين واجعلني

پس گفت امام احمد مرا او را بگو ای دلیل متحیران رهنمائی کن مرا بر راه راستان و بگردان مرا

من عبادك الصالحين ويجوز وصفه بانه طبيب لما روي

از بندهای خود آنکسانیکه صالح اند و روا است وصف کردن خدا را بانکه او طبیب ست از جهت چیزیکه مرویست

عن ابي رمثة التميمي انه قال كنت مع ابي عند النبي صلى الله عليه

از ابی رمثه بدرستی گفت بوده ام با پدر خود نزد پیغمبر

فرايت كتفي النبي صلى الله عليه وسلم مثل التفاحة فقال له ابي يا رسول

پس دیدم بر دو دوش پیغمبر مانند سیب پس گفت پدر من ای پیغمبر خدا

الله صلى الله عليه وسلم اني طبيب افاطبها لك قال صلى الله عليه طبيبها الذي

بدرستی منم طبیب آیا پس علاج کنم ترا فرمود پیغمبر طبیب آن تفاحه کسی ست

خلقها وروي عن ابي السفر انه قال مرض ابو بكر فعاده جماعة

که پیدا کرده ست او را و مرویست از ابی السفر بدرستی او گفت بیمار شد ابوبکر پس بیمار پرسی کردند او را اصحاب

فقالوا له الا ندعو لك الطبيب فقال قد راني قالوا فايش قال

پس گفتند مرا بو بکر را آیا طلب کنیم برای تو طبیب را

لك فقال قال لي اني فعال لما اريد وكذلك يروى ان ابا الدرداء

مرض فعادوه فقالوا له ايش تشتكي قال ذنوبي فقالوا ايش

تشتهي فقال الجنة في اول الفصل وانما يجوز ان يدعى بما

يسمى به من الاسماء التي يجوز وصفه بها فقد ذكرنا تسعة و

از نامهای که روا است وصف کردن حق تعالی بان اسما بتحقیق یاد کردیم نود و نه

٢٠٦

تسعين اسما في ما تقدم من هذا الكتاب في الدعاء فان اراد ان يصفه

اسم را در بالا پس آن اسما قوی ترست در دعا و اگر خواهد وصف کردن خدا تعالی را

ويدعوه بما ذكرنا في هذا الفصل جاز ذلك الا انه يجتنب في دعائه

و دعوت کردن او بنام اگر یاد کردم درین فصل رواست این لیکن می باید که پرهیز کند در دعای خود

من ان يدعوه عز وجل بقوله يا ساخر يا مستهزئ يا ماكر يا خادع

از آنکه دعا کند خدای را بگفتن خود ای جزا دهنده بسخریت کفار ای جزا دهنده باستهزای منافقان ای جزا دهنده مکر

ومبغض وغضبان ومنتقم ومعادي ومعذب ومهلك فلا

و دشمن دارنده منهیات و غضب کننده و انتقام گیرنده و دشمنی کننده دشمنان دین او و عذاب کننده و هلاک کننده پس دعا

يدعوا بها وان كان مما يجوز وصفه بها على وجه الجزاء والمقابلة

نکند باین نامها اگرچه بوده است این اسما از آنچه رواست وصف کردن حق تعالی بآنها بطریق جزا دادن و برابری کردن

لاهل الاجرام على وجه الاستحقاق اما الفصل الثاني في بيان

بفعل اهل گناهان و استحقاق ایشان برای آن جزا چنانچه یعنی ساخر جزا دهنده سخریت و غیر ذلک و اما فصل دوم در بیان

الفرق الضالة عن طريق الهدى والاصل في ذلك ما روي عن

گروههای که گمراه اند از راه راست و اصل در بیان گروهها چیزی است که مروی است از

كثير بن عبد الله بن عمرو بن عوف عن ابيه عن جده رض قال قال

کثیر و ابن عوف از پدر خود و از جد خود گفت فرمود

رسول الله صلى الله عليه وسلم لتسلكن سنن من قبلكم حذو النعل بالنعل

رسول خدا ص هر آینه خواهید رفت طریقه کسانی که پیش از شما بوده اند همچو برابری نعل بر نعل یعنی موافق

ولتاخذن مثل اخذهم ان شبرا فشبرا وان ذراعا فذراعا وان

و هر آینه خواهید گرفت در اعمال و اقوال و مذهب مانند گرفتن ایشان اگر بود دست اخذ آن امم مقدار یک بدست پس اخذ

باعا فباعا حتى لو دخلوا جحر ضب لدخلتم فيه معهم الا ان بني

اخذ ایشان مقدار درازی دو دست پس اخذ شما مقدار درازی دو دست باشد تا آنکه اگر در آمده اند آن امم سابقه در سوراخ سوسمار

اسرائيل افترقت على موسى باحدى وسبعين فرقة كلها ضالة

جدا شده اند بر موسی ع هفتاد و یک گروه همه آنها گمراه بوده اند

الا فرقة واحدة الاسلام وجماعتهم ثم انها افترقت على عيسى

مگر یک گروه که گروه اسلام باشد و جماعت ایشان پس بدرستی آن بنی اسرائیل جدا شدند بر عیسی ع

بن مريم باثنين وسبعين فرقة كلها ضالة الا واحدة الاسلام

هفتاد و دو گروه همه آنها گمراه شدند مگر یک فرقه گمراه نیست یا بنده است و آن اهل اسلام

وجماعتهم ثم انكم تكونون على ثلثة وسبعين فرقة كلها

اند و جماعت ایشان پس بدرستی شما خواهید بود بر هفتاد و سه فرقه همه ایشان

٢٠٧

مجمع البحار

شرح مسلم للامام النووي

ضالّة إلّا فرقة واحدة الإسلام وجماعتهم وعن عبد الرحمن

گروه اند گمراه مگر فرقه یک که اهل اسلام و جماعت ایشان و مرویست از عبد الرحمن

بن جبير بن نفير عن أبيه عن عوف بن مالك الأشجعي قال قال

از پدر خود عوف گفت آن عوف فرمود

رسول الله صلى الله عليه وسلم تفترق أمتي على ثلاث وسبعين فرقة أعظمها

رسول خدا ... جدا خواهد شد امت من بر هفتاد و سه فرقه بزرگ ترین

فتنة على أمتي الذين يقيسون الأمور برأيهم يحرّمون الحلال

از روی بلا برامت من آن کسان باشند که قیاس میکنند کارها را بعقل خود حرام میکنند حلال را

ويحلّلون الحرام وعن عبد الله بن زيد عن عبد الله بن عمرو

و حلال میکنند حرام را و مرویست از عبد الله

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إن بني إسرائيل افترقوا على إحدى

گفت فرمود پیغمبر ... بدرستی که بنی اسرائیل جدا شدند بر هفتاد و یک

وسبعين فرقة كلها في النار إلا واحدة وستفترق أمتي على

گروه همه آنها در آتش اند مگر یک و بسرانجام ... جدا خواهند شد امت من بر

ثلاث وسبعين فرقة كلها في النار إلا واحدة قالوا وما

هفتاد و سه گروه همه آنها در آتش اند مگر یک گروه گفتند اصحاب ... چیست

تلك الواحدة قال صلى الله عليه وسلم من كان على مثل ما أنا عليه وأصحابي

آن یک گروه فرمود آن کسے باشند بر آنچه که من بوده ام بر وے و اصحاب من

وهذا الافتراق الذي ذكره النبي صلى الله عليه وسلم لم يكن في زمانه ولا في

و این جدا شدن که یاد کرده است او را پیغمبر ... نبوده است در زمان او و نه در زمان

زمان أبي بكر وعمر وعثمان وعلي رض وإنما كان ذلك بعد

ائمه اربعه و جز اینکه بوده است این اختلاف پس از

تقادم السنين والأعوام وفوت الصحابة والتابعين والفقهاء

گذشتن سالها و پس از مردن صحابه و پس از تابعان اصحاب و پس از فقها

السبعة فقهاء المدينة وعلماء الأمصار وفقهائها قرنا

هفتگانه که فقهاء مدینه اند و پس از موت علمای شهرها و فقیهان آنها قرن بقرن

بعد قرن وقبض العلم بموتهم إلا شرذمة قليلة وهم الفرقة

بعد از قرن و پس از قبض کردن علم بمردن ایشان مگر جماعت اندک از ایشان و ایشان اند فرقه

الناجية يحفظ الله الدين بهم كما روي عن عروة عن عبد

نجات یابنده پس نگاه داشت خدا تعالی دین را بایشان چنانچه مروی است از عروه از عبد الله

اللهِ بْنِ عُمَرَ رض قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ اللهَ تَعَالَى لَا

گفت فرمود پیغمبر خدا بدرستی که حق تعالی نمیکشد

يَنْزِعُ الْعِلْمَ مِنْ صُدُورِ الرِّجَالِ بَعْدَ أَنْ يُعْطِيَهُمْ وَلٰكِنْ يَذْهَبُ

علم را از سینه‌های مردم پس از آنکه بدهد ایشان را ولیکن می‌برد

بِالْعُلَمَاءِ فَكُلَّمَا ذَهَبَ بِعَالِمٍ ذَهَبَ بِمَا مَعَهُ مِنَ الْعِلْمِ حَتّٰى يَبْقٰى

عالمان را پس هرگاه که ببرد عالمی را برد چیزی را که با اوست از علم تا آنکه باقی ماند

مَنْ لَا يَعْلَمُ فَيَضِلُّونَ وَيُضِلُّونَ وَفِي لَفْظٍ آخَرَ عَنْ عُرْوَةَ عَنْ

کسی که علم ندارد پس گمراه شوند و گمراه کنند و در لفظ دیگر مروی است از عروه از

أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ عُمَرَ رض قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

پدرش عبد الله بن عمر رض گفت شنیدم رسول خدا صلعم را

إِنَّ اللهَ لَا يَقْبِضُ الْعِلْمَ انْتِزَاعًا يَنْتَزِعُهُ مِنَ النَّاسِ وَلٰكِنْ يَقْبِضُ

بدرستی خدا برکشیدن قبض نمیکند علم را کشیدن آن علم از مردم ولیکن قبض میکند

الْعِلْمَ بِقَبْضِ الْعُلَمَاءِ حَتّٰى إِذَا لَمْ يَبْقَ عَالِمٌ اتَّخَذَ النَّاسُ رُؤُوسَهُمْ

آن علم را بقبض کردن عالمان تا آنکه وقتی که باقی نماند عالم بگیرند مردم سرداران خویش

جُهَّالًا فَسُئِلُوا فَأَفْتَوْا بِغَيْرِ عِلْمٍ فَضَلُّوا وَأَضَلُّوا وَعَنْ كَثِيرِ

جاهلان را پس پرسیده شوند آن جاهلان پس فتوی دهند بغیر دانش پس گمراه شوند و گمراه کنند و مروی است از کثیر

بْنِ عَبْدِ اللهِ بْنِ عَوْفٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ رض عَنْ رَسُولِ اللهِ

از پدر کثیر از جدّ او از رسول خدا

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ إِنَّ الدِّينَ لَيَأْرِزُ إِلَى الْحِجَازِ كَمَا تَأْرِزُ الْحَيَّةُ إِلَى

صلعم که او فرمود بدرستی که دین هر آینه خواهد باز گردد بسوی حجاز چنانچه باز می‌آید مار بسوی

جُحْرِهَا وَلَيَعْقِلَنَّ الدِّينُ مِنَ الْحِجَازِ مَعْقِلَ الْأُرْوِيَّةِ مِنْ رَأْسِ الْجَبَلِ

سوراخ خود و هر آینه خواهد دریافت دین را از حجاز همچو دریافتن بزکوهی از سر کوه

إِنَّ الدِّينَ بَدَأَ غَرِيبًا وَسَيَعُودُ غَرِيبًا فَطُوبٰى لِلْغُرَبَاءِ قِيلَ وَ

بدرستی دین ظاهر شد بود غریب و بیکس و باز خواهد گشت غریب و بیکس پس خوشی باد خوبیان و بیکسان را

مَنِ الْغُرَبَاءُ قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الَّذِينَ يُصْلِحُونَ مَا أَفْسَدَ النَّاسُ مِنْ

ای پیغمبر کیستند غریبان فرمود صلعم غریبان آن کسانی اند که راست می‌کنند چیزی را که خراب کرده اند مردم از

سُنَّتِي مِنْ بَعْدِي وَعَنْ عِكْرِمَةَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رض قَالَ لَا يَأْتِي عَلَى

سنت من پس من و روایت است از عکرمه از ابن عباس رض فرمود پیغمبر نخواهد آمد بر

النَّاسِ زَمَانٌ إِلَّا أَمَاتُوا فِيهِ سُنَّةً وَأَحْيَوْا بِدْعَةً وَعَنِ الْحَارِثِ

مردم زمانی مگر بمیرانند مردم در آن زمانه سنت را و زنده کنند بدعت را و مرویست از حارث

٢٠٥

عَنْ عَلِيِّ ابْنِ اَبِيْ طَالِبٍ رض قَالَ ذَكَرَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْفِتَنَ

از علی رض گفت یاد کرد پیغمبر ﷺ فتنها

فَقُلْنَا مَا الْمَخْرَجُ مِنْهَا يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كِتَابُ

پس گفتیم چیست وجه برآمدن از فتنها اے پیغمبر خدا ﷺ فرمود ﷺ کتاب

اللّٰهِ هُوَ الذِّكْرُ الْحَكِيْمُ وَهُوَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيْمُ هُوَ الَّذِيْ لَا تَلْتَبِسُ

خدا اوست پند یکه مشتمل بر حکمت و صلاح دین و دنیا و اوست راه راست و اوست که درهم نمیشود

بِهِ الْاَلْسُنُ هُوَ الَّذِيْ لَمْ تَنْتَهِ الْجِنُّ اِذَا سَمِعَتْهُ اَنْ قَالُوْا اِنَّا سَمِعْنَا

باو زبانها اوست آنچیز که باز نماندند جن وقتیکه شنیدند قرآن را تا آنکه گفتند بدرستیکه ما شنیدیم

قُرْاٰنًا عَجَبًا مَنْ قَالَ بِهٖ صَدَقَ وَمَنْ حَكَمَ بِهٖ عَدَلَ وَعَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ

قرآن شگفت آرنده کسیکه گفت بآن راست گفت کسیکه حکم کرد باو عدل کرد و مرویست از عبد الرحمن

بْنِ عَمْرٍو عَنِ الْعِرْبَاضِ بْنِ سَارِيَةَ رض قَالَ صَلّٰى بِنَا رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

از عرباض گفت نماز کرد با پیغمبر خدا

صَلٰوةَ الصُّبْحِ ثُمَّ وَعَظَنَا مَوْعِظَةً بَلِيْغَةً ذَرَفَتْ مِنْهَا الْعُيُوْنُ

نماز صبح پس پند کرد ما را پندے که اشک ریخت ازان پند چشمها

وَوَجِلَتْ مِنْهَا الْقُلُوْبُ وَدَمَعَتْ مِنْهَا الْجُلُوْدُ فَقُلْنَا يَا

و ترسید ازان پند دلها و سوخت از وے چرمها پس گفتیم اے

رَسُوْلَ اللّٰهِ كَاَنَّهَا مَوْعِظَةُ مُوَدِّعٍ فَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اُوْصِيْكُمْ بِتَقْوَى

رسول خدا گویا که این پند وداع کننده است پس گفت پیغمبر ﷺ وصیت میکنم شما را بتقوے

اللّٰهِ وَالسَّمْعِ وَالطَّاعَةِ وَاِنْ كَانَ عَبْدًا حَبَشِيًّا فَاِنَّهُ مَنْ يَعِشْ مِنْكُمْ

خدا و شنیدن حکم امیر و فرمانبرداری او اگرچه باشد بنده حبشی بدرستیکه کسیکه زنده بماند

بَعْدِيْ فَسَيَرٰى اخْتِلَافًا كَثِيْرًا فَعَلَيْكُمْ بِسُنَّتِيْ وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ

پس از من بے بیند اختلاف بسیار پس بر شما لازم است سنت من و سنت خلفاے

الرَّاشِدِيْنَ مِنْ بَعْدِيْ تَمَسَّكُوْا بِهَا وَعَضُّوْا عَلَيْهَا بِالنَّوَاجِذِ

راه نما که از پس من اند بگیرید سرآن سنت چنانکه آنرا بدندان کشیده

اِيَّاكُمْ وَمُحْدَثَاتِ الْاُمُوْرِ فَاِنَّ كُلَّ مُحْدَثَةٍ بِدْعَةٌ وَكُلَّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ

بپرهیزید شما از نو کارها پس بدرستیکه هر نو کار بدعت است و هر بدعت گمراهی است

وَعَنْ اَبِيْ هُرَيْرَةَ رض قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَيُّمَا دَاعٍ دَعٰى

و مرویست از ابوهریره رض گفت فرمود پیغمبر خدا ﷺ هرکدام خواننده که خواند

اِلَى الْهُدٰى فَاتُّبِعَ فَلَهٗ مِثْلُ اَجْرِ مَنِ اتَّبَعَهٗ لَا يَنْقُصُ مِنْ اُجُوْرِهِمْ

بسوے راه راست پس پیروی کرده شد پس او راست اجر مانند کسیکه پیروی کرد او را کم کرده نمیشود از اجر ایشان

شيء وايما داع دعى الى الضلالة فاتبع فعليه مثل اوزار من

چیزے و هر کدام خواننده که خواند بسوی گمراهی پس پیروی کرده شد پس بروی است مانند گناهان کسانیکه

اتبعه لا ينقص من اوزارهم شيء فصل فاصل ثلث و

پیروی کرده اند او را کم کرده نمیشود از گناهان ایشان چیزے پس اصل هفتاد و سه

سبعين فرقة عشرة اهل السنة والخوارج والشيعة و

گروه ده گروه است

المعتزلة والمرجئة والمشبهة والجهمية والضرارية والنجارية

والكلابية فاهل السنة طائفة واحدة والخوارج خمس عشر فرقة

پس اهل سنت یک طائفه است و خوارج پانزده فرقه است

والمعتزلة ست فرق والمرجئة اثنى عشر فرقة والشيعة اثنتا

و معتزله شش فرقه است و مرجیه دوازده فرقه اند و شیعه سی و دو

وثلثون فرقة والجهمية والنجارية والضرارية والكلابية

فرقه اند و جهمیه و نجاریه و ضراریه و کلابیه

كل واحدة فرقة واحدة والمشبهة ثلث فرق فجميع ذلك ثلث

هر یکی اینها یک فرقه اند و مشبهه سه فرقه اند پس همه اینها هفتاد و سه

وسبعون فرقة على ما اخبر به النبي صلى الله عليه وسلم واما الفرقة الناجية

فرقه اند چنانچه خبر کرد پیغمبر و اما فرقه نجات یابنده

فهي اهل السنة والجماعة وقد بينا مذهبهم واعتقادهم على

پس آن اهل سنت و جماعت است و تحقیق بیان کردم مذهب ایشان و اعتقاد ایشان بر طریق

ما قدمنا ذكره وتسمي هذه الفرقة الناجية القدرية والمعتزلة

که بالا بیان کردم ذکر او را و نامیده اند این فرقه ناجیه را قدریه و معتزله

مجبرة لقولها ان جميع المخلوقات بمشية الله تعالى وقدرته

مجبره یعنی قایل بجبر و نفی اختیار اند از جهت قایل شدن این فرقه ناجیه بدرستیکه همه مخلوقات بمشیت و قدرت

وارادته وخلقه وتسميها المرجئة شكاكية لاستثنائها

و ارادت و خلق خداست و مے نامند این فرقه ناجیه را مرجیه شکاکیه از جهت استثنا کردن ایشان

في الايمان بقول احدهم انا مؤمن ان شاء الله تعالى على ما قدمنا

در ایمان میگوید یکے از ایشان من مومنم انشاء الله تعالی چنانچه بالا بیان کردم

بيانه وتسميها الرافضة ناصبية لقولها باختيار الامام

و مے نامند این فرقه را رافضیه از جهت قایل شدن این فرقه باختیار کردن

ونصبه بالعقد وتسميها الجهمية والنجارية مشبهة

لاثباتها صفات الباري عز وجل من العلم والقدرة والحيوة

وغيرها من الصفات وتسميها الباطنية حشوية لقولها

بالاخبار وتعلقها بالاثار وما اسمهم الا اصحاب الحديث و

اهل السنة على ما بيّنا واما الخوارج فلهم اسامي والقاب

سمّوا الخوارج لخروجهم على علي ابن ابي طالب رض وسمّوا حكمية

لانكارهم الحكمين ابا موسى الاشعري وعمرو بن العاص ولقولهم لا

حكم الا لله لما حكم الحكمين وسمّوا ايضا حرورية لانهم نزلوا بحروراء

وهو موضع وسمّوا شراة لقولهم شرينا انفسنا في الله اي بعناها

بثواب الله ورضاه وسمّوا مارقة لمروقهم من الدين وقد وصفهم

النبي صلى الله عليه وسلم بانهم يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية

ثم لا يعودون فيه فهم الذين مرقوا من الدين والاسلام وفارقوا

الملة وشردوا عنها وعن الجماعة وضلوا عن سواء الهدى و

السبيل وخرجوا عن السلطان وسلّوا السيف على الائمة واستحلوا

دماءهم واموالهم وكفّروا من خالفهم ويشتمون اصحاب رسول

اللہ صلى اللہ عليه وسلم واصهاره ويتبرؤون منهم ويرمونهم بالكفر

والعظائم ويرون خلافهم ولا يؤمنون بعذاب القبر ولا

الحوض ولا الشفاعة ولا يخرجون احدا من النار ويقولون

من كذب كذبة او اتى صغيرة او كبيرة من الذنوب فمات

من غير توبة فهو كافر وفي النار مخلد ولا يرون الجماعة الا

خلف امامهم ويرون تاخير الصلوة عن وقتها والصوم قبل

رؤية الهلال والفطر مثل ذلك والنظر والنكاح بغير ولي

ويرون المتعة والدرهم بالدرهمين يدا بيد حلالا ولا يرون

الصلوة في الخفاف ولا المسح عليها ولا طاعة السلطان ولا

خلافة قريش واكثر ما يكون الخوارج بالجزيرة وعمان والموصل

وحضرموت ونواحي العرب والذي وضع لهم الكتب عبد اللہ

بن زيد ومحمد بن حرب ويحيى بن كامل وسعيد بن هارون

فهم خمس عشرة فرقة النجدات نسبوا الى نجدة بن عامر الحنفي

من اليمامة وهم اصحاب عبد اللہ بن ناصر ذهبوا الى ان من

كذب كذبة او اتى صغيرة واصر عليها فهو مشرك وان زنى

وسرق وشرب الخمر من غير ان يصر عليها فهو مسلم وانه

لا يحتاج الى امام انما الواجب العلم بكتاب الله فحسب ومنهم

الازارقة وهم اصحاب نافع بن الازرق ذهبوا الى ان كل كبيرة

كفر وان الدار دار كفر وان ابا موسى وعمرو بن العاص كفرا بالله

حين حكمهما علي رض بينه وبين معاوية رض في النظر في الاصلح

للرعية ويرون ايضا قتل الاطفال يعني اولاد المشركين ويحرمون

الرجم ولا يحدون قاذف المحصن ويحدون قاذف المحصنات

ومنهم الفرزكية منسوبة الى ابن فرزك ومنهم العطوية منسوبة

الى العطية بن الاسود ومنهم العجاردة منسوبة بعبد الرحمن

بن عجرد وهم فرق كثيرة وهم الميمونية جميعا يجيزون بنات

البنين وبنات البنات وبنات الاخوة وبنات الاخوات و

يقولون ان سورة يوسف ليست من القرآن ومنهم الحازمية

تفردت بان الولاية والعداوة صفتان في ذاته تعالى وتشعبت

من الحازمية المعلومية فذهب الى ان من لم يعلم الله باسمائه

فهو جاهل ونفوا ان تكون الافعال خلقا لله تعالى وان يكون

الاستطاعة مع الفعل ومن اصل الخمس عشرة المجهولية وهي

توانائی و قدرت بر فعل مقارن باشد بلکه مقدم است و از اصل پانزده گروه فرقه مجهولیه است و آن فرقه

تقول ان من علم الله ببعض اسمائه فهو عالم به غير جاهل ومنهم

میگویند بدرستی که کسیکه دانست خدای تعالی را به بعض نامهای او پس او دانا است بخدا عزوجل و جاهل نیست و از ایشان

الصلتية وهي منسوبة الى عثمان بن الصلت وادعتان

اصل فرقه صلتیه است و آن منسوب است بعثمان بن صلت و دعوی کرده اند که هر کسی

من استجاب لنا واسلم وله طفل فليس له اسلام حتى يدرك وندعوه

کسیکه قبول کرد ما را و اسلام آورد و او را طفل باشد پس نیست آن طفل را اسلام تا آنکه برسد بحد بلوغ و دعوت کنیم

فيقبله ومنهم الاخنسية منسوبة الى رجل يقال له الاخنس

پس قبول کند او را و از آن اصل فرقه اخنسیه است منسوب است بمردی گفته میشود او را اخنس

فذهبوا الى ان السيد ياخذ من زكوة عبده ويعطيه من زكوته

پس رفته اند بسوی اینکه بگیرد خواجه از زکوة بنده خویش و بدهد خواجه بنده خود را از زکوة خود

اذا احتاج وافتقر ومنهم الظفرية والحفصية طائفة منها

در وقتیکه محتاج باشد بنده و فقیر باشد و از آن اصل فرقه ظفریه است و حفصیه طایفه ایست از ظفریه

متشعبة منها يزعمون ان من عرف الله وكفر بما سواه من رسول

برآمده از آن زعم میکنند بدرستی که کسیکه شناخت خدا را و کافر شد بهر چه غیر اوست از پیغمبر

وجنة ونار وفعل سائر الجنايات من قتل النفس واستحلال الزنا

و بهشت و دوزخ و کرد همه جنایات را از کشتن نفس و حلال داشتن زنا را

فهو بريء من الشرك فانما يشرك من جهل الله وانكره فحسب

پس آنکس پاک است از شرک و کفر و جز اینکه مشرک کسی است که جاهل بخدا باشد و منکر او پس بس

ويزعمون ان الحيران الذي ذكره الله تعالى في القران هو علي

و زعم میکنند بدرستی که حیران که ذکر کرده است حق تعالی او را در قرآن بقول خود علیست

وحزبه واصحابه يدعونه الى الهدى ائتنا وهم اهل النهروان

و اصحاب او طلب میکنند او را بسوی راه راست که بیا با ما و ایشان اهل نهروان اند

ومنهم الاباضية زعموا ان جميع ما افترض الله تعالى على خلقه

و از آن اصل فرقه اباضیه اند از اصحاب عبد الله بن اباض زعم کرده اند بدرستی همه چیزها که فرض کرده حق تعالی بر خلق خود

ايمان وان كل كبيرة فهو كفر نعمة لا كفر شرك ومنهم البيهسية

ایمان است و بدرستی هر کبیره کفر نعمت است یعنی انکار نعمت نه کفر شرک است و از آن اصل فرقه بیهسیه

فهو منسوبة الى ابي بيهس تفردوا وزعموا ان الرجل لا يكون

پس این منسوب است بابی بیهس بن جابر الخارجی جدا از فریق دیگر پس زعم میکنند بدرستی مرد مومن نباشد

٢١٥

مُسلماً حتى يعلم جميع ما احلّ الله عليه وحرّم عليه بعينه ونفسه

مسلمان تا آنکه بداند همه چیزها که حلال کرده است خدای بروی و همه چیزها که حرام کرده است بروی مخصوص

ومن البيهسية من يقول كل من واقع ذنباً حراماً عليه ليس بكفر

واز بیهسیه هست کسی که گوید هر که بکند گناهی که حرام است بروی کافر نیست

حتى يرفع الى السلطان فيحده عليه فيحكم بالكفر ومنهم الشمراخية

تا آنکه برداشته شود بسوی حاکم پس حد زند او را [illegible] واز ایشان [illegible] شمراخیه

منسوبة الى عبد الله بن الشمراخ زعم ان قتل الابوين حلال و

منسوب است بعبد الله بن شمراخ پندار کرده است [illegible] کشتن مادر و پدر حلال است و

كان حين ادعى ذلك في دار التقية فتبرأت منه الخوارج بذلك

بوده است این عبد الله [illegible] دعوے کرده این حکم را در دار التقیه پس بیزار شدند ازو خوارج بسبب این حکم

ومنهم البدعية قولها كقول الازارقة وتفردت بان الصلوة

واز ایشان بدعیه [illegible] قول ایشان مانند قول ازارقه است و جدا شده اند [illegible] بدرستی نماز دو رکعت

ركعتان بالغداة وركعتان بالعشي لقول الله عز وجل اقم الصلوة

ست [illegible] و دو رکعت است [illegible] از جهت قول حق تعالی بر پا دار نماز را

طرفي النهار وزلفاً من الليل ان الحسنات يذهبن السيئات

در دو جانب روز و نزدیک از شب بدرستی نیکیها می برد بدیها را [illegible] صلوة دو رکعت

واتفقت مع الازارقة في جواز سباء النساء وقتل

واتفاق کرده اند این طایفه با ازارقه در روا بودن بند کردن زنان کفار را و کشتن

الاطفال من الكفار مغتنماً لقوله تعالى لا تذر على الارض من

اولاد ایشان را [illegible] غارت کرده [illegible] از جهت قول [illegible] حکایت از نوح [illegible] مگذار بر زمین

الكافرين دياراً واتفقت جميع الخوارج على كفر علي رضي الله عنه

از کافران [illegible] و اتفاق کرده اند همه خوارج بر نسبت کفر کردن علی رضه

لاجل التحكيم وعلى كفر مرتكب الكبيرة الا النجدات فانها لم يوافقهم

از جهت حکم کردن [illegible] ابو موسی [illegible] و بر نسبت کفر کردن صاحب کبیره [illegible]

على ذلك فصل واما الشيعة فلهم اسامي منها الشيعة

بر این حکم [illegible] و اما شیعه پس ایشان را نامهاست بعضی از آن نامها شیعه است

والرافضة ومنهم الغالية ومنهم الطيارة وانما قيل لها الشيعة

و رافضیه است و بعضی از ایشان غالیه اند واز ایشان طیاره و جز این نیست که گفته شد ایشان را شیعه

لانها شيعت علياً رضي الله عنه وفضلوه على سائر الصحابة

زیرا که ایشان پیروی کرده اند علی رضه را و تفضیل داده اند او را بر همه یاران

وَقِيلَ لَهَا الرَّافِضَةُ لِرَفْضِهِمْ أَكْثَرَ الصَّحَابَةِ وَلِإِمَامَةِ أَبِي بَكْرٍ وَ
وگفته شده ست ایشانرا رافضه از جهت ترک کردن ایشان اکثر یارانرا و ترک کردن امامت ابو بکر و

عُمَرَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمَا وَقِيلَ سُمُّوا الرَّوَافِضَ لِرَفْضِهِمْ زَيْدَ بْنَ عَلِيٍّ
و عمر رضی اللہ عنہما و گفته شده ست نامیده شدند ایشان روافض زیرا که ترک کرده اند ایشان زید بن علی

لَمَّا تَوَلَّى أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمَا وَقَالَ بِإِمَامَتِهِمَا وَقَالَ زَيْدٌ
هرگاه که دوست داشت آن زید شیخین را رض و گفت بامامت ایشان و گفت زید

رَفَضُونِي فَسُمُّوا رَافِضَةً وَقِيلَ إِنَّ الشِّيعِيَّ مَنْ لَا يُفَضِّلُ عُثْمَانَ
ترک کردند مرا پس نامیده شده اند رافضه و گفته شده ست شیعه کسی ست که فضیلت ندهد عثمان را

عَلَى عَلِيٍّ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمَا وَالرَّافِضِيُّ مَنْ فَضَّلَ عَلِيًّا عَلَى عُثْمَانَ رض
بر علی رض و رافضی کسی ست که تفضیل کند علی را بر عثمان رض

وَمِنْهُمُ الْقَطْعِيَّةُ لِقَطْعِهِمْ عَلَى مَوْتِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَمِنْهُمُ الْغَالِيَةُ
و از ایشان اند قطعیه از جهت قطع کردن ایشان بر موت موسی بن جعفر رض و از ایشان اند غالیه

لِغُلُوِّهِمْ فِي عَلِيٍّ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ وَقَوْلِهِمْ فِيهِ بِمَا لَا يَلِيقُ مِنْ صِفَاتِ
از جهت غلو کردن و قول در حق ایشان در شان علی بچیزی که سزاوار نیست از صفات

الرُّبُوبِيَّةِ وَالنُّبُوَّةِ وَالَّذِينَ صَنَّفُوا كُتُبَهُمْ هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ وَعَلِيٌّ
خدا و صفات پیغمبری و کسانیکه تصنیف کرده اند کتابهای ایشان این جماعه اند

بْنُ الْمَنْصُورِ وَأَبُو الْأَحْوَصِ وَالْحُسَيْنُ ابْنُ سَعِيدٍ وَالْفَضْلُ ابْنُ

شَاذَانَ وَأَبُو عِيسَى الْوَرَّاقُ وَابْنُ الرَّاوَنْدِيِّ وَأَكْثَرُ مَا يَكُونُونَ
و اکثر جایهای که می باشند

فِيهِ مِنْ بِلَادِ قُمَّ وَقَاشَانَ وَبِلَادِ إِدْرِيسَ وَالْكُوفَةِ فَصْلٌ وَأَمَّا
ایشان از شهرها این بلاد ست اما

الرَّافِضَةُ فَهُمْ ثَلٰثُ أَصْنَافٍ الْغَالِيَةُ وَالزَّيْدِيَّةُ وَالرَّافِضَةُ
رافضیه پس ایشان سه گروه اند

أَمَّا الْغَالِيَةُ فَيَتَفَرَّقُ مِنْهَا اثْنَتَا عَشْرَةَ فِرْقَةً مِنْهَا الْبَيَانِيَّةُ
اما غالیه پس متفرق شدند از ایشان دوازده گروه

وَالطَّيَّارِيَّةُ وَالْمَنْصُورِيَّةُ وَالْغُرَابِيَّةُ وَالْخَطَّابِيَّةُ وَالْمُعَمَّرِيَّةُ

وَالْبَزِيعِيَّةُ وَالْمُفَضَّلِيَّةُ وَالْمُتَنَاسِخَةُ وَالشُّرَيْعِيَّةُ وَالسَّبَائِيَّةُ

والمفوضة وأما الزيدية تشعبت ست شعب منها

واما زیدیه متفرق شده اند شش شعبه

الجارودية والسليمانية والبترية والنعيمية واليعقوبية

والسادسة لا تنكر الرجعة ويتبرؤن من أبي بكر وعمر رض

وششم فرقه ازایشان منکر نیستند باز گشتن آدمی را بسوی دنیا بعد از ممات و بیزار میشوند از شیخین رض

وأما الرافضة تفرقت أربع عشر فرقة القطعية و

واما رافضه پس متفرق شده اند بچهارده فرقه نامهای ایشان اینست

الكيسانية والكربية والمغيرية والمحمدية والحسينية

والنادسية والاسماعيلية والقرامطية والمباركية

والشميطية والعمارية والمحطورية والموسوية والامامية

والذي اتفقت عليه طوائف الرافضة وفرقها اثبات

و آنچه اتفاق کرده اند بر وی گروهای رافضه اینست که اثبات میکنند

الامامة عقلا وان الامامة نص وان الائمة معصومون

امامت را بعقل و در رستی امامت ثابت بنص و در رستی ائمه پاک اند

من الآفات من الغلط والسهو والخطاء ومن ذلك انكارهم

از جمیع آفات از غلط و سهو و خطا و از احکام و از جمله احکام معتقد ایشان ست انکار

امامة المفضول والاختيار الذي قدمناه في ذكر الائمة

امامت مفضول را با وجود فاضل و مختار آنست که پیش بیان کردیم در ذکر ائمه

ومن ذلك تفضيلهم عليا على جميع الصحابة وتنصيصهم

و از جمله احکام معتقد ایشان ست تفضیلت دادن ایشان علی را بر جمیع صحابه و دعوی نص کردن ایشان

على امامته بعد النبي صلى الله عليه وسلم وتبريهم من ابي بكر وعمر وغيرهما

بر امامت علی بعد از پیغمبر و بیزار شدن ایشان از شیخین و جز ایشان

من الصحابة الا نفرا منهم سوى ما حكي عن الزيدية فانهم

از یاران مگر چندی را که مستثنی میکنند سوی آنکه حکایت کرده از زیدیه

خالفوهم في ذلك ومن ذلك ايضا ادعاؤهم ان الائمة ارتدت

مخالفت کرده اند تمام رافضه در این بری کردن... و از احکام معتقد ایشان نیز دعوی کردن

٢١٨

بترکهم امامة علي رض الا ستة نفر وهم علي وعمار والمقداد

بترک کردن امامت علی را رض مگر شش کس را مان شش کس ابن عمار صحابه اند

بن الاسود وسلمان الفارسي ورجلان اٰخران ومن ذلك قولهم

ودو مرد دیگر واز احکام شنیعه ایشان ست

ان للامام ان يقول لست بامام في حال التقية وان الله لا

بدرستی مرامام راست آنکه گوید نیستم من امام درحال ترس ودیگر بدرستی که

يعلم ما يكون قبل ان يكون وان الاموات يرجعون الى الدنيا

خدا نمیداند چیزے راکه پیش از آنکه شود ودیگر مردها باز می آیند بسوے دنیا

قبل يوم الحساب الا الغالية منهم فانها زعمت بان لا حساب

پیش از روز حساب مگر غالیه از ایشان پس بدرستی که ایشان زعم کرده اند که نیست حساب

ولا حشر ومن ذلك ان الامام يعلم كل شيء ما كان وما يكون

ونیست حشر اجساد واز احکام شنیعه ایشان ست آنکه امام میداند هرچیزے که شده است وچیزے که خواهد شد

من امر الدنيا والدين حتى عدد الحصى وقطر الامطار وورق

از امر دنیا ودین تا آنکه شمار سنگریزها وقطرهاے باران وبرگ درختان

الاشجار وان الائمة تظهر على ايديهم المعجزات كالانبياء

ودیگر بدرستی که امامان ظاهر میشوند بردست ایشان معجزات چنانچه بردست پیغمبران

عليهم السلام وقال الاكثرون منهم ان من حارب عليا رض

وگفته اکثر ازایشان بدرستی کسیکه جنگ کرده علی را رض

فهو كافر بالله عز وجل واشياء ذكروها غير ذلك واما

پس او کافرست بخدا تعالی وچیزهاے که ذکر کرده اند غیر این مذکور واما

الذي انفردت عن كل فرقة منهم الغالية وقد ادعت ان

چیزے که جدا است از هر گروه پس از ایشان غالیه اند وتحقیق دعوی کرده اند که

عليا افضل من الانبياء صلوات الله عليهم اجمعين وادعت

علی بهترست از پیغمبران همه ودعوی کرده

انه ليس بمدفون في التراب كبقية الصحابة رضي الله تعالى عنهم

بدرستی او نیست دفن کرده شده درخاک چنانچه دیگر یاران رض

بل هو في السحاب يقاتل اعدائه تعالى من فوق السحاب وانه

بلکه او درابر است جنگ میکند دشمنان خود را از بالاے ابر ودیگر بدرستی علی

كرم الله وجهه يرجع في اٰخر الزمان يقتل مبغضه واعداءه

کرم الله وجهه باز خواهد آمد درآخر زمان خواهد کشت مبغض کنندگان خود را ودشمنان خود

الحصى بالفتح سنگریزها

۲۱۹

وأن عليا وسائر الأئمة لم يموتوا بل هم باقون إلى أن تقوم

وبدرستی علی و باقی ائمه معصومین نمرده اند بلکه باقی هستند تا آنکه برپا شود

الساعة ولا يتطرق عليهم الموت وادعت أيضا أن عليا رض

قیامت و راه نمی یابد بسوی ایشان موت و دعوی کرده اند که علی رض

نبي وأن جبرئيل عليه السلام غلط في نزول الوحي عليه و

پیغمبر است و دعوی کرده اند که جبرائیل ع غلط کرد در فرود آمدن وحی بر او و

ادعت أيضا أن عليا كان إلها عليهم لعنهم الله وملائكته

دعوی کرده اند نیز بدرستی علی بوده است خدا بر ایشان لعنت خدا و فرشتگان

وسائر خلقه إلى يوم الدين وقلع آثارهم وأباد خضراءهم و

و همه خلق تا روز قیامت و برکند اثرها را ایشان را و هلاک کند سبزه ای ایشان را و

لا جعل منهم في الأرض ديارا لأنهم بالغوا في غلوهم وتمردوا

نگرداند از ایشان در زمین گردنده آنکه بدرستی ایشان بنهایت رسیده اند در غلو خود و گردن کشی کردند

على الكفر وتركوا الإسلام وفارقوا الإيمان وجحدوا الإله و

بر کفر و گذاشتند اسلام را و جدا شدند از ایمان و منکر شدند خدا و

الرسل والتنزيل فنعوذ بالله ممن ذهب إلى هذه المقالة و

پیغمبران را و قرآن را پس پناه میجوییم بخدا از کسی که رفته اند بسوی این سخن و

يتفرع من الغالية البنانية وهم ينسبون إلى بنان بن

بر آمده اند از غالیه بنانیه و ایشان منسوب اند بسوی بنان

سمعان ومن جملة فريتهم وأباطيلهم أن الله على صورة الإنسان

و از جمله افترا ایشان و سخن های باطل ایشان که بدرستی خدا تعالی بر صورت انسان

كذبوا على الله تعالى الله عن ذلك علوا كبيرا قال عز وجل ليس

دروغ گفته اند بلند است خدا از این نا شایسته بلندی بزرگ فرمود حق تعالی نیست

كمثله شيء وهو السميع البصير وأما الطيارية من الغالية

مانند او چیزی و او شنوا و بینا است و اما طیاریه از غالیه

وهي منسوبة إلى عبد الله بن معاوية بن عبد الله بن جعفر

و او منسوب است بسوی عبد الله

الطيار يقولون بالتناسخ وأن روح آدم روح الله فنسخت

طیار قائل اند ایشان به تناسخ و بدرستی روح آدم روح خدا است نسخ کرد

فيه والمتعمقون من الغالية القائلون بالتناسخ يزعمون

در آدم و فرو روندگان از غالیه که قائل اند بتناسخ گمان می کنند

۲۲۰

أنَّ الرُّوحَ المنقولةَ إلى هذه الدارِ بعد أن خرجت من الدنيا
همه ستے روح نقل کرده میشود بسوے این دار پس از برآمدن از دنیا
بالموت أوّلُ ما ينتسخ في جمل ثم انتقل إلى ما دون هيكله أبدا
بموت نخستین انتقال میکنند در شتر پس نقل کرده میشود بسوے چیزیکه فروتر است هیکل و همیشه
حالا بعد حالٍ إلى أن ينقل إلى دودِ العذرة وما شاكل ذلك و
حالے پس از حالے تا آنکه نقل کرده میشود بسوے کرم عذره و چیزے که مانند کرم عذره است و
هو آخر ما ينتسخ فيه حتى قال بعضهم أنّ أرواح العصاة تنتسخ
پسین چیزے ست که انتقال میکنند در وے تا آنکه گفته اند بعضے از ایشان بدرستے روحهاے گناهگاران را نقل
في الحديد والطين والفخار وتكون معذّبة بالنار والطبخ والضرب
در آهن و گل و سفالها و میباشند عذاب داده شده بآتش و به پختن و زدن
والسبك والابتذال والامتهان عقابا على أجرامهم وأما المغيرية
و گداختن و بستعمال کردن و خوار داشتن بجهة عذاب کردن بمقدار گناه آن گناهکاران اما مغیریه
فمنسوبة إلى مغيرة بن سعد ادّعى النبوة وزعم أنّ الله نور على
پس نسبت کرده شده اند بسوے مغیره دعوے کرد پیغمبری را و زعم کرد بدرستی خداے نور است بر
صورة رجل وادّعى إحياء الموتى وغير ذلك وأما المنصورية
صورت آدمی و دعوے کرد زنده کردن مردگان را و غیر اینها را و اما منصوریه
فمنسوبة إلى أبي منصور كان يزعم أنه صعد إلى السماء ومسح
پس نسبت کرده شده است بسوے ابی منصور بود زعم میکرد بدرستی او بالا رفت بسوے آسمان و سود
الربّ رأسه وزعم أنّ عيسى أوّل خلق الله ثم علي رضي الله عنه و
پروردگار سر او را و زعم کرده ست آنکه عیسی اول مخلوقات خداست پس علی مخلوق است رض و
رسل الله لا ينقطع وأن لا جنة ولا نار وتزعم هذه الطائفة أنّ
پیغمبران خدا منقطع نمیشوند و نه بهشت ست و نه دوزخ و زعم میکنند این طایفه بدرستے
من قتل أربعين نفسا ممن خالفهم دخل الجنة ويستحلون أموال
کسیکه کشت چهل کس را از مخالفان ایشان درآید در بهشت و حلال میدانند مال
الناس وأنّ جبرئيل عليه السلام أخطأ بالرسالة وهو الكفر
مردم را و بدرستی جبرائیل خطا کرد در رسالت و این قول ایشان کفرست
الذي لا يشوبه شيء وأما الخطابية فمنسوبة إلى الخطاب
که خالص نیست او را چیزے و اما خطابیه پس نسبت کرده شده اند بسوی خطاب
يزعمون أنّ الأئمة أنبياء أمناء وفي كل وقت رسول ناطق
زعم میکنند بدرستی امام پیغمبران اند امین و در هر وقتی پیغمبر گویاست

وصامت محمد وعلي صامت واما المعمرية فكذلك تقول

و پيغمبر ساكت ست محمد پيغمبر گويا ست باحكام شرايع و علي پيغمبر ساكت ست و اما معمريه پس همچنين گويند

فانفردت عن الخطابية بالزيادة في ترك الصلوة واما البزيعية

پس جدا شده اند از خطابيه بزيادت در ترك نماز اما بزيعيه

المنسوبة الى بزيع زعموا ان جعفر هو الله فلا يرى ولكن شبه

منسوب اند به بزيع زعم كرده اند بدرستے جعفر خدا است پس ديده نشود وليكن مانند

هذه الصورة تبالهم وانهم يأتيهم الوحي ويرفعون الى الملكوت

اين صورت ست هلاك باد ايشانرا بدرستے ايشانرا مے آيد وحے و برداشته مے شوند بسوے ملكوت

تبالهم ما اعظم فريتهم وكذبهم واباطيلهم بل يحطون الى

هلاك باد ايشانرا عجب بزرگ ست افتراء ايشان و دروغ ايشان و سخن هاے باطله ايشان بلكه فرود آورده شوند

اسفل السافلين الى الهاوية والدرك الاسفل من النار بمقالتهم

اسفل السافلين تا هاويه و درك پايين از دركات دوزخ بسبب سخن ايشان

السوء ودعواهم الزور واما المفضلية فمنسوبة الى المفضل

و دروغ ايشان اما مفضليه پس منسوب اند به مفضل

الصيرفي يتحلون الرسالة والنبوة وقولهم في الائمة كقول

صراف بر خود مے بندند دروغ پيغمبرے را و قول ايشان در ائمه همچون قول

النصارى في المسيح واما الشريعية فمنسوبة الى شريع زعموا

نصارى ست در مسيح اما شريعيه پس منسوب است به شريع زعم كرده

ان الله تعالى في خمسة اشخاص النبي واله يعني في النبي واله و

كه خدا در پنج كس ست پيغمبر و اولاد او ست و

ثم العباس وعلي وجعفر وعقيل واما السبائية فمنسوبة

ال اين چهار كس اند و اما سبائيه پس

الى عبد الله بن سبا من دعواهم ان عليا لم يمت وانه يرجع قبل

به عبد الله بن سبا از دعوى هاے ايشان ست انكه بدرستيكه علي رض نمرده ست و بدرستي باز خواهد آمد پيش

يوم القيمة والسيد الحميري منهم واما المفوضية فهم

از روز قيامت و سيد كه از قبيله حمير ست از ين جماعه ست و اما مفوضيه پس ايشان

القائلون ان الله فوض تدبير الخلق الى الائمة وان الله تعالى

قايل اند بدرستي سپرده ست حق تعالى تدبير خلق را بسوے ائمه و بدرستے خدا تعالى

قد اقدر النبي صلى الله عليه على خلق العالم وتدبيره وان كان ما

تحقيق قادر ساخته ست پيغمبر را بر خلق عالم و تدبير او و بدرستي بوده ست كه

خلق الله من ذلك شيئا وكذلك قالوا في حق علي رض ومنهم من

اذا رأى السحاب سلم عليه يزعم ان عليا رض فيه على ما بينا من

قبل واما الزيدية فانها سموا بذلك لميلهم الى قول زيد بن

علي في تولية ابي بكر وعمر رض واما الجارودية فمنسوبة

الى ابي جارود زعموا ان عليا وصي رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو الامام

وقالوا ان النبي صلى الله عليه وسلم نص على علي بصفته لا باسمه ويسوقون

الامامة الى الحسين ثم هي شورى فيمن خرج منهم واما السليمانية

فمنسوبة الى سليمان بن كثير قال زرقان زعموا ان عليا كرم

الله وجهه كان الامام وان بيعة ابي بكر وعمر خطأ لا يستحقان

اسم السبق وان الامة تركت الاصلح واما البترية فمنسوبة

الى الابتر وهو النواء وكان يلقب به وزعموا ان بيعة ابي بكر

وعمر ليست بخطأ لان عليا ترك الامارة وهم واقفون في

عثمان ويقولون علي امام حين بويع واما النعيمية فمنسوبة

الى نعيم بن اليمان وهي تقول بقول الابترية الا انها تبرأت

من عثمان بن عفان رض عنه وكفرت به واما اليعقوبية

يقولون بابا بكر وعمر رض وينكرون الرجعة فهي تنسب
پس میگویند بابی بکر و عمر رض که امام بر حق اند و منکر اند بازگشت او را پس این فرقه منسوب
الى رجل يقال له يعقوب ومنهم من تبرأ من ابي بكر وعمر
بمردی که گفته میشود او را یعقوب و بعضی از ایشان بیزار شده اند از شیخین رض
رض ويقول بالرجعة **فصل** واما الرافضة فالاربعة عشر
و میگویند بازگشت را بدنیا و اما رافضیان پس چهارده
فرقة التي تفرعت عنها فاولها القطعية سموا بذلك لقطعهم
فرقه اند که متفرق شده اند از ایشان پس نخستین ایشان قطعیه ست نامیده شده اند باین نام از جهت
على موت موسى ابن جعفر وساقوا الامامة الى محمد بن الحنيفة و
بموت موسی بن جعفر و در آمدند ایشان امامت را تا محمد بن حنفیه و
هو القائم المنتظر والثانية الكيسانية وهي منسوبة الى كيسان
اوست امام قایم که انتظار کرده میشد و ست او را و دوم فرقه کیسانیه اند
يقولون بامامة محمد بن الحنفية لانه دفع اليه الراية بالبصرة
میگویند امامت محمد بن حنفیه زیرا که داده شد علم را باو در بصره
والثالثة الكربية وهم اصحاب بن كريب الضرير والرابعة
و فرقه سیوم کربیه ست و ایشان اصحاب ابن کریب بودند و فرقه چهارم
المغيرية وهم اصحاب المغيرة وهو امامهم الى خروج المهدي
مغیریه و ایشان یاران مغیره اند و آن مغیره امام ایشان ست تا بر آمدن مهدی
والخامسة المحمدية وقد زعمت ان القائم محمد بن عبد الله بن
و فرقه پنجم محمدیه ست و بتحقیق زعم کرده اند بدرستی که امام قایم محمد بن عبد الله بن
الحسن ابن الحسين وانه اوصى الى ابي منصور دون بني
حسن ست و بدرستی او وصیت کرد عهد امامت را با بی منصور نه بنی
هاشم كما اوصى موسى عليه السلام الى يوشع بن نون دون
هاشم چنانچه وصیت کرد موسی علیه السلام عهد خلافت را در بنی اسرائیل به یوشع نه باولاد
ولده وولد هارون واما السادسة فالحسينية زعمت ان
خود و نه باولاد هارون ع و اما فرقه ششم از رافضیه پس حسینیه ست زعم کرده اند العیاذ
ابا منصور اوصى الى ولده الحسين بن ابي منصور وهو
ابو منصور وصیت کرد خلافت خود بحسین بن ابی منصور و اوست
الامام بعده واما الناوسية لقبوا به لانهم نسبوا الى ناوس
امام پس از وی و اما فرقه هفتم ناوسیه لقب کرده شده اند باین نام زیرا که نسبت کرده شده اند

۲۲۴

البصري الذي هو رئيسهم ويقولون بإمامة جعفر وأنّه
بصرے کہ سردار ایشان بود و میگویند بامامت جعفر صادق و بدرستے او

حيّ لم يمت بعد وأنّه قائم وهو المهدي وأمّا الإسماعيلية
زنده است ونمرده است و او قایم است و موجود است و مهدے موعود و اما فرقه ہشتم اسماعیلیه

فقد قالوا إنّ جعفر ميّت والإمام بعده إسماعيل وقالوا
پس گفته اند باینکه بدرستی جعفر صادق مرده است و امام پسر او اسماعیل است و گفته اند

أنّه يملك وهو المنتظر وأمّا القرامطية فهم يسوقون
که او مالک زمین خواهد شد و او است مهدے که انتظار برده میشود بخروج وی و اما فرقه نهم قرامطیه پس میکشند

الإمامة إلى جعفر وأنّ جعفراً نصّ على درايته محمّد بن إسمعيل
امامت را تا جعفر و بدرستے جعفر نص کرد بر درایت و علم محمد بن اسماعیل که او امام خواهد شد

ومحمّد لم يمت وهو حيّ وهو المهدي وأمّا المباركية
و محمد نمرده است و او زنده است اکنون و او است مهدے منتظر و اما فرقه دهم مبارکیه

فمنسوبة إلى رئيسهم المبارك زعموا أنّ محمّد بن إسمعيل مات
پس منسوب است بسوے سردار خویش که مبارک است زعم کرده اند بدرستے محمد بن اسماعیل مرد

وأنّ الإمامة في ولده وأمّا الشميطية فمنسوبة إلى رئيسهم
و بدرستے امامت در اولاد او ست و اما فرقه یازدهم شمیطیه پس منسوب است بسوے سردار ایشان

يقال له يحيى بن شميط زعموا أنّ الإمام جعفر ثمّ بني جعفر
که گفته اند او را یحیی بن شمیط زعم کرده اند بدرستے امام جعفر است پس امامت در بنی جعفر است

ثمّ في ولده وأمّا العمارية يقال لهم الأفطحية لأنّ عبد
پس در اولاد او از نسل پس او اما فرقه دوازدهم عماریه است و گفته میشود ایشان را افطحیه زیرا که عبد الله

الله بن جعفر كان أفطح الرجلين يقولون إنّ الإمام بعد جعفر
بن جعفر بوده است عریض و سطبر دو پاے او میگویند امام پس جعفر

ابنه عبد الله وهم عدد كثير وأمّا الممطورية سمّوا بذلك
پسر اوست عبد الله و این عماریه جماعه کثیر است اما فرقه سیزدهم ممطوریه نامیده شده اند باین نام

لأنّهم ناظروا يونس بن عبد الرحمن وهو من القطعية الذين
زیرا که مناظره کردند بیونس و آن یونس از فرقه قطعیه است که

يقطعون على موت موسى بن جعفر فقال لهم يونس أنتم أهون
قطع میکنند بموت موسے بن جعفر پس گفت مر ایشان را یونس شما یان خوارتر

من الكلاب الممطورة فلزمهم هذا اللقب ويسمّون الواقفة
از سگان باران زده شده پس چسپید با ایشان این نام و نامیده شده اند واقفه

۲۲۵

لوقوفهم على موسى بن جعفر وقولهم هو حي لم يمت ولا يموت

از جهت استادن ایشان بر موسی بن جعفر وبس قائل امامت میشوند وگفتن ایشان که موسی زنده ست ونخواهد مرد

وهو المهدي عندهم واما الموسوية فسموا بذلك لوقوفهم

واوست مهدی موعود نزد ایشان واما فرقه چهارم موسویه نامیده شده اند بدین نام از جهت توقف وتردد

في موسى وقولهم لا ندري أميت هو أم حي وقالوا ان صحت

در شان موسی بن جعفر وگفتن ایشان که نمیدانیم که زنده ست یا مرده وگفته اند که اگر صحیح باشد

إمامة غيره انفذوها واما الامامية فيسوقون الامامة الى

امامت غیر موسی انفاذ میکنند آن امامت را واما امامیه پس میرانند امامت را بسوی

محمد بن الحسن وانه القائم المنتظر الذي يظهر فيملأ الارض

محمد بن عسکری واوست امام قائم منتظر که ظاهر خواهد شد پر خواهد کرد زمین را

عدلا كما ملئت جورا واما الزرارية فهم اصحاب زرارة ادعى

از عدل چنانچه پر شده ست از ستم واما زراریه پس ایشان اصحاب زراره ست دعوی کردن

زراره

ما ادعت العمارية وقيل انه ترك مقالتها وانه سأل عبد

چیزی را که دعوی کرد عماریه وگفته شده ست که بدرستی او ترک کرد سخن عماریه را وبدرستی او پرسید عبد

الله بن جعفر عن مسائل ولم يعلمه فصار الى موسى بن

الله بن جعفر را از چند مسایل وتعلیم نکرد عبد الله او را آن مسایل پس برگشت بسوی موسی بن

جعفر فقد شبهت مذاهب الروافض باليهودية قال الشعبي

جعفر پس بتحقیق تشبیه داده شده اند مذهبهای روافض را به یهودیه گفت شعبی رح

محبة الروافض محبة اليهود وقالت اليهود لا تصلح الامامة

مبتلا شده اند با دوستی روافضیه یعنی محبت ایشان همچو یهود ست وگفته اند یهود لایق نیست امامت

الا لرجل من آل داود وقالت الرافضة لا تصلح الامامة

مگر مردی را از اولاد داود علیه السلام وگفته اند روافض لایق نیست امامت

الا لرجل من ولد علي بن ابي طالب وقالت اليهود لا جهاد

مگر مردی را از اولاد علی ابن ابی طالب باشد وگفته اند جهود [illegible] نیست جهاد

في سبيل الله حتى يخرج المسيح الدجال وينزل سبب من السماء

در راه خدا تا آنکه برآید کور دجال ست وفرود آید [illegible] سبب از آسمان

وقالت الروافض لا جهاد في سبيل الله حتى يخرج المهدي

وگفته اند روافضیه نیست جهاد در راه خدا تا آنکه برآید امام مهدی

وينادي مناد من السماء وتؤخر اليهود صلوة المغرب حتى

وندا کند ندا کننده از آسمان که این مهدی آخر الزمان ست وتاخیر میکنند جهود نماز مغرب تا

تَشْتَبِكَ النُّجُومُ وَكَذٰلِكَ الرَّوَافِضُ يُؤَخِّرُوْنَهَا وَالْيَهُوْدُ تَزُوْلُ

درهم تابند ستارها و همچنین روافض تاخیر میکنند مغرب را و یهود مایل میشوند

عَنِ الْقِبْلَةِ شَيْئًا وَكَذٰلِكَ الرَّافِضَةُ وَالْيَهُوْدُ تَسْفِرُ فِي الصَّلٰوةِ

از قبله چیزی و همچنین روافض و یهود اسفار میکنند در نماز صبح

وَكَذٰلِكَ الرَّافِضَةُ وَالْيَهُوْدُ تَسْدِلُ اَثْوَابَهَا فِي الصَّلٰوةِ وَكَذٰلِكَ

و همچنین اند روافض و یهود آویزان میکنند جامهای خود را در نماز و همچنین اند

الرَّوَافِضُ وَالْيَهُوْدُ تَسْتَحِلُّ دَمَ كُلِّ مُسْلِمٍ وَكَذٰلِكَ الرَّوَافِضُ وَ

روافض و یهود حلال میدانند خون هر مسلم و همچنین روافض و

الْيَهُوْدُ لَا تَرٰى عَلَى النِّسَاءِ عِدَّةً وَكَذٰلِكَ الرَّافِضَةُ وَالْيَهُوْدُ

یهود نمی‌بینند بر زنان عدت و همچنین روافض عدت را متعه نگاه میدارند و یهود

لَا تَرٰى فِي الطَّلَاقِ الثَّلٰثِ شَيْئًا وَكَذٰلِكَ الرَّافِضَةُ وَالْيَهُوْدُ

نمی‌بینند درست طلاق سه را چیزی و هم چنین روافض و یهود

حَرَّفَتِ التَّوْرٰىةَ وَكَذٰلِكَ الرَّافِضَةُ حَرَّفُوا الْقُرْاٰنَ لِاَنَّهُمْ قَالُوْا

تحریف و تغیر کرده اند توریت را و هم چنین روافضیه تغیر کرده اند قرآن را زیرا که ایشان گفته اند

الْقُرْاٰنُ غُيِّرَ وَبُدِّلَ وَخُوْلِفَ بَيْنَ نَظْمِهٖ وَتَرْتِيْبِهٖ وَاُحِيْلَ عَمَّا

قرآن تغیر و تبدیل کرده شده است و مخالفت کرده شده است در نظم و ترتیب او و گردانیده شده است قرآن

اُنْزِلَ عَلَيْهِ وَقُرِئَ عَلٰى وُجُوْهٍ غَيْرِ ثَابِتَةٍ عَنِ الرَّسُوْلِ وَاَنَّهٗ قَدْ

فرود آورده شده است بر آن ترتیب و خوانده شده است بر طریق ناثابت شده است از رسول ع و بدرستی تحقیق

نُقِصَ مِنْهُ وَزِيْدَ فِيْهِ وَالْيَهُوْدُ يُبْغِضُوْنَ جِبْرَئِيْلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

کم کرده شده است از و و زیاده کرده شده است در و و یهود دشمنی میکنند جبرائیل را علیه السلام

وَيَقُوْلُوْنَ هُوَ عَدُوُّنَا مِنَ الْمَلٰٓئِكَةِ وَكَذٰلِكَ صِنْفٌ مِنَ الرَّوَافِضِ

و میگویند او دشمن ما است از فرشتها و هم چنین گروهی است از روافض

يَقُوْلُوْنَ غَلِطَ جِبْرَئِيْلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْوَحْيِ اِلٰى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

میگویند غلط کرد جبرائیل ع بوحی آوردن به محمد ص

وَاِنَّمَا بُعِثَ اِلٰى عَلِيٍّ رض كَذَبُوْا تَبًّا لَهُمْ اِلٰى اٰخِرِ الدَّهْرِ **فصل**

و جز اینکه فرستاده شد بسوی علی رض دروغ گفته اند هلاکت باد بر ایشان تا آخر زمانه

وَاَمَّا الْمُرْجِئَةُ فَفِرَقُهَا اثْنٰى عَشَرَ فِرْقَةً الْجَهْمِيَّةُ وَالصَّالِحِيَّةُ

و اما مرجیه گروههای ایشان دوازده اند نامهای ایشان جهمیه

وَالشَّمْرِيَّةُ وَالْيُوْنُسِيَّةُ وَالْيُوْنَانِيَّةُ وَالنَّجَّارِيَّةُ وَالْغَيْلَانِيَّةُ

مجمع البحار ۲۲۷

والسبيبية والحنفية والمعاذية والمريسية والكرامية و

انما سموا المرجئة لانها زعمت ان الواحد من المكلفين اذا

جز اینکه نامیده اند مرجیه زیرا که آن فرقه زعم کرده اند بدرستی یکی از مکلفان وقتیکه

قال لا اله الا الله محمد رسول الله وفعل بعد ذلك سائر المعاصي

گفت کلمه توحید را وکرد پس از گفتن کلمه توحید همه گناهان را

لم يدخل النار اصلا وان الايمان قول بلا عمل والاعمال الشرائع

نمی آید در دوزخ هرگز وبدرستیکه ایمان قول است بی عمل ونه جز ایمان است و شرط

والايمان قول مجرد والناس لا يتفاضلون في الايمان وان

وایمان گفتن کلمه توحید است خالی از عمل ومردم با یکدیگر زیاده ندارند در ایمان وبدرستیکه

ايمانهم وايمان الملائكة والانبياء واحد لا يزيد ولا ينقص

ایمان ایشان وایمان فرشتگان وایمان پیغمبران یکی است نه زیاده میشود نه کم

ولا يستثنى فيه فمن اقر بلسانه ولم يعمل فهو مؤمن فصل

ونه استثنا کرده میشود در وی یعنی ان شاء الله پس کسیکه اقرار بزبان کرد و عمل نکرد او مومن است

واما الجهمية فمنسوبة الى جهم بن صفوان وكان يقول

اما جهمیه پس منسوب است به جهم بن صفوان وبود که میگفت

الايمان هو المعرفة بالله ورسوله وجميع ما جاء من عنده فقط

ایمان شناختن است بخدا ورسول او وهرچیزیکه آمده از پیش خدا تعالی بس

ويزعمون ان القران مخلوق وان الله تعالى لم يكلم موسى وانه

وزعم میکنند بدرستیکه قرآن کلام خدا تعالی مخلوق وحادث است وبدرستیکه حق تعالی سخن نکرد موسی را وبدرستیکه

تعالى لم يتكلم ولا يرى ولا يعرف له مكان وليس له عرش ولا

حق تعالی سخن نکرد ونه دیده میشود ونه دانسته میشود مر او را جای ونیست مر او را تخت ونه

كرسي ولا هو على العرش وانكروا الموازين وعذاب القبر وكون

کرسی ونه او مستوی است بر عرش وانکار کرده اند میزان را وعذاب قبر را وبودن

الجنة والنار مخلوقتين وادعوا انهما اذا خلقتا تفنيان

بهشت ودوزخ پیدا کرده شده اکنون ودعوی کرده اند بدرستیکه آن بهشت ودوزخ وقتیکه پیدا کرده میشوند فانی

والله عز وجل لا يكلم خلقه ولا ينظر اليهم يوم القيمة ولا

وبدرستیکه حق تعالی سخن نکند با خلق خود ونه نظر میکند بسوی ایشان روز قیامت و

ينظر اهل الجنة الى الله تعالى ولا يرونه فيها وان الايمان معرفة

ونظر نمیکنند اهل بهشت بسوی خدا تعالی ونخواهند دید خدا را در بهشت وبدرستیکه ایمان شناخت

القلب دون اقرار اللسان وانكروا جميع صفات الحق عز و

جل تعالى الله عن ذلك علوا كبيرا واما الصالحية فانها سميت

بذلك لقولهما بمذهب الى الحسين الصالحي وكان يقول الايمان

هو المعرفة والكفر هو الجهل وان قول من قال ثالث ثلاثة ليس

بكفر وان كان لا يظهر الا ممن كان كافرا وان لا عبادة الا

الايمان واما اليونسية فمنسوبة الى يونس البري وزعم

ان الايمان هو المعرفة والخضوع والمحبة لله عز وجل وان

من ترك خصلة منها فهو كافر واما الثمرية فمنسوبة الى

ابي ثمر زعم ان الايمان هو المعرفة والخضوع والمحبة والاقرار

بانه واحد ليس كمثله شيء وذلك باجتماعه ايمان وقال ابو

ثمر لا اسمي من ركب الكبيرة فاسقا على الاطلاق دون ان

اقول فاسق في كذا وكذا واما اليونانية فمنسوبة الى يونان

زعموا ان الايمان هو المعرفة والاقرار بالله ورسله وما لا يجوز

في العقل لا يفعله واما النجارية فمنسوبة الى محمد حسين ابن

محمد النجاري يقولون ان الايمان هو المعرفة بالله ورسله و

فرائضه المجتمع عليها والخضوع له والاقرار باللسان فمن جهل

فرضها که متفق علیها اند و فروتنی کردن مر خدا را و اقرار کردن بزبان پس هر گاه که جاهل شد

منه شيئا وقامت عليه الحجة ولم يقر به كان كافرا واما

ازین امور چیزی را و باشد دلیل و اقرار نکرد باید باشد کافر و اما

الغيلانية فمنسوبة الى غيلان وافقوا الثمرية وزعموا ان

غیلانیه پس منسوب است بسوی غیلان موافق اند ثمریه را در ما تقدم و زعم کرده اند بدرستی

العلم بحدوث الاشياء ضروري والعلم بالتوحيد هو العلم

علم به بودن اشیاء نو پیدا شده ظاهر است احتیاج بدلیل ندارد و علم بیگانگی حق همین علم

باللسان وفي حكاية زرقان ان غيلان كان يقول بان الايمان

بزبان است و در حکایت زرقان است بدرستی غیلان بوده است که میگفت بدرستیکه ایمان

هو الاقرار باللسان وهو التصديق واما الشبيبية فهم اصحاب

همین اقرار زبانی ست و همون اقرار تصدیق است و اما شبیبیه پس ایشان اصحاب

محمد بن شبيب زعموا ان الايمان هو الاقرار بالله والمعرفة بوحدانيته

محمد بن شبیب هستند زعم کرده اند بدرستی ایمان همین اقرار کردن بخدا است و شناخت او را بیگانگی ذات و

ونفي التشبيه عنه وزعم محمد ان الايمان كان في ابليس و

و نفی کردن مشابهت اجسام ازو و زعم کرده است محمد بدرستی ایمان بوده است در ابلیس و

انما كفر لاستكباره واما الحنفية فهم بعض اصحاب ابي حنيفة

جز اینکه کافر شده است از جهت بزرگی پنداشتن خود را اما حنفیه پس یاران ابی حنیفه کوفی اند

النعمان بن ثابت زعموا ان الايمان هو المعرفة والاقرار بالله

که نام نعمان بن ثابت است زعم کرده اند بدرستی ایمان شناخت و اقرار است بخدا

ورسوله وبما جاء من عنده جملة على ما ذكره البرهوتي في كتاب

و رسول او و به چیزی که آمده است از پیش خدا تعالی بطریق اجمال چنانچه ذکر کرده است برهوتی در کتاب

الشجرة واما المعاذية فمنسوبة الى معاذ الموصي كان يقول من

شجره و اما معاذیه پس منسوب است بمعاذ بوده است که میگفت هر که

ترك طاعة الله يقال له انه فسق ولا يقال فاسق والفاسق

ترک کرد فرمانبرداری خدا را گفته میشود او را که فسق کرد و نه گفته شود او را فاسق بصیغه اسم فاعل که دلالت بر دوام دارد

ليس بعدو لله ولا ولي لله واما المريسية فمنسوبة الى بشر

نه دشمن خدا است و نه دوست [illegible] مومن است و نه کافر و فاسق ازین امر بیرون است و اما مریسیه پس منسوبند به بشر

المريسي يزعمون ان الايمان هو التصديق وان التصديق

مریسی زعم میکنند بدرستی ایمان همین گرویدن است و گرویدن

يكون بالقلب واللسان والى هذا كان يذهب ابن الراوندي

وزعم ايضا ان السجود للشمس ليس بكفر ولكنه امارة الكفر

فصل واما الكرامية فمنسوبة الى ابي عبد الله بن كرام

زعموا ان الايمان هو الاقرار باللسان دون القلب وان المنافقين

كانوا مؤمنين في الحقيقة ومن قولهم ان الاستطاعة تتقدم

الفعل مع وجود كونها مقارنة له بخلاف ما قال اهل السنة

من انها مع الفعل ولا يجوز ان يتقدمه من غير شرط ومؤلفو

كتبهم ابو الحسين الصالحي وابن الراوندي ومحمد بن شبيب

الحسين بن محمد النجار واكثر ما يكون مذهبهم بالمشرق و

نواحي خراسان **فصل** في ذكر مقالة المعتزلة والقدرية

وانما سموا المعتزلة لاعتزالهم الحق وقيل لاعتزالهم اقاويل

المسلمين لان الناس كانوا مختلفين في مرتكب الكبيرة فقال

بعضهم هم مؤمنون بما معهم من الايمان وقال بعضهم هم

كافرون فاحدث واصل ابن عطا قولا ثالثا وفارق المسلمين

واعتزل المؤمنين فقال ما هم بمؤمنين ولا كافرين فسموا

۲۳۱

۹۰

بذلك المعتزلة وقيل انما سموا بذلك لاعتزالهم مجلس

الحسن البصري رحمة الله عليه فمرّ الحسن بهم وقال هؤلاء

معتزلة فلقبوا بذلك وهم يقتدون بعمرو بن عبيد ولما

غضب الحسن البصري على عمرو بن عبيد وعوتب في ذلك

فقال اتعاتبوني في رجل رايته يسجد للشمس من دون الله

في المنام وسموا قدرية لردهم قضاء الله عز وجل وقدره

في معاصي العباد واثباتهم لها بانفسهم ومذهب المعتزلة

والجهمية والقدرية في نفي الصفات واحد وقد ذكرنا

بعض مذاهبهم في الاعتقاد ومؤلفو كتبهم ابو الهذيل وجعفر

بن حرب الخياط والكعبي وابو هاشم وابو عبد الله البصري

وعبد الجبار بن احمد الهمداني واكثر ما يكون من مذهبهم

بالعسكر والاهواز وجرجان وهم ست فرق الهذلية والنظامية

والمعمرية والجبائية والكعبية والبهشمية والذي

اجتمعت عليه فرق المعتزلة نفي الصفات باجمعها فنفت

ان يكون له عز وجل علم وقدرة وحياة وسمع وبصر و

كذلك نفي الصفات الثبوتية بالسمع من الاستواء والنزول
وغير ذلك واجتمعت ايضا على ان كلام الله محدث وارادته
محدثة وانه تكلم بكلام خلقه في غيره ويريد بارادة محدثة
لا في محل وانه تعالى يريد خلاف معلومه ويريد من عباده
ما لا يكون ويكون ما لا يريد وانه تعالى لا يقدر على مقدورات
غيره بل يستحيل ذلك وانه لم يخلق افعال عبيده بل هم الخالقون
لها دون ربهم وان كثيرا مما تعدّاه الانسان لم يرزقه الله اذا
كان حراما وانما الذي يرزق الله الحلال دون الحرام وان
الانسان قد يقتل دون اجله والقاتل يقطع اجله قبل حينه
وان من ارتكب كبيرة من الموحدين وان لم يكن كفرا فانه
يخرج بها من ايمانه ويخلد في النار ابد الابدين وتبطل جميع
حسناته وابطلوا شفاعة النبي صلى الله عليه وسلم لاهل الكبائر
واكثرهم نفوا عذاب القبر والميزان وردوا الخروج على السلطان
وترك طاعته وانكروا انتفاع الميت بدعاء الحي له والصدقة
عنه ووصول ثوابها اليه وزعمت ايضا ان الله سبحانه لم

٢٣٣

يكلم آدم ونوحا وابراهيم وموسى وعيسى ومحمدا صلوات

سخن میکند با آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد رسول الله

عليهم اجمعين ولا جبرائيل ولا ميكائيل ولا اسرافيل ولا

و نه جبرائیل و نه میکائیل و نه اسرافیل و نه

حملة العرش ولا ينظر اليهم مثل ما يكلم ابليس واليهود والنصرى

بردارندهای عرش و نظر نمیکند بسوی ایشان چنانچه سخن میکند با شیطان و جهودان و ترسایان

واما الذي انفردت به كل فرقة منها اما الهذلية فقد انفرد

واما احکام که جدا شده اند هر گروه ازان احکام اما هذلیه پس تحقیق جدا شده است

شيخهم ابو الهذيل بان لله علما وقدرة وسمعا وبصرا وان

پیر ایشان ابو الهذیل باینکه بدرستی خدا را علم و قدرت و سمع و بصر است و بدرستی

كلام الله بعضه مخلوق وبعضه غير مخلوق وهو قوله تعالى

کلام خدا پاره او پیدا کرده شده است و پاره او قدیم است غیر مخلوق و آن قول خدا تعالی است

كن وقال ان الله تعالى ليس بخلاف خلقه وان مقدورات الله

که لفظ کن است که واسطه است در مخلوق تمام و گفته است حق تعالی بدرستی حق تعالی نیست مخالف مرخلق خود را و بدرستی

متناهي فيبقى اهل الجنة لا حركة لهم والله تعالى لا يقدر

نهایت دارد پس باقی خواهند ماند اهل جنت که حرکت ندارند ایشان و الله تعالی قادر نیست

على تحريكهم ولا هم يقدرون على ذلك وجوز ان يكون الميت

بر حرکت دادن اهل بهشت و ایشان نیز قادر نیستند بران حرکت و روا داشته است اینکه باشد مرده

والمعدوم والعاجز يفعل الافعال وابى ان يكون الله تعالى لم

و معدوم و عاجز بکنند کارها را و انکار کرد اینکه باشد حق تعالی

يزل سميعا واما النظامية كان شيخهم النظام يقول ان الجمادات

همیشه شنونده و اما نظامیه بوده است پیر ایشان نظام میگوید بدرستی جمادات

تفعل بايجاب الخلقة وكان ينفي الاعراض الا الحركة الاعتمادية

میکنند بواجب گردانیدن ایشان پیدا کننده چیزی را و بوده است نفی میکرد همه اعراض را مگر حرکت که پیدا میشود از اعتماد

ويقول ان الانسان هو الروح وان احدا لم ير النبي صلى الله عليه وسلم

و میگفت بدرستی انسان همین روح است و بدرستی هیچ یکی ندید پیغمبر را صلعم

ولما راى طرفه يعني جسمه وخرق الاجماع فقال من ترك

و چون اینکه دید طرف پیغمبر را یعنی تن او که طرف روح بود و پاره کرد اجماع امت را چه اجماع امت را حجت نمیداند و

الصلوة عامدا ذاكرا فلا اعادة عليه وكان ينفي اجماع الامة

نماز را دانسته هم و یاد دارنده پس نیست بازگذاردن بر او بلکه در حق او تمامست و بسیار نفی کنند اجماع

ويجوز اجتماعها على باطل ويقول ان الايمان مثل الكفر والطاعة

و روا ست اتفاق کردن است بر باطل و میگوید بدرستی ایمان مانند کفر و طاعت

كالمعصية وفعل النبي صلى الله عليه كفعل ابليس اللعين وان سيرة عمر

همچو معصیت است و فعل پیغمبر همچو فعل شیطان است و بدرستی خصلت عمر

وعلي كسيرة الحجاج فلما التزم ذلك وذكيه لانه كان يقول

و علی همچو خصلت حجاج است و چونکه لازم گرفت بر وجود قیامت را زیراکه او بوده است که میگفت که

الحيوان كله جنس واحد وزعم ان القرآن ليس بمعجز في نظمه و

جانداران همه یک جنس اند و اتحاد جنس مستلزم اتحاد آثار است و این هر دو سخن باطلست و زعم کرده است بدرستی قرآن

ان الله تعالى ليس بقادر على تحريق الطفل ولو كان على سعير

و بدرستی خدا تعالی نیست قادر بر سوختن طفل اگر چه باشد بر کناره

جهنم ولا على طرحه فيها وهو اول من قال بالكفر من اهل القبلة

دوزخ را و قادرست بر انداختن طفل در دوزخ چه قباحت بیش او مقدور حق نیست و عذاب بی سابقه معصیت قبیح

وكان يقول ان الجسم يتجزى الى ما لا غاية له وكان يقول ان

و بوده است میگفت بدرستی جسم منقسم الی منتهی گردد تا بجائیکه نهایت ندارد و بوده است که میگفت بدرستی

الحيات والعقارب والخنافس في الجنة وكذلك الكلاب والخنازير

مارو کژدم و خنافس در بهشت اند و هم چنین سگ و خوک در

في الجنة واما المعمرية فكان شيخهم المعمر يقول بقول اهل

بهشت اند اما معمریه پس بوده است پیر ایشان معمر میگوید بقول اهل

الطبائع ويتجاوز ويزعم ان الله تعالى لم يخلق لونا ولا طعما

طبایع نسبت افعال بطبایع میکنند و میگذرد از او ایشان و زعم کرده است بدرستی حق تعالی نه پیدا کرده است رنگ را و طعم را

ولا رائحة ولا موتا ولا حيوة وان ذلك كله فعل الجسم بطبعه

و نه بوی را و نه موت را و نه حیوة را و بدرستی اینها فعل جسم اند بسبب طبیعت او که مستقل است در آثار

وكان يقول ان القرآن فعل الاجسام وليس هو بفعل الله وانكر

و بوده است میگفت بدرستی قرآن فعل اجسام است چه قرآن حرف و صوت است و حرف و صوت از جسم پیدا میشود

ان يكون الله تعالى قديما تبا له وابعده الله تعالى من هذه

که حق تعالی قدیم باشد هلاکت باد او را و دور دارد او را حق تعالی ازین

الامة واما الجبائية فكان شيخهم الجبائي خرق الاجماع و

امت و اما جبائیه پس بوده است پیر ایشان جبائی پاره کرد اجماع امت را و

شذ عنه في اشياء منها انه كان يقول ان العباد خالقون

جدا شده است از اجماع در چیزها بعضی از آن چیزها بوده است میگفت بدرستی بنده ها خالق اند

لا تفعالهم لم يسبقه الى هذه احد وكان يقول ان الله تعالى

اخبل انبياء العالمين بخلقه الحبل فيهن وكان يقول ان الله

تعالى مطيع لعباده اذا فعل ما ارادوه وقال من حلف ان يعطي

غريمه حقه غدا واستثنى في ذلك بقوله ان شاء الله لم ينفعه

الاستثناء فاذا لم يعط حنث وكان يقول ان من سرق خمسة

دراهم كان فاسقا وان نقصت منه حبة لم يفسق واما

البهشمية الى ابي هاشم بن الجبائي وكان ابو هاشم يجوز

ان يكون المكلف قادرا وهو لا يكون فاعلا ولا تاركا فيعاقبه

الله تعالى على فعل وكان يقول من تاب من سائر الذنوب الا

ذنبا واحدا لم تصح توبته فيما تاب منه واما الكعبية فمنسوب

الى ابي القاسم الكعبي وكان بغدادي المذهب فانكر ان يكون

الله سميعا بصيرا وان يكون مريدا بالحقيقة وان ارادة الله

تعالى من فعل عباده هو الامر به وارادته من فعل نفسه هو علمه

وعدم الاكراه وزعم ان العالم كله ملأ وان المتحرك انما هو

الصفحة الاولى من الاجسام وان الانسان لو تدهن بدهن

وَمَشى لم يكن هو المتحرك لكن الذهن متحرك وكان يقول ان
ورفت نباشد او متحرک لکه بهان روحی کہ بظاهر او جنبیده است و بوده است میگفت بدرستی

القرآن محدث ولا يقول مخلوق فصل واما ذكر مقالة
قرآن نو پدید آمده است و نه میگفت که مخلوق است از جهت رعایت ظاهر لفظ حدیث در بیان سخنهای

المشبهة وهم ثلاثة فرقة الهشامية والمقاتلية و
مشبهه و ایشان سه فرقه اند

الواسمية والذي اتفقت عليه الفرق الثلاثة ان الله
و آنچه که اتفاق کرده اند بر او فرقهای سه گانه اینست بدرستی حق تعالی

جسم وانه لا يجوز ان يعقل الموجود الا جسما والذي
جسم است و بدرستی که روا نیست این که ادراک کرده شود موجود را مگر جسم یعنی هر چه جسم نیست موجود نیست و

غلب عليهم التشبيه فرق الروافضة والكرامية الذي
غالب است و را تشبیه گروهای روافض و کرامیه اند و کسی که

الف كتبهم هشام بن الحكم وله كتاب في اثبات الجسم
جمع و تصنیف کرد کتابهای ایشان را هشام است و مرا ورا کتابیست در اثبات جسم حق تعالی

واما الهشامية فمنسوبة الى هشام بن الحكم فزعم ان
اما هشامیه پس منسوب اند بسوی هشام بن حکم پس زعم کرده اند

الله تعالى جسم طويل عريض عميق نور ساطع له قدر من
حق تعالی جسم است دراز و پهن و ستبر نوری درخشنده اندازه است از

الاقدار كالسبيكة الصافية يتحرك ويسكن ويقوم ويقعد
اندازه ها یعنی محدود است مانند نقره که صاف باشد حرکت و آرام دارد و می ایستد و می نشیند

وحكي عنه انه قال احسن الاقدار ان يكون سبعة اشبار
و حکایت کرده شده است از آن هشام بدرستی گفت بهترین قدرها اینست که باشد مقدار هفت بدست

وقيل له ربك اعظم ام احد فقال ربي اعظم واما المقاتلية
و گفته شده است او را آیا پروردگار تو بزرگ است یا کوه احد پس گفت پروردگار من بزرگ است و اما مقاتلیه

فمنسوبة الى مقاتل بن سليمان حكي عنه انه قال ان الله
پس منسوب است بمقاتل حکایت کرده شده است از او بدرستی او گفت حق تعالی

تعالى جسم وانه جثة على صورة الانسان لحم ودم وله جوارح
جسم است و او تن است بر صورت آدمی گوشت و خون است و مرا او را اعضا

واعضاء من رأس ولسان وعنق وانه في جميع ذلك لا يشبه
از سر و زبان و گردن و بدرستی در همه این اعضا مشابهت نیست

الاشياء ولا تشبهه فصل في ذكر مقالة الجهمية تفرد

چیزهای دیگر را و نه چیزها مر ورا مشابه او و مساتند بعضی در اطلاق جسم اعضا اگرچه شرکت دارند اما در حقیقت متخالف اند * در بیان سخن گروه

جهم بن صفوان بان الانسان انما ينسب اليه ما يظهر منه

جهم بانکه بدرستی انسان جز این نیست که نسبت کرده میشود بسوی او چیزی که ظاهر میشود از و

على المجاز لا على الحقيقة كما ينسب الطالب للنخلة واذ ركت

بطریق مجاز یا بکه محل و مظهر اوست نه بر سبیل حقیقت که فاعل و موجد او باشد چنانچه گفته میشود درازشد درخت خرما و رسید

الثمرة وكان يأبى ان يقول ان الله شيء ويقول بحدوث

میوه چه طول و رسیدن فعل خرما و ثمره است محل و مظهر است و بود که ابا می آورد از آنکه بگوید بدرستی حق تعالی

علم الله ويمتنع ان يقول ان الله كان عالما بالاشياء قبل كونها

علم خدا و منع میکرد از گفتن آنکه بدرستی حق تعالی بوده است دانا بچیزها پیش از وجود آنها

ويقول ان الجنة والنار تفنيان وسمي لتفات كان مذهب

و میگفت بدرستی بهشت و دوزخ فانی خواهند شد و نفی میکرد صفات زاید بر ذات و بوده است مذهب

جهم بترمذ وهو بلد وقيل بمرو وله تاليف في نفي الصفات

جهم در ترمذ و آن شهریست و گفته شده است که در مرو و مر او را تصنیف است در نفی صفات

قتله مسلم بن احوز المازني واما الضرارية فمنسوبة الى

کشت آن جهم را مسلم و اما ضراریه پس منسوب است

ضرار بن عمرو وكان يقول ضرار ان الاجسام اعراض مجتمعة و

بضرار و بوده است ضرار میگفت بدرستی اجسام عرضها اند جمع شده و

جوز ان تنقلب الاعراض اجساما وان الاستطاعة بعض

روا داشت اینکه انتقال کند اعراض با جسام و بدرستی استطاعت و قدرت بعض از آن

المستطيع وهي قبل الفعل وانكر قراءة ابن مسعود وابي بن

مستطیع و قادر است و آن استطاعت قبل از فعل است و منکر شده است قرائت ابن مسعود و ابی را

كعب واما النجارية فهي منسوبة الى الحسين بن محمد النجار

و اما نجاریه پس منسوب است بحسین

كان يثبت فعل الفاعلين بالحقيقة لله تعالى وللعبد و

بوده است اثبات میکرد فعل فاعلان بطریق حقیقت مر خدا و بنده را

كان يقول بنفي الصفات وقال بقول المعتزلة في نفي الصفات

و بوده است میگفت بنفی صفات و گفت بقول معتزله در نفی صفات

الا في الارادة فانه اثبت ان القديم مريد لنفسه وكان

مگر در اراده پس بدرستی ثابت کرده است قدیم اراده کننده است مر نفس خود را و بوده است

يقول بخلق القرآن ويقول ان الله مريد على معنى انه ليس

بمقهور ولا مغلوب وان الله متكلم بمعنى انه ليس بعاجز

عن الكلام وانه لم يزل جوادا بمعنى نفي البخل عنه ومذهبه

موافق لمذهب ابن عون وابي يوسف الرازي واكثر ما يكون

موافق مذهب ابن عون و ابیوسف ست و اکثر مذهب او

مذهبه بقاشان واما الكلابية فمنسوبة الى ابي عبد الله بن كلاب

در کاشان ست و اما کلابیه منسوبست بعبد الله

وكان يقول صفات الله ليست بقديمة ولا محدثة وكان

و او میگفت صفتهای حق تعالی نه قدیمست و نه محدث و او

يقول لا اقول صفاته هي هو ولا هي غيره وان معنى الاستواء

نفي الاعوجاج في قوله الرحمن على العرش استوى وان الله لم يزل

على ما كان عليه من قبل وان لا مكان ونفي ان يكون للقرآن

حروفا **فصل** في ذكر مقالة السالمية وهي منسوبة الى

حروف در بیان سخن سالمیه و این فرقه منسوبست بابن

ابن سالم من قولهم ان الله سبحانه يرى يوم القيمة في صورة

آدمي محمدي وانه عز وجل يتجلى لسائر الخلق يوم القيمة من

الجن والانس والملائكة والحيوان اجمع لكل واحد في معناه

جن و آدمی و فرشتها و حیوانات همه هر یک را در معنی او

وفي كتاب الله تكذيبهم وهو في قوله عز وجل ليس كمثله

شيء وهو السميع البصير ومن قولهم ان لله تعالى سرا لو

چیزی و او شنوا و بینا ست و از سخن ایشان ست مر خدای را رازیست اگر

أظهره لبطل التدبير وللأنبياء سرا لو أظهره لبطلت

ظاهر كند او را باطل كند تدبير عالم و مر پيغمبران را رازى ست كه اگر ظاهر كند او را باطل شود

النبوة وللعلماء سر لو أظهره لبطل العلم وهذا فاسد لأن

پيغمبرى و مر علما را رازى ست كه اگر ظاهر كند او را باطل شود و اين سخن ايشان فاسد ست زيرا كه

الله تعالى حكيم وتدبيره محكم لا يتطرق نحوه البطلان و

حق تعالى داناى عواقب امور ست و تدبير او بر استوارى و حكمت ست و راه نيابد بسوى تدبير او بطلان و

الفساد وما ذكروه يؤدي الى ابطال حكمته تعالى وهذا كفر

فساد و چيزى كه ذكر كرده اند اين گروه مى رساند بسوى باطل كردن حكمت خداى تعالى و اين كفر ست

ومن قولهم ان الكفار يرون الله تعالى في الآخرة ويحاسبهم

و از قول ايشان ست بدرستى كفار خواهند ديد حق تعالى را در آخرت و حساب كند ايشان را

ومن قولهم ان ابليس سجد لآدم في الثانية وفي القرآن تكذيبهم

و از قول ايشان ست بدرستى شيطان سجده كرد آدم را بار دوم و در قرآن ست دروغ كردن ايشان

وهو قول الله عز وجل الا ابليس ابى واستكبر وكان من الكافرين

و آن قول خدا ست مگر ابليس

وقوله تعالى الا ابليس لم يكن من الساجدين ومن قولهم ان

و قول خدا ست مگر ابليس كه نبوده ست از سجده كنندگان و از قول ايشان ست بدرستى

ابليس ما دخل الجنة وفي القرآن تكذيبهم وهو قوله تعالى

شيطان در آمده ست در بهشت و در قرآن ست تكذيب و دروغ گويند ايشان را و آن قول خدا ست

اخرج منها فانك رجيم ومن قولهم ان جبرئيل كان يجيء الى

براى از بهشت اى شيطان بسوى [illegible] تو رانده شده و از قول ايشان ست بدرستى جبرئيل عليه السلام بود كه

النبي صلى الله عليه وسلم ولا يبرح من مكانه ومن قولهم ان الله تعالى

پيغمبر و دور نمى شد از جاى خود و از قول ايشان ست حق تعالى

لما كلم موسى عليه السلام اعجب موسى بنفسه فاوحى الله اليه

هرگاه سخن كرد با موسى شگفت آورد موسى را نفس او پس وحى فرستاد حق تعالى

يا موسى أتعجبك نفسك مد عينيك فمد موسى عينيه فنظر

اى موسى شگفت آورد ترا نفس تو دراز بكن دو چشم خود را پس دراز كرد موسى دو چشم خود را پس نظر كرد

واذا قدامه مائة طور على كل طور موسى وهذا منكر عند اهل

پس ناگاه پيش نظر او صد طور ست و بر هر طور موسى ست و اين قول باطل ست نزد اهل

النقل واصحاب الحديث فهو حديث باطل وقد نقلوا عن النبي

نقل و اصحاب حديث پس اين حديث باطل ست و بتحقيق رسانيد پيغمبر عليه السلام

٢٤١

صلى الله عليه وسلم من كذب عليه نعم قال من كذب علي متعمدا فليتبوأ

مقعده من النار ومن قولهم ان الله تعالى يريد من العباد

الطاعات ولا يريد منهم المعاصي وانه عز وجل ارادها بهم

لا منهم وهذا باطل لان الله تعالى قال ومن يرد الله فتنته فلن

تملك له من الله شيئا يعني كفره وقال الله تعالى ولو شاء ربك

ما فعلوه وقال تعالى ولو شاء الله ما اقتتلوا ومن قولهم ان

النبي صلى الله عليه وسلم كان يحفظ القرآن قبل النبوة وقبل ان يأتيه

جبرئيل عليه السلام وفي القرآن تكذيبهم وهو قوله تعالى

ما كنت تدري ما الكتب ولا الايمان وقوله تعالى وما كنت

تتلو من قبله من كتب ولا تخطه بيمينك ومن قولهم ان

الله تعالى يقرأ على لسان كل قارئ وانهم اذا سمعوا القرآن من

قارئ فانما يسمعونه من الله وهذا القول يفضي الى الحلول

نعوذ بالله من ذلك ويؤدي الى ان الله تعالى يلحن ويلفظ و

هذا كفر ومن قولهم ان الله تعالى في كل مكان ولا فرق بين

العرش وغيره من الاماكن وفي القرآن تكذيبهم قال الله عز

وجل الرحمن على العرش استوى ولا يقال على الأرض استوى

ولا على بطون الجبال والجبال وغير ذلك من الأمكنة وهذا الجزء

ما يتعلق بالاعتقاد والأصول على وجه الإشارة والاختصار

وإنما لم نشر إلى إبطال كل مذهب من مذاهب هذه الفرق

الضالة خوفا من إطالة الكتاب وإنما أوردنا ذكر مقالاتهم

مجردة للتحذير منها أعاذنا الله وإياكم من شر هذه المذاهب

وأهلها وأماتنا على الإسلام والسنة في الفرقة الناجية برحمته

باب

وأما الاتعاظ بمواعظ القرآن والألفاظ النبوية

في مجالس نذكرها فالأول من ذلك مجلس في قوله عز وجل

فإذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشيطان الرجيم اعلم أن

هذه الآية في سورة النحل وهي مكية إلا ثلاث آيات من آخرها

أنزلت بالمدينة وعدد آياتها مائة وعشرون آية وثمان آيات

وعدد كلماتها ألف وثمانمائة وإحدى وأربعون كلمة و

حروفها سبعة آلاف وسبعمائة وتسعة أحرف قال أهل

التفسير كان سبب نزول هذه الآية أن النبي صلى الله عليه وسلم قرأ

سُوْرَةَ النَّجْمِ وَقَرَءَ وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشٰى فِي صَلٰوةِ الْفَجْرِ بِمَكَّةَ فَاعْلَنَ

سوره والنجم و خوانده سوره والليل در نماز صبح در مكه پس آشكارا كرد

قِرَاءَتَهُمَا فَلَمَّا بَلَغَ إِلٰى قَوْلِهِ أَفَرَأَيْتُمُ اللّٰتَ وَالْعُزّٰى وَمَنٰوةَ

قراءت آنها را پس هرگاه كه رسيد بقول الله پس خبر كنيد اشما مرا از لات و عزى و مناة

الثَّالِثَةَ الْأُخْرٰى نَعَسَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي قِرَاءَتِهِ

كه سوم ايشان است پينكى آمد پيغمبر را پس انداخت شيطان بر زبان او

تِلْكَ الْغَرَانِيقُ الْعُلٰى عِنْدَهَا الشَّفَاعَةُ تُرْتَجٰى يَعْنِي الْأَصْنَامَ

اينانند غرانيق بلند از نزد ايشان شفاعت اميد داشته شده است مراد ميدارد از اين غرانيق بت

فَفَرِحَ الْمُشْرِكُوْنَ بِذٰلِكَ لِأَنَّهُمْ أَثْبَتُوا لَهَا الشَّفَاعَةَ وَيَقُوْلُوْنَ

پس شاد شدند مشركان بدين سخن زيرا كه ثابت كرده اند مشركان مر آنها را شفاعت و ميگويند

هٰؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللّٰهِ كَمَا قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا

ايشان شفاعت كنندگان ما اند نزد خدا عبادت نميكنيم ما ايشان را مگر

لِيُقَرِّبُوْنَا إِلَى اللّٰهِ زُلْفٰى وَكَانُوْا يَقُوْلُوْنَ أَنَّهَا أَجْسَامٌ طَاهِرَةٌ

از جهت آنكه نزديك گردانند ما را بسوى خدا نزديك گردانيدنى و بوده است كفار ميگفتند بدرستى ايشان اجسام پاك اند

لَيْسَ لَهَا ذُنُوْبٌ فَهِيَ أَوْلٰى بِالْعِبَادَةِ لَهَا مِنْ غَيْرِهَا مِنَ الْمُلُوْكِ

نيست مر ايشان را گناه پس اين بتان سزاوارتر اند بعبادت از غير اين بتان از پادشاهان

وَالْمَلٰئِكَةِ لِأَنَّ لَهُمْ ذُنُوْبًا وَهُمْ ذُوْ أَرْوَاحٍ فَشَبَّهُوا الْأَصْنَامَ

و فرشتگان زيرا كه مر ايشان را گناه است و ايشان ارواح اند پس تشبيه داده اند اصنام را

بِالْغَرَانِيْقِ وَهِيَ الذُّكُوْرُ مِنَ الطُّيُوْرِ وَاحِدُهَا غُرْنُوْقٌ وَغُرْنَيْقٌ

بغرانيق و آن غرانيق نراند از پرندها واحد او غرنوق است

لِكَوْنِهَا تَعْلُوْ وَتَرْتَفِعُ فِي السَّمَاءِ وَقِيْلَ هُوَ طَائِرٌ أَبْيَضُ مِنْ طَيْرِ

زيرا كه بالا ميپرند و بلند ميشوند در آسمان و گفته شده است آن غرنوق پرنده ست سفيد از پرندهاى

الْمَاءِ وَقِيْلَ هُوَ الْكُرْكِيُّ وَيُسَمّٰى أَيْضًا الشَّابُّ النَّاعِمُ غُرْنُوْقٌ

آب و گفته شده است آن غرنوق كلنگ و ناميده ميشود نيز جوان نازك اندام را غرنوق

وَمِنْهُ حَدِيْثُ عَلِيٍّ رَضِيَ اللّٰهُ كَأَنِّيْ أَنْظُرُ إِلٰى غُرْنُوْقٍ مِنْ قُرَيْشٍ يَتَشَحَّطُ

و ازين باب است حديث امير المؤمنين على رض پس گويا كه من نظر ميكنم بسوى غرنوق از قريش ميغلطد

فِيْ دَمِهِ أَيْ شَابٌّ وَقَالَ مُقَاتِلٌ يَعْنِي الْمَلٰئِكَةَ رَجَوْا أَنْ تَكُوْنَ

در خون خود مراد غرنوق جوان است و گفته است مقاتل مراد از غرنوق فرشتها اند اميد وارند بآنكه باشد

لِلْمَلٰئِكَةِ شَفَاعَةٌ لِأَنَّ طَائِفَةً مِنَ الْكُفَّارِ كَانَتْ تَعْبُدُ الْمَلٰئِكَةَ

مر فرشتها را شفاعت زيرا كه جماعتى از كافران مى پرستيدند فرشتها را

فلما بلغ الرسول بخاتمة النجم سجد وسجد كل من حضر من مسلم

پس هرگاه رسید رسول م بخاتمهٔ سورهٔ والنجم سجده کرد و سجده کرد هریک از مسلمانان که حاضر بودند

ومشرك غير ان الوليد بن المغيرة كان رجلا شيخا كبيرا فرفع

و کافر مگر آنکه بدرستی ولید بود مردی کلان سال پیر برداشت

ملأ كفه من التراب الى جبهته فسجد عليه فقال نحني كما تحني

مقدار پری کف خود از خاک را بسوی پیشانی خود پس سجده کرد بر آن خاک پس گفت انحنا کردن ما چنانچه

ام ايمن وصواحباتها وكان ايمن خادم النبي صلى الله عليه وسلم فقتل يوم

مادر ایمن و هم صحبتان آن ام ایمن و بود ایمن خادم پیغمبر م پس کشته شد در روز

حنين فوقعت هاتان الكلمتان في قلب كل مشرك وتمام من سجع

جنگ حنین پس افتادند این دو کلمه در دل هر کافر و آن دو کلمه از سجع

الشيطان وفتنته القاهما في قراءة النبي صلى الله عليه وسلم عند آخر ذكر

شیطان است و فتنه است که انداخت آنها را بر زبان پیغمبر م نزدیک آخر ذکر کردن

الطواغيت والاصنام فعجب الفريقان كلاهما من سجود الاجمعين

طاغوتها و بتان را پس شگفت آمد هر دو گروه را از سجده کردن همه آنها

واتباعهم للنبي صلى الله عليه وسلم في ذلك فاما المسلمون فعجبوا من سجود

و پیروی کردن همه آنها مر پیغمبر را درین سجده اما مسلمانان پس شگفت آمد ایشان را از سجده کردن

المشركين على غير ايمان ويقين واما المشركون فطابت انفسهم

کافران بغیر ایمان و یقین اما مشرکان پس خوشحال شدند نفسهای ایشان

الى النبي صلى الله عليه وسلم واصحابه لما سمعوا منه ما القى الشيطان في امنيته

بسوی پیغمبر م هرگاه که شنیدند از پیغمبر م چیزی را که انداخته بود شیطان در تلاوت او

واستبشروا وقالوا ان محمدا قد رجع الى دينه الاول ودين قومه

و شادی کردند و گفتند بدرستی محمد م بتحقیق بازگشت بسوی دین نخستین خود و دین قوم خود

فسجدوا تعظيما لالهتهم ففشت الكلمتان في الناس باظهار

پس سجده کردند از جهت بزرگی الهه خویش پس پراگنده شد آن دو کلمه در مردم بظاهر کردن

الشيطان حتى بلغت الكلمات الحبشة فكبر ذلك على النبي

شیطان تا آنکه رسید این کلمات بحبشه پس گران آمد این امر بر پیغمبر م

صلى الله عليه وسلم فلما امسى اتاه جبرئيل عليه السلام وقال معاذ الله

پس هرگاه که شب کرد پیغمبر م آمد او را جبرائیل ع و گفت جبرائیل ع پناه میجویم

من هاتين الكلمتين ما انزلهما ربي عز وجل ولا امرني بهما

ازین دو کلمه که نفرستاده است این دو کلمه را پروردگار من و نفرموده است مرا باین دو کلمه

مجمع البحار

علی لسان الکفر

۲۴۳

رَبُّكَ فَلَمَّا رَأَى ذٰلِكَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شَقَّ عَلَيْهِ وَقَالَ

پروردگار تو پس هرگاه دید این را پیغمبر ص دشوار شد بر پیغمبر ص و گفت

اَطَعْتُ لِلشَّيْطَانِ وَتَكَلَّمْتُ بِكَلَامِهِ وَاَشْرَكْتُهُ فِيْ اَمْرِ اللهِ عَزَّ

از ما برداری کردم شیطان را و سخن کردم بسخن شیطان و شریک کردم شیطان را در کار خدا

وَجَلَّ فَنَسَخَ اللهُ مَا اَلْقَى الشَّيْطٰنُ وَاَنْزَلَ عَلَيْهِ وَمَا اَرْسَلْنَا مِنْ

پس محو کرد خدا تعالی چیزی را که انداخته بود شیطان بر زبان رسول و فرود آورد حق تعالی این آیت را بر پیغمبر

قَبْلِكَ مِنْ رَّسُوْلٍ وَّلَا نَبِيٍّ اِلَّا اِذَا تَمَنّٰى اَلْقَى الشَّيْطٰنُ فِيْ اُمْنِيَّتِهٖ

پیش تو هیچ رسول و نبی را مگر وقتی که تلاوت کرد کلام مرا می انداخت شیطان در امنیت او

يَعْنِيْ فِيْ تِلَاوَتِهٖ وَقِرَاءَتِهٖ فَيَنْسَخُ اللهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطٰنُ ثُمَّ يُحْكِمُ

یعنی در قرائت او و تلاوت او پس دور میکند حق تعالی چیزی را که انداخته است شیطان پس استوار

اللهُ اٰيٰتِهٖ وَاللهُ عَلِيْمٌ حَكِيْمٌ فَلَمَّا بَرَّاَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ نَبِيَّهٗ صَلَّى اللهُ

حق تعالی آیات خود را که فرستاده است و الله تعالی داناست و حکیم پس هرگاه که پاک گردانید حق تعالی پیغمبر خود را

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ سَجْعِ الشَّيْطٰنِ وَفِتْنَتِهٖ اِنْقَلَبَ الْمُشْرِكُوْنَ بِضَلَالَتِهِمْ

از سجع شیطان و بلای او برگشتند مشرکان از جهت گمراهی

وَعَدَاوَتِهِمْ ثُمَّ اَمَرَ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالْاِسْتِعَاذَةِ فَاَنْزَلَ اللهُ عَزَّ وَ

و دشمنی خویش پس امر کرده شد پیغمبر ص را باستعاذه پس فرستاد حق تعالی این آیت را

جَلَّ فَاِذَا قَرَاْتَ الْقُرْاٰنَ فَاسْتَعِذْ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطٰنِ الرَّجِيْمِ قَالَ عَبْدُ اللهِ

گفت

بْنُ عَبَّاسٍ مَعْنَاهُ اِذَا اَرَدْتَ اَنْ تَقْرَاَ الْقُرْاٰنَ فَقُلْ اَعُوْذُ بِاللهِ مِنَ

ابن عباس معنی این آیت اینست و هرگاه خواهی تو خواندن قرآن پس بگو اعوذ بالله من

الشَّيْطٰنِ الرَّجِيْمِ يَعْنِيْ اَحْتَرِزُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطٰنِ الرَّجِيْمِ اَيْ اِبْلِيْسَ

الشیطان الرجیم مراد میدارد پناه بجوید بخدا از شیطان رانده شده ای ابلیس

اللَّعِيْنِ يَعْنِي الْمَرْجُوْمَ بِاللَّعْنَةِ فَقَالَ لَيْسَ شَيْءٌ قَطُّ اَغْلَظَ عَلٰى اِبْلِيْسَ

لعین که ملعون و مطرود است مراد میدارد از رجیم رانده شده بلعنت یعنی از رحمت حق پس گفت نیست هیچ چیزی

اللَّعِيْنِ مِنَ التَّعَوُّذِ بِاللهِ مِنْهُ اِنَّهٗ لَيْسَ لَهٗ سُلْطَانٌ يَعْنِيْ مُلْكًا عَلَى

از پناه جستن خدا از شر او و بدرستی نیست مر شیطان را غلبه ملک بر کسانی که

الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا فِيْ عِلْمِ اللهِ فِي الشِّرْكِ فَيُضِلُّهُمْ عَنِ الْهُدٰى وَعَلٰى رَبِّهِمْ

ایمان آورده اند در علم خدا و آنکه شرک کرده اند ورا پس گمراه کند ایشان را از راه راست و بر پروردگار

يَتَوَكَّلُوْنَ يَعْنِيْ بِاللهِ يَثِقُوْنَ اِنَّمَا سُلْطَانُهٗ يَعْنِيْ مُلْكُهٗ عَلَى الَّذِيْنَ

خود توکل میکنند مراد میدارد بخدا اعتماد و تکیه میکنند جز اینکه غلبه و ملک شیطان بر کسانیکه

٢٤٥

رأس الشيطان ومنه قوله عز وجل طلعها كأنه رؤوس

سر شیطان است و در همین باب تشبیه است قول حق تعالی طلع آن شجره زقوم همچو سرهای

الشياطين فهو رأس الشيطان المعروف وقد قيل هو حيات

شیاطین پس آن طلع راس شیطان که مذکور است یعنی سر شیطان که مشهور و معلوم است و

لها رؤوس منكرة وأعراف وقيل رؤوس الشياطين نبت معروف

گفته اند مارانیست که سرهای بد صورت دارند و یالها دارند همچو اسپان و گفته شده است رؤس شیطان نام گیاهیست مشهور و معلوم

وأما الرجيم فهو المرجوم باللعن أي رماه باللعن وأبعده من

اما رجیم پس مفعول است یعنی انداخته شده با لعن و دوری از حضرت الهی جل و علا

الحضرة بعصيانه في ترك السجود لآدم عليه السلام ورجمته

از جهت نافرمانی کردن او حق تعالی را در ترک کردن سجده مر آدم را و انداختن بسوی او

الملائكة بالرماح وطردته بها من السماء إلى الأرض ثم

ملائکه نیزها را و راندند او را آن هنگام که ترک سجده کرد از آسمان بسوی زمین پس

جعلت له الكواكب رجوما فيرجم هو وذريته إلى أن تقوم

گردانیدند او را ستارهای [illegible] تا برپا شدن

الساعة بالكواكب وباللعن كما قال الله عز وجل وجعلناها رجوما

قیامت بشهاب [illegible] از کواکب و بلعن و دوری از رحمت چنانچه فرمود حق تعالی و گردانیدیم آن ستارها را رجم

للشياطين فصل إن الشيطان بعيد من الله وبعيد

شیاطین [illegible] شیطان دور است از حق تعالی

من كل خير وبعيد من الجنة وقريب إلى النار فأمر النبي صلى الله

از هر نیکی و دور است از بهشت و نزدیک است بسوی آتش پس فرمود حق تعالی پیغمبر خود را

عليه وأمته الكرام بالتعوذ من الشيطان الرجيم البعيد

م و امت او را پناه جستن از شیطان که دور است

من الرحمن ليبعدوا من النيران ويتقربوا إلى الجنان وينظروا

از حق تعالی تا آنکه دور شوند از آتشهای دوزخ و نزدیک شوند بسوی بهشتها و ببینند

إلى وجه الملك الديان فكأن الله عز وجل يقول يا عبدي

بسوی دیدار بادشاهی که عطا کننده است پس گویا حق تعالی میفرماید ای بنده

الشيطان مني بعيد وأنت مني قريب فأحسن الأدب في

شیطان از من دور است و تو از من نزدیکی پس نیکو نگاهدار ادب را در

حفظ الحال حتى لا يكون للشيطان عليك سبيل وسبب

نگاهداشتن حال خود تا آنکه نباشد مر شیطان را راه بسوی تو هیچ سببی و وسیله

۲۴۷

مِنَ الْأَسْبَابِ وَحُسْنُ الْأَدَبِ فِي أَدَاءِ الْأَوَامِرِ وَانْتِهَاءِ النَّهْيِ

وَالرِّضَاءُ بِجَرَيَانِ الْمَقْدُورِ فِي النَّفْسِ وَالْمَالِ وَالْأَهْلِ وَالْوَلَدِ وَ

الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ فَإِذَا دَامَ الْعَبْدُ عَلَى ذٰلِكَ وَلَازَمَهُ وَوَاظَبَ عَلَيْهِ

وَعَانَقَهُ كَانَتْ لَهُ النَّجَاةُ مِنْ فِتَنِ الشَّيْطَانِ وَوَسَاوِسِهِ وَهَوَاجِسِ

النَّفْسِ وَغَوَائِلِهَا وَعَذَابِ الْقَبْرِ وَضَغْطَتِهِ وَهَوْلِ الْقِيٰمَةِ وَ

شِدَّتِهَا وَأَلَمِ النَّارِ وَزَفْرَتِهَا وَكَانَ فِي جِوَارِ اللّٰهِ فِي جَنَّةِ الْمَأْوٰى

مَعَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصّٰلِحِينَ وَحَسُنَ أُولٰئِكَ

رَفِيقًا مُنْقَلِبًا فِي نِعَمِ اللّٰهِ فِي كُلِّ حَالٍ دَائِمًا أَبَدًا قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ

إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ فَإِذَا كَانَ عَلَى الْعَبْدِ سِمَةُ

الْعُبُودِيَّةِ لِلْمَلِكِ الْأَعْلٰى لَمْ يَكُنْ لِلشَّيْطَانِ الضَّعِيفِ الْخَسِيسِ

الْأَدْنٰى عَلَيْهِ تَسَلُّطٌ وَابْتِلَاءٌ فِي الْجَلْوَةِ وَلَا إِذَا خَلَا لَا عَلَى الْقَلْبِ

بِالْمَعْصِيَةِ إِذَا نَوٰى وَلَا عَلَى الْجَوَارِحِ إِذَا كَادَتْ بِهَا أَنْ تَهْوِيَ وَ

تَرَدّٰى تَحْتَهُ يَسْمَعُ النِّدَاءَ هٰكَذَا فَعَلْنَا بِمَنْ تَرَكَ الْهَوٰى وَاتَّبَعَ

الْحَقَّ وَبِهِ اهْتَدٰى وَفِيهِ يَخْتَصِمُ الْمَلَأُ الْأَعْلٰى وَبِالْعَظِيمِ يُدْعٰى

فِي الْمَلَكُوتِ الْأَعْلٰى وَبِهِ يُبَاهِي الْمَلِكُ الْأَعْلٰى عَلَى الْعَرْشِ إِذْ هُوَ

عليه استوى بكلام القديم المصون من سجع الشيطان والباطل

کہ بر وی استوی می دارد بکلام خود کہ نگاہداشتہ شدہ است از سجع شیطان و از باطل

عند قراءة القارئ إذا قرأ كذلك لنصرف عنه السوء والفحشاء

وقت خواندن قاری ہرگاہ کہ بخواند قول حق سبحانہ تا اگر باز گردانیم از بندہ بدی را و زشتی را

إنه من عبادنا المخلصين إذ هو في السر والعلانية اتقى بالفرار

بدرستی کہ او از بندگان ماست کہ اخلاص دارند از جہت آنکہ آن بندہ در نہان و آشکارا پاک باشد

من الشيطن الرجيم ودعائه أخرى فالى الحذر واقع من العلي

از شیطان و از طلب او سزاوارتر و لایق تر ست زیرا کہ ترسیدن واقع ست از خدا

الأعلى حيث قال إن الشيطن لكم عدو فاتخذوه عدوا إنما يدعوا

حزبه ليكونوا من أصحب السعير ولقد أضل منكم جبلا كثيرا

أفلم تكونوا تعقلون فاتباع الشيطان أصل كل شقاوة و

آیا بودہ اید شما کہ دریابید آنرا پس پیروی کردن شیطان بیخ ہر بد بختی

عناء وفي المخالفة سعادة ونعماء وراحة وهدى والخلود في

رنج ست و در مخالفت او نیک بختی و نعمت ست و راحت ست و راہ راست و ہمیشہ بودن در

دار البقا فصل ويستفيد العبد بالاستعاذة خمسة

دار نعمت و بقا و حاصل میکند بندہ باستعاذہ پنج

أشياء أحدها الثبات على الدين والهدى والثاني السلامة

چیز را یکے از آن استوار بودن بر دین و راہ یافتن بود و دویم سلامت بودن

من شر اللعين والعنا والثالث الدخول في الحصن الحصين

از بدی ابلیس و رنج و سویم درآمدن در قلعہ محکم

والزلفى والرابع الوصول إلى المقام الأمين مع النبيين والصديقين

و قرب حاصل کردن و چہارم رسیدن بمقام کہ در وے امن ست با مصاحبت پیغامبران و صدیقان

والشهداء والصلحين والخامس نيل معونة رب الأرض والسماء

و شہیدان و نیکوکاران و پنجم رسیدن یاری پروردگار زمین و آسمان

كما ذكر في بعض الكتب المتقدمة لما قال إبليس اللعين في

چنانچہ ذکر کردہ شد در بعض کتب پیشینہ ہرگاہ گفت ابلیس در

مخاطبته لله عز وجل لآتينهم من بين أيديهم ومن خلفهم

خطاب کردن او بحق تعالی ہر آئینہ خواہم آمد با فرزندان آدم را از پیش ایشان و از پس ایشان

۲۷۹

وعن ايمانهم وعن شمائلهم قال الله تعالى وعزتي وجلالي لآمرهم

و از راستهای ایشان و از چپهای ایشان فرمود حق تعالی در جواب آن لعین هر آینه خواهم فرمود ایشان را

بالاستعاذة فاذا استعاذوا بي حفظتهم عن اليمين بالهداية وعن

با استعاذه پس وقتی که استعاذه بخواهند نگاه دارم ایشان را از جانب راست بهدایت و از

الشمال بالعناية وعن الخلف بالعصمة وعن القدام بالنصرة حتى

شمال بعنایت و از پس نگاهبانی و از پیش بیاری تا آنکه

لا تضرهم وسوستك يا ملعون وورد في بعض الاحاديث عن رسول

ضرر نکند وسوسه تو ای ملعون و وارد شده در بعضی احادیث از پیغمبر علیه السلام

الله صلى الله عليه وسلم انه قال من استعاذ بالله مرة حفظه الله تعالى في يوم

بدرستی فرمود هر کس که پناه جوید بخدا یکبار نگاه دارد او را حق تعالی در تمام روز

ذلك وقال ايضا عليه السلام اغلقوا ابواب المعاصي بالاستعاذة و

از شر شیطان و فرمود نیز ببندید درهای گناهان را با استعاذه و

افتحوا ابواب الطاعة بالتسمية قيل ان ابليس يبعث كل يوم

بگشائید درهای طاعتها را به بسم الله و گفته شده بدرستی که ابلیس میفرستد هر روز

ثلثمائة وستين عسكرا لاضلال المؤمن فاذا استعاذ بالله

سیصد و شصت لشکر را از برای گمراه کردن بنده مومن پس هرگاه که پناه جوید بخدا

نظر الله الى قلبه ثلثمائة وستين نظرة ففي كل نظرة من

نظر کند حق تعالی بدل او سیصد و شصت نظر پس در هر نظری از نظرهای

نظراته تهلك عسكر من عساكر الشيطان لعنه الله فصل

خود هلاک میکند حق تعالی لشکری را از لشکرهای شیطان

والذي يخاف الشيطان منه ويحذره الاستعاذة و

آن چیزی که میترسد از او شیطان و حذر میکند از او استعاذه است و

شعاع نور معرفة قلوب العارفين فان لم تكن من العارفين فعليك

پرتو نور شناخت دلهای عارفین پس اگر نباشی تو از عارفان پس بر تو لازم است

بالاستعاذة المتقين الى ان ترقى الى درجة العارفين فحينئذ شعاع نور

استعاذه پرهیزگاران تا آنکه برسی تو برتبه عارفان پس این هنگام پرتو نور

قلبك يكسر شوكته ويهزم جنده ويبيد خضراءه ويقلع شافته

دل تو میشکند قوت او را و هزیمت میدهد لشکر او را و هلاک میکند خاصان او را و بر میکند اصل او را

في خاصيتك وربما جعلت شحنة لاخوانك واتباعك كما

در حق خاص ذات تو و بسا که گردانیده میشوی شحنه نگاهبان از برای برادران و پیروان خود چنانچه

وَرَدَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي حَقِّ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رض اِنَّ الشَّيْطَانَ

وارد شده است از پیغمبر ص در حق حضرت عمر رض بدرستی شیطان میگریزد

يَفِرُّ مِنْ ظِلِّكَ يَا عُمَرُ وَقَوْلُهُ مَا سَلَكَ عُمَرُ وَادِيًا اِلَّا وَالشَّيْطَانُ

از سایهٔ تو ای عمر و قول رسول الله ص نرفت عمر رض در دشتی مگر آنکه شیطان

سَلَكَ غَيْرَ ذٰلِكَ الْوَادِي وَقِيلَ اِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ يُصْرَعُ اِذَا رَاٰهُ

رفت در غیر آن دشت و گفته شده است شیطان بدرستی بود که دیوانه میشد که دیدی

عُمَرَ رض فَاِذَا عَلِمَ الشَّيْطَانُ مِنَ الْعَبْدِ الصِّدْقَ فِي عَدَاوَتِهِ وَمُخَالَفَتِهِ

عمر را رض و هرگاه دانست شیطان از بنده راستی او در دشمنی خویش و مخالفت کردن

لِدَعْوَتِهِ اَيِسَ مِنْهُ وَتَرَكَهُ وَاشْتَغَلَ بِغَيْرِهِ وَاِنَّمَا يَأْتِيهِ اَحْيَانًا

درخواست ناامید میشود از او و ترک میکند او را و مشغول میشود بغیر او و جز این نیست که می آید آن بنده را

عَلَى وَجْهِ الْاِخْتِفَاءِ وَالتَّلَصُّصِ فَلْيَكُنِ الْعَبْدُ مُلَازِمًا لِلصِّدْقِ

بر طریق پنهانی و دزدی پس گو باشد بنده لازم گیرنده راستی را

مُسْتَيْقِظًا مُتَرَقِّبًا لِمَجِيءِ الشَّيْطَانِ وَكَيْدِهِ فَاِنَّ مَنْفَذَهُ دَقِيقٌ

بیدار ترسنده از آمدن شیطان را و مکر او را پس بدرستی سوراخ در آمدن او باریک است

وَعَدَاوَتَهُ قَدِيمَةٌ اَصْلِيَّةٌ وَاَنَّهُ يَجْرِي فِي الْجُلُودِ وَاللُّحُومِ مَجْرَى

و دشمنی او قدیم است و اصلی پس بدرستی او میرود در چرمها و گوشتها مانند روان شدن

الدَّمِ فِي الْعُرُوقِ وَقَدْ رُوِيَ عَنْ اَبِي هُرَيْرَةَ رض اَنَّهُ يَقُولُ بَعْدَ

خون در رگها و تحقیق مرویست بدرستی ابی هریره رض پس بود که میگفت بعد

كِبَرِهِ اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَعُوذُ بِكَ مِنْ اَنْ اَزْنِيَ اَوْ اَقْتُلَ فَقِيلَ لَهُ اَتَخَافُ

از کلان سالی خود بار خدایا بدرستی من پناه میگیرم بتو از زنا کردن و خون کردن پس گفته شد او را آیا میترسی

مِنْ ذٰلِكَ فَقَالَ كَيْفَ لَا اَخَافُ وَاِبْلِيسُ حَيٌّ فَصْلٌ وَاَوْلَى

ازین کارها پس گفت چون نترسم و حال آنکه ابلیس زنده است و بهترین چیزها

مَا يُسْتَعَانُ بِهِ عَلَى مُحَارَبَةِ الشَّيْطَانِ وَدَفْعِهِ كَلِمَةُ الْاِخْلَاصِ

که یاری طلب کرده میشود با او بر جنگ شیطان و دفع او کلمهٔ توحید است

وَذِكْرُ الْمَرْءِ رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ كَمَا قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَاكِيًا عَنْ رَبِّهِ

و یاد کردن بنده پروردگار خود را چنانچه فرمود پیغمبر ص در آن حال که حکایت کننده است از پروردگار

عَزَّ وَجَلَّ اَنَّهُ قَالَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ حِصْنِي فَمَنْ قَالَهَا دَخَلَ حِصْنِي وَمَنْ

کلمهٔ توحید قلعهٔ منست پس کسی که گفت کلمهٔ توحید را در آمد در قلعهٔ من و کسی که

دَخَلَ حِصْنِي فَقَدْ اَمِنَ مِنْ عَذَابِي وَقَوْلُهُ عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ

در آمد در قلعهٔ من ایمن شد از عذاب من و قول پیغمبر علیه السلام

مَنْ قَالَ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ مُخْلِصًا دَخَلَ الْجَنَّةَ فَالشَّيْطَانُ سَبَبُ
کسی که گفت کلمه توحید را در آن حال که باشد از اخلاص داخل شود در بهشت پس شیطان وسیله
الْعَذَابِ فَإِذَا قَالَ الْعَبْدُ الْكَلِمَةَ وَتَقَمَّصَ بِمُوجِبَاتِهَا مِنْ أَدَاءِ
عذاب سبب پس وقتی گفت بنده کلمه توحید را و پوشید موجبات آن کلمه را از ادای
الْأَوَامِرِ وَتَرْكِ النَّوَاهِي فَرَآهُ الشَّيْطَانُ مُتَلَبِّسًا بِذٰلِكَ تَبَاعَدَ مِنْهُ
امرها و ترک کردن نواهی پس دید شیطان او را پوشیده با این لباس دور میشود از او
وَلَمْ يَقْدِمْ عَلَيْهِ فَنَجَا الْعَبْدُ مِنْ فِتْنَتِهِ كَمَا يَنْجُو بِجُنَّتِهِ الْقِتَالِ
و پیش نمی آید بر او پس نجات یافته بنده از فتنه او چنانچه نجات می یابد به سپر جنگ خود
مِنْ سِلَاحِ عَدُوِّهِ وَكَذٰلِكَ التَّسْمِيَةُ يُكْثِرُ ذِكْرَهَا فَإِنَّهُ رُوِيَ
از سلاح دشمن خود و همچنین تسمیه بسیار گوید او را پس بدرستیکه روایت
عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ سَمِعَ رَجُلًا يَقُولُ تَعِسَ الشَّيْطَانُ فَقَالَ
از پیغمبر علیه السلام بدرستیکه شنید مردی را که میگفت هلاک باد شیطان را پس گفت
لَهُ عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ لَا تَقُلْ هٰكَذَا فَإِنَّهُ يَتَعَاظَمُ الشَّيْطَانُ
او را پیغمبر مگو این چنین پس بدرستیکه ابلیس بزرگ میشود
اللَّعِينُ وَيَقُولُ بِعِزَّتِي غَلَبْتُكَ وَلٰكِنْ قُلْ بِسْمِ اللّٰهِ فَإِنَّهُ يَتَصَاغَرُ
و میگوید سوگند به عزت خود غالب آمدم بر تو و لیکن بگو بسم الله الرحمن الرحیم پس بدرستیکه
الشَّيْطَانُ حَتَّى يَصِيرَ مِثْلَ الذَّرَّةِ وَكَذٰلِكَ يُسْتَعَانُ عَلَيْهِ
شیطان خورد شود تا گردد مانند مورچه خورد و همچنین طلب یاری کرده میشود بر ابلیس
بِتَرْكِ الطَّمَعِ فِيمَا سِوَى فَضْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ أَبْنَاءِ الدُّنْيَا وَ
به گذاشتن طمع در هر چه غیر فضل و عنایت حق تعالی است از فرزندان دنیا
أَمْوَالِهِمْ وَحَمْدِهِمْ وَثَنَائِهِمْ وَجَمْعِهِمْ وَالتَّكَثُّرِ بِهِمْ وَهَدَايَاهُمْ
و مالهای ایشان و حمد و ثنای ایشان و جمع کردن ایشان و بسیار حاصل کردن ایشان و هدایای ایشان
فَإِنَّ الدُّنْيَا وَأَبْنَاءَهَا مَالُ الشَّيْطَانِ وَجُنُودُهُ وَحِزْبُهُ وَالْمَرْءُ
پس بدرستیکه دنیا و فرزندان او مال شیطان است و لشکر او و گروه او و مرد
مَعَ مَالِهِ وَالْمَلِكُ مَعَ جُنْدِهِ فَعَلَى الْعَبْدِ الْيَأْسُ مِنْ ذٰلِكَ كُلِّهِ وَ
با مال خویش است و پادشاه با لشکر خود است پس بر بنده است نومید شدن از اینها همه و
الْاِسْتِغْنَاءُ بِاللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالثِّقَةُ بِهِ وَالتَّوَكُّلُ عَلَيْهِ وَالرُّجُوعُ
بی نیازی حاصل کردن بخدا تعالی و استوار شدن و تکیه کردن بخدا و توکل کردن بر او و باز گشتن
إِلَيْهِ فِي جَمِيعِ أُمُورِهِ وَأَحْوَالِهِ وَاسْتِعْمَالُ الْوَرَعِ مِنَ الْحَرَامِ وَالشُّبْهَةِ
بسوی او در همه کارها و حالهای خود و استعمال کردن پرهیزگاری از حرام و شبهه

وَتَرْكُ مِنَّةِ الْخَلْقِ وَالتَّقْلِيلُ مِنْ مُبَاحِ الدُّنْيَا وَحَلَالِهَا وَالْأَكْلِ

وگذاشتن منت خلق را و اندک گرفتن از مباحات دنیا و حلال آن و ترک خوردن

لِشَهْوَةٍ وَشَرَهٍ كَحَاطِبِ اللَّيْلِ مِنْ غَيْرِ تَفْتِيشٍ وَتَنْقِيرٍ وَمَنْ لَمْ يُبَالِ

برای خواهش نفس و حرص او ... بغیر جستجو و کاویدن و کسی که باک ندارد

مِنْ أَيْنَ مَطْعَمُهُ وَمَشْرَبُهُ لَمْ يُبَالِ اللّٰهُ تَعَالَى مِنْ أَيِّ أَبْوَابِ النَّارِ

که از کجاست خورش او و شراب او باک ندارد حق تعالی از هر دری از درهای دوزخ

يُدْخِلُهُ فَيَلْزَمُ الْعَبْدُ ذٰلِكَ حَتّٰى يَائَسَ الشَّيْطَانُ مِنْهُ فَيَسْلَمُ

درآرد او را پس لازم گیرد بنده این پرهیزگاری را تا آنکه ناامید شود شیطان از وی پس سلامت ماند

بِرَحْمَةِ اللّٰهِ وَعَوْنِهِ فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ فَالشَّيْطَانُ قَرِينُهُ فِي قَلْبِهِ

برحمت خدا تعالی و یاری وے پس اگر نکند اینها را پس شیطان همنشین اوست در دل او

وَصَدْرِهِ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمٰنِ نُقَيِّضْ لَهُ

و در سینه او فرمود حق تعالی و هر که روگرداند از ذکر خدا تعالی میگماریم براو

شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ فَتَارَةً يُوَسْوِسُهُ فِي الصَّلٰوةِ وَأُخْرٰى

شیطان را پس آن شیطان او را همنشین است پس گاهی وسوسه میکند او را در نماز و گاهی

يُمَنِّيهِ الْأَمَانِيَّ الْبَاطِلَةَ مِنْ شَهَوَاتِ النَّفْسِ الْمُحَرَّمَةِ مِنْهَا وَالْمُبَاحِ

آرزومند میگرداند او را بآرزوے باطله از شهوتهاے نفس که حرام اند و مباح اند

وَتَارَةً يُثَبِّطُهُ عَنِ الْمُسَارَعَةِ فِي الْخَيْرَاتِ وَالْإِتْيَانِ بِالسُّنَنِ وَ

و بار دیگر باز میدارد او را از جستن کردن در نیکیها و از ادا کردن سنتها و

الْوَاجِبَاتِ وَالْعِبَادَاتِ وَالْقُرُبَاتِ فَيَخْسَرُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ فَيُحْشَرُ

واجبات و عبادات و طاعات پس زیانکار میشود در هر دو جهان پس برانگیخته میشود

مَعَهُ وَرُبَّمَا سَلَبَ الْإِيمَانَ فِي آخِرِ عُمْرِهِ فَيَخْلُدُ مَعَهُ فِي النَّارِ يَوْمَ

با آن شیطان و بسا است که کشیده میرود ایمان را در آخر عمر او پس همیشه باشد با آن شیطان در آتش دوزخ روز

الْقِيٰمَةِ مَعَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَقَارُوْنَ نَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنْ سَلْبِ الْإِيمَانِ

قیامت با این کافران نگونسار پناه میجوئیم بخدا از زوال ایمان

وَمُتَابَعَةِ الشَّيْطَانِ فِي السِّرِّ وَالْإِعْلَانِ فَصْلٌ وَرَدَ عَنْ مُقَاتِلٍ

و پیروے شیطان در نهانی و آشکارا روایت از مقاتل

عَنِ الزُّهْرِيِّ عَنْ عُرْوَةَ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهَا أَنَّهَا قَالَتْ رَاحَ

از زهری از عروه از عائشه رض بدرستی آن عائشه گفت شب گذرانیدند

أَصْحَابُ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَاتَ عَشِيَّةٍ يُرِيْدُوْنَ رَسُوْلَ اللّٰهِ

اصحاب رسول الله صم در یک شبانگاه طلب میکردند رسول الله را صم

۲۵۳

صلى الله عليه وسلم فيهم ابو بكر وعمر وعثمان وعلي وسلمان وعمار بن

دران اصحاب بودند آن یاران

ياسر رضي الله تعالى عنهم اجمعين فخرج رسول الله صلى الله عليه وسلم و

پس برآمد رسول

قد اخذته الرحضاء يعني عرق الحمى يتحدر منه مثل الجمان

تحقیق گرفته بود اورا رحضا مراد از رحضا خوے تپ ست که فرو دوے آید ازو مانند جمان

يعني اللؤلؤ ثم مسح الجبهة وقال لعن الله الملعون ثلاثا ثم

مراد از جمان لولوست پس مسح کرد پیشانی خود را و گفت لعنت کند خدا این ملعون را سه بار پس

اطرق فقال له علي رض بابي وامي من لعنت آنفا فقال صلى الله عليه وسلم

فرو داند اخت سر را پس گفت پیغمبر را علی فدای تو باد پدر و مادر من چه کس را لعنت کردی تو اکنون پس گفت

ابليس الخبيث عدو الله ادخل ذنبه في دبره فباض سبع بيضات

ابلیس چرکین را که دشمن خداست در آورد دم خود را در دبر خود پس بیضه داد هفت بیضه

هم اولاده الموكلون بني آدم احدهم اسمه المدحش وكل

پس ایشان اند اولاد ابلیس که گماشته شده اند بفرزندان آدم یکے از ایشان نام او مدحش ست گماشته

بالعلماء يردهم الى الاهواء المختلفة والثاني اسمه حديث و

بعلما که باز میگرداند ایشان را بسوی هواهای مختلف و دوم نام او حدیث ست و

هو صاحب الصلوة ينسيهم الذكر ويغبنهم بالمخطط ويطرح

او موکل نماز ست فراموش میکناند ایشان را ... و میاندازد

عليهم التثاؤب والنعاس حتى ينام احدهم فيقال له يذمت

بر ایشان فاژه و پینکی را تا اگر خواب کند یکے از ایشان گفته میشود او را تحقیق خواب

فيقول لم انم فيدخل في الصلوة بغير وضوء والذي نفس

جواب گوید نکرده ام پس میدرآید در نماز بغیر وضو سوگند ست بان ذات

محمد بيده ليخرج احدهم من صلوته ما له شطرها ولا ربعها

که جان محمد در دست اوست هر آینه برآید یکے از ایشان از نماز خود در حال او که نیست او را نیمه او و چهارم حصه او

ولا عشرها ووزرها اكثر من اجرها والثالث اسمه الزلنبون

و نه دهم حصه او و گناه آن نماز بیش از ثواب اوست و سیوم نام او زلنبون ست

وهو صاحب الاسواق يامرهم بالتطفيف والكذب في الشرى

و او صاحب بازار ها است میفرماید ایشان را بکم نمودن و دروغ گفتن در خرید و فروخت

والبيع والتحلي لسلعة والمدح لها اذا باعها حتى ينفقها

و خریدن و آراسته کردن کالاے خود را و ستودن او را وقتیکه فروخته شد او را تا آنکه رواج دهد او را

٢٥٤

عَنْ نَفْسِهٖ وَالرَّابِعُ اِسْمُهُ بَتْرٌ وَهُوَ صَاحِبُ قَدِّ الْجُيُوْبِ وَ

از خود و چهارمے نام او بتر است و او صاحب پاره کردن گریبانها ست و

خَمْشِ الْوُجُوْهِ وَالدُّعَاءِ بِالْوَيْلِ وَالثُّبُوْرِ عِنْدَ نُزُوْلِ الْمُصِيْبَةِ

خراشیدن رویها و دعا کردن بهلاکت وقت فرود آمدن مصیبت

حَتّٰى يُحْبِطَ اَجْرَ صَاحِبِهَا وَالْخَامِسُ اِسْمُهُ مَنْشُوْطٌ وَهُوَ صَاحِبُ

تا آنکه ضایع شود اجر صاحب مصیبت و پنجمین نام او منشوط است و او صاحب

اَخْبَارِ الْكَذِبِ وَالنَّمِيْمَةِ وَالْهَمْزِ وَالْغَمْزِ حَتّٰى يُؤْثِمَ الْعِبَادَ وَ

خبرهاے دروغ است و سخن چینی و طعنه کردن در آبروے مردم و چشمک زدن تا آنکه گناهگار کند بندگان را و

السَّادِسُ اِسْمُهُ دَاسِمٌ وَهُوَ صَاحِبُ الدُّبُرِ الَّذِيْ يَنْفُخُ فِي الْاِحْلِيْلِ

ششمین نام او داسم است و آن صاحب دبر است که دم میزند در سوراخ ذکر مردم

وَعَجُزِ الْمَرْاَةِ حَتّٰى يَزْنِيَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا بِصَاحِبِهٖ وَالسَّابِعُ

و در سرین زنان تا آنکه زنا میکند هر یکے از ایشان بدیگرے و هفتمین

اِسْمُهُ الْاَعْوَرُ وَهُوَ صَاحِبُ السَّرِقَةِ يَقُوْلُ لِلسَّارِقِ تَسُدُّ بِهَا

نام او اعور است و او صاحب دزدی است میگوید مر دزد را که ببندی تو باین مال

فَاقَتَكَ وَتَقْضِيْ بِهَا دَيْنَكَ وَتَسْتُرُ بِهَا عَوْرَتَكَ ثُمَّ تَتُوْبُ

فاقه خود را و ادا میکنی باین وام خود را و میپوشی تو باین ستر عورت را پس از آن توبه میکنی

فَيَنْبَغِيْ لِكُلِّ مُؤْمِنٍ اَنْ لَّا يَغْفُلَ عَنِ الشَّيْطَانِ فِيْ سَائِرِ اَحْوَالِهٖ

پس سزاوار است مر مؤمن را اینکه غافل نشود از شیطان در همه حال خود

وَلَا يَاْمَنَهُ فِيْ جَمِيْعِ اُمُوْرِهٖ فَقَدْ جَاءَ فِي الْحَدِيْثِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

و ایمن نباشد از او در همه کارهاے خود چنین آمده است در روایت از پیغمبر ع

اَنَّهُ قَالَ اِنَّ لِلْوُضُوْءِ شَيْطَانًا يُقَالُ لَهُ الْوَلْهَانُ فَاسْتَعِيْذُوْا

بدرستی پیغمبر ع فرمود مر وضو را شیطانی است گفته میشود او را ولهان پس پناه جوئید

بِاللّٰهِ مِنْهُ وَجَاءَ فِي الْحَدِيْثِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهُ قَالَ تَرَاصُّوْا

بخدا از او و در حدیث است از پیغمبر علیه السلام بدرستی فرمود پیوسته کنید

فِي الصُّفُوْفِ لِئَلَّا يَتَخَلَّلَكُمُ الشَّيْطَانُ كَاَنَّهَا بَنَاتُ حَذَفٍ

صفهاے نماز را تا آنکه نه درآید در میان شما شیطان چنانچه که آن صفهاے شما را ... حذف

قَالَ اَبُوْ حَنِيْفَةَ قَالَ اَبُوْ عُبَيْدَةَ هِيَ هٰذِهِ الْغَنَمُ الصِّغَارُ

گفت ابو حنیفه که گفت ابو عبیده آن بنات حذف همین گوسفندان کوچک

الْحِجَازِيَّةُ وَاحِدَتُهَا حَذَفَةٌ وَيُقَالُ نَقَدٌ اَيْضًا وَيُقَالُ لَيْسَ

حجازیه اند واحد آن حذفه است و گفته میشود او را نقد بحرکت و ساکن و گفته شده است که نیست

٢٥٥

لما اذناب ولا اذان يجاء بها من جرش بلدة باليمن وقد

روى عن عثمان بن العاص انه قال قلت يا رسول الله كيف

حال الشيطان بيني وبين صلوتي وقراءتي فقال صلى الله عليه وسلم

ذلك شيطان يقال له خنزب اذا احسسته فتعوذ بالله منه

واتفل عن يسارك ثلاثا قال ففعلت ذلك فاذهبه الله

عني وقال النبي صلى الله عليه وسلم في الحديث المشهور ما منكم من احد

الا وله شيطان قالوا ولا انت يا رسول الله قال صلى الله عليه وسلم ولا

انا الا ان الله تبارك وتعالى قد اعانني عليه فاسلم منه و

في حديث اخر عنه صلى الله عليه وسلم وما منكم من احد الا وقد وكل

به قرينه من الجن قيل ولا انت يا رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ولا

انا الا ان الله قد اعانني عليه فاسلم فلا يامرني الا بخير و

قيل ان الله لما لعن ابليس خلق منه زوجته الشيطانة من

ضلعه الايسر كما خلقت حوا من ادم عليه السلام فغشيها

فحملت منه احدى وثلاثين بيضة فصارت اصلا

لذريته فتفرعت الذرية عنها فطبقت البر والبحر حتى

قيل نفضت كل بيضة عشرة آلاف ذكرا وأنثى يعني
تفرعت منها فكسفوا الجبال والجزائر والخرابات والفلوات
والبحار والرمال والأدغال والآجام والعيون ومجامع الطرق
والحمامات والكنف والمزابل والهواء ومعارك الحروب والنواويس
والقبور والدور والقصور وخيام الأعراب وجميع البقاع
وقال الله أفتتخذونه وذريته أولياء من دوني وهم لكم
عدو بئس للظالمين بدلا فويل لمن استبدل بعبادة الله عز
وجل طاعة الشيطان وذريته لا جرم أنه معهم في النار خالدا
فيها إن لم يتب ولم يتدارك فيتنبه لنفسه ويسعى في فكاكها
وخلاصها فيفارق قرناء السوء والأعمال الخبيثة ودعاة
الضلال وجنود الشيطان فيرجع إلى الله ويلزم طاعته و
يجالس العلماء من عباده والعارفين به العاملين له الداعين إليه
الراغبين فيه والراجين بفضله الخائفين لسطوته الراهبين
من أخذه الزاهدين في الدنيا الراغبين في العقبى القائمين
في الليل والصائمين في النهار الباكين على ما فات من أيام البطالات

٢٥٧

العازمين على الخيرات فيما يأتي من الساعات التائبين من

عزم کنندہ اند بر نیکیہا در ہر چہ مے آید از ساعتہا توبہ کنندہ اند از

جميع الذنوب والخطيئات المتوكلين على خالق الأرض والسموات

ہمہ گناہان و خطاہا توکل کنندہ اند بر پیدا کنندہ زمین و آسمانہا

الواثقين برب الخليقة والبركات في اللحظات والساعات

و اعتماد و تکیہ کنندہ اند بر پروردگار خلق و برکتہا در ہمہ لحظہا و ساعتہا

القانتين في آناء الليل وأطراف النهار أولئك آمنون من

عبادت کنندہ اند در ساعت شب و اطراف روز ایشان ایمن اند از

التلاسل بالأغلال وآفات الدنيا وأهوال النيران لأنهم خالفوا

بہ زنجیرہا و طوقہا و آفتہائے دنیا و از ترسہائے آتشہائے دوزخ زیرا کہ ایشان مخالفت کردند

طاعة الشيطن وأطاعوا الرحمن في السر والإعلان فقابلهم الديان

فرمان شیطان را و فرمانبرداری کردند حق را در نہان و آشکارا پس مقابلہ کرد ایشان را

وجازاهم المنان بما أخبر في قوله البيان فوقيهم الله شر ذلك

و جزا داد ایشان را پروردگار عطا دہندہ بہ چیزے کہ خبر دادہ است در قول او کہ روشن است پس نگاہ داشت ایشان را

اليوم ولقيهم نضرة وسرورا وجزيهم بما صبروا جنة وحريرا

از بدی آن روز و بخشید ایشان را تازگی و خوشحالی و جزا داد ایشان را بمقابلہ صبر کردن ایشان جنت و ابریشم

وبقوله تعالى إن المتقين في جنت ونهر في مقعد صدق عند

و بخبرے کہ خبر کرد بقول خود بدرستی کہ پرہیزگاران در بہشتہا اند و جویہا در جائے نشست راست نزد

مليك مقتدر وقال الله تعالى ولمن خاف مقام ربه جنتان وقد

پادشاہ کہ خداوند قدرت کامل است و فرمود حق تعالی کسی را کہ ترسید از جائے ایستادن پیش پروردگار وی دو بوستان

ذكر الله عز وجل في كتابه هذا العبد المفتون بعد تقواه

بتحقیق یاد کرد حق تعالی در کتاب خود این بندہ را فتنت مبتلا کردہ شدہ است پس از تقوے خود

بقوله تعالى إن الذين اتقوا إذا مسهم طائف من الشيطن

بقول خود بدرستی آنها کہ پرہیزگار اند وقتیکہ برسد ایشان را وسوسہ طواف کنندہ از شیطان

تذكروا فإذا هم مبصرون فأخبر عز وجل أن جلاء القلوب

یاد میکنند حق تعالی را پس ناگاہ ایشان بینندہ اند حق را از باطل پس خبر کرد حق تعالی بدرستی روشنی دلہا

بذكر الله وبه يزول عنها الغطاء والظلمة والرين والغفلة

بیاد حق تعالی است و بذکر خدا دور میشود از آن دلہا پردہ و تاریکی و زنگ و غفلت

وبه ينكشف الكروب فالذكر مفتاح التقوى والورع و

و بیاد منکشف میشود اندوہا پس ذکر حق تعالی کلید پرہیزگاریست و ترک حرام ست

٢٥٩

التقوى باب الآخرة كما أن الهوى باب الدنيا قال الله تعالى

و تقوی دروازه آخرت است چنانچه هوا دروازه دنیا است پس فرمود حق تعالی

واذكروا ما فيه لعلكم تتقون فأخبر تبارك وتعالى أن

یاد کنید چیزی را که در آن است تا باشد که شما متقی شوید پس خبر کرد حق تعالی بدرستیکه

الإنسان بالذكر يتقي

فصل

وفي القلب لمتان لمة

انسان بیاد حق پرهیزگار شود در دل بنده دو وجه آینده اند فرود آمده

الملك وهي إيعاد بالخير والتصديق بالحق ولمة من العدو

فرشته و آن وعده کردن است بنیکی و تصدیق کردن بر راستی و دو وجه آینده است از دشمن

وهي إيعاد بالشر وتكذيب بالحق ونهي عن الخير وهو مروي

و آن ترسانیدن است از بدی و دروغ داشتن حق را و باز داشتن از نیکی و این مرویست

عن عبد الله بن مسعود رض وقال الحسن البصري رحمة الله عليه

از عبد الله رض گفت حسن بصری رح

وإنما هما همان يجولان في القلب هم من الله وهم من العدو

جز این نیست دو خطره اند میگردند در دل خطره ایست از حق تعالی و خطره ایست از شیطان

فرحم الله عبدا وقف عند همه فما كان من الله أمضاه وما كان

پس رحم کند خدا تعالی بنده را که ایستاده شود نزد خطره خود پس هر خطره که بوده است از خدا روان کرد او را

من عدوه جاهده وقال مجاهد في قول الله تعالى من شر الوسواس

از دشمن او جهاد کرد با وی و گفت مجاهد در تفسیر قول خدا تعالی پناه میگیرم از بدی وسواس کننده که

الخناس قال هو ينبسط على قلب الإنسان فإذا ذكر الله خنس و

خناس است پس رونده گفت مجاهد آن خناس پهن میشود بر دل بنده پس وقتیکه یاد میکند خدا را باز میگردد

انقبض وإذا غفل انبسط على قلبه وقال مقاتل هو الشيطان

در هم میشود و وقتیکه غافل میشود از یاد حق پهن میشود بر دل او و گفت مقاتل آن خناس شیطان است

في صورة الخنزير معلق في القلب في جسد ابن آدم يجري منه

در صورت خوک چسپنده است بدل در تن پسر آدم میرود از وی

مجرى الدم سلطه الله عز وجل على ذلك من الإنسان فذلك

مجرای رفتن خون گماشته است او را خدا تعالی بر آن دل آدمی پس آنست مراد از

قوله الذي يوسوس في صدور الناس فإذا سهى ابن آدم وسوس

قول خدا تعالی آن خناس که وسوسه میکند در سینه های مردم پس وقتیکه سهو میکند آدمی وسوسه میکند

في قلبه حتى يبتلع قلبه الخناس الذي إذا ذكر الله عز وجل

خناس در دل او تا آنکه فرو میبرد دل او خناس آنکه وقتیکه یاد میکند حق تعالی را

الوسوسه ۵۳ … ای من ۵۲ مجمع البحار … ۵۱

ابن آدم خنس عن قلبه فذهب عنه وخرج من جسده وقال

آدمی باز پس میشود از دل او پس دور میشود از وی و برآید از تن او و گفت

عكرمة الوسواس محله من الرجل في فؤاده وعينيه ومحله

عکرمه وسواس جای او از مرد دل و دو چشم اوست و محل آن وسواس

في المرأة في عينيها اذا اقبلت وفي عجزتها اذا ادبرت

از زن در دو چشم اوست وقتی که روآرد و در سرین اوست وقتی که پشت دهد

فصل وفي القلب خواطر ستة احدها خاطر النفس و

و در دل شش خاطره است یکی از آنها خاطر نفس اوست و

الثاني خاطر الشيطان والثالث خاطر الروح والرابع خاطر الملك

دوم خاطر شیطان است و سیوم خاطر روح است و چهارم خاطر فرشته است

والخامس خاطر العقل والسادس خاطر اليقين فخاطر النفس يأمر

و پنجم خاطر عقل است و ششمین خاطر یقین است پس خاطر نفس امر میکند

بتناول الشهوات ومتابعة الهوى المباح منه والحرج وخاطر

بتناول شهوت ها و پیروی کردن هوای نفس را که مباح است و گناه است و خاطر

الشيطان يأمر في الاصل بالكفر والشرك والشكوى والتهمة لله

شیطان میفرماید در اصل اعتقاد بکفر و انباز کردن خدای را و گله کردن از او و تهمت کردن

عز وجل في وعده وفي الفرع بالمعاصي والتسويف بالتوبة وما

در وعده او و در اعمال جوارح بگناهان و بفردا انداختن توبه را و بچیزی که

فيه هلاك النفس في الدنيا والآخرة فالخاطران مذمومان محكوم

در هلاک نفس است در دنیا و آخرت پس هر دو خاطر مذموم کرده شده اند

لهما بالسوء وهما لعموم المؤمنين وخاطر الروح وخاطر الملك

مر ایشان را بدی و این هر دو خاطر از برای عام مسلمانان است و خاطر روح و خاطر فرشته

يردان بالحق والطاعة لله عز وجل وما يكون عاقبته سلامة الدنيا

فرود می آیند با مر حق و فرمانبرداری مر خدای را و چیزی که باشد پس او سلامتی دنیا

والآخرة وما يوافق العلم فهما محمودان لا يعدمهما خصوص الناس

و آخرت و چیزی که موافق علم باشد پس این دو خاطر ستوده شده اند نایاب نمیکنند این دو را

واما خاطر العقل فتارة يأمر بما يأمر به النفس والشيطان وتارة

و اما خاطر عقل پس گاهی میفرماید بچیزی که میفرماید باو نفس و شیطان و گاهی امر میکند

بما يأمر به الروح والملك وذلك حكمة من الله واتقان لصنعته

بچیزی که امر میکند باو روح و فرشته و این خاطر عقل حکمت است از حق تعالی و محکم کردن مر صنع خود را

۲۶۰

لِيَدْخُلَ العَبْدُ فِي الخَيْرِ وَالشَّرِّ بِوُجُودِ مَعْقُولٍ وَصِحَّةِ شُهُودٍ

تا اندر آید بنده در نیکی و بدی بیافت معقول و درستی شهود

وَتَمْيِيزٍ فَيَكُونُ عَاقِبَةُ ذَلِكَ مِنَ الجَزَاءِ وَالعِقَابِ عَائِداً لَهُ وَعَلَيْهِ

و تمییز پس باشد آن از ثواب و عقاب باز گردنده برای نفع و برای ضرر او

لِأَنَّ اللّٰهَ تَعَالَى جَعَلَ الجِسْمَ مَكَاناً لِجَرَيَانِ أَحْكَامِهِ وَمَحَلّاً لِنَفَاذِ

زیرا که حق تعالی گردانید تن را جای روان گردان احکام خویش و محل از برای روان کردن

مَشِيئَتِهِ فِي مَبَانِي حِكْمَتِهِ كَذَلِكَ جَعَلَ العَقْلَ مَطِيَّةَ الخَيْرِ وَالشَّرِّ

ارادت خویش در اصل حکمت خود هم چنین گردانید عقل را مرکب نیکی و بدی

يَجْرِي مَعَهُمَا فِي خِزَانَةِ الجِسْمِ إِذَا كَانَا مَكَاناً لِلتَّكْلِيفِ وَمَوْضِعاً

روان میشود آن عقل با این هردو در گنجینه تن و چنانکه باشد آن عقل و جسم جای تکلیف و محل

لِلتَّصْرِيفِ وَسَبَباً لِلتَّعْرِيفِ العَائِدِ إِلَى لَذَّةِ النَّعِيمِ أَوْ عَذَابٍ أَلِيمٍ

از جهت گردانیدن او از حالی بحالی و باشد سبب از برای دانانیدن چیزی گردنده است آن دانش لذت

وَأَمَّا خَاطِرُ اليَقِينِ وَهُوَ رُوحُ الإِيمَانِ وَمَوْرِدُ العِلْمِ يَرِدُ مِنَ اللّٰهِ

و اما خاطر یقین و آن روح ایمان است و محل ورود علم است وارد میشود و آن خاطر

تَعَالَى وَيَصْدُرُ عَنْهُ وَهُوَ مَخْصُوصٌ بِخَوَاصٍّ مِنَ الأَوْلِيَاءِ المُوقِنِينَ

و پیدا میشود از و و این خاطر مخصوص است بخواص از اولیا که یقین کننده اند

الصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالأَبْدَالِ لَا يَرِدُ إِلَّا بِحَقٍّ وَإِنْ خَفِيَ وُرُودُهُ

و راست اند و شهیدان که ابدال اند وارد میشود مگر بحق و اگرچه پنهان باشد وارد شدن

وَدَقَّ مَجِيئُهُ وَلَا يَنْقَدِحُ إِلَّا بِعِلْمٍ لَدُنِّيٍّ وَأَخْبَارِ الغُيُوبِ وَأَسْرَارِ

و باریک باشد آمدن او و ظاهر نمیشود آن خاطر مگر بعلم لدنی و خبرهای غایب و رازهای

الأُمُورِ فَهُوَ لِلْمَحْبُوبِينَ وَالمُرَادِينَ وَالمُخْتَارِينَ القَائِمِينَ لِلّٰهِ

اشیا پس این خاطر از برای کسانیست که محبوب خدا اند و مراد او هستند و برگزیده شده گویند و اند مر خدا را

الغَائِبِينَ عَنْ ظَوَاهِرِهِمْ الَّذِينَ انْقَلَبَتْ عِبَادَاتُهُمُ الظَّاهِرَةُ إِلَى

پنهان اند از ظواهر خویش آنکسانیکه برگشته عبادتهای ظاهر برایشان بسوی عبادتهای

البَاطِنَةِ مَا خَلَا الفَرَائِضَ وَالسُّنَنَ المُؤَكَّدَاتِ فَهٰؤُلَاءِ أَبَداً فِي

باطن یعنی هستند اهل گردند نوافل ظاهر را بتوجه باطن بجناب قدس حضرت الهی سوای فرائض و سنن موکده

مُرَاقَبَةِ بَوَاطِنِهِمْ وَاللّٰهُ تَعَالَى يَتَوَلَّى تَرْبِيَةَ ظَوَاهِرِهِمْ كَمَا قَالَ عَزَّ

بپاسبانی درونهای خود اند و حق تعالی بخود گرفته است تربیت ظاهرهای شان را چنانچه فرموده است

وَجَلَّ وَعَلَا فِي كِتَابِهِ العَزِيزِ إِنَّ وَلِيِّيَ اللّٰهُ الَّذِي نَزَّلَ الكِتَابَ وَ

پروردگار بزرگ و تعالی در کتاب مجید خود که ولی من خداست که فرود آورد کتاب را و

هُوَ يَتَوَلَّى الصّٰلِحِيْنَ تَوَلَّاهُمْ وَكَفَاهُمْ وَاَشْغَلَ قُلُوْبَهُمْ بِمُطَالَعَةِ

او دوست میشود صالحان را دوست گرفته است حق تعالی کار صالحان را و بس شد برای ایشان و مشغول ساخت دلهای ایشان را

اَسْرَارِ الْغُيُوْبِ وَنَوَّرَهَا بِالتَّجَلِّيْ فِيْ كُلِّ قَرِيْبٍ فَاصْطَفَاهُمْ لِمُحَادَثَتِهٖ

رازهای پنهان و روشن گردانید آن دلها را بجلوه کردن در هر نزدیکی پس برگزید ایشان را برای سخن کردن خویش

وَاخْتَصَّهُمْ بِالْاُنْسِ بِهٖ وَالسُّكُوْنِ اِلَيْهِ وَالطُّمَانِيْنَةِ لَدَيْهِ فَهُمْ

و خاص کرد ایشان را بانس خود و قرار گرفتن بسوی او و آرام یافتن بنزد او پس ایشان

فِيْ كُلِّ يَوْمٍ فِيْ مَزِيْدِ عِلْمٍ وَّنُمُوِّ مَعْرِفَةٍ وَّتَوْفِيْرِ نُوْرٍ وَّقُرْبٍ مِّنْ

در هر روز در زیادتی علم و افزونی معرفت اند و توفیر نور و قرب اند از

مَحْبُوْبِهِمْ وَمَعْبُوْدِهِمْ وَهُمْ فِيْ نَعِيْمٍ لَّا نَفَادَ لَهٗ وَاٰلَاۤءٍ لَّا انْقِطَاعَ

محبوب و معبود خویش پس ایشان در نعمت اند که تمامی نیست

لَهَا وَسُرُوْرٍ لَّا غَايَةَ لَهٗ وَلَا مُنْتَهٰى فَاِذَا بَلَغَ الْكِتَابُ اَجَلَهٗ وَانْتَهٰى

آن نعمتها را و در عطاها اند که نیست انقطاع آنها را و در خوشی اند که نیست نهایت او را پس چون برسد نوشته عمر ایشان

مَا قُدِّرَ لَهُمْ مِّنَ الْبَقَاۤءِ فِيْ دَارِ الْفَنَاۤءِ نَقَلَهُمْ مِّنْهَا بِاَحْسَنِ

چیزی که تعیین کرده شده است ایشان را از بقا در سرای فنا ببرد ایشان را ازین دار فنا به نیکوترین

الْاِنْتِقَالِ كَمَا يُنْقَلُ الْعَرُوْسُ مِنْ حُجْرَةٍ اِلٰى دَارٍ مِّنَ الْاَدْنٰى اِلَى

انتقال چنانچه برده میشود عروس را از خانه تنگ بسوی سرای از جای پست بجای

الْاَعْلٰى فَالدُّنْيَا فِيْ حَقِّهِمْ جَنَّةٌ وَّفِي الْاٰخِرَةِ لِاَعْيُنِهِمْ قُرَّةٌ وَّهُوَ

بلند پس دنیا در حق ایشان بهشت است و در آخرت مر چشم ایشان را روشنی و سردی است و آن

النَّظَرُ اِلٰى وَجْهِ الْكَرِيْمِ مِنْ غَيْرِ حِجَابٍ وَّلَا بَابٍ وَّلَا حَاجِبٍ وَّلَا

نظر کردن است دیدار حق تعالی بی پرده و بی دربان و بی در

بَوَّابٍ وَّلَا مَانِعٍ وَّلَا حَاسِدٍ وَّلَا مَنٍّ وَّلَا امْتِنَانٍ وَّلَا ضَيْمٍ وَّلَا ضَرَرٍ

نگاهبان و بی منع کننده و بی حسد کننده و بی منت نهادن و قبول کردن منت و بی ظلم و بی ضرر

وَّلَا انْقِطَاعٍ وَّلَا نَفَادٍ كَمَا قَالَ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ اِنَّ الْمُتَّقِيْنَ فِيْ جَنّٰتٍ

و بی منقطع شدن و تمام شدن

وَّنَهَرٍ فِيْ مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيْكٍ مُّقْتَدِرٍ وَّكَمَا قَالَ لِلَّذِيْنَ

و چنانچه فرمود حق تعالی مر کسانی را

اَحْسَنُوا الْحُسْنٰى وَزِيَادَةٌ اَحْسَنُوْا فِي الدُّنْيَا لَهٗ بِالطَّاعَةِ

عمل نیکو کرده اند جزای نیکو است یعنی بهشت و زیاده تر از آن رؤیت حق نیکوی کرده اند در دنیا برای خدا به فرمانبرداری

فَجَازَاهُمْ فِي الْعُقْبٰى بِالْجَنَّةِ وَالْكَرَامَةِ وَاَعْطَاهُمُ النِّعْمَةَ وَالسَّلَامَةَ

پس جزا داد ایشان را بهشت و بزرگی و داد ایشان را نعمت و سلامتی از رنج و محنت

وَزَادُوا لَهُ بِتَطْهِيرِ الْقُلُوبِ وَتَرْكِ الْعَمَلِ لِمَا سِوَاهُ فَجَازَاهُمْ
وزیاده کرده اند ایشان از برای حق به پاک کردن دلها را و ترک کردن عمل از غیر حق پس جزا داد ایشانرا

سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى بِالزِّيَادَةِ فِي دَارِ الْبَقَاءِ وَالْمِنَّةِ وَهُوَ دَوَامُ
بزیادتی در سرای بقا و عطا و آن زیادتی همیشه

النَّظَرِ إِلَى وَجْهِهِ الْكَرِيمِ كَمَا أَخْبَرَ فِي كِتَابِهِ الْمُبِينِ لِعِبَادِهِ أُولِي
نظر کردن است بسوی دیدار بزرگ او چنانچه خبر کرده در کتاب روشن خود مر بندگان خویش را که خداوند

الْأَلْبَابِ وَالْعُقُولِ **فَصْلٌ** وَلِلنَّفْسِ وَالرُّوحِ مَكَانَانِ
عقول خالص اند مر نفس و روح را دو جای است

لِلِقَاءِ الْمَلَكِ وَالشَّيْطَانِ فَالْمَلَكُ يُلْقِي التَّقْوَى إِلَى الْقَلْبِ وَ
از برای انداختن خطره ملک و شیطان پس فرشته می اندازد پرهیزگاری را بسوی دل و

الشَّيْطَانُ يُلْقِي الْفُجُورَ إِلَى النَّفْسِ فَيُطَالِبُ النَّفْسُ الْقَلْبَ بِاسْتِعْمَالِ
شیطان می اندازد نافرمانی و گناه را بسوی نفس پس طلب میکند نفس قلب را باستعمال کردن

الْجَوَارِحِ بِالْفُجُورِ وَفِي مَكَانَيْنِ فِي الْبِنْيَةِ الْعَقْلُ وَالْهَوَى يَتَصَرَّفَانِ
اعضا برای گناه و در دو جای اند در تن عقل و هوای نفس تصرف میکنند

بِمَشِيَّةِ حَاكِمٍ وَهُوَ التَّوْفِيقُ وَالْإِغْوَاءُ وَفِي الْقَلْبِ نُورَانِ سَاطِعَانِ
بخواست حاکم که توفیق باشد و آن جمع اسباب خیر است و اغوای از آن عبارت است از جمع اسباب شر و در

وَهُمَا الْعِلْمُ وَالْإِيمَانُ بِجَمِيعِ ذَلِكَ أَدَوَاتُ الْقَلْبِ وَحَوَاسُّهُ وَالْآلَاتُ
که آن علم و ایمان باشد پس اینهمه آلات دل اند

وَالْقَلْبُ فِي وَسَطِ هَذِهِ الْآلَاتِ كَالْمَلِكِ وَهَذِهِ جُنُودُهُ يَرِدُونَ
و دل در میان این آلات همچو پادشاه است و اینها لشکرهای او یند می آیند

إِلَيْهِ أَوْ كَالْمِرْآةِ الْمَجْلُوَّةِ وَهَذِهِ الْآلَاتُ حَوْلَهَا تَظْهَرُ فِيهَا
بسوی او یا دل همچو آینه است روشن کرده شده و این آلتها در گرد او اند ظاهر میشوند پس می بیند

وَيَقْدَحُ فِيهَا فَيَجِدُهَا **فَصْلٌ** أَعُوذُ بِرَبِّ الْعَرْشِ وَالْكُرْسِيِّ
دل اعمال او روشن میشوند در آینه پس می یابد آنها را پناه می جویم به پروردگار عرش و کرسی

مِنَ الشَّيْطَانِ الْغَوِيِّ وَخَوَاطِرِ السُّوءِ وَهَوَاجِسِ النَّفْسِ وَمِنْ فِتْنَةِ
از شیطان گمراه و از خطرهای بد و از وساوس نفس و از بلای

كُلِّ جِنِّيٍّ وَإِنْسِيٍّ وَمِنْ رِيَاءٍ وَنِفَاقٍ وَعُجْبٍ وَكِبْرٍ وَشِرْكٍ خَفِيٍّ وَخَلَا
هر جن و آدمی و از ریا که در عمل غیر حق منظور باشد و از نفاق و خود بینی و بزرگ کردن خود را و از

السُّوءِ النَّاشِئَةِ فِي الْقَلْبِ وَمِنْ كُلِّ شَهْوَةٍ وَلَذَّةٍ مُؤَدِّيَةٍ إِلَى
بد که پیدا میشود در دل و از هر شهوت و لذت که اندازنده است بسوی

۲۶۳

الْمَهَالِكِ لِلنَّفْسِ وَمِنَ الْبِدَعِ وَالضَّلَالِ وَالْأَهْوِيَةِ الْمُتَسَلِّطَةِ

هلاک کننده نفس را و از بدعتهای و گمراهی و هواهای نفس که گمارده اند

لِلنِّيرَانِ عَلَى الْجِسْمِ وَمِنْ كُلِّ قَوْلٍ وَفِعْلٍ وَهَمٍّ تَحْجُبُ مِنَ الْقُلُوبِ

آتش را بر تن و از هر سخن و کار و فکری که بپوشد از دلهای

الْعَرْشِيَّةِ قَلْبِي وَمِنِ اتِّبَاعِ الْأَهْوِيَةِ الْمُضِلَّةِ وَالطَّبَائِعِ النَّفْسِيَّةِ

عرشی دل مرا و از پیروی کردن هواهای نفس گمراه کننده و از طبیعتهای نفس

وَالْأَخْلَاقِ الرَّدِيَّةِ وَأَعُوذُ بِالْمَلِكِ الْحَمِيدِ الْمَجِيدِ مِنَ الشَّيْطَانِ

و از خلق های بد و پناه میجویم بپادشاه ستوده شده بزرگ از شیطان

الْخَبِيثِ الْمَرِيدِ أَعُوذُ بِالرَّبِّ الْوَدُودِ وَنِقْمَتِهِ إِذَا غَفَلْتُ عَنْ

پلید رانده شده پناه میجویم بخدا از عذاب او وقتیکه غافل شوم از

طَاعَتِهِ إِذْ هُوَ أَقْرَبُ إِلَيَّ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ سَطْوَتِهِ

طاعت او زیرا که او نزدیک تر است بمن از شه رگ پناه میجویم از قهر او

إِذَا غَضِبَ عَلَى أَهْلِ الْمَعْصِيَةِ أَعُوذُ بِهِ مِنْ هَيْبَتِهِ عِنْدَ شِدَّةِ

وقتیکه در غضب آید بر گناهگاران پناه میجویم باو از هیبت او در وقت سخت گرفتن

بَطْشِهِ فِي يَوْمِ الْقِيٰمَةِ لِلطَّاغِينَ مِنْ بَرِيَّتِهِ وَأَعُوذُ بِهِ مِنْ كَشْفِ

در روز قیامت مر بیفرمانی کنندگان از خلق او و پناه میجویم باو از دور کردن

الْغِطَاءِ وَالسَّتْرِ وَالتَّيَهَانِ فِي مَعْصِيَتِهِ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَنِسْيَانِ

پرده و از حیران شدن در معصیت او در دشت و دریا و از فراموش

الْأَصْلِ وَالْفَرْعِ وَالْمَيْلِ إِلَى الرَّفْعِ وَالرُّعُونَةِ وَالْخُيَلَاءِ وَالْكِبْرِ وَ

اصل و فرع و از میل کردن بسوی رفعت و از رعونت و از تکبر و از کبر و

تَرْكِ الطَّاعَةِ وَالْقُرْبَةِ وَالْبِرِّ وَالتَّأَنِّي عَلَيْهِ وَالْأَيْمَانِ الْكَاذِبَةِ

و ترک فرمانبرداری و عبادت و نیکی و سوگند خوردن بر ترک آنها و از سوگندهای دروغ

وَالْحِنْثِ دُونَ الْبِرِّ وَخَاتِمَةِ السُّوْءِ وَالْإِفْلَاسِ مِنْ كُلِّ خَيْرٍ وَ

و از گناه گار شدن در سوگند و از خاتمه بد و از خالی بودن از هر نیکی

الْمُوَافَاةِ عِنْدَ حُضُورِ الْمَنِيَّةِ بِالشَّرِّ فَصْلٌ وَمُجَاهَدَةُ

مردن وقت حاضر شدن مرگ به بدی و جهاد کردن

الشَّيْطَانِ بَاطِنَةٌ تَزْهِي بِالْقَلْبِ وَالْجَنَانِ وَالْإِيمَانِ فَإِذَا

شیطان نهانیست و آن جهاد بدلست و ایمان است پس وقتیکه

جَاهَدْتَهُ كَانَ مَدَدُكَ الرَّحْمٰنُ وَمُعْتَمَدُكَ الْمَلِكُ الدَّيَّانُ وَ

جهاد کردی تو آن شیطان را باشد قوت دهنده تو خدای بخشاینده و تکیه گاه تو بادشاه جزا دهنده و

رَجَاۤؤُكَ رُؤْيَةَ وَجْهِ الْجَلِيْلِ الْمَنَّانِ وَجِهَادُ الْكُفَّارِ جِهَادُ

واسید تو دیدن دیدار بزرگ که عطا دهنده است و جهاد با کافران است جهاد

الظَّاهِرِ بِالسَّيْفِ وَالرِّمَاحِ وَمَدَدُكَ فِيْهِ الْمَلِكُ وَالْاَعْوَانُ

آشکارا به شمشیر و نیزها و مدد دهنده تو درین جنگ بادشاه است و یاران

وَرَجَاۤؤُكَ فِيْهِ دُخُوْلُ الْجِنَانِ فَاِنْ قُتِلْتَ فِيْ مُجَاهَدَةِ الْكُفَّارِ

واسید تو درین جهاد درآمدن در بهشت است پس اگر کشته شدے تو در جهاد کافران

كَانَ جَزَاۤؤُكَ الْخُلُوْدُ فِيْ دَارِ الْبَقَاۤءِ وَاِنْ قُتِلْتَ فِيْ مُجَاهَدَةِ

باشد جزای تو همیشه بودن در آخرت و اگر کشته شدے در جهاد

الشَّيْطٰنِ وَمُخَالَفَتِكَ اِيَّاهُ بِفَنَاۤءِ اَجَلِكَ وَاخْتِرَامِ مَنِيَّتِكَ

شیطان و در مخالفت تو او را بتمام شدن عمر تو در رسیدن مرگ تو

كَانَ جَزَاۤؤُكَ وَجْهَ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ عِنْدَ اللِّقَاۤءِ فَاِنْ قَتَلَكَ الْكَافِرُ

باشد جزاے تو روے پروردگار جهانیان وقت لقاے پروردگار پس اگر کشت ترا کافر

كُنْتَ شَهِيْدًا وَاِنْ قَتَلَكَ الشَّيْطَانُ بِمُتَابَعَتِكَ اِيَّاهُ وَالْاِنْقِيَادِ

شدی تو شهید و اگر کشت ترا شیطان به پیروے کردن تو او را و به قبول کردن

لِاَمْرِهٖ كُنْتَ مِنْ قُرْبِ الْمَلِكِ الْجَبَّارِ طَرِيْدًا فَجِهَادُ الْكُفَّارِ لَهٗ نِهَايَةٌ

امر او باشے از قرب بادشاه که [illegible] است از نقصان دور انداخته شده پس جهاد کفار او را نهایت

وَفَنَاۤءٌ وَجِهَادُ الشَّيْطَانِ وَالنَّفْسِ لَا غَايَةَ لَهٗ وَلَا مُنْتَهٰى قَالَ

و تمام است و جهاد شیطان و نفس را نهایت نیست و نیست تمامے او را فرمود

اللّٰهُ جَلَّ وَعَلَا وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتّٰى يَاْتِيَكَ الْيَقِيْنُ يَعْنِي الْمَوْتَ

بار خدایا عبادت کن پروردگار خود را تا آنکه بیاید ترا یقین مراد از یقین موت

وَاللِّقَاۤءَ فَالْعِبَادَةُ بِمُخَالَفَةِ الشَّيْطَانِ وَالْهَوٰى قَالَ اللّٰهُ عَزَّ

و ملاقات حق است زیرا که یقین است و عبادت حاصل میشود بمخالفت شیطان و هواے نفس فرمود خدا

وَجَلَّ فَكُبْكِبُوْا فِيْهَا هُمْ وَالْغَاوُوْنَ وَجُنُوْدُ اِبْلِيْسَ اَجْمَعُوْنَ وَقَالَ

فرمود

النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حِيْنَ رَجَعَ مِنْ غَزْوَةِ تَبُوْكَ رَجَعْنَا

پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم وقتیکه برگشت از جنگ تبوک بازگشتیم

مِنَ الْجِهَادِ الْاَصْغَرِ اِلَى الْجِهَادِ الْاَكْبَرِ عَنٰى بِهٖ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مُجَاهَدَةَ

از جهاد خورد که جهاد کفار باشد بسوے جهاد بزرگ مراد داشته است پیغمبر از آن جهاد کردن

الشَّيْطٰنِ وَالنَّفْسِ وَالْهَوٰى لِمُدَاوَمَتِهَا وَطُوْلِ مُمَارَسَتِهَا وَخَطَرِهَا

با نفس و شیطان و هوا از جهت همیشه بودن این مجاهده و دراز بودن مشغولی او و خطر او

۲۶۵

٢٦٦

والخوف من سوء خاتمتها مجلس اخرى في قوله عز

وجل انه من سليمان وانه بسم الله الرحمن الرحيم اعلم ان

هذه الاية الشريفة في سورة النمل وهي مكية وعدد اياتها

ثلث وتسعون اية وكلماتها الف ومائة وتسع واربعون

كلمة وحروفها اربعة الاف وسبعمائة وتسعة وتسعون

حرفا وذلك ان سليمان بن داود النبي عليه السلام وعلى نبينا

المصطفى وعلى سائر الانبياء والمؤمنين وعباد الله الصالحين

وملائكة المقربين لما خرج من واد النمل في مسيره من بيت

المقدس الى اليمن اخذ بالناس في مفازة فعطش الناس فسالوا

الماء فتفقد الهدهد عند ذلك فسال عنه ودعا امير الطيور

وهو الكركي فساله عنه ولم يكن معه الا هدهد واحد

فقال الكركي لا ادري اين ذهب ولا استامرني وكان عم

يريد الهدهد ليضع منقاره في الارض فيخبره كم بعد الماء

وقربه وكم بينه وبين الماء من قامة او فرسخ وكان الهدهد

مخصوصا بذلك من دون بقية الطيور وكان اذا اريد عنه

ذلك ارتفع في طيرانه الى الجو فينظر ذلك ثم ينتقض الى

ازین علم بلند میشد در پریدن خود بسوی هوا پس دیده میشد اورا و معلوم میشد که فرود میآمد بسوی

تلك البقعة التي فيها الماء فيضع منقاره فيها فيعرف

آن بقعه که در وی آب هست پس می نهاد نوک خود را در آن بقعه پس دانسته میشد

ذلك فتبادر الشياطين فتحفر ذلك البقعة فيخرج الماء و

آن آب را پس جلدی میکردند دیوان پس میکندند آن بقعه را پس بیرون می آوردند آب و

يتخذوا الاحواض والبرك والركايا وتملأ الروايا والقرب و

میگرفتند حوضها را و برکها را و چاهها را و پر میکردند راویه ها را و مشکها را

الظروف وتشرب الدواب والناس والجان ثم يرتحلون

و ظرفها را و آب میخوردند چارپایان و آدمیان و پریان پس کوچ میکردند

فلما فقد الهدهد في تلك الساعة غضب سليمان عند ذلك

پس هرگاه یافته نشد هدهد دران ساعت که مردم تشنه بودند خشم آمد سلیمان را

غضبا شديدا وجعل يقول لاعذبنه عذابا شديدا يعني

خشم سخت و بوده است هر آینه عذاب خواهم کرد هدهد را عذاب سخت مراد میدارد

لانتفن ريشه فلا يطير مع الطيور حولا كاملا او لاذبحنه

هر آینه خواهم کند پر او را پس نپرد سال تمام یا ذبح خواهم کرد او را

ثم استثنى وقال او لياتيني بسلطان مبين يقول او لياتيني

پس استثنا کرد و گفت یا آنکه بیارد مرا حجت روشن میگوید سلیمان یا آنکه بیارد برای من

بعذر وحجة بينة وكان اشد عذابه الذي يعذب به الطير

عذر و حجت روشن و بود سخت ترین عذاب که عذاب میکرد به پرندگان را

لما يريد عذابه ان ينتف ريشه حتى يتركه اقرع ليس عليه ريش

هرگاه میخواست عذاب ایشان اینکه میکند پر ایشان تا آنکه میگذاشت ایشان را کل نیست بر او پر

قال فمكث غير بعيد اي لبث غير طويل ثم اقبل الهدهد فقيل

گفت خدا تعالی پس درنگ کرد هدهد زمانی که دراز نبود یعنی مراد از غیر بعید غیر طویل است پس روآورد هدهد پس گفته شد

له ان سليمان قد اوعدك فقال هل استثنى قيل نعم قال فاقبل

هدهد را بدرستی سلیمان هم تحقیق ترسانیده است ترا بعذاب پس گفت هدهد آیا استثنا کرده گفته شد آری گفت پس

حتى قام بين يديه ثم سجد فقال دام ملكك طويلا لتعمر دهرا

تا آنکه ایستاد پیش سلیمان پس سجده کرد پس گفت باقی باد ملک تو

الى الابد فجعل ينكت بمنقاره ويومي براسه الى سليمان فقال

همیشه پس گشت که میکاوید بنوک خود و اشارت کرد بسر خود بسوی سلیمان پس گفت

لَهُ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ يَقُوْلُ بَلَغْتُ وَعَلِمْتُ بِمَا لَمْ تَبْلُغْ وَ

لَا تَعْلَمْ يَعْنِيْ جِئْتُكَ بِأَمْرٍ لَمْ يُخْبِرْكَ بِهِ الْجِنُّ وَلَمْ يَضَعُوْكَ فِيْهِ وَ

لَمْ تَعْلَمْ بِهِ الْإِنْسُ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ يَعْنِيْ مِنْ أَرْضِ سَبَإٍ بِنَبَإٍ

يَقِيْنٍ يَعْنِيْ بِخَبَرٍ عَجِيْبٍ لَا شَكَّ فِيْهِ فَقَالَ لَهُ سُلَيْمَانُ مَا هُوَ فَقَا

إِنِّيْ وَجَدْتُّ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ فَقَالَ لَهَا بِلْقِيْسُ بِنْتُ أَبِي السَّرْحِ الْحِمْيَرِيِّ

وَأُوْتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ يَعْنِيْ أُعْطِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ فِيْ بِلَادِهَا الْيَمَنَ

وَمَا وَالَاهَا مِنَ الْعِلْمِ وَالسُّلْطَانِ وَالْمَالِ وَالْجُنُوْدِ وَأَنْوَاعِ الْخَيْلِ وَ

لَهَا عَرْشٌ عَظِيْمٌ يَعْنِيْ سَرِيْرٌ حَسَنٌ وَكَانَ طُوْلُ عَرْشِهَا فِي السَّمَاءِ ثَلَاثِيْنَ

ذِرَاعًا وَقِيْلَ ثَمَانُوْنَ ذِرَاعًا وَفِي الْعَرْضِ ثَمَانُوْنَ ذِرَاعًا مُكَلَّلًا بِأَنْوَاعِ

الْجَوَاهِرِ وَالدُّرِّ وَاللُّؤْلُؤِ وَجَدْتُّهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُوْنَ لِلشَّمْسِ

مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ يَعْنِيْ يُصَلُّوْنَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ وَذٰلِكَ دِيْنُ

الْمَجُوْسِ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطٰنُ أَعْمَالَهُمْ يَعْنِيْ حَسَّنَهَا لَهُمْ فَصَدَّهُمْ

عَنِ السَّبِيْلِ يَعْنِيْ أَنَّ الشَّيْطٰنَ صَدَّهَا وَجُنُوْدَهَا عَنْ طَرِيْقِ الْإِسْلَامِ

وَالْهُدٰى وَهُمْ لَا يَهْتَدُوْنَ يَعْنِيْ لَا يَعْرِفُوْنَ الْإِسْلَامَ أَلَّا يَسْجُدُوْا

لِلّٰهِ يَعْنِيْ هَلَّا يَسْجُدُوْا لِلّٰهِ الَّذِيْ يُخْرِجُ الْخَبْءَ يَعْنِيْ الْغَيْبَ وَالسِّرَّ

فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُوْنَ وَمَا تُعْلِنُوْنَ بِاَلْسِنَتِهِمْ
که در زمین و آسمانهاست و میداند هر چیز که پنهان میدارید و هر چیز که ظاهر میکنید به زبانهای خویش

اَللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيْمِ يَعْنِي بِالْعَظِيْمِ الْعَرْشِ فَقَالَ
خدای که نیست معبودی بحق مگر خدا که پروردگار عرش بزرگ است مراد به عظیم عرش است چه عظیم صفت عرش

سُلَيْمَانُ لِلْهُدْهُدِ دُلَّنَا عَلَى الْمَاءِ سَنَنْظُرُ فِيْمَا تَقُوْلُ اَصَدَقْتَ
سلیمان مر هدهد را راه نمای ما را بر آب تا که فکر کنیم در آنچه میگوئی تو آیا راست گوئی

فِيْ مَقَالَتِكَ اَمْ كُنْتَ مِنَ الْكٰذِبِيْنَ فَلَمَّا دَلَّهُمْ عَلَى الْمَاءِ وَشَرِبُوْا وَ
در سخن خویش یا بوده تو از دروغ گویان پس هرگاه که راه نمائی کرد ایشان را بر آب خوردند

اسْتَكْفَوْا فَدَعَا سُلَيْمَانُ الْهُدْهُدَ وَكَتَبَ مَعَهٗ كِتَابًا وَخَتَمَهٗ بِخَاتَمِهٖ
و بسنده شدند طلب کرد سلیمان هدهد را پس نوشت با او مکتوب را و مهر کرد بمهر خویش

وَدَفَعَهٗ اِلَيْهِ ثُمَّ قَالَ اذْهَبْ بِّكِتَابِيْ هٰذَا فَاَلْقِهْ اِلَيْهِمْ يَعْنِيْ اَهْلَ سَبَا
و انداخت بسوی هدهد پس گفت ببر مکتوب مرا که اینست پس بینداز بسوی ایشان یعنی مردم سبا

ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ يَعْنِي ارْجِعْ اِلَيَّ فَانْظُرْ مَاذَا يَرْجِعُوْنَ يَعْنِيْ مَاذَا يَرُدُّوْنَ
پس روی گردان از ایشان یعنی بازگرد بسوی من پس نظر کن چه سخن باز میگردانند ایشان یعنی چه باز

عَلَيْكَ مِنَ الْجَوَابِ وَالَّذِيْ كُتِبَ فِي الْكِتَابِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ
بر تو از جواب مکتوب و آنچه نوشته در کتاب خود اینست بسم الله الرحمن الرحیم

اِنَّهٗ مِنْ سُلَيْمٰنَ بْنِ دَاوٗدَ اَلَّا تَعْلُوْا عَلَيَّ يَعْنِيْ اَنْ لَا تَعَظَّمُوْا فِيْ
هر آینه این مکتوب از سلیمان بن داود است که علو و برتری مکنید بزرگی یعنی شما بزرگی

طَاعَتِيْ وَاْتُوْنِيْ مُسْلِمِيْنَ يَعْنِيْ مُصَالِحِيْنَ فَاِنْ كُنْتُمْ مِنَ الْجِنِّ فَقَدْ
در فرمانبرداری من و بیائید مرا منقاد و فرمانبردار شوید یعنی صلح کنندگان پس اگر بوده اید شما از جنیان پس

عَبَدْتُمْ لِيْ وَاِنْ كُنْتُمْ مِنَ الْاِنْسِ فَعَلَيْكُمُ السَّمْعُ وَالطَّاعَةُ قَالَ
بنده شوید شما مرا و اگر بوده اید از آدمیان پس بر شماست شنیدن حکم من و فرمانبرداری من گفت راوی

فَانْطَلَقَ الْهُدْهُدُ بِالْكِتَابِ حَتَّى انْتَهٰى اِلَيْهَا ظَهِيْرَةً وَهِيَ قَائِلَةٌ
پس رفت هدهد بنامه تا آنکه رسید بآن بلقیس در نیمروز و آن قیلوله کرده بود

فِيْ قَصْرِهَا قَدْ غُلِّقَتْ عَلَيْهَا الْاَبْوَابُ فَلَا يَصِلُ اِلَيْهَا شَيْءٌ وَ
در کوشک خویش و تحقیق بسته شده بود بر آن بلقیس درها پس نمیرسید باو چیزی و

الْحَرَسُ حَوْلَ قَصْرِهَا وَكَانَ لَهَا مِنْ قَوْمِهَا اثْنَا عَشَرَ اَلْفَ مُقَاتِلٍ
نگاهبانان در گرد کوشک او بودند و بوده است آن بلقیس را از قوم خود دوازده هزار مرد جنگ کننده

كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ اَمِيْرٌ عَلٰى مِائَةِ اَلْفِ مُقَاتِلٍ سِوٰى نِسَائِهِمْ وَذَرَارِيْهِمْ
و از هر یک از آنها امیر بود بر صد هزار مقاتل غیر از زنان ایشان و اولاد ایشان

۲۶۹
صحاح ۵

وَكَانَتْ تَخْرُجُ اِلَى قَوْمِهَا تَقْضِي بَيْنَهُمْ فِي اُمُوْرِهِمْ وَحَوَائِجِهِمْ فِي كُلِّ

و بوده است که بیرون می آمد بر قوم خویش حکم میکرد در میان ایشان در کارها و حاجتهای ایشان در هر

جُمُعَةٍ يَوْمًا قَدْ جَعَلَتْ عَرْشَهَا عَلَى اَرْبَعَةِ اَعْمِدَةٍ مِنْ ذَهَبٍ ثُمَّ

هفته یک روز و تحقیق کرده شده بود تخت خود را بر چهار ستون از طلا پس

تَجْلِسُ هِيَ فِيْهِ وَهِيَ تَرَاهُمْ وَلَا يَرَوْنَهَا فَاِذَا اَرَادَ الرَّجُلُ مِنْهَا الْحَاجَةَ

می نشست در آن تخت و آن بلقیس می دید ایشان را و نمی دیدند ایشان او را پس وقتیکه میخواست مرد از او

وَالْاَمْرَ فَسَاَلَهَا فَقَامَ بَيْنَ يَدَيْهَا فَيَنْكُسُ رَاْسَهُ وَلَا يَنْظُرُ نَحْوَهَا

یا کار را پس می پرسید بلقیس را و آن حاجت یا کار پس ایستاده میشد پیش او پس نگون میکرد سر خود را و

ثُمَّ يَسْجُدُ فَلَا يَرْفَعُ رَاْسَهُ حَتّٰى تَاْذَنَ لَهُ اِعْظَامًا لَهَا فَاِذَا قَضَتْ

پس سجده میکرد و برنمی داشت سر خود را تا آنکه دستوری دهد بلقیس او را از جهت بزرگ داشتن او پس چون

حَوَائِجَهُمْ وَاَمَرَتْ بِاَمْرِهَا دَخَلَتْ قَصْرَهَا وَلَمْ يَرَوْهَا اِلَى مِثْلِ

حاجتهای ایشان را و امر میکرد بکارهای خویش در می آمد در کوشک خود و نمی دیدند ایشان بلقیس را تا مانند

ذٰلِكَ الْيَوْمِ مُلْكُهَا مُلْكٌ عَظِيْمٌ فَلَمَّا اَتَى الْهُدْهُدُ بِالْكِتَابِ وَ

آن روز که بر آمده بود و ملک او ملک عظیم یعنی بزرگ بود پس هرگاه که آمد هدهد بلقیس را به نامه

وَجَدَ الْاَبْوَابَ قَدْ غُلِقَتْ دُوْنَهَا وَالْحَرَسُ حَوْلَ الْقَصْرِ دَارَ حَوْلَهُ

یافت درها را که بسته شده است نزد او و پاسبانان در گرد کوشک اند گشت هدهد گرد آن کوشک

فَطَلَبَ السَّبِيْلَ اِلَيْهَا حَتّٰى وَصَلَ اِلَيْهَا مِنْ كُوَّةٍ فِي الْقَصْرِ فَدَخَلَ

پس جست و جو کرد راه را بسوی بلقیس تا آنکه رسید با دریچه که در کوشک بود پس در آمد

فِيْهَا مِنْ بَيْتٍ اِلَى بَيْتٍ حَتّٰى انْتَهَى اِلَى اَقْصٰى سَبْعَةِ اَبْيَاتٍ عَلَى

در آن دریچه از خانه بخانه دیگر تا آنکه رسید بسوی نهایت هفت خانها

عَرْشِهَا فِي السَّمَاءِ ثَلٰثُوْنَ ذِرَاعًا فَرَاٰهَا مُسْتَلْقِيَةً عَلٰى عَرْشِهَا

عرش او که در آسمان سی گز بود و آن بلقیس بر پشت افتاده است بر آن تخت

نَائِمَةً لَيْسَ عَلَيْهَا اِلَّا خِرْقَةٌ عَلٰى عَوْرَتِهَا وَكَذٰلِكَ كَانَتْ تَصْنَعُ

خواب کننده نیست بر آن بلقیس مگر پارچه بر عورت او و همچنین بوده است بلقیس میکرد

اِذَا نَامَتْ قَالَ فَوَضَعَ الْكِتَابَ اِلٰى جَنْبِهَا عَلَى السَّرِيْرِ ثُمَّ طَارَ فَوَقَفَ

وقتیکه میخوابید گفت راوی نهاد مکتوب را بر پهلوی بلقیس بر تخت پس پرید پس ایستاد

فِي كُوَّةٍ يَنْتَظِرُهَا حَتّٰى تَسْتَيْقِظَ عَنْ غَفْلَتِهَا وَتَقْرَءَ الْكِتَابَ

در دریچه منتظر آن بلقیس تا آنکه بیدار شود از خواب خود و بخواند نامه را

فَمَكَثَ طَوِيْلًا وَهِيَ لَا تَسْتَيْقِظُ فَلَمَّا اَبْطَاَ عَلَيْهِ ذٰلِكَ الْخَطُّ

پس درنگ کرد دراز و آن بلقیس بیدار نشد پس هرگاه درنگ کرد هدهد ...

نَفَرَهَا نقرةً فاستيقظت نظرت فإذا هي بالكتاب إلى

پس نوک زد بلقیس را پس بیدار شد آن بلقیس ناگاه یافت نامه نهاده سوی خود

جنبها على السرير فأخذته وركت عينها بجعلت تنظر ما حال

بر تخت پس گرفت آن نامه را پس نهاد بر چشم خود را و شروع میکرد در نظر میکرد

الكتاب وكيف وصل الكتاب إليها والأبواب مغلقة فخرجت

نامه را و چطور رسید باو و حال آنکه درها بسته بود پس برآمد

فإذا الحرس حول القصر فقالت هل رأيتم أحدا دخل علي وفتح

پس ناگاه پاسبانان در گرد کوشک اند پس گفت ای پاسبانان آیا دیدید کسی را درآمده باشد بر من یا

بابا قالوا لا ما زالت الأبواب مغلقة كما هي ونحن حول القصر نحرس

دری را گفتند همیشه درها بسته بودند چنانچه هست اکنون و ماییان در گرد کوشک پاس

نفتحت الكتاب وقرأته وكانت كاتبة وقارية فإذا فيه بسم

پس کشاد کتاب را و خواند و بوده است نویسنده و خواننده پس ناگاه یافت بسم

الله الرحمن الرحيم فلما قرأته أرسلت إلى قومها فاجتمعوا إليها

الله الرحمن الرحيم را پس هرگاه خواند نامه را فرستاد ایلچی بسوی قوم خود پس جمع شدند قوم او

وقالت لهم إني ألقي إلي كتاب كريم يعني مختوم وحسن إنه

و گفت ایشان را بدرستیکه من انداخته شد بجانب من کتاب بزرگ یعنی مهر کرده شده و نیکو بدرستی این مکتوب

من سليمان وإنه بسم الله الرحمن الرحيم ألا تعلوا علي وأتوني

از سلیمان است و بدرستی او ابتدا کرده شده است بنام خدای که رحمن و رحیم است

مسلمين يعني مصالحين فقالت يا أيها الملأ أفتوني في أمري

پس گفت ای گروهی جماعه بزرگان فتوی دهید مرا در کار

يعني أخبروني بما أريد أن أصنع في أمري ما كنت قاطعة أمرا

یعنی خبر کنید مرا بچیزی که بکنم من در کار خود بوده ام من قطع کننده کاری را

يعني عاملة حتى تشهدون يعني تسمعون وتحضرون المشورة

یعنی کننده تا آنکه بشنوید و حاضر شوید مشورت را

فقالوا نحن أولو قوة يعني منعة وأولوا بأس شديد لم تغلبنا

پس گفتند مر آن بلقیس را ما یاران خداوندان قوت ایم مراد و سید از خداوند لشکر و عزت و خداوندان ترس سخت

عدو قط بالقتال والمنعة والكثرة ولم تعط أحد المقادة و

دشمن هرگز بجنگ و قوت و به بسیاری و نداده است هیچکس سرداران و پیشوایان را از ما

أنت أعلم بأمرك فأمرينا بأمر نتبعه فأبوا إلا تعظيما لحقها

تو دانا تری بکار خود پس بفرمای ما را بکاری تا پیروی کنیم آن کار را پس ابا آوردند از هر چیزی مگر از

٢٧

فهو قوله عز وجل والامر اليك فانظري ماذا تأمرين فيه نتبع

پس اینست قول خدای عز وجل وامر بسوی تست پس نظر کن چه چیز میفرمایی تو درین کار پیروی کنیم

امرك فنطقت بعلم وحكم وقالت ان الملوك اذا دخلوا قرية

فرموده ترا پس سخن گفت بحکمت و دانش وگفت بلقیس بدرستی پادشاهان وقتیکه در آیند در دهی

افسدوها يعني خربوها وجعلوا اعزة اهلها اذلة يعني منعة

فاسد کنند او را میگوید بلقیس خراب کنند آن ده را وگردانند بزرگان اهل آن ده را خوار یعنی عزیزان

اهلها اذلة صغيرة وكذلك يفعلون الملوك المحاربون يأخذون

آن قریه را خوار و همچنین میکنند پادشاهان جنگ کننده میگیرند

اموالهم ويقتلون مقاتليهم ويسبون ذراريهم ثم قالت اني

مالهای اهل قریه را و میکشند جنگ کننده ای ایشان و بند میکنند اولاد ایشان را پس گفت آن بلقیس

مرسلة اليهم بهدية يعني الى سليمان فناظرة بم يرجع المرسلون

فرستنده ام بسوی آن سلیمان هدیه را پس بیننده ام بچه چیز باز میگردند رسولان من

يعني فانظر ماذا يردون علي رسلي وماذا يخبروني عنه قال

پس نظر میکنم چه چیز باز میگردانند بر رسولان من وچه چیز میگویند مرا از سلیمان گفت راوی

فاهدت اليه اثنا عشر غلاما فيهم تأنيث مخضبة ايديهم

پس هدیه فرستاد بلقیس مر سلیمان را دوازده غلام که در ایشان علامات زنان بود از نرمی آواز و اعضا در حنا

قد مشطتهم والبستهم لباس الجواري وتقدمت اليهم ووصيتهم

تحقیق شانه کرده بود موی ایشان را و پوشانیده بود پوشاک دختران و پند کرد بلقیس

اذا سئلوا عند سليمان وكلمهم فليردوا جوابا بكلام فيه تأنيث

وقتی که پرسیده شوند پیش سلیمان پس باز دهند جواب را بسخن که بطریقه زنان باشد

واهدت اليه اثنا عشر جارية فيهن غلظ فاستأصلت رؤسهن

و هدیه فرستاد بسوی سلیمان دوازده ده را که در ایشان سختی بود در آواز و اعضا پس برکند موی

وازرتهن والبستهن النعال وقالت لهن اذا كلمكن سليمان

و ازار پوشانید ایشان را و پوشانید ایشان را نعلهای مردان وگفت بلقیس مر ایشان را وقتی که سخن کند سلیمان

فرددن له جوابا صحيحا وارسلت اليه بعود يلنجوج وبالمسك

پس رد کنید جواب و کلام درست بی حجاب و حیا و فرستاد بسوی سلیمان بعود این درخت و مشک را

والعنبر والحرير في الاطباق على ايدي الوصائف وارسلت باثني

و عنبر و ابریشم را در طبقها بر دستهای خدمتگاران و فرستاد بسوی سلیمان دوازده

عشرة بختية تحلب كذا وكذا من اللبن وارسلت اليه بخرزتين

ناقه شتر برگزیده را که دوشیده میشد با یکقدار شیر و فرستاد بسوی سلیمان دو مهره

جامع ۲۷۲

أَحَدُهُمَا مَثْقُوبَةٌ وَثُقْبَتُهَا مُلْتَوِيَةٌ وَالثَّانِيَةُ غَيْرُ مَثْقُوبَةٍ وَ
یکے از آنها سوراخ دار که پیچ دار بود و دیگرے سوراخ نداشت و

أَرْسَلَتْ إِلَيْهِ بِقَدَحٍ فَارِغٍ وَأَرْسَلَتْ مَعَ هٰذِهِ الْهَدِيَّةِ امْرَأَةً
فرستاد بسوے او یک پیاله خالے را و فرستاد با اینهمه تحفه ها و هدیها زنے را

وَأَوْصَتْهَا بِأَنْ تَحْفَظَ جَمِيعَ مَا يَكُونُ مِنْ أَمْرِ سُلَيْمٰنَ وَكَلَامِهِ حَتّٰى
و پند کرد بلقیس آن زن را بانکه یاد دارد هر چه باشد از کار سلیمان و سخن او تا آنکه

تُخْبِرَهَا بِهِ وَقَالَتْ لَهُمْ قُومُوا بَيْنَ يَدَيْهِ قِيَامًا وَلَا تَجْلِسُوا حَتّٰى
خبر کند بلقیس را با آن چیز و گفت بلقیس غلامان و دختران را بایستید در پیش سلیمان استاده و نه نشینید تا آنکه

يَأْمُرَكُمْ فَإِنَّهُ إِنْ كَانَ جَبَّارًا لَمْ يَأْمُرْكُمْ بِالْجُلُوسِ فَأُرْضِيهِ بِالْمَالِ
فرماید شما را با مر جلوس پس بدرستی آن سلیمان اگر باشد پادشاه جبار نخواهد فرمود شما را نشستن پس راضی خواهم کرد

فَيَسْكُتُ عَنَّا وَإِنْ كَانَ حَلِيمًا عَلِيمًا عَالِمًا أَمَرَكُمْ بِالْجُلُوسِ وَ
پس سکوت خواهد کرد از ما و اگر باشد بردبار و دانا فرماید شما را به نشستن و

أَمَرَتِ الْامْرَأَةَ أَنْ تَقُولَ لَهُ بِأَنْ يُدْخِلَ فِي الْخَرَزَةِ الْمَثْقُوبَةِ
فرمود بلقیس آن زن را که امیر کرده بود با ینکه بگوید مر سلیمان را انکه در آورد در مهره سوراخ دار

خَيْطًا بِغَيْرِ عِلَاجِ إِنْسٍ وَلَا جَانٍّ وَأَمَرَتْهَا أَنْ تَقُولَ لَهُ أَنْ يَثْقُبَ
رشته را بے علاج انسان و جن و فرمود بلقیس آن زن را انکه بگوید مر سلیمان را انکه سوراخ کند

الْأُخْرٰى بِغَيْرِ حَدِيدٍ وَلَا عِلَاجِ إِنْسٍ وَلَا جَانٍّ وَأَنْ يُمَيِّزَ بَيْنَ
مهره دیگر را بے آهن و بے علاج آدمی و جن و جدای کند در میان

الْغِلْمَانِ وَالْجَوَارِي وَأَمَرَتْهَا أَنْ تَقُولَ لَهُ أَنْ يَمْلَأَ الْقَدَحَ
غلامان و کنیزان و فرمود بلقیس آن زن را انکه بگوید مر سلیمان را انکه پر کند قدح

مَاءً مَزِيدًا رَيَّانًا لَيْسَ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا مِنَ السَّمَاءِ وَكَتَبَتْ إِلَيْهِ
آب کفدار سیراب کرده باشد از آب نه از زمین و نه از آسمان و نوشت بلقیس بجانب سلیمان

مَسْئَلَةً عَنْ أَلْفِ بَابٍ مِنَ الْعِلْمِ فَانْطَلَقَ رُسُلُهَا بِهَدِيَّتِهَا حَتّٰى
سوال را از هزار باب علم پس روان شدند رسولان آن بلقیس بجانب سلیمان با هدیه او تا آنکه

أَتَوْا بِهَا إِلٰى سُلَيْمَانَ فَوَضَعُوا الْهَدِيَّةَ بَيْنَ يَدَيْهِ وَقَامُوا عَلٰى أَرْجُلِهِمْ
رسیدند بسوے سلیمان پس نهادند هدیه را در پیش سلیمان و ایستادند بر پاهای خویش

وَلَمْ يَجْلِسُوا فَنَظَرَ إِلَيْهِمْ سُلَيْمَانُ وَلَمْ يَتَحَرَّكْ لَحْظَةً يَدًا وَلَا رِجْلًا
و نه نشستند پس دید بسوے ایشان سلیمان و نه جنبید سلیمان لحظه و نه جنبانید دست و پا را

وَلَا تَهَشَّشَ لَهَا وَلَمْ يَفْرَحْ وَلَمْ يَعْرِفِ الرُّسُلُ ذٰلِكَ فِيهِ وَلَا
و نه خنده کرد از جهت آن هدیه و نه خوشحال شد و نه دانستند رسولان خوشحالی را در سلیمان و نه

مِنْ مُقَابِلِهِ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَنَظَرَ اِلَى رُسُلِهَا وَقَالَ اِنَّ الْاَرْضَ
بسوی او پس برداشت سر خود را و نظر کرد جانب رسایل یعنی هدایای او و گفت بدرستی زمین
لِلّٰهِ وَالسَّمَاءُ لِلّٰهِ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْاَرْضَ فَمَنْ شَاءَ وَقَفَ وَمَنْ
ملک خداست و آسمان ملک خداست بلند کرد آسمان را و نهاد زمین را یعنی ممهد کرد و هموار کرد پس هر که خواهد بایستد و هر که
شَاءَ جَلَسَ فَاَذِنَ لَهُمْ بِالْجُلُوْسِ قَالَ فَتَقَدَّمَتِ الرَّسُوْلُ اِلَى
خواهد بنشیند پس دستوری داد ایشان را به نشستن گفت راوی پس پیش آمد آنکه قاصد که امیر بود
سُلَيْمَانَ وَقَدَّمَتْ اِلَيْهِ الْخَرْزَتَيْنِ وَقَالَتْ لَهُ اِنَّ بِلْقِيْسَ تَقُوْلُ
سلیمان و پیش آورد آن دو خرمهره را و گفت بدرستی که بلقیس میگوید
لَكَ بِاَنْ تُدْخِلَ فِيْ هٰذِهِ الْخَرْزَةِ الْمَثْقُوْبَةِ خَيْطًا يَنْفُذُ اِلَى الْجَانِبِ
ترا اینکه در آری در این خرمهره سوراخ دار رشته که بر آید از جانب
الْاٰخَرِ مِنْ غَيْرِ عِلَاجِ اِنْسٍ وَلَا جَانٍّ وَاَنْ تَثْقُبَ الْخَرْزَةَ الثَّانِيَةَ
دیگر بی کار و عمل آدمی و جن و میگوید بلقیس اینکه سوراخ کنی تو خرمهره دیگر را
ثَقْبًا يَنْفُذُ اِلَى الْجَانِبِ الْاٰخَرِ بِغَيْرِ حَدِيْدٍ وَلَا عِلَاجِ اِنْسٍ وَلَا
که برآید از طرف دیگر بی آهن و بی کار آدمی
جَانٍّ ثُمَّ قَرَّبَتْ اِلَيْهِ الْقَدَحَ وَقَالَتْ لَهُ اِنَّهَا تَقُوْلُ لَكَ بِاَنْ
و جن پس پیش آورد آن زن بسوی سلیمان قدح را و گفت بدرستی بلقیس میگوید ترا باینکه
تَمْلَاَ هٰذَا الْقَدَحَ مَاءً لَمْ يَكُنْ رَوِيًّا لَيْسَ مِنَ الْاَرْضِ وَلَا مِنَ السَّمَاءِ
پر کنی تو قدح را از آبی که از بستری نه باشد از زمین و نه از آسمان
ثُمَّ تَقَدَّمَتِ الْوَصِيْفَةُ وَالْوَصَائِفُ وَقَالَتْ اِنَّ بِلْقِيْسَ تَقُوْلُ
پس پیش آورد آن زن غلامان را و کنیزکان را و گفت بدرستی بلقیس میگوید
لَكَ اِنَّكَ تُمَيِّزُ بَيْنَ الْغِلْمَانِ وَالْجَوَارِيْ فَعِنْدَ ذٰلِكَ جَمَعَ سُلَيْمٰنُ
مر ترا اینکه جدا کنی میان غلامان و کنیزان پس دریندوقت جمع کرد سلیمان
اَهْلَ مَمْلَكَتِهِ فَاجْتَمَعُوْا عَلَيْهِ ثُمَّ اَخْرَجَ الْخَرْزَتَيْنِ فَقَالَ مَنْ لِّيْ
اهل ملک را پس جمع شدند بسوی او و گفت سلیمان کیست مرا که در آرد
بِهٰذِهِ الْخَرْزَةِ يُدْخِلُ فِيْهَا خَيْطًا يَخْرُجُ اِلَى الْجَانِبِ الْاٰخَرِ فَتَكَلَّمَتْ
درین خرمهره رشته که برآید از جانب دیگر پس کلام کرد
دُوْدَةٌ تَكُوْنُ فِي الْفَصْفَصَةِ يَعْنِيْ فِي الرَّطْبَةِ وَهِيَ دُوْدَةٌ حَمْرَاءُ
کرمی که می باشد در اسپست وان کرم سرخ است
وَقَالَتْ اَيُّهَا الْمَلِكُ اَنَا لَكَ بِهَا عَلٰى اَنْ تَجْعَلَ رِزْقِيْ فِي الرَّطْبَةِ
و گفت کرم آگاه باش منم برای این کار در پیش تو در تسلیم این کار را برین شرط که بگردانی روزی مرا

غلمان بالکسر جمع غلام و طلاق غلام پاره میشود

٢٧٤

فَقَالَ نَعَمْ قَالَ فَعَلَّقَ فِي رَأْسِ الدُّوْدَةِ خَيْطاً فَدَخَلَتْ فِي الْخَرَزَةِ

پس گفت سلیمان مران کرم را آرے بکنم گفت راوی پس آویخت آن کرم در سر خود رشته پس درآمد در خرمهره

فَسَلَكَتْهَا حَتَّى خَرَجَتْ مِنَ الْجَانِبِ الْآخَرِ فَجَعَلَ رِزْقَهَا فِي الرُّطَبَةِ

پس گذرانید او را تا آنکه برآمد از جانب دیگر پس گردانید سلیمان روزی او را در اسپست

ثُمَّ قَرَّبَ الْخَرَزَةَ الثَّانِيَةَ وَقَالَ مَنْ لِي يَثْقُبُ هٰذِهِ الْخَرَزَةَ

پس نزدیک آورد خرمهره دیگر را و گفت سلیمان کیست برای من که این خرمهره را سوراخ کند

بِغَيْرِ حَدِيْدٍ فَتَكَلَّمَتْ دُوْدَةٌ أُخْرَى بَيْنَ يَدَيْهِ وَهِيَ الْأَرَضَةُ

بغیر آهن پس کلام کرد کرم دیگر در حضور او و آن کرم ارضه کرم سفید که در چوب می باشد

فَقَالَتْ أَيُّهَا الْمَلِكُ أَنَا لَكَ بِهٰذِهِ عَلَى أَنْ تَجْعَلَ رِزْقِي فِي الْخَشَبِ

پس گفت آن کرم ای بادشاه هستم برای این خدمت بشرط اینکه بگردانی روزی مرا در چوب

فَقَالَ ذٰلِكَ لَكَ فَوَقَفَتْ عَلَى الْخَرَزَةِ فَنَقَبَتْهَا إِلَى الْجَانِبِ الْآخَرِ

پس گفت سلیمان آن کرم را آرے قبول کردم پس افتاد آن کرم بر خرمهره پس سوراخ کرد او را جانب دیگر

فَجَعَلَ رِزْقَهَا فِي الْخَشَبِ ثُمَّ قَدَّمَ الْقَدَحَ وَأَمَرَ بِإِحْضَارِ الْخَيْلِ

پس گردانید سلیمان روزے او را در چوب و فرمود بحاضر کردن اسپان

الْعِرَابِ فَحَضَرُوْا فَأُجْرِيَتْ حَتَّى إِذَا جَهِدَتْ وَأُتْعِبَتْ وَسَالَ

عربی پس حاضر کرد اسپان را پس آزموده شد تازی اسپان تا آنکه مانده شدند و دوانیده شد

عَرَقُهَا فَحِيْنَئِذٍ مُلِئَ الْقَدَحُ مِنَ الْعَرَقِ وَهُوَ الْمَاءُ الْمُزْبِدُ الرَّوِيُّ

عرق از آنها پس پر کرده شد قدح از عرق و این است آب کفدار شیرین که

لَيْسَ هُوَ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا مِنَ السَّمَاءِ ثُمَّ أَمَرَ بِمَاءٍ فَوُضِعَ بَيْنَ يَدَيْهِ

نه از زمین ست و نه از آسمان پس فرمود آب پس نهاده شد در پیش او

فَقَالَ لِلْوُصَفَاءِ تَوَضَّئُوْا لِيَتَمَيَّزَ الْغِلْمَانُ مِنَ الْجَوَارِي قَالَ

پس گفت مر خدمتگاران را وضو بکنید تا آنکه ظاهر شوند غلامان از کنیزان گفت راوی

فَجَعَلَتِ الْجَوَارِي يَصْبُبْنَ الْمَاءَ عَلَى أَكُفِّهِنَّ فَجَعَلَتْ إِحْدَاهُنَّ

پس شروع کردند کنیزان میریختند آب بر کفهاے خویش پس شروع کرد یکے از آنها

تَأْخُذُ الْمَاءَ بِكَفِّهَا الْيُسْرَى وَتُفْرِغُهُ عَلَى ذِرَاعِهَا الْأَيْسَرِ ثُمَّ

میگرفت آب را بکف چپ خود پس میریخت آب را بر بازوے چپ خود پس

تُتْبِعُهَا كَفَّهَا الْيُمْنَى فَتَغْسِلُهَا فَتُعْرَفُ عِنْدَ ذٰلِكَ أَنَّهَا جَارِيَةٌ

تابع میکرد آن کف را بسوے کف راست پس می شست او را پس شناخته میشد در این وقت که او کنیز است

فَيَعْزِلُهَا حَتَّى عَزَلَ اثْنَتَيْ عَشَرَ جَارِيَةً وَصِيْفَةً وَأَمَّا الْغِلْمَانُ

پس جدا کرده میشد در یک جانب تا آنکه در یک گوشه کرده شد دوازده کنیزک خدمتگار و اما غلامان

فجعل الوصيف يأخذ الماء بكفه اليمنى فيغسل به ذراعه

پس شروع کرد یکی از آنها میگرفت آب را بکف راست خویش پس میشست بآن آب بازوی

اليمنى ثم يتبع به اليسار فيعرف انه غلام حتى عزل اثنا عشر

راست خود بعد از آن تابع میکرد کف چپ را پس دانسته میشد بدرستی این غلام است تا آنکه در گوشه کرده شده دوازده

غلاما ثم نظر الى المسائل فاجابها عليهم بالف جواب مع رسولها

غلام را پس از آن دید سلیمان در مسایل پس جواب داد آنها را بهزار جواب با قاصد آن

ثم ردّ عليها هديتها وقال لرسولها اتمدونن بمال فما اتيني

پس بازگردانید بر آن بلقیس هدیه او را و گفت سلیمان مر رسولان بلقیس را آیا مدد میکنید شما مرا بمال پس چیزیکه داده است

الله من النبوة والملك خير مما اتكم من المال بل انتم بهديتكم

خدای تعالی مرا از شریعت و پیغمبری بهتر است از آنچه داد شما را از مال بلکه شما این بهدیه خویش

تفرحون يعني تعجبون ثم كتب اليها كتابا ودفعه الى الهدهد

خوشحال میشوید پس نوشت سلیمان بسوی بلقیس نامه را و داد بهدهد

وقال له ارجع اليهم فلنأتينهم بجنود لا قبل لهم بها يعني

و گفت بازگرد بسوی ایشان پس هرآینه خواهیم آورد ایشان را با لشکری که نیست پیش آمدن ایشان را بآن لشکر مراد

بجموع لا قبل لهم بها ولنخرجنهم منها اذلة يعني من قرية

بیارم جماعت هاے که نیست پیش آمدن ایشان را و هر آینه برآریم ایشان را از آن قریه سبا خوار مراد میدارد از قریه

سبا اذلة صغرة وهم صاغرون اذلاء فلما اتى الهدهد

سبا را خوار و ایشان باشند خوار همیشه پس هرگاه آورد هدهد نامه را

بالكتاب مرة اخرى فقرأته ورجعت رسلها فقصت عليها قصة

بار دیگر پس خواند نامه را و باز گشتند رسولان او از پیش سلیمان و بیان کردند برآن زن قصه

سليمان وما فعل في جميع ما ارسلت به اليه وما رد اليها من

سلیمان را و هرچه کرد سلیمان در چیزهاے که فرستاده بود بسوے سلیمان و چیزے که بازگردانید بلقیس را از

الجواب فقالت لقومها هذا امر نزل علينا من السماء لا ينبغي منابذته

جواب پس گفت بلقیس مر قوم خود را این کاریست از آسمان سزاوار نیست مخالفت او

ولا نطيقه ثم عمدت الى عرشها فجعلته في اخر سبعة ابيات ثم

و ما طاقت نداریم پس قصد کرد بسوے تخت خود پس گردانید تخت را در پسین هفت خانه پس

اقامت عليه الحرس ثم اقبلت الى سليمان فالرجع الهدهد الى

برپا کرد بر آن تخت پاسبانان را پس روے آورد سوے سلیمان گفت راوی پس بازگشت هدهد بسوے

سليمان فاخبره انها قد اقبلت اليه بجميع اهل مملكته اليه ثم

سلیمان و خبر کرد او را بآنکه بلقیس آینده است بسوے تو با همه اهل ملک را پیش خود پس

قال يا أيها الملؤا أيكم يأتيني بعرشها يعني سريرها قبل أن

گفت ای شما ای جماعة بزرگان کیست از شما که بیارد تخت او را پیش از آنکه

يأتوني مسلمين يعني مصالحين فلا يحل لنا بعد الصلح أخذه قال

بیایند آن جماعه ... پس حلال نیست مرا گرفتن آن تخت پس از صلح پس گفت مر سلیمان را

عفريت من الجن يقال له عمرو وهو العفريت الشديد الغليظ

جنیشا از جن که نام او عمرو بود و آن عفریت درشت و سخت است

من الجن أنا آتيك به قبل أن تقوم من مقامك يعني من مجلسك

از جن من بیارم آن تخت او را پیش از آنکه برخیزی تو از جای خود مراد میدارد از جای نشستن

للقضاء وهو إلى نصف النهار وإني عليه لقوي أي على حمله

از برای حکم و فصل خصومات و آن تا نیم روز بود و بدرستی که من بر برداشتن او توانا ام

أمين على ما فيه من اللؤلؤ والجواهر والزبرجد والذهب و

و امانت دارم بر چیزی که بر آن تخت است از مروارید و جواهر و زمرد و طلا و

الفضة وكان قوة العفريت أنه يضع قدمه حيث ينال

نقره و بوده است توانائی عفریت که نهادی قدم خود را در جایی که میرسید

طرفه يعني ينتهي بصره فقال لسليمان أنا أضع قدمي حيث

نظر چشم او پس گفت سلیمان را من می نهم پای خود را جایی که

يبلغ بصري فآتيك به فقال سليمان أريد أعجل منك فقال

میرسد چشم من پس بیارم تو آن تخت را پس گفت سلیمان میخواهم شتابنده تر از تو پس گفت

الذي عنده علم من الكتاب يعني اسم الله الأعظم وهو يا حي

آن کسی که پیش او است علم از کتاب الهی یعنی اسم اعظم را میدانست و آن این دو نام است

يا قيوم أنا أدعو ربي فأرجع همتي وأنظر في كتاب ربي وآتيك

من دعا میکنم پروردگار خود را و باز میگردانم قصد خود را و نظر میکنم در کتاب پروردگار خود پس

به قبل أن يرتد إليك طرفك وهو آصف بن برخيا بن شعيا

میبرم تو آن تخت را پیش از آنکه برگردد بسوی تو چشم تو و آن شخص آصف بود

واسم أمه باطورا وهو من بني إسرائيل وكان يعلم اسم الله

و نام مادر او باطورا بود و او از بنی اسرائیل است و بوده است میدانست اسم

الأعظم أنا آتيك به قبل أن يرتد إليك طرفك يعني قبل أن

اعظم را من می آرم آن تخت را پیش از آنکه برگردد نظر تو بسوی تو یعنی پیش از آنکه

يجيء إليك الشيء الذي يبلغه طرفك أي نظرك فقال له سليمان

بیاید بسوی تو آنکه رسیده است او را نظر تو پس گفت او را سلیمان

غلبت إن فعلت أو لم تفعل ولكن لا تفضحني بالحق وأنا سيد

غالب آمدی تو اگر کردی آنکار را یا نکردی این کار را ولیکن فضیحت مکن مرا سوگند است ترا بخدا و حالانکه من سید

الإنس والجن وقام آصف فتوضأ ثم سجد لله عز وجل يدعو

آدمی و جن ام و استاد آصف و وضو کرد و اتباع سجده کننده دعا میکرد

الله باسمه الأعظم وهو يقول يا حي يا قيوم وروي عن علي رضي الله عنه

خدا را باسم اعظم و میگفت یا حی یا قیوم و مرویست از علی رض

أنه قال هو الاسم الذي إذا دعي به أجاب وإذا سئل به أعطى وهو

بدرستی آن چیز که خواند آصف آن اسم اعظم ست که چون خوانده شود بوی اجابت کرده شود و بوی سوال کرده شود خدا میدهد [illegible]

يا ذا الجلال والإكرام فقال فغاب عرشها تحت الأرض حتى نبع عند

یا ذا الجلال والاکرام ست گفت راوی پس پنهان شد عرش آن بلقیس در زیر زمین تا آنکه ظاهر شد نزدیک

كرسي سليمان وقيل إنه نبع تحت كرسي كان يضع سليمان قدميه

کرسی حضرت سلیمان و گفته شد بدرستی آن تخت بلقیس ظاهر شد زیر کرسی که بود می نهاد سلیمان

عليه إذا جلس على كرسيه الكبير فلما رأى العرش قد نبع قالت

بر وی وقتیکه می نشست بر کرسی بزرگ پس هر گاه که دید سلیمان عرش را که تحقیق ظاهر شده است گفتند

الجن لسليمان يقدر آصف أن يجيء بالسرير ولا يجيء ببلقيس

جنیان مر سلیمان را آیا توانا ست آصف بر آوردن تخت و توانا نیست باوردن بلقیس [illegible] اعتراض

فقال آصف لسليمان أنا آتيك بها قال فأمر سليمان فبني له

پس گفت آصف مر سلیمان را من آرنده ام پیش تو آن بلقیس را گفت راوی پس فرمود سلیمان بنا کرده شد برای او

صرح أملس من قوارير ثم أجري تحته الماء وألقي فيه السمك ثم

فرا او را کوشک هموار و صاف از شیشه پس روان کرده شد در زیر او آب و انداخته شد در آن آب ماهیان [illegible]

من فوق الصرح من صفائه ثم أمر سليمان بكرسيه فوضع في

آن ماهیان را آب از بالای کوشک بجهت صفای او پس فرمود سلیمان باوردن کرسی خود پس نهاده شد کرسی او در

وسط الصرح وأمر بكراسي لأصحابه فوضعت فجلس عليها وجلس

میانه کوشک و فرمود کرسیهای یاران خود پس نهاده شد پس نشست بر آن کرسی و نشست

أصحابه وكان الذين يلونه عليه السلام من أهل الكراسي الإنس

یاران او و بوده اند آن کسانیکه نزدیک او علیه السلام نشستند از اهل کرسیها آدمی

ثم الجن ثم الشياطين وكان هذا دأبه عليه السلام حتى إذا أراد

پس از آن جنیان پس از آن شیاطین و بوده است این عادت سلیمان علیه السلام تا اگر [illegible]

أن يسير في البلاد يجلس هو على كرسيه وأولئك على كراسيهم

سیر کردن در شهرها می نشست بر کرسی خود و آن اصحاب بر کرسیهای خویش

٢٧٨

ثُمَّ يَأْمُرُ بِالرِّيحِ فَيَحْمِلُهُمْ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَسِيرَ

پس میفرمود باد را پس مے برداشت درمیان آسمان و زمین و وقتیکه میخواست سیر کردن

عَلَى الْأَرْضِ أَمَرَ الرِّيحَ فَتَسْكُنُ فَيَسِيرُ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ وَكَانَ لِسُلَيْمَانَ

بر روے زمین سیفرمود باد را پس آرام میگرفت باد پس سیر میکرد بر روے زمین و بود مر سلیمان را

عَلَيْهِ السَّلَامُ مَجْلِسٌ كَمَا هُوَ لِلْمُلُوكِ الْيَوْمَ فَلَمَّا اسْتَقَرَّ بِهِمُ الْمَجْلِسُ

مجلس چنانچه هست آن مجلس پادشاهان امروز را پس هرگاه که قرار گرفت مجلس

أَمَرَ آصِفَ فَعَادَ وَسَجَدَ وَدَعَى اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ بِاسْمِهِ الْأَعْظَمِ وَهُوَ يَا

فرمود و طلبید آصف را پس باز آن آصف و سجده کرد خدای را و دعا کرد حق را باسم اعظم و آن ذی

حَيُّ يَا قَيُّومُ فَإِذَا هُوَ بِبِلْقِيسَ مُسْتَقِرَّةً عِنْدَهُ وَقِيلَ إِنَّ الَّذِي عِنْدَهُ

حے یا قیوم است پس ناگاه بلقیس حاضر است و قرار گرفته است نزد سلیمان و گفته شده است که پیش او

عِلْمٌ مِنَ الْكِتٰبِ هُوَ الْخِضْرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ سُلَيْمَانُ لَمَّا رَاٰهَا

علم از لوح محفوظ بود خضر بود و گفت سلیمان هرگاه که دید آن بلقیس را

مُسْتَقِرَّةً عِنْدَهُ قَالَ هٰذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّيْ لِيَبْلُوَنِيْ يَعْنِيْ لِيَخْتَبِرَنِيْ

حاضر پیش خود گفت اینست از عطای پروردگار من تا آزمایش نماید مرا

ءَاَشْكُرُ عَلٰى مَا اُعْطِيْتُ مِنَ الْمُلْكِ اَمْ اَكْفُرُ بِالنِّعْمَةِ اِذَا رَاَيْتُ مَنْ هُوَ

آیا شکر خواهم کرد چیزیرا که داده شده ام از ملک یا کفران نعمت خواهم کرد وقتیکه دیدم کسے را

دُوْنِيْ اَفْضَلَ مِنِّيْ عِلْمًا فَعَزَمَ لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى الشُّكْرِ وَمَنْ شَكَرَ

کمتر است از من فاضلتر است از من در علم پس قصد کرد مر خدای را بر شکر گفتن و کسیکه شکر خدا میگوید

فَاِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهٖ وَمَنْ كَفَرَ بِالنِّعْمَةِ فَاِنَّ رَبِّيْ غَنِيٌّ كَرِيْمٌ لَا يُعَجِّلُ

پس جز این نیست که شکر میگوید برای نفس خود چرا که نفع او راجع باو است و کسیکه کفران کرده است پس پرورتی پروردگار

بِالْعُقُوْبَةِ فَلَمَّا سَمِعَتِ الْجِنُّ بِذٰلِكَ وَقَعُوْا فِيْ بِلْقِيْسَ عِنْدَ سُلَيْمَانَ

بعذاب پس هرگاه شنیدند جن باین قصه سخن بد گفتند درشان بلقیس پیش سلیمان علیه السلام

لِيُكَرِّهُوْهَا اِلَيْهِ خَافُوْا اَنْ يَتَزَوَّجَهَا فَتُظْهِرَهُ عَلٰى اُمُوْرِهِمْ وَكَانَتْ

تا آنکه مکروه گردانند بلقیس را بسوے سلیمان ترسیدند از اینکه نکاح کند سلیمان او را پس واقف شود بر کارهای جنیان

تَعْلَمُ بِذٰلِكَ لِاَنَّ اُمَّهَا كَانَتْ جِنِّيَّةً وَكَانَ اسْمُهَا عُمَيْرَةَ بِنْتَ

بلقیس بسیار است امور جنیان را ازینکه مادر بلقیس بود و بود است جنی و بود نام او عمیره

عَمْرٍو وَقِيْلَ اِنَّ اسْمَهَا رَوَاحَةُ بِنْتُ السَّكَنِ مَلِكِ الْجِنِّ فَقَالُوْا اَصْلَحَ

دختر عمرو گفته اند نام او رواحه است دختر سکن بادشاه جنیان بود پس گفتند جنیان نیکو گرداند

اللّٰهُ الْمَلِكَ اِنَّ فِيْ عَقْلِهَا شَيْئًا وَرِجْلَاهَا كَحَافِرِ الْحِمَارِ وَكَانَتْ

خدای تعالے بادشاه را اینکه در عقل بلقیس چیزیست از نقصان و پاهای او بچو سم خر است و بود است بلقیس

٢٧٩

بلقيس هل بها شعر فلما قيل له ذلك اراد ان يروز عقلها

یعنی پاے موے دار پس ہرگاہ کہ گفتہ شد مر سلیمان را اینچنین خواست اینکہ بیازماید عقل او را

وقدميها فلاجل ذلك اجرى الماء وجعل فيه الضفادع والسمك

و می بیند دو پاے او را ازین جہت روان کرد آب را زیر کوشک پس گردانید دران آب غوک ها و ماہی ها

وامر بعرشها ان يغير فيزاد فيه وينقص منه ليروز عقلها

و فرمود بتخت او که تغییر کرده شود و زیاده کرده شود دران تخت تا آنکہ بیازماید عقل بلقیس را

فذلك قوله تعالى نكروا لها عرشها يعني غيروا لها سريرها

پس آنست قول خداے تعالیٰ تغییر کنند براے او تخت او را یعنی تغییر دہید براے بلقیس تخت او را

ننظر اتهتدي يعني اتعرفه ام تكون من الذين لا يهتدون يعني

ہم ببینیم آیا راہ یافت مراد شناخت او را یا خواہد بود از کسانیکہ نمی شناسند تخت را

الذين لا يعرفون فاقبلت حتى انتهت الى الصرح فقيل لها ادخلي

پس پیش آمد بلقیس تا آنکہ رسید بکوشک پس گفتہ شد او را در آ

الصرح يعني القصر وقيل الصرح هو البيت بلغة حمير فلما رأته

و گفتہ شده است صرح خانہ است بزبان حمیر قبیلہ ایست ازیمن پس ہرگاہ دید

حسبته لجة يعني ماء غمرا فقالت في نفسها انما اراد ان يغرقني

پنداشت او را دریاے یعنے آب عمیق پس گفت آن بلقیس در دل خود جز اینکہ خواستہ است اینکہ غرق کند مرا

كان غير هذا احسن من ذا فكشفت عن ساقيها فاذا ساقا شعراء

بوده است غیر ازین فکر نیکوتر ازین ذکر پس دور کرد جامہ را از دو ساق خود پس ناگاہ ظاہر شد دو ساق او موے دار

وانما هي من احسن الناس قدما فقيل لها انه صرح

و آن بلقیس بہترین مردم بود بدست و دو ساق و پاک بود ست از آنچہ گفتہ شده بود درشان او که بہا است پس گفتہ شد

ممرد يعني قصرا املس لا شعث فيه كالامرد الذي لا شعر في وجهه

ممرد یعنی کوشکیست ہموار نیست غبار درو چنانچہ ساده رو کہ نمی باشد موے در روے او

كانه ملزق بعضه ببعض اتخذ بلاطه من القوارير قال فمضت

چنانچہ گوئیا پیوند کرده شده است پاره او را پاره گرفتہ شده است در ساے او را از شیشہ ا و رفت بلقیس

نحو سليمان وقد ابصر قدميها وابصر الشعر الذي على ساقيها

بسوے سلیمان و تحقیق دید دو پاے او را و دید موے را کہ بر ساق اوست و دران حال

مهذبا قال فاعجبه ذلك عجبا شديدا فلما انتهت الى سليمان

کوپاکیزه ست گو پس خوش آمد بسلیمان خوش آمدنے سخت پس ہرگاہ کہ رسید بسوے سلیمان

فقيل لها اهكذا عرشك فنظرت اليه فجعلت تعرف وتنكر

پس گفتہ شد او را آیا چنین است عرش تو پس دید بسوے آن تخت پس بود کہ شناخت و نمی شناخت

فقالت في نفسها من اين يصل الى ذلك السرير الذي هو داخل

پس گفت بلقیس در دل خود از کجا رسید باین تخت و حال آنکه او درون

سبعة ابيات والحرس حوله فلم تعرف ولم تنكر فقالت كأنه

هفت خانه است و پاسبانان در گرد او هستند پس یقین نکرد و نشناخت پس گفت بلقیس گویا که

هو فقال سليمان واوتينا العلم من قبلها يعني من قبل بلقيس

آن تخت اینست و گفت سلیمان داده شدیم ما علم از پیش بلقیس

وكانت مجوسية وكنا مسلمين من قبلها فقالت اني ظلمت

و بوده است آن بلقیس آتش پرست و بوده ایم ما مسلمانان پیش از او پس گفت بلقیس اینکه من ستم کردم

يعني في الظن الذي ظننت بسليمان انه اراد ان يغرقني و

یعنی در گمان که کرده ام بسلیمان که خواسته بود غرق مرا

قيل ظلمت نفسي يعني ضررت نفسي بعبادة الشمس واسلمت

گفته شده یعنی ظلمت اینست که ضرر کردم نفس خود بعبادت کردن آفتاب را و اسلام آوردم

مع سليمن يعني واطعت لله مع سليمان ويقال اخلصت مع

با سلیمان مراد میدارد اطاعت خدا را با اطاعت سلیمان و گفته میشود خالص شدم من

سليمن لله رب العلمين في العبادة فاسلمت وصدها يعني ان

سلیمان مر خدایرا که پروردگار جهانیانست در عبادت پس مسلمان شد و باز داشت او را

سليمن صدها بما كانت تعبد من دون الله انها كانت من قوم

سلیمان از آنچه بوده است عبادت میکرد غیر خدا را [illegible] پرستی او بوده است از قوم

كفرين فتزوج بها سليمان فامر بالنورة فاتخذت فتنور سليمان

کافران پس گرفت او را سلیمان پس فرموده شد است نوره پس ساخته شد پس نوره کرد سلیمان

وبلقيس وهو اول من اتخذ النورة قال فسألها سليمان عن

و بلقیس پس آن سلیمان اول کسیست که درست کرده اند نوره را گفت راوی پس پرسید او را سلیمان از

اشياء وهي سالته ودخل بها سليمان فولدت له غلاما فسماه

چیزها و پرسید او سلیمان را و خوابید با زن سلیمان پس زائید سلیمان را پسر پس نام نهاد او را

داود ومات في حياته ثم مات سليمان ومات بلقيس بعده

داود و مرد پسر در حیات پدر خود پس مرد سلیمان و مرد بلقیس پس از سلیمان

بشهر وقيل ان سليمان اعطاها قرية بالشام فكانت تاخذ

یک ماه و گفته شده که سلیمان داده بود او را ده در شام پس بود که میگرفت

خراجها حتى ماتت وقيل ان سليمان لما دخل بها سرحها الى

خراج آن را تا آنکه مرد و گفته شده که سلیمان هرگاه که [illegible] او را سر داده بود او را [illegible]

جُنُودِهِ وَرَدَّهَا اِلٰى مُلْكِهَا وَكَانَ يَاْتِيْهَا فِيْ كُلِّ شَهْرٍ مَرَّةً فَيَرْكَبُ

لشکر او و باز گردانیده بود او را بسوی ملک او و بوده است سلیمان که می آمد بلقیس را در ماهی یکبار پس سوار میشد

مِنْ بَيْتِ الْمَقْدِسِ اِلَى الْيَمَنِ عَلٰى مَا تَقَدَّمَ ذِكْرُهُ ❊ فَصْلٌ وَاِنَّمَا

از بیت المقدس بسوی یمن چنانچه گذشت بالا ذکر او و جز اینکه

اسْتَوْفَيْتُ هٰذِهِ الْقِصَّةَ فِيْ هٰذَا الْمَجْلِسِ لِمَا فِيْهَا مِنَ الْعِبْرَةِ لِكُلِّ

تمام و کمال بیان کردم این قصه را در مجلس از جهت آنکه در قصه عبرتهاست از برای هر

عَاقِلٍ مُؤْمِنٍ نَاظِرٍ فِي الْعَوَاقِبِ مُعْتَبِرٍ فِيْ سِيَرِ السَّلَفِ الصَّالِحِ وَ

عاقل و از برای مسلمان که نظر کننده است نظر کننده است بعبرت در خصلت های گذشتگان نیکوکار و

الطَّالِحِ وَقُدْرَةِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ النَّافِذَةِ فِي الْاُمَمِ الْمَاضِيَةِ الْخَالِيَةِ

بدکار و در قدرت حق تعالیٰ روان شده است در امت های گذشته

وَكَرَامَتِهِ لِاَهْلِ الطَّاعَةِ وَتَسْخِيْرِهِ اَهْلَ مَعْصِيَتِهِ لَهُمْ وَاِعْطَاءِ

و بزرگی دادن او مر اهل طاعت خویش را و منقاد و مسخر ساختن اهل معصیت را برای ایشان و دادن

مُقَادَتِهِمْ بِاِذْلَالِهِمْ وَتَمْلِيْكِهِ الْخَلْقَ لِاَهْلِ وِلَايَتِهِ وَمَحَبَّتِهِ لَمَّا

برکشیدن ایشان و خوار گردانیدن مر آن اهل طاعت را و مالک گردانیدن حق تعالیٰ خلق را اهل ولایت و دوستی خود را

اَطَاعَ سُلَيْمَانُ رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ كَيْفَ مَلَّكَهُ بِلْقِيْسَ وَمُلْكَهَا وَ

که فرمانبرداری کرد سلیمان پروردگار خویش را مالک او گردانید بلقیس را و ملک او را و

قَدْ كَانَ فِيْ اَهْلِ مَمْلَكَتِهَا اِثْنَا عَشَرَ اَلْفَ مُقَاتِلٍ كُلُّ وَاحِدٍ مِّنْهُمْ

تحقیق بوده در اهل ولایت او دوازده هزار جنگ کننده که هر یک از ایشان

اَمِيْرٌ عَلٰى مِائَةِ اَلْفٍ مِّنْهُمْ وَجُنْدُ سُلَيْمَانَ يَحْتَوِيْ عَلٰى اَرْبَعِمِائَةِ اَلْفٍ

امیر بود بر صد هزار ایشان و لشکر سلیمان چهار صد هزار بود

مِائَتَا اَلْفٍ مِّنَ الْاِنْسِ وَمِائَتَا اَلْفٍ مِّنَ الْجِنِّ وَالتَّفَاوُتُ مَا

دویست هزار آدمی بود و دویست هزار جن و تفاوت در

بَيْنَ الْجُنْدَيْنِ ظَاهِرٌ فَهٰذَا مُلِّكَ لِطَاعَتِهِ وَهٰذِهِ مُلِكَتْ لِكُفْرِهَا

دو لشکر روشن است پس این سلیمان مالک گردانیده شد از جهت طاعت و این بلقیس مملوک گردیده

وَمَعْصِيَتِهَا فَاعْلَمْ اَيُّهَا الْاِنْسَانُ اَنَّ الْاِسْلَامَ يَعْلُوْ وَلَا يُعْلٰى عَلَيْهِ

و گناه او پس بدان تو ای آدمی بدرستی اسلام غالب می آید و غالب داده نمیشود بر او

وَلَنْ يَّجْعَلَ اللّٰهُ لِلْكٰفِرِيْنَ عَلَى الْمُؤْمِنِيْنَ سَبِيْلًا وَكَذٰلِكَ اَنْتَ يَا

و هرگز نگردانیده است حق تعالیٰ مر کافران را بر مسلمانان راهی و همچنین تو ای

مُوَفَّقُ اِذَا اٰمَنْتَ اٰمِنْتَ مِنْ اَعْدَائِكَ فِي الدُّنْيَا وَمِنْ نَّارِ اللّٰهِ

صاحب توفیق وقتیکه ایمان آوردی ایمن شدی از دشمنان خویش در دنیا و از آتش خدا

الْمُوْقَدَةِ الَّتِيْ فِي الْعُقْبٰى تَخْدِمُكَ النَّارُ وَتَطْرُقُ بَيْنَ يَدَيْكَ

کہ افروختہ شدہ است در آخرت · باشد آتش خادم تو · و میرود پیش تو

وَتُرْشِدُكَ الطَّرِيْقَ مُكَرِّمَةً لَكَ وَمُعَظِّمَةً وَطَائِعَةً لِأَمْرِ مَوْلَاهَا

و می‌نماید ترا راہ راست · از جہت بزرگی و تعظیم تو · و در آنحال کہ فرمانبردار است · مر فرمان صاحب خود را

وَمُمْتَثِلَةً لَهٗ فَتَقُوْلُ لَكَ جُزْ يَا مُؤْمِنُ فَقَدْ أَطْفَأَ نُوْرُكَ لَهَبِيْ

و بجا آرندہ است فرمودہ او را · پس میگوید آن آتش مر ترا بگذر ای مسلمان · پس تحقیق کشت نور ایمان تو زبانۂ مرا

عِبَارَةٌ لَطِيْفَةٌ أَيْ إِنَّكَ مُكَرَّمٌ مُتَوَّجٌ خِلْعَةُ الْمَلِكِ عَلَيْكَ

قول آتش عبارت نازک است · یعنی بدرستیکہ تو ای مومن بزرگ صاحب توزی سر و پا · پادشاہ بر تو است

عَلَامَةُ الْوَقَارِ عَلَيْكَ فَعَلَى الْحَوَاشِيْ وَالْعَبِيْدِ تَعْظِيْمُكَ وَ

نشان وقار بر تو است · پس بر نایبان و بندہ لازم است بزرگی داون تو · و

تَوْقِيْرُكَ وَخِدْمَتُكَ وَأَمَّا الْكَافِرُ وَالْعَاصِيْ فَتَتَغَيَّظُ النَّارُ

وقار کردن تو · و خدمت تو · و اما کافر و گنہگار · پس در غضب می‌آید آتش

عَلَيْهِ وَتَنْتَقِمُ مِنْهُ انْتِقَامَ الْجَبَّارِ مِنْ عَدُوِّهٖ عِنْدَ ظَفَرِهٖ بِهٖ

برو · و کینہ میکشد از او · ہمچو انتقام مرد غالب بتوانا از دشمن خود · وقتیکہ دست یابد بر دشمن

كَمَا قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا رَأَتْهُمْ مِّنْ مَّكَانٍۢ بَعِيْدٍ سَمِعُوْا لَهَا

چنانچہ فرمود حق تعالیٰ · وقتیکہ بیند آتش آن کافران را از جای دور · بشنوند آتش را

تَغَيُّظًا وَّزَفِيْرًا فَإِنْ أَرَدْتَ الْعِزَّةَ فِي الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ فَعَلَيْكَ

خشم و جوش و آواز · پس اگر خواہی تو عزت را · در دنیا · و آخرت لازم است بر تو

بِطَاعَةِ اللّٰهِ وَالصَّبْرِ عَنْ مَعْصِيَةِ اللّٰهِ تَجِدُهَا بِرَحْمَةِ اللّٰهِ تَعَالٰى

فرمانبرداری خدا · و باز ماندن از معصیت · و می‌یابی تو · او را برحمت خدا

قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ مَنْ كَانَ يُرِيْدُ الْعِزَّةَ فَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ جَمِيْعًا وَقَالَ

فرمود حق تعالیٰ کسیکہ · میخواہد عزت را · پس مر خدای راست عزت دادن ہمہ · و فرمود

تَعَالٰى وَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُوْلِهٖ وَلِلْمُؤْمِنِيْنَ وَلٰكِنَّ الْمُنٰفِقِيْنَ لَا

حق تعالیٰ · مر خدای راست عزت · و رسول را · و مومنان را · و لیکن منافقان

يَعْلَمُوْنَ نِفَاقُكَ يَا مُدَّعِيَ الْإِيْمَانِ وَشِرْكُكَ يَا مُدَّعِيَ الْإِخْلَاصِ

نمی‌دانند این را · پس نفاق تو ای دعوی کنندہ ایمان · و شرک تو ای مدعی اخلاص

حَجَبَاكَ عَنْ رُؤْيَةِ عِزَّةِ الْجَبَّارِ وَنَبِيِّهِ الْمُخْتَارِ وَالْمُؤْمِنِيْنَ

پردہ شدہ اند از دیدن بزرگی جبار · و پیغمبر مختار · و مومنان

الْأَخْيَارِ فَلَوْ كُنْتَ عَامِلًا بِمُوْجِبِ الْإِيْمَانِ مُوْقِنًا بِشَرَائِطِ الْإِخْلَاصِ

نیکوکار · پس اگر باشی تو عمل کنندہ باحکام ایمان · یقین کنندہ باشی بشرطہای اخلاص

لأمنت في الدنيا من كل موذي وكل شيطن من الانس والجان

وفي الآخرة من عذاب النيران وكانت النصرة لك ولاعدائك

الهوان قال الله عز وجل ان تنصروا الله ينصركم ويثبت

اقدامكم وقال تعالى ولا تهنوا وتدعوا الى السلم وانتم الاعلون

والله معكم ولكن الغفلة قد تكاثفت على قلبك وتراكم الرين

عليه وترادف السواد والظلمة لديه فيا لها من حسرة و

ندامة يوم تبلى السرائر في يوم القيمة يوم الحاقة يوم

الطامة الكبرى يوم القارعة يوم الصاخة يومئذ تعرضون

لا تخفى منكم خافية يومئذ يصدر الناس اشتاتا ليروا

اعمالهم فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره ومن يعمل مثقال ذرة

شرا يره قيل ان الذرة هي قشر الهباء الذي يظهر في شعاع

الشمس مثل رؤس الابر وقيل اربع ذرات مثقال خردلة و

قيل هي النملة الحمراء الصغيرة التي لا تكاد ترى اذا دبت

وقيل ان الذرة جزء من الف جزء من شعيرة وقال عبد الله

بن عباس اذا وضعت كفك على التراب ثم رفعتها فكل شيء

يعلق بها من التراب فهو ذرة فاين انت من يوم توزن فيه
الاعمال بهذه الزنة تثقل وتخف بهذه الخفة ويوم يقول
الله تعالى فيه يوم نحشر المتقين الى الرحمن وفدا ونسوق
المجرمين الى جهنم وردا اى عطاشا وحينئذ ينكشف الغطاء
ويظهر المخبا ويمتاز المؤمن من الكافر والصديق من المنافق
والموحد من المشرك والولي من العدو والمحق من المدعي فاحذر
يا مسكين من هول ذلك اليوم وانظر من اى الحزبين تكون فان
عملت لله العظيم واتقيت في عملك عن الخبير وصفيته عما
يسوء الناقد البصير فانت في حزب المتقين الوافدين على الرحمن
في يوم النشور فلك الكرامة يا كريم ولك السلامة والبشرى
يا حكيم وان كان غير ذلك فاعلم انك بالحزب الاخير لاحق
وهالك مع من هو هالك في النار مع فرعون وهامان و
قارون متلاحق قال الله عز وجل فمن كان يرجوا لقاء ربه
فليعمل عملا صالحا ولا يشرك بعبادة ربه احدا فلا يغنيك
في ذلك اليوم من غير العمل الصالح فضل في فضل بسم الله

الرحمن الرحيم عن عطاء عن جابر بن عبد الله قال لما نزل بسم

روایت از عطا از جابر گفت هرگاه فرود آمد

الله الرحمن الرحيم هرب الغيم الى الشرق وسكنت الرياح وهاج

تسمیه گریخت ابر بسوے شرق و آرام گرفت بادها و بشورش آمد

البحر واصغت البهائم باذانها ورجمت الشياطين من السماء

دریا و نهادند چارپایان گوشها سوے او و رانده شده شیاطین از آسمان

وحلف الله عز وجل بعزته لا يسمى اسمه على شيء الا شفاه

و سوگند خورد حق تعالی بعزت و قدرت خویش که خوانده نشود نام او برابر چیزی مگر آنکه شفا دهد حق تعالی [illegible]

ولا يسمى اسمه على شيء الا بارك فيه ومن قرء بسم الله الرحمن الرحيم

و خوانده نشود نام حق تعالی بر چیزی مگر آنکه برکت کند درو و کسیکه خواند تسمیه را

دخل الجنة وعن ابي وائل عن عبد الله بن مسعود قال من اراد ان

درآید در بهشت و مروی است از عبد الله گفت کسیکه خواهد

ينجيه الله من الزبانية التسعة عشر فليقل بسم الله الرحمن الرحيم

رستگار کند او را خداے تعالی از ملائکه آتش که نوزده نفر اند پس باید که بگوید تسمیه را

فانها تسعة عشر حرفا ليجعل الله تعالى كل حرف منها جنة من

پس بدرستیکه این تسمیه نوزده حرف است پس بگرداند حق تعالی هر حرف را [illegible] از آن تسمیه

واحد منهم وعن طاؤس عن ابن عباس ان عثمان بن عفان رض

از هریکی از ملائکه آتش و مروی است از ابن عباس رض پرسید عثمان

سئل النبي صلى الله عليه وسلم عن بسم الله الرحمن الرحيم فقال هو اسم

پیغمبر را صلعم از تسمیه گفت [illegible] پس فرمود پیغمبر صلعم او نام است

من اسماء الله عز وجل وما بينه وبين اسم الله الاعظم الا كما بين

از نامها خداے تعالی و نیست درمیان تسمیه و درمیان اسم اعظم مگر چنانچه درمیان

سواد العين وبياضها من القرب وعن انس بن مالك قال قال

سیاهی چشم و سفیدی اوست از نزدیکی و مروی است از انس گفت فرمود

رسول الله صلى الله عليه وسلم من رفع قرطاسا من الارض فيه بسم الله الرحمن

پیغمبر صلعم کسیکه بردارد کاغذ را از زمین که درو تسمیه باشد

الرحيم اجلالا لله ان يداس كتب عنده من الصديقين وخفف

از جهت بزرگ داشتن خداے تعالی از آنکه زیر پاے کرده شود نوشته میشود آنکس پیش خداے [illegible]

عن والديه وان كانا مشركين يعني العذاب وقيل لم يرت

از مادر و پدر او اگر چه باشند از مشرکان مراد میدارد که سبک کرده شود عذاب و گفته شده که [illegible]

٢٨٧

إبليس اللعين مثل ثلاث رنات رنة حين لعن واخرج من

بگريد ابليس لعين ناله و وقتيكه رانده شد و برآورده شد از

ملكوت السماء ورنة حين ولد النبي صلى الله عليه وسلم ورنة حين انزلت

فرشتگان آسمان و ناله و وقتيكه زائيد پيغمبر عليه السلام و ناله و وقتيكه فرود آمد

فاتحة الكتاب لكون بسم الله الرحمن الرحيم فيها وعن سالم بن ابي

فاتحه زيراكه تسميه درو هست و مرويست از سالم

الجعد ان عليا رض قال لما انزلت بسم الله الرحمن الرحيم قال رسول

پسر جعد كه علي رض گفت هرگاه كه فرود آمد تسميه فرمود پيغمبر

الله صلى الله عليه وسلم اول ما انزلت هذه الاية على آدم فقال امن ذريتي من

اول بار كه فرود آمد اين آيت بر آدم پس گفت آدم ايمن شد اولاد من از

العذاب ما داموا على قراءتها ثم رفعت فانزلت على ابراهيم الخليل

عذاب تا وقتيكه بر خوانند اين را ثابت پس برداشته شد تسميه را پس فرود آورده شد بر ابراهيم خليل

فتلاها وهو في كفة المنجنيق فجعل الله عليه النار بردا وسلاما

پس خواند ابراهيم عم اورا و در آنحال كه او در پله منجنيق بود پس گردانيد حق تعالى بر وى آتش را برد و سلامت

ثم رفعت بعده فما انزلت الا على سليمان وعندها قالت

پس از آن برداشته شد پس فرود آورده شد بر سليمان و نزد آن فرود آمدن گفتند

الملائكة الآن تم والله ملكك ثم رفعت فانزلها الله عز وجل

فرشتگان اكنون تمام شد سوگند خداست ملك تو اے سليمان پس برداشته شد پس فرود آورد

علي ثم ياتي امتي يوم القيمة وهم يقولون بسم الله الرحمن الرحيم

بر من پس خواهند آمد امت من روز قيامت و حالانكه ايشان خواهند گفت تسميه

فاذا وضعت اعمالهم في الميزان رجحت حسناتهم قال رسول الله

پس وقتيكه نهاده شوند عملهاے ايشان در ترازو گران آيد نيكيهاے ايشان به بركت تسميه فرمود پيغمبر

صلى الله عليه وسلم اكتبوها في كتبكم واذا كتبتموها فتكلموا بها فصل

عم نويسيد تسميه را در كتابهاے خويش پس وقتيكه بنويسيد بخوانيد اورا فصل

آخر في فضل بسم الله الرحمن الرحيم عن عكرمة رحمة الله عليه انه

دوم در فضيلت تسميه مرويست از عكرمه رح

قال اول ما خلق الله اللوح والقلم امر الله القلم يجري على اللوح بما

اول چيزے كه پيدا كرد خداے تعالى لوح و قلم و فرمود قلم را پس روان شد بر لوح بچيزے كه

هو كائن الى يوم القيمة فاول ما كتب على اللوح بسم الله الرحمن

شدنى هست تا روز قيامت پس اول چيزيكه نوشت قلم بر لوح تسميه بود

الرحيم فجعل الله هذه الآية امانا لخلقه ما داموا على قراءتها

پس گردانید خدا تعالی این آیت را امان برای خلق خود تا وقتیکه ثابت هستند بر خواندن آن

وهي قراءة اهل سبع سموات واهل الصفح الاعلى واهل سرادقات

و این قرائت اهل هفت آسمان است واهل مرتبه اعلی است واهل سرادقات

المجد والكروبيين والصافين والمسبحين فاول ما انزلت على

بزرگی و ملائکه نزدیکی و ملائک که صف زننده اند در طاعت و ملائک که مشغول اند به تسبیح پس اول بار فرود آمد بر

آدم عليه السلام فقال قد امن ذريتي من العذاب ما داموا على

آدم ع پس گفت که ایمن شد اولاد من از عذاب تا وقتیکه بر

قراءتها ثم رفعت فانزلت على ابرهيم الخليل عليه السلام في سورة الحمد

خواندن او ثابت هست پس برداشته شد پس فرود آورده شد بر ابراهیم خلیل ع در سوره فاتحه

فتلاها وهو في كفة المنجنيق فجعل الله النار عليه بردا وسلاما

پس خواند ابراهیم ع او را در آنحال که در پله منجنیق بود پس گردانید حق تعالی آتش را سرد و سلامتی

ثم رفعت بعده فانزلت على موسى في الصحف فيها قهر فرعون

پس برداشته شد پس فرود آورده شد بر موسی در صحف که این سوره غالب شد بر فرعون

وسحرته وهامان وجنوده وقارون واتباعه ثم رفعت بعده

و ساحران و هامان و لشکرا و بر قارون و بر تابعان او پس برداشته شد

فانزلت على سليمان بن داود فعندها قالت الملئكة اليوم

پس فرود آورده شد بر سلیمان پس نزد نزول این سوره گفتند فرشتها امروز

والله تم ملكك يا ابن داود فلم يقرءها سليمان على شيء الا

سوگند بخدا است تمام شد ملک تو ای پسر داود پس نخواند سلیمان بر چیزی مگر آنکه

خضع له وامره الله يوم انزلها عليه ان ينادي في اسباط

فروتنی کرد و فرمان بردار شد او را و فرمود حق تعالی سلیمان را روزیکه فرود آورد سوره را برو آنکه فریاد کند در دوازده

بني اسرائيل الا من احب منكم ان يسمع آية امان الله فليحضر

سبط اسرائیل آگاه باشید هر که دوست دارد از شما اینکه بشنود آیت امان خدای تعالی پس او حاضر شود

الى سليمان في محراب داود فانه يريد ان يقوم خطيبا فلم يبق

بسوی سلیمان در محراب داود پس بدرستی سلیمان میخواهد اینکه خطیب شود پس باقی نماند

محبوس نفسه في العبادة ولا سائح الا هو قد لبه حتى اجتمعت

شخصیکه بند کرده شده است نفس او در عبادت و نه رونده مگر آنکه سرعت کرد بسوی او تا آنکه جمع شدند

الاحبار والعباد والزهاد والاسباط كلها عنده فقام فرقي

دانشمندان و عابدان و زاهدان و اولاد یعقوب همه نزد او پس ایستاد سلیمان پس

مِنْبَرَ الْخَلِيلِ إِبْرٰهِيمَ وَتَلَا عَلَيْهِمْ آيَةَ الْأَمَانِ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ

بر منبر خلیل علیه السلام و خواند بر ایشان آیت امان بسم الله الرحمن الرحیم

الرَّحِيمِ فَلَمْ يَسْمَعْهَا أَحَدٌ إِلَّا امْتَلَأَ فَرَحًا وَقَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ

پس نشنیدند آن تسمیه را هیچ یکی مگر آنکه پر شد از خوشی و گفتند گواهی میدهیم که تو هر آینه

لَرَسُولُ اللهِ حَقًّا فَبِهَا قَهَرَ سُلَيْمٰنُ مُلُوكَ الْأَرْضِ وَبِهَا افْتَتَحَ

رسول خدائی بر حق پس بسبب تسمیه غالب شد سلیمان بادشاهان روی زمین را و بآن تسمیه فتح کرد

اللهُ لِنَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَكَّةَ ثُمَّ رُفِعَتْ بَعْدَ سُلَيْمٰنَ

خدای برای پیغمبر خود محمد مکه را پس برداشته شد پس از سلیمان

فَأُنْزِلَتْ عَلَى الْمَسِيحِ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ فَفَرِحَ بِهَا وَاسْتَبْشَرَ بِهَا

پس فرود آورده شد بر عیسی مسیح پسر مریم پس خوشحال شد بآن تسمیه و بشارت شادی داده بآن

الْحَوَارِيُّونَ فَأَوْحَى اللهُ تَعَالَى إِلَيْهِ يَا ابْنَ الْعَذْرَاءِ أَتَدْرِي أَيُّ

حواریان را پس وحی فرستاد حق تعالی بسوی او ای پسر دختر ناکتخدا آیا میدانی کدام

آيَةٍ أُنْزِلَتْ عَلَيْكَ إِنَّهَا آيَةُ الْأَمَانِ قَوْلُهُ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

آیت فرود آورده شده بر تو آن آیت امان است که تسمیه باشد

فَأَكْثِرْ تِلَاوَتَهَا فِي قِيَامِكَ وَقُعُودِكَ وَمَضْجَعِكَ وَمَجِيئِكَ وَ

پس بسیار کن تلاوت آنرا در نشستن خود و ایستادن خود و در خواب درآمدن خود و رفتن خود و

ذَهَابِكَ وَصُعُودِكَ وَهُبُوطِكَ فَإِنَّهُ مَنْ وَافَى يَوْمَ الْقِيٰمَةِ

و بالا بر آمدن خود و فرود آمدن خود پس بدرستی ایشان هست هر که بیاید روز قیامت

وَفِي صَحِيفَتِهِ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ ثَمَانَمِائَةِ مَرَّةٍ وَكَانَ

در نامه اعمال خود تسمیه را هشتصد بار و باشد

مُؤْمِنًا بِي وَبِرُبُوبِيَّتِي أَعْتَقْتُهُ مِنَ النَّارِ وَأَدْخَلْتُهُ الْجَنَّةَ

مومن بمن و بخدائی من آزاد کنم او را از آتش دوزخ و داخل کنم او را در جنت

فَلْتَكُنْ افْتِتَاحَ قِرَاءَتِكَ وَصَلَاتِكَ فَإِنَّ مَنْ جَعَلَهَا فِي افْتِتَاحِ

پس باید که باشد تسمیه آغاز خواندن شما و نماز شما پس بدرستیکه هر که گرداند تسمیه را آغاز

قِرَاءَتِهِ وَصَلَاتِهِ إِذَا مَاتَ عَلَى ذٰلِكَ لَمْ يَرُعْهُ مُنْكَرٌ وَنَكِيرٌ وَهَوَّنَ

قرائت خود و نماز خود ... نترساند او را منکر و نکیر ... و آسان کرده شود

عَلَيْهِ سَكَرَاتِ الْمَوْتِ وَضَغْطَةَ الْقَبْرِ وَكَانَتْ رَحْمَتِي عَلَيْهِ وَ

بر او تلخی موت و تنگی گور و باشد رحمت من بر او

أَفْسَحُ لَهُ فِي قَبْرِهِ وَأُنَوِّرُ لَهُ فِيهِ مَدَّ بَصَرِهِ وَأُخْرِجُهُ مِنْ قَبْرِهِ أَبْيَضَ

فراخ گردانم برای او در قبر او و روشن کنم او را در آن بمقدار درازی چشم و برآرم او را از گور سفید

۲۸۹

مجمع البحار

من جلیته

۱۲

۲۹۰

الجسم وأنور الوجه يتلألأ نوره وأحاسبه حسابا يسيرا

تن و روشن روسے کہ میدرخشد نور او و حساب کنم او را حساب آسان

وأثقل موازينه وأعطيه النور التام على الصراط حتى يدخل

و گران گردانم میزان او را و دہم او را روشنائی تمام بر صراط تا آنکہ درآید

الجنة وآمر المنادي أن ينادي به في عرصات القيمة بالتعاظم

در بہشت و فرمایم حق تعالیٰ منادی را کہ ندا کند در محشر قیامت بہ ... بخشی

والمغفرة قال عيسى عم اللهم يا رب فهذا لي خاصته فقال لك

و آمرزش گفت عیسیٰ بار خدایا اے پروردگار پس این مراست خاص گفت مرترا است

خاصته ولمن تبعك وأخذ أخذك وقال بقولك وهو لأحمد

خاص و آنکہ برائے کسے کہ پیروی کند ترا و بگیرد ترا در عمل و گفت بگفتہ تو و این از برای

وأمته من بعدك وأخبر عيسى عم ذلك لأتباعه فقال ومبشرا

امت او است پس تو و خبر کرد عیسیٰ مر پیروان خود را پس گفت حق تعالیٰ و بشارت

برسول يأتي من بعدي اسمه أحمد من صفته ونعته وفضله كيت

رسول از پس خود کہ نامش احمد است از صفت و ستایش و بزرگی او چنین

وكيت وأخذ ميثاقهم بالإيمان به وجدد شأنه عنده فارفعه

و چنین است یعنی بیان کرد حلیہ رسول ... و گرفت عہد ایشان با ایمان آوردن ...

الله تعالى إلى السماء لأصحابه فلما انقرض الحواريون ومن

خدائے تعالیٰ با آسمان مر اصحاب خود را پس ... تمام شدند حواریان و کسانیکہ

اتبعه وجاء الآخرون فضلوا وأضلوا وبدلوا واستبدلوا

تابع عیسیٰ بودند و آمدند مردم دیگر پس گمراہ شدند و گمراہ کردند و تبدیل کردند دین و بدل کردند

بالدين دنيا ثم رفعت عندها آية الأمان من صدور النصارى

دین دنیا را برداشتہ شد نزد او آیت امان از سینہاے نصاری

وبقيت في صدور مسلمي أهل الإنجيل مثل بحيرا الراهب و

و باقی ماند در سینہاے مسلمانان اہل انجیل مانند بحیرا راہب

أمثاله حتى بعث الله النبي صلى الله عليه وسلم فأنزلت عليه في سورة الحجر

مانند او تا آنکہ فرستاد خدا پیغمبر را پس فرود آوردہ شد بر او در سورہ حجر

بمكة فأمر رسول الله صلى الله عليه وسلم فكتبت تلك على رؤوس السور و

در مکہ ... پیغمبر علیہ السلام پس نوشتہ شد این آیت بر سرہا

صدور ذوات الرسائل والدفاتر فكان نزول هذه الآية على رسول

صدر رسالہا و دفترہا پس بود وقت فرود آمدن این آیت بر رسول

الله صلى الله عليه وسلم فتحا عظيما وحلف رب العزة بعزته ان لا يسمي

فتح بزرگ و سوگند کرد خدای تعالی بعزت خویش اینکه نخواند او را

مؤمن موقن على شيء الا باركت فيه ولا يقرءها مؤمن الا قالت

مسلمان صاحب یقین کامل بر چیزی مگر برکت کنم او را در آن چیز و نخواند مؤمن او را مگر گوید

الجنة له لبيك وسعديك اللهم ادخل عبدك هذا في جنتك بسم

او را بهشت لبیک بار خدایا در آر بنده خود را که این بنده در من ببرکت

الله الرحمن الرحيم فاذا دعت الجنة لعبد فقد استوجب له

تسمیه پس وقتی که طلب کرد بهشت بنده مرا که گفت تسمیه را پس واجب کرد بدرآمدن

دخولها وقد قال صلى الله عليه وسلم لا يرد دعاء اوله بسم الله الرحمن الرحيم

در آمدن بهشت و تحقیق فرمود پیغمبر علیه السلام باز نمیگردد دعا که اول تسمیه باشد

قال وان امتي يأتون القيمة وهم يقولون وهم يقولون بسم الله

گفت پیغمبر صلعم بدرستی امت من می آیند در روز قیامت و ایشان میگویند تسمیه را

الرحمن الرحيم فتثقل حسناتهم في الميزان فتقول الامم ما ارجح

پس گران میشود نیکیهای ایشان در ترازو پس میگویند امتها چه راجح کرد

موازين امة محمد صلى الله عليه وسلم فيقول الانبياء لهم ان امة محمد صلى الله عليه

اعمال امت محمد را پس میگویند پیغمبران امت خویش را بدرستی امت محمد ص

مبتدأ كلامهم ثلثة اسماء من اسماء الله تعالى الكرام لو وضعت

اول کلام ایشان سه نام از نامهای خدای بزرگ اند اگر نهاده شود

في كفة الميزان ووضعت سيئات الخلق جميعا في الكفة الاخرى

در پله ترازو و نهاده شود بدیهای خلق را در پله دیگر

لرجحت حسناتهم قال وجعل الله تعالى هذه الاية شفاء من كل

هر آئینه گران شود نیکیهای ایشان گفت پیغمبر ص و تحقیق گردانید خدای تعالی این آیت را شفا از هر

داء وعونا لكل دواء وغنى من كل فقر وسترا من النار وامانا

بیماری و یاری هر دوا را و توانگری از هر فقیری و پرده از آتش و امان

من الخسف والمسخ والقذف ما داوموا على قرائتها فصل

از فرو بردن در زمین و تغییر شدن صورت و انداختن تا همیشگی بر خواندن او هستند

في تفسير قوله بسم الله الرحمن الرحيم قوله عز وجل بسم الله

در بیان معنی تسمیه قول خدای عز و جل بسم الله

روي عن عطية العوفي عن ابي سعيد الخدري قال قال رسول

روایت کرده شده از عطیه عوفی از ابی سعید خدری رض که گفت فرمود رسول ص

۲۹۲

الله صلى الله عليه وسلم ان عيسى عم ارسلته امه رضي الله عنها الى الكتاب

ليتعلم فقال له المعلم قل بسم الله الرحمن الرحيم فقال عيسى وما

بسم الله قال لا ادري فقال الباء بهاء الله والسين سناء الله و

الميم مملكته وقال ابو بكر الوراق بسم الله روضة من رياض الجنة

لكل حرف منها تفسير على حدة فالباء على ستة اوجه بار لـه

خلقه من العرش الى الثرى بيانه هو الله الخالق البارئ من العرش

الى الثرى بصير بخلقه من العرش الى الثرى بيانه والله بصير بما

تعملون باسط رزق خلقه من العرش الى الثرى بيانه الله يبسط

الرزق لمن يشاء ويقدر باق بعد فناء خلقه من العرش الى الثرى

بيانه كل من عليها فان ويبقى وجه ربك ذو الجلال والاكرام باعث

الخلق بعد الموت من العرش الى الثرى للثواب والعقاب بيانه و

ان الله يبعث من في القبور بار بالمؤمنين من العرش الى الثرى

بيانه هو البر الرحيم والسين على خمسة اوجه سميع لاصوات

خلقه من العرش الى الثرى بيانه ام يحسبون انا لا نسمع سرهم

ونجواهم سيد قد انتهى سودده من العرش الى الثرى بيانه الله

الصمد سريع الحساب مع خلقه من العرش الى الثرى بيانه

والله سريع الحساب سلام سلم خلقه من الظلمة من العرش

الى الثرى بيانه السلام المؤمن ساتر ذنوب عباده من العرش

الى الثرى بيانه غافر الذنب وقابل التوب والميم على اثنا عشر

وجهها مالك الخلق من العرش الى الثرى بيانه الملك القدوس

مالك خلقه من العرش الى الثرى بيانه قل اللهم مالك الملك

منان على خلقه من العرش الى الثرى بيانه بل الله يمن عليكم

مجيد على خلقه من العرش الى الثرى بيانه ذو العرش المجيد

مؤمن امن خلقه من العرش الى الثرى بيانه وامنهم من خوف

مهيمن اطلع على خلقه من العرش الى الثرى بيانه المؤمن المهيمن

مقتدر على خلقه من العرش الى الثرى بيانه في مقعد صدق

عند مليك مقتدر مقيت على خلقه من العرش الى الثرى

بيانه وكان الله على كل شيء مقيتا مكرم اولياءه من العرش

الى الثرى بيانه ولقد كرمنا بني ادم منعم على خلقه من العرش

الى الثرى بيانه واسبغ عليكم نعمه ظاهرة وباطنة مفضل

۲۹۳

عَلَى خَلْقِهِ مِنَ الْعَرْشِ إِلَى الثَّرَى بَيَانُهُ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى
واحسان کننده بر خلقت خود از عرش زیرے بیانش آنکه بدرستی خدای تم هر آینه خداوند احسان ست بر
النَّاسِ مُصَوِّرٌ خَلْقَهُ مِنَ الْعَرْشِ إِلَى الثَّرَى بَيَانُهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ
مردمان صورت دهنده خلق خود ست از عرش تا ثریٰ بیانش آنکه خدای تم آفریننده
الْمُصَوِّرُ وَقَالَ أَهْلُ الْحَقَائِقِ وَإِنَّمَا الْمَعْنَى فِي الْمَعْنَى بِسْمِ اللَّهِ
و صورت دهنده ست وگفته اند اهل الحقایق اینست مراد در معنی تسمیه
الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ التَّيَمُّنُ وَالتَّبَرُّكُ وَحَثُّ النَّاسِ عَلَى الْابْتِدَاءِ
تیمن و برکت جستن و برانگیختن مردمان بر آغاز کردن
فِي أَقْوَالِهِمْ وَأَفْعَالِهِمْ بِبِسْمِ اللَّهِ كَمَا افْتَتَحَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى
در اقوال و افعال خود به تسمیه چنانچه آغاز کرده ست خدای تم
كِتَابَهُ الْعَزِيزَ **فَصْلٌ** اِعْلَمْ أَنَّ النَّاسَ اخْتَلَفُوا فِي هَذَا الْاسْمِ
کتاب خود را به تسمیه بدانکه بدرستی مردمان اختلاف کرده اند درین اسم
فَقَالَ خَلِيلُ بْنُ أَحْمَدَ وَجَمَاعَةٌ مِنْ أَهْلِ الْعَرَبِيَّةِ أَنَّهُ اسْمٌ مَوْضُوعٌ
پس گفته ست خلیل و جماعه از اهل عربیه که بدرستی که نام نهاده شده
لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَا يُشَارِكُهُ فِيهِ أَحَدٌ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا
برای خدای تم نیست شریک او در آن اسم هیچکس گفت خدای تم آیا میدانی برای آن خدای
يَعْنِي أَنَّ كُلَّ اسْمِ اللَّهِ تَعَالَى مُشْتَرَكٌ بَيْنَهُ وَبَيْنَ غَيْرِهِ لَهُ عَلَى
یعنی هر اسمیکه مر خدای راست مشترکست میان او و میان غیر او مر خدای را
الْحَقِيقَةِ وَلِغَيْرِهِ عَلَى الْمَجَازِ إِلَّا هَذَا الْاسْمَ فَإِنَّهُ مُخْتَصٌّ بِهِ لِأَنَّ
بر حقیقت و غیر را بر مجاز مگر این اسم که خاص ست بخدای تعالی زیرا که
فِيهِ مَعْنَى الرُّبُوبِيَّةِ وَالْمَعَانِي كُلُّهَا تَحْتَهُ أَلَا تَرَى أَنَّكَ إِذَا
در وی معنی خداوندیست و همه معنیها زیر اسمی ست آیا نمی بینی بدرستی تو که هرگاه
أَسْقَطْتَ مِنْهُ الْأَلِفَ بَقِيَ لِلَّهِ وَإِذَا أَسْقَطْتَ مِنْ لِلَّهِ اللَّامَ
که بیندازی ازان اسم الف را باقی ماند لله هرگاه که انداخته شود از لله لام
الْأُولَى بَقِيَ لَهُ وَإِذَا أَسْقَطْتَ مِنْ لَهُ اللَّامَ بَقِيَ هُوَ وَاخْتَلَفُوا
اول باقی ماند هرگاه که انداخته شود از له لام باقی ماند هو و اختلاف کرده اند
فِي اشْتِقَاقِهِ فَقَالَ النَّضْرُ بْنُ شُمَيْلٍ هُوَ مِنَ التَّأَلُّهِ وَهُوَ
در اشتقاق این اسم پس گفته نضر که آن اسم مشتق ست از تاله ست و آن تاله
التَّنَسُّكُ وَالتَّعَبُّدُ وَيُقَالُ أَلَهَ إِلَاهَةً أَيْ عَبَدَ عِبَادَةً وَقَالَ
عبادت کردن ست و گفته اند میشود اله یعنی پرستیده شد پرستیدن و گفته اند

۲۹۴

الآخرون هو من الألہ وهو الاعتماد ويقال ألهت إلى فلان

وديگران آن اسم مشتق از الہ است و آن بمعنی تکیه کردن است گفته میشود

آله إلهاً أي فزعت إليه واعتمدت عليه معناه أن الخلق

یعنی فزع وزاری کردم بسوی او و تکیه کردم برو و معنی این اسم آنست که بدرستی خلق

يفزعون ويتضرعون إليه في الحوادث والحوائج فهو يألههم

زاری و تضرع میکنند بسوی او در حادثها و حاجتها پس آن خدا ایشان را پناه میدهد

أي يجيرهم فسمي إلهاً كما يقال إمام للذي يؤتم به فالعباد

یعنی پناه میدهد ایشان را پس نام کرده شد الہ چنانکه گفته میشود امام مر کسی را که اقتدا کرده میشود بوی پس بندگان

مولهون إليه أي مضطرون إليه في المنافع والمضار كالواله

موله اند بسوی او یعنی بیچاره اند بسوی او در نفعها و ضررها مانند حیران

المضطر المغلوب وقال أبو عمرو بن العلا هو من ألهت في

بیچاره مغلوب و گفته است ابو عمرو آن اسم مشتق است از الهت فی

الشيء إذا تحيرت فيه فلم تهتدي إليه ومعناه أن العقول

الشیء که حیران شوی در آن پس راه نیابی بسوی آن و معنی این اسم آنست بدرستی عقلها

تحير في كنه صفته وعظمته والإحاطة بكيفيته فهو إله

حیران شده از نهایت صفتها او و بزرگی او و فرا گرفتن چگونگی او پس آن خدا اله است

كما يقال للمكتوب كتاباً وللمحسوب حساباً وقال المبرد هو

چنانکه گفته میشود مکتوب را کتاب و محسوب را حساب و گفته است مبرد آن اسم

من قول العرب ألهت إلى فلان أي سكنت إليه كأن الخلق

مشتق است از قول عرب الهت الی فلان ای آرام گرفتم بسوی او پس گویا خلق

يسكنون ويطمئنون بذكره قال الله عز وجل ألا بذكر الله

سکون و آرام میگیرند بیاد او گفت خدای تعالی آگاه باشید که بیاد خدا

تطمئن القلوب وقيل أصله من الوله وهو ذهاب العقل

آرام میگیرد دلها و گفته شده است اصل آن اسم از وله است و آن رفتن عقل است

لفقدان من يعز عليه فكأنه يسمى بذلك لأن القلوب توله

از جهت نایافتن کسی که عزیز است برو پس گویا نامیده شده خدای تعالی باین اسم زیرا که دلها شیفته

لمحبته وتضطرب وتشتاق عند ذكره وقيل معناه المحتجب

محبت او و مضطرب و مشتاق میگردد نزد یاد کردن او و گفته شده معنی او در حجاب شونده

لأن العرب إذا عرفت شيئاً ثم حجب عن أبصارها سمته لاهاً

زیرا که عرب وقتیکه شناسند چیزی را بعد از آن در پرده شود از چشمان ایشان می نامند آنچیز را لاه

۲۹۵

مجمع البحار ج ۵

صحاح

يُقَالُ لَاهَتِ الْعَرُوسُ تَلُوهُ لَوْهًا إِذَا احْتَجَبَتْ فَاللّٰهُ تَعَالَى هُوَ

و گفته میشود در پرده شدن لو که خدا در پرده میشود و در پرده شده شدنی

الظَّاهِرُ بِالرُّبُوبِيَّةِ بِالدَّلَائِلِ وَالْأَعْلَامِ وَالْمُحْتَجِبُ مِنْ جِهَةِ الْكَيْفِيَّةِ

عَنِ الْأَوْهَامِ وَقِيلَ مَعْنَاهُ الْمُتَعَالِي يُقَالُ لَاهَ أَيْ ارْتَفَعَ وَمِنْهُ

و گفته میشود که معنی آن اسم برتر شونده است و گفته میشود لاه یعنی بلند شد و ازین

قِيلَ لِلشَّمْسِ إِلٰهَةٌ وَقِيلَ مَعْنَاهُ الْقَادِرُ عَلَى الْاِخْتِرَاعِ وَقِيلَ مَعْنَاهُ

گفته شده است مر آفتاب را الهه و گفته اند که معنی او توانا بر آفریدن بی نمونه و گفته اند معنی او

السَّيِّدُ الرَّحْمٰنُ الرَّحِيمُ قَدْ قَالَ قَوْمٌ هُمَا بِمَعْنًى وَاحِدٍ وَهُوَ ذُو

سید یعنی صاحب را سید رحمن و رحیم گفته اند قومی که این هر دو اسم بیک معنی اند و آن صاحب خداوند

الرَّحْمَةِ وَهُمَا مِنْ صِفَاتِ الذَّاتِ وَقِيلَ هُمَا بِمَعْنًى تَرْكِ عُقُوبَةِ

رحمت است و آن هر دو از صفات ذات اند چه رحمت عبارت از صفتیست که در ایصال خیرست بسوی عباد

مَنْ يَسْتَحِقُّ الْعُقُوبَةَ وَإِسْدَاءِ الْخَيْرِ إِلَى مَنْ لَا يَسْتَحِقُّهُ وَهُمَا مِنْ

از کسیکه سزاوار عذاب است و رسانیدن نیکی بسوی کسیکه سزاوار آن نباشد و این هر دو اسم از

صِفَاتِ الْفِعْلِ وَفَرَّقَ الْآخَرُونَ بَيْنَهُمَا فَقَالُوا الرَّحْمٰنُ لِلْمُبَالَغَةِ

صفات فعل اند و فرق کرده اند دیگران در میان این هر دو اسم پس گفته اند که رحمن برای مبالغه

فَمَعْنَاهُ الَّذِي وَسِعَتْ رَحْمَتُهُ كُلَّ شَيْءٍ وَالرَّحِيمُ دُونَ ذٰلِكَ فِي

پس معنی این رحمن آن کسیکه فرا رسیده است رحمت او هر چیزی را و رحیم پایان فرا دست در

الرُّتْبَةِ وَقَالَ بَعْضُهُمُ الرَّحْمٰنُ الْعَاطِفُ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ مُؤْمِنِهِمْ

مرتبه و گفته اند بعضی از ایشان که رحمن خداست که مهربان است بر جمیع خلق خود مومن ایشان

وَكَافِرِهِمْ وَبَرِّهِمْ وَفَاجِرِهِمْ بِأَنْ خَلَقَهُمْ وَرَزَقَهُمْ وَقَالَ اللّٰهُ وَرَحْمَتِي

و کافر ایشان و نیکوکار ایشان و بدکار ایشان بانکه آفرید ایشان را و روزی داد ایشان را و فرمود حق تعالی

وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ وَالرَّحِيمُ بِالْمُؤْمِنِينَ خَاصَّةً بِالْهِدَايَةِ وَالتَّوْفِيقِ

فرا رسیده است هر چیزی را و رحیم خاص مومنان است براه راست نمودن و توفیق دادن

فِي الدُّنْيَا وَبِالْجَنَّةِ وَالرُّؤْيَةِ فِي الْآخِرَةِ قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى وَكَانَ

در دنیا و به بهشت و دیدن حق تعالی در آخرت و فرمود خدای تعالی و همیشه است خدای تعالی

بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا فَالرَّحْمٰنُ خَاصُّ اللَّفْظِ عَامُّ الْمَعْنَى وَالرَّحِيمُ عَامُّ

بمومنان مهربان پس رحمان خاصست لفظا و بخدا و عامست معنی برای مومن و کافر و رحیم عامست

اللَّفْظِ خَاصُّ الْمَعْنَى فَالرَّحْمٰنُ خَاصٌّ مِنْ حَيْثُ أَنَّهُ لَا يَجُوزُ أَنْ يُسَمَّى

لفظا و خاصست بر معنی پس رحمن خاص لفظ است ازین جهت که روا نیست آنکه نامیده شود باو

به أحدٌ غيرُ الله عامٌّ من حيث أنه يشمل جميعَ الموجودات

باو هیچکسی غیر خدا عام معنی او ازین جهت که در میگیرد همه موجودات را

من طريق الخلق والرزق والنفع والدفع والرحيم عامٌّ من حيث

از راه آفریدن و روزی دادن و نفع رسانیدن و دور داشتن زیان و عامست از جهت

اشتراك المخلوقين في المسمّى به خاصٌّ من طريق المعنى لأنه يرجع

شریک بودن همه مخلوقات در چیزی که نامیده شد بادی رحیم همه جا یافته میشود و خاصست از راه معنی زیرا که

إلى اللطف والتوفيق وقال ابن عباس رضي الله عنهما هما

بسوی لطف و توفیق و گفت ابن عباس که آن دو

اسمان دقيقان أحدهما أدقّ الآخر وقال مجاهد الرحمن بأهل

اسم باریک اند یکی باریک از دیگرست که معنی رحمن مهربانست

الدنيا الرحيم بأهل الآخرة وفي الدعا يا رحمن الدنيا يا رحيم

دنیا و معنی رحیم مهربانست باهل آخرت و در دعا آمده ای رحمن دنیا و ای رحیم

الآخرة وقال الضحاك الرحمن بأهل السماء حين أسكنهم

آخرت که معنی رحمان مهربانست باهل آسمان ازین جهت که جا داد ایشانرا

السموات وطوّقهم الطاعات وجنّبهم الآفات وقطع عنهم

در آسمانها و طوق گردانید در گردنهای ایشان طاعتهارا و دور داشت ایشانرا از آفتها و قطع کرد از

المطاعم واللذّات والرحيم بأهل الأرض حين أرسل إليهم

خوردنیها را و لذتها و معنی رحیم اینست که مهربانست باهل زمین ازین جهت که فرستاد بسوی ایشان پیغمبران

الرسل وأنزل عليهم الكتب وقال عكرمة الرحمن برحمة واحدة

و فرود آورد بایشان کتابها و گفت عکرمه رحمن رحمت کننده است بیک رحمت

والرحيم بمائة رحمة وروى أبو هريرة رضي الله تعالى عنه

و رحیم مهربانست بصد رحمت و روایت کرده است ابوهریره

عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال إن لله عز وجل مائة رحمة وأنه

بدرستیکه رسول خدا فرموده است بدرستیکه خدای را صد رحمت است و بدرستیکه

أنزل منها رحمة واحدة إلى الأرض فقسمها بين خلقه

فرود آورده است از آن صد رحمت یک رحمت بسوی زمین پس قسمت کرده آن یک رحمت را در میان خلق خود

فيها يتعاطفون وبها يتراحمون وأخّر تسعة وتسعين لنفسه

پس بآن یک مهربانی رحم می‌کنند و مهربانی می‌کنند با یکدیگر و نگهداشته است نود و نه رحمت برای ذات خود

يرحم بها عباده يوم القيمة وفي لفظ آخر وإن الله ضامّ هذه

که مهربانی خواهد کرد بآنها در روز قیامت و در لفظ دیگر آمده است که بدرستیکه خدای تعالی ضم خواهد گردانید

الى تلك فيكملها مائة ويرحم بها عباده يوم القيمة الرحمن

یک رحمت دنیا را بسوی آن نوزده رحمت پس کامل خواهد ساخت آنها را صد رحمت پس رحمت خواهد کرد بان

الذي اذا سئل اعطى والرحيم الذي اذا لم يسأل غضب وقال

کسی ست که وقتی که سوال کرده شود عطا کند و رحیم کسی ست که وقتی که سوال کرده نشود خشم کند و فرمود

النبي صلى الله عليه وسلم في حديث ابي هريرة رض من لا يسأل الله يغضب

نبی صلعم در حدیث ابی هریره رض کسیکه سوال نکند از خدای خشم میگیرد

عليه وقال الشاعر الله يغضب ان تركت سواله وبني ادم

بروی و گفته است شاعر الله خشم میگیرد اگر ترک کنی سوال از وی و پسر آدمی

من يسأل يغضب الرحمن بالنعماء وهي ما اعطى وحبى

هنگامیکه سوال کرده میشود خشم میگیرد مهربان ست به نعما و آن نعما چیزیست که عطا کرد و داد

الرحيم بالالاء وهي ما صرف وزوى الرحمن بالانقاذ من

مهربان ست بالاء و آن چیزی ست که بازگرداند و دور داشت از بلا رحمن ست بخلاص کردن

النيران كما قال جل من قائل وكنتم على شفا حفرة من النار

آتش ای دوزخ چنانکه فرمود خدای تعالی که بزرگ ست از گوینده و بودید شما بر کنار حفره ای از آتش

فانقذكم منها والرحيم بادخال الجنان كما قال ادخلوها بسلم

پس خلاص داد شما را از آن آتش و رحیم ست بدر آوردن در بهشتها چنانکه فرمود خدای تعالی در آئید در

امنين الرحمن برحمة النفوس والرحيم برحمة القلوب الرحمن

با سلامتی از جانب خدای تعالی در آنحال که ایمن باشید از هر خوف رحمن ست به رحمت نفسها

بكشف الكروب والرحيم بغفران الذنوب بتبيين الطريق

بکشادن و دور کردن غمها و شدتها و رحیم ست به بخشیدن گناهان به بیان کردن راه حق

والرحيم بالعصمة والتوفيق الرحمن بغفران السيئات وان

و رحیم ست به نگاه داشتن از گناه و توفیق طاعت رحمن ست به بخشیدن بدیها اگرچه بزرگ باشند

كن عظيمات والرحيم بقبول الطاعات وان كن غير صافيات

و رحیم ست بقبول کردن طاعتها اگرچه باشد غیر صافی از عیب

الرحمن بمصالح معاشهم الرحيم بمصالح معادهم الرحمن الذي

رحمن ست بمصلحتهای زندگانیهای ایشان و رحیم ست بمصلحتهای بازگشت ایشان نیز رحمن ست

يرحم ويقدر على كشف الضر ودفع الشر الرحيم يرزق ويطعم

که مهربانی کند و قادر باشد بر دور کردن ضرر و دفع کردن بدی و رحیم ست که طعام میدهد و روزی میرساند

ولا يطعم ان الله هو الرزاق ذو القوة المتين الرحمن بمن جحده

و او را طعام خورانیده نمیشود که احتیاج بطعام ندارد بدرستیکه خدا همو رزق دهنده خداوند توانایی استوار رحمن ست

وَالرَّحِيمُ بِمَنْ وَحَّدَهُ الرَّحْمٰنُ بِمَنْ كَفَرَهُ وَالرَّحِيمُ بِمَنْ شَكَرَهُ

الرَّحْمٰنُ بِمَنْ قَالَ لَهُ نِدًّا وَالرَّحِيمُ بِمَنْ قَالَ فَرْدًا **فَصْلٌ** قُلْ

بِسْمِ اللّٰهِ تَجِدْ عَفْوَ اللّٰهِ هٰذَا سَمَاعُكَ مِنَ الْقَارِيِ فَكَيْفَ سَمَاعُكَ

مِنَ الْبَارِيِ فَهٰذَا سَمَاعُكَ وَالْعُمْرُ بَاقٍ فَكَيْفَ سَمَاعُكَ وَالرَّبُّ سَاقٍ

فَهٰذَا سَمَاعُكَ بِوَاسِطَةٍ فَكَيْفَ سَمَاعُكَ بِلَا وَاسِطَةٍ فَهٰذَا سَمَاعُكَ

فِي دَارِ الْغُرُورِ فَكَيْفَ سَمَاعُكَ فِي دَارِ السُّرُورِ فَهٰذَا سَمَاعُكَ فِي

دَارِ الشَّيْطَانِ فَكَيْفَ سَمَاعُكَ فِي جِوَارِ الرَّحْمٰنِ فَهٰذَا سَمَاعُكَ مِنْ

عَبْدٍ ذَلِيلٍ فَكَيْفَ سَمَاعُكَ مِنَ الْمَلِكِ الْجَلِيلِ هٰذِهِ لَذَّةُ الْخَبَرِ

فَكَيْفَ لَذَّةُ النَّظَرِ هٰذِهِ لَذَّةُ الْمُجَاهَدَةِ فَكَيْفَ لَذَّةُ الْمُشَاهَدَةِ

هٰذِهِ لَذَّةُ الْبَيَانِ فَكَيْفَ لَذَّةُ الْعِيَانِ هٰذَا لَذَّةُ الْمُغَايَبَةِ

فَكَيْفَ لَذَّةُ الْمُعَايَنَةِ **فَصْلٌ** قُلْ بِسْمِ اللّٰهِ الَّذِي تَعَالٰى عَنِ

الْاَضْدَادِ بِسْمِ اللّٰهِ الَّذِي تَنَزَّهَ عَنِ الْاَنْدَادِ بِسْمِ اللّٰهِ الَّذِي تَقَدَّسَ

عَنِ اتِّخَاذِ الْاَوْلَادِ بِسْمِ اللّٰهِ الَّذِي نَوَّرَ الْاَنْوَارَ بِسْمِ اللّٰهِ الَّذِي

اَكْرَمَ الْاَبْرَارَ بِسْمِ اللّٰهِ الَّذِي قَدَّرَ الْاَقْدَارَ وَنَوَّرَ الْقُلُوبَ وَالْاَبْصَارَ

بِسْمِ اللّٰهِ الَّذِي تَجَلّٰى لِقُلُوبِ الْاَبْرَارِ فِي اَوْقَاتِ الْاَسْحَارِ بِسْمِ اللّٰهِ الَّذِي

299

علّم الأحباب الأسرار فعمرها بالأنوار واستودعها الأسرار

آموخت دوستان را اسرار خود پس پوشیدان قلوب را بالانوار و ودیعت سپرد آنها را اسرار

وأزاح عنها الأخطار وحفظها من رقّ الأغيار وحطّ عنها

و دور گردانیدن ازان دلها ترسها را و نگهداشت آن دلها را از بندگی اغیار خود و دور گردانید ازان دلها

الأثقال والأغلال والآصار والأوزار إذ كان موصوفا في

گرانیها را و طلها و بارها و گناهان زیراکه بود سبحانه خدای تعالی موصوف ستوده

الأزل بالإحسان والإفضال وغفران الذنوب لأهل

در ازل به نیکو کردن و فضل نمودن و آمرزیدن گناهان مر اهل استغفار را

الاستغفار قل بسم الله اسم الذي أجرى الأنهار وأنبت

بگو بسم الله نام کسیکه روان گردانیده است جویها را و رویانیده است

الأشجار اسم من عمّر البلاد بأهل الطاعة من العباد فجعلهم

درختان را نام کسیکه معمور گردانید شهرها را باهل طاعت از بندگان خود پس گردانید ایشان را

لها أوتادا كالجبال فصارت الأرض بهم لمن عليها كالمهاد

برای آن بلادها میخها مانند کوهها پس گشت زمین بسبب ایشان مر کسانی را که بروی اند همچو فرش

فهم الأربعون الأخيار من الأبدال المنزّهون الربّ عن

پس ایشانند چهل تن برگزیدگان خدای تعالی از ابدال پاک کننده اند حق تعالی را از

الشركاء والأنداد وملوك في الدنيا وشفعاء الأنام يوم

شرک و انباز و ایشان بادشاه اند در دنیا و شفاعت کنندگان مر خلق را در روز

التناد إذ خلقهم ربي مصلحة للعالم ورحمة للعباد

قیامت زیراکه آفریده است ایشان را خدای تعالی از برای صلاح عالم و رحمت برای بندها

فصل بسم الله للذاكرين ذخر وللأقوياء عزّ وللضعفاء

بسم الله مر ذکر کنندگان را ذخیره است و توانایان را عزت است و مر ناتوانان را

حرز وللمحبين نور وللمشتاقين سرور بسم الله راحة الأرواح

پناه است و مر محبان را نور است و مر مشتاقان را خوشی است تسمیه راحت الارواح است

بسم الله نجاة الأشباح بسم الله نور الصدور بسم الله نظام

تسمیه خلاصی جسمهاست تسمیه نور سینه هاست تسمیه نظام کارها

الأمور بسم الله تاج الواثقين بسم الله سراج الواصلين بسم

ست بسم الله تاج عارفان است تسمیه چراغ واصلان است تسمیه

الله مغني العاشقين بسم الله اسم من أعزّ عبادا وأذلّ عبادا

بی نیاز گرداننده است عاشقان را از غیر حق تسمیه نام کسیست که ارجمند گردانید بندگان را و خوار ساخت بعض دیگر را

بِسْمِ اللّٰهِ اِسْمُ مَنْ جَعَلَ النَّارَ لِاَعْدَائِهٖ مِرْصَادًا وَجَعَلَ الرَّوْضَةَ

تسمیه نام کسیست که گردانیده است آتش دوزخ را برای دشمنانش جای انتظار و کسی که گردانیده است

لِاَحِبَّائِهٖ مِيعَادًا بِسْمِ اللّٰهِ اِسْمُ الْوَاحِدِ بِلَا عَدَدٍ بِسْمِ اللّٰهِ اِسْمُ

برای دوستان خود وعده کرده شده بنام خدا که واحد است نه بشمار بنام خدائے که

الْبَاقِيْ بِلَا اَمَدٍ بِسْمِ اللّٰهِ اِسْمُ الْقَائِمِ بِلَا عَمَدٍ بِسْمِ اللّٰهِ افْتِتَاحُ كُلِّ

باقیست بے نہایت بنام خدای که بر پاست بے ستون تسمیه آغاز هر

سُوْرَةٍ اِسْمُ مَنْ طَابَتْ بِهِ الْخَلَوَاتُ اِسْمُ مَنْ بِهٖ تَمَّتِ الصَّلَوٰةُ اِسْمُ

سورت است تسمیه نام کسی ست که بیاد او خوش ست خلوتها نام کسی ست که تمام یافته نمازها نام

مَنْ بِهٖ حَسُنَتِ الظُّنُوْنُ اِسْمُ مَنْ سَهِرَتْ لَهُ الْعُيُوْنُ اِسْمُ مَنْ قَالَ

کسی ست که باو نیکوست گمانها نام کسی ست که بیداری نموده است برای او چشمان نام کسی که گفت

لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُوْنُ اِسْمُ مَنْ تَنَزَّهَ عَنِ الْمَسَاسِ اِسْمُ مَنِ اسْتَغْنٰى عَنِ

همه چیز را که پیدا شو پس پیدا میشود نام کسی ست که پاکست از سودن نام کسی که بے نیاز است از

الْاَنَاسِ اِسْمُ مَنْ جَلَّ عَنِ الْقِيَاسِ قُلْ بِسْمِ اللّٰهِ حَرْفًا حَرْفًا تَاْخُذِ الْاَجْرَ

مردمان نام کسی که بزرگست از اندازه بگو بسم الله یک یک حرف تا بگیری مزد

اَلْفًا اَلْفًا وَتُحَطَّ عَنْكَ الْاَوْزَارُ جُرْفًا جُرْفًا مَنْ قَالَهَا بِلِسَانِهٖ

هزار هزار و دور کرده شود از تو گناه جراف جراف هر که بگوید او را بزبان خود

شَهِدَ الدُّنْيَا وَمَنْ قَالَهَا بِقَلْبِهٖ شَهِدَ الْعُقْبٰى وَمَنْ قَالَهَا بِسِرِّهٖ

گواه میشود برای او دنیا و هر که بگوید بدل خود گواه میشود برای او آخرت و هر که بگوید او را بسر خود

شَهِدَ الْمَوْلٰى بِسْمِ اللّٰهِ كَلِمَةٌ طَابَ بِهَا الْفَمُ وَبِسْمِ اللّٰهِ كَلِمَةٌ لَا يَبْقٰى

گواه میشود برای او مولی تسمیه کلمه ایست که شیرین میشود باو دهن تسمیه کلمه ایست که نمی ماند

مَعَهَا الْغَمُّ كَلِمَةٌ تَمَّتْ بِهَا النِّعْمَةُ كَلِمَةٌ كُشِفَتْ بِهَا النِّقْمَةُ

باو غم کلمه ایست که تمام میشود باو نعمت کلمه ایست که دور کرده میشود باو عذاب

كَلِمَةٌ خُصَّتْ بِهَا هٰذِهِ الْاُمَّةُ كَلِمَةٌ جَمَعَتْ بَيْنَ جَلَالٍ وَجَمَالٍ

کلمه ایست که خاص کرده شده است باو این امت کلمه ایست که جامع است میان جلال و جمال

نَقُوْلُهُ بِسْمِ اللّٰهِ جَلَالٌ فِيْ جَلَالٍ وَقَوْلُهُ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ جَمَالٌ فِيْ جَمَالٍ

پس قول او بسم الله جلال در جلال است و قوله الرحمن الرحیم جمال در جمال ست

فَمَنْ شَهِدَ جَلَالَهٗ طَاشَ وَمَنْ شَهِدَ جَمَالَهٗ عَاشَ كَلِمَةٌ جَمَعَتْ بَيْنَ

پس هر که مشاهده جلالش کرد هلاک شد یعنی فانی شد و هر که مشاهده جمالش کرد زنده گی یافت کلمه ایست که جامع است

قُدْرَةٍ وَرَحْمَةٍ فَالْقُدْرَةُ جَمَعَتْ طَاعَةَ الْمُطِيْعِيْنَ وَالرَّحْمَةُ مَحَقَتْ

میان قدرت و رحمت پس قدرت جمع کرده طاعت فرمانبران را و رحمت نابود کرد

۳۰۱

ذنوب المذنبين **فصل** قل بسم الله فكأنه يقول لي وصل

گناه گناهکاران را بگو که بسم الله پس گویا که میفرماید

من وصل الى الطاعات ثم بنور الطاعات وصل الى العيان

هر که رسید بسوی طاعت پس بنور طاعت رسید بسوی معاینه

ثم استغنى بالعيان عن البيان فصار قلبه وعاء للاسرار

پس بی نیاز گشت بمعاینه از بیان پس گشت دل او آوند اسرار را

وعلوم الاديان ومن وصل الى الحبيب نجا من النحيب ومن وصل

و آوند علمهای ادیان و هر که رسید بسوی دوست خلاص گشت از گریستن و هر که رسید

الى النظر استغنى عن الخبر ومن وصل الى الصمد نجا من الكمد

بنظر بی نیاز شد از خبر و هر که رسید بصمد نجات یافت از اندوه

ومن وصل الى الرفاق نجا من الفراق ومن وصل الى ذي المجد

و هر که رسید بموافقت دوست رستگاری یافت از جدائی و هر که رسید بخداوند بزرگی

سلم من الوجد ومن وصل الى اللقاء امن من الشقاء **فصل**

سلامت یافت از درد فراق و هر که رسید بلقاء ایمن شد از بدبختی

قل بسم الله فالباء بارئ البرايا والسين ستار الخطايا والميم

بگو بسم الله پس حرف با اشارت است به پیدا کننده مخلوقات و میم

المنان بالعطايا وقيل ان الباء بري من الاولاد والسين

منت نهنده بعطاها و گفته اند معنی با بیزار است از فرزندان و سین

سميع الاصوات والميم مجيب الدعوات وقيل اطعموا فاني

شنونده آوازها است و میم مستجاب کننده دعاها و گفته اند معنی بسم الله آنست که

مطعمكم واسقوا فاني ساقيكم وانظروا الي فاني باقيكم وقيل

طعام دهید فقیران را پس طعام دهنده شما ام و معنی سین آنست که آب دهید تشنگان را که من آب دهنده شمایم

الباء بكاء التائبين والسين سجود العابدين والميم معذرة

و گفته اند که با اشارت بگریه تائبان است و سین اشارت بسجود عابدان است و میم اشارت بعذر خواهی

المذنبين وقيل الله كاشف البلايا الرحمن معطي العطايا الرحيم

گناهکاران است و گفته اند معنی الله دور کننده بلاها است و رحمن دهنده عطاها و رحیم

غافر الخطايا الله للعارفين الرحمن للعابدين الرحيم للمذنبين

بخشنده گناهان است الله نصیب عارفان است رحمان مر عابدان است رحیم برای گناهکاران

الله الذي خلقكم وهو احسن الخالقين الرحمن الذي رزقكم

اسم خدائی است که آفرید شما را او نیکوترین پیدا کنندگان است رحمن آنست که روزی داد شما را

وَهُوَ خَيْرُ الرّٰزِقِيْنَ الرَّحِيْمِ الَّذِيْ يَغْفِرُ لَكُمْ وَهُوَ خَيْرُ الْغَافِرِيْنَ

واو بهترین رزق دهندگان ست رحیم آنست که ببخشد شما را واو بهترین بخشندگان ست

وَقِيْلَ اَللّٰهُ بِاِسْبَاغِ النِّعَمِ الرَّحْمٰنُ الرَّحِيْمُ بِالْجُوْدِ وَالْكَرَمِ اَللّٰهُ

و گفته اند الله ست بتمام گردانیدن نعمت ها و رحمن و رحیم ست به بخشش و کرم خدا ست

بِاِخْرَاجِنَا مِنَ الْبُطُوْنِ الرَّحْمٰنُ بِاِخْرَاجِنَا مِنَ الْقُبُوْرِ الرَّحِيْمُ بِاِخْرَاجِنَا

به بیرون آوردن ما از شکم ورحمن ست به بیرون آوردن از گورها ورحیم ست به بیرون آوردن ما

مِنَ الظُّلُمٰتِ اِلَى النُّوْرِ **فصل** رَحِمَ اللّٰهُ مَنْ خَالَفَ الشَّيْطَانَ

از تاریکیهای کفر و عصیان بسوی نور طاعت و ایمان رحمت کند الله تعالے کسی را که خلاف کند شیطان را

وَجَانَبَ الْعِصْيَانَ وَاتَّقَى النِّيْرَانَ وَاَكْثَرَ الْحُسْبَانَ وَاَدَامَ ذِكْرَ

و پرهیز کند گناه را و بترسد از آتش دوزخ و بسیار کند حساب خلق و دایم همیشه ذکر کند

الرَّحْمٰنِ فَقَالَ بِسْمِ اللّٰهِ رَحِمَ اللّٰهُ مَنِ اعْتَصَمَ بِاللّٰهِ وَاَنَابَ اِلَى

خدای تعالے را پس بگوید بسم الله رحمت کند خدای تعالیٰ کسی را که چنگ زند بخدای تعالیٰ و باز گردد بسوی

اللّٰهِ وَتَوَكَّلَ عَلَى اللّٰهِ وَاشْتَغَلَ بِذِكْرِ اللّٰهِ فَقَالَ بِسْمِ اللّٰهِ رَحِمَ اللّٰهُ

خدا و تکیه کند بر خدای تعالے و مشغول شود بیاد خدای تعالیٰ پس بگو تسمیه رحمت کند خدا

مَنْ زَهِدَ فِي الدُّنْيَا وَرَغِبَ فِي الْاٰخِرَةِ وَصَبَرَ عَلَى الْاَذٰى وَشَكَرَ

کسی را که ترک کرد دنیا و مایل شود در آخرت و صبر کرد بر هلاکت و شکر کرد

عَلَى النَّعْمَاءِ وَاشْتَغَلَ بِذِكْرِ الْمَوْلٰى فَقَالَ بِسْمِ اللّٰهِ طُوْبٰى لِعَبْدٍ

بر نعمت و مشغول شد بیاد مولے پس گفت تسمیه خوشی است بنده را

اِجْتَنَبَ الطَّاغُوْتَ وَقَنِعَ مِنَ الدُّنْيَا بِالْقُوْتِ وَاشْتَغَلَ بِذِكْرِ

که پرهیز کرد بت و شیطان را و پسند شد از دنیا بقوت مزدوری و مشغول شد بذکر

الْحَيِّ الَّذِيْ لَا يَمُوْتُ فَيَقُوْلُ **مجلس** فِيْ قَوْلِهٖ تَعَالٰى وَتُوْبُوْا

زنده که نمی میرد پس بگوید مجلس ست در بیان قول خدای تعالی توبه کنید

اِلَى اللّٰهِ جَمِيْعًا اَيُّهَا الْمُؤْمِنُوْنَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ وَهٰذَا خِطَابٌ

بسوے خدای تعالیٰ همه ای مومنان شاید که رستگاری یابید این خطاب ست

لِلْعُمُوْمِ بِالتَّوْبَةِ وَحَقِيْقَةُ التَّوْبَةِ فِي اللُّغَةِ الرُّجُوْعُ يُقَالُ تَابَ

همگنان را بتوبه حقیقت توبه در زبان عرب باز گشتن گفته میشود توبه کرد

فُلَانٌ مِنْ كَذَا اَيْ رَجَعَ عَنْهُ فَالتَّوْبَةُ هِيَ الرُّجُوْعُ عَمَّا كَانَ

فلان از چنین یعنی باز گشت از آن پس توبه باز گشتن ست از آنچه

مَذْمُوْمًا فِي الشَّرْعِ اِلٰى مَا هُوَ مَحْمُوْدٌ فِي الشَّرْعِ وَالْعِلْمُ بِاَنَّ الذُّنُوْبَ

بد باشد در شرع بسوے آنچه نیکو و ستوده باشد در شرع و دانستن آنچه گناه

والمعاصي مهلكات ومبعدات من الله عز وجل ومن جنته

ومعصیت هلاک کننده است و دور اندازنده است از خدای تعالی و از بهشت او

وتركها مقربات الى الله عز وجل وجنته فكانه عز وجل يقول

وترک آن معاصی نزدیک کننده است بسوی خدا و جنت او پس گویا خدای تعالی میفرماید

ارجعوا الي من هوى نفوسكم ووقوفكم مع شهواتكم عسى

باز گردید بسوی من از هوای نفسهای خود و از ایستادن با شهوتهای خود نزدیک است

ان تظفروا ببغيتكم عندي في المعاد وتبقوا في نعيمي في

که ظفر یابید بمطلوب خود نزد من در آخرت و باقی مانید در نعمت در

دار البقاء والقرار وتفلحوا وتفوزوا وتنجوا وتدخلوا

دار بقا و آرام و رستگار شوید و بمقصود رسید و نجات یابید و در آئید

برحمتي الجنة العليا المعدة للابرار وخاطبهم ايضا بخطاب

در بهشت برین که آماده است برای نیکوکاران و خطاب کرد ایشان نیز بخطاب

الخصوص والاقتضاء فقال تعالى يا ايها الذين امنوا توبوا

خاص و خطاب طلب پس گفت ای آنکه ایمان آورده اید باز گردید

الى الله توبة نصوحا عسى ربكم ان يكفر عنكم سيئاتكم

بسوی خدای تعالی بازگشتنی خاص نزدیک است خداوند شما دور کند از شما گناهان شما

ويدخلكم جنت تجري من تحتها الانهر ومعنى النصوح الخالص

و در آرد شما را در بهشتها که روان است از زیر درختان آن جویها و معنی نصوح است که خالص شد

لله تعالى الخالي من الشوائب مأخوذ من النصاح وهو الخيط

برای خدای تعالی از خلط چیزها دیگر گرفته شده است از نصاح که معنی ریسمان است

وهو توبة مجردة لا تتعلق بشيء ولا يتعلق بها شيء يكون

و آن توبه خالص است که بچسپد بچیزی و نه بچسپد با وی چیزی که باشد

العبد معها مستقيما على الطاعة غير مائل الى المعصية

بنده با آن توبه راست بر طاعت نه میل کننده بسوی گناه

لا يروغ كما يروغ الثعلب ولا يحدث نفسه بعود الى معصية

باز نگردد چون بازگردیدن روباه و سخن نکند با نفس خود از بازگشتن را بسوی نافرمانی

ولا ذنب من الذنوب وان يترك الذنب لله خالصا كما

و نه بهیچ گناهی و آنکه بگذارد گناه را خالص برای خدا چنانچه

ارتكبه لهوى خالصا حتى يختم له بحسن الخاتمة فان التوبة

اختیار آن گناه کرده بود از جهت هوای نفس خالص تا ختم کرده شود ویرا به نیکوی خاتمه و توبه نصوح

صحاح ۱۲

مِنْ سَائِرِ الذُّنُوبِ وَاجِبَةٌ بِإِجْمَاعِ الْأُمَّةِ وَقَدْ ذَكَرَ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ

پس بدرستی توبه از همه گناهان واجبست باجماع امت و بتحقیق یاد کرد دوست خدای

وَتَعَالَى التَّائِبِينَ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ قَالَ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ إِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ

تایبان را چند جایے فرمود بزرگ گوینده خدایتعالی دوست میدارد

التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ فَذَكَرَ أَنَّهُ يُحِبُّهُمْ لِتَوْبَتِهِمْ وَ

تایبان را و پاکان را پس ذکر کرد بدرستی حق تعالی دوست میدارد ایشان را از جهت توبه و

تَطَهُّرِهِمْ مِنَ الذُّنُوبِ الْمُبْعِدَةِ عَنْهُ عَزَّ وَجَلَّ وَقَالَ فِي مَوْضِعٍ

پاکی ایشان از گناهان دور کننده از وی و فرمود در جاے

آخَرَ التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ

دیگر توبه کنندگان عبادت کنندگان ستایش گویندگان روزه دارندگان و راکعان

السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ

و ساجدان که امر کننده اند بمعروف و باز دارنده اند از منکر و

الْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللّٰهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ فَذَكَرَ اسْمًا مَعْرُوفًا

و نگاه دارنده اند حدهاے خدا را و بشارت بده مومنان را پس ذکر کرد خدایتعالی نام معلوم را

يَعْنِي التَّائِبُونَ ثُمَّ وَصَفَهُ بِهٰذِهِ الْأَوْصَافِ الْحَمِيدَةِ فَعُلِمَ

مراد میدارد تایبان را پس وصف کرد اورا باین صفتهاے نیک ستوده پس معلوم شد

أَنَّ التَّائِبَ مِنْ هٰذِهِ صِفَتُهُ فَإِذَا اتَّصَفَ بِهَا اسْتَحَقَّ الْبِشَارَةَ

هر که تایب از گناه کسی است که این اوصاف صفت او باشد پس هرگاه که موصوف شد بها سزاوار شد بشارت

وَالْإِيمَانَ بِقَوْلِهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ **فَصْلٌ** وَالَّذِي عَنْهُ التَّوْبَةُ

ایمان را بقول خداي تعالی که فرموده و بشارت بده مومنان را و آن گناهان که از آن توبه باید کرد

مِنَ الذُّنُوبِ كَبَائِرُ وَصَغَائِرُ أَمَّا الْكَبَائِرُ فَقَدِ اخْتَلَفَ فِيهَا

کبیره اند و صغیره پس در کبایر اختلاف کرده اند

الْعُلَمَاءُ فَمِنْهُمْ مَنْ قَالَ هِيَ ثَلَاثٌ وَقِيلَ أَرْبَعٌ وَقِيلَ سَبْعٌ وَقِيلَ

علماء بعضی گفته اند که آن کبایر سه است و گفته اند که چهار است و گفته اند که هفت است و گفته اند

تِسْعٌ وَقِيلَ إِحْدَى عَشَرَةَ وَكَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ رض إِذَا بَلَغَهُ قَوْلُ ابْنِ

که نه است و گفته اند که یازده اند و بود ابن عباس رض چون که میرسید باو قول ابن

عُمَرَ الْكَبَائِرُ سَبْعٌ يَقُولُ هِيَ إِلَى سَبْعِينَ أَقْرَبُ مِنْهَا إِلَى سَبْعَةٍ

عمر که کبایر هفت است میگفت آن کبایر بسوی هفتاد نزدیک تر است از آنکه بسوی هفت باشد

وَكَانَ يَقُولُ كُلُّ مَا نَهَى اللّٰهُ عَنْهُ فَهُوَ كَبِيرَةٌ وَقِيلَ إِنَّهَا مُبْهَمَةٌ

و بود که میگفت هرچه نهی کرده خداے تعالی از آن کبیره است و بعضی گفته اند که آن کبایر مبهم است

لا يُعرف عددها كليلة القدر وساعة يوم الجمعة ليعظم

که معلوم نیست شمار آنها همچو مبهم بودن شب قدر و ساعت روز جمعه که دروی دعا قبول است تا بزرگ شود

جدّ الناس في طلبها فكذلك الكبائر ليشتدّ حذر الناس في

کوشش مردمان در طلب آن شب و ساعت همچنین مبهم کرده شده تا سخت شود ترس مردمان در

تركها لتنوب كلها وقيل كل ما اوعد الله عليه بالنار فهو

ترک همه گناهان و بعضی گفته اند که هر گناهی که وعید کرده است خدا بر آن آتش دوزخ

كبيرة وقيل كل ما اوجب الحدّ في الدنيا فهو كبيرة وقد جمعها

کبیره است و گفته اند هر گناهی که واجب و لازم گرداند حد را در دنیا کبیره است و تحقیق جمع کرده اند

بعض العلماء بالله عزّ وجلّ فقال هي سبع عشرة اربعة في

بعضی عالمان بخدا پس گفته است که کبایر هفده است چهار در

القلب وهي الشرك بالله والاصرار على معصية الله والقنوط

دل است که آن شریک گردانیدن بخدا و اصرار کردن بر گناه و ناامید

من رحمة الله والامن من مكر الله واربع في اللسان وهي

از رحمت خدای تعالی و ایمن شدن از عذاب او و چهار در زبان است و آن

شهادة الزور وقذف المحصن واليمين الغموس وهي التي

گواهی دروغ است و دشنام زنا کردن پارسا را و سوگند دروغ است

يحقّ بها باطل او يبطل بها حق او يقطع بها مال امرء مسلم

که حق ساخته شود بوی باطل و باطل گردانیده شود بوی حق یا بریده شود بوی مال مسلمان

باطلا ولو سواكا من اراك والسحر وثلاث في البطن وهي شرب

بناحق و اگر مسواکی باشد از درخت اراک و جادو است و سه در شکم است و آن نوشیدن

الخمر والمسكر من كل شراب واكل مال اليتيم ظلما واكل الربوا

خمر و مست کننده از هر نوشیدنی و خوردن مال یتیم بظلم و خوردن ربا

وهو يعلم به واثنتان في الفرج وهما الزنا واللواطة واثنتان

و حال آنکه میداند که ربا است و دو در فرج است و آن زنا و لواطت است و دو

في اليدين وهما القتل والسرقة وواحدة في الرجلين وهي

در هر دو دست است و آن خون ناحق و دزدی است و یکی در هر دو پا است و آن

الفرار من الزحف الواحد من اثنين والعشرة من عشرين و

گریختن از جنگ کافران یکی از دو و ده از بیست و

المائة من المائتين وواحدة في جميع الجسد وهي عقوق الوالدين

صد از دو صد و یکی گناه در تمام بدن است و آن بیفرمانی مادر و پدر است

وهو ان لا تبر قسمهما اذا اقسما عليك وان تضربهما

وآن عقوق آنست که راست نکنی تو سوگند ایشان را هرگاه که سوگند دهند بر تو و اگر بزنی ایشان را

اذا سباك وان لا تعطيهما اذا سالاك وان لا تطعمهما

وقتیکه دشنام دهند ترا و اگر ندهی ایشان را چیزی وقتیکه طلبند از تو و اگر طعام ندهی ایشان را

اذا جاعا واستطعماك فصل واما الصغائر فاكثر من

وقتیکه گرسنه شوند و طلب طعام کنند از تو در بیان گناهان صغیره پس بیشتر اند از آنکه

ان تحصى ولا سبيل الى تحقيق معرفتها وبيان حصرها لكنا

تو شمرده و هیچ راهی نیست بسوی تحقیق شناخت آن و بیان ضبط آن لیکن

نعلم ذلك بشواهد الشرع وانوار البصائر فان مقصود الشرع

میدانیم آنرا بگواهان شرع و آیات و بنورهای باطن پس بدرستی مقصود شرع

سياق الخلق وتقربه وجواره الى الله عز وجل بترك الذنوب

راندن خلق است طرف خدای تعالی و نزدیک و همسایه کردن او بترک گناهان

كما قال تعالى وذروا ظاهر الاثم وباطنه ومنها النظر الى

چنانچه فرموده است خدای تعالی بگذارید گناه ظاهر و باطن را و بعضی از آن صغایر نظر کردن است بجانب

مستحسن والقبلة له والمناجعة معه من غير جماع و

خوبروی است خواه زن خواه امرد و بوسه دادن او را و هم آغوش شدن با او بی آنکه جماع کند و

السب لاخيه المسلم والشتم له دون القذف والضرب له

دشنام دادن برادر مسلمان را غیر دشنام زنا و زدن او را

والغيبة والنميمة والكذب وغير ذلك مما يطول شرحه

و غیبت کردن و سخن چینی و دروغ گفتن و غیر آنکه دراز است بیان آن

فاذا تاب المؤمن الكبائر اندرجت الصغائر في ضمنها لقوله

پس هرگاه توبه کند مومن از کبایر در می آیند صغایر در ضمن آن از جهت قول خدای

تعالى ان تجتنبوا كبائر ما تنهون عنه نكفر عنكم سيئاتكم

تعالی اگر پرهیز کنید از کبایر چیزیکه باز داشته میشوید از آن دور کنیم از شما گناهان

الاية ولكن لا يطمع نفسه في ذلك بل يجتهد في التوبة عن

لیکن طمع ندهد نفس خود را در آن بلکه کوشش باید کرد در توبه کردن از

جميع الذنوب كبيرها وصغيرها كما قال الشاعر خل الذنوب

همه گناهان کبیره و صغیره چنانچه گفته است شاعر بگذار همه گناهان

كبيرها وصغيرها فهو التقى واصنع كماش فوق ارض

بزرگ و خورد را پس همین است تقوی و بکن چنانکه میکند رونده بالای زمین

٣٠٧

الشوك يحذر ما يرى لا تحقرن صغيرة ان الجبال من الحصا

لم تحقر وعن انس بن مالك رض انه قال نزل رسول الله صلى الله عليه وسلم

بواد هو واصحابه ليس فيه حطب ولا شيء يرونه فامرهم ان

يحتطبوا فقالوا يا رسول الله ما نرى حطبا قال لا تحقروا شيئا

تأخذونه فجعل الرجل يجمع الشيء بعضه الى بعض حتى جمعوا

سوادا عظيما فقال لاصحابه الا ترون هكذا تكون المحقرات

من خير وشر حتى الذنب الصغير الى الصغير والكبير الى الكبير

والخير الى الخير والشر الى الشر وقيل ان الذنب اذا صغر عند

العبد عظم عند الله تعالى فاذا استعظمه العبد صغر

عند الله تعالى فانما يستعظم الذنب الصغير العبد المؤمن

يعظم ايمانه وسمو معرفته كما جاء في الحديث عن النبي صلى الله عليه وسلم

انه قال المؤمن يرى ذنبه كالجبل فوقه يخاف ان يقع عليه

والمنافق يرى ذنبه كذباب طار على انفه فاطاره وقال

بعضهم الذنب الذي لا يغفر قول الرجل ليت كل شيء عملته

مثل هذا وهذا من نقصان ايمانه وضعف معرفته وقلة

عِلمه بجلال الله عز وجل ولو كان عنده علم بذلك لرأى
دانش او ست به بزرگی خدای تعالی و اگر بودی پیش او علمی به بزرگی حق تعالی هر آینه میدید

الصغير كبيرا والحقير عظيما كما أوحى الله تعالى إلى بعض
گناه خورد را کلان و حقیر را بزرگ چنانچه وحی کرده است خدای تعالی بسوی بعضی از

أنبيائه لا تنظر إلى قلة الهدية وانظر إلى عظم مهديها
پیغمبران خود مبین بسوی قلت هدیه و ببین بسوی بزرگی دهنده آن

ولا تنظر إلى صغر الخطيئة وانظر إلى كبرياء من واجهته بها
و مبین بسوی خوردی گناه و ببین بسوی بزرگی آنکس که روبروی او شده بآن

ولهذا قال من جلت رتبته وعظمت منزلته عند الله عز
و ازین جهت گفته است کسیکه بزرگ است مرتبه او نزد خدای تعالی

وجل لا صغيرة بل كل مخالفة الله تعالى فهي كبيرة وقال
نیست صغیره نزد او بلکه هر مخالفت فرموده خدا کبیره است گفته است

بعض الصحابة للتابعين إنكم لتعملون أعمالا
یکی از صحابه رض مر یاران خود را از تابعین بدرستی شما هر آینه میکنید کارها

هي أدق في أعينكم من الشعر كنا نعدها على عهد رسول الله
که آن تنگ تر در چشمهای شما از موی بودیم ما میشمردیم آنها را در عهد رسول الله

صلى الله عليه وسلم من الموبقات فإنما قال ذلك لقربهم من الرسول صلى الله
از جمله مهلکات پس جز این نیست که گفت آن صحابی این سخن از جهت نزدیک بودن

عليه وسلم ومن الله جل جلاله فيعظم من العالم ما لا يعظم من الجاهل
ایشان بخدای تعالی پس بزرگ دانسته میشود از عالم گناهی که بزرگ دانسته نمیشود از جاهل

ويتجاوز عن العامي ما لا يتجاوز عن العارف على قدر ما بينهما
و درگذاشته میشود از عامی گناهی که درگذاشته نمیشود از عارف بر اندازه آنچه میان ایشان است

من التفاوت في العلم والمعرفة والمنزلة فالتوبة فرض عين
از تفاوت در علم و معرفت و منزلت پس توبه فرض عین است

في حق كل شخص لا يتصور أن يستغني عنها أحد من البشر
در حق هر کسی ممکن نیست که بی نیاز باشد از او هیچ یکی از آدمیان

لأنه لا يخلو عن معصية الجوارح فإن خلا عنها فلا يخلو عن
زیرا که هیچکس خالی نیست از گناهان اعضا و اگر خالی باشد از آن معصیت جوارح پس خالی نیست

الهم بالذنوب بالقلب فإن خلا عن ذلك فلا يخلو عن وسواس
از قصد گناهان بدل و اگر خالی باشد از قصد گناه پس خالی نباشد از وسوسه

الشیطٰن بایراد الخواطر المتفرقة المذهلة عن ذکر الله تعالی

شیطان بدرآوردن خطرای پریشان که غافل سازد از یاد خدای تعالی

فان خلا عنها فلا یخلو عن غفلة وتقصیر فی العلم بالله عز

پس اگر خالی باشد ازان پس خالی نخواهد بود از غفلت و تقصیر در دانستن ذات حق تعالی

وجل بصفاته وافعاله کل ذلك علی قدر منازل المؤمنین فی

و صفات و افعال او و همه این حالات بر قدر منازل مومنان ست در

احوالهم ومقاماتهم فلکل حال طاعات وذنوب وحدود و

احوال و مقامات ایشان پس هر حال را طاعتها ست و گناهها ست و حدود را و

شروط فحفظها طاعة وترکها والغفلة عنها ذنب فیحتاج

شروط ها ست پس نگاه داشت آن طاعت ست و ترک آن و غافل بودن ازآن گناه ست پس محتاج میشود

الی توبة وهو الرجوع عن التعویج الذی وجد الی سنن الطریق

بسوی توبه و آن توبه بازگشتن ست از کجی یافته شده بسوی طریقه راه راست

المستقیم الذی شرع له ومقام اقیم فیها ومنزلة مهدت له

که مشروع ساخته شده ست برای او و بسوی مقامی که استاده کرده شده ست در و و منزلی که گسترده

فالکل مفتقر الی التوبة وانما یتفاوتون فی المقادیر فتوبة

پس همه کس محتاج ست بسوی توبه و تفاوت ندارند مگر در مقدار آنچه که ازان توبه کنند پس توبه

العوام من الذنوب وتوبة الخواص من الغفلة وتوبة خاص

عوام از گناهان ست و توبه خواص از غفلت ست و توبه خاص

الخاص من رکون القلب الی ما سوی الله عز وجل کما قال ذو

الخاص از میل دل ست بسوی غیر خدای تعالی چنانچه گفته

النون المصری رحمه الله توبة العوام من الذنوب وتوبة

ذوالنون مصری رح توبه عوام از گناه ست و توبه

الخواص من الغفلة وکما قال ابو الحسن النوری التوبة ان

خواص از غفلت و چنانچه گفته ست ابوالحسن نوری توبه آنست که

تتوب من کل شیء سوی الله عز وجل فشتان بین تائب یتوب

توبه کنی از هر چیزی که غیر خدای تعالی ست پس بسی فرقست میان تائبی که توبه کند

من الزلات وتائب یتوب من الغفلات وتائب یتوب من رؤیة

از لغزشها و آنکه توبه کند از غفلتها و تائبی که توبه کند از دیدن

الحسنات وتائب یتوب من طمانیة القلب الی غیر خالق

نیکویها و تائبی که توبه کند از آرام گرفتن دل بغیر آفریننده

الرکون السکون الشیء دلیل

البَرِيَّاتِ فَالْأَنْبِيَاءُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ لَمْ يَسْتَغْنُوا عَنِ التَّوْبَةِ

مخلوقات پس پیغمبران ع نیز بے نیاز نبوده اند از توبه

أَلَا تَرَى إِلَى مَا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ لَيُغَانُ عَلَى قَلْبِي

نے بینی آنچه مروی است از سرور پیغمبران ع بدرستی پرده تنگ انداخته میشود بر دل

وَإِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ سَبْعِينَ مَرَّةً

و من هر آینه طلب آمرزش میکنم از خدای اقدس در هر شبانه روز هفتاد بار

وَآدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا أَكَلَ مِنَ الشَّجَرَةِ الْمَنْهِيَّةِ تَطَايَرَتِ الْحُلَلُ

و آدم ع هرگاه که خورد از درخت منهی پرید حلهاے بهشتی

عَنْ جَسَدِهِ وَبَدَتْ عَوْرَتُهُ وَبَقِيَ التَّاجُ وَالْإِكْلِيلُ عَلَى رَأْسِهِ

از تنش و برهنه شد عورت او و باقیماند تاج و اکلیل بر سرش

فَاسْتَحْيَى أَنْ يَرْتَفِعَا عَنْهُ فَجَاءَهُ جِبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَخَذَ

پس شرم داشتند ازین که دور شود از و پس آمد جبرائیل ع پس گرفت

التَّاجَ عَنْ رَأْسِهِ وَالْإِكْلِيلَ عَنْ جَبِينِهِ وَنُودِيَ هُوَ وَحَوَّاءُ أَنِ

تاج را از سرش و اکلیل را از پیشانی او و ندا کرده شد او را و حوا را باینکه

اهْبِطَا مِنْ جِوَارِي فَإِنَّهُ لَا يُجَاوِرُنِي مَنْ عَصَانِي فَالْتَفَتَ

فرود باشید از همسایگی من بدرستی همسایه نشود بمن هر که نافرمانی کند مرا پس نگاه کرد آدم

إِلَى حَوَّاءَ بِالْحَيَاءِ وَقَالَ لَهَا هٰذَا أَوَّلُ شُؤْمِ الْمَعْصِيَةِ أُخْرِجْنَا

بسوی حوا بشرمندگی و گفت این اول شامت گناه است که بیرون آورده شدیم

مِنْ جِوَارِ الْحَبِيبِ فَأُحْوِجَا إِلَى التَّوْبَةِ وَالتَّضَرُّعِ وَالْافْتِقَارِ

از همسایگی دوست پس محتاج ساخته شدند آدم و حوا بسوی توبه و عاجزی و زاری

وَالْاسْتِكَانَةِ وَالذِّلَّةِ مِنْ بَعْدِ عَيْشٍ نَاعِمٍ بَعْدَ ذٰلِكَ الْمُلْكِ الْعَظِيمِ

و اظهار مسکنت و خوارے پس از زندگی خشک پس از آن پادشاهی بزرگ

وَالْفَضْلِ الْكَبِيرِ وَالْعِزِّ وَالدَّلَالِ وَارْتِفَاعِ الْمَنْزِلَةِ فِي أَشْرَفِ

و فضل بزرگی و بعد از آن عز و ناز و بلندی مرتبه در شریف ترین

الْأَمْكِنَةِ وَأَطْهَرِهَا وَآمَنِهَا وَأَقْرَبِهَا إِلَى اللهِ تَعَالَى فَلَوِ اسْتَغْنَى

جاهاے و پاک ترین جاها و امین ترین و نزدیک ترین آن بسوی خدای تعالی پس اگر مستغنی

أَحَدٌ عَنِ التَّوْبَةِ وَأَمِنَ مِنَ الْعَدُوِّ وَشُؤْمِ النَّفْسِ وَوَسْوَاسِ الشَّيْطَانِ

کسے از توبه و امین میشد از دشمن و شامت نفس و وسوسه شیطان

وَمَكَائِدِهِ وَاغْتَرَّ بِشَرَفِ الْمَكَانِ وَطَهَارَتِهِ وَالْقُرْبِ إِلَى اللهِ وَ

و مکرهاے او و مغرور میشد بشرف جا و پاکیزگی آن و قرب خدا تعالی و

ذنو منزلته لكان ذلك حقيقا يا آدم عليه السلام فلم يستغن

نزدیکی مرتبه او بود سزاوار یا آدم ع پس او مستغنی نشد

عن التوبة حتى تاب الله عليه لقوله عز وجل فتلقى آدم من

از توبه تا آنکه رجوع نمود خدای تعالی برو بمغفرت بقول او پس فرا گرفت آدم از

ربه كلمات فتاب عليه انه هو التواب الرحيم وروي عن

پروردگار خویش چند کلمه پس رجوع کرد پروردگار برو بمغفرت پس بدرستی اوست قبول کننده توبه و مروی

الحسن بن علي رض انه قال لما تاب الله على آدم عليه السلام

حسن ... که رجوع نمود خدای بر آدم برحمت و مغفرت و قبول

هنته الملائكة فهبط جبرائيل عليه السلام وميكائيل و

مبارکباد گفتند او را فرشتگان پس فرود آمد جبرائیل ع و میکائیل و

اسرافيل عليه السلام فقالوا يا آدم قرت عيناك بتوبة الله

اسرافیل ع پس گفتند ای آدم خنک و روشن باد هر دو چشم تو بقبول نمودن

عليك فقال آدم يا جبرائيل فان كان بعد هذه التوبة

توبه ترا پس گفت آدم ای جبرائیل پس اگر باشد بعد این توبه

سؤال فاين مقامي فاوحى الله اليه يا آدم ورثت ذريتك

سوال پس کجا باشد مقام من پس وحی فرستاد خدای که ای آدم میراث نهادی برای

التعب والنصب وورثتهم التوبة فمن دعاني منهم لبيته

رنج و مشقت و میراث نهاده توبه پس کسیکه بخواند مرا از ایشان اجابت کنم

كما لبيتك ومن سألني منهم المغفرة لم ابخل عليه فاني قريب

چنانچه ترا اجابت کردم و هر که سوال کند آمرزش را بخل نمیکنم بروی بدرستی من نزدیکم

مجيب يا آدم واحشر التائبين من القبور في الجنة و

و اجابت کننده ام ای آدم حشر خواهم کرد تائبان را از گورها در بهشت و

اخرجهم من قبورهم فرحين ضاحكين مستبشرين ودعاؤهم

برآورم ایشان را از گور در آن حال که خوشحال و خندان باشند دعای ایشان

مستجاب وكذلك نوح النبي صلى الله عليه الذي اغرق الله تعالى

مستجاب ست و همچنین نوح نبی علیه السلام آنکه غرق کرد خدای تعالی

اهل الشرق والغرب بدعوته والغيرة على عرضه ولكذبهم

همه اهل مشرق و مغرب را بدعای ایشان و غیرت بر آبروی او و از جهت دروغگو پنداشتن

اياه وشدة غضبه عليهم لذلك وهو آدم الثاني لان الخلق

او را و از جهت شدت خشم او بر ایشان از جهت آن تکذیب و آن نوح آدم دوم ست زیرا که همه خلق

مِنْ ذُرِّيَّتِهِ عَلَى مَا قِيلَ إِنَّهُ لَمْ يَتَوَالَدِ الَّذِينَ كَانُوا مَعَهُ فِي

از اولاد او بید بنابرآنکه گفته اند که هیچ فرزند نشد ازانانکه بودند با نوح ع در

السَّفِينَةِ مِنَ النَّاسِ غَيْرُ أَوْلَادِهِ الثَّلَاثَةِ وَهُمْ سَامٌ وَحَامٌ وَ

کشتی از مردم بجز اولاد او که سه اند و ایشان سام و حام و

يَافِثُ فَالْخَلْقُ تَشَعَّبَتْ مِنْهُمْ وَمَعَ هٰذِهِ الْمَنْزِلَةِ قَالَ رَبِّ إِنِّي

یافث پس همه خلق پراگنده شد از ایشان و با وجود این مرتبه گفت ای پروردگار من بدرستیکه

أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَ

پناه میجویم بتو ازانکه سوال کنم از تو چیزی که نباشد مرا بآن علمی و اگر نیامرزی و

تَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ وَإِبْرَاهِيمُ الْخَلِيلُ مَعَ جَلَالِ قَدْرِهِ وَاصْطِفَاءِ

رحمت نکنی باشم از جمله زیانکاران و حضرت ابراهیم ع با بزرگی مرتبه او و برگزیدگی

اللهِ لَهُ لِخُلَّتِهِ وَجَعْلِهِ أَبَا الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ كَمَا رُوِيَ أَنَّهُ أَخْرَجَ

خدای تعالی برای دوستی خویش او و گردانیدن او پدر پیغمبران و مرسلان چنانکه مروی است که بیرون آورد

مِنْ وَلَدِهِ وَوَلَدِ وَلَدِهِ أَرْبَعَةَ آلَافِ نَبِيٍّ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ السَّلَامُ

از فرزندان او و فرزندان فرزندان او چهار هزار پیغمبر ع

قَالَ اللهُ تَعَالَى وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ حَتَّى نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ

فرمود خدای تعالی و گردانیده ایم فرزندان ابراهیم را باقی تا آنکه پیغمبر ما محمد ص

مِنْ وَلَدِهِ وَمُوسَى وَعِيسَى وَدَاوُدُ وَسُلَيْمَانُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ

از فرزندان او است و موسی و عیسی و داود و سلیمان ع و

غَيْرُهُمْ لَمْ يَسْتَغْنِ عَنِ التَّوْبَةِ وَالْاسْتِكَانَةِ وَالْافْتِقَارِ إِلَى

غیر ایشان اولاد او بیند با اینهمه بزرگیها بی نیاز نشدند از توبه و اظهار مسکنت و احتیاج بسوی

اللهِ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ وَالَّذِي هُوَ

خدای تعالی پس گفت آنکه آفرید مرا پس او راه راست مینماید مرا و آنکه او

يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ وَالَّذِي يُمِيتُنِي

طعام و آب میدهد و چون بیمار شوم پس او شفا میدهد مرا و آنکه میمیراند مرا

ثُمَّ يُحْيِينِ وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ

پس زنده خواهد گردانید و آنکه طمع میدارم آنکه بیامرزد مرا گناهان مرا در روز قیامت

الْآيَةَ وَقَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ

تا آخر آیت و قول خدای حکایت از ابراهیم ع و اسمعیل ع و بنما بما محلها و عبادات حج یا مطلق عبادت و توبه پذیر

التَّوَّابُ الرَّحِيمُ وَمُوسَى عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مَعَ جَلَالَةِ قَدْرِهِ وَاصْطِفَاءِ

مقبول کننده توبه مهربانی و موسی علیه السلام با وجود بزرگی قدر او و برگزیدن

الله له للرسالة والكلام واصطناعه لنفسه والقائه

خدای تعالی مر او را برای پیغمبری و سخن کردن با خود و برگزیدن برای ذات خویش و انداختن

المحبة عليه وتأييده له بالمعجزات الباهرات من اليد و

دوستی بر وی و قوت دادن مر او را بمعجزهای غالب از ید بیضا و

العصا والآيات التسع والاشياء التي كانت له في التيه من

عصا و نشانهای نه گانه و معجزهایی که بود مر او را در بیابان از

عمود النور بالليل والمن والسلوى وغير ذلك من الآيات التي

ستون روشنائی در شب و باریدن ترنجبین و مرغ و غیر آن از معجزهایی که

لم تكن لاحد من الانبياء قبله قوله رب اغفر لي ولاخي و

نبود دست مر هیچ یکی از پیغمبران پیش از وی و با همه بزرگی میگوید ای پروردگار من بیامرز مرا و برادر مرا

ادخلنا في رحمتك وانت ارحم الراحمين وداود النبي صلى الله عليه وسلم

و در آر ما را در رحمت خویش و تو مهربان تری از همه مهربانان و داود پیغمبر

مع جلالة قدره واعطاء الله له ذلك الملك العظيم كانت

با بزرگی مرتبه وی و دادن خدای تعالی مر وی را آن ملک عظیم که بود

حراسه ثلاثة وثلاثين الف حارس وكان اذا قرأ الزبور

پاسبانان او سی و سه هزار و بود و چون میخواند زبور را

اصطفت الطير على رأسه ووقف الماء عن جريانه وحنت

صف میزدند مرغان بالا سر وی و می‌ایستاد آب از روانی و نیز ... حرکت

واصطفت الانس والجن حوله والسباع والهوام كذلك

وصف میزدند جنیان و آدمیان گرد او و درندگان و گزندگان هم چنین صف میکشیدند

لا يؤذي بعضها بعضا وتسبح الجبال بتسبيحه والين له

آزار نمیداد یکی مر دیگری را و تسبیح میگفتند کوهها به تسبیح گفتن او و نرم گردانیده شد

الحديد لرزقه اجلالا لقدره وصيانة لامره فبكى اربعين

آهن برای روزی وی برای تعظیم قدر او و نگاه داشتن مر امر او را پس گریست چهل

يوما وهو ساجد حتى نبت العشب من دموعه فرحمه الله تعالى

روز در سجده تا آنکه برویید گیاه از اشکهای وی پس رحمت کرد خدا مر او را

وتاب عليه حتى قال عز وجل فغفرنا له ذلك وان له عندنا

و قبول کرد توبه او را گفت خدای پس آمرزیدیم مر او را آن تقصیر و بدرستی وی را نزد ما

لزلفى وحسن مآب وسليمان بن داود عليهما السلام مع ملكه

هر آینه نزدیکی است و نیکو بازگشتی است و سلیمان پسر داود با وجود آن ملک

الْعَظِيْمِ وَرِيْحِهِ الْمُسَخَّرَةِ لَهٗ غُدُوُّهَا شَهْرٌ وَّرَوَاحُهَا شَهْرٌ وَ

بزرگ و با آن باد که مسخر بود وی را که از صباح تا نیم روز یکماہہ راه رفتی و بعد از زوال نیز یکماہہ مقدار رفتی و

الْمُلْكِ الَّذِيْ لَا يَنْبَغِيْ لِاَحَدٍ مِّنْۢ بَعْدِهٖ لَمَّا عُوْقِبَ عَلٰى خَطِيْئَتِهٖ

با آن ملک که سزاوار نیست مر هیچ کسے را پس از وے هرگاه که عذاب کرده شد وی را بر خطیه اش

مِنْ اَجْلِ التِّمْثَالِ الَّذِيْ عُبِدَ فِيْ دَارِهٖ اَرْبَعِيْنَ يَوْمًا مِّنْ غَيْرِ

از جهت صورتے که پرستیده شده در سراے او چهل روز بے آنکه او را

عِلْمِهٖ فَسُلِبَ مُلْكَهٗ مِنْهُ اَرْبَعِيْنَ يَوْمًا فَهَرَبَ تَائِهًا عَلٰى وَجْهِهٖ

بدان علم باشد پس ربوده شد بادشاهت او چهل روز پس گریخت در آنحال که متحیر بود بر طریق خویش

وَكَانَ يَسْأَلُ بِكَفِّهٖ فَلَا يُطْعَمُ فَاِذَا قَالَ اَطْعِمُوْنِيْ فَاِنِّيْ سُلَيْمَانُ

و بود که سوال لقمه میکرد بدو کف دستش و هیچ کس او را طعام نمیداد پس هرگاه که میگفت طعام دهید مرا که من سلیمان

بْنُ دَاوٗدَ شُجَّ رَأْسُهٗ وَضُرِبَ وَاُهِيْنَ وَكُذِّبَ وَلَقَدِ اسْتَطْعَمَ

بن داود ام شکسته میشد سر او و زده میشد و اهانت کرده میشد و تکذیب کرده میشد و تحقیق طلب طعام کرد

يَوْمًا مِّنْ بَيْتٍ فَطُرِدَ وَبَزَقَتِ امْرَاَةٌ عَلٰى وَجْهِهٖ وَرُوِيَ اَنَّهٗ

روزے از خانه پس رانده شد و انداخت زنے بر روے او و مروی است که برسیے

ذَاتَ يَوْمٍ اَخْرَجَتْ عَجُوْزٌ جَرَّةً فِيْهَا بَوْلٌ وَصَبَّتْهُ عَلٰى رَأْسِهٖ

روزے برآورد پیرزنے کوزه را که درو بول بود پس ریخت آنرا بر سرش

فَبَقِيَ فِي الذُّلِّ عَلٰى ذٰلِكَ اِلٰى اَنْ يُّخْرِجَ اللّٰهُ لَهُ الْخَاتَمَ مِنْ بَطْنِ حُوْتٍ

پس باقی ماند در خوارے بر آن حال تا آنکه بیرون آورد خداے تعالے براے او خاتم از شکم ماہیے

فَلَبِسَهٗ حِيْنَ انْتَهَتِ الْاَرْبَعُوْنَ يَوْمًا مِّنْ اَيَّامِ الْعُقُوْبَةِ فَجَاءَتِ

پس پوشید آن انگشتری را که هنگامیکه تمام شد چهل روز از روز هاے عقوبت پس آمدند

الطَّيْرُ حِيْنَئِذٍ فَعَكَفَتْ عَلَيْهِ وَجَاءَتِ الْجِنُّ وَالشَّيَاطِيْنُ وَ

مرغان در آن هنگام پس استاده شدند بالاے او و آمدند جنیان و شیطانان و

الْوُحُوْشُ فَاجْتَمَعَتْ حَوْلَهٗ فَلَمَّا عَرَفَهُ الَّذِيْنَ اَهَانُوْهُ وَضَرَبُوْهُ

جانوران وحشی پس جمع شدند گرد او پس هرگاه که شناختند او را آنانیکه اهانت کرده بودند و زده

اعْتَذَرُوْا لَهٗ بِمَا جَرٰى مِنْهُمْ اِلَيْهِ مِنَ الْاِسَاءَةِ فَقَالَ لَا اَلُوْمُكُمْ

عذر خواستند او را از آنچه گذشته بود از ایشان بسوے او از بدے پس گفت که ملامت نمیکنم شمارا

فِيْمَا صَنَعْتُمْ مِّنْ قَبْلُ وَلَا اَحْمَدُكُمُ الْاٰنَ فِيْمَا تَصْنَعُوْنَ

در آنچه کرده بودید پیش ازین و نمی ستایم شمارا اکنون در آنچه میکنید

فَاِنَّ هٰذَا اَمْرٌ مِّنْ عِنْدِ رَبِّيْ فَلَا بُدَّ لِيْ مِنْهُ فَتَابَ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ

این چیزیست از نزد خداے من و چاره نیست او را پس قبول کرد خداے تعالے توبه او را

رَدَّنَا إِلَيْهِ مُلْكَهُ وَأَكْثَرَ مُؤَمَّلَهُ وَمَرْجِعُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِذَا كَانَ

هٰؤُلَاءِ السَّادَاتُ الْكُبَرَاءُ الْقَادَةُ وُلَاةُ الْخَلْقِ وَالشَّرْعِ وَخُلَفَاءُ

اللّٰهِ فِي خَلْقِهِ كَانَ حَالُهُمْ كَذٰلِكَ فَمَا حَالُكَ وَاغْتِرَارُكَ يَا مِسْكِيْنُ

وَأَنْتَ فِي دَارِ الْغُرُوْرِ فِي أَقْطَاعِ الشَّيَاطِيْنِ مُحِيْطٌ بِكَ جُنُوْدُ

الْأَعْدَاءِ مِنَ الْخَلْقِ وَالْهَوَاءِ وَالنَّفْسِ وَالشَّهَوَاتِ وَالْإِرَادَاتِ وَ

الْوَسَاوِسِ وَتَزْيِيْنِ الشَّيْطَانِ وَتَحْسِيْنِهِ وَاغْتَرَرْتَ بِالْعِبَادَاتِ

الظَّاهِرَةِ مِنَ الصَّوْمِ وَالصَّلٰوةِ وَالزَّكٰوةِ وَالْحَجِّ وَكَفِّ الْجَوَارِحِ

عَنِ الْمَعَاصِي الظَّاهِرَةِ وَبَاطِنُكَ عَارٍ عَنِ الْعِبَادَاتِ الْبَاطِنَةِ

صِفْرٌ عَنْهَا مِنَ الْوَرَعِ الثَّانِي وَالتَّقْوٰى وَالزُّهْدِ وَالصَّبْرِ وَالرِّضَا

وَالْقَنَاعَةِ وَالتَّوَكُّلِ وَالتَّفْوِيْضِ وَالْيَقِيْنِ وَسَلَامَةِ الصَّدْرِ

وَسَخَاوَةِ النَّفْسِ وَرُؤْيَةِ الْمِنَّةِ وَالنِّيَّةِ وَالْإِحْسَانِ وَحُسْنِ الظَّنِّ وَ

حُسْنِ الْخُلُقِ وَحُسْنِ الْمَعَاشِ وَحُسْنِ الْمَعْرِفَةِ وَحُسْنِ الطَّاعَةِ وَ

الصِّدْقِ وَالْإِخْلَاصِ وَغَيْرِ ذٰلِكَ مِمَّا يَطُوْلُ شَرْحُهُ بَلْ هُوَ مَشْحُوْنٌ

مُمْتَلِئٌ بِأَخْلَاقٍ قَبِيْحَةٍ وَأُمَّهَاتِ الذُّنُوْبِ الَّتِي مِنْهَا يَتَفَرَّعُ كُلُّ

مِحْنَةٍ وَدَاهِيَةٍ وَكُلِّ بَلِيَّةٍ مُهْلِكَةٍ مُوْبِقَةٍ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ

۳۱۷

مِنْ خَوْفِ الْفَقْرِ وَالسَّخَطِ لِقَدَرِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالْاِعْتِرَاضِ عَلَيْهِ

از ترس فقر و ناخوشی نابودن مر تقدیر خدای را و اعتراض کردن بر خدای تعالی

فِي قَضَائِهِ فِي خَلْقِهِ وَالتُّهْمَةِ لَهُ فِي ذٰلِكَ وَالشَّكِّ فِي وَعْدِهِ

در حکم و تقدیر او در خلق اوست و تهمت نهادن مر خدای را در آن قضا و شک نمودن در وعده او

وَالْغِلِّ وَالْحِقْدِ وَالْحَسَدِ وَالْغِشِّ وَطَلَبِ الْعُلُوِّ وَالْمَنْزِلَةِ وَحُبِّ

و کینه و حسد و پوشیدن حق و طلب بلندی و طلب مرتبه و دوستی

الثَّنَاءِ وَالْمَحْمَدَةِ وَحُبِّ الْجَاهِ فِي الدُّنْيَا وَالرِّضَاءِ بِهَا وَالطُّمَأْنِينَةِ

ثنا و آفرین گفتن و دوستی جاه در دنیا و راضی شدن بدنیا و آرام گرفتن

إِلَيْهَا وَالتَّكَبُّرِ عَلَى عِبَادِ اللّٰهِ وَالتَّعْظِيمِ عَلَيْهِمْ وَالشُّمُوخِ بِالْأَنْفِ كَمَا

بدنیا و تکبر کردن بر بندگان خدای تعالی و بزرگ نمودن بر ایشان و تیز کردن بینی از تکبر چنانچه

قَالَ تَعَالَى وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللّٰهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ وَالْغَضَبِ

خدای تعالی فرموده و چون گفته شود او را بترس از خدا بگیرد او را تکبر بگناه و خشم

وَالْحَمِيَّةِ وَالْأَنَفَةِ وَحُبِّ الرِّيَاسَةِ وَالْعَدَاوَةِ وَالْبَغْضَاءِ وَالطَّمَعِ

و ناموس و ننگ داشتن و دوستی جاه و دشمنی و بغض و طمع

وَالْبُخْلِ وَالشُّحِّ وَالرَّغْبَةِ وَالرَّهْبَةِ وَالْفَرَحِ وَالْأَشَرِ وَالْبَطَرِ وَ

و بخل و مایل شدن بمال کسی و ترسیدن از کسی و خوشی و بزرگ منشی و

التَّعْظِيمِ لِلْأَغْنِيَاءِ وَالْاِسْتِهَانَةِ بِالْفُقَرَاءِ وَالْفَخْرِ وَالْخُيَلَاءِ وَ

بزرگ داشتن توانگران را و سهل و حقیر داشتن فقیران را و نازیدن و تکبر کردن و

التَّنَافُسِ فِي الدُّنْيَا وَالْمُبَاهَاتِ بِهَا وَالرِّيَاءِ وَالسُّمْعَةِ وَالْإِعْرَاضِ

رغبت نمودن در دنیا و فخر کردن در دنیا و نمودن عمل و شنوانیدن آن بکسی و روگردانیدن

عَنِ الْحَقِّ اسْتِكْبَارًا وَالْخَوْضِ فِيمَا لَا يَعْنِي وَكَثْرَةِ الْكَلَامِ مِنْ غَيْرِ

از حق بجهت تکبر و فرورفتن در آنچه مقصود نباشد و بسیار سخن کردن بی آنکه در آن

نَفْعٍ وَالتِّيهِ وَالصَّلَفِ وَاخْتِبَارِ أَحْوَالِ الْغَيْرِ وَتَرْكِ حَالَتِكَ

نفع باشد و تکبر و لاف زدن و آزمودن حال دیگری و ترک کردن آن حالتت

الَّتِي أَنْتَ عَلَيْهَا وَجُعِلَتْ عِبَادَتُكَ فِي حِفْظِهَا وَالتَّمَلُّكِ وَ

که تو بران باشی و حال آنکه گردانیده شده سبب عبادت تو در نگاهداشت آن حالت خود و اظهار

الْاِقْتِدَارِ فِي أَمْرِ اللّٰهِ وَالتَّوْقِيرِ لِلْمَخْلُوقِينَ وَالْمُدَاهَنَةِ لَهُمْ وَالْعُجْبِ

توانائی در کار خدای تعالی و بزرگ داشتن مخلوقین را و حق پوشیدن برای ایشان و خودبینی

بِالْأَعْمَالِ وَحُبِّ الْمَدْحِ بِمَا لَمْ تَفْعَلْهُ وَالْاِشْتِغَالِ بِعُيُوبِ الْخَلْقِ وَ

باعمال خود و دوست داشتن مدح بانچه نکرده باشد و مشغول شدن بعیبهای خلق و

التعامي عن عيوبك ونسيان نعمة الله واضافتها الى نفسك
کور ساختن از عیبهای خود و فراموش کردن نعمت خدای و نسبت کردن آن بسوی نفس خود

او الى الخلق الذين هم مسخرون وآلة لتلك النعمة والوقوف
یا بسوی خلق که ایشان مسخر و آلت اند برای این نعمت و ایستادن

مع الظاهر والتقاعد عن النظر في الاصول وحفظ الحدود
با ظاهر و فرو نشستن از نظر کردن در اصول و نگاهداشتن حدها

ووضع الشيء في محله وايثار الفرح وبغض الحزن الذي بعدمه
و نهادن هر چیز را در محلش و اختیار کردن خوشی را و دشمن داشتن اندوه را که نابودن آن

خراب القلب وخروج الخشية منه وبعدمه اطفاء نور
خرابی دلست و بیرون رفتن ترس از او و بنابودن آن ترس میرانیدن نور

الحكمة وبتزائده ايجاد قرب الرب والانس به والاستماع
حکمت است و بزیادتی آن خوف پیدا کردن قرب رب است و الفت کردن باو و شنیدن و گوش

اليه والفهم منه والاستغناء به عن جميع البرية والسعادة
داشتن باو و فهم کردن سخن از او و بی نیاز شدن است باو از همه خلق و نیکبختی

الابدية والنجاة السرمدية والنعمة الكلية ومشحون
ابدی و رستگاری دایمی و نعمت کلی است و مشحون

بالانتصار للنفس اذا نالها الذل الذي دواءها فيه وسعادتها
یاری دادن برای نفس وقتیکه برسد آنرا خواری که داروی او در آنست و نیکبختی او

به ودخولها في زمرة احباب الله تعالى واصفيائه وخلصائه
بآنست و بآن است در آمدن او در گروه دوستان خدای تعالی و برگزیدگان او و خالصان

وشهدائه وعلمائه والعارفين بمجاري اقداره وابدال
و شهیدان او و عالمان بذات او و شناسندگان محل جریان تقدیر او و ابدال

انبيائه عليهم السلام وضعف الانتصار للحق جلت عظمته
پیغمبران او علیهم السلام و بیربست بستی یاری دادن مر حق را

ونصار دينه واوليائه القائمين بحجته الداعين للخلق الى
و یاوران دین او و دوستان که قیام کنندگان اند بحجت او و میخوانند خلق را بسوی

طاعته المحذرين لنقمته وناره بتذكيرهم لايامه المرغبين
طاعت او و ترسانندگان از عذاب و انتقام او بیاد دادن ایشان روزهای عذاب خدا

في رحمته وجنته واتخاذ الاخوان في العلانية مع عداوتك
در رحمت او و بهشت او و گرفتن برادران در ظاهر با دشمنی تو ایشانرا

إِيَّاهُمْ فِي السِّرِّ وَالْإِعْرَاضِ عَنْ مُوَافَقَةِ الْأَخْيَارِ الْأَبْرَارِ الْمُنْكِسِرِينَ
ایشان را پنهانے وبدو گردانیدن از موافقت برگزیدگان خدا ایم که نیکو کاراند شکسته

الْقُلُوبِ وَالْأَفْئِدَةِ الَّذِينَ هُمْ جُلَسَاءُ الرَّحْمٰنِ جَلَّتْ عَظَمَتُهُ
دلانند تا آنکه ایشان همنشینان رحمان اند

الْمُطْمَئِنُّونَ إِلَيْهِ الْمُلَازِمُونَ لِلشِّدَّةِ الْمُدَاوِمُونَ عَلَى الْخِدْمَةِ
که آرام گیرنده اند بسوے او همیشه ملازم سختے اند در بغل گرفته اند خدمت را

الْمُتَنَعِّمُونَ بِالْمِنَّةِ الْمُتَلَبِّسُونَ بِالْخِلْعَةِ الْمَوْسُومُونَ بِخُلَصَاءِ
متنعم گشته اند بمنت پوشیده اند خلعت را نامیده شده اند ومشهوراند بخالصا

الرَّحْمٰنِ رَبِّ الْعِزَّةِ الْآمِنُونَ فِي الدُّنْيَا مِنْ دَوَرَانِ الدُّوَلِ وَ
رحمن خداوند عزت ایمن اند در دنیا از گشتن دولت و

الْفِتْنَةِ وَفِي الْقُبُورِ مِنْ شَرِّ هَوْلِ الْمُطَّلَعِ وَالضَّغْطَةِ وَفِي
فتنه وایمن اند در گورها از بدے ترس محل طلوع و ظهور احوال برزخ و از شر در هم فشردن گور و

الْقِيٰمَةِ مِنْ طُولِ الْحِسَابِ وَالْوَحْشَةِ الْخَالِدُونَ فِي دَارِ الْبَقَاءِ
قیامت از درازے حساب و تنهایے و همیشه خواهند بود در بهشت

فِي النِّعْمَةِ وَالسُّرُورِ وَالْبَهْجَةِ وَالْفَرْحَةِ الْمَخْصُوصُونَ فِيهَا
در نعمت و خوشے و تازگے و خوشحالے خاص گردانیده شده اند در آن بهشت

بِكُلِّ طَرِيفٍ وَلَطِيفٍ فِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلَحْظَةٍ وَطَرْفَةٍ وَأُعْزِزْتُ
بهر چیزے که تازگی ولطافت دارد در هر ساعت و هر لحظه و هر چشم زدن و معزز شده

أَيْضًا بِمَا خُوِّلْتُ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا أُطْلِقْتُ فِيهَا مِنَ الْقَضَاءِ
نیز بآنچه داده شده از دنیا وآنچه رها کرده شده در دار فضا و فراخے عالم

وَأُرِحْتُ عَنِ الْعَنَاءِ فَأَمِنْتُ مِنْ سَلْبِ الْعَطَاءِ وَالْفَضْلِ وَالنِّعَمِ
و راحت رسانیده شد از رنج پس ایمن گشتے از ربودن عطا و فضل و نعمتے

الَّذِي كَانَ لِغَيْرِكَ ثُمَّ انْتَقَلَ مِنْهُ إِلَيْكَ مِمَّنْ تَقَدَّمَ وَمَضَى
که بود مر غیر ترا پس انتقال کرد بسوے تو از آن کسانیکه پیش رفته و گذشته اند

مِنْ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَقَارُونَ وَشَدَّادٍ وَعَادٍ وَقَيْصَرَ وَكِسْرَى
از هر دم

مِنَ الْمُلُوكِ الْخَالِيَةِ وَالْأُمَمِ الْفَانِيَةِ الذَّاهِبَةِ الَّذِينَ تَلَاعَبَتْ
که از پادشاهان گذشته اند و گروههاے فانیه رونده اند آنانکه بازیے کرد

بِهِمُ الدُّنْيَا وَغَرَّتْهُمُ الْأَمَانِيُّ حَتّٰى جَاءَ أَمْرُ اللّٰهِ وَغَرَّكُمْ بِاللّٰهِ الْغَرُورُ
با ایشان دنیا و بازے داد ایشان را آرزو ها تا آنکه آمد امر خدای که باشد و فریب داد ایشان را

٣١٩

وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ وَجُمِعُوا وَفُرِّقَ وَقُطِعَ بَيْنَهُمْ

و پرده انداخته شد میان ایشان و میان آنچه آرزو میکردند جمع کرده نداز و اسباب دنیا و پریشان کرده شدند

وَبَيْنَ مَا خُوِّلُوا وَأُزِيلُوا مِنْ فُرُشِهِمُ الَّتِي مَهَّدُوهَا لِأَنْفُسِهِمْ

و میان آنچه داده شده بودند و دور کرده شده اند بستراے که براے خود گسترده بودند

وَأُهْبِطُوا عَنِ الْمَنَازِلِ الَّتِي شَيَّدُوهَا وَأُزِيلُوا عَنِ الْعِزِّ الَّذِي

واز فرود آورده شده اند از منزلها که محکم و استوار گردانیده بودند وا دور کرده شده اند از عزتے که

كَانُوا بِهِ ظَفِرُوا وَعَنِ الْمُلْكِ الَّذِي ادَّعَوْهُ وَخُيِّلُوا فَطُولِبُوا

بدان ظفر یافته بودند و از ملکے که دعوے کرده اند و خیال نموده اند و مطالبه کرده شد

بِالْوَدَائِعِ الَّتِي اسْتُودِعُوهَا بِالْعَوَارِي الَّتِي اسْتُؤْمِنُوهَا فَجَاءَتْهُمْ

با مانتها که سپرده شده بود با یشان و عاریتها که امین کرده شده بودند بدانها پس آمد

مِنَ اللهِ مَا لَمْ يَكُونُوا احْتَسَبُوا وَأُوقِفُوا عَلَى مَسَاوِي مَا عَمِلُوا

از خداے تعالے چیزے که پندا شته بودند یعنی عذاب و واقف گردانیده شده اند بر بدیها آنچه کرده بودند

وَنُوقِشُوا عَلَى دَقَائِقِ مَا اقْتَرَفُوا وَحُبِسُوا فِي أَضْيَقِ الْحُبُوسِ الَّتِي

و مناقشه کرده شد بر باریکیها آنچه کسب کرده بودند و بند کرده شده اند در تنگترین بندهاے که

فِي الدُّنْيَا لِغَيْرِهِمْ حُبِسُوا وَشُدِّدُوا بِأَشَدِّ الَّذِي شَدَّدُوا وَ

در دنیا مردیگران را بند کرده بودند و سخت گرفته شد بر ایشان سخت تر از آنچه سخت گرفته بودند

عُوقِبُوا بِأَبْلَغِ مَا عَاقَبُوا وَبِالنَّارِ أُحْرِقُوا وَبِأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلِهِمْ

و عذاب کرده شد بعذاب کامل تر از ایشان مردم را عذاب میکردند در دنیا و باتش دوزخ سوخته شدند و بدست و پا

فِيهَا بِالْأَغْلَالِ غُلُّوا وَمِنْ زَقُّومٍ وَضَرِيعٍ أُطْعِمُوا وَمِنْ حَمِيمٍ سُقُوا

در آن آتش طوقها وصل انداخته شده اند و از زقوم و ضریع که نوعیست از خار کاه و از حمیم آب جوشان نوشانیده شدند

وَمِنْ طِينَةِ خَبَالٍ تُيُمِّمُوا أَمَا كَانَتْ لَكَ بِهَؤُلَاءِ الْمَاضِينَ عِبْرَةٌ

و از طینت خبال که ریم اهل دوزخست دوباره آب شده اند آیا نبوده است ترا با این گذشتگان پندے

وَبِالْمَأْسُورِينَ عَنْ أَهَالِيهِمْ عِظَةٌ عَنِ ادِّعَاءِ مَا خَلَّفُوا وَسُكْنَى

و بند کرده شدگان از اهل این گذشتگان موعظه باز دارنده از دعوای چیزے که پس گذاشته اند و سکنی

مَا بَنَوْا وَعَنْهُ أُجْلُوا إِذْ كَانُوا فِي بِنَائِهِمْ ذَلِكَ جَابَرُوا وَظَلَمُوا

آنچه بنا کرده اند و از و جلا وطن ساخته شده اند از جهت آنکه بودند در آن بناء خویش جور و ظلم کرده بودند

فَكَمْ مِنْ عُرْضٍ وَظَهْرٍ وَخَدٍّ وَرَأْسٍ حِينَئِذٍ نَالُوا وَضَرَبُوا وَكَمْ مِنْ

پس بسا پهلو و پشت و رخ و سر را در آن هنگام رسیدند و زدند و بسا

عَيْنِ مِسْكِينٍ بَائِسٍ فَقِيرٍ ذَلِيلٍ أَبْكَوْا وَأَدْمَعُوا وَكَمْ مِنْ غَنِيٍّ ذِي

چشم مسکین محنت زده فقیر خوار گریان شده و از آن اشک روان کرده بودند و بسا

حسب أذلوا وأفقروا وكم من بدعة وسنة سيئة ورسم

شرف را و خوار و چیز ساختند و بسا بدعت و طریقه بد و رسم بد ظاهر ساختند

شرعوا ورسموا وكم من قلب حكيم لبيب عليم كسروا وأغضبوا

و رسم نهاده اند و بسا دل حکیم عاقل دانا را شکسته و بخشم آورده اند

وكم من دعاء ذي نحيب وصوت حزين في جنح الليل من أرباب

و بسا دعا و گریه و آواز اندوه در تاریکی شب از صاحبان

القلوب بظلمهم إلى الرحمن رفعوا شكاية منهم إليه في كشف

دل بسوی خدا برداشتند از جهت شکایت کردن ایشان بسوی خدای تعالی در دور

ما بهم إذ هم على الخير سقطوا فانتدبت لذلك الملائكة الكرام

آنچه با ایشان رسیده است زیرا که ایشان بر نیکی افتاده اند پس اجابت آن دعا و زاری ایشان را فرشتگان بزرگ

تاليه بادروا إلى المليك العظيم المنصف غير الجائر أوصلوا وانهوا

و بسوی آن سبقت نمودند بسوی پادشاه بزرگ با انصاف که هیچ ظلم نکند رسیدند و رسانیدند

فنظر العزيز الحكيم العليم بما في صدورهم والخبير بما يخفون

پس نظر کرد خدای تعالی بزرگ دانا و آنچه که در سینه های ایشان است و آگاه به آنچه پنهان میدارند

وما يعلنون فيما شكوا ومنه ضجوا فأجابهم العزيز الجليل

و آنچه ظاهر می سازند در چیزی که شکایت و شکوه نموده اند پس جواب داد غالب بزرگ

لأنصرنكم ولو بعد حين فجعلهم حصيدا فهل ترى لهم من باقية

که هر آینه یاری خواهم کرد شما را اگرچه بعد از زمانی باشد پس گردانید ایشان را درو کرده پس آیا می بینی ایشان را هیچ

فقوم بالغرق وقوم بالخسف وقوم بالحصب وقوم بالقتل وقوم

پس قومی هلاک گردانیده شد بغرق در آب و قومی بفرو بردن در زمین و قومی بسنگریزه و قومی بکشتن و قومی

بالمسخ في الصور وقوم بالمسخ بالمعاني بأن جعل قلوبهم قاسية

به تبدیل صورت و قومی بمسخ معنوی به آنکه گردانیده شد دلهای ایشان سخت

كالحجارة الصماء فطبع عليها بطابع الكفر وختمها بخاتم الزيغ

همچون سنگ سخت پس مهر نهاد بر آن دلها مهرهای کفر و مهر کرد آن دلها را بمهر شرک

والرين والغطاء والظلمة فلم يلج فيها الإسلام ولا الإيمان ثم

و زنگ و پرده و تاریکی پس در نیامد در آن دلها اسلام و ایمان پس

أخذهم أخذة رابية وبطش بهم بطشة الجبار فأدخلهم دار البوار

گرفت ایشان را گرفتنی سخت و سخت گرفت ایشان را سخت گرفتن غالب پس درآورد ایشان را در سرای هلاک

كلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غيرها فهم أبدا

هر گاه پخته و گداخته شود پوستهای ایشان تبدیل میکنیم و بدل میدهیم ایشان را پوستهای دیگر پس ایشان همیشه

في نكال وجحيم وطعام ذي غصة وعذاب أليم خالدين فيها

مادامت السموات والأرض لا يموتون فيها ومنها لا يخرجون

لا غاية لويلهم ولا منتهى لثبورهم ولهم فيها معيشة ضنكا

لا يتخلص إليهم روح ولا يخرج منهم نفس ولا روح انقطعت

آمالهم وأصواتهم وتشتتت قلوبهم في حلوقهم وخرست ألسنتهم

وقيل لهم اخسئوا فيها ولا تكلموا فاحذر يا مسكين أن تقع إلى أفعالهم

أو تسن بسنتهم فتقتفوا آثارهم فتموت من غير توبة وتؤخذ على

غفلة وغرة من غير أن تمهد لنفسك عذرا وتعد لك جوابا و

مخلصا وتقدم بها زادا ومجازا فيعجل بك من العذاب والنكال ما

حل بهم **فصل** في شروط التوبة وكيفيتها أما شروطها

فثلثة أولها الندم على ما عمل من المخالفات وهو قول النبي صلى الله عليه

الندم توبة وعلامة صحة الندم رقة القلب وغزارة الدمع

ولهذا روي عن النبي صلى الله عليه أنه قال جالسوا التوابين فإنهم أرق

أفئدة والثاني ترك الزلات في جميع الحالات والساعات والثالث

العزم على أن لا يعود إلى مثل ما اقترف من المعاصي والخطيئات وهو

مَعْنَى قَوْلِ أَبِي بَكْرٍ الْوَاسِطِيِّ حِينَ سُئِلَ عَنْ تَوْبَةِ النَّصُوحِ فَقَالَ

معنی قول ابی بکر واسطی است وقتیکه پرسیده شد از توبہ خالص پس گفت

أَنْ لَا يَبْقَى عَلَى صَاحِبِهَا أَثَرٌ مِنَ الْمَعْصِيَةِ سِرًّا وَلَا جَهْرًا وَمَنْ كَانَ

آنست که باقی نماند بر صاحبش اثرے از گناه نه پنهان و نه آشکارا و هر که باشد

تَوْبَتُهُ نَصُوحًا فَلَا يُبَالِي كَيْفَ أَمْسَى وَأَصْبَحَ فَالنَّدَمُ يُوْرِثُ عَزْمًا

توبه او خالص باک ندارد چگونه شب کرده و صباح کرده پس ندامت پیدا میکند عزم

وَقَصْدًا فَالْعَزْمُ أَنْ لَا يَعُودَ إِلَى مِثْلِ مَا اقْتَرَفَ مِنَ الْمَعَاصِي لِعِلْمِهِ

و قصد را پس عزم آنست که باز نگردد بسوے مانند آنچه کسب کرده از گناهان بسبب علمش

الْمُسْتَفَادِ بِالنَّدَمِ أَنَّ الْمَعَاصِيَ حَائِلَةٌ بَيْنَهُ وَبَيْنَ رَبِّهِ وَبَيْنَ مَحَابِّ

حاصل بوده است او را بندامت آنکه گناه حایل است میان او و میان معبود او و در میان محبوب را

الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ السَّلِيمَةِ مِنَ التَّبِعَاتِ كَمَا وَرَدَ فِي الْخَبَرِ أَنَّ الْعَبْدَ

و خوشیهاے دنیا و آخرت و سلامت از آزار بجا چنانچه در خبر وارد شده که بدرستی بنده

يُحْرَمُ الرِّزْقَ الْكَثِيرَ بِذَنْبٍ يُصِيبُهُ وَأَيْضًا الزِّنَا يُوْرِثُ الْفَقْرَ

محروم ساخته میشود از رزق بسیار بسبب گناهے که میرسد او را و نیز در حدیث دیگر است که زنا پیدا میکند درویشی

وَعَنْ بَعْضِ الْعَارِفِينَ إِذَا رَأَيْتَ التَّغَيُّرَ وَالتَّضَيُّقَ فِي الْمَعِيشَةِ وَ

و از بعضی عارفان منقول است که گفت هرگاه بینی تو تغیر و تنگی در زندگانی و

التَّعَسُّرَ فِي الرِّزْقِ وَتَشَعُّبَ الْحَالِ فَاعْلَمْ أَنَّكَ تَارِكٌ لِأَمْرِ مَوْلَاكَ

دشوارے در رزق و پریشانی حال خود پس بدانکه بدرستی تو ترک کننده امر مولای خودرا

تَابِعٌ لِهَوَاكَ وَإِذَا رَأَيْتَ الْأَيْدِيَ تَسَلَّطَتْ عَلَيْكَ وَالْأَلْسُنَ تَنَاوَلَتْكَ

و پیروی کننده مر هواے نفس خود را و هرگاه که بینی دست ها دراز شده را که غلبه کرده بودند بر تو و دست انداز سے زبانها

الظَّلَمَةِ فِي النَّفْسِ وَالْأَهْلِ وَالْمَالِ وَالْوَلَدِ فَاعْلَمْ أَنَّكَ مُرْتَكِبٌ لِلْمَنَاهِي

ظالمان در جان و اہل و مال و فرزند پس بدانکه تو اختیار کننده منہیات خدا

وَمَانِعٌ لِلْحُقُوقِ وَمُتَجَاوِزٌ لِلْحُدُودِ وَمُحَرِّقٌ لِلرُّسُومِ وَإِذَا رَأَيْتَ

و منع کننده حقها را و تجاوز کننده حدها را و سوزنده رسمها را و آداب را و وقتیکه بینی

الْهُمُومَ وَالْغُمُومَ وَالْكُرُوبَ فِي الْقَلْبِ قَدْ تَرَاكَمَتْ فَاعْلَمْ أَنَّكَ مُعْتَرِضٌ عَلَى

غمها و سختی ها در دل انبوه شده پس بدانکه تو اعتراض کننده بر

الرَّبِّ فِيمَا قَدَّرَ عَلَيْكَ وَقَضَى ذَلِكَ مُتَّهِمٌ لَهُ فِي وَعْدِهِ وَمُشْرِكٌ بِهِ

خداے تعالیے در آنچه قضا و تقدیر کرده است و تهمت نهنده او را در وعده او و شریک کننده بر

خَلْقَهُ فِي أَمْرِهِ غَيْرُ وَاثِقٍ بِهِ وَلَا أَنْتَ رَاضٍ بِتَدْبِيرِهِ فِيكَ وَفِي خَلْقِهِ

خلق او را در کار او اعتماد کننده نه و راضی نیستے به تدبیر او در حق تو و در حق خلق

٣٢٣

فَإِذَا عَلِمَ التَّائِبُ هٰذَا بِالنَّظَرِ فِي حَالِهِ وَالتَّفَكُّرِ فِيهَا نَدِمَ عَلَى ذٰلِكَ

پس هرگاه بداند تایب این چیزها را نظر کردن در حال خود و فکر در آنها پشیمان میشود بر آن

وَمَعْنَى النَّدَمِ تَوَجُّعُ الْقَلْبِ عِنْدَ عِلْمِهِ بِفَوَاتِ مَحْبُوبِهِ فَتَطُولُ

و معنی ندامت دردناک شدن دل است نزد دانستن او بفوت شدن محبوبش را پس دراز میشود

حَسَرَاتُهُ وَأَحْزَانُهُ وَبُكَاؤُهُ وَنَحِيبُهُ وَانْسِكَابُ عَبَرَاتِهِ فَيَعْزِمُ

حسرت و افسوس او و اندوه و گریه او و آواز گریه او و روان شدن از اشک های او پس عزم

عَلَى أَنْ لَا يَعُودَ إِلَى مِثْلِ ذٰلِكَ لِمَا تَحَقَّقَ عِنْدَهُ مِنَ الْعِلْمِ بِشُؤْمِ ذٰلِكَ

بر آنکه باز نگردد بمانند آن زیراکه ثابت شده نزد او علم بشآمت آن

وَأَنَّهُ أَضَرُّ مِنَ السُّمِّ الْقَاتِلِ وَالسَّبُعِ الضَّارِي وَالنَّارِ الْمُحْرِقَةِ وَ

و بآنکه مضر کشنده ترست و زهر کشنده و شیر درنده و از آتش سوزان و

السَّيْفِ الْقَاطِعِ وَأَنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يُلْسَعُ مِنْ جُحْرٍ مَرَّتَيْنِ فَيَهْرُبُ ضَرُورَةً

شمشیر بران و اگر مومن گزیده نمیشود از یک سوراخ دو بار پس میگریزد بضرورت

مِنَ الْمَعَاصِي كَمَا يَهْرُبُ مِنْ هٰذِهِ الْمَضَارِّ وَالْمَهَالِكِ فَفِي الْمَعَاصِي

از گناهان چنانچه میگریزد از هوا صنع ضرر ها پس در معاصی

هَلَاكٌ كُلِّيٌّ وَفِي الطَّاعَاتِ بَقَاءٌ كُلِّيٌّ وَالسَّلَامَةُ الْأَبَدِيَّةُ وَسَعَادَةٌ

هلاک کلیت و در طاعات بقاے کلیست و سلامت ابدیه و سعادت

دُنْيَوِيَّةٌ وَأُخْرَوِيَّةٌ فَيَا لَيْتَ الْمَعَاصِيَ لَمْ تُخْلَقْ وَلَمْ تَكُنْ فَرُبَّ شَهْوَةِ سَاعَةٍ

دنیا و آخرت ست پس ای کاش که معاصی مخلوق و موجود نمیشد پس بسا شهوت یکساعت

أَوْرَثَتْ حُزْنًا طَوِيلًا وَأَعْقَبَتْ دَاءً دَوِيًّا وَأَهْدَمَتْ عُمْرًا طَوِيلًا وَ

که پیدا گرداند اندوه دراز را پس آمد عقبے بیمار کننده و از پاے انداخت عمر دراز

أَوْبَقَتْ فِي النَّارِ جِيلًا كَثِيرًا وَأَمَّا الْقَصْدُ الَّذِي يَنْبَعِثُ مِنْهُ وَهُوَ

بد میکند در آتش خلقے بسیار و اما قصدے که پیدا میشود ازان ندامت و آن

إِرَادَةُ التَّدَارُكِ فَلَهُ تَعَلُّقٌ بِالْحَالِ وَهُوَ مُوجِبُ تَرْكِ كُلِّ مَحْظُورٍ هُوَ

اراده تدارک ست پس آن اراده تعلقے بحال و آن سبب ترک هر حرامیست که حضر

مُلَابِسٌ لَهُ وَمُدَاوِمٌ عَلَيْهِ وَأَدَاءُ كُلِّ فَرْضٍ هُوَ مُتَوَجِّهٌ عَلَيْهِ فِي الْحَالِ

ملابس و مرتکب اوست و مداومت کننده ست بران و ادا سے هر فرضے که متوجه ست بر او در حال

وَلَهُ تَعَلُّقٌ بِالْمَاضِي وَهُوَ تَدَارُكُ مَا فَرَّطَهُ بِالْمُسْتَقْبَلِ وَهُوَ

و آن قصد را تعلقیست بگذشته و آن دررسیدن هر چیزے را که تقصیر کرده ست و در تعلقیست باینده

الْمُدَاوَمَةُ عَلَى الطَّاعَةِ وَتَرْكُ الْمَعْصِيَةِ إِلَى الْمَوْتِ فَأَمَّا شَرْطُ

همیشه فرمان برداری کردن ست و ترک بیفرمانی ست تا مردن و اما شرایط

منحته فيما يتعلق بالماضي وهو ان يتذكره الى اول يوم بلغ

صحت آن درانچه تعلق بگذشته دارد آنست که بازگرداند اندیشه خود را بسوے اول روز که رسیده

فيه السن والاحتلام فيفتش عما مضى من عمره سنة سنة

درو بسال و احتلام پس تفتیش کند از آنچه گذشت از عمرش سال سال

وشهرا شهرا ويوما يوما وساعة ساعة ونفسا نفسا فينظر الى

و ماه ماه و روز روز و ساعت ساعت و دم دم پس نظر کند بسوی

الطاعات ما الذي قصر فيها والى المعاصي ما الذي قارف منها

طاعتها که کدام ست که در آن تقصیر کرده و بسوے معاصے که کدام ست کسب کرده از آن

اما الطاعات فان كان ترك صلوة فلم يصلها البتة او صلاها

اما طاعتها که پس اگر باشد ترک نماز پس نگذارده ست نماز را اصلا البته یا گزارده ست

في غير شرائطها وغير اركانها مثل ان صلاها من غير وضوء او

آن نماز را بے شرائطش و بے ارکان مانند آنکه اگر گزارده باشد بے وضو یا

مع وضوء مختل من شرط كالنية او بعض واجباته كالمضمضة

با وضو که باطل باشد از شرطے همچون نیت یا از بعض واجباتش چنانچه آب در دهن کردن

والاستنشاق وغسل الوجه وغير ذلك من الاعضاء او صلى في

و آب در بینی کردن و شستن روے وغیر آن از اعضاے وضو یا گزارده باشد

ثوب نجس او حرير او غصب او على ارض مغصوبة فانه يقضيها

جامه پلید یا در جامه ابریشم یا در جامه مغصوب یا بر زمین غصبی پس قضا کند همه این نماز را

جميعا من حين بلوغه الى حين توبته فيشتغل بقضاء الفرائض

از هنگام بلوغش تا وقت توبه اش پس مشتغل شود بقضا کردن فرائض

اولا لا يزال يصليها الى ان يضيق وقت صلوة الحاضرة ثم يصلي

اول همیشه بگذارد نمازهاے فوت شده را اگر تنگ شود وقت نماز حاضر از روی ادا پس بگزارد

الحاضرة اداء ثم يشتغل بقضاء الفوائت هكذا الى ان ياتي على

نماز حاضر را از روی ادا پس مشتغل شود بقضاے فوائت همچنان تا آنکه بیاید بر

اخرها فاذا حضرت الجماعة صلاها مع الجماعة وينويها قضاء

آخرین آن فوائت پس وقتیکه حاضر شود جماعت واو در قضاے فوائت باشد بگزارد آن نماز را

ثم يصلي على عادته حتى اذا تضايق وقت التي صلاها مع الامام

پس باز بگزارد فوائت را بر عادت خود تا آنکه هرگاه که تنگ شود وقت آن نماز که گزارده ست آنرا با امام

صلاها وحده اداء كل ذلك انما يفعله احتياطا لتحصيل الترتيب

ادا بگزارد آن نماز را تنها از روی ادا همه این احتیاط ست براے تحصیل ترتیب

۳۲۵

۵۳

في القضاء اذ هو واجب عندنا فان نوى مع الامام اداء جماعة

در قضا از جهت آنکه آن واجب است نزد ما حنفیان پس اگر نیت کند با امام ادای جماعت

سنة ورخص له في ذلك ولا يعيدها مرة اخرى والصحيح هو

رخصت کرده شده است وی را در آن و باز نگرداند آن نماز را بار دیگر و صحیح قول

الاول فان كان في عمره الماضي مخلطا في دينه من الذين قال

اول است پس اگر باشد در عمر گذشته خلط در دین خود از آنکه فرموده است

الله تعالى في حقهم وآخرون اعترفوا بذنوبهم خلطوا عملا صالحا و

خدای تعالی در حق ایشان دیگر اند که اقرار نموده اند بگناهان خود خلط کرده اند عمل نیک و

آخر سيئا عسى الله ان يتوب عليهم تارة يغلب عليه الايمان فيحسن

عمل دیگر که بد است نزدیک است اینکه قبول کند خدای تعالی توبه ایشان یکبار غالب می آید برو ایمان پس

العمل من صلاته وصيامه والتحرز من النجاسات والمحرم في

عمل از نماز و روزه و پرهیز از نجاست و حرام در

الشرع ويحتاط لدينه والاخرى تغلبه الشقاوة فيزله الشيطان

شرع و احتیاط مینماید برای دین خود و بار دیگر غالب می آید برو بدبختی و دور افگند ابلیس شیطان

فيبخس في صلوته ويتساهل في شرائطها واركانها وواجباتها

پس نقصان میکند در نماز خود پس ساهل میکند در شرائط و ارکان و واجبات آن

فيأتي ببعضها ويترك بعضها او يصلي يوما ويترك اياما او

پس میکند بعض آنرا و ترک میکند بعض آنرا یا میگزارد نماز یک روز و ترک میکند چند روز یا

يصلي من صلوة يوم وليلة صلوة او صلوتين ويترك باقيها

بگذارد از نماز شبانروزی یک نماز یا دو نماز و ترک میکند باقی نماز را

فليجتهد وليتحر في ذلك فما تيقن انه اتى به على التمام والكمال

پس باید که اجتهاد و فکر کند در آن پس آنچه یقین داند که آورده است آنرا بتمام و کمال

على وجه يسوغ في الشرع لم يقضها ويقضي الباقي وان نظر لنفسه

بر وجهیکه جایز است در شرع قضا نکند آنرا و قضا کند باقی را و اگر شفقت کند بر نفس خود

وارتكب العزيمة والاشد فقضى الجميع لكان ذلك احتياطا وخيرا

و اختیار کند عزیمت و دشوارتر پس قضا کند همه را باشد این احتیاط و نیکی

قدمه لنفسه وكفارة وترقيعا لكل ما فرط من سائر الاوامر يوم

که پیش فرستاده است آنرا برای نفس خویش و کفاره و پیوند و اصلاح هر تقصیری که کرده است از باقی اوامر روز

القيمة ودرجات في الجنة اذا مات على التوبة والاسلام والسنة

قیامت و درجات در بهشت وقتیکه بمیرد بر توبه و اسلام و سنت

وَاِذَا فَرَغَ مِنْ قَضَاءِ الْفَرَائِضِ وَمَدَّ اللّٰهُ فِيْ اَجَلِهِ وَاَمْهَلَ فِيْ مُدَّتِهِ
و هرگاه که فارغ شود از قضاے فرائض و دراز کند خداے تعالی در عمر او و مهلت دهد در مدت عمرش

وَوَفَّقَهُ لِخِدْمَتِهِ وَرَضِيَهُ لِطَاعَتِهِ وَاَقَامَهُ لَهَا وَجَعَلَهُ مِنْ اَهْلِ
و توفیق کند او را برای خدمت خود و بپسند او را برای طاعت خود و ایستاده کند او را برای آن خدمت و طاعت و گرداند او را از

مَحَبَّتِهِ وَاَنْقَذَهُ مِنَ الضَّلَالِ وَاَخْرَجَهُ مِنْ مُرَافَقَةِ الشَّيْطَانِ وَ
دوستان خود و برهاند او را از گمراهی و بیرون آرد او را از موافقت شیطان و

مُتَابَعَتِهِ وَمِنْ رُكُوْبِ الْهَوٰى وَمَلَاذِ نَفْسِهِ فَاَدْبَرَهُ مِنْ دُنْيَاهُ
متابعت او و از سوار شدن هوا و لذت نفس خود پس روے گرداند از دنیا

وَاَقْبَلَهُ عَلٰى اُخْرَاهُ فَلْيَشْتَغِلْ حِيْنَئِذٍ بِقَضَاءِ السُّنَنِ الْمُؤَكَّدَاتِ
و متوجه شود و روے آرد بر آخرة پس مشغول شود درآن هنگام بقضا کردن سنت هاے مؤکده

وَمَا يَتَعَلَّقُ بِكُلِّ صَلٰوةٍ عَلٰى مَا ذَكَرْنَا فِي الْفَرَائِضِ ثُمَّ بَعْدَ ذٰلِكَ يَجْتَهِدُ
و آنچه تعلق دارد بهر نماز بر آن تفصیل که یاد کرده ایم در فرائض پس مشغول شود بعد از آن

فِي التَّهَجُّدِ وَصَلٰوةِ اللَّيْلِ وَالْاَوْرَادِ الَّذِيْ نُشِيْرُ اِلَيْهَا فِيْ اٰخِرِ الْكِتَابِ
بتهجد و در نماز شب و وردها که بیان خواهیم کرد آنرا در آخر کتاب

اِنْ شَاءَ اللّٰهُ تَعَالٰى وَاَمَّا الصَّوْمُ فَاِنْ كَانَ تَرَكَهُ فِيْ سَفَرٍ اَوْ مَرَضٍ اَوْ
اگر خواهد خدا تعالی و اما روزه پس اگر ترک کرده باشد در سفر یا در مرض یا

اَفْطَرَ عَمْدًا فِي الْحَضَرِ اَوْ تَرَكَ النِّيَّةَ لَيْلًا عَمْدًا اَوْ سَهْوًا فَلْيَقْضِ ذٰلِكَ
خورده باشد دانسته در خانه یا ترک نیت کرده باشد در شب دانسته یا نادانسته پس قضا کند

جَمِيْعَهُ وَاِنْ شَكَّ فِيْ ذٰلِكَ فَلْيَتَحَرَّ وَلْيَجْتَهِدْ فِيْ ذٰلِكَ فَلْيَقْضِ مَا
همه آنرا و اگر شک کند درین پس فکر کند و کوشش نماید پس قضا کند

غَلَبَ عَلٰى ظَنِّهِ تَرْكُهُ وَيَتْرُكُ بَاقِيَهُ فَلَا يَقْضِيْهِ وَاِنْ اَخَذَ بِالْاَحْوَطِ
آنچه غالب آید بر ظنش ترک آن و بگذارد باقی را و قضا نکند و اگر بگیرد احوط را

فَقَضَى الْجَمِيْعَ كَانَ خَيْرًا لَهُ فَيَحْسِبُ مِنْ حِيْنِ بُلُوْغِهِ اِلٰى حِيْنِ تَوْبَتِهِ
پس قضا کند همه را نیکو باشد پس حساب کند از هنگام بلوغ تا وقت توبه

فَاِنْ كَانَ بَيْنَ ذٰلِكَ عَشْرُ سِنِيْنَ صَامَ عَشَرَةَ اَشْهُرٍ وَاِنْ كَانَ اِثْنَا
پس اگر باشد میان آن وقت ده سال روزه دارد ده ماه و اگر باشد دوازده

عَشَرَةَ سَنَةً صَامَ سَنَةً عَنْ كُلِّ سَنَةٍ شَهْرًا وَهُوَ شَهْرُ رَمَضَانَ
سال روزه دارد یکسال از هر سال یک ماه و آن ماه رمضان ست

وَاَمَّا الزَّكٰوةُ فَيَحْسِبُ جَمِيْعَ مَالِهِ وَعَدَدَ السِّنِيْنَ مِنْ اَوَّلِ تَمَامِ مِلْكِهِ
و اما زکوة پس حساب کند تمام مال خود را و شمار سالها از اول سال که مالک شده است

لا من زمان بلوغه وعقله اذ الزكوة واجبة على الصبي والمجنون عندنا

نه از زمان بالغ شدن و عاقل شدن زیرا که زکوة واجبست بر کودک و دیوانه نزد ما

فيخرجها ويدفعها الى مستحقيها من الفقراء والمساكين وغيرهم فان

پس بیرون آرد زکوة را و دهد مستحقانرا از فقیران و مسکینان و غیر ایشان از مصارف زکوة

كان قد ادى في بعض السنين وتوانى في بعض حسب ذلك وادى

ادا کرده باشد در بعضی سالها و سستی نموده در بعض حساب کند آنرا و ادا کند آنرا

المتروك ويترك المؤدى على ما تقدم في الصوم والصلوة واما الحج فان

که ناداده است و بگذارد ادا کرده شده را بر آن وجه که پیش رفت در روزه و نماز و اما حج پس اگر

كان قد تم شروطه في حقه فوجب عليه السعي فيه والقصد اليه

تمام شده باشد شرایط آن در حق او پس واجب باشد بر او سعی در آن و قصد بسوی آن

فتوانى وفرط حتى افتقر واختلت الشرائط في حقه برهة من الزمان

پس سستی و تقصیر کرد تا آنکه فقیر شد و خلل یافت شرایط در حق او در پاره از زمان

ثم قدر فعليه الخروج والقصد اليه وان لم يجد المال وكان له قدرة

پس باز قادر شد پس واجبست بر وی بیرون آمدن برای حج و قصد کردن بسوی او پس اگر قادر نمیشود بمال مگر او را قدرت است

على الخروج ببدنه مع الافلاس فعليه الخروج فان لم يقدر الا بمال فعليه

بر بر آمدن ببدن او با افلاس پس واجبست بر و که بر آید پس اگر قادر نمیشود بمال پس واجبست

ان يكتسب من الحلال قدر الزاد والراحلة فان لم يقدر على الكسب

بر و که کسب کند از حلال مقدار توشه و مرکب پس اگر قادر نباشد بر کسب

فليسأل الناس ليدفعوا اليه من زكوتهم وصدقاتهم ليحج لان

پس سوال کند از مردم تا بدهند باو از مال زکوة و صدقهای خود تا حج کند زیرا که

الحج من السبيل عندنا وهو واحد من الاصناف الثمانية وهو

حج نزد ما از جمله سبیل است و آن یکی از اصناف ثمانیه مصارف و زکوة و صدقات است و آن

قوله عز وجل وفي سبيل الله فان مات قبل ذلك مات عاصيا

قول خدا تعالی است که صدقات در راه خداست پس اگر بمیرد پیش از آن بمیرد گناهگار

انما لانه فرط في اداء الحج وهو عندنا على الفور قال النبي صلى الله عليه وسلم

زیرا که تقصیر کرده در ادای حج و حج نزد ما واجبست بر فور یعنی شتاب بعد از حصول قدرت

من وجد زادا وراحلة تبلغه البيت فلم يحج فلا عليه ان يموت

هر که بیابد زاد و راحله که برساند او را بخانه کعبه پس حج نکند پس نیست باکی که بمیرد در آن حال که

يهوديا او نصرانيا او على اي ملة شاء وفي لفظ من مات ولم يحج فان شاء

یهودی باشد یا نصرانی یا بر هر دینی که خواهد یعنی البته معذب خواهد شد و در لفظ دیگر آمده است هر که بمیرد در آنحال که حج نکرده

أن يموت يهوديًا أو نصرانيًا كل ذلك تأكيدًا لجانب الأمر و

و اگر خواهد بعد از آن که بمیرد یهودی یا ترسا این همه از جهت تأکید جانب امر است و

احتياطًا لحفظه وخوفًا من تضييعه ولأن كان عليه كفارات

احتیاط مر نگاهداشت را و ترس از ضایع کردن آن و اگر باشد بر آن واجب کفارات

وندور فعليه الخروج منها والاحتياط فيها على ما ذكرنا وأما

و نذرها پس لازم است بر وی بیرون آمدن از آن و احتیاط در آن تمام کردن بر وجهی که ذکر کردیم و اما

المعاصي فينبغي أن يفتش من أول بلوغه عن سمعه وبصره و

معاصی پس باید که تفتیش کند از هنگام بلوغ از گوش و چشم و

لسانه ويده ورجله وفرجه وجميع جوارحه ثم ينظر في جميع أيامه

زبان و دست و پای و فرج و تمام اعضای خویش پس نظر کند در همه روزها

وساعاته ويفصل عند نفسه ديوان معاصيه حتى يطلع على

و ساعتها و تفصیل کند پیش خود دفتر گناهان را تا مطلع شود بر

جميعها صغائرها وكبائرها ويتذكرها جميعها برؤية قرنائه

جمیع گناهان خرد و بزرگ و یاد کند همه گناهان را به دیدن همراهان

الذين كانوا معه فيها وشاركوه في اقترافها والبقاع التي قارف

که بودند با او در آن معاصی و شرکت داشتند با او در کسب معاصی و یاد کند بقعهایی که کسب کرده

عليها والمنازل التي تستر فيها عن الأعين في زعمه وغفل عن

معاصی بر آنها و یاد کند منزلها که پنهان شده بود در آن از چشم مردم به زعم خود و غافل بود از آن

الأعين التي لا تنام ولا تغمض طرفة عين عنه كرامًا كاتبين يعلمون

چشمها که خواب نمیکند و پوشیده نمیشود هیچ چشم زدنی از وی که فرشتگان بزرگ نویسندگان

ما تفعلون ما يلفظ من قول إلا لديه رقيب عتيد وغفل عن هؤلاء

میدانند آنچه میکنید لفظ نمیکند و نمیگوید هیچ سخنی مگر آنکه نزد او نگاهبانی ست حاضر و غافل شد از این

الكرام الحفظة له معقبات من بين يديه ومن خلفه يحفظونه

فرشتگان بزرگ نگاهبانان آن باره را فرشتگان اند پس یک دیگر از پیش او و از پس او نگاه میدارند او را

من أمر الله ويحصون عليه أفعاله وأنفاسه وغفل عن عالم السر

از امر خدای تعالی و میشمارند بر وی کارها و دمها او را از امر خدای لم و غافل شد از آنکه

وأخفى العليم بذات الصدور والخبير بما يخفون وما يعلنون

داند پنهان و پنهان تر دانا است بآنچه درون سینه است آگاه است بآنچه پنهان میدارند و بآنچه ظاهر میکنند

ثم ينظر في ذلك فإن كانت المعاصي تتعلق بحق الله تعالى من

پس نظر کند در آن پس اگر باشد معاصی متعلق بحق خدای تعالی و آن معاصی

۳۲۹

بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ لَا تَتَعَلَّقُ بِمَظَالِمِ الْعِبَادِ كَالزِّنَا وَشُرْبِ الْخَمْرِ وَسَمَاعِ
درمیان او و درمیان خدای تعالی ست که تعلق ندارد بمظلمهای بندگان همچون زنا و شرب خمر و شنیدن

الْمَلَاهِي وَكَالنَّظَرِ إِلَى غَيْرِ مَحْرَمٍ وَالْقُعُودِ فِي الْمَسْجِدِ وَهُوَ جُنُبٌ وَ
سرود و نظر بسوی نامحرم و نشستن در مسجد در حال جنابت و

مَسِّ الْمُصْحَفِ بِغَيْرِ وُضُوءٍ وَاعْتِقَادِ بِدْعَةٍ فَتَوْبَةٌ عَنْهَا بِالنَّدَمِ
دست رسانیدن بمصحف بی وضو و عقیدت کردن بدعت را پس توبه او از آن بندامت

وَالتَّحَسُّرِ وَالِاعْتِذَارِ إِلَى اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَيَحْسِبُ مِقْدَارَهَا مِنْ حَيْثُ
و افسوس و عذر خواستن بسوی خدای تعالی و حساب کند مقدار آنها را از روی

الْكَثْرَةِ وَمِنْ حَيْثُ الْمُدَّةِ وَيَطْلُبُ لِكُلِّ مَعْصِيَةٍ عَنْهَا حَسَنَةً
کثرت و مدت و طلب کند مر هر گناه را از آن گناهها نیکی

تُنَاسِبُهَا فَيَأْتِي مِنَ الْحَسَنَاتِ بِمِقْدَارِ تِلْكَ السَّيِّئَاتِ أَخْذًا مِنْ قَوْلِهِ
که مناسبت آن معصیت را پس بیارد از نیکیهای باندازهای بدیها از جهت گرفتن از قول خدای

تَعَالَى إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ وَمِنْ قَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اتَّقِ
تعالی بدرستی نیکیها می برند بدیها را و از قول پیغمبر صلعم بترس

اللّٰهَ حَيْثُ كُنْتَ وَأَتْبِعِ السَّيِّئَةَ الْحَسَنَةَ تَمْحُهَا فَتَكْفِيرُ كُلِّ سَيِّئَةٍ
از خدای تعالی هر جا که باشی و در پس هر بدی نیکی بکن تا محو کند بدی را پس کفارت هر بدی

بِحَسَنَةٍ مِنْ جِنْسِهَا بِمَا تُقَارِبُ أَنْ تَكُونَ كَفَّارَةً لَهُ دُونَ غَيْرِهِ
نیکی ست که از جنسش باشد بانچه نزدیک ست اینکه باشد مر او را نه دیگری را

فِي التَّشْبِيهِ فَتَكْفِيرُ شُرْبِ الْخَمْرِ بِالتَّصَدُّقِ بِكُلِّ شَرَابٍ حَلَالٍ هُوَ
در حق مشابهت پس کفارت شرب خمر تصدق کردن ست بهر مشروب حلال که

أَحَبُّ إِلَيْهِ وَأَطْيَبُ عِنْدَهُ وَسَمَاعِ الْمَلَاهِي بِسَمَاعِ الْقُرْآنِ
دوست تر و پاکتر باشد نزد او و کفارت شنیدن سرود بشنیدن قرآن

وَأَحَادِيثِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَحِكَايَاتِ الصَّالِحِينَ وَتَكْفِيرُ الْقُعُودِ
و حدیث رسول صلعم و حکایات صالحان ست و کفارت نشستن

فِي الْمَسْجِدِ جُنُبًا بِالِاعْتِكَافِ فِيهِ مَعَ الِاشْتِغَالِ بِالْعِبَادَةِ وَتَكْفِيرُ
در مسجد با جنابت نشستن در آن با مشغول شدن بعبادت و کفارت

مَسِّ الْمُصْحَفِ مُحْدِثًا بِإِكْرَامِ الْمُصْحَفِ وَكَثْرَةِ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ مِنْهُ
مس مصحف بی وضو به بزرگ داشتن اوست و بسیار خواندن از روی آن

وَكَثْرَةِ تَقْبِيلِهِ عَلَى الطَّهَارَةِ وَالِاعْتِبَارِ بِمَا فِيهِ وَالِاتِّعَاظِ بِهِ
و بسیار بوسه دادن آن را بطهارت و عبرت گرفتن بانچه در وی ست و پند گرفتن باو

واحترامه والعمل به وبان يكتب مصحفا ويجعله وقفا على

المسلمين ليقرؤا فيه واما مظالم العباد ففيها ايضا معصية

وجناية على حق الله تعالى فان الله تعالى نهى عن الظلم للعباد

كما نهى عن الزنا وشرب الخمر والربا فما يتعلق من ذلك بحق الله تعالى

تداركه بالندم والتحسر وترك ما مثله في الحال والاتيان

بالحسنات لتكفر عنه وتكفير ايذائه للناس بالاحسان اليهم

والدعاء لهم فان كان المؤذي ميتا فبالترحم عليه والاحسان

لولده وورثته اذا كانت الاذية باللسان او الضرب وتكفير

غصب اموالهم في حق الله تعالى بالتصدق بما يملكه من الحلال

وان كانت الاذية في الاعراض مثل ان اغتابهم ومشى بينهم

بالنميمة وقدح فيهم فتكفير ذلك بالثناء عليهم ان كانوا من

اهل الدين والسنة واظهار ما يعرف فيهم من خصال الخير

في اقرانه وامثاله في المحافل والمجامع وتكفير قتل النفوس في

حق الله تعالى باعتاق لان ذلك احياء العبد لان العبد

كالمفقود المعدوم فيما يرجع الى نفسه كما قال الله عز وجل

ضرب الله مثلا عبدا مملوكا لا يقدر على شيء فكليته لمولاه
بیان کرده است خدا تعالی مثل بنده مملوک که قادر نیست بر هیچ چیزی پس کلی او در مولا است

تصرفاته وحركاته وسكناته فهو مجرد لسيده اذ جميع
تصرف و جنبش و آرام او پس او خالص مر صاحب است زیرا که همه آن

ذلك له نفي اعتاقه ايجاده واحياؤه فكان القاتل اعدم
چیزها مر او راست پس در آزاد کردن او ایجاد او و احیای او است پس گویا قاتل معدوم کرده

عبدا عابدا لله تعالى وعطل طاعته له فيجني على حقه فامر
بنده را که عبادت میکرد خدای تعالی را و تعطیل ساخت طاعتش را پس جنایت کرد بر حق خدای تعالی پس

باقامة عبد مثله عابد لله تعالى ولا يتحقق ذلك الا بعتقه
ایستاده کردن بنده مانند او عبادت کننده و ثابت نمیشود اقامت مگر بآزاد شدن او

عن رق العبودية فيتصرف في نفسه لنفسه من غير مانع و
از رق عبودیت تا تصرف کند در خود برای خود از غیر مانع و

لا حاجز فيقابل الاعدام بالايجاد وهذا في حق الله عز وجل واما
حاجزه پس مقابل کرده شود معدوم ساختن بموجود گردانیدن و اینکه گفتیم در حق الله تعلق دارد واما

في حق العباد فلا يخلو اما ان يكون في النفوس او في الاموال او
مظلمه در حق عباد پس خالی نیست از ینکه باشد در جانها یا در مالها یا در

الاعراض او القلوب وهذا هو الايذاء المحض واما اذا كانت
آبروها یا در دلها و همین ایذاء خالص و اما وقتیکه باشد

المظلمة في النفوس بان جرى على يده قتل خطأ فتوبته بتسليم
مظلمه در جانها بآنکه جاری شده باشد بدست او قتل از روی خطا پس توبه او بسپردن

الدية الى من يستحقها من مناسبي مولى او الامام فهي في عهدة
خونبها است مستحق او از هم نسب یا معتق یا پادشاه پس آن قاتل در عهده

ذلك حتى تصل الدية اليهم اما من العاقلة او الامام فان لم يكن
آن میت تا آنکه برسد خونبها بسوی ایشان اما از عاقله یا پادشاه پس اگر نباشد

له عاقلة ولا وجد في بيت المال شيء سقطت فان كان هو قادرا
آن قاتل را عاقله و یافته نشود در بیت المال چیزی ساقط میشود دیت پس اگر باشد آن قاتل قادر

على ادائها ولا عاقلة له فليس له غير عتق رقبة مؤمنة فان
بر ادای این دیت و نباشد عاقله مر او را پس نیست بر وی جز آزاد کردن بنده مومن پس اگر

تطوع بالدية كان اولى لان الدية انما تجب عندنا على العاقلة
تطوع کند به دیت باشد بهتر زیراکه دیت واجب است نزد ما بر عاقله

من قبل الاب
الذين يعقلون
ذو الحظ

فلا يخاطب بها القاتل وهو الصحيح وقيل انه يجب عليه اداء

الدية في هذه الحالة اذا لم يكن له عاقلة وله يسار وهو مذهب

الشافعي لان الدية تجب ابتداء على القاتل ثم يتحملها عنه العاقلة

على وجه التخفيف عنه والنصرة له والمواساة له في الغرامة لما

بينهما من التوارث وقد عدمت العاقلة ههنا فوجبت عليه

لا سيما وهو في حالة التوبة والخروج من المظالم والتورع والخلاص

عن حقوق الآدميين واما ان كان القتل عمدا فلا يتخلص الا

بالقصاص وكذلك ان كان دون النفس في محل يمكن الاقتصاص

منه فان كان في النفس فالكلام مع الوارث وان كان فيما دون

النفس فمع المجني عليه فان طابت النفوس باسقاط ذلك والعفو

عنه سقط وان طلبوا العفو على مال بذله وتبرأ عن عهدته

فان قتل قتيلا ولم يعرف انه هو القاتل كان عليه ان يعترف

عند ولي الدم ويحكمه في روحه فان شاء عفى عنه وان شاء

قتله او اخذ المال عليه ولا يجوز له اخفاؤه لانه لا يسقط

بمجرد التوبة فان قتل جماعة في اوقات مختلفة ومحال متعددة

وَقَدْ تَقَادَمَ الزَّمَانُ وَلَا يَعْرِفُ أَوْلِيَاءَهُمْ وَلَا عَدَدَ مَنْ قَتَلَهُمْ

و پیش گذشته باشد زمان قتل و نمی‌شناسد والیان ایشان را و نه شمار کسانی را که کشته است

أَحْسَنَ تَوْبَتَهُ وَعَمَلَهُ وَأَقَامَ عَلَى نَفْسِهِ حَدَّ اللهِ بِأَنْوَاعِ الْمُجَاهَدَاتِ

نیکو گرداند توبه و عمل خود را و ایستاده کند بر نفس خود حد خدای تعالی را بگونا گون مجاهدات

وَالتَّعْذِيبِ لَهَا وَالْعَفْوِ عَمَّنْ ظَلَمَهُ وَآذَاهُ وَعِتْقِ الرِّقَابِ وَتَصَدُّقٍ

و عذاب کردن مر آن نفس را و عفو کردن از کسے که ظلم و ایذا کرده است او را و آزاد کردن بنده را و صدقه کند

بِمَالٍ وَإِكْثَارِ النَّوَافِلِ لِيُفَرِّقَ ثَوَابَ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ عَلَى قَدْرِ حُقُوقِهِمْ يَوْمَ

مال را و بسیار کند نفلها را تا تفریق کند ثواب این اعمال بر آن جماعه مقتولان بر اندازه حقوق ایشان روز

الْقِيَامَةِ فَيَنْجُو هُوَ وَيَدْخُلُ الْجَنَّةَ بِرَحْمَةِ اللهِ تَعَالَى الَّتِي وَسِعَتْ

قیامت پس نجات یابد او و داخل شود بهشت را برحمت خدای تعالی که گنجایش کرده است

كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ وَلَا فَائِدَةَ إِذْ ذَاكَ فِي التَّحَدُّثِ بِمَا

هر چیز را و او مهربان ترین مهربانان است و نیست هیچ فایده و تحدیث نشناسد مقتولان خود را و اولیای ایشان را در سخن گفتن با آنچه

جَرَى عَلَيْهِ مِنْ أَنْوَاعِ الْقَتْلِ وَالْجِرَاحَاتِ وَقَطْعِ الطَّرِيقِ إِذْ لَا يُعْرَفُ

گذشته است بر وی از انواع قتل و جراحتها و قطع طریق که بر وی واقع شده زیرا که طلب نمیشود

بِأَرْبَابِهَا وَمُسْتَحِقِّيهَا لِيُوَفِّيَهُمْ أَوْ يَسْتَحِلَّ مِنْهُمْ بَلْ يَشْتَغِلُ

بصاحبان و مستحقان آن تا بدهد حق ایشان یا بحلی طلبد از ایشان بلکه باید که مشغول شود

بِمَا ذَكَرْنَاهُ وَكَذَلِكَ إِنْ زَنَا أَوْ شَرِبَ أَوْ سَرَقَ وَلَا يَعْرِفُ مَالِكَهَا

با آنچه ذکر کردیم و همچنین است اگر زنا کرد یا شراب خورد یا دزدی کرد و نمی‌شناسد مالک را

أَوْ قَطَعَ الطَّرِيقَ وَلَا يَعْرِفُ الْمَقْطُوعَ عَلَيْهِ أَوْ بَاشَرَ امْرَأَةً دُونَ

یا راه زد و نمی‌شناسد کسی که بر او زده است یا رسید بزنی و غیر

الْفَرْجِ مَا يَجِبُ فِيهِ حَدُّ اللهِ وَالتَّعْزِيرُ فَإِنَّهُ لَا يَلْزَمُهُ فِي صِحَّةِ

فرج بچیزے را که واجب میشود در وی حد خدای تعالی و تعزیر پس لازم نیست او را در صحت

التَّوْبَةِ أَنْ يَفْضَحَ وَيَهْتِكَ سِتْرَهُ وَيَلْتَمِسَ مِنَ الْإِمَامِ أَوِ الْحَاكِمِ

توبه اینکه رسوا کند خود را و بدرد پرده خویشتن را و اینکه طلب کند از حاکم یا پادشاه

إِقَامَةَ الْحَدِّ عَلَيْهِ بَلْ يَسْتَتِرُ بِسِتْرِ اللهِ تَعَالَى وَيَتُوبُ إِلَى اللهِ

بپا کردن حد را بروی بلکه در پرده شود به پرده خدای تعالی و توبه و رجوع نماید بخدا

عَزَّ وَجَلَّ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللهِ وَيَشْتَغِلُ بِأَنْوَاعِ الْمُجَاهَدَاتِ مِنْ

در آنچه میان او و میان پروردگار اوست و مشغول شود با نواع مجاهده از

صِيَامِ النَّهَارِ وَالتَّقَلُّلِ مِنَ الْمُبَاحِ وَاللَّذَّاتِ وَقِيَامِ اللَّيْلِ وَ

روزه و کم خوردن و نوشیدن از مباح و لذات و قیام شب و

قِرَاءَةِ الْقُرْاٰنِ وَكَثْرَةِ التَّسْبِيْحِ وَالتَّوَرُّعِ وَغَيْرِ ذٰلِكَ قَالَ النَّبِيُّ

خواندن قرآن و بسیار تسبیح گفتن و پرہیزگاری و جز آن از عبادات فرمودہ است پیغمبر

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ اَتٰى بِشَيْءٍ مِّنْ هٰذِهِ الْقَاذُوْرَاتِ فَلْيَسْتَتِرْ بِسِتْرِ اللّٰهِ

صلعم کسیکہ بیارد یعنی بکند چیزے را ازین چیز کثیفہا یعنے معاصی پس باید کہ در پردہ شود بپردہ خدای

تَعَالٰى وَلَا يُبْدِيْ لَنَا صَفْحَتَهٗ فَاِنَّ مَنْ اَبْدٰى لَنَا صَفْحَتَهٗ اَقَمْنَا عَلَيْهِ

و ظاہر نکند برائے ما روے خود یعنے گناہان خود زیرا کہ ہر کہ ظاہر میکند برائے ما روی خود بر پا میکنیم برو

حُدُوْدَ اللّٰهِ فَاِنْ خَالَفَ مَا قُلْنَاهُ وَدَفَعَ اَمْرَهٗ اِلَى الْوَالِيْ فَاَقَامَ عَلَيْهِ

حدہای خداے تعالے پس اگر خلاف کرد چیزے را کہ گفتیم و برساند کار خود بسوے حاکم پس استادہ کرد بر وے

الْحَدَّ وَقَعَ مَوْقِعَهٗ وَصَحَّتْ تَوْبَتُهٗ وَتَكُوْنُ مَقْبُوْلَةً عِنْدَ اللّٰهِ وَ

حد را افتاد در محل خود و درست شد توبہ او و می باشد توبہ مقبول نزد خداے تعالے و

بَرِئَ مِنْ عُهْدَةِ ذَنْبِهٖ وَتَطَهَّرَ مِنْ اِثْمِهٖ وَلَطْخَتِهٖ وَاَمَّا الْاَمْوَالُ

بری میشود از عہدہ گناہ خویش و پاک میشود از عہدہ گناہ و آلایش خود و اما مالہا

فَاِنْ كَانَ تَنَاوَلَ مَالَ الْاِنْسَانِ بِغَصْبٍ اَوْ سَرِقَةٍ اَوْ قَطْعِ طَرِيْقٍ اَوْ

پس اگر گرفتہ باشد مال آدمے را بزور یا بدزدے یا براہ زدنے یا

خِيَانَةٍ فِيْ عَيْنٍ مِّنْ وَدِيْعَةٍ اَوْ عَارِيَةٍ اَوْ مُعَامَلَةٍ مِّنْ نَّوْعِ تَلْبِيْسٍ

بخیانت کردن در چیزے معین از امانت یا عاریت یا در معاملہ بنوعے از تلبیس و فریب

كَتَرْوِيْجِ زَائِفٍ اَوْ سَتْرِ عَيْبٍ فِي الْمَبِيْعِ اَوْ نَقْصِ اُجْرَةِ اَجِيْرٍ اَوْ مَنْعِ

ہمچو رواج کردن متاع کہ جیدا یا پوشیدن عیبے کہ در مبیع باشد یا کم کردن مزد مزدور را یا منع کردن

اُجْرَتِهٖ جُمْلَةً فَكُلُّ ذٰلِكَ عَلَيْهِ اَنْ يُفَتِّشَ عَنْهُ لَا مِنْ مُّدَّةِ بُلُوْغِهٖ

مزد او کلی یعنے ہیچ ندادن پس ہرکدام ازان واجبست برو کہ تفتیش کند ازان نہ از ہنگام مدت بلوغش

بَلْ مِنْ مُّدَّةِ وُجُوْدِ ذٰلِكَ بَعْدَ بُلُوْغِهٖ وَعَقْلِهٖ وَتَمْيِيْزِهٖ اَوْ قَبْلَ بُلُوْغِهٖ

بلکہ از مدت پیدا شدن آن تقصیر پس از بالغ و عاقل و باتمیز شدن او یا پیش از بلوغ او

وَهُوَ فِيْ حِجْرِ وَلِيِّهٖ وَوَصِيِّهٖ وَاخْتَلَطَ مَالُهٗ بِمَالِهٖ وَتَهَاوَنَ الْوَلِيُّ

در آنحال کہ او در کنار و تربیت ولے و وصے خود بودہ است و در ہم شدہ است مال او بمال او و سستی و سہل انگاری کردہ باشد ولی

فِيْ ذٰلِكَ وَلَمْ يُبَالِ بِهٖ بِاَنْ كَانَ ظَالِمًا مُّخَرِّقًا فِيْ دِيْنِهٖ فَاخْتَلَطَ ذٰلِكَ

دران و باک نداشتہ است باین سبب کہ باشد ظالم یا گزاف در دین خود پس خلط شدہ باشد آن

الْحَرَامُ بِمَالِ الصَّبِيِّ تَارَةً مِّنْ فِعْلِ الصَّبِيِّ وَاُخْرٰى مِنْ ظُلْمِ الْوَصِيِّ

حرام بمال کودک یکبار از عمل کودک و بار دیگر از ظلم وصے

وَجَبَ عَلَى الصَّبِيِّ التَّائِبِ بَعْدَ بُلُوْغِهٖ تَفْتِيْشُ ذٰلِكَ وَرَدُّ كُلِّ

واجبست بر کودک توبہ کنندہ پس از بلوغ تفتیش و جستجوی آن و باز دادن ہر

حقوقا الى اهله وتصفية ماله من تلك الشبهات والحرام

حقها بسوی اهل آن وصاف گردانیدن مال خود از شبهات و حرام

فليحاسب نفسه على الحبات والذرات من اول يوم جنايته

پس حساب کند نفس خود را بر هر دانه و ذره از اول جنایت

الى يوم توبته قبل ان ياتيه الموت على غفلة من غير حساب و

تا روز توبه پیش از آنکه بیاید او را مرگ بر غفلت سبب آنکه حساب خود کرده باشد

تقوم عليه القيمة على غرة من غير تحصيل ثواب وتهذيب

قایم شود بر او قیامت بر بیخبری و مغروری بی حاصل کردن ثواب و پاک ساختن

كتاب فيسال فلا يسمع جوابا ويندم فلا ينفعه الندامة

نامه اعمال خود پس سوال خواهد کرد و نخواهد شنید جوابی زیرا که جوابش نشنیده و پشیمان شود پس سود نکند او را

ويستعتب فلا يعتب ويعتذر فلا يعذر ويستمهل فلا يمهل

و طلب کند رضا ساختن خدای تعالی را پس رضا داده نشود و عذر گوید پس پذیرفته نشود و مهلت طلبد

ويستشفع فلا يشفع له اذا كان مفرطا في حال حيوته ومحرفا

و طلب شفاعت کند پس شفاعت کرده نشود و برای او وقتیکه باشد تقصیر کننده در حال حیوة و باز گردانده

في حال يقظته وفطنته منتظرا في امور معاشه حريصا في

در هر حال بیداری و زیرکی خویش در حال ... حریص شونده در

تحصيل شهواته ولذاته متابعا لهواه ولشيطانه معرضا عن

حاصل کردن آرزوها و لذتهای خویش پیروی کننده مر هوای و شیطان خود را و گردان از

طاعة ربه وجنابه منثبطا عن اجابته متسارعا في معصيته

طاعت پروردگار خود و آستانه او ... شتاب کننده در ... نافرمانی

وخلافه فلذلك طال في القيمة حسابه وعظم ويله ونحيبه

و خلاف او پس از همین جهت دراز شد در قیامت حساب او و بزرگ شد هلاکت و گریه او

وانقطع ظهره ونكس راسه واشتد خجلته وحياؤه وانقطعت

و شکسته پشت او و نگون گشت سر او و سخت شد خجالت او و شرمندگی او و گسسته شد

حجته وبرهانه واخذت حسناته وتضاعفت سيئاته

حجت و دلیل او و گرفته شد نیکیهای او و دو چند گشت بدیهای او

وخسرت صفقته وظهر افلاسه واشتد عليه غضب

و زیان کار شد سودای او و پیدا شد افلاس او و سخت شد بر وی غضب

ربه واخذته واخذته الزبانية اياه الى ما مهد لنفسه من

پروردگار او و گرفتن او ... فرشتگان دوزخ بسوی آنچه گسترده است برای خویش از

غیاث اللغات ... صفت ... یکبار ... ۳۳۶ ... ۱۲

پس ... بیشمار ...

عذاب ربه وأوبقها وأوردها نار وهي من في النار من قارون

وفرعون وهامان إذ مظالم العباد لا تسامح فيها ولا تترك

في الأثر أن العبد ليوقف بين يدي الله تعالى وله من

الحسنات أمثال الجبال لو سلمت له لكان من أهل الجنان فيقوم

أصحاب المظالم فيكون قد سب عرض هذا وأخذ مال هذا وضرب

هذا فتنقص حسناته فلا يبقى له شيء فيقول الملائكة يا رب

فنيت حسناته وبقي طالبون كثيرا فيقول ألقوا من سيئاتهم

إلى سيئاته وصكوا له صكا إلى النار فيهلك هو بسيئة غيره

بطريق القصاص فكذلك ينجو المظلوم بحسنة الظالم إذ ينقل

إليه عوضا عما ظلمه وروت عائشة رض عن رسول الله صلى الله عليه وسلم

أنه قال الدواوين ثلاثة ديوان يغفره الله تعالى وديوان لا

يغفره الله وديوان لا يترك منه شيء فأما الديوان الذي

لا يغفره الله تعالى فالشرك بالله عز وجل قال الله عز وجل

إنه من يشرك بالله فقد حرم الله عليه الجنة ومأواه النار

وأما الديوان الذي يغفره فظلم العبد نفسه فيما بينه وبين

رَبِّهِ وَأَمَّا الدِّيوَانُ الَّذِي لَا يُتْرَكُ مِنْهُ شَيْءٌ فَظُلْمُ الْعِبَادِ بَعْضِهِمْ

خداوند او و اما دیوان که ترک کرده نمیشود از او چیزی پس ظلم کردن بندگان است بعضی

بَعْضًا وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ أَتَدْرُونَ مَنِ

مر بعضی را و مرویست از ابی هریره که فرمود رسول آیا می دانید که کیست

الْمُفْلِسُ مِنْ أُمَّتِي يَوْمَ الْقِيٰمَةِ بِصَلَاتِهِ وَصِيَامِهِ قَالُوا يَا رَسُولَ

مفلس از امت من روز قیامت بنماز و روزه خود گفتند اصحاب ای رسول

اللّٰهِ الْمُفْلِسُ فِينَا مَنْ لَا دِرْهَمَ لَهُ وَلَا مَتَاعَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

خدا مفلس در میان ما کسیست که نه درهمیست او را و نه رختی فرمود پیغمبر

الْمُفْلِسُ مِنْ أُمَّتِي مَنْ يَأْتِي يَوْمَ الْقِيٰمَةِ بِصَلٰوتِهِ وَصِيَامِهِ وَقَدْ شَتَمَ هٰذَا

که مفلس از امت من کسیست که می آید در روز قیامت بنماز و روزه او و حال آنکه دشنام کرده است این را

وَقَدْ قَذَفَ هٰذَا وَأَكَلَ مَالَ هٰذَا وَسَفَكَ دَمَ هٰذَا وَضَرَبَ هٰذَا

و دشنام بزنا کرده است این را و خورده مال این را و ریخته خون این را و زده این را

فَيُقَاصُّ هٰذَا مِنْ حَسَنَاتِهِ وَهٰذَا مِنْ حَسَنَاتِهِ وَإِنْ فَنِيَتْ حَسَنَاتُهُ

پس بگیرد این شخص از نیکیهای او و دیگر شخص دیگر از نیکیهای او و اگر فانی شود نیکیهای او

أُخِذَ مِنْ خَطَايَاهُمْ فَطُرِحَتْ عَلَيْهِ ثُمَّ طُرِحَ فِي النَّارِ فَيَنْبَغِي لِلْمُذْنِبِ

گرفته شود از بدیهای ایشان پس انداخته شود بر او پس انداخته شود در آتش دوزخ پس سزاوار است گناهکار را

أَنْ يُبَادِرَ إِلَى التَّوْبَةِ وَرُوِيَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ

که شتابی کند بسوی توبه و مرویست از ابن عباس از پیغمبر

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ هَلَكَ الْمُسَوِّفُونَ الَّذِينَ يَقُولُونَ سَوْفَ نَتُوبُ

که فرمود هلاک شدند تاخیر کنندگان توبه آنانکه میگویند سرانجام است که توبه خواهیم کرد

وَرُوِيَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رض فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ

و مرویست از ابن عباس در قول خدای عز و جل بلکه میخواهد آدمی

لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ يَعْنِي يُقَدِّمُ ذُنُوبَهُ وَيُؤَخِّرُ تَوْبَتَهُ وَيَقُولُ

که فجور کند در زمان پیشاروی یعنی پیش میکند گناهان را و پس می اندازد توبه را و میگوید

سَأَتُوبُ حَتَّى يَأْتِيَهُ الْمَوْتُ وَهُوَ عَلَى شَرِّ مَا كَانَ عَلَيْهِ فَيَمُوتُ عَلَيْهِ

که سرانجام است که توبه میکنم تا آنکه بیاید او را موت و حال آنکه او بر بدترین است که بود بر آن پس میمیرد بر آن

وَقَالَ لُقْمَانُ الْحَكِيمُ لِابْنِهِ يَا بُنَيَّ لَا تُؤَخِّرِ التَّوْبَةَ إِلَى الْغَدِ فَإِنَّ

و گفت لقمان حکیم مر پسر خود را ای پسر تاخیر مکن توبه را تا فردا زیرا که

الْمَوْتَ يَأْتِيكَ بَغْتَةً فَالْوَاجِبُ عَلَى كُلِّ أَحَدٍ أَنْ يَتُوبَ حِينَ

موت می آید ترا بغفلت ناگاه پس واجب است بر هر کسی که توبه کند آن زمان

يصبح وحين يمسي قال مجاهد من لم يتب إذا أصبح وأمسى

صباح میکند و شب میکند گفت مجاهد هر که توبه نکند در وقتیکه صباح میکند و شب میکند

فهو من الظالمين فالتوبة على وجهين أحدهما في حق العباد

پس او ظالم است پس توبه بر دو وجه است یکی ازان در حق بندگان است

وقد ذكرناها والثاني بينك وبين الله تعالى فيكون

و بتحقیق یاد کرده ایم آنرا و دوم میان تو و میان خدا تعالی است پس میباشد

بالاستغفار باللسان والندم بالقلب والإضمار أن لا يعود

باستغفار بزبان و پشیمانی بدل و نیت بر آنکه باز نگردد

على ما أشرنا إليه من قبل فليجتهد هذا التائب من الظلم و

بسوی گناه و چنانکه تفصیل کرده اشارت کرده ایم پیش ازین پس کوشش بکند این توبه کننده از ظلم و

يبذل جهده في تكثير الحسنات حتى يقتص منه يوم القيمة

خرچ بکند کوشش خود را در بسیاری کردن نیکیها تا قصاص گرفته شود ازو روز قیامت

فتؤخذ حسناته وتوضع في موازين أرباب المظالم ولكن

پس گرفته شود نیکیهای او و نهاده شود در ترازوهای خداوندان مظالم و باید که

كثرة حسناته بقدر كثرة مظالمه للعباد وإلا هلك بسيئات

باشد بسیاری نیکیهای او بمقدار بسیاری مظالم های بندگان و گرنه هلاک شود به بدیهای

غيره وهذا يوجب استغراق جميع العمر في الحسنات لو طال

دیگران و این واجب میگرداند در گرفتن تمام عمر در نیکیها اگر دراز شود

عمره بحسب مدة الظلم فكيف والموت على الرصد وربما

عمر او بموجب مدت ظلم پس چگونه میتوان حال و حال آنکه موت بر محل انتظار است و بسیار است

يكون الأجل قريبا فتخترمه المنية قبل بلوغ الأمنية وقبل

که می آید نزد او مرگ پس هلاک میکند او را مرگ پیش از رسیدن آرزو و پیش از

إخلاص العمل وتصحيح النية وتصفية اللقمة فليبادر إلى

خالص ساختن عمل و پیش از درست گردانیدن نیت و صاف ساختن لقمه پس بشتابی کند

ذلك وليبذل الاجتهاد فليكتب جميع ذلك وأسامي أصحاب

توبه و صرف کند کوشش را درین پس بنویسد همه آن مظالم را و نامهای خداوندان

المظالم واحدا واحدا ويطوف نواحي العالم وأطراف البلاد

مظالم را یک یک و بگردد در گوشهای عالم و اطراف

ويطلبهم يستحلهم أو يؤدي حقوقهم فإن لم يجد

[illegible] و طلب کند ایشان را بحلال طلبد از ایشان یا ادا کند حقوق ایشان پس اگر نیابد ایشان را

فإلى ورثتهم وهو مع ذلك خائف من عذاب الله راج لرحمته

تائب مقلع جميع ما يكره مولاه متشمر في طاعته ومرضاته

فإن أدركته منيته وهو على ذلك فقد وقع أجره على الله قال

الله عز وجل ومن يخرج من بيته مهاجرا إلى الله ورسوله ثم يدركه الموت

فقد وقع أجره على الله وقد جاء في الصحيحين المتفق عليه عن أبي سعيد

الخدري رض عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال كان فيمن كان قبلكم رجل

قتل تسعة وتسعين نفسا فسأل عن أعلم أهل الأرض فدل

على راهب فأتاه فقال له إنه قد قتل تسعة وتسعين نفسا فهل

له من توبة فقال لا فقتله فكمل به مائة ثم سأل عن أعلم

أهل الأرض فدل على رجل عالم فأتاه فقال إنه قد قتل مائة نفس

فهل له من توبة قال نعم ومن يحول بينك وبين التوبة انطلق

إلى أرض كذا وكذا فإن بها ناسا يعبدون الله فاعبد الله معهم

ولا ترجع إلى أرضك فإنها أرض سوء فانطلق حتى إذا انتصف

الطريق أتاه الموت فاختصمت فيه ملائكة الرحمة وملائكة

العذاب إنه لم يعمل خيرا قط فأتاهم ملك في صورة آدمي

فجعلوه بينهم حكماً فقال قيسوا ما بين الارضين الى ايتهما كان

پس گردانیدند ایشان او را میان خود حکم گفت آن فرشته به پیمایید آنچه میان هر دو زمین است بسوی هر کدام از او

ادنى فهو له فقاسوا فوجدوه ادنى الى الارض التي اراد فقبضته

نزدیکتر باشد ... از ایشان است پس قیاس کردند پس یافتند مر نزدیکتر بآن زمین که اراده کرده بود پس قبض

ملائكة الرحمة وفي رواية فكان الى القرية الصالحة اقرب

فرشتگان رحمت ودر روایت است پس بود بده صالحان نزدیکتر

بشبر فجعل من اهلها وفي رواية فاوحى الله عز وجل الى هذه

یک بدست پس گردانیده شد از اهل قریه صالحه ودر روایت است که وحی کرد خدای تعالی بسوی این ده

ان تباعدي والى هذه ان تقربي فقال قيسوا ما بينهما

که دور شو و بسوی این ده صالحان که نزدیک شو ... ملائک را قیاس کنید آنچه میان آن هر دو

فوجدوه الى هذه اقرب بشبر فغفر له فهذا دليل واضح على

پس یافتندش بسوی این ده صالحان نزدیکتر یک بدست پس آمرزیده شد او را پس آن دلیل روشن است

ان قصده الى التوبة وسعيه اليها ونيته لها نافع ودليل

قصد گناهگار بسوی توبه و کوشش و نیت او بسوی آن سودمند است و دلیل است

على انه لا خلاص الا برجحان ميزان الحسنات ولو بمثقال ذرة

بر آنکه نیست خلاص مگر بگرانی ترازوی نیکیها و اگرچه بمقدار یک ذره باشد

فلا بد للتائب من تكثير الحسنات والنوافل ليرضي بها الخصوم

پس چاره نیست تایب را از بسیار گردانیدن نیکیها و نفلها تا خشنود کند بآن خصمان را

يوم القيمة وترفع بها الفرائض كما قال النبي صلى الله عليه وسلم اكثروا

در روز قیامت و بالا برده میشود یعنی مقبول شود ... بسبب آن چنانکه فرموده است پیغمبر ... بسیار کنید

من النوافل ترفع بها الفرائض او كما قال ويعقد مع الله تعالى

نفلها ... آن نوافل بالا برده میشود بسبب آنها چنانچه فرمود یعنی حدیث ... عقد کند

عقدا صحيحا مؤكدا وعهدا وثيقا لا يعود الى تلك الذنوب

عقد درست پخته و عهد محکم که باز نگردد بسوی آن گناه

ولا الى امثالها ابدا ويستعين على ذلك بالعزلة والصمت

و نه بمانند آن همیشه و یاری خواهد بر آن بگوشه نشینی و خاموشی

وقلة الاكل وقلة النوم واحراز قوت حلال والتورع عن

و کم خوردن و کم خفتن و احراز قوت حلال و پرهیز

الحرام والشبهة اما بكسب او بضاعة في يده من ارث او ...

حرام و شبهه یا بکسبی یا بسرمایه که در دستش باشد از میراث یا از ...

حَلَالٍ بِأَنْ كَانَ فِيمَا وَرِثَهُ شُبْهَةٌ أَوْ حَرَامٌ أَخْرَجَهُ وَلَمْ يَأْكُلْ مِنْهُ

حلال پس اگر باشد در آنچه میراث یافتہ شبہہ یا حرامے بیرون گردان را و نخورد از آن

وَلَمْ يَلْبَسْ بِشَيْءٍ مِنْهُ فَإِنَّ رَأْسَ الْمَعَاصِي الْحَرَامُ وَمِلَاكُ الدِّينِ

و نخورد و نپوشد بچیزے از آن زیرا کہ سر گناہان حرام است و سرمایہ و اصل دین

الْحَلَالُ وَالتَّوَرُّعُ وَتَصْفِيَةُ اللُّقْمَةِ فَكُلُّ مَا يَنْشَأُ مِنْ أَنْوَاعٍ مِنْ

حلال خوردن است و پرہیزگارے صاف گردانیدن لقمہ پس ہر چہ پیدا میشود از انواع از

خَيْرٍ وَشَرٍّ مِنَ اللُّقْمَةِ فَالْحَلَالُ يُورِثُ الْخَيْرَ وَالْحَرَامُ يُورِثُ

نیک و بدے از سبب لقمہ است پس حلال پیدا میکند نیکے و حرام پیدا میکند

الشَّرَّ كَالْقِدْرِ إِذَا طُبِخَ مَا فِيهَا وَاسْتَكْمَلَ نِضَاجُهُ تَبَيَّنَ الرَّائِحَةُ

بدے ہمچون دیگ کہ ہرگاہ کہ پختہ میشود آنچہ در وے است و کامل میگردد پختگی آن ظاہر میشود بوئے

الْفَائِحَةُ عَمَّا فِيهَا كُلُّ إِنَاءٍ يَنْضَحُ بِمَا فِيهِ وَيُكْثِرُ مُجَالَسَةَ الْفُقَهَاءِ

کہ می دمد از آنچہ کہ در وے است پس ہر ظرفے از آنچہ در وے است و بسیار کند ہمنشینی فقیہان

وَالْعُلَمَاءِ بِاللّٰهِ لِيَسْتَفِيدَ مِنْهُمْ أَمْرَ دِينِهِ وَيُعَرِّفُونَهُ سُلُوكَ

و عالمان بخدا ے تعالے یعنے علماے ربانی تا فائدہ گیرد از ایشان کار دین و بشناسد او را راہ رفتن

الطَّرِيقِ إِلَى اللّٰهِ تَعَالَى وَحُسْنَ الْأَدَبِ فِي طَاعَتِهِ وَالْقِيَامَ فِي أَمْرِهِ

بسوے خدا ے تعالے و نیکوے ادب در طاعت او و ایستادن در فرمودہ او

وَيُنَبِّهُونَهُ عَلَى مَا خَفِيَ عَلَيْهِ مِنْ أَمْرِ السُّلُوكِ فِي طَرِيقِهِ فَلَا بُدَّ لِكُلِّ

و آگاہ کنند او را بر آنچہ پنہان است بر او از امر سلوک در طریق پس نیست چارہ مر ہر کسی

مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا لَمْ يَعْرِفْهُ مِنْ دَلِيلٍ يَدُلُّهُ وَمُرْشِدٍ يُرْشِدُهُ وَ

کہ بروَد راہے کہ نشناختہ است آنرا از دلیل کہ دلالت کند او را و مرشدے کہ راہ راست نماید او را

هَادٍ يَهْدِيهِ وَقَائِدٍ يَقُودُهُ وَيَسْتَعْمِلُ الصِّدْقَ فِي جَمِيعِ

و ہادے کہ راہ نماید او را و کشندہ کہ بکشد او را و کار فرماید بسبب راستے را در ہمہ

ذٰلِكَ وَالْإِخْلَاصَ وَالْجِدَّ فِي الْمُجَاهَدَةِ قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى وَالَّذِينَ

آن و اخلاص و کوشش را در مجاہدہ فرمودہ است خدا ے تعالے آنکہ

جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا فَقَدْ ضَمِنَ لِلْمُجِدِّ الصَّادِقِ

مجاہدہ کنند در طلب خدا ہر آئینہ نمائیم ایشان را راہ ہاے خویش پس تحقیق ضامن شدہ است خداے تعالے

فِي طَرِيقَةِ الْهِدَايَةِ فَإِذَا صَدَقَ فِي ذٰلِكَ لَا بُعْدَ لِلْهِدَايَةِ لِأَنَّ

در راہ ہدایت پس چون صادق باشد در مجاہدہ نا یاب نیکند ہدایت را زیرا کہ

اللّٰهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ وَلَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ

خداے تعالے خلاف نمیکند وعدہ و نیست پروردگار ستم کنندہ مر بندگان را و او مہربان ترین مہربانان است

مجمع ۳۴۲

للمجتهد

رؤف رحيم لطيف بخلقه بار ببريته معين وموفق

سخت مهربان است رحیم است لطف کننده است بخلق خود احسان کننده است بخلوق خویش و توفیق دهنده است

للمقبلين اليه داع للمدبرين المولين عنه باللطف

مر روے آرندگان را بر وے خواننده است پشت دهندگان و روے گردانندگان از و بلطف ترین خواندن

يفرح بتوبتهم كالوالدة الشفيقة اذا قدم ولدها من سفره

خوشحال میشود بتوبه ایشان یعنی راضی میگردد همچو خوشحال مادر مهربان وقتیکه بیاید فرزند او از سفر

البعيدة قال النبي صلى الله عليه وسلم لله افرح بتوبة احدكم من رجل

دور فرمود پیغمبر [illegible] هر اینه خدا تعالی خوشنود شونده است بتوبه از مرد یکه

مر بارض دوية مهلكة ومعه راحلة عليها طعامه وشرابه

بگذرد بر زمین جنگل هلاک کننده و با او است شتر [illegible] و بران شتر طعام و آب او است

وما يصلحه فاضلها فخرج في طلبها حتى كادت نفسه تخرج

و آنچه صلاح وزیست او در آن است پس گم کند آن شتر را پس برون شد در طلب آن تا آنکه نزدیک رسید که جانش برآید

فقال ارجع الى المكان الذي اضللتها فيه فاموت هناك

پس گفت در دل باز گردم بجاے که گم کرده ام شتر را در آنجا پس بمیرم آنجا

فرجع الى مكانه فغلبته عينه فغمضها لحظة فاستيقظ

پس باز گشت آنجا بسوے جاے خویش پس غالب شد [illegible] چشم او پس پوشید چشم را ساعتے پس بیدار شد

فاذا راحلته عند راسه عليها طعامه وشرابه قال علي كرم

پس ناگاه دید که شتر وی نزدیک سر او است بران شتر است طعام او و شراب او فرمود امام المسلمین

الله وجهه سمعت ابا بكر رض وهو الصادق قال قال رسول

که شنیدم ابوبکر صدیق را [illegible] که گفت فرمود رسول خدا

الله صلى الله عليه وسلم ما من عبد اذنب ذنبا فقام فتوضا وصلى واستغفر

صلی الله علیه وسلم نیست هیچ بنده که گناه کند [illegible] پس برخیزد و وضو کند و بگذارد دو رکعت نماز و طلب

الله من ذنبه الا كان حقا على الله ان يغفر له لانه يقول

از گناه [illegible] مگر که باشد [illegible] واجب بر خدا تعالی [illegible] که بیامرزد او را زیرا که مے

جل وعلا ومن يعمل سوءا او يظلم نفسه ثم يستغفر الله يجد الله

خداوند تبارک هر که بکند بدے یا ستم کند بر نفس خود پس آمرزش خواهد از خدای تعالی می یابد خدای

غفورا رحيما واما الاموال الحاضرة المغصوبة فليرد

آمرزنده مهربان اما مالها حاضر که غصب کرده شده است از مردم پس باز گرداند

الى المالك ما يعرف له مالكا معينا او الى ورثته على ما تقدم

بسوے مالک آنچه می شناسد او را مالک معین یا بسوے وارثان او بران تفصیل که گذشت

٣٤٣

وما لا يعرف له مالكاً معيناً فعليه أن يتصدق به عن صاحبه

و آنچه نشناسد او را مالکی معین پس بر وی است اینکه تصدق کند بآن مال از جانب صاحبش

فإن اختلط الحرام بالحلال مثل أن اختلط المغصوب بالإرث

پس اگر آمیخته شود حرام بحلال مانند آنکه آمیخته شود مال مغصوب بمیراث

الحلال حسب فاجتهد في معرفة مقدار الحرام فتصدق بذلك

حلال حساب کند و کوشش نماید در شناختن حرام و صدقه کند بآن

المقدار وترك الباقي له ولعياله وأما الأعراض فهو سب

مقدار و بگذارد باقی را برای خود و عیال خود واما آبروها پس آن دشنام کردن

الناس وشتمهم منافهة وهو الجناية على القلوب وكذلك

مردم است روبرو و آن جنایت و گناه بر دلهاست و همچنین است

غيبتهم وذكرهم بالقبيح وما يسوءهم من الغيبة وهو كل كلام

غیبت ایشان و یاد کردن ایشان را بزشتی و بآنچه بد آید ایشانرا از غیبت و آن غیبت هر سخنی است

لا يحسن أن يقال له في وجهه فإذا قاله في غيبته من كان

که نیکو نباشد گفتن آن در روی او پس چون بگوید در غیابش از و تحقیق غیبت کرده باشد

قد اغتابه فكفارته أن يذكر له ذلك ويستحله فإن كانوا

او را پس کفارتش آنست که ذکر کند پیش او آنرا و بحلی طلبد پس اگر باشند

جماعة فواحداً واحداً ومن مات منهم قبل ذلك تداركه

جماعتی پس ذکر کند پیش هر یک و کسیکه مرده است از ایشان پیش از آن پس تدارک کند

ذلك بتكثير الحسنات على ما ذكرنا كل ذلك إذا بلغتهم

آنرا به بسیار کردن نیکیها بر آن وجه که یاد کرده ایم همه این وقتی است که رسیده باشد

الغيبة وأما إذا لم تبلغهم فلا يجب عليه استحلالهم بل لا يجوز

ایشانرا خبر غیبت اما وقتیکه نرسیده است پس واجب نیست بروی بحلی خواستن بلکه روا نیست

لأن فيه إيصال الألم إلى قلوبهم بل يأتي الذين اغتابهم

زیرا که در آن رسانیدن درد است بدلهای ایشان بلکه باید آید آنهارا که غیبت شان کرده است

عندهم فيكذب نفسه عندهم ويثني على المغتابين

نزد ایشان و دروغگو سازد خود را پیش ایشان و ستایش کند غیبت شنوندگان را

فصل ولا بد أن يعرفه قدر جنايته ولا يعرض له في

در چاره غیبت و از اینکه بشناسد آن غیبت کرده شده را مقدار جنایت او و تعریض نکند

سائر المظالم ولا يكفي في ذلك الاستحلال المبهم لجواز أن المظلوم

باقی مظلمها و بسنده نیست در آن استحلال غیر معین از جهت روا بودن اینکه مظلوم

۳۴۴

إذا عرفت قدر ظلمه على الحقيقة لم تطب نفسه بالإحلال

و چون که بشناسد مقدار ستمی که ظلم کرده است بحقیقت خوش نشود نفس او به بخشیدن آن

بل يؤخر ذلك ليوم القيامة ليأخذ بدله من حسناته أو يحمله

بلکه تاخیر کند آنرا برای روز قیامت تا بگیرد از نیکیهای او یا بار کند او را

من سيئاته وإن كان من جملة جناياته على الغير ما لو عرفه وذكره

از بدیهای خویش و اگر باشد از جمله گناهان او بر غیر چیزی که بشناسد و یاد دهد او را

لتأذى بمعرفته كزناه بجاريته وأهله أو نسبته باللسان

هر آینه آزار گیرد به شناختن آن همچو زنا کردن با کنیزش یا اهلش یا نسبت کردن او را بزبان

إلى عيب خفي من عيوبه يعظم أذاه به فههنا لا طريق له

بسوی عیب پنهان از عیب او که بزرگ باشد آزار او بآن پس اینجا نیست راه وی را

إلا أن يستحله مبهما ويبقى عليه له مظلمة ما فيجبرها

مگر بحل طلب کند از وی باابهام و باقی ماند بر وی مظلمه از جهت ابهام پس برابر کند آنرا

بالحسنات كما يجبر مظلمة الميت والغائب وكل جناية على

بنیکیها چنانچه برابر کرده میشود مظلمه مرده و غایب را و هر جنایتی که بر

الغير لم يعلم بها لو ذكر الجاني له ذلك لم تطب نفسه

غیر دانسته است غیر آنرا اگر ذکر کند جنایت کننده برای او آنرا خوش نشود نفس او

بالإحلال بسرعة أو لا يأمن من المجني عليه مقابلة بها فحق

به بخشیدن بزودی او یا ایمن نباشد جانب از مقابله کردن او بآن جنایت پس حق

الجاني في ذلك وطريقه أن يتلطفه ويسعى في مهماته و

جانی در آن و طریقش هست که نرمی کند باو و کوشش کند در مهمات او و

أغراضه ويظهر من حبه والشفقة عليه ما يستميل به قلبه

غرضهای او و ظاهر کند از دوستی او و مهربانی نمودن بر آنچه مایل گرداند باو دل او را بجود

فإن الإنسان عبد الإحسان وكل من نفر بسيئة مال ورجع

زیرا که آدمی بنده احسان است و هر که رمیده شود بسبب بدی مایل شود و باز می آید

بحسنة فإن تعذر ذلك عليه فالكفارة بتكثير الحسنات

بسبب نیکی پس اگر دشوار باشد از طریق بر او پس کفارت بسیار کردن از نیکیهاست

ليجزي بها في يوم القيامة جناياته فإن الله تعالى يحكم به عليه

تا جزا داده شود بآن در روز قیامت گناهش را زیرا که خدای تعالی حکم میکند بآن بروی

ويلزمه قبول حسناته مقابلة لجناياته عليه إذا امتنع من

و لازم میکند بر او پذیرفتن نیکیها بجای ازجهت مقابله نمودن جنایت را هرگاه که ابا کند از

القبول كمن أتلف في الدنيا مالا فجاء بمثله فامتنع من له

نیکیها چون کسے که تلف کند در دنیا مال کسے را پس بیارد مانند آنرا پس اباکند کسی که اوراست

الحق عن قبول ذلك وابرائه عن ذلك فان الحاكم يحكم عليه

حق از قبول کردن آن وابرا دادن ازان نزد آن پس بدرستی حاکم حکم میکند بود

بالقبض شاء أم لم يشأ وكذلك الله عز وجل يحكم بذلك في

بقبض حق برابرست که او قبول کند یا نکند و همچنین خدائے تعالے حکم خواهد کرد بآن در

عرصات القيمة وهو أحكم الحاكمين وأعدل العادلين فضلا

عرصات قیامت و او حاکم ترین حاکمان و عادل ترین عادلان ست

فاذا تخلص من مظالم العباد وتفرغ لعبادة الله تعالى بقي

پس چون فارغ شود از ظلمهاے بندگان و فارغ شود براے عبادت خدا تعالے در آن

خاصته سلك طريق الورع لأن به يتخلص العبد في الدنيا و

احوال که خاص با وست برود در راه پرهیزگارے زیرا که بآن ورع خلاص میشود بنده در دنیا و

الآخرة من العباد ومن عذاب الله عز وجل وبه يخفف عنه

آخرت از بندگان واز عذاب خدائے تعالے و بآن ورع سبک میشود ازو

الحساب يوم القيمة فان الحساب يوم القيمة لحقوق العباد

حساب در روز قیامت زیرا که حساب روز قیامت از جهت حقوق عبادست

والمعاملات التي جرت في الدنيا بين الأنام على غير وجه الشرع

واز جهت معاملات که جارے میشود میان بندها در دنیا بر غیر وجه شرعے

وأما من حاسب نفسه في الدنيا وأخذ من الخلق ما يستحقه

اما هر که حساب کند با نفس خویش در دنیا و بگیرد از آنچه حق اوست

وأعرض عما ليس له وخاف من طول الحساب في القيمة فعلى

و روگردانند از آنچه نیست او را و بترسد از درازے حساب در قیامت پس بچه

أي شيء يحاسب وفي الخبر ان الله تعالى يستحيي أن يحاسب

هر کدام چیز حساب کرده شود و چون حساب خود در دنیا خود کرده او را حساب نخواهد شد که در خبرست که بدرستیکه

الورعين في القيمة ولهذا قال النبي صلى الله عليه وسلم حاسبوا نفوسكم

با پرهیزگاران در قیامت وازین جهت فرمود پیغمبر ﷺ حساب کنید با نفسهاے خویش

قبل أن تحاسبوا وزنوها قبل أن توزنوا وقال صلى الله عليه وسلم من حسن

پیش از انکه حساب طلبیده شوید و بسنجید اعمال خود پیش از انکه سنجیده شود اعمال شما و فرمود از خوبی

إسلام المرء تركه ما لا يعنيه وهذا اشارة الى التوقف في كل

اسلام مردست گذاشتن آنچه ضروری نباشد او را و این حدیث اشارست بسوے ایستادن در هر

شيءٍ وَتَرْكُ الْاِقْدَامِ عَلَيْهِ اِلَّا بِاِذْنِ الشَّرْعِ فَاِنْ وَجَدَ فِي الشَّرْعِ

چیزے و قدم نهادن بر آن مگر بفرمودن شرع پس اگر یابد در شریعت

مَسَاغًا لِتَنَاوُلِهِ وَالشُّرُوْعِ فِيْهِ فَعَلَ وَاِلَّا وَقَفَ عَنْهُ وَمَالَ اِلٰى

راہے برائے گرفتن و شروع کردن در آن بکند و اگرنه باز ایستد از آن و میل کند بسوی

غَيْرِهِ وَاِلَيْهِ اَشَارَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دَعْ مَا يُرِيْبُكَ اِلٰى مَا لَا يُرِيْبُكَ

جز آن و بسوئے ایشان اشاره فرموده است رسول خدا ﷺ بگذار آنچه در شک اندازد ترا در آنچه

وَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْمُؤْمِنُ وَقَّافٌ وَالْمُنَافِقُ لَقَّافٌ وَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَوْ

و فرموده ﷺ که مومن توقف کننده است و منافق فرو برنده است و جاے دیگر فرموده است اگر

صَلَّيْتُمْ حَتّٰى تَكُوْنُوْا كَالْحَنَايَا وَصُمْتُمْ حَتّٰى تَكُوْنُوْا كَالْاَوْتَارِ

نماز کنید شما تا آنکه بشوید همچو کمانها و روزه گرفتید تا آنکه بشوید همچو زهها

فَمَا يَنْفَعُكُمْ اِلَّا الْوَرَعُ الشَّافِيْ وَفِيْ مَوْضِعٍ اٰخَرَ الْمُؤْمِنُ فَتَّاشٌ

پس سود نمیکند شمارا مگر پرهیزگاری که شفا بخشنده است و جاے دیگر فرموده است که مومن جست وجوی کننده

وَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ لَمْ يُبَالِ مِنْ اَيْنَ مَطْعَمُهُ وَمَشْرَبُهُ لَمْ يُبَالِ اللّٰهُ تَعَالٰى

و فرموده است ﷺ کسیکه باک نداشت که از کجاست خورش او و پوشش او باک ندارد خدای

مِنْ اَيِّ بَابٍ مِنَ النَّارِ يُدْخِلُهُ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ رض عَنْ رَسُوْلِ

در و از کدام از هر درے از درهای دوزخ در آرد او را در دوزخ و روایت است از جابر رض از رسول

اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهُ قَالَ اَيُّهَا النَّاسُ اِنَّ اَحَدَكُمْ لَنْ يَمُوْتَ حَتّٰى يَسْتَكْمِلَ

خدا ﷺ که فرمود اے آدمیان بدرستی که یکے از شما نمی میرد تا آنکه تمام کند

رِزْقَهُ فَلَا تَسْتَبْطِئُوا الرِّزْقَ وَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاَجْمِلُوْا فِي الطَّلَبِ وَخُذُوْا

روزی خود پس پیش دستی مکنید روزی را و بترسید از خدای و نیکوی کنید در جستن و بگیرید

مَا حَلَّ لَكُمْ وَذَرُوْا مَا حَرُمَ عَلَيْكُمْ وَعَنِ ابْنِ مَسْعُوْدٍ رض عَنْ رَسُوْلِ

چیزے که حلال است شمارا و بگذارید چیزے که حرام است بر شما و روایت است از ابن مسعود رض از رسول

اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهُ قَالَ لَا يَكْتَسِبُ الْعَبْدُ مَالًا مِنَ الْحَرَامِ فَيَتَصَدَّقُ

خدا ﷺ که فرمود کسب نمیکند بنده مال حرام را و صدقه میکند

بِهِ فَيُؤْجَرُ عَلَيْهِ وَلَا يُنْفِقُ مِنْهُ شَيْئًا فَيُبَارَكُ لَهُ فِيْهِ وَلَا يَتْرُكُهُ

بآن پس مزد داده میشود به آن مال و خرج نمیکند از آن مال چیزے پس برکت کرده شود او را در آن

خَلْفَ ظَهْرِهِ اِلَّا كَانَ زَادُهُ اِلَى النَّارِ وَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِنَّ اللّٰهَ لَا

پس پشت خود مگر آنکه بوده است آن توشه او بسوے دوزخ و فرموده ﷺ بدرستی خدا

يَمْحُو الشَّرَّ بِالشَّرِّ وَلٰكِنْ يَمْحُو الشَّرَّ بِالْخَيْرِ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ الْحُصَيْنِ رض

نمیکند بدے را به بدے لیکن دور میکند بدے را به نیکی و روایت است از عمران

۳۴۷

عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال ان الله تعالى يقول عبدي اد ما

آنکه گفت پیغمبر بدرستی خدا میگوید ای بنده من اداکن چیزی که

افترضت عليك تكن من اعبد الناس وانته عما نهيتك عنه

فرض کرده ام بر تو میشوی از عبادت کننده ترین مردم و بازشو از چیزی که بازداشتم ترا ازو

تكن من اورع الناس واقنع بما رزقتك تكن من اغنى الناس و

میشوی از پرهیزگارترین مردم و خرسند شو بچیزی که روزی کرده ام ترا میشوی از بی نیازترین مردم و

قال صلى الله عليه وسلم لابي هريرة رض كن ورعا تكن من اعبد الناس وقال

گفت پیغمبر مر ابی هریره را باش پرهیزگار میشوی بنده گی کننده ترین مردم و گفت

الحسن البصري رحمة الله عليه مثقال ذرة من الورع خير من

حسن بصری رح مقدار موری از پرهیزگاری بهتر است از

الف مثقال من الصوم والصلوة واوحى الله تعالى الى موسى

هزار مقدار از روزه و نماز و وحی فرستاد خدای تعالی بسوی موسی

عليه السلام لا يتقرب الى المتقربون بمثل الورع وقيل رد

نزدیک نمیشوند بسوی من نزدیک شوندگان بمانند پرهیزگاری و گفته شده است

دانق من نصفة افضل عند الله من ستمائة حجة مبرورة و

ششم حصه درهم از نقره بهتر است نزد خدا از ششصد حج مقبول و

قيل سبعين متقبلة وقال ابو هريرة رض جلساء الله تعالى

گفته شده است هفتاد حج قبول کرده شده و گفت ابو هریره رض همنشینان خدای تعالی

غدا اهل الورع والزهد وقال ابن المبارك رحمه الله تعالى ترك

فردا اهل پرهیزگاری و زهد اند و گفت ابن مبارک رح گذاشتن

فلس من الحرام افضل من مائة فلس يتصدق به روي عن ابن

یک پول از حرام بهتر است از صد پول که صدقه میکند بآن روایت کرده شده است از

المبارك انه كان بالشام يكتب الحديث فانكسر قلمه فاستعار

مبارک اینکه بود در شام که مینوشت حدیث را پس شکست قلم او پس عاریت گرفت

قلما فلما فرغ من الكتابة نسي تجعل القلم في مقلمته فلما

قلم را پس هرگاه که فارغ شد از نوشتن فراموش کرد پس گردانید قلم را در قلمدان خود پس چون

رجع الى مرو راى القلم وعرفه فتجهز للقدوم الى الشام لرد القلم

باز گشت بسوی مرو دید قلم را و شناخت آنرا پس آماده شد برای رفتن بسوی شام تا باز گرداند

وعن نعمان بن بشير رض انه كان يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه

و نقل است از نعمان بن بشیر که میگفت شنیدم پیغمبر خدا را

يقول الحلال بين والحرام بين وبينهما مشتبهات لا يعلمها

بگوید حلال آشکار است و حرام آشکار است و میان ایشان چیزهای پوشیده است که نمی‌دانند

كثير من الناس فمن اتقى الشبهات استبرأ لدينه وعرضه

بسیار از مردم پس کسیکه پرهیزید شبهات را پاک ساخت دین خود را و آبروی خود را

ومن لم يتق الشبهات وقع في الحرام كالراعي يرعى حول

و کسیکه نپرهیزید شبهات را افتاد در حرام چنانچه چراننده که بچراند ستور را گرد

الحمى يوشك أن يقع فيه وإن لكل ملك حمى وإن حمى الله عز

قرق نزدیک است که افتد دران و بدرستی هر پادشاه را قرق است و بدرستی قرق خدا

وجل محارمه ألا وإن في الجسد مضغة إذا صلحت صلح

حرامهاست و آگاه باشید بدرستی در تن گوشت پاره ایست هرگاه که نیک شد نیک شود

الجسد كله وإذا فسدت فسد الجسد كله ألا وهي القلب

تن همه و هرگاه که بد شد بد شود تن همه آگاه باشید آن گوشت دل است

عن أبي موسى الأشعري رض قال لكل حد وحدود الإسلام

و نقل است از ابوموسی اشعری که گفت مر هر چیز را نهایت است و نهایت اسلام

الورع والتواضع والصبر والشكر فالورع ملاك الأمور

پرهیزگاری و تواضع و صبر کردن و سپاس کردن است پس پرهیزگاری ستون همه

والصبر النجاة من النار والشكر الفوز بالجنة ودخل الحسن

و صبر کردن رستگاری است از آتش و سپاس کردن رسیدن است به بهشت و در آمد حسن

البصري رحمه الله مكة فرأى غلاما من أولاد علي ابن أبي

بصری بمکه پس دید پسری را از اولاد علی ابن ابی

طالب رض قد أسند ظهره إلى الكعبة يعظ الناس فوقف

طالب تکیه کرده بود پشت خود را بسوی کعبه پند میکرد مردم را پس ایستاد

عليه الحسن وقال له ما ملاك الدين فقال الورع فقال

بر وی حسن و گفت مر او را چیست مدار دین پس گفت پرهیزگاری است و گفت

ما آفة الدين قال الطمع فتعجب الحسن منه وقال إبراهيم

چیست آفت دین پس گفت طمع کردن است پس شگفت آمد حسن را ازو و گفت ابراهیم

بن أدهم رض الورع ورعان ورع فرض وورع حذر فورع

بن ادهم پرهیزگاری دوگونه است پرهیزگاری فرضست و پرهیزگاری ترس است

الفرض الكف عن معاصي الله وورع الحذر الكف عن الشبهات

و [illegible] بازماندن است از گناهان و پرهیزگاری ترس باز ماندن است از شبهات

۳۴۹

مجمع البحار

في محارم الله تعالى فورع العام من الحرام والشبهة وهو

در حرامهاے خدا تعالیٰ پس پرہیزگارے عام از حرام و شبہ ست و آن حرام و شبہ

كل ما كان للخلق عليه تبعة وللشرع فيه مطالبة وورع

ہر چیز نیست کہ بودہ ست مر خلق را بروے تبعی و مر شرع را در و طلب کردنے و پرہیزگارے

الخاص من كل ما كان فيه الهوى وللنفس فيه شهوة ولذة

خاص از ہر چیز ست کہ بودہ ست در آن میل نفس و مر نفس را در و آرزوے و لذتے ست

وورع خاص الخاص من كل ما كان لهم فيه إرادة ورؤية

و پرہیزگارے خاص الخاص از ہر چیز ست کہ بودہ ست مر ایشان را در آن خواہش و اندیشہ

فالعام يتورع في ترك الدنيا والخاص يتورع في ترك الجنة

پس عام پرہیزگارے میکند در گذاشتن دنیا و خاص پرہیزگارے میکند در گذاشتن بہشت

العليا وخاص الخاص يتورع في ترك ما سوى الذي خلق وبرأ

بلند و خاص الخاص پرہیزگاری میکند در گذاشتن ہر چیز کہ غیر آنکسے ست کہ آفریدہ و پیدا کردہ

قال يحيى بن معاذ الرازي رحمة الله عليه الورع على وجهين

گفت یحیی معاذ رض پرہیزگارے بر دو وجہ ست

ورع في الظاهر وهو أن لا تتحرك إلا لله وورع في الباطن و

پرہیزگارے در ظاہر ست و آن ایست کہ نہ جنبے مگر براے خدا و پرہیزگارے ست در باطن و

هو أن لا يدخل في قلبك سواه تبارك وتعالى وقال يحيى

آن ایست کہ نہ در آید در دل تو غیر خداے و گفت یحیی

رحمه الله أيضا من لم ينظر في دقيق من الورع لم يحصل له

نیز کسیکہ نظر نکرد در باریک ترین از پرہیزگارے پیدا نشد مر او را

شيء ولم يصل إلى الجليل من العطاء وقيل من دقّ في

چیزے و نرسید بسوے بزرگ از عطا و گفتہ شدہ ست کسیکہ باریک شد در

الورع نظره جل في القيمة خطره وقيل الورع في المنطق أشد

پرہیزگارے نظر او بزرگ شد در قیامت مرتبہ او و گفتہ شدہ ست پرہیزگاری در گفتار سخت

منه في الذهب والفضة والزهد في الرياسة أشد منه

تر است از وے در زر و نقرہ و زہد کردن در سرداری سخت تر ست از زہد

في الذهب والفضة لأنك تبذلهما في طلب الرياسة

در زر و نقرہ زیرا کہ بدرستی تو خرچ میکنے زر و نقرہ را در خواہش سرداری

وقال أبو سليمان الداراني رحمة الله عليه الورع أول

و گفت سلیمان دارانے رض پرہیزگارے اول

۳۵۰

خطر الرجل

منزلہ

۱۲۱۳ صحاح

الزُّهْدِ كَمَا أَنَّ الْقَنَاعَةَ طَرَفُ الرِّضَاءِ وَقَالَ أَبُو عُثْمَانَ

رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ ثَوَابُ الْوَرَعِ خِفَّةُ الْحِسَابِ وَقَالَ يَحْيَى بْنُ

مُعَاذِ الرَّازِيُّ رَحِمَهُ اللهُ الْوَرَعُ الْوُقُوفُ عَلَى حَدِّ الْعِلْمِ مِنْ

غَيْرِ تَأْوِيلٍ وَقَالَ ابْنُ الْجَلَا رَحِمَهُ اللهُ مَنْ لَمْ يَصْحَبْهُ الْوَرَعُ

فِي فَقْرِهِ أَكَلَ الْحَرَامَ النَّصَّ وَقَالَ يُونُسُ بْنُ عُبَيْدِ اللهِ الْوَرَعُ

الْخُرُوجُ مِنْ كُلِّ شُبْهَةٍ وَمُحَاسَبَةُ النَّفْسِ مَعَ كُلِّ طَرْفَةٍ قَالَ

سُفْيَانُ الثَّوْرِيُّ رَحِمَهُ اللهُ مَا رَأَيْتُ أَسْهَلَ مِنَ الْوَرَعِ كُلُّ مَا حَاكَ

فِي نَفْسِكَ كَرِهْتَهُ وَهُوَ قَوْلُ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْإِثْمُ مَا حَاكَ فِي

صَدْرِكَ وَكَرِهْتَ أَنْ يَطَّلِعَ عَلَيْهِ النَّاسُ وَهُوَ إِذَا لَمْ يَنْشَرِحِ

الصَّدْرُ بِهِ وَكَانَ فِي قَلْبِكَ مِنْهُ شَيْءٌ وَكَذَلِكَ قَوْلُهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

الْإِثْمُ حَوَازُّ الْقُلُوبِ يَعْنِي مَا حَزَّ فِي صَدْرِكَ وَحَاكَ وَلَمْ يَطْمَئِنَّ

عَلَيْهِ الْقَلْبُ فَاجْتَنِبْهُ وَمِنْهُ الْحَدِيثُ إِيَّاكُمْ وَالْحَكَّاكَاتِ

فَإِنَّهَا الْمَآثِمُ وَقَوْلُهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دَعْ مَا يَرِيبُكَ إِلَى مَا لَا يَرِيبُكَ وَقَالَ

مَعْرُوفُ الْكَرْخِيُّ رض احْفَظْ لِسَانَكَ مِنَ الْمَدْحِ كَمَا تَحْفَظُ مِنَ

الذَّمِّ وَقَالَ بِشْرُ بْنُ الْحَارِثِ رض أَشَدُّ الْأَعْمَالِ ثَلَاثَةٌ الْجُودُ فِي

الْقِلَّةِ وَالْوَرَعُ فِي الْخَلْوَةِ وَكَلِمَةُ حَقٍّ عِنْدَ مَنْ يُخَافُ وَيُرْجَى

کے و پرہیزگارے در تنہائے و راست گفتن نزد کسیکہ ازو خوف داشتہ شود و امید داشتہ شود

وَقِيلَ جَاءَتْ أُخْتُ بِشْرِ بْنِ الْحَارِثِ الْحَافِي إِلَى الْإِمَامِ أَحْمَدَ بْنِ

و گفتہ شدہ ست آمد خواہر بشر حافی رح بسوے امام احمد

حَنْبَلٍ رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِمَا وَقَالَتْ يَا إِمَامُ إِنَّا نَغْزِلُ عَلَى سُطُوحِنَا

حنبل رح و گفت یا امام ما میریسیم بر پشت بامہا

فَتَمُرُّ بِنَا مَشَاعِلُ الظَّاهِرِيَّةِ وَيَقَعُ الشُّعَاعُ عَلَيْنَا فَيَجُوزُ لَنَا الْغَزْلُ

پس میگذرند با مشعلہاے ظاہریہ و می افتد روشنائے بر ما پس رواست مارا ریسیدن

فِي شُعَاعِهَا فَقَالَ مَنْ أَنْتِ عَافَاكِ اللهُ قَالَتْ أَنَا أُخْتُ بِشْرِ بْنِ

در روشنائی آن پس گفت امام آن زن را کیستی تو بہ بخشد ترا خدا پس گفت من خواہر بشر حافی ام

الْحَارِثِ فَبَكَى الْإِمَامُ أَحْمَدُ رض وَقَالَ مِنْ بَيْتِكُمْ يَخْرُجُ الْوَرَعُ لَا

پس گریست امام احمد و گفت امام از خانہ شما مے برآید پرہیزگارے

تَغْزِلِي فِي شُعَاعِهَا وَقَالَ عَلِيُّ الْعَطَّارُ رض مَرَرْتُ بِالْبَصْرَةِ فِي بَعْضِ

مریسی در روشنائے آن و گفت علے عطار رض گذشتم در بصرہ در بعضی

الشَّوَارِعِ وَإِذَا مَشَايِخُ قُعُودٌ وَصِبْيَانٌ يَلْعَبُونَ فَقُلْتُ أَلَا

کوچہا ناگاہ پیران نشستہ اند و خوردان بازے میکنند پس گفتم من کودکان را آیا

تَسْتَحْيُونَ مِنْ هٰؤُلَاءِ الْمَشَايِخِ فَقَالَ صَبِيٌّ مِنْ بَيْنِهِمْ هٰؤُلَاءِ

شرم نمیکنید از آن پیران پس گفت مرا یکے از کودکان کہ آن

الْمَشَايِخُ قَلَّ وَرَعُهُمْ فَقَلَّتْ هَيْبَتُهُمْ وَقِيلَ إِنَّ مَالِكَ بْنَ

پیران کم ست پرہیزگارے شان پس کم ست ترس آن و گفتہ شدہ ست بدرستی مالک

دِينَارٍ رض مَكَثَ بِالْبَصْرَةِ أَرْبَعِينَ سَنَةً فَلَمْ يَصِحَّ لَهُ أَنْ يَأْكُلَ

دینار رح درنگ کرد در بصرہ چہل سال پس درست نشد مراو را اینکہ بخورد

مِنْ تَمْرِ الْبَصْرَةِ وَلَا رُطَبِهَا حَتَّى مَاتَ وَلَمْ يَذُقْهُ وَكَانَ إِذَا انْقَضَى

از میوہ آن و نہ از خرماے آن تا آنکہ مرد و نچشید آنرا و بود مالک چون میگذشت

وَقْتُ الرُّطَبِ قَالَ يَا أَهْلَ الْبَصْرَةِ هٰذَا بَطْنِي مَا نَقَصَ مِنْهُ شَيْءٌ

موسم خرما میگفت اے اہل بصرہ این شکم من نکاہید ازو چیزے

وَلَا زَادَ فِيكُمْ شَيْئًا وَقِيلَ لِإِبْرَاهِيمَ بْنِ أَدْهَمَ رض أَلَا تَشْرَبُ مِنْ

و نہ افزود در شما چیزے و گفتہ شدہ ست مر ابراہیم را آیا نمینوشے از

مَاءِ زَمْزَمَ فَقَالَ لَوْ كَانَ لِي دَلْوٌ لَشَرِبْتُ وَقِيلَ كَانَ الْحَارِثُ

آب زمزم پس گفت اگر میبود مرا دلو ہر آئینہ مینوشیدم و گفتہ شدہ ست کہ بود حارث

المحاسب رضي الله عنه إذا مدّ يده إلى طعام فيه شبهة ضرب على

محاسبی رض وقتی که دراز کرد دست خود را بسوی طعام که میبود در آن طعام شبهه می‌جنبید بر

رأس إصبعه عرق فيعلم أنه غير حلال وقيل إن بشر الحافي

سوی سر انگشت او رگ پس میدانست آنکه حلال نیست وگفته شده است بدرستی بشر حافی

رحمه الله كان إذا قدّم بين يديه طعام فيه شبهة لا تمتدّ

بود چون پیش آورده میشد میان دو دست او طعام که در وی شبهه است دراز نمیشد

إليه يده وقيل إن أم أبي يزيد البسطامي رض كانت إذا مدّت

بسوی او دستش وگفته شده است که مادر ابا یزید بسطامی بود چون دراز میکرد

يدها إلى طعام فيه شبهة تتباعد عنها لكونها حاملة بأبي

دست خود بسوی طعام که در وی شبهه است دور میشد طعام در هنگام بودن او از آن حامله با با یزید

يزيد فلم تمدّ يدها إليه وكان بعضهم إذا قدّم إليه طعام

پس دراز نگشت دست او بسوی او و بود بعض ایشان چون پیش کرده میشد بسوی او طعام

فيه شبهة فاحت منه رائحة منكرة فعلم من ذلك فامتنع

که در آن شبهه است پراگنده میشد از وی بوی بد پس میدانست پس باز میماند

من أكله وقيل عن بعضهم أنه كان إذا وضع في فيه لقمة

از خوردن او وگفته شده است از بعض ایشان بدرستی چون مینهاد در دهن خود نواله

من طعام فيه شبهة لم يمتضغ فتصير كالرمل في فمه

از طعامیکه در وی شبهه است نمی‌خایید پس میگشت همچون ریگ در دهن او

وإنما فعل الله تعالى لهم ذلك تخفيفا ورحمة وشفقة

وجز این نیست که کرده است خدای ایشان را از جهت سبکی و رحمت و مهربانی و شفقت

وحمية لهم لما صفوا اللقم واجتهدوا في طلب الحلال وترك

و نگهبانی مر ایشان را هرگاه که صاف کردند لقمها و کوشیدند در خواستن حلال و گذاشتن

الحرام والشبهة حماهم الله تعالى عما يكرهونه من المطاعم

حرام و شبهه نگهداشت ایشان را خدای تعالی از چیزیکه میدانند آنرا از خوردنیها

فذبّ عنهم في معرفة ذلك وكفاهم مؤنة التفتيش والتنقير

پس دور کرد خدای از ایشان در شناختن آن و بسنده شد ایشان را مشقت جستن و کاوش کردن

عن بائع الطعام وكسبه ومعيشته وعن الثمن الذي اشترى

از فروشنده طعام و کسب و معیشت و بهائیکه خریده است

به وأصله وتحصيله من وجه الحلال فجعل ذلك علامة

آن و از اصل آن و پیدا کردن آن طعام از جهت حلال پس گردانید خدای این را نشانه

عندهم في أي وقت رأوها كفوا أيديهم عن تناول الطعام

نزد ایشان در هر وقت که دیدند آن نشانها را باز داشتند دست خود از خوردن طعام

وإذا لم يروها تناولوه هذا في حق هؤلاء السادة الكرام الذين

و چون نمی بینند آن نشانها را میخورند و این نشانها در حق آن پیشوایان بزرگ است که

سبقت إليهم العناية وعمتهم الرعاية وأما الحلال في

پیش شده اند مر ایشان را عنایت خدا و در گرفته است ایشان را رعایت خداوند اما حلال در

حق العوام من المؤمنين فكل ما لا يكون للخلق فيه تبعة ولا

حق عوام از مسلمانان پس هر چیزیست که نباشد مر خلق را دران حق و نه

للشرع عليه مطالبة كما قال سهل بن عبد الله التستري رحمه الله

شرع را برو گرفت و گیر چنانچه گفت سهل تستری رح

تعالى حين سئل عن الحلال قال الحلال هو الذي لا يعصى

وقتیکه پرسیده شد از حلال گفت حلال آنست که نافرمانی کرده نشود

الله فيه وقال مرة أخرى الحلال الصافي الذي لا ينسى الله فيه

خدای را درو و گفت سهل بار دیگر حلال صافی آنست که فراموش کرده نشود خدا را درو

فالحلال حلال بحكم لا حلال عين إذ لو كان حلال عين لم يحل

پس حلال حلال است بحکم خدا نه حلال بوجود از جهت آنکه اگر میبود حلال بوجود هر اینه حلال نمیشد

لأحد أكل الميتة وإذا اشترى الشرطي بماله الحرام طعاما

هر کسی را خوردن مرده و هر وقتیکه خرید داروغه بمال خود که حرام است طعام

حلالا ثم رجع فاستقال البيع فرجع الطعام إلى يد مالكه الأول

حلال را پس باز گردانید بیع را و باز گشت طعام بدست مالک اول

أن لا يجوز أكله للمتورع المؤمن لأنه قد تخلل بينهما حالة

باید روا نباشد آن طعام مر پرهیزگار مومن را زیرا که بدرستی تحقیق در آمده است میان ایشان حالتی

يحرم أكله فيها وهو حصوله في يد الشرطي فلما اتفق المسلمون

حرام میشود خوردن آن طعام در آن وقت و آن وقت پیدا آمدن طعام است در دست داروغه پس هرگاه

على جواز أكل هذا الطعام الذي حصل في ملك الشرطي المشتري

روا بودن خوردن این طعام که پیدا شد در ملک داروغه خرنده

بماله الحرام الذي يحرم أكله عند جميع المسلمين علم أن

بمال حرام خویش که حرام است خوردن آن نزد همه مسلمانان دانسته شد که بدرستی

الحلال والحرام ما كان الشرع حكم به لا نفس العين لأن ذلك

حلال و حرام چیزیست که بوده است که شرع حکم کرده است بآن نه حلال و حرام بذات خود زیرا که حلال

طَعَامُ الْاَنْبِيَاءِ كَمَا جَاءَ بِهٖ فِي الْحَدِيْثِ اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَمِعَ

خود طعام پیغمبران ست چنانچه آمده ست در حدیث شریف بدرستی نبی ص شنید

رَجُلًا يَقُوْلُ اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنِي الْحَلَالَ الْمُطْلَقَ فَقَالَ لَهٗ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

مرد یرا که میگفت ای بار خدای روزی کن مرا حلال پاک پس گفت مر او را پیغمبر ص

ذٰلِكَ رِزْقُ الْاَنْبِيَاءِ اِسْاَلِ اللّٰهَ رِزْقًا لَا يُعَذِّبُكَ عَلَيْهِ وَكَذٰلِكَ

آن روزی پیغمبران ست بلکه بخواه از خدای تعالی روزی که عذاب نکند ترا بران و همچنین

فِي الشَّرْعِ مَنِ اتَّجَرَ مِنْ اَهْلِ الذِّمَّةِ وَالْيَهُوْدِ وَالنَّصٰرٰى وَالْمَجُوْسِ

در شرع ست کسی که سوداگری کند از کافران ذمی که یهود و نصاری و مجوس اند

فِي الْمُحَرَّمَاتِ مِنَ الْخَمْرِ وَالْخِنْزِيْرِ وَلِيْنَا بِهِمْ بَيْعَهَا وَاَخَذْنَا مِنْهُمْ

در چیزهای حرام از شراب و خوک والی میکنیم ایشان را بآنها پس میگیریم از ایشان

الْعُشْرَ مِنْ اَثْمَانِهَا وَرُوِيَ ذٰلِكَ عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رض فَقَالَ

ده یک حصه از بهای آنها و روایت کرده شده ست از عمر خطاب پس گفت

وَلُّوْهُمْ بَيْعَهَا وَخُذُوا الْعُشْرَ مِنْ اَثْمَانِهَا فَاِذَا اُخِذَ الْعُشْرُ مِنْهُمْ

والی کنید ایشان را بفروختن آنها و بگیرید دهم حصه بهای آنها پس وقتیکه گرفته میشود دهم حصه از ایشان

فَمَا يُصْنَعُ بِهٖ اَلَيْسَ يَنْتَفِعُ بِهِ الْمُسْلِمُوْنَ فَلَوْ كَانَ الْحَلَالُ حَلَالَ

پس چه کرده میشود بآن آیا نمیگیرند نفع بآن عشر مسلمانان پس اگر میبود حلال حلال

الْعَيْنِ لَمَا جَازَ اَخْذُ ذٰلِكَ لِاَنَّ الْخَمْرَ وَالْخِنْزِيْرَ وَثَمَنَهَا حَرَامٌ وَ

بذات خود پس هرآینه روا نمیشد گرفتن آن عشر زیرا که شراب و خوک و بهای ایشان حرام ست و

اُحِلَّ ذٰلِكَ لِدُخُوْلِ الْيَدِ وَالْعَقْدِ كَمَا قِيْلَ بَيْنَ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ يَدٌ

حلال گردانیده شد آنرا از جهت درآمدن دست و عقد بیع چنانچه گفته شده ست فرق میان حلال و حرام دست

فَمَنْ اَخَذَ الشَّرْعَ فِي يَدِهٖ مِصْبَاحًا فَاَخَذَ بِهٖ وَاَعْطٰى بِهٖ وَلَمْ يَتَاَوَّلْ

پس کسی که گرفت شرع را در دست خود چراغ پس گرفت به شرع و داد بآن و تغیر نداد

فِيْهِ وَلَمْ يَخْرُجْ عَنْهُ فَاَخَذَ مَا اَذِنَ لَهُ الشَّرْعُ وَاَعْطٰى مَا اَذِنَ

در شرع و نه برآمد از آن پس گرفت چیزیکه فرمود مر او را شرع و داد چیزیکه فرموده بود

لَهُ الشَّرْعُ فِيْهِ وَصَارَ جَمِيْعُ تَصَرُّفَاتِهٖ بِالشَّرْعِ اَكَلَ الْحَلَالَ

مر او را شرع در آنجی و گشت همه تصرفات او بشرع خوردن حلال را

بِالشَّرْعِ وَلَيْسَ عَلَيْهِ طَلَبُ الْحَلَالِ الْمُطْلَقِ وَالْعَيْنِ اِذْ ذَاكَ لَا

بشرع و نیست واجب بر وی خواستن حلال پاک و حلال بذات خود زیرا که آن

يَكَادُ يُدْرِكُ اِلَّا اَنْ يَشَاءَ اللّٰهُ اَنْ يُكْرِمَ بِهٖ بَعْضَ اَوْلِيَائِهٖ وَاَصْفِيَائِهٖ

نزدیک نیست که دریافته شود مگر آنکه میخواهد خدای اینکه کرم کند بآن بعض دوستان خود را و برگزیدگان خود را

۳۵۵

تمت اللغات من عینه والله اعلم بالصواب ۱۲

وَمَا ذٰلِكَ عَلَى اللّٰهِ بِعَسِيْرٍ فَالنَّاسُ فِي الطَّعَامِ عَلٰى ثَلَاثَةِ اَضْرُبٍ

و نیست آن بر خدا دشوار پس مردم در طعام سه گونه اند

مُتَّقٍ وَوَلِيٌّ وَبَدَلٌ عَارِفٌ فَحَلَالُ الْمُتَّقِيْ مَا لَيْسَ لِلْخَلْقِ عَلَيْهِ

یکے پرہیزگار ست و یکے ولی و یکے بدل عارف ست پس حلال پرہیزگار چیزیست کہ نیست مر خلق را در او

تَبِعَةٌ وَلَا لِلشَّرْعِ عَلَيْهِ مُطَالَبَةٌ وَطَعَامُ الْوَلِيِّ الْحَقِّ الَّذِيْ هُوَ

حق و نہ شرع را بر او خواہش و طعام ولی محقق کہ پرہیزگار ست

الزَّاهِدُ زَائِلُ الْهَوٰى مَا لَيْسَ فِيْهِ الْهَوٰى بَلْ هُوَ مُجَرَّدٌ بِاَمْرِهٖ وَطَعَامُ

دور شدہ ست از ہوائے نفس چیزیست کہ نیست در او ہوائے نفس بلکہ آن محض فرمودہ خدا ست و طعام

الْبَدَلِ الَّذِيْ هُوَ الْعَارِفُ الْمَفْعُوْلُ فِيْهِ زَائِلُ الْاِرَادَةِ كَرَةِ

بدل کہ او عارف ست و کار کردہ شدہ ست در او دور شوندہ ست خواہش او

الْقَدَرِ مَا لَمْ تَكُنْ لَهٗ فِيْهِ هِمَّةٌ وَلَا اِرَادَةٌ بَلْ فَضْلٌ كُلُّهٗ مِنَ اللّٰهِ

تقدیر الٰہی ہست کہ نبودہ ست در او قصد و خواہش بلکہ فضل ست ہمہ او را از خدائے

عَزَّ وَجَلَّ يَرْزُقُهٗ وَيَدُلُّهٗ وَيُرَبِّيْهِ بِقُدْرَتِهِ الشَّامِلَةِ وَمِنَّتِهٖ

روزی میدہد او را و رہبری میکند و تربیت میکند او را بقدرت خود کہ در گیرندہ ست و نعمت

الْعَامَّةِ وَمَشِيَّتِهِ النَّافِذَةِ كَالطِّفْلِ الرَّضِيْعِ فِيْ حِجْرِ اُمِّهٖ

کہ عام ست و خواہش او کہ روندہ ست ہمچو بچہ شیر خوارہ در کنار مادر

الشَّفِيْقَةِ فَمَا لَمْ يَتَحَقَّقْ لَهُ الْمَقَامُ الْاَوَّلُ لَا يَصِلُ اِلَى الْمَقَامِ

مہربان ست پس تا آنکہ درست نشود مر او را مرتبہ اول نمیرسد بسوئے مرتبہ

الثَّانِيْ وَمَا لَمْ يَتَحَقَّقْ لَهُ الْمَقَامُ الثَّانِيْ لَا يَصِلُ اِلَى الْمَقَامِ الثَّالِثِ

ثانی و تا پدید نشد مر او را مرتبہ دوئے نمیرسد بسوئے مرتبہ سوئے

فَطَعَامُ الْمُتَّقِيْ شُبْهَةٌ فِيْ حَقِّ زَائِلِ الْهَوٰى وَطَعَامُ زَائِلِ الْهَوٰى شُبْهَةٌ

پس طعام پرہیزگار شبہ ست در حق آنکہ دور شوندہ ست ہوای نفس و طعام دور شدہ ہوا شبہ ست

فِيْ حَقِّ زَائِلِ الْاِرَادَةِ وَالْهِمَّةِ كَمَا قِيْلَ سَيِّئَاتُ الْمُقَرَّبِيْنَ حَسَنَاتُ

در حق دور شدہ خواہش و قصد چنانچہ گفتہ شدہ بدیہائے نزدیکان نیکیہائے

الْاَبْرَارِ فَطَعَامُ الشَّيْخِ مُبَاحٌ لِلْمُرِيْدِ وَطَعَامُ الْمُرِيْدِ حَرَامٌ فِيْ حَقِّ

نیکوکاران ست پس طعام شیخ مباحت برائے مرید و طعام مرید حرام ست در حق

الشَّيْخِ لِصَفَاءِ حَالَتِهٖ وَنَزَاهَةِ رُتْبَتِهٖ وَعُلُوِّ مَنْزِلَتِهٖ وَقُرْبِهٖ مِنْ

شیخ از جہت صاف بودن حال او و پاک بودن مرتبہ او و بلند بودن جائے او و نزدیک بودن او از

رَبِّهٖ عَزَّ وَجَلَّ وَمِنْ دَقَائِقِ الْوَرَعِ مَا نُقِلَ عَنْ كَهْمَسٍ اَنَّهٗ قَالَ اَذْنَبْتُ

حق و از باریکیہای پرہیزگاری چیزیست کہ نقل کردہ شدہ ست از کہمش آنکہ گفت گناہ کردم

۳۵۶

ذَنْبًا وَأَنَا أَبْكِيْ عَلَيْهِ مُنْذُ أَرْبَعِيْنَ سَنَةً وَذٰلِكَ أَنَّهُ زَارَنِيْ

یک گناہ پس گریہ میکنم بر و مدت چہل سال و آن این است کہ زیارت کرد مرا

أَخٌ لِّيْ فَاشْتَرَيْتُ بِدَانِقٍ سَمَكَةً مَشْوِيَّةً فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ أَكْلِهَا

برادر من پس خریدم بیک دانق یعنی شش درہم ماہے بریان را پس چون فارغ شد از خوردن آن

أَخَذْتُ قِطْعَةَ طِيْنٍ مِنْ جِدَارِ جَارٍ لِّيْ حَتّٰى غَسَلَ يَدَهُ وَلَمْ أَسْتَحِلَّ

گرفتم یک پارچہ خاک را از دیوار ہمسایہ خود تا شست دست خود را و درخواست نکردم آنرا

لَهُ وَقِيْلَ إِنَّ رَجُلًا كَانَ فِيْ بَيْتٍ بِكِرَاءٍ فَكَتَبَ رُقْعَةً وَأَرَادَ

وگفتہ شدہ است بدرستی مردے بود در خانہ بکرایہ پس نوشت رقعہ را و خواست آنکہ

أَنْ يُتَرِّبَهَا مِنْ جِدَارِ الْبَيْتِ فَخَطَرَ بِبَالِهِ أَنَّ الْبَيْتَ بِالْكِرَاءِ

آلودہ کند اورا از دیوار خانہ پس گذشت بدل اینکہ خانہ کرایہ است

ثُمَّ أَنَّهُ خَطَرَ بِبَالِهِ أَنْ لَا خَطَرَ لِهٰذَا فَتَرَّبَ الْكِتَابَ فَسَمِعَ هَاتِفًا

پس گذشت بدل او کہ نیست خطر مر آنرا پس خاک آلودہ ساخت کتاب را پس شنید

يَقُوْلُ سَيَعْلَمُ الْمُتَخَفِّفُ بِالتُّرَابِ مَا يَلْقٰى غَدًا مِنْ طُوْلِ الْحِسَابِ

کہ میگفت زود بدانستن خواہد دانست سبک دانندہ خاک را چیزے کہ مے بیند از فردا از درازے حساب

وَرُئِيَ عُتْبَةُ الْغُلَامِ يَتَصَبَّبُ عَرَقًا فِي الشِّتَاءِ فَقِيْلَ لَهُ فِيْ

و دیدہ شد عتبہ را کہ میریزد خوے او را در زمستان پس گفتہ شد مر او را در

ذٰلِكَ فَقَالَ إِنَّهُ مَكَانٌ عَصَيْتُ فِيْهِ رَبِّيْ فَسُئِلَ عَنْهُ فَقَالَ

این سلہ پس گفت عتبہ بدرستی آن جاے است نافرمانی کردہ ام بپروردگار را پس پرسیدہ شد از آن

كَشَطْتُ مِنْ هٰذَا الْجِدَارِ قِطْعَةَ طِيْنٍ غَسَلَ الضَّيْفُ يَدَهُ بِهَا

عتبہ برکندم ازین دیوار پارچہ خاک برائے مہمان خود شست دست خود با آن خاک

وَلَمْ أَسْتَحِلَّ صَاحِبَهُ وَقِيْلَ إِنَّ الْإِمَامَ أَحْمَدَ بْنَ حَنْبَلٍ رَحِمَهُ اللّٰهُ

و درخواست نکردم خداوند آنرا وگفتہ شدہ است بدرستی امام احمد حنبل رحمۃ اللہ علیہ

رَهَنَ سَطْلًا لَهُ عِنْدَ بَقَّالٍ بِمَكَّةَ فَلَمَّا أَرَادَ فَكَّهُ أَخْرَجَ

گرو داشت طشت خود را نزد بقال در مکہ پس ہرگاہ کہ خواست خلاص کردن برآورد

الْبَقَّالُ إِلَيْهِ سَطْلَيْنِ وَقَالَ خُذْ أَيَّهُمَا لَكَ فَقَالَ الْإِمَامُ أَحْمَدُ

بقال بسوے امام دو طشت وگفت بگیر ہر کدام ازین دو کہ مر تراست پس گفت امام

أَشْكَلَ عَلَيَّ سَطْلِيْ فَهُوَ لَكَ وَالدَّرَاهِمُ لَكَ فَقَالَ الْبَقَّالُ سَطْلُكَ

پوشیدہ است بر من طشت من و دراہم مر تراست پس گفت بقال طشت تو

هٰذَا وَإِنَّمَا أَرَدْتُ أَنْ أُجَرِّبَكَ فَقَالَ لَا آخُذُهُ وَمَضٰى وَتَرَكَ

اینست و جز این نیست کہ خواستم آنکہ آزمایم ترا پس گفت امام نمیگیرم طشت را و گذاشت طشت را

٣٥٧

السَّطْلَ عِنْدَهٗ وَقِيْلَ اِنَّ رَابِعَةَ الْعَدَوِيَّةَ رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَيْهَا خَاطَتْ

طشت را نزد بقال و گفته شده است که رابعه عدویه رح دوخت

شَقًّا فِيْ قَمِيْصِهَا فِيْ ضَوْءِ مَشْعَلَةٍ سُلْطَانِيَّةٍ فَفَقَدَتْ قَلْبَهَا

پاره‌گے را که بود در پیراهن او در روشنی مشعله سلطانیه پس گم کرد رابعه دل خود را

زَمَانًا حَتّٰى تَذَكَّرَتْ ذٰلِكَ فَشَقَّتْ قَمِيْصَهَا فَوَجَدَتْ قَلْبَهَا وَ

چندے تا آنکه یاد کرد و وحش را پس درید پیراهن خود را پس یافت دل خود را و

رَاٰى سُفْيَانَ الثَّوْرِيَّ رح فِي الْمَنَامِ وَلَهٗ جَنَاحَانِ يَطِيْرُ بِهِمَا فِي الْجَنَّةِ

دید سفیان ثوری را در خواب و حالیکه مر او را دو بال است که میپرد بآنها در بهشت

مِنْ شَجَرَةٍ اِلٰى شَجَرَةٍ فَقِيْلَ لَهٗ بِمَ نِلْتَ هٰذَا قَالَ بِالْوَرَعِ وَكَانَ

از درختے بسوے درختے پس گفته شد او را بچه رسیدے بدین مرتبه گفت به پرهیزگاری و بود

حَسَّانُ بْنُ اَبِيْ سِنَانٍ لَا يَنَامُ مُضْطَجِعًا وَلَا يَاْكُلُ سَمِيْنًا

حسان خواب نمیکرد به پهلو و نمیخورد چرب

وَلَا يَشْرَبُ بَارِدًا سِتِّيْنَ سَنَةً فَرُئِيَ فِي الْمَنَامِ بَعْدَ مَا مَاتَ

و نمی نوشید سرد مدت شصت سال پس دیده شد در خواب پس از آنکه مرد

فَقِيْلَ لَهٗ مَا فَعَلَ اللّٰهُ بِكَ قَالَ خَيْرًا اِلَّا اَنِّيْ مَحْبُوْسٌ عَنِ الْجَنَّةِ

پس گفته شد مر او را چه کرد خدا بتو گفت نیکو مگر آنکه من دربندم از بهشت

بِاِبْرَةٍ اِسْتَعَرْتُهَا فَلَمْ اَرُدَّهَا وَكَانَ لِعَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ زَيْدٍ غُلَامٌ

بواسطه سوزن که عاریت گرفته بودم و باز نداده‌ام و بود مر عبد الواحد را غلامے

خَدَمَهٗ سِنِيْنَ وَتَعَبَّدَ اَرْبَعِيْنَ سَنَةً وَكَانَ فِيْ اِبْتِدَاءِ اَمْرِهٖ

که خدمت کرده بود مر او را چند سال و عبادت کرده بود چهل سال و بود در ابتداے کار

كَيَّالًا فَلَمَّا مَاتَ رُئِيَ فِي الْمَنَامِ فَقِيْلَ لَهٗ مَا فَعَلَ اللّٰهُ بِكَ قَالَ

پیمانه کننده غله پس هرگاه مرد غلام دیده شد در خواب پس گفته شد او را چه کرد خداے تعالی بتو گفت

خَيْرًا غَيْرَ اَنِّيْ مَحْبُوْسٌ عَنِ الْجَنَّةِ وَقَدْ اُخْرِجَ عَلَيَّ مِنْ غُبَارِ

نیکو مگر آنکه بند کرده شده‌ام از بهشت و بتحقیق برآورده شده است بر من از گرد

الْقَفِيْزِ اَرْبَعِيْنَ قَفِيْزًا وَمَرَّ عِيْسٰى عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَقْبَرَةٍ فَنَادٰى

پیمانه چهل پیمانه و گذشت عیسے ع بگورستان پس فریاد

رَجُلًا مِنْهُمْ فَاَحْيَاهُ اللّٰهُ تَعَالٰى فَقَالَ مَنْ اَنْتَ فَقَالَ كُنْتُ حَمَّالًا

مردے را از ایشان پس زنده ساخت خداے تعالے آنرا پس گفت مر او را کیستی گفت بودم بارکش

اَنْقُلُ لِلنَّاسِ فَنَقَلْتُ يَوْمًا لِاِنْسَانٍ حَطَبًا فَكَسَرْتُ مِنْهُ خِلَالًا

که میبردم آدمیان را پس بردم روزے براے مردے هیمه را پس شکستم از و چوبه را

تحللت به فانا مطالب منذ مت فصل لا يتم الورع

حلال کردم بآن پس من طلب کرده شده ام بآن از آن هنگام که مرده ام درست نمیشود پرهیزگاری

الا ان ترى عشرة اشياء فريضة على نفسه اولها حفظ

مگر آنکه ببیند ده چیز را فریضه بر نفس خود نخستین ایشان نگاه داشتن

اللسان من الغيبة لقوله تعالى ولا يغتب بعضكم بعضا

زبان است از غیبت از جهت فرموده خدای تعالی که غیبت نکند بعضی از شما بعضی را

والثاني الاجتناب عن سوء الظن لقوله تعالى اجتنبوا

و دوم پرهیز کردن از بدگمانی است پرهیز کنید

كثيرا من الظن ان بعض الظن اثم ولقوله صلى الله عليه اياكم

بسیار از گمان بد بدرستی که گمان بد گناه است و از جهت فرموده پیغمبر دور باشید

والظن فانه اكذب الحديث والثالث الاجتناب عن السخرية

از گمان بد پس بدرستیکه گمان بد دروغ ترین سخنان است و سوم پرهیز کردن از مسخره است

لقوله تعالى لا يسخر قوم من قوم والرابع غض البصر عن

از جهت قول خدای تعالی مسخره نکند گروهی از گروهی و چهارم پوشیدن چشم است از

المحارم لقوله تعالى قل للمؤمنين يغضوا من ابصارهم

حرامها از جهت قول خدای بگو ای محمد مسلمانان را که بپوشند پاره ای چشمهای خود

والخامس صدق اللسان لقوله تعالى واذا قلتم فاعدلوا

و پنجم راستی زبان است از جهت قول خدای تعالی و وقتیکه بگوئید پس راست گوئید

يعني فاصدقوا والسادس ان يعرف منة الله تعالى عليه

یعنی راست بگوئید و ششم آنکه بداند منت خدای را بر خود

لكيلا يعجب بنفسه لقوله تعالى بل الله يمن عليكم ان

تا شگفت نکند بر خود از جهت قول خدای تعالی بلکه خدای تعالی منت نهد بر شما این

هداكم للايمان والسابع ان ينفق ماله في الحق ولا ينفقه

که راه نمود شما را برای ایمان و هفتم آنکه خرج کند مال خود را در راه حق و نه خرج کند

في الباطل لقوله تعالى والذين اذا انفقوا لم يسرفوا ولم

او را در باطل از جهت قول خدای تعالی و آنانکه هرگاه خرج کنند اسراف نمیکنند

يقتروا يعني لم ينفقوا في المعصية ولم يمنعوا من الطاعة

و تنگ دستی نمیکنند یعنی خرج نمیکنند در گناه و باز نمیدارند از طاعت

والثامن ان لا يطلب لنفسه العلو والكبر لقوله تعالى

و هشتم این که نخواهد برای خود بلندی و بزرگی از جهت قول خدا

تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علواً في الأرض

آن سرای آخرت یعنی بهشت میگردانیم مرکسانی را که نمیخواهند سرفرازی در زمین

ولا فساداً والتاسع المحافظة على الصلوات الخمس في مواقيتها

ونه بدی ونهم نگهبانی کردن بر نمازهای پنجگانه در وقتهای آن

بركوعها وسجودها لقوله تعالى حافظوا على الصلوات والصلوة

با رکوع وسجود از جهت قول خدای تعالی نگهدارید نمازها را خاصه نماز

الوسطى وقوموا لله قانتين والعاشر الاستقامة على السنة

میانه یعنی عصر واستاده شوید برای خدا در حال که عبادت کننده اند ودهم استوار بودن براه پیغمبر

والجماعة لقوله تعالى وان هذا صراطي مستقيماً فاتبعوه

وجماعه مسلمانان از جهت قول خدای تعالی بدرستی این راه منست در حال که راست است پس پیروی کنید اورا

ولا تتبعوا السبل فتفرق بكم عن سبيله فصل ويجوز ان

وپیروی مکنید راه ها را پس پراگنده کند شما را از راه خدا درواست بازگشتن

يتوب عن بعض الذنوب دون بعض اذا لم يمكنه التوبة

از پاره گناهان نه از پاره گناه چون نتواند باز گشت کردن

عن جميعها في حالة واحدة مثل ان يتوب عن الكبائر دون

از همه گناهان در یکوقت مانند آنکه بازگشت کند از گناهان بزرگ نه از

الصغائر لعلمه ان الكبائر اعظم عند الله واجلب

گناهان خورد از جهت دانستن او آنکه کبایر بزرگست نزد خدا وبا شکوه اند ورکننده

لسخطه ومقته والصغائر دونها في الرتبة اذ هي اقرب

مرغضب خدای را ودشمنی او را وگناهان صغیره فرود اند از کبیره در مرتبه از جهت آنکه آن صغیره

الى تطرق العفو اليها فلا يستحيل ان يتوب عن الاعظم

بسوی راه یافتن بخشش خدا بسوی آنها پس محال نیست آنکه بازگشت کند از گناه بزرگ

ثم اذا قوي الايمان واليقين في قلبه وظهرت انوار الهداية

پس ترک چون قوت میگیرد ایمان ویقین در دل او وهویدا میشود نورهای هدایت

وانشرح صدره للانابة الى الله تعالى ترك حينئذ جميع

وگشاده میشود سینه او از برای بازگشت بسوی خدا میگزارد آن هنگام همه

الصغائر ودقائق الزلات والشرك الخفي وذنوب القلوب

گناه صغیره را وباریکهای گناهان وشرک پنهان وگناه دل را

اجمع ومعاصي الحالات والمقامات بعد ذلك كلما رفع

همه وگناهای حالهای ومقامها را پس از آن همه وقتی

۳۶۰

إلى حالةٍ ومقامٍ كان هناك ما يأتي وما يذر أمرٌ ونهيٌ يعرفه

بسوی حالتی ومقامی که بود آنجا چیزی که می آرد و می گذارد امر ونهی شناسد این

كلُّ ذائقٍ لهذا الأمر وسالكٍ لهذه الطريقة ومخالطٍ لأهلها

هر چشنده مر این حالت را و رونده این راه را و آمیزنده مر اهل آن حال را

فلا يأخذ الناس في أول وهلةٍ بما هو منتهى الأمر إنما بُعثتم

پس نگیرد مردم را در نخست کار بچیزی که او نهایت کار است جز این نیست که فرستاده شده

ميسّرين ولم تُبعثوا معسّرين ولا منفّرين إن هذا الدين

آسان گیرنده و نفرستاده شده اید دشوار گیرنده و نه کسی را رماننده بدرستی این دین

متينٌ فأوغل فيه برفقٍ فإن المنبتّ أي المنقطع لا طريقًا

استوار است پس فرود رود بنرمی پس بدرستی بریده شده نه راه رفت

سلك ولا ظهرًا أبقى ومثل أن يتوب عن بعض الكبائر

ونه پشت باقی گذاشت از آنش و مانند آنکه توبه کند از بعضی کبایر

دون بعضٍ لعلمه أن بعضها أشدّ من البعض عند الله و

نه از بعضی از جهت دانستن او آنکه بعض اینها سخت تر است از بعض نزد خدا و

أغلظ عقوبةً وأبلغ كالذي يتوب عن القتل والنهب و

سخت تر است از روی عذاب و قوی تر است چنانچه کسی که توبه میکند از کشتن و تاراج کردن و

الظلم للعباد لعلمه أن ديون العباد لا يُترك وما بينه وما

ستم کردن بر بندگان از جهت دانستن او آنکه وامهای بندها گذاشته نمیشود و آنچه میان او

بين الله تعالى يتسارع العفو إليه ومثل أن يتوب عن شرب

و میان خدا است زود می آید بخشش بسوی او و مانند آنکه توبه میکند از نوشیدن

الخمر دون الزنا لعلمه أن الخمر مفتاح الشر فإنه إذا زال

شراب نه از زنا از جهت دانستن او آنکه شراب کلید بدیست پس بدرستی چون زایل

عقله ارتكب جميع المعاصي وهو لا يشعر بها من القذف و

عقل او میکند همه گناهها را و او آگاه نیست از تهمت زنا کردن و

السبّ والكفر بالله والزنا والقتل والنصب لأن الخمر مجمع

دشنام دادن و نسبت کفر کردن بخدا و زنا کردن و کشتن و کشیده گرفتن زیرا که بدرستی شراب جمع

المعاصي وأمّها وأصلها وكمن يتوب عن صغيرةٍ أو صغائر

گناهان است و مادر آنها و بیخ آنهاست و چنانچه کسی که توبه کند از یک گناه صغیره یا از

وهو مصرٌّ على كبيرةٍ مثل أن يتوب عن الغيبة أو عن النظر

و حال آنکه او دلیر است بر گناه کبیره مانند اینکه توبه میکند از غیبت کردن یا از نظر کردن

إلى المحرم وهو مصر على شرب الخمر لشدة ضراوته بالخمر

بسوی حرام وحال آنکه او دلیرست بر نوشیدن خمر از جهت سختی عادة او بشراب

ولهجه بها وتعوده لها وتسويل نفسه بأنه مداوي مرضه

واز جهت سخت حریص داشتن او بآن شراب وعادت گرفتن او مر شراب را واراستن نفس او آنرا که او دواکننده بیماری

بها وقد أمرنا باستعمال الدواء وتزيين الشيطان له ذلك و

بشراب وتحقیق فرموده شده ایم ما بکار بردن دارو واز جهت زیبا کردن شیطان شراب را

تحسينه وقوة شهوته فيها لما في شربها من السرور والفرح

نیکو نمودن را از جهت سخت بودن آرزو در شراب زیرا که در نوشیدن آن خرمی وشادی است

وذهاب الهموم وصحة الجسم على زعمهم وذهول عن بوائقها

ورفتن غمها وتندرستی تن است بر گمان ایشان واز جهت فراموشکار بودن از هلاکتها

وعاقبتها والغفلة عن عقوبة الله لأجلها وفساد الدين و

واخرت آن وغافل شدن از عذاب خدا مراورا از جهت شراب از برهم شدن دین و

الدنيا بها لأنها سبب زوال العقل الذي به انتظام أمر الدين

دنیا بآن زیرا که بدرستی شراب سبب ودرشدن عقل است که باو وابسته کار دین

والدنيا وإنما قلنا أنه تصح التوبة عن بعض هذه الذنوب

ودنیاست وجز این نیست که گفتیم اینکه درست است توبه کردن از پاره گناهان

دون بعض لأنه لا يخلو كل مسلم من جمع بين طاعة الله ومعصيته

نه از پاره زیرا که بدرستی خالی نیست که همه مسلمانان از جمع کردن میان فرمانبرداری کردن خدا و

في الأحوال كلها وإنما يتفاوتون في الحالات وعظم الذنوب

مراورا در حالها جز این نیست که گوناگون اند در حالها خرد وبزرگی گناه

وصغرها على قرب أحوالهم من الله وبعدها فإذا قال الفاسق

وخردی آنها در حال نزدیکی نزدیکی حالهای ایشان از خدا ودوری آن احوال پس اگر گفت فاسق

إن تهزني الشيطان بواسطة غلبة الشهوة في بعض المعاصي

اگر غلبه کند شیطان بواسطه بسیاری آرزو در بعضی گناهان

فلا ينبغي لي أن أرخي العنان وأخلع العذار بالكلية

پس نمی سزد مرا اینکه سست کنم لگام را ودور کنم ننگ را بتمامی

فأنمرج في المعاصي بل أجاهد فيما يخف علي من ترك بعض

پس گرد هم خود را در گناهها بلکه کوشش میکنم در چیزی که سبکست بر من از گذاشتن بعض

المعاصي فأتركها فيكون قهري لبعض ذلك كفارة لبعض

گناهها پس میگذارم آنرا پس میباشد قهر کردن من بر نفس بر بعض گناه را دور کردن بعض

الباقي ولعل الله يراني أخافه في بعض معاصيه وأتركها لأجله

باقی را و امیدوارم خدا ابیند مرا که میترسم او را در بعض گناهها و میگذارم آنها را از برای او

وأجاهد نفسي وشيطاني في تركها فيعينني ويوفقني ويحول

و جنگ میکنم نفس خود را و شیطان خود را در گذاشتن آنها پس یاری کند مرا خدا و توفیق دهد مرا و پرده

بيني وبين بقية المعاصي برحمته ولو لم يكن الأمر على ما قلنا

میان من و میان باقی گناهان را بمهربانی خود و اگر نمی بود کار بر وجهی که گفتیم

لما صحت صلوة كل فاسق ولا صومه ولا زكوته ولا حجه ولا

هرآئینه درست نمیشد نماز هر گناهکار و نه روزه و نه زکوة و نه حج و نه

شيء من الطاعات بأن تقول له أنت فاسق خارج من طاعة

هیچ چیز از بندگیها باینکه گفته شود مر او را تو گناهگار هستی بیرون از فرمان

الله بفسقك تخالف لأمره تعبد لك هذه لغير الله تعالى

خدا بگناه خود مخالف فرموده او پس بندگی تو مر غیر خدا را است

فإن زعمت أنها لله عز وجل فاترك الفسق فإن أمر الله فيه واحد

پس اگر گمان داری که آن بندگی خدا راست پس بگذار گناه را پس بدرستی کار خدا یکیست

ولا يتصور أن تقصد بصلاتك لتقرب إلى الله ما لم تتقرب

صورت نمی بندد اینکه قصد کنی بنماز خود نزدیکی بسوی خدا تا آنکه نزدیک نشوی

بترك الفسق وهذا محال لا يقال فما هذا إلا بمثابة من عليه

بگذاشتن گناه و این دشوار است که گفته نمیشود پس نیست این مگر مانند کسی که بر او

ديناران لرجلين وهو قادر على الأداء إليهما فأدى أحد

دینار است مرد و مرد را و آن توانا است بر رسانیدن بسوی ایشان پس رسانید یکی

الدينارين إلى أحدهما وجحد الآخر وحلف عليه مع علمه ذلك

دو دینار بسوی یکی از آن دو مرد و منکر شد دیگری را و سوگند خورد بر انکار با وجود دانستن آن دینار را

وتحققه له فلا شك أن ذمته بريئة مما قد أدى ومشغلة

و یقین داشتن او مر او را پس هیچ گمان نیست اینکه ذمه او پاک گشت از چیزیکه برسانید و [illegible]

بما جحد وأبى فكذلك من أطاع الله تعالى في بعض أوامره

بچیزیکه انکار کرد و ابا آورد و پس همچنین کسیکه فرمانبرداری کرد خدا را در بعض فرموده او

مطيع له بطاعته وإذا عصاه في بعض نواهيه عاص له بمعصيته

مطیع است مر او را بسبب بندگی او و چون نافرمانی کرد در بعض نافرموده او گناهگار است مر او را بگناه

فهو مليء ناقص الإيمان طائع بطاعته مخالف له بمخالفته

پس آن مسلمان [illegible] کم است ایمان او فرمانبردار است به بندگی خود گناهکار است بمخالفت کردن

وهذا هو دأب كل مخلط في أمر دينه إلى أن يبلغ إلى حال يزول

واین ست روش هر کسی که بهم میکند گناه و کار در دین خود تا اگر میرسد بسوے حالیکه دور میشود

هواه فينقطع عنه جميع المعاصي إلا من شاء الله أن يقضي عليه

خواهش او پس دور میشود از وی همه گناها مگر کسیکه خواسته است خدا اینکه حکم کند بر آن

بها إذ لا عصمة لنا ويتوب الله على من تاب ويتفضل بالرحمة

گناه زیرا که نگاهدارنده نیست مارا و رحمت خدا بر آنکس که توبه کرده است و فضل میکند خدا برحمت

على من أناب فصل في ذكر الأخبار والآثار الواردة في التوبة

بر کسیکه بازگشت بسوے او در یاد کردن خبرها و حدیثها که آینده اند در توبه

قال جابر بن عبد الله رض خطبنا رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم الجمعة

گفت جابر خطبه خواند مارا رسول ۴ روز جمعه

فقال أيها الناس توبوا إلى الله قبل أن تموتوا وبادروا بالأعمال

پس گفت ای مردم بازگردید بسوے خدا پیش از مردن و شتابید بکارها

الصالحة قبل أن تشتغلوا وصلوا الذي بينكم وبين ربكم

نیک پیش از آنکه بازداشته شوید و بپیوندید آنرا که میان شما و پروردگار شما اند

تسعدوا وأكثروا الصدقة ترزقوا وأمروا بالمعروف تحصنوا

سعادتمند شوید و بسیار کنید از صدقه روزے داده میشوید و امر نمایید به نیکی در پناه داشته میشوید

وانهوا عن المنكر تنصروا وكان النبي صلى الله عليه وسلم كثيرا ما يقول

و باز دارید از بدی یاری داده شوید و بود پیغمبر خدا بسیار میگفت

اللهم اغفر لي وتب علي إنك أنت التواب الرحيم وقال

اے بار خدایا بخش و رحمت کن بدرستی تو توبه پذیرنده رحمت کننده وگفت

صلى الله عليه وسلم إن إبليس حين أهبط إلى الأرض قال وعزتك وجلالك لا أزال

پیغمبر ۴ بدرستی شیطان وقتیکه فرود آورده شد از بهشت بسوے زمین گفت سوگند است بعزت

أغوي ابن آدم ما دام الروح في جسده فقال الرب وعزتي

گمراه میکنم آدمیانرا تا آنکه که جان در تن او هست پس گفت پروردگار سوگند است بعزت

وجلالي لا أمنعه التوبة ما لم يغرغر بنفسه وعن محمد

و بزرگی خود که باز نمیدارم اورا از توبه تا آنکه گلو بند نشده است از توبه خود نقل است از محمد

بن عبد الله السلمي رحمه الله أنه قال جلست إلى نفر من أصحاب

آنکه بدرستی گفت نشستم بسوے جماعتی از یاران

رسول الله صلى الله عليه وسلم بالمدينة فقال رجل منهم سمعت رسول

رسول ۴ در مدینه پس گفت مردے از ایشان شنیدم رسول ۴

اللهِ صلى الله عليه وسلم يقولُ من تابَ قبلَ موتِه بنصفِ يومٍ تابَ اللهُ

که میگفت کسیکه توبه کرد پیش از مرگ خود به نیمروز باز میگردد در حق او برحمت

عليه وقال الآخرُ سمعتُ رسولَ اللهِ صلى الله عليه وسلم يقولُ من تابَ

برو و گفت مردی دیگر شنیدم پیغمبر خدا را که میگفت کسی که توبه کرد

قبلَ الغرغرةِ تابَ اللهُ عليه وعن محمدِ بنِ مطرفٍ رحمةُ اللهِ

پیش از گلو بند شدن رحمت میکند خدا برو و نقلست از محمد بن مطرف رح

عليه أنه قالَ يقولُ اللهُ تعالى ويحَ ابنِ آدمَ يذنبُ الذنبَ

اینکه گفت میگوید خدای تعالی رحمت است فرزند آدم را گناه میکند

فيستغفرُني فأغفرُ له ويحَه ثمَّ يعودُ فيستغفرُني فأغفرُ له

پس آمرزش میخواهد مرا پس می بخشم مرا او را پس باز میگردد بسوی گناه پس آمرزش میخواهد پس

ويحَه لا هو يتركُ ذنبَه ولا هو ييأسُ من رحمتي أشهدُكم إني

رحمت باد او را تا نه میگذارد گناه خود را و نه نا امید شود از رحمت من گواه میکنم شما را بدرستی

قد غفرتُ له وقال أنسٌ رض كانَ رسولُ اللهِ صلى الله عليه وسلم وصحابتُه

که بخشیدم او را و گفت انس رض بود پیغمبر خدا صلعم و یاران او

بعدَ ما أُنزلتْ وأنِ استغفروا ربَّكم ثمَّ توبوا إليه يستغفرونَ

پس از آنکه فرود شد آیه که آمرزش خواهند پروردگار خود را پس توبه کنند بسوی او آمرزش میخواستند

كلَّ يومٍ مائةَ مرةٍ ويقولونَ نستغفرُ اللهَ ونتوبُ إليه وقالَ

هر روز صد بار و میگفتند آمرزش میخواهیم ترا ای بار خدا و توبه میکنیم بسوی تو گفت انس

وجاءَ رجلٌ إلى رسولِ اللهِ صلى الله عليه وسلم فقالَ يا رسولَ اللهِ إني أذنبتُ

آمد مردی بسوی پیغمبر خدا صلعم و گفت ای پیغمبر خدا بدرستیکه من گناه کردم

ذنبًا قالَ صلى الله عليه وسلم استغفرِ اللهَ قالَ إني أتوبُ ثمَّ أعودُ قالَ

گناهی گفت پیغمبر صلعم آمرزش خواه خدای را گفت آن مرد بدرستی توبه میکنم پس باز میگردم گفت

صلى الله عليه وسلم كلما أذنبتَ فتبْ حتى يكونَ الشيطانُ هو الحسيرُ

پیغمبر صلعم هرگاه که گناه کنی پس توبه کن تا آنکه می باشد شیطان همون زیان کار

قالَ يا نبيَّ اللهِ إذًا تكثرُ ذنوبي فقالَ صلى الله عليه وسلم عفوُ اللهِ أكثرُ من

پس گفت ای پیغمبر خدا اکنون بسیار میشود گناهان من پس گفت صلعم بخشش خدای بیشتر است از

ذنوبِك وقالَ الحسنُ رحمةُ اللهِ لا تتمنَّ المغفرةَ من غيرِ

گناهان تو و گفت حسن رحمت خدا را آرزو مدار آمرزش را بغیر

توبةٍ ولا الثوابَ بغيرِ العملِ لأنَّ الغرةَ باللهِ أن تمادى في

توبه و نه ثواب را بی عمل نیک زیرا که مغرور شدن بخدا آنست که فرو روی در

۳۶۵

۵۲

۱۲ تاج اللغات

۱۲

سَخَطِهٖ وَتَتْرُكَ الْعَمَلَ بِمَا يُرْضِيْهِ وَتَتَمَنّٰى عَلَيْهِ الْمَغْفِرَةَ

غضب او و ترک کردن عمل کردن بچیزی که راضی است او از او آرزو میداری بر او آمرزش

تَغُرُّكَ الْأَمَانِيُّ حَتّٰى يَحِلَّ بِكَ أَمْرُهٗ أَمَا سَمِعْتَهٗ يَقُوْلُ وَ

پس فریب میدهد ترا امیدهای بیهوده تا آنکه فرود آید بتو حکم خدا آیا نشنیده کلام خدا را که میگوید

غَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ حَتّٰى جَاءَ أَمْرُ اللّٰهِ وَغَرَّكُمْ بِاللّٰهِ الْغَرُوْرُ وَقَالَ

فریب داد شما را امیدهای بیهوده تا آنکه حکم کند خدا و فریب داد شما را شیطان و گفت

اللّٰهُ تَعَالٰى وَإِنِّيْ لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَاٰمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ

خدا بدرستی من هر آینه بخشنده ام کسی را که توبه کرد و ایمان آورد و عمل نیکو کرد پس

اهْتَدٰى وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ وَرَحْمَتِيْ وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا

راه راست یافت و گفت خدا و رحمت من در گرفته است هر چیز را پس زود بنویسم که آن را

لِلَّذِيْنَ يَتَّقُوْنَ وَيُؤْتُوْنَ الزَّكٰوةَ وَالَّذِيْنَ هُمْ بِاٰيٰتِنَا يُؤْمِنُوْنَ

مر کسانی را که پرهیزگاری میکنند و میدهند زکوة و آنانکه بآیتهای ما ایمان می آرند

فَالطَّمَعُ فِي الرَّحْمَةِ وَالْجَنَّةِ مِنْ غَيْرِ تَوْبَةٍ وَغَيْرِ تَقْوٰى حُمْقٌ وَ

پس امیدوار شدن رحمت حق و بهشت بی توبه و بی پرهیزگاری بیخردی و

جَهْلٌ وَغُرُوْرٌ لِأَنَّهُمَا مُقَيَّدَتَانِ بِهَاتَيْنِ الْاٰيَتَيْنِ وَقَالَ النَّبِيُّ

نادانی است و فریب زیرا که آن رحمت و بهشت مقید اند بآن توبه و تقوی بحکم این دو آیت و گفت نبی

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ مَنْ يَرٰى ذُنُوْبَهٗ كَأَنَّهٗ بِأَصْلِ جَبَلٍ يَخَافُ أَنْ

که مسلمان می بیند گناه خود را چنانستی که به بیخ کوه است میترسد از آنکه

يَقَعَ عَلَيْهِ وَإِنَّ الْفَاجِرَ يَرٰى ذُنُوْبَهٗ كَذُبَابٍ وَقَعَ عَلٰى أَنْفِهٖ فَقَالَ

بیفتد بر و و بدرستی گناهگار می بیند گناه خود را بچون مگس که افتد بر بینی او پس گفت

بِهٖ هٰكَذَا فَطَارَ وَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ الْعَبْدَ لَيُذْنِبُ الذَّنْبَ فَيُدْخِلُهُ

و همچنین پس بپرید و گفت پیغمبر بدرستی بنده گناه میکند پس بدرآرد گناه او

الْجَنَّةَ فَقَالُوْا يَا نَبِيَّ اللّٰهِ وَكَيْفَ يُدْخِلُهُ الْجَنَّةَ قَالَ يَكُوْنُ

او را در بهشت گفتند ای پیغمبر خدا چگونه است گفت پیغمبر میباشد

الذَّنْبُ نُصْبَ عَيْنِهٖ يَسْتَغْفِرُ مِنْهُ وَيَنْدَمُ عَلَيْهِ حَتّٰى يُدْخِلَهُ

گناه در پیش چشم او و آمرزش میخواهد از و و پشیمان میشود بر او تا آنکه می درآید

الْجَنَّةَ وَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمْ أَرَ شَيْئًا أَحْسَنَ طَلَبًا وَلَا أَسْرَعَ إِدْرَاكًا

او را گناه در بهشت و گفت پیغمبر نه بینم چیزی را نیکوتر از روی خواستن و نه شتابنده تر از روی

مِنْ حَسَنَةٍ حَدِيْثَةٍ لِذَنْبٍ قَدِيْمٍ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ

از نیکی نو مر گناه کهنه را بدرستی نیکیها میبرد

السیئات ذلک ذکری للذاکرین وقال صلی الله علیه وسلم اذا اذنب

پند است مر یاد کنندهٔ حق را و گفت پیغمبر چون گناه میکند

العبد ذنبا کانت نکتة سوداء فی قلبه فاذا تاب ونزع

بنده باشد خال سیاه در دل او پس چون توبه کند دست کشد

واستغفر صقل قلبه منها واذا لم یتب ولم یستغفر ولم

و آمرزش خواست صاف شد دل او از گناه و اگر توبه نکرد و دست نکشید

یستغفر کان الذنب علی الذنب والسواد علی السواد حتی یعمی

آمرزش نخواست باشد گناه بر گناه و سیاهی بر سیاهی تا اکه کور شود

القلب فیموت بذلک وهو قوله عز وجل کلا بل ران علی قلوبهم

دل پس بمیرد دل بسبب آن و این است قول خدا چنین نیست بلکه زنگ گرفت بر دلهای ایشان

ما کانوا یکسبون وقال صلی الله علیه وسلم ترک الخطیئة اهون من

چیزی که بوده اند ایشان کار میکردند و گفت پیغمبر گذاشتن گناه آسان تر است از

طلب التوبة فاغتنم غفلة المنیة قال وکان آدم بن زیاد

خواستن باز گشت پس غنیمت شمار غافل شدن مرگ و گفت بود آدم بن زیاد

یقول لینزلن احدکم نفسه انه قد حضره الموت فاستقال

میگفت هر آینه فرود آرد یکی از شما نفس خود را آنکه تحقیق حاضر شده است او را مرگ پس طلب

ربه فاقاله فلیعمل بطاعة الله قیل اوحی الله تعالی الی داود

از حق تعالی پس باز گردانید مرگ را پروردگار او پس باید که عمل کند به بندگی خدا و گفته شده است وحی فرستاد

علیه السلام اتق ان آخذک علی غرة فتلقانی بلا حجة ودخل

بپرهیز ای داود از آنکه بگیرم ترا بر غفلت پس پیش آیی مرا بی حجت و در آمد

بعض الصالحین علی عبد الملک بن مروان فقال له عظنی

بعضی صالحان بر عبد الملک بن مروان پس گفت عبد الملک مر آن صالح را

فقال هل انت علی استعداد لحلول الموت ان اتاک قال

پس گفت آن صالح بعبد الملک آیا هستی تو بر ساختگی برای آمدن مرگ اگر بیاید ترا گفت

لا قال فهل انت مجمع علی التحول عن هذه الحالة الی حالة

نه گفت بعبد الملک پس آیا تو عزم کننده هستی بر برگشتن ازین حال بسوی حال که

ترضاها قال لا قال فهل بعد الموت دار فیها مستعتب

خشنود باشی او را گفت نه گفت بعبد الملک پس آیا هست بعد از موت سرای که در آن خشنودی

قال لا قال فهل تامن الموت ان یاتیک علی غرة قال لا قال

گفت نه گفت بعبد الملک پس آیا امن داری تو از مرگ آنکه بیاید ترا بر غفلت گفت نه گفت

مَا رَأَيْتُ مِثْلَ هٰذِهِ الْخِصَالِ يَرْضٰى بِهَا عَاقِلٌ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

نديدم مانند اين عادتها را راضى شود بهيچ دانا وگفت پيغمبر خدا

اَلنَّدَمُ تَوْبَةٌ وَقَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ اَذْنَبَ ذَنْبًا ثُمَّ نَدِمَ عَلَيْهِ

که پشيمانى توبه است ونيز گفت پيغمبر هر که گناه کرد پس پشيمان گشت برو

فَهُوَ كَفَّارَتُهُ وَقَالَ الْحَسَنُ رح اَلتَّوْبَةُ عَلٰى اَرْبَعِ دَعَائِمَ اِسْتِغْفَارٌ

پس آن پشيمانى دور کننده گناه است وگفت حسن توبه بر چهار ستون است يکى آمرزش خواستن

بِاللِّسَانِ وَنَدَمٌ بِالْقَلْبِ وَتَرْكٌ بِالْجَوَارِحِ وَاِضْمَارُ اَنْ لَّا يَعُوْدَ

بزبان است ودوم پشيمانى بدل است سيوم گذاشتن گناه است باعضاء ودر دل داشتن

وَقَالَ التَّوْبَةُ النَّصُوْحُ اَنْ يَّتُوْبَ ثُمَّ لَا يَرْجِعَ فِيْمَا تَابَ مِنْهُ

وگفت حسن توبه خالص اينست که توبه کند پس باز نگردد در چيزى که توبه است از آن

وَقَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَلتَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَّا ذَنْبَ لَهُ وَالْمُسْتَغْفِرُ

وگفت پيغمبر باز گشتنده از گناه مانند کسى است که نيست گناه مر او را وآمرزش خواهنده

مِنَ الذَّنْبِ وَهُوَ مُقِيْمٌ عَلَيْهِ كَالْمُسْتَهْزِئِ بِرَبِّهِ وَاِنَّ الرَّجُلَ

از گناه در حال آنکه او استاده است بر آن گناه همچون مسخره کننده است بپروردگار خود

اِذَا قَالَ اَسْتَغْفِرُكَ وَاَتُوْبُ اِلَيْكَ ثُمَّ عَادَ ثُمَّ قَالَهَا ثُمَّ عَادَ

چون گفت آمرزش ميخواهم ترا خدايا و توبه ميکنم بسوى تو پس بازگرديد بسوى گناه پس بازگشت کرد

ثَلٰثَ مَرَّاتٍ كُتِبَ فِي الرَّابِعَةِ مِنَ الْكَبَائِرِ وَقَالَ الْفُضَيْلُ بْنُ

سه بار نوشته ميشود در مرتبه چهارم از گناهان کبيره وگفت فضيل عياض

عِيَاضٍ رض كُنْ وَصِيَّ نَفْسِكَ وَلَا تَجْعَلِ الرِّجَالَ اَوْصِيَاءَكَ كَيْفَ

باش وصى نفس خود ومگردان مردم را وصيان خود چگونه

تَلُوْمُهُمْ اَنْ تُضَيِّعُوْا وَصِيَّتَكَ وَقَدْ ضَيَّعْتَهَا فِيْ حَيَاتِكَ وَ

ملامت ميکنى مردم را اگر گم کردند وصيت ترا تحقيق ضايع کرده تو وصيت را در زندگانى خود

اَنْشَدَ بَعْضُهُمْ يَقُوْلُ تَمَتَّعْ اِنَّمَا الدُّنْيَا مَتَاعٌ × وَاِنَّ دَوَامَهَا لَا يُسْتَطَاعُ ×

شعر گفته اند بعض ايشان بهره گير جز اين نيست که دنيا اندک متاعى است و بدرستى هميشگى دنيا

وَقَدِّمْ مَا مَلَكْتَ وَاَنْتَ حَيٌّ × اَمِيْرٌ فِيْهِ مُتَّبَعٌ مُطَاعٌ × وَلَا يَغْرُرْكَ

و پيش بفرست چيزى را که خداوند آنى در حال آنکه تو زنده و فرمان دهنده

مَنْ تُوْصِيْ اِلَيْهِ × فَقَصْرُ وَصِيَّةِ الْمَرْءِ الضَّيَاعُ × وَقَالَ اٰخَرُ ×

وصيت ... ضايع شدن است وگفت شخص ديگر

اِذَا مَا كُنْتَ مُتَّخِذًا وَصِيًّا × فَكُنْ فِيْمَا مَلَكْتَ وَصِيَّ نَفْسِكَ ×

چون بوده تو گيرنده وصى پس شو در چيزى که خداوند آنى وصى نفس خود

سَتَحْصُدُ مَا زَرَعْتَ غَدًا وَتَجْنِي × إِذَا وُضِعَ الْحِسَابُ ثِمَارَ غَرْسِكَ

و سرانجام ست که درو میکنی تو فردا چیزے را که کاشته تو و میچینی تو وقتیکه نهاده شود حساب میوه نهال خود

فَصْلٌ آخَرُ عَنْ أَبِي أُمَامَةَ الْبَاهِلِيِّ رض قَالَ إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

فصل دیگر ست در توبه نقلست از ابی امامه باهلے که گفت بدرستی پیغمبر

قَالَ صَاحِبُ الْيَمِينِ أَمِيرٌ عَلَى صَاحِبِ الشِّمَالِ فَإِذَا عَمِلَ الْعَبْدُ حَسَنَةً

فرمود فرشته بازوے راست فرمان دهنده ست بر فرشته بازوے چپ پس اگر عمل کند بنده نیکے را

كُتِبَ لَهُ صَاحِبُ الْيَمِينِ عَشْرًا وَإِذَا عَمِلَ سَيِّئَةً فَأَرَادَ صَاحِبُ

نوشته میشود برای فرشته بازوے راست ده و هرگاه که عمل کند بنده بدی را اراده میکند صاحب

الشِّمَالِ أَنْ يَكْتُبَهَا قَالَ صَاحِبُ الْيَمِينِ أَمْسِكْ عَنْهُ فَيُمْسِكُ

بازوے چپ که بنویسد آنرا میگوید بازوے راست نگهدار ازان نوشتن خود را پس نگهدارد

عَنْهُ سِتَّ سَاعَاتٍ مِنَ النَّهَارِ أَوْ سَبْعًا فَإِنِ اسْتَغْفَرَ اللهَ تَعَالَى

ازان شش ساعت از روز یا هفت پس اگر آمرزش میخواهد بنده خدا را

مِنْهَا لَمْ يُكْتَبْ عَلَيْهِ شَيْئًا وَإِنْ لَمْ يَسْتَغْفِرْ كُتِبَ عَلَيْهِ سَيِّئَةً

ازان بدی نمی نویسد بر وے چیزے و اگر آمرزش نخواست مینویسد بر وے بدے

وَاحِدَةً وَفِي لَفْظٍ آخَرَ إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا أَذْنَبَ لَمْ يُكْتَبْ عَلَيْهِ حَتَّى

یک و در روایت دیگرست که بنده چون گناه میکند نوشته نمیشود بر وے تا آنکه

يُذْنِبَ ذَنْبًا آخَرَ فَإِذَا اجْتَمَعَتْ عَلَيْهِ خَمْسَةٌ مِنَ الذُّنُوبِ

گناه میکند دیگر پس هرگاه که جمع میشود بر وے پنج گناه

فَإِذَا عَمِلَ حَسَنَةً وَاحِدَةً كُتِبَ لَهُ خَمْسُ حَسَنَاتٍ وَجُعِلَ الْخَمْسُ

پس هرگاه میکند یک نیکی نوشته میشود مر او را پنج نیکی و گردانیده میشود پنج نیکی

بِإِزَاءِ خَمْسِ سَيِّئَاتٍ فَيَصِيحُ عِنْدَ ذَلِكَ إِبْلِيسُ لَعْنَةُ اللهِ عَلَيْهِ

برابر پنج گناه پس میگرداند نزد آن شیطان رانده شده

وَيَقُولُ كَيْفَ لِي أَنْ أَسْتَطِيعَ عَلَى ابْنِ آدَمَ فَإِنِّي وَإِنِ اجْتَهَدْتُ

و میگوید چگونه باشد مرا اینکه طاقت آرم برآدمے پس بدرستی من اگر چه کوشش کنم

عَلَيْهِ يُبْطِلُ بِحَسَنَةٍ وَاحِدَةٍ جَمِيعَ جُهْدِي وَرَوَى يُونُسُ عَنِ

بر وے باطل میکند یک نیکے همه سعی من و روایت کرده ست یونس از

الْحَسَنِ رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَيْسَ مِنْ عَبْدٍ إِلَّا عَلَيْهِ مَلَكَانِ

حسن رض روایت از پیغمبر که گفت نیست هیچ بنده مگر بر وے دو فرشته اند

صَاحِبُ الْيَمِينِ أَمِيرٌ عَلَى صَاحِبِ الشِّمَالِ فَإِذَا عَمِلَ الْعَبْدُ

و بازوے راست فرمان دهنده ست بر بازوے چپ پس هرگاه که عمل کند بنده

السَّيِّئَةَ قَالَ لَهُ صَاحِبُ الشِّمَالِ أَكْتُبُهَا فَيَقُولُ لَهُ صَاحِبُ
بدے میگوید بمر یار دست چپ می‌نویسم آنرا پس میگوید آنرا یار
الْيَمِينِ دَعْهُ حَتَّى يَعْمَلَ خَمْسَ سَيِّئَاتٍ فَإِذَا عَمِلَ خَمْسَ سَيِّئَاتٍ
دست راست بگذار آنرا تا آنکه میکند پنج بدے پس هرگاه که کرد پنج بدے
قَالَ صَاحِبُ الشِّمَالِ أَكْتُبُهَا فَيَقُولُ لَهُ صَاحِبُ الْيَمِينِ دَعْهُ
میگوید یار دست چپ می‌نویسم آنرا پس میگوید آنرا یار دست راست بگذار آنرا
حَتَّى يَعْمَلَ حَسَنَةً فَإِذَا عَمِلَ حَسَنَةً قَالَ لَهُ صَاحِبُ الْيَمِينِ قَدْ
تا میکند یک نیکے پس هرگاه که کرد نیکے میگوید آنرا یار دست راست بتحقیق
أُخْبِرْنَا بِأَنَّ الْحَسَنَةَ بِعَشْرٍ فَتَعَالَ حَتَّى نَمْحُوَ خَمْسًا بِخَمْسٍ وَ
خبر کرده شده ام باینکه یک نیکی بده است پس بیا تا دور کنیم پنج بدے را به پنج نیکے و
نُثْبِتَ لَهُ خَمْسًا مِنَ الْحَسَنَاتِ قَالَ فَيَصِيحُ الشَّيْطَانُ عِنْدَ
نویسیم برای او پنج نیکے گفت پیغمبر پس میگرید شیطان نزد
ذٰلِكَ فَيَقُولُ مَتَى أُدْرِكُ ابْنَ آدَمَ وَهٰذِهِ الْأَحَادِيثُ مُوَافِقَةٌ
آن پس میگوید کے میرسم فرزند آدم را و اینحدیث‌هاے مذکور موافق اند
لِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ
مر قول خدا تعالی را که بدرستی من بخشنده ام هر کسی را که بازگشت کرد و عمل نیکو پس
اهْتَدَى قَالَ عَلِيُّ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ كَرَّمَ اللهُ وَجْهَهُ مَكْتُوبٌ
راه راست یافت گفت علی ابن ابیطالب گرامی دارد خدا تعالی او را که نوشته شده است
حَوْلَ الْعَرْشِ قَبْلَ آدَمَ بِأَرْبَعَةِ آلَافِ عَامٍ وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ
در گرد عرش پیش از آدم بچهار هزار سال این آیت و بدرستی البته بخشنده ام برای آنکه
تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى وَمُوَافِقَةٌ لِقَوْلِهِ تَعَالَى إِنَّ
توبه کرد و ایمان آورد و کار نیکو پس هدایت یافت و احادیث مذکوره موافقت مر قول خدا تعالی را که
الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذٰلِكَ ذِكْرَى لِلذَّاكِرِينَ وَرُوِيَ عَنِ
نیکیهاے برند بدیها را این پند است مر یاد کنندگان را و روایت کرده شد از
ابْنِ عَبَّاسٍ رض أَنَّهُ قَالَ إِذَا تَابَ الْعَبْدُ وَتَابَ اللهُ عَلَيْهِ أَنْسَى اللهُ
ابن عباس رض اینکه گفت هرگاه که توبه کرد بنده و قبول کرد خدا تعالی توبه آنرا فراموش میکناند
تَعَالَى الْحَفَظَةَ مَا كَانَ قَدْ عَمِلَ مِنْ مَسَاوِي عَمَلِهِ وَأَنْسَى جَوَارِحَهُ
فرشتگان نگهبان را چیزے که تحقیق کرده بود از بدیهاے کردار او و فراموش میکناند اعضای
مَا عَمِلَتْ مِنَ الْخَطَايَا وَأَنْسَى مَقَامَهُ مِنَ الْأَرْضِ وَأَنْسَى مَقَامَهُ مِنَ
او را چیزے که کرده است از گناهها و فراموش گرداند خدا جاے گناه از زمین و فراموش میگرداند جای آن

السَّمَآءِ فَيَجِيْئُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَلَيْسَ عَلَيْهِ شَيْئٌ شَهِيْدًا عَلَيْهِ
آسمان پس می آید روز قیامت و حال آنکه نیست بر وی هیچ چیزے گواه بر گناه

وَرُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهٗ قَالَ اَلتَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ
و روایت کرده شده ست از پیغمبر ع آنکه گفت توبه کننده از گناه همچون آن کسی ست

لَا ذَنْبَ لَهٗ وَفِيْ لَفْظٍ وَلَوْ عَادَ فِي الْيَوْمِ سَبْعِيْنَ مَرَّةً وَقَالَ
که نیست گناه مر او را و در روایت دیگر ست اگرچه بازگردد در روز هفتاد بار و گفت

عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ مَسْعُوْدٍ رض مَنْ قَالَ اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ الْعَظِيْمَ الَّذِيْ
عبد الله رض هر که گفت آمرزش میخواهم خدا تعالی را که بزرگ ست آنکه

لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّوْمُ وَاَتُوْبُ اِلَيْهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ غُفِرَ لَهٗ
نیست هیچ معبود بحق مگر آن خدائے که زنده ست و بر پا دارنده عالم ست و توبه میکنم بسوے او سه بار بخشیده شود

ذُنُوْبُهٗ وَاِنْ كَانَتْ مِثْلَ زَبَدِ الْبَحْرِ وَعَنِ ابْنِ مَسْعُوْدٍ رض اَنَّهٗ قَالَ
گناهان او و اگرچه بوده اند مانند کف دریا و نقل ست از ابن مسعود آنکه گفت

يَنْظُرُ الْاِنْسَانُ فِيْ كِتَابِهٖ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ فَيَرٰى فِيْ اَوَّلِهِ الْمَعَاصِيْ
می بیند آدمی در دفتر خود روز قیامت پس بیند در اول او گناه ها

وَفِيْ اٰخِرِهِ الْحَسَنَاتِ فَاِذَا رَجَعَ اِلٰى اَوَّلِ الْكِتَابِ رَاٰى كُلَّ ذٰلِكَ
و در آخر او نیکیها پس چون باز میگردد بسوے اول کتاب می بیند همه آن را

حَسَنَاتٍ وَذٰلِكَ قَوْلُهٗ تَعَالٰى فَاُولٰئِكَ يُبَدِّلُ اللّٰهُ سَيِّئَاتِهِمْ
نیکیها پس آنست قول خدا تعالی پس آنانند که بدل میکند خدا تعالی بدیهاے ایشان

حَسَنٰتٍ وَهٰذَا هُوَ فِيْ حَقِّ التَّائِبِ الَّذِيْ خَتَمَ اللّٰهُ لَهٗ بِالتَّوْبَةِ
به نیکیها و این بدل کردن نیکی به بدے در حق توبه کننده ست که آخر رسانیده ست خدا تعالی او را بتوبه

وَالْاِنَابَةِ وَقَالَ بَعْضُ السَّلَفِ اِنَّ الْعَبْدَ اِذَا تَابَ مِنَ الذُّنُوْبِ
و بازگشت از گناه و گفته اند بعضی پیشینیان بدرستی چون بنده توبه میکند از گناه ها

صَارَتِ الذُّنُوْبُ الْمَاضِيَةُ كُلُّهَا حَسَنَاتٍ وَلِهٰذَا قَالَ ابْنُ
میگردد همه گناه ها گذشته نیکیها و از این جهت گفت ابن

مَسْعُوْدٍ رض وَلَيَتَمَنَّيَنَّ اُنَاسٌ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اَنْ يُّكْثِرَ سَيِّئَاتُهُمْ
مسعود رض هر آینه آرزو میکنند مردم روز قیامت آنکه بسیار شود گناهان ایشان

وَاِنَّمَا قَالَ ذٰلِكَ لِمَا ذَكَرَ اللّٰهُ تَعَالٰى مِنْ تَبْدِيْلِ السَّيِّئَاتِ بِالْحَسَنَاتِ
و جز این نیست که گفت ابن مسعود این را از جهت چیزیکه یاد کرده ست خدا تعالی از بدل کردن بدیها را به نیکیها

لِمَنْ يَّشَاءُ مِنْ عِبَادِهٖ وَرَوَى الْحَسَنُ الْبَصْرِيُّ رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
کسی را که میخواهد از بندگان خود و روایت کرده ست حسن بصری رض از پیغمبر ع

أنه قال إذا أخطأ أحدكم حتى يملأ بين السماء والأرض ثم

اينکه فرمود اگر گناه کرد یکے از شما تا آنکه پر کرد میانه زمین و آسمان پس

تاب تاب الله عليه ولهذا جاء في الخبر يا ابن آدم لو لقيتني

توبه کرد رحمت میکند خدا بتوبه برو و از همین جهت آمده است در حدیث ای فرزند آدم اگر پیش می آئی مرا

بقراب الأرض ذنوبا لقيتك بقرابها مغفرة فصل

بمقدار زمین گناها پیش مے آیم ترا بمقدار آن به بخشش فصل

آخر في ذلك وروي أن عبد الله بن مسعود رض مر ذات

دیگر است درانچه در روایت کرده شده که عبد الله بن مسعود رض گذشت

يوم في موضع من نواحي الكوفة فإذا الفساق قد اجتمعوا

روزے در جاے از کنارها کوفه ناگاه دید که گنهگاران جمع شده اند

في دار رجل منهم وهم يشربون الخمر ومعهم مغن يقال له

در سراے یک مرد از ایشان و حال آنکه ایشان مینوشند شراب و با ایشان سرود گوی است و گفته

میشود مرا و را

زاذان كان يضرب بالعود ويغني بصوت حسن فلما سمع

زاذان بود که مینواخت چنگ را و سرود میگفت بآواز خوش پس هرگاه که شنید

ذلك عبد الله بن مسعود رض قال ما أحسن هذا الصوت

آنرا عبد الله بن مسعود گفت چه نیکوست این آواز

لو كان بقراءة كتاب الله تعالى كان أحسن وجعل رداءه

اگر میبود بخواندن قرآن میبود بهتر و گردانید عبد الله چادر خود

على رأسه ومضى فسمع ذلك الصوت زاذان فقال من هذا

بر سر خود و گذشت پس شنید این سخن را زاذان پس گفت زاذان کیست این

قالوا كان عبد الله بن مسعود رض صاحب رسول الله صلى الله عليه

گفتند بود عبد الله بن مسعود رض یار پیغمبر

قال وأيش قال قالوا قال ما أحسن هذا الصوت لو كان بقراءة

گفت زاذان چه چیز گفت عبد الله گفتند گفت چه نیکوست این آواز اگر میبود بخواندن

القرآن كان أحسن فدخلت الهيبة في قلبه فقام فضرب

قرآن میبود بهتر پس در آمد هیبت در دل زاذان پس استاد زاذان و زد

بالعود على الأرض فكسره ثم أسرع حتى أدركه وجعل المنديل

عود را بر زمین پس شکست او را پس شتافت تا آنکه دریافت عبد الله را و گردانید دستار

في عنق نفسه وجعل يبكي بين يدي عبد الله فاعتنقه عبد الله

در گردن خود و آغاز کرد گریه در پیش عبد الله پس گردن گیری کرد او را عبد الله

وَجَعَلَ يَبْكِي كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا ثُمَّ قَالَ عَبْدُ اللّٰهِ كَيْفَ لَا أُحِبُّ مَنْ

و آغاز گریه کرد هر یکے از ایشان پس گفت عبد الله چگونه دوست ندارم کسے را که

أَحَبَّهُ اللّٰهُ فَتَابَ مِنْ ضَرْبِهِ بِالْعُودِ وَجَعَلَ يُلَازِمُ عَبْدَ اللّٰهِ حَتّٰى

دوست داشته است او را خداے تعالی و رحمت کرده است بر وی پس توبه کرد زاذان از زدن بعود و گشت ملازم عبد الله تا آنکه

تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ وَأَخَذَ الْحَظَّ الْوَافِرَ مِنَ الْعِلْمِ حَتّٰى صَارَ إِمَامًا فِي الْعِلْمِ

آموخت قرآن را و گرفت بهره تمام از دانش تا آنکه گشت پیشوا در دانش

وَقَدْ جَاءَ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَخْبَارِ رَوَى زَاذَانُ عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مَسْعُودٍ

و بتحقیق آمده است در بسیارے از اخبار روایت کرده است زاذان از عبد الله بن مسعود

وَرَوَى زَاذَانُ عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ رض وَفِي الْإِسْرَائِيلِيَّاتِ مَرْوِيٌّ

و روایت کرده است زاذان از سلمان فارسی رض و در کتابهاے بنی اسرائیل روایت کرده است

أَنَّهُ كَانَتْ امْرَأَةٌ بَغِيَّةٌ مُغَنِّيَةٌ مُفْتِنَةٌ لِلنَّاسِ بِجَمَالِهَا وَكَانَ

که بود زنے بدکاره و بود آن زن سرود گوینده و فریبنده مردم را بجمال خود و بود

بَابُ دَارِهَا أَبَدًا مَفْتُوحًا وَهِيَ قَاعِدَةٌ عَلَى السَّرِيرِ بِحِذَاءِ الْبَابِ

در سراے او همیشه گشاده و آن نشسته است بر تخت در برابر در

فَكُلُّ مَنْ مَرَّ بِهَا وَنَظَرَ إِلَيْهَا افْتَتَنَ بِهَا وَاحْتَاجَ إِلَى إِحْضَارِ

پس هرکه گذر میکرد بآن و میدید بسوے او فریفته میشد بآن و محتاج میشد بسوے حاضر ساختن

عَشَرَةِ دَنَانِيرَ أَوْ أَكْثَرَ مِنْ ذٰلِكَ حَتّٰى تَأْذَنَ بِالدُّخُولِ عَلَيْهَا

ده دینار یا بیشتر از آن تا اذن میداد او را بدر آمدن بر آن

فَمَرَّ عَلَى بَابِهَا ذَاتَ يَوْمٍ عَابِدٌ مِنْ عُبَّادِ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَوَقَعَ

پس گذشت بر در آن روزے عابدے از عابدان بنی اسرائیل پس افتاد

بَصَرُهُ عَلَيْهَا فِي الدَّارِ وَهِيَ قَاعِدَةٌ عَلَى السَّرِيرِ فَافْتَتَنَ بِهَا وَ

چشم عابد بر آن زن در سراے و حال آنکه آن زن نشسته است بر تخت پس فریفته شد بآن و

جَعَلَ يُجَادِلُ نَفْسَهُ حَتّٰى أَنَّهُ يَدْعُو اللّٰهَ تَعَالٰى لِيَزُولَ ذٰلِكَ عَنْ

آغاز جنگ کرد بنفس خود تا آنکه دعا میکرد خدا را تا دور کند این را بیرون از

قَلْبِهِ فَلَمْ يَزُلْ ذٰلِكَ عَنْ نَفْسِهِ وَلَمْ يَمْلِكْ نَفْسَهُ حَتّٰى بَاعَ قُمَاشًا

دل او پس دور نشد از دل او و مالک نشد نفس خود را تا فروخت متاع

كَانَ لَهُ فَجَمَعَ مِنَ الدَّنَانِيرِ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ فَجَاءَ إِلَى بَابِهَا فَأَمَرَتْهُ

که بود او را پس جمع کرد از دینارها آنچه محتاج بود بسوے آن پس آمد بدر او پس امر کرد آن زن

أَنْ يُسَلِّمَ الذَّهَبَ إِلَى وَكِيلٍ لَهَا وَوَاعَدَتْهُ لِمَجِيئِهِ فَجَاءَ إِلَيْهَا

آنرا که عابد زر را بسپارد بوکیل او و وعده کرد آن زن حاضر آمدن پس آمد بسوے آن

لِذٰلِكَ الْوَعْدِ وَقَدْ تَزَيَّنَتْ وَجَلَسَتْ فِيْ بَيْتِهَا عَلٰى سَرِيْرِهَا
از برای آن وعده و بتحقیق آراسته است آن و نشسته است در خانهٔ خود بر تخت خود

فَدَخَلَ عَلَيْهَا الْعَابِدُ وَجَلَسَ مَعَهَا عَلَى السَّرِيْرِ فَلَمَّا مَدَّ يَدَهُ اِلَيْهَا
پس درآمد عابد بر آن زن و نشست با آن زن بر تخت پس هرگاه که دراز کرد دست خود بسوی او

تَدَارَكَهُ اللّٰهُ بِرَحْمَتِهِ بِبَرَكَةِ عِبَادَتِهِ الْمُتَقَدِّمَةِ فَوَقَعَ فِيْ قَلْبِهِ
دریافت خدا ایشان را برحمت خود و ببرکت بندگی پیشینهٔ او پس افتاد در دل او

اَنَّ اللّٰهَ تَعَالٰى يَرَانِيْ فِيْ هٰذِهِ الْحَالَةِ مِنْ فَوْقِ عَرْشِهِ وَاَنَا فِيْ
که خدا ایشان را میبیند مرا در این حال از بالای عرش خود و من هستم در

الْحَرَامِ وَقَدْ حَبِطَ عَمَلِيْ كُلُّهُ فَوَقَعَتِ الْهَيْبَةُ فِيْ قَلْبِهِ فَارْتَعَدَ فِيْ
حرام و بتحقیق تباه شد عمل من همه پس افتاد ترس در دل او پس لرزید در

نَفْسِهِ وَتَغَيَّرَ لَوْنُهُ فَنَظَرَتْ اِلَيْهِ الْمَرْأَةُ فَرَاَتْهُ مُتَغَيِّرَ اللَّوْنِ
خود و دگرگون شد رنگ او پس نگاه کرد آن زن بسوی او پس دید آنرا دگرگون گشته رنگ

فَقَالَتْ لَهُ اَيْشٍ اَصَابَكَ يَا رَجُلُ فَقَالَ اِنِّيْ اَخَافُ اللّٰهَ رَبِّيْ
پس گفت آنرا چه چیز رسید ترا ای مرد پس گفت من میترسم پروردگار خود را

فَأْذَنِيْ لِيْ بِالْخُرُوْجِ فَقَالَتْ لَهُ وَيْحَكَ اِنَّ كَثِيْرًا مِّنَ النَّاسِ
پس بفرما مرا برآمدن پس گفت رحمت باد ترا بدرستی بسیار مردم

يَتَمَنَّوْنَ الَّذِيْ وَجَدْتَهُ فَاَيْشٍ هٰذَا الَّذِيْ اَنْتَ فِيْهِ فَقَالَ اِنِّيْ
آرزو میکنند آنرا چیزی که یافتهٔ تو پس چیست اینکه تو در آنی پس گفت بدرستی من

اَخَافُ اللّٰهَ جَلَّ ثَنَاؤُهُ وَاَنَّ الْمَالَ الَّذِيْ دَفَعْتُهُ اِلٰى وَكِيْلِكِ هُوَ
میترسم خدای را که بزرگ است ثنای او و بدرستی مال که داده ام بوکیل تو آن مال

لَكِ حَلَالٌ فَأْذَنِيْ بِالْخُرُوْجِ فَقَالَتْ لَهُ كَاَنَّكَ لَمْ تَعْمَلْ هٰذَا الْعَمَلَ
مر تراست حلال پس بفرما مرا برآمدن پس گفت زن مر او را گویا که تو نکردهٔ این عمل را

قَطُّ قَالَ لَا فَقَالَتْ لَهُ مِنْ اَيْنَ اَنْتَ وَمَا اسْمُكَ فَاَخْبَرَهَا اَنَّهُ مِنْ
هرگز گفت نه پس گفت از کجاست تو و چیست نام تو پس خبر کرد او را بدرستی که آن

قَرْيَةِ كَذَا وَاسْمُهُ كَذَا فَاَذِنَتْ لَهُ بِالْخُرُوْجِ مِنْ عِنْدِهَا فَخَرَجَ وَ
دیه فلانست و نام او فلانست پس فرمود او را برآمدن از نزد خود پس برآمد از زن و

هُوَ يَدْعُوْ بِالْوَيْلِ وَالثُّبُوْرِ وَيَبْكِيْ عَلٰى نَفْسِهِ فَوَقَعَتِ الْهَيْبَةُ
حال آنکه او میخواست هلاکت را و عذاب را و میگریست بر نفس خود پس افتاد ترس

فِيْ قَلْبِ الْمَرْأَةِ بِبَرَكَةِ ذٰلِكَ الْعَابِدِ فَقَالَتْ فِيْ نَفْسِهَا اِنَّ هٰذَا
در دل زن ببرکت این عابد پس گفت آن زن در دل خود بدرستی این

الرَّجُلَ اَوَّلَ ذَنْبٍ اَذْنَبَ قَدْ دَخَلَ عَلَيْهِ مِنَ الْخَوْفِ مَا دَخَلَ وَ
مرد اول گناه کرده پس در آمد برو از ترس چیزے در آمد و

اِنِّي قَدْ اَذْنَبْتُ مُنْذُ كَذَا وَكَذَا سَنَةً وَاِنَّ رَبَّهُ الَّذِي خَافَ
بدرستی من گناه کرده ام مدت چندین و چندین سال و بدرستے پروردگار او که ترسید

مِنْهُ هُوَ رَبِّي فَيَنْبَغِي اَنْ يَكُوْنَ خَوْفِي اَشَدَّ مِنْ خَوْفِهِ فَتَابَتْ
ازو او پروردگار منست پس میسزد اینکه میباشد ترس من سخت از ترس او پس توبه کرد

اِلَى اللّٰهِ تَعَالٰى وَاَغْلَقَتِ الْبَابَ عَنِ النَّاسِ وَلَبِسَتْ ثِيَابًا خُلْقَانًا
آن زن بسوے خداے تعالی و بر بست بر خود در از مردم و پوشید جامهاے کهنه

وَاَقْبَلَتْ عَلَى الْعِبَادَةِ فَكَانَتْ فِي عِبَادَتِهَا مَا شَاءَ اللّٰهُ تَعَالٰى
و روآورد و پیوند گے پس بود آن زن در بندگے خود مدتے که خواسته است خداے تعالی

فَقَالَتْ فِي نَفْسِهَا اِنِّي لَوِ انْتَهَيْتُ اِلَى ذٰلِكَ الرَّجُلِ لَعَلَّهُ يَتَزَوَّجُنِي
پس گفت آن زن در خود بدرستیکه من اگر برسیدم آمرد را شاید بزنے بخواهد مرا

فَاَكُوْنُ عِنْدَهُ وَاَتَعَلَّمُ مِنْهُ اَمْرَ دِيْنِي وَيَكُوْنُ عَوْنًا لِي عَلٰى عِبَادَةِ
پس باشم نزد او و مے آموزم ازو کار دین خود و میباشد آمرد یارے ده مرا بر عبادة

رَبِّي فَتَجَهَّزَتْ وَحَمَلَتْ مَعَهَا مِنَ الْاَمْوَالِ وَالْخَدَمِ مَا شَاءَ اللّٰهُ
پروردگار من پس ساختگی کرد و بر داشت با خود از مالها و خادمان چیزے که خدا خواسته است

وَانْتَهَتْ اِلَى تِلْكَ الْقَرْيَةِ وَسَاَلَتْ عَنْهُ فَاَخْبَرُوا الْعَابِدَ اَنَّهُ
و رسید بسوے آن دیه و پرسید از آن عابد پس خبر دادند عابد را که

قَدِمَتْ اِمْرَاَةٌ تَسْاَلُ عَنْكَ فَخَرَجَ الْعَابِدُ اِلَيْهَا فَلَمَّا رَاَتْهُ
آمده است زنے که مے پرسد از تو پس آمد عابد بسوے او پس هرگاه که دید اورا

الْمَرْاَةُ كَشَفَتْ عَنْ وَجْهِهَا لِكَيْ يَعْرِفَهَا فَلَمَّا رَاٰهَا الْعَابِدُ وَ
زن برهنه کرد زن روے خود را تا بشناسد آنرا عابد پس هرگاه که دید زن را عابد و

عَرَفَ وَجْهَهَا وَتَذَكَّرَ الْاَمْرَ الَّذِي كَانَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا صَاحَ
شناخت روے زن را و یاد کرد کارے که بود میان او و میان آن زن فریاد کرد

صَيْحَةً فَخَرَجَتْ رُوْحُهُ فَبَقِيَتِ الْمَرْاَةُ حَزِيْنَةً وَقَالَتْ فِي نَفْسِهَا
و بر آمد جان او پس ماند زن اندوهگین و گفت در خود بدرستیکه

اِنِّي خَرَجْتُ لِاَجْلِهِ وَقَدْ مَاتَ فَهَلْ لَهُ اَحَدٌ مِنْ اَقْرِبَائِهِ يَحْتَاجُ
من بر آمدم از براے او و تحقیق مرد او پس آیا او را کسے هست از نزدیکان که آرزومند است

اِلَى امْرَاَةٍ فَقَالُوْا لَهُ اَخٌ صَالِحٌ لٰكِنَّهُ مُعْسِرٌ لَا مَالَ لَهُ فَقَالَتْ
بسوے زن پس گفتند مر او را برادر است صالح لیکن وے تنگدست است مال او را پس گفت

لا بأس به فإن لي مالا يكفينا فجاء أخوه فتزوج بها فولدت

فشت هم که آن زن رستی مرا مال است که بسند میشود ما را پس آمد برادر آن عابد پس بزنی خواست او را پس زاد

له سبعا من البنين كلهم صاروا أنبياء في بني إسرائيل

مراورا هفت پسر همه گشتند پیغمبران در بنی اسرائیل

فانظر إلى بركة الصدق والطاعة وحسن النية كيف هدى الله

پس نگاه کن بسوی برکت راستی و طاعت و نکوئی نیت چگونه راه نمود الله تعالی

زادان بعبد الله بن مسعود لما كان صادقا حسن السريرة

زاذان مطرب را بعبد الله بن مسعود هرگاه که بود آن عبد الله راست گو نیکو دل

فلا يصلح بك الفاسد حتى تكون أنت صالحا في ذات نفسك

پس صالح نمیشود بتو بدکار تا آنکه باشی تو صالح در ذات خود

خائفا لربك إذا خلوت مخلصا له إذا خالطت غيرك من

ترسنده پروردگار خود را وقتیکه بخلوت روی مخلص مر او را وقتیکه بر آمیزی بغیر خود از مردم

الخلق في حركاتك وسكناتك موحدا لله عز وجل في ذلك

مر خلق را در حرکات و سکنات خود یگانه داننده خدای را عز و جل در

كله فحينئذ يزداد في توفيقك وتسديدك وتحفظ عن

همه حال پس این هنگام می افزاید در توفیق تو و استواری و نگاه داشته میشوی از

الهوى والإغواء من شياطين الجن والإنس والمنكرات كلها

خواهشهای نفس و گمراهی شیطان جن و آدمی و بدیهای همه

والفساق والبدع والضلالات أجمع فزال بك المنكر من

و گناهکاران و از بدعتها و از گمراهی ها همه پس دور شد بتو نامشروع

غير تكلف ومن غير أن يصير المعروف منكرا كما هو في زماننا

بی رنج تو و بی آنکه گردد مشروع نامشروع چنانچه آن در زمانه ما

ينكر أحدهم منكرا واحدا فيتفرع منه منكرات جمة وفساد

بد میداند یکی از ایشان نامشروع را پس در پی آید از آن بدیهای بسیار و فسادهای

عظيم من السب والقذف والضرب والكسر وخرق الثياب

بزرگ از دشنام دادن و تهمت زنا کردن و زدن و شکستن و جامه دریدن

وإفساد الأموال وكل ذلك لقلة صدقهم ونقصان إيمانهم

و برهم زدن مالها را و همه این از جهت کمی راستی ایشان و کمی ایمان ایشان

ويقينهم وغلبة أهويتهم عليهم فالمنكر فيهم نجد وفرض

و یقین ایشان و غالب بودن هواهای نفس شان بر ایشان پس نامشروع در ایشان هست هنوز و

اِنَّ اَلْتِهِ مُتَوَجِّهٌ عَلَيْهِمْ وَبِاَنْفُسِهِمْ شُغُلٌ طَوِيْلٌ وَهُمْ يُنْكِرُوْنَ عَلَى

و در کردن آن متوجه بر ایشان است و با نفسهای ایشان شغل دراز است و ایشان انکار میکنند بر

الْغَيْرِ فَيَتْرُكُوْنَ الْفَرْضَ الْعَيْنَ وَيَتَعَلَّقُوْنَ بِالْفَرْضِ عَلَى الْكِفَايَةِ

دیگرے پس میگذارند فرض عین را که اصلاح خود ست و می آویزند بفرض کفایت که امر معروف ست

وَيَتْرُكُوْنَ مَا يَعْنِيْهِمْ وَيَشْتَغِلُوْنَ بِمَا لَا يَعْنِيْهِمْ قَالَ النَّبِيُّ

و میگذارند چیزے را که می شاید ایشان را و مشغول میشوند بچیزے که نمی شاید ایشان را گفت نبی

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ حُسْنِ اِسْلَامِ الْمَرْءِ تَرْكُهُ مَا لَا يَعْنِيْهِ مَنْ اَرَادَ اَنْ

از خوبی اسلام مرد گذاشتن چیزے که نمی شاید او را از کسیکه خواست آنکه

يَزُوْلَ بِهِ الْمُنْكَرُ بِسُرْعَةٍ فَعَلَيْهِ بِالْاِنْكَارِ عَلٰى نَفْسِهِ وَالْوَعْظِ

دور شود باو ناسزا بشتابی پس لازم ست بر وے نفرین کردن بر خود و پند کردن

لَهَا وَمَنْعِهَا وَفَطْمِهَا عَنِ الْمَعَاصِيْ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ

مر او را و باز داشتن نفس را و باز گرفتن او را از معاصے چیزے که آشکار است از آنها و چیزے که پنهان است

فَاِذَا تَطَهَّرَ مِنْ ذٰلِكَ كُلِّهِ فَحِيْنَئِذٍ اِشْتَغَلَ بِغَيْرِهِ فَزَالَ بِهِ

پس چون پاک شد از گناهان همه پس آن هنگام مشغول شود بدیگرے پس دور میشود باو

الْمُنْكَرُ بِاَحْسَنِ مَا يَكُوْنُ مِنَ الْوُجُوْهِ كَمَا زَالَ فِيْ حَقِّ عَبْدِ اللّٰهِ ابْنِ

نامشروع بنیکوترین روئے که ستے باشد از رویها چنانچه دور شد در حق عبد الله بن

مَسْعُوْدٍ رض وَانْظُرْ اِلٰى بَرَكَةِ الْعِبَادَةِ وَالصِّدْقِ اَيْضًا فِيْ حَقِّ

مسعود رض نامشروع یعنے بسرود و نگاه کن بسوے برکت بندگی و راستی نیز در حق

الْعَابِدِ كَيْفَ نَجَّاهُ اللّٰهُ مِنَ الْبَغِيَّةِ وَارْتِكَابِ الْكَبِيْرَةِ

عابد بنی اسرائیل چگونه رستگاری داد او را خدا تعالیٰ از زن بدکاره و از سوار شدن گناه کبیره

كَذٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوْٓءَ وَالْفَحْشَآءَ اِنَّهٗ مِنْ عِبَادِنَا

همچنین ست برای آنکه میگردانیم از یوسف علیه السلام بدے و ناسزا را بدرستی او از بندگان من ست که خالص اند

فَاللّٰهُ تَعَالٰى حَالَ بَيْنَهٗ وَبَيْنَ تِلْكَ الْفَاحِشَةِ لِمَا تَقَدَّمَ لَهٗ

پس خدائے تعالیٰ در آمد میان زاهد و میان زن بدکاره از جهت چیزے که پیش بود مر عابد را

مِنَ الصِّدْقِ فِي الْخَلَوَاتِ وَحُسْنِ الطَّاعَاتِ فِيْمَا مَضٰى مِنَ الْاَيَّامِ

از راستی در تنهائی و خوبی بندگی در چیزے که گذشته است از روزها

وَالسَّاعَاتِ ثُمَّ انْظُرْ كَيْفَ نَجَّى اللّٰهُ تَعَالٰى تِلْكَ الْبَغِيَّةَ بِبَرَكَةِ

و ساعتها پس ببین چگونه رستگار کرد خدائے آن زن بدکاره را ببرکت

الْعَابِدِ ثُمَّ كَيْفَ نَالَتْ بَرَكَتُهٗ اَخَاهُ فَاَزَالَ اللّٰهُ فَقْرَهٗ وَجَهْدَهٗ

آن عابد پس چگونه رسید ببرکت آن عابد برادر او را پس بدرستی خدا دور کرد درویشی او را

وَزَوَّجَهُ بِأَحْسَنِ النِّسَاءِ وَأَغْنَاهُ وَرَزَقَهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ

وزن داد اورا به نیکو ترین زنها و توانگر کرد اورا و روزی داد اورا از جائیکه گمان نبرد است

وَجَعَلَهُ أَبَا الْأَنْبِيَاءِ السَّبْعَةِ وَجَعَلَهَا أُمَّهُمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

وگردانید اورا پدر هفت پیغمبران وگردانید آن زن را مادر ایشان

فَالْخَيْرُ كُلُّهُ فِي الطَّاعَةِ وَالشَّرُّ كُلُّهُ فِي الْمَعْصِيَةِ فَلَا كَانَتِ

پس نیکوئی همه آن در بندگی است و بدی همه آن در نافرمانی است پس مباد

الْمَعْصِيَةُ وَلَا كُنَّا إِذَا كُنَّا مِنْ أَهْلِهَا

نافرمانی و مباشیم ما چون باشیم ما از اهل معصیت

فَصْلٌ

وَإِنَّمَا تُعْرَفُ

و جز این نیست که شناخته

تَوْبَةُ التَّائِبِ فِي أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ أَحَدُهَا أَنْ يَمْلِكَ لِسَانَهُ مِنَ

توبه توبه کننده از چهار چیز اول اینکه مالک شود زبان خود را از

الْفُضُولِ وَالْغِيبَةِ وَالنَّمِيمَةِ وَالْكَذِبِ وَالثَّانِي أَنْ لَا يَرَى لِأَحَدٍ

زیاده گوئی و غیبت کردن و سخن چینی کردن و دروغ گفتن دوم اینکه نه بیند کسی را

فِي قَلْبِهِ حَسَدًا وَلَا عَدَاوَةً وَالثَّالِثُ أَنْ يُفَارِقَ إِخْوَانَ السُّوءِ

در دل خود حسد و نه دشمنی و سیوم اینکه جدا شود برادران بدی را

فَإِنَّهُمُ الَّذِينَ يَحْمِلُونَهُ عَلَى رَدِّ هَذَا الْقَصْدِ وَيُشَوِّشُونَ عَلَيْهِ

پس بدرستی ایشان آنند که میدارند اورا بر باز گردانیدن این قصد و پریشان میکنند برو

صِحَّةَ هَذَا الْعَزْمِ وَلَا يَتِمُّ لَهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْمُوَاظَبَةِ عَلَى الْمُشَاهَدَةِ

درستی این نیت و درست نمیشود مر اورا این امر توبه مگر بهمیشگی بر مشاهدت

الَّتِي تَزِيدُ بِهَا رَغْبَتُهُ فِي التَّوْبَةِ وَتَتَوَفَّرُ دَوَاعِيهِ عَلَى إِتْمَامِ مَا

که می افزاید بآن میل او در توبه و بسیار میشود چیزها که باعث اند بر تمام کردن چیزیکه

عَزَمَ عَلَيْهِ مِمَّا يُقَوِّي خَوْفَهُ وَرَجَاءَهُ فَعِنْدَ ذَلِكَ تَنْحَلُّ مِنْ قَلْبِهِ

نیت کرده است برو از انچه که توانا میکند ترس اورا و امید اورا پس نزد آن ثابت بودن کشاده میشود از دل او

عُقَدُ الْإِصْرَارِ عَلَى مَا هُوَ عَلَيْهِ مِنْ قَبِيحِ الْأَفْعَالِ فَيَقِفُ عَنْ تَعَاطِي

گره اصرار کردن بر چیزیکه او بر آنست از بدی افعال پس ایستد از کردن چیزهای

الْمَحْظُورَاتِ وَيَكْبَحُ لِجَامَ نَفْسِهِ عَنْ مُتَابَعَةِ الشَّهَوَاتِ فَيُفَارِقُ

که منع کرده شده است از و در کشد لگام نفس خود از پیروی آرزوها پس جدا میشود

الزَّلَّةَ فِي الْحَالِ وَيُبْرِمُ الْعَزِيمَةَ عَلَى أَنْ لَا يَعُودَ إِلَى مِثْلِهَا فِي الْاِسْتِقْبَالِ

گناه را اکنون و استوار کند نیت را براینکه نگردد بسوی مانند آن در آینده

وَالرَّابِعُ أَنْ يَكُونَ مُسْتَعِدًّا لِلْمَوْتِ نَادِمًا مُسْتَغْفِرًا لِمَا سَلَفَ مِنْ

چهارم اینکه آماده باشد برای مرگ پشیمان و آمرزش خواهان مر چیزیرا که گذشته است از

ذُنُوبِهِ مُجْتَهِدًا فِي طَاعَةِ رَبِّهِ وَقِيلَ عَلَامَةُ أَنَّهُ مَقْبُولُ التَّوْبَةِ

گناہان کوشندہ در طاعت پروردگار خود وگفتہ شدہ است نشان آنکہ پذیرفتہ شدہ است توبہ او

أَرْبَعَةُ أَشْيَاءَ أَوَّلُهَا أَنْ يَنْقَطِعَ عَنْ أَصْحَابِ الْفِسْقِ وَيَرَهُمْ

چہار چیز است اول آنکہ ببرد از یاران گناہ و بیند ایشانرا

هَيْبَةً مِنْ نَفْسِهِ وَيُخَالِطَ الصَّالِحِينَ وَالثَّانِي أَنْ يَكُونَ مُنْقَطِعًا

ترس از خود وبیامیزد نیکوکاران را دوم آنکہ باشد بریدہ

عَنْ كُلِّ ذَنْبٍ مُقْبِلًا عَلَى جَمِيعِ الطَّاعَاتِ وَالثَّالِثُ أَنْ يَذْهَبَ

از ہر گناہ روی آرندہ بہ ہمہ عبادتہا وسوم آنکہ برود

فَرَحُ الدُّنْيَا مِنْ قَلْبِهِ وَيَرَى حُزْنَ الْآخِرَةِ دَائِمًا فِي قَلْبِهِ وَالرَّابِعُ

خوشی دنیا از دلش وبیند اندوہ آخرت را ہمیشہ در دل خود وچہارم

أَنْ يَرَى نَفْسَهُ فَارِغًا عَمَّا ضَمِنَ اللَّهُ لَهُ يَعْنِي مِنَ الرِّزْقِ مُشْتَغِلًا

آنکہ بیند خود را فارغ از چیزی کہ ضامن شدہ او را خدای تعالی یعنی برای رزق مشغول

بِمَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ مِنَ الطَّاعَةِ فَإِذَا وُجِدَتْ فِيهِ هَذِهِ الْعَلَامَاتُ كَانَ

بچیزی کہ فرمودہ است خدای تعالی آن از فرمانبرداری پس ہرگاہ کہ یافتہ شد این نشانہا باشد

مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي حَقِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ

از آنکہ گفتہ است خداوند تعالی در حق ایشان بدرستی خداوند تعالی دوست میدارد بازگشت

الْمُتَطَهِّرِينَ وَوَجَبَ لَهُ عَلَى النَّاسِ أَرْبَعَةُ أَشْيَاءَ أَوَّلُهَا أَنْ يُحِبُّوهُ

پرہیزگاران را و واجب است او را بر مردم چہار چیز اول آنکہ دوست دارند او

لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ أَحَبَّهُ وَالثَّانِي أَنْ يَحْفَظُوهُ بِالدُّعَاءِ عَلَى أَنْ

زیرا کہ خدای تعالی دوست میدارد او را و دوم آنکہ مدد کنند او را بدعا برآنکہ

يُثَبِّتَهُ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى التَّوْبَةِ وَالثَّالِثُ أَنْ لَا يُعَيِّرُوهُ بِمَا سَلَفَ

استوار دارد خدا او را بر توبہ وسوم آنکہ عیب نکنند او را بچیزی کہ

مِنْ ذُنُوبِهِ لِمَا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ مَنْ عَيَّرَ مُؤْمِنًا

از گناہان از جہت چیزی کہ روایت کردہ شدہ است از پیغمبر علیہ السلام آنکہ فرمود ہر کہ عیب کرد مومن را

بِفَاحِشَةٍ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهَا وَكَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ تَعَالَى أَنْ يُوقِعَهُ

بہ ناسزائی پس آن عیب کردن دور کردن است مران ناسزا را وبود سزاوار بر خدا آنکہ بیندازد او را

فِيهَا وَمَنْ عَيَّرَ مُؤْمِنًا بِجَرِيرَةٍ لَمْ يَخْرُجْ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يَرْتَكِبَهَا

در آن ناسزا وکسی کہ عیب کرد مسلمان را بجنایتی نہ برآید از دنیا تا آنکہ سوار نشود آنرا

وَيَفْتَضِحَ بِهَا وَلِأَنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يَقْصِدُ الْوُقُوعَ فِي الذَّنْبِ وَلَا

ورسوا نشود بآن ودیگر آنکہ بدرستی مومن قصد نمیکند افتادن در گناہ و

يَتَعَمَّدُهُ وَلَا يَعْتَقِدُهُ دِينًا يَتَدَيَّنُ بِهِ وَإِنَّمَا يَكُونُ ذٰلِكَ بِتَزْيِينِ

وا نسته نمیکند آنرا و اعتقاد نمیکند از کیش که فرا بزدارے میکند بآن وجز این نیست که باشد این گناه

الشَّيْطَانِ وَفَرْطِ ضَرَاوَةِ الشَّهْوَةِ وَشِدَّةِ الشَّبَقِ وَتَرَاكُمِ الْغَفْلَةِ

شیطان و بسیاری تندے آرزو و سختے شوق و انبوہے غفلت

وَالْغِرَّةِ قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ فَقَدْ

و بازمانے خوردن از شیطان وگفته است خدا و ناخوش ساخت بسوے شما کفر وگناه و نافرمانے پس بتحقیق

أَخْبَرَ أَنَّهُ بَغَّضَ إِلَى الْمُؤْمِنِينَ الْمَعْصِيَةَ فَلَا يَجُوزُ أَنْ يُعَيَّرَ بِهَا إِذَا تَابَ

خبر کرد خدا اینکه دشمن ساخت بسوے مومن نافرمانی را پس روا نیست اینکه عیب کرده شود بآن گناه چون

وَأَنَابَ بَلْ يُدْعَى لَهُ بِالثَّبَاتِ عَلَى التَّوْبَةِ وَالتَّوْفِيقِ وَالْحِفْظِ وَالرَّابِعُ

و رجوع کرد بخدا بلکه دعا کرده شود او را باستوارے بر بازگشت و بتوفیق دادن و نگاهبانی خدا چهارم

أَنْ يُجَالِسُوهُ وَيُذَاكِرُوهُ وَيُعِينُوهُ وَيُكْرِمَهُ اللّٰهُ تَعَالَى أَيْضًا بِأَرْبَعِ

اینکه با او بنشینند و سخن گویند با او و یاری دهند او را و گرامی دارند او را و بزرگ میدارد خدا ایضا او را بچهار

كَرَامَاتٍ أَحَدُهَا أَنْ يُخْرِجَهُ مِنَ الذُّنُوبِ كَأَنَّهُ لَمْ يُذْنِبْ قَطُّ وَالثَّانِيَةُ

بزرگی یکے آنکه بکشد او را از گناهان چنانکه گناه نکرده است هرگز و دوم آنکه

يُحِبُّهُ اللّٰهُ تَعَالَى وَالثَّالِثَةُ أَنْ لَا يُسَلِّطَ عَلَيْهِ الشَّيْطَانَ وَيَحْفَظَهُ

دوست دارد او را خداے تعالے و سوم آنست که نگمارد بر و شیطان را و نگهدارد او را

مِنْهُ وَالرَّابِعَةُ أَنْ يُؤْمِنَهُ مِنَ الْخَوْفِ قَبْلَ أَنْ يُخْرِجَهُ مِنَ الدُّنْيَا لِأَنَّ

از آن و چهارم آنست که امن دهد او را از ترس آخرت پیش از آنکه بکشد او را از دنیا زیرا که

عَزَّ وَجَلَّ قَالَ تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلٰٓئِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَ

گفت خداے عزوجل فرود مے آیند بر مومنان فرشتگان و میگویند آنها را که نترسید و اندوهگین مشوید و

أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ **فصل** فِي ذِكْرِ أَقَاوِيلِ

شاد شوید ببهشت که بوده اید وعده کرده شده بآن در یاد کردن گفتارهاے

شُيُوخِ الطَّرِيقَةِ فِي التَّوْبَةِ قَالَ أَبُو عَلِيٍّ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللّٰهُ التَّوْبَةُ

پیران طریقت در توبه گفت ابو علی دقاق رح توبه

عَلَى ثَلَاثَةِ أَقْسَامٍ أَوَّلُهَا التَّوْبَةُ وَأَوْسَطُهَا الْإِنَابَةُ وَآخِرُهَا الْأَوْبَةُ

بر سه گونه است نخست بازگشت کردن است از گناه و میانگی آنها بازگردیدن بسوے حق است

فَالتَّوْبَةُ بِدَايَةٌ وَالْإِنَابَةُ وَاسِطَةٌ وَالْأَوْبَةُ نِهَايَةٌ فَكَانَ مَنْ تَابَ

پس توبه آغاز است و انابت میانه است و اوبت نهایة است. پس چنانکه هر که بازگشت از

لِخَوْفِ الْعُقُوبَةِ كَانَ صَاحِبَ تَوْبَةٍ وَمَنْ تَابَ طَمَعًا فِي الثَّوَابِ أَوْ

از جهت ترس از عذاب خداوند باشد توبه کننده و هر که بازگشت از جهت آرزوے ثواب یا

رَهْبَةً مِنَ الْعِقَابِ كَانَ صَاحِبَ إِنَابَةٍ وَمَنْ تَابَ مُرَاعَاةً لِلْأَمْرِ

از جهت عذاب بوده ست خداوند انابت و هر که بازگشت از گناه از جهت رعایت

لَا لِرَغْبَةٍ فِي الثَّوَابِ أَوْ رَهْبَةٍ مِنَ الْعِقَابِ كَانَ صَاحِبَ أَوْبَةٍ

نه از جهت آرزوے در ثواب و نه ترس از عذاب. بوده ست خداوند اوبت

وَقِيلَ التَّوْبَةُ صِفَةُ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى تُوبُوا إِلَى اللّٰهِ جَمِيعًا

و گفته شده ست که توبه صفت مومنان ست گفته ست خداے عز و جل بازگردید بسوے خدا همه

أَيُّهَ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ وَالْإِنَابَةُ صِفَةُ الْأَوْلِيَاءِ الْمُقَرَّبِينَ

اے مومنان شاید که شما رستگاری یابید و انابت صفت اولیاست که نزدیکان حق اند

قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ وَالْأَوْبَةُ صِفَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَ

و آورده ست بدل که انابت کننده ست و اوبت صفت پیغمبران ست و

الْمُرْسَلِينَ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ وَقَالَ الْجُنَيْدُ

مرسلان فرمود خداے تعالے نیکو بنده ست ایوب بدرستی آن گرونده بسوے حق ست و گفت جنید

رَحِمَهُ اللّٰهُ التَّوْبَةُ عَلَى ثَلٰثِ مَعَانٍ الْأَوَّلُ يَنْدَمُ وَالثَّانِي يَعْزِمُ عَلَى

علیه توبه بر سه معنے ست اول پشیمان شود بر گناه دوم نیت میکند بر

تَرْكِ الْمُعَاوَدَةِ لِمَا نَهَى اللّٰهُ عَنْهُ وَالثَّالِثُ يَسْعَى فِي أَدَاءِ الْمَظَالِمِ

گذاشتن بازگشتن بر گناه از جهت چیزیکه منع کرده ست خداے تعالے از و و سوم سعی کند در اداے ستمهاے خلق

وَقَالَ سَهْلُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ التَّوْبَةُ تَرْكُ التَّسْوِيفِ وَقَالَ الْجُنَيْدُ

و گفت سهل بن عبد الله تستری توبه گذاشتن درنگ ست و گفت جنید

سَمِعْتُ الْحَارِثَ يَقُولُ مَا قُلْتُ قَطُّ اللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ التَّوْبَةَ وَ

شنیدم حارث را اینگفت نگفتم هرگز اے بار خدایا بدرستی من میخواهم از تو توبه

لٰكِنِّي أَقُولُ أَسْأَلُكَ شَهْوَةَ التَّوْبَةِ وَقَالَ الْجُنَيْدُ دَخَلْتُ عَلَى السَّرِيِّ

لیکن میگویم میخواهم از تو آرزوے توبه و گفت جنید در آمدم بر سری سقطی

رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ يَوْمًا وَرَأَيْتُهُ مُتَغَيِّرًا فَقُلْتُ لَهُ مَا لَكَ فَقَالَ دَخَلَ عَلَيَّ

روزے پس دیدم اورا دگرگون شده پس گفتم مرا و را چیست مر ترا پس گفت در آمد بر من

شَابٌّ فَسَأَلَنِي عَنِ التَّوْبَةِ فَقُلْتُ لَهُ أَنْ لَا تَنْسَى ذَنْبَكَ فَعَارَضَنِي

جوانے پس پرسید مرا از توبه پس گفتم مر اورا اینکه فراموش مکن گناه خود را پس برابر

وَقَالَ بَلِ التَّوْبَةُ أَنْ تَنْسَى ذَنْبَكَ فَقُلْتُ إِنَّ الْأَمْرَ عِنْدِي عَلَى مَا

و گفت بلکه توبه اینست که فراموش کنی گناه خود را پس گفتم کار من نزد منست بر طریقیکه

قَالَهُ الشَّابُّ فَقَالَ لِمَ قُلْتُ لِأَنِّي إِذَا كُنْتُ فِي حَالِ الْجَفَاءِ فَنَقَلَنِي

گفته ست اورا جوان پس گفت سرے چرا گفتم زیرا که من هرگاه که بودم آمده ام در حال رنج پس برآورد مرا

٣٨١

إلى حال الوفاء فذكر الجفاء في حال الصفاء جفاء فسكت وقال

بسوے حال راحت پس یاد کردن رنج در وقت راحت محنت ست پس خاموش شد وگفت

سهل بن عبد الله التوبة أن لا تنسى ذنبك وقال الجنيد رض

سهل بن عبد الله توبه آنست که فراموش نکنی گناه خود را وگفت جنید

حين سئل عن التوبة فقال هي أن تنسى ذنبك وتكلم أبو نصر

وقتیکه پرسیده شد از توبه پس گفت توبه آنست که فراموش کنی گناه خود را وسخن کرده ست ابو نصر

السراج في المقالتين فقال أشار سهل إلى أحوال المريدين و

سراج در هردو گفتار پس گفت سهل اشاره کرده ست بسوے حال مریدان و

المتعرضين تارة لهم وتارة عليهم فأما الجنيد فإنه أشار إلى

کسانیکه رجوع کرده اند گاهے برائے نفع خود و گاهے برائے نقصان ایشان اما جنید پس بدرستی او اشاره

توبة المحققين ولا يذكرون ذنوبهم مما غلب على قلوبهم من

توبه محققان و یاد نمیکنند ایشان گناهان خود را از جهت چیزیکه غالب آمده ست بر دلهاے ایشان از

عظمة الله تعالى ودوام ذكره وقال وهو مثل ما سئل رويم

بزرگی خدا تعالی و همیشگی ذکر او وگفت ابو نصر سراج و آن سخن جنید مانند چیزیست که سوال کرده شد رویم

عن التوبة فقال التوبة من التوبة وقال ذو النون المصري

از توبه پس گفت توبه کردن از توبه که توبه درویش را دنیا یاد دهد [illegible] وگفت ذو النون

رحمه الله توبة العوام من الذنوب وتوبة الخواص من الغفلة

توبه عوام از گناهان ست و توبه خاصان از غفلت ست

وقال أبو الحسن النوري رحمه الله التوبة أن تتوب من كل

وگفت ابو الحسن النوری توبه آنست که بازگشت کنی از هر

شيء سوى الله عز وجل قال عبد الله بن محمد بن علي رحمهم الله

چیزیکه سواے خداست گفت عبد الله بن محمد

شتان بين تائب يتوب من الزلات وتائب يتوب من

فرقست میان کسیکه توبه کند از گناهان و کسیکه توبه میکند از

الغفلات وتائب يتوب من رؤية الحسنات قال أبو بكر

غفلت ها و کسیکه بازگشت میکند از دیدن نیکیها وگفت ابو بکر

الواسطي رحمه الله التوبة النصوح أن لا يبقى على صاحبها أثر

واسطی توبه خالص آنست که نماند بر صاحب توبه نشانه

من المعصية سرا ولا جهرا ومن كانت توبته نصوحا لا يبالي

از گناه پنهان و نه آشکارا و کسیکه بوده ست توبه او خالص باک نمیدارد

٥

كيفما مسى واصبح قال يحيى بن معاذ الرازي رحمه الله في مناجاته
که چگونه شب کرد و چگونه روز کرد گفت یحیی در مناجات خود

الهي لا اقول تبت ولا اعود لما اعرف من خلقي ولا اضمن
اے بار خدایا نمیگویم که توبه کردم و باز نمیگردم بسوے گناه از جهت چیزے که میشناسم از عادت خود و ضامن

ترك الذنوب لما اعرف من ضعفي ثم اني اقول لا اعود لعلي
ترک گناه از جهت چیزے که میشناسم از ناتوانی خود پس بدرستی من میگویم میگردم بسوی گناه

اموت قبل ان اعود قال ذو النون رض الاستغفار من غير
بمیرم پیش از آنکه باز گردم بگناه وگفت ذو النون مصرے رض آمرزش خواستن بے

اقلاع توبة الكذابين وقال ايضا رحمه الله حقيقة التوبة
کندن دل از گناه توبه دروغگویان ست وگفت ذو النون مصرے حقیقت توبه آنست

ان تضيق عليك الارض بما رحبت حتى لا يكون لك قرار ثم
که تنگ شود زمین بر تو با فراخے آن تا آنکه نمیباشد مر ترا جاے گریز پس

تضيق عليك نفسك كما اخبره الله تعالى في كتابه العزيز
تنگ شود بر تو نفس تو چنانکه خبر کرد خداے تعالے در کتاب بزرگ خویش

وضاقت عليهم الارض بما رحبت وضاقت عليهم انفسهم
و تنگ شد زمین بر آنانکه تخلف از غزوه خدا نمودند زمین با فراخی آن و تنگ شد بر ایشان نفسها

وظنوا ان لا ملجا من الله الا اليه ثم تاب عليهم ليتوبوا وقال
و دانستند که نیست پناه از عذاب خدا مگر بسوے او پس رحمت کرد خدا بر ایشان تا توبه کنند وگفت

ابن عطاء رحمه الله التوبة توبتان توبة الانابة وتوبة
ابن عطار رح توبه دو گونه ست توبه انابت و توبه

الاستجابة فتوبة الانابة ان يتوب العبد خوفا من عقوبته
استجابت پس توبه انابت اینست که توبه کند بنده از ترس عذاب خدا

وتوبة الاستجابة ان يتوب حياء من كرمه وقال يحيى بن
و توبه استجابت آنست که توبه کند از جهت شرم از کرم حق وگفت یحیی بن

معاذ الرازي رحمه الله زلة واحدة بعد التوبة اقبح من سبعين
معاذ رح گناه یکبار کرده شده پس از توبه بدتر ست از هفتاد گناه

قبلها وقال ابو عمرو الانطاكي رحمه الله ركب علي بن عيسى
که پیش از توبه ست وگفت ابو عمرو انطاکے رح سوار شد علی بن عیسی

الوزير في موكب عظيم فجعل الغرباء يقولون من هذا فقالت

الاقلاع

الاستیصال از بن برکندن ۱۲ تاج اللغات ۱۲

۱۲

اِمْرَاَةً قَائِمَةً عَلَى الطَّرِيْقِ اِلَى مَتَى تَقُوْلُوْنَ مَنْ هٰذَا هٰذَا عَبْدٌ

زنے کہ ایستادہ بود بر راہ تا کے بگویند کیست این این بندہ ایست

سَقَطَ مِنْ عَيْنِ اللّٰهِ فَابْتَلَاهُ اللّٰهُ بِمَا تَرَوْنَ فَسَمِعَ عَلِيُّ بْنُ عِيْسَى

کہ افتادہ ست از نظر خدا پس مبتلا کردہ ست خدا بچیزے کہ می بینید پس شنید علی بن عیسے

ذٰلِكَ وَرَجَعَ اِلَى مَنْزِلِهٖ وَاسْتَعْفَى مِنَ الْوِزَارَةِ وَذَهَبَ اِلَى مَكَّةَ

سخن آنرا و باز گشت بسوے خانہ خود و بخشایش خواست از وزارۃ و رفت بسوے مکہ

وَجَاوَرَ بِهَا مَجْلِسٌ فِيْ قَوْلِهٖ تَعَالَى اِنَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَتْقٰكُمْ

و مجاور شد بمکہ در بیان قول خدا تعالی گرامی تر از شما نزد خدا تعالی پرہیزگار تر شما

اِخْتَلَفَ الْعُلَمَاءُ فِيْ مَعْنَى التَّقْوٰى وَحَقِيْقَةِ الْمُتَّقِيْ فَالْمَنْقُوْلُ

و اختلاف کردہ اند علما در معنی تقوے و حقیقت متقی پس نقلست از

عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهٗ قَالَ جَمِيْعُ التَّقْوٰى فِيْ قَوْلِهٖ عَزَّ وَجَلَّ اِنَّ

پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم کہ فرمود تمامے پرہیزگارے درین قول خداست بدرستی

اللّٰهَ يَأْمُرُكُمْ بِالْعَدْلِ وَالْاِحْسَانِ وَاِيْتَائِ ذِي الْقُرْبٰى وَيَنْهٰى

خدا میفرماید شمارا بمیانہ روے و نیکوے کردن و دادن خویشان را و باز دارد داورا

عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُوْنَ وَقَالَ

از چیزہاے بد و ناسزاوار و نافرمانے از پند میکند خدا شمارا شاید کہ شما پند گیرید و گفت

اِبْنُ عَبَّاسٍ رض الْمُتَّقِي الَّذِيْ يَتَّقِي الشِّرْكَ وَالْكَبَائِرَ وَالْفَوَاحِشَ

ابن عباس رض پرہیزگار کسے ست کہ میترسد کفر را و گناہ کبیرہ را و بدیہا را

وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ رض التَّقْوٰى اَنْ لَا تَرٰى نَفْسَكَ خَيْرًا مِنْ اَحَدٍ

و گفت ابن عمر رض پرہیزگارے آنست کہ نہ بینی تو نفس خود را بہتر از ہیچ کسے

وَقَالَ الْحَسَنُ رَحِمَهُ اللّٰهُ الْمُتَّقِي الَّذِيْ يَقُوْلُ لِكُلِّ مَنْ رَاٰهُ هٰذَا

و گفت حسن پرہیزگار آنست کہ گوید ہر کرا دید این

خَيْرٌ مِنِّيْ وَقَالَ عُمَرُ ابْنُ الْخَطَّابِ رض لِكَعْبِ الْاَحْبَارِ حَدِّثْنِيْ

بہتر ست از من و گفت عمر بن الخطاب رض مر کعب احبار را کہ سخن گو مرا

عَنِ التَّقْوٰى قَالَ هَلْ اَخَذْتَ طَرِيْقًا ذَا شَوْكٍ قَالَ نَعَمْ قَالَ

از پرہیزگارے گفت احبار آیا سپر کردہ ہیچ راہ خار دار را گفت عمر آرے گفت

فَمَا عَمِلْتَ فِيْهِ فَقَالَ حَذِرْتُ وَشَمَّرْتُ قَالَ كَعْبٌ كَذٰلِكَ

پس چہ کردے در آن راہ پس گفت عمر ترسیدم و دامن برچیدم گفت کعب ہمچنین ست

التَّقْوٰى فَنَظَمَهُ الشَّاعِرُ × خَلِّ الذُّنُوْبَ صَغِيْرَهَا وَكَبِيْرَهَا

پرہیزگارے پس نظم کردہ ست این را شاعر بگذار گناہہاے خود را خورد آن و بزرگ آن

فهو التقي × واصنع كماش فوق ارض الشوك يحذر ما يرى ×

پس اشت پرہیزگارے وکار کن ہمچو رونده بالاے زمین خار دارے ترسد چیزے را که مے بیند

لا تحقرن صغيرة ان الجبال من الحصى × قال ابن عمر بن

وحقارت مکن گناه صغیره را بدرستی که کوه از سنگریزه است گفت عمر بن

عبد العزيز رضـ ليس التقى صيام النهار وقيام الليل والتخليط

عبد العزیز نیست پرہیزگارے روزه داشتن بهمه روز و استادن بهمه شبها و آمیختن

فيما بين ذلك ولكن التقوى ترك ما حرم الله واداء ما افترض

درمیان آن یعنی گناه کردن و گناه ناکردن لیکن پرہیزگارے گذاشتن چیزے ست که حرام کرده است خدا و بجا آوردن

الله فما رزق الله بعد ذلك فهو خير الى خير وقيل لطلق بن

خدا پس چیزے که روزی کرد خدا پس آن چیز نیکو ست میرد بسوی نیکو و گفته شده ست طلق بن

حبيب اجمل لنا التقوى فقال التقوى عمل بطاعة الله على نور

حبیب را نیکو بیان کن برای ما تقوی پس گفت تقوی فرمانبرداری کردن خداست در اشتغال که به نوری

من الله رجاء لثواب الله حياء من الله وقيل التقوى ترك معصية

از خداست از جهت امید ثواب خدا و شرم از خدا و گفته شده ست تقوی گذاشتن نافرمانی

٣٨٥

الله على نور من الله مخافة عقاب الله قال بكر بن عبد الله رحمة

خداست در اشتغال که بر نور از خداست از جهت ترس عذاب خدا و گفت بکر بن عبد الله

الله عليه لا يكون الرجل تقيا حتى يكون تقي المطعم وتقي الغضب

نمیشود مرد پرہیزگار تا آنکه باشد پاک طعام او از حرام و شبه و پاکیزه باشد غضب

وقال عمر بن عبد العزيز رضـ المتقي ملجم كالمحرم في الحرم

و گفت عمر بن عبد العزیز پرہیزگار در دنیا لگام داده شده ست مانند محرم در زمین

وقال شهر ابن حوشب رضـ المتقي الذي يترك ما لا بأس به حذر

و گفت شهر بن حوشب متقی آن کس ست که میگذارد چیزے را که در وے باک نیست از ترس

الوقوع فيما فيه بأس وقال سفيان الثوري وفضيل رحمة الله

افتادن در چیزے که در وے باک ست و گفت سفیان ثوری و فضیل عیاض

عليهما هو الذي يحب للناس ما يحب لنفسه انما المتقي

که متقی کسی که دوست دارد برای مردم چیزے را که دوست میدارد برای نفس خود جز این نیست

الذي يحب للناس اكثر مما يحب لنفسه اتدرون ما وقع

آن کسی ست که دوست میدارد برای مردم چیزے که دوست میدارد برای نفس خود آیا میدانید چیزے که واقع

لاستاذي سري السقطي رحمة الله عليه وهو ان سلم عليه ذات يوم

مر استاد مرا که سری سقطی ست که سلام کرد بر سری روزی

صديق له فرد عليه وهو عابس لم ينبسط له فقلت له في ذلك

پس گفت مر سری را ... رد کرد بر او و آن بیش او بود خوش نمیشد بر وی پس گفتم او را در این

فقال بلغني ان المرء المسلم اذا سلم على اخيه ورد عليه اخوه

پس گفت سری که رسید مرا اینکه مرد مسلمان چون سلام گوید بر برادر خود و رد میکند برادر او

قسمت بينهما مائة رحمة تسعون منها لابشهما وعشرة للآخر

بخش کرده میشود میان ایشان صد رحمت نود کسی راست که کشاده روتر است و ده مر دیگر را

فاحببت ان يكون له تسعون وقال محمد بن علي الترمذي

پس دوست داشتم اینکه باشد مرا و را نود رحمت وگفت محمد بن علی ترمذی متقی

هو الذي لا خصم له وقال سري السقطي هو الذي يبغض

پرهیزگار آنست که دشمن نیست مر او را وگفت سری سقطی متقی آنست که دشمن دارد نفس

نفسه وقال الشبلي هو الذي يتقي ما دون الله قال الناطق

خود را وگفت شبلی متقی آنست که پرهیز کند چیزی را که سوای خداست گفت گوینده

الصادق الا كل شيء ما خلا الله باطل وقال محمد ابن خفيف

راستگو آگاه باشید هر چیزی که غیر خداست باطل است وگفت محمد ابن خفیف

التقوى مجانبة كل شيء يبعدك عن الله وقال القاسم بن القاسم

پرهیزگاری یکسو گذاشتن هر چیزی را که دور کند ترا از خدا وگفت قاسم بن قاسم

هو المحافظة على آداب الشريعة وقال النوري هو الذي يتقي

تقوی نگاهداشتن آداب شریعت است وگفت نوری متقی آنست که پرهیز کند

الدنيا وآفاتها وقال ابو يزيد هو التورع عن جميع الشبهات

دنیا را و رنجهای او را وگفت ابو یزید تقوی پرهیز کردن است از همه شبهها در قول و فعل و اعتقاد

وقال ايضا المتقي من اذا قال قال لله واذا سكت سكت لله واذا

وگفت ابو یزید پرهیزگار آنست که چون گوید برای خدا گوید و چون خاموش شود خاموش شود برای خدا

ذكر ذكر لله وقال الفضيل بن عياض لا يكون العبد من المتقين

ذکر کند برای خدا کند وگفت فضیل نمیشود بنده از پرهیزگاران

حتى يأمنه عدوه كما يأمنه صديقه وقال سهل المتقي من

تا ایمن نشود از دشمن او چنانچه ایمن میشود دوست او وگفت سهل متقی آنست

تبرأ من حوله وقوته وقيل التقوى ان لا يراك الله حيث نهاك

که بیزار است از بازگشت خود از گناه و توانائی خود بر طاعت بر عصمت حق در گناه و به بیند توفیق او در طاعت

ولا يفقدك حيث امرك وقيل هو الاقتداء بالنبي صلى الله عليه وسلم

و نه گم کند ترا جائی که فرموده است ترا وگفته اند تقوی پیروی کردن پیغمبرست صلعم

وقيل أن تتقي بقلبك من الغفلات وبنفسك من الشهوات
وگفته شده است پرهيزگاری آنست که پرهيزگاری بدل خود از بيهوشيها و بنفس خود از آرزوها

وبحلقك من اللذات وبجوارحك من السيئات فحينئذ يرجى لك
و بحلق خود از لذتها و به اعضای خود از بديهای پس اين هنگام اميد داشته ميشود ترا

الوصول إلى رب الأرض والسموات وقال أبو القاسم هو حسن
رسيدن بسوی پروردگار زمين و آسمانها وگفت ابو القاسم تقوی خوش

الخلق وقال بعضهم يستدل على تقوى الرجل بثلاث حسن
خلقی ست وگفته اند بعضی کار پی برده ميشود بر پرهيزگاری مرد بسه چيز نيکوی

التوكل فيما لم ينل وحسن الرضى فيما قد نال وحسن الصبر على
توکل در چيزی که نيافته است و نکوی صبر بر چيزی که فوت شده است و نيکوی صبر بر

ما فات وقيل المتقي الذي يتقي متابعة هواه وقال مالك
چيزی که فوت شده است وگفته اند متقی کسی که پرهيز بردی هوای خود را وگفت مالک

حدثني وهب بن كيسان أن بعض فقهاء أهل المدينة كتب
روايت کرد مرا وهب بدرستی بعضی فقيهان مدينه نوشتند

إلى عبد الله بن الزبير رض أن لأهل التقوى علامات يعرفون
بسوی عبد الله بن زبير که اهل تقوی را نشانهاست که شناخته ميشوند

بها الصبر عند البلاء والرضاء بالقضاء والشكر عند النعماء
بآن صبر کردن نزد نزول بلا و خوشنود شدن بقضا خدا و شکر کردن نزد رسيدن

والتذلل لأهل القرآن وقال ميمون بن مهران لا يكون الرجل
و رام شدن برای احکام قرآن را وگفت ميمون بن مهران نمی باشد مرد

تقيا حتى يكون أشد محاسبة لنفسه من الشريك الشحيح و
پرهيزگار تا آنکه شود او سخت تر از روی حساب مر نفس خود را از شريک بخيل و

السلطان الجائر وقال أبو تراب بين يدي التقوى خمس عقبات
پادشاه ظالم وگفت ابو تراب در پيش تقوی پنج کوه است

من لا يجاوزها لا ينالها وهي اختيار الشدة على النعمة واختيار
کسی که نگذرد آنرا نميرسد تقوی را و آن برگزيدن سختی ست بر نعمت و برگزيدن

القوت على الفضول واختيار الذل على العز واختيار الجهد على
اندکها ست بر زيادتی و برگزيدن خواری ست بر بزرگی و برگزيدن رنج سخت بر

الراحة واختيار الموت على الحيوة وقال بعضهم لا يبلغ الرجل
آسودگی و برگزيدن مرگ ست بر زندگی وگفته اند بعضی اکابر نميرسد مرد

نعمة بنعمة النعمة كذا في الصحاح وفي مجمع البحار بضم العين
وعقبة الطريق مسافة ما بين ارتفاعه وانحطاطه

لَعِينًا لَا يَنَالُ التَّقْوَى إِلَّا إِذَا كَانَ بِحَيْثُ لَوْ جُعِلَ مَا فِي قَلْبِهِ عَلَى طَبَقٍ

کو ان پرہیزگارے را گرو قتی کہ باشد باین صفت کہ اگر گردانیدہ شود چیزے کہ در دل اوست بر طبق

فَيُطَافُ بِهِ فِي السُّوقِ لَمْ يَسْتَحْيِ مِنْ شَيْءٍ مِمَّا عَلَيْهِ وَقِيلَ التَّقْوَى

پس گردانیدہ شود آنرا در بازار شرم ندارد از ہیچ چیزے ازانچہ بر طبق ست یعنی درون و برون او یکسان

أَنْ تُزَيِّنَ سِرَّكَ لِلْحَقِّ كَمَا تُزَيِّنُ عَلَانِيَتَكَ لِلْخَلْقِ وَقَالَ أَبُو الدَّرْدَاءِ

آنست کہ بیارایے درون خود را برایے خدا چنانچہ می آرایے ظاہر خود را برایے خلق و گفت ابو درداء

رض يُرِيدُ الْعَبْدُ أَنْ يُعْطَى مُنَاهُ × وَيَأْبَى اللهُ إِلَّا مَا أَرَادَ × يَقُولُ

رض میخواہد مرد اینکہ دادہ شود امید ہاے او را و باز میدارد خدا مر امید را مگر چیزے کہ خواستہ ست می گوید

الْمَرْءُ فَائِدَتِي وَمَالِي × وَتَقْوَى اللهِ أَحْسَنُ مَا اسْتَفَادَ × عَنْ

مرد فایدہ من و گنجینہ من و پرہیزگاری خدا بہترین از چیزے ست کہ پیدا کردہ ست و نقل ست از

مُجَاهِدٍ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رض قَالَ جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللهِ

مجاہد از ابی سعید خدری کہ گفت ابی سعید آمد مردے بسوے پیغمبر

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ يَا نَبِيَّ اللهِ أَوْصِنِي فَقَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَيْكَ بِتَقْوَى اللهِ

پس گفت ای پیغمبر وصیت کن مرا پس گفت پیغمبر بر تو باد بہ پرہیزگارے

فَإِنَّهُ جِمَاعُ كُلِّ خَيْرٍ وَعَلَيْكَ بِالْجِهَادِ فَإِنَّهُ رَهْبَانِيَّةُ الْإِسْلَامِ

پس بدرستی آن مجموعہ ہمہ نیکو ہاست و بر تو باد بجہاد پس بدرستی آن رہبانیت مسلمانانست

وَعَلَيْكَ بِذِكْرِ اللهِ فَإِنَّهُ نُورٌ لَكَ وَعَنْ أَبِي هُرْمُزَ نَافِعِ بْنِ هُرْمُزَ

و بر تو باد بیاد حق پس بدرستی آن نور ترا ست نقلست از ابی ہرمز

قَالَ سَمِعْتُ أَنَسًا رض يَقُولُ قِيلَ يَا مُحَمَّدُ مَنْ آلُ مُحَمَّدٍ قَالَ كُلُّ تَقِيٍّ فَالتَّقْوَى

گفت شنیدم انس را کہ میگفت گفتہ شد ای محمد کیست اولاد تو گفت ہر مومن پرہیزگار پس

جِمَاعُ الْخَيْرَاتِ وَحَقِيقَةُ الْاِتِّقَاءِ التَّحَرُّزُ بِطَاعَةِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ عَنْ

مجموعہ نیکیہاست و حقیقت پرہیزگاری پناہ گرفتن ست بہ فرمانبرداری خدا از

عُقُوبَتِهِ يُقَالُ اتَّقَى فُلَانٌ بِتُرْسِهِ وَأَصْلُ التَّقْوَى اتِّقَاءُ الشِّرْكِ

عذاب او گفتہ میشود پناہ گرفت فلان بہ سپر خود و اصل تقوے پرہیز کردن از شرک ست

ثُمَّ بَعْدَهُ اتِّقَاءُ الْمَعَاصِي وَالسَّيِّئَاتِ ثُمَّ بَعْدَهُ اتِّقَاءُ الشُّبُهَاتِ

پس ازان پرہیزیدن گناہ ہا را صغیرہ و کبیرہ پس ازان پرہیزیدن از شبہات

ثُمَّ يَدَعُ بَعْدَهُ الْفُضُلَاتِ وَجَاءَ فِي تَفْسِيرِ قَوْلِهِ تَعَالَى اتَّقُوا اللهَ

پس ازان بگذارد زیادتیہا را و آمدہ ست در بیان قول خدا بترسید کہ پرہیزید خدا را

حَقَّ تُقَاتِهِ هُوَ أَنْ يُطَاعَ فَلَا يُعْصَى وَيُذْكَرَ فَلَا يُنْسَى وَيُشْكَرَ فَلَا

حق پرہیزیدن و آن اینست کہ فرمان برداری کردہ شود پس نافرمانی کردہ نشود و یاد کردہ شود و پس فراموش

يَكْفُرُ وَقَالَ سَهْلُ ابْنُ عَبْدِ اللهِ لَا مُعِيْنَ اِلَّا اللهُ وَلَا دَلِيْلَ اِلَّا رَسُوْلُ

انكار كرده بیمیشود وگفت سهل بن عبد الله نیست یاری دهنده مگر خدا ونیست راه نما مگر پیغمبر

اللهِ وَلَا زَادَ اِلَّا التَّقْوٰى وَلَا عَمَلَ اِلَّا الصَّبْرُ عَلَيْهِ وَقَالَ الْكِتَابِيُّ

خدا ونیست توشه مگر پرهیزگاری ونیست كار مگر صبر كردن بر او وگفت كتانی

قُسِمَتِ الدُّنْيَا عَلَى الْبَلْوٰى وَقُسِمَتِ الْجَنَّةُ عَلَى التَّقْوٰى وَمَنْ لَمْ

قسمت كرده شد دنیا را بر آزمایش وتكلیف وقسمت كرده شد بهشت را بر پرهیزگاری وكسی كه

يَحْكُمْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللهِ التَّقْوٰى وَالْمُرَاقَبَةَ لَمْ يَصِلْ اِلَى الْكَشْفِ

حكم نمیكند میان خود ومیان خدا پرهیزگاری را وفكر را نمیرسد بسوی كشف

وَالْمُشَاهَدَةِ وَقَالَ النَّصْرَابَادِيُّ التَّقْوٰى اَنْ يَتَّقِيَ الْعَبْدُ مَا سِوَى

ومشاهده وگفت نصر آبادی تقوی آنست كه پرهیزد بنده چیزی را كه غیر خداست

تَعَالٰى وَقَالَ سَهْلٌ مَنْ اَرَادَ اَنْ تَصِحَّ لَهُ التَّقْوٰى فَلْيَتْرُكِ الذُّنُوْبَ

وگفت سهل كسی كه خواست اینكه درست شود مر او را تقوی پس بگذارد گناهان را

كُلَّهَا وَقَالَ النَّصْرَابَادِيُّ اَيْضًا مَنْ لَزِمَ التَّقْوٰى اِشْتَاقَ اِلٰى

همه وگفت نصر آبادی نیز كسی كه لازم گرفت تقوی را آرزومند شد بسوی

مُفَارَقَةِ الدُّنْيَا لِاَنَّ اللهَ تَعَالٰى يَقُوْلُ وَلَلدَّارُ الْاٰخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِيْنَ

جدای دنیا زیرا كه در راستی خدا میگوید هر آینه سرای آخرت بهتر است مر كسانی را

يَتَّقُوْنَ وَقَالَ بَعْضُهُمْ مَنْ تَحَقَّقَ فِي التَّقْوٰى هَوَّنَ اللهُ عَلٰى قَلْبِهِ

كه پرهیزگارند وگفت اند بعضی اكابر كسیكه درست شد در پرهیزگاری آسان میكند خدا بر دل او

الْاِعْرَاضَ عَنِ الدُّنْيَا وَقَالَ اَبُوْ عَبْدِ اللهِ الرُّوْذْبَارِيُّ التَّقْوٰى

روگردانی از دنیا وگفت ابو عبد الله تقوی

مُجَانَبَةُ مَا يُبْعِدُكَ عَنِ اللهِ تَعَالٰى وَقَالَ ذُو النُّوْنِ الْمِصْرِيُّ

گذاشتن چیزی ست كه دور سیدارد ترا از خدا وگفت ذو النون مصری

اَلتَّقِيُّ مَنْ لَا يُدَنِّسُ ظَاهِرَهُ بِالْمُعَارَضَاتِ وَلَا بَاطِنَهُ بِالْعِلَلَاتِ

متقی كسی ست كه نیالاید ظاهر خود را بچیزهای كه مخالف شرع اند ونه باطن خود را بچیزهای كه غافل

وَيَكُوْنُ وَاقِفًا مَعَ اللهِ تَعَالٰى فِيْ مَوْقِفِ الْاِتِّفَاقِ وَقَالَ ابْنُ عَطِيَّةَ

وباشد ایستاده با خدا تعالی در محل اتفاق وتسلیم وگفت ابن عطیه

لِلْمُتَّقِيْ ظَاهِرٌ وَبَاطِنٌ فَظَاهِرُهُ مُحَافَظَةُ الْحُدُوْدِ وَبَاطِنُهُ

مر متقی را ظاهر هست وباطن پس ظاهر نگاهبانی حدهای شرع ست وباطن آن

النِّيَّةُ وَالْاِخْلَاصُ وَقَالَ ذُو النُّوْنِ الْمِصْرِيُّ رَحِمَهُ اللهُ لَا عَيْشَ اِلَّا

نیت واخلاص ست وگفت ذو النون مصری نیست زندگانی مگر

مع رجال امتحن قلوبهم للتقوى وترتاح بالذكر وقال ابو حفص

با مردانی که دلهای ایشان آزموده است بسوی پرهیزگاری و خوشحال میشوند بذکر خدا تعالی و گفت ابو حفص

التقوى في الحلال المحض لا غير وقال ابو الحسين الزنجاني من كان

تقوی در حلال محض است غیر این و گفت ابوالحسین کسی که بوده است

رأس ماله التقوى كلت الألسن عن وصف ربحه وقال الواسطي

سرمایه او پرهیزگاری گنگ است زبانها از بیان سود او و گفت واسطی

التقوى ان يتقي من تقواه يعني من رؤية تقواه وروي ان

تقوی آنست که پرهیز دار از تقوی خود یعنی از دیدن تقوی خود و روایت کرده شد

ابن سيرين اشترى اربعين حبا سمنا فاخرج غلامه فارة من

که ابن سیرین خرید چهل خم روغن زرد پس برآورد غلام او موشی از

حب فسأله من اي حب من الحباب اخرجتها فقال لا ادري

خمی پس پرسید ابن سیرین آن غلام را از کدام از خمها برآورده موش را پس گفت نمیدانم

فصبها كلها وروي عن بعض الائمة انه كان لا يجلس في ظل

پس بریخت آن خمها را همه و مرویست از بعضی ائمه بدرستی او نمی نشست در سایه

شجرة غريمه ويقول جاء في الخبر كل قرض جر نفعا فهو ربا

درخت قرض دار خود و میگفت آمده است در حدیث هر قرضی که کشیده باشد نفعی را پس آن ربا

وقيل ان ابا يزيد غسل ثوبه في الصحراء مع صاحب له فقال

و گفته شده است بدرستی ابا یزید بسطامی را شست جامه خود را در صحرا با یار خود پس گفت

صاحبه نعلق الثياب على جدران الكروم فقال لا نغرز الوتد في

یار او بیاویزیم جامها را بر دیوارهای رز پس گفت بایزید نی نمیزنیم میخ را در

جدار الناس فقال نعلقه على الشجر فقال لا انه يكسر الاغصان

دیوار مردم پس گفت آن یار بیاویزیم او را بر درخت پس گفت بایزید نه بدرستی آن شاخها را میشکند

فقال نبسط على الاذخر فقال لا انه علف الدواب لا نستره عنها

پس گفت آن یار بگستریم او را بر اذخر نام گیاهیست خوشبو گفت بایزید نه بدرستی آن چراگاه چهارپایان

فولى ظهره الى الشمس وحمل القميص على ظهره ووقف حتى جف

و گفته پس گردانید پشت خود را بسوی آفتاب و برداشت پیراهن را بر پشت خود و ایستاد تا آنکه خشک شد

جانبه ثم قلبه حتى جف الجانب الآخر وعن ابراهيم بن ادهم رحمه

یک طرف او پس گردانید او را تا خشک شد طرف دیگر و مرویست از ابراهیم ادهم

انه قال بت ليلة تحت صخرة بيت المقدس فلما كان بعض الليل

بدرستی او گفت خواب کردم شبی زیر سنگ بیت المقدس پس هرگاه گذشت پاره شب

نزل ملكان فقال أحدهما لصاحبه من ههنا فقال الآخر إبراهيم

فرود آمدند دو فرشته پس گفت یکی از ایشان مر یار خود را کیست اینجا پس گفت فرشته دیگر ابراهیم

بن أدهم فقال ذاك الذي حطّ الله درجته من درجاته فقال

بن ادہم ست پس گفت آن کسی ست که محو کرد خدا تعالی مرتبه از مرتبهاے او پس گفت

لِمَ قال لأنه الذي اشترى بالبصرة التمر فوقعت تمرة من تمر

چرا ست آن کم کردن مرتبه گفت بدرستی آن ابراهیم خرید در بصره خرما پس افتاد یک خرما از خرما

البقال على تمره قال إبراهيم فمضيت إلى البصرة واشتريت التمر

بقال بر خرماے او گفت ابراهیم پس رفتم بسوے بصره و خریدم خرما

من ذلك الرجل وأوقعت تمرة على تمره ورجعت إلى بيت المقدس

از آن مرد و انداختم یک خرما بر خرماے او و باز گشتم بسوے بیت المقدس

ونمت تحت الصخرة فلما كان بعض الليل إذا أنا بملكين نزلا من السماء

و خواب کردم در زیر سنگ پس هرگاه که گذشت پاره از شب ناگاه ملاقی شدم بدو فرشته که فرود آمدند از آسمان

فقال أحدهما لصاحبه من ههنا قال الآخر إبراهيم بن أدهم فقال

پس گفت یکی از ایشان مر دیگر را کیست اینجا گفت دیگر ابراهیم بن ادهم ست پس گفت این

ذاك الذي ردّ الشيء إلى مكانه ورفعت درجته وقيل التقوى

آن کسی ست که چیز را بجاے خود [illegible] و بلند کرده شد مرتبه او و گفته شد پرهیزگاری

على وجوه تقوى العامة ترك الشرك بالخالق وتقوى الخاصة

بر چند وجه ست یکی تقوے عوام ست و آن ترک شرک ست بخداے آفریننده و تقوے خاص

ترك الهوى بترك المعاصي ومخالفة النفس في سائر الأحوال و

ترک هواے نفس بترک گناهان و مخالفت نفس در همه احوال

تقوى خاص الخاص من الأولياء ترك الإرادة في الأشياء والتجرد

تقوے خاص الخاص از اولیاء ترک خواهش در چیزها و ترک اختیار

في النوافل من العبادات والتعلق بالأسباب والركون إلى ما سوى

کردن نوافل را از عبادات یعنی تبدیل کردن نوافل را بحضور حق تعالی و ترک میل بسوے غیر

المولى ولزوم الحال والمقام وامتثال الأمر في جميع ذلك مع أحكام

حق تعالی و ترک ملازمت حال و مقام یعنی در هیچ حال و مقام آرام نگیرد چه ایهم آرام بغیر حق ست

الفرائض وتقوى الأنبياء عليهم السلام لا يتجاوزهم غيبهم في

فرضها و تقوے پیغمبران در نمیگذرد از ایشان پنهان در

غيب فهو من الله وإلى الله يأمرهم وينهاهم ويوفقهم ويؤيدهم

پنهان یعنی در غایت پنهانی ست از جانب حق تعالی امر میکند ایشانرا و نهی میکند و توفیق می دهد ایشانرا

۳۹۱

وَيُطِيبُهُمْ وَيُطِبُّهُمْ وَيُكَلِّمُهُمْ وَيُحَدِّثُهُمْ وَيُرْشِدُهُمْ وَيَهْدِيهِمْ

وخوش میکند ایشان را وعلاج بیمارے میکند وکلام میکند با ایشان وارشاد میکند ایشان را

وَيُعْطِيهِمْ وَيُهَنِّيهِمْ وَيُطْلِعُهُمْ وَيُبَصِّرُهُمْ لَا مَجَالَ لِلْعَقْلِ فِي ذٰلِكَ

وعطا میکند ایشان را ومبارکباری میگوید وآگاه میکند ایشان را وبینا میکند ایشان را نیست مجال عقل را در نفوذ ایشان

فَهُمْ فِي مَعْزِلٍ عَنِ الْبَشَرِ بَلْ عَنِ الْمَلٰئِكَةِ أَجْمَعَ إِلَّا فِيمَا يَتَعَلَّقُ بِالْحُكْمِ

پس ایشان در گوشه انداز آدمی بلکه در گوشه انداز فرشتگان همه آنها مگر در چیزے که متعلق است بحکم

الظَّاهِرِ وَالْأَمْرِ الْمُبِينِ الْمَوْضُوعِ لِلْأُمَّةِ وَعَوَامِّ الْمُؤْمِنِينَ فَإِنَّهُمْ

ظاهر وامر روشن که نهاده شده است برای است عوام مومنان پس بدرستی ایشان

يُشَارِكُونَ الْخَلْقَ فِي ذٰلِكَ وَيَنْفِرُونَ عَنْهُمْ فِيمَا سِوَى ذٰلِكَ وَقَدْ

شریک اند خلق را در آنچه متعلق بظاهر است وجدا میشوند از ایشان در چیزے که دراے است وگاهی

يُعْطِي بَعْضَ ذٰلِكَ الْكِرَامَ مِنَ الْأَبْدَالِ وَالْخُلَّصِ مِنَ الْأَوْلِيَاءِ فَتَقْصُرُ

داده میشود اندکی از آن بعضے برای بزرگان ابدال ویاکان اولیا پس کوتاه میشود

عِبَارَاتُهُمْ عَنْ ذِكْرِ ذٰلِكَ فَلَا يَظْهَرُ إِلَى الْوُجُودِ وَلَا تُدْرَكُ بِالسَّمْعِ

عبارات ایشان از بیان آن پس ظاهر نمیشود بسوے هستی ودریافته نمیشود بشنوائی

وَالْحِسِّ إِلَّا مَا يَغْلِبُ عَلَى اللِّسَانِ فَيَنْدُرُ مِنْ ذٰلِكَ كَلِمَةٌ أَوْ كَلِمَاتٌ

وحس ظاهر مگر چیزے که غلبه کند بر زبان پس بے افتد از آن یک کلمه یا دو کلمه

ثُمَّ يَتَدَارَكُهُ اللّٰهُ بِالسَّكِينَةِ وَالتَّثْبِيتِ وَإِسْبَالِ السِّتْرِ عَلَيْهِ

پس در میرسد حق تعالی او را این هنگام بآرام دادن او وثابت گردانیدن او وانداختن پرده بر او

فَيَسْتَيْقِظُ لِأَمْرِهِ وَيَحْفَظُ لِسَانَهُ وَيَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ تَعَالَى مِمَّا جَرَى

پس بیدار میشود مر کار خود را پس نگاه میدارد زبان خود را وطلب آمرزش میکند از خدای تعالی از آنچه گذشت

وَيُغَيِّرُ الْعِبَارَةَ وَيُحَسِّنُ اللَّفْظَ عَلَى وَجْهٍ يُعْقَلُ وَيُفْهَمُ عَلَى مَا

وتغییر میکند عبارات را ونکو میکند لفظ را بر وجهیکه دریافته وفهمیده شود چنانچه

هُوَ الْمَعْهُودُ عِنْدَ النَّاسِ فَصْلٌ وَطَرِيقُ التَّقْوَى أَوَّلًا التَّخَلُّصُ

معلوم است نزد مردم وراه پرهیزگاری نخستین پاک شدن است

مِنْ مَظَالِمِ الْعِبَادِ وَحُقُوقِهِمْ ثُمَّ مِنَ الْمَعَاصِي الْكَبَائِرِ مِنْهَا وَالصَّغَائِرِ

از ظلمهای بنده وحقهای ایشان پس پاک شدن از گناهان بزرگ وخورد

ثُمَّ الْاِشْتِغَالُ بِتَرْكِ ذُنُوبِ الْقَلْبِ الَّذِي هِيَ أُمَّهَاتُ الذُّنُوبِ

پس مشغول شدن بترک گناهان دل که اصل گناه است

وَأُصُولُهَا فَمِنْهَا يَتَفَرَّعُ ذُنُوبُ الْجَوَارِحِ مِنَ الرِّيَاءِ وَالنِّفَاقِ وَ

وبیخ آنها پس از گناهای دل شاخ میشوند گناهان اعضا از نمایش عمل بخلق واز نفاق و

الاقبال — سنود — گذشتن — ازار — ومانند — آن

العجب والكبر والحرص والطمع والخوف من الخلق والرجاء بهم وطلب

و از شگفت آمدن بعمل خود و تکبر و آز و از خواستن و ترسیدن از خلق و امید داشتن از ایشان و طلب

الجاه والرياسة والتقدم على أبناء جنسه وغير ذلك مما يطول شرحه

مرتبه و سرداری و پیش روی بر جنسان خود و غیر این از آنچه درازست شرح او

وما يقوى على جميع ذلك بمخالفة الهوى ثم الاشتغال بترك

و استوار نمیشود بر همه آن مگر بمخالفت هوای نفس سوی لذاتها پس مشغول شدن بترک

الإرادة فلا يختار مع الله شيئا ولا يدبر مع الله تدبيره ولا يتخير

خواهش پس اختیار نکند با خدای تعالی هیچ چیزی را و تدبیر نکند با خدای تعالی تدبیر خود و اختیار نکند

عليه ولا ينص على جهة وسبب في رزقه ولا يعترض عليه عز وجل

بر خدای تعالی چیزی را و نهایت نرسد و هیچ جهت و سببی در رزق خود و اعتراض نکند بر آن خدای تعالی

في خلقه بل يسلم الكل إليه ويستسلم بين يديه ويطرح نفسه لديه

در آفرینش خود بلکه بسپارد همه را بسوی او و انقیاد و فروتنی کند بسوی او و بیندازد نفس خود را نزد او

فيصير في يد قدرته كالطفل الرضيع في يد ظئره وداية وكالميت

پس بگردد در دست قدرت او همچون کودک شیرخوار در دست شیردهنده و دایه خود و همچو مرده

في يد غاسله مسلوب اختياره مرفوع إرادته فالنجاة كل النجاة

در دست شوینده خود دور کرده شده اختیار او کشیده شده است خواهش او پس رستگاری همه آن رستگاری

في ذلك فإن قال قائل كيف الطريق إلى ذلك قيل له الطريق إلى

درنیست پس اگر گوید گوینده چگونه است راه بسوی آن حال گفته میشود مر او را بدرستی راه بسوی

ذلك بصدق الالتجاء إلى الله عز وجل والانقطاع إليه ولزوم طاعته

آن بدرستی پناه بردن بسوی خدای تعالی عز وجل و از همه خلق پیوستن بسوی او و لازم گرفتن بندگی او

بامتثال أوامره وانتهاء نواهيه والتسليم في قدره وحفظ حدوده و

بفرمانبرداری امرهای او و باز آمدن از نهیهای او و سپردن خود را در قضای قدرت او و نگاه داشتن حدهای خدا

صيانة الحال دائما أبدا واختلف أقاويل الشيوخ في النجاة فقال

و نگهداشتن حال همیشه پیوسته و اختلاف است در قولهای بزرگان در نجات پس گفت

الجنيد رحمه الله ما نجى من نجا إلا بصدق الالتجاء إلى الله عز وجل قال

جنید رحمه الله نرست کسی که رست مگر براستی التجا بسوی خدای عز وجل فرمود

الله عز وجل وعلى الثلاثة الذين خلفوا حتى إذا ضاقت عليهم الأرض

خدای تعالی عز وجل این آیت بر سه کس که پس گذاشته اند تا وقتیکه تنگ شد برایشان زمین

بما رحبت وضاقت عليهم أنفسهم وظنوا أن لا ملجأ من الله إلا

بفراخی خویش و تنگ شد برایشان نفسهای ایشان و یقین دانستند اینکه نیست گریزگاه از خدای تعالی مگر

إِلَيْهِ وَقَالَ رُوَيْمٌ مَا نَجَا مَنْ نَجَا إِلَّا بِالصِّدْقِ وَالتَّقْوَى قَالَ اللّٰهُ عَزَّ

بسوی او وگفت رویم نرست کسیکه رست مگر براستے وپرہیزگاری فرمود خدایتعالے

وَجَلَّ وَيُنَجِّي اللّٰهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ وَقَالَ الْجَرِيرِيُّ مَا نَجَا مَنْ نَجَى

ورستگاری میدہد خدایتعالے کسانیکہ راکہ پرہیز یدند برستگاری ایشان وگفت جریری نرست کسیکہ رست

إِلَّا بِمُرَاعَاةِ الْوَفَاءِ قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللّٰهِ وَلَا يَنْقُضُونَ

مگر برعایت کردن وفا فرمود خدایتعالے کسانیکہ وفا میکنند بعہد خدایتعالے ونمی شکنند

الْمِيثَاقَ وَقَالَ عَطَاءٌ مَا نَجَا مَنْ نَجَى إِلَّا بِتَحْقِيقِ الْحَيَاءِ قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى

پیمان را وگفت ابن عطا رحمت اللہ نرست کسیکہ رست مگر بہ تحقیق کردن حیاء فرمود خدایتعالے

أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللّٰهَ يَرَى وَقَالَ بَعْضُهُمْ مَا نَجَى مَنْ نَجَا إِلَّا بِالْحُكْمِ وَالْقَضَاءِ

آیا ندانست بآنکہ بدرستی خدایتعالے می بیند وگفت بعضی از ایشان نرست کسیکہ رست مگر بحکم خدایتعالے وقضاء

السَّابِقِ فِي عِلْمِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا

پیش کہ در علم خدایتعالے است فرمود خدایتعالے بدرستی آنکسانیکہ پیش رفتہ است ایشانرا از من

الْحُسْنَى وَقَالَ الْحَسَنُ الْبَصْرِيُّ رَحِمَهُ اللّٰهُ مَا نَجَا مَنْ نَجَى إِلَّا بِالْإِعْرَاضِ

نیکوئی ایشانرا وگفت حسن بصری رح نرست کسیکہ رست مگر برو گردانیدن

عَنِ الدُّنْيَا وَأَهْلِهَا قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى إِنَّمَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَقَدْ

از دنیا واہل آن فرمود خدایتعالے نیست زندگانے دنیا مگر بازی ولہو وتحقیق

ذَكَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّ حُبَّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ وَمَا تَقَرَّبَ الْمُتَقَرِّبُونَ إِلَى

یاد کرد پیغمبر ع بدرستی محبت دنیا سر ہمہ گناہانست ونزدیک نشدہ اند نزدیکی جویندگان بسوی

اللّٰهِ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنْ أَدَاءِ مَا افْتَرَضَ اللّٰهُ وَقَالَ مُنْذُ خَلَقَهَا اللّٰهُ تَعَالَى مَا

خدایتعالے بہیچ چیزے بہتر از ادای فرض خدایتعالے وفرمود پیغمبر ع از آن زمانیکہ آفرید خدایتعالے دنیا نہ

نَظَرَ إِلَيْهَا وَقَالَ الْحَسَنُ رض مَعْنَاهُ مَا نَظَرَ إِلَيْهَا بِعَيْنِ رَحْمَتِهِ مِنْ مَقْتِهَا

دید بسوے او وگفت حسن رض معنے آن نادیدن اینست کہ ندید بسوی آن دنیا بچشم رحمت یعنے بنظر از جہتہ

فَهِيَ الْحِجَابُ الْعَظِيمُ وَبِهَا تَبَيَّنَ الْخَالِصُ مِنَ الْمَعِيبِ وَلَا يَصِحُّ لِمَنْ بَقِيَ عَلَيْهِ

پس آن دنیا پردہ بزرگست میان حق وبندہ وبآن دنیا روشن میشود برگزیدہ از عیبناک ونیست صحیح مرکسانیکہ باقیست بر آنکسے

مِنْهَا شَيْءٌ الْوُصُولُ إِلَى حَلَاوَةِ مُنَاجَاتِهِ سُبْحَانَهُ لِأَنَّهَا ضِدٌّ عَنِ اللّٰهِ

از آن دنیا چیزے رسیدن بہ لذت مناجات حق سبحانہ زیرا کہ بدرستی آن دنیا دشمن خدا است

وَضِدُّ مَا يُحِبُّهُ اللّٰهُ

فصل

وَقَدْ دَعَا اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ خَلْقَهُ إِلَى تَوْحِيدِهِ

ودشمن چیزیکہ دوست میدارد خدای اورا وتحقیق خواند خدای عزوجل خلق خودرا بسوی توحید خود

وَطَاعَتِهِ بِالْوَعْدِ وَالْوَعِيدِ وَالتَّرْغِيبِ وَالتَّرْهِيبِ فَحَذَّرَهُمْ وَأَنْذَرُوا

وبندگی خود بوعدہ کردن بثواب عذاب وبہ آرزومند گردانیدن بثواب ترسانیدن از عذاب پس ترسانید آنخدا ہمرا ایشا

خوف وزجرا واعذارا اليهم وتاكيدا للحجة عليهم فقال عز وجل

و ترسانید و باز داشت از جهت دور کردن عذر ایشان و قوی کردن حجت را بر ایشان پس فرمود خدای تعالی

رسلا مبشرين ومنذرين لئلا يكون للناس على الله حجة بعد الرسل

فرستادم پیغمبران بشارت دهنده بهشت و ترساننده از دوزخ تا آنکه نباشد مردم را بر خدای تعالی هیچ حجت پس از فرستادن پیغمبران

وقال عز من قائل ولو انا اهلكناهم بعذاب من قبله لقالوا ربنا لولا

و چنانچه فرمود و اگر هلاک میکردیم ایشان را بعذابی پیش از فرستادن رسل هر آئینه گفتندی ای پروردگار ما

ارسلت الينا رسولا فنتبع اياتك من قبل ان نذل ونخزى وقال

نفرستادی بسوی ما پیغمبری پس پیروی میکردیم آیات ترا پیش از آنکه خوار گردیم و رسوا شدیم و فرمود

تعالى في اية اخرى وما كنا معذبين حتى نبعث رسولا وقال جل وعلا

خدای تعالی در آیتی دیگر و نبودیم عذاب کنندگان تا آنکه بفرستیم پیغمبر را و فرمود خدای تعالی

يا ايها الناس قد جاءتكم موعظة من ربكم وشفاء لما في الصدور

ای گروه مردمان تحقیق آمد شما را پند از پروردگار شما و شفا چیزی را که در سینهای شما است

وهدى ورحمة للمؤمنين وقال جل وعلا في التخويف والتحذير و

و راه راست و رحمت مر مؤمنان را فرمود خدای تعالی در ترسانیدن و بیم ترسانیدن و

يحذركم الله نفسه والله رءوف بالعباد وقال تبارك وتعالى و

بترساند شما را خدای تعالی از ذات مقدس خود و خدای تعالی مهربانست بر بنده ها فرمود خدای تعالی این آیت و

اعلموا ان الله يعلم ما في انفسكم فاحذروه وقال جلت عظمته

بدانید بدرستی خدای تعالی می بیند چیزی که در نفسهای شما است پس بترسید از او و فرمود خدای تعالی

واعلموا ان الله بكل شيء عليم وقال جلت قدرته واتقون يا اولي

بدانید تحقیق الله تعالی بهر شئ داناست و گفت خدای تعالی که بزرگست قدرت او و بپرهیزید ای صاحب

الالباب وقال سبحانه وتعالى واتقوا الله واعلموا انكم ملاقوه وقال

عقل و گفته است پاکیست او را و او بزرگست و بپرهیزید از عذاب خدا و بدانید که بدرستی شما ملاقی میشوید او را و فرمود

تعالى واتقوا يوما ترجعون فيه الى الله ثم توفى كل نفس ما كسبت وهم

خدای تعالی بپرهیزید بهر روزی را که باز گردید شما در آن روز بسوی خدا پس بکمال داده میشود هر نفس را آنچه کرده است

لا يظلمون وقال تعالى واتقوا يوما لا تجزي نفس عن نفس شيئا ولا

ظلم کرده نمیشوند و فرمود خدای تعالی بپرهیزید عذاب روزی را که کفایت نکند نفسی از نفسی چیزی را و

يقبل منها عدل ولا تنفعها شفاعة وقال جل جلاله يا ايها الناس

پذیرفته نمیشود از آن نفس فدیه را و نه نفع دهد او را شفاعت و فرمود خدای تعالی ای گروه مردم

اتقوا ربكم واخشوا يوما لا يجزي والد عن ولده ولا مولود هو جاز

بپرهیزید عذاب پروردگار خود را و بترسید روزی را که کفایت نکند هیچ پدری از پسر خود و نه هیچ پسری بس کننده است

عَنْ وَالِدِهٖ شَيْئًا اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا وَلَا

از پدرخود چیزے را بدرستی وعدہ خدا تعالے راست است پس فریب ندہد شما را زندگانے دنیا و

يَغُرَّنَّكُمْ بِاللّٰهِ الْغَرُوْرُ وَقَالَ تَعَالٰى يٰۤاَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوْا رَبَّكُمْ اِنَّ

فریب ندہد شما را بخدا تعالے شیطان و فرمود خدا تعالے ای ہر کدامی مردم بپرہیزید عذاب پروردگار خود را

زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيْمٌ وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ يٰۤاَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوْا رَبَّكُمُ

زلزلہ روز قیامت چیزی بزرگست و فرمود خدا تعالے ای ہر کدامی مردم بپرہیزید عذاب پروردگار

الَّذِيْ خَلَقَكُمْ مِّنْ نَّفْسٍ وَّاحِدَةٍ وَّخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا

کہ آفرید شما را از شخص واحد و آفرید ازان شخص زن او را و پراگندہ کرد ازان ہر دو

رِجَالًا كَثِيْرًا وَّنِسَآءً وَاتَّقُوا اللّٰهَ الَّذِيْ تَسَآءَلُوْنَ بِهٖ وَالْاَرْحَامَ اِنَّ

مردان بسیار و زنان را و بپرہیزید عذاب خدا را کہ سوال میکنید بنام او و بپرہیزید از قطع ارحام بدرستی

اللّٰهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيْبًا وَقَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالٰى يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا

خدا تعالے بودہ بر ایشان پاسبان و فرمود خدا تعالے ای مومنان

اتَّقُوا اللّٰهَ وَقُوْلُوْا قَوْلًا سَدِيْدًا وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا

بپرہیزید از عذاب خدا تعالے و گوئید سخن استوار و فرمود خدا تعالے ای مومنان

اتَّقُوا اللّٰهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ خَبِيْرٌ

بپرہیزید عذاب او را و باید کہ ببیند ہر شخص چہ چیز پیش فرستادہ است از برای فردا و بپرہیزید عذاب خدای را بدرستی خدا دانا است

بِمَا تَعْمَلُوْنَ وَقَالَ جَلَّ جَلَالُهٗ وَاتَّقُوا اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ شَدِيْدُ الْعِقَابِ وَ

بچیزیکہ میکنید شما و فرمود خدا تعالے بپرہیزید از عذاب خدا تعالے بدرستی خدا تعالے را سخت است عذاب و

قَالَ تَعَالٰى قُوْۤا اَنْفُسَكُمْ وَاَهْلِيْكُمْ نَارًا وَّقُوْدُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ وَقَالَ

فرمود خدا تعالے ای مومنان نگاہدارید نفسہای خود را و اہلہای خود را از آتشی کہ ہیزم او آدمیان و سنگ است و فرمود

عَزَّ وَجَلَّ اَفَحَسِبْتُمْ اَنَّمَا خَلَقْنٰكُمْ عَبَثًا وَّاَنَّكُمْ اِلَيْنَا لَا تُرْجَعُوْنَ

خدا تعالے آیا پنداشتہ اید شما جز اینکہ آفریدیم شما را بیہودہ و بدرستی شما بسوی ما رجوع نمیکنید

وَقَالَ جَلَّ وَعَلَا اَيَحْسَبُ الْاِنْسَانُ اَنْ يُّتْرَكَ سُدًى وَقَالَ جَلَّ وَعَلَا

و فرمود خدا تعالے آیا می پندارد آدمی اینکہ گذاشتہ میشود او را بیہدہ و فرمود خدا تعالے

اَفَاَمِنَ اَهْلُ الْقُرٰۤى اَنْ يَّاْتِيَهُمْ بَاْسُنَا بَيَاتًا وَّهُمْ نَآئِمُوْنَ اَوَاَمِنَ اَهْلُ

آیا ایمن شدند مردم دہہا اینکہ باید ایشان را عذاب ما شبانگاہ و حال اینکہ ایشان خواب کنندہ اند یا ایمن شدند

الْقُرٰۤى اَنْ يَّاْتِيَهُمْ بَاْسُنَا ضُحًى وَّهُمْ يَلْعَبُوْنَ فَمَا جَوَابُكَ يَا مِسْكِيْنُ عَنْ

دہ ا اینکہ نیاید ایشان را عذاب چاشتگاہ و حال اگر ایشان بازی میکنند پس چیست جواب تو ای مسکین از

هٰذِهِ الْاٰيَةِ وَمَا عَمَلُكَ بِهَا فَهَلِ انْتَهَيْتَ عَنِ اتِّبَاعِ شَهَوَاتِكَ

این آیت ا و چیست عمل تو باین آیتہا پس آیا باز ماندی تو از متابعت ہوای خود

الخبيثة المؤذية لك في الدنيا والآخرة المحلة لك في دار الشقاء

کہ پلید اند و ہلاک کنندہ اند فرترا در دنیا و آخرت فرود آرندہ ترا در سرای بدبختی

والمهانة التي تحرقك نارها وتنهشك حياتها وتلسعك

و خواری سرائیکہ میسوزد مرا آتش او و نیش میزند مارہای او و نیش میزنند ترا

وتلسنك عقاربها وهوامها وتأكلك ديدانها وتضربك

کژدم ہای او و گزندگان او و میخورند ترا کرمہا و میزنند ترا

زبانيتها وخزانها ويجدد عليك في كل يوم أنواع عذابها و

فرشتہ ہا کہ موکل دوزخ اند و نگاہبان او و نو کردہ میشود بر تو در ہر روز نوعہای عذاب او و

أنت فيها مع فرعون وهامان وقارون والشياطين سواء و

تو دران سرایا فرعون و ہامان و قارون و شیاطین ہستی و

قال في الترغيب ومن يتق الله يجعل له مخرجا ويرزقه من حيث

گفت خدای تعالے در ترغیب کسیکہ بترسد خدایرا میگرداند خدای تعالے مراو را محل برآمدن و رزق میرساند او را از جائیکہ

لا يحتسب وقال جل وعلا ومن يتق الله يكفر عنه سيئاته ويعظم

نپندارد و فرمود خدای تعالے کسیکہ بترسد خدا را دور میکند ازوی بدیہا او بسیار و سپید

له أجرا وقال تعالى يا أيها الإنسان ما غرك بربك الكريم الذي

مراو را مزد و فرمود خدای تعالے ای ہر کدامی مردم چہ چیز فریب اد ترا بپروردگار تو کہ کریم است آنکہ

خلقك فسواك فعدلك وقال عز وجل ألم يأن للذين آمنوا

آفریدہ ترا از عدم پس برابر ساخت اعضا تو و فرمود خدای تعالے آیا نرسیدہ است وقت کسانی را کہ ایمان آوردہ اند

أن تخشع قلوبهم لذكر الله فقد رغبك فيما عنده في طلب فضله

اینکہ فروتنی کند دلہای او شان مر ذکر خدا را پس تحقیق راغب گردانید ترا خدا در چیزیکہ نزد اوست در طلب فضل خود

وسعة رحمته وطيب رزقه والاستراحة إليه والطمأنينة لديه

فراخی خویش و خوشی بہ رزق خود و راحت گرفتن بسوی او و آرام گرفتن نزد او

بسلوك طريق التقوى وملازمته والمواظبة عليه فبين لك

برفتن راہ و تقوی و لازم گرفتن آن تقوی را و ہمیشہ بودن بران تقوی پس بیان کرد ترا

بذلك الطريق وأوضح لك الحجة وضمن لك بعد ذلك غفران

باین سلوک تقوی راہ و روشن گردانید برای تو راہ فراخ را و ضامن شد ترا پس آن آمرزیدن

الذنوب وتكفير السيئات وعظم الأجر والجزاء بقوله عز

گناہان و دور کردن گناہان را و بزرگ کرد مزد و جزا را

وجل ومن يتق الله يكفر عنه سيئاته ويعظم له أجرا ثم نبهك

و ہر کس کہ بترسد از خدا کفارت کند ازو گناہان او را و بزرگ کند مراو را اجر پس آگاہ کرد ترا

٣٩٧

عن عزتك به وتفقدك عنه وتعاميك عن طريقه وتصاممك
از غفلت تو وخواب تو از حق تعالی و کوری تو از راه او و کری تو

عن سماع آياته ومن مواعظه وزواجره فقال تعالى ما غرك بربك
از شنیدن آیات او و پندهای او و سرزنشهای او پس گفت او تعالی چه چیز مغرور کرد ترا به پروردگار

الكريم الذي خلقك فسواك فعدلك فوصف نفسه بالكريم
آنکه بیافرید ترا پس برابر کرد ترا پس ستود خدا تعالی خود را بکریم

لئلا تزهد في معاملته وتنفر عن مقاربته وتشتغل عنه
تا آنکه بر نگردانی از معامله او و بگریزی از نزدیکی او و مشغول نباشی از وی

بخليقته ثم ذكرك بأنه خلقك وأوجدك من عدمك وأحياك
به مخلوقات او پس یاد داد ترا بانکه او خدا تعالی آفرید ترا و موجود کرد ترا از نیستی تو و زنده کرد ترا

بعد أن لم تكن شيئا وأغناك بعد فقرك وقواك بعد ضعفك
پس آنکه نبود چیزی و مالدار کرد ترا پس بینوائی تو و توانا کرد ترا پس ناتوانائی تو

وبصرك في مصالحك بعد عماك وعلمك بعد جهلك وهداك
و بینا کرد ترا در بهبودها تو پس از کوری تو و دانا کرد ترا پس از نادانی تو و راه راست نمود

بعد ضلالتك فما قعودك يا غافل عن طلب فضله الواسع وما
پس از گمراهی تو پس چیست نشستن تو غافل از طلب بخشش او که فراخ است و چه چیز

ثبطك عن ملازمة طاعته التي تشرفك في الدنيا وتسعدك في
است باز مانده تو از لازم گرفتن بندگی او که بزرگی میدهد ترا در دنیا و نیک میکند ترا در

العقبى وترفعك في الدرجات العلى أرضيت بالحيوة الدنيا و
آخرت و می بردارد ترا در مرتبه های بلند آیا راضی شده تو به زندگی دنیا و

استبدلت الذي هو أدنى بالذي هو خير وآثرت الدنيا وأبناءها
و بدل کردی تو آنچیزی را که بهتر است بچیزیکه فروتر است و اختیار کردی تو دنیا را و فرزندان ورا

وما ظهر لك من زينة التي لا بقاء لها على الفردوس الأعلى والمرافقة
و چیزیکه ظاهر شد مر ترا از زینت آن دنیا که نیست بقاء مر او را بر بهشت برین و همراهی

مع الأنبياء والصديقين والشهداء أما سمعت قوله عز وجل
با پیغمبران و صدیقان و شهیدان آیا نشنیده تو قول خدا عز و جل که فرمود

أرضيتم بالحيوة الدنيا من الآخرة فما متاع الحيوة الدنيا في الآخرة
آیا راضی تو بر زندگانی دنیا که فانیست از سرای آخرت پس نیست اسباب زندگانی دنیا در آخرت

إلا قليل وقوله تعالى بل تؤثرون الحيوة الدنيا والآخرة خير و
مگر اندک و فرمود خدا تعالی بلکه اختیار کرده اید شما زندگانی دنیا را و حال آنکه آخرت نیکوست و

أبقى وقوله فأما من طغى وآثر الحيوة الدنيا فإن الجحيم هي المأوى
با قيمت وفرمود خداى تعالى أيا كسيكه نافرمانى كرد و اختيار كرد زندگانى دنيا را پس تحقيق دوزخ جايگاه اوست

فصل واعلم أن دخول النار بالكفر وتضاعف العذاب و
و بدانكه بدرستى در آمدن دوزخ بكفر است و زيادتى عذاب و

قسمة الدركات بالأعمال السيئة والأخلاق السيئة ودخول
قسمت طبقهاى دوزخ بسبب اعمال بد است و صفات بد و در آمدن

الجنة بالإيمان وتضاعف النعيم وقسمة الدرجات بالأعمال
بهشت بايمان است و زيادتى نعمتهاے و قسمت درجهاے او بسبب عملهاے

الصالحة والأخلاق الحسنة وأن الله عز وجل خلق الجنة فحشاها
نيكو است و خصال نيكو و بدرستى خداى عز وجل آفريد بهشت را پس پر كرد او را

بالنعيم ثوابا لأهلها وخلق النار فحشاها بالعذاب عقابا لأهلها
به نعمتهاى از جهت ثواب دادن مر اهل او را و آفريد خداى تعالى دوزخ را پس پر كرد او را بعذاب

وخلق الدنيا فحشاها بالآفات والنعيم محنة وابتلاء ثم خلق
و آفريد دنيا را پس پر كرد او را به آفتهاى و نعمتهاى از جهت امتحان و آزمايش نمودن پس آفريد

الخلق والجنة والنار في غيب منهم لم يعاينوهما فالنعيم والآفات
خلق را و حالانكه بهشت و دوزخ در پنهانى از ايشان نديده او را پس نعمتهاى او آفتهاى

التي في الدنيا هي أنموذج الآخرة ومذاقة ما فيها وخلق في الأرض
كه در دنيا است آن نمونه آخرتيست و چشيدن چيزيكه در انست و آفريد در زمين

من عبيده ملوكا أعطاهم سلطانا أرعب به القلوب وملك به
از بندهاى خود پادشاهان كه داد ايشانرا غلبه قدرت كه ترسانيدن بآن دلهاى مردم و مالك گردانيد بآن

النفوس فهو أنموذج ومثال لتدبيره وملكه ونفاذ أمره ومعاملته
نفسهاى مردم را در اينحال كه نمونه هست و مثال مر تدبير او را و ملك او را و روان شدن حكم و معامله او را

فجعل خبر ذلك كله تنزيلا ووصف الدارين ووصف ملكه و
پس گردانيد خداى تعالى خبر آنرا همه قرآن و ستود هر دو سرا را و ستود ملك خود را و

قدرته وتدبيره ومنته وصنائعه وضرب الأمثال على ذلك ثم
قدرت خود را و تدبير خود را و عطا خود را و صنعتهاى خود را و زد حقتعالى مثلهاى بران پس ترك

قال تعالى وتلك الأمثال نضربها للناس وما يعقلها إلا العالمون
فرمود خداى تعالى و آن مثالها است كه زده ايم آنرا از براى مردم و نفهمند آن مثلها مگر دانايان

فالعلماء بالله يفهمون عن الله أمثاله لأن المثل إنما هو صنعة
پس دانايان بخداى را فهميده از خداى تعالى مثلهاى او را زيرا كه بدرستى مثل نيست مگر صنعت چيزيكه

شَيْءٍ قَدْ شَاهَدْتَهُ يُرِيكَ صِفَةَ مَا غَابَ عَنْكَ وَيُبَصِّرُكَ بِمَا

چیزی که بحقیق دیده تو او را مینماید ترا صفت چیزیکه غایب است از تو و بینا میکند ترا بچیزی که

تُبْصِرُهُ بِعَيْنِكَ لِيَنْفُذَ بَصَرُ قَلْبِكَ إِلَى مَا لَا تُبْصِرُهُ عَيْنُكَ فَيَعْقِلَ

دیده تو بچشم خود تا در رود چشم دل تو بسوی چیزی که ندیده آنرا چشم تو پس دریابد

قَلْبُكَ مَا خُوطِبْتَ بِهِ مِنْ خَيْرِ الْمَلَكُوتِ وَخَيْرِ الدَّارَيْنِ وَخَيْرِ مُعَامَلَةِ

دل تو چیزی را که خطاب کرده شده تو با آن چیز از خیر ملکوت و خیر دو سرای و خیر معامله

مَلِكِ الْمُلُوكِ فَلَيْسَ فِي الدُّنْيَا نِعْمَةٌ وَلَا شَهْوَةٌ إِلَّا وَهِيَ أُنْمُوذَجُ الْجَنَّةِ

پادشاهان پس نیست در دنیا نعمتی و لذت مگر آن نمونه بهشت است

وَذَوْقُهَا ثُمَّ مِنْ وَرَاءِ ذَلِكَ فِيهَا مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ

و چشیدن آن پس تر از غیر آن در بهشت چیزیست که هیچ چشمی دیده است و نه هیچ گوش شنیده است

وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ فَلَوْ نُعِيَ لِلْعِبَادِ مِنْهَا لَمْ يَنْتَفِعُوا بِتِلْكَ الْأَسْمَاءِ

و نه گذشته است بر دل هیچ آدمی پس اگر ناسیده شود مر بندها را از آن نعمتها نفع نگیرند آن نامها

لِأَنَّهُمْ لَمْ يَعْقِلُوهُ هٰهُنَا وَلَا رَأَوْهُ وَلَيْسَ لَهَا أُنْمُوذَجٌ فِي الدُّنْيَا وَالْجَنَّةِ

زیرا که در هستی آن مردم عقل نکنند آنرا اینجا و نه دیده اند او را و نیست مر او را نمونه در دنیا و بهشت

مِائَةُ دَرَجَةٍ وَإِنَّمَا وُصِفَ مِنْهَا ثَلَاثُ دَرَجَاتٍ الذَّهَبُ وَالْفِضَّةُ

صد درجه است و وصف کرده شده است از آنها فرسته درجه یکی زر و دویم نقره

وَالنُّورُ ثُمَّ مِنْ وَرَاءِ ذَلِكَ غَيْرُ مَعْقُولٍ وَلَا تَحْمِلُهُ الْعُقُولُ وَكَذَلِكَ

و سیوم نور پس ترک از پس آن دریافته نشده است و نمی بر دارد او را عقلها و همچنین چیزیکه

مَا فِي الدُّنْيَا مِنَ الشِّدَّةِ وَالْعَذَابِ فَهُوَ أُنْمُوذَجُ دَارِ الْعِقَابِ ثُمَّ مِنْ

در دنیاست از سختی و عذاب پس او نمونه سرای آخرت است پس ترک از

وَرَاءِ ذَلِكَ شَيْءٌ لَا تَحْمِلُهُ الْعُقُولُ مِنْ أَلْوَانِ الْعَذَابِ كُلُّ ذَلِكَ يُخْرِجُ

پس آن عذابها است که نمی بر دارد او را عقلها از رنگهای عذاب همه آن بالا مذکور شد می بر آید

لَهُمْ مِنْ غَضَبِهِ وَلِأَهْلِ الْجَنَّةِ مِنْ رَحْمَتِهِ فَكُلُّ مَنْ نَالَ وَأَمِنَ عَبِيدَهُ

مر اهل دوزخ را از غضبش و مر اهل بهشت را از رحمت آن خدای تعالی پس هر کسیکه خورد از بندهای او

مِنْ دُنْيَاهُ مِمَّا أُبِيحَ لَهُ وَشَكَرَهُ عَلَيْهَا أُبْدِلَ لَهُ مِنَ الْجَنَّةِ مَا يَدُقُّ وَهَذَا

از دنیای او چیزی را که مباح کرده شده است مر او را و شکر کرد بر آنچه بدل داده شده مر او را از بهشت چیزیکه عظیم است این

فِي جَنْبِهِ وَمَنْ نَالَ وَلَهَا لَمْ يُبَحْ لَهُ فَقَدْ حَرَمَ نَفْسَهُ حَظَّهَا مِنَ الدَّرَجَاتِ

در پهلوی او و کسیکه خورد چیزیکه مباح کرده است مر او را پس تحقیق منع کرد نفس خود را نصیب او را از مرتبهای بهشت

وَمَنْ كَذَّبَ بِهَا حَرُمَ الْجَنَّةَ بِمَا فِيهَا أَجْمَعَ فَلِأَهْلِ الْجَنَّةِ عَرَائِسُ وَ

و کسیکه دروغ دانست او را منع کرد نفس خود را از بهشت با چیزیکه در اوست همه پس مر اهل بهشت را عروسها است و

۴۰۰

وَوَلَائِمُ وَضِيَافَاتٌ فَالْعَرَائِسُ لِلدَّعْوَةِ وَذَلِكَ أَنَّ رَبَّ الْعِزَّةِ

وطعامها که خدا و مهمانیها پس عروسیها از جهة خواندن حق تعالی است و آن اینست بدرستی حق تعالی

سُبْحَانَهُ دَعَاهُمْ إِلَى دَارِ السَّلَامِ لِيُجَدِّدَ لَهُمْ أَبَدًا نَاطِرِيَّةً وَأَعْمَارًا

خوانده سوی ایشانرا بسوی بهشت تا آنکه نو کند مر ایشانرا تنهای تازه و عمرها

أَبَدِيَّةً وَالْوَلَائِمُ لِلْأَزْوَاجِ وَالضِّيَافَاتُ لِلزِّيَارَةِ وَلِأَهْلِ الْجَنَّةِ

همیشه و طعامها که خدا از برای جفتها و مهمانیها از برای زیارت ایشان و مر اهل بهشت را

تَلَاقِي وَزِيَارَاتٌ فِيمَا بَيْنَهُمْ وَمُتَحَدَّثٌ فِي مَوَاطِنِ الْأُلْفَةِ وَمُجْتَمَعٌ

ملاقات و زیارتها است در میان ایشان و سخن کردنست در جاهای آرام و یکجا شدنست

فِي ظِلِّ طُوبَى يَلْقَوْنَ الرُّسُلَ هُنَاكَ وَيَزُورُونَهُمْ وَمَجَالِسُ الْمَلَائِكَةِ

در سایه درخت طوبی می بینند پیغمبران را آنجا و زیارت میکنند ایشانرا و مجلسهای فرشتگان

فِيمَا بَيْنَهُمْ سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ وَأَسْوَاقٌ يَأْتُونَهَا يَتَخَيَّرُونَ

در میان ایشان سلام خدا باد بر همه و بازارهاست که می آیند اهل بهشت آن بازارها را

الصُّوَرَ وَهَدَايَا مِنَ الرَّحْمَنِ فِي أَوْقَاتِ الصَّلَوَاتِ يُغْدَى وَيُرَاحُ عَلَيْهِمْ

صورتهای نیک و هدیهها را از خدای تعالی در وقتها نماز و روز و شب برده میشود بر ایشان

مِنْ أَلْوَانِ الْأَطْعِمَةِ وَالْأَشْرِبَةِ وَالْفَوَاكِهِ بُكْرَةً وَعَشِيًّا أَرْزَاقُهُمْ

از خوردنیها و نوشیدنیها و میوهها بگاه و شبانگاه رزقهای ایشان

زَائِدَةٌ لَا مَقْطُوعَةٌ وَلَا مَمْنُوعَةٌ وَمَزِيدٌ مِنَ اللَّهِ يَوْمًا بِيَوْمٍ فَإِذَا

بسیار است بریده نشده است و باز داشته نشده و زیاده کرده شده است از خدا روز بروز پس وقتیکه

أَتَاهُمُ الْمَزِيدُ نَسُوا مَا قَبْلَهُ ثُمَّ لَهُمْ مُتَنَزَّهٌ يَخْرُجُونَ إِلَيْهِ فِي رِيَاضٍ

می آید ایشانرا زیادتی فراموش میکنند چیزیکه پیش از وی است پس مر ایشانرا تماشاگاه است که می برایند بسوی او در باغهای

عَلَى شَاطِئِ نَهَرِ الْكَوْثَرِ عَلَيْهِ خِيَامُ الدُّرِّ مَضْرُوبَةٌ وَكُلُّ خَيْمَةٍ سِتُّونَ

که بر کناره جوی کوثر است بران جوی خیمههای مروارید زده شده است و هر خیمه سقف کرده است

مِيلًا فِي عَرْضٍ مِثْلِهِ مِنْ لُؤْلُؤَةٍ وَاحِدَةٍ لَيْسَ لَهَا بَابٌ فِيهَا جَوَارٍ

در پهنائی مانند آن از یک دانه مروارید که نیست اورا دری در آن خیمه کنیزان

عَبِقَاتٌ لَمْ يَنْظُرْ إِلَيْهِنَّ مَلَكٌ وَلَا أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ مِنَ الْخَدَمِ

خوشبو اند که ندیده ایشانرا هیچ فرشته و نه هیچ یکی از اهل بهشت از خدمتگاران

وَالْحُورِ وَهُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ وَإِذَا قَالَ اللَّهُ

و حور و این قول خدا است که فرمود در آن خیمهها نیکو رویان خوب اند و وقتی فرمود خدای تعالی

لَهُنَّ حِسَانٌ فَمَنْ يَقْدِرُ أَنْ يَصِفَ حُسْنَهُنَّ ثُمَّ قَالَ تَعَالَى حُورٌ

مر ایشانرا خوبرو پس کیست قادر براین که بیان کند ایشان را پس ترک کرد فرمود حوران

مقصورات في الخيام فتلك خيرة الرحمن اختار صورهن الحسان

نگاه داشته شده در خیمه ها پس آنها برگزیدهٔ خدا اند اختیار کرده است صورتهای نیکو

بين الصور بيده من سحائب الرحمة فاذا امطرت حور

ایشانرا از میان صورتها پیدا است بدست از ابرهای رحمت پس وقتیکه میبارد آن ابر میبارد حوران

حسان على مشية الكريم نور وجوههن من نور العرش تضربت

خوبرو بروشی که خواسته است خدا ایتعالی نور روی ایشان از نور عرش است پس زده شده است

عليهن خيام الدر فلم يرهن احد منذ خلقهن فهن مقصورات

بر ایشان خیمهای مروارید پس ندیده است ایشانرا هیچکس از آن هنگام که آفریده است ایشانرا پس ایشان نگاه داشته شده

في الخيام قد قصرن اي حبسن على ازواجهن من جميع الخلق فاهل

در خیمه ها تحقیق حبس کرده شده اند بر شوهران خود از همه خلق پس اهل

الجنة يتنعمون في القصور مع الازواج ويلبثون في النعمة ما

بهشت متنعم و تلذذ میکنند در آن قصرها با جفتهای خود و درنگ میکنند آن اهل بهشت در آن نعمتها

شاء الله حتى اذا كان اليوم الذي يريد الله عز وجل ان يجدد لهم

خواسته است خدا ایتعالی تا وقتیکه شود روزیکه میخواهد خدا ایتعالی اینکه نو دهد ایشانرا

نعمة ونزهة نودوا في درجات الجنان يا اهل الجنان هذا يوم

نعمت و تماشا ندا کرده شوند در درجهای بهشتها ای اهل بهشت بدرستی این روز

نزهة وسرور ونفسح وحبور فاخرجوا الى منتزهكم فيخرجون على خيول

تماشا و خوشی است و روز فراخی و آرایش است پس برائید بسوی تماشاه خود پس می برایند بر اسپان

الدر والياقوت من ابواب مدائنهم الى تلك الميادين ثم يسيرون

مروارید و یاقوت از درهای شهرهای خود بسوی آن میدانها پسترک سیر میکنند

على تلك الميادين الى تلك الرياض على شاطئ نهر الكوثر فيهديهم الله

بر آن میدانها تا آن باغها بر کنار جوی کوثر پس راه نماید ایشانرا خدا ایتعالی

الى منازلهم فينزل كل رجل منهم عند خيمته ولا باب لها فتصدع

بمنزلهای ایشان پس فرود می آید هر مردی از ایشان نزدیک خیمه خود و نیست در مر او را پس پاره کرده میشود

الخيمة عن باب وذلك بعين ولي الله تعالى ليعلم ان التي فيها

خیمه را از دری و آن پاره شدن در حضور چشم مؤمن ولی خدا خواهد بود تا آنکه داند بدرستی آن زنیکه در آن خیمه است

لم يطلع عليها احد وفاء لما قدم الله من الوعد في دار الدنيا حيث

مطلع نشده است بر او هیچکس از جهت وفا کردن چیزی را که پیش یاد کرد خدا ایتعالی از وعده در سرای دنیا جائیکه

قال فيهن خيرات حسان ثم قال تعالى حور مقصورات في الخيام

فرموده در آن خیمها برگزیده اند نیکو رویی پسترک فرموده است مذکور حوران نگاه داشته شده در خیمها

ثم قال عز وجل لم يطمثهن انس قبلهم ولا جان يسوى معها

پس ترک فرمود یعنے تصرف بکارت ایشان نکرده است هیچ آدمی پیش از ایشان و نه جنی پس می نشینند بانان

على سرير النزهة فى تلك الحجال فيمال عليهم من وليمتها فاذا

بر تخت پاکیزگی در آن خانها آراسته بانواع زینت پس آورده میشود بر ایشان از طعام که غذائی آنجاست پس

طعموا الولائم ثم سقاهم الله شرابا طهورا وتفكهوا بطرف

بخورند طعام ولیمه را پس ترک می نوشاند ایشانرا خدائیتعالے شراب پاک وتفقع میگیرند بمیوه ها تازه

الفواكه التى جدد الله لهم من تلك الهدايا فى ذلك اليوم والحلى

نو میدهد خدائیتعالے مرایشانرا از آن هدایا که در وقتها تازه است زیورها

والحلل تخلع عليهم كسوة الرحمن واشتغلوا بالخيرات الحسان

وپوششها پس پوشانند خدائیتعالے بر ایشان پوشش رحمن و مشغول میشوند بخوبان نیکو رو

يقضون منهن الاوطار والنهمات ثم يتحولون الى مجالس

که تمام حاصل میکنند از آنها حاجتها خودرا وشهوتها را پس ترک باز میگردند بسوی مجلسهاے

العبقريات الموشات بالوان النقوش على شواطئ الانهار فى تلك

آفرنیشے که آراسته کرده شده است برنگارنگ نقشها بر کنارها جویها در آن

الرياض يركبون الرفارف الخضر ويتكئون عليها وهو قوله تعالى

باغها سوار میشوند رفرفها سبز را وتکیه میکنند بر آن وآن قول خدائیتعالے

متكئين على رفرف خضر وعبقرى حسان فاذا قال الله لنبيه ما

تکیه کننده اند بر رفرف سبز وبسترها وافرنیشے نیکو وقتیکه میگفت خدائیتعالے پیغمبرا چه نیکو

نما ذا بقى فالرفرف هو شىء اذا استوى عليه رفرف به واهوى

پس چه باقی ماند پس رفرف چیزیست که هرگاه نشسته میشود براو

كالمرجوحة يمينا وشمالا ورفعا وخفضا يتلذذ مع انيسه

بجنبد براو را بجانب راست وچپ و بلندی و پستی همچو مرجوحه لذت می یابد با یار خود

فاذا ركبوا الرفارف اخذ اسرافيل فى السماع وروى فى الخبر انه

پس وقتیکه سوار میشوند رفرفها را شروع میکند اسرافیل در سرود کردن وروایت کرده شده است در حدیث

ليس احد من خلق الله تعالى احسن صوتا من اسرافيل عليه السلام

نیست هیچ یکے از آفرینش خدائیتعالے نیکوتر از روی آواز اسرافیل ع

فاذا اخذ فى السماع قطع على اهل سبع سموات صلاتهم وتسبيحهم

پس وقتیکه میگیرد در سرود گفتن بریده میشود بر اهل هفت آسمان نمازهاے ایشان وتسبیحهای ایشان

فاذا ركبوا الرفارف واخذ اسرافيل فى السماع بالوان الاغانى

پس وقتیکه سوار شدند بر رفرفها وگرفت اسرافیل در سرود برنگارنگ آوازهاے

تسبيحاً وتقديساً للملك القدوس فلم يبق في الجنة شجرة إلا

از روی تسبیح و تقدیس مر بادشاہی را که پاکست باقی نماند در بہشت درختی مگر

وردت ولم يبق ستر ولا باب إلا ارتج وانفتح ولم يبق حلقة

گل کرد و باقی نماند پردہ و نہ درے مگر بستہ شدہ و گشادہ شد و باقی نماند ہیچ حلقه

بباب إلا طنت بألوان طنينها ولم يبق أجمة من آجام الذهب

درے مگر آواز کرد بہ رنگا رنگ آوازہاے خود و باقی نماند بیشہ از بیشہاے زر

والفضة إلا وقع هبوب الصوت في مقاصبها فزمرت تلك

و نقرہ مگر افتاد آواز وزیدن در نیستانہا او پس آواز نی برآمد ازان

المقاصب بفنون الزمر فلم تبق جارية من جواري الحور العين

نیستانہا بانواع آوازہای نی و باقی نماند کنیزکے از کنیزکان حور

إلا غنت بأغانيها والطير بألحانها فيوحي الله عز وجل إلى

مگر سرود کرد بسرودہای خود و پرندہا باواز خود پس وحی میفرستد خدایتعالے بسوے

الملائكة أن جاوبوهم وأسمعوا عبادي الذين نزهوا أسماعهم

فرشتگان اینکہ جواب دہید ایشان را و بشنوانند بندہاے مرا کہ پاک داشتہ اند گوشہاے

عن مزامير الشيطان فيجاوبون بالحان وأصوات روحانيين

از مزمارہاے شیطان پس جواب میدہند آن فرشتگان بالحانہاے و آوازہای روحانی

فتختلط هذه الأصوات فتصير رجة واحدة ثم يقول الله تعالى

پس درہم میشود آن آوازہا پس میگردد یک آواز بزرگ پس میگوید خدایتعالے

قم يا داود عند ساق عرشي فمجدني فيندفع داود في تمجيد

ای داود ایستادہ شو نزد پایہ عرش من پس یاد کن مرا بہ بزرگی پس میشود داؤد بہ تمجید گفتن

بصوت يغمر الأصوات ويجليها وتتضاعف اللذة وأهل

باواز کہ می پوشد آوازہا را و می آراید آنہا را و دوچندان میشود لذة و اہل

الخيام على تلك الرفارف تهوي بهم وقد حفت بهم أفانين

خیمہاے بر آن رفرفہا اند کہ فرو میبرند ایشان را و تحقیق گرد کرد ایشان را ازنواعے

اللذات والأغاني فذلك قوله عز وجل فهم في روضة

لذتہا و سرودہا پس اینست قول خداے عزوجل پس ایشان در باغے

يحبرون قال يحيى بن كثير الروضة اللذة والسماع فبيناهم

نعمت و بزرگی گفت یحیے بن کثیر روضہ لذت و سرود است پس درمیان اوقات

على لذاتهم وسرورهم إذا انفتح لهم باب الملك القدوس من

ایشان بر لذتہاے و خوشیہاے خود باشند ناگاہ کشادہ میشود برایشان در بادشاہ پاک از

جنة عدن فاهتزت اصوات صفوف الروحانيين من باب

بهشت عدن پس بلند شد آوازهای صفهای روحانیان از در

جنة عدن بتمجيد الماجد الكريم الى درجات الجنان وثارت

بهشت عدن به بزرگی یاد کردن خدا را که بزرگ کریم است تا درجهای بهشتها و پراگنده شد

ريح عدنية بالوان الطيب والروح والنسيم وهو نسيم القرية

بوی بهشت عدن برنگارنگ خوشبوئی و خوشی و باد خوش و آن باد نزدیکی حق تعالی است

وسطع على اثر ذلك نور فاشرقت منه رياضهم وخيامهم و

و بلند شد بر پس آن نوری پس روشن شد از او باغهای ایشان و خیمهای ایشان و

شواطي انهارهم وامتلأ كل شيء منهم نورا ثم ناداهم الجليل

کنارهای جویهای ایشان و پر شده هر چیز از آن نور پس ندا کرد ایشان را جلیل

جل جلاله من فوق رؤسهم السلام عليكم احبائي واوليائي

از بالای سر ایشان سلام باد بر شما ای دوستان من و اولیای من

واصفيائي يا اهل الجنة كيف وجدتم متنزهكم هذا

و برگزیدهای من ای اهل بهشت چگونه یافتید شما تفرجگاه خود را و این

يومكم بدل نيروز اعدائي طلبوا يوما من الدنيا ليجددوا

روز شما بدل نیروز دشمنان منست که طلب کردند روزی از دنیا تا تازه کنند

على انفسهم النعمة التي تكدروها على انفسهم بجنبهم

بر نفسهای خود نعمتی که تحقیق تیره کرده بودند آنرا بر نفسهای خود به بخیلی خود

وشقائهم فلم ينالوا ما طلبوا من اللذة وخسروا في جنب ما

پس نرسیدند چیزی را که طلب کرده بودند از لذت و زیان کار شدند در پهلوی چیزی که

طلبوا في العاجل ولم يصبروا حتى ينالوا هذا الذي اعددت

طلب کردند در دنیا و صبر نکردند تا برسیدند این چیزی را که آماده کرده ام

في الآجل لاهل طاعتي فاعرضتم عما اليه اقبلوا واسعتم بما

در آخرت برای اهل طاعت را پس روگردانیدید شما از آنچه پیش آمدند بسوی او و باز ماندید شما از آنچه

فيه تنافس اهل الدنيا فاليوم يذوقون وبال ما تنافسوا فيه

در آن رغبت اهل دنیا است پس امروز می چشیدند آنها عذاب چیزی که رغبت داشتند در آن

وشيكا ما انقطع به ما طلبوا من اللذة والنهمة في دار فناء

و طامی شدند چیزی را که منقطع شد با آنچه طلب کردند از جهت لذت و شهوت در سرای فنا

وصاروا الى الذل والهوان وجزيتم بما صبرتم جنة وحريرا

و گشتند بسوی خواری و رسوائی و جزا داده شدید شما بمقابل چیزی که صبر کردید شما بهشت را و حریر را

٤٠٥

ومتنزهكم

وَمُتَنَزَّهًا وَسَلامًا وَهٰذَا يَوْمُ نَيْرُوزِكُمْ وَهٰذَا يَوْمُ زِيَارَتِكُمْ

و تفرجگاه را وسلامی را واین روز نیروز شما است و تفرجگاه واین روز زیارتگاه شما است

فِي دَارِي فِي جَنَّةِ عَدْنٍ وَطَالَمَا رَأَيْتُكُمْ فِي أَيَّامِ الدُّنْيَا فِي

در سرای من در بهشت عدن و دراز است که دیدم شما را در روزهای دنیا در

مِثْلِ ذٰلِكَ الْيَوْمِ مُشْتَغِلِينَ بِعِبَادَتِي وَطَاعَتِي وَالْمُتْرَفُونَ

مانند آن روز که نیروز دنیا باشد مشغول بودید به بندگی من و پرستش من و گردنکشان

فِي لَهْوِهِمْ وَلَعِبِهِمْ سُكَارَى حَيَارَى عُصَاةً مُتَمَرِّدِينَ يَتَنَعَّمُونَ

در بازی و لعب خود در احوال که هستند حیران گنهگار گردنکشان تنعم میکنند

بِحُطَامِ الدُّنْيَا وَيَفْرَحُونَ بِتَدَاوُلِهَا بَيْنَهُمْ وَأَنْتُمْ تُرَاقِبُونَ جَلالِي

با سباب دنیا و خوشحال میشوند بدست کردن آنها در میان خود و شما پاسبانی میکردید بزرگی مرا

وَتَحْفَظُونَ حُدُودِي وَتَرْعَوْنَ عَهْدِي وَتُشْفِقُونَ عَلَى حُقُوقِي

و نگاه میداشتید حدهای مرا و رعایت میکردید عهد مرا و مهربانی میکردید بر حقوق من

وَيُفْتَحُ لَهُمْ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ النِّيرَانِ يَفُورُ لَهَبُهَا وَدُخَانُهَا

و گشاده میشود برای اهل جنت دری از درهای دوزخ پس سخت میشود زبانه او و دود او

وَصُرَاخُ أَهْلِهَا وَعَوِيلُهُمْ لِيَنْظُرَ أَهْلُ الْجِنَانِ مِنْ هٰذِهِ الْمَجَالِسِ

و فریاد اهل آن دوزخ و ناله ایشان تا آنکه می بینند اهل بهشت از این مجلسها یکی

إِلَى مَا مَنَّ اللهُ بِهِ عَلَيْهِمْ فَيَزْدَادُونَ غِبْطَةً وَسُرُورًا وَيَنْظُرُ أَهْلُ

عطا کرده است خدای تعالی بر ایشان پس زیاده شوند آن اهل بهشت از روی رشک و خوشی و ببینند اهل

النَّارِ مِنْ تِلْكَ السُّجُونِ وَالْمَحَابِسِ فِي تِلْكَ الْأَغْلالِ وَالْقُيُودِ فَيَتَحَسَّرُونَ

دوزخ از آن بندیخانه و زندانهای در آن طوقهای و زنجیرهای پس حسرت میبرند

عَلَى مَا فَاتَهُمْ فَيَسْتَغِيثُونَ بِوُجُوهِ أَهْلِ الْجِنَانِ إِلَى اللهِ وَيُنَادُونَهُمْ

بر چیزیکه فوت شد ایشان را و فریاد رس خواهند بر رویها اهل بهشت بسوی خدای تعالی و ندا میکنند ایشان را

بِأَسْمَائِهِمْ فَيَقُولُ اللهُ تَبَارَكَ اسْمُهُ إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ

بنامهای ایشان پس میفرماید خدای تعالی بدرستی یاران بهشت امروز

فِي شُغُلٍ فَاكِهُونَ هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلالٍ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَّكِئُونَ

در کار خوشحال اند آن اهل بهشت و زنان ایشان در سایه های درختان بر تختهای آراسته تکیه کننده اند

لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَلَهُمْ مَا يَدَّعُونَ سَلامٌ قَوْلاً مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ

مر ایشان را در بهشت میوه های و مر ایشان راست چیزیکه میخواهند سلام است بر ایشان در حالتی که گفته شده است

وَامْتَازُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَلَّا

و جدا میشوند امروز ای گنهگاران آیا عهد نکرده بودم یعنی کرده بودم بشما ای پسران آدم که نه

۴۰۶

تَعْبُدُوا الشَّيْطٰنَ اِنَّهٗ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِيْنٌ وَّاَنِ اعْبُدُوْنِيْ هٰذَا

پرستید شیطان را بپرستی شیطان مر شمارا دشمن است آشکارا و بپرستید مرا اینست

صِرَاطٌ مُّسْتَقِيْمٌ فَتَجِيْشُ لَهُمُ النَّارُ فَتَفَرَّقُ جَمْعُهُمْ وَيَنْقَطِعُ

راه راست پس جوش میزند با ایشان دوزخ پس جدا میشود جمع ایشان و بریده میشود

نِدَاءُهُمْ ثُمَّ تَرْمِيْ بِهِمْ اِلٰى جَزَائِرَ فِي النَّارِ اِذَا اُخْرِجُوْا اِلَيْهَا دَبَّتْ

نداے ایشان پس انداخته میشود ایشان را بسوی جزیره ها که در دوزخ اند که برآورده میشوند بسوی جزایر آتش روان شود

اِلَيْهِمْ عَقَارِبُ لَهَا اَنْيَابٌ كَاَمْثَالِ النَّخْلِ ثُمَّ يُقْبِلُ عَلَيْهِمْ سَيْلٌ

بر ایشان کژدمهای که ایشان نیشها ست مانند تنه درخت خرما پس ترک میآید بر ایشان سیلها

مِّنْ نَارٍ حَشْوُهٗ غَضَبُ الْجَبَّارِ فَيَحْمِلُهُمْ فَيُغْرِقُهُمْ فِيْ بِحَارِ النِّيْرَانِ

از آتش که پری او غضب خدا است پس میبردارد آن سیلها ایشانرا پس غرق میکند ایشانرا در دریاها

وَيُنَادِيْ مُنَادٍ مِّنْ قِبَلِ اللّٰهِ تَعَالٰى هٰذَا يَوْمُكُمُ الَّذِيْ كُنْتُمْ

دوزخ و ندا میکند منادی از جانب خدا تعالے اینست روز تو روز شما که

تُبَارِزُوْنِيْ فِيْهِ بِالْعَظَائِمِ وَتَتَمَرَّدُوْنَ عَلَيَّ بِنِعْمَتِيْ وَتَفْرَحُوْنَ

ظاهر می آمدید بمن در آن روز بجنگهای بزرگ و سرکشی میکردید بر من به نعمت من و خوشحالی میشدید

فِيْ دَارِ الْاَحْزَانِ وَالْعُبُوْدَةِ بِمَا تَتَنَاهَوْنَ بِهٖ مَا اَعْدَدْتُ لِاَهْلِ

در سرائے اندوهها و بندگی یعنی دنیا بانچه تمام میکردید چیزے را که آماده کرده ام مر اهل

طَاعَتِيْ فَقَدِ انْقَطَعَتْ عَنْكُمْ تِلْكَ اللَّذَّاتُ فَذُوْقُوْا وَبَالَ مَا

طاعت خود را پس تحقیق بریده شد از شما آن لذتها پس چشید عذاب چیز را که

اٰثَرْتُمُوْهُ فَاِنَّ اَهْلَ الْجَنَّةِ قَدْ شُغِلُوْا عَنْكُمْ بِالتَّنَعُّمِ بِاَلْوَانٍ وَّ

اختیار کرده بودید آنرا پس بدرستی اهل بهشت تحقیق مشغول شدند از شما بر نعمت دادنے بانواع جهائے که نداهی

اَلْوَانِ الْفَوَاكِهِ وَطَرَبِ الْهَدَايَا وَافْتِضَاضِ الْعَذَارٰى وَرُكُوْبِ

رنگارنگ میوه هاے و تازه هدیها و تصرف کردن بکارت بکران و سوارے

الرَّفَارِفِ وَالتَّلَذُّذِ بِالْاَغَانِيْ وَاَلْوَانِ السَّمَاعِ وَسَلَامِيْ عَلَيْهِمْ

تختها و لذت گرفتن بسرودها و رنگارنگ آواز خوش و سلام من بر ایشان

وَاِقْبَالِيْ بِالْبِرِّ وَاللُّطْفِ لَهُمْ وَالْمَزِيْدِ مَا يَسْتَفْرِغُ نِعَمَهُمْ

و پیش آمدن من بنیکوئی و لطف بسوئے ایشان و زیادتی تمام میشود نعمتهاے ایشان

لِيَتَهَنَّئُوْا بِنَعِيْمِهِمْ وَيَزْدَادُ اللَّذَّةُ عَلٰى لَذَّتِهِمْ فَيَا اَهْلَ الْجَنَّةِ

تا که خوشحال شوند به نعمتهاے خود و زیاده شود لذت ایشان بر لذت پس اے اهل بهشت

هٰذَا لَكُمْ بَدَلُ يَوْمِ اَعْدَائِيَ الَّذِيْنَ تَبَاشَرُوْا وَاُهْدِيَ اِلٰى مُلُوْكِهِمْ

این روز شما را بدل روز دشمنان منست آنانکه بشارت میدادند بر یکدیگر و هدیه میفرستادند بسوی بادشاهان خود

وَقَبِلُوا هَدَايَاهُمْ وَأَنْتُمُ الْفَائِزُونَ وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رض أَنَّهُ قَالَ

و قبول میکردند هدیه ایشان و شما لله رسیده بکام خود و مرویست از ابی هریره رض بدرستی گفت

قَالَ رَجُلٌ لِرَسُولِ اللهِ إِنِّي رَجُلٌ قَدْ حُبِّبَ إِلَيَّ الصَّوْتُ الْحَسَنُ

گفت مردی ای پیغمبر خدا صلعم این مردی ام که تحقیق دوست گردانیده شده است بسوی من آوازهای خوش

فَهَلْ فِي الْجَنَّةِ صَوْتٌ حَسَنٌ قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَيْ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ

پس آیا هست در بهشت آواز خوش فرمود پیغمبر صلعم آری سوگند آنکس که نفس من در دست اوست

إِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ لَيُوحِي إِلَى شَجَرَةٍ فِي الْجَنَّةِ أَنْ أَسْمِعِي عِبَادِيَ الَّذِينَ

بدرستی خدا تعالی هر آئینه وحی میفرستد بسوی درختی در بهشت اینکه بشنوند آن بندهای مرا آنانیکه

اشْتَغَلُوا بِعِبَادَتِي وَذِكْرِي عَنْ عَزْفِ الْبَرَابِطِ وَالْمَزَامِيرِ فَتَرْفَعُ

مشغول بودند به بندگی من و یاد من از آوازهای بربطها و چنگها پس بر دارد آن درخت

بِصَوْتٍ لَمْ يَسْمَعِ الْخَلَائِقُ بِمِثْلِهِ مِنْ تَسْبِيحِ الرَّبِّ وَتَقْدِيسِهِ وَ

آوازی که نشنیده است خلائق مانند آن از تسبیح پروردگار و تقدیس او و

عَنْ أَبِي قِلَابَةَ رض قَالَ قَالَ رَجُلٌ يَا رَسُولَ اللهِ هَلْ فِي الْجَنَّةِ مِنْ لَيْلٍ

مرویست از ابی قلابه بدرستی او گفت گفت مردی ای رسول خدا صلعم آیا هست در بهشت از شب

قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَمَا هَيَّجَكَ عَلَى هٰذَا قَالَ سَمِعْتُ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ يَذْكُرُ

گفت پیغمبر صلعم و چه چیز بر انگیخت ترا برین سخن گفت آن مرد شنیدم خدا تعالی را که یاد میکند

فِي الْكِتَابِ وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا فَقُلْتُ اللَّيْلُ بَيْنَ

در کتاب خود مر ایشان راست رزق ایشان در آن بهشت پگاه و بیگاه پس گفتم شب میان

الْبُكْرَةِ وَالْعَشِيِّ فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَيْسَ هُنَاكَ لَيْلٌ إِنَّمَا

پگاه و بیگاه است پس فرمود پیغمبر خدا صلعم نیست اینجا شب و نیست آن

هُوَ ضَوْءٌ وَنُورٌ يَرُدُّ الْغُدُوَّ عَلَى الرَّوَاحِ وَالرَّوَاحَ عَلَى الْغُدُوِّ وَ

مگر روشنی و نوری که باز می آرد پگاه را بر بیگاه و بیگاه را بر پگاه و

يَأْتِيهِمْ طُرَفُ الْهَدَايَا مِنَ اللهِ لِمَوَاقِيتِ الصَّلَوَاتِ الَّتِي كَانُوا يُصَلُّونَهَا

می آید ایشان را تازه هدیه ها از خدا تعالی در وقتهای نمازها که بوده اند میگذاردند آنرا

فِي الدُّنْيَا وَتُسَلِّمُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ فَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ لَهُ

در دنیا و سلام میکنند بر ایشان فرشتگان پس کسیکه خواهست اینکه باشد مر او را

حَظٌّ فِي هٰذَا الْعَيْشِ اللَّذِيذِ الدَّائِمِ فَعَلَيْهِ بِحِفْظِ حُدُودٍ وَشُرُوطِ

بهره از این زندگانی لذت دار همیشه پس بر وییست نگاهداشتن حدهای شروط

التَّقْوَى وَهِيَ مَذْكُورَةٌ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا

پرهیزگاری و آن شروط یاد کرده اند در قول خدا عز و جل نیست نیکی اینکه بگردانید شما

٤٠٩

وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلٰكِنَّ الْبِرَّ مَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ وَ

روی‌های خود را بجانب مشرق و مغرب ولیکن نیکوئی آنست که گروید بخدا ایشان و

الْيَوْمِ الْاٰخِرِ وَالْمَلٰئِكَةِ وَالْكِتٰبِ وَالنَّبِيّٖنَ وَاٰتَى الْمَالَ عَلٰى حُبِّهٖ

بروز قیامت و بفرشتگان و بکتابها و به پیغمبران و دادن مال را با وجود دوست داشتن

ذَوِي الْقُرْبٰى وَالْيَتٰمٰى وَالْمَسٰكِيْنَ وَابْنَ السَّبِيْلِ وَالسَّآئِلِيْنَ وَفِي

خویشان را و یتیمان و مسکینان را و مسافران را و سوال کنندگان و در آزاد کردن

الرِّقَابِ وَاَقَامَ الصَّلٰوةَ وَاٰتَى الزَّكٰوةَ وَالْمُوْفُوْنَ بِعَهْدِهِمْ اِذَا

گردنها و برپا داشتن نماز را و دادن زکوة را و وفا کنندگان بعهد خویش وقتیکه

عٰهَدُوْا وَالصّٰبِرِيْنَ فِي الْبَاْسَآءِ وَالضَّرَّآءِ وَحِيْنَ الْبَاْسِ اُولٰٓئِكَ

عهد کردند و صبر کنندگان در سختی ها و ضررها و در وقت ترس ایشان آنکسانی

الَّذِيْنَ صَدَقُوْا وَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُتَّقُوْنَ وَعَلَيْهِ بِالْاِتْيَانِ بِحُدُوْدِ

اند که صادق در دین خود و ایشان پرهیزگاران اند و بر او است بجا آوردن حدها

الْاِسْلَامِ وَاَجْزَآئِهٖ وَرُوِيَ عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ رض اَنَّهٗ قَالَ فِيْ

اسلام و ارکان آن و روایت کرده شده است از حذیفه رض بدرستی او گفت در

تَفْسِيْرِ قَوْلِهٖ تَعَالٰى عَزَّ وَجَلَّ يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا ادْخُلُوْا فِي السِّلْمِ

تفسیر قول خدای عز و جل ای ایمان آورندگان درآئید ای اوسیان در اسلام

كَآفَّةً الْاِسْلَامُ ثَمَانِيَةُ اَسْهُمٍ اَلصَّلٰوةُ سَهْمٌ وَالزَّكٰوةُ سَهْمٌ وَ

همه اسلام هشت حصه است نماز یک حصه است و زکوة مال حصه است و

الصِّيَامُ سَهْمٌ وَالْحَجُّ سَهْمٌ وَالْعُمْرَةُ سَهْمٌ وَالْجِهَادُ سَهْمٌ وَالْاَمْرُ

روزه حصه است و ادای حج حصه است و ادای عمره حصه است و جهاد حصه است و امر

بِالْمَعْرُوْفِ سَهْمٌ وَالنَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ سَهْمٌ وَقَدْ خَابَ مَنْ لَا سَهْمَ لَهٗ

معروف یک حصه است و نهی از منکر حصه است و بتحقیق ناامید شد کسیکه نیست او را هیچ حصه ازینها

وَعَنْ عَاصِمٍ يَعْنِي الْاَحْوَلَ عَنْ اَنَسِ ابْنِ مَالِكٍ رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهٗ

و مرویست از عاصم از انس از پیغمبر ص بدرستی

قَالَ مَثَلُ الْاِسْلَامِ كَمَثَلِ الشَّجَرَةِ الثَّابِتَةِ الْاِيْمَانُ بِاللّٰهِ اَصْلُهَا وَالصَّلٰوةُ

فرمود صفت اسلام همچو صفت درختی ثابت است ایمان آوردن بخدا بیخ اوست و نماز

الْخَمْسُ فُرُوْعُهَا وَصِيَامُ رَمَضَانَ لِحَآؤُهَا وَالْحَجُّ وَالْعُمْرَةُ جَنَاهَا وَ

پنجگانه شاخهای بزرگ اوست و روزه ماه رمضان پوست اوست و ادای حج و عمره میوه چیده شده اوست و

الْوُضُوْءُ وَالْغُسْلُ مِنَ الْجَنَابَةِ شُرْبُهَا وَبِرُّ الْوَالِدَيْنِ وَصِلَةُ الرَّحِمِ

وضو کردن و غسل کردن از جنابت حصه آب دادن اوست و فرمانبرداری مادر و پدر و پیوند رحم

غصونها والكف عن محارم الله عز وجل ورقها والاعمال

شاخهای او دوست و باز ماندن از حرامهای خدای تعالی برگ اوست و کردارهای

الصالحة ثمرها وذكر الله عروقها ثم قال صلى الله عليه وسلم كما لا تحسن

نیک میوه اوست و یاد کردن خدای ریشهای اوست پس گفت رسول خدا چنانچه نیست زیبا

الشجرة ولا تصلح الا بالورق الاخضر كذلك لا يصلح الاسلام

درخت و صلاحیت ندارد مگر ببرگ سبز همچنین صلاحیت ندارد اسلام

الا بالكف عن المحارم والاعمال الصالحة **فصل** في صفة

مگر بباز آمدن از حرامها خدای تعالی و بکردارهای نیک در بیان صفت

النار وما اعد الله لاهلها فيها وصفة الجنة وما اعد الله عز

دوزخ و چیزیکه مهیا کرده است خدا اهل ویرا در ان و در صفت بهشت و چیزیکه مهیا کرده است خدا عز

وجل لاهلها فيها عن ابي هريرة رض انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

اهل او را در ان مرویست از ابی هریره رض بدرستیکه گفت گفت رسول خدا

اذا كان يوم القيمة واجتمع الخلائق ليوم لا ريب فيه في

وقتیکه باشد روز قیامت و یکجا شوند خلایق مر روزی را که نیست شک در ان در

صعيد واحد غشيتهم ظلمة سوداء لا ينظر بعضهم بعضا

یکزمین هموار فرو پوشد ان خلایق را تاریکی سخت سیاه پس نه بیند بعض ایشان مر بعضی را

من شدة الظلمة والخلائق قيام على صدور اقدامهم وبينهم

از سختی تاریکی و خلایق ایستاده اند بر پیش قدمهای خود و میان ایشان

وبين ربهم عز وجل مسيرة سبعين عاما قال فبينما هم كذلك

و میان پروردگار ایشان راه هفتاد سالست فرمود همچنین پس میان اوقات ایشان که

اذ تجلى الخالق تبارك وتعالى للملائكة فاشرقت الارض بنور

ناگاه تجلی میکند آفریننده خلق تبارک و تعالی مر فرشتگان را پس روشن شود زمین بنور

ربها وانجلت الظلمة فغشي الخلائق كلهم نور ربهم والملائكة

پروردگار خود و دور شود تاریکی پس بپوشد خلایق را همه نور پروردگار ایشان و فرشتگان

حافون من حول العرش يسبحون بحمد ربهم ويقدسون له

طواف میکنند گرد عرش در حالیکه تسبیح میکنند بثنای پروردگار خود و تقدیس میکنند او را

قال فبينما الخلائق قيام كلهم صفوفا كل امة قائمة في

فرمود همچنین پس درین اوقات که خلایق ایستاده اند همه ایشان صفها اند هر امت ایستاده در

ناحية اذ اتي بالصحف والميزان ووضعت الصحف وعلق

گوشه ناگاه آورده میشود صحیفها و ترازوی را و نهاده شود نامهای و آویخته میشود

الميزان بيد ملك من الملائكة يرفعه مرة ويخفضه مرة
ترازوی در دست فرشته از فرشتگان می بردارد آن ترازوی را یکبار وپست میکند او را یکبار

أخرى قال فبينما هم كذلك كشف الغطاء عن الجنة فأزلفت
دیگر فرمود پیغمبر پس درمیان اوقات ایشان همچنین آمد ناگاه دور شود پرده از بهشت پس نزدیک کرده شود

ونفحت منها ريح فوجد المسلمون عرفها كالمسك وبينهم
پس بوزد از آن بهشت بادی پس می یابند مسلمانان خوشبوی او همچو مشک ومیان ایشان

وبينها مسيرة خمسمائة عام ثم كشف الغطاء من جهنم فنفحت
ومیان بهشت راه پانصد سال است پس ترک دور شود پرده از دوزخ پس بوزد

منها ريح مع دخان شديد فوجد المجرمون عرفها وبينهم وبينها
از آن بادی با دود سخت پس می یابند گناهگاران بوی او ومیان ایشان ومیان او

مسيرة خمسمائة عام ثم يجيء بها تقاد موثقة بسلسلة عظيمة
راه پانصد سال است پس آورده شود او را در آن حال کشیده میشود به زنجیر بزرگ

عليها تسعة عشر خازنا من الملائكة مع كل خازن منهم سبعون
بر آن دوزخ سوکل باشند نوزده خزینه دار از فرشتگان با هر خزینه دار ایشان باشند هفتاد

ألف ملك أعوان له يقودها كل خازن منهم مع أعوانه و
هزار فرشته یاری دهنده او را پس بکشند آنرا هر خزینه دار از ایشان با یاری دهندهای خود و

سائر الخزان مع أعوانهم يمشون عن يمينها وشمالها ودورائها
باقی خزینه داران با ایشان اند یاری دهندهای ایشان میروند از راست او وچپ او وپس او

بيد كل ملك منهم مقمع من حديد يصيحون بها فتمشي
در دست آن فرشته از ایشان باشد چنگل هی از آهن فریاد میکنند او را پس روان میشود

ولها زفير وشهيق ووعث وظلمة ودخان وتقعقع
ومر او را آوردن دم است وبرآوردن دم آواز است همچو آواز اول خر وآواز آخر خر وسختی وتاریکی ودود وغوغا بسیار

وتهيب عال من شدة غضبها على أهلها فينصبونها بين
وتابان بلند از سختی غضب او بر اهل خود پس برپا میکنند او را میان

الجنة والموقف فترفع طرفها فتنظر إلى الخلائق ثم تحمحم
بهشت وجای ایستادن پس میبردارد چشم خود را آن دوزخ پس میبیند بسوی خلایق پس ترک حمله میکند

إليهم لتأكلهم فيحبسونها خزنتها بسلاسلها فلو تركت لأتت
بسوی اهل عرصات تا بخورد ایشانرا پس بند میکنند او را نگاهبانان او به زنجیرهای او واگر مانده شود آن دوزخ هر آینه

على كل مؤمن وكافر فلما رأت أنها قد حبست عن الخلائق
بر هر مومن وکافر پس هرگاه که دید که بدرستی او نگاه داشته شد از خلایق

فارت فورا شديدا تكاد تميز من الغيظ ثم شهقت الثانية

جوشید جوشیدنی سخت نزدیکست که بشگافد از شدت غضب پسترک وزیادکرد نزیاد دوم

فتسمع الخلائق صوت صريف اسنانها فارتعدت عند ذلك

پس میشنود خلایق آواز برهم مالیدن دندان آنرا پس بلرزد نزدیک آن

الافئدة وانخلعت القلوب وطارت الافئدة وشخصت الابصار

دلها و می برآید دلها و می برد عقلها و تیره شود چشمها

وبلغت القلوب الحناجر قال قائل يا نبي الله صفها لنا قال صلى الله عليه

و برسید دلها به گلوها را گفت گوینده ای پیغمبر وصف کن آن دوزخ را پس گفت پیغمبر

نعم مثل هذه الارض عظما سبعون جزءا من بعد سواد مظلمة

آری آن دوزخ مانند این زمین است از روی بزرگی هفتاد حصه است از دوری سیاه است تاریک

لها سبعة رؤس لكل راس منها ثلثون بابا طول كل باب منها

مر او را هفت سر است و مر هر سر او را سی در است درازی هر در ازان درها

مسيرة ثلث ليال وشفتها العليا تضرب منخرها والشفة السفلى

راه سه شبانروز است و لب زبرین او میزند سوراخ بینی او را و لب زیرین او

تسحبها وفي كل منخر من مناخرها وثاق وسلسلة عظيمة يمسكها

میکشد او را و در هر سوراخ از سوراخهای بینی او رسنی است و زنجیر بزرگ نگاه میدارند او را

سبعون الف ملك غلاظ شداد كالحة انيابهم اعينهم كالجمر

هفتاد هزار فرشته درشت و سخت بیرون برآینده نیشهای ایشان چشمهای ایشان همچو اخگر است

والوانهم كلهب النار يفور من مناخرهم لهب ودخان عال

و رنگهای ایشان همچو زبانهٔ آتش است و میجوشد از سوراخهای بینی ایشان زبانه و دود بلند

مستعدين لامر الجبار تبارك وتعالى قال فتستاذن جهنم

آماده اند مر فرمان خدای تعالی را فرمود پیغمبر پس درین هنگام دستوری خواهد دوزخ

ربها عز وجل في السجود له فياذن لها في السجود فتسجد ما شاء الله

پروردگار خود را در سجده کردن مر او را پس اذن میکند حق تعالی مر او را پس سجده میکند آن دوزخ مدتیکه

قال ثم يقول لها الجبار عز وجل ارفعي راسك قال فترفع راسها

گفت پیغمبر پسترک میفرماید مر او را جبار عز و جل بردار سر خود را از سجده فرمود پیغمبر پس بردارد آن دوزخ

فيقول الحمد لله الذي جعلني ينتقم بي ممن عصاه ولم يجعل

و میگوید حمد است مر خدای تعالی را که گردانید مرا که انتقام بگیرد بمن از کسی که نافرمانی کرد او را و نگردانید

شيئا من خلقه ينتقم به مني ثم قال تقول بلسان طلق ذلق

چیزی را از آنچه که آفرید او را که انتقام بگیرد بآن از من پسترک گفت میگوید بزبان روان هموار

۴۱۲

سلق الحمد لله ما شاء الله من ذلك الحمد بصوت لها جهير ثم

حمد است مر خدا را چیزی که خواسته است خدای تعالی از آن حمد باواز یکه مر او را بلند هست پستر

تزفر زفرة فلا يبقى ملك مقرب ولا نبي مرسل ولا احد ممن

فریاد کرد فریاد کردنی پس باقی نخواهد ماند هیچ فرشته مقرب و نه پیغمبر مرسل و نه هیچ یکے از آن کسانیکه

شهد الموقف الا جثى على ركبتيه ثم تزفر الثانية فلا تبقى

حاضر موقف اند مگر ایستاده شوند بر زانوهای خود پستر فریاد میکند فریاد دوم پس باقی نماند

قطرة في عين احد الا بدرت ثم تزفر الثالثة فلو كان لكل

هیچ قطره در چشم کسے مگر می براید پستر فریاد میکند فریاد سوم پس اگر باشد هر

آدمي او جني عمل اثنين وسبعين نبيا لواقعوها ثم تزفر

آدمی یا جن را کردار هفتاد و دو پیغمبر هر آئینه می افتند او را پستر فریاد میکند

الرابعة فلا يبقى شيء الا انقطع كلامه غير ان جبرئيل و

فریاد چهارم پس باقی نماند هیچ چیزے مگر بریده شده است کلام او بغیر اینکه بدرستی جبرائیل و

ميكائيل وخليل الرحمن عز وجل متعلقون بالعرش يقول

میکائیل و ابراهیم خلیل دست زده بعرش میگوید

كل واحد منهم نفسي نفسي لا اسالك غيرها قال ثم ترمي

هر یکے از ایشان نفسے نفسے سوال میکنم ترا غیر آن نفس فرمود پیغمبر پستر می اندازد

بشرر كعدد نجوم السماء اعظم كل شررة كالسحابة العظيمة

آن دوزخ شرارها بشمار ستارها آسمان بزرگے هر شراره همچو ابر بزرگ که

الطالعة من المغرب فيقع ذلك الشرر على رؤوس الخلائق

برآئنده است از مغرب پس مے افتد آن شرارها بر سرهای خلائق

قال ثم ينصب الصراط عليها فيهيا له سبعة قنطرة ما

فرمود پیغمبر پستر برپا کرده میشود پلصراط را بران دوزخ پس آماده کرده میشود او را هفت صد پل میان

بين كل قنطرتين منها سبعون عاما وقيل سبع قناطر و

هر دو پل راه هفتاد سال باشد و گفته شده است هفت پل است و

عرض الصراط من الطبقة الاولى الى الطبقة الثانية مسيرة

پهنای صراط از طبقه اول تا طبقه پائین راه

خمسمائة عام ومن الثانية الى الثالثة مسيرة خمسمائة

پانصد سال هست و از طبقه دویم تا طبقه سوم راه پانصد

عام ومن الثالثة الى الرابعة مثلها ومن الرابعة الى الخامسة

سال هست و از سوم تا چهارم مانند آن و از چهارم تا پنجم

مِثْلُهَا وَمِنَ الْخَامِسَةِ اِلَى السَّادِسَةِ مِثْلُهَا وَمِنَ السَّادِسَةِ اِلَى

همچنین و از پنجم تا ششم مانند آن و از ششم تا

السَّابِعَةِ كَذٰلِكَ مَسِيْرَةَ خَمْسِمِائَةِ عَامٍ وَهِيَ اَعْرَضُهُنَّ وَاَشَدُّهُنَّ

هفتم همچنین راه پانصد سال. و آن طبقه هفتم فراخ تر و سخت تر ایشانست

حَرًّا وَاَبْعَدُهُنَّ قَعْرًا وَاَكْثَرُهُنَّ اَلْوَانًا وَاَكْبَرُهُنَّ جَمْرًا سَبْعِيْنَ جُزْءًا

از روی گرمی و دور تر ایشانست از روی عمق و بسیار تر ایشانست از روی رنگها و عذاب و بزرگ تر ایشانست از روی اخگر هفتاد

وَاَمَّا الطَّبَقَةُ الدُّنْيَا فَقَدْ جَازَ لَهَبُهَا الصِّرَاطَ يَمِيْنًا وَشِمَالًا وَفِي السَّمَاءِ

پس هرچونکه باشد طبقه نزدیک پس تحقیق تجاوز کرده است زبانه او صراط را راستا و چپا در آسمان

مَسِيْرَةَ ثَلٰثَةِ اَمْيَالٍ وَلِكُلِّ طَبَقَةٍ اَشَدُّ حَرًّا وَاَكْبَرُ جَمْرًا وَاَكْثَرُ اَلْوَانِ

راه سه کروه پس هر طبقه سخت تر است از روی گرمی و بسیار تر از روی اخگر و بسیار تر اندر انواع

الْعَذَابِ مِنَ الَّتِيْ فَوْقَهَا بِسَبْعِيْنَ جُزْءًا فِيْ كُلِّ طَبَقَةٍ بَحْرٌ وَاَنْهَارٌ وَ

انواع عذاب از آن طبقه که بالای اوست هفتاد حصه در هر طبقه دریا است و جویهاست و

جِبَالٌ وَشَجَرٌ طُوْلُ كُلِّ جَبَلٍ مِنْهَا فِي السَّمَاءِ مَسِيْرَةَ سَبْعِيْنَ اَلْفَ عَامٍ

کوهها و درخت است درازی هر کوه از آن کوهها در آسمان راه هفتاد هزار سال است

وَفِيْ كُلِّ طَبَقَةٍ مِنْهَا سَبْعُوْنَ جَبَلًا وَفِيْ كُلِّ جَبَلٍ مِنْهَا سَبْعُوْنَ اَلْفَ

و در هر طبقه از آن هفتاد کوه است و در هر کوه از آن کوههای هفتاد هزار

شُعْبَةٍ فِيْ كُلِّ شُعْبَةٍ مِنْهَا سَبْعُوْنَ اَلْفَ شَجَرَةِ ضَرِيْعٍ لِكُلِّ شَجَرَةٍ مِنْهَا

دره است و در هر دره از آن هفتاد هزار درخت ضریع است مر هر درختی را از آن

سَبْعُوْنَ شُعْبَةً عَلٰى كُلِّ شُعْبَةٍ مِنْهَا سَبْعُوْنَ حَيَّةً وَسَبْعُوْنَ عَقْرَبًا

هفتاد شاخ است بر هر شاخ از آن هفتاد مار و هفتاد کژدم

طُوْلُ كُلِّ حَيَّةٍ مِنْهَا مَسِيْرَةُ ثَلٰثِ اَمْيَالٍ فَاَمَّا الْعَقَارِبُ فَكَالْبَخَاتِيِّ

درازی هر مار از آن راه سه کروه است پس هرچونکه باشد کژدمان پس همچون شتران بختی

الْعِظَامِ عَلٰى كُلِّ شَجَرَةٍ مِنْهَا سَبْعُوْنَ اَلْفَ ثَمَرَةٍ فِيْ كُلِّ ثَمَرَةٍ رَاْسُ

بزرگ است بر هر درختی از آن درختان هفتاد هزار میوه است در هر میوه سر

شَيْطَانٍ فِيْ جَوْفِ كُلِّ ثَمَرَةٍ مِنْهَا سَبْعُوْنَ دُوْدَةً طُوْلُ كُلِّ دُوْدَةٍ مِنْهَا

شیطان است در میان هر میوه از آن میوه هفتاد کرم است درازی هر کرم از آن کرمها

غَلْوَةٌ وَمِنْهَا ثَمَرٌ لَيْسَ فِيْهِ دُوْدٌ وَلٰكِنْ فِيْهِ شَوْكٌ وَكَانَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

مقدار یک تیر پرتاب است و بعضی از آن میوه ها نیست در او کرم و لیکن در او خار است و بود پیغمبر

يَقُوْلُ اِنَّ لِجَهَنَّمَ سَبْعَةَ اَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهَا سَبْعُوْنَ وَادِيًا

که می فرمود به درستی دوزخ مر او را هفت در است مر هر دری از آن درهای هفتاد دشت است

قعر كل واد منها مسيرة سبعين عاما ولكل واد منها سبعون

تک هر دشت ازان دشتها راه هفتاد سال است و مر هر وادی را ازان هفتاد

ألف شعبة في كل شعبة منها سبعون ألف مغارة وفي كل

هزار شاخ است در هر شاخها ازان هفتاد هزار مغاک است و در هر

مغارة سبعون ألف شق قعر كل شق منها مسيرة

مغاکی ازان هفتاد هزار شگاف است هر شگاف ازانها راه

سبعين عاما في جوف كل شق منها سبعون ألف ثعبان في

هفتاد سال است در کاواکی هر شگاف ازان هفتاد هزار اژدهاست در

شدق كل ثعبان منها سبعون ألف عقرب لكل عقرب منها

هر جانب دهن هر اژدها ازان هفتاد هزار کژدم است مر هر کژدمی را ازان

سبعون ألف فقارة في كل فقارة قلة سم لا ينتهي الكافر

هفتاد هزار مهره پشت است در هر مهره پشت کوه زهر است نمیرسد بجای خود کافر و

المنافق حتى يواقع ذلك كله قال فبينما الخلائق جاثون

منافق تا که برسد بهمه این ها فرمود پیغمبر علیه السلام پس میان اوقات که خلایق استاده اند

على ركبهم وجهنم تخطر كما يخطر الجمل المغتلم قال فينادي

بر زانوهای خود و حال آنکه دوزخ مضطرب است و حمله میکند چنانچه حمله میکند شتر مست فرمود پیغمبر علیه السلام ندا کند

مناد بصوت عال ليقم النبيون والصديقون والشهداء

ندا کننده به آواز بلند پس بخیزند پیغامبران و صدیقان و شهیدان

والصالحون ثم عرضوا عرضة ردت فيها المظالم ثم عرضوا

و صالحان پستر پیش آورده میشوند خلایق میان ... پستر عرض کرده شوند

الثانية فتجادلت الأرواح والأجساد وظهرت الأجساد على

عرض دوم پس جدل با یکدیگر میکنند ارواح و تنها و غالب می آیند تنها بر

الأرواح ثم عرضوا على الله الثالثة فطارت الصحف فوقعت في

روحها پستر عرض کرده میشوند بر خدا عرض سوم پس بپرند صحیفها می افتد در

أيدي الخلق فمن أوتي كتابه بيمينه ومنهم من أوتي كتابه بشماله

دستهای خلق پس بعضی از ایشان اند کسانیکه داده شود او را صحیفه بدست راست و بعضی از ایشان کسانی اند که داده میشود

ومنهم من أوتي كتابه وراء ظهره فأما الذين أوتوا كتابهم بأيمانهم

و بعضی از ایشان کسانی اند که داده میشود صحیفه او را پس پشت او اما آنکسانیکه داده شده است صحیفه ایشان را بدست راست

فأعطوا نورا من نور ربهم وحفتهم الملائكة بكرامتهم يحادوا

پس داده شدند نوری از نور پروردگار ایشان و ... گرفتند ایشان را فرشتگان به بزرگی ایشان پس گذشتند

الصِّرَاطَ بِرَحْمَةِ رَبِّهِمْ وَدَخَلُوا جِنَانَهُمْ فَلَقِيَتْهُمْ خُزَّانُهُمْ

صراط را برحمت پروردگار خود درآمدن بهشت‌ها خود را. پس ملاقی میشوند ایشانرا خزینه داران ایشان

عِنْدَ أَبْوَابِ جِنَانِهِمْ بِكِسْوَتِهِمْ وَمَرَاكِبِهِمْ وَبِالْحِلْيَةِ الَّتِي يَنْبَغِي

نزدیک درها بهشتهای ایشان به پوشش ایشان و اسپان ایشان و بزیورها که بوده است

لَهُمْ فَافْتَرَقُوا إِلَى مَنَازِلِهِمْ وَانْقَلَبُوا مَسْرُورِينَ إِلَى قُصُورِهِمْ

مر ایشانرا پس جدا شدند بسوی منزلهای خود و برگشتند خوشحال بسوی قصورها خود

فَدَخَلُوا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ فَنَظَرُوا إِلَى مَا لَا تَصِفُ أَلْسِنَتُهُمْ وَلَمْ تُبْصِرْ

پس درآمدند بر زنان خویش پس دیدند بسوی چیزیکه نستوده است زبانهای ایشان و ندیده است

أَبْصَارُهُمْ وَلَمْ يَخْطُرْ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَأَكَلُوا وَشَرِبُوا وَلَبِسُوا حُلِيَّتَهُمْ

چشمهای ایشان و نگذشته است بر دلهای ایشان پس خوردند و نوشیدند و پوشیدند زیورهای خود

ثُمَّ اعْتَنَقُوا أَزْوَاجَهُمْ مَا قُدِّرَ لَهُمْ ثُمَّ حَمِدُوا خَالِقَهُمُ الَّذِي أَذْهَبَ

پسترک در بغل گرفتند زنان خود را مدتیکه اندازه کرده شده است ایشانرا پسترک حمد گفتند آفریننده خود را که برد

عَنْهُمْ حُزْنَهُمْ وَآمَنَهُمْ مِنْ فَزَعِهِمْ وَيَسَّرَ لَهُمْ حِسَابَهُمْ ثُمَّ شَكَرُوا مَا

از ایشان اندوه را و ایمن کرد ایشانرا از ترس ایشان و آسان کرد مر ایشانرا حساب ایشان پسترک شکر گفتند چیزیرا

أَعْطَاهُمْ رَبُّهُمْ فَقَالُوا الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي هَدَانَا لِهٰذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ

که داد ایشانرا پروردگار ایشان پس گفتند حمد هست مر خدایرا که راه راست نمود ما را باین نعمت و نبوده ایم که راه راست

لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللّٰهُ فَقَرَّتْ أَعْيُنُهُمْ بِمَا تَزَوَّدُوا مِنْ دُنْيَاهُمْ كَانُوا

اگر نه راه راست نمودی ما را خدایتعالے پس روشن شد چشمهای ایشان بآنچه که برداشته اند از دنیا خود بودند

مُوقِنِينَ مُؤْمِنِينَ مُصَدِّقِينَ خَائِفِينَ رَاجِينَ رَاغِبِينَ فَعِنْدَ

یقین کننده ایمان آرنده راست پندارنده ترسنده امیدوارنده رغبت کننده پس نزد

ذٰلِكَ نَجَا النَّاجُونَ وَهَلَكَ الْكَافِرُونَ وَأَمَّا الَّذِينَ أُوتُوا كِتَابَهُمْ

آن برستند رستگاران و هلاک شدند کافران و آنکسانیکه داده شدند صحیفه

بِشِمَالِهِمْ وَمِنْ وَرَاءِ ظُهُورِهِمْ فَاسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ وَانْقَلَبَتْ

بدست چپ ایشان و از پس پشت ایشان پس سیاه شد روهای ایشان و برگشت

زُرْقًا عُيُونُهُمْ وَوَسَمُوا عَلَى خَرَاطِيمِهِمْ وَعَظُمَتْ أَجْسَادُهُمْ وَغَلُظَتْ

کبود‌های چشمهای ایشان و داغ کرده شد بر سینهای ایشان و بزرگ شد تنهای ایشان و سطبر شد

جُلُودُهُمْ وَهَتَفُوا بِوَيْلِهِمْ حِينَ نَظَرُوا إِلَى كِتَابِهِمْ وَعَايَنُوا

پوستهای ایشان و ندا کرده شدند به هلاکت خویش وقتیکه نظر کردند بسوی صحیفه خود و دیدند

ذُنُوبَهُمْ لَمْ يُغَادِرْ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا وَجَدُوهَا مُثْبَتَةً

گناهان خود و نگذاشته هیچ گناه خود را و نه بزرگ را مگر یافتند آنرا نوشته شده

فِي كُتُبِهِمْ نَهُمْ كَاسِفٌ بَالُهُمْ سَيِّئٌ ظَنُّهُمْ شَدِيدٌ رُعْبُهُمْ كَثِيرٌ

در صحیفه‌های خود پس ایشان تیره است دلهای ایشان بد است گمان ایشان سخت است ترس ایشان بسیار است

هَمُّهُمْ مُنَكَّسَةٌ رُؤُوسُهُمْ خَاشِعَةٌ أَبْصَارُهُمْ خَاضِعَةٌ رِقَابُهُمْ

اندوه ایشان نگونست سرهای ایشان حیواست چشمهای ایشان فرود افگنده گردنهای ایشان

يُسَارِقُونَ النَّظَرَ إِلَى نَارِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ لِأَنَّهُمْ عَايَنُوا

می دزدند نظر بسوی آتش ایشان باز نمیگردد بسوی ایشان نظر ایشان زیراکه بدرستی ایشان دیدند

أَمْرًا عَظِيمًا كَبِيرًا مُفْظِعًا جَلِيلًا طَامًّا مُنْكَرًا مُفْزِعًا مُرْعِبًا

کاری بزرگ کلان ترساننده بزرگ غالب بر هر حادثه بکر با سختی غم آرنده که بگیرد نفس را ترساننده

مُخْزِيًا مُخْسِئًا مُهِمًّا لِلْقُلُوبِ وَلِلْعُيُونِ مُبْكِيًا فَأَقَرُّوا بِالْعُبُودِيَّةِ

خوار کننده اندوه آرنده دلها را و مر چشمها را گریاننده پس اقرار کردند به بندگی

لِرَبِّهِمْ وَاعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ وَكَانَ اعْتِرَافُهُمْ عَلَيْهِمْ نَارًا وَعَارًا

مر پروردگار خود را و قبول کردند گناهان خود را و بوده است اعتراف ایشان بر ایشان آتشی و ننگی

وَخِزْيًا وَشَقَاءً وَلِزَامًا وَسَخَطًا قَالَ فَبَيْنَمَا الْقَوْمُ بَيْنَ يَدَيْ

و اندوهی و بدبختی و لازم گردانیدن بر ایشان حجت را و غضب فرمود پیغمبر پس در میان اوقات قوم پیش

رَبِّهِمْ عَزَّ وَجَلَّ جَاثُونَ عَلَى رُكَبِهِمْ بِذُنُوبِهِمْ مُعْتَرِفُونَ زُرْقًا

پروردگار خود ایستاده اند بر زانوهای خود بگناهان خود اعتراف کننده کبود است

أَعْيُنُهُمْ لَا يُبْصِرُونَ هَاوِيَةٌ قُلُوبُهُمْ فَلَا يَعْقِلُونَ مُرْجِفَةٌ

چشمهای ایشان که نمی بینند افتاده است دلهای ایشان پس نمیدانند چیزی را لرزنده است

أَوْصَالُهُمْ فَلَا يَتَكَلَّمُونَ مُنْقَطِعَةٌ أَرْحَامُهُمْ فَلَا يَتَوَاصَلُونَ

بندهای ایشان پس سخن نمیکنند بریده است رحمهای ایشان پس پیوند نمیکنند با یکدیگر رحم را

فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ أُصِيبُوا فِي أَنْفُسِهِمْ

پس نیست نسبها در میان ایشان این روز نمی پرسند یکدیگر را رسانیده شده است ایشان را مصیبت در نفسها

فَلَا يَتَجَبَّرُونَ وَيَسْأَلُونَ الرَّجْعَةَ فَلَا يُجَابُونَ قَدْ أَيْقَنُوا بِمَا

پس اصلاح نمی پذیرند و میخواهند بازگشت را پس جواب نمییابند تحقیق یقین کردند بچیزی که

كَانُوا يُكَذِّبُونَ فَهُمْ عِطَاشٌ لَا يَرْوُونَ وَجِيَاعٌ لَا يَشْبَعُونَ

بوده اند دروغ میدانستند او را پس ایشان تشنه اند که سیراب نمیشوند و گرسنه اند سیر نمیشوند

وَعُرَاةٌ لَا يَكْتَسُونَ مَغْلُوبُونَ لَا يُنْصَرُونَ مَحْزُونُونَ مَسْلُوبُونَ

و برهنه که نمی پوشند مغلوب اند یاری داده نمیشوند اندوهناک اند تاراج کرده شده اند

مَخْسُورُونَ أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَمَكَاسِبَهُمْ قَالَ

زیان کرده شده اند در نفسهای خود و اهل خود و مالهای خود و کسبهای خود فرمود پیغمبر

فَبَيْنَمَا الْقَوْمُ كَذَٰلِكَ إِذَا أَمَرَ اللّٰهُ تَعَالَىٰ خَزَنَةَ جَهَنَّمَ أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا

پس دراوقات کہ قوم ہمچنان اند ناگاہ امر کند خدایتعالی نگاہبان دوزخ را اینکہ برایند ازان دوزخ

وَمَعَهُمْ أَعْوَانُهُمْ وَأَنْ يَحْمِلُوا آدَاتَهُمْ مِنَ السَّلَاسِلِ وَالْأَغْلَالِ وَالْمَقَامِعِ

و یاری دہندہ ایشان و اینکہ بردارند آلتہاے خود از زنجیرہا و طوقہا و چنگلہا

فَيَخْرُجُوا مِنْهَا عَلَىٰ نَاحِيَةٍ يَنْتَظِرُونَ بِمَا يُؤْمَرُونَ قَالَ فَلَمَّا نَظَرَ

پس برایند فرشتگان ازان دوزخ بسوی گوشہ منتظر میباشند بچہ امر کردہ شوند پس ہرگاہ کہ نظر کرد

إِلَيْهِمُ الْأَشْقِيَاءُ وَعَايَنُوا وَثَاقَهُمْ وَثِيَابَهُمْ عَضُّوا أَيْدِيَهُمْ فَأَكَلُوا

بسوی ایشان بدبختان و دیدند بندہای ایشان و جامہای ایشان را گزیدند دستہای خود را پس خوردند

أَنَامِلَهُمْ وَهَتَفُوا بِوَيْلِهِمْ وَفَاضَتْ دُمُوعُهُمْ وَزَلْزَلَتْ أَقْدَامُهُمْ

سر انگشتان خود را و فریاد کردند بہلاکت خود و روان شد اشکہای ایشان و لرزید پاہای ایشان

وَيَئِسُوا مِنْ كُلِّ خَيْرٍ فَيَقُولُ خُذُوهُمْ فَغُلُّوهُمْ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُمْ

و ناامید شدند از ہر نیکی پس میفرماید خدایتعالی بگیرید ایشان را پس طوق کنید در گردنہای ایشان پس درکنید در دوزخ

ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ فَأَوْثِقُوهُمْ قَالَ فَمَنْ شَاءَ اللّٰهُ أَنْ يُلْقِيَهُ فِي تِلْكَ

پس در زنجیرہا سخت بر بندید ایشان را گفت پیغمبر پس کسانی را کہ خواست خدایتعالی اینکہ بیندازد آنہا را در

الْأَطْبَاقِ دَعَا خُزَّانَهَا فَقَالَ لَهُمْ خُذُوهُمْ فَابْتَدَرَ إِلَىٰ كُلِّ إِنْسَانٍ

طبقہا دوزخ خوانند نگاہبانان انہا پس فرمود ایشان را بگیرید آن کسانی را پس جستی کرد بسوی ہر آدمے

مِنْهُمْ سَبْعُونَ مَلَكًا فَشَدُّوا وَثَاقَهُمْ وَجَعَلُوا الْأَغْلَالَ الثِّقَالَ

ازان فرشتگان ہفتاد فرشتہ پس سخت کردند بندہاے ایشان را و گردانیدند طوقہا گران را

فِي أَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلَ فِي مَنَاخِرِهِمْ فَخَنَقُوا وَجَمَعُوا بَيْنَ نَوَاصِيهِمْ

در گردنہای ایشان و زنجیرہا در سوراخ بینہای ایشان پس گلو گیر کردہ شدند و جمع کردہ شدند میان پیشانی

وَأَقْدَامِهِمْ مِنْ وَرَاءِ ظُهُورِهِمْ فَتَكَسَّرَتْ أَصْلَابُهُمْ قَالَ فَلَمَّا فُعِلَ

و پاہاے ایشان از پشت ایشان پس شکست پشتہای ایشان فرمود پیغمبر پس ہرگاہ کہ کردہ شد

ذَٰلِكَ بِهِمْ شَخَصَتْ أَبْصَارُهُمْ وَانْتَفَخَتْ أَوْدَاجُهُمْ وَاحْتَرَقَتْ

آن عذاب بایشان خیرہ شد چشمہاے ایشان و آماسید رگہای گردن ایشان و سوخت

لُحُومُ رِقَابِهِمْ وَسُلِخَتْ عُرُوقُهُمْ وَاشْتَعَلَ حَرُّ الْأَغْلَالِ فِي رُؤُسِهِمْ

گوشتہای گردنہای ایشان و چرم دور کردہ شد از رگہای ایشان و شعلہ زد گرمی طوقہا در سرہای ایشان

فَغَلَتْ مِنْهَا أَدْمِغَتُهُمْ فَفَاضَتْ عَلَىٰ جُلُودِهِمْ حَتَّىٰ وَقَعَتْ عَلَىٰ

پس جوشید ازان گرمی دماغہاے ایشان پس ریخت آن مغز بر پوستہاے ایشان تا آنکہ افتاد بر

أَقْدَامِهِمْ فَتَسَاقَطَتْ مِنْهَا جُلُودُهُمْ وَاخْضَرَّتْ مِنْهَا لُحُومُهُمْ

پاہای ایشان پس ریخت آن چرمہای ایشان و سبز کنندہ شد ازان گوشتہای ایشان

٧١٩

فسال منها صديدهم فلما جعلت الاغلال في اعناقهم ملأت

پس روان شد از آن ريم ايشان پس هرگاه انداخته شد طوقها در گردنهاى ايشان پر شد

ما بين مناكبهم الى آذانهم فاحترقت لحامهم وتقطعت

ميان دوشهاى ايشان تا گوشهاى ايشان پس سوخت گوشتهاى ايشان و بريده شد

شفاههم وبدت انيابهم والسنتهم بصوت وصراخ ووهج

لبهاى ايشان را و ظاهر شد دندانهاى ايشان و زبانهاى ايشان بآوازى و فريادى و شورى

لها لهب عال يجري حرها مجرى الدم في عروقهم بجوف تجري

مر آن طوقها را زبانه ايست بلند روان ميشود گرمى و محل روان شدن خون در رگهاى ايشان و آن طوقها كاواك اند

خلالها لهب النار فبلغ حر تلك الاغلال قلوبهم فسلخت حتى

در كاواكى آنها زبانه آتش پس ميرسد گرمى آن طوقها دلهاى ايشانرا پس ورم ميشود گرم آن دلها تا

بلغت حناجرهم فاشتد خناقهم وانقطعت اصواتهم وفنيت

آنكه بگلوها ميرسد ايشان و سخت ميشود گرفتگى گلوهاى ايشان و بريده شد آوازهاى ايشان و فنا شد

جلودهم فبينما هم كذلك امر الله تعالى خزنة جهنم ان يكسوهم

پوستهاى ايشان پس ميان اوقات ايشان چنين اند امر كرد خداى تعالى نگاهبانان دوزخ را اينكه بپوشانند آن

ثيابا قال فلبسوا ثيابهم وسرابيلهم شديدا سوادها ومنتنا

جامها گفت پس پوشانيدند جامهاى ايشان و پيراهنهاى ايشان سخت است سياهى آن و گنده است

ريحها وخشنا مسها تلظى من شدة حرها لو وضعت على

بوى او و سخت است سودگى او زبانه ميزند از سختى گرمى خود اگر نهاده شود بر

جبال الارض اذابتها قال ثم يقول الله عز وجل لخزنة جهنم

كوههاى زمين هر آينه گدازد آنها را فرمود پيغمبر پس ميگويد خداى تعالى مر خازنان دوزخ را

سوقوهم الى منازلهم قال فياتون بسلاسل اخر اطول واغلظ

برآريد ايشان بسوى منزلهاى ايشان فرمود پيغمبر پس مى آرند زنجيرهاى ديگر درازتر از آن و سطبرتر

من اللاتي اوثقوا فيها قال فياخذ كل ملك سلسلة من تلك

از آن زنجيرها كه بسته شده بودند در آن فرمود پيغمبر پس ميگيرد هر فرشته زنجيرى از آن ها

السلاسل فيقرن فيها امة من الامم ثم يضع طرفها على عاتقه

زنجيرها پس مى بندند در آن گروهى از گروه ها را پس مى نهند يكجانب آن زنجير بر گردن

فيوليهم ظهره ثم ينطلق بهم مسحوبين على وجوههم في

خود پس ميگرداند بجانب ايشان پشت خود پس ميبرد ايشانرا در حالى كه كشيده شده اند بر رويهاى خود در پس

كل امة منهم سبعون الف ملك يضربونهم بمقامع حتى

هر گروه از ايشان هفتاد هزار فرشته اند ميزنند ايشانرا بچكشهاى كه از آهن اند تا

يأتوا بهم جهنم فيقفوا بهم عليها قال ثم تقول لهم الملئكة هذه
آيند ايشانرا بران دوزخ پس ايستاده ميكنند ايشانرا بران دوزخ فرمود پيغمبر ع پستر ميگويند مرايشانرا فرشتگان اين

النار التي كنتم بها تكذبون أفسحر هذا أم أنتم لا تبصرون
آتش آن آتشي است كه بوديد شما دروغ مى پنداشتيد او را آيا سحر است اين يا شما نمى بينيد

اصلوها فاصبروا أو لا تصبروا سواء عليكم إنما تجزون ما كنتم
درآئيد در آن آتش پس صبر كنيد يا صبر نكنيد برابر است برشما جزا داده نميشويد مگر چيزيكه بوده ايد شما

تعملون قال فلما أوقفوا عليها فتحت لهم أبوابها وكشف عنها
عمل ميكرديد فرمود پيغمبر ع پس هرگاه ايستانيده كرده شوند بران دوزخ گشاده شود مرايشانرا درهاى وى برداشته شود از وى

غطاؤها فتسعرت وألهبت نارها فخرج منها دخان شديد مع
پرده او پس جوشيد آن دوزخ و زبانه زند آتش او پس مى برآيد از آن دودى سخت با

شرر كعدد نجوم السماء فطارت إلى السماء مقدار سبعين عاما
شرارهاى بعدد شمار ستارهاى آسمان پس ميپرد آن شرارهاى بسوى آسمان مقدار هفتاد ساله راه

ثم رجع ذلك فوقع على رؤسهم فاحترقت أشعارهم وانقلعت
پستر بازميگردد آن پس مى افتد بر سرهاى ايشان پس ميسوزد موهاى ايشان وكنده شوند گلهاى

جماجمهم قال ثم صرخت جهنم بأعلى صوتها إلي يا أهل النار إلي
سرايشان فرمود پيغمبر ع پستر آواز ميكند دوزخ بآواز بلند خود بسوى من بيائيد اى

يا أهل النار أما وعزة ربي لأنتقمن منكم ثم قالت الحمد لله الذي
اهل دوزخ آگاه باشيد سوگند است بعزت پروردگار خود هر آئينه انتقام ميگيرم از شما پستر ميگويد حمد است مرخدا را

جعلني أغضب لغضبه وينتقم بي من أعدائه رب نذني حرا
كه گردانيد مرا غضبناك ميشوم از جهت غضب او و انتقام ميگيرد بمن از دشمنان خود اى پروردگار زمين مفزا مرا

إلى حري وقوة إلى قوتي قال فتخرج منها ملائكة آخر فيستقبلوا
بسوى گرمى من وقوت بسوى قوت من فرمود پيغمبر ع پس مى برآيد از آن دوزخ فرشتگان ديگر پس پيش مى آيند

كل واحد منهم أمة من الأمم فيرفعهم براحته فيكبهم في جهنم
فرشته از آن ها گروهى را از گروه هاى پس مى بردارد ايشانرا بكف دست پس مى اندازد ايشانرا در دوزخ

على وجوههم فيهوون على رؤسهم مقدار سبعين عاما من قبل
برروى هاى ايشان پس فرو ميروند بر سرهاى خود مقدار هفتاد ساله راه پيش از

أن يبلغوا رؤس جبالها قال وإذا بلغوا رؤس جبالها لم يتقاروا
آنكه برسند سرهاى كوه هاى آن دوزخ فرمود پيغمبر پس وقتيكه ميرسند سرهاى كوه هاى آن دوزخ قرار نميگيرند

عليها حتى يبدل لكل إنسان منهم سبعون جلدا قال فأقل أكله
برآنها تا آنكه بدل كرده ميشد مرآدمى را از آن اهل دوزخ هفتاد پوست فرمود پيغمبر ع كمترين لقمه

يأكلون على رؤس تلك الجبال أكلة من الزقوم ظاهرة حرارتها

كه ميخورند بر سر آن كوهها لقمه از زقوم كه ظاهر است گرمی او

شديدة مرارتها كثير شوكها قال فبينما هم يمضغون أكلتهم

وسخت است تلخی او بسيار است خار او فرموده پيغمبر پس بهمان اوقات ايشان ميخايند لقمهای زقوم را

تلك إذا أتتهم الملئكة يضربونهم بمقامعهم فتكسرت عظامهم

ناگاه مى آيد ايشانرا فرشتگان ميزنند ايشانرا بگلگاهی كه با ايشانست پس شكسته استخوانهای ايشانرا

ثم أخذوا بأرجلهم فألقوهم في جهنم فهووا على رؤسهم مقدار

پس ميگيرند پاهای ايشانرا پس مى اندازند ايشانرا در دوزخ پس فرو ميروند بر سرهای ايشان مقدار

سبعين عاما من قبل أن يتقاروا في شعابها قال فما تقاروا في

هفتاد سال راه از پيش آنكه قرار گيرند در درهای آن كوه فرموده پيغمبر پس قرار نگيرند در

شعابها حتى يبدأ لكل إنسان منهم سبعون جلدا قال وأكلتهم

درهای آن كوه تا آنكه بدل كرده ميشود مر هر آدمی را از ايشان هفتاد پوست فرموده پيغمبر و لقمه ايشان

تلك في أفواههم لا يستطيعون أن يسيغوها فإذا جمع الأكلة

آن زقوم باقيست در دهانهای ايشان نميتوانند فرو برد آنرا فرموده پيغمبر پس جمع ميشود لقمه

والقلب عند الحلق فيغص بها فيستغيث كل إنسان منهم

و دل نزديک گلو پس گلوگرفته ميشود بآن پس فرياد ميكند هر آدمی از ايشان

بالشراب فإذا في تلك الشعاب أودية تنصب إلى جهنم قال

بآب پس بدرستی در آن درها رودها اند كه ميريزند بسوی دوزخ فرموده پيغمبر

فينطلقون يمشون حتى يردوها فيكبوا عليها يشربون منها

پس روان ميشوند و ميروند تا آنكه فرود می آيند بآن رودها پس بروی افتند بر آنكه بنوشند از آن

قال فينقطع جلود وجوههم فتقع فيها قال فلا يستطيعون

فرمود پس كنده ميشود پوستهای روهای ايشان پس می افتد در آن چشمه فرموده پيغمبر نميتوانستند

أن يشربوا منها فيعرضون عنها إعراضة فتذكرهم الملئكة

آنكه بنوشند از آن چشمه فرموده پيغمبر پس وميگردانند از آن چشمه گردانيدنی پس ميرسند بايشان فرشتگان

وهم منكبون على تلك العيون فيضربونهم فتكسر عظامهم ثم

وحال آنكه ايشان بر روی افتاده اند بر آن چشمها پس ميزنند فرشتگان ايشانرا پس شكسته ميشود استخوانهای ايشان

يأخذون بأرجلهم فيلقونهم في جهنم فيهوون على رؤسهم مقدار

ميگيرند پاهای ايشانرا پس مى اندازند ايشانرا در دوزخ پس فرو ميروند نگونسار مقدار

أربعين ومائة عام في لهب ودخان شديد من قبل أن يتقاروا في

يكصد چهل ساله راه در زبانه و دود سخت از پيش آنكه قرار گيرند در

أَوْدِيَتِهَا قَالَ فَلَا يَتَقَارُّوْنَ فِي أَوْدِيَتِهَا حَتَّى يُبَدِّلَ لِكُلِّ إِنْسَانٍ
رودهای دوزخ فرمود پیغمبر صلعم قرار نگیرند در وادیهای آن تا که بدل کرده میشود مر هر آدمی را

مِنْهُمْ سَبْعُوْنَ جِلْدًا قَالَ وَمُنْتَهَى تِلْكَ الْعُيُوْنِ فِي تِلْكَ الْأَوْدِيَةِ
از ایشان هفتاد پوست فرمود پیغمبر صلعم و نهایت آن چشمه‌ها در آن رودها است

قَالَ فَيَشْرَبُوْنَ مِنْهَا فَإِذَا هِيَ حَمِيْمٌ فَلَا يَتَقَارُّ فِي بُطُوْنِهِمْ حَتَّى يُبَدِّلَ
فرمود پیغمبر صلعم پس مینوشند از آن چشمه‌ها پس ناگاه آن آبیست گرم پس قرار نگیرند در شکمهای ایشان تا که بدل

اللّٰهُ لِكُلِّ إِنْسَانٍ مِنْهُمْ سَبْعَةَ جُلُوْدٍ قَالَ فَإِذَا تَقَارَّ فِي بُطُوْنِهِمْ
خدا تعالی مر هر آدمی را از ایشان هفت پوست فرمود پیغمبر صلعم پس وقتیکه قرار گیرد آن آب گرم در اندرون

قَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ ثُمَّ تَخْرُجُ مِنْ مَقَاعِدِهِمْ وَتَجْرِي بَاقِيَةً فِي عُرُوْقِهِمْ فَتُذِيْبُ
میبرد رودهای ایشانرا پس می برآید از مقعدهای ایشان و روان میشود باقی آن آب در رگهای ایشان پس

لُحُوْمَهُمْ وَتُصَدِّعُ عِظَامَهُمْ وَأَدْرَكَتْهُمُ الْمَلٰئِكَةُ فَضَرَبَتْ
گوشتهای ایشان و میشکند استخوانهای ایشان و در میرسند ایشانرا فرشتگان پس میزنند بر

وُجُوْهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ وَرُءُوْسَهُمْ بِمَقَامِعِهِمْ لِكُلِّ مِقْمَعٍ مِنْهَا ثَلَاثُمِائَةٍ
رویهای ایشان و پسهای ایشان و سرهای ایشان بچنگکهای خود مر هر چنگک از آن سیصد

وَسِتُّوْنَ حَرْفًا فَإِذَا ضَرَبَتْ بِهَا رُءُوْسَهُمْ انْقَلَعَتْ جَمَاجِمُهُمْ وَتَكَسَّرَتْ
و شصت تیزی است پس وقتیکه میزنند بآن سرهای ایشانرا کنده میشود کلهای سر ایشان و میشکند

أَصْلَابُهُمْ وَسُحِبُوْا فِي النَّارِ عَلَى وُجُوْهِهِمْ حَتَّى تَوَسَّطُوْا جَحِيْمَهَا فَاشْتَعَلَتِ
پشتهای ایشان و کشیده میشوند در آتش بر رویهای خود تا میروند در میانه دوزخ پس می افروزد

النَّارُ فِي جُلُوْدِهِمْ وَتُشْعِثُ فِي آذَانِهِمْ تَخْرُجُ لَهَبُهَا مِنْ مَنَاخِرِهِمْ
آتش در پوستهای ایشان و پراگنده میشود و میرسند در گوشهای ایشان پس می برآیند زبانه آواز سوراخهای

وَأَضْلَاعِهِمْ وَتَنْفَجِرُ الصَّدِيْدُ مِنْ أَجْسَادِهِمْ وَخَرَجَتْ أَعْيُنُهُمْ
و استخوان پهلوهای ایشان شگافته میشود ریم از تنهای ایشان و می براید چشمهای ایشان

فَتَعَلَّقَتْ عَلَى خُدُوْدِهِمْ ثُمَّ قُرِنُوْا مَعَ شَيَاطِيْنِهِمُ الَّذِيْنَ كَانُوْا
پس ویران میشود بر رخسارهای ایشان بسترک بند کرده میشود با شیطانهائیکه بوده اند

يُطِيْعُوْنَهُمْ وَآلِهَتِهِمُ الَّتِي كَانَتْ مُسْتَغَاثَهُمْ فَأُلْقُوْا فِي أَمَاكِنَ
اطاعت میکردند ایشانرا و با خدایانکه بوده اند طلب فریادرسی کرده شده ایشان پس انداخته میشوند در جایهای

ضَيِّقَةٍ مُقَرَّنِيْنَ تَهْتِفُوْا بِوَيْلِهِمْ ثُمَّ تَجِيْءُ بِأَمْوَالِهِمْ فَأُحْمِيَتْ
تنگ بهم بند کرده شده با شیاطین پس فریاد میکنند بهلاکت خویش پس آورده شود مالهای ایشان پس

فِي نَارِهِمْ فَتُكْوٰى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوْبُهُمْ وَوُضِعَتْ عَلَى ظُهُوْرِهِمْ
در آتش دوزخ پس داغ کرده میشود بآن پیشانیهای ایشان و پهلوهای ایشان و نهاده شود بر پشتهای ایشان

تخرج من بطونهم فهم اولياء جهنم وقرناء الشياطين

پس می براید از شکمهای ایشان پس ایشان صاحبان دوزخ اند و نزدیکان شیاطین

والحجارة وعلقوا الخطايا هم كالجبال ليشتد عليهم العذاب

و سنگهای و آویخته میشوند بگناهان خود که همچون کوه هست تا سخت شود بر ایشان عذاب

تطول احدهم مسيرة شهر وعرضه مسيرة خمسة ايام وغلظه

پس درازی یکی از ایشان راه یکماه و پهنای او راه پنج روز و سطبری او

مسيرة ثلثة ليال وراسه مثل الاقرع وهو جبل باقصى الشام في

راه سه روز و شب و سر او مانند اقرع و آن کوهی است در سرحد شام در

فيه اثنان وثلثون نابا تدخرج بعضها من راسه وبعضها

دهن آن دو رخی سی و دو پیشک باشد تحقیق بر آمده است بعضے ازان پیشک از سر او و بعضے

من اسفل لحيته وانفه مثل الرابية العظيمة طول شعر راسه وغلظه

از ته ریش او و بینی او مانند پشته بزرگ درازی موی سر او و سطبری او

مثل شجرة الارز وكثرته كاجام الدنيا وشفته العليا قالصة

مانند درخت صنوبر و انبوهی او همچو بیشه دنیا و لب بالا او کشیده شود بجانب بالا

والسفلى تسعون ذراعا وطول يده مسيرة عشرة ايام وغلظها

و لب پایین نود گز و درازی دست او راه ده روز و سطبری آن دست

مسيرة يوم وفخذه مثل ورقان وغلظ جلده اربعون ذراعا

راه یکروز و ران او مانند ورقان و سطبری او چهل گز

بذراعه وطول ساقه مسيرة خمس ليال وغلظها مسيرة يوم كل

بگزهای او و درازی ساق او راه پنج شبانروز و سطبری او راه یکروز تا مر هر

حدقة له مثل حراء وهو جبل بمكة اذا صبت فوق راسه القطران

بیغوله چشم او مانند کوه حرا است و آن کوهیست در مکه وقتیکه ریخته میشود بر سر او مس گداخته

اشتعلت فيه النار فلم تزد الا التهابا قال وكان يقول صلى الله عليه

شعله میزند دران آتش پس زیاده نمیشود مگر افروختگی گفت راوی و بوده است میگفت پیغمبر

والذي نفسي بيده لو ان رجلا اخرج من النار يجر سلسلة مغلولة يده

سوگند آنکسی که نفس من بدست قدرت وست اگر بدرستی مردی بر آید از دوزخ که میکشد زنجیر را بسته کرده

الى عنقه في عنقه الاغلال وفي رجليه الكبول ثم راه الخلائق

با گردن او در گردن او طوقها و در هر دو پاهای او بندها پس اگر ببیند او را خلایق

لانهزموا عنه وفروا منه كل مفر قال فمن شدة حرها وغمها

هر آینه هزیمت خورند از و و بگریزند از و در هر جای گریز فرمود پیغمبر از سختی گرمی آن دوزخ و غم آن

وَأَلْوَانُ عَذَابِهَا وَضِيقُ مَنَازِلِهَا أَخْضَرَتْ لُحُومُهُمْ وَتَصَدَّعَتْ
در نگارنگ عذاب وتنگی جاهای او سبز میشود گوشتهای ایشان ومی شکند
عِظَامُهُمْ وَغَلَتْ أَدْمِغَتُهُمْ فَفَارَتْ عَلَى جُلُودِهِمْ وَاخْتَرَقَتْ فَتَقَطَّعَتْ
استخوانهای ایشان وبجوش شد دماغهای ایشان پس سیر ریزد بر پوستهای ایشان وسوزد ان پس جدا میشود
أَوْصَالُهُمْ فَسَالَ مِنْهَا صَدِيدُهُمْ فَتَدَوَّدَتْ أَجْسَادُهُمْ وَتَسَمَّمَتْ
بندهای ایشان پس روان میشود از ان ریم ایشان پس کرم میکنند تنهای ایشان وزهر میشود
دِيدَانُهُمْ وَصَارَتْ مِثْلَ حِمَارِ الْوَحْشِ لَهَا أَظَافِيرُ مِثْلَ أَظَافِيرِ النُّسُورِ
کرمهای ایشان وگردیدند مانند حمار وحشی مر کرمهای را ناخنها است مانند ناخن کرگسان
وَالْعِقْبَانِ تَشُدُّ مَا بَيْنَ جُلُودِهِمْ وَلُحُومِهِمْ وَتَنْهَشُهُمْ وَتَزْفِرُ زَفْرَةً
وعقاب سخت میروند میان پوستها ایشان وگوشتهای ایشان ومیگزند ایشانرا وفریاد میکنند
وَتَتَرَدَّدُ كَمَا يَتَرَدَّدُ الْوَحْشُ الْمَذْعُورَةُ يَأْكُلْنَ لُحُومَهُمْ وَيَشْرَبْنَ
ومیگردند چنانچه میگردد وحشی ترسانده شده میخورند گوشتهای ایشان ومینوشند
دِمَاءَهُمْ لَيْسَ لَهَا مَأْكَلٌ وَلَا مَشْرَبٌ غَيْرَهُ ثُمَّ تَأْخُذُهُمُ الْمَلَائِكَةُ
خونهای ایشان که نیست مر ایشانرا خوردن ونوشیدن ورای او پس میگیرد ایشانرا فرشتگان
فَتَسْحَبُهُمْ عَلَى وُجُوهِهِمْ عَلَى الْجَمْرِ وَالْحِجَارَةِ كَأَنَّهَا أَسِنَّةٌ مُسْتَعِدِّينَ
پس میکشند ایشانرا بر رویهای ایشان بر اخگرها وسنگها چنانکه گویا آنها نیزه ها است در حالتیکه
مُنْطَلِقِينَ بِهِمْ إِلَى بَحْرِ جَهَنَّمَ مَسِيرَةَ سَبْعِينَ عَامًا فَلَا يَبْلُغُونَهُ
اطلاق کرده ایشانرا بسوی دریای دوزخ راه هفتاد سال پس نمیرسد آن دریا را
حَتَّى تَتَقَطَّعَ أَوْصَالُهُمْ وَتُبَدَّلَ جُلُودُهُمْ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ أَلْفَ
تا آنکه بریده میشود بندهای ایشان و بدل کرده میشود چرمهای ایشان در هر روز هفتاد هزار
مَرَّةٍ فَإِذَا انْتَهَوْا بِهِمْ إِلَى خَزَنَةٍ أَخَذُوا بِأَرْجُلِهِمْ فَقَذَفُوهُمْ فِيهِ
بار پس وقتیکه میرسند ملایکه با ایشان به نگاهبانان بحر دوزخ میگیرند آن خازنان بپاهای آن دوزخیان
فَلَا يَعْلَمُ أَحَدٌ قَعْرَ ذَلِكَ الْبَحْرِ إِلَّا الَّذِي خَلَقَهُ وَقَدْ قِيلَ إِنَّهُ مَكْتُوبٌ
پس نمیداند هیچ یکی تک آن دریا مگر آن کسیکه آفریده است اورا وتحقیق گفته شد بدرستی نوشته شده
فِي بَعْضِ أَسْفَارِ التَّوْرَاةِ أَنَّ بَحْرَ الدُّنْيَا عِنْدَ بَحْرِ جَهَنَّمَ كَعَيْنٍ صَغِيرَةٍ
در بعضی سفرهای توریت بدرستی دریای دنیا نزدیک دریای دوزخ همچون چشمه خورد است
فِي سَاحِلِ بَحْرِ الدُّنْيَا فَإِذَا قُذِفُوا فِيهِ وَجَدُوا مَسَّ الْعَذَابِ قَالَ بَعْضُهُمْ
در کنار دریای دنیا پس وقتیکه انداخته شوند دوزخیان در ان دریا ومیابند سودن عذاب را میگویند بعضی
لِبَعْضٍ كَأَنَّمَا الَّذِي عُذِّبْنَا بِهِ قَبْلَ هَذَا حُلْمٌ ثُمَّ يَنْغَمِسُونَ مَرَّةً
مر بعضی را چنانستی آن عذاب که عذاب کرده شده ایم بان پیش ازین خواب بود پس غوطه داده میشوند

دَيَرْتَفِعُونَ وَيَغْلِي وَيَقْذِفُهُمْ سَبْعِينَ بَاعًا بَعْدَ كُلِّ بَاعٍ كَبُعْدِ

وهی برآیند پس جوش دریا پس می اندازند ایشانرا هفتاد گلاج دوری هر گلاج همچو دوری

الْمَشْرِقِ مِنَ الْمَغْرِبِ ثُمَّ تَسُوقُهُمُ الْمَلٰئِكَةُ بِمَقَامِعِهِمْ فَتَضْرِبُوهُمْ

جای برآمدن آفتاب از دور رفتن آن پس ترک میرانند ایشانرا فرشتگان بچنگکهاے خود پس میزنند ایشانرا

بِهَا فَتَرُدُّونَهُمْ إِلَى قَعْرِهَا مَسِيرَةَ سَبْعِينَ عَامًا مِنْهَا طَعَامُهُمْ

بآن پس باز میگردانند ایشانرا بسوی تک آن دریا هفتاد سال راه از آن دریاست خوراک ایشان

وَشَرَابُهُمْ ثُمَّ يَرْتَفِعُونَ مِنْ قَعْرِهَا مِقْدَارَ أَرْبَعِينَ وَمِائَةَ عَامٍ

وآب ایشان پس برآیند از تک آن دریا مقدار یکصد و چهل سال راه

يُرِيدُ أَحَدُهُمْ أَنْ يَتَنَفَّسَ فَيَسْتَقْبِلُهُ الْمَلٰئِكَةُ بِمَقَامِعِهِمْ

پس میخواهد یکے از ایشان اینکه دمے گیرد پس پیش می آیند فرشتگان بچنگکهاے خویش

مُتَبَادِرِينَ إِلَيْهِ لِضَرْبِهِ غَيْرَ أَنَّهُ يُذْكَرُ أَنَّهُ إِذَا وَقَعَ رَأْسُهُ

در اینحال که پیشی کننده اند بسوی ایشان از برای زدن ایشان جز این عذابی که ذکر کرده شده است بدرستی آن

وَقَعَ عَلَى رَأْسِهِ سَبْعُونَ أَلْفَ مِقْمَعٍ لَا يُخْطِئُهُ شَيْءٌ مِنْهَا فَيَرُدُّهُ

مے افتد بر سر او هفتاد هزار چنگک که خطا نمیکند چیزے از آن پس باز میگرداند

سَبْعِينَ بَاعًا فِي قَعْرِهَا كُلُّ بَاعٍ كَبُعْدِ الْمَشْرِقِ مِنَ الْمَغْرِبِ قَالَ

اورا هفتاد گلاج در تک آن دریا هر گلاجی از آن گلاجهای همچو دوری مشرق از مغرب فرمود پیغمبر

فَهُمْ فِيهَا مَا شَاءَ اللّٰهُ مِنْ ذٰلِكَ حَتَّى تَأْكُلَ لُحُومُهُمْ وَعِظَامُهُمْ

پس ایشان در آن دریا باشند تا وقتیکه خواسته است خدای تعالی از آن تا اکه میخورد گوشتهای و استخوانهای ایشان

تَبْقَى أَرْوَاحُهُمْ فَتَضْرِبُ مَوْجُهُ سَبْعِينَ عَامًا ثُمَّ تَنْبِذُهُمْ إِلَى

و باقی ماند ارواح ایشان پس میزنند ایشان موج آن دریا هفتاد سال را پس ترک می اندازد ایشانرا بسوی

سَاحِلٍ مِنْ سَوَاحِلِهِ فِيهِ سَبْعُونَ أَلْفَ مَغَارَةٍ فِي جَوْفِ كُلِّ مَغَارَةٍ

کناره از کنارهاے خود در آن کنار هفتاد هزار غار است درکاواکے هر غار

سَبْعُونَ أَلْفَ شِقٍّ كُلُّ شِقٍّ مِنْهَا مَسِيرَةَ سَبْعِينَ عَامًا فِي جَوْفِ

هفتاد هزار پاره است هر پارهٔ که از آنها راه هفتاد سال است در کاواک

كُلِّ شِقٍّ مِنْهَا سَبْعُونَ أَلْفَ ثُعْبَانٍ طُولُ كُلِّ ثُعْبَانٍ مِنْهَا سَبْعُونَ

هر پارهٔ از آن هفتاد هزار اژدها ست درازے هر یک اژدها از آن هفتاد گز است

ذِرَاعًا لِكُلِّ ثُعْبَانٍ مِنْهَا سَبْعُونَ نَابًا فِي كُلِّ نَابٍ مِنْهَا قُلَّةُ سُمٍّ

هر اژدها را از آنها هفتاد پشک است در هر یکے از آن پشکها پشته زهر است

فِي شِدْقِ كُلِّ ثُعْبَانٍ مِنْهَا أَلْفُ عَقْرَبٍ لِكُلِّ عَقْرَبٍ مِنْهَا سَبْعُونَ

در یک جانب دهن هر یکے از آنها هفتاد هزار کژدم است هر کژدمے را از آنها هفتاد

صحاح ۱۲ سو آرزق بالحرکة الشدق جمع الاشداق جانب الفم الشدق

الفقار جمع واحدة فقارة الظهر صحاح یعنی مهره پشت ۱۲ مهذب

نِقَارَةً فِي كُلِّ نِقَارَةٍ مِنْهَا سَمٌّ قُلَّةٍ قَالَ فَيَخْرُجُ أَزْوَاجُهُمْ مِنْ ذٰلِكَ

مهره پشت ست در هر مهره پشت از آنها بسته ست از زهر زمود سیمبر مو پس می برآید ارواحهای ایشان از آن دریا

الْبَحْرِ إِلَى تِلْكَ الْمَغَارَةِ فَيُجَدَّدُ لَهُمْ أَجْسَادٌ وَجُلُودٌ وَيُحَلَّوْنَ الْحَدِيدَ

بسوی آن غارها پس نو داده میشود ایشان را تنها و پوستها و زیور پوشانیده میشود از آهن

فَتَخْرُجُ عَلَيْهِمْ تِلْكَ الْحَيَّاتُ وَالْعَقَارِبُ فَتَعَلَّقُ فِي كُلِّ إِنْسَانٍ مِنْهُمْ

پس می برآید بر ایشان مارها و کژدمها پس می چسپد بهر آدمی از ایشان

سَبْعُوْنَ أَلْفَ حَيَّةٍ وَسَبْعُوْنَ أَلْفَ عَقْرَبٍ فَيَصْبِرُوْنَ ثُمَّ تَرْتَفِعُ

هفتاد هزار مار و هفتاد هزار کژدم پس صبر میکنند پس ترک بلند میشوند ان

إِلَى رُكَبِهِمْ فَيَصْبِرُوْنَ ثُمَّ تَرْتَفِعُ إِلَى صُدُوْرِهِمْ فَيَصْبِرُوْنَ ثُمَّ تَرْتَفِعُ

تا زانوهای ایشان پس صبر میکنند پس ترک بلند میشوند تا استخوان گلوی ایشان پس صبر میکنند پس ترک بلند میشوند

إِلَى تَرَاقِيْهِمْ فَيَصْبِرُوْنَ ثُمَّ تَرْتَفِعُ فَتَعَلَّقُ بِمَنَاخِرِهِمْ وَشِفَاهِهِمْ وَأَلْسِنَتِهِمْ

تا استخوان گلوهای ایشان پس صبر کنند پس ترک بلند میشوند پس می چسپند بسوراخهای بینی ایشان و لبهای ایشان و زبانهای ایشان

وَآذَانِهِمْ فَيَجْزَعُوْنَ وَلَيْسَ لَهُمْ مُسْتَغَاثٌ إِلَّا أَنْ يَهْرُبُوْا إِلَى جَهَنَّمَ

و گوشهای ایشان پس جزع میکنند و نیست مر ایشان را فریادرسی مگر آنکه بگریزند بسوی دوزخ

فَيَقَعُوْا فِيْهَا فَأَمَّا الْحَيَّاتُ فَتَمْضَغُ لُحُوْمَهُمْ وَتَنْشَفُ دِمَاءَهُمْ وَ

پس بیفتند در آن و اما ماران پس می خایند گوشتهای ایشان و میو شند خونهای ایشان و

أَمَّا الْعَقَارِبُ فَتَلْدَغُهُمْ فَتَسَاقَطُ لُحُوْمُهُمْ وَتَنْقَطِعُ أَوْصَالُهُمْ

اما کژدمان پس میگزند ایشان را پس میریزند گوشتهای ایشان از غایت زهر و جدا میشوند بندهای ایشان

فَإِذَا وَقَعُوْا فِي النَّارِ مَكَثَتْ النَّارُ سَبْعِيْنَ عَامًا لَا تُحْرِقُهُمْ مِنْ سَمِّ

پس وقتیکه می افتند در دوزخ درنگ میکند آتش هفتاد سال نمیسوزد ایشان را از زهر

الْحَيَّاتِ وَالْعَقَارِبِ قَالَ ثُمَّ تُحْرِقُهُمُ النَّارُ سَبْعِيْنَ عَامًا ثُمَّ يُجَدَّدُ

ماران و کژدمان فرمود پیغمبر ﷺ بعد ازان میسوزد ایشان را آتش هفتاد ساله پس ترک نو کرده میشود

لَهُمْ جُلُوْدٌ غَيْرَ جُلُوْدِهِمْ ثُمَّ يَسْتَغِيْثُوْنَ بِالطَّعَامِ فَتَأْتِيْهِمُ الْمَلٰئِكَةُ

ایشان غیر پوستهای ایشان پس ترک فریادرسی میکنند بطعام پس می آرند ایشان را فرشتگان

بِطَعَامٍ يُقَالُ لَهُ الْوَلِيْمَةُ وَهُوَ أَشَدُّ يُبْسًا مِنَ الْحَدِيْدِ فَيَمْضَغُوْنَهُ فَلَا

طعامی که گفته میشود مر او را ولیمه و آن سخت تر است از روی خشکی از آهن پس میخایند آن طعام را پس

يَسْتَطِيْعُوْنَ يَأْكُلُوْنَ مِنْهُ شَيْئًا فَيُلْقُوْنَهُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَيَبْدُوْنَ

نمیتوانند که بخورند از وی چیزی پس می اندازند آن طعام را از دهنهای خود و آغاز میکنند بخوردن

بِأَيْدِيْهِمْ مِنْ شِدَّةِ الْجُوْعِ فَيَأْكُلُوْنَ أَنَامِلَهُمْ وَأَكُفَّهُمْ فَإِذَا أَكَلُوْهَا

دستهای خود از سختی گرسنگی پس میخورند سر انگشتان خود را پس ترک میخورند کفهای خود را پس چون خوردند

۴۲۶

يبدؤا بسواعدهم فأكلوها أيضا الى مرافقهم ثم يبدؤا بمرافقهم

آغاز میکنند ببازوهای خود را پس میخورند آنها را نیز تا آرنج پس ترک آغاز میکنند بآرنجهای

فأكلوها الى مناكبهم فتبقى رؤس المناكب لو نالوا بعدها شيئا من

پس میخورند آنها را تا دوشهای خود پس باقی می ماند سرهای دوشها اگر برسند پس از آن چیزی را از

أجسادهم بأفواههم لأكلوه فاذا فعلوا ذلك بأجسادهم أخذوا

تنهای خود بدهانهای خویش هر آینه بخورند پس وقتیکه کردند آن معامله با تنهای خویش گرفته میشوند

فتوطوا بعراقيبهم بكلاليب من حديد على شجرة الزقوم [illegible] فتوط

و آویخته میشوند از ساقهای خود بچنگالهای از آهن بر درخت زقوم [illegible] پس آویخته شود

منهم سبعون ألفا في شعبة واحدة فما تنجي مصوبين على رؤسهم

از ایشان هفتاد هزار در شاخ واحد و نجات نمیشود در آن حال که آویخته شده اند بسرهای خود

فتوقد تحتهم الجحيم فيستقبل حر النار وجوههم مقدار

پس افروخته میشود زیر ایشان دوزخ پس پیش می آید گرمی دوزخ روهای ایشان را مقدار

سبعين عاما حتى تذوب أجسادهم وتبقى أرواحهم ثم يجدد

هفتاد سال تا آنکه میگدازد تنهای ایشان و باقی میماند روحهای ایشان پس ترک نو کرده میشود

لهم جلود وأجساد ثم يناطون بأناملهم وتلهب النار من تحتهم

ایشان را پوست و تنها پس ترک آویخته میشوند بسر انگشتان خود و زبانه آتش در زیر ایشان

تدخل من مقاعدهم وتأكل من أفئدتهم حتى تخرج من مناخرهم

می در آید در کونهای ایشان و میخورد آن آتش از دلهای ایشان تا آنکه می بر آید آن آتش از سوراخهای

وأفواههم ومسامعهم مقدار سبعين عاما حتى تذوب عظامهم

و دهانهای و گوشهای ایشان مقدار هفتاد سال تا آنکه آب شوند استخوانهای ایشان

ولحومهم وتبقى أرواحهم ثم يتركون ويجدد لهم جلود وأجساد

و گوشت ایشان و باقی می ماند روحهای ایشان پس ترک گذاشته میشوند پس نو کرده میشوند ایشان را

ثم يناطون بأبصارهم مثلها فلا يزالون يعذبون كذلك حتى

پس ترک آویخته میشوند به چشمهای خود مانند آن پس همیشه عذاب کرده میشوند هم چنین تا آنکه

لا يبقى مفصل في أجسادهم إلا نوطوا به مقدار سبعين عاما

باقی نماند هیچ بندی در تنهای ایشان مگر آویخته میشوند بآن مقدار هفتاد سال

ولا تبقى شعرة في رؤسهم إلا نوطوا بها فيأتيهم الموت من كل

و باقی نماند موی در سرهای ایشان مگر آویخته شوند بآن مو پس می آید ایشان را مرگ از هر

مفصل منهم وما هم بميتين ومن ورائهم عذاب غليظ فاذا

بندی از ایشان و حال آنکه نیستند ایشان از مردگان پس آن عذابیست سخت پس وقتیکه

فعل ذلك بهم كله أن لو نهم فانطلقوا بكل انسان منهم إلى منزله

کرده شد آن عذاب با ایشان همه و فزود می آیند فرشتگان یعنی دوزخیان پس برند ایشان هر یک آدمی را بسوی

مغلولا بسلسلة مسحوبا على وجهه قال ولهم منازل فيها كقدر

بسته شده بزنجیر کشیده شده بر روی خود فرمود پیغمبر مر آن دوزخیان را و آن دوزخ منزلها است بقدر

أعمالهم فمنهم من تعطى منزلة مسيرة شهر طولها وعرضها مثل ذلك

کرده های خود پس بعضی از ایشان کسی ست که داده میشود او را منزل که راه یکماه درازی او و پهنای او مانند آن

نار تتوقد لا ينزله غيره ومنهم من تعطى منزلة مسيرة تسع وعشرين

آتشی ست که می افروزد فرود نمی آید او را جز او و بعضی از ایشان کسی ست که داده میشود منزل که راه بست و نه

ليلة طولا وعرضا ثم كذلك تنقص منازلهم وتضيق حتى أن

شب است درازی و پهنای او پس ترک همچنین کم میشود منزلهای ایشان و تنگ میشود تا آنکه

أحدهم ليعطى منزلة مسيرة يوم طولا وعرضا ومن نحو سعة

یکی ایشان را داده میشود منزل که راه یک روز است درازی و پهنا و از جانب فراخی

منازلهم يعذبون فمنهم من يعذب على القفا ومنهم من يعذب

منزلهای خود عذاب کرده میشود پس بعض از ایشان کسی ست که عذاب کرده میشود بر پشت افتاده و

جالسا ومنهم من يعذب جاثيا على ركبتيه ومنهم من يعذب

در آنحال که نشسته است و بعضی از ایشان کسی ست که عذاب کرده میشود در آنحال که نشسته است و بعضی از ایشان کسی ست

قائما على رجليه ومنهم من يعذب منبطحا على بطنه فهذه المنازل

در حالیکه استاده است و بعضی از ایشان کسی ست که عذاب کرده میشود نگون بر شکم پس این همه منزلها

كلها أضيق على أهلها من زج الرمح ومنهم من تكون ناره إلى كعبه

همه این تنگ تر باشند بر اهل آن منازل از تیزی سر نیزه و بعضی از ایشان کسی ست که می باشد آتش او تا شتالنگ

ومنهم من تكون ناره إلى ركبته ومنهم من تكون ناره إلى حقويه

و بعضی از ایشان کسی ست که باشد آتش او تا زانوی او و بعضی ایشان کسی ست که میباشد آتش او تا کف پای او

ومنهم من تكون ناره إلى سرته ومنهم من تكون ناره إلى ترقوته

و بعضی از ایشان کسی ست که باشد آتش او تا ناف او و بعضی از ایشان کسی ست که باشد آتش او تا استخوان

ومنهم من تكون ناره غرقا فمرة تعلوا به ومرة تدبره فتبلغه

و بعضی از ایشان کسی ست که باشد آتش او غرق پس یکبار هیچو شد او را و یکبار پیکر داند او را پس میرساند

مسيرة شهر في قعرها فإذا دقعوا في منازلهم قرن كل منهم مع

یکماه راه در تک خود پس وقتیکه می افتند در منزلهای خود یکجا بسته میشوند با نزدیکان

قرنائهم فبكوا حتى تنزف دموعهم ثم يبكون الدم بعد الدموع

خود پس بیگریند تا که تمام میشود اشکهای ایشان پس بگریند خون پس اشکها

نزفت ما بئر نشفا إذا انزحته انزفت البير أي ذهب ماءها ۱۲ صحاح

حتی لو ان السفن ارسلت ذا بكوا في دموعهم لجرت قال وهم

تا انکه اگر کشتی ہاے سپرداده شود در اشکہاے ایشان ہر اینہ روان شوند فرمود پیغمبر مرایشانرا

یوم یجتمعون فیه فی اصل الجحیم ثم لا یکون جماعة ابدا قال فاذن

روزی ہست که یکجا میشوند در انروز در اصل دوزخ پسترک نمیباشد جماعت ہمیشه فرمود ص پس اذن کند

الله فی ذلک الیوم نادی منادٍ فی اهل الجحیم یسمع صوته اعلاهم

خدای تعالے مرایشانرا در انروز فریاد کند کننده فریاد در اہل دوزخ که می شنود آواز او بالاے ایشان

واسفلهم وادناهم واقصاهم یقال له حنتر یقول یا اهل النار

و پائین ایشان و دور ایشان و نزدیک ایشان گفته میشود مران ندا کننده را حنتر میگوید ای اہل دوزخ

اجتمعوا فیجتمعون اجمعون فی اصل الجحیم ومعهم الزبانیة قال

یکجا شوید پس یکجا میشوند در اصل دوزخ و با ایشان نگاہبانان اند فرمود ص

فیأتمرون من بینهم فیقول الذین استضعفوا للذین استکبروا

پس مشورت میکنند با یکدیگر پس میگویند آن کسانیکه ضعیف بوده اند مر کسانے را که متکبر بودند

انا کنا لکم تبعا فهل انتم مغنون عنا من عذاب الله من شیء قال

بدرستی ما بوده ایم مر شمارا پس رو در دنیا پس آیا ہستید کفایت کننده از ما از عذاب خدا ہیچ چیزے بگویند

الذین استکبروا انا کل فیها ان الله قد حکم بین العباد وقال الذین

کسانیکه متکبر بودند بدرستی ما یان ہمه دران دوزخ ایم بدرستی خدا ایم تحقیق حکم کرد میان بندہا و بگویند کسانیکه

استکبروا للذین استضعفوا لا مرحبا بکم اتانا تستغیثون قال

متکبر بودند مر کسانے را که ضعیف بودند خوشی و فراخی مباد طلب فریاد میکنند از ما یان بگویند

الذین استضعفوا للذین استکبروا بل انتم لا مرحبا بکم انتم

کسانے که ضعیف بوده اند مر کسانے را که متکبر بوده اند بلکه شما خوشے و فراخی مباد

قدمتموه لنا فبئس القرار قال الذین استضعفوا للذین استکبروا

پیش آوردید آن عذاب مارا پس بد ہست آرام بگویند کسانیکه ضعیف بودند مر کسانے را که متکبر بوده اند

ربنا من قدم لنا هذا فزده عذابا ضعفا فی النار فقال الذین

پروردگار ما کسی که پیش آورد مارا عذاب پس بیفزای او را عذاب دو چندان در آتش پس بگویند کسانے که

استکبروا لو هدنا الله لهدینکم قال الذین استضعفوا للذین

متکبر بوده اند اگر راه راست مینمود مارا خدا تعالی ہر اینہ راه راست مینمودیم شمارا بگویند کسانیکه ضعیف بوده اند مر

استکبروا بل مکر اللیل والنهار اذ تامروننا ان نکفر بالله ونجعل

متکبر بوده اند بلکه مکر و فریب کردن شما در شب و روز و قتیکه میفرمودید مارا اینکه کفر ورزیم بخدا و بگردانیم

له اندادا فتبرأ امتکم وما کنتم تدعوننا الیه فی الدنیا قال

او را انبار پس بیزارم از شما و چیزے که بوده اید مے خوانید مارا بسوے آن در دنیا فرمود پیغمبر

۴۲۹

ثُمَّ اَقْبَلُوا اَجْمَعِيْنَ عَلٰى قُرَنَائِهِمْ مِنَ الشَّيَاطِيْنِ فَقَالُوْا اَغْوَيْتُمُوْنَا

پس ترک روی آرند همه بر نزدیکان خود از شیاطین پس بگویند شیاطین آنها گمراه کردید شمارا

كَمَا غَوَيْنَا قَالَ الشَّيْطَانُ عِنْدَ آخِرِ مَقَالَتِهِمْ بِصَوْتٍ لَهُ عَالٍ يَا اَهْلَ

انچه گمراه شدیم بگویند شیطان نزدیک آخر گفتار بآن آوازیکه مراورا است بلند اے اہل

النَّارِ اِنَّ اللّٰهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَدَعَاكُمُ اللّٰهُ فَلَمْ تُجِيْبُوْهُ وَلَمْ

دوزخ بدرستی خدای تعالی وعده کرده بود وعده راست و خواند شمارا بسوی آن پس قبول نکردید اورا

تُصَدِّقُوْا وَاِنِّيْ وَعَدْتُكُمْ وَعْدًا فَاَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِيْ عَلَيْكُمْ مِنْ

راست نداشتید و من وعده کردم شمارا پس وعده خلاف کردم باشما آن وعده را و نبود دست مارا بر شما

سُلْطَانٍ اِلَّا اَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِيْ فَلَا تَلُوْمُوْنِيْ وَلُوْمُوْا اَنْفُسَكُمْ

غلبه مگر اینکه خواندم شمارا بر باطل پس قبول کردید فرمان مارا پس ملامت مکنید و ملامت کنید نفسها

مَا اَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا اَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ فَاَنَا اَلْعَنُكُمُ الْيَوْمَ بِمَا عَبَدْتُمُوْنِيْ

نیستم فریادرس شما و نیستید شما فریادرس من پس من لعنت میکنم شمارا امروز بسبب چیزیکه عبادت

مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ قَالَ فَاَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ اَنْ لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَى الظّٰلِمِيْنَ قَالَ

از غیر خدا تعالی فرمود پس بانگ بلند بانگ کننده میان ایشان که لعنت خداست بر ظالمان یعنی کا

فَلَعَنَ عِنْدَ ذٰلِكَ الَّذِيْنَ اسْتُضْعِفُوا الَّذِيْنَ اسْتَكْبَرُوْا وَلَعَنَ الَّذِيْنَ

پس لعنت کنند نزد آن فریاد آن کسانیکه ضعیف بوده اند مر کسانی راکه متکبر بوده اند و لعنت کنند کسانی

اسْتَكْبَرُوا الَّذِيْنَ اسْتُضْعِفُوْا وَلَعَنُوْا قُرَنَائَهُمْ مِنَ الشَّيَاطِيْنِ وَ

که متکبر بوده اند مر کسانی راکه ضعیف بوده اند و لعنت کنند نزدیکان خویش از شیاطین و

لَعَنَهُمْ قُرَنَاؤُهُمْ ثُمَّ قَالُوْا لِقُرَنَائِهِمْ يَا لَيْتَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ بُعْدَ

لعنت کنند ایشانرا نزدیکان ایشان پس ترک گفتند مر نزدیکان خود را کاشکی بودی میان ما و شما دوری

الْمَشْرِقَيْنِ بِئْسَ الْقُرَنَاءُ اَنْتُمْ لَنَا الْيَوْمَ وَبِئْسَ الْوُزَرَاءُ كُنْتُمْ لَنَا فِي

مشرق و مغرب پس بد نزدیکان اند شما مارا امروز و بد وزیران بوده اید شما مارا در

الدُّنْيَا فَلَمَّا نَظَرُوْا اِلٰى جَمَاعَتِهِمْ قَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ هَلُمُّوْا فَنَطْلُبُ

دنیا پس هرگاه که دیدند بسوی جماعت خود گفت بعضی از ایشان مر بعض را پس بیائید پس باید کرد

اِلَى الْخَزَنَةِ فَلَعَلَّهُمْ يَشْفَعُوْنَ لَنَا عِنْدَ رَبِّهِمْ فَيُخَفِّفُ عَنَّا يَوْمًا

از خازنان دوزخ شاید ایشان شفاعت کنند مارا نزدیک پروردگار خویش پس سبک کنند از ما روزی

مِنَ الْعَذَابِ قَالَ وَهُمْ عَلٰى ذٰلِكَ يُعَذَّبُوْنَ قَالَ وَبَيْنَ مُرَاجَعَةِ

از عذاب فرمود پیغمبر و ایشان در هر حال عذاب کرده میشوند فرمود و میان جواب دادن خازنان

الْخَزَنَةِ اِيَّاهُمْ مِقْدَارُ سَبْعِيْنَ عَامًا ثُمَّ يُرَاجِعُوْنَهُمْ فَيَقُوْلُوْنَ اَلَمْ

خازنان ایشانرا تعداد هفتاد سال است پس ترک جواب میدهند ایشانرا پس میگویند آیا

تَاْتِیْکُمْ رُسُلُکُمْ بِالْبَیِّنٰتِ قَالُوْا بِاَجْمَعِهِمْ بَلٰی قَالَ الْخَزَنَةُ فَادْعُوْا

نیامده بودند شمارا پیغامبران شما گفتند همه ایشان آری گفتند خازنان پس دعا بکنید

وَمَا دُعٰٓؤُا الْکٰفِرِیْنَ اِلَّا فِیْ ضَلٰلٍ قَالَ فَلَمَّا رَاَوْا اَنَّ الْخَزَنَةَ لَا یَرُدُّ

و نیست دعای کافران مگر در گمراهی فرموده پس هرگاه که دیدند بدرستی خازنان باز نگردانید

عَلَیْهِمْ خَیْرًا اِسْتَغَاثُوْا بِمَالِكٍ فَقَالُوْا یٰمٰلِكُ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ

بر ایشان نیکی طلب فریاد رسی میکنند بمالک سردار خازنان دوزخ پس میگویند ای مالک دعا کن بار از

فَلْیَقْضِ عَلَیْنَا بِالْمَوْتِ فَیَمْکُثُ مَالِكٌ مِقْدَارَ الدُّنْیَا لَا یُجِیْبُهُمْ

پس حکم کند بر ما بمرگ پس درنگ میکند مالک مقدار بقای دنیا جواب نمیدهد ایشان را

فَلَا یَرُدُّ عَلَیْهِمْ قَوْلًا ثُمَّ یُرَاجِعُهُمْ فَیَقُوْلُ اِنَّکُمْ مّٰکِثُوْنَ اَحْقَابًا

و باز نمیگرداند بر ایشان گفتار را بعد ازین باز میگرداند پس میگوید بدرستی شما درنگ کننده اید چندین حقبه

مِنْ قَبْلِ اَنْ یَّقْضٰی عَلَیْکُمُ الْمَوْتُ فَلَمَّا رَاَوْا اَنَّ مَالِکًا لَا یَرُدُّ عَلَیْهِمْ

پیش از آنکه بیاید بر شما مرگ پس هرگاه که می بینند باز نگرداند مالک بر ایشان

خَیْرًا اِسْتَغَاثُوْا بِرَبِّهِمْ فَقَالُوْا رَبَّنَآ اَخْرِجْنَا مِنْهَا فَاِنْ عُدْنَا

نیکی طلب فریاد رسی میکنند بپروردگار پس میگویند ظالمان ای پروردگار ما برآر ما را از آن

فَاِنَّا ظٰلِمُوْنَ یَعْنِیْ نَقُوْلُ اِنْ عُدْنَا فِیْ مَعْصِیَتِكَ قَالَ فَیَمْکُثُ

بدرستی ما ظالم ایم یعنی اگر باز گردیم در معصیت تو پس ظالم ایم فرموده پیغمبر پس درنگ میکند

الْجَبَّارُ سُبْحَانَهٗ وَتَعَالٰی مِقْدَارَ سَبْعِیْنَ عَامًا لَا یُرَاجِعُهُمْ بِقَوْلِهِمْ

خدا جبار مقدار هفتاد سال باز نمیگرداند بایشان گفتار ایشان

وَلَا یَرُدُّ عَلَیْهِمْ خَیْرًا ثُمَّ اَجَابَهُمْ بِقَوْلِهٖ وَاَنْزَلَهُمْ مَنْزِلَةَ الْکِلَابِ

و رد نمیکند بر ایشان نیکی بعد ازین جواب میدهد ایشان را بقول خود و فرود می کرد ایشان را جای سگان

وَقَالَ اخْسَئُوْا فِیْهَا وَلَا تُکَلِّمُوْنِ قَالَ فَلَمَّا رَاَوْا اَنَّهُمْ لَا یَرْحَمُهُمْ

پس میگوید خوار باشید در آن دوزخ و کلام مکنید مرا فرموده پس هرگاه می بینند پروردگار ایشان را رحم نمیکند

وَلَا یَرُدُّ عَلَیْهِمْ خَیْرًا قَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ سَوَآءٌ عَلَیْنَآ اَجَزِعْنَآ

و رد نمیکند بر ایشان نیکی میگویند بعضی ایشان و بعضی را برابر است بر ما جزع کنیم

مِنَ الْعَذَابِ اَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَّحِیْصٍ فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِیْنَ

از عذاب یا صبر کنیم نیست ما را جای خلاصی پس نیست ما را از شفاعت کنندگان

وَلَا صَدِیْقٍ حَمِیْمٍ فَلَوْ اَنَّ لَنَا کَرَّةً فَنَکُوْنَ مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ قَالَ

و دوست یار دلسوز پس اگر بدرستی ما را باشد باز گشتن پس باشیم از مومنان فرموده

ثُمَّ تَنْصَرِفُ بِهِمُ الْمَلٰٓئِکَةُ اِلٰی مَسَاکِنِهِمْ فَزَلَّتْ عِنْدَ ذٰلِكَ اَقْدَامُهُمْ

بعد ازین باز میگردانند ایشان را فرشتگان بسوی جاهای ایشان پس میلغزد نزدیک آن پاهای ایشان

ودحضت حجتهم ونظروا ما عند ربهم عز وجل ويئسوا من

و باطل میشود حجت ایشان و می بینند عذابی که نزدیک پروردگار ایشانست و نا امید شوند از

رحمته ونزل بهم الكرب الشديد ونكبهم الخزي والهوان

رحمت پروردگار خود پیش می آید ایشانرا اندوه سخت و نازل میشود بایشان رسوائی و خواری

الطويل ... فيهتفوا بحسرتهم على ما فرطوا في دنياهم وحملوا

دراز پس فریاد میکنند بحسرت خود بر چیزیکه تقصیر کرده اند در دنیای خود و می بردارند

أوزارهم على رقابهم وأوزار أتباعهم من غير أن ينقص من

بارهای خود را بر گردنهای خود و بارهای متابعان خود بغیر آنکه کم کرده شود چیزی از

أوزارهم وعذابهم أكثر من تراب أرضهم وقطر بحورهم مع

بارهای ایشان و عذاب اهل دوزخ بیشترست از خاک زمین ایشان و قطرهای دریای ایشان با

زبانية سريع أمرهم غليظ كلامهم عظيمة أجسادهم كالبرق

کارکنان که شتابست فرمان ایشان درشتست سخن ایشان بزرگست تنهای ایشان همچو برقست

وجوههم كالجمر أعينهم كاللهب ألوانهم كالحة أنيابهم

رویهای ایشان همچو انگشت چشمهای ایشان همچو زبانه آتش ست رنگهای ایشان بیرون برآمده ست

كصياصي البقر أظفارهم يعني القرون والمقامع الطوال الثقال

همچو شاخهای گاو ناخنهای ایشانست و چنگالهای دراز گران

المحرقة بأيديهم لو ضربوا بها الجبال انصدعت وكانت رميما

سوزنده در دستهای ایشان اگر بزنند بآن کوهها را پاره شوند و گردند پوسیده

يضربون بها عصاة ربهم فيحق لهم أن تسيل أعينهم الدم بعد

بزنند بآن گناهگاران پروردگار خود را پس سزاوارست ایشانرا اینکه روان شود چشمان ایشان

الدموع لأنهم إن دعوهم لم يجيبوهم وإن بكوا لم يرحموهم وإن

از اشک خون زیرا که اگر بخوانند ایشانرا جواب ندهند ایشانرا اگر بگریند رحم نکنند ایشان و اگر

استغاثوا بماء بارد لم يغيثوهم إلا بماء كالمهل يشوي الوجوه

طلب فریادرسی کنند بآب سرد فریاد نرسید ایشانرا مگر بآبی که مانند مس گداخته ست بریان میکند

وكان النبي صلى الله عليه يقول إنه لتأتي أهل النار سحابة عظيمة كل

رویها و بود پیغمبر که میگفت بدرستی می آید اهل دوزخ را ابری بزرگ هر

يوم فتسقط عليهم لها صواعق تخطف أبصارهم ورعد يقصف

روز پس فرو آید بر ایشان مر آن ابر را صاعقهاست که میبرد چشمهای ایشان و رعدست که میشکند

ظهورهم وظلمة لا يبصرون معها نابيتهم تنادي السحابة

پشتهای ایشان و تاریکیست که نمی بینند با آن نگاهبانان خود را پس آواز میکند ایشانرا آن ابر

بصوت لها جهير يا اهل النار ما تريدون ان امطركم فيقولون باجمعهم امطرنا

باوازی که مر اوراست سخت ای اهل دوزخ چه میخواهید که بارش کنم شما را پس میگویند همه بیار بر ما را

الماء البارد فتمطر ثم ساعة حجارة تقع على رؤسهم فتقطع جماجمهم ثم تمطر ساعة

آب سرد پس هم میبارد ایشان را ساعتی سنگ که می افتد بر سرهای ایشان پس میشکند کاسهای سر

اخرى انهارا من حميم وجمرا كثيرا وشواظا وخطاطيف من الحديد ثم تمطرهم ساعة اخرى

دیگر نهرهای آب گرم و آتش بسیار و آتش زبانه و خطفها از آهن پس میبارد ایشان را ساعتی دیگر

حيات وعقارب ودودا وغسلين قال فاذا امطرت في جهنم بحر بحرها

مارها و کژدمها و کرمها و آب گرم گفت پس چون بارش کرده شود در دوزخ گرم میشود دریاهای او

فماجت لججها وغضبت فلم تترك في جهنم سهلا ولا جبلا الا

پس موج میزند غرقابهای او و غضبناک میشود پس نگذارد در دوزخ پستی و نه کوهی بلند مگر

ارتفعت عليه فتغرق اهل النار اجمعين من غير ان يموتوا فا

بلند شد برو پس غرق میشود اهل دوزخ همه بغیر اینکه بمیرند و زمود

فتزداد جهنم على من فيها من العصاة غيظا وحرا وزفيرا و

پس زیاده میشود دوزخ بر کسیکه در وی است از گنهگاران از روی خشم و از روی گرمی و برآوردن نفس

شهيقا ولهبا ودخانا وظلمة ووعثا وسموما وحميما وحيما

و فرو بردن آن و از روی زبانه و دود و سیاهی و از روی پرده و از روی باد گرم و آب گرم و از روی

وسعيرا وشدة على من فيها لنقمة ربها فنعوذ بالله منها

و شورش و سختی بر کسیکه در آن دوزخ است از جهت غضب پروردگار پس پناه میجویم بخدا از دوزخ

ومن اعمالها ومقارنة اهلها اللهم ربنا وربها لا توردنا

و از عملهای آن و نزدیکی اهل آن ای خدای ما و پروردگار ما و پروردگار دوزخ فرود میار ما را

حياضها ولا تجعل في اعناقنا اغلالها ولا تكسنا من ثيابها

بحوضهای او و مگردان در گردنهای ما طوقهای آن و مپوشان ما را از جامهای آن

ولا تطعمنا من زقومها ولا تسقنا من حميمها ولا تسلط علينا

و مخوران ما را از زقوم او و منوشان ما را از آب گرم آن و مگمار بر ما

خزانها ولا تجعلنا ماكلة لنارها ولكن جوزنا برحمتك صراطها

نگهبانان او و مگردان ما را خوراک آتش او ولیکن بگذران ما را برحمت از صراط او

واصرف عنا شررها ولهبها حتى تنجينا برحمتك منها ومن

و باز گردان از ما شررهای او و زبانه او تا رستگاری دهی ما را برحمت خویش و از

دخانها ومن كربها وعذابها امين يا رب العلمين وكان يقول

دود او و اندوه او و عذاب او چنین باد ای پروردگار عالمیان و بود که میگفت

صلی الله علیه وسلم لو ان ادنی باب من ابواب جهنم فتح بالمغرب لذابت

آنحضرت صلعم اگر کمترین دری از درهاے دوزخ گشاده شود در مغرب هر اینه گدازد

منه جبال المشرق کما یذوب القطر ولو ان شررة من شرر

از گرمی او کوهہاے مشرق چنانچه میگدازد ارزیز گداخته شد و اگر شراره از شرارهاے

جهنم طارت فوقعت بالمغرب ورجل بالمشرق لغلی دماغه

دوزخ بپرد پس بیفتد در مغرب و مردیست در مشرق بجوشد دماغ او

حتی یفور علی جسده وان ادنی اهل النار عذابا لرجال تحذی

تا آنکه بریزد بر تن او و بدرستی کمترین اهل دوزخ از روی عذاب مردانی اند که پوشانیده

لهم نعال من نار فتخرج من مسامعهم ومناخرهم وتغلی منها

ایشان را پوشش از آتش پس می برآید آن آتش از گوشهاے ایشان و سوراخهای بینی ایشان و بجوشد

ادمغتهم والذین یلونهم یلقون علی صخرة من صخور جهنم

از وی دماغهاے ایشان و آن کسانیکه متصل میباشند ایشان را انداخته میشود بر سنگی از سنگهاے دوزخ

فینقضون فیها کما ینقض الحب من المقلی الحار وکلما سقطوا

پس میجهند در آن دوزخ چنانچه میجهد دانه در تابه گرم و هرگاه که می افتند

من صخرة وقعوا علی اخری فاهل النار کلهم یعذبون علی قدر

از سنگی واقع میشوند بر دیگرے پس اهل دوزخ همه ایشان عذاب کرده میشود بر قدر

اعمالهم نعوذ بالله من اعمالهم ومصیرهم قال صلی الله علیه وسلم واما

عملهاے خود پس پناه میجویم بخداے تعالی از اعمال ایشان و بازگشت ایشان فرمود و اما

عذاب الذین لا یحفظون فروجهم فیناطون بفروجهم بقدر

عذاب آن کسانیکه نگاه نمیدارند فرجهاے خود از حرام پس آویخته میشوند بفرجهاے ایشان بقدر

ما کانت الدنیا حتی تذوب اجسادهم وتبقی ارواحهم ثم ینزلون

عمرے که بوده است دنیا تا آنکه بگدازد تنهاے ایشان و باقی ماند روحهاے ایشان پس فرود آورده

فیعید لهم اجسادا وجلودا ثم یعذبون فیجلد کل انسان منهم

پس بازگردانیده میشود ایشان را تنها و پوستها پس عذاب کرده میشوند پس میزنند هر آدمی از ایشان

سبعون الف ملك قدر ما کانت الدنیا حتی تذوب اجسادهم

هفتاد هزار فرشته بمقدار مدتی که بوده است در دنیا تا آنکه بگدازد تنهاے ایشان

وتبقی ارواحهم فذلك عذابهم واما عذاب السارق فیقطع عضوا

و باقی بماند روحهاے ایشان پس آنست عذاب ایشان و اما عذاب دزد پس بریده میشود بند

عضوا ثم یجدد فذلك عذابه غیر انه یحتاج الی کل انسان

بند پس نو کرده میشود پس آنست عذاب او جز آنکه بدرستی محتاج میرسد بسوی هر آدمی

نقل بریان کردن گوشت و سبب وجز آن ... المقلی الکسر الذی یقلی علیه ...

منهم سبعون ألف ملك معهم الشفار وأما عذاب الذين

از ایشان هفتاد هزار فرشته که با ایشان است کاردها و اما عذاب کسانیکه

يشهدون الزور فيناطون بألسنتهم ثم يجلد كل انسان منهم

گواهی میدهند بدروغ پس آویخته میشوند بزبانهای خود پس زده میشود هر آدمی را از ایشان

سبعون ألف ملك حتى تذوب أجسادهم وتبقى أرواحهم وأما

هفتاد هزار فرشته تا آنکه بگدازد تنهای ایشان و بماند روحهای ایشان و اما

عذاب المشركين فيجعلون في مغار جهنم ثم يغلق عليهم وفيها

عذاب مشرکان پس انداخته میشوند در غارهای دوزخ پس بسته میشود بر ایشان و در آن

حيات وعقارب وجمر كثير ولهب ودخان شديد يجدد لكل

باشند ماران و کژدمان و اخگر بزرگ و زبانه و دود سخت نوکرده میشود مر هر

انسان منهم كل ساعة سبعون ألف جلد فذلك عذابهم وأما

آدمی را از ایشان هر ساعت هفتاد هزار پوست پس اینست عذاب ایشان و اما

عذاب الجبارين المتكبرين فيجعلون في توابيت من نار ثم يقفل

عذاب جباران و تکبر کنندگان پس انداخته میشوند در صندوقهای از آتش پس قفل کرده میشود

عليهم فتوضع في الدرك الأسفل من النار فيعذب كل انسان

بر ایشان پس نهاده میشود در طبقه پائینه از آتش پس عذاب کرده میشود هر آدمی

منهم كل ساعة تسعة وتسعين لونا من العذاب يجدد لهم

از ایشان در هر ساعتی نود و نه رنگ از عذاب نوکرده میشود مر ایشان را

في كل يوم ألف جلد فذلك عذابهم قال وأما الذين يغلون فيأتون

در هر روز هزار جلد پس اینست عذاب ایشان گفت و اما آنکسانیکه دزدی میکنند پس می آیند

بغلولهم ثم يلقى بها في بحر جهنم ثم يقال لهم غوصوا حتى تخرجوا

بدزدیهای خود پس انداخته میشوند آن در دریای دوزخ پس گفته میشود مر ایشان را غوطه زنید تا

غلولكم ليذهبوا على قعره ولا يعلم قعره إلا الذي خلقه قال

دزدی خود را برآرید تا آنکه میرسند بر قعر آن و نمیداند قعر آنرا مگر آنکه آفریده است او را گفت

فيغوصون ما شاء الله ثم يخرجون رؤسهم يتنفسون فيبدر

پس غوطه میزنند [illegible] پس بیرون می آرند سرهای خود را دم میزنند پس [illegible]

إلى كل منهم سبعون ألف ملك مع كل ملك مقمع من الحديد فيهوي

بسوی هر یکی از ایشان هفتاد هزار فرشته با هر فرشته گرز از آهن پس فرود آرد

به إلى رأسه فذلك عذابهم أبدا قال وكان النبي صلى الله عليه يقول إن الله

آن بر سر او پس اینست عذاب ایشان همیشه گفت و بود پیغمبر که میگفت بدرستی

قضى على أهل النار أنهم لابثون فيها أحقابا فلا أدري كم من

حکم کرده بر اهل دوزخ که ایشان درنگ کننده اند در وی چند حقبه پس نمیدانم که آن چند

حقب غير أن الحقب الواحد ثمانون ألف سنة والسنة ثلثمائة

حقبه است جز اینکه یک حقبه هشتاد هزار سال است و یک سال سیصد

وستون يوما واليوم ألف سنة مما تعدون فالويل لأهل النار

و شصت روز است و روز هزار سال است از آن روزها که میشمارند پس هلاکت است مر اهل دوزخ را

والويل لتلك الوجوه التي كانت لا تصبر على حر الشمس حين تلفحها

و هلاکت آن رویها را که بوده است که صبر نمیکرد بر گرمی آفتاب هنگامیکه میسوزد او را

النار وويل لتلك الرؤوس التي كانت لا تصبر على الصداع حين

آتش و هلاکت مر آن سرها را که بوده است صبر نمیکرد بر درد سر هنگامیکه

يصب فوقها الحميم وويل لتلك الأعين التي كانت لا تصبر على الرمد

ریخته شود بالای او آب گرم و هلاکت آن چشمها را که بوده است صبر نمیکرد بر درد چشم

حين تزرق وتشخص في النار وويل لتلك الآذان التي كانت تسمع

هنگامیکه کبود و خیره میشود در آتش و هلاکت آن گوشها را که بوده است می شنود

الأحاديث يتلذذها حين يفور منها لهب وويل لتلك المناخر

سخنها که لذت می یافت هنگامیکه بر آید از آن زبانه آتش و هلاکت آن سوراخهای بینی

التي كانت تجزع من ريح الجيف حين تنشق بالنار وويل لتلك

که بوده است که زاری میکرد از بوی مردار هنگامیکه بکشد آتش او را و هلاکت آن

الأعناق التي كانت لا تصبر على الوجع حين يجعل فيها الأغلال

گردنها را که بوده است صبر نمیکرد بر درد هنگامیکه گردانیده شود در وی زنجیرها

وويل لتلك الجلود التي كانت لا تصبر على اللباس الخشن حين

و هلاکت مر آن پوستها را که بوده است صبر نمیکرد بر پوشاک درشت هنگامیکه

يجعل عليها ثياب من نار خشن مسها منتن ريحها تتلظى نارا و

گردانیده شود بر آن پوستها جامها از آتش دوزخ که درشت باشد سودن او و گنده است بوی او زبانه

ويل لتلك البطون التي كانت لا تصبر على الأذى حين يدخلها

هلاکت آن شکمها را که بوده است صبر نمیکرد بر درد هنگامیکه در آید در آن

الزقوم من ماء حميم يقطع أمعاءهم وويل لتلك الأقدام التي كانت

زقوم و آب گرم که ببرد روده های ایشان را و هلاکت مر آن پایها را که بوده است

لا تصبر على الحفاء حين تحذى لها نعال من نار فويل لأهل النار من

صبر نمیکرد بر برهنگی پا هنگامیکه بریده میشود بر آن نعلین از آتش پس هلاکت مر اهل دوزخ را از

أصْنَافِ الْعَذَابِ اَللّٰهُمَّ بِحَقِّ هٰذَا الْعِلْمِ الْعَظِيْمِ وَفَضْلِكَ الْعَمِيْمِ لَا

گوناگون عذاب ای بار خدا بحق این علم بزرگ و فضل خویش که عام ست

تَجْعَلْنَا مِنْ أَهْلِهَا

فصل

وَقَالَ أَبُوْ هُرَيْرَةَ رض أَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

مگردان مارا از اهل دوزخ ✱ و گفت ابو هریره رض بدرستی پیغمبر

كَانَ يَقُوْلُ إِنَّ لِجِسْرِ جَهَنَّمَ سَبْعَةَ قَنَاطِرَ بَيْنَ كُلِّ قَنْطَرَتَيْنِ

بوده ست میگفت بدرستی مر پل دوزخ را هفت بند ست میان هر دو بند راه

سَبْعُوْنَ عَامًا وَعَرْضُ الْجِسْرِ كَحَدِّ السَّيْفِ فَيَجُوْزُ عَلَيْهِ أَوَّلُ زُمْرَةٍ

هفتاد ساله و پهنای پل همچو دم شمشیر ست پس میگذرد بر آن پل نخستین گروه

مِنَ النَّاسِ سِرَاعًا كَطَرْفِ الْعَيْنِ وَالزُّمْرَةُ الثَّانِيَةُ كَالْبَرْقِ الْخَاطِفِ

از مردم از روی تیزی در مقدار مدت چشم بر هم زدن و گروه دوم همچو برق جهنده

وَالزُّمْرَةُ الثَّالِثَةُ كَالرِّيْحِ الْعَاصِفِ وَالزُّمْرَةُ الرَّابِعَةُ كَالطَّيْرِ

و گروه سوم همچو باد تند و گروه چهارم همچو پرنده و

الزُّمْرَةُ الْخَامِسَةُ كَالْخَيْلِ وَالزُّمْرَةُ السَّادِسَةُ كَالرَّجُلِ الْمُسْرِعِ وَالزُّمْرَةُ

گروه پنجم همچو اسپ و گروه ششم همچو باد تیز رو و گروه

السَّابِعَةُ يَمُرُّوْنَ عَلَيْهِ مُشَاةً ثُمَّ يَبْقَى رَجُلٌ وَاحِدٌ فَهُوَ آخِرُ مَنْ يَمُرُّ

هفتم میگذرند بر آن پیاده بسترک میماند مردے تنها پس او پسین کسا نیست که

عَلَى ذٰلِكَ الْجِسْرِ فَيُقَالُ لَهُ مُرَّ فَيَضَعُ عَلَيْهِ قَدَمَيْهِ فَتَزِلُّ أَحَدُهُمَا

بر آن پل پس گفته میشود او را برو پس می نهد بر آن هر دو پاے خود پس لغزد یکے از آن

ثُمَّ يَرْكَبُهُ فَيَجْثُوْ عَلَى رُكْبَتِهِ فَتُصِيْبُ النَّارُ مِنْ شَعْرِهِ وَجِلْدِهِ فَلَا

بسترک سوار میشود پل را پس میرود بر دو زانوے خود پس میرسد آتش از موی او و پوست او گفت او

فَلَا يَزَالُ يَتَزَحْزَحُ عَلَى بَطْنِهِ فَتَزِلُّ قَدَمُهُ الْأُخْرَى وَتَثْبُتُ يَدُهُ

پس همیشه کشان برود بر شکم خود پس میلغزد پاے دیگرش وی افزاز دست خود را

وَتَتَعَلَّقُ الْأُخْرَى وَهُوَ عَلَى ذٰلِكَ تُصِيْبُهُ النَّارُ فَهُوَ يَظُنُّ أَنَّهُ لَا يَنْجُوْ

و می آویزد دیگر پس آمد بر این حال میرسد او را آتش پس او گمان میبرد بدرستی او رستگار

مِنْهَا فَلَا يَزَالُ يَتَزَحْزَحُ عَلَى بَطْنِهِ حَتَّى يَخْرُجَ مِنْهَا فَإِذَا خَرَجَ مِنْهَا

از آتش پس همیشه کشان میرود بر شکم خود تا آنکه بر آید از آن دوزخ هرگاه که بر آمد از دوزخ

نَظَرَ إِلَيْهَا فَقَالَ تَبَارَكَ الَّذِيْ أَنْجَانِيْ مِنْكِ مَا أَظُنُّ أَنَّ رَبِّيْ أَعْطَى

می بیند بسوی آن دوزخ پس میگوید با برکت مر کسی راکه رستگاری داد مرا از تو گمان نمی برم که پروردگار

أَحَدًا مِنَ الْأَوَّلِيْنَ وَالْآخِرِيْنَ مِثْلَ مَا أَعْطَانِيْ أَنَّهُ نَجَّانِيْ مِنْكِ بَعْدَ

هیچ یکے را از خلق اول و آخر مانند چیزیکه داده مرا و آن اینست که رستگارے داد مرا از تو پس

اذ رأيتُ ولقيتُ قال فيأتيه ملكٌ من الملائكة فيأخذ بيده

از آنکه دیده ام وملاقات کرده ام ترا عزوجل پس می آید او را فرشته از فرشتگان پس میگیرد دست او را

فينطلق به الى غدير بين يدي باب الجنة فيقول له الملك اغتسل

پس میبرد بسوے حوض پیش در بهشت پس میگوید مر او را فرشته بشوے خود را

في هذا الغدير واشرب منه قال فيغتسل ويشرب منه فيعود له

درین حوض وبنوش از آن گفت راوی پس میشوید خود را ومینوشد از آن پس باز می آید

ريح اهل الجنة والوانهم ثم ينطلق به فيوقفه على باب جهنم فيقول

باو بوی اهل بهشت ورنگهاے ایشان پستر که میبرد او را پس استاده میکند آنرا بر دروازه دوزخ پس

له قف هٰهنا حتى يأتيك اذنك من ربك عز وجل قال فينظر الى

او را بایست اینجا تا آنکه بیاید ترا اذن تو از پروردگار تو گفت پیغمبر ص پس می بیند بسوے

اهل النار ويسمع عواءهم كعواء الكلاب قال فيبكي فيقول يا رب

اهل دوزخ ومی شنود آواز ایشان چون آواز سگان گفت ص پس میگرید آن شخص ومیگوید ای

اصرف وجهي عن اهل النار لا اسألك يا رب غيره قال فيأتيه

بگردان روے مرا از اهل دوزخ نمیخواهم از تو ای پروردگار غیر این گفت پیغمبر ص پس می آید او را

ذلك الملك من عند رب العالمين عز وجل فيحول وجهه من النار

آن فرشته از نزد پروردگار عالمیان پس میگرداند روے او را از آتش

الى الجنة قال وبين مقامه الى باب الجنة خطوة فينظر الى باب

بسوے بهشت گفت ص میان جاے استادن آن تا در بهشت یک گام است پس می بیند بسوے در

الجنة وعرضها وان ما بين عضادتي باب الجنة مسيرة اربعين

بهشت وفراخی آن وبدرستی میان دو چوب در که استاده باشد از دو جانب راه چهل

عاما للطير المسرع قال فيسأل ذلك الرجل ربه عز وجل فيقول

سال است مر پرنده را که تیز رو باشد گفت ص پس میخواهد آن مرد از پروردگار خود عز وجل پس میگوید

يا رب انك قد احسنت الى الاحسان كله انجيتني من النار و

ای پروردگار من تحقیق نیکوئی کردی بسوے من نیکوئی تمام رهانیدی مرا از دوزخ و

صرفت وجهي عن اهل النار الى الجنة انما بيني وبين باب الجنة

گردانیدی روے مرا از دوزخ بسوے بهشت وهمین درمیان من ومیان در بهشت

خطوة فأسألك يا رب بعزتك ان تدخلني الباب ولا اسألك غيره

مگر یک گام پس میخواهم از تو ای پروردگار من بعزت تو آنکه درآری مرا در بهشت ونمیخواهم از تو غیر آن

ولكن اجعل الباب بيني وبين اهل النار فلا اسمع حسيسها ولا

ولیکن بگردان در بهشت را میان من ومیان اهل دوزخ پس نشنوم آواز آن دوزخ ونه

أرى أهلها قال فيأتيه ذلك الملك من عند رب العلمين فيقول أيا بن

بینم اهل آنرا گفت پس می‌آید او را آن فرشته از نزد پروردگار عالمیان پس میگوید ای پسر

آدم ما الذي بك ألست زعمت أنك لا تسأل غيره قال عليه السلام

آدم عجب دروغگو بوده تو آیا گفته بودی که نخواهم جز آن گفت

فيقول ويحلف لا وعزة الرب لا أسأل غيره فيأخذه بيده فيدخله

پس میگوید آن مرد و سوگند میخورد سوگند بعزت پروردگار که نخواهم جز آن پس میگیرد دست او را پس

الباب ثم ينطلق الملك إلى عند رب العلمين عز وجل قال فينظر

در بهشت پس روان میشود فرشته بسوی پروردگار عالمیان گفت راوی پس میبیند

ذلك الرجل في الجنة عن يمينه وشماله وبين يديه مسيرة سنة

آن مرد در بهشت از راست خود و چپ خود و پیش خود یک سال راه

فلا يرى أحدا غير الشجر والثمر وبين مقامه إلى أدنى شجرة خطوة قال

پس نمی‌بیند هیچکس را بجز درخت و میوه و میان جای او تا نزدیکترین درخت یک گام است گفت

فينظر إليها فإذا أصلها ذهب وغصنها فضة بيضاء وورقها

پس می‌بیند بسوی آن درخت پس ناگاه بیخ آن درخت زر است و شاخ او نقره سفید و برگ او

كأحسن حلل رآها آدمي وثمارها ألين من الزبد وأحلى من العسل

بهتر نیکوتر زیور که دیده است از آدمی و میوه آن نرم‌تر از مسکه و شیرین‌تر از شهد

وأطيب ريحا من المسك قال فيتحير ذلك الرجل مما رأى قال فيقول

و خوشبوتر از مشک گفت پیغمبر پس حیران میشود آن مرد از آنچه می‌بیند پس میگوید ای

يا رب نجيتني من جهنم وأدخلتني باب الجنة فأحسنت إلي

پروردگار رهانیدی مرا از دوزخ و درآوردی در بهشت و نیکوئی کردی بمن

الإحسان كله وإنما بيني وبين هذه الشجرة خطوة لا أسألك غيره

نیکوئی و نیست میان من و میان این درخت مگر یک گام نمیخواهم از تو جز آن

قال فيأتيه ذلك الملك فيقول ما الذي بك يا ابن آدم ألست زعمت

گفت پس می‌آید او را آن فرشته پس میگوید او را عجب دروغگوئی تو ای پسر آدم آیا نبودی گفته تو

أنك لا تسأل زيادة فما لك تسأل وأين ما أقسمت ألا تستحي قال

بدرستیکه تو سوال نخواهی کرد زیاده را پس چیست ترا که میطلبی زیاده را و کجاست سوگند تو آیا شرم نمیداری گفت

فيأخذ بيده فينطلق به إلى أدنى منازله فإذا هو بقصر من لؤلؤ

پس میگیرد دست او پس میبرد او را تا نزدیکترین منزل او پس ناگاه او ملاقی است بکوشک از

بين يديه على مسيرة سنة قال فإذا أتاها نظر إلى ما بين يديه

پیش او فراخی راه یک سال گفت پیغمبر پس وقتیکه می‌آید می‌بیند بسوی چیزیکه پیش اوست

آن مرد قصر را

۴٣٩

فَرَاٰى مَنْزِلًا كَاَنَّمَا كَانَ ذٰلِكَ الْقَصْرُ وَمَا وَرَاءَهُ مَعَهُ حُلْمًا فَلَا يَمْلِكُ

پس می بیند جائے را چنانستی که بوده ست آن کوشک در پهلوے او و چیزیکه پس اوست بااو خیال خواب پس

نَفْسَهُ حِيْنَ يَنْظُرُ اِلَيْهِ فَيَقُوْلُ يَا رَبِّ اَسْاَلُكَ هٰذَا الْمَنْزِلَ وَلَا

نفس خود را هرگاه که می بیند بسوی آن پس میگوید ای پروردگار میخواهم از تو اینجا و نه

اَسْاَلُكَ غَيْرَهُ قَالَ فَيَاْتِيْهِ مَلَكٌ مِّنَ الْمَلٰٓئِكَةِ فَيَقُوْلُ يَا ابْنَ اٰدَمَ

میخواهم از تو جز آن گفت راوی پس می آید او را فرشته از فرشتگان پس میگوید او را ای پسر آدم

اَمَا اَقْسَمْتَ بِرَبِّكَ عَلَيْكَ مَا الَّذِيْ بِكَ يَا ابْنَ اٰدَمَ هُوَ لَكَ فَاِذَا اَتَاهُ

آیا قسم نکردی به پروردگار خود عجب در رنج گو بوده تو ای فرزند آدم المنزل تراست پس هرگاه که

نَظَرَ اِلٰى مَا بَيْنَ يَدَيْهِ كَاَنَّمَا كَانَ مَنْزِلُهُ مَعَهُ حُلْمًا قَالَ فَيَقُوْلُ يَا رَبِّ

می بیند بسوی چیزے که در پیش اوست چنانستی که بوده ست جائے او به نسبت او خیال خواب گفت راوی پس

اَسْاَلُكَ هٰذَا الْمَنْزِلَ قَالَ فَيَاْتِيْهِ ذٰلِكَ الْمَلَكُ فَيَقُوْلُ لَهُ يَا ابْنَ اٰدَمَ

میخواهم ترا اینجا گفت پس می آید او را فرشته پس میگوید ای فرزند آدم

مَا لَكَ لَا تُوْفِيْ بِالْعَهْدِ اَلَسْتَ زَعَمْتَ اَنَّكَ لَا تَسْاَلُ غَيْرَهُ وَلَا يَلُوْمُهُ

چیست مر ترا که وفا نکنی به پیمان آیا نیستی که گفته بودی تو بهرستیکه نخواهم جز این و ملامت نمیکند

لِاَنَّهُ يَرٰى مَا تَكَادُ نَفْسُهُ تَخْرُجُ مِنَ الْعَجَائِبِ قَالَ فَيَقُوْلُ هُوَ لَكَ

زیرا که مے بیند چیزے را که نزدیکست برآید جان او از دیدن عجایب گفت پیغمبر پس میگوید فرشته آن

قَالَ فَاِذَا بَيْنَ يَدَيْهِ مَنْزِلٌ اٰخَرُ كَاَنَّمَا كَانَتْ مَعَهُ تِلْكَ الْمَنَازِلُ حُلْمًا

گفت پس ناگاه در پیش او جائے دیگر ست چنانستی که بوده ست آنجائے به نسبت او خیال و خواب

فَيَبْقٰى مَبْهُوْتًا لَا يَسْتَطِيْعُ اَنْ يَتَكَلَّمَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيَقُوْلُ لَهُ

پس بماند خاموش نمیتواند اینکه سخن کند گفت پیغمبر پس میگوید مر او را

رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ مَا لَكَ لَا تَسْاَلُ رَبَّكَ فَيَقُوْلُ يَا سَيِّدِيْ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْكَ

فرشته رسول خدا چیست مر ترا که نمیخواهے از پروردگار خود پس میگوید ای سردار من

وَاللّٰهِ لَقَدْ حَلَفْتُ لِرَبِّ الْعِزَّةِ حَتّٰى خَشِيْتُ مِنْهُ وَسَاَلْتُهُ حَتّٰى

سوگند خدا ست هر آینه بتحقیق سوگند خوردم پروردگار بزرگ تا آنکه بترسیدم ازو و سوال کردم ازو تا که

اسْتَحْيَيْتُ قَالَ فَيَقُوْلُ لَهُ رَبُّ الْعِزَّةِ عَزَّ وَجَلَّ اَيُرْضِيْكَ اَنْ اَجْمَعَ لَكَ

شرمنده شدم گفت پیغمبر پس میگوید پروردگار بزرگ عز و جل آیا راضی میگرداند ترا

الدُّنْيَا مُنْذُ يَوْمَ خَلَقْتُهَا اِلٰى يَوْمَ اَفْنَيْتُهَا ثُمَّ اُضَعِّفُهَا لَكَ عَشَرَةَ

دنیا را از آن روز که آفریدم تا روزیکه نابود کردم آنرا پس ترا بکنم مر ترا ده چندان زیرا که جمع کنم برا

اَضْعَافٍ قَالَ فَيَقُوْلُ ذٰلِكَ الرَّجُلُ يَا رَبِّ اَتَهْزَاُ بِيْ وَاَنْتَ رَبُّ الْعٰلَمِيْنَ

گفت پیغمبر پس میگوید آن مرد ای پروردگار من آیا استهزا میکنی بمن و حال آنکه تو پروردگار

قَالَ فَيَقُولُ لَهُ رَبُّ الْعِزَّةِ عَزَّ وَجَلَّ إِنِّي لَقَادِرٌ أَنْ أَفْعَلَهُ فَاسْأَلْنِي مَا

گفت پیغمبر پس میگوید او را پروردگار هر آینه من قادرم اینکه بکنم آنرا پس بطلب از من

شِئْتَ قَالَ فَيَقُولُ الرَّجُلُ يَا رَبِّ أَلْحِقْنِي بِالنَّاسِ قَالَ فَيَأْتِيهِ مَلَكٌ

چیزی که میخواهی گفت پس میگوید آن مرد ای پروردگار برسان مرا بمردم گفت راوی پس می آید او را فرشته

فَيَأْخُذُ بِيَدِهِ فَيَنْطَلِقُ بِهِ يَمْشِي فِي الْجَنَّةِ حَتَّى يَبْدُو لَهُ شَيْءٌ كَأَنَّهُ لَمْ

پس میگیرد دست او را پس میبرد او را در آن حال که میرود در بهشت تا آنکه ظاهر میشود او را چیزی چنانکه گویا

يَكُنْ رَأَى مَعَهُ شَيْئًا فَيَخِرُّ سَاجِدًا وَيَقُولُ فِي سَجْدَتِهِ إِنَّ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ

مانند او چیزی را پس می افتد در آن حالیکه سجده کننده است و میگوید در سجده خود بدرستی پروردگار من

تَجَلَّى لِي فَيَقُولُ لَهُ الْمَلَكُ ارْفَعْ رَأْسَكَ هَذَا مَنْزِلُكَ وَهُوَ أَدْنَى مَنَازِلِكَ

تجلی کرد مرا پس میگوید مر او را فرشته بردار سر خود را اینست جای تو و آن کمترین جاهای تست

قَالَ فَيَقُولُ لَوْلَا أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ حَبَسَ بَصَرِي لَحَارَ مِنْ نُورِ هَذَا الْقَصْرِ

گفت پس میگوید اگر نه بدرستی خدا ایشه بسته است بینائی مرا هر آینه حیره میشد از نور این کوشک

قَالَ فَيَنْزِلُ فِي ذَلِكَ الْقَصْرِ فَيَلْقَاهُ رَجُلٌ إِذَا رَأَى وَجْهَهُ وَثِيَابَهُ

پس فرود می آید در آن کوشک پس هر آینه ملاقی میشود او را مردی که چون ببیند روی او و لباس

بَقِيَ مَبْهُوتًا يَظُنُّ أَنَّهُ مَلَكٌ فَيَأْتِيهِ ذَلِكَ الرَّجُلُ فَيَقُولُ السَّلَامُ عَلَيْكَ

میماند خاموش گمان میبرد بدرستی او فرشته است پس می آید او را آن مرد پس میگوید سلامتی بر تو باد

وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ لَقَدْ آنَ لَكَ أَنْ تَجِيءَ فَيَرُدُّ عَلَيْهِ السَّلَامَ ثُمَّ

و رحمت خدا و برکت های او هر آینه تحقیق آمد وقت مر ترا اینکه بیایی تو پس باز میدهد بر وی

يَقُولُ لَهُ مَنْ أَنْتَ يَا عَبْدَ اللَّهِ فَيَقُولُ أَنَا قَهْرَمَانٌ لَكَ وَأَنَا عَلَى هَذَا

میگوید مر او را کیستی تو ای بنده خدا پس میگوید من نگاهبانم مر ترا بر این

الْمَنْزِلِ وَلَكَ مِثْلِي أَلْفُ قَهْرَمَانٍ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ عَلَى قَصْرٍ مِنْ قُصُورِكَ

جا و مر ترا مانند من هزار نگاهبان است هر یکی از ایشان بر کوشکی است از کوشکهای تو

وَلَكَ أَلْفُ قَصْرٍ فِي كُلِّ قَصْرٍ أَلْفُ خَادِمٍ وَزَوْجَةٌ مِنَ الْحُورِ الْعِينِ قَالَ

و مر ترا هزار کوشک است در هر کوشک هزار خدمتگار و زن است از حور عین گفت

فَيَدْخُلُ فِي قَصْرِهِ ذَلِكَ فَإِذَا هُوَ بِقُبَّةٍ مِنْ لُؤْلُؤٍ بَيْضَاءَ وَفِي جَوْفِهَا

پس می آید در کوشک خود که آنست پس ناگاه او ملاقی میشود بخرگاهی از مروارید سفید درون او

سَبْعُونَ بَيْتًا فِي كُلِّ بَيْتٍ سَبْعُونَ بَابًا لِكُلِّ بَابٍ مِنْهَا قُبَّةٌ مِنْ لُؤْلُؤٍ

هفتاد خانه در هر خانه هفتاد در برای هر دری از آن قبه است از مروارید

فَيَدْخُلُ تِلْكَ الْقِبَابَ فَيَفْتَحُهَا وَلَمْ يَفْتَحْهَا أَحَدٌ مِمَّنْ خَلَقَ اللَّهُ قَبْلَهُ فَإِذَا

پس می آید بسوی آن خرگاه پس میگشاید آنها را و نبوده است که گشاده است آنرا هیچ کسی از خلق خدا پیش از وی

هو في جوف تلك القبة بقبة من جوهرة حمراء طولها سبعون

درون آن خرگاه ملاقی میشود بخرگاهی از جوهر سرخ که درازی او هفتاد گز

ذراعا لها سبعون بابا كل باب منها يفضي الى جوهرة حمراء على مثل

گز هست مر او را هفتاد درست هر در از آن میرساند تا جوهر سرخ بر مثل

طولها لها سبعون بابا ليس منها جوهرة على لون صاحبتها في كل جوهرة

درازی او مر او را هفتاد درست نیست از آنها هیچ جوهری برنگ دیگری در هر جوهری

ازواج ومناصر واسرة قال فاذا دخلها وجد فيها زوجة من الحور

زنان و تختها عروس و سریرها ست پس وقتیکه می درآید آن جوهر را می یابد در آن زنی را از حور

العين فتسلم عليه فيرد عليها السلام ثم يقوم مبهوتا فتقول له

عین پس سلام میدهد بر او پس باز میدهد بر آن زن سلام را پستر که می ایستد خاموش پس میگوید

قد ان لك ان تزورنا وانا زوجتك قال فينظر في وجهها فيرى

تحقیق وقت آن آمد که زیارت کنی ما را من زن توام گفت پیغمبر پس می بیند در روی آن زن پس می بیند

وجهه في وجهها كما يرى احدكم وجهه في المراة من الحسن والجمال

روی خود را در روی او چنانچه می بیند یکی از شما روی خود را در آینه از غایت نیکوی و خوبی

والصفوة فاذا عليها سبعون حلة في كل حلة سبعون لونا ليس

و صفا پس ناگاه بر آن زن هفتاد حله است در هفتاد حله هفتاد رنگ است نیست

فيها لون على لون صاحبتها يرى مخ ساقها من وراءها لا يعرض عنها

از آن حله هیچ حله برنگ دیگر دیده میشود مغز ساق آن حور از پس آن حلها روی نگرداند آن مرد

اعراضة الا ازدادت حسنا في عينه سبعين ضعفا فهي له مراة

روگردانی مگر زیاده میشود از آن زن از روی حسن در چشم او هفتاد چندان پس آن حور مر آن مرد را آینه است

وهو لها مراة قال وان لكل قصر منها ثلثمائة وستون بابا على كل

و آن مرد آن زن را آینه است گفت راوی تحقیق هر کوشکی را از آن سیصد و شصت در است بر هر

باب ثلثمائة وستون قبة من لؤلؤ وياقوتة وجوهرة ليس منها

در سیصد و شصت خرگاه از مروارید و یاقوت و جواهر و نیست از آن خرگاه

قبة على لون صاحبتها فاذا اشرف على ظهر القصر اشرف على ملكه

هیچ خرگاهی برنگ دیگر پس وقتیکه می برآید بر پشت کوشک می برآید بر ملک خود

مسيرة من الارض ينفذ بصره اذا سار فيه سار في ملكه مائة سنة

مقدار زمین که میرسد چشم او بسوی او وقتیکه سیر میکند در ملک خود مدت صد سال

لا ينتهي الى شيء فيه الا نظر فيه اجمع وان الملائكة تدخل عليه

نمیرسد بسوی چیزی در آن ملک خود مگر نظر میکند در آن همه و بدرستی فرشتگان می درآیند در او

۴۴۳

فی قصوره من کل باب بالسلام والهدایا من عند رب العلمین لیس
در کوشکهاے او از ہر درے بسلام و تحفہا از نزد پروردگار عالمیان نیست

منهم ملک الا ومعه من الهدایا ما لیس مع الآخر کل یوم فی النهار تسلم
از ایشان ہیچ فرشتہ مگر با اوست از تحفہا چیزے کہ نیست با دیگرے ہر روز وقت پگاہ سلام میکنند

علیه الملئکة معها الهدایا وتصدیق ذلک فی کتاب الله عز وجل
بروی فرشتگان با آن تحفہا و راست کنندہ این سخن مذکور ہست در کتاب خدا تعالی

یقول والملئکة یدخلون علیهم من کل باب سلم علیکم بما صبرتم
فرموده و فرشتگان می درآیند بر ایشان از ہر در میگویند سلام ہست بر شما بر مقابلہ صبر کردید

فنعم عقبی الدار وقال تعالی ولهم رزقهم فیها بکرة وعشیا وکان یقول
پس نیک ہست سرای آخرت. و فرمود خدا تعالی و مر ایشان راست رزق ایشان پگاه و شبانگاه و بوده ست

صلی الله علیه ان هذا الرجل یسمیه اهل الجنة المسکین لفضل منازلهم علی
پیغمبر میگفت بدرستی این مرد را می نامند اہل بہشت مسکین از جہت فضیلت منزلہاے ایشان بر

منزله وان لهذا المسکین ثمانین الف خادم فی طعامه اذا اشتهی
منزل او و بدرستی این مسکین را ہشتاد ہزار خدمتگار ہست در طعام او وقتی کہ آرزو میکند

الطعام نصبوا له مائدة من موائدها من یاقوتة حمراء ممنطقة
طعام را برپا میکنند مر او را خوانے از خوانها از یاقوت سرخ کہ مرصع کردہ شدہ

من یاقوتة صفراء محفوفة بالدر والیاقوت والزبرجد وقوائمها
میانش بیاقوت زرد و دائرہ شدہ ست بمروارید و بیاقوت و زبرجد و پایہاے او

من لؤلؤ حافتها عشرون میلا قال فیوضع له علیها من الطعام
از مروارید کہ جانب او بیست میل گرده ست فرمود پیغمبر پس نهاده میشود او را بران خوان از طعام

سبعون لونا ویقوم بین یدیه ثمانون خادما مع کل خادم منهم
ہفتاد رنگ و می ایستد پیش او ہشتاد خدمتگار با ہر خدمتگار از ایشان

صحفة فیها طعام وکأس فیه شراب فی کل صحفة من الطعام ما
کاسہ ست کہ در آن طعام ست و کاسہ ست کہ در آن شراب ست در ہر کاسہ از طعام چیزے ست

لیس فی الاخری وفی کل کأس شربة ما لیس فی الاخری یجد طعم اولها
کہ نیست در دیگرے و در ہر کاسہ شربتے ست کہ نیست در دیگرے می یابد مزہ اول طعام

کطعم آخرها ویجد لذة آخرها کلذة اولها یشبه بعضه بعضا و
ہمچو آخر آن و می یابد لذت آخر او ہمچو اول او مانند ست بعضی آن بعضی را و

لیس منها لون الا وهو یصیب مثله ولیس له خادم الا ویعطی
نیست از آن ہیچ رنگے از رنگها میرسد و ہیچ خورد از آن و نیست ہیچ خادمے مگر داده میشود

حَظَّهُ مِنْ ذٰلِكَ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ اِذَا رُفِعَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَكَانَ يَقُوْلُ

بهره او از آن خوردنی و نوشیدنی وقتیکه برداشته شود از پیش او و بود که میگفت پیغمبر

النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِنَّ اَهْلَ الدَّرَجَةِ الْعُلْيَا يَزُوْرُوْنَهُ وَلَا يَزُوْرُهُمْ وَلَ

صلی الله علیه وسلم که بدرستی اهل مرتبه بلند زیارت میکنند او را و زیارت نمیکند ایشانرا

اَهْلَ الدَّرَجَةِ الْعُلْيَا لَيَسْعٰى عَلٰى كُلِّ رَجُلٍ ثَمَانُمِائَةِ اَلْفِ خَادِمٍ بِيَدِ

اهل مرتبه بلند هر آینه خدمت میکند بر هر مردی از ایشان هشتصد هزار خدمتگار و بدست

كُلِّ خَادِمٍ مِنْهُمْ صَحْفَةٌ فِيْهَا طَعَامٌ لَيْسَ فِي الْاُخْرٰى وَلَيْسَ مِنْهَا لَوْنٌ

هر خدمتگار از ایشان کاسه طعام است که نیست در کاسه دیگر و نیست از آن هیچ رنگی

اِلَّا وَهُوَ يُصِيْبُ مِنْهُ وَلَيْسَ مِنْهُمْ خَادِمٌ اِلَّا وَيُعْطِيْ حَظَّهُ مِنْ ذٰلِكَ

مگر آن شخص میرسد از آن لون و نیست از ایشان خادمی مگر داده شده است بهره خود از آن

الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ اِذَا رُفِعَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمَا مِنْهُمْ مِنْ اَحَدٍ اِلَّا وَلَهُ

خوردنی و نوشیدنی وقتیکه برداشته میشود از پیش او و نیست از ایشان هیچ یکی مگر او راست

اِثْنَتَانِ وَسَبْعُوْنَ زَوْجَةً مِنَ الْحُوْرِ الْعِيْنِ وَاٰدَمِيَّتَانِ لِكُلِّ زَوْجَةٍ

هفتاد و دو زن از حور عین و دو زن آدمی مر هر زنی را

مِنْهُنَّ قَصْرٌ مِنْ يَاقُوْتَةٍ خَضْرَاءَ مُمَنْطَقَةٍ بِحَمْرَاءَ فِيْهَا سَبْعُوْنَ

از آن زنان کوشکی است از یاقوت سبز که مرصع کرده شده است میانه بیاقوت سرخ در آن کوشک

اَلْفَ مِصْرَاعٍ لِكُلِّ مِصْرَاعٍ قُبَّةٌ مِنْ لُؤْلُؤَةٍ وَلَيْسَ مِنْهَا زَوْجَةٌ اِلَّا

هزار تخته در است مر هر تخته در را خرگاهی است از مروارید و نیست از ایشان هیچ زنی مگر

وَعَلَيْهَا سَبْعُوْنَ اَلْفَ حُلَّةٍ فِيْ كُلِّ حُلَّةٍ سَبْعُوْنَ اَلْفَ لَوْنٍ لَيْسَ

بر آن هفتاد هزار حله است در هر حله هفتاد هزار رنگ است نیست

مِنْهَا حُلَّةٌ تُشْبِهُ الْاُخْرٰى وَلَيْسَ مِنْهُنَّ زَوْجَةٌ اِلَّا بَيْنَ يَدَيْهَا اَلْفُ

از آن حله مانند دیگری و نیست از ایشان هیچ زنی مگر پیش او هزار

جَارِيَةٍ قِيَامٍ لِحَوَائِجِهَا وَسَبْعُوْنَ اَلْفَ جَارِيَةٍ لِمَجْلِسِهَا وَمَا مِنْهُنَّ

داه ایستاده است مر هر حاجت او را و هفتاد هزار داه از برای مجلس او و نیست هیچ

جَارِيَةٌ اِلَّا وَقَدْ اَشْغَلَتْهَا فِيْ حَاجَتِهَا اِذَا قُرِّبَ اِلَيْهَا الطَّعَامُ

خدمتگاری مگر تحقیق مشغول است از آن در حاجت خود پس وقتیکه نزدیک میشود بسوی آن زن طعام

قَامَ بَيْنَ يَدَيْهَا سَبْعُوْنَ اَلْفَ جَارِيَةٍ كُلُّ جَارِيَةٍ مِنْهُنَّ بِيَدِهَا

ایستاده است پیش او هفتاد هزار داه هر داهی از ایشان در دست او

صَحْفَةٌ فِيْهَا مِنَ الطَّعَامِ وَكَاْسٌ مِنَ الشَّرَابِ فِيْهَا مِنَ الطَّعَامِ وَ

کاسه است در آن از طعام است و کاسه است از شراب در آن از خوردنی و

والشراب ما ليس في الآخرة وكان يقول صلى الله عليه وسلم يشتاق الرجل إلى

و نوشیدنے کہ نیست در دیگرسرے و بود پیغمبر کہ مے آرزومند میشود مرد بسوے

أخ له كان يحبه في الله عز وجل في الدنيا فيقول يا ليت شعري ما

برادر یکہ دوست میداشت اورا در محبت خداے تعالے عز وجل در دنیا پس میگوید ای کاشکے دانش میبود مرا کہ چہ

فعل أخي فلان شفقة عليه أن يكون قد هلك فيطلع الله عز

کرد برادر من فلان از جہت ترسیدن بروے از آن کہ ہلاک شدہ باشد پس آگاہ میشود خداے

وجل على ما في قلبه فيوحي إلى الملائكة أن سيروا بعبدي هذا إلى

عز وجل بر چیزے کہ در دل وے است پس وحی میکند خداے بسوے فرشتگان اینکہ سیر کنید بہ بندہ من این بسوے

أخيه فيأتيه الملك بنجيبة عليها رحالها من مياثر النور قال

برادر او پس می آید اورا فرشتہ بناقہ برگزیدہ کہ بر پشت پالان از نمدہاے نور گفت پیغمبر

فيسلم عليه فيرد عليه السلام ويقول له قم فاركب وانطلق

پس سلام میگوید بروی فرشتہ پس باز مید بر آن مرد سلام بر آن فرشتہ پس میگوید مر اورا برخیز پس سوار شو و روان

إلى أخيه قال فيركب عليها فيسير في الجنة مسيرة ألف عام

بسوے برادر خود فرمود پس سوار میشود بر آن شتر پس سیر میکند در بہشت راہ ہزار سال

أسرع من أحدكم إذا ركب نجيبة فسار عليها فرسخا قال فلا يكون

شتاب تر از یکے شما وقتیکہ سوار میشود بناقہ خود و سیر میکند بر آن شتر یک فرسخ و گفت پس نباشد

شيء حتى يبلغ منزل أخيه قال فيسلم عليه فيرد عليه السلام و

چیزے تا آنکہ میرسد جاے برادر خود پس سلام میدہد بر برادر پس باز مید بروے سلام و

يرحب به قال فيقول أين كنت يا أخي لقد كنت أشفقت عليك

مرحبا گوید باو گفت پیغمبر پس میگوید آمدہ براو را کجا بودے تو ای برادر من ہر آئینہ بودہ ام ترسیدم بر تو

قال فيعتنق كل واحد منهما صاحبه ثم يقولان الحمد لله الذي

گفت پیغمبر پس کنار میگیرند ہر یکے از ایشان برادر خود را بعد ازاں میگویند حمد است مر خداے را

جمع بيننا فيحمدان الله عز وجل بأحسن أصوات سمعها أحد من

کہ جمع کرد میان ما پس حمد میگویند خداے عز وجل را بہ نیکوترین آواز کہ شنیدہ است آنرا یکے از

الناس قال فيقول الله عز وجل لهما عند ذلك يا عبدي ليس هذا

مردم و فرمود پس میگوید خداے عز وجل مر آن دو مرد را وقت ستایش ای بندہای من نیست این

حين عمل ولكن هذا حين نحية ومسألة فاسألاني أعطكما ما

وقت بندگے لیکن این وقت دعا و خواہش است پس بطلبید تا دہم شما را چیزے کہ

شئتما فيقولان يا رب اجمع بيننا في هذه الدرجة قال فيجعل

میخواہید شما پس میگویند ای پروردگار ما جمع کن میان ما در این درجہ فرمود پس میگرداند

۴۴۵

الله عز وجل تلك الدرجة مجلستهما في خيمة محفوفة بالدر

خدا تعالى آن درجه را نشستگاه ایشان در یک خیمه که گرد کرده شده است بمروارید

والياقوت ولازواجهما منزل سوى ذلك قال فيتزاورون ويأكلون

یاقوت و مر زنان ایشان را جایی است جز آن گفت پس بینوشند و میخورند

ويتمتعون وكان يقول صلى الله عليه وسلم ان الرجل منهم ليأخذ لقمة

و کامرانی میکنند و بوده است میگفت پیغمبر صلعم بدرستی مردی از ایشان هر آینه میگیرد نواله را

فيجعلها في فيه ثم يخطر بباله طعام اخر فيتحول تلك اللقمة

پس میگرداند در دهن خود پس میگذرد در دل او طعامی دیگر پس میگردد آن نواله را

الى الذي تمنى قيل يا رسول الله ما ارض الجنة قال ارضها رخامة

بسوی آن طعام که آرزو کرده بود گفته شد ای پیغمبر خدا چیست زمین بهشت فرمود پیغمبر صلعم زمین آن سنگ سفید

من فضة ملساء وترابها مسك وتلالها زعفران وحيطانها در

از نقره هموار کرده شده است و خاک او مشک است و پشتهای او زعفران است و دیوارهای او

وياقوت وذهب وفضة يرى ظاهرها من باطنها وباطنها

و یاقوت است و زر و نقره است دیده میشود بیرون او از درون او و درون او

من ظاهرها وليس في الجنة قصر الا يرى ظاهره من باطنه وباطنه

از بیرون او و نیست در بهشت هیچ کوشک مگر دیده میشود بیرون او از درون او و درون او

من ظاهره وليس في الجنة رجل الا وهو يلبس ازارا ورداء وحللا

از بیرون او و نیست در بهشت مردی مگر او میپوشد جامه پائین و چادر بالا و حلهها

غير مقطعة وغير مخيطة وليس منهم رجل الا وهو يلبس تاجا

نابریده و نادوخته و نیست از اهل بهشت هیچ مردی مگر او میپوشد تاجی

من لؤلؤ محفوفا بالدر والياقوت والزبرجد له ضفيرتان من

از مروارید که گرد کرده شده است بدر و یاقوت و زبرجد مر او را دو گیسو است از

الذهب في عنقه طوق من ذهب محفوف بالدر والياقوت الاخضر

از زر در گردن او طوقی از زر که گرد کرده شده است بدر و یاقوت سبز

وفي يد كل رجل منهم ثلثة اسورة سوار من ذهب وسوار من فضة

و در دست هر مردی از ایشان سه دست برنجن است یک دست برنجن از زر و یک دست برنجن از نقره

وسوار من لؤلؤ تحت تيجانهم اكاليل من در وياقوت وعلى حللهم

و یک دست برنجن از مروارید زیر تاجهای ایشان افسرهاست از در و یاقوت و بر آن حلهای ایشان

تلك يلبسون السندس على السندس الاستبرق والحرير الاخضر

که میپوشند دیباج تنک و بر آن میپوشند دیباج ستبر و ابریشم سبز

مُتَّكِئِينَ عَلَى فُرُشٍ بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ وَظَوَاهِرُهَا الْعَبْقَرِيَّةُ

تکیه کنندگان اند بر فرش که استر آن از دیبا تنک است و ابره او منقش

الْحِسَانُ أَسِرَّتُهَا مِنْ يَاقُوتٍ أَحْمَرَ وَقَوَائِمُهَا اللُّؤْلُؤُ عَلَى كُلِّ سَرِيرٍ

نیکو تخت‌های آن فرش از یاقوت سرخ و پایهای او از مروارید بر هر سریر

مِنْهَا أَلْفُ مِثَالٍ لِكُلِّ مِثَالٍ سَبْعُونَ لَوْنًا لَيْسَ مِنْهَا مِثَالٌ

از آن هزار فراش است مر هر فراش را هفتاد رنگ است نیست از ایشان فراشهای

يُشْبِهُ الْآخَرَ بَيْنَ يَدَيْ كُلِّ سَرِيرٍ مِنْهَا سَبْعُونَ أَلْفَ زَرْبِيَّةٍ

مانند دیگری پیش هر سریر از آن سریرها هفتاد هزار بساط است

لِكُلِّ زَرْبِيَّةٍ سَبْعُونَ لَوْنًا لَيْسَ مِنْهَا زَرْبِيَّةٌ يُشْبِهُ صَاحِبَتَهَا

مر هر بساط را هفتاد رنگ نیست از ایشان هیچ بساطی بر رنگ یار خود

عَنْ يَمِينِ كُلِّ سَرِيرٍ مِنْهَا سَبْعُونَ أَلْفَ كُرْسِيٍّ وَعَنْ شِمَالِهَا مِثْلُ

از راست هر سریر از آن‌ها هفتاد هزار مسند است و چپ او هم چنین است

ذَٰلِكَ لَيْسَ مِنْهَا كُرْسِيٌّ يُشْبِهُ آخَرَ وَكَانَ يَقُولُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ أَهْلَ

نیست از آن مسندها هیچ مسندی مانند دیگری و بوده است که میگفت پیغمبر به درستی اهل

الْجَنَّةِ أَجْمَعِينَ أَعْلَاهُمْ وَأَسْفَلُهُمْ عَلَى طُولِ آدَمَ وَطُولُ آدَمَ سِتُّونَ

بهشت همه بلندان ایشان و پستان ایشان بر درازی آدم باشند و درازی آدم هفتاد

ذِرَاعًا شَبَابًا جُرْدًا مُرْدًا مُكَحَّلِينَ مُحَمَّمِينَ هُمْ وَنِسَاؤُهُمْ عَلَى قَدْرٍ

گز بود جوانان بی‌موی بی‌ریش سیاه چشم سخت سیاه باشند موی ایشان و اندازه شده

وَاحِدٍ قَالَ فَكُلَّمَا نَفْعَلُ ذَٰلِكَ بِهِمْ نَادَى مُنَادٍ فِي الْجَنَّةِ فَيَسْمَعُ صَوْتَ

گفت پس هرگاه که کرده شد این کار با ایشان فریاد کند فریاد کننده در بهشت پس بشنود آواز او را

أَعْلَاهُمْ وَأَدْنَاهُمْ وَأَقْصَاهُمْ فَيَقُولُ يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ أَرَضِيتُمْ

بلندان ایشان و نزدیکان ایشان و دوران ایشان پس میگوید ای اهل بهشت آیا راضی شدید

مَنَازِلَكُمْ فَيَقُولُونَ بِأَجْمَعِهِمْ نَعَمْ وَاللهِ لَقَدْ أَنْزَلَنَا رَبُّنَا مَنْزِلَ

منزلهای خود پس میگویند همه ایشان آری سوگند خدا هر آینه تحقیق فرود آورد ما را پروردگار ما جای

الْكَرَامَةِ لَا نَبْغِي عَنْهَا حِوَلًا وَلَا بِهَا بَدَلًا رَضِينَا بِرَبِّنَا جَارًا

فرود آمدن بزرگی نمیخواهیم از وی گردش را و نه به آن عوض را راضی شدیم پروردگار خود را همسایه

اللَّهُمَّ رَبَّنَا فَإِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيَكَ فَأَجَبْنَاهُ الْقَوْلَ الصَّادِقَ اللَّهُمَّ

ای بار خدا پروردگار ما پس به درستی ما شنیدیم ندا کننده را او را اجابت کردیم او را گفتن راست ای بار خدا

رَبَّنَا فَإِنَّا اشْتَهَيْنَا النَّظَرَ إِلَى وَجْهِكَ فَأَرِنَاهُ فَإِنَّهُ أَفْضَلُ ثَوَابِنَا

پروردگار ما آرزو داریم دیدن روی تو پس بنما ما را به درستی آن دیدن بهترین ثواب ما

عِنْدَكَ قَالَ فَأْمُرُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ عِنْدَ ذٰلِكَ بِالْجَنَّةِ الَّتِي فِيهَا مَنْزِلُهُ
نزدیک تو گفت پیغمبر پس فرماید خدای عز و جل نزد آن بهشتی که در آن منزل اوست
وَمَجْلِسُهُ وَاسْمُهَا دَارُ السَّلَامِ خُذِي زِينَتَكِ وَتَزَيَّنِي وَاسْتَعِدِّي
و جای نشست او و نام او جای سلامتی است بگیر آرایش خود را و زینت کن خود را و آماده شو
لِزِيَارَةِ عِبَادِي فَاسْمَعَتْ لِرَبِّهَا وَأَطَاعَتْهُ قَبْلَ أَنْ تَنْقَضِيَ الْكَلِمَةُ
برای زیارت بندهای من پس بشنود امر پروردگار خود را و فرمان بردار کند او را پیش از تمام
وَأَخَذَتْ زِينَتَهَا وَاسْتَعَدَّتْ لِزُوَّارِ اللّٰهِ تَعَالَى فَيَأْمُرُ اللّٰهُ تَعَالَى
و گرفت آن دار السلام زینت خود را و طیار شد مر زیارت کننده خدا تعالی را پس فرماید خدای تعالی
مَلَكًا مِنَ الْمَلٰئِكَةِ أَنِ ادْعُ عِبَادِي إِلَى زِيَارَتِي قَالَ فَيَخْرُجُ ذٰلِكَ
فرشته را از فرشتگان اینکه بخوان بندهای مرا بسوی زیارت من فرمود پس بیرون آید آن
الْمَلَكُ مِنْ عِنْدِ الرَّحْمٰنِ فَيُنَادِي بِأَعْلَى صَوْتِهِ بِصَوْتٍ لَهُ لَذِيذٍ
فرشته از نزد خدای عز و جل پس فریاد میکند با واز بلند خود به آوازی که مر او راست لذیذ
مَمْدُودٍ يَقُولُ يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ يَا أَوْلِيَاءَ اللّٰهِ زُورُوا رَبَّكُمْ قَالَ فَيَسْمَعُ
دراز میگوید ای اهل بهشت ای دوستان خدا زیارت کنید پروردگار خود فرمود پس
صَوْتَهُ أَعْلَاهُمْ وَأَسْفَلُهُمْ فَيَرْكَبُونَ عَلَى النُّوقِ وَالْبَرَاذِينِ بِأَجْمَعِهِمْ
آواز او را بلندان ایشان و پستان ایشان پس سوار میشوند بر شتران و اسپان ترکی همه ایشان
فَيَسِيرُونَ فِي ظِلٍّ إِلَى جَنْبِ تِلَالٍ مِنْ مِسْكٍ أَبْيَضَ وَزَعْفَرَانٍ
پس سیر میکنند در سایه بسوی پهلو پشتهها از مشک سفید و زعفران
أَصْفَرَ فَيُسَلِّمُونَ عِنْدَ الْبَابِ وَتَسْلِيمُهُمْ أَنْ يَقُولُوا السَّلَامُ
زرد پس سلام میدهند نزدیک در و سلام گفتن ایشان اینست که میگویند سلام باد
عَلَيْنَا مِنْ رَبِّنَا فَيَسْتَأْذِنُونَ فَيُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَتَعَمَّدُونَ فَيَدْخُلُونَ
بر ما از پروردگار ما پس دستوری میخواهند پس دستوری داده میشوند مر ایشان را پس قصد
الْبَابَ فَتَهُبُّ رِيحٌ مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ اسْمُهَا الْمُثِيرَةُ فَتَنْسِفُ
در را پس میوزد بادی از زیر عرش نام او مثیره است پس پراگنده کند
تِلَالَ الْمِسْكِ وَالزَّعْفَرَانِ فَتَغْبَرُ فِي جُيُوبِهِمْ وَرُؤُسِهِمْ وَثِيَابِهِمْ
از هم پشتهای مشک و زعفران پس میرود گریبانهای ایشان و سرهای ایشان و جامهای
فَيَدْخُلُونَ وَيَنْظُرُونَ إِلَى عَرْشِ رَبِّهِمْ وَكُرْسِيِّهِ نُورًا يَتَلَأْلَأُ عَلَيْهِمْ
پس درآیند و می‌بینند بسوی عرش پروردگار خود و کرسی او نوری را که می‌درخشد بر ایشان
مِنْ غَيْرِ أَنْ يَتَجَلَّى لَهُمْ فَيَقُولُونَ سُبْحَانَكَ رَبَّنَا قُدُّوسٌ رَبَّ
از غیر اینکه تجلی کند خدای تعالی مر ایشان را پس میگویند پاکیست ترا ای پروردگار ما پاکست پروردگار

الملٰئكة والروح تباركت وتعاليت اَرِنا ننظر الى وجهك قا

فرشتگان وروح بزرگ است ترا پروردگار ما و بلند است ترا بنما مرا ببینیم بسوی روی تو فرمود

فيأمر الله عز وجل الحجب التي من نور ان اعتزلي فلا يزال يرتفع

پس امر میکند خدای تعالی پردهای را که از نور اند اینکه دور شوید پس همیشه دور میشود

حجاب وراء حجاب حتى يرتفع سبعون حجابا كل حجاب هو

پرده پس پرده تا اینکه برداشته میشود هفتاد پرده هر پرده سخت تر

اشد نورا من الذي يليه سبعين ضعفا فيتجلى لهم رب العزة

است از روی نور از آنچه متصل است باو هفتاد چند آن پس تجلی میکند مر ایشان را پروردگار

عز وجل فيخرون له سجدا ما شاء الله يقولون وهم ساجدون

پس می افتند مر او را سجده کنان مدتی که خواسته است خدا تعالی میگویند حال آنکه سجده کننده اند

سبحانك لك الحمد والتسبيح ابدا انجيتنا من النار وادخلت

پاکی است ترا مر تراست همه ستایش و التسبیح همیشه رهانیدی ما را از آتش دوزخ و درآوردی ما را

الجنة نعم الدار رضينا عنك الرضاء كله فارض عنا فيقول

در بهشت پس نیکو سرا است پس راضی شدیم از تو بهمه رضا پس راضی شو از ما پس میگوید خدا

تبارك وتعالى قد رضيت عنكم الرضاء كله وليس هذا اوان

بزرگ و بلند تحقیق راضی شدم از شما راضی شدن همه و نیست این هنگام

عمل ولكن هذا حين نضرة ونعيم فاسئلوني اعطكم وتمنوا

عمل و لیکن این هنگام تازگی و نعمت است پس بخواهید از من بدهم شما را و آرزو کنید بر من

علي ازدكم قال فيتمنون من غير ان يتكلموا فيتمنون ان

زیاده کنم شما را فرمود پس آرزو میکنند در دل بغیر اینکه سخن گویند پس تمنا میکنند اینکه

يديم لهم ما اعطاهم فيقول تعالى اني مديم لكم ما اعطيتكم

همیشه دارد مر ایشان را چیزی که داده است ایشان را پس میگوید خداوند تعالی بدرستی که من همیشه دارنده ام شما را

ومزيدكم مثله قال فيرفعون رؤسهم بالتكبير ولا يستطيعون

و زیادت کننده ام شما را مانند آن فرمود پس بر میدارند سرهای خود را بگفتن تکبیر و نتوانند

ان يرفعوا ابصارهم الى ربهم عز وجل من شدة نور رب العزة

اینکه بردارند چشمهای خود بسوی پروردگار خود بسبب زیادتی نور رب العزت

وذلك المجلس يسمى شرقي قبة عرش رب العلمين فيقول لهم رب

و آن مجلس نامیده میشود جانب شرق قبه عرش پروردگار عالمیان پس میگوید ایشان را پروردگار

العزة مرحبا يا عبادي وجيراني واصفيائي واحبائي و

خوشی باد شما را ای بندگان من و همسایگان من و برگزیدگان من و دوستان من و

۴۴۹

أوليائي وخيرتي من خلقي وأهل طاعتي قال فإذا بين يدي

دوستان من و برگزیدگان من از خلق من و اهل طاعت من گفت پس ناگهان پیش

عرش رب العزة منابر من نور ومن دون تلك المنابر كراسي من

عرش پروردگار منبرهاست از نور و نزدیک آن منبرها صندلیهاست از

نور ومن دون تلك الكراسي الفرش ودون الفرش النمارق ودون

نور و نزدیک آن صندلیها فرشهاست و نزدیک فرشها بالینهاست و نزدیک

النمارق الزرابي قال فيقول لهم رب العزة هلم اجلسوا على كرامتكم

بالینها بساطهاست گفت پس میگوید ایشان را پروردگار بزرگی بیایید بنشینید بر بزرگیهای خویش

فيتقدم الرسل فيجلسون على تلك المنابر ويتقدم الأنبياء فيجلسون

پس پیش میشوند پیغمبران پس بنشینند بر آن منبرها و پیش می آیند پیغمبران و می نشینند

على تلك الكراسي ويتقدم الصالحون فيجلسون على تلك الزرابي

بر آن صندلیها و پیش میشوند نیکوکاران و می نشینند بر آن بساطها

قال فتوضع لهم موائد من نور على كل مائدة سبعون لونا

گفت پس نهاده میشود مر ایشان را خوانچها از نور بر هر مائده هفتاد رنگ

مكللة باللؤلؤ والياقوت قال فيقول رب العزة لحفدته

آراسته کرده شده است بمروارید و یاقوت گفت پس میگوید پروردگار بزرگی مر خدمتگاران خود را

أطعموهم فيوضع لهم على كل مائدة سبعون ألف صحفة من

طعام دهید ایشان را پس نهاده میشود مر ایشان را بر هر خوانچه هفتاد هزار پیاله از

در وياقوت وفي كل صحفة سبعون لونا من الطعام قال فيقول

مروارید و یاقوت و در هر کاسه هفتاد رنگ است از طعام گفت پس میگوید

عز وجل كلوا يا عبادي قال فيأكلون ما شاء الله من ذلك قال

پروردگار بخورید ای بندهای من گفت پس میخورند تا هرچه خواسته پروردگار از این طعام گفت

فيقول بعضهم لبعض إن طعامنا اليوم الذي عند أهلنا

پس میگوید بعضی از ایشان مر بعض را بدرستی طعام ما

عند هذا حلم قال فيقول رب العزة لحفدته اسقوا عبادي

نزد این طعام ما خیال و خواب است گفت پس میگوید پروردگار مر خدمتگاران خود را بنوشانید بندهای مرا

قال فيأتونهم بشراب فيشربون منه فيقول بعضهم لبعض إن

گفت پس می آرند ایشان را شراب پس مینوشند از این پس میگوید بعضی از ایشان مر بعض دیگر را بدرستی

شرابنا عند هذا الشراب حلم قال فيقول رب العزة لحفدته

شراب ما نزد این شراب خیال و خواب است گفت پس میگوید پروردگار مر خدمتگاران خود را

أطعمتموهم وسقيتموهم فكهوهم الآن قال فيأتون بفاكهة

طعام دادید شما ایشانرا وشراب دادید پس میوه دهید ایشانرا اکنون گفت پس می آرند میوه را

فيأكلون منها فيقول بعضهم لبعض لقد فاكهتنا عند هذه

پس میخورند ازان پس میگوید بعض ایشان مر بعض را که میوه داد ما را نزد این میوه

حلم قال فيقول رب العزة سبحانه أطعمتموهم وفكهتموهم

خیال وخواب ست گفت پس میگوید پروردگار بزرگی طعام دادید ایشانرا میوه دادید ایشانرا

وسقيتموهم اكسوهم وحلوهم قال فيأتونهم بكسوة و

وشراب دادید ایشانرا لباس پوشانید ایشانرا وزیور دهید ایشانرا گفت پس می آرند لباس و

حلية يكسونها فيقول بعضهم لبعض لقد كسوتنا وحليتنا

زیور می پوشانند ایشانرا پس میگوید بعض ایشان مر بعض را که لباس داد ما را و زیور داد ما را

عند هذه حلم قال فبينما هم جلوس على كراسيهم بعث الله عز

نزد این خیال وخواب ست گفت درمیان اوقات که ایشان نشسته اند بر صندلیهای خود می فرستد خدا عز

وجل عليهم ريحا من تحت العرش تسمى المثيرة فتأتيهم بمسك

وجل برایشان بادی از زیر عرش که نامیده میشود مثیره پس می آرد آن باد ایشانرا مشک

وكافور من تحت العرش أشد بياضا من الثلج فتغبر ثيابهم و

و کافور از زیر عرش سخت تر در سفیدی از برف پس غبار آلود میکند جامهای ایشان و

رؤوسهم وجيوبهم فتطيبهم لو رفع منهم الموائد مع ما عليها

سرهای ایشان و گریبانهای ایشان پس خوشبو میکند ایشانرا اگر برداشته شود از ایشان خوانها با چیزی که بر آن

من الطعام قال عليه السلام فيقول لهم رب العزة سلوني الآن

از طعام گفت پیغمبر عم پس میگوید مر ایشانرا پروردگار بزرگی طلب کنید از من اکنون

أعطيكم وتمنوا علي أزدكم قال فيقولون بأجمعهم اللهم ربنا

بدهم شمارا وآرزو کنید بر من زیاده کنم شمارا گفت پیغمبر پس میگویند همه ایشان ای بار خدا پروردگار ما

فإنا نسألك رضاك عنا فيقول عز وجل إني قد رضيت

پس ما میخواهیم از تو رضای تو پس میگوید خدای عز وجل بدرستی من تحقیق راضی شدم

يا عبادي عنكم قال فيخرون له سجدا بالتسبيح والتكبير فيقول

ای بندهای من از شما گفت پیغمبر پس می افتند مر او را سجده کنان با تسبیح و تکبیر گفت پس میگوید

رب العزة يا عبادي ارفعوا رؤوسكم ليس هذا حين عمل هذا حين

پروردگار بزرگی ای بندگان من بردارید سرهای خود را نیست اینوقت عمل این وقت انعام

نضرة ونعيم قال فيرفعون رؤوسهم ووجوههم مشرقة من

سرور ست ونعمت گفت پیغمبر عم پس می بردارند سرهای خود را وحال آنکه روهای ایشان درخشنده ست از

نُورِ رَبِّهِمْ قَالَ فَيَقُولُ رَبُّ الْعِزَّةِ عَزَّ وَجَلَّ انْصَرِفُوا إِلَى مَنَازِلِكُمْ

نور پروردگار ایشان لعنت پیغمبر ۳ پس میگوید پروردگار بزرگ عز و جل برگردید بسوی جاهای خود

قَالَ فَيَخْرُجُونَ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِمْ ثُمَّ يَلْقَاهُمْ غِلْمَانُهُمْ بِدَوَابِّهِمْ قَالَ

پس می برآیند از نزدیک پروردگار خود پس ملاقی میشود ایشان را غلامان با چهارپایان ایشان گفت ۳

فَيَرْكَبُونَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ عَلَى نَاقَتِهِ أَوْ بِرْذَوْنِهِ وَيَرْكَبُ مَعَهُ سَبْعُونَ

پس سوار شوند هر یکی از ایشان بر شتر خود یا اسپ ترکی خود و سوار میشود با او هفتاد

أَلْفَ غُلَامٍ عَلَى مِثْلِ الَّذِي يَرْكَبُ فَيَسِيرُ مَنْ شَاءَ مِنْهُمْ بِالسَّوَادِ

هزار غلام بر مانند مرکبی که خود سوار میشود بر و پس سیر میکنند هر که میخواهد از آن غلامان بشاه

إِلَى دَارِهِ ثُمَّ يَسِيرُ مَعَهُ سَائِرُهُمْ حَتَّى يَقْدَمَ الْقَصْرَ الَّذِي يُرِيدُ قَالَ

بسوی سرای او پس سیر میکنند با او باقی آن غلامان تا آنکه می آید بسوی کوشکی خود که میخواهد آنرا گفت ۳

فَإِذَا جَاءَ قَصْرَهُ فَدَخَلَ عَلَى زَوْجَتِهِ فَقَامَتْ إِلَيْهِ فَرَحَّبَتْ بِهِ وَقَالَتْ

پس وقتیکه بیاید بسوی کوشکی خود و درآید بر زن خود پس بر خیزد بجهت آن زن بسوی او و مرحبا گوید با و

لَهُ حِبِّي يَا حِبِّي جِئْتَنِي بِحُسْنٍ وَنُورٍ وَجَمَالٍ وَكِسْوَةٍ وَرِيحٍ وَ

آن زن آمرزد با آمدی مرا دوست من و آمدی تو مرا بخوبی و نور و آرایش و پوشش و بوی خوش و

حِلْيَةٍ لَمْ أُفَارِقْكَ عَلَيْهَا قَالَ فَيُنَادِي مَلَكٌ مِنْ عِنْدِ الرَّحْمٰنِ عَزَّ

زیور جدا نشده بودم من از تو بدان چیزها گفت ۳ پس ندا کند فرشته از نزد خدای

وَجَلَّ بِصَوْتٍ عَالٍ فَيَقُولُ يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ كَذٰلِكَ أَنْتُمْ أَبَدًا يُجَدَّدُ

باواز نیک بلند پس میگوید ای اهل بهشت همچنین هستید شما همیشه تازه کرده میشود

لَكُمُ النَّعِيمُ قَالَ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَلَامٌ

مر شما را نعمت و فرشتگان می درآیند بر ایشان از هر در که میگویند سلامتی باد

عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ إِنَّ رَبَّكُمْ يَقْرَأُ عَلَيْكُمُ السَّلَامَ

بر شما از هر عیب و نقصان بسبب چیزی که رنج برده اید شما پس نیکوست سرای آخرت بدرستی پروردگار شما خوانده ۳

وَمَعَهُمْ مِنَ الْأَطْعِمَةِ وَالْأَشْرِبَةِ وَالْكِسْوَةِ وَالْحِلْيَةِ وَكَانَ يَقُولُ

و حال آنکه با ایشان از خوردنی و نوشیدنی و پوشیدنی و زیور و بوده است که میگفت ۳

صلى الله عليه إِنَّ فِي الْجَنَّةِ مِائَةَ دَرَجَةٍ مَا بَيْنَ كُلِّ دَرَجَتَيْنِ أَمْرٌ يَرَوْنَ

بدرستی در بهشت صد پایه ست میان هر دو پایه امریست که می بینند آن اهل

لَهُ الْفَضِيلَةَ وَالسُّؤْدَدَ فِيهَا جِبَالٌ مِنْ مِسْكٍ أَبْيَضَ وَزَعْفَرَانٍ

مر او را فضیلت و بزرگی و در آن بهشت کوههاست از مشک سفید و زعفران

أَصْفَرَ إِذَا أَكَلُوا طَعَامَهُمْ يَجُشُّوا أَطْيَبَ مِنَ الْمِسْكِ فَإِذَا شَرِبُوا

زرد و وقتیکه میخورند طعام را آروغ می آرند خوشبوتر از مشک و وقتیکه می نوشند

٤٥٢

كُلِّ شَجَرَةٍ سَبْعِينَ أَلْفَ نَوْعٍ مِنَ الثِّمَارِ وَلَيْسَ مِنْهَا لَوْنٌ عَلَى طَعْمِ

درخت هفتاد هزار گونه است از میوه‌ها نیست از آنها هیچ رنگی بر مزه

الآخَرِ إِذَا اشْتَهَى شَيْئًا مِنْ تِلْكَ الأَنْوَاعِ انْحَنَتْ لَهُ تِلْكَ الشُّعْبَةُ

دیگری چون آرزو کند چیزی را از آن رنگهای میوه خم شود مر او را آن شاخ

الَّتِي فِيهَا تِلْكَ الثَّمَرَةُ الَّتِي اشْتَهَى مِنْ مَسِيرَةِ خَمْسِمِائَةِ عَامٍ

که در آن میوه است که آرزو کرده بود آنرا از پانصد ساله راه

أَوْ مَسِيرَةِ خَمْسِينَ عَامًا أَوْ دُونَ ذَلِكَ حَتَّى يَأْخُذَهَا بِيَدِهِ إِنْ

یا پنج ساله راه یا کمتر از او تا آنکه بگیرد آنرا بدست خود اگر

شَاءَ فَإِنْ عَجَزَ أَنْ يَأْخُذَهَا بِيَدِهِ فَتَحَ فَاهُ فَدَخَلَتْ فِيهِ فَإِذَا

خواهد پس اگر عاجز شود از آنکه بگیرد آن میوه را بدست خود بگشاید دهان خود پس درآید درین

قُطِفَ عَنْهَا شَيْئًا أَحْدَثَ اللهُ مَكَانَهَا أَحْسَنَ مِنْهَا وَأَطْيَبَ

بریده شد از آن میوه چیزی پیدا کند خدای تعالی بجای او بهتر از او و خوشتر

فَإِذَا أَصَابَ مِنْهَا حَاجَتَهُ وَالتَقَى رَجَعَتِ الشُّعْبَةُ حَيْثُ كَانَتْ

پس وقتیکه برسد از او حاجت خود را و بسنده کرد میگردد شاخ بجایی که بوده است

وَمِنْهَا شَجَرَةٌ لَا تُثْمِرُ وَلَكِنْ فِيهَا أَكْمَامٌ فِيهَا حَرِيرٌ وَحُلَلٌ وَسُنْدُسٌ

و بعضی از آن درخت است که میوه نمیدهد ولکن در آن غوزها است که در آن حریر است و حله‌ها است و ابریشم

وَزُخْرُفٌ وَعَبْقَرِيٌّ وَمِنْهَا شَجَرَةٌ لَهَا أَكْمَامٌ فِيهَا الْمِسْكُ وَ

و ابریشم سطبر و عبقری است و بعضی از آنها درخت است که مر او را غوزها است که در آن مشک است و

الْكَافُورُ وَكَانَ يَقُولُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَهْلُ الْجَنَّةِ يَرَوْنَ رَبَّهُمْ كُلَّ يَوْمِ جُمُعَةٍ

کافور و بوده است میگفت ص که اهل بهشت زیارت میکنند پروردگار خود را هر روز جمعه

وَكَانَ يَقُولُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَوْ أَنَّ إِكْلِيلًا مِنَ الْجَنَّةِ دُلِّيَ مِنَ السَّمَاءِ

و بوده است میگفت پیغمبر ص اگر تاجی که از بهشت آویخته شود از آسمان

لَذَهَبَ بِضَوْءِ الشَّمْسِ وَكَانَ يَقُولُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ فِي الْجَنَّةِ قُصُورًا

البته ببرد روشنائی آفتاب را و بوده است پیغمبر ص که میگفت که در بهشت کوشکها است

فِي كُلِّ قَصْرٍ مِنْهَا أَرْبَعَةُ أَنْهَارٍ مَاءٌ مَعِينٌ وَلَبَنٌ مَعِينٌ وَخَمْرٌ

در هر کوشکی از آن چهار جوی است جوی آب چشمه دار و شیر چشمه دار و شراب

مَعِينٌ وَعَسَلٌ مَعِينٌ إِذَا شَرِبَ مِنْهُ شَيْئًا صَارَ خِتَامُهُ مِسْكًا

چشمه‌دار و شهد چشمه دار وقتیکه می‌آشامد چیزی از آنها میگردد آخر او مشک

وَلَا يَشْرَبُونَ مِنْهَا شَيْئًا حَتَّى يُمْزَجَ مِنْ عُيُونٍ فِي الْجَنَّةِ اسْمُ

و نمی‌آشامند از آنها چیزی را تا آنکه آمیخته شود از چشمه‌ها که در بهشت است نام یکی

۴۵۵

أَحَدُهَا الزَّنْجَبِيلُ وَالْأُخْرَى تَسْنِيمٌ وَالْأُخْرَى كَافُورٌ وَالتَّ

یکے از آن زنجبیل ست و نام دیگرے تسنیم و نام دیگرے کافور و اینکه

الْمُقَرَّبِينَ يَشْرَبُونَ مِنْهَا صِرْفًا وَكَانَ يَقُولُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ لَوْ أَنَّ

نزدیکان خدا هر آینه می‌نوشند از آن چشمها خالص و بود دست که میگفت پیغمبر اگر بدرستی

اللّٰهَ قَضَى بَيْنَهُمْ أَنَّهُمْ يَتَنَازَعُونَ الْكَأْسَ بَيْنَهُمْ مَا دَفَعُوهَا

خدا بتقدیر حکم میکرد درمیان ایشان که ایشان بکشند یکدیگر کاسه‌ها را نمی بر داشتند

مِنْ أَفْوَاهِهِمْ أَبَدًا وَكَانَ يَقُولُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ يَتَزَاوَرُونَ

از دهنهاے خود همیشه و بود که میگفت ص بدرستی اهل بهشت زیارت میکنند یکدیگر را

عَلَى مَسِيرَةِ مِائَةِ أَلْفِ عَامٍ أَوْ فَوْقَ ذٰلِكَ فَإِذَا رَجَعُوا مِنْ عِنْدِ

بر سه صد هزار ساله راه یا بالاتر از و پس وقتیکه باز میگردند از نزد

إِخْوَانِهِمْ فَلَهُمْ أَهْدَى إِلَى مَنَازِلِهِمْ مِنْ أَحَدِكُمْ إِلَى مَنْزِلِهِ وَكَانَ

برادران خود پس هر آینه ایشان براه راست تر گذ لبوے منزلهاے خود یکے از شما لبوے جاے خود

يَقُولُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ إِذَا زَارُوا رَبَّهُمْ عَزَّ وَجَلَّ وَأَرَادُوا

که میگفت ص بدرستی اهل بهشت وقتیکه زیارت میکنند پروردگار خود را عزوجل و میخواهند

الْاِنْصِرَافَ يُعْطَى كُلُّ رَجُلٍ مِنْهُمْ رُمَّانَةً خَضْرَاءَ فِيهَا سَبْعُونَ

بازگشتن را داده میشود هر مردے را از ایشان انار سبز در آن هفتاد

حَبَّةً لِكُلِّ حَبَّةٍ سَبْعُونَ لَوْنًا لَيْسَ مِنْهَا حَبَّةٌ عَلَى لَوْنِ الْأُخْرَى

دانه باشد هر دانه را هفتاد رنگ باشد نیست از آنها هیچ دانه برنگ دیگرے

فَإِذَا انْصَرَفُوا مِنْ عِنْدِ رَبِّهِمْ عَزَّ وَجَلَّ مَرُّوا فِي أَسْوَاقِ الْجَنَّةِ

پس وقتیکه باز میگردند از نزد پروردگار خود عزوجل میگذرند در بازارهاے بهشت

لَيْسَ فِيهَا بَيْعٌ وَلَا شِرَاءٌ وَفِيهَا مِنَ الْحُلِيِّ وَالْحُلَلِ وَالسُّنْدُسِ

نیست در آنها فروختن و خریدن و در آن بازارها هست از حلها و ابریشم تنک

وَالْإِسْتَبْرَقِ وَالْحَرِيرِ وَالزُّخْرُفِ وَالْعَبْقَرِيِّ مِنْ دُرٍّ وَيَاقُوتٍ

و ابریشم ستبر و حریر و زر اندود و منقش از مروارید و یاقوت

وَأَكَالِيلَ مُعَلَّقَةً فَيَأْخُذُونَ مِنْ تِلْكَ الْأَسْوَاقِ مِنْ هٰذِهِ

و افسرهاے آویخته پس میگیرند از آن بازارها از آن

الْأَصْنَافِ مَا يُطِيقُونَ حَمْلَهُ وَلَا يَنْقُصُ مِنْ أَسْوَاقِهَا شَيْءٌ

قسم چیزے که میتوانند برداشت او را و کم نمیتواند شد از بازارهاے او چیزے

وَفِيهَا صُوَرٌ كَصُوَرِ النَّاسِ مِنْ أَحْسَنِ مَا يَكُونُ مَكْتُوبٌ عَلَى

و در آن بازارها صورتها است همچو صورت مردم از نیکوترین چیزے که میباشند نوشته شده

نحو كل صورة منها من تمنى أن تكون حسنة على حسن صورتي
گوئیا سے ہر صورت از آنہا ہر کسی کہ آرزو کند اینکہ باشد خوبے او بر خوبے صورت من
جعل الله حسنه على صورتي فمن تمنى أن يكون حسن وجهه
گرداند خدا ایتعم خوبے او بر خوبے صورت من پس کسیکہ آرزو کند کہ باشد خوبے روے او
على تلك الصورة جعله الله على تلك الصورة قال ثم
بر آن صورت گرداند خدا ایتعم خوبے او را بر آن صورت فرمود ص پستر
ينصرفون إلى منازلهم فيلقاهم غلمانهم صفوفا قياما
باز میگردند بسوے خانہا ے خویش پس پیش می آیند ایشان غلامان ایشان در احالتی کہ صف بستہ ها
بالترحيب والتسليم فيبشر كل واحد منهم صاحبه الذي
بمرحبا گفتن و سلام گفتن پس بشارت میدہد ہر یکے از ایشان صاحب خود را کہ
يليه حتى تبلغ البشرى زوجته ثم يستحقها الفرح حتى
والے است تا اگر میرسد بشارت دادن بزن او پستر سبک میسازد آن زن را حق سبحانہ تعالی
تقوم إليه فتستقبله عند بابه بالترحيب والتسليم
اگر می ایستد بسوے او پس پیش مے آید او را نزدیک در خود بمرحبا گفتن و سلام گفتن
فتعانقه ويعانقها فيدخلان جميعا معتنقين وكان
پس کنار میگیرد آن زن آنرا و کنار میگیرد آن زن را و میدر آیند یکجا در احال کہ کنار گیرنده و بوده است
يقول صلى الله عليه وسلم لو أن امرأة من نساء أهل الجنة برزت لم
میگفت ص اگر بدرستی زنے از زنان اہل بہشت ظاہر شود نہ
يرها ملك مقرب ولا نبي مرسل إلا افتتن بحسنها وكان
بیند او را ہیچ فرشتہ مقرب و نہ نبیے مرسل مگر فریفتہ شوند بخوبے آن زن و بوده
يقول صلى الله عليه وسلم إن آخر شراب يشربون أهل الجنة على أثر
کہ میگفت ص بدرستی پسین شراب کہ می آشامند او را اہل بہشت بر پے
طعامهم شراب يقال له طهور دهاق فإذا شرب منه شربة
طعام خود او شرابیست کہ گفتہ میشود مراو را داق پس وقتیکہ نوشند از او نوشیدنی
هضم طعامهم وشرابهم تجعله كالمسك وجشاءه المسك و
میگوارد طعام ایشان و شراب ایشان پس میگرداند او را ہمچو مشک و آروغ او مشک و
لا يكون في بطونهم أذى فإذا شربوا اشتهوا الطعام فهذا دأبهم
نمی باشد در اندرون او چرکت پس وقتیکہ نوشیدند آرزو کردند طعام را پس اینست عادت ایشان
أبدا وكان يقول صلى الله عليه وسلم إن دواب أهل الجنة خلقهن من ياقوت
ہمیشہ و بوده است کہ میگفت پیغمبر ص بدرستی بہارہا اہل بہشت آفریده است خدا ایتعم ایشانرا از

أبيض وكان يقول صلى الله عليه وسلم هن ثلاث جنات الجنة وعدن و

سفید و بوده است میگفت پیغمبر م آن سه بهشت یکی جنة و دوم عدن و

دار السلام الجنة أصغر من جنة عدن بسبعمائة ألف ألف

دار السلام جنت خوردتر است از بهشت عدن به هفتصد هزار هزار

جزء وإن قصور الجنة ظاهرها من ذهب وباطنها من

حصه و بدرستی کوشکهای جنت بیرون آن از زر است و درون آن از

زبرجد وأبرجتها من ياقوت أحمر وشرفاتها نظام اللؤلؤ

زبرجد و برجهای آن از یاقوت سرخ و کنگرهای آن از پیوند مروارید

وكان يقول صلى الله عليه وسلم إن الرجل من أهل الجنة ليتمتع عند زوجة

و بوده است که میگفت پیغمبر م بدرستی مرد از اهل بهشت هرآینه بهره میگیرد نزد زن خود

التكأة الواحدة مقدار سبعمائة عام ما يتحول ثم تناديه

یک تکیه گرفتن مقدار هفت صد سال که باز نمیگردد پس ترک ندا میکند او را

زوجته الأخرى من القصر أحسن منها يا أخي قد آن لك أن

زن دیگر او از کوشک بهتر از آن زن ای برادر من بتحقیق رسید وقت مر ترا

يكون لنا منك دولة فيقول الرجل من أنت فتقول أنا من

که باشد مرا از تو دولتی پس میگوید مرد کیستی تو پس میگوید من آنکسم که

التي يقول الله عز وجل فلا تعلم نفس ما أخفي لهم من قرة

گفته است خدای عز وجل در شان او پس نمیداند هیچ کسی که چه چیز پنهان داشته است مر ایشان را

أعين فيتحول إليها فيمكث عندها مقدار سبعمائة عام

چشم پس میگردد و میرود سوی او پس درنگ میکند نزد آن زن مقدار هفت صد سال

يأكل ويشرب ويباضعها وكان يقول صلى الله عليه وسلم إن في الجنة لشجر

میخورد و می آشامد و مجامعت میکند آنرا و بوده است که میگفت پیغمبر م که در بهشت درختی است

يسير الراكب في ظلها سبعمائة عام ما يقطعها تجري من تحتها

که میرود سوار در سایه او هفت صد سال تمام نمیکند آنرا میرود در زیر او

الأنهار وأن على كل غصن من غصونها مدائن مبنية طول

جوبها و بدرستی بر هر شاخی از شاخهای او شهرها است بنا کرده شده درازی

كل مدينة منها عشرة آلاف ميل وأن ما بين كل مدينة إلى

هر شهر از آن شهرها ده هزار گروه است و بدرستی میان هر شهری تا

الأخرى كما بين المشرق والمغرب وأن عيون السلسبيل لتجري

دیگری چنانکه میان مشرق و مغرب است و بدرستی چشمهای سلسبیل هرآینه میروند

٤٥٧

مِن تِلْكَ القُصُورِ إِلَى تِلْكَ المَدَائِنِ وَإِنَّ الوَرَقَةَ مِنْهَا لَتُظِلُّ

از آن کوشکها بسوی آن شهرها و بدرستی برگ از درخت وی امت را سایه میکند

الأُمَّةَ الكَبِيرَةَ العَظِيمَةَ وَكَانَ يَقُولُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ الرَّجُلَ مِنْ

گروه بزرگ و عظیم را و بود و ست که میگفت پیغمبر ع بدرستی مرد از

أَهْلِ الجَنَّةِ إِذَا دَخَلَ عَلَى زَوْجَتِهِ قَالَتْ لَهُ وَالَّذِي هُوَ أَكْرَمَنِي

اهل بهشت وقتیکه می درآید بر زن خود میگوید او را سوگند بآن کسی که بزرگی داد مرا

بِكَ مَا فِي الجَنَّةِ شَيْءٌ هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ قَالَ فَيَقُولُ لَهَا أَيْضًا

بتو نیست در بهشت چیزی که دوست تر بسوی من از تو گفت پیغمبر ع پس میگوید مرد او را نیز

مِثْلَ ذَلِكَ قَالَ وَكَانَ يَقُولُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ فِي الجَنَّةِ مَا لَا يَصِفُهُ

مانند این گفت راوی و بود و ست که میگفت ع بدرستی در بهشت چیزیست که وصف کرده نتوانند

الوَاصِفُونَ وَلَا يَخْطُرُ عَلَى قُلُوبِ العَالَمِينَ وَلَا تَسْمَعُ بِهِ آذَانُ الوَاعِينَ

وصف کنندگان و نگذشته است بر دلهای جهانیان و نشنیده است گوشهای شنوندگان

وَفِيهَا مَا لَمْ تَرَهُ المَخْلُوقُونَ وَكَانَ يَقُولُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ

و در آن بهشت است آنچه ندیده است آنرا مخلوقات و بود و ست که میگفت ع بدرستی پروردگار عز وجل

يُنْزِلُ المُتَحَابِّينَ فِيهِ فِي جَنَّةِ عَدْنٍ عَلَى عَمُودٍ مِنْ يَاقُوتَةٍ حَمْرَاءَ

فرود می آرد دوستی را در بهشت که دوستی با یکدیگر داشتند در راه خدا در بهشت عدن بر ستونی که از یاقوت سرخ است

غِلَظُهَا مَسِيرَةُ سَبْعِينَ أَلْفَ عَامٍ عَلَى سَبْعِينَ أَلْفَ بَيْتٍ لِكُلِّ

پهنای آن هفتاد هزار سال راه است که بر هفتاد هزار خانه است مر هر

بَيْتٍ قَصْرٌ مُشْرِقِينَ عَلَى أَهْلِ الجَنَّةِ مَكْتُوبٌ عَلَى جِبَاهِهِمْ كِتَابٌ

خانه را از ایشان کوشکیست بر اهل بهشت در آن حال که سرکوب اند بر اهل بهشت نوشته شده است بر

مِنْ نُورٍ هَؤُلَاءِ المُتَحَابُّونَ فِي اللهِ إِذَا اطَّلَعَ أَحَدُهُمْ مِنْ قَصْرِهِ

از نور ایشان دوست دارنده اند یکدیگر را در راه خدا وقتیکه برآید یکی از ایشان از کوشک خود

إِلَى أَهْلِ الجَنَّةِ مَلَأَ نُورُ وَجْهِهِ قُصُورَ أَهْلِ الجَنَّةِ كَمَا تَمْلَأُ

بسوی بهشت پر میکند نور روی او کوشکهای اهل بهشت را چنانچه پر میکند

الشَّمْسُ بُيُوتَ أَهْلِ الأَرْضِ فَيَنْظُرُ أَهْلُ الجَنَّةِ وَجْهَهُ فَيَقُولُ

آفتاب خانهای اهل دنیا را پس می بینند اهل بهشت روی او را پس میگوید

بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ هَذَا مِنَ المُتَحَابِّينَ فِي اللهِ عَزَّ وَجَلَّ فَإِذَا وَجْهُهُ

بعض ایشان مر بعض را اینست از دوست دارندگان در راه خدا عز وجل پس ناگاه روی او

مِثْلُ القَمَرِ لَيْلَةَ البَدْرِ وَكَانَ يَقُولُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ فَضْلَ حُسْنِ

مانند ماه شب چهاردهم و بود و ست که میگفت ع بدرستیکه فضیلت خوبی

الرجل على حسن الخادم من اهل الجنة كمثل القمر ليلة البدر

مرد بر خوبی خادم از اهل بهشت مانند فضیلت ماه ست شب چهار دهم

على النجوم وكان يقول صلى الله عليه وسلم ان نساء اهل الجنة يتغنين

بر ستارها و بوده ست که میگفت پیغمبر بدرستی زنان بهشت سرود میکنند

عند آخر طعامهم باصوات لذيذة ممدودة يقلن نحن الخالدات

نزد آخر خوردنی ایشان با آوازهاے لذیذ کشیده بلند میگویند ما همیشه باشنده ایم

فلا نموت ابدا ونحن الآمنات فلا نخاف ابدا ونحن الراضيات

پس نمی میریم هرگز و ما ایمن ایم پس نمیترسیم هرگز و ما راضی شده ایم

فلا نسخط ابدا ونحن الناعمات فلا نهرم ابدا ونحن الكاسيات

پس خشمناک نشویم هرگز و ما جوانانیم پس پیر نشویم هرگز و ما پوشیده ایم

فلا نعرى ابدا ونحن الخيرات الحسان ازواج قوم كرام وكان

پس برهنه نشویم هرگز و ما نیکو رویانیم خوش شکل زنان قوم بزرگ ایم و بوده ست

يقول صلى الله عليه وسلم ان طير الجنة لها سبعون الف ريشة لكل ريشة

که میگفت پیغمبر بدرستی پرنده بهشت مراورا هفتاد هزار پر ست مر هر پرے را از آن

منها لون ليس يشبه الآخر عظم كل طير منها مثل في ميل اذا

پرها رنگی ست که نیست مانند دیگرے بزرگی هر پرنده از آن پرندها گرده در گردی ست وقتی

اشتهى المؤمن شيئا منها اوتي به فوضع في جوف الصحفة فانتفض

خواهش میکند مومن چیزے را از آنها آورده میشود پس نهاده میشود در میان کاسه پس می افشاند

فوقع منه سبعون لونا من الطعام من نحو طبيخ وشيء والوان

پس می افتند از آن هفتاد رنگ از طعام مانند پخته شده و بریان کرده شده و رنگ

شتى طعمها اطيب من المن ولينها الين من الزبد وبياضها

ها مختلف لذت او خوشتر ست از انگبین و نرمی او نرم تر از مسکه و سفیدی او

اشد بياضا من المخيض واذا اكل منها انتفض وطار ولم ينقص

سفید تر از دوغ پس وقتیکه میخورد از آن می افشاند پرنده خود را و می پرد و کم نشود

منها ريشة نطيورهم ومراكبهم ترعى في رياض الجنة وحول

از وی پرے پس پرنده ایشان و چهارپایان ایشان میچرند در باغهاے بهشت و گرداگرد

قصورهم وكان يقول صلى الله عليه وسلم ان اهل الجنة يعطيهم الله تعالى

کوشکهاے ایشان و بوده که میگفت پیغمبر که اهل بهشت میدهد ایشان را خداے عزوجل

خواتيم من ذهب يلبسونها وهي خواتيم الخلد ثم يعطيهم

انگشترے ها از زر می پوشند آنها را و آن انگشترے ها همیشگی ست پس ترک میدهد ایشان را

خواتيم من درّ وياقوت ولؤلؤ وذلك اذا زاروه في دار السلام

انگشتریهایی از مروارید و یاقوت و دُر و آن دادن انگشتریها وقتی است که زیارت میکنند او را

وكان يقول صلى الله عليه وسلم ان اهل الجنة اذا زاروا ربهم اكلوا وشربوا

و بوده است که میگفت صلی الله علیه وسلم که اهل بهشت وقتیکه زیارت میکنند پروردگار خود را میخورند و مینوشند

وتمتعوا ثم يقول رب العزة عز وجل يا داود مجدني بصوتك

و بهره میگیرند پس میگفت پروردگار عز و جل ای داود ثنا کن مرا با آواز

الحسن فيمجده ما شاء الله من ذلك فلا يبقى شيء في الجنة

نیک خود پس ثنا میکند داود تا آنگاه که خواسته است پروردگار پس نمیماند چیزی در بهشت

الا انصت لحسن صوته ولذاذته ثم يحبوهم رب العزة عز

مگر خاموش میشود از جهت خوبی آواز او و لذت گرفتن با آن پس ... اجابت میکند ایشان را

وجل بالكسوة والحلية ثم ينصرفون الى اهليهم وكان يقول

با پوشیدنی و زیور پس باز میگردند بسوی اهل خود و بوده که میگفت

صلى الله عليه وسلم ان لكل رجل من اهل الجنة شجرة يقال له طوبى فاذا اراد

که مر هر مردی را از اهل بهشت درختیست که گفته میشود او را طوبی پس هرگاه

احدهم ان يلبس الكسوة المرتفعة انطلق الى طوبى فتفتحت له

یکی از ایشان که بپوشد پوشیدنی بلند میرود بسوی طوبی پس گشاده میشود مر او را

اكمامها وهي ستة الوان في كل واحد منها سبعون لونا ليس

غنچهای آن درخت و آن شش رنگست در هر رنگی از آن هفتاد رنگ است نیست

منها ثوب على لون الاخر ولا وشي على وشي الاخر فيأخذ من

از آن جامها هیچیکی بر رنگ دیگری و نه زینتی بر زینت دیگر پس میگیرد از

اي ذلك شاء ارق من النعمان وكان يقول صلى الله عليه وسلم ان ازواج

هر کدام که میخواهد تنک تر از برگ لاله و بوده است که میگفت صلعم که زنان

اهل الجنة مكتوب في نحر كل امرأة منهن انت حبيبي وانا

اهل بهشت نوشته شده است در گلوی هر زنی از آنها تو محبوب منی و من

حبيبك ليس عنك معدل ولا عنك مقصر وليس لك في قلبي

محبوب توام نیست از تو درگذشتن و نه از تو قصوری و نیست مر ترا در دل من

غل ولا غش فينظر الرجل الى نحر زوجته فيرى سواد كبدها

کینه و نه فریبی پس نظر میکند مرد بسوی جای گلوبند زن خود پس می بیند سیاهی جگر او را

من وراء عظمها ولحمها تكبدها له مرآة وكبده لها مرآة

از پس استخوانهای او و گوشت او پس جگر آن زن مر آن مرد را آینه است و جگر آن مرد مر آن زن را آینه

وَلَا يَعِيبُهَا ذَلِكَ إِلَّا كَمَا يَعِيبُ السِّلْكُ فِي الْيَاقُوتِ بَيَاضُهُنَّ

و عایب نمیشود آن زنان را آن جز که چنانچه عایب نمیشود رشته در یاقوت سفیدے ایشان

كَبَيَاضِ الْمَرْجَانِ وَصَفَاؤُهُنَّ كَصَفَاءِ الْيَاقُوتِ قَالَ اللهُ عَزَّ

همچو سفیدے مرجان ست و صفاے ایشان همچو صفاے یاقوت ست فرموده خداے تعالی

وَجَلَّ كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ وَكَانَ يَقُولُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ

چنانستے که آن حوران یاقوت و مرجانند و بوده ست میگفت پیغمبر علیه السلام بدرستیکه

أَهْلَ الْجَنَّةِ عَلَى النُّوقِ وَالْبَرَاذِينِ يَقَعُ خُفُّ أَحَدِهِنَّ عِنْدَ أَقْصَى

اہل بہشت باشند بر ناقها و اسپان ترکے می افتد پاے ہر یکے ازان ناقها در جاے نہایت

طَرْفِهَا وَمَوْضِعُ حَافِرِ ذَلِكَ الْبِرْذَوْنِ عِنْدَ أَقْصَى طَرْفِهِ خُلِقَتْ

رسیدن چشم ایشان ست و جاے سم ایشان نزدیک نہایت رسیدن چشم آنہا پیدا کرده شده اند

مِنْ دُرٍّ وَيَاقُوتٍ كُلُّ دَابَّةٍ مِنْهُنَّ سَبْعُونَ مِيلًا أَزِمَّةُ النُّوقِ

از در و یاقوت بزرگے هر چهارپایه ازانها هفتاد کروه ست مهارهاے ناقه ها

وَالْبَرَاذِينِ خُلِقَ اللُّؤْلُؤُ وَالزَّبَرْجَدُ فَصْلٌ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ

و اسپان پیدا کرده شده ست از مروارید و زبرجد در بیان قول خداے تعالی

فَوَقَاهُمُ اللهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا إِلَى

پس نگاه داشت خداے تعالی ایشان را از بدے آن روز و ملاقات داد ایشان را تازگی و خوشی تا آخر

آخِرِ صِفَةِ أَهْلِ الْجَنَّةِ أَمَّا قَوْلُهُ فَوَقَاهُمُ اللهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ

آیتی که صفت اہل بہشت ست اما قول خداے تعالی فوقیهم الله الی آخره

يَعْنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَقِيهِمْ فِيهِ شِدَّةَ الْحِسَابِ وَهَوْلَ جَهَنَّمَ

مراد میدارد روز قیامت نگاه میدارد ایشان را از سختی حساب و ترس دوزخ

إِذَا جِيءَ بِهَا فِي عَرَصَاتِ الْقِيَامَةِ يَقُودُهَا تِسْعَةَ عَشَرَ خَازِنًا

وقتیکه آورده میشود در عرصات قیامت میکشند او را نوزده نگاهبانان

مِنَ الْمَلَائِكَةِ مَعَ كُلِّ خَازِنٍ مِنْهُمْ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ أَعْوَانٌ

از فرشتگان با هر نگاهبان هفتاد هزار فرشته ست کمک دهنده ست

لَهُ غِلَاظٌ شِدَادٌ كَالِحَةٌ أَنْيَابُهُمْ أَعْيُنُهُمْ كَالْجَمْرِ وَأَلْوَانُهُمْ كَلَهَبِ

او را درشت اند سخت اند برآینده ست دندانهاے ایشان چشمهاے ایشان همچو اخگر ست و رنگهاے

النَّارِ يَفُورُ مِنْ مَنَاخِرِهِمْ لَهَبٌ وَدُخَانٌ عَالٍ مُسْتَعِدِّينَ لِأَمْرِ

آتش می برآید از سوراخهاے بینے ایشان زبانه و دود بلند در آنحال که آماده اند مر امر

الْجَبَّارِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُودُهَا كُلُّ خَازِنٍ وَأَعْوَانُهُ بِنَوَاقِ

جبار تبارک و تعالی را پس میکشند آنها دوزخ را هر نگهبان و یاری دهنده او به بندهای

وَسِلْسِلَةٍ عَظِيمَةٍ فَتَارَةً يَمْشُونَ عَنْ يَمِينِهَا وَأُخْرَى عَنْ شِمَالِهَا

وزنجیر بزرگ پس گاہے بہروند از راستا وگاہے از چپا

وَمَرَّةً مِنْ وَرَائِهَا بِيَدِ كُلِّ مَلَكٍ مِنْهُمْ مِقْمَعٌ مِنْ حَدِيدٍ يَصِيحُونَ

وگاہے از پس او در دست ہر فرشتہ از ایشان چنگلے ست از آہن نیز بانگ میکنند

بِهَا فَتَمْشِي بِهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ وَوَعْثٌ وَظُلْمَةٌ وَدُخَانٌ وَقَعْقَعَةٌ

بان پس روان میشود ومر اورا برآوردن دم ست ودرآوردن او ودشواری وتاریکی ودخان وآواز سخت

وَلَهَبٌ عَالٍ مِنْ شِدَّةِ غَضَبِهَا عَلَى أَهْلِهَا فَيَنْصِبُونَهَا بَيْنَ الْجَنَّةِ

وشعلہ بلند از سختی غضب او بر اہل خود پس برپا میکنند اورا میان بہشت

وَالْمَوْقِفِ فَتَرْفَعُ طَرْفَهَا فَتَنْظُرُ إِلَى الْخَلَائِقِ ثُمَّ تَجْمَحُ إِلَيْهِمْ لِتَأْكُلَهُمْ

وجاے ایستادن خلق پس می بردارد گوشہ چشم پس نظر میکند سوی خلائق پس ترکتازی میکند سوی

فَتَحْبِسُهَا الْخَزَنَةُ بِسَلَاسِلِهَا وَلَوْ تُرِكَتْ لَأَتَتْ عَلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَكَافِرٍ

پس بند میکنند اورا نگاہبانان بزنجیرہا واگر گذاشتہ شود ہرآینہ بیاید بر ہر مومن وکافر

فَإِذَا رَأَتْ أَنَّهَا قَدْ حُبِسَتْ عَنِ الْخَلَائِقِ فَارَتْ فَوْرَةً شَدِيدَةً كَادَتْ

پس چون دید کہ او بند کردہ شد از خلائق بجوش آمد جوشیدنے سخت نزدیکست

تَمَيَّزُ مِنَ الْغَيْظِ ثُمَّ شَهَقَتِ الثَّانِيَةَ فَسَمِعَتِ الْخَلَائِقُ صَوْتَ صَرِيفِ أَسْنَانِهَا فَإِذَا تَعَدَّتْ

کہ بشکافد از غصہ پس کشید درازنفس را باردوم شنود خلائق آواز دندان او پس میلرزد و

عِنْدَ ذَلِكَ الْأَفْئِدَةُ وَانْخَلَعَتِ الْقُلُوبُ وَطَارَتِ الْأَفْئِدَةُ وَشَخَصَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ

نزد این دلہا وجدا شوند دلہا وپرد دلہا وخیرہ میشود چشمہا ومیرسد دلہا

الْحَنَاجِرَ ثُمَّ زَفَرَتْ زَفْرَةً فَلَا يَبْقَى مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَلَا أَحَدٌ

بگلوہا پس ترک می برآرد نفس را برآوردن سخت پس نمیماند ہیچ فرشتہ نزدیکی ونہ پیغمبر مرسل ونہ

مِمَّنْ شَهِدَ الْمَوْقِفَ إِلَّا جَثَى عَلَى رُكْبَتَيْهِ ثُمَّ زَفَرَتْ أُخْرَى فَلَا يَبْقَى قَطْرَةٌ

کہ حاضرست در عرصات مگر نشینندہ است بر ہر دو زانوے خود پس ترک می برآرد نفس را پس نمیماند ہیچ قطرہ

فِي عَيْنِ أَحَدٍ إِلَّا نَدَرَتْ ثُمَّ زَفَرَتِ الثَّالِثَةَ فَلَوْ كَانَ لِكُلِّ آدَمِيٍّ وَجِنِّيٍّ

در چشم ہیچ یکے مگر برآید پس ترک می برآرد نفس سوم بار پس اگر باشد مر ہر آدمی یا جنی را

عَمَلُ اثْنَيْنِ وَسَبْعِينَ نَبِيًّا لَوَاقَعُوهَا وَظَنُّوا أَنَّهُمْ لَا يَنْجُوا مِنْهَا

عمل ہفتاد ودو پیغمبر ہرآینہ می افتند اورا وگمان میبرند کہ ایشان رستگار

ثُمَّ زَفَرَتِ الرَّابِعَةَ فَلَا يَبْقَى شَيْءٌ إِلَّا انْقَطَعَ كَلَامُهُ وَيَتَعَلَّقُ جِبْرَئِيلُ

پس ترک برآرد نفس چہارم بار پس نمیماند چیزے مگر بریدہ میشود کلام او ودر آویزد جبرائیل

وَمِيكَائِيلُ وَخَلِيلُ الرَّحْمَنِ عَزَّ وَجَلَّ بِالْعَرْشِ يَقُولُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ

ومیکائیل وابراہیم خلیل بعرش میگوید ہر یکے از ایشان

نَفْسِي نَفْسِي لَا أَسْأَلُكَ غَيْرَهَا ثُمَّ تَرْمِي بِشَرَرٍ مِنْهَا كَعَدَدِ نُجُومِ

نگاه داریم از تو نفس خود را میخواهیم غیر را پس ترک می اندازد شرر را با همچو شمار ستارهای

السَّمَاءِ أَعْظَمُ كُلِّ شَرَرَةٍ مِنْهَا كَالسَّحَابَةِ الْعَظِيمَةِ الطَّالِعَةِ مِنَ

آسمان بزرگی هر شراره از آن شرارها همچو ابرے بزرگ است که بر آینده است از

الْمَغْرِبِ فَيَقَعُ ذٰلِكَ الشَّرَرُ عَلَى رُؤُوسِ الْخَلَائِقِ فَهٰذَا هُوَ الشَّرُّ الَّذِي

مغرب پس می افتد آن شرر بر سرهاے خلق پس این آن بدے است

وَقَاهُ اللّٰهُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ أَنْ

که نگاه داشته است خدا ایشان مومنان را که وفا میکنند نذر و میترسند عذاب او را اینکه

يَقِيَهُمْ فَاللّٰهُ تَعَالَى يَكْفِي أَهْلَ التَّوْحِيدِ وَالْإِيمَانِ وَأَهْلَ السُّنَّةِ

نگهدارد ایشان را پس خدا بسنده می شود اهل توحید و ایمان را و اهل سنت را

شَرَّ ذٰلِكَ الْيَوْمِ وَيُلَقِّيهِمْ بِرَحْمَتِهِ وَيُيَسِّرُ حِسَابَهُمْ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّتَهُ

از بدی آن روز ونگه میدارد ایشان را برحمت خویش و آسان میکند حساب ایشان و در می آرد

وَيُخَلِّدُهُمْ فِيهَا أَبَدَ الْآبَادِ بِمَنِّهِ وَيَزِيدُ الْكَافِرِينَ وَأَهْلَ الشِّرْكِ وَ

و همیشه میدارد ایشان را در آن بهشت بکرم خویش و زیاده میکند کافران و مشرکان را و

الْأَوْثَانِ شَرًّا إِلَى شَرٍّ وَخَوْفًا إِلَى خَوْفٍ وَعَذَابًا إِلَى عَذَابٍ فَيُدْخِلُهُمْ

بت پرستان را بدی با بدی و ترس با ترس و عذاب با عذاب پس می آرد ایشان را

جَهَنَّمَ وَيُخَلِّدُهُمْ فِيهَا أَبَدَ الْآبَادِ ثُمَّ قَالَ عَزَّ وَجَلَّ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً

در دوزخ و همیشه میدارد ایشان را در آن دوزخ پس ترک قول خدا عز و جل و پیش آورد ایشان را

وَسُرُورًا فَالنَّضْرَةُ فِي الْوُجُوهِ وَالسُّرُورُ فِي الْقُلُوبِ وَذٰلِكَ أَنَّ

و خوشی پس تازگی در روها و خوشی در دلها و این است که بدرستی

الْمُؤْمِنَ إِذَا خَرَجَ مِنْ قَبْرِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَظَرَ أَمَامَهُ فَإِذَا هُوَ بِإِنْسَانٍ

مومن وقتیکه می برآید از قبر خود روز قیامت نظر میکند پیش ایشان پس ناگاه او بآدمیست

وَجْهُهُ مِثْلُ الشَّمْسِ يَضْحَكُ طَيِّبُ النَّفْسِ وَعَلَيْهِ ثِيَابٌ بِيضٌ وَعَلَى

که روے او مانند آفتاب است میخندد پاک است نفس او و بر وے جامها سفید است و بر

رَأْسِهِ تَاجٌ فَيَنْظُرُ إِلَيْهِ حَتَّى يَدْنُوَ مِنْهُ فَيَقُولُ سَلَامٌ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ

سر او تاج است پس می بیند بسوے او تا نزدیک میشود از و پس میگوید سلامتی باد بر تو اے دوست

اللّٰهِ فَيَقُولُ وَعَلَيْكَ السَّلَامُ مَنْ أَنْتَ يَا عَبْدَ اللّٰهِ هَلْ أَنْتَ مَلَكٌ مِنَ

خدا پس میگوید و بر تو باد سلامتی کیستی تو اے بنده خدا آیا تو فرشته از

الْمَلَائِكَةِ فَيَقُولُ لَا فَيَقُولُ أَنْتَ نَبِيٌّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ فَيَقُولُ لَا وَاللّٰهِ

فرشتگان پس میگوید نه پس میگوید تو نبی هستی از انبیا پس میگوید نه سوگند بخدا

٤٦٣

يَقُولُ أَنْتَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ فَيَقُولُ لَا وَاللهِ فَيَقُولُ مَنْ أَنْتَ

پس میگوید آدمی مر او را تو از مقربان هستی پس میگوید نه سوگند بخدا پس میگوید مر او را تو کیستی

يَقُولُ أَنَا عَمَلُكَ الصَّالِحُ جِئْتُ أُبَشِّرُكَ بِالْجَنَّةِ وَالنَّجَاةِ مِنَ النَّارِ

پس میگوید من عمل نیک توام آمده ام که بشارت دهم ترا به بهشت و رستگاری از آتش

فَيَقُولُ لَهُ يَا عَبْدَ اللهِ أَتَعْلَمُ ذٰلِكَ فَتُبَشِّرَنِي فَيَقُولُ نَعَمْ فَيَقُولُ مَا

پس میگوید ای بنده خدا آیا [illegible] بشارت میدهی مرا پس میگوید آری پس میگوید

تُرِيدُ مِنِّي فَيَقُولُ لَهُ ارْكَبْنِي فَيَقُولُ سُبْحَانَ اللهِ مَا يَنْبَغِي لِمِثْلِكَ

چه میخواهی از من پس میگوید مر او را سوار شو مرا پس میگوید بنده پاکیست خدا را نمی سزد مانند ترا

أَنْ يُرْكَبَ عَلَيْهِ فَيَقُولُ بَلَى فَإِنِّي طَالَمَا رَكِبْتُكَ فِي دَارِ الدُّنْيَا فَإِنِّي

اینکه سوار کرده شود بر او پس میگوید آری بدرستی که من مدت دراز است که سوار شدم بر تو در دار دنیا پس

أَسْأَلُكَ بِوَجْهِ اللهِ إِلَّا مَا رَكِبْتَنِي فَيَرْكَبُهُ فَيَقُولُ لَهُ لَا تَخَفْ أَنَا

سوال میکنم از تو برضای خدا نیستم مگر آنکه سوار شوی تو مرا پس سوار میشود بنده او را پس میگوید مر او را مترس

دَلِيلُكَ إِلَى الْجَنَّةِ فَيَفْرَحُ فَيَتَبَيَّنُ ذٰلِكَ الْفَرَحُ فِي وَجْهِهِ حَتَّى

رهنمای توام بسوی بهشت پس خوشحال میشود پس ظاهر شد آن خوشی در روی او تا

يَتَلَأْلَأَ وَيُرَى فِيهِ النُّورُ وَالسُّرُورُ فِي قَلْبِهِ فَذٰلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ

بدرخشد و دیده شود در روی وی نور و خوشی در دل او پس آنست قول خدای عزوجل

جَلَّ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا وَأَمَّا الْكَافِرُ فَإِذَا خَرَجَ مِنْ قَبْرِهِ نَظَرَ

و پیش آمد ایشان را تازگی و خوشی و اما کافر پس وقتیکه بر آید از قبر خود می بیند

أَمَامَهُ فَإِذَا هُوَ بِرَجُلٍ قَبِيحِ الْوَجْهِ أَزْرَقِ الْعَيْنَيْنِ أَسْوَدَ أَشَدَّ

پیش روی خود پس ناگاه او ملاقی میشود بمردی بدروی کبود چشم سیاه سخت تر از روی

سَوَادًا مِنَ الْقِيرِ فِي لَيْلَةٍ مُظْلِمَةٍ وَثِيَابُهُ سُودٌ يَجُرُّ أَنْيَابَهُ فِي

سیاهی از قیر در شب تاریک جامه های او سیاه است میکشد دندانهای خود را در

الْأَرْضِ يُدَبْدِبُ دَبْدَبَةَ الرَّعْدِ وَرِيحُهُ أَنْتَنُ مِنَ الْجِيفَةِ فَيَقُولُ

زمین و زیاد میکند [illegible] رعد و بوی او گنده تر است از مردار پس میگوید

مَنْ أَنْتَ يَا عَبْدَ اللهِ وَيُرِيدُ أَنْ يُعْرِضَ عَنْهُ بِوَجْهِهِ فَيَقُولُ يَا

کیستی تو ای بنده خدا و میخواهد اینکه بگرداند از روی خود پس میگوید ای

عَدُوَّ اللهِ إِلَيَّ إِلَيَّ أَنْتَ لِي وَأَنَا لَكَ الْيَوْمَ فَيَقُولُ وَيْحَكَ أَشَيْطَانٌ

دشمن خدا بسوی من بیا بسوی من بیا که تو مرا هستی و من ترا هستم امروز پس میگوید کافر هلاکت باد مرا

أَنْتَ فَيَقُولُ لَا وَاللهِ وَلٰكِنِّي عَمَلُكَ الطَّالِحُ فَيَقُولُ مَا تُرِيدُ مِنِّي

تو پس میگوید نه سوگند بخدا ولیکن عمل بد توام پس میگوید کافر هلاکت باد چه میخواهی

له

فيقول اريد ان اركبك فيقول انشدك بالله مهلا فانك
پس میگوید میخواهم اینکه سوار شوم ترا پس میگوید کا فر را سوگند میدهم ترا بخدا مگذار مرا پس بدرستی تو

تفضحني على رؤس الخلائق فيقول والله ما منه بد فطال ما
رسوا میکنی مرا بر سرهای خلق پس میگوید سوگند خدا نیست از ان سواری چاره پس دراز

ركبتني فانا اليوم اركبك قال فيركبه فذلك قوله عز وجل
که سوار شدی تو مرا پس من امروز سوار میشوم گفت پس سوار میشود آمرد کافر را پس اینست قول خدای

وهم يحملون اوزارهم على ظهورهم الا ساء ما يزرون ثم ذكر عز
وآن کافران بردارند گناهان خود را بر پشت های خود آگاه باش بد است چیزے که بردارند ایشان پس ذکر

وجل اولياءه فقال وجزاهم بعد البشارة بما صبروا على البلاء
دوستان خود را گفت خدا تعالیٰ و جزا داد ایشان را پس بشارة دادن بمقابله چیزے که صبر کردند بر بلا

واداء الاوامر وانتهاء المنهي والتسليم في القدر جنة وحريرا
و بجا آوردن فرمودها و باز ماندن از نا فرموده و سر نهادن در قدر بهشت و جامهائے ابریشم

واما الجنة فيتنعمون فيها واما الحرير فيلبسون قال متكئين
و اما بهشت پس ناز میبرند در آن و اما جامه ابریشم پس میپوشند از گفت خدا تعالیٰ تکیه کنندگان

فيها يعني في الجنة على الارائك يعني السرر عليها الحجال يعني
در آن در بهشت بر تخت ها که بر آنها پرده ها است

الستر لا يرون فيها شمسا ولا زمهريرا يعني ولا يصيبهم حر
نمی بینند در آن بهشت آفتاب و نه سردی یعنی نمی رسد ایشان را گرمی

الشمس ولا برد الزمهرير لانه ليس فيها شتاء ولا صيف ثم قال
آفتاب و نه سردی زمهریر زیرا که بدرستی در بهشت نیست زمستان و نه تابستان پس فرمود

عز وجل ودانية عليهم ظلالها وذللت قطوفها تذليلا يعني ظلال
عزوجل و نزدیک شونده اند بر ایشان سایه های درخت

الشجر وذلك ان اهل الجنة ياكلون من الفواكه ان شاؤا قياما
و آن اینست که بدرستی اهل بهشت میخورند از میوه هائے اگر خواهند استاده

وان شاؤا قعودا وان شاؤا نياما واذا ارادوها دنت منهم
و اگر خواهند نشسته و اگر خواهند خفته و وقتیکه میخواهند میوه را نزدیک میشود از ایشان

حتى ياخذوا منها ثم يقوم احدهم قائما وذلك قوله عز وجل و
تا میگیرند از آن بعد کسے ایستاده از ایشان استاده است قول خدا تعالیٰ و

ذللت قطوفها تذليلا ثم قال عز وجل ويطاف عليهم بانية
نگون کرده شد شاخهائے او نگون کردنی بعد ازان گفت عز و جل و گردانیده میشود به ایشان آوندها

مِنْ فِضَّةٍ وَأَكْوَابٍ فَهِيَ الْأَكْوَابُ يَعْنِي الْكِيزَانُ مُدَوَّرَةُ الرُّؤُوسِ

از نقره و کوزها سر گرد

الَّتِي لَيْسَتْ لَهَا عُرًى ثُمَّ قَالَ عَزَّ وَجَلَّ قَوَارِيرَا يَعْنِي هِيَ قَوَارِيرُ وَلَكِنَّهَا

که نیست مر آنها را دسته و گفت عز وجل کوزها شیشه ... ولیکن

مِنْ فِضَّةٍ وَذَلِكَ أَنَّ قَوَارِيرَ الدُّنْيَا مِنْ تُرَابِهَا وَقَوَارِيرَ الْجَنَّةِ مِنْ

از نقره واین آنست که شیشهای دنیا از خاک است وشیشهای جنت از

فِضَّةٍ قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا يَعْنِي تَقْدِيرَ الْأَكْوَابِ عَلَى الْإِنَاءِ وَقَدَّرَ

نقره اندازه کرده اند کوزها را اندازه کردنی یعنی اندازه کرده شده است کوزها برابر آوندها و اندازه

الْإِنَاءِ عَلَى كَفِّ الْخَادِمِ عَلَى رِيِّ الْقَوْمِ إِذَا سَقَوْهُ لَمْ يَبْقَ فِيهَا شَيْءٌ

آوند برکف دست خادم برسیری قوم وقتیکه سیراب میشوند باقی نماند دران چیزی

وَلَمْ يَزِدْ عَلَيْهِ فَكَانَتْ قَدْرًا عَلَى الْإِنَاءِ وَكَفِّ الْخَادِمِ وَرِيِّ الْقَوْمِ

ونه زیاده میشود بران پس باشند اندازه کرده شده برآوند و کف خادم و سیری قوم

فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا وَقَالَ تَعَالَى وَيُسْقَوْنَ فِيهَا

پس اینست قول خداتعالی اندازه کرده شده است اندازه کردنی وگفت خداتعالی و نوشانیده میشوند دران

كَأْسًا يَعْنِي خَمْرًا فَكُلُّ شَرَابٍ فِي الْإِنَاءِ لَيْسَ بِخَمْرٍ فَلَيْسَ هُوَ بِكَأْسٍ ثُمَّ قَالَ

صحبت شراب را پس هر شراب که در آوند است نیست خمر پس نیست آن آوند کاس گفت

تَعَالَى كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا يَعْنِي كُلُّهَا قَدْ مُزِجَ فِيهَا الزَّنْجَبِيلُ

خدایتعالی بوده است مزاج آن زنجبیل یعنی همه آن آمیخته شده است دران زنجبیل

ثُمَّ قَالَ عَزَّ وَجَلَّ عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا يَسِيلُ عَلَيْهِمْ مِنْ جَنَّةِ

پس گفت عز وجل دران بهشت چشمه ایست سلسبیل که روان میشود برایشان از بهشت

عَدْنٍ ثُمَّ عَلَى كُلِّ جَنَّةٍ ثُمَّ تَرْجِعُ نَعِيمُ الْجَنَّةِ كُلِّهَا قَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى

عدن پس میگذرد بر هر بهشتی پس بر میگردد ... بهشت همه را گفت خداتعالی

وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ فَالْوِلْدَانُ هُمُ الْغِلْمَانُ الَّذِينَ

و گردند برایشان خوردان که همیشه بر خوردی باشند پس ولدان خوردان اند که

لَا يَشِيبُونَ أَبَدًا فَهُمْ مُخَلَّدُونَ يَعْنِي لَا يَحْتَلِمُونَ وَلَا يَكْبَرُونَ أَبَدًا

پیر نمیشوند هرگز یعنی نه بالغ میشوند ونه بزرگ همیشه

غِلْمَانٌ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا فِي الْحُسْنِ وَالْبَيَاضِ مَنْثُورًا فِي

غلمان که چون ببینی تو ایشانرا پنداری ایشانرا مروارید در خوبی و سپیدی پراگنده کرده شده در

الْكَثْرَةِ يَعْنِي مِثْلَ اللُّؤْلُؤِ الْمَنْثُورِ الَّذِي لَا يُدْرَى مَا عَدَدُهُ ثُمَّ قَالَ

بسیاری مراد میدارد که مانند مروارید پراگنده کرده شده که دانسته نمیشود که چند اند پس گفت

ع کوب ... کوز لا عروة لها يعني ... جمع قارورة الكوز المدور ... قال ابن الاعرابي لا يسمى الكاس كاسا الا وفيه الشراب

عَزَّ وَجَلَّ اِذَا رَاَيْتَ ثَمَّ يَعْنِيْ هُنَالِكَ مِنَ الْجَنَّةِ رَاَيْتَ نَعِيْمًا وَّمُلْكًا
خدای تعالی وقتیکه می بینی آنجا یعنی در بهشت می بینی نعمت را و ملک

كَبِيْرًا وَذٰلِكَ اَنَّ رَجُلًا مِّنْ اَهْلِ الْجَنَّةِ لَهٗ قَصْرٌ فِيْ ذٰلِكَ الْقَصْرِ
بزرگ را و آن چنانست که مردیست از اهل بهشت مر او را کوشکے ست و در آن کوشک

سَبْعُوْنَ قَصْرًا فِيْ كُلِّ قَصْرٍ سَبْعُوْنَ بَيْتًا كُلُّ بَيْتٍ مِّنْ لُؤْلُؤَةٍ
هفتاد کوشک ست در هر کوشک هفتاد خانه هر خانه از مروارید

مُجَوَّفَةٍ طُوْلُهَا فِي السَّمَاءِ فَرْسَخٌ وَعَرْضُهَا فَرْسَخٌ فِيْ فَرْسَخٍ عَلَيْهَا اَرْبَعَةُ
کاواک که درازی او بجانب آسمان یک فرسنگ ست و عرض او گروه در گروه ست بر آن خانه چهار

اٰلَافِ مِصْرَاعٍ مِّنْ ذَهَبٍ فِيْ ذٰلِكَ الْبَيْتِ سَرِيْرٌ مَّنْسُوْجٌ بِقُضْبَانِ
هزار در باشد از زر و در آن خانه تختی ست بافته شده بشاخهاے

الدُّرِّ وَالْيَاقُوْتِ عَنْ يَّمِيْنِ السَّرِيْرِ وَعَنْ يَّسَارِهٖ اَرْبَعَةُ اٰلَافِ كُرْسِيٍّ
مروارید و یاقوت از راست اے تخت و از چپ اے او چهار هزار صندلے

مِّنْ ذَهَبٍ قَوَائِمُهَا مِنْ يَّاقُوْتٍ اَحْمَرَ عَلٰى ذٰلِكَ السَّرِيْرِ سَبْعُوْنَ فِرَاشًا
از زر ست که پایهای ایشان از یاقوت سرخ ست بر آن تخت هفتاد بستر ست

كُلُّ فِرَاشٍ عَلٰى لَوْنٍ وَّهُوَ مُتَّكِئٌ عَلٰى يَسَارِهٖ عَلَيْهِ سَبْعُوْنَ حُلَّةً مِّنْ
هر بسترے بر رنگے و آن مرد تکیه کننده ست بر جانب چپ خود و بر آن مرد هفتاد حله ست از

دِيْبَاجٍ الَّذِيْ يَلِيْ جَسَدَهٗ حَرِيْرَةٌ بَيْضَاءُ وَعَلٰى جَبْهَتِهٖ اِكْلِيْلٌ
دیبا آنچه چسپان ست بر تن او ابریشم او سفید ست و بر پیشانیے او افسر ست

مُكَلَّلٌ بِالزَّبَرْجَدِ وَالْيَاقُوْتِ وَاَلْوَانِ الْجَوَاهِرِ كُلُّ جَوْهَرَةٍ
مرصع بزمرد و یاقوت و رنگا رنگ جواهر هر گوهر

عَلٰى لَوْنٍ وَّعَلٰى رَاْسِهٖ تَاجٌ مِّنْ ذَهَبٍ فِيْهِ سَبْعُوْنَ زَاوِيَةً فِيْ كُلِّ
بر رنگے و بر سر او تاج ست از زر و در آن تاج هفتاد گوشه ست و در هر

زَاوِيَةٍ دُرَّةٌ تُسَاوِيْ مَالَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَفِيْ يَدِهٖ ثَلٰثَةُ اَسْوِرَةٍ
گوشه مرواریدی ست که برابر ست در بها مال مشرق و مغرب را و در دست او سه دست برنجن

سِوَارٌ مِّنْ ذَهَبٍ وَّفِضَّةٍ وَّسِوَارٌ مِّنْ لُؤْلُؤٍ وَّفِيْ اَصَابِعِ يَدَيْهِ وَ
یکے از زر دوم از نقره و سوم از مروارید و در انگشتان هر دو دستهاے او و

رِجْلَيْهِ خَوَاتِيْمُ مِنْ ذَهَبٍ وَّفِضَّةٍ فِيْهِ اَلْوَانُ الْفُصُوْصِ وَبَيْنَ
پایهای او انگشتریهاست از زر و نقره که در آن رنگها رنگ نگینها ست و در روبرو

يَدَيْهِ عَشَرَةُ اٰلَافِ غُلَامٍ لَا يَكْبَرُوْنَ وَلَا يَشِيْبُوْنَ اَبَدًا وَّتُوْضَعُ
او ده هزار غلام ست که نه بزرگ میشود و نه پیر میشود همیشه و نهاده میشود

بالکسر ۱۲ صحاح اللغات

بَيْنَ يَدَيْهِ مَائِدَةٌ مِنْ يَاقُوتَةٍ حَمْرَاءَ طُولُهَا مِيلٌ فِي مِيلٍ وَيُوضَعُ

پیش او خوانها از یاقوت سرخ که درازی او گروه در گروه است و نهاده شود

عَلَى الْمَائِدَةِ سَبْعُونَ أَلْفَ إِنَاءٍ مِنْ ذَهَبٍ وَفِضَّةٍ وَفِي كُلِّ

بر خوانچه هفتاد هزار آوند از زر و نقره و در هر

إِنَاءٍ سَبْعُونَ لَوْنًا مِنَ الطَّعَامِ فَيَأْخُذُ اللُّقْمَةَ بِيَدِهِ فَمَا يَخْطُرُ

آوند هفت رنگ است از طعام پس میگیرد لقمه بدست خود پس میگذرد

عَلَى بَالِهِ غَيْرُهَا حَتَّى تَتَحَوَّلَ اللُّقْمَةُ عَنْ حَالِهَا إِلَى الْحَالَةِ الَّتِي

در دل او جز آن تا آنکه میگردد لقمه از حال خود بسوی حالیکه

يَشْتَهِيهَا وَبَيْنَ يَدَيْهِ غِلْمَانٌ بِأَيْدِيهِمْ أَكْوَابٌ مِنْ فِضَّةٍ وَأَوَانِي

آرزو میکند احوال را و پیش او غلامان اند که در دستهای ایشان است کوزها از نقره

مِنْ فِضَّةٍ وَمَعَهُمُ الْخَمْرُ وَالْمَاءُ وَالْمَأْكَلُ فَيَأْكُلُ عَلَى قَدْرِ أَرْبَعِينَ

از نقره و با ایشان است شراب و آب و طعام پس میخورد بر مقدار چهل

رَجُلًا مِنَ الْأَلْوَانِ كُلِّهَا فَإِذَا شَبِعَ مِنْ لَوْنٍ مِنَ الطَّعَامِ سَقَوْهُ شَرْبَةً

مرد از هر رنگ طعام هرگاه که سیر شد از یک رنگ طعام مینوشانند اورا

مِمَّا يَشْتَهِي مِنَ الْأَشْرِبَةِ فَيَتَجَشَّى فَيَفْتَحُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِ أَلْفَ

از آن شربت تا که آرزو میکند اورا پس آروغ میزند پس میگشاید خدا تعالی بروی هزار

بَابٍ مِنَ الشَّهْوَةِ أَوْ يَشْرَبُ حَتَّى يَعْرَقَ فَإِذَا عَرِقَ أَلْقَى اللّٰهُ عَلَيْهِ

در از آرزو یا مینوشد آب تا آنکه عرق میکند پس چونکه عرق میکند می اندازد

أَلْفَ بَابٍ مِنَ الشَّهْوَةِ إِلَى الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ وَيَدْخُلُ عَلَيْهِ الطَّيْرُ

هزار در از آرزو بسوی طعام و شراب و می آیند برو پرندها

مِنَ الْأَبْوَابِ كَأَمْثَالِ الْبَخَاتِيِّ الْعِظَامِ فَيَقُومُونَ بَيْنَ يَدَيْهِ صَفًّا

از درها مانند شتران بختی بزرگ پس می ایستند پیش او صف زده

فَيَنْعَتُ كُلُّ طَيْرٍ نَفْسَهُ بِصَوْتٍ مُطْرِبٍ لَذِيذٍ أَلَذَّ مِنْ كُلِّ غِنَاءٍ

پس میستاید هر پرنده نفس خود را بآواز خوش لذت ناک تر از هر سرود که

فِي الدُّنْيَا يَقُولُ يَا وَلِيَّ اللّٰهِ كُلْنِي فَإِنِّي كُنْتُ أَرْعَى فِي كَذَا وَكَذَا فِي

در دنیا است میگوید ای دوست خدا بخور مرا که من چریده ام در چنین جا در

رِيَاضِ الْجَنَّةِ وَأَشْرَبُ مِنْ عَيْنِ كَذَا وَكَذَا فَيَحْمِلُونَ إِلَيْهِ أَصْوَاتَهُمْ

گلشن بهشت و نوشیده ام آب از چنین چشمها پس میبردارند بسوی او آوازها

فَيَرْفَعُ بَصَرَهُ فَيَنْظُرُ إِلَى أَعْلَاهَا صَوْتًا وَأَجْوَدِهَا نَعْتًا فَيَشْتَهِيهَا

پس میبردارد چشم خود را و می بیند بسوی بلند تر آنها از روی آواز و نیکوتر آنها از روی ستایش پس

۵

الاکواب جمع کوب

۲۶۸

فیعلم الله عز وجل ما قد استقر في قلبه من حبه فيجيء ذلك الطير

پس می داند خدا تعالی چیزی که قرار گرفته است در دل او از دوستی آن پرنده پس می آید این پرنده

فيقع على المائدة بعضه قديد وبعضه شوي أشد بياضا

و می افتد بر خوانچه پاره از آن و پاره از آن بریان سخت تر سپید از روی

من الثلج وأحلى من العسل فيأكل حتى إذا شبع منها واكتفى

از برف و شیرین تر از شهد پس بخورد تا وقتیکه سیر شود از آن و بسند کند

صار طيرا كما كان فيخرج من الباب الذي كان دخل منه فهو على

میگردد پرنده چنانچه بود پس می برآید از دری که آمده بود از آن پس او بر

الأرائك وزوجته مستقبلة يبصر وجهه في وجهها من

تختها ست و زن او رو برو ست او می بیند آن مرد روی خود را در روی آن زن از

الصفاء والبياض كلما أراد أن يجامعها نظر إليها فيستحي

جهت صفای و سپیدی هر گاه که بخواهد که صحبت کند او را می بیند بسوی او پس شرم میدارد

منها أن يدعوها فتعلم ما يريد منها زوجها فتدنو إليه

از آن که بخواند او را پس میداند آن زن چیزی که میخواهد آن مرد از او پس نزدیک میشود

فتقول بأبي وأمي ارفع رأسك وانظر إلي فإنك اليوم لي

پس بگوید قربان تو شوم به پدر و مادر خود بردار سر خود را و ببین بسوی من که تو امروز برای منی

وأنا لك فيجامعها على قوة مائة رجل من الأولين وعلى شهوة

و من برای تو ام پس صحبت میکند آن مرد آن زن را بر قوت صد مرد از پیشینیان و بشهوت

أربعين رجلا فلما أتيها وجدها عذراء لا يغفل عنها

چهل مرد پس هر گاه که می آید آن زن را می یابد او را بکر غافل نمیشود از آن

مقدار أربعين يوما فإذا فرغ وجد ريح المسك منها فيزداد

مقدار چهل روز پس هر گاه فراغت یافت می یابد بوی مشک از آن پس زیاده

حبا لها وفيها له أربعة آلاف وثمانمائة زوجة مثلها

از روی دوستی مر او را و در آن او را چهار هزار و هشتصد زن است مانند او

لكل زوجة سبعون خادما وجارية وروي عن علي ابن أبي

هر زنی را هفتاد خادم است و داه ست و مرویست از علی

طالب عن النبي صلى الله عليه أنه قال لو أن جارية أو خادما

از پیغمبر بدرستی که فرمود اگر داسی یا خدمتگاری

أخرجت إلى الدنيا لاقتتل عليها أهل الدنيا حتى كلهم يتفانوا

برآورده شود بسوی دنیا هر آینه جنگ میکنند با یکدیگر بر آن اهل دنیا تا آنکه همه فانی شوند

۴۶۹

وَلَوْ اَنَّ الْحُوْرَ الْعِيْنَ اَخْرَجَتْ ذَوَائِبَهَا فِي الْاَرْضِ لَاَطْفَاَتْ

واگر بدرستی زنے حور عین برآرد گیسوہائے خود را در زمین ہر آئینہ کشتہ شود

نُوْرَ الشَّمْسِ مِنْ نُوْرِهَا قِيْلَ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ وَكَمْ بَيْنَ الْخَادِمِ

نور آفتاب از نور آن گفتہ شد یا رسول اللہ و چندیں فرق ہست میان

وَالْمَخْدُوْمِ قَالَ وَالَّذِيْ نَفْسِيْ بِيَدِهٖ اِنَّ بَيْنَ الْخَادِمِ وَالْمَخْدُوْمِ

و صاحب فرمود سوگند بآنکہ اگر نفس من در دست اوست بدرستی میان خدمتگار

كَالْكَوْكَبِ الْمُظْلِمِ اِلٰى جَنْبِ الْقَمَرِ فِي النِّصْفِ قَالَ فَبَيْنَمَا

فرق ہمچو ستارہ تاریک بہ پہلوے ماہتاب در نصف ماہ گفت پس میان اوقات

هُوَ جَالِسٌ عَلٰى سَرِيْرِهٖ اِذْ بَعَثَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ اِلَيْهِ مَلَكًا مَعَهٗ

کہ آمرد نشستہ ست بر تخت خود ناگاہ میفرستد خدا تعالیٰ فرشتہ را بسوے او کہ با اوست

سَبْعُوْنَ حُلَّةً كُلُّ حُلَّةٍ عَلٰى لَوْنٍ قَدْ غَابَتْ بَيْنَ اِصْبَعَي الْمَلَكِ

ہفتاد حلہ ہر حلہ بر رنگ تحقیق غائب شد درمیان دو انگشت فرشتہ

وَمَعَهُ التَّسْلِيْمُ وَالرِّضٰى فَيَجِيْءُ حَتّٰى يَقُوْمَ عَلٰى بَابِهٖ فَيَقُوْلُ

و با اوست تسلیم و رضا پس می آید تا آنکہ می ایستد بر در او پس میگوید

لِحَاجِبِهٖ اِيْذَنْ لِيْ عَلٰى وَلِيِّ اللّٰهِ فَاِنِّيْ رَسُوْلُ اللّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ

مر دربان او اذن ده مرا ای دوست خدا پس من فرستادہ پروردگار عالمیانم

اِلَيْهِ فَيَقُوْلُ الْحَاجِبُ وَاللّٰهِ مَا اَمْلِكُ مِنْهُ الْمُنَاجَاةَ وَلٰكِنْ

بسوے او پس میگوید دربان سوگند خدا مالک نیستم از آن سخن گفتن را ولیکن

سَاَذْكُرُكَ اِلٰى مَنْ يَلِيْنِيْ مِنَ الْحَجَبَةِ فَلَا يَزَالُوْنَ يَذْكُرُوْنَ

سر انجام ست کہ یاد کنم ترا بسوے کسی کہ نزدیکست مرا از دربانان پس ہمیشہ آن دربانان یاد میکنند

اَمْرَهٗ بَعْضُهُمْ اِلٰى بَعْضٍ حَتّٰى يَاْتِيَهُ الْخَبَرُ بَعْدَ سَبْعِيْنَ بَابًا

کار آن فرشتہ بعضے آن بسوے بعضے تا آنکہ بے آید آمرد را خبر بعد ہفتاد در

فَيَقُوْلُ يَا وَلِيَّ اللّٰهِ اِنَّ رَسُوْلَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَلَى الْبَابِ فَيَاْذَنُ

پس میگوید دربانان ای دوست خدا بدرستی فرستادہ رب العزۃ بر در ست پس اذن می کند

لَهٗ بِالدُّخُوْلِ عَلَيْهِ فَيَدْخُلُ الْمَلَكُ فَيَقُوْلُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا

مراو را بدرآمدن بر او پس می درآید فرشتہ پس میگوید سلام باد بر تو ای

وَلِيَّ اللّٰهِ اِنَّ رَبَّ الْعِزَّةِ عَزَّ وَجَلَّ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَهُوَ عَنْكَ

دوست خدا بدرستی خدا تعالیٰ میگوید ترا سلام در حالی آنکہ از تو

رَاضٍ فَلَوْلَا اَنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَقْضِ عَلَيْهِ الْمَوْتَ لَمَاتَ مِنْ

راضی ست پس اگر نبود بدرستی خدا تعالیٰ عز و جل قضا نکردہ ہست بر مرگ را ہر آئینہ میمرد از

الفرح فذلك قوله عز وجل ورضوان من الله اكبر ذلك

ارشادی پس اینست قول خدای عز وجل و راضی بودن از خدا بزرگ تر است

هو الفوز العظيم وذلك قوله تعالى اذا رايت يعني يا محمد

رستگاری بزرگ و آنست قول خدای تعالی و وقتی که ببینی یعنی ای محمد

ثم رايت نعيما يعني هنالك النعيم الذي هو فيه وملكا

در آنجا نعمتی است که در دوستی و ملک

كبيرا يعني لا يدخل عليه رسول رب العلمين الا باذنه ثم

بزرگ یعنی داخل نشود بر آن بهشتی فرستاده پروردگار عالمیان مگر باذن پس

قال جل وعلا عاليهم ثياب سندس خضر واستبرق يعني

فرمود خدای تعالی بالای ایشان جامه سندس سبز و استبرق مراد دیبا

الديباج ولما قال عاليهم لان الذي على جسده حريرة

دیبا را و چون این است که گفت خدای تعالی بالای ایشان زیرا که بر جسد جامه حریر است

بيضاء ثم قال وحلوا اساور من فضة وفي اية اخرى

سفید پس فرمود و پوشانیده شده اند دستبرنجها از نقره و در آیه دیگر فرمود

يحلون فيها من اساور من ذهب ولؤلؤا فهي ثلاث اسورة

و پوشانیده شوند در آن بهشت دستبرنجها از زر و مروارید پس آن سه دستبرنج

ثم قال عز وجل وسقاهم ربهم شرابا طهورا وذلك انه على

پس فرمود عز وجل نوشانید ایشان را پروردگار ایشان شرابی پاک و آن است که بر

باب الجنة شجرة ينبع من ساقها عينان فاذا جاز الرجل

در بهشت درختیست که بر آید از ساق او دو چشمه پس وقتیکه بگذرد مرد

الصراط الى العينين يدخل في عين منها فيغتسل فيها

صراط را بسوی آن دو چشمه در آید در یک چشمه ازان پس غسل کند در آن

وريحه اطيب من المسك طوله سبعون ذراعا في السماء على طول آدم عليه السلام

و خوشبوی او خوشتر است از مشک درازی آن هفتاد گز است بسوی آسمان بمقدار درازی آدم ع

فاهل الجنة كلهم رجالهم ونساؤهم على قد واحد في ميلاد عيسى عليه السلام ابناء

پس اهل بهشت همه مردان و زنان باشند بر یک قدر باشند در تولد عیسی ع پسران

ثلث وثلثين سنة كبر الصغير حتى يصير من ثلث وثلثين سنة وينحط الشيخ

سی وسه سال بزرگ می شود تا آنکه می گردد سی وسه سال و فرود می آید پیر

عن حاله الى ثلث وثلثين سنة كلهم رجالهم ونساؤهم على قد واحد في

از حال خود بسوی سی وسه سال همه مردان و زنان ایشان بر یک قدر باشند در

حُسْنِ يُوسُفَ بْنِ يَعْقُوبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَيَشْرَبُ مِنَ الْعَيْنِ

خوبی یوسف بن یعقوب ع و میخورد از چشمه

الْأُخْرَى فَيَنْفِي مَا فِي صَدْرِهِ مِنْ غِلٍّ أَوْ هَمٍّ أَوْ حَسَدٍ أَوْ حُزْنٍ

دیگر پس دور میشود چیزے که در سینه اوست از حسد یا اندوه

فَيُطَهِّرُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ قَلْبَهُ بِذٰلِكَ الْمَاءِ فَيَخْرُجُ وَقَلْبُهُ عَلٰى

پس پاک میکند خدا تعالی دل او را باین آب و می برآید و حال آنکه دل او بر

أَبْوَابٍ عَلٰى لِسَانِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَرَبِيٌّ ثُمَّ يَنْطَلِقُونَ حَتّٰى يَأْتُوا

دل ایوب پیغمبرست و زبان او بر زبان محمد ﷺ عربیست پس روان میشود تا آیند می آیند

الْبَابَ فَيَقُولُ لَهُمُ الْخَزَنَةُ طِبْتُمْ فَيَقُولُونَ نَعَمْ فَيَقُولُونَ

بدر بهشت پس میگویند ایشان را نگهبانان خوشحال آمدید شما پس میگویند اهل بهشت آری پس میگویند

ادْخُلُوهَا خَالِدِينَ يُبَشِّرُونَهُمْ بِالْخُلُودِ قَبْلَ الدُّخُولِ بِأَنَّهُمْ

درآیید در بهشت در حالتے که همیشه باشندگان اید بشارت میدهند ایشان را به همیشگی پیش از درآمدن

لَا يَخْرُجُونَ مِنْهَا أَبَدًا فَأَوَّلُ مَا يَدْخُلُ مِنْ بَابِ الْجَنَّةِ وَمَعَهُ

نخواهند برآمد ازآن بهشت هرگز پس اول وقتیکه درآید از دروازه بهشت و با او

الْمَلَكَانِ اللَّذَانِ كَانَا مَعَهُ فِي دَارِ الدُّنْيَا الْكِرَامُ الْكَاتِبِينَ

دو فرشته اند که آنها باشند با او در سراے دنیا بزرگ نویسندگان

فَإِذَا هُوَ بِمَلَكٍ مَعَهُ نَجِيبَةٌ مِنْ يَاقُوتَةٍ خَضْرَاءَ كَانَ

پس ناگاه او ملاقی ست بفرشته که با او ناقه ایست از یاقوت سبز چنانکه

زِمَامُهَا مِنْ يَاقُوتَةٍ حَمْرَاءَ وَعَلَيْهَا رَاحِلَةٌ مُقَدَّمُهَا وَ

مهار او از یاقوت سرخ ست و برو پالانیست که پیش او و

مُؤَخَّرُهَا دُرٌّ وَيَاقُوتٌ وَصَفْحَتَاهَا الذَّهَبُ وَالْفِضَّةُ وَ

پس او مروارید و یاقوت ست و هردو پهلوے او زر ست و نقره و

مَعَهُ سَبْعُونَ حُلَّةً فَيُلْبِسُهَا وَيَضَعُ عَلٰى رَأْسِهِ التَّاجَ وَمَعَهُ

با او هفتاد حله ست پس پوشیده شود آنرا و می نهد بر سر او تاج و با او

عَشَرَةُ آلَافِ غُلَامٍ كَاللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ فَيَقُولُ يَا وَلِيَّ اللّٰهِ

ده هزار غلام ست همچو مروارید پوشیده که هرگز دست نرسیده باشد پس میگوید

ارْكَبْ فَإِنَّ هٰذَا لَكَ وَلَكَ مِثْلُهَا فَيَرْكَبُهَا وَلَهَا جَنَاحَانِ

سوار شو پس این ناقه مر تراست و مر تراست مانند این دیگر پس سوار میشود آنرا و مر او راست دو بال

خَطْوُهَا مُنْتَهَى الْبَصَرِ فَيَسِيرُ عَلٰى نَجِيبَةٍ وَبَيْنَ يَدَيْهِ

گام آن در نهایت نگاه چشم ست پس میرود بر شتر و حال آنکه مراد را پیش دهشاد

۵۱ غل بالکسر کینه و دشمنی و ترشی

۵۲ هم بالفتح اندوه

۵۳ بیمار

۵۴ خطوه بالفتح گام نهادن ۱۲ از رشیدی

عَشَرَةُ الافِ غُلَامٍ وَمَعَهُ المَلَكَانِ اللَّذَانِ كَانَا مَعَهُ فِي

ده هزار غلام ست دنبا او دو فرشته اند که بوده اند با او در

دَارِ الدُّنْيَا حَتّٰى يَاتِيَ اِلٰى قُصُوْرِهٖ فَيَنْزِلُهَا ثُمَّ قَالَ عَزَّ وَجَلَّ

دنیا تا آنکه سوے آید کوشکهاے خود پس فرود می آید در آن کوشکها پس ارشاد فرمود عزوجل

اِنَّ هٰذَا الَّذِيْ وَصَفْتُ لَكُمْ فِيْ هٰذِهِ السُّوْرَةِ كَانَ لَكُمْ

بدرستی این چیزے که بیان کردم مر شما را درین سوره بوده ست مر شما را

خَيْرًا لِاَعْمَالِكُمْ مِنْ حُسْنِ الثَّوَابِ وَكَانَ سَعْيُكُمْ اَيْ عَمَلُكُمْ مَشْكُوْرًا

بهتر از اعمال شما از نیکوے ثواب و بوده ست عمل شما ستوده شده

يَعْنِيْ شَكَرَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ اَعْمَالَكُمْ فَاَثَابَكُمُ الْجَنَّةَ بَابٌ

ستود خدا ایشم برای شما کردارهاے شما و جزا داد شما را بهشت باب

فِيْ ذِكْرِ فَضَائِلِ الشُّهُوْرِ وَالْاَيَّامِ الْمُبَارَكَةِ مَجْلِسٌ فِيْ فَضَائِلِ

در بیان یاد کردن فضیلتهاے در روزهاے مبارک مجلس ست در بزرگیها

شَهْرِ رَجَبٍ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ اِنَّ عِدَّةَ الشُّهُوْرِ عِنْدَ اللّٰهِ اثْنَا

ماه رجب فرمود خدا که شمار ماهها نزدیک خداے تعالی

عَشَرَ شَهْرًا فِيْ كِتٰبِ اللّٰهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ مِنْهَا

دوازده ماه ست در کتاب خدا آن روز که پیدا کرد آسمانها و زمین را از آن

اَرْبَعَةٌ حُرُمٌ سَبَبُ نُزُوْلِ هٰذِهِ الْاٰيَةِ اَنَّ الْمُؤْمِنِيْنَ سَارُوْا مِنَ

چهار ماه حرام ست یعنی قتال دروی حرام ست سبب نزول این آیت آنست که بدرستی مومنان رفتند از

الْمَدِيْنَةِ اِلٰى اَهْلِ مَكَّةَ قَبْلَ اَنْ يُفْتَحَ عَلٰى رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ فَقَالُوْا

مدینه بسوے اهل مکه پیش از آنکه فتح شود مکه بر رسول صلعم پس گفتند المومنان

اِنَّا نَخَافُ اَنْ يُقَاتِلَنَا كُفَّارُ مَكَّةَ فِيْ شَهْرِ الْحَرَامِ فَاَنْزَلَ اللّٰهُ تَبَارَكَ

بدرستی ما میترسیم از آنکه قتال کنند با کفار مکه در ماه حرام پس فرستاد خدا تبارک

وَتَعَالٰى اِنَّ عِدَّةَ الشُّهُوْرِ عِنْدَ اللّٰهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِيْ كِتَابِ اللّٰهِ

و تعالی این آیت بدرستی شمار ماهها نزد خدا تعالی دوازده ماه ست در کتاب خدا

يَعْنِيْ فِي اللَّوْحِ الْمَحْفُوْظِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ مِنْهَا اَرْبَعَةٌ

یعنی در لوح محفوظ آن روز که پیدا کرد خدا آسمانها و زمین را از آن چهار ماه

حُرُمٌ يَعْنِيْ رَجَبَ وَذَا الْقَعْدَةِ وَذَا الْحِجَّةِ وَالْمُحَرَّمَ وَاحِدٌ فَرْدٌ وَهُوَ

حرام ست مراد میدارد از آن چهار ماه حرام رجب و ذی القعده و ذی الحجه و محرم یکے از آنها تنها ست و آن

رَجَبٌ وَثَلَاثَةٌ سَرْدٌ مُتَتَابِعَةٌ ذٰلِكَ الدِّيْنُ الْقَيِّمُ يَعْنِي الْحِسَابُ

رجب ست و سه متصل اند با هم این ست سنت حساب را

القيم المستقيم فلا تظلموا فيهن انفسكم يعني في الاشهر

پس ظلم مکنید در آنها بر نفسهای خود یعنی در این ماههای

الحرم خص تعالى بالنهي هذه الاربعة الاشهر ليبين لنا

حرام خاص کرد خدا تعالی به نهی این چهار ماه تا آشکار و روشن کند ما را

تميزها لعظم حرمتها وتاكيد امرها بالنهي عن الظلم فيها

جدائی آن ماهها بزرگی حرمت آنها و تاکید امر آنها به نهی کردن از ظلم در آنها

على غيرها من الشهور وان كان الظلم منهيا عنه في سائر

بر غیر آنها از ماههای دیگر و اگرچه بوده است ظلم نهی کرده شده از وی در همه

الشهور كما قال الله تعالى عز وجل حافظوا على الصلوات والصلوة

ماهها چنانچه فرمود خدای تعالی نگاهبانی کنید بر نمازها و خاصه نماز

الوسطى امرنا بالمحافظة على الصلوة الوسطى وهي العصر وان كان الامر شاملا

میانه امر کرد خدا تعالی ما را به نگاهداشت آن بر نماز میانگی که آن نماز عصر است اگرچه بوده است امر شامل

في المحافظة لجميع الصلوة وانما افرد الوسطى بالصلوة بالذكر لما ذكرنا من الاختصاص

در نگاهداشت مر همه نمازها را جز این نیست جدا کرد نماز میانه را بذکر از آنجهت که ذکر کردیم از خاص کردن

والتميز في الحرمة والتاكيد يعني بالظلم لا تقتلوا فيهن احدا

و جدا ساختن او را در حرمت و تاکید کردن آن یعنی به ظلم اینکه مکشید در آن ماهها هیچ یکی را

من مشركي العرب الا ان يبدؤكم بالقتل وقال ابو يزيد الظلم

از مشرکان عرب مگر آنکه آغاز کنند شما را بکشتن و گفت ابو یزید ظلم

هو الترك لطاعة الله تعالى والعمل بمعاصي الله عز وجل وقال

ترک بندگی خدای تعالی است و کردن گناهان او و گفت

غيره هو وضع الشيء في غير موضعه وهو راجع الى ذلك ثم

غیر آن ابو یزید ظلم نهادن چیزیست در غیر جای او همیشه گردنده بسوی اینست پس

قال تعالى وقاتلوا المشركين يعني كفار مكة كافة جميعا

گفت خدا تعالی و بکشید مشرکان را یعنی کفار مکه همه را

كما يقاتلونكم كافة يعني ان قاتلوكم في الشهر الحرام فقاتلوهم

چنانچه میکشتند مشرکان شما همه را یعنی اگر بکشند شما را در ماه حرام پس بکشید ایشان را

جميعا واعلموا ان الله في النصر مع المتقين واختلف اهل

همه را و بدانید بدرستی الله تعالی در یاری دادن با پرهیزگاران است اختلاف کرده اند

التفسير في الدين القيم فقال مقاتل الدين القيم هو الذي

تفسیر در دین القیم پس گفت مقاتل دین قیم آنست که

الحق وقال الآخرون هو الدين الصادق وهو دين الإسلام

ورست ست وگفتند دیگران آن دین راست ست که دین اسلام ست

وقال آخرون هو الدين الحنيفية وقال الآخرون الدين

وگفتند دیگران دین ست که مایل باشند از آن کسی براستی وگفتند دیگران که دین

القيم هو الذي أمر الله به المسلمين فصل ورجب وهو

قیم وی ست که امر کرد خدای تعالی بآن مسلمانانرا فصل رجب و آن

اسم من الأسماء المشتقة واشتقاقه من الترجيب والترجيب

اسمی است از اسمای مشتقه واشتقاق او از لفظ ترجیب ست و ترجیب

هو التعظيم عند العرب يقال رجبت هذا الشهر إذا عظمته

بمعنی تعظیم ست نزد یک عرب گفته میشود رجبت هذا الشهر وقتیکه بزرگ داری

ومن ذلك قول الحباب بن المنذر بن الجموح يوم سقيفة

وازان ست قول حباب روز یکه جمع شدند صحاب

بني ساعدة يوم توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم واختلف المهاجرون

در صفه بنی ساعده روزیکه میرانده شد رسول ع واختلاف کردند مهاجران

والأنصار في أمير ينصبونه فقالت الأنصار منا أمير و

وانصار در امیر برپا کنند آن را پس گفتند انصار ازما امیر ست و

منكم أمير القصة المشهورة فغضب الحباب وسل سيفه

از شما امیر ست بجوان وقصه مشهوره را پس در غضب شد حباب و برکشید شمشیر خود را

وقال أنا جذيلها المحكك وعذيقها المرجب أي أنا العظيم

وگفت منم چوب آن قبیله که خاریده شده ست بمن و منم خرمای بزرگ که بستون استاده کرده میشود

في قومي المطاع فيهم والعذيق تصغير عذق وهو النخلة

در قوم که فرمان برده شده ام در ایشان و عذیق صیغه تصغیر عذق ست وآن خرماست

الكريمة على أهلها كانوا يعمدونها إذا مالت لئلا تسقط

بزرگ ست براهل خود بوده اند عربیان که ستون میدادند انرا وقتیکه کج میشد تا که نیفتد

والرجبة البناء الذي يكون حول النخلة وقوله جذيلها

ورجبه بنائیست که باشد در گرد خرما وقول او جذیلها

المحكك جذيل تصغير جذل وهو الجذع والنخلة التي تحتك

المحكك لفظ جذیل صیغه تصغیر جذل ست وآن تنه درخت خرماست که بخارد

به الإبل الجربا وقيل الجذل عود ينصب في معاطن الإبل

بآن شتر گرگین وگفته میشود جذل چوبیست که برپا کرده میشود در تشنگاه شتر

تَحُتَكُّ بِهِ الْفِصَالُ وَقَالَ اَبُوْ زَيْدٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ زِيَادٍ الْفَرَّاءِ

که بخارد بان بچهاے شتر و گفت ابو زید که نا قل ست از یحیی بن زیاد فراء

اِنَّمَا سُمِّيَ رَجَبُ لِاَنَّهُمْ كَانُوْا يَرْجُبُوْنَ الْاَعْذَاقَ فِيْ هٰذَا الشَّهْرِ

جز این نیست که نامیده شده ست رجب زیراکه ایشان بوده اند که بنا میکردند در گرد خوشها

عَلَى النَّخْلِ وَيَشُدُّوْنَهَا بِالْخُوْصِ اِلَى السَّعَفِ لِئَلَّا تَنْفُضَهَا الرِّيَاحُ

و ببستند از ابشاخها تا انگه نشکند آنها را بادها

يُقَالُ مِنْهُ رَجَبْتُ النَّخْلَةَ تَرْجِيْبًا اِذَا فَعَلْتَ بِهَا ذٰلِكَ وَقَالَ

گفته میشود از انست رجبت النخل وقتیکه تو کردی بان خرما آن کار و گفتند

اٰخَرُوْنَ اَلتَّرْجِيْبُ اَنْ يُّوْضَعَ الشَّوْكُ عَلَى الْاَعْذَاقِ حِفْظًا لَهَا مِنْ

دیگران ترجیب آنست که نهاده میشود خار را گرد خوشها از جهت نگاهبانی مراورا از

تَنَاوُلِ اَيْدِي الْمُسْتَطْعِمِيْنَ وَالتَّحَرُّزُ مِنْ تَنَاثُرِ الثَّمَرِ عَلَى الْاَرْضِ وَ

رسیدن دست ها سے خورندگان و نگاه داشتن از افتادن میوه برزمین و

قَالَ اٰخَرُوْنَ اَلتَّرْجِيْبُ اَنْ تُدْعَمَ النَّخْلَةُ اِذَا مَالَتْ بِدِعَامَةٍ لِئَلَّا

گفتند دیگران ترجیب آنست که ستون دهی تو خرما را وقتیکه کج شد تا انکه

تَسْقُطَ وَتَخِرَّ وَقَالَ اٰخَرُوْنَ هُوَ مَاْخُوْذٌ مِنْ قَوْلِ الْعَرَبِ رَجَبْتُ

نیفتد و گفتند دیگران آن گرفته شده ست از قول عرب رجبت

الشَّيْءَ اَيْ هِبْتُهُ رَهْبَةً وَقَالَ اٰخَرُوْنَ اَلتَّرْجِيْبُ التَّاَهُّبُ وَ

الشیء یعنی ترسانیدم اورا و گفتند دیگران ترجیب آماده شدن و

الْاِسْتِعْدَادُ لِقَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِنَّهُ لَيُرَجَّبُ فِيْهِ خَيْرٌ كَثِيْرٌ لِشَعْبَانَ

ساخته گردن ست از جهت قول نبی ع بدرستی هر آینه آماده کرده شده در ماه رجب نیکوی بسیار

وَقَالَ اٰخَرُوْنَ اَلتَّرْجِيْبُ تَكْرَارُ ذِكْرِ اللّٰهِ تَعَالٰى وَتَعْظِيْمِهٖ لِاَنَّ

و گفتند دیگران که ترجیب تکرار ذکر خداست و بزرگی او زیراکه

الْمَلٰٓئِكَةَ يُرَجِّبُوْنَ اَصْوَاتَهُمْ فِيْهِ بِالتَّسْبِيْحِ وَالتَّحْمِيْدِ وَالتَّقْدِيْسِ

فرشتگان تکرار میکنند آواز خود را دران رجب به تسبیح و تحمید و تقدیس

لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَيُقَالُ شَهْرُ رَجَمٍ بِالْمِيْمِ اَيْضًا فَيَكُوْنُ مَعْنَاهُ تُرْجَمُ فِيْهِ

مر خدای عز و جل را و گفته میشود شهر رجم بمیم بجاے با نیز پس معنا شد او رانده میشود

الشَّيَاطِيْنُ حَتّٰى لَا يُؤْذُوْا فِيْهِ الْمُؤْمِنِيْنَ فَرَجَبٌ ثَلٰثَةُ اَحْرُفٍ

شیاطین و لشکر او تا ایذا ندهند در ان ماه مومنان را پس رجب سه حرف ست

رَاءٌ وَجِيْمٌ وَبَاءٌ فَالرَّاءُ رَحْمَةُ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالْجِيْمُ جُوْدُ اللّٰهِ تَعَ

را و جیم و با پس را رحمت خداست و جیم بخشش او تعالی

والابواب البر الله عز وجل فمن اول هذا الشهر الى آخره من الله عز

و بابهای نیکوی الله تعالی پس از اول این ماه تا آخر او سه بخشش از خدا عز و جل

وجل ثلث عطايا للعباد رحمة الله بلا عذاب وجود بلا بخل

مر بندگان را یکی رحمت است بی عذاب و دوم بخشش است بی بخل

وبر بلا جفاء فصل في رجب اسماء اخر منها يسمى رجب

و سیوم نیکویی است بی جفا و مر رجب را نامهای دیگر است از آنجمله نامیده شده رجب

مضر ومنصل الاسنة وشهر الله الاصم وشهر الله الاصب

مضر و غیر آن از نامها که مذکور

والشهر المطهر والشهر السابق والشهر الفرد واما قولهم رجب

اما قول ایشان رجب

مضر فقد روي عن النبي صلى الله عليه انه قال في بعض خطبه ان الزمان

مضر پس بتحقیق روایت کرده شده است از پیغمبر که گفت در بعضی خطبهای خود که زمان

قد استدار كهيئته يوم خلق الله السموات والارض السنة اثنا

بتحقیق گشته است همچو روش خویش که در روز آفرینش آسمانها بود و زمین بود سال دوازده

عشر شهرا منها اربعة حرم ثلاث متواليات ذو القعدة و

ماه است از آنجمله چهار ماه حرام است از آن سه پی در پی اند ذو القعده و

ذو الحجة والمحرم وواحد فرد وهو رجب مضر الذي بين

ذو الحجه و محرم و یکی تنها و آن رجب است و آن رجب مضر است که در میان

جمادى وشعبان وانما عرف موضعه بقوله بين جمادى و

جمادی و شعبان است و جز این نیست که دانا جای خود را بقول خود میان جمادی و

شعبان ابطالا للنسيء الذي كانت العرب تفعله في الجاهلية

شعبان از جهت باطل کردن نسیء را که بوده اند عرب میکردند آنرا در زمان جاهلیت

وهو قوله عز وجل انما النسيء زيادة في الكفر يضل به الذين

و آن قول خدای عز و جل است جز این نیست که نسیء زیادتی است در کفر گمراه میشوند با وی کسانی که

كفروا وذلك ان العرب في الجاهلية كانت اذا ارادت ان تحدث

کفر ورزیده اند و آن اینست که عرب در زمان جاهلیت بوده اند و چون که میخواستند برآمدن

من منى قام رجل من بني كنانة يقال له نعيم بن ثعلبة وكان

از منی برخاست مردی از بنی کنانه که گفته میشد او را نعیم و بوده

رئيس القوم فيقول انا الذي اجاب ولا اعاب ولا يرد لي قضاء

سردار قوم پس میگفت من آنکسی ام که قبول کرده شده ام و عیب کرده نشده ام و رد کرده نشود

فيقولون له صدقت انا نا شهرا يريدون آخر عنا حرمة المحرم

پس میگفتند مر او را راست گفتی تو تاخیر کن مارا ماه سے میخواستند اینکه تاخیر کن از ما حرمت ماه محرم دیگر

واجعلها في صفر واحل لنا المحرم وانما دعاهم الى ذلك لئلا

و گردان آنرا در ماه صفر و حلال گردان مارا ماه محرم و جز این نیست که میخواند ایشان را بسوی این بعلت

تتوالى عليهم ثلاثة اشهر لا يغيرون فيها وقد كان معاشهم

پی در پی بیاید بر ایشان سه ماه که غارت نمیکنند در آنها و تحقیق بوده است زندگانی ایشان

من الاغارة فيفعل ذلك عاما ثم يرجع الى تحريم المحرم واباحة

از غارت کردن پس میکرد آنرا یکسال پس ترک میکنند بسوی حرمت ماه محرم و اباحت

صفر فذلك الانساء ومنه قيل نسأ الله في اجله وانسأ الله اجله

ماه صفر پس آنست ماه انساء و از آنست که گفته شده یعنی تاخیر کرد الله در اجل او و تاخیر کرد خدا اجل او

فوصف النبي صلى الله عليه وسلم رجب بصفتين وقيده بنعتين احدهما

پس وصف کرد پیغمبر رجب را بدو صفت و تقیید کرد او را بدو نعت یکی از آن

قوله رجب مضر لان مضر كان يبالغ في تعظيمه وتكبيره و

قول آن ۲ رجب مضر است زیرا که بدرستی مضر بوده است که مبالغه میکرد در تعظیم آن رجب و بزرگی او و

تحريمه الثاني انه قيده بقوله بين جمادى وشعبان خوفا

و دویم از آن دو نعت است که بدرستی پیغمبر ۲ قید کرد او را میان جمادی و شعبان از جهت ترس

من التقديم والتأخير كما جرى في تحريم المحرم الى صفر فخص الشهر

از پیش و پس کردن چنانچه جاری شد در تاخیر کردن ماه محرم بسوی ماه صفر پس خاص کرد ماه

وقيده واكد تحريمه واكده وقيل انما سمي رجب مضر لان بعض

و قید کرد او را و استوار کرد تحریم او را و محکم کرد او را و گفته شده است جز این نیست که نامیده شده است رجب

الكفار دعا على قبيلة من القبائل فيه فاهلكهم الله عز وجل

کفار دعا کرده بود بر قبیله از قبائل پس هلاک کرد ایشان را خدا تعالی

وقيل ان الدعاء فيه مستجاب على الظلمة وكل جائر ولهذا كانت

و گفته شده است که دعا در آن رجب مستجاب است بر ظالمان و هر ظلم کننده و از جهت بوده

الجاهلية يؤخرون دعواتهم على من ظلمهم فيدعون عليه في رجب فلا يرد خائبا واما منصل

در زمان جاهلیت که تاخیر میکردند دعاهای خود را بر کسیکه ظلم کرد ایشان را پس دعا میکردند بر ایشان در ماه رجب پس باز گردانیده نمیشد نا امید

الاسنة لانهم كانوا ينزعون الاسنة فيه عن الرماح ويغمدون سيوفهم وسهامهم تهيئا لعدم تعظيما لشهر

زیرا که ایشان بوده اند که میکشیدند پیکانها را در آن ماه از نیزه ها و در غلاف میکردند تیغهای خود و تیرهای خود را از جهت مبارک داشتن و بزرگی

بان منصل الاسنة ويقال نصلت السهم اذا جعلت له نصلا والنصلته

بان کشنده سنانها و گفته میشود پیکان کشیدم تیر را وقتیکه گردانیدی تو مر او را پیکان و النصلة میگویند

إذا نزعت عنه نصله وأما شهر الله الأصم فلما روي عن

وقتیکه میکشیدند از آن تیر پیکان او — اما شهر الله الاصم — پس از جهت چیزیست که روایت کرده شد

عثمان بن عفان رضه أنه لما استهل رجب رقى المنبر يوم

عثمان رضه — بدرستی او هرگاه طلوع کرد رجب برآمد بر منبر در روز

الجمعة وخطب ثم قال ألا إن هذا شهر الله الأصم وهو شهر زكاتكم

جمعه و خطبه خواند پس گفت آگاه باشید که این ماه خداست — و این ماه زکات دادن شماست

فمن كان عليه دين فليؤد دينه ثم ليزك ما بقي قال ابن

پس کسیکه بوده است بر وی دامی پس باید که اداکند دام خود را پس زکات باید که بدهد از چیزیکه باقیست گفت ابن

الأنباري أما قوله الأصم فإنما سمي بذلك لأن العرب كانت

انباری اما گفتن او را اصم پس جز اینکه نامیده شده است باین اسم زیراکه عرب بوده اند

تظل تحارب بعضها بعضا فإذا أهل رجب وضعوا السلاح

همیشه جنگ میکردند بعض ایشان بعض دیگر را پس هرگاه طلوع کرد رجب می نهادند یراق خود را

ونزعوا الأسنة فلا يسمع فيه قعقعة السلاح ولا صلصلة

و می برآوردند پیکانها را پس شنیده نمیشد در این ماه آواز سلاح و نه درخشیدن

الرماح فكان الرجل إذا ركب في طلب قاتل أبيه فإذا رأى في

نیزها و بوده است مرد وقتیکه سوار میشد در جستن کشنده پدر خود پس وقتیکه می دید او را در

رجب لم يتعرض له كأنه لم يره ولم يسمع له خبرا فسمي أصم

ماه رجب نمی جنبید مراد را چنانچه که او ندیده است او را و نه شنیده است او را خبر پس نامیده شد اصم

لذلك وقيل سمي أصم لأنه لم يسمع فيه غضب الله تعالى على

از جهت آن و گفته شده است که نامیده شد اصم زیراکه شنیده نمیشود در این ماه غضب خدا تعالی بر

قوم قط لأن الله تعالى عذب الأمم الماضية في سائر الشهور

هیچ قوم هرگز زیراکه خدا تعالی عذاب کرد امت های گذشته را در همه ماه ها

ولم يعذب أمة من الأمم في هذا الشهر وفي هذا الشهر حمل الله

و نه عذاب کرد هیچ امت را از امتها در این ماه و در این ماه برداشت خدا تعالی

نوحا في السفينة فجرت به ومن معه في السفينة ستة أشهر

نوح را در سفینه پس روان شد با او و کسیکه با او بود در کشتی شش ماه

قال إبراهيم النخعي إن رجب شهر الله تعالى فيه حمل الله نوحا في

گفت ابراهیم النخعی بدرستیکه ماه رجب ماه خدا تعالی است در آن برداشت خدا تعالی نوح را

السفينة فصامه نوح وأمر بصومه من كان معه فأمنه الله

در کشتی پس روزه داشت نوح در کشتی و امر کرد کسی را که بوده است با او بروزه پس نجات داد او را خدا

تعالى ومن كان معه من الطوفان وطهر الله الارض من الشرك

وکسی را کہ بودہ ست با او از طوفان و پاک کرد خدا تعالی زمین را از شرک

والعدوان ورفع ذلك غيره الى النبي صلى الله عليه وسلم وهو ما اخبرنا

و دشمنان بسبب طوفان و برداشت آن قول ابراہیم نخعی را غیر او بسوی پیغمبر [illegible] و آن حدیث ست کہ خبر کرد ما را

هبة الله باسناده عن ابي حازم عن سهل بن سعد رضه عن

هبة الله باسناد خود از ابی حازم از سهل ابن سعد رضه از

النبي صلى الله عليه وسلم انه قال الا ان رجب من الاشهر الحرم وفيه حمل

پیغمبر کہ فرمودہ آگاہ باشید کہ رجب از ماہہای حرام ست و در آن رجب برداشت

الله نوحا في السفينة فصامه نوح في السفينة وامر من كان

خدا تعالی نوح را در کشتی پس روزہ داشت نوح ع در کشتی و امر کرد کسی را کہ بود

معه بصيامه فانجاهم الله تعالى وامنهم من الغرق وطهر

با او بروزہ داشتن پس نجات داد ایشان را خدا تعالی و امن داد ایشان را از غرق شدن و پاک کرد

الله الارض من الكفر والطغيان بالطوفان وقيل انه سمي

خدا تعالی زمین را از کفر و بی فرمانی بہ غرق کردن و گفتہ شدہ است کہ نامیدہ شد

اصما لانه اصم من جفائك وذلتك وسميع بفضلك يا مؤمن وسرك

اصم زیراکہ کر ست از جفای تو و لغزش تو و شنوا ست بفضل تو ای مومن [illegible]

فجعله الله تعالى اصما من جفائك وذلتك لئلا يشهد عليك

پس کرد او را خدا کر از جفای تو و لغزش تو تا اگر گواہی ندہد بر تو

بها يوم القيمة بل يكون شهيدا لك لما سمع من فضلك

روز قیامت بلکہ باشد گواہ ترا بچیزے کہ می شنود از فضل تو

واحسان العمل فيه واما الاصب فمعناه انه تصب الرحمة

و نیکو کردن عمل در آن ماہ و اما اصب پس معنی او اینست کہ آن ماہ ریختہ میشود رحمت

فيه صبا على العباد ويعطيهم الله تعالى من الكرامات و

در آن ماہ ریختنی بر بندگان و میدہد ایشان را خدا تعالی از کرامات

المثوبات ما لا عين رأت ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب

ثواب کہ نہ ہیچ چشم او را دیدہ ست و نہ ہیچ گوشے شنیدہ و نہ گذشتہ ست بر دل

بشر من ذلك ما اخبرنا الشيخ الامام هبة الله بن المبارك

ہیچ آدمی از آنجا چیزیست کہ خبر کرد ما را شیخ امام ہبۃ اللہ

السقطي رحمه الله باسناده عن الاعمش عن ابرهيم عن علقمة

باسناد خود از اعمش از ابراہیم از علقمہ

عن ابي سعيد الخدري رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال ان عدة
الشهور عند الله اثنا عشر شهرا في كتاب الله يوم خلق السموات
والارض منها اربعة حرم فرجب يقال له شهر الله الاصم وثلاث
اخر متواليات يعني ذو القعدة وذو الحجة والمحرم الا ان رجب
شهر الله وشعبان شهري ورمضان شهر امتي فمن صام من
رجب يوما ايمانا واحتسابا استوجب رضوان الله الاكبر
واسكن الفردوس الاعلى ومن صام منه يومين فله من الاجر
ضعفان ووزن كل ضعف مثل جبال الدنيا ومن صام من
رجب ثلثة ايام جعل الله بينه وبين النار خندقا طوله
مسيرة سنة ومن صام من رجب اربعة ايام عوفي من
البلايا من الجنون والجذام والبرص ومن فتنة المسيح الدجال
ومن صام منه خمسة ايام وقي من عذاب القبر ومن صام
منه ستة ايام خرج من قبره ووجهه اضوء من القمر ليلة
البدر ومن صام منه سبعة ايام فان لجهنم سبعة ابواب
يغلق الله عنه بصوم كل يوم من ايامه بابا من ابوابها

وَمَنْ صَامَ مِنْهُ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ فَإِنَّ لِلْجَنَّةِ ثَمَانِيَةَ أَبْوَابٍ يُفَتِّحُ

وکسیکه روزه داشت از آنماه هشت روز پس بدرستی بهشت راهشت درست میکشاید

اللّٰهُ لَهُ بِصَوْمِ كُلِّ يَوْمٍ بَابًا مِنْ أَبْوَابِهَا وَمَنْ صَامَ مِنْهُ تِسْعَةَ

خدا مراورا بعوض هر روزه هر روز درے از دروازهاے بهشت وکسیکه روزه داشت از آنماه نه

أَيَّامٍ خَرَجَ مِنْ قَبْرِهِ وَهُوَ يُنَادِي أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَلَا يُرَدُّ

روز برآید از قبر خود درحالیکه نداکند باین کلمات که گواهی میدهم اینکه معبود بحق الله است دیگر و باز گردانیده نشود

وَجْهُهُ دُوْنَ الْجَنَّةِ وَمَنْ صَامَ مِنْهُ عَشَرَ يَوْمًا جَعَلَ اللّٰهُ تَعَالٰى

روے او مگر بسوے بهشت وکسیکه روزه داشت از آنماه ده روز گرداند خدا تعالی

لَهُ عَلٰى كُلِّ مِيلٍ عَلَى الصِّرَاطِ فِرَاشًا يَسْتَرِيحُ عَلَيْهِ وَمَنْ

مراورا بر هر گروه بر صراط فرشے که آرام گیرد بر او وکسیکه

صَامَ مِنْهُ أَحَدَ عَشَرَ يَوْمًا لَمْ يُرَ فِي يَوْمِ الْقِيٰمَةِ أَفْضَلَ مِنْهُ

روزه داشت از او یازده روز هرگز نخواهد دید هیچ یکے را در روز قیامت بهتر از خود

إِلَّا مَنْ صَامَ مِثْلَهُ أَوْ زَادَ عَلَيْهِ وَمَنْ صَامَ مِنْ رَجَبٍ اِثْنَا عَشَرَ

مگر کسیکه روزه داشت مانند او یا زیاده کرد بر او وکسیکه روزه داشت از رجب دوازده روز

يَوْمًا كَسَاهُ اللّٰهُ تَعَالٰى يَوْمَ الْقِيٰمَةِ حُلَّتَيْنِ الْحُلَّةُ الْوَاحِدَةُ خَيْرٌ

میپوشاند خدا تعالی اورا روز قیامت دو حله یک حله از آن بهتر است

مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيْهَا وَمَنْ صَامَ مِنْ رَجَبٍ ثَلٰثَةَ عَشَرَ يَوْمًا يُوضَعُ

از دنیا و آنچه در وست وکسیکه روزه داشت از آنماه سیزده روز نهاده میشود

لَهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ مَائِدَةٌ فِي ظِلِّ الْعَرْشِ فَيَأْكُلُ مِنْهَا وَالنَّاسُ فِي

مراورا روز قیامت خوانے در سایه عرش پس میخورد از آن و مردم در

شِدَّةٍ شَدِيدَةٍ وَمَنْ صَامَ مِنْ رَجَبٍ أَرْبَعَةَ عَشَرَ يَوْمًا أَعْطَاهُ

شدة سخت باشند وکسیکه روزه داشت از آنماه چهارده روز میدهد اورا

اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلٰى

خدا تعالی چیزیکه نه دیده است اورا هیچ چشم و نه هیچ گوش شنیده و نگذشته است بر

قَلْبِ بَشَرٍ وَمَنْ صَامَ مِنْهُ خَمْسَةَ عَشَرَ يَوْمًا يُوقِفُهُ اللّٰهُ تَعَالٰى

دل هیچ آدمے وکسیکه روزه داشت از او پانزده روز ایستاده میکند او را خدا تعالی

يَوْمَ الْقِيٰمَةِ مَوْقِفَ الْآمِنِينَ وَلَا يَمُرُّ بِهِ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ

روز قیامت جاے ایستادن امن یافتگان و نمیگذرد باو فرشته مقرب و نه نبے

مُرْسَلٌ إِلَّا قَالَ لَهُ طُوبٰى لَكَ إِنَّكَ مِنَ الْآمِنِينَ وَفِي لَفْظٍ آخَرَ

مرسل مگر میگوید مراورا خوشے باد ترا که تو هرآینه از امن یافتگان هستی و در روایت دیگر

زِيَادَةٌ عَلَى خَمْسَةَ عَشَرَ وَهِيَ مَنْ صَامَ مِنْهُ سِتَّةَ عَشَرَ يَوْمًا كَانَ

زیاده بر پانزده روز و این ست کسیکه روزه داشت از این ماه شانزده روز میباشد

فِي وَائِلِ مَنْ يَزُورُ الرَّحْمٰنَ وَيَنْظُرُ إِلَيْهِ وَيَسْمَعُ كَلَامَهُ وَمَنْ صَامَ

در نخستین کسیکه زیارت میکنند رحمن را و می بینند بسوی او و می شنود کلام او و کسیکه روزه داشت

مِنْهُ سَبْعَةَ عَشَرَ يَوْمًا يَنْصِبُ اللّٰهُ لَهُ عَلَى كُلِّ مِيلٍ مِنَ الصِّرَاطِ

از این ماه هفده روز بر پا کرده میشود مر او را بر هر کروه از صراط

مُسْتَرَاحًا يَسْتَرِيحُ عَلَيْهِ وَمَنْ صَامَ مِنْهُ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ يَوْمًا

آسودگاه که می آساید بر آن و کسیکه روزه داشت از وی هژده روز

زَاحَمَ إِبْرٰهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قُبَّتِهِ وَمَنْ صَامَ مِنْهُ تِسْعَةَ عَشَرَ

مزاحمت کند ابراهیم ع را در قبه خود و کسیکه روزه داشت از این ماه نوزده

يَوْمًا بَنَى اللّٰهُ لَهُ قَصْرًا فِي الْجَنَّةِ تُجَاهَ قَصْرِ إِبْرٰهِيمَ وَآدَمَ عَلَيْهِمَا

روز بنا کند او را خدا تعالی کوشکی در بهشت رو برو سے کوشک ابراهیم و آدم ع

السَّلَامُ وَيُسَلِّمُ عَلَيْهِمَا وَيُسَلِّمَانِ عَلَيْهِ وَمَنْ صَامَ مِنْهُ عِشْرِينَ

و سلام میکند آن صائم بر ایشان و سلام میکنند ایشان بر وی و کسیکه روزه داشت از ان بیست

يَوْمًا نَادَى مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ يَا عَبْدَ اللّٰهِ أَمَّا مَا قَدْ مَضَى فَقَدْ غَفَرَ

روز ندا میکند نداکننده از آسمان اے بندهٔ خدا اما چیزے که گذشت پس بتحقیق بخشید

اللّٰهُ لَكَ فَاسْتَأْنِفِ الْعَمَلَ فِيمَا بَقِيَ وَأَمَّا الْمُطَهِّرُ فَلِأَنَّهُ يُطَهِّرُ

خدا تعالی مر ترا پس از سر گیر عمل را در آنچه باقی مانده است و اما آنکه مطهر گویند ماه رجب را پس برای آنکه

صَائِمَهُ مِنَ الذُّنُوبِ وَالْخَطِيئَاتِ مِنْ ذٰلِكَ مَا أَخْبَرَنَا بِهِ الشَّيْخُ

روزه دارنده خود را از گناهان و خطاها از آنجمله است که خبر کرد مارا بر آن شیخ

الْإِمَامُ هِبَةُ اللّٰهِ بْنُ الْمُبَارَكِ السَّقَطِيُّ رَحِمَهُ اللّٰهُ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ

امام هبة الله بن مبارک سقطی رح از حسن بن احمد

بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ الْمُقْرِي بِإِسْنَادِهِ عَنْ هَارُونَ بْنِ عَشَرَةَ عَنْ أَبِيهِ

بن عبد الله مقری باسناد خود از هارون بن عشره از پدر خود

عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رض قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ شَهْرَ رَجَبٍ

از علی ابن ابیطالب رض گفت فرمود رسول ص هر آئینه ماه رجب

شَهْرٌ عَظِيمٌ مَنْ صَامَ مِنْهُ يَوْمًا كَتَبَ اللّٰهُ تَعَالَى لَهُ صَوْمَ أَلْفِ سَنَةٍ

ماهے ست بزرگ هر که روزه داشت از وی روزی مینویسد خدا تعالی مر او را ثواب روزه هزار سال

وَمَنْ صَامَ مِنْهُ يَوْمَيْنِ كَتَبَ اللّٰهُ تَعَالَى لَهُ صَوْمَ أَلْفَيْ سَنَةٍ وَمَنْ

و کسیکه روزه داشت از وی دو روز مینویسد خدا تعالی مر او را ثواب روزه دو هزار سال و کسیکه

صَامَ مِنْهُ ثَلٰثَةَ اَيَّامٍ كَتَبَ اللّٰهُ لَهُ صَوْمَ ثَلَاثَةِ اٰلَافِ سَنَةٍ

روزه داشت از و سه روز مینویسد خدا تعالیٰ مر او را اجرت کسیکه روزه داشت سه هزار سال

وَمَنْ صَامَ مِنْهُ سَبْعَةَ اَيَّامٍ اُغْلِقَتْ عَنْهُ اَبْوَابُ جَهَنَّمَ وَمَنْ

و کسیکه روزه داشت ازو هفت روز بند کرده میشود ازو درهای دوزخ و کسیکه

صَامَ مِنْهُ ثَمَانِيَةَ اَيَّامٍ فُتِحَتْ لَهُ اَبْوَابُ الْجَنَّةِ الثَّمَانِيَةِ يَدْخُلُ

روزه داشت ازو هشت روز گشاده میشود مر او را درهای هشت بهشت که در آید

مِنْ اَيِّهَا شَاءَ وَمَنْ صَامَ مِنْهُ خَمْسَةَ عَشَرَ يَوْمًا بُدِّلَتْ سَيِّئَاتُهُ

از هر در که خواهد و کسیکه روزه داشت ازو پانزده روز بدل کرده میشود بدیهای او

حَسَنَاتٍ وَنَادٰى مُنَادٍ مِّنَ السَّمَاءِ قَدْ غُفِرَ لَكَ فَاسْتَاْنِفِ الْعَمَلَ

به نیکیها و ندا کند ندا کننده از آسمان هر آئینه بخشیده شد ترا پس از سر گیر عمل را

وَمَنْ زَادَ زَادَهُ اللّٰهُ تَعَالٰى وَاَخْبَرَنَا الشَّيْخُ الْاِمَامُ هِبَةُ اللّٰهِ بْنُ الْمُبَارَكِ

و کسیکه زیاده کرد زیاده کند او را الله تعالیٰ و خبر کرد ما را امام هبة الله

بِاِسْنَادِهٖ عَنْ يُوْنُسَ عَنِ الْحَسَنِ رض قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ

باسناد خویش از یونس از حسن رض گفت فرمود رسول ص هر که

صَامَ يَوْمًا مِّنْ رَجَبٍ عُدِلَ لَهُ بِصِيَامِ ثَلٰثِيْنَ سَنَةً وَاَخْبَرَنَا

روزه داشت یک روز از رجب برابر است مر او را از روزه داشتن سی سال و خبر کرد ما را

الشَّيْخُ الْاِمَامُ هِبَةُ اللّٰهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ اَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ الْمُقْرِيْ

شیخ امام هبة الله از حسن بن احمد بن عبد الله مقری

بِاِسْنَادِهٖ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ كَثِيْرٍ عَنْ مَكْحُوْلٍ قَالَ اِنَّ رَجُلًا سَاَلَ اَبَا

باسناد خود از علا بن کثیر از مکحول که گفت بدرستی مردی سوال کرده بود

الدَّرْدَاءِ رض عَنْ صِيَامِ رَجَبٍ فَقَالَ لَهُ سَاَلْتَ عَنْ شَهْرٍ كَانَتِ

ابو درداء را رض از روزه داشتن رجب پس گفت مر او را بپرسیدی تو از ماهی که بود اهل

الْجَاهِلِيَّةُ تُعَظِّمُهُ فِيْ جَاهِلِيَّتِهَا وَمَا زَادَهُ الْاِسْلَامُ اِلَّا فَضْلًا

آن مردمان جاهلیت بزرگی داده بودند او را در جاهلیت خود و زیاده نکرده است مر او را اسلام مگر فضیلت

وَتَعْظِيْمًا وَمَنْ صَامَ مِنْهُ يَوْمًا تَطَوُّعًا يَحْتَسِبُ بِهٖ ثَوَابَ اللّٰهِ تَعَالٰى

و بزرگی و هر که روزه داشت از رجب یک روز از روی بندگی میخواهد بآن ثواب خدا تعالیٰ

وَيَبْتَغِيْ بِهٖ وَجْهَهُ مُخْلِصًا اَطْفَاَ صَوْمُهُ ذٰلِكَ الْيَوْمَ غَضَبَ اللّٰهِ

و میخواهد بآن ذات پاک او را در حالیکه اخلاص دارد و فرو نشاند روزهٔ آن روز غضب خدا

تَعَالٰى وَاَغْلَقَ عَنْهُ بَابًا مِّنْ اَبْوَابِ النَّارِ وَلَوْ اُعْطِيَ مِلْاَ الْاَرْضِ

و بند کند ازو دری از درهای آتش و اگر داده شود پر زمین

ذَهَبًا مَا كَانَ جَزَاءً لَهُ وَلَا يَسْتَكْمِلُ اَجْرَ شَيْءٍ مِنَ الدُّنْيَا دُونَ
زر مینا شد آنرو مرادرا و تمام نمیشود مزد او بچیزے از دنیا بغیر

يَوْمِ الْحِسَابِ وَلَهُ اِذَا مَسَّى عَشْرُ دَعْوَاتٍ مُسْتَجَابَاتٍ فَاِنْ دَعَى
روز حساب و مر آن روزه دار راست و چونکه شب میکند ده دعا قبول کرده پس اگر دعا میکند

بِهِ لِشَيْءٍ مِنْ عَاجِلِ الدُّنْيَا اَعْطَاهُ وَاِلَّا اَدَّخَرَ لَهُ مِنَ الْخَيْرِ كَاَفْضَلِ
بآن مر چیزے را از عاجل دنیا داده شد مراورا و الّا ذخیره کرده از نیکی همچو بهترین

مَا دَعَى بِهِ دَاعٍ مِنْ اَوْلِيَاءِ اللّٰهِ تَعَالٰى وَاَصْفِيَائِهِ الصَّادِقِيْنَ
چیزیکه دعا کرد باو دعا کننده از دوستان خدا و برگزیدگان او راست گو

وَمَنْ صَامَ يَوْمَيْنِ كَانَ لَهُ مِثْلُ ذٰلِكَ وَلَهُ مَعَ ذٰلِكَ اَجْرُ عَشَرَةٍ
وکسیکه روزه داشت دو روز میباشد مراورا مانند آن مراورا با آن مزد ده کس

مِنَ الصِّدِّيْقِيْنَ فِيْ عُمْرِهِمْ بَالِغَةً اَعْمَارُهُمْ مَا بَلَغَتْ وَيُشَفَّعُ فِيْ
از راستان در عمر خود رسانیده باشد عمرهاے ایشان بجائیکه رسید و قبول کرده شود شفاعت او

مِثْلِ مَا يُشَفَّعُوْنَ فِيْهِ وَيَكُوْنُ فِيْ زُمْرَتِهِمْ حَتّٰى يَدْخُلَ الْجَنَّةَ
بمقدار که قبول کرده میشود شفاعت صدیقان در گروه ایشان تا آنکه در آید در بهشت

مَعَهُمْ وَيَكُوْنُ مِنْ رُفَقَائِهِمْ وَمَنْ صَامَ ثَلٰثَةَ اَيَّامٍ كَانَ لَهُ مِثْلُ
با ایشان و میباشد از دوستان ایشان وکسیکه روزه داشت سه روز باشد مراورا مانند

ذٰلِكَ وَقَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى عِنْدَ اِنْطَارِهِ لَقَدْ وَجَبَ حَقُّ عَبْدِيْ هٰذَا
آن و میگوید خداے تعالے نزد افطار او هر آئینه بتحقیق واجب شد حق بندهٔ من که این

وَوَجَبَتْ لَهُ مَحَبَّتِيْ وَوِلَايَتِيْ اُشْهِدُكُمْ يَا مَلٰئِكَتِيْ اِنِّيْ قَدْ
و واجب شد مراورا دوست داشتن من گواه میکنم شمارا ای فرشتگان هر آئینه من

غَفَرْتُ لَهُ مِنْ ذَنْبِهِ مَا تَقَدَّمَ وَمَا تَاَخَّرَ وَمَنْ صَامَ اَرْبَعَةَ اَيَّامٍ
بخشیدم اورا از گناهان پیشین و واپسین وکسیکه روزه داشت چهار روز

كَانَ لَهُ مِثْلُ ذٰلِكَ وَثَوَابُ اُولِي الْاَلْبَابِ التَّوَّابِيْنَ وَيُعْطٰي
میباشد مراورا مانند آن و ثواب خردمندان که بسیار توبه کننده اند و داده میشود

كِتَابَهُ فِيْ اَوَائِلِ الْفَائِزِيْنَ وَمَنْ صَامَ خَمْسَةَ اَيَّامٍ كَانَ لَهُ مِثْلُ
کتاب او در نخستین رستگاران وکسیکه روزه داشت پنج روز باشد مراورا مانند

ذٰلِكَ وَيُبْعَثُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَوَجْهُهُ مِثْلُ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ
این و برانگیخته شود روز قیامت و حال آنکه روے او مانند ماه شب چهاردهم است

وَيُكْتَبُ لَهُ عَدَدُ رَمْلِ عَالِجٍ حَسَنَاتٌ وَيَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَيُقَالُ لَهُ
و نوشته میشود مراورا نیکیها بشمار ریگ عالج که نام جائیست و می در آید در بهشت و گفته میشود مراورا

۴۸۵
۵۳

تَمَنَّ عَلَى اللّٰهِ مَا شِئْتَ وَمَنْ صَامَ سِتَّةَ أَيَّامٍ كَانَ لَهُ مِثْلُ ذٰلِكَ

آرزو بکن خدا ایتعالی چیزے کہ میخواہے و ہر کہ روزہ داشت شش روز باشد مراورا مانند آن

وَيُعْطَى سِوَى ذٰلِكَ نُورٌ يَسْتَضِيءُ بِهٖ أَهْلُ الْجَمْعِ فِي الْقِيٰمَةِ وَ

داده میشود جز این نورے کہ می درخشد بآن مردم کہ جمع اند در روز قیامت و

يُبْعَثُ فِي الْآمِنِينَ حَتّٰى يَمُرَّ عَلَى الصِّرَاطِ بِغَيْرِ حِسَابٍ وَيُعَافٰى عَنْ

برانگیختہ شود در امن یافتگان تا آنکہ بگذرد بر صراط بغیر حساب و نگہداشتہ میشود از

عُقُوقِ الْوَالِدَيْنِ وَقَطِيعَةِ الرَّحِمِ وَيُقْبِلُ اللّٰهُ عَلَيْهِ بِوَجْهِهٖ إِذَا

نافرمانی والدین و بریدن از خویشان و پیش می آید خدا ایتعالی براو بذات پاک خود ہرگاہ

لَقِيَهٗ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَمَنْ صَامَ سَبْعَةَ أَيَّامٍ كَانَ لَهُ مِثْلُ ذٰلِكَ وَ

کہ ملاقی میشود مراورا روز قیامت و کسیکہ روزہ داشت ہفت روز باشد مراورا مانند این و

يُغْلَقُ عَنْهُ سَبْعَةُ أَبْوَابِ النَّارِ وَيُحَرِّمُهُ اللّٰهُ عَلَى النَّارِ وَيُوجِبُ

بند کردہ میشود ازو ہفت در دوزخ و حرام میکند او را خدا ایتعالی بر دوزخ و واجب میکند

لَهُ الْجَنَّةَ يَتَبَوَّأُ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ وَمَنْ صَامَ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ كَانَ لَهٗ

مراورا بہشت جا گیرد ازو ہر جا کہ خواہد و کسیکہ روزہ داشت ہشت روز باشد مراورا

مِثْلُ ذٰلِكَ وَيُفْتَحُ لَهٗ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ الثَّمَانِيَةُ يَدْخُلُهَا مِنْ أَيِّ

مانند این و کشادہ میشود مراورا درہائے ہشت بہشت می درآید درو از ہر

بَابٍ شَاءَ وَمَنْ صَامَ تِسْعَةَ أَيَّامٍ كَانَ لَهٗ مِثْلُ ذٰلِكَ وَيُرْفَعُ كِتَابُهٗ

دریکہ خواہد و ہر کہ روزہ داشت نہ روز باشد او را مانند این و بردا شتہ شود اعمال نامہ او

فِي عِلِّيِّينَ وَيُبْعَثُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ فِي الْآمِنِينَ وَيَخْرُجُ مِنْ قَبْرِهٖ

در علیین و برانگیختہ شود روز قیامت در امن یافتگان و برآید از گور خود

وَوَجْهُهٗ نُورٌ يَتَلَأْلَأُ يُشْرِقُ لِأَهْلِ الْجَمْعِ حَتّٰى يَقُولُوا هٰذَا نَبِيٌّ

در حالیکہ روی او نور باشد کہ می درخشد روشنی میدہد اہل جمع را تا آنکہ بگویند این پیغمبر

مُصْطَفًى وَإِنَّ أَدْنٰى مَا يُعْطٰى أَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ وَ

برگزیدہ است و کمترین چیزے کہ دادہ میشود اینست کہ درآید در بہشت بغیر حساب و

مَنْ صَامَ عَشَرَةَ أَيَّامٍ بَخٍ بَخٍ لَهٗ فَيُعْطٰى مِثْلَ ذٰلِكَ وَعَشْرَ أَضْعَافٍ

کسیکہ روزہ داشت دہ روز پس خوش باشد مراورا پس دادہ میشود مانند این و دہ چند زیادہ

وَهُوَ مِمَّنْ يُبَدِّلُ اللّٰهُ سَيِّئَاتِهٖ حَسَنَاتٍ وَيَكُونُ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ الْقَوَّامِينَ

و او از کسانیست کہ بدل میکند خدا ایتعالی بدیہائے او را بہ نیکیہا و میباشد از نزدیکان کہ ایستادہ اند

لِلّٰهِ بِالْقِسْطِ وَكَانَ كَمَنْ عَبَدَ اللّٰهَ أَلْفَ عَامٍ صَائِمًا قَائِمًا صَابِرًا

برای خدا ایتعالی بعدل و باشد مانند کسیکہ بندگی کرد خدا را ہزار سال و در آنحال کہ روزہ دارندہ ایستادہ

مُحْتَسِبًا وَمَنْ صَامَ عِشْرِيْنَ يَوْمًا كَانَ لَهُ مِثْلُ ذٰلِكَ وَعِشْرُوْنَ

طلب ثواب كننده است و كسيكه روزه داشت بست روز باشد مراورا مانند اين و بست

ضِعْفًا فَهُوَ مِمَّنْ يُزَاحِمُ اِبْرٰهِيْمَ خَلِيْلَ اللّٰهِ فِيْ قُبَّتِهِ وَيَشْفَعُ فِيْ

چندان و او از كسي است كه هم ميباشد با ابراهيم خليل الله در قبه خود و به شفاعت آورد در شمار

مِثْلِ رَبِيْعَةَ وَمُضَرَ كُلُّهُمْ مِنْ اَهْلِ الْخَطَايَا وَاَهْلِ الذُّنُوْبِ وَمَنْ

مانند قبيله ربيعه و مضر همه ايشان از اهل گناهان باشند و اهل ذنوب و كسيكه

صَامَ ثَلَاثِيْنَ يَوْمًا كَانَ لَهُ مِثْلُ ذٰلِكَ وَثَلٰثُوْنَ ضِعْفًا وَنَادٰى

روزه داشت سي روز باشد مراورا مانند آن و سي چندان و ندا كند

مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ يَا وَلِيَّ اللّٰهِ اَبْشِرْ بِالْكَرَامَةِ الْعُظْمٰى قَالَ وَمَا الْكَرَامَةُ

ندا كننده از آسمان اي دوست خدا بشارت باد مر ترا به بزرگي بزرگ و مود چيست آن

الْعُظْمٰى قَالَ النَّظَرُ اِلٰى وَجْهِ اللّٰهِ تَعَالٰى الْجَمِيْلِ وَمُرَافَقَةُ النَّبِيِّيْنَ

بزرگ گفت ديدن بسوي روي خدا تعالي كه بزرگ است با همراهي پيغامبران

وَالصِّدِّيْقِيْنَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصّٰلِحِيْنَ وَحَسُنَ اُولٰئِكَ رَفِيْقًا

و راستان و شهيدان و نيكوكاران و نيكو اند ايشان همراهيان

طُوْبٰى لَكَ غَدًا اِذَا كُشِفَ الْغِطَاءُ وَاَفْضَيْتَ اِلٰى جَسِيْمِ ثَوَابِ

خوشي باد مر ترا فردا كه دور كرده ميشود پرده ها و رسيدي تو بسوي بزرگ ثواب

رَبِّكَ الْكَرِيْمِ فَاِذَا نَزَلَ بِهِ مَلَكُ الْمَوْتِ سَقَاهُ اللّٰهُ تَعَالٰى عِنْدَ خُرُوْجِ

پروردگار بزرگ پس وقتيكه فرود مي آيد فرشته مرگ بنوشاند او را خدا تعالي وقت برآمدن

نَفْسِهِ شَرْبَةً مِنْ حِيَاضِ الْفِرْدَوْسِ وَيُهَوِّنُ عَلَيْهِ سَكَرَاتِ الْمَوْتِ

جان او شربتي از حوضهاي بهشت و آسان ميكند بروي سختي موت

حَتّٰى مَا يَجِدُ اَلَمَ الْمَوْتِ وَيَظَلُّ فِيْ قَبْرِهِ رَيَّانًا وَيَظَلُّ فِي الْمَوْقِفِ رَيَّانَ

تا آنكه نمي يابد درد موت و هميشه باشد در گور خود سيراب و هميشه باشد در جاي ايستادن

حَتّٰى يَرِدَ حَوْضَ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَاِذَا خَرَجَ مِنْ قَبْرِهِ شَيَّعَهُ سَبْعُوْنَ اَلْفَ

تا آنكه در آيد بر حوض پيغمبر و وقتيكه بر آيد از گور خود همراه ميكنند او را هفتاد هزار

مَلَكٍ مَعَهُمُ النَّجَائِبُ مِنَ الدُّرِّ وَالْيَاقُوْتِ وَمَعَهُمْ طَرَائِفُ الْحُلِيِّ وَ

فرشتگان با ايشان شتران از در و ياقوت و با ايشان عجائب زيورها و

الْحُلَلِ فَيَقُوْلُوْنَ لَهُ يَا وَلِيَّ اللّٰهِ النَّجَاءَ النَّجَاءَ اِلٰى رَبِّكَ عَزَّ وَجَلَّ الَّذِيْ

پوشيدنيها است پس ميگويند مر او را اي دوست خدا سرعت كن بسوي پروردگار عزيز كه

اَظْمَأْتَ لَهُ نَهَارَكَ وَاَنْحَلْتَ لَهُ جِسْمَكَ فَهُوَ مِنْ اَوَّلِ النَّاسِ دُخُوْلًا

تشنه داشتي روز خود را و لاغر كردي مر او را تن خود را پس آن باشد اول كس

جنات عدن يوم القيمة مع الفائزين رضي الله عنهم ورضوا

در جنت عدن روز قیامت با رستگاران که راضی شد خدا از ایشان و راضی شدند

عنه ذلك هو الفوز العظيم قال ولمن كان له في كل يوم يصوم

از وی اینست رستگاری بزرگ گفت و اگر باشد مر او را در هر روزیکه روزه میدارد

صدقة على زنة ثوابه تصدق بها فهيهات هيهات هيهات

صدقه دادن بروزن ثواب خود که تصدق کند بآن پس دورست دورست دورست

ثلاثا لو اجتمع جميع الخلائق على ان يقدروا قدر ما اعطي ذلك

سه بار اگر جمع شوند همه خلایق بر اینکه اندازه کنند مقدار چیزیکه داده شده است آن

العبد من الثواب ما بلغوا معشار العشر مما اعطى الله ذلك العبد

بنده را از ثواب هرگز نرسند دهم حصه را از آنچه داده است خدا تعالی این بنده را

من الثواب وعن عبد الله بن الزبير رض انه قال من فرج عن مؤمن

از ثواب و روایت از عبد الله بن زبیر رض که فرمود هر کسیکه کشاده کند اندوه مومنی

كربة في شهر رجب وهو شهر الله الاصم اعطاه الله تعالى في الفردوس

اندوهی را در رجب که آن ماه خداست و اصم [illegible] بدهد او را خدا تعالی در بهشت

قصرا مد بصره الا فاكرموا رجب يكرمكم الله عز وجل بالف كرامة

کوشکی مقدار درازی چشم او آگاه باشید پس بزرگ دارید رجب را که بزرگی دارد شما را خدا تعالی

قال عقبة بن سلامة بن قيس يرفعه الى النبي صلى الله عليه وسلم انه قال من تصدق

روایت از عقبه بن سلامه که رسانید آن را بسوی نبی ص که فرمود هر کسیکه صدقه دهد

في رجب باعده الله تعالى من النار كمقدار غراب طار فرخا من وكره

در رجب دور دارد او را خدا تعالی از آتش همچو مقدار [illegible] که پرد [illegible] از آشیانه خود

وهو في الهواء حتى مات هرما وقيل الغراب يعيش خمسمائة عام و

و حال آنکه در هواست تا آنکه بمرد بسبب پیری و گویند زاغ میزید پانصد سال و

اما السابق فلانه اول الاشهر الحرم واما الفرد فلانه مفرد عن

اما نامیدن آن رجب سابق پس از جهت که نخستین ماههای حرام است و اما نامیدن رجب فرد پس

اخوانه كما روى ثور بن يزيد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم في حجة

بے برادران خود چنانچه روایت کرد ثور بن یزید گفت که فرمود رسول ص در حج

الوداع في خطبته الا ان الزمان قد استدار كهيئته يوم خلق الله

وداع در خطبه خود ترجمه این حدیث گذشت [illegible]

السموات والارض السنة اثنا عشر شهرا منها اربعة حرم ثلاث

آسمانها و زمین را دوازده سال [illegible] از آن چهار حرام اند سه

هرم بالتحریک کبر السن ۱۲ صحاح

متواليات ذو القعدة وذو الحجة والمحرم وواحدة فرد رجب مضر

پی در پی آینده ... دیگر فرد ست رجب مضر

الذي بين جمادي وشعبان فصل آخر وعن عكرمة عن ابن عباس

آنکه در میان جمادی و شعبان ست فصل دیگر مرویست از عکرمه از ابن عباس

رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال رجب شهر الله وشعبان شهري ورمضان

از نبی ... بدرستی او گفت رجب ماه خداست و شعبان ماه منست و رمضان

شهر امتي وعن موسى ابن عمران قال سمعت انس بن مالك رضي الله عنه

ماه امت منست و مرویست از موسی بن عمران گفت شنیدم از انس بن مالک رض

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان في الجنة نهرا يقال له رجب اشد

گفت فرمود رسول الله ... بدرستی در بهشت نهریست که گفته میشود او را رجب سخت تریست

بياضا من اللبن واحلى من العسل من صام من رجب يوما سقاه الله

از روی سفیدی از شیر و شیرین تریست از شهد هر که روزه داشت از رجب یکروز بنوشاند خدا

من ذلك النهر وعن انس بن مالك رض انه قال ان في الجنة قصرا لا

ازین نهر و مرویست از انس بن مالک رض بدرستی او گفت در بهشت کوشکیست که

يدخله الا صوام رجب وعن ابي هريرة رض انه قال لم يصم رسول الله

نه در آیند در وی مگر روزه داران ماه رجب و مرویست از ابو هریره رض بدرستی او گفت هرگز روزه نداشت رسول

صلى الله عليه وسلم شهرا بعد رمضان الا رجب وشعبان وعن انس رض ايضا

... هیچ ماه بعد از رمضان مگر رجب و شعبان و مرویست از انس رض نیز

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صام ثلثة ايام من الشهر الحرام الخميس

گفت فرمود رسول ... هر که روزه داشت سه روز از ماههای حرام روز پنجشنبه

والجمعة والسبت كتب الله له عبادة تسعمائة سنة وقيل رجب

و آدینه و شنبه مینویسد خدا برای او عبادت نهصد سال و گفته شده است رجب

لترك الجفاء وشعبان للعمل والوفاء ورمضان للصدق والصفاء

از برای ترک بدی ست و شعبان از برای عمل و وفا ... و رمضان از برای راستی ...

رجب شهر التوبة شعبان شهر المحبة رمضان شهر القربة رجب

رجب ماه توبه ست شعبان ماه محبت ست رمضان ماه نزدیکیست رجب

شهر الحرمة شعبان شهر الخدمة رمضان شهر النعمة رجب شهر

ماه حرمت ست شعبان ماه خدمت رمضان ماه نعمت رجب ماه

العبادة شعبان شهر الزهادة رمضان شهر الزيادة رجب

عبادت ست و شعبان ماه ... رمضان ماه زیادتی ست رجب

۴۸۹

شهر يضاعف الله فيه الحسنات شعبان يكفر فيه السيئات

ماهیست که دوچندان میکند در آن نیکوئیها شعبان ماهیست که دور میکند خدا ... بدی

رمضان ينتظر فيه الكرامات رجب شهر السابقين شعبان

رمضان ماهیست که در آن ... کرامتهای حق رجب ماه ... شعبان

شهر المقتصدين رمضان شهر العاصين وقال ذو النون المصري

ماه میانه روندگان است رمضان ماه گنهکاران است وگفت ذوالنون مصری

رحمه الله رجب لترك الآفات وشعبان لاستعمال الطاعات و

رحمه الله رجب از برای ترک آفات است وشعبان از برای کردن طاعتها و

رمضان لانتظار الكرامات فمن لم يترك الآفات ولم يستعمل

رمضان از بهر دیدن کرامتها پس هرکه ترک نکند آفات را ... عمل نکند

الطاعات ولم ينتظر الكرامات فهو من اهل الترهات وقال

بندگیها را و انتظار نکند کرامتها را پس او از اهل ... وگفت

ايضا رجب شهر الزرع وشعبان شهر السقي ورمضان شهر

ذوالنون رجب ماه کشتن است وشعبان ماه آب دادن است ورمضان ماه

الحصاد وكل يحصد ما زرع ويجزى ما صنع ومن ضيع الزراعة

درودن است وهرکسی میدرود چیزی که کشته است وجزا داده میشود چیزی را که کرده است وکسیکه ضایع کرد

ندم يوم حصاده واخلف ظنه مع سوء معاده وقال بعض

پشیمان شد در روز درودن کشت خود وخلاف یافت گمان خود را با بدی بازگشت خود وگفت بعض

الصالحين السنة شجرة رجب ايام ايراقها وشعبان ايام

صالحان سال درخت است رجب روزهای برگ آوردن اوست وشعبان روز

اثمارها ورمضان ايام قطافها وقيل خص رجب بالمغفرة من

بارآوردن او ورمضان روزهای میوه بریدن او وگفته شده است رجب خاص کرده شده است

الله تعالى وشعبان بالشفاعة ورمضان بتضعيف الحسنات

خدای تعالی وشعبان خاص کرده شده است بشفاعت ورمضان خاص کرده شده است به دوچندان

وليلة القدر بانزال الرحمة ويوم عرفة باكمال الدين كما قال

ولیلة القدر خاص کرده شده است به نزول رحمت وروز عرفه به اتمام کردن دین چنانچه گفت

الله تعالى اليوم اكملت لكم دينكم ويوم الجمعة باجابة ادعية

خدای تعالی امروز تمام کردم مرشما را دین شما وروز جمعه خاص است بقبول دعاهای

الداعين ويوم العيد بالعتق من النار وكذلك رقاب المؤمنين

دعاکنندگان وروز عید خاص است به آزادی از آتش دوزخ وخلاصی کردن مومنان

قَالَ الْمَازِنِيُّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ رض اَنَّهُ قَالَ صُوْمُوْا رَجَبَ

وگفت مازنی از حسین بن علی رض که بدرستی او گفت روزه دارید رجب را

فَاِنَّ صَوْمَ رَجَبٍ تَوْبَةٌ مِنَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَرُوِيَ عَنْ سَلْمَانَ

روزه رجب توبه ایست از خدای عزوجل و روایت کرده شده است از سلمان

الْفَارِسِيِّ رض اَنَّهُ قَالَ سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللّٰهِ صلی اللہ علیہ یَقُوْلُ مَنْ صَامَ

فارسی رض که او گفت شنیدم من رسول خدا را که میفرمود هر که روزه داشت

يَوْمًا مِنْ رَجَبٍ فَكَاَنَّمَا صَامَ اَلْفَ سَنَةٍ وَكَاَنَّمَا اَعْتَقَ اَلْفَ نَسَمَةٍ

یکروز از رجب پس چنانستی که روزه داشته هزار سال وچنانستی که آزاد کرده است هزار برده

وَمَنْ تَصَدَّقَ فِيْهِ بِصَدَقَةٍ فَكَاَنَّمَا تَصَدَّقَ بِاَلْفِ دِيْنَارٍ وَ

وکسیکه تصدق درانماه صدقه پس چنانستی که صدقه داده است بهزار دینار و

كَتَبَ اللّٰهُ لَهُ بِكُلِّ شَعْرَةٍ عَلٰى بَدَنِهٖ اَلْفَ حَسَنَةٍ وَرَفَعَ اَلْفَ دَرَجَةٍ

مینویسد خدا بمقابله هر موی که بر بدن اوست هزار نیکی و بلند میکند هزار مرتبه

وَمَحٰى عَنْهُ اَلْفَ سَيِّئَةٍ وَكَتَبَ لَهُ بِكُلِّ يَوْمٍ يَصُوْمُهُ وَبِكُلِّ صَدَقَةٍ

و محو میکند از و هزار بدی و مینویسد مر او را بعوض هر روز که روزه داشته و بمقابله هر صدقه

يَتَصَدَّقُ بِهَا اَلْفَ حَجَّةٍ وَاَلْفَ عُمْرَةٍ وَبَنٰى لَهُ فِي الْجَنَّةِ اَلْفَ

که صدقه کرده هزار حج و هزار عمره و بنا کرده میشود مر او را در بهشت هزار

دَارٍ وَاَلْفَ قَصْرٍ وَاَلْفَ حُجْرَةٍ وَفِيْ كُلِّ حُجْرَةٍ اَلْفَ مَقْصُوْرَةٍ وَفِيْ

خانه و هزار کوشک و هزار حجره و در هر حجره هزار خیمه و در

كُلِّ مَقْصُوْرَةٍ اَلْفَ حُوْرٍ اَحْسَنَ مِنَ الشَّمْسِ اَلْفَ مَرَّةٍ فَصْلٌ

هر خیمه هزار حور نیکوتر از آفتاب هزار بار فضیلت

فِيْ فَضْلِ صِيَامِ اَوَّلِ يَوْمٍ مِنْ رَجَبٍ وَقِيَامِ اَوَّلِ لَيْلَةٍ مِنْهُ اَخْبَرَنَا

در فضیلت روزه اول روز از رجب وقیام اول شب ازآن خبر کرد مارا

الْاِمَامُ الشَّيْخُ هِبَةُ اللّٰهِ السَّقَطِيُّ رَحِمَهُ اللّٰهُ بِاِسْنَادِهٖ عَنْ اَنَسِ بْنِ

امام شیخ هبة الله رض باسناد خود از انس بن

مَالِكٍ رض قَالَ كَانَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صلی اللہ علیہ اِذَا دَخَلَ رَجَبٌ قَالَ اللّٰهُمَّ

مالک رض گفت بود رسول الله صلعم که هرگاه که می آمد رجب میگفت ای بار خدا

بَارِكْ لَنَا فِيْ رَجَبٍ وَشَعْبَانَ وَبَلِّغْنَا رَمَضَانَ وَاَخْبَرَنَا الشَّيْخُ

برکت کن مارا در رجب و شعبان و برسان مارا برمضان و خبر کرد مارا شیخ

الْاِمَامُ هِبَةُ اللّٰهِ بِاِسْنَادِهٖ عَنْ مَيْمُوْنِ بْنِ مِهْرَانَ بِاِسْنَادِهٖ عَنْ

امام هبة الله باسناد خود از میمون بن مهران باسناد خود از

أبي ذر رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال من صام أول يوم من رجب
ابی ذر رض از نبی ﷺ که فرمود هر که روزه داشت اول روز از رجب
عدل صيام شهر ومن صام سبعة أيام أغلقت عنه أبواب
برابر کرد روزه ماه را و هر که روزه داشت هفت روز بسته شد از و درهاے
جهنم السبعة ومن صام ثمانية أيام فتحت له أبواب الجنة
هفت دوزخ و هر که روزه داشت هشت روز کشاده میشود مر او را هشت بهشت
الثمانية ومن صام منه عشرة أيام بدل الله سيئاته حسنات
و هر که روزه داشت از و ده روز بدل میکند بدیهاے او بنیکیها
ومن صام منه ثمانية عشر يوما نادى مناد من السماء قد
و هر که روزه داشت از و هژده روز ندا میکند ندا کننده از آسمان هر آئینه
غفر لك فاستأنف العمل وأخبرنا الشيخ الإمام هبة الله
بخشیده شد ترا پس از سر گیر عمل را و خبر داد ما را شیخ امام هبة الله
بإسناده عن سلامة بن قيس رضي الله عنه إلى النبي صلى الله عليه وسلم من صام
باسناد خود از سلامة بن قیس رض که میرساند بسوی پیغمبر ﷺ هر که روزه داشت
أول يوم من رجب كفر الله عنه ذنوب ستين سنة ومن
اول روز از رجب دور میکند خدا تعالی از و گناهان شصت سال و هر که
صام خمسة عشر يوما حاسبه الله حسابا يسيرا ومن صام
روزه داشت پانزده روز حساب میکند او را خدا تعالی حساب آسان و هر که روزه داشت
ثلاثين يوما من رجب كتب الله تعالى له رضوانه ولم يعذبه
سی روز از رجب مینویسد خدا تعالی مر او را خوشنودی خود و عذاب نکند او را
وروي أن عمر بن عبد العزيز رحمه الله كتب إلى الحجاج بن أرطاة
و روایت کرده شده است که عمر ابن عبد العزیز رح نوشت بسوی حجاج ابن ارطاة
وهو على البصرة وقيل إلى عدي بن أرطاة عليك بأربع
و او حاکم بود بر بصره و گفته شده است بسوی عدی ابن ارطاة بر تو باد نگاه داشتن چهار
ليال في السنة فإن الله تعالى يفرغ فيهن الرحمة إفراغا وهي
شب در سال زیرا که خدا تعالی میریزد دران شبها رحمت و آن
أول ليلة من رجب وليلة النصف من شعبان وليلة
اول شب است از رجب و شب نیمه از شعبان و شب
السابع والعشرين من رمضان وليلة الفطر وعن خالد بن
هفتم و بستم از رمضان و شب فطر و از خالد بن

منقول صفحہ ۴۹۴

معدان رح انہ قال خمس لیال فی السنۃ من واظب علیھن رجاء

معدان رح کہ او گفت پنج شب ست در سال کہ ہر کہ مواظبت کند برانہا درانتظار

ثوابھن وتصدیقا بوعدھن ادخلہ اللہ تعالی الجنۃ اول

ثواب آن شبہا و راست دانندہ ست وعدہ آنہا را می درآید او را خدا تعالی در بہشت اول

لیلۃ من رجب یقوم لیلھا ویصوم نھارھا ولیلتی

شب از رجب بایستد شب او را و روزہ دارد روز او را و ہر دو شب

العیدین یقوم لیلھما ویصوم نھارھما ولیلۃ عاشورا

ہر دو عید بایستد شب ہای آنہا و روزہ دارد روز ہای آنہا و شب عاشورا

یقوم لیلھا ویصوم نھارھا فصل وقد جمع بعض العلماء

بایستد شب او و روزہ دارد روز او و ہر آئینہ جمع شد بعض علما رح

رحمہ اللہ علیھم اللیالی التی یستحب احیاؤھا فقال انھا اربع

رح شب ہا کہ مستحب ست زندہ داشتن آنہا پس گفت آنہا چہاردہ

عشرۃ لیلۃ فی السنۃ وھی اول من شھر المحرم ولیلۃ عاشورا

شب ست در سال و آن اول شب از ماہ محرم و شب عاشورا

واول لیلۃ من شھر رجب ولیلۃ النصف منہ ولیلۃ سبع

و اول شب از ماہ رجب و شب میانگی از او و شب بست وہفتم

وعشرین منہ ولیلۃ النصف من شعبان ولیلۃ العرفۃ و

از او و شب میانگی از شعبان و شب عرفہ و

لیلتا العیدین وخمس لیال منھا فی شھر رمضان وھن وتر

ہر دو شب عید و پنج شب از آن شبہا در ماہ رمضان شب و آنہا طاق

لیالی العشر الاواخر ولکن یستحب مواصلۃ سبعۃ عشر یوما

شب ہای دہ اخیر ست و لیکن مستحب ست پیوستن ہفدہ روز

بالاوراد والمواظبۃ علی العبادۃ فیھا وھی یوم عرفۃ ویوم

بوردہا و ہمیشگی بر بندگی در آن روزہا و آن روز عرفہ ست و روز

عاشورا ویوم النصف من شعبان ویوم الجمعۃ ویوما

عاشورا و روز میانگی از شعبان و روز جمعہ و ہر دو روز

العیدین والایام المعلومات وھی عشر ذی الحجۃ والایام

ہر دو عید و روزہای معلومہ و آن دہ روز ذی الحجہ ست و ایام

المعدودات وھی ایام التشریق واکدھا یوم الجمعۃ وشھر

معدودات و آن ایام تشریق ست و مؤکد تر آنہا روز جمعہ ست و ماہ

۴۹۳

از شبہا دو عید و نو دیگر ... ۱۲ صحاح

رمضان لما روى انس رض عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال اذا سلم

رمضان ست از جهت روایتی که روایت کرده است انس از رسول الله ص که فرمود وقتیکه سلامت

يوم الجمعة سلمت الايام واذا سلم شهر رمضان سلمت

روز جمعه سلامت ماند همه روزها و وقتیکه سلامت ماند ماه رمضان سلامت ماند

السنة ثم اكد الايام وافضلها بعد ذلك يوم الاثنين والخميس

همه سال بهتر است و ازتر ین روزها و بهترین انها بعد ازین روز دوشنبه و پنجشنبه

هما يومان ترفع فيها الاعمال الى الله عز وجل فصل في الادعية

و آن روزانند که برداشته میشود در آنها عملها بسوی خدا تعالی فضلت در بیان دعاهای

المأثورة في اول ليلة من رجب يستحب ان يدعو في اول

که روایت کرده شده اند در اول شب از ماه رجب مستحب است اینکه دعا کند در اول

ليلة من رجب اذا فرغ من صلاته بهذا الدعاء وهو ان يقول

شب از رجب وقتیکه فارغ شود از نماز خود باین دعا و آن اینست که بگوید

الهي تعرض لك في هذه الليلة المتعرضون وقصدك

ای بار خدا پیش آمدند ترا درین شب پیش آیندگان و آهنگ کردند ترا

القاصدون وامل فضلك ومعروفك الطالبون ولك في

آهنگ کنندگان و امید داشته بخشش ترا و احسان ترا طالبان و مر تراست در

هذه الليلة نفحات وجوائز وعطايا ومواهب تمن بها على من

این شب وزیدنها و جایزها و بخششها و بخششها منت نهی بآن کسیرا

تشاء من عبادك وتمنعها من لم تسبق له العناية منك وها

که میخواهی از بندگان و باز میداری آن از کسیکه نرسیده است مر او را عنایت از تو و آن

انا عبدك الفقير اليك المؤمل فضلك ومعروفك فان كنت

منم بنده تو محتاج بسوی تو امید دار فضل تو و رحمت تو پس اگر بوده تو

يا مولاي تفضلت في هذه الليلة على احد من خلقك وجدت

ای صاحب من که فضل کرده درین شب بر یکی از خلقت خود و بخشش کرده

عليه بعائدة من عطفك فصل على محمد وآله وجد على بطولك

بر آن بعطا از مهربانی پس درود و رحمت نازل کن بر محمد و اله و بخشش کن بر من بفضل

ومعروفك يا رب العلمين وكان علي ابن ابي طالب رض يفرغ

و احسان خود ای پروردگار عالمیان و بوده است علی رض که فارغ میکرد

نفسه للعبادة في اربع ليال في السنة وهي اول ليلة من رجب

نفس خود را برای عبادت در چهار شب در سال و آن اول شب است از رجب

وليلة الفطر وليلة الأضحى وليلة النصف من شعبان وكان

و شب عید الفطر و شب عید الضحی و شب میانگی از شعبان و بود

من دعائه فيها اللهم صل على محمد وآله مصابيح الحكمة و

از دعاهای او در آن شب ای بار خدا درود و رحمت بفرست بر محمد و آل او که چراغهای حکمت اند و

موالي النعمة ومعادن العصمة واعصمني بهم من كل سوء ولا

صاحبان نعمت اند و کانهای پاکی و نگهدار مرا با ایشان از هر بدی و مگیر

تأخذني على غرة ولا على غفلة ولا تجعل عواقب أمري حسرة و

مرا بر ناآزمودگی و نه بر غفلت و مگردان انجام کار من افسوس و

ندامة وارض عني فإن مغفرتك للظالمين وأنا من الظالمين

پشیمانی و راضی شو از من زیرا که مغفرت تو مر ظالمان راست و من از ظالمانم

اللهم اغفر لي ما لا يضرك وأعطني ما لا ينفعك فإنك الوسيعة

ای بار خدایا بیامرز مرا چیزی که ضرر نمیکند ترا و بده مرا چیزی که نفع نمیکند ترا که تو کسی که فراخ است

رحمته البديعة حكمته فأعطني السعة والدعة والأمن و

رحمت او عجیب است حکمت او پس عطا کن مرا فراخی و راحت و امن و

الصحة والشكر والمعافاة والتقوى والصبر والصدق

تندرستی و شکر بر نعمت و عافیت و پرهیزگاری و صبر و راستی

عليك وعلى أوليائك وأعطني اليسر مع العسر وأعمم بذلك

بر تو و بر دوستان تو عطا کن مرا آسانی با سختی و عام کن بدین

أهلي وولدي وإخواني فيك ومن ولدني من المسلمين و

اهل مرا و فرزندان مرا و برادران مرا که در راه تو اند و کسیکه زایید مرا از مسلمانان و

المسلمات والمؤمنين والمؤمنات فصل في الصلوة الواردة

و مسلمانان زنان و مومن مردان و مومن زنان فصل در نماز که وارد است در

في شهر رجب أخبرنا الشيخ الإمام هبة الله بن المبارك

در ماه رجب خبر کرد ما را شیخ امام هبة الله بن مبارک

السقطي حدثنا محمد بن أحمد المحاملي حدثنا علي بن محمد أسمعيل

سخن گفت ما را محمد

بن محمد الصفار أخبرنا سعد بن نصر بن المنصور البزاز أخبرنا

سفيان بن عيينة عن الأعمش عن طارق بن شهاب عن

٤٩٥

٣٥

سلمان رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال وقد استهل رجب يا
از سلمان رض از پیغمبر صلعم که فرمود در حال آنکه طلوع کرده بود رجب ای
سلمان ما من مؤمن ولا مؤمنة يصلي في هذا الشهر
سلمان نیست هیچ مومن و مومنه که نماز گذارد در این ماه
ثلاثين ركعة يقرأ في كل ركعة فاتحة الكتاب وقل هو الله
سی رکعت بخواند در هر رکعتی سوره فاتحه و قل هو الله
احد ثلاث مرات وقل يا ايها الكفرون ثلاث مرات الا محى الله
سه بار و قل یا ایها سه بار مگر آنکه محو کرد خدا از
عنه ذنوبه واعطي من الاجر كمن صام الشهر كله كان من
او گناهان او و داده از مزد مانند کسیکه روزه داشت تمام ماه و باشد از
المصلين الى السنة المقبلة ورفع له كل يوم عمل شهيد من
نمازگزاران تا سال آینده و بالا برداشته شود مراورا هر روز عمل شهید از
شهداء بدر وكتب له بصيام كل يوم عبادة سنة ورفع له
شهیدان بدر و نوشته میشود مراورا بروزه هر روز عبادت یکساله و برداشته میشود
الف درجة فان صام الشهر كله وصلى هذه الصلوة انجاه
هزار مرتبه پس اگر روزه داشت تمام ماه و نماز گزارد باین طور که مذکور شد نجات داد
الله من النار واوجب له الجنة وكان في جوار الله سبحانه اخبرني
خدا اورا از آتش و واجب گرداند مراورا بهشت و باشد در قرب خدا تعالی خبر داد مرا
بذلك جبرئيل عليه الصلوة والسلام وقال يا محمد هذه
باین ثواب جبرائیل عم و گفت ای محمد صلعم این
علامة بينكم وبين المشركين والمنافقين لان المنافقين
علامتی است از بهر فرق کردن میان شما و میان مشرکان و منافقان زیرا که منافقان
لا يصلون ذلك قال سلمان قلت يا رسول الله اخبرني
نمیگذارند این نماز را گفت سلمان گفتم یا رسول الله خبر ده مرا
كيف اصليها ومتى اصليها قال يا سلمان تصلي في
که چگونه گذارم آن نماز را و کی گذارم گفت ای سلمان بگذاران در
اوله عشر ركعات تقرء في كل ركعة فاتحة الكتاب
اول او ده رکعت بخوان در هر رکعت فاتحه
مرة واحدة وقل هو الله احد ثلث مرات وقل يا ايها
یکبار و سوره اخلاص سه بار و سوره کافرون

الكافرون ثلث مرات فاذا سلمت رفعت يديك

سه بار پس هرگاه سلام دهی برداری هر دو دست خود را

وقلت لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك و

و بگوئی نیست هیچ معبود بحق مگر خدا که تنها است نیست انباز او را او راست ملک و

له الحمد يحيي ويميت وهو حي لا يموت بيده الخير وهو

مر او راست جمیع ستودگی زنده میکند و میراند و او زنده است که نمیرد بدست اوست نیکی و آن

على كل شيء قدير اللهم لا مانع لما اعطيت ولا معطي

بر هر چیز قادر است ای پروردگار هیچ کس بازدارنده نیست آنچه را بخشیدی تو و نیست بخشنده

لما منعت ولا ينفع ذا الجد منك الجد ثم امسح بها وجهك

آنچه را باز داشتی تو و نفع نمیکند صاحب دولت را از عذاب تو دولتش پس بمال آنرا بر روی خود

وصل في وسط الشهر عشر ركعات اقرء في

و بگذار در میانه ماه ده رکعات بخوان در

كل ركعة فاتحة الكتاب مرة وقل هو الله احد وقل

هر رکعت سوره فاتحه یکبار و سوره اخلاص و سوره

يا ايها الكافرون ثلث مرات فاذا سلمت فارفع يديك

کافرون سه بار پس هرگاه که سلام دهی پس بردار هر دو دست

الى السماء وقل لا اله الا الله وحده لا شريك له له

بسوی آسمان و بگو نیست هیچ معبود بحق مگر الله که تنها است نیست انباز مر او را مر او راست

الملك وله الحمد يحيي ويميت وهو حي لا يموت

ملک و مر او راست ستودگی زنده میکند و میراند و او زنده است که نمیرد

بيده الخير وهو على كل شيء قدير الها واحدا احدا

در دست اوست نیکی و او بر هر چیز قادر است معبود یگانه در ذات یگانه در صفات

صمدا فردا وترا لم يتخذ صاحبة ولا ولدا ثم امسح

بے نیاز تنها طاق نگرفت زن و نه فرزند پس بمال

على وجهك وصل في اخر الشهر عشر ركعات اقرء في كل

بر روی خود و نماز بگذار در آخر ماه ده رکعات بخوان در هر

ركعة فاتحة الكتاب مرة واحدة وقل هو الله ثلث مرات

رکعت فاتحه یکبار و سوره اخلاص سه بار

وقل يا ايها الكافرون ثلث مرات فاذا سلمت فارفع يديك

سوره کافرون سه بار پس هرگاه که سلام دهی بردار هر دو دست خود را

الى السماء وقل لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك

بسوے آسمان و بگو نیست هیچ معبود بحق مگر الله یگانه است نیست او را شریک مر او راست ملک

وله الحمد يحيي ويميت بيده الخير وهو على كل شيء قدير

و مر او راست ستودگی زنده میکند و می میراند بدست اوست نیکی و او بر هر چیز قادر است

وصلى الله على سيدنا محمد وآله الطاهرين ولا حول ولا قوة

و درود خدا باد بر سردار ما که محمد است و آل پاک او و نیست توانائی و طاقت

الا بالله العلي العظيم وسل حاجتك يستجاب لك دعاؤك

مگر بخدای بلند بزرگ و بخواه حاجت خود که قبول کرده شود مر ترا دعاے تو

ويجعل الله بينك وبين جهنم سبعين خندقا كل

و گرداند خدا میان تو و میان دوزخ هفتاد خندق هر

خندق كما بين السماء والارض ويكتب لك بكل ركعة الف الف

خندق در کشادگی چون کشادگی میان زمین و آسمان باشد و نوشته میشود ترا بعوض هر رکعت هزار هزار

ركعة ويكتب لك براءة من النار وجوازا على الصراط قال

رکعت و نوشته میشود ترا آزادی از آتش دوزخ و گذشتن بر صراط گفت

سلمان فلما فرغ النبي صلى الله عليه وسلم من الحديث

سلمان هرگاه فارغ شد پیغمبر از حدیث

خررت ساجدا ابكي شكرا لله تعالى لما سمعت من هذه الزيادة

افتادم سجده کننده و میگریستم در حالیکه شکر میکردم خدا تعالی را از جهت چیزیکه شنیدم از این زیادتی ثواب

وجدت في كتاب العمل بالسنة فصل في تاكيد الفضيلة

و یافتم در کتاب عمل بسنت پیغمبر فصلست در بیان تاکید فضیلت

في صوم اول الخميس من رجب والصلوة في اول ليلة الجمعة

روزه داشتن اول پنجشنبه از رجب و نماز گزاردن در اول شب جمعه

اخبرنا الشيخ ابو البركات هبة الله السقطي اخبرنا القاضي

خبر داد ما را شیخ ابو البرکات هبة الله سقطی خبر داد ما را قاضی

ابو الفضل جعفر بن يحيى بن الكمال المكي اخبرنا ابو عبد الله

ابو الفضل خبر داد ما را ابو عبد الله

الحسين بن عبد الكريم بن محمد بن محمد الجزري بمكة في

در مکه در

المسجد الحرام اخبرنا ابو الحسن علي بن عبد الله بن جهضم

مسجد حرام خبر داد ما را ابو الحسن

الصمداني أخبرنا أبو الحسن علي بن محمد بن سعيد السعدي

البصري أخبرنا أبي قال أخبرنا خلف بن عبد الله الصنعاني

عن حميد الطويل عن انس بن مالك رض قال قال رسول الله

صلى الله عليه وسلم رجب شهر الله وشعبان شهري ورمضان شهر امتي

رجب ماه خداست وشعبان ماه منست ورمضان ماه امت من

قيل يا رسول الله ما معنى قولك شهر الله قال صلى الله عليه وسلم لانه مخصوص

بالمغفرة وفيه تحقن الدماء وفيه تاب الله تعالى على انبيائه

وفيه انقذ اولياءه من يد اعدائه من صامه استوجب على

الله تعالى ثلاثة اشياء مغفرة لجميع ما سلف من ذنوبه

وعصمة فيما بقي من عمره واما الثالث يأمن العطش يوم

العرض الاكبر فقام شيخ ضعيف فقال يا رسول الله اني اعجز

عن صيامه كله فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم صم اول يوم منه

واوسط يوم فيه وآخر يوم منه فانك تعطى ثواب من صامه كله

فان الحسنة بعشر امثالها ولكن لا تغفلوا عن اول ليلة جمعة

في رجب فانها ليلة تسميها الملائكة ليلة الرغائب وذلك

در رجب از آن سبب که نامند آنرا فرشتگان لیلة الرغائب و آن

انه اذا مضى ثلث الليل لا يبقى ملك في جميع السموات والارضين

... سوم حصه شب نماند هیچ فرشته در همه آسمان و زمین

۴۹۹

۱۲ والله اعلم بالصواب

إلا ويجتمعون في الكعبة وحواليها فيطلع الله تعالى عليهم

اطلاعة فيقول ملائكتي سلوني ما شئتم فيقولون ربنا

حاجتنا أن تغفر لصوام رجب فيقول الله تعالى قد فعلت

ذلك ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من أحد يصوم يوم الخميس أول

خميس في رجب ثم يصلي فيما بين المغرب والعشاء العتمة

يعني ليلة الجمعة اثنتي عشرة ركعة يقرأ في كل ركعة بفاتحة

الكتاب مرة وإنا أنزلناه في ليلة القدر ثلاث مرات وقل هو

الله أحد اثنتي عشرة مرة يفصل بين كل ركعتين بتسليمة

فإذا فرغ من صلاته صلى علي سبعين مرة يقول اللهم صل على

محمد النبي الأمي وعلى آله وسلم ثم يسجد سجدة يقول في سجوده

سبوح قدوس رب الملائكة والروح سبعين مرة ثم يرفع رأسه

فيقول رب اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم فإنك أنت العزيز الأعظم

سبعين مرة ثم يسجد الثانية فيقول مثل ما قال في السجدة

الأولى ثم يسأل الله تعالى حاجته في سجوده فإنها تقضى قال

رسول الله صلى الله عليه وسلم والذي نفسي بيده ما من عبد ولا أمة صلى

۵۰۰

هذه الصلوة الا غفر الله له جميع ذنوبه ولو كانت مثل

این نماز را مگر بیامرزد خدا همه گناهان او را و اگرچه باشد همچون

زبد البحر وعدد الرمل ووزن الجبال وعدد قطر الامطار

کف دریا و شمار ریگ و وزن کوهها و شمار قطرهای باران

وورق الاشجار ويشفع يوم القيمة في سبعمائة من اهل

و برگ درختان و شفاعت قبول کرده شود روز قیامت در هفتصد کس از اهل

بيته فاذا كان اول ليلة في قبره جاءه ثواب هذه الصلوة

بیت او پس هرگاه که باشد اول شب در گور او آید او را ثواب این نماز

بوجه طلق ولسان ذلق يقول له يا حبيبي ابشر فقد نجوت

بروی گشاده و زبان روان پس بگوید مر او را ای دوست من بشارت باد و نجات یافتی

من كل شدة فيقول من انت فوالله ما رأيت رجلا احسن

از هر سختی پس بگوید که کیستی تو سوگند بخدا ندیده ام مردی نیکوروتر

وجها من وجهك ولا سمعت كلاما احلى من كلامك ولا

از روی تو و نشنیده ام کلامی شیرین تر از کلام تو و نه

شممت رائحة اطيب من رائحتك فيقول له يا حبيبي انا

بوییدم بویی خوشبوتر از بوی تو پس بگوید مر او را ای دوست من

ثواب تلك الصلاة التي في ليلة كذا في شهر كذا في سنة

ثواب آن نمازم که گزارده بودی در شب فلان در ماه فلان در سال

كذا جئت الليلة لاقضي حاجتك وانس وحدتك وادفع

فلان آمدم امشب که روا کنم حاجت ترا و مونس شوم تنهایی ترا و دور دارم

عنك وحشتك فاذا نفخ في الصور اظللتك في عرصة

از تو وحشت تو پس هرگاه که دمیده شود در صور سایه کنم ترا در میدان

القيمة على رأسك فابشر فلن تعدم الخير من مولاك ابدا

قیامت بر سر تو پس بشارت باد مر ترا که نابود نگردد خیر از صاحب خود همیشه

فصل في فضل صيام يوم السابع والعشرين من رجب

در فضیلت روزه روز بیست و هفتم از رجب

اخبرنا الشيخ ابو البركات هبة الله السقطي قال اخبرنا

خبر داد ما را شیخ ابو البرکات هبة الله

الشيخ الحافظ ابو بكر احمد بن علي بن ثابت الخطيب قال

أخبرنا عبد الله بن علي محمد بن بشير قال أخبرنا علي بن عمر

خبر داد ما را عبد الله بن علي محمد بن بشير گفت خبر داد ما را علي بن عمر

الحافظ أخبرنا أبو بكر نصر حبشون بن موسى الخلال أخبرنا

حافظ خبر داد ما را ابو بكر نصر حبشون بن موسى خلال خبر داد ما را

علي بن سعيد الديلمي أخبرنا ضمرة بن ربيعة القرشي

علي بن سعيد ديلمي خبر داد ما را ضمره بن ربيعه قرشي

عن ابن شوذب عن مطر الوراق عن شهر بن حوشب عن أبي

از ابن شوذب از مطر وراق از شهر بن حوشب از ابو

هريرة رض عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من صام يوم السابع والعشرين

ابو هريره از نبي صلعم فرمود رسول صلعم هر كه روزه داشت روز بيست و هفتم

من رجب كتب له ثواب صيام ستين شهرا وهو أول يوم

ماه رجب نوشته ميشود مر او را ثواب روزه شصت ماه و آن اول روز است

نزل فيه جبرائيل عليه السلام على النبي صلى الله عليه وسلم بالرسالة و

كه نزول كرده جبرائيل عم بر نبي صلعم برسالت و

أخبرنا هبة الله بإسناده عن الحسن البصري قال كان

خبر داد ما را هبة الله باسناد خود از حسن بصري رض گفت بود

عبد الله بن عباس رض إذا كان يوم السابع والعشرين من رجب

عبد الله بن عباس رض هرگاه كه ميبود روز بيست و هفتم از رجب

أصبح معتكفا وظل مصليا إلى وقت الظهر فإذا صلى الظهر

صبح ميكرد در اعتكاف و شب ميكرد در نماز تا وقت ظهر پس هرگاه گذارد ظهر را

تنفل هنيهة ثم صلى أربع ركعات يقرأ في كل ركعة

نفل ميكرد ساعتي بعد از آن ميگذارد چهار ركعات ميخواند در هر ركعت

الحمد لله مرة والمعوذتين مرة وإنا أنزلناه في ليلة القدر

الحمد لله يكبار و معوذتين دو بار و سوره القدر را

ثلاثا وقل هو الله أحد خمسين مرة ثم يخلد إلى الدعاء إلى

سه بار و سوره اخلاص پنجاه بار بعد از آن مشغول ميشد بسوى دعا تا

وقت العصر ويقول هكذا كان يصنع رسول الله صلى الله عليه وسلم في

وقت عصر و ميگفت همچنين ميكرد رسول صلعم در

هذا اليوم وأخبرنا هبة الله بإسناده عن أبي سلمة عن أبي

اين روز و خبر داد ما را هبة الله باسناد خود از ابي سلمه از ابي

۵۰۳

هريرة وسلمان الفارسي رضي الله عنهم قالا قال رسول الله

هریره و سلمان فارسی رضی الله عنهم گفتند که فرمود رسول الله

صلى الله عليه وسلم إن في رجب يوما وليلة من صام ذلك اليوم وقام

که در رجب روزیست و شبی هر که روزه داشت این روز و بر پا ایستاد

تلك الليلة كان له من الأجر كمن صام مائة سنة وقام

درین شب باشد مر او را از اجر همچو کسیکه روزه داشت صد سال و بر پا ایستاد

لياليها وهي بثلاث يبقين من رجب وهو اليوم الذي بعث

شبهای صد سال و آن شبی است که پس مانده است سه شب از رجب و آن روزیست که برگزیده شد در آن

فيه نبينا صلى الله عليه وسلم **فصل** في آداب الصيام وما نهي عنه

نبی ما — فصل است در بیان آداب صیام و آنچه باز داشته شده است از او

من الآثام ينبغي للصائم أن يجرد صومه من الآثام ويتممه

از گناهان سزاوار است مر صائم را که تنها کند روزه خود را از گناهان و تمام کند او را

بتقوى الله عز وجل لما أخبرنا به الشيخ هبة الله قال أخبرنا

به پرهیزگاری خدای تعالی از جهت آنکه خبر داد ما را بآن شیخ هبة الله گفت خبر داد ما را

الحسن بن أحمد بن عبد الله الفقيه الحنبلي قال أخبرنا محمد

حسن بن احمد بن عبد الله فقیه حنبلی گفت خبر داد ما را محمد

بن أحمد الحافظ قال أخبرنا الحسين بن جعفر الواعظ قال

بن احمد حافظ گفت خبر داد ما را حسین بن جعفر واعظ گفت

أخبرنا أحمد بن عيسى بن السكيني قال أخبرنا ابن إسحق الملقب

خبر داد ما را احمد بن عیسی بن سکینی گفت خبر داد ما را ابن اسحق ملقب

بالحسام قال أخبرنا إسحق بن رزين الراسبي قال أخبرنا إسمعيل

بحسام گفت خبر داد ما را اسحق بن رزین راسبی گفت خبر داد ما را اسمعیل

بن يحيى قال أخبرنا مسعود بن كدام عن عطية عن أبي سعيد

بن یحیی گفت خبر داد ما را مسعود بن کدام از عطیه از ابی سعید

الخدري رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم رجب من

خدری رض گفت فرمود رسول الله صلعم رجب از

الشهور الحرم وأيامه مكتوبة على باب السماء السادسة فإذا

ماههای حرام است و روزهای او نوشته شده بر در آسمان ششم پس هرگاه

صام الرجل منه يوما وجرد صومه بتقوى الله عز وجل

روزه داشت مردی از او یک روز و تنها کرد روزهٔ خود را به پرهیزگاری خدای عزوجل

نطق الباب ونطق ليوم وقالا يا رب اغفر له واذا لم يتم

گویا میشود در او و گویا میشود روز او و گویند اے پروردگار بیامرز او را و هرگاه که تمام نشود

صومه بتقوى الله تعالى لم يستغفر له وقالا او قيل له خدعتك

روزه او به پرهیزگاری خدا تعالی طلب آمرزش نکنند مر او را و گویند یا گفته شود مر او را فریب داد

نفسك وعن الاعرج عن ابي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه

نفس تو و از اعرج از ابو هریره رض گفت فرمود رسول ص

الصيام جنة فاذا كان احدكم صائما فلا يجهل فان امرء شاتمه

روزه سپر است پس هرگاه که باشد یکے از شما روزه دار پس جهل نکند اگر مردی دشنام کرد او را

او قاتله فليقل اني صائم وعن النبي صلى الله عليه انه قال من لم يترك

یا قتال کرد او پس بگوید که من روزه دارم و مروی است از نبی ص که بدرستی فرمود هر که ترک نکند

قول الزور والعمل به فليس لله حاجة في ان يترك طعامه وشرابه

گفتن دروغ و عمل کردن بآن پس نیست خدای را هیچ حاجت در آنکه ترک کند طعام خود و شراب

وعن الحسن عن ابي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه الصيام

و از حسن از ابی هریره رض گفت فرمود رسول ص روزه

جنة من النار ما لم يخرقه وقيل وما يخرقه قال بكذب او بغيبة

سپر است از آتش تا وقتیکه پاره نکرده است او را گفتند چه چیز پاره میکند او را فرمود بدروغ و بغیبت

وعن ابي هريرة رض عن رسول الله صلى الله عليه انه قال ليس الصيام من

و از ابی هریره رض مرویست که فرمود رسول الله ص نیست روزه از

الاكل والشرب ولكن الصيام من اللغو والرفث اخبرنا الشيخ

خوردن و آشامیدن ولیکن روزه از ترک فحش و لغو است خبر داد ما را شیخ

ابو نصر محمد بن البناء قال اخبرنا والدي الشيخ ابو علي ابن احمد

ابو نصر بن بنا گفت خبر داد ما را پدر من شیخ ابو علی بن احمد

بن عبد الله بن البناء قال اخبرنا محمد الحافظ قال حدثنا عبد الله

بن عبد الله بن بنا گفت خبر داد ما را محمد حافظ گفت روایت کرد ما را عبد الله

قال حدثنا جعفر بن محمد الجمال قال حدثنا سعيد بن عتبة

گفت روایت کرد ما را جعفر بن محمد جمال گفت روایت کرد ما را سعید بن عتبه

قال اخبرنا بقية بن خلف قال حدثنا بقية قال حدثنا محمد

گفت خبر داد ما را بقیه بن خلف گفت خبر داد ما را بقیه گفت روایت کرد ما را محمد

الحجاج عن خاقان عن انس بن مالك رض قال قال رسول الله صلى

حجاج از خاقان از انس بن مالک رض گفت فرمود رسول الله ص

خمس يفطرن الصيام وينقضن الوضوء الكذب والنميمة
والغيبة والنظر بالشهوة واليمين الكاذبة واخبرنا ابو نصر
عن والده باسناده عن انس بن مالك رض قال قال رسول الله صلى الله عليه
ما صام من ظل يأكل لحوم الناس واخبرنا ابو نصر عن والده
باسناده عن حذيفة بن اليمان رض قال من تأمل خلف امرأة
من فوق ثيابها بطل صومه واخبرنا ابو نصر باسناده عن
سليمان بن موسى قال قال جابر بن عبد الله رض اذا صمت
فليصم سمعك وبصرك ولسانك من الكذب والمحارم
ودع اذى الجار وليكن عليك وقار وسكينة ولا تجعل يوم
صومك ويوم فطرك سواء قال النبي صلى الله عليه رب صائم
ليس له من صيامه الا الجوع والعطش ورب قائم ليس له من
قيامه الا السهر وقال صلى الله عليه اهتز لذلك العرش وغضب له
الرب عنى به صلى الله عليه اذا لم يرد بالعمل وجه الله تعالى بل اريد
به الخلق وقال صلى الله عليه ان الله تعالى يقول انا خير شريك من
من اشرك معي شريكا في عمله فهو لشريكي دوني اني لا اقبل

إِلَّا مَا أُخْلِصَ لِي يَا ابْنَ آدَمَ أَنَا خَيْرُ قَسِيمٍ فَانْظُرْ عَمَلَكَ الَّذِي عَمِلْتَ

مگر چیزے که پاک کرده شده است برای من ای فرزند آدم من نیکو قسمت کننده ام پس ببین عمل خود را که کرده

لِغَيْرِي فَإِنَّمَا جَزَاؤُكَ عَلَى الَّذِي عَمِلْتَ لَهُ وَكَانَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ

از برای غیر من پس جز اینکه جزا تو بر آنچه عمل کرده تو برا ے او و بود پیغمبر که میگفت

فِي دُعَائِهِ اللّٰهُمَّ طَهِّرْ لِسَانِي مِنَ الْكَذِبِ وَقَلْبِي مِنَ النِّفَاقِ

در دعا ے خود ای پروردگار پاک کن زبان من از دروغ و دل من از نفاق

وَعَمَلِي مِنَ الرِّيَاءِ وَبَصَرِي مِنَ الْخِيَانَةِ فَإِنَّكَ تَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ

و عمل من از ریا و دیده من از خیانت که تو هرآینه میدانی خیانت چشمها

وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ فَيَنْبَغِي لِلصَّائِمِ أَنْ يَتَأَدَّبَ وَيَحْذَرَ مِنَ

و چیزے که پنهان میدارند سینها پس میباید روزه دار را اینکه ادب ورزد و بترسد از

الرِّيَاءِ وَنَظَرِ الْخَلْقِ وَعِلْمِهِمْ فِي صَوْمِهِ وَجَمِيعِ عِبَادَاتِهِ لِئَلَّا يَخْسَرَ

ریا و دیدن خلق و علم ایشان در روزه خود و همه بندگیها تا آنکه زیان نکند

الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ وَحَدَّثَنَا الشَّيْخُ أَبُو نَصْرٍ عَنْ وَالِدِهِ بِإِسْنَادِهِ

دنیا و آخرت و حدیث خواند بر من شیخ ابو نصر از پدر خود باسناد خود

عَنْ أَبِي فِرَاشٍ أَنَّهُ سَمِعَ عَبْدَ اللهِ بْنَ عُمَرَ رض يَقُولُ سَمِعْتُ رَسُولَ

از ابی فراش که او شنید عبد الله بن عمر را که میگفت شنیدم رسول

اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ صَامَ نُوحٌ الدَّهْرَ إِلَّا يَوْمَيْنِ الْفِطْرَ وَالْأَضْحَى

الله را که میگفت روزه داشت نوح تمام عمر مگر دو روز عید فطر و عید اضحی

وَصَامَ دَاوُدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ نِصْفَ الدَّهْرِ وَصَامَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

و روزه داشت داود ع نصف عمر و روزه داشت ابراهیم ع

ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ مِنْ كُلِّ شَهْرٍ صَامَ الدَّهْرَ وَأَفْطَرَ الدَّهْرَ وَأَخْبَرَنَا الشَّيْخُ

سه روز از هر ماه گویا تمام عمر روزه داشت و خبر داد ما را شیخ

أَبُو نَصْرٍ عَنْ وَالِدِهِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ

ابو نصر باسناد خود از پدر خود باسناد خود از محمد بن منکدر از جابر بن عبد

اللهِ أَنَّ رَجُلًا جَاءَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ أَهْلِ الْبَادِيَةِ فَقَالَ

الله رض که بدرستی مردی آمد بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم از مردم صحرا پس گفت

يَا رَسُولَ اللهِ أَخْبِرْنِي عَنْ صَوْمِكَ فَغَضِبَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَتَّى

یا رسول الله خبر ده مرا از روزه خود پس در غضب شد پیغمبر تا آنکه

احْمَرَّتْ وَجْنَتَاهُ فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رض أَقْبَلَ عَلَى الرَّجُلِ

سرخ شد رخساره مبارک او پس هرگاه دید عمر خطاب رض حال پیغمبر را پیش آمد بر آن مرد

٥٠٧

وَزَبَرَهُ وَانْتَهَرَهُ حَتّٰى أَسْكَتَهُ فَلَمَّا سُرِّيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ عُمَرُ رض

پس ملامت کرد او را و منع کرد تا آنکه خاموش گردانید او را پس وقتیکه برداشته شد غضب از نبی ﷺ گفت عمر رض

يَا نَبِيَّ اللهِ جَعَلَنِيَ اللهُ فِدَاكَ أَخْبِرْنِي عَنْ رَجُلٍ يَصُومُ الدَّهْرَ كُلَّهُ

ای پیغمبر خدا بگرداند خدا فدا شیم مرا اندا ای تو خبر کن مرا از مردی که روزه دارد سال را همه

قَالَ لَا صَامَ ذٰلِكَ وَلَا أَفْطَرَ فَقَالَ يَا نَبِيَّ اللهِ أَخْبِرْنِي عَنْ رَجُلٍ

گفت پیغمبر ﷺ نه روزه داشت آنکس و نه افطار کرد یعنی ثواب روزه یافت و نه لذت افطار پس گفت ای پیغمبر خدا

يَصُومُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ مِنْ كُلِّ شَهْرٍ قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذٰلِكَ صَوْمُ الدَّهْرِ كُلِّهِ

که روزه دارد سه روز از هر ماه فرمود ﷺ آنکس روزه داشت همه عمر

فَقَالَ يَا نَبِيَّ اللهِ أَخْبِرْنِي عَنْ رَجُلٍ يَصُومُ الْاِثْنَيْنِ وَالْخَمِيسَ قَالَ

پس گفت ای پیغمبر خدا ﷺ خبر ده مرا از مردی که روزه دارد روز دوشنبه و پنجشنبه گفت

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَمَّا الْخَمِيسُ فَيَوْمٌ تُرْفَعُ فِيهِ الْأَعْمَالُ وَأَمَّا يَوْمُ الْاِثْنَيْنِ فَهُوَ

ﷺ اما پنجشنبه پس روزیست که برداشته میشود درو اعمال و اما روز دوشنبه پس آن

الْيَوْمُ الَّذِي وُلِدْتُ فِيهِ وَأُنْزِلَ عَلَيَّ فِيهِ الْوَحْيُ فَصْلٌ فَإِذَا

روزیست که پیدا کرده شدم من در دنیا و در آن روز فرود آورده شد بر من وحی پس هرگاه

جَاءَ وَقْتُ الْإِفْطَارِ فَلْيَقُلْ عِنْدَ إِفْطَارِهِ بِسْمِ اللهِ اللّٰهُمَّ لَكَ صُمْتُ

که آید وقت افطار پس بگوید وقت افطار شروع بنام خدا ای بار خدا ترا روزه داشتم

وَعَلٰى رِزْقِكَ أَفْطَرْتُ سُبْحَانَكَ وَبِحَمْدِكَ اللّٰهُمَّ تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ

و بر رزق تو افطار کردم بپاکیست ترا و ثنا میگویم ترا ای بار خدا بپذیر از من که هر آینه توئی

أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ وَكَانَ عَبْدُ اللهِ بْنُ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ رض يَقُولُ

شنوا و دانا و بود عبد الله بن عمرو بن عاص که میگفت

عِنْدَ فِطْرِهِ اللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِرَحْمَتِكَ الَّتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ

هنگام افطار روزه ای بار خدا من میخواهم از تو برحمت تو که در گرفته است هر چیزی را

أَنْ تَغْفِرَ لِي وَعَنْ أَبِي الْعَالِيَةِ قَالَ مَنْ قَالَ عِنْدَ فِطْرِهِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ

که بیامرزی مرا و از ابی عالیه روایت است گفت هر که گوید وقت افطار روزه حمد مر خدایرا که

الَّذِي عَلَا فَقَهَرَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي نَظَرَ فَخَبَرَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي مَلَكَ

بلند است پس غالب آمد و حمد مر خدایرا که دید و اختبار کرد و حمد مر خدایراست که مالک است

فَقَدَرَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي يُحْيِي الْمَوْتٰى فَقَدْ خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ كَيَوْمِ

پس قادر است و حمد مر خدایراست که زنده میکند مردگان را پس هر آینه برآمد از گناه خود همچو روزیکه

وَلَدَتْهُ أُمُّهُ وَعَنْ مُصْعَبِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ الزُّبَيْرِ

پیدا شد از مادر خود و از مصعب بن سعید از عبد الله بن زبیر

افطار

گشادن

عَنْ سَعْدِ بْنِ مَالِكٍ رض قَالَ اِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ اِذَا اَفْطَرَ عِنْدَ

اَحَدٍ قَالَ اَفْطَرَ عِنْدَكُمُ الصَّائِمُوْنَ وَاَكَلَ طَعَامَكُمُ الْاَبْرَارُ

وَصَلَّتْ عَلَيْكُمُ الْمَلٰئِكَةُ فَصْلٌ اِعْلَمْ اَنَّ شَهْرَ رَجَبٍ اَلْمُسْتَجَابُ

فِيْهِ الدَّعْوَةُ وَتُقَالُ فِيْهِ الْعَثْرَةُ وَتُضَاعَفُ عَلَى مَنِ اجْتَرَمَ

فِيْهِ الْعُقُوْبَةُ مِنْ ذٰلِكَ مَا اَخْبَرَنَا هِبَةُ اللّٰهِ قَالَ اَخْبَرَنَا الْقَاضِيْ

هَنَّادُ بْنُ اِبْرَاهِيْمَ النَّسَفِيُّ قَالَ اَخْبَرَنَا عَبْدُ الْقَاهِرِ بْنُ عُمَرَ الْجَزَرِيُّ

بِهَا قَالَ اَخْبَرَنَا هِبَةُ اللّٰهِ قَالَ اَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْفَرْخَانِ قَالَ اَنَا اَحْمَدُ

بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيْدٍ الْاَنْبَارِيُّ قَالَ اَنَا اِبْرٰهِيْمُ بْنُ فِرَاشٍ عَنْ عَمْرٍو

بْنِ سَمُرَةَ عَنْ مُوْسَى بْنِ الْعَبَّاسِ عَنِ الْاَصْبَغِ عَنْ نَبَاتَةَ عَنِ الْحُسَيْنِ

بْنِ عَلِيِّ ابْنِ اَبِيْ طَالِبٍ رض قَالَ بَيْنَمَا نَحْنُ فِي الطَّوَافِ اِذْ سَمِعْنَا

صَوْتًا وَهُوَ يَقُوْلُ يَا مَنْ يُجِيْبُ دُعَاءَ الْمُضْطَرِّ فِي الظُّلَمِ يَا كَاشِفَ

الْكَرْبِ وَالْبَلْوٰى مَعَ السَّقَمِ قَدْ بَاتَ وَفْدُكَ حَوْلَ الْبَيْتِ وَالْحَرَمِ وَنَحْنُ

نَدْعُوْ وَعَيْنُ اللّٰهِ لَمْ تَنَمْ هَبْ لِيْ بِجُوْدِكَ مَا اَخْطَاْتُ مِنْ جُرْمٍ يَا مَنْ

اَشَارَ اِلَيْهِ الْخَلْقُ بِالْكَرَمِ اِنْ كَانَ عَفْوُكَ لَمْ يَسْبِقْ لِمُجْتَرِمٍ فَمَنْ يَجُوْدُ

عَلَى الْعَاصِيْنَ بِالنِّعَمِ قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ رض قَالَ لِيْ اَبِيْ عَلِيٌّ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ

يَا حُسَيْنُ أَمَا تَسْمَعُ النَّادِبَ ذَنْبَهُ وَالْمُعَاتِبَ رَبَّهُ امْضِ لَعَلَّكَ

تُدْرِكُهُ وَنَادِهِ قَالَ الْحُسَيْنُ ؑ فَأَسْرَعْتُ حَتَّى أَدْرَكْتُهُ وَإِذَا أَنَا

بِرَجُلٍ جَمِيلِ الْوَجْهِ نَقِيِّ الْبَدَنِ نَظِيفِ الثِّيَابِ طَيِّبِ الرِّيحِ إِلَّا أَنَّهُ

قَدْ شُلَّ جَانِبُهُ الْأَيْمَنُ فَقُلْتُ أَجِبْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ

فَقَامَ يَجُرُّ شِقَّهُ حَتَّى وَقَفَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ كَرَّمَ

اللهُ وَجْهَهُ فَقَالَ لَهُ مَنْ أَنْتَ وَمَا شَأْنُكَ قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ

مَا شَأْنُ مَنْ أُخِذَ بِالْعُقُوبَةِ وَمُنِعَ الْحُقُوقَ قَالَ فَمَا اسْمُكَ قَالَ

مُنَازِلُ ابْنُ لَاحِقٍ قَالَ فَمَا قِصَّتُكَ قَالَ كُنْتُ مَشْهُورًا فِي الْعَرَبِ

بِاللَّهْوِ وَالطَّرَبِ أَرْكُضُ فِي صَبْوَتِي وَلَا أُفِيقُ مِنْ غَفْلَتِي إِنْ تُبْتُ

لَمْ تُقْبَلْ تَوْبَتِي وَإِنِ اسْتَقَلْتُ لَمْ تُقَلْ عَثْرَتِي أُدِيمُ الْعِصْيَانَ

فِي رَجَبٍ وَشَعْبَانَ وَكَانَ لِي وَالِدٌ شَفِيقٌ رَفِيقٌ يُحَذِّرُنِي

مَصَارِعَ الْجَهَالَةِ وَشِقْوَةَ الْمَعْصِيَةِ يَقُولُ لِي يَا بُنَيَّ لِلّٰهِ سَطَوَاتٌ

وَنَقِمَاتٌ فَلَا تَتَعَرَّضْ لِمَنْ يُعَاقِبُ بِالنَّارِ فَكَمْ قَدْ ضَجَّ مِنْكَ الظَّلَامُ

وَالْمَلَائِكَةُ الْكِرَامُ وَالشَّهْرُ الْحَرَامُ وَاللَّيَالِي وَالْأَيَّامُ وَكَانَ إِذَا

أَلَحَّ عَلَيَّ بِالْعَتْبِ أَلْجَأْتُ عَلَيْهِ بِالضَّرْبِ فَأَبْلَغْتُ إِلَيْهِ يَوْمًا

فَقَالَ وَاللّٰهِ لَا أَصُومَنَّ وَلَا أَفْطُرُ وَلَا أُصَلِّيَنَّ وَلَا أَنَامُ فَصَامَ أُسْبُوعًا

پس گفت پدر سوگند است به پروردگار که روزه نمیگیرم و افطار نمیکنم و نماز نمیکنم و خواب نمیکنم تا وقتی حاصل شود از برا

ثُمَّ رَكِبَ جَمَلًا أَوْرَقَ وَأَتَى مَكَّةَ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ وَقَالَ لَأَذْهَبَنَّ إِلَى

پس سوار شد شتری را که رنگ او سیاه بود سفید آمیز و آمد در مکه روز حج اکبر و گفت پدر هر آینه میروم بسوی

بَيْتِ اللّٰهِ وَلَأَسْتَعْدِيَنَّ عَلَيْكَ اللّٰهَ قَالَ فَقَدِمَ مَكَّةَ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ

خانه خدا یعنی کعبه و هر آینه طلب یاری میکنم بر تو از خدا گفت پس پیش آمد پدر من مکه را روز حج اکبر

فَتَعَلَّقَ بِأَسْتَارِ الْكَعْبَةِ وَدَعَا عَلَيَّ فَقَالَ يَا مَنْ إِلَيْهِ أَتَى الْحُجَّاجُ

پس چسپید به پردهای کعبه و دعا بد کرد بر من و گفت ای کسیکه بسوی او می آیند حاجیان

مِنْ بُعْدٍ يَرْجُونَ لُطْفَ عَزِيزٍ وَاحِدٍ صَمَدٍ هٰذَا مَنَازِلُ لَا يَرْتَدُّ

از دور امیدوارند مهربانی عزیز یگانه و بی نیاز را این منازل بنگر دو

عَنْ عَقِّي فَخُذْ بِحَقِّي يَا رَحْمٰنُ مِنْ وَلَدِي وَشُلَّ مِنْهُ بِجُودٍ مِنْكَ

از بعض نافرمانی من پس بگیر حق من ای رحمن از پسر من و شل باد از ان برکت بخشش تو

جَانِبُهُ يَا مَنْ تَقَدَّسَ لَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَلِدْ قَالَ فَلَا وَالَّذِي رَفَعَ السَّمَاءَ

پهلوی او ای کسیکه پاک است از آلایش شده است و نه زائیده گفت پس سوگند آن کسیکه بلند کرد آسمان را

وَأَنْبَعَ الْمَاءَ مَا اسْتَتَمَّ كَلَامَهُ حَتّٰى شُلَّ جَانِبِي الْأَيْمَنُ فَظَلَلْتُ كَالْخَشَبَةِ

و بر آورده است آب را هنوز تمام نشده بود کلام او تا آنکه شل شد پهلوی راست من و گشتم من همچو چوب

الْمُلْقَاةِ بِأَرْجَاءِ الْحَرَمِ وَكَانَ النَّاسُ يَغْدُونَ وَيَرُوحُونَ عَلَيَّ وَ

خشک واقع ده گوشه حرم و مردم می آمدند و میرفتند صباح و شام بر من و

يَقُولُونَ هٰذَا أَجَابَ اللّٰهُ فِيهِ دَعْوَةَ أَبِيهِ فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ رض فَمَا فَعَلَ

میگفتند این کس است که قبول کرد خدا تعالی دعای پدر او پس گفت مر او را علی رض پس چه کرد

أَبُوكَ قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ سَأَلْتُهُ أَنْ يَدْعُوَ اللّٰهَ لِي فِي الْمَوَاضِعِ

پدر تو یعنی بجاست گفت شل ای امیر المومنین من سوال کردم پدر را اینکه دعای نیک کند برای من در جایها

الَّتِي دَعَا عَلَيَّ فِيهَا بَعْدَ أَنْ رَضِيَ عَنِّي فَأَجَابَنِي فَحَمَلْتُهُ عَلَى نَاقَةٍ

که دعای بد کرد در حق من بعد از آنکه راضی شد از من پس قبول کرد سوال مرا پس بر داشتم

وَجَدَّتُ فِي السَّيْرِ حَتّٰى وَصَلْنَا إِلٰى وَادٍ يُقَالُ لَهَا وَادِي الْأَرَاكِ فَنَفَرَ

او را بر شتری و کوشش کردم در رفتن تا آنکه رسیدیم بسوی وادی که میگفتند او را وادی اراک پس پرید

طَائِرٌ مِنْ شَجَرَةٍ فَنَفَرَتِ النَّاقَةُ فَوَقَعَ مِنْهَا وَمَاتَ فِي الطَّرِيقِ فَقَالَ

پرنده از درختی پس رمید ناقه و شتر پس افتاد پدرم از ناقه و مرد در راه پس گفت

عَلِيٌّ رض أَلَا أُعَلِّمُكَ دَعَوَاتٍ سَمِعْتُهَا مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ

علی رض آیا بیاموزم ترا دعاهای که شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله و صحابه و سلم

اورق شتر خاکستری رنگ ۱۲ م ۵

ربیا بالفتح کنار های ریا ۱۲ م ۵

العذو بالفتح الرواح وقت عدو یعید و عدو دار والاعراض بالجوع والاصال ای بالعدوات

بفتح العین عن الوقت کے بالضم از نیک از ششر ای سے وقت طلوع الشمس صحاح

وَقَالَ لَمَا دَعَا بِهَا مَهْمُومٌ اِلَّا فَرَّجَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَنْهُ هَمَّهُ وَلَا مَكْرُوبٌ

و گفت نخواند بآن هیچ غمناکی مگر گشاده است خدای تعالی از آن غم او و نخواند هیچ

اِلَّا فَرَّجَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَنْهُ كُرْبَتَهُ فَقَالَ نَعَمْ فَقَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ رض

مگر گشاده است خدای تعالی از او رنج او را پس گفت شل بلی تعلیم کن پس گفت حسین بن علی رض

عَنْهُمَا نُعَلِّمُهُ الدُّعَاءَ وَدَعَا بِهِ وَخَلَصَ مِنْ مَرَضِهِ وَغَدَا عَلَيْنَا

پس آموخت حضرت علی رض دعا و دعا کرد بآن و خلاص یافت از مرض خود و بامداد آمد بر ما

صَحِيحًا سَالِمًا فَقُلْتُ لِلرَّجُلِ كَيْفَ عَمِلْتَ قَالَ لَمَّا هَدَأَتِ الْعُيُونُ

صحیح و سلامت پس گفتم مر آن مرد را چگونه کردی پس گفت شل هرگاه آرام گرفتند چشمها

دَعَوْتُ بِهِ مَرَّةً وَثَانِيَةً وَثَالِثَةً فَنُودِيتُ حَسْبُكَ اللّٰهَ فَقَدْ دَعَوْتَ

دعا کردم بآن یکبار و دو بار و سه بار پس آواز داده شد مرا که بس است ترا که هر آینه دعا کردی

اللّٰهَ بِاسْمِهِ الْاَعْظَمِ الَّذِيْ اِذَا دُعِيَ بِهِ اَجَابَ وَاِذَا سُئِلَ بِهِ اَعْطٰى

خدا را باسم اعظم که هرگاه دعا کرده شود بآن قبول کرده شود و هرگاه سوال کرده شود بآن

ثُمَّ حَمَلَتْنِيْ عَيْنِيْ فَنِمْتُ فَرَاَيْتُ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ فِيْ مَنَامِيْ فَعَرَضْتُهَا

پس غلبه کرد بر من چشم من پس خواب کردم پس دیدم رسول الله صلعم را در خواب خود پس بیان کردم آن دعا

عَلَيْهِ فَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ صَدَقَ عَلِيُّ بْنُ عَمِّيْ فِيْهَا اسْمُ اللّٰهِ الْاَعْظَمُ الَّذِيْ اِذَا

برآنحضرت پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم راست گفت علی ابن عم من در آن دعا نام بزرگ خدا است که هرگاه

دُعِيَ بِهِ اَجَابَ وَاِذَا سُئِلَ بِهِ اَعْطٰى ثُمَّ حَمَلَتْنِيْ عَيْنِيْ مَرَّةً ثَانِيَةً فَرَاَيْتُ

دعا کرده شود بآن قبول میکند و هرگاه سوال کرده شود بآن عطا میکند باز غلبه کرد بر من چشم من دوباره پس دیدم در خواب

النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ فَقُلْتُ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ اُرِيْدُ اَنْ اَسْمَعَ الدُّعَاءَ مِنْكَ فَقَالَ

نبی صلی الله علیه وسلم را پس گفتم یا رسول الله صلی الله علیه وسلم میخواهم که بشنوم آن دعا را از تو پس گفت

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ قُلِ اللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْاَلُكَ يَا عَالِمَ الْخَفِيَّةِ وَيَا مَنِ السَّمَاءُ بِقُدْرَتِهِ

صلی الله علیه وسلم بگو ای بار خدایا سوال میکنم ترا ای داننده نهانها و ای کسیکه آسمان بقدرت او

مَبْنِيَّةٌ وَيَا مَنِ الْاَرْضُ بِعِزَّتِهِ مَدْحِيَّةٌ وَيَا مَنِ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِنُوْرِ

برداشته شده است و ای کسیکه زمین بعزت او گسترده است و ای کسیکه آفتاب و ماهتاب بنور

جَلَالِهِ مُشْرِقَةٌ وَمُضِيْئَةٌ وَيَا مُقْبِلًا عَلٰى كُلِّ نَفْسٍ مُؤْمِنَةٍ زَكِيَّةٍ

بزرگی او تابنده است و روشن است و ای روی آرنده بر هر نفس مومنه و پاک

وَيَا مُسَكِّنَ رُعْبِ الْخَائِفِيْنَ وَاَهْلِ التَّقِيَّةِ يَا مَنْ حَوَائِجُ الْخَلْقِ عِنْدَهُ

و ای آرام دهنده ترس ترسندگان و اهل ترس ای آنکه حاجتهای خلق نزد او

مَقْضِيَّةٌ يَا مَنْ نَجَّا يُوْسُفَ مِنْ رِقِّ الْعُبُوْدِيَّةِ يَا مَنْ لَيْسَ لَهُ بَوَّابٌ

روا کرده شده است ای آنکه نجات داد یوسف را از بندگی ای آنکه نیست مر آنرا دربانی

٥١١

يُنَادِي وَلَا صَاحِبُ يُغْشَى وَلَا وَزِيرُ يُعْطَى وَلَا غَيْرُهُ رَبٌّ يُدْعَى

كه خوانده شود و نيست او را هم صحبت كه آمده شود پيش او و نه وزيركه داده شود از او و نه غير او پروردگار كه خوانده شود

وَلَا يَزْدَادُ عَلَى كَثْرَةِ الْحَوَائِجِ إِلَّا كَرَمًا وَجُودًا وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَ

و نيكه زياده نيست بر بسيار ے حاجت مگر از روى كرم و بخشش و درود و رحمت بفرست بر محمد و آل او و

أَعْطِنِي سُؤْلِي إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ قَالَ فَانْتَبَهْتُ وَقَدْ بَرَأْتُ

بده بمن سوال من كه تو هر آينه بر همه چيز قادر ے گفت پس بيدار شدم و حال آنكه به شدم

قَالَ عَلِيٌّ رض تَمَسَّكُوا بِهَذَا الدُّعَاءِ فَإِنَّهُ كَنْزٌ مِنْ كُنُوزِ الْعَرْشِ وَقَدْ

گفت علی رض چنگ زنيد باين دعا كه هر آينه اين دعا خزانه ايست از خزانهاى عرش و تحقيق

نُقِلَ مِثْلُ ذَلِكَ فِي زَمَنِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رض وَغَيْرِهِ مِمَّا يَطُولُ شَرْحُهُ

نقل كرده شده است در زمان عمر خطاب رض و غير آن كه دراز است شرح آن

وَفِي الْجُمْلَةِ لَا يَنْبَغِي لِذِي لُبٍّ أَنْ يَسْتَهِينَ بِالْمَعَاصِي وَالظَّالِمِ وَدُعَاءِ

و مجمل آنكه نبايد دانا را كه خوار دارد گناه را و ظالم و دعا

الْمَظْلُومِ فَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِلظَّالِمِ ظُلُمَاتٌ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَقَالَ

مظلوم را پس بتحقيق فرموده است پيغمبر ظلم تاريكيها است در روز قيامت و گفت

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ اللّٰهَ تَعَالَى لَيَسْتَحْيِي إِذَا بَسَطَ الْعَبْدُ كَفَّيْهِ إِلَيْهِ بِالدُّعَاءِ

صلعم كه هر آينه خداى حيا ميكند هرگاه كه بگسترد بنده هر دو كف دست را بسوى او بدعا

أَنْ يَرُدَّهُمَا صِفْرًا فَإِمَّا أَنْ يُعَجِّلَ لَهُ فِي الدُّنْيَا أَوْ يُؤَخِّرَ لَهُ فِي يَوْمِ

آنكه رد كند خالى پس يا آنكه زود بر آرد او را در دنيا يا تاخير كند در بر آوردن آن در روز

الْقِيٰمَةِ وَقَدْ أُنْشِدَ فِي ذَلِكَ أَتَسْمَعُ بِالدُّعَاءِ فَتَزْدَرِيهِ * تُبَيِّنُ فِيكَ

قيامت و تحقيق خوانده شده است درين باب اين ابيات آيا ميشنوى تو دعا را و سهل ميپندارى تو او را

مَا صَنَعَ الدُّعَاءُ * سِهَامُ اللَّيْلِ لَا تُخْطِي وَلَكِنْ لَهَا أَمَدٌ وَلِلْأَمَدِ انْقِضَاءُ

چه كرد دعا سهام شب مراد از دعاى شب است خطا نميكنند وليكن هر او را وقت است و وقت را تمام

مَجْلِسٌ فِي فَضْلِ شَهْرِ شَعْبَانَ وَمَا يَنْزِلُ فِي لَيْلَةِ النِّصْفِ مِنَ

مجلس است در بيان فضيلت ماه شعبان و آنچه نازل ميشود در شب نصف از

الْمَغْفِرَةِ وَالرِّضْوَانِ أَخْبَرَنَا الشَّيْخُ أَبُو نَصْرٍ مُحَمَّدٌ عَنْ وَالِدِهِ أَبِي عَلِيٍّ الْحُسَيْنِ

مغفرت و خوشنودى خبر داد ما را شيخ ابو نصر محمد از پدر خود ابى على حسين

أَخْبَرَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ بْنِ حَفْصٍ جَعْفَرٍ الْمُقْرِي بِإِسْفَادٍ

خبر داد ابو حسن على بن محمد بن عمر بن حفص جعفر مقرى

أَبِي الْفَتْحِ الْحَافِظِ أَخْبَرَنَا أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ الشَّافِعِيُّ أَخْبَرَنَا

خبر داد ما را ابو بكر محمد بن عبد الله شافعى خبر داد ما را

إسحق بن الحسن أنا عبد الله بن سلمة أخبرنا مالك بن أنس عن

أبي النضر مولى عمر بن عبيد الله عن أبي سلمة بن عبد الرحمن عن

عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم رض أنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم

که وی فرمود ... بود رسول الله ص

يصوم حتى نقول لا يفطر ويفطر حتى نقول لا يصوم وما رأيت

که روزه میداشت تا آنکه میگفتیم که روزه نخواهد شکست و روزه میداشت تا آنکه میگفتیم که روزه نخواهد داشت و ندیدیم

رسول الله صلى الله عليه وسلم استكمل صيام شهر قط إلا شهر رمضان وما

رسول الله ص را تمام روزه داشت هیچ گز ماه رمضان و نه

رأيته صام في شهر أكثر من صيامه في شعبان وهو حديث صحيح

دیدم آن سرور را که روزه میداشت هیچ ماهی زیاده از روزه داشتن او در ماه شعبان و آن حدیث صحیح است

أخرجه البخاري عن عبد الله بن يوسف عن مالك وأخبرنا

که تخریج کرد آنرا بخاری از عبد الله بن یوسف از مالک و خبر داد ما را

أبو نصر عن محمد عن والده باسناده عن هشام بن عروة عن عائشة

ابو نصر از محمد از پدر خود باسناد خود از هشام بن عروه از عائشه

رض قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصوم حتى نقول لا يفطر ويفطر

رض که فرمود عائشه که بود رسول الله صلی الله علیه که روزه میداشت تا آنکه میگفتیم افطار نخواهد کرد و افطار میکرد

حتى نقول لا يصوم وكان أحب صيامه في شعبان فقلت يا

تا آنکه میگفتیم که روزه نخواهد داشت و بود آن سرور ص که دوست میداشت روزه داشتن را در ماه شعبان پس گفتم ای

رسول الله ما لي أرى صيامك في شعبان فقال صلى الله عليه وسلم يا عائشة

یا رسول الله چه حالست مرا که می بینم روزه ترا در ماه شعبان پس فرمود آنحضرت ص ای عائشه

إنه شهر ينسخ لملك الموت فيه اسم من يقبض روحه في بقية

بدرستیکه آن ماهیست که نوشته داده میشود در آن ماه ملک الموت را نام کسیکه قبض کرده خواهد شد روح او

العام فأنا أحب أن لا ينسخ اسمي إلا وأنا صائم وأخبرنا أبو نصر

سال پس من دوست میدارم که نوشته نشود نام من مگر در حالیکه روزه دار باشم و خبر داد ما را ابو نصر

عن محمد عن والده باسناده عن عطاء بن يسار عن أم سلمة رض

از محمد از پدر خود باسناد خود از عطاء بن یسار از ام سلمه رض

قالت لم يكن رسول الله صلى الله عليه وسلم يصوم في شهر بعد رمضان

گفت ام سلمه نبود پیغمبر ص که روزه میداشت در هیچ ماهی بعد رمضان

أكثر من صيامه في شعبان وذلك أنه كل من يموت في ذلك

زیاده تر از روزه داشتن آن سرور در ماه شعبان و این چیز مذکوره ثابت است که هر کسی که میمیرد در این

السنة ينسخ اسمه في شعبان من الأحياء إلى الأموات وأن

سال پس نوشته میشود نام او در شعبان از زندگان بسوی مردگان و هر آینه

الرجل ليسافر وقد نسخ اسمه فيمن يموت وحدثنا أبو نصر عن

مرد سفر کند و حال آنکه نوشته شده است نام او در گروه کسیکه خواهد مرد و حدیث کرد ما را ابو نصر از

والده بإسناده عن ثابت عن أنس رض قال سئل النبي صلى الله عليه وسلم عن

پدر خود باسناد خود از ثابت از انس رض گفت سوال کرده شد نبی صلعم از

أفضل الصيام قال صيام شعبان تعظيما لرمضان وأخبرنا أبو

بهترین روزه ها گفت روزه شعبان از جهت بزرگی ماه رمضان و خبر داد ما را ابو

نصر عن والده بإسناده عن معوية بن الصالح قال إن عبيد الله

نصر از پدر خود باسناد خود از معویه بن صالح گفت که عبید الله

بن قيس حدثه أنه سمع عائشة رض عنها تقول كان أحب الشهور إلى

بن قیس حدیث خواند بر وی که او شنید عایشه رض را که میگفت رض که بود دوسترین ماهها بسوی

رسول الله صلى الله عليه وسلم شعبان يصله برمضان وقال عبد الله رض قال

رسول الله صلعم شعبان می پیوست او را بماه رمضان و گفت عبد الله رض فرمود

رسول الله صلى الله عليه وسلم من صام آخر يوم الاثنين من شعبان غفر له

رسول الله صلعم هر که روزه داشت آخر روز دوشنبه را از ماه شعبان آمرزیده شد او را

يعني آخر اثنين فيه لا آخر يوم من الشهر لأن استقبال الشهر

یعنی آخر دوشنبه که در آن ماه باشد نه آخر روز از ماه زیرا که پیش آمدن ماه رمضان

باليوم واليومين فيه منهي عنه وعن أنس بن مالك رض قال

بیک روز و دو روز منع کرده شده است و روایت است از انس بن مالک رض گفت فرمود

رسول الله صلى الله عليه وسلم إنما سمي شعبان لأنه يتشعب لرمضان فيه

رسول صلعم جز این نیست نامیده شده است شعبان از جهت آنکه بسیار پراگنده کرده میشود در این ماه

خير كثير وإنما سمي رمضان لأنه يرمض الذنوب فصل

نیکی بسیار و نامیده شده است رمضان از آن جهت که میسوزد گناهان را

قال الله تعالى وربك يخلق ما يشاء ويختار فالله تعالى اختار

فرمود خدا تعالی و پروردگار تو می آفریند هر چه خواهد و برگزیند هر چه خواهد پس خدا تعالی برگزید

من كل شيء أربعة ثم اختار من الأربعة واحدا اختار من الملئكة

از هر چیزی چهار چیز را پس برگزید از هر چهار چیز یکی را برگزید از فرشتگان

الشعب التفرق والانشعاب مثله صحاح

الانشعاب پراگنده شدن و پیوسته شدن تاج

٥١٤/٣

اربعة جبرائيل وميكائيل واسرافيل وعزرائيل ثم اختار

چہار فرشتہ را جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل را بستر برگزید

منهم جبرائيل واختار من الانبياء اربعة ابراهيم وموسى و

از انہا جبرائیل را و برگزید از انبیا چہار کس را ابراہیم و موسی و

عيسى ومحمدا صلى الله عليه وسلم اجمعين ثم اختار منهم محمدا صلى الله عليه وسلم واختار

عیسی و محمد صلعم را اجمعین بستر برگزید از ایشان محمد ص را و برگزید

من الصحابة رض اربعة ابا بكر وعمر وعثمان وعليا رض ثم اختار

از صحابہ چہار کس را ابا بکر و عمر و عثمان و علی را بستر برگزید

منهم ابا بكر رض ومن المساجد اربعة المسجد الحرام والمسجد الاقصى

از انہا ابا بکر را و از مسجدہا چہار مسجد را مسجد حرام و مسجد اقصی

ومسجد المدينة المشرفة ومسجد طور سينا ثم اختار منهم

و مسجد مدینہ مشرف و مسجد کوہ طور سینا بستر برگزید از انہا

المسجد الحرام ومن الايام اربعة يوم الفطر ويوم الاضحى ويوم

مسجد حرام و از روزہا چہار روز را روز فطر و روز اضحی و روز

عرفة ويوم عاشوراء ثم اختار منها يوم عرفة ومن الليالي اربعة

عرفہ و روز عاشورا بستر برگزید از انہا روز عرفہ و از شبہا چہار شب

ليلة البراءة وليلة القدر وليلة الجمعة وليلة العيد ثم

شب برات و شب قدر و شب جمعہ و شب عید بستر

اختار منها ليلة القدر ومن البقاع اربعة مكة والمدينة و

برگزید از انہا لیلۃ القدر و از جاہا چہار جا مکہ و مدینہ و

بيت المقدس ومساجد العشائر ثم اختار منها مكة ومن الجبال

بیت المقدس و مساجد العشایر را بستر برگزید از انہا مکہ را و از کوہہا

اربعة احد وطور سيناء ولكام ولبنان ثم اختار منها طور

چہار کوہ را کوہ احد و طور سینا و لکام و لبنان را بستر برگزید از انہا طور

سيناء ومن الانهار اربعة جيحون وسيحون والفرات والنيل

سینا و از نہرہا چہار نہر را جیحون و سیحون و فرات و نیل

ثم اختار منها فرات واختار من الشهور اربعة رجب وشعبان

بستر برگزید از انہا فرات را و برگزید از ماہہا چہار ماہ را رجب و شعبان

ورمضان والمحرم واختار منها شعبان وجعله شهر النبي صلى الله عليه

و رمضان و محرم و برگزید از انہا شعبان را و گردانید او را ماہ نبی صلعم

۵۱۵

فكذا أن النبي صلى الله عليه وسلم أفضل الأنبياء كذلك شهره أفضل
پس چنانچه نبی ص افضل پیغمبران است همچنین ماه او افضل

الشهور وقد روى أبو هريرة رض عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال
ماه‌هاست و تحقیق روایت کرد ابو هریره رض از نبی ص که بدرستی فرمود

شعبان شهري ورجب شهر الله ورمضان شهر أمتي شعبان
شعبان ماه منست و رجب ماه خداست و رمضان ماه امت منست شعبان

هو المكفر ورمضان هو المطهر وقال النبي صلى الله عليه وسلم شعبان شهر
کفارت کننده است و رمضان پاک کننده است و فرمود نبی ص شعبان ماهی است

بين رجب ورمضان يغفل الناس عنه وفيه ترفع أعمال العباد
درمیان رجب و رمضان و غافل اند مردم از فضیلت او و درو برداشته میشود عمل بندگان

إلى رب العالمين فأحب أن يرفع عملي وأنا صائم وعن أنس بن
بسوی رب العالمین پس من دوست میدارم که برداشته شود عمل من و من روزه دار باشم و از انس بن

مالك رض بأنه قال أن النبي صلى الله عليه وسلم قال فضل رجب على سائر
مالک رض روایت است گفت بدرستی نبی ص فرمود بزرگی رجب بر تمام

الشهور كفضل القرآن على سائر الكلام وفضل شعبان على
ماه‌ها همچون بزرگی قرآن است بر تمام کلامها و فضل شعبان بر

سائر الشهور كفضلي على سائر الأنبياء وفضل رمضان على
تمام ماه‌ها همچو فضیلت من بر تمام انبیا و فضل رمضان بر

سائر الشهور كفضل الله على سائر خلقه وعن أنس بن مالك رض
تمام ماه‌ها همچو فضل خداست بر همه خلقت او و روایت است از انس بن مالک رض

أنه قال كان أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم إذا نظروا إلى هلال شعبان
که گفت بوده اند اصحاب رسول الله ص هرگاه که نظر میکردند بسوی هلال شعبان

أكبوا على المصاحف يقرءونها وأخرج المسلمون زكوة أموالهم
بر روی می افتادند بر مصحفها که میخواندند آنرا و بر آوردند مسلمانان زکوة مالهای خود را

ليتقوى بها الضعيف والمسكين على صيام شهر رمضان
تا قوی شوند بآن زکوة ضعیفان و مسکینان بر روزه داشتن ماه رمضان

ودعا الولاة أهل السجن فمن كان عليه حد أقاموه عليه و
و میطلبیدند حاکمان بندیان را پس کسیکه واجب شده است بر او حد شرعی جاری میکردند

إلا خلوا سبيله وانطلق التجار فقضوا ما عليهم وقبضوا
اگر نه خلاص میساختند و میرفتند سوداگران پس ادا میکردند قرضه که بر ایشان بود و میگرفتند قرضه

۵۱۶

اما لهم حتى اذا نظروا الى هلال رمضان اغتسلوا واعتكفوا

فصل شعبان خمس احرف شين وعين وباء والف ونون

فالشين من الشرف والعين من العلو والباء من البر والالف

من الالفة والنون من النور فهذه العطايا من الله تعالى للعبد

في هذا الشهر وهو شهر تفتح فيه الخيرات وتنزل فيه البركات

وتترك فيه الخطيئات وتكفر فيه السيئات وتكثر فيه الصلوة

على محمد خير البريات وهو شهر الصلوة على النبي المختار وقال الله

تعالى عز وجل ان الله وملئكته يصلون على النبي يا ايها

الذين امنوا صلوا عليه وسلموا تسليما فالصلوة من الله

الرحمة ومن الملائكة الشفاعة والاستغفار ومن المؤمنين

الدعاء والثناء وقال مجاهد الصلوة من الله التوفيق و

العصمة ومن الملئكة العون والنصرة ومن المؤمنين الاتباع

والحرمة وقال ابن عطاء الصلوة على النبي صلى الله عليه وسلم من الله تعالى

الوصلة ومن الملئكة الرقة ومن المؤمنين المتابعة والمحبة

وقال غيره صلوة الرب تبارك وتعالى على نبيه صلى الله عليه وسلم تعظيم

الحرمة وصلوة الملئكة عليه صلى الله عليه وسلم اظهار الكرامة وصلوة

وحرمت و درود فرشتگان بر آنسرور م اظهار کرامت ست و درود

الامة عليه صلى الله عليه وسلم طلب الشفاعة وقد قال صلى الله عليه وسلم من صلى

امت بر آنسرور م طلب شفاعت ست و بتحقیق فرمود م هر که درود بفرستد

علي واحدة صلى الله عليه عشرا فينبغي لكل مؤمن لبيب ان

بر من یکبار درود فرستد خدا تعالی برو ده بار پس سزاوار ست هر مومن دانا را که

لا يغفل في هذا الشهر بل يتاهب فيه لاستقبال شهر رمضان

غافل نشود درین ماه بلکه آماده شود درین ماه از برای استقبال ماه رمضان

بالتطهر من الذنوب والتوبة عما فات وسلف فيما مضى

بپاک کردن از گناهان و توبه کردن از هر چه فوت شده و گذشته ست در زمان

من الايام ويتضرع الى الله في شهر شعبان ويتوصل الى الله

ماضیه پس تضرع کند بسوی خدا تعالی در ماه شعبان و پیوسته شود بسوی خدا تعالی

تعالى بصاحب الشهر محمد صلى الله عليه وسلم حتى يصلح فساد قلبه ويداوي

بصاحب ماه که محمد م ست تا آنکه درست کند فساد دل او و دوا کند

مرض سره ولا يسوف ويؤخر ذلك الى غد لان الايام ثلثة

مرض باطن او را و تعلل نکند و موخر نکند این کار را بسوی فردا زیرا که روزها سه ست

امس وهو اجل واليوم وهو عمل وغدا وهو امل فلا تدري هل

یکی دی روز ست و آن گذشت و دوم امروز ست و آن در عمل ست و سیوم فردا ست و آن امید ست

تبلغه ام لا فامس موعظة واليوم غنيمة وغدا مخاطرة وكذلك

نمیدانی فردا را یا نه پس دیروز موعظت و عبرت ست و امروز غنیمت ست و فردا در خطر ست آیا رسد یا نرسد

الشهور ثلاثة رجب فقد مضى وذهب فلا يعود ورمضان

ماهها سه ست ماه رجب ست پس بتحقیق گذشت و رفت و باز نیاید و رمضان

فهو منتظر لا تدري هل تعيش الى ادراكه ام لا وشعبان وهو

پس آن در انتظار ست نیامده آیا میدانی زنده مانی تا آمدن او یا نه و شعبان و آن

واسطة بين شهرين فليغتنم الطاعة فيه وقد قال النبي صلى الله عليه وسلم

واسطه ست در میان هر دو ماه پس غنیمت دان طاعت را در آن ماه و بتحقیق فرموده نبی م

لرجل وهو يعظه وقيل هو عبد الله ابن عمر بن الخطاب رضه اغتنم

مردے را در حالے که نصیحت میکرد و گویند که آن عبد الله بن عمر بن خطاب رضه غنیمت دان

خمسا قبل خمس شبابك قبل هرمك وصحتك قبل سقمك

پنج چیز را پیش از پنج چیز جوانی خود را پیش از پیری خود و تندرستی خود پیش از بیماری

وَغِنَاكَ قَبْلَ فَقْرِكَ وَفَرَاغَكَ قَبْلَ شُغْلِكَ وَحَيَاتَكَ قَبْلَ مَوْتِكَ

و توانگری را پیش از فقر خود و فراغت را پیش از شغل خود و حیات خود را پیش از موت خود

فَصْلٌ فِيْ لَيْلَةِ الْبَرَاءَةِ وَمَا خُصَّتْ بِهٖ مِنَ الرَّحْمَةِ وَالْكَرَامَةِ

فصل در فضیلت شب برات و در آنچه خاص ست باو از رحمت و کرامت

وَالْفَضَائِلِ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ حٰمٓ وَالْكِتَابِ الْمُبِيْنِ اِنَّا اَنْزَلْنٰهُ

و فضائل و فرمود خدا تعالی قسم ست بکتاب روشن بدرستیکه ما نازل کردیم او را

فِيْ لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ رض حٰمٓ يَعْنِيْ قَضَى اللّٰهُ مَا هُوَ

در شب با برکت گفت ابن عباس رض یعنی حم آنست که قضا کرد خدا آنچه

كَائِنٌ اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ وَالْكِتَابِ الْمُبِيْنِ يَعْنِي الْقُرْاٰنَ اِنَّا اَنْزَلْنٰهُ

شونده ست تا روز قیامت و سوگند کتاب روشن ست یعنی قرآن بدرستیکه فرستادیم ما

يَعْنِي الْقُرْاٰنَ فِيْ لَيْلَةٍ مُبٰرَكَةٍ هِيَ لَيْلَةُ النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ

یعنی قرآن را در شب مبارک که آن شب نیمه ست از ماه شعبان ست

وَهِيَ لَيْلَةُ الْبَرَاءَةِ وَقَالَ ذٰلِكَ اَكْثَرُ الْمُفَسِّرِيْنَ سِوٰى عِكْرِمَةَ فَاِنَّهٗ

و آن شب برات ست و گفته اند همچنین اکثر مفسران بدون عکرمه که او

قَالَ هِيَ لَيْلَةُ الْقَدْرِ وَقَدْ سَمَّى اللّٰهُ تَعَالٰى شَيْئًا كَثِيْرَةً فِي الْقُرْاٰنِ

گفته آن شب قدر ست و بدرستیکه نامیده ست خدا تعالی بسیار چیزها را در قرآن

مُبَارَكًا مِنْهَا سَمَّى الْقُرْاٰنَ مُبَارَكًا قَالَ وَهٰذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ

مبارک از انجمله نامیده ست قرآن را مبارک گفته خدا و این ذکر مبارک ست

اَنْزَلْنٰهُ فَمِنْ بَرَكَتِهٖ اَنَّهٗ مَنْ قَرَءَهٗ وَاٰمَنَ بِهٖ اهْتَدٰى وَتَخَلَّصَ

که فرستاده ایم او را یعنی قرآن را پس از برکت آن است که قرآن را بخواند و ایمان آورد بآن راه راست یابد

مِنَ النَّارِ وَنَجٰى حَتّٰى يَتَعَدّٰى ذٰلِكَ اِلَى الْاٰبَاءِ وَالْاَبْنَاءِ قَالَ

از آتش دوزخ تا آنکه میگذرد آن برکت بسوی پدران و پسران فرمود

النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ قَرَءَ الْقُرْاٰنَ نَظْرًا فِي الْمُصْحَفِ خَفَّفَ اللّٰهُ

نبی ع کسیکه خواند قرآن را در الحال که نظر در قرآن دارد سبک میکند خدا تعالی

عَزَّ وَجَلَّ عَنْ اَبَوَيْهِ الْعَذَابَ وَاِنْ كَانَا كَافِرَيْنِ وَمِنْهَا اَنَّهٗ عَزَّ

از مادر و پدر او عذاب را اگرچه باشند کافران و از انجمله است که خدا تعالی

وَجَلَّ سَمَّى الْمَاءَ مُبَارَكًا قَالَ وَاَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُّبَارَكًا

نامید آب را مبارک فرمود و فرود آوردیم از آسمان آب مبارک را

فَمِنْ بَرَكَتِهٖ اَنَّ حَيٰوةَ الْاَشْيَاءِ بِهٖ كَمَا قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ وَجَعَلْنَا

پس از برکت آن آب ست زندگی چیزها بآن ست چنانچه فرمود خدا تعالی و گردانیدیم ما

مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ وَقِيلَ فِيهِ عَشْرُ لَطَائِفَ الرِّقَّةُ
از آب همه چیز زنده آیا پس ایمان نمی آرید و گفته شده که در آب ده لطافت است
وَاللِّينُ وَالْقُوَّةُ وَاللَّطَافَةُ وَالصَّفَاوَةُ وَالْحَرَكَةُ وَالرُّطُوبَةُ وَ
و نرمی و قوت و لطافت و صفا و جنبش و طراوت و
الْبُرُودَةُ وَالتَّوَاضُعُ وَالْحَيَاةُ وَجَعَلَ اللهُ تَعَالَى هٰذِهِ اللَّطَائِفَ فِي
سردی و فروتنی و زندگی و گردانید خدای تعالی این لطایف را در
الْمُؤْمِنِ اللَّبِيبِ رِقَّةَ الْقَلْبِ وَلِينَ الْخُلُقِ وَقُوَّةَ الطَّاعَةِ وَلَطَافَةَ
مومن نیکی دل و نرمی خلق و قوت بندگی و لطافت
النَّفْسِ وَصَفَاوَةَ الْعَمَلِ وَالْحَرَكَةَ فِي الْخَيْرِ وَالرُّطُوبَةَ فِي الْعَيْنِ وَ
نفس و صفای کردار و جنبش در نیکی و تری در چشم و
الْبُرُودَةَ فِي الْمَعَاصِي وَالتَّوَاضُعَ عِنْدَ الْخَلْقِ وَالْحَيَاءَ عِنْدَ اسْتِمَاعِ
سردی در گناه و فروتنی نزد خلق و شرم نزدیک شنیدن
الْحَقِّ وَمِنْهَا أَنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ سَمَّى الزَّيْتُونَ مُبَارَكًا قَوْلُهُ تَعَالَى مِنْ
حق و از آنجمله که خدای تعالی نامید زیتون را مبارک قول خدای تعالی از
شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ وَهِيَ أَوَّلُ شَجَرَةٍ أَكَلَ مِنْهَا آدَمُ عَم حِينَ
درخت مبارک زیتون و آن نخستین درختست که خورد از آن آدم ع چونکه
أُهْبِطَ إِلَى الْأَرْضِ وَفِيهَا طَعَامٌ وَاسْتِضَاءٌ كَمَا قَالَ اللهُ تَعَالَى
فرود آورده شد سوی زمین و در آن خوردنیست یعنی میوه و روشنائی چنانچه فرمود خدای تعالی
وَصِبْغٍ لِلْآكِلِينَ وَقِيلَ الشَّجَرَةُ الْمُبَارَكَةُ هُوَ إِبْرٰهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ
و نانخورش است مر خورندگان را و بعضی گفته اند شجره مبارک حضرت ابراهیم است ع
وَقِيلَ هُوَ الْقُرْآنُ وَقِيلَ هُوَ الْإِيمَانُ وَقِيلَ هِيَ نَفْسُ الْمُؤْمِنِ الْمُطْمَئِنَّةُ
و بعضی گفته اند قرآن است و بعضی گفته اند ایمان است و بعضی گفته اند نفس مومن است آرام گیرنده و
الْأَمَّارَةُ بِالْخَيْرِ الْمُتَمَثِّلَةُ لِلْأَمْرِ الْمُنْتَهِيَةُ لِلنَّهْيِ الْمُسَلِّمَةُ لِلْقَدَرِ
امر کننده به نیکی بجا آرنده امر را باز دارنده نهی را قبول کننده قدر را
الْمُوَافِقَةُ لِلرَّبِّ فِيمَا قَضَى وَسُطِرَ وَمِنْهَا أَنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ سَمَّى عِيسَى
موافق امر پروردگار را در چیزیکه گذشته و نوشته شده است و از آنجمله است که خدای تعالی نامید عیسی
عَلَيْهِ السَّلَامُ مُبَارَكًا قَالَ عَزَّ وَجَلَّ وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَمَا كُنْتُ
ع را مبارک فرمود عزوجل از طریق حکایت از عیسی ع و گردانید حق تعالی مرا مبارک
فَمِنْ بَرَكَتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ظُهُورُ الثَّمَرَةِ مِنَ النَّخْلَةِ الْيَابِسَةِ لِأُمِّهِ
پس از برکت او ع بود پیدا آمدن میوه از نخل خشک از برای مادر او

الصدّيقة مريم عليهما السلام ونبع الماء من تحتها قال عزّ

کرامت بود که مادر عیسی مریم است ع و جوشیدن آب را از زیر او فرمود

وجلّ فناديها من تحتها الّا تحزني قد جعل ربّك تحتك

خدا پس آواز کرد مریم را از زیر آن که اندوهناک مباش تحقیق گردانید پروردگار تو زیر تو جوی

سريّا وهزّي اليك بجذع النخلة تساقط عليك رطبا جنيا

آب خورد و بجنبان بسوی خود درخت خرما را میریزد بر تو خرما تازه چیده شده

فكلي واشربي وقرّي عينا وابراء الاكمه والابرص واحياء

پس بخور و بنوش و روشن کن چشم را و بهتر کردانید مادرزاد کور را و پیسی را و زنده گردانید

الموتى بدعوته وغير ذلك من الخيرات والمعجزات ومنها انّه

مردگان را به دعای او و بجز این از نیکوی ها و معجزها و از آنها است که حق

عزّ وجلّ سمّى الكعبة مباركا قال عزّ وجلّ انّ اوّل بيت وضع

خدا تعالی نامید کعبه را مبارک فرمود عز وجل بدرستی نخستین خانه که نهاده شده

للناس للذي ببكّة مباركا ومن بركتها انّ من دخلها و

ازبرای عبادت مردم هر آینه خانه ایست در مکه مبارک و از برکت او آنست که هر که در آمد در آنجا شد و

عليه اثقال من الذنوب خرج مغفورا له قال الله عزّ و

حال آنکه بر وی بارها است از گناهان بیرون آید در آنجا که آمرزیده است فرمود حق تعالی

جلّ ومن دخله كان امنا من دخل البيت وهو مؤمن

و کسیکه در آمد کعبه را ایمن شد پس کسیکه در آمد خانه را و آن مومنست

محتسب تائب امنه الله عذابه وقبل توبته وغفر له و

طلب اجر کننده است از حق و توبه کننده است ایمن گرداند او را حق تعالی از بلا های وی و قبول کند توبه او و بیامرزد او را

قيل من دخله كان امنا من ان يؤذي في الحرم حتّى يخرج منه

گفته شده است هر که داخل شود آنخانه را باشد ایمن از آنکه او را ایذا کرده شود در حرم تا آنکه بیرون آید از آن

ولهذا يحرم قتل صيده وقطع شجره لحرمة الكعبة بحرمة

واز بهر این حرام است کشتن شکار را و بریدن درخت آن از جهت حرمت کعبه پس حرمت

الكعبة لحرمة الله وحرمة المسجد بحرمة الكعبة وحرمة

کعبه برای حرمت خدا است و حرمت مسجد هم حرمت کعبه است و حرمت

مكّة لحرمة المسجد وحرمة الحرم لحرمة مكّة كما قيل انّ الكعبة

مکه هم حرمت مسجد است و حرمت حرم مانند حرمت مکه است چنانچه گفته شده بدرستی

قبلة لاهل المسجد والمسجد قبلة لاهل مكّة ومكّة قبلة لاهل

قبله است مر اهل مسجد را و مسجد قبله است مر مردم مکه را و مکه قبله است مر اهل

لقمان نبی ... آخیی ... سمیت ... لانه ... لانه

۵۲۱

یقال سمیت لانها کانت تبک اعناق الجبابرة قیل بکة موضع البیت ومکة سائر البلد

الحرم والحرم قبلة لأهل الأرض ولذا سماها بكة لأن
الأقدام تبك بعضها بعضا أي يدفع ويدرء وبكة ومكة
واحد تبدل أحدهما بالأخرى كلمد وكبد ولازم ولازب
ومنها سمي ليلة البراءة مباركة لما فيها من نزول الرحمة و
البركة والخير والعفو والغفران لأهل الأرض ومن ذلك
ما أخبرنا الشيخ أبو نصر عن والده قال أخبرنا محمد قال أخبرنا
عبد الله ابن محمد أخبرنا اسمعيل بن عمر البجلي أخبرنا عمر ابن
موسى الوجهي عن زيد بن علي عن آبائه عن علي ابن أبي طالب رض
عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال ينزل الله تعالى في ليلة النصف من
شعبان إلى السماء الدنيا فيغفر لكل مسلم إلا لمشرك أو
مشاحن أو قاطع رحم أو امرأة تبغي في فرجها وأخبرنا أبو
نصر عن والده بإسناده عن يحيى بن سعيد عن عروة عن
عائشة رض قالت لما كانت ليلة النصف من شعبان انسل
النبي صلى الله عليه وسلم من مرطي ثم قالت والله ما كان مرطي من حرير
ولا قز ولا كتان ولا خز ولا صوف قال قلت لها سبحان الله

نمن اي شيء كان قالت كان سداؤه من شعر و كانت

لحمته من وبر واحسبت نفسي ان يكون صلى الله عليه قد اتى بعض

نسائه نقمت فالتمسته في البيت فوقعت يدي على قدميه

وهو ساجد فحفظت من دعائه صلى الله عليه وهو يقول سجد لك

سوادي وجناني وامن بك فؤادي ابوء لك بالنعم واعترف

لك بالذنب ظلمت نفسي فاغفر لي انه لا يغفر الذنوب الا

انت اعوذ بعفوك من عقوبتك واعوذ برحمتك من نقمتك

واعوذ برضاك من سخطك واعوذ بك منك لا احصي

ثناء عليك انت كما اثنيت على نفسك قالت فما زال صلى الله عليه

قائما وقاعدا حتى اصبح وقد اضعدت قدماه وانا اغمزهما

واقول بابي انت وامي اليس قد غفر الله لك ما تقدم من

ذنبك وما تاخر اليس قد فعل الله بك اليس اليس فقال صلى الله عليه

يا عائشة افلا اكون عبدا شكورا هل تدرين ما في هذه

الليلة قالت قلت وما فيها قال فيها يكتب كل مولود في

هذه السنة وفيها يكتب كل ميت وفيها تنزل ارزاقهم

وفيها ترفع اعمالهم وافعالهم قلت يا رسول الله صلى الله عليه وسلم ما
در آن شب بر داشته میشود اعمال بندگان و افعال ایشان گفتم یا رسول الله صلعم نیست
احد يدخل الجنة الا برحمة الله قال صلى الله عليه وسلم ما احد يدخل
هیچ کس که در آید در بهشت مگر برحمت خدا تعالی پس فرمود صلعم نیست هیچ کس که در آید در
الجنة الا برحمة الله قلت ولا انت قال صلى الله عليه وسلم ولا انا الا ان
بهشت مگر برحمت خدا تعالی گفتم یا رسول الله تو هم نیستی فرمود صلعم من نیز نیستم مگر آنکه
يتغمدني الله برحمة منه ثم مسح يده على هامته وعلى وجهه و
بپوشد مرا خدا تعالی برحمت خود پس مالید دست خود بر تارک خود و بر روی خود و
اخبرني ابو نصر قال انا والدي حدثنا محمد بن احمد الحافظ
خبر داد مرا ابو نصر گفت خبر کرد مرا پدر من حدیث خواند از محمد بن احمد حافظ
انا عبد الله بن محمد انا ابو العباس الهروي وابراهيم بن محمد
خبر کرد مرا عبد الله بن محمد خبر کرد مرا ابو العباس هروی و ابراهیم بن محمد
بن الحسن قالا اخبرنا ابو عامر الدمشقي انا الوليد بن مسلم
بن حسن گفتند خبر کرد ما را ابو عامر دمشقی خبر کرد مرا ولید بن مسلم
اخبرني هشام بن الغاز وسليمان بن مسلم وغيره من مكحول
خبر کرد مرا هشام بن غاز و سلیمان بن مسلم و غیره از مکحول
عن عائشة رض ان رسول الله صلى الله عليه قال لها يا عائشة اية ليلة
از عائشه رض بدرستیکه رسول الله صلعم فرمود مر عائشه را ای عائشه کدامی شب است
هي قالت الله ورسوله اعلم فقال ليلة النصف من شعبان
این گفت عائشه رض الله و رسول او دانا تر است پس فرمود آنحضرت صلعم شب میانگی از شعبان
فيها ترفع اعمال الدنيا واعمال العباد ولله فيها عتقاء من
در آن شب بر داشته میشود عمل دنیا و عمل بندگان و مر خدا راست در آن شب آزاد کردها از
النار بعدد شعر غنم كلب فهل انت اذنت لي الليل قالت قلت
آتش بعدد موی گوسفندان کلب و کلب گروهیست در عرب که گوسپند بسیار دارند پس آیا هستی تو
نعم فصلى فخفف القيام وقرأ الحمد وسورة خفيفة ثم سجد
آری پس نماز خواند پس سبک کرد قیام را و خواند فاتحه و سوره خورد پس سجده کرد
الى شطر الليل ثم قام في الركعة الثانية فقرأ فيها نحوا من
تا نیم شب پس استاد در رکعت دوم پس خواند در آن هم مانند
قراءة الاولى فكان سجوده الى الفجر قالت عائشة رض وكنت
خواندن اول رکعت پس بود سجده او تا صبح فرمود عائشه رض و بودم

أنظره حتى ظننت أن الله تعالى قد قبض رسوله فلما طال

که ببیرم در انتظار آنسرور صلعم تا آنکه گمان بردم که حق تعالی قبض کرد روح آنسرور را پس هرگاه دراز شد

علي دنوت منه حتى مسست أخمص قدميه فتحرك فسمعته

انتظار بر من نزدیک شدم از و تا آنکه بالیدم کف پاسے او پس بجنبید پس شنیدم او را

يقول في سجوده أعوذ بعفوك من عقابك وأعوذ برضاك

که میگفت در سجده خود ای بارخدایا من پناه میگیرم بعفو تو از عذاب تو و پناه میگیرم برضای تو

من سخطك وأعوذ بك منك جل وجهك لا أحصي ثناء

از قهر تو و پناه میگیرم بتو از تو بزرگست ذات تو نه میتوانم گفت ثنا

عليك أنت كما أثنيت على نفسك قلت يا رسول الله قد سمعتك

بر تو چنانچه تو ثنا کردے خود بر خود کرده گفتم یا رسول الله شنیدم من ترا

تذكر في سجودك الليلة شيئا ما سمعتك تذكره قط قال

که میگفتی در سجده خود در شب چیزے را نشنیدم چیزے را که یاد میکردے آنچیز را هرگز گفت

صلى الله عليه وسلم وعلمت ذلك قلت نعم قال صلى الله عليه وسلم تعلمهن وعلمهن

دانستی تو آنرا گفتم آرے ... بیاموز آن کلمات را و بیاموز آنها را

فإن جبرائيل عليه الصلوة والسلام أمرني أن أذكرهن في

که جبرائیل ع م امر کرد مرا که یاد کنم آن کلمات را در

٥٢٥

السجود وأخبرني أبو نصر عن والده قال أنا عبد الله بن محمد

سجده و خبر داد مرا ابو نصر از پدر خود گفت خبر داد مرا عبد الله بن محمد

أنا إسحق بن أحمد الفارسي أنا أحمد بن الصباح بن أبي شريح

خبر کرد مرا اسحق بن احمد فارسے خبر کرد مرا احمد بن صباح بن ابی شریح

أنا يزيد بن هرون حدثنا الحجاج بن أرطاة عن يحيى ابن

خبر کرد یزید بن هارون حدیث کرد ما را حجاج بن ارطاه از یحیی بن

أبي كثير عن عروة عن عائشة رض قالت فقدت رسول الله

ابی کثیر از عروه از عائشه رض گفت عائشه رض گم کردم رسول الله را

صلى الله عليه وسلم ذات ليلة فخرجت فإذا هو بالبقيع رأسه إلى السماء

پس برآمدم پس ناگاه آنسرور در مقبره بقیع بود که ... سر او بسوی

فقال لي أكنت تخافين أن يحيف الله ورسوله عليك فقلت

پس فرمود آنسرور مرا بودے تو که میترسیدی از آنکه ظلم کند خدا و پیغمبر او ... پس گفتم

له يا رسول الله ظننت أنك أتيت بعض نسائك فقال صلى الله عليه

مر آنسرور را ای پیغمبر خدا گمان بردم از آنکه بر رستی تو آمده بسوی بعضے از ازواج مطهره خود پس فرمود

منتخب اللغات

١٢

إنّ الله تعالى ينزل ليلة النصف من شعبان إلى السماء الدنيا

و بدرستی حق تعالی فرود می آید شب نیمه از شعبان بسوی آسمان دنیا

فيغفر لأكثر من عدد شعر غنم كلب وعن عكرمة مولى ابن

پس می آمرزد حق تعالی مردم بیشتر از شمار موی گوسپندان کلب و روایت کرده شده است از عکرمه آزاد کردهٔ

عباس رض في قوله تعالى فيها يفرق كل أمر حكيم قال هي

ابن عباس رض در بیان قول خدای تعالی فیها یفرق الآیه در آن شب جدا کرده میشود هر کار استوار گفت ابن عباس

ليلة النصف من شعبان يدبر الله تعالى أمر السنة وينسخ

این شب نیمه است از شعبان که تدبیر میکند حق تعالی کار تمام سال را و نوشته میشود

الأحياء من الأموات ويكتب حاج بيت الله فلا يزيد فيهم

زندگان را از گروه مردگان و نوشته میشود حاجیان خانه خدا را پس زیاده نشود در آنها

أحد ولا ينقص منهم أحد وقال حكيم بن كيسان يطلع الله

هیچ یکی و کم نشود از آنها هیچ یکی و گفت حکیم بن کیسان خبردار میشود خدا

تعالى إلى خلقه في ليلة النصف من شعبان فمن طهره في تلك

بسوی خلق خود در شب نیمه از شعبان پس کسیکه پاک شد در این شب

الليلة زكاه إلى مثلها وعن عطاء بن يسار يعرض عمل السنة

پاک دارد خدا او را تا مانند این شب برات دیگر و از عطا بن یسار روایت آورده میشود بر کار سال

في ليلة النصف من شعبان فيخرج الرجل مسافرا وقد نسخ

در شب نیمه از ماه شعبان پس می براید مرد و احوال او که سفر کننده است و تحقیق نوشته شده

من الأحياء إلى الأموات ويتزوج وقد نسخ من الأحياء إلى

از زندگان بسوی مردگان و تزویج میکند و تحقیق نوشته شده است از زندگان بسوی

الأموات وأخبرني أبو نصر عن والده بإسناده عن مالك بن

مردگان و خبر داد مرا ابو نصر از پدر خود باسناد خود از مالک بن

أنس عن هشام بن عروة عن عائشة رض قالت سمعت النبي صلى الله عليه وسلم

انس از هشام بن عروه از عائشه رض و عائشه رض گفت شنیدم نبی صلی الله علیه و سلم را

يقول يفتح الله الخير في أربع ليال سحا ليلة الأضحى وليلة

که میگفت میکشاید حق تعالی نیکی را در چهار شب شب عید اضحی و شب

الفطر وليلة النصف من شعبان ينسخ الله فيها الآجال و

عید فطر و شب نیمه از شعبان که نوشته میشود خدا تعالی در آن عمرها و

الأرزاق ويكتب فيها الحاج وليلة عرفة إلى الأذان قال

رزقها مردم را و نویسد در آن شب حاجیان خانه کعبه را و شب عرفه تا بانگ نماز صبح گفت

سَعِيدٌ قَالَ اِبْرٰهِيمُ بْنُ اَبِي نَجِيحٍ خَمْسٌ فِيهَا لَيْلَةُ الْجُمُعَةِ وَقَالَ
سعید گفت مرا ابراهیم بن ابی نجیح پنج شب است که در آنها شب جمعه هم و گفت
اَبُوهُرَيْرَةَ رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِنَّهُ قَالَ جَاءَنِي جِبْرَائِيلُ عَلَيْهِ
ابوهریره رض از نبی صلعم که آن حضرت صلعم فرمود آمد مرا جبرائیل ع
السَّلَامُ لَيْلَةَ النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ وَقَالَ لِي يَا مُحَمَّدُ اِرْفَعْ رَاْسَكَ
شب میانه از شعبان و گفت مرا ای محمد صلعم بلند کن سر خود را
اِلَى السَّمَاءِ قُلْتُ لَهُ مَا هٰذِهِ اللَّيْلَةُ قَالَ هٰذِهِ لَيْلَةٌ يَفْتَحُ اللّٰهُ
بسوی آسمان پس گفتم مر او را چیست این شب گفت جبرائیل این شبی است که میگشاید خدا
سُبْحَانَهُ وَتَعَالٰى فِيهَا ثَلَاثَ مِائَةِ بَابٍ مِنْ اَبْوَابِ الرَّحْمَةِ يَغْفِرُ
در آن شب سه صد در را از درهای رحمت می آمرزد
لِكُلِّ مَنْ لَا يُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا اِلَّا اَنْ يَكُونَ سَاحِرًا اَوْ كَاهِنًا اَوْ مُدْمِنَ
هر کسی را که شرک نمیکند با او چیزی مگر اینکه باشد سحر کننده یا کاهن یا همیشه خورنده
خَمْرٍ اَوْ مُصِرًّا عَلَى الرِّبَا وَالزِّنَا فَاِنَّ هٰؤُلَاءِ لَا يَغْفِرُ لَهُمْ حَتّٰى يَتُوبُوا
شراب یا همیشه باشد بر سود خورنده و زنا کردن که اینها را نمی آمرزد تا توبه کنند
فَلَمَّا كَانَ رُبُعُ اللَّيْلِ نَزَلَ جِبْرَائِيلُ عم وَقَالَ يَا مُحَمَّدُ اِرْفَعْ رَاْسَكَ
پس هرگاه که بود چهارم حصه شب باز آمد جبرائیل ع و گفت ای محمد بلند کن سر خود را
فَرَفَعَ رَاْسَهُ فَاِذَا اَبْوَابُ الْجَنَّةِ مَفْتُوحَةٌ وَعَلَى الْبَابِ الْاَوَّلِ
پس برداشتم سر خود را پس ناگاه درهای بهشت کشاده شده اند و بر دروازه اول
مَلَكٌ يُنَادِي طُوبٰى لِمَنْ رَكَعَ فِي هٰذِهِ اللَّيْلَةِ وَعَلَى الْبَابِ الثَّانِي
فرشته است که ندا میکند بشارت مر کسی را که رکوع کند درین شب و بر دروازه دوم
مَلَكٌ يُنَادِي طُوبٰى لِمَنْ سَجَدَ فِي هٰذِهِ اللَّيْلَةِ وَعَلَى الْبَابِ
فرشته است که ندا میکند بشارت مر کسی را که سجده میکند درین شب و بر دروازه
الثَّالِثِ مَلَكٌ يُنَادِي طُوبٰى لِمَنْ دَعَا فِي هٰذِهِ اللَّيْلَةِ وَعَلَى
سوم فرشته است که ندا میکند بشارت مر کسی را که دعا میکند درین شب و بر
الْبَابِ الرَّابِعِ مَلَكٌ يُنَادِي طُوبٰى لِلذَّاكِرِينَ فِي هٰذِهِ اللَّيْلَةِ
دروازه چهارم فرشته است که ندا میکند بشارت مر کسی را که ذکر میکند درین شب
وَعَلَى الْبَابِ الْخَامِسِ مَلَكٌ يُنَادِي طُوبٰى لِمَنْ بَكٰى مِنْ خَشْيَةِ اللّٰهِ
و بر دروازه پنجم فرشته است که ندا میکند بشارت مر کسی را که گریه میکند از ترس خدا تعالی
فِي هٰذِهِ اللَّيْلَةِ وَعَلَى الْبَابِ السَّادِسِ مَلَكٌ يُنَادِي طُوبٰى
درین شب و بر دروازه ششم فرشته است که ندا میکند بشارت

لِلْمُسْلِمِينَ فِي هٰذِهِ اللَّيْلَةِ وَعَلَى الْبَابِ السَّابِعِ مَلَكٌ يُنَادِي

مر مسلمانان را در این شب و بر دروازه هفتم فرشته ایست که ندا میکند

هَلْ مِنْ سَائِلٍ فَيُعْطَى سُؤَالَهُ وَعَلَى الْبَابِ الثَّامِنِ مَلَكٌ يُنَادِي

آیا کسی هست که سوال کند که داده شود سوال او و بر دروازه هشتم فرشته ایست که ندا میکند

هَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ فَيُغْفَرُ لَهُ فَقُلْتُ يَا جِبْرَائِيلُ إِلَى مَتَى تَكُونُ

آیا کسی هست که طلب آمرزش کند پس آمرزیده شود او را پس گفتم ای جبرائیل تا چندگاه باشند

هٰذِهِ الْأَبْوَابُ مَفْتُوحَةً قَالَ إِلَى طُلُوعِ الْفَجْرِ مِنْ أَوَّلِ اللَّيْلِ

این درها گشاده گفت جبرائیل تا برآمدن فجر از اول شب

ثُمَّ قَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ لِلّٰهِ تَعَالَى فِيهَا عُتَقَاءَ مِنَ النَّارِ بِعَدَدِ شَعْرِ

پس گفت یا محمد ص بدرستی خدا تعالی را درین شب آزادکردگان هست از آتش بشمار موی

غَنَمِ كَلْبٍ فَصْلٌ وَقِيلَ إِنَّمَا سُمِّيَتْ لَيْلَةَ الْبَرَاءَةِ لِأَنَّ

گوسفندان کلب و گفته شده است جز اینکه نامیده شده است شب براءة زیراکه

فِيهَا بَرَاءَتَيْنِ بَرَاءَةٌ لِلْأَشْقِيَاءِ مِنَ الرَّحْمٰنِ وَبَرَاءَةٌ لِلْأَوْلِيَاءِ

درآن شب دو بیزاریست بیزاریست مر بدبختان را از رحمن و بیزاریست دوستان خدا را

مِنَ الْخِذْلَانِ وَقَدْ رُوِيَ عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ إِذَا كَانَ

از گمراهی و بتحقیق روایت کرده شده است از رسول ص که فرمود هرگاه بیاید

لَيْلَةُ النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ اِطَّلَعَ اللّٰهُ عَلَى خَلْقِهِ اِطِّلَاعَةً فَيَغْفِرُ

شب میانه از شعبان آگاه میشود خدا تعالی بر احوال خلق خود پس می‌آمرزد

لِلْمُؤْمِنِينَ وَيُمْهِلُ لِلْكَافِرِينَ وَيَدَعُ أَهْلَ الْحِقْدِ بِحِقْدِهِمْ حَتّٰى

مومنان را و میگذارد کافران را و میگذارد مردم کینه را بکینه ایشان تا آنکه

يَدَعُوهُ وَقِيلَ إِنَّ لِلْمَلٰئِكَةِ لَيْلَتَيْ عِيدٍ فِي السَّمَاءِ كَمَا أَنَّ

بگذارند کینه را و گفته شده که فرشتگان را دو شب عید است در آسمان چنانچه

لِلْمُسْلِمِينَ يَوْمَيْ عِيدَيْنِ فِي الْأَرْضِ فَعِيدُ الْمَلٰئِكَةِ لَيْلَةُ الْبَرَاءَةِ

مسلمانان را دو روز عید است در زمین پس عید فرشتگان شب براءت

وَلَيْلَةُ الْقَدْرِ وَعِيدُ الْمُؤْمِنِينَ يَوْمُ الْفِطْرِ وَيَوْمُ الْأَضْحٰى وَ

و شب قدر و عید مومنان روز فطر است و روز اضحی و

عِيدُ الْمَلٰئِكَةِ بِاللَّيْلِ لِأَنَّهُمْ لَا يَنَامُونَ وَعِيدُ الْمُؤْمِنِينَ

عید فرشتگان در شب است زیراکه ایشان نمی‌خسپند و عید مومنان

بِالنَّهَارِ لِأَنَّهُمْ يَنَامُونَ وَقِيلَ إِنَّ الْحِكْمَةَ فِي أَنَّ اللّٰهَ تَعَالَى

در روز است زیراکه ایشان می‌خسپند و گفته شده است که حکمت درین آنست که خدا تعالی

أظهر ليلة البراة وأخفى ليلة القدر لأن ليلة القدر ليلة
ظاهر کرد شب برات را و پنهان کرد شب قدر را زیرا که شب قدر شب

الرحمة والغفران والعتق من النيران اخفاها الله عز وجل
رحمت و آمرزش است و آزادی از دوزخ پوشیده کرد آن شب خدا تعالی

لئلا يتكلوا عليها وأظهر ليلة البراة لأنها ليلة الحكم و
تا اتکا نکنند بر آن شب و ظاهر کرد شب برات را زیرا که آن شب شب حکمت و

القضاء وليلة السخط والرضى ليلة القبول والرد والقبول
قضا و شب قهر و رضا است و شب قبول و رد و شب نزدیکی

والصد ليلة السعادة والشقاوة والكرامة والنقاوة فواحد فيها
و دوری و شب سعادت و شقاوت و کرامت است پس یکی در آن شب

يسعد والآخر فيها يبعد وواحد يجزى وواحد يخزى و
نیک بخت گردانیده میشود و دیگری رانده میشود و یکی جزا داده میشود و یکی خوار کرده میشود و

واحد يكرم والآخر يحرم وواحد يؤجر والآخر يهجر فكم من
یکی بزرگی داده میشود و دیگری محروم کرده میشود و یکی مزد داده میشود و دیگری دور انداخته میشود پس

كفن مغسول وصاحبه في السوق مشغول وكم من قبر محفور
کفن شسته شده و صاحب او در بازار مشغول است و بسا است از گور کنده شده

وصاحبه بالسرور مغرور وكم من فم ضاحك وهو عن قريب
و صاحب او بخوشی مغرور است و بسا است از دهن خندان حالانکه او عنقریب

هالك وكم من منزل كمل بناؤه وصاحبه قد ازف فناؤه
هلاک شونده است و بسا است از منزل تمام شده است بنای او و صاحب او نزدیک است فنای او را

وكم من عبد يرجو الثواب فيبدو له العقاب وكم من عبد
و بسا است از بنده که امیدوار ثواب است پس پیدا شود او را عذاب و بسا است از بنده که

يرجو البشارة فيبدو له الخسارة وكم من عبد يرجو الجنان
امیدوار بشارت است پس پیدا شود او را زیانکاری و بسا است از بنده که امیدوار بهشت است

فيبدو له النيران وكم من عبد يرجو الوصل فيبدو له الفصل
پس پیدا شود او را دوزخ و بسا است از بنده که امید دارد وصل را پس پیدا شود او را جدائی

وكم من عبد يرجو العطاء فيبدو له البلاء وكم من عبد يرجو
و بسا است از بنده که امید دارد بخشش را پس پیدا شود او را بلا و بسا است از بنده که امید دارد

الملك فيبدو له الهلك وقيل ان الحسن البصري رحمه الله
ملک را پس پیدا شود او را هلاک و گفته شده است که حسن بصری رحمة الله علیه

كَانَ يَخْرُجُ مِنْ دَارِهِ يَوْمَ النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ وَكَانَ وَجْهُهُ قَدْ
بود هست که بر آمد از خانه خود روز میانگی از شعبان و چنانکه روی او

قُبِرَ وَدُفِنَ ثُمَّ أُخْرِجَ مِنْ قَبْرِهِ فَقِيلَ لَهُ فِي ذَلِكَ فَقَالَ وَاللّٰهِ مَا
گور کرده شده است و دفن کرده شده پس بر آورده شده از گور خود پس گفته شد او را در این حال پس گفت

الَّذِي انْكَسَرَتْ سَفِينَتُهُ بِأَعْظَمَ مُصِيبَةً مِنِّي قِيلَ لَهُ وَلِمَ ذَلِكَ
کسیکه شکسته باشد کشتی او در موج دریا بزرگ از روی مصیبت از من گفته شد او را و از چیست این

قَالَ لِأَنِّي مِنْ ذُنُوبِي عَلَى يَقِينٍ وَمِنْ حَسَنَاتِي عَلَى وَجَلٍ فَلَا أَدْرِي
گفت از جهت آنکه من از گناهان خود بر یقینم و از نیکوئی‌های خود بر ترس هستم پس نمیدانم

أَتُقْبَلُ مِنِّي أَمْ تُرَدُّ عَلَيَّ **فَصْلٌ** فَأَمَّا الصَّلَاةُ الْوَارِدَةُ فِي
آیا پذیرفته شود از من یا رد کرده شود بر من اما صلوة وارد در

لَيْلَةِ النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ فَهِيَ مِائَةُ رَكْعَةٍ بِأَلْفِ مَرَّةٍ قُلْ هُوَ اللّٰهُ
شب میانه از شعبان پس آن نماز صد رکعت هزار بار خواندن سوره اخلاص

أَحَدٌ فِي كُلِّ رَكْعَةٍ عَشْرَ مَرَّاتٍ وَتُسَمَّى هَذِهِ الصَّلٰوةُ صَلٰوةَ الْخَيْرِ
در هر رکعت ده بار و نامیده میشود این نماز را نماز خیر

وَتُفَرَّقُ بَرَكَتُهَا وَكَانَ السَّلَفُ الصَّالِحُ يُصَلُّونَهَا جَمَاعَةً يَجْتَمِعُونَ
و پراگنده میشود برکت او و بوده اند گذشتگان صالح که میگزاردند این نماز را بجماعت که جمع میشدند

لَهَا وَفِيهَا فَضْلٌ كَثِيرٌ وَثَوَابٌ جَزِيلٌ وَرُوِيَ عَنِ الْحَسَنِ الْبَصْرِيِّ رح
برای این نماز و در این نماز فضل بسیار است و ثواب بیشمار و روایت کرده شده است از حسن بصری

أَنَّهُ قَالَ حَدَّثَنِي ثَلَاثُونَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ مَنْ
که گفت حدیث خوانده اند برای من سی کس از اصحاب رسول الله بدرستی کسیکه

صَلَّى هَذِهِ الصَّلٰوةَ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ نَظَرَ اللّٰهُ إِلَيْهِ سَبْعِينَ نَظْرَةً وَ
بگزارد این نماز را در این شب نظر میکند خدا بسوی او هفتاد نظر و

قَضَى لَهُ بِكُلِّ نَظْرَةٍ سَبْعِينَ حَاجَةً أَدْنَاهَا الْمَغْفِرَةُ وَيُسْتَحَبُّ أَنْ
روان میکند او را بهر نظر هفتاد حاجت کمترین از آنها آمرزش است و مستحب است

تُصَلَّى هَذِهِ الصَّلٰوةُ أَيْضًا فِي الْأَرْبَعَ عَشْرَةَ لَيْلَةً الَّتِي يُسْتَحَبُّ
که گزارده این نماز را نیز در چهارده شب که مستحب است

إِحْيَاؤُهَا الَّتِي ذَكَرْنَاهَا فِي فَضَائِلِ رَجَبٍ لِيَفُوزَ بِهَا الْمُصَلِّي
زنده داشتن آنها آن شب که یاد کردیم آنها را در فضیلت ماه رجب تا دریابد بآن نماز گزارنده

هَذِهِ الْكَرَامَةَ وَهَذِهِ الْفَضِيلَةَ وَالْمَثُوبَةَ مَجْلِسٌ فِي
این بزرگی را و دریابد این فضیلت و ثواب را مجلسی است در بیان

فضائل شهر رمضان قال الله عز وجل يا ايها الذين امنوا

فضیلت اسے ماه رمضان فرمود خدا ایتعالی ای کسانی که ایمان آورده اید

كتب عليكم الصيام كما كتب على الذين من قبلكم لعلكم تتقون

نوشته شده است بر شما روزه رمضان چنانچه نوشته شده است بر کسانیکه پیش از شما بوده اند

قال الحسن البصري رحمه الله اذا سمعت الله تعالى يقول يا ايها الذين

گفت حسن بصری رحمه الله وقتیکه بشنوید شما خدای عزوجل را که میگوید ای هر کدام کسے که

امنوا فارغ لها سمعك فانها لامر تؤمر به او لنهي تنهى عنه وقال

ایمان آورده اید خالی بکنید گوشهای خود را آن برای کاریست که امر کرده شده است بآن یا برای نهی است

جعفر الصادق رض لذة ما في النداء ازالة تعب العبادة والعناء

جعفر صادق رض لذت که در ندا است دور کردن مشقت عبادت و رنج را گفت

الله تعالى يا ايها الذين امنوا يا نداء من العالم واي اسم من المعلوم

خدا تعالی ای آنکسانیکه ایمان آوردید حرف یا طلب است از دانا و لفظ ای اسمیست که بقصد کرده شده است

المنادى وها تنبيه على نداء المنادى الذين هو اشارة الى المعرفة

که ندا کرده شده و لفظ ها آگاه نیدن است بر طلب کسیکه طلب کرده شده است و لفظ الذین اشارتست بسوی دانشی که

السابقة والصحبة القديمة امنوا اشارة الى السر المعلوم بين

سابق و صحبت قدیم است و لفظ آمنوا اشارت است بسوی رازیکه معلوم است میان

المنادي والمنادى كانه يقول يا من هو لي بسره المخلص له بضميره

طلب کننده و طلب کرده شده چنانستی که میگوید ای کسیکه خاص است برای من بسر خود ای کسیکه پاک کرده شده است

دليله كتب اي فرض واوجب عليك الصيام وهو مصدر لقولك

نوشته شده یعنی فرض کرده شده و واجب کرده شده بر شما صیام و لفظ صیام مصدر است

صمت صياما وقمت قياما واصل الصيام في اللغة الامساك

روزه داشتم روزه داشتنی و ایستادم ایستادنی و اصل لفظ صیام در لغت نگاه داشتن است

يقال صامت الريح اذا سكنت وامسكت عن الهبوب وصامت

گفته میشود صامت الریح وقتیکه آرام بگیرد و باز ایستد از وزیدن و صامت

الخيل اذا وقفت وامسكت عن السير ويقال صام النهار اذا

الخیل هرگاه که باز ایستد و آرام گیرد از سیر و گفته میشود صام النهار هرگاه

اعتدل وقام قائم الظهيرة لان الشمس اذا بلغت كبد السماء

برابر شود و ایستد ایستادن نیم روز زیرا که آفتاب هرگاه میرسد بمیانه آسمان

وقفت وامسكت عن السير هنية كما قال الشاعر حتى اذا

می ایستد و آرام میگیرد از سیر اندکی ساعت چنانچه گفت شاعر وقتیکه

صَامَ النَّهَارُ وَاعْتَدَلَ وَسَالَ لِلشَّمْسِ لُعَابٌ فَنَزَلَ وَيُقَالُ
ایستاد روز برابر شد و روان شد آفتاب را آب دہن پس فرود آمد مراد از سہاب گردو شت

لِلرَّجُلِ إِذَا صَمَتَ وَأَمْسَكَ عَنِ الْكَلَامِ صَامَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى
مرد را که خاموش شد و باز ایستاد از کلام صام گفت خدای تعالی

إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمٰنِ صَوْمًا أَيْ صَمْتًا فَالصَّوْمُ هُوَ الْإِمْسَاكُ
من نذر کردم خدای را صوم ای خاموشی پس روزه آن بازماندن است

عَنِ الْمُعْتَادِ مِنَ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ وَالْجِمَاعِ فِي الشَّرْعِ مَعَ تَرْكِ
از آنچه خو گرفته شده است از خوردن و آشامیدن و جماع کردن در شرع با ترک کردن

الْأَنَامِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ أَيْ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ
گناه آن فرمود خدا ایشم چنانچه نوشته شده است بر کسانیکه پیش از شما بوده اند یعنی از انبیاء

وَالْأُمَمِ أَوَّلُهُمْ آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ مَا رَوَى عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ هَارُونَ
و امت اول ایشان آدم ع و آن چیزیست که روایت کرد عبد الملک بن هارون

بْنِ عَنْتَرَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ سَمِعْتُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رض
بن عنتره از پدر خود او از جد خود گفت شنیدم از علی بن ابیطالب رض

يَقُولُ أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَاتَ يَوْمٍ عِنْدَ انْتِصَافِ النَّهَارِ
که میگفت آمدم رسول الله صلعم را روزی وقت نیم روز

وَهُوَ فِي الْحُجْرَةِ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَرَدَّ عَلَيَّ السَّلَامَ ثُمَّ قَالَ يَا عَلِيُّ هٰذَا
و آن رسول ع در حجره بود پس سلام کردم برو پس جواب داد بر من سلام را پس فرمود ای علی این

جِبْرَائِيلُ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ فَقُلْتُ عَلَيْكَ وَعَلَيْهِ السَّلَامُ يَا رَسُولَ اللَّهِ
جبرائیل که میخواند بر تو سلام پس گفتم بر تو و بروی سلام باد ای رسول خدا ایشم

فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اُدْنُ مِنِّي فَدَنَوْتُ مِنْهُ فَقَالَ يَا عَلِيُّ يَقُولُ لَكَ جِبْرَائِيلُ
پس فرمود صلعم نزدیک شو از من پس نزدیک شدم پس فرمود ای علی رض میگوید مر ترا جبرائیل

صُمْ مِنْ كُلِّ شَهْرٍ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ يُكْتَبْ لَكَ بِالْيَوْمِ الْأَوَّلِ عَشَرَةُ آلَافِ سَنَةٍ
روزه دار از هر ماه سه روز نوشته میشود مر ترا بمقابله اول روز ثواب ده هزار سال

وَبِالْيَوْمِ الثَّانِي ثَلَاثُونَ أَلْفَ سَنَةٍ وَبِالْيَوْمِ الثَّالِثِ مِائَةُ أَلْفِ سَنَةٍ
و بمقابله روز دوم سی هزار سال و روز سیوم ثواب صد هزار سال

فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ هٰذَا الثَّوَابُ لِي خَاصَّةً أَمْ لِلنَّاسِ عَامَّةً قَالَ
پس گفتم یا رسول الله این ثواب خاص از برای منست یا از برای عام مردم گفت

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا عَلِيُّ يُعْطِيكَ اللَّهُ هٰذَا الثَّوَابَ وَلِمَنْ يَعْمَلُ بِعَمَلِكَ بَعْدَكَ
ای علی رض میدهد ترا خدا ایشم این ثواب و هر کسیرا این کار کند بعد از تو

قُلْتُ يَا رَسُولَ اللّٰهِ وَمَا هِيَ قَالَ أَيَّامُ الْبِيضِ ثَالِثَ عَشَرَ وَرَابِعَ

گفتم یا رسول الله کدام است از روز گفت ایام بیض سیزدهم و چهاردهم

عَشَرَ وَخَامِسَ عَشَرَ قَالَ عَنْتَرَةُ فَقُلْتُ لِعَلِيٍّ رض لِأَيِّ شَيْءٍ تُسَمَّى

و پانزدهم گفت عنتره پس گفتم مر علی را رض از چه نامیده شد

هٰذِهِ الْأَيَّامُ أَيَّامَ الْبِيضِ فَقَالَ عَلِيٌّ رض لَمَّا أَهْبَطَ اللّٰهُ تَعَالَى

این روزها را ایام بیض پس گفت علی رض هرگاه فرود آورد خدای

آدَمَ مِنَ الْجَنَّةِ إِلَى الْأَرْضِ أَحْرَقَتْهُ الشَّمْسُ فَاسْوَدَّ جَسَدُهُ فَأَتَاهُ

آدم را از بهشت بسوی زمین بسوخت او را آفتاب پس سیاه شد جسم او پس آمد او را

جِبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ يَا آدَمُ أَتُحِبُّ أَنْ يَبْيَضَّ جَسَدُكَ

جبرائیل ع پس گفت اے آدم آیا دوست میداری که سفید شود جسم تو

قَالَ نَعَمْ قَالَ لَهُ فَصُمْ مِنَ الشَّهْرِ ثَالِثَ عَشَرَ وَرَابِعَ عَشَرَ وَخَامِسَ عَشَرَ

گفت آرے گفت مر او را پس روزه دار از ماه سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم

فَصَامَ آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوَّلَ يَوْمٍ فَابْيَضَّ ثُلُثُ جَسَدِهِ ثُمَّ صَامَ

پس روزه داشت آدم ع اول روز پس سفید شد سیوم حصه جسم او پس روزه داشت

الْيَوْمَ الثَّانِيَ فَابْيَضَّ ثُلُثَا جَسَدِهِ ثُمَّ صَامَ الْيَوْمَ الثَّالِثَ فَابْيَضَّ

روز دوم پس سفید شد دو ثلث جسم او پس روزه داشت روز سوم پس سفید شد

جَسَدُهُ كُلُّهُ فَسُمِّيَتْ أَيَّامَ الْبِيضِ فَآدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الَّذِينَ

جسم او تمام پس نامیده شد ایام بیض پس آدم ع از آن کسان است

كُتِبَ عَلَيْهِمُ الصِّيَامُ مِنْ قَبْلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ الْحَسَنُ وَجَمَاعَةٌ مِنَ

که نوشته شد برو صیام پیش از رسول الله ص گفت حسن بصری و جماعتی از

الْعُلَمَاءِ بِالتَّفْسِيرِ أَرَادَ اللّٰهُ تَعَالَى بِالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمُ النَّصَارَى

علمای تفسیر مراد داشته است خدای بالذین من قبلکم نصارے را

شَبَّهَ صِيَامَنَا بِصِيَامِهِمْ لِاتِّفَاقِهِمَا فِي الْوَقْتِ وَالْقَدْرِ وَذٰلِكَ

که مشابهت روزه ما بروزه نصارے از جهت اتفاق ایشان در وقت و قدر و آن چنانست

إِنَّ اللّٰهَ تَعَالَى فَرَضَ عَلَى النَّصَارَى صِيَامَ شَهْرِ رَمَضَانَ فَاشْتَدَّ ذٰلِكَ

که خدای فرض کرد بر نصارے روزه ماه رمضان پس سخت شد این روزه

عَلَيْهِمْ لِأَنَّهُ رُبَّمَا كَانَ يَأْتِي فِي الْحَرِّ الشَّدِيدِ أَوْ فِي الْبَرْدِ الشَّدِيدِ

بر ایشان زیرا که بسیار بود که می آمد در گرمے سخت یا در سرمای سخت

وَكَانَ يَضُرُّهُمْ فِي أَسْفَارِهِمْ وَمَعَايِشِهِمْ فَاجْتَمَعَ رَأْيُ عُلَمَائِهِمْ

و بود که ضرر میداد در سفرهای ایشان و زندگانیهای ایشان پس جمع شد رای علمای ایشان

وَرُؤَسَاؤُهُمْ عَلَى أَنْ يَجْعَلُوا صِيَامَهُمْ فِي فَصْلٍ مِنَ السَّنَةِ بَيْنَ

وسروران ایشان بر اینکه گردانند روزهاے خود را در موسمی از سال که در میان

الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ فَجَعَلُوهُ فِي الرَّبِيعِ وَزَادُوا فِيهِ عَشَرَةَ أَيَّامٍ

سرد و گرمے باشد پس گردانیدند ایشان در ربیع و زیاده کردند در آن روز ده دیگر

كَفَّارَةً لِمَا صَنَعُوا فَصَارَ أَرْبَعِينَ يَوْمًا ثُمَّ إِنَّ مَلِكًا لَهُمُ اشْتَكَى

از براے کفاره چیزیکه کردند پس گشت چهل روز پس بدرستی پادشاهے مر ایشان را درد کرد

فَمَهُ فَجَعَلَ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنْ هُوَ بَرِئَ مِنْ وَجَعِهِ ذَلِكَ يَزِيدُ فِي

دهن او پس نذر کرد خدا را که اگر او شفا یافت از درد خود که هست زیاده کند در

صَوْمِهِمْ أُسْبُوعًا فَزَادُوا فِيهِ ثُمَّ مَاتَ ذَلِكَ الْمَلِكُ وَوَلِيَهُمْ مَلِكٌ

روزهاے خود یک هفته پس زیاده کردند در آن پس مرد این پادشاه و والی شد ایشان را پادشاه

آخَرُ فَأَتَمُّوهُ خَمْسِينَ يَوْمًا قَالَ مُجَاهِدٌ أَصَابَهُمْ مُوتَانٌ فَقَالَ

دیگر پس تمام کردند آن را پنجاه روز گفت مجاهد رسید ایشان را مرگ مواشی پس گفت

زِيدُوا فِي صِيَامِكُمْ فَزَادُوا عَشْرًا قَبْلُ وَعَشْرًا بَعْدُ قَالَ الشَّعْبِيُّ

زیاده کنید در روزهاے خود پس زیاده کردند ده پیش و ده پس گفت شعبی

لَوْ صُمْتُ السَّنَةَ كُلَّهَا لَأَفْطَرْتُ الْيَوْمَ الَّذِي يُشَكُّ فِيهِ فَيُقَالُ

اگر روزه دارم تمام سال هر آینه افطار کنم روزے که شک کرده شود در آن پس گفته شود

مِنْ شَعْبَانَ وَيُقَالُ مِنْ رَمَضَانَ وَذَلِكَ أَنَّ النَّصَارَى فُرِضَ

از شعبان و گفته شود از رمضان و آن از براے آنست که نصاری فرض کرده شد

عَلَيْهِمْ شَهْرُ رَمَضَانَ كَمَا فُرِضَ عَلَيْنَا فَحَوَّلُوهُ إِلَى الْفَصْلِ وَذَلِكَ

بر ایشان ماه رمضان چنانچه فرض کرده شد بر ما پس گردانیدند آن روزه را به فصل و این

أَنَّهُمْ كَانُوا رُبَّمَا صَامُوا فِي الْقَيْظِ فَعَدُّوا ثَلَاثِينَ يَوْمًا ثُمَّ

بدرستی ایشان بوده اند که بسا است که روزه گرفته اند در تابستان پس شمردند سی روز پس

جَاءَ بَعْدَهُمْ قَرْنٌ مِنْهُمْ فَأَخَذُوا بِالثِّقَةِ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَامُوا

آمد بعد ایشان قرنے از ایشان پس گرفتند باستوارے در نفسهاے خود پس روزه داشتند

قَبْلَ الثَّلَاثِينَ يَوْمًا وَبَعْدَهَا يَوْمًا ثُمَّ لَمْ يَزَلِ الْآخِرُ يَسْتَنُّ بِسُنَّةِ

پیش از سی روز روزے و بعد از سی روز روزے پس همیشه دیگران سنت گرفتند بسنت

الْقَرْنِ الَّذِي قَبْلَهُ حَتَّى صَارُوا إِلَى خَمْسِينَ يَوْمًا فَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ

قرنیکه پیش از ایشان بود تا آنکه گردند تا پنجاه روز پس این است قول خدا

جَلَّ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ يَعْنِي لِكَيْ تَتَّقُوا

چنانچه نوشته شد بر آنکه پیش از شما بودند تا آنکه بترسید شما یعنی تا بترسید شما

٥ — ٢٥ — ٥٣٤

الأكل والشرب والجماع وقال أهل التفسير أيضاً فرض الله

از خوردن و آشامیدن و جماع و گفته اند اهل تفسیر نیز فرض کرده خدا است

تعالى على رسوله محمد صلى الله عليه وسلم وعلى المؤمنين صوم يوم عاشورا

بر رسول خدا محمد ص و بر مومنان روزه روز عاشورا

وثلاثة أيام من كل شهر حين قدم المدينة فكانوا يصومونها

و سه روز از هر ماه وقتیکه آمد در مدینه شهره پس بودند که روزه داشتند آنرا

إلى أن نزل صيام شهر رمضان قبل قتال بدر بشهر وأيام

تا آنکه نازل شد روزهای ماه رمضان پیش از جنگ بدر یک ماه و روزها

قال الله تعالى أياما معدودات يعني شهر رمضان ثلاثين

فرمود خدا است روزهای شمرده یعنی ماه رمضان سی

يوما أو تسعة وعشرين يوما وروي عن سعيد بن عمرو بن

روز است یا بیست و نه روز و روایت کرده شده است از سعید بن عمرو بن

سعيد بن العاص رض أنه سمع ابن عمر رض يحدث عن النبي صلى الله عليه

سعید بن عاص که او شنید از ابن عمر رض که حدیث میکرد از نبی ص

أنه قال أنا وأمتي أمية لا نحسب ولا نكتب الشهر هكذا

که فرمود من و امت من ناخوانده ایم و نه حساب میکنیم و نه مینویسیم ماه رمضان چنین

وهكذا وهكذا إتمام الثلاثين وسمي الشهر شهرا لشهرته و

و چنین است و چنین است تمام سی روزه و نامیده شد شهر را شهر از جهت شهرت او و

هو مأخوذ من الشهرة وهي البياض ومنه يقال شهرت السيف

آن ماخوذ است از شهرت و آن سفیدیست و از آنست که گفته میشود شهرت السیف

إذا سللته وشهر الهلال إذا طلع فصل اختلف الناس في

هرگاه صیقل کردی آنرا و شهر الهلال هرگاه طلوع کرد مختلف شده اند مردم در

معنى قوله رمضان فقال بعضهم رمضان اسم من أسماء الله

معنی قول او رمضان پس گفت بعض ایشان رمضان اسمیست از اسمهای خدا است

تعالى فيقال شهر رمضان كما يقال شهر الله الأصم لرجب

پس گفته میشود ماه رمضان چنانچه گفته میشود شهر الله اصم مر رجب را

وعبد الله وروى جعفر الصادق عن آبائه رض عن النبي صلى الله عليه وسلم

و گفته میشود عبد الله و روایت کرد جعفر صادق رض از پدران خود ... از نبی ص

أنه قال شهر رمضان شهر الله وقال أنس بن مالك رض قال رسول

که فرموده شهر رمضان شهر خدا است و گفت انس بن مالک رض که فرمود رسول الله

۵۳۵

لام کشیدن و برآوردن و بزرگ کردن کارد و جز آن ۱۲ رشیدی

۱۲

الله صلى الله عليه وسلم لا تقولوا رمضان بل انسبوه كما نسبه الله تعالى

مگوئید رمضان تنها بل نسبت کنید او را چنانچه نسبت کرد او را خدا تعالی

في القرآن فقال شهر رمضان وروى الاصمعي قال ابو عمرو

در قرآن پس فرمود شهر رمضان و روایت کرد اصمعی که گفت ابو عمرو

انما سمي رمضان لانه رمضت فيه الفصال من الحر وقال

جز این نیست که نامیده شده است رمضان زیرا که آن گرم میشود در آن ماه شتر از گرمی و گفت

غيره لان الحجارة كانت ترمض فيه من الحرارة والرمضاء الحجارة

غیر او زیرا که سنگها بود که گرم میشود در آن ماه از گرمی و رمضاء سنگهای

المحماة وقيل سمي بذلك لانه يرمض الذنوب اي يحرقها

گرم کرده شده است و گفته شده است نامیده شد باین نام از جهت که رمض میکند گناه را یعنی میسوزد

وهو مروي عن النبي صلى الله عليه وسلم وقيل ان القلوب تأخذ من الحرارة

و آن روایت کرده شده است از نبی علیه السلام و گفته شده که دلها بهره میگیرند از گرمی

الموعظة والفكرة في امر الآخرة كما يأخذ الرمل والحجارة من

پند و فکر را در آخرت چنانچه بهره میگیرد ریگ و سنگ از

حر الشمس وقال الخليل ماخذه من الرمض وهو مطر يأتي في

گرمی آفتاب و گفت خلیل ماخذ رمضان از رمض است و آن باران است که می آید در

الخريف فسمي هذا الشهر رمضان لانه يغسل الابدان من الآثام

موسم خریف پس نامیده شد این ماه رمضان زیرا که آن ماه غسل میکند جسمها را از گناهان

غسلا ويطهر القلوب تطهيرا فصل في قوله عز وجل

غسل کردنے و پاک میکند دلها را پاک کردنے فصل در بیان قول خدا تعالی

شهر رمضان الذي انزل فيه القرآن روي عن عطية بن الاسود

شهر رمضان آنکه نازل کرده شد در وی قرآن روایت کرده شده است از عطیه بن اسود

سأل ابن عباس رضي الله عنهما فقال انه قد وقع الشك في قوله انا انزلناه

پرسید ابن عباس را پس گفت که بر آنکه واقع شد شک در قول خدا انا انزلناه

في ليلة مباركة وقد نزل القرآن في سائر الشهور وقال الله تعالى

و حال آنکه نازل شد قرآن شریف در همه ماه ها گفت خدا تعالی

عز وجل وقرآنا فرقناه لتقرأه على الناس على مكث وقالوا لولا

و قرآن جدا جدا کرده فرستادیم تا بخوانی آنرا بر مردم بدرنگ و گفتند کفار

نزل عليه القرآن جملة واحدة من اللوح المحفوظ في ليلة القدر

فرود آورده شد بروے قرآن یکبار از لوح محفوظ در شب قدر

مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ ثُمَّ وُضِعَ فِي بَيْتِ الْعِزَّةِ فِي سَمَاءِ الدُّنْيَا ثُمَّ نَزَلَ

از ماه رمضان پس نهاده شد در بیت عزت در آسمان دنیا پس فرود آمد

بِهِ جِبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نُجُومًا نُجُومًا فِي ثَلٰثٍ

با او جبرائیل علیه السلام بر محمد م پاره پاره در بیست و

وَعِشْرِينَ سَنَةً وَذٰلِكَ قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ

سه سال واین از آنجهت است که فرمود خدا تعالی پس سوگند میخورم بزمان واقع شدن

وَقَالَ دَاؤدُ ابْنُ أَبِي هِنْدٍ قُلْتُ لِلشَّعْبِيِّ شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي

و گفت داؤد ابن ابی هند گفتم شعبی را ماه رمضان آنچه

أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ أَمَا كَانَ يَنْزِلُ عَلَيْهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي سَائِرِ

که فرود آورده شد در ان ماه قرآن آیا نبود که فرود آورده میشد بر آنسرور ع در همه

السَّنَةِ قَالَ بَلَىٰ وَلٰكِنْ جِبْرَئِيلُ ع م كَانَ يَعْرِضُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي رَمَضَانَ

سال گفت آری ولیکن جبرائیل ع بود که عرض میکرد پیغمبر م را در ماه رمضان

بِمَا نَزَّلَ اللهُ فَيُحْكِمُ اللهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ مَا يَشَاءُ وَيُنْسِيهِ مَا

چیزی که فرستاده است خدا پس محکم میکرد حق تعالی چیزی که میخواهد و ثابت میداشت چیزی را که میخو

يَشَاءُ عَنْ شِهَابِ بْنِ طَارِقٍ عَنْ أَبِي ذَرٍّ الْغِفَارِيِّ رض عَنِ النَّبِيِّ

اهد منقول است از شهاب بن طارق از ابی ذر غفاری رض از نبی م

قَالَ أُنْزِلَتْ صُحُفُ إِبْرٰهِيمَ فِي ثَلٰثِ لَيَالٍ مَضَيْنَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ وَأُنْزِلَتْ

گفت فرود آورده شد کتاب ابراهیم در سه شب که گذشته بودند از ماه رمضان و فرود آورده شد

تَوْرٰيةُ مُوسَىٰ ع م فِي سِتِّ لَيَالٍ مَضَيْنَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ وَأُنْزِلَ زَبُورُ دَاؤدَ ع م فِي ثِنْتَيْ

توریت موسی ع در شش شب که گذشته بودند از ماه رمضان و فرود آورده شد زبور داؤد در

عَشْرَةَ لَيْلَةً مَضَتْ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ وَأُنْزِلَ الْإِنْجِيلُ عِيسَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ

دوازده شب که گذشته بودند از ماه رمضان و فرود آورده شد انجیل عیسی علیه السلام

فِي ثَلٰثَ عَشَرَةَ لَيْلَةً مَضَتْ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ وَأُنْزِلَ الْفُرْقَانُ

در سیزده شب که گذشته بودند از ماه رمضان و فرود آورده شد فرقان

عَلَىٰ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ فِي الرَّابِعَةِ وَالْعِشْرِينَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ ثُمَّ وَصَفَ

بر محمد صلی الله علیه وسلم در بیست و چهارم از ماه رمضان پس وصف کرد

عَزَّ وَجَلَّ الْقُرْآنَ فَقَالَ هُدًى لِلنَّاسِ مِنَ الضَّلَالَةِ وَبَيِّنٰتٍ مِنَ

خدای عزوجل قرآن را پس فرمود راه راست نماینده است از گمراهی و روشن کننده است

الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ وَالْحُدُودِ وَالْأَحْكَامِ مِنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ

حلال و حرام و حدود و احکام اند از راه راست و فرقان

٥٣٧

يفصل بين الحق والباطل فصل فيما يختص بشهر

کہ فرق میکند درمیان حق و باطل فصل در بیان چیزی کہ خاصیت بماہ

رمضان من الفضائل اخبرني ابو نصر عن والده قال انا

رمضان از فضایل خبر داد مرا ابو نصر از پدر خود گفت خبر داد مرا

ابن الفارس قال ثنا ابو حامد احمد بن محمد بن الجلودي النيسابوري

ابن فارس گفت حدیث خواند ابو حامد احمد بن محمد بن جلودی نیشاپوری

قال اخبرنا محمد بن اسحاق بن خزيمة قال انا علي بن حجر

گفت خبر داد ما را محمد بن اسحاق بن خزیمه گفت خبر داد ما را علی بن حجر

السعدي قال انا يوسف بن زياد قال اخبرنا همام بن يحيى

سعدی گفت خبر داد ما را یوسف بن زیاد گفت خبر داد ما را همام بن یحیی

عن علي بن زيد بن جدعان عن سعيد بن المسيب عن سلمان رض

از علی بن زید بن جدعان از سعید بن مسیب از سلمان رض

قال خطبنا رسول الله صلى الله عليه في اخر يوم من شعبان فقال

گفت خطبه خواند ما را رسول الله صلعم در آخر روز از شعبان پس گفت

ايها الناس قد اظلكم شهر عظيم شهر مبارك شهر فيه

ای مردمان تحقیق نزدیک رسید شما را ماهی بزرگ ماه مبارک ماهیست که در آن ماه

ليلة خير من الف شهر جعل الله صيامه فريضة وقيام

شبیست که بهترست از هزار ماه گردانید خدا روزه های آن فرض و قیام

ليلته تطوعا من تقرب فيه بخصلة من الخير او ادى فيه

شب او از روی نوافل کسیکه نزدیک شد در آن ماه بخصلتی از نیکی یا ادا کرد در آن ماه

فريضة كان كمن ادى سبعين فريضة فيما سواه وهو

فرضی باشد مانند کسیکه ادا کرد هفتاد فرض در ماسوای ماه رمضان و آن

شهر الصبر والصبر ثوابه الجنة وشهر المواساة وشهر

ماه صبرست و صبر ثواب آن بهشت است و ماه نیکوی کردن است و ماه

يزاد فيه في رزق المؤمن من فطر فيه صائما كان مغفرة

که افزوده میشود در آن در رزق مومن پس کسیکه افطار کناند در آن ماه روزه داری باشد مغفرت

لذنوبه وعتق رقبته من النار وكان له مثل اجره من غير

از برای گناهان او و باشد آزادی گردن او از آتش و باشد مر او را مثل اجر او بے آنکہ

ان ينقص من اجره شيء قالوا ليس كلنا يجد ما يفطر الصائم

کم کرده شود چیزی از اجر او گفتند اصحاب نیست همه ما که یابد چیزی را که افطار کناند

قَالَ يُعْطِي اللّٰهُ هٰذَا الثَّوَابَ لِمَنْ فَطَّرَ صَائِمًا عَلٰى تَمْرَةٍ اَوْ شَرْبَةِ

فرمودند عطا میکند خدا این ثواب هرکسی را که افطار کناند روزه دار را بر یک خرما یا بر یک

مَاءٍ اَوْ مَذْقَةِ لَبَنٍ وَهُوَ شَهْرٌ اَوَّلُهُ رَحْمَةٌ وَاَوْسَطُهُ مَغْفِرَةٌ وَاٰخِرُهُ عِتْقٌ مِنَ النَّارِ مَنْ

آب یا بر یک چشیدن شیر و آن ماهی است که اول او رحمت است و میانه او مغفرت است و آخر او آزادیست از آتش

خَفَّفَ عَنْ مَمْلُوكِهِ فِيهِ غَفَرَ اللّٰهُ لَهُ وَاَعْتَقَهُ مِنَ النَّارِ فَاسْتَكْثِرُوا فِيهِ مِنْ اَرْبَعِ خِصَالٍ

سبک کرد باری از مملوک خود در آن ماه میبخشد خدا او را و آزاد کند او را از آتش پس زیاده کنید در آن ماه از چهار خصلت

خَصْلَتَانِ تُرْضُونَ بِهِمَا رَبَّكُمْ وَخَصْلَتَانِ لَا غَنَاءَ لَكُمْ عَنْهُمَا فَالْخَصْلَتَانِ اللَّتَانِ

دو خصلت است که راضی کنید بآنها پروردگار خود را و دو خصلت است که نیست بی نیازی مر شمارا از دو خصلتی

تُرْضُونَ بِهِمَا رَبَّكُمْ فَشَهَادَةُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَتَسْتَغْفِرُونَهُ وَاَمَّا

که راضی میکنید شما بآن پروردگار خود را پس گواهی اینکه نیست معبودی مگر خدا تعالی و طلب آمرزش کنید آن را

اللَّتَانِ لَا غَنَاءَ لَكُمْ عَنْهُمَا فَتَسْاَلُونَ اللّٰهَ الْجَنَّةَ وَتَعُوذُونَ بِهِ مِنَ

آن دو خصلت که نیست بی نیازی مر شمارا از آنها پس بخواهید از خدا بهشت و پناه بگیرید باو از

النَّارِ وَمَنْ اَشْبَعَ فِيهِ صَائِمًا سَقَاهُ اللّٰهُ تَعَالٰى مِنْ حَوْضِي شَرْبَةً

آتش و هرکه سیر میکند در آن ماه روزه دار را بنوشاند او را خدا تعالی از حوض من جرعه آبی

لَا يَظْمَاُ بَعْدَهَا اَبَدًا وَعَنِ الْكَلْبِيِّ عَنْ اَبِي نَضْرَةَ عَنْ اَبِي سَعِيدٍ

که تشنه نشود پس از آن هرگز و روایت است از کلبی او روایت کرد از ابی نضر از ابی سعید

الْخُدْرِيِّ رض قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِنَّ اَبْوَابَ الْجَنَّةِ وَاَبْوَابَ

خدری رض گفت فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم که درهای بهشت و درهای

السَّمَاءِ لَتُفْتَحُ لِاَوَّلِ لَيْلَةٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ وَلَا تُغْلَقُ اِلٰى اٰخِرِ لَيْلَةٍ

آسمان هرآینه کشاده میشود در اول شب از ماه رمضان و بند نمیشود تا آخر شب

مِنْهُ لَيْسَ مِنْ عَبْدٍ وَاَمَةٍ يُصَلِّي فِي لَيْلَةٍ مِنْهَا اِلَّا كَتَبَ اللّٰهُ تَعَالٰى

از آن ماه نیست از بنده مومن و مومنه که نماز گذارد در شبی از آنها مگر مینویسد خدا تعالی

لَهُ بِكُلِّ سَجْدَةٍ اَلْفًا وَسَبْعَمِائَةِ حَسَنَةٍ وَبَنٰى لَهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ مِنْ

مر او را بمقابله هر سجده هزار و هفتصد نیکی و بنا کرد مر او را خانه در بهشت از

يَاقُوتَةٍ حَمْرَاءَ لَهُ سَبْعُونَ اَلْفَ بَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهَا مِصْرَاعَانِ

یاقوت سرخ مر او را هفتاد هزار دروازه باشد مر هر دروازه را از آنها دو تخته

مِنْ ذَهَبٍ مُوَشَّحٍ مِنْ يَاقُوتَةٍ حَمْرَاءَ فَاِذَا صَامَ اَوَّلَ يَوْمٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ

از زر موشح از یاقوت سرخ پس هرگاه روزه دارد اول روز از ماه رمضان

غَفَرَ اللّٰهُ لَهُ كُلَّ ذَنْبٍ اِلٰى اٰخِرِ يَوْمٍ رَمَضَانَ وَكَانَ كَفَّارَةً اِلٰى

می آمرزد خدا مر او را هر گناه تا آخر روز رمضان و باشد کفاره تا

مثلها وكان له بكل يوم يصومه قصر في الجنة له الف باب

مثل آن يعني رمضان ديگر وباشد مر او را بمقابله هر روزے كه روزه ميدارد كوشكے در بهشت مر او را هزار در

من ذهب واستغفر له سبعون الف ملك من غدوة الى ان

از زر وطلب آمرزش كند مر او را هفتاد هزار فرشته از صباح تا آنكه

تتوارى بالحجاب وكان له بكل سجدة يسجدها من ليل ونهار شجرة

پوشيده شود آفتاب به پرده شب وباشد مر او را بمقابله هر سجده كه كرده است از شب يا روز درختى

في الجنة يسير الراكب في ظلها مائة عام لا يقطعها واخبرني

در بهشت كه سير ميكند سوار در سايه او صد سال قطع نميتواند كرد او را وخبر داد مرا

ابو نصر عن والده باسناده عن الاعرج عن ابي هريرة رض قال

ابو نصر از پدر خود باسناد خود از اعرج از ابو هريره رض گفت

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا كان من اول ليلة من شهر رمضان

فرمود رسول الله صلعم هرگاه كه باشد شب اول از ماه رمضان

نظر الله الى خلقه واذا نظر الى عبد لم يعذبه ابدا ولله عز وجل

نظر ميكند خدا تعالى بسوى خلقت خود وهرگاه كه نظر ميكند بسوى بنده هرگز عذاب نكند او را هميشه ودر خدا را

في كل يوم الف الف عتيق من النار واخبرني ابو نصر عن والده

در هر روز هزار هزار آزاد كرده شده از آتش وخبر داد مرا ابو نصر از پدر خود

باسناده عن سهل عن ابيه عن ابي هريرة رض قال ان رسول الله

باسناد خود از سهل از پدر خود از ابو هريره رض گفت كه رسول الله صلعم

صلى الله عليه وسلم قال اذا جاء رمضان فتحت ابواب الجنة وغلقت ابواب النار

فرمود هرگاه كه آيد رمضان گشاده ميشود درهاے بهشت وبند كرده ميشود درهاى دوزخ

وصفدت الشياطين وعن نافع بن بردة عن ابي مسعود الغفاري

وبند كرده ميشوند شياطينها ودر روايت كرده شده است از نافع از مسعود غفارى

رض قال انه سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ما من عبد يصوم يوما

رض گفت كه او شنيد رسول الله صلعم كه ميفرمود نيست هيچ بنده كه روزه دارد روزى

من رمضان الا زوج زوجة من الحور العين في خيمة من درة

از رمضان مگر كه نكاح كرده ميشود زنے از حور العين در خيمه از در

مجوفة مما نعت الله عز وجل حور مقصورات في الخيام على كل

كاواك از آن حورها كه ستوده است خدا تعالى حورها پوشيده در خيمه ها بر هر يك

امراة منهن سبعين حلة ليس منها حلة على لون الاخرى ويعطى

زن از ايشان هفتاد حله كه نيست از آنها حله بر رنگ ديگرے وداده ميشود

قوله صفدت في النهاية الحديث اذا دخل شهر رمضان صفدت الشياطين اي شدت بالاغلال يقال صفدته وصفدته والصفاد القيد قال الامام النووي هو على حقيقته ليمتنعوا عن الاغواء ...

سَبْعِينَ لَوْنًا مِنَ الطِّيبِ لَيْسَ مِنْهَا لَوْنٌ عَلَى لَوْنِ الْآخَرِ وَيُعْطَى

هفتاد رنگ از خوشبو که نیست از آنها هیچ رنگی بر رنگ دیگر و داده میشود

سَبْعُونَ سَرِيرًا مِنْ يَاقُوتَةٍ حَمْرَاءَ مُوَشَّحَةً بِالدُّرِّ عَلَى كُلِّ سَرِيرٍ

هفتاد تخت از یاقوت سرخ بسته بمروارید بر هر تختی

سَبْعُونَ فِرَاشًا عَلَى كُلِّ فِرَاشٍ أَرِيكَةٌ لِكُلِّ امْرَأَةٍ سَبْعُونَ أَلْفَ وَصِيفٍ

هفتاد بستر بر هر بستر تخت آراسته ست مر هر زنی را هفتاد هزار خدمتگار ست

لِحَاجَتِهَا وَسَبْعُونَ أَلْفَ وَصِيفَةٍ لِزَوْجِهَا مَعَ كُلِّ وَصِيفَةٍ صَحْفَةٌ

برای حاجت خود و هفتاد هزار خدمتگار زن مر زوج او را با هر خدمتگار کاسه ایست

مِنْ ذَهَبٍ فِيهَا لَوْنٌ مِنْ طَعَامٍ يَجِدُ لِآخِرِ لُقْمَةٍ مِنْهَا لَذَّةً لَمْ

از زر که در آن قسمی ست از طعام یابد بر پسین لقمه از آن طعام لذتی که

يَجِدْ لِأَوَّلِهِ وَيُعْطَى زَوْجُهَا مِثْلَ ذٰلِكَ عَلَى سَرِيرٍ مِنْ يَاقُوتٍ أَحْمَرَ هٰذَا

نیافته ست مر اول لقمه را و داده میشود زوج آن زن مانند این بر تخت از یاقوت سرخ و این

لِكُلِّ يَوْمٍ صَامَهُ مِنْ رَمَضَانَ سِوَى مَا يَعْمَلُ مِنَ الْحَسَنَاتِ فَصْلٌ

بعوض روز یکه روزه داشته ست او را از رمضان سوای آنچه عمل کند از نکوییها فصل

أَخْبَرَنِي أَبُو نَصْرٍ عَنْ وَالِدِهِ بِإِسْنَادِهِ قَالَ ثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ

خبر داد مرا ابو نصر از پدر خود باسناد خود گفت حدیث خواند محمد بن احمد گفت

حَدَّثَنَا عَبْدُ اللهِ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ بْنُ عَبْدِ اللهِ بْنِ مُحَمَّدٍ

حدیث خواند عبد الله بن محمد گفت حدیث خواند مرا ابو القاسم بن عبد الله بن محمد

قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ يَسَارٍ وَإِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ حَارِثٍ

گفت حدیث خواند مرا حسن بن ابراهیم بن یسار و ابراهیم بن محمد بن حارث

قَالَ حَدَّثَنَا سَلَمَةُ بْنُ شَبِيبٍ قَالَ ثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ ثَنَا

گفت حدیث خواند مرا سلمه بن شبیب گفت حدیث خواند مرا قاسم بن محمد گفت حدیث خواند

هِشَامُ بْنُ الْوَلِيدِ قَالَ حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ سُلَيْمَانَ الدَّوْسِيُّ عَنِ الْحَسَنِ

هشام بن ولید گفت حدیث خواند مرا حماد بن سلیمان دوسی از حسن

عَنِ الضَّحَّاكِ بْنِ مُزَاحِمٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رض قَالَ إِنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

از ضحاک بن مزاحم از ابن عباس رض گفت که او شنید پیغمبر را

إِنَّ الْجَنَّةَ لَتُنَجَّدُ وَتُزَيَّنُ مِنَ الْحَوْلِ إِلَى الْحَوْلِ لِدُخُولِ شَهْرِ رَمَضَانَ

بدرستی بهشت پاک کرده میشود و آراسته کرده میشود از سالی تا سالی از جهت درآمدن ماه رمضان

فَإِذَا كَانَ أَوَّلُ لَيْلَةٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ هَبَّتْ رِيحٌ مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ

پس هرگاه باشد اول شب از ماه رمضان میوزد بادی از زیر عرش

يُقَالُ لَهَا الْمُثِيرَةُ تُصَفِّقُ أَوْرَاقَ أَشْجَارِ الْجَنَّةِ وَحَلَقَ الْمَصَارِيعِ

فَيُسْمَعُ لِذٰلِكَ طَنِينٌ لَمْ يَسْمَعِ السَّامِعُونَ أَحْسَنَ مِنْهُ فَتَزَيَّنُ الْحُورُ

الْعِينُ حَتّٰى يَقِفْنَ بَيْنَ شُرَفِ الْجَنَّةِ فَيُنَادِينَ هَلْ مِنْ خَاطِبٍ

إِلَى اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ فَيُزَوِّجَهُ ثُمَّ يَقُلْنَ يَا رِضْوَانُ مَا هٰذِهِ اللَّيْلَةُ

فَيُجِيبُهُنَّ بِالتَّلْبِيَةِ يَا خَيْرَاتٌ حِسَانٌ هٰذِهِ أَوَّلُ لَيْلَةٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ

فُتِحَتْ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ لِلصَّائِمِينَ مِنْ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَيَقُولُ اللّٰهُ يَا

رِضْوَانُ افْتَحْ أَبْوَابَ الْجِنَانِ يَا مَالِكُ أَغْلِقْ أَبْوَابَ الْجَحِيمِ عَنِ الصَّائِمِينَ

مِنْ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا جِبْرِيلُ اهْبِطْ إِلَى الْأَرْضِ وَصَفِّدْ مَرَدَةَ الشَّيَاطِينِ

وَغُلَّهُمْ بِالْأَغْلَالِ ثُمَّ اقْذِفْهُمْ فِي لُجَجِ الْبِحَارِ حَتّٰى لَا يُفْسِدُوا عَلٰى

أُمَّةِ مُحَمَّدٍ حَبِيبِي صِيَامَهُمْ قَالَ وَيَقُولُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ مِنْ

شَهْرِ رَمَضَانَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ هَلْ مِنْ سَائِلٍ فَأُعْطِيَهُ سُؤْلَهُ هَلْ مِنْ تَائِبٍ

فَأَتُوبَ عَلَيْهِ هَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ فَأَغْفِرَ لَهُ مَنْ يُقْرِضُ الْغَنِيَّ غَيْرَ الْمُعْدِمِ

وَالْوَفِيَّ غَيْرَ الظَّلُومِ قَالَ وَلِلّٰهِ فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ عِنْدَ

الْإِفْطَارِ أَلْفُ أَلْفِ عَتِيقٍ مِنَ النَّارِ كُلُّهُمْ قَدِ اسْتَوْجَبَ الْعِقَابَ

فَإِذَا كَانَ لَيْلَةُ الْجُمُعَةِ وَيَوْمُ الْجُمُعَةِ أَعْتَقَ اللّٰهُ تَعَالٰى فِي كُلِّ سَاعَةٍ

ألف ألف عتيق من النار كلهم قد استوجبوا العذاب فإذا كان

هزار هزار آزاد کرده شده از آتش دوزخ که هر یک ایشان لایق شده اند عذاب را پس هرگاه که باشد

في آخر يوم من شهر رمضان أعتق الله في ذلك اليوم بعدد

در آخر روز از ماه رمضان آزاد کند خدای تعالی در این روز بشمار

ما أعتق من أول الشهر إلى آخره فإذا كان ليلة القدر يأمر

آنچه آزاد کرده از اول ماه تا آخر ماه پس هرگاه که باشد شب قدر میفرماید

جبرئيل عليه السلام فيهبط في كبكبة من الملائكة ومعه لواء أخضر

جبرائیل را پس فرود می آید در گروهی از فرشتگان و با او لوای سبز

إلى الأرض فيركزه على ظهر الكعبة وله ستمائة جناح لا ينشرها

بسوی زمین پس میزند آنرا بر پشت کعبه و مر اوراست ششصد بازو نیست پراگنده میکند

إلا في ليلة القدر فينشرها في تلك الليلة فيجاوز المشرق و

مگر در شب قدر پس پراگنده میکند آنرا در شب قدر پس میرود مشرق و مغرب

المغرب ويأمر جبرئيل عليه السلام الملائكة بالدخول بين

مغرب را و امر میکند جبرائیل ع فرشتگان را بدر آمدن در میان

هذه الأمة فيدخلون بينهم ويسلمون على كل قائم ومصلى

این امت پس در آیند در میان ایشان پس سلام میکنند بر هر ایستاده و ادا کننده نماز

وذاكر ويصافحونهم ويؤمنون على دعائهم حتى يطلع الفجر ثم

و ذکر کننده و مصافحه میکنند ایشانرا و آمین میگویند بر دعای ایشان تا آنکه طلوع میکند صبح

ينادي جبرئيل عليه السلام يا معشر الأولياء الرحيل فيقولون يا جبرئيل

ندا کند جبرائیل ع ای گروه دوستان خدا کوچ کنید پس میگویند ای جبرائیل

ما صنع الله في حوائج المؤمنين من أمة محمد صلى الله عليه وسلم فيقول إن

چه چیز کرد خدای در حاجتهای مؤمنان از امت محمد مصطفی ص پس میگوید که

الله تعالى نظر إليهم وعفا عنهم وغفر لهم إلا أربعة فقال

خدای تعالی نظر کرد بسوی ایشان و معاف کرد از ایشان و آمرزید ایشانرا مگر چهار کس را

رسول الله صلى الله عليه وسلم هؤلاء الأربعة مدمن خمر وعاق والديه

رسول الله ص این چهار دایم الخمر است و بیزار از والدین

وقاطع رحم ومشاحن قيل يا رسول الله من المشاحن قال المصارم

و قاطع رحم و عداوت کننده گفتند یا رسول الله کیست مشاحن گفت قطع کننده

فإذا كان ليلة الفطر سميت تلك الليلة ليلة الجائزة

پس هرگاه که باشد شب فطر نامیده میشود این شب شب جائزه

فَاِذَا كَانَ غَدَاةُ الْفِطْرِ بَعَثَ اللّٰهُ تَعَالٰى الْمَلَائِكَةَ فِي كُلِّ الْبِلَادِ

پس هرگاه که باشد فردا سے فطر برانگیزد سیکند خدا تعالی فرشتگان را در هر شهر

فَيَهْبِطُوْنَ اِلَى الْاَرْضِ فَيَقُوْمُوْنَ عَلٰى اَفْوَاهِ السِّكَكِ فَيُنَادُوْنَ

پس فرود سے آیند بسوی زمین پس می ایستند بر دهانہا سے کوچها پس ندا میکنند

بِصَوْتٍ يَسْمَعُهُ كُلُّ مَنْ خَلَقَ اللّٰهُ تَعَالٰى اِلَّا الْجِنَّ وَالْاِنْسَ فَيَقُوْلُوْنَ

بآوازے که میشنود هر چیزکه پیدا کرد خدا تعالی مگر جن و انسان پس میگویند

يَا اُمَّةَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ اُخْرُجُوْا اِلٰى رَبٍّ كَرِيْمٍ يُعْطِي الْجَزِيْلَ وَيَغْفِرُ الذَّنْبَ

ای امت محمد صلعم برآئید بسوے رب کریم که میدهد عطاے بزرگ و می آمرزد گناه

الْعَظِيْمَ فَاِذَا بَرَزُوْا اِلٰى مُصَلَّاهُمْ يَقُوْلُ اللّٰهُ تَعَالٰى لِلْمَلَائِكَةِ يَا

بزرگ پس وقتیکہ برآیند بسوی مصلے خود میگوید خدا تعالی فرشتگان خود را اے

مَلَائِكَتِي مَا جَزَاءُ الْاَجِيْرِ اِذَا عَمِلَ عَمَلَهُ قَالَ فَيَقُوْلُ الْمَلَائِكَةُ اِلٰهَنَا وَ

فرشتگان من چیست جزاے مزدور هرگاه که عمل کند عمل خود فرمود صلعم پس میگویند فرشتگان

سَيِّدَنَا تُوَفِّيْهِ اَجْرَهُ فَيَقُوْلُ فَاِنِّي اُشْهِدُكُمْ يَا مَلَائِكَتِي اِنِّي قَدْ

سردار ما تمام و کمال مزد او را پس میگوید خدا تعالی من گواه میکنم شما را ای فرشتگان من که

جَعَلْتُ ثَوَابَ صِيَامِهِمْ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ وَقِيَامِهِمْ رِضَائِيْ وَمَغْفِرَتِي

گردانیدم ثواب روزهاے ایشان از ماه رمضان و قیام ایشان خوشنودی خود و آمرزش خود

ثُمَّ يَقُوْلُ يَا عِبَادِي سَلُوْنِي فَبِعِزَّتِي وَجَلَالِي لَا تَسْاَلُوْنِي الْيَوْمَ فِي

پس میگوید ای بندگان من سوال کنید از من پس سوگند مرا بعزت و جلال خود که نخواهید شما امروز در

جَمْعِكُمْ هٰذَا لِاٰخِرَتِكُمْ شَيْئًا اِلَّا اَعْطَيْتُكُمْ وَلَا لِدُنْيَاكُمْ اِلَّا نَظَرْتُ

این جماعت خود از براے آخرت خود چیزے مگر دهم شما را و نخواهید از براے دنیاے خود مگر نظر کنم

لَكُمْ وَعِزَّتِي وَجَلَالِي لَاَسْتُرَنَّ عَلَيْكُمْ عَثَرَاتِكُمْ مَا رَاقَبْتُمُوْنِي وَعِزَّتِي

برشما را و سوگند مرا بعزت و جلال خود هر آینه بپوشم بر شما لغزشهاے شما از هنگام که ترسیده اید شما

لَا اُخْزِيْكُمْ وَلَا اَفْضَحُكُمْ بَيْنَ اَصْحَابِ الْحُدُوْدِ وَانْصَرِفُوْا مَغْفُوْرًا

فضیحت نکنم و خوار نکنم شما را در میان اصحاب حدود و برگردید در حالیکه آمرزیده شده اید

لَكُمْ لَقَدْ اَرْضَيْتُمُوْنِي وَرَضِيْتُ عَنْكُمْ قَالَ فَتَفْرَحُ الْمَلَائِكَةُ وَ

شما هر آینه راضی شدید شما از من و راضی شدم من از شما فرمود صلعم پس خوش میشوند فرشتگان

يَسْتَبْشِرُوْنَ بِمَا يُعْطِي اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ هٰذِهِ الْاُمَّةَ اِذَا اَفْطَرُوْا مِنْ

بشارت میدهند بچیزے که داده است خدا تعالی این امت را وقتیکه افطار میکنند از

شَهْرِ رَمَضَانَ وَعَنِ الضَّحَّاكِ بْنِ مُزَاحِمٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ

ماه رمضان و روایت است از ضحاک بن مزاحم از ابن عباس رض از نبی صلعم

نحوه واللفظ متقارب واخبرني ابو نصر عن والده باسناده

مانند آن ولفظ هردو حديث نزديك است وخبر كرد ما را ابو نصر از اسناد خود باسناد خود

عن نافع عن ابي مسعود الغفاري رض انه قال انه سمع رسول الله

از نافع از ابي مسعود غفاري رض كه گفت كه او شنيد رسول الله

صلى الله عليه وسلم يقول يوما اهل شهر رمضان لو يعلم العباد ما في شهر

صلى الله عليه وسلم را كه ميگفت روزيكه ديده شد ماه رمضان اگر بدانستند بندگان كه در ماه رمضان

رمضان لتمنى العباد ان يكون شهر رمضان سنة فقال رجل

ست هر آينه آرزو ميكردند بندگان اينكه باشد ماه رمضان يك سال پس گفت مردي

من خزاعة يا رسول الله حدثنا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الجنة

از قبيله خزاعه يا رسول الله بيان كن ما را آن فضيلت پس فرمود ... بدرستي كه بهشت

لتزين لشهر رمضان من راس الحول الى الحول حتى اذا كان اول ليلة

هر آينه آراسته ميشود از جهت ماه رمضان از سال تا سال ديگر تا وقتيكه ميشود اول شب

منه هبت ريح من تحت العرش فصفقت اوراق اشجار الجنة

از آن ماه ميوزد بادے از زير عرش پس بهم ميزند برگ درختهاے بهشت را

فنظرت الحور العين الى ذلك فقلن يا رب اجعل من عبادك

پس مے بينند حور عين بسوے اين پس ميگويند اى پروردگار بگردان از بندهاے خود را

في هذا الشهر لنا ازواجا تقر اعيننا بهم وتقر اعينهم بنا فما

درين ماه جفت ما كه روشن شود چشمهاے ما بايشان و چشمهاى ايشان با ما

من عبد صام شهر رمضان الا زوجه الله زوجة من الحور

از هيچ بنده كه روزه داشت ماه رمضان مگر تزويج كرد او را خداتعالى زني از حور

العين في خيمة من درة مجوفة مما نعت الله تعالى به حور

عين در خيمه از مرواريد كاواك از آنچيزها كه وصف كرد خداتعالى ايشانرا كه حوراند

مقصورات في الخيام على كل امراة منهن سبعون حلة ليس

نگاهداشته شده در خيمه‌ها بر هر زنے از آن حور هفتاد حله است كه نيست هيچ يكے از آن حله

منها حلة على لون الاخرى ويعطى سبعون لونا من الطيب ليس

از آن حله بر رنگ ديگرے وداده ميشود هفتاد رنگ از مشك نيست هيچ رنگے

منه لون يشبه الاول لكل امراة منهن على سرير من ياقوت موشح

از آن هيچ يكے مانند باشد رنگ اول را هر زنے از آنها بر تختي باشد از ياقوت مرصع

بالدر عليه سبعون فراشا بطائنها من استبرق وفوق كل

مرواريد كه بر وے هفتاد فرش باشد كه استر آنها از استبرق باشد كه فوق ... از ابر

فراش سبعون أريكة ولكل امرأة منهن سبعون ألف وصيف
بستر هفتاد و تخت آراسته و مر هر زنی را از آنها هفتاد و هزار خدمتگار باشد
يخدمها وسبعون ألف وصيف لزوجها بيد كل وصيف صحفة
که خدمت کند او را و هفتاد و هزار خدمتگار مر شوهر او را بدست هر خدمتگار کاسه
من ذهب فيه لون من الطعام يجد لآخره من اللذة ما لا يجد
از زر و در آن کاسه رنگی از طعام باشد که بیابد آخر لقمه او را لذتی که نیافته است
لأوله ويعطى لزوجها مثل ذلك على سرير من ياقوتة حمراء عليه
مر اول لقمه را و داده میشود شوهر او را از عطایا مثل مذکور بر تختی از یاقوت سرخ بر آن تخت
سواران من ذهب مرصع بالياقوت هذا لكل من صام شهر
دو دست برنجن باشد از زر که مرصع است بیاقوت این عطا مر کسی را که روزه داشت ماه
رمضان سوى ما عمل من الحسنات وعن قتادة عن أنس بن مالك
رمضان و را سوای چیزیکه میکند از نیکوییها و روایت کرده شده است از قتاده که او روایت کرد
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا كان أول ليلة من شهر رمضان
گفت فرمود رسول الله صلعم وقتیکه باشد اول شب از ماه رمضان
نادى الجليل جل عظمته رضوان خازن الجنان فيقول لبيك
ندا میکند خدا بزرگ جلاله رضوان را که نگهبان بهشت است ای رضوان پس میگوید ایستاده ام
وسعديك فيقول نجد جنتي وزينها للصائمين من أمة
و بجا می آرم فرموده ترا الهی در بلی پس میفرماید حق تعالی پاکیزه ساز بهشت مرا و آراسته کن از برای روزه
أحمد ولا تغلقها منهم حتى ينقضي شهرهم ثم ينادي مالكا
محمد صلعم و مبند از ایشان هیچکدام را تا آنکه تمام شود ماه ایشان پس ندا میکند مالک
خازن النار يا مالك فيقول لبيك وسعديك فيقول أغلق
نگهبان دوزخ را که ای مالک پس میگوید مالک ایستاده ام و بجا می آرم فرمان ترا الهی در بلی پس میگوید
أبواب الجحيم من الصائمين من أمة أحمد ثم لا تفتحها عليهم
درهای دوزخ را از روزه داران امت محمد صلعم و مکشا اینها را بر ایشان
حتى ينقضي شهرهم ثم ينادي جبرئيل عليه السلام فيقول لبيك
تا آنکه بگذرد ماه ایشان پس ندا میکند جبرئیل را ع پس میگوید جبرئیل ایستاده ام
وسعديك فيقول انزل إلى الأرض فغل مردة الشياطين
و بجا می آرم فرمان ترا الهی در بلی پس میگوید فرود شو بسوی زمین پس بند کن سرکشان شیاطین را
عن أمة أحمد حتى لا يفسدوا عليهم صيامهم وإفطارهم ولله
از امت محمد مصطفی صلعم تا فاسد نکنند بر ایشان روزه های ایشان و افطار ایشان را و مر خدای را

سوار بالکسر دست برنجن ۱۲ صحاح ۱۲

عَزَّ وَجَلَّ فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ عِنْدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ

عزوجل در هر روز از ماه رمضان وقت بر آمدن آفتاب و

عِنْدَ وَقْتِ الْإِفْطَارِ عُتَقَاءَ أَعْتَقَهُمْ مِنَ النَّارِ عَبِيدًا وَإِمَاءً

وقت افطار آزاد شدگان که آزاد میکند حق تعالی ایشان را از آتش از غلامان و کنیزان

وَلَهُ فِي كُلِّ سَمَاءٍ مُنَادٍ فِيهِمْ مَلَكٌ لَهُ عُرْفٌ تَحْتَ عَرْشِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

و مر او را در هر آسمان ندا کننده است در میان ایشان ندا کننده فرشته است مر او را یالی است در زیر عرش

وَقَوَائِمُهُ فِي تُخُومِ الْأَرْضِ السَّابِعَةِ السُّفْلَى لَهُ جَنَاحٌ بِالْمَشْرِقِ

و جمیع فرصه است کوششی کرد در میان پهلو و شش است که از چهار پایه می جنبند در نهایت زمین هفتم است مر او را بالی

وَجَنَاحٌ بِالْمَغْرِبِ مُكَلَّلٌ بِالْمَرْجَانِ وَالدُّرِّ وَالْجَوَاهِرِ يُنَادِي هَلْ

و بالی است بمغرب که مرصع است بمرجان و در و جواهر فریاد میکند آن فرشته آیا

مِنْ تَائِبٍ يُتَابُ عَلَيْهِ هَلْ مِنْ دَاعٍ يُسْتَجَابُ لَهُ هَلْ مِنْ مَظْلُومٍ

باز آینده از گناه که پذیرفته شود توبه او را آیا هست از دعا کننده که قبول کرده شود دعای او آیا

يَنْصُرُهُ اللهُ هَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ يَغْفِرُ اللهُ لَهُ هَلْ مِنْ سَائِلٍ يُعْطَى

یاری کند او را الله تعالی آیا کسی هست آمرزش خواهنده که بخشد او را خدا هست مر او را آیا هست از سوال

سُؤْلَهُ قَالَ وَيُنَادِي الرَّبُّ تَعَالَى ذِكْرُهُ فِي الشَّهْرِ كُلِّهِ عِبَادِي وَ

سوال او فرمود و ندا میکند پروردگار تعالی در تمام آن ماه غلامان من و

إِمَائِي أَبْشِرُوا وَاصْبِرُوا وَدَاوِمُوا يُوشِكُ أَنْ أَرْفَعَ عَنْكُمُ

کنیزان من بشارت شما را و صبر کنید و مداومت کنید نزدیک است اینکه بردارم از شما

الْمُؤْنَاتِ وَتُفْضُوا إِلَى رَحْمَتِي وَكَرَامَتِي فَإِذَا كَانَ لَيْلَةُ الْقَدْرِ

رنج را و برسید برحمت من و کرامت من و وقتیکه میشود شب قدر

نَزَلَ جِبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي كَبْكَبَةٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ يُصَلُّونَ عَلَى

نازل میشود جبرئیل ع در گروه از فرشتگان دعای رحمت میگویند بر

كُلِّ عَبْدٍ قَائِمٍ أَوْ قَاعِدٍ يَذْكُرُ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ وَعَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رض

هر بنده ایستاده است و یا نشسته یاد کند خدای عزوجل را و روایت است از انس بن مالک رض

قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَوْ أَذِنَ اللهُ لِلسَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ أَنْ تَتَكَلَّمَا

گفت فرمود رسول الله صلعم اگر دستوری میداد خدا آسمان و زمین را که کلام کنند

لَبَشَّرَتَا مَنْ صَامَ رَمَضَانَ بِالْجَنَّةِ وَعَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى رض

هر آینه بشارت میدادند کسی را که روزه داشت رمضان را بجنت و روایت است از عبد الله بن ابی اوفی

قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَوْمُ الصَّائِمِ عِبَادَةٌ وَصَمْتُهُ تَسْبِيحٌ وَدُعَاؤُهُ

گفت فرمود رسول الله صلعم خواب روزه دار عبادت است و خاموشی او تسبیح است و دعای او

مُستجابٌ وَعَمَلُهُ مُضَاعَفٌ وَعَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ أَبِي خَيْثَمَةَ رض

مستجابست وعمل او دو چندان است و روایت کرد اعمش از ابی خیثمه رض

أَنَّهُ قَالَ كَانُوا يَقُولُونَ رَمَضَانُ إِلَى رَمَضَانَ وَالْحَجُّ إِلَى الْحَجِّ وَ

بدرستی او گفت بودند اصحاب که میگفتند رمضان تا رمضان و حج تا حج و

الْجُمُعَةُ إِلَى الْجُمُعَةِ وَالصَّلٰوةُ إِلَى الصَّلٰوةِ كَفَّارَاتٌ لِمَا بَيْنَهُنَّ

جمعه تا جمعه و نماز تا نماز کفاره است مر گناهان را که در میان ایشانست

مَا اجْتُنِبَ الْكَبَائِرُ وَعَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عُمَرَ ابْنِ الْخَطَّابِ رض أَنَّهُ كَانَ

وقتیکه پرهیز کرده شود کبیره را و روایت از امیر المومنین عمر بن خطاب رض که بدرستیکه بود

يَقُولُ إِذَا دَخَلَ شَهْرُ رَمَضَانَ مَرْحَبًا بِشَهْرٍ خَيْرٌ كُلُّهُ صِيَامُ نَهَارِهِ

که میگفت وقتیکه در آید ماه رمضان خوشی و فراخی باد بماهیکه نیکیست همه او روزه است روزش

وَقِيَامُ لَيْلِهِ وَالنَّفَقَةُ فِيهِ كَالنَّفَقَةِ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَعَنْ

و قیام است شب او و خرج کردن در آن ماه مانند خرج کردن است در راه خدای عز وجل و روایت

أَبِي هُرَيْرَةَ رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ مَنْ صَامَ رَمَضَانَ وَقَامَ

از ابی هریره رض از نبی صلعم که بدرستی او فرمود هرکه روزه داشت در ماه رمضان و

إِيمَانًا وَاحْتِسَابًا غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَمَا تَأَخَّرَ وَعَنْ أَبِي

در حالیکه ایمان دارد و امید اجر دارد می آمرزد خدا مر او را آنچه پیش رفته است از گناهان او و هرچه پس است و روایت

هُرَيْرَةَ رض أَيْضًا عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ كُلُّ حَسَنَةٍ يَعْمَلُهَا ابْنُ

ابی هریره رض نیز از نبی صلعم که فرمود بدرستیکه هر نیکی که میکنند فرزند

آدَمَ مِنْ أُمَّتِي تُضَاعَفُ عَشْرًا إِلَى سَبْعِمِائَةِ ضِعْفٍ إِلَّا الصَّوْمَ فَإِنَّ

آدم از امت من زیاده کرده میشود او را ده تا هفتصد مگر روزه زیرا که

اللّٰهَ تَعَالَى يَقُولُ الصَّوْمُ لِي وَأَنَا أَجْزِي بِهِ يَدَعُ شَهْوَتَهُ وَأَكْلَهُ وَ

خدای تعالی میگوید روزه برای من است و من جزا میدهم بآن میگذارد بنده آرزوی خود و خوردن خود

شُرْبَهُ مِنْ أَجْلِي وَالصَّوْمُ جُنَّةٌ وَلِلصَّائِمِ فَرْحَتَانِ فَرْحَةٌ عِنْدَ

و نوشیدن خود از جهت من و روزه سپر است و مر روزه دار را دو فرحت است یک فرحت وقت

إِفْطَارِهِ وَفَرْحَةٌ عِنْدَ لِقَاءِ رَبِّهِ وَأَخْبَرَنَا أَبُو الْبَرَكَاتِ السَّقَطِيُّ

افطار خود و فرحتی وقت دیدار پروردگار خود و خبر داد ما را ابو البرکات سقطی

بِإِسْنَادِهِ عَنْ يَزِيدَ بْنِ هَارُونَ قَالَ حَدَّثَنَا الْمَسْعُودِيُّ قَالَ بَلَغَنِي

باسناد خود از یزید بن هارون گفت حدیث خواند بر من مسعودی گفت رسید مرا

أَنَّ مَنْ قَرَأَ فِي لَيْلَةٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ فِي التَّطَوُّعِ إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا

که کسیکه بخواند در شبی از ماه رمضان در نفلها سوره انا فتحنا را

مُبِيْنًا حُفِظَ فِي ذٰلِكَ الْعَامِ فَصْلُ رَمَضَانَ خَمْسَةُ

محفوظ باشد از دعا در آن سال رمضان پنج

اَحْرُفٍ الرَّاءُ رِضْوَانُ اللّٰهِ وَالْمِيْمُ مُحَابَاةُ اللّٰهِ وَالضَّادُ ضِمَانُ

حرف است حرف را اشارت از خوشنودی خدا است و حرف میم محبت خدا است و حرف ضاد نگهبان

اللّٰهِ وَالْاَلِفُ اُلْفَةُ اللّٰهِ وَالنُّوْنُ نُوْرُ اللّٰهِ فَهُوَ شَهْرُ رِضْوَانٍ وَ

خدا است و الف الفت خدا است و نون نور خدا است پس آنماه رضای خدا و

مُحَابَاةٍ وَضِمَانٍ وَاُلْفَةٍ وَنُوْرٍ وَنَوَالٍ وَكَرَامَةٍ لِلْاَوْلِيَاءِ وَالْاَبْرَارِ

محبت و ضمان و الفت و نور و بخشش و بزرگی است مر دوستان و نیکوکاران را

وَقِيْلَ مَثَلُ شَهْرِ رَمَضَانَ فِي الشُّهُوْرِ كَمَثَلِ الْقَلْبِ فِي الصَّدْرِ وَ

و گفته شده است تشبیه ماه رمضان در ماهها همچو دل است در سینها و

كَالْاَنْبِيَاءِ فِي الْاَنَامِ وَكَالْحَرَمِ فِي الْبِلَادِ فَالْحَرَمُ يُمْنَعُ مِنْهُ الدَّجَّالُ

همچو پیغمبران است در مردم و همچو حرم است در شهرها پس حرم را از بزرگی او دجال باز داشته

اللَّعِيْنُ وَشَهْرُ رَمَضَانَ تُصَفَّدُ فِيْهِ مَرَدَةُ الشَّيَاطِيْنِ وَيَكُوْنُ

لعین را و ماه رمضان بند کرده میشود در آن سرکشان شیاطین را و باشند

الْاَنْبِيَاءُ شُفَعَاءُ لِلْمُؤْمِنِيْنَ وَشَهْرُ رَمَضَانَ شَفِيْعٌ لِلصَّائِمِيْنَ

پیغامبران شفاعت کنندگان گنهگاران را و ماه رمضان شفاعت کننده است مر روزه داران را

وَالْقَلْبُ مُزَيَّنٌ بِنُوْرِ الْمَعْرِفَةِ وَالْاِيْمَانِ وَشَهْرُ رَمَضَانَ مُزَيَّنٌ

و دل آراسته شده است بنور معرفت و ایمان و ماه رمضان آراسته شده است

بِنُوْرِ تِلَاوَةِ الْقُرْاٰنِ فَمَنْ لَّمْ يُغْفَرْ لَهٗ فِيْ شَهْرِ رَمَضَانَ فَفِيْ اَيِّ

بنور خواندن قرآن پس کسیکه آمرزیده نشد درین ماه رمضان پس در کدام

شَهْرٍ يُغْفَرُ لَهٗ فَلْيَتُبِ الْعَبْدُ اِلَى اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ قَبْلَ اَنْ تُغْلَقَ اَبْوَابُ

ماه بخشیده شود او پس باید که توبه کند بنده بسوی خدا پیش از آنکه بند کرده شود درهای

التَّوْبَةِ وَلْيَتُبْ اِلَيْهِ عَزَّ وَجَلَّ قَبْلَ اَنْ يَفُوْتَ وَقْتُ الْاِنَابَةِ

توبه و باید که توبه کند بسوی عز وجل پیش از آنکه بمیرد وقت انابت

وَلْيَبْكِ قَبْلَ اَنْ يَنْقَضِيَ وَقْتُ الْبُكَاءِ وَالرَّحْمَةِ وَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم

و باید که بگرید پیش از آنکه بگذرد وقت گریستن و رحمت یعنی زندگانی و فرمود نبی

اِنَّ اُمَّتِيْ لَمْ يُخْزَوْا مَا اَقَامُوْا شَهْرَ رَمَضَانَ فَقَالَ رَجُلٌ يَا نَبِيَّ اللّٰهِ

که امت من خوار کرده نمیشود تا وقتیکه بر پا داشتند ماه رمضان پس گفت مردی ای پیغمبر خدا

وَمَا خِزْيُهُمْ قَالَ مَنِ انْتَهَكَ فِيْهِ مُحَرَّمًا اَوْ عَمِلَ سَيِّئَةً اَوْ شَرِبَ خَمْرًا

چیست خواری ایشان گفت کسیکه کرد در وی حرام را یا کار بد یا نوشید شراب را

او زنى لم يقبل منه رمضان ولعنه الله وملئكته واهل
یا زنا کرد نپذیرفته نشود از وی رمضان ولعنت میکند او را خدا تعالی و فرشتگان او و اهل

السموات الى مثله من الحول فان مات فيما بينه وبين رمضان
آسمان مانند آن از سال واگر بمرد در آنچه که درمیان آن ودرمیان آن رمضان

فليس له عند الله حسنة فصل وقيل ان سيد البشر ادم
پس نیست مر او را نزد خدای نیکوئی و گفته شده است که سردار مردم آدم

عليه الصلوة وسيد العرب محمد وسيد الفرس سلمان وسيد
عم است وسردار عرب محمد است وسردار فارس سلمان است وسردار

الروم صهيب وسيد الحبش بلال وسيد القرى مكة وسيد
روم صهیب است وسردار حبش بلال است وسردار دیهات مکه است وسردار

الاودية وادى بيت المقدس وسيد الايام يوم الجمعة وسيد
وادیها وادی بیت المقدس است وسردار روزها روز جمعه است وسردار

الليالى ليلة القدر وسيد الكتب قران وسيد البقرة
شبها شب قدر است وسردار کتابها قرآن است وسردار سوره بقره

اية الكرسى وسيد الاحجار الحجر الاسود وسيد الابار زمزم
آیت کرسی است وسردار سنگها حجر اسود است وسردار چاهها زمزم است

وسيد العصا عصا موسى وسيد الحيتان الحوت الذى
وسردار عصاها عصای موسی است وسردار ماهیها آن ماهیست

كان يونس عليه السلام فى بطنه وسيد النوق ناقة صالح
که بود یونس ع در شکم او وسردار ناقها ناقه صالح عم است

وسيد الخيل الافراس البراق وسيد الخواتيم خاتم سيدنا
وسردار خیل اسبها براق است وسردار انگشتریها انگشتری سردار ما

سليمان وسيد الشهور شهر رمضان فصل فى فضائل
سلیمان عم است وسردار ماهها ماه رمضان است در فضیلت های

ليلة القدر قوله تعالى انا انزلناه فى ليلة القدر الى اخر السورة
شب قدر فرمود خدای تعالی سوره انا انزلناه در فضیلت شب قدر تا آخره

فانزلناه كناية عن القران انزل الله تعالى من اللوح المحفوظ
پس ضمیر در انزلناه کنایه است از قرآن بفرستاده ام آن قرآن را که فرستاده خدای تعالی از لوح محفوظ

الى سماء الدنيا الى السفرة وهم الكتبة من الملئكة فكان
بسوی آسمان دنیا بجانب فرشتهای سفره وآن نویسندگان اند از فرشتگان پس بود

۵۵۱

ينزل في تلك الليلة من اللوح على قدر ما ينزل به جبريل

قرآن درين شب از لوح محفوظ بر مقدار یکه فرود می آید باین جبرائیل ع

عليه السلام بإذن الله تعالى إلى النبي صلى الله عليه وسلم في السنة كلها

باذن الله تعالى بسوی نبی صلعم در سال

إلى مثلها من قابل حتى نزل القرآن كله في ليلة القدر من

تا مانند آن سال آینده تا فرود آمد همه آن قرآن در شب قدر از

شهر رمضان إلى سماء الدنيا وقال ابن عباس رض وغيره إنا أنزلناه

ماه رمضان بسوی آسمان دنیا و گفت ابن عباس رض و غیره مراد از ضمیر انا انزلناه

في ليلة القدر يعني أنزلنا جبرئيل عليه السلام بهذه السورة

در شب قدر جبرائیل ست یعنی فرستادیم جبرائیل ع را باین سوره

وجملة القرآن في ليلة القدر على الكتبة ثم نزل بعد ذلك

و جمله قرآن در شب قدر بر فرشتگان نویسنده پس بعد از آن نازل شد

نجما نجما على رسول الله صلى الله عليه وسلم في ثلاث وعشرين سنة في

پاره پاره بر رسول الله صلعم در بیست و سه سال در

سائر الشهور والأيام والليالي والأوقات قوله تعالى في ليلة

همه ماهها و روزها و شبها و وقتها فرمود خدا تعالی در شب

القدر أي في ليلة عظيمة وقيل في ليلة الحكم وسميت

قدر یعنی در شب بزرگ و گفته شده در شب حکم و نامیده شده است

ليلة القدر لتعظيمها ولقدرها لأن الله تعالى يقدر

شب قدر از برای تعظیم آن شب و برای مرتبه او زیرا که بدرستی خدا تعالی اندازه میکند

فيها ما يكون من أمر السنة إلى مثلها من العام المقبل ثم

در آن شب هر چه باشد از کار سال تا مانند آن از سال آینده پس

قال وما أدريك ما ليلة القدر يا محمد لولا أن الله أعلمك

فرمود و چه چیز دانا گردانید ترا که چیست شب قدر ای محمد اگر نه خدا دانا نمید ترا

بعظمتها فكل ما في القرآن وما أدريك فقد أعلمه الله

بعظمت آن پس هر چیز که در قرآن بلفظ وما ادریک مذکور ست پس تحقیق دانا نمید خدا

إياه وما فيه وما يدريك فلم يدره ولم يطلعه عليه

آن پیغمبر را و چیزیکه در قرآنست وما یدریک ست پس نه دانا کرده است پیغمبر را و مطلع نکرده

كقوله عز وجل وما يدريك لعل الساعة تكون قريبا

چنانچه قول خدا تعالی و چه چیز دانا ند ترا شاید قیامت باشد نزدیک

مَا تَبَيَّنَ لَهُ وَقْتُهَا قَوْلُهُ تَعَالَى لَيْلَةُ الْقَدْرِ أَيْ لَيْلَةُ الْعَظَمَةِ

بیان نکرد پیغمبر صم را وقت آن فرمود خدا تعالی لیلة القدر یعنی شب بزرگی

وَالْحِكْمَةِ وَقِيلَ هِيَ اللَّيْلَةُ الْمُبَارَكَةُ الَّتِي قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ

و حکمت و گفته شده است آن شب شب مبارک است که فرمود خدا تعالی

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ ثُمَّ قَالَ عَزَّ

که بدرستی ما فرو فرستادیم در شب مبارک در آن شب که جدا کرده میشود هر امر را بعد از آن فرمود

وَجَلَّ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ يَعْنِي الْعَمَلُ فِيهَا خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ

خدا تعالی شب قدر بهتر است از هزار ماه یعنی عمل در آن شب بهتر است از هزار

شَهْرٍ لَيْسَ فِيهَا لَيْلَةُ قَدْرٍ وَيُقَالُ إِنَّ الصَّحَابَةَ رضم لَمْ يَفْرَحُوا لِشَيْءٍ

ماه که نیست در آن شب شب قدر و بدرستی گفته میشود که صحابه رضم خوش نشدند بچیزی

كَفَرَحِهِمْ بِقَوْلِهِ تَعَالَى خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ وَذَلِكَ أَنَّ رَسُولَ اللهِ

مانند خوشحال شدن ایشان بقول خدا تعالی خیر من الف شهر و آن ثابت که رسول الله

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَكَرَ يَوْمًا لِأَصْحَابِهِ أَرْبَعَةً مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِأَنَّهُمْ

صم یاد کرد روزی برای صحابه خود چهار کس را از بنی اسرائیل با اینکه ایشان

عَبَدُوا اللهَ ثَمَانِينَ سَنَةً لَمْ يَعْصُوهُ طَرْفَةَ عَيْنٍ وَذَكَرَ أَيُّوبَ

عبادت کردند خدا تعالی هشتاد سال که نافرمانی نکردند خدا تعالی یک چشم زدن و یاد کرد ایوب را

وَزَكَرِيَّا وَحِزْقِيلَ وَيُوشَعَ بْنَ نُونٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَعَجِبَ أَصْحَابُ

و زکریا و حزقیل و یوشع بن نون عم پس تعجب کردند اصحاب

رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ ذَلِكَ فَأَتَاهُ جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ

رسول الله صم از این حدیث پس آمد جبرائیل عم و گفت

لَهُ يَا مُحَمَّدُ عَجِبْتَ أَنْتَ وَأَصْحَابُكَ مِنْ عِبَادَةِ هَؤُلَاءِ النَّفَرِ ثَمَانِينَ

مر او را ای محمد تعجب کردی تو و اصحاب تو از عبادت این نفران هشتاد

سَنَةً لَمْ يَعْصُوا اللهَ تَعَالَى فِيهَا طَرْفَةَ عَيْنٍ فَقَدْ أَنْزَلَ اللهُ عَلَيْكَ

سال و بیفرمانی نکردند خدا تعالی را در آن مدت یک چشم زدن پس تحقیق فرستاد خدا تعالی بر تو

خَيْرًا مِنْ ذَلِكَ ثُمَّ قَرَأَ عَلَيْهِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ إِلَى آخِرِهَا

بهتر از این پس خواند بر آنحضرت صم سوره انا انزلناه الخ

وَقَالَ لَهُ هَذَا أَفْضَلُ مِمَّا عَجِبْتَ أَنْتَ وَأَصْحَابُكَ مِنْهُ فَسُرَّ بِذَلِكَ

و گفت مر او را این بهتر است از آنچه تعجب کردی تو و اصحاب تو از آن پس خوشحال شد

النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَالَ يَحْيَى بْنُ نَجِيحٍ أَنَّهُ كَانَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ رَجُلٌ لَبِسَ

نبی صم و گفت یحیی بن نجیح که بود در بنی اسرائیل مردی پوشید

السلاح ألف شهر في سبيل الله تعالى لم يضعه عنه فذكر ذلك

سلاح را هزار ماه در راه خدا تعالی و ننهاد آن سلاح را از خود پس یاد کرد این را

رسول الله صلى الله عليه وسلم لأصحابه فتعجبوا من قوله ذلك فأنزل الله عز

رسول الله صلعم مر اصحاب خود را پس تعجب کردند از سخنش پس نازل کرد خدای

وجل ليلة القدر خير من ألف شهر يعني خير لكم من تلك الألف

این آیت لیلة القدر خیر من الف شهر یعنی بهتر است مر شما را ازین هزار ماه

شهر التي لبس فيها ذلك الرجل السلاح في سبيل الله ولم يضعه

ماهیکه پوشیده در آن این مرد سلاح را در راه خدا تعالی و ننهاد آن سلاح

عنه وقيل إنه كان اسمه شمعون العابد في بني إسرائيل و

از خود و گفته شد که در بستی بود نام او شمعون عابد در بنی اسرائیل و

قيل شمسون تنزل الملئكة يعني تنزل من غروب الشمس إلى

گفته شد شمسون نازل میشوند فرشتگان یعنی از غروب آفتاب تا

طلوع الفجر والروح يعني جبرئيل عليه السلام وقال الضحاك

طلوع فجر و روح یعنی جبرائیل عم و گفت ضحاک

عن ابن عباس أنه قال الروح على صورة الإنسان عظيم الخلق و

از ابن عباس که گفت روح بر صورت آدمی بزرگ است خلقت او و

هو الذي قال الله تعالى عز وجل ويسئلونك عن الروح وهو ملك

آن چیزیست که گفت خدای عزوجل در شان او و می پرسند از تو از روح و آن فرشته ایست

يقوم مع الملائكة صفا وحده يوم القيمة وقال مقاتل هو

که می ایستد با فرشتگان صف تنها در روز قیامت و گفت مقاتل آن

أشرف الملئكة عند الله تعالى وقال غيره إنه ملك وجهه على

بهترین ملائکه است نزد خدا تعالی و گفت غیر او که آن فرشته ایست که روی او بر

صورة الإنسان وجسده جسد الملائكة وهو أعظم مخلوق

صورت انسان است و جسم او جسم ملائکه است و آن اعظم مخلوقات است

عند العرش يقوم صفا ويقوم الملئكة قال الله تعالى يوم يقوم

نزد عرش که می ایستد صف فرمود خدا تعالی روزی که می ایستند

الروح والملئكة صفا فيها يعني في ليلة القدر بإذن ربهم أي

روح که صف و فرشتگان صف در ان یعنی در شب قدر باامر پروردگار خود

بأمر ربهم من كل أمر يعني بكل خير سلام هي أي سالمة

یعنی بکل خیر بهر تکی سالم یعنی آن شب سالم است

حتى مطلع الفجر لا يحدث فيها داء ولا كهانة مطلع الفجر

تا دميدن صبح پيدا نميشود دروے درد ونه كهانة مطلع

بكسر اللام يريد الطلوع وبالفتح يريد الموضع الذي يطلع فيه

بكسر لام مصدريست بمعنى برآمدن وبالفتح جائيست كه برآيد آفتاب در آنجا

وقيل سلام يعني سلام الملائكة على المؤمنين من اهل الارض

وگفته شده است مراد از سلام سلام فرشتگانست بر مومنان از اهل زمين

يقولون سلام سلام حتى يطلع الفجر فصل وتلتمس ليلة

ميگويند فرشتگان ... در دهه آخر ماه رمضان وطلب كرده ميشود ليله

القدر في العشر الاواخر من شهر رمضان وآكدها ليلة سبع و

القدر در دهه آخر ماه رمضان وقوى تر آنها شب بست و

عشرين وعند مالك جميع ليالي العشر الاخير ليس بعضها باكد

هفتم است ونزديك مالك همه شبهاے دهه اخيره نيست بعضے قوے تر

من بعض وعند الشافعي آكدها احدى وعشرين وقيل انها ليلة

از بعضے ونزد امام شافعی قوے تر آنها بست ويكم است وگفته شد كه بدرستی شب

التاسع عشر وهو مذهب عائشة رض وقال ابو بريدة الاسلمي

بست ونهم است وآن مذهب عائشه است رض وگفت ابو بريده اسلمے

هو ليلة ثلث وعشرين وقال ابو ذر والحسن انها ليلة خمس و

آن شب بست وسيوم است وگفت ابوذر وحسن كه آن شب بست وپنجم است

عشرين وروى بلال عن النبي صلى الله عليه وسلم انها ليلة اربع وعشرين وقال

وروايت كرد بلال از نبی ﷺ كه آن شب بست وچهارم است وگفت

ابن عباس وابي ابن كعب انها ليلة سبع وعشرين والدليل على ان

ابن عباس وابی بن كعب بدرستيكه آن شب بست وهفتم است ودليل بر اينكه

آكدها ليلة سبع وعشرين والله تعالى اعلم ما روى حنبل باسناده

قوے ترين آنها شب بست وهفتم است وخداے تعالى بسيار داناتر چيزيست كه روايت كرد حنبل باسناد خود

عن ابن عمر قال كانوا لا يزالون يقصون على النبي صلى الله عليه وسلم الرؤيا

از ابن عمر گفت بودند كه هميشه نقل ميكردند بر نبی ﷺ خواب را

من العشر الاواخر فقال النبي صلى الله عليه وسلم ارى رؤياكم قد تواترت انها

از دهه اخيره پس فرمود دانستم خوابهاے شما را آينه پے درپے واقع شد

ليلة السابعة من العشر الاواخر من كان متحريا فليتحرها ليلة

آن شب بست وهفتم است از عشره اخيره كسيكه باشد جوينده پس بجويد آن شب

٥٥٥

السابعة من العشر الأواخر روي أن ابن عباس قال لعمر بن

هفتم از عشره اخیره روایت کرده میشود که ابن عباس گفت مر عمر بن

الخطاب رضي الله عنه إني نظرت في الأفراد فلم أر فيها أحرى من السبعة

خطاب را بدرستی من نظر کردم در عددهای طاق پس ندیدم در آنها که سزاوارتر باشد از هفت

فذكر بعض ما ذكره في السبعة فقال السموات سبع والأرضون

پس یاد کرد چیزی را که یاد میکند آنرا در هفت پس گفت آسمانها هفت است و زمینها هفت

سبع والليالي سبع والأفلاك سبع والبحور سبع والسعي بين

است و شبها هفت است و آسمانها هفت است و دریاها هفت است و دویدن در میان

الصفا والمروة سبع والطواف بالبيت سبع ورمي الجمار وخلق

صفا و مروه هفت است و طواف در بیت هفت است و انداختن سنگ ریزه هفت است

الإنسان من سبع ورزقه من سبع وشق في وجهه سبع والحواميم

آدمی از هفت اعضاست و روزی آدمی از هفت دانه است و پاره کرده شده است در روی آدمی هفت چیز

سبع والحمد سبع آيات وقراءة القرآن على سبع أحرف والسبع

هفت است و الحمد هفت آیت است و قراءة قرآن بر هفت حرف است

المثاني والسجود على سبعة أعضاء وأبواب جهنم سبع وأسماؤها

و سجود بر هفت اعضاست و درهای جهنم هفت است و نامهای آن

سبع ودركاتها سبع وأصحاب الكهف سبع وأهلك عاد بالريح

دوزخ هفت است و درکهای آن دوزخ هفت است و اصحاب کهف هفت است و هلاک کرده شد عاد بهوا

في سبع ليال ومكث يوسف في السجن سبع سنين والبقرات

در هفت شب و درنگ کرد یوسف ع در زندان هفت سال و گاوان که در سوره یوسف

سبع والسنون الجدبة سبع والسنون الخصبة والصلوات

مذکوراند هفت اند و سالهای تنگی که در قصه یوسف ست هفت ست و سالهای فراخی هفت اند و نمازهای

الخمس سبعة عشر ركعة وقال الله عز وجل وسبعة إذا رجعتم

پنجگانه هفده رکعت ست و فرمود خدای تعالی و هفت روز ست و تنگی بازایید

وحرم من النساء بالنسب سبع ومن الصهر سبع وجعل رسول

و حرام کرده شده ست از زنان از جهت نسب هفت و از جهت زن گرفتن هفت و گردانید رسول

الله صلى الله عليه وسلم طهارة الإناء إذا ولغ فيه الكلب سبع مرات إحداهن

الله ص طهارة آوند را چون بلیسد در وی سگ هفت بار یکی از آنها

بالتراب وعدد حروف سورة القدر إلى قوله سلام هي سبع و

بخاک و شمار حروف سوره قدر تا سلام هی هفت است و

١٢

عشرون حرفًا ومكث أيوب عليه السلام في بلائه سبع
بیست و هفت ست و درنگ کرد ایوب ع در بلاے خود هفت
سنين وأيام الأعجاز وقالت عائشة رض تزوجني رسول الله
سال و وگفت عائشه رض تزویج کرد مرا رسول الله
صلى الله عليه وسلم وأنا بنت سبع سنين وأيام العجوز يعني الحسوم سبع
درحالیکه من دختر هفت ساله بودم و روزهاے آخر زمستان یعنی قطع کننده سرد هفت
ثلاثة من شباط وأربعة من آذار وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
ست در آخر ماه شباط و چهار در اول ماه وگفت رسول الله صلعم
شهداء أمتي سبعة القتيل في سبيل الله والمطعون والمسلول
شهیدان امت من هفت اند اول مقتول در راه خدا دوم طاعون کشته شده وسوم
والغريق والحريق والمبطون والنفساء من النساء وأقسم الله
چهارم در آب غرق شده و پنجم سوخته شده و ششم اگر با اطلاق شکم مرده باشد هفتم زنیکه در نفاس مرده باشد و سوگند کرد
عز وجل بسبع والشمس وضحاها إلى قوله ونفس وما سواها و
خداے هفت چیز آفتاب و چاشت آن و روز و شب و آسمان و بنا کننده او و زمین و پهن کننده او
كان طول موسى ع سبعة أذرع بذراع ذلك القرن وطول
و بود درازے موسے ع هفت گز بگزهاے آن زمان و درازے
عصا موسى سبعة أذرع فإذا ثبت أن أكثر الأشياء سبع فقد
عصاے موسے ع هفت گز پس هرگاه که ثابت شد که بیشترے از چیزها هفت ست پس
نبه الله تعالى عباده على أن ليلة القدر السابع والعشرون
آگاه کرد خداے تعالی بندہاے خود را بر اینکه شب قدر بیست و هفتم ست
بقوله تعالى سلام هي حتى مطلع الفجر فعلمنا بذلك أنها ليلة
بقول خود که آیت مذکور ست پس دانستیم باین که مقرر ست این شب
السابع والعشرين فصل فهل ليلة الجمعة أفضل أم ليلة
بست و هفتم ست چرا که این آخر پس از بست و هفت حرفست ۱۲ پس آیا شب جمعه بهتر ست یا شب
القدر اختلف أصحابنا في ذلك فاختار الشيخ أبو عبد الله بن
قدر اختلاف کرده اند اصحاب ما درین پس اختیار کرد شیخ ابو عبد الله بن
بطة والشيخ أبو الحسن الجزري وأبو حفص عمر البرمكي رحمهم الله
بطه و شیخ ابو الحسن جزرے و ابو حفص عمر رح
أن ليلة الجمعة أفضل واختار أبو الحسن التميمي رحمه الله
که شب جمعه بهتر ست و اختیار کرد ابو الحسن تمیمی رحمه الله تعالی علیه

أَنَّ اللَّيْلَةَ الَّتِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ مِنْ لَيَالِي الْقَدْرِ وَإِنَّهَا أَفْضَلُ

کہ شبی کہ فرود آمد درو بے قرآن از شبہای قدر بدرستیکہ او بہتر است

مِنْ لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ فَأَمَّا أَمْثَالُ تِلْكَ اللَّيْلَةِ مِنْ لَيَالِي الْقَدْرِ فَلَيْلَةُ

از شب جمعہ پس اما آنچہ مانند آن شب از شبہای قدر باشد پس شب

الْجُمُعَةِ أَفْضَلُ وَلِأَنَّ أَكْثَرَ الْعُلَمَاءِ لَيْلَةُ الْقَدْرِ أَفْضَلُ مِنْ لَيْلَةِ

جمعہ بہتر است ولأن اکثر علمائے لیلۃ القدر بہتر است از شب

الْجُمُعَةِ وَغَيْرِهَا مِنَ اللَّيَالِي وَجْهُ اخْتِيَارِ أَصْحَابِنَا مَا رَوَى الْقَاضِي

جمعہ وغیرہ از شبہاے وجہ اختیار اصحاب ما آنست کہ روایت کرد قاضی

الْإِمَامُ أَبُو يَعْلَى رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهُ قَالَ قَالَ

امام ابو یعلی باسناد خود از ابن عباس کہ گفت فرمود

رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ يَغْفِرُ اللهُ تَعَالَى لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ لِأَهْلِ الْإِسْلَامِ

رسول اللہ صلعم کہ آمرزد خدا تعالی شب جمعہ مر اہل اسلام را

أَجْمَعِينَ وَهٰذِهِ فَضِيلَةٌ لَمْ يُنْقَلْ عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِغَيْرِهَا مِنَ

ہمگی و این فضیلتی است کہ نقل کردہ نشدہ است از آنحضرت صلعم مر غیر آن شب جمعہ را از

اللَّيَالِي وَرُوِيَ عَنْهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ أَنَّهُ قَالَ أَكْثِرُوا عَلَيَّ مِنَ الصَّلَوٰةِ فِي اللَّيْلَةِ

شبہا و روایت کردہ شدہ است از آنسرور صلعم کہ فرمود بسیار گوئید بر من از درود در شب

الْغَرَّاءِ وَالْيَوْمِ الْأَزْهَرِ لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ وَيَوْمِهَا وَالْغُرَّةُ مِنَ الشَّيْءِ خِيَارُهُ

روشن برگزیدہ و روز روشن و آن شب و روز او ست و برگزیدہ از چیز بہتر آنست

وَلِأَنَّ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ تَابِعَةٌ لِيَوْمِهَا وَقَدْ جَاءَ فِي فَضْلِ يَوْمِهَا مَا لَمْ

و از جہت اینکہ بدرستی شب جمعہ تابع است مر روز خود را و تحقیق آمدہ است در فضیلت روز او آنچہ نہ

يَجِئْ فِي فَضْلِ يَوْمِ لَيْلَةِ الْقَدْرِ مِنْ ذٰلِكَ مَا رَوَى أَنَسٌ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ

آمدہ است در فضیلت روز شب قدر از آنجملہ خبریست کہ روایت کرد انس رض از نبی صلعم

أَنَّهُ قَالَ مَا طَلَعَتِ الشَّمْسُ عَلَى يَوْمٍ أَعْظَمَ عِنْدَ اللهِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ وَ

بدرستی فرمود صلعم طلوع نکرد آفتاب بر ہیچ روزے بزرگ تر نزدیک خدا تعالی از روز جمعہ و

لَا أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْهُ وَرَوَى أَبُو هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ أَنَّهُ قَالَ لَا

نیست دوست تر روزے از آن بسوی خدا تعالی و روایت کرد ابو ہریرہ رض از نبی صلعم کہ فرمود

تَطْلُعُ الشَّمْسُ وَلَا تَغْرُبُ عَلَى يَوْمٍ أَفْضَلَ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ وَمَا مِنْ

طلوع نمیکند آفتاب و غروب نمیکند بر ہیچ روزے بہتر از روز جمعہ و نیست ہیچ

دَابَّةٍ إِلَّا وَهِيَ تَفْزَعُ لِيَوْمِ الْجُمُعَةِ إِلَّا هٰذَيْنِ الثَّقَلَيْنِ مِنَ الْجِنِّ

جنبندہ مگر آن فزع میکند برائے روز جمعہ مگر این دو فرقہ از جن و آدمی

وَالْاِنْسِ وَرَوَى اَبُوْ هُرَيْرَةَ رض اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ اِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَ

و آدمی و روایت کرد ابوہریرہ رض کہ نبی صلعم فرمود کہ خدا تعالی

جَلَّ يَبْعَثُ الْاَيَّامَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ عَلٰى هَيْئَتِهَا وَيَبْعَثُ الْجُمُعَةَ وَهِيَ

می برانگیزد روزہا را روز قیامت بر شکل خود ہا و می برانگیزد روز جمعہ را و حال آنکہ آن

زَهْرَاءُ مُنِيْرَةٌ وَاَهْلُهَا يَحُفُّوْنَ بِهَا كَالْعَرُوْسِ تُهْدٰى اِلٰى كَرِيْمِهَا

روشن و درخشندہ است و اہل الجمعہ گرد می کنند اورا ہمچو عروسیکہ پیش آوردہ میشود بشوہر خود

تُضِيْئُ لَهُمْ وَيَمْشُوْنَ فِيْ ضَوْئِهَا وَاَلْوَانُهُمْ كَالثَّلْجِ وَرِيْحُهُمْ كَالْمِسْكِ

روشن میشود برائے ایشان و میروند ایشان در روشنائی او و رنگہائے ایشان ہمچو برف سفید و بوی او ایشان

يَخُوْضُوْنَ فِيْ جِبَالِ الْكَافُوْرِ وَيَنْظُرُ اِلَيْهِمْ اَهْلُ الْمَوْقِفِ الثَّقَلَانِ

فرو میروند در کوہہائے کافور و مے بینند بسوی ایشان اہل عرصات جن و آدمی

مَا يَطْرِفُوْنَ تَعَجُّبًا حَتّٰى يَدْخُلُوْنَ الْجَنَّةَ فَاِنْ قِيْلَ فَمَا جَوَابُكُمْ

چشم نخواہند پوشید از روئے تعجب تا آنکہ درآیند در بہشت پس اگر گفتہ شود چیست جواب شما

مِنْ قَوْلِهٖ عَزَّ وَجَلَّ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ اَلْفِ شَهْرٍ قِيْلَ الْمُرَادُ بِهَا

از قول خدا تعالی لیلة القدر خیر من الف شهر گفتہ شد مراد بآن

خَيْرٌ مِّنْ اَلْفِ شَهْرٍ لَيْسَ فِيْهَا لَيْلَةُ الْجُمُعَةِ كَمَا اَنَّ تَقْدِيْرَهَا عِنْدَهُمْ

بہتر است از ہزار ماہ کہ نیست در آن ماہ شب جمعہ چنانچہ بدرستی کہ تقدیر این آیت نزدیک مفسران

خَيْرٌ مِّنْ اَلْفِ شَهْرٍ لَيْسَ فِيْهَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ وَاَيْضًا اَنَّ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ

اینست کہ بہتر است از ہزار ماہ کہ نیست در وی شب قدر و نیز بدرستی شب جمعہ

بَاقِيَةٌ فِي الْجَنَّةِ لِاَنَّ فِيْ يَوْمِهَا تَقَعُ الزِّيَارَةُ اِلَى اللّٰهِ سُبْحَانَهٗ وَتَعَالٰى

باقیست در بہشت زیرا کہ بدرستی در روز آن واقع میشود زیارت بسوے خدا تعالی

وَهِيَ مَعْلُوْمَةٌ فِي الدُّنْيَا بِعَيْنِهَا عَلَى الْقَطْعِ وَلَيْلَةُ الْقَدْرِ مَظْنُوْنٌ

و آن معلوم است در دنیا بعین آن بر طریق قطع و یقین و شب قدر بطریق ظن دانستہ شدہ است

عَيْنُهَا وَجْهُ اخْتِيَارِ التَّمِيْمِيِّ وَغَيْرِهٖ مِنَ الْعُلَمَاءِ اَنَّ لَيْلَةَ الْقَدْرِ

بعین آن وجہ اختیار تمیمی و غیرہ از علمائے آنکہ بدرستی شب قدر

اَفْضَلُ لِقَوْلِهٖ تَعَالٰى خَيْرٌ مِّنْ اَلْفِ شَهْرٍ وَاَلْفُ شَهْرٍ ثَلَاثٌ وَّثَمَانُوْنَ

بہتر است از شب جمعہ از جہت فرمودہ خدا تعالی آیہ مذکور و ہزار ماہ ہشتاد و سہ سال است

سَنَةً وَّاَرْبَعَةُ اَشْهُرٍ وَقِيْلَ اِنَّهٗ عُرِضَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَعْمَارُ اُمَّتِهٖ

و چہار ماہ و گفتہ شد کہ بدرستی پیش آوردہ میشود بر نبی صلعم عمرہائے امت او

فَاسْتَقَلَّهَا فَاُعْطِيَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ وَعَنْ مَالِكِ بْنِ اَنَسٍ رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَيْهِ

پس کم شمرد آنرا پس دادہ شد او را شب قدر در عوض درازی عمر و روایت کرد مالک بن انس رح

أَنَّهُ قَالَ سَمِعْتُ مِمَّنْ أَثِقُ بِهِ يَقُولُ إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَأَى
بدرستی او گفت شنیدم از کسیکه استواری دارم باو که گفت رسول خدا ﷺ دید

أَعْمَارَ النَّاسِ قَبْلَهُ أَوْ مَا شَاءَ اللّٰهُ تَعَالَى مِنْ ذٰلِكَ فَكَأَنَّهُ تَقَاصَرَ
عمرهای مردم را پیش از پیشینه را یا آنچه خواسته بود خدا تعالی از آنها پس چنانستی که کم پنداشت ﷺ

أَعْمَارَ أُمَّتِهِ بِأَنْ لَا يَبْلُغُوا مِنَ الْعَمَلِ مِثْلَ الَّذِي بَلَغَ غَيْرُهُمْ فِي
عمرهای امت خود را باینکه نمیرسند از عمل مانند آنچه رسیدند غیر ایشان در

طُولِ الْعُمُرِ فَأَعْطَاهُ اللّٰهُ تَعَالَى لَيْلَةَ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ
درازئ عمر پس داد او را خدا تعالی شب قدر بهتر از هزار ماه

وَقَالَ مَالِكُ بْنُ أَنَسٍ بَلَغَنِي أَنَّ سَعِيدَ بْنَ الْمُسَيَّبِ قَالَ مَنْ حَضَرَ صَلٰوةَ
و گفت مالک بن انس رض رسید مرا که سعید بن مسیب گفت کسیکه حاضر شد نماز

الْعِشَاءِ لَيْلَةَ الْقَدْرِ أَصَابَ مِنْهَا حَظًّا عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ
خفتن را در شب قدر رسید از آن بهره را روایت کرده شده است از نبی ﷺ که گفت

مَنْ صَلَّى الْعِشَاءَ وَالْمَغْرِبَ فِي جَمَاعَةٍ فَقَدْ أَخَذَ بِحَظِّهِ مِنْ لَيْلَةِ
کسیکه گذارد نماز خفتن و نماز مغرب را در جماعت پس بتحقیق گرفت آنکس بهره خود را از شب

الْقَدْرِ وَمَنْ قَرَأَهَا يَعْنِي سُورَةَ الْقَدْرِ فَكَأَنَّمَا قَرَأَ رُبُعَ الْقُرْاٰنِ
قدر و کسیکه خواند سوره قدر را پس چنانستی که خواند چهارم حصه قرآن را

وَيُسْتَحَبُّ أَنْ يَقْرَأَ فِي الْعِشَاءِ الْأَخِيرَةِ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ فَضْلٌ
و مستحب است که خواند در عشاء اخیره از ماه رمضان

فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ لِمَ لَمْ يُطْلِعِ اللّٰهُ عِبَادَهُ عَلَى لَيْلَةِ الْقَدْرِ يَقِينًا
پس اگر گفت گوینده چرا اطلاع نداد خدا تعالی بندگان خود را بر شب قدر از روی یقین

وَقَطْعًا كَمَا أَطْلَعَهُمْ عَلَى لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ وَبَيَّنَهَا لَهُمْ قِيلَ لَهُ لِئَلَّا
و قطع چنانچه خبر کرد ایشانرا بر شب جمعه و بیان کرد ایشانرا گفته شود مر آن

يَتَّكِلُوا عَلَى عَمَلِهِمْ فِيهَا فَيَقُولُوا قَدْ عَمِلْنَا فِي لَيْلَةٍ خَيْرٍ مِنْ أَلْفِ
تکیه نکنند بر عمل خود در آن شب پس بتحقیق بگویند ایشان عمل کرده ایم ما در شبی که بهتر است از

شَهْرٍ فَقَدْ غَفَرَ اللّٰهُ لَنَا وَحَصَلَ لَنَا عِنْدَهُ دَرَجَاتٌ وَجَنَّاتٌ
ماه پس هر آینه بخشید خدا تعالی ما را و حاصل شد ما را نزد او درجات و بهشت ها

فَلَا يَعْمَلُوا عَمَلًا وَاطْمَأَنُّوا فَيَغْلِبُ عَلَيْهِمُ الرَّجَاءُ فَيَهْلِكُوا وَهٰذَا
پس عمل نکنند هیچ عمل را و آرام گیرند او را پس غالب میشود بر ایشان امید بر فنای مدت عمرهای وا...

كَمَا لَمْ يُطْلِعْهُمْ عَلَى فَنَاءِ آجَالِهِمْ لِئَلَّا يَقُولَ مَنْ كَانَ فِي عُمُرِهِ
چنانست که خبردار نکرد ایشانرا بر فنای مدت عمرهای ایشان تا نگوید کسیکه باشد در عمر او

۵۵۹

ہکذا ۱

وقع فی المنتخب ۱۲

الهوى اتبع الشهوات واللذات والتنعم في الدنيا فاذا قارب

درانديشه پيروى ميکنم شهوات ولذات را ونعمت را اندر دنيا پس هرگاه نزديک شود

فناء اجلي تبت واشتغلت بعبادة ربي واموت تائبا

نهايت عمر من توبه کنم ومشغول ميشوم به بندگى پروردگار خود وخواهم مرد در حاليکه توبه کننده ام

مصلحا فغيّبنا الله تعالى منهم آجالهم ليكونوا ابدا على وجل

نيکوکارم پس پنهان داشت خداى تعالى از ايشان عمرهاى ايشان تا باشند هميشه بر ترس

وحذر من الموت فيحسنوا العمل ويداوموا على التوبة واصلاح

وبيم از موت پس نيکو ميکنند عمل وهميشه باشند بر توبه ودرستى

العمل فياتيهم الموت وهم على خير حال فحصل لهم الاقسام من

عمل پس درآيد ايشان را موت در آن حال که ايشان بر نيک حال باشند پس برسد ايشان اقسام از

اللذات والشهوات في الدنيا وينجون من عذاب الله في الآخرة

لذات ها وآرزوها در دنيا ونجات يابند از عذاب خداى تعالى در آخرت

برحمة الله تعالى وقيل ان الله تعالى اخفى خمسة اشياء في خمسة

برحمت خداى تعالى وگفته شد که خداى تعالى پوشيده کرد پنج چيز را در پنج چيز

الاول اخفى رضاه الله في الطاعات والثاني اخفى غضبه في

اول پوشيده کرد رضاى خود را در طاعت دوم پوشيده کرد غضب خود را در

المعاصي والثالث اخفى صلوة الوسطى بين الصلوة والرابع اخفى

گناهان سيوم پوشيده کرد نماز ميانه را در ميان نماز چهارم پوشيده کرد

وليه في خلقه والخامس اخفى ليلة القدر في شهر رمضان

دوست خود را در خلق خود وپنجم پوشيده کرد شب قدر را در ماه رمضان

فصل وان الله عز وجل اعطى المصطفى صلى الله عليه وسلم خمس ليالي

وبراستى خداى عز وجل عطا داد مصطفى را صلعم پنج شب

الاول ليلة المعجزة والقدرة وهي انشقاق القمر قوله تعالى

اول شب معجزه وقدرت وآن شب پاره کرده ماه است قول خداى تعالى

اقتربت الساعة وانشق القمر وكان انفلاق البحر لموسى عليه السلام

نزديک رسيد ساعت وپاره شد ماه وبود پاره شدن دريا موسى را عم

وهو بضرب العصا والانشقاق لمحمد صلى الله عليه وسلم باشارة اصبع

وآن بضرب عصا بود وپاره شدن ماه از براى آنحضرت صلعم باشارت انگشت

المصطفى فهو اعظم في المعجزات والاعجاز والقدرة والثانية

پس آن شق القمر بزرگترين معجزات است در اعجاز وقدرت دوم

نهايت زمان عمر مدت و مهلت و وقت توبه

۵۶۰

ليلة الاجابة والدعوة قوله تعالى واذ صرفنا اليك نفرا
شب قبول وطلب دعا ست فرمود خدا تعالی وقتیکه بازگردانیدیم بسوی تو جماعتی
من الجن يستمعون القرآن والثالثة ليلة الحكم والقضية
از جنیان می شنود قرآن را وسوم شب حکم وقضیه ست
قوله تعالى انا انزلناه في ليلة مباركة انا كنا منذرين فيها
فرمود تعالی بدرستیکه ما فرود آوردیم قرآن را در شب مبارک بدرستیکه ما بوده ایم ترسانندہ در آن شب
يفرق كل امر حكيم والرابعة ليلة الدنو والقربة هي ليلة
جدا میشود هر کار استوار ومحکم وچهارم شب نزدیکی وقرب ست وآن شب
المعراج قوله تعالى سبحان الذي اسرى بعبده ليلا من
معراج ست فرمود خدا تعالی پاک ست کسیکه سیر کنانید بنده خودرا در شبی از
المسجد الحرام الى المسجد الاقصى الاية واما الخامسة فليلة
مسجد حرام تا مسجد اقصی واما پنجم پس شب
السلام والتحية قوله انا انزلناه في ليلة القدر الى قوله
سلام وتحیت ست قوله تعالی انا انزلناه تا قوله
تنزل الملئكة والروح فيها يعني ليلة القدر روي عن ابن
تنزل الملائکة اه یعنی لیلة القدر وروایت کرده شده
عباس رض عنه انه قال اذا كان ليلة القدر يامر الله سبحانه
از ابن عباس رض که گفت هرگاه که باشد شب قدر امر کند خدا تعالی
وتعالى جبرئيل عليه السلام ان ينزل الى الارض ومعه سكان
جبرائیل ع را که فرود آید بسوی دنیا وباوی باشند ساکنان
سدرة المنتهى وهم سبعون الف ملك ومعهم الوية من نور
سدرة المنتهی وایشان هفت هزار فرشته باشند وبا ایشان نیزها از نور
فاذا هبطوا الى الارض ركز جبرئيل عليه السلام لواءه والملئكة
پس هرگاه که فرود آیند بسوی زمین بزمین فرو برد جبرائیل ع نیزه خودرا وفرشتگان
الويتهم في اربع مواطن عند الكعبة وعند قبر النبي صلى الله عليه وسلم
نیزهاے خودرا در چهار جاے نزدیک کعبه دوم نزدیک قبر نبی ع
وعند مسجد بيت المقدس وعند مسجد طور سيناء ثم يقول
وسوم نزدیک مسجد بیت المقدس وچهارم نزدیک مسجد طور سینا پس میگوید
جبرئيل عليه السلام للملئكة تفرقوا فيتفرقون فلا يبقى دار
جبرائیل مر فرشتگان را پراگنده شوید پس پراگنده میشوند پس باقی نماند هیچ سرای

ولا حجرة ولا بيت ولا سفينة فيها مؤمن او مؤمنة الا دخلت

ونه حجره ونه خانه ونه کشتی که در آنها مرد مومن هست یا زن مومنه مگر در آیند

الملائكة فيها الا بيت فيه كلب او خنزير او خمر او جنب من

فرشتگان در وی مگر خانه که در آن سگ یا خنزیر یا شراب یا جنب از

حرام او صورة فيسبحون ويقدسون ويهللون ويستغفرون

حرام یا صورت پس تسبیح میگویند و پاکی یاد میکنند و تهلیل میگویند و استغفار میخواهند

لامة محمد صلى الله عليه وسلم حتى اذا كان وقت الفجر يصعدون الى السماء

برای امت محمد را تا آنکه که باشد وقت فجر بالا میروند بسوی آسمان

فيستقبلهم سكان سماء الدنيا فيقولون لهم من اين اقبلتم

پس استقبال میکنند ایشان را ساکنان آسمان دنیا پس میگویند مر ایشان را از کجا می آیید

فيقولون سكان سماء الدنيا ما فعل الله بهم وبحوائجهم فيقول

پس میگویند ساکنان آسمان دنیا چه کرد خدا تعالی با ایشان و بحاجت های ایشان

جبرئيل عليه السلام ان الله غفر لصالحيهم وشفعهم في

جبرائیل ع که خدا تعالی بخشید مر نیکوکاران ایشان را و قبول شفاعت ایشان کرد

طالحيهم فترفع ملائكة سماء الدنيا اصواتهم بالتسبيح والتقديس

بدکاران ایشان پس برمیدارند فرشتگان آسمان دنیا آوازهای خود را به تسبیح و تقدیس

والثناء على رب العلمين شكرا لما اعطاه الله هذه الامة من

وثنا بر رب العالمین بجهت شکر آنچه که داد خدا تعالی این امت را از

المغفرة والرضوان ثم تشيعهم ملائكة سماء الدنيا الى سماء

مغفرت و رضوان پس ... فرشتگان آسمان دنیا بسوی آسمان

الثانية ثم كذلك سماء بعد سماء الى السابعة ثم يقول جبرئيل

دوم پس همچنین آسمان بعد آسمان تا هفتم پس میگوید جبرائیل

يا سكان السموات ارجعوا فترجع ملائكة كل سماء الى مواضعهم

ای ساکنان آسمان باز گردید پس باز میگردند فرشتگان هر آسمان بسوی جاهای خود

ويرجع سكان سدرة المنتهى الى السدرة فيقول سكان السدرة

و باز میگردند ساکنان سدره المنتهی بسوی سدره پس میگویند ساکنان سدره

اين كنتم فيجيبون مثل ما اجابوا اهل السماء الدنيا فترفع

کجا بودید پس جواب میدهند چنانکه جواب دادند اهل آسمان دنیا پس بلند میکنند

سكان السدرة اصواتهم بالتسبيح والتقديس فتسمع جنة

ساکنان سدره آوازهای خود را به تسبیح و تقدیس پس میشنود بهشت

المأوى ثم جنة النعيم ثم جنة عدن ثم الفردوس و يسمع
ماوے بستر جنت نعیم بستر جنت عدن بستر فردوس و می شنود

عرش الرحمن فيرفع العرش صوته بالتسبيح والتهليل والثناء
پس بلند میکند عرش آواز خود را به تسبیح و تهلیل و ثناء

على رب العلمين شكرا لما اعطي هذه الامة فيقول الله عز وجل
بر پروردگار عالمیان از جهت شکر آنچه داده ست این امت را پس میگوید خدای عز وجل

وهو اعلم يا عرشي لم رفعت صوتك فيقول الهي بلغني انك
و حال آنکه او دانا ترست ای عرش من چرا بلند کردے آواز خود را پس میگوید پروردگار من رسید مرا

قد غفرت البارحة لصالحي امة محمد صلى الله عليه وسلم وشفعت صالحيها
بخشیدے دوش مر نیکوکاران امت محمد را ص و شفاعت قبول کردی مر نیکوکاران

في طالحيها فيقول الله تعالى صدقت يا عرشي ولامة محمد صلى الله عليه
در بدکاران ایشان پس میگوید خدا تعالی راست گفتی ای عرش من و مر امت محمد را ص

عندي من الكرامة ما لا عين رأت ولا اذن سمعت ولا خطر
نزد من ست از کرامتها آنقدر که ندید هیچ چشم و نشنید هیچ گوش و نه گذشت

على قلب بشر وقيل ان جبرئيل عليه السلام اذا نزل من السماء
بر دل آدمے و گفته شد که جبرائیل ع هرگاه که فرود می آید از آسمان

ليلة القدر لا يدع احدا من الناس الا سلم عليه وصافحه
شب قدر نمیگذارد هیچ کدام را از مردم مگر سلام میدهد بروے و مصافحه میکند او را

وعلامة ذلك اقشعرار جلده وترقيق قلبه وتدمع عينه
و علامت این موی بر تن برخاستن است و نرمے دل و اشک فرو ریختن

ولهذا روي ان النبي صلى الله عليه وسلم كان مهموما لاجل امته فقال الله
و از جهت روایت کرده شده ست که نبی ع بود غمناک بسبب امت خود پس گفت خدا

تعالى يا محمد لا تغتم فاني لا اخرج امتك من الدنيا حتى اعطيهم
ای محمد ص غمناک مشو که من هرآینه بیرون نکنم امت ترا از دنیا تا آنکه دهم ایشان را

درجات الانبياء وذلك ان الانبياء عليهم الصلوة والسلم
درجهاے پیغمبران و آن اینست که انبیا ع

تنزل عليهم الملئكة بالروح والرسالة والوحي والكرامة وكذلك
فرود مے آید بر ایشان فرشتها با روح و رسالت و وحے و کرامت و همچنین

انزل الملئكة على امتك في ليلة القدر بالتسليم والرحمة
فرود مے آرم فرشتگان را بر امت تو در شب قدر بسلام و رحمت

۵۶۳ مجمع البحار

مني فصل والامارة في انها ليلة القدر ان تكون ليلة

از خود ونشان آنکه بدرستی آن شب شب قدرست آنکه مے باشد شب

طلقة سمحة لا حارة ولا باردة وقيل لا يسمع فيها نباح

طلب نیعنی درو هیچ موسے باشد از سردی و گرمے و گفته شده است شنیده نمیشود در آن شب آواز

الكلب وتطلع الشمس صبيحتها ليس لها شعاع كالطست و

سگ ومی برآید آفتاب در صبح آن شب مرا ورا روشنائی چون طشت و

تكشف عجائبها لارباب القلوب والولاية واهل الطاعة

ظاهر کرده میشود عجائب آن شب مر اہل آن دل را و ولایت و اہل طاعت را

لمن يشاء الله تعالى من المؤمنين من عباده على قدر احوالهم

مر کسے را که میخواهد خدا تعالی از مومنان از بندگان خود بر قدر احوال ایشان

واقسامهم ومنازلهم في القرب من الله عز وجل فصل

و در اقسام ایشان و منازل ایشان در قرب خدا تعالی

وصلوة التراويح سنة النبي صلى الله عليه وسلم صلاها ليلة وقيل

و نماز تراویح سنت پیغمبر ص گذارد آن را رسول ص در یک شب و گفته

ليلتين وقيل ثلاثا ثم انتظروه ولم يخرج وقال لو خرجت

دو شب و گفته میشود سه شب پس منتظر شدند اصحاب پیغمبر را و نه برآمد و گفت اگر مے برآمدمی

لفرضت عليكم ثم انها استديمت في ايام عمر رض فلذلك

هرآینه فرض میشد بر شما همیشه کرده شد در ایام عمر رض پس از ین جهت

اضيفت اليه لانه ابتداها والحديث المروي في ذلك عن

اضافت کرده میشود بسوی او زیرا که ابتدا کرد آن را و حدیث مروی در ین باب از

عائشة رض ام المؤمنين ان النبي صلى الله عليه وسلم خرج في جوف الليل في

عائشه رض ام المومنین که نبی ص برآمد در میان شب در

شهر رمضان فصلى في المسجد وصلى الناس بصلاته فلما كان

ماه رمضان پس نماز گزارد در مسجد و نماز گزاردند مردمان بنماز او پس هرگاه

الليلة الثانية كثر الناس حتى عجز المسجد عن اهله فلم يخرج

آمد شب دوم زیاده شد مردم تا آنکه عاجز شد مسجد از اهل خود پس نه برآمد

اليهم حتى خرج لصلوة الفجر فلما صلى الفجر اقبل على الناس و

بسوی ایشان تا آنکه برآمد برای نماز فجر پس هرگاه گزارد نماز فجر پیش آمد بر مردم و

قال لهم انه لم يخف علي شانكم الليلة ولكن خشيت ان

گفت مر ایشان را پوشیده نبود بر من حال شما امشب ولیکن میترسیدم از آنکه

تفرض عليكم صلوة الليل فتعجزوا عن ذلك قالت وكان

فرض شود بر شما نماز شب پس عاجز شوید ازین و گفت عائشه و بود

يرغبهم في احياء حديث رمضان من غير ان يامرهم

که رغبت میکرد ایشانرا در زنده داشتن رمضان از غیر آنکه امر کند ایشانرا

بعزيمة فتوفي رسول الله صلى الله عليه وسلم والامر على ذلك في ايام خلافة

بقصد و جزم پس میرانده شد رسول الله صلعم و کار بر آن بود در روزهای خلافت

ابي بكر الصديق رض وصدر من خلافة عمر رض وروي عن علي

ابوبکر صدیق رض و در اول خلافت عمر رض و روایت کرده شده

انه قال انما اخذ عمر بن الخطاب رض هذه التراويح من حديث

که گفت جز این نیست که گرفت عمر بن خطاب رض این تراویح را از حدیث

سمعه مني قالوا وما هو يا امير المؤمنين قال سمعت رسول

که شنید آن حدیث را از من گفتند صحابه چیست آن حدیث یا امیر المومنین گفت شنیدم رسول

الله صلى الله عليه وسلم يقول ان لله تعالى حول العرش موضعا يسمى حضيرة

الله صلعم که میگفت بدرستی خدایتعالی را گرداگرد عرش جاییست که نامیده میشود حضیره

القدس وهي من النور فيها ملائكة لا يحصي عددهم الا الله

القدس و آن از نور است در آن فرشتها اند که در گرفته نمیشود شمار ایشان مگر خدا

عز وجل يعبدون الله تعالى عبادة لا يفترون ساعة

عبادة میکنند خدایتعالی را عبادت کردنی که فرو گذاشته نمیشوند ساعتی

فاذا كان ليالي شهر رمضان استاذنوا ربهم ان ينزلوا الى

پس هرگاه که باشد شبهای رمضان اذن میخواهند از پروردگار خود که فرود آیند بسوی

الارض فيصلون مع بني آدم فكل من مسهم من امة محمد

زمین پس نماز میگزارند با بنی آدم پس هر کسیکه مس میکنند ایشانرا از امت محمد

صلى الله عليه وسلم او مسوه سعد سعادة لا يشقى بعدها ابدا فقال عمر

صلعم یا مس میکنند او را نیکبخت شد نیکبختی که بدبخت نمیشود بعد از آن هرگز پس گفت

اذ ذاك فنحن احق بهذا فجمع للتراويح وسنها وروي عن علي

وقتیکه اینست پس ما سزاوار تریم باین پس جمع شدند برای تراویح و سنت کرد او را و روایت

ابن ابي طالب رض انه اذا خرج في اول ليلة من شهر رمضان فسمع

از علی بن ابی طالب رض که بدرستی او بیرون آمد در اول شب از ماه رمضان پس شنید

القران في المساجد فقال نور الله قبر عمر كما نور مساجد الله

قرآن را در مسجدها پس گفت روشن گرداند خدایتعالی گور عمر را چنانچه روشن کرد مساجد خدا را

۵۶۵

بالقرآن وكذلك يروى عن عثمان بن عفان رضـ وفي لفظ
بقرآن وهمچنین روایت کرده شده ست از عثمان رضـ و در لفظ

آخر أن عليا رضـ اجتاز بالمساجد وهي تزهر بالقناديل والناس
آخر همچنین ست که علی رضـ بگذشت مسجدها و آن مسجدها روشن بودند بقندیلها و مردم

يصلون التراويح فقال نور الله عز وجل على عمر قبره كما نور
میگزاردند نماز تراویح را پس گفت روشن کند خدا تعالی گور عمر را رضـ چنانچه روشن کرد

مساجدنا روي عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال من علق في بيت من بيوت
مسجدهای ما را روایت ست از پیغمبر صـ که فرمود که هرکه آویخت در خانه از خانهای

الله قنديلا لم تزل الملئكة تستغفر له وتصلي عليه وهم
خدا تعالی قندیل را همیشه فرشتگان آمرزش می خواهند مر او را و درود می فرستند بروی و ایشان

سبعون ألف ملك حتى يطفئ ذلك القنديل وعن أبي ذر الغفاري
هفتاد هزار فرشتگان اند تا آنکه میمیرد آن قندیل و روایت کرده شده ست از ابی ذر

رضـ أنه قال صلينا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فلما كانت الليلة الثالثة
رضـ که گفت نماز گزاردیم ما با رسول الله صـ پس هرگاه که آمد شب

والعشرون قام فصلى بنا حتى مضى ثلث الليل ثم لما كانت الليلة
بست و سوم ایستاد پس نماز گزارد با ما تا گذشت سیوم حصه از شب پس هرگاه که آمد شب

الرابعة والعشرون لم يخرج إلينا فلما كانت الليلة الخامسة
بست و چهارم بیرون نیامد بسوی ما پس هرگاه که آمد شب بست و پنجم

والعشرين خرج وصلى بنا حتى مضى شطر الليل فقلنا له لو نفلتنا
برآمد و نماز گزارد با ما تا آنکه گذشت حصه از شب پس گفتیم مر او را اگر نفل گزاریم ما

ليلتنا هذه لكان حسنا فقال صلى الله عليه وسلم أنه من قام مع الإمام حتى
درین شب هر آینه باشد بهتر پس فرمود صـ هرکه ایستاد با امام تا وقتیکه

ينصرف كتب له قيام ليلة ولم يصل بنا في الليلة السادسة و
بگردد نوشته میشود مر او را قیام یک شب و نگذارد با ما در شب بست و ششم

العشرين فلما كانت الليلة السابعة والعشرون قام بنا وجمع
پس هرگاه که آمد شب بست و هفتم ایستاد با ما و جمع کرد

أهله وصلى بنا حتى خشينا أن يفوتنا الفلاح قيل وما الفلاح
اهل خود را و نماز گزارد با ما تا آنکه ترسیدیم ما که فوت شد ما را فلاح گفته شد چیست فلاح

قال السحور فصل ويستحب لها الجماعة والجهر بالقراءة
گفت طعام سحر فصل و مستحب ست مر آن تراویح را جماعت و بلند خواندن قرائت

لأن النبي صلى الله عليه وسلم صلاها كذلك في تلك الليالي ويكون ابتداؤها

زيرا كه پيغمبر گزارد تراويح را همچنين درين شب ها وباشد ابتداي آن تراويح

في الليلة التي يبقى صاحبها غرة رمضان لأنها ليلة من شهر

در شب كه استقبال ميكنند صاحب آن غره رمضان را زيرا كه آن شب شبي ست از ماه

رمضان ولأن النبي صلى الله عليه وسلم كذلك صلاها ويكون فعلها بعد

رمضان واز جهت آنكه پيغمبر همچنين گذارد تراويح را وباشد گزاردن او بعد

صلوة الفرض وبعد ركعتين بسنة لأن النبي صلى الله عليه وسلم هكذا صلاها

نماز فرض وبعد دو ركعت سنت زيرا كه پيغمبر همچنين گزارد آنرا

وهي عشرون ركعة يجلس عقب كل ركعتين ويسلم فهي خمس

واين بيست ركعت ست مي نشيند پس هر دو ركعت وسلام دهد پس آن پنج

ترويحات كل اربعة منها ترويحة وينوي في كل ركعتين أصلي

ترويح ست هر چهار از ايشان ترويحه ست ونيت كند در هر دو ركعت ميگذارم

ركعتي التراويح المسنونة إذا كان فرداً أو إذا كان إماماً أو

دو ركعت تراويح را كه سنت كرده شده ست هر گاه كه باشد تنها يا اگر باشد امام يا

مأموماً ويستحب أن يقرأ في الركعة الأولى منها في أول ليلة

مقتدي ومستحب ست كه بخواند در ركعت اول از آن در شب اول

من شهر رمضان الفاتحة وسورة العلق وهي اقرأ باسم ربك

از ماه رمضان سوره فاتحه وسوره علق وآن اقرأ باسم ربك ست

الذي خلق لأنها أول سورة نزلت من القرآن عند إمامنا أحمد

زيرا كه آن اول سوره ست كه فرود آمد از قرآن نزديك امام ما احمد

بن محمد بن حنبل رحمة الله عليه وكذلك عند جميع الأئمة رضوان

بن محمد بن حنبل رحمة الله عليه وهمچنين ست نزديك همه امامان رضوان

الله عليهم ثم يسجد في آخرها ثم ينهض فيبدأ بسورة البقرة

الله عليهم پس سجده در آخر آن سوره پس برخيزد وشروع كند سوره بقره را

ويستحب له قراءة الختمة كاملة ليسمع الناس جميع القرآن

ومستحب ست مر آن امام را خواندن ختم قران تمام تا بشنوند مردم جميع قرآن را

فيقفوا على ما فيه من الأوامر والنواهي والمواعظ والزواجر ولا

پس واقف ميشوند بر آنچه در قرآنست از امرها ونهي ها ونصيحتها وزجرها و

يستحب الزيادة على ختمة واحدة لئلا يشق ذلك على المأمومين

مستحب نيست زياده كردن بر يك ختم تا آنكه دشوار نشود اين بر مقتديان

٥٦٧

ختم

القرآن

فيضجروا وتلحقهم السآمة ويكرهوا الجماعة ويثقلوا بها

پس تنگ شوند پس لاحق شود ایشان را ملال وکراهت کنند جماعت را و گران شود جماعت

فيفوتهم اجر عظيم وثواب جزيل فيكون ذلك بسبب الامام

پس فوت شود ایشان را اجر عظیم و ثواب بزرگ پس باشد اینهمه بسبب امام

فيعظم اثمه فيكون من الاثمين وقد قال النبي صلى الله عليه وسلم في مثل

پس بزرگ شود گناه او پس باشد از گناهکاران و تحقیق فرمود نبی صلعم در مانند

ذلك لمعاذ افتان انت يا معاذ وذلك لما صلى بقوم وطول

این کار مر معاذ را آیا فتنه و بلا پیدا کننده ای معاذ و این فرمود و قتیکه نماز گذارد معاذ

في القراءة وقطع احدهم الصلوة وانفرد ثم شكى ذلك الى النبي صلى الله عليه وسلم

در قرائت و برید یکی از ایشان نماز را و تنها گذارد پس شکایت کرد این حال را بنبی صلعم

ويستحب تاخير الوتر الى اخر صلوة التراويح ويقرء في الركعة

و مستحب است درنگ کردن وتر تا آخر نماز تراویح و بخواند در رکعت

الاولى سبح اسم ربك الاعلى الذي وفي الثاني سورة الكفرون

اول سوره اعلی و در دوم سوره کافرون

وفي الثالثة سورة الاخلاص لان النبي صلى الله عليه وسلم كذلك كان يصلي

و در سوم سوره اخلاص زیراکه نبی صلعم همچنین بود که میگزارد

ويكره التنفل بين كل ترويحتين ويكره ان يصلي التراويح في

و مکروه است نفل گزاردن در میان هر دو تراویح و مکروه است که بگذارد تراویح را در

المسجدين وكذلك الصلوة النوافل في جماعة بعد التراويح في احدى

دو مسجد و همچنین نماز نفلها در جماعت بعد تراویح در یکے

الروايتين لانه هو التعقب وذلك مكروه عند الامام احمد

از دو روایت زیراکه آن تعقیب است و این مکروه است نزد امام احمد حنبل

رحمة الله تعالى روي عن انس بن مالك رض انه كرهه بل ينام

روایت کرده شده است از انس بن مالک رض که بدرستی آن مکروه

نومة خفيفة ثم يقوم ياتي بما شاء من النوافل والتهجد

خواب اندکے پس برخیزد بجا آورد آنچه میخواست از نفلها و تهجد

ثم يرجع الى منامه وهي ناشئة الليل التي اثنى الله عليها

بعد رجوع کند بسوی خوابگاه خود و آن برخاستن شب است که ثنا خوانده الله تعالی بر آن

وذكرها وقال ان ناشئة الليل هي اشد وطاً واقوم قيلا واذا

و ذکر کرد آنرا و گفت که برخاستن شب است آن سخت تر است از روی موافقت دل و درست

الثانية أن ذلك جائز غير مكروه لكنه يؤخره لما روي عن عمر

دوم آنست که آن نماز نفل بجماعت بعد تراویح جایزست نیست مکروه لیکن تاخیر میکند او را از جهت خبر که روایت

أنه قال تدعون فضل الليل آخره الساعة التي تنامون أحب

برستی او گفت میگذارید فضل شب آخر او را ساعتی که خواب میکنید شما دوست ترست

إلي من الساعة التي تقومون فضل آخر يختم بما يتعلق

بسوی من از ساعتی که میخیزند فضل دیگر ختم کرده میشود بدان چیز که وابسته است

بليلة القدر في جميع شهر رمضان قوله عز وجل تنزل الملئكة

بشب قدر در همه ماه رمضان فرمود خدای فرود می آیند فرشتگان

والروح فيها فإذا نزلت الملئكة والروح الذي هو جبرئيل عليه

و جبرائیل در شب قدر پس وقتیکه فرود آیند فرشتگان و روح که او جبرئیل است

السلام ومعه سبعون ألف ملك وهو أمير عليهم فجبرئيل عليه

و با او هفتاد هزار فرشته است و آن امیرست بر ایشان پس جبرئیل

السلام يسلم على من كان قاعدا والملئكة تسلم على من كان نائما

سلام میگوید بر کسیکه نشسته باشند و فرشتگان سلام میگویند بر کسیکه باشد خواب کننده

والباري سبحانه وتعالى يسلم على عباده من كان قائما كما جاز أن

و خداوند تعالی سلام میگوید بر بندگان خود کسیکه باشد ایستاده چنانچه جایزست که

يسلم الله عز وجل على عباده المؤمنين من أهل الجنة في الجنة

سلام میگوید خدای عز و جل بر بندگان مومن از اهل بهشت در بهشت

بقوله سلام قولا من رب رحيم فجاز أن يسلم على عباده الأبرار

بقول خود سلام است در سخن گفتن شده از پروردگار رحیم پس جایزست که سلام بگوید بر بندگان نیک

في الدنيا الذين سبقت لهم منا الحسنى والعناية والسعادة في

در دنیا آنانکه سبقت کرده است ایشان را نیکوئی و عنایت و سعادت در

الأزل الفانين عن الخلق الباقين بالرب المطمئنين إلى الحق

روز ازل که فانی شده اند از خلق و باقی اند به پروردگار آرام گیرنده اند بسوی پروردگار

فلا يبقى في ليلة القدر بقعة إلا وعليها ملك ساجد وقائم

پس نمیماند در شب قدر هیچ جای مگر که بر او فرشته است سجده کننده و ایستاده

يدعو للمؤمنين والمؤمنات إلا أن يكون كنيسة أو بيعة أو بيت

دعا میکند مردان مومن و زنان مومنه مگر آنکه باشد آن بقعه پرستشگاه نصاری یا پرستشگاه جهودان یا خانه

النار أو بيت الوثن أو بعض أماكنهم التي يطرحون فيها الخبث

آتش یا بتخانه یا بعض جاهای که می اندازند در آنها پلید

فَلَا يَزَالُوْنَ يَدْعُوْنَ لَيْلَتَهُمْ تِلْكَ الْمُؤْمِنِيْنَ وَالْمُؤْمِنٰتِ وَاَمَّا

پس ہمیشہ دعا میکنند در آن شب مومنین و مومنات را واما

جِبْرَئِيْلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَا يَدَعُ اَحَدًا مِّنَ الْمُؤْمِنِيْنَ وَالْمُؤْمِنٰتِ

جبرائیل ع پس دعا نمیکند کسے را از مومنین و مومنات

اِلَّا يُسَلِّمُ عَلَيْهِ وَيُصَافِحُهٗ وَيَقُوْلُ لَهٗ اِنْ كُنْتَ فِى الطَّاعَةِ فَسَلَامٌ

مگر سلام میگوید بر وے و مصافحہ میکند اورا و میگوید مر اورا اگر باشے تو در طاعت پس سلام باد

عَلَيْكَ بِالْقَبُوْلِ وَالْاِحْسَانِ وَاِنْ كُنْتَ بِالْمَعْصِيَةِ فَسَلَامٌ عَلَيْكَ

بر تو بقبول و احسان و اگر بودہ تو در معصیت پس سلام باد بر تو

بِالْغُفْرَانِ وَاِنْ كُنْتَ بِالنَّوْمِ فَسَلَامٌ عَلَيْكَ بِالرِّضْوَانِ وَاِنْ كُنْتَ

بآمرزش و اگر بودہ تو بخواب پس سلام باد بر تو برضائے حق و اگر بودہ تو

فِى الْقَبْرِ فَسَلَامٌ عَلَيْكَ بِالرَّوْحِ وَالرَّيْحَانِ فَهُوَ قَوْلُهٗ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ

در گور پس سلام باد بر تو بآسایش و خوشبوئے پس آنست مودہ خدا است عزوجل یعنے از

كُلِّ اَمْرٍ سَلٰمٌ وَقِيْلَ اِنَّ الْمَلٰٓئِكَةَ تُسَلِّمُ عَلٰى اَهْلِ الطَّاعَاتِ وَلَا تُسَلِّمُ عَلٰى

ہر چیز سلام ست و گفتہ شدہ ست کہ فرشتگان سلام میگویند بر اہل طاعت و سلام نمیگویند بر

اَهْلِ الْعِصْيَانِ فَمِنْهُمُ الظَّلَمَةُ لَيْسَ لَهُمْ نَصِيْبٌ فِىْ سَلَامِ الْمَلٰٓئِكَةِ

اہل عصیان پس بعضے از آنہا ظالم اند نیست مر آنہا را نصیبہ در سلام فرشتگان

وَاٰكِلُ الْحَرَامِ وَقَاطِعُ الرَّحِمِ وَالنَّمَّامُ وَاٰكِلُ اَمْوَالِ الْيَتٰمٰى فَهٰؤُلَآءِ

و خورندگان حرام و قطع کنندگان رحم و سخن چین و خورندہ مال یتیمان پس اینہا

لَيْسَ لَهُمْ نَصِيْبٌ فِىْ سَلَامِ الْمَلٰٓئِكَةِ فَاَىُّ مُصِيْبَةٍ اَعْظَمُ مِنْ هٰذِهِ

نیست مر اینہا را نصیبہ در سلام ملائکہ پس کدام مصیبت بزرگتر ست ازین

الْمَعْصِيَةِ يَمْضِىْ شَهْرٌ اَوَّلُهٗ رَحْمَةٌ وَاَوْسَطُهٗ مَغْفِرَةٌ وَاٰخِرُهٗ

معصیت کہ بگذرد ماہے کہ اول او رحمت ست و میانہ او مغفرت ست و آخر او

عِتْقٌ مِّنَ النَّارِ وَلَا يَكُوْنُ لَكَ حَظٌّ فِىْ سَلَامِ مَلٰٓئِكَةِ رَبِّ الْعُصَاةِ

آزادے ست از آتش و نباشد ترا بہرہ در سلام فرشتگان پروردگار عاصیان

وَالْاَبْرَارِ فَهَلْ كَانَ ذٰلِكَ اِلَّا لِبُعْدِكَ مِنَ الرَّحْمٰنِ وَكَوْنِكَ مِنْ

و نیکوکاران پس نیست این مصیبت مگر از جہت دور بودن تو از رحمن و از جہت بودن تو از

اَهْلِ الطُّغْيَانِ وَمُوَافِقِى الشَّيْطَانِ وَتَحْلِيْلِ بِحِلْيَةِ سَالِكِىْ سَبِيْلِ

اہل سرکشی و بودن تو از موافقان شیطان و از جہت آراستہ بودن تو بزیور راہ روندگان

النِّيْرَانِ وَلِبُعْدِكَ وَتَجَافِيْكَ عَنْ سَالِكِىْ سَبِيْلِ الْجِنَانِ وَهَجْرَانِكَ

آتش و از جہت دور بودن تو و دورے تو از روندگان راہ بہشت و جدائے تو

الروح الرحمة والريحان يطلق على الرزق والرحمة والراحة الهاجسة مجمع البحار روح وريحان ۵۷۷

لطاعة من بيده الخير والاحسان فشهر رمضان شهر الصفاء

مر بندگی کسی را که بدست اوست خیر و احسان پس ماه رمضان ماه صفا است

وشهر الوفاء وشهر الذاكرين وشهر الصابرين وشهر الصادقين

و ماه وفا و ماه ذکر کنندگان و ماه صبر کنندگان و ماه راستان

فاذا لم يؤثر في اصلاح قلبك واقلاعك من معاصي ربك و

پس وقتیکه تاثیر نکرد در درستی دل تو و بر کندن تو از گناهان پروردگار خود و

مجانبة اهل الشقاء والجرائم فما الذي يؤثر في قلبك فاي خير

دوری از اهل بدبختی و گناهان پس چیست آنچه تاثیر میکند در دل تو پس کدام نیکی

يرتجى فيك واي بقية بقيت فيك واي فلاح يترقب منك

امید داشته میشود از تو و کدام سرکشی باقیست در تو و کدام خلاصی منتظر است از تو

فتنبه يا مسكين لما حل بك واستيقظ من رقدتك وغفلتك

پس آگاه شو ای مسکین مر چیزی را که فرود آمد بتو و بیدار شو از خواب خود و غفلت خود

وانظر الى الذي ذهب وشيع بقية شهرك بالتوبة والانابة

و نظر کن بسوی چیزی که رسیده است ترا و پیروی کن بقیه ماه خود را بتوبه و بازگشتن از گناهان

وتمتع فيها بالاستغفار والطاعة لعلك تكون ممن تناله الرحمة

و نفع گیر در آن ماه بطلب آمرزش و طاعت شاید که باشی تو از آن کسانیکه میرسد ایشانرا رحمت

والرافة وودعها بانسكاب العبرات وابك على نفسك المشومة

و مهربانی و وداع کن اورا بریختن اشکها و گریه کن بر نفس خود که شامت زده است

بالعويل والويل والنياحات فكم من صائم لا يصوم غيره ابدا و

با آواز بلند و ناله و نوحها پس بسیار روزه دارنده است که روزه نخواهد گرفت غیر آن هرگز

كم من قائم لا يقوم بعده ابدا والعامل يعطي اجره عند فراغه من

بسیار ایستادگان اند که نه ایستند بعد از ان همیشه و عمل کننده داده میشود اجر او نزد فارغ شدن از

عمله وقد فرغنا من العمل فليت شعري امقبول صيامنا وقيامنا

عمل خود و تحقیق فارغ شدیم از عمل پس کاش میدانستم آیا مقبول است روزه و قیام ما

ام مضروب بهما وجوهنا يا ليت شعري من المقبول منا فنهنيه

یا زده شده است آن هر دو در روی ما ای کاش میدانستم که کیست مقبول از ما پس مبارکباد گویم

ومن المردود منا فنعزيه وقال النبي صلى الله عليه رب صائم ليس له من

و کیست مردود از ما پس تعزیت دهیم او را و فرموده پیغمبر صلعم بسیار روزه داران اند که نیست ایشانرا از

صيامه الا الجوع والعطش ورب قائم ليس له من قيامه الا السهر

روزه خود مگر گرسنگی و تشنگی و بسیار ایستادگان اند که نیست مر ایشانرا از قیام خود مگر بیداری

السلام عليك يا شهر الصيام السلام عليك يا شهر القيام السلام

سلام باد بر تو اے ماه رمضان سلام باد بر تو اے ماه قیام سلام باد

عليك يا شهر الايمان السلام عليك يا شهر القرآن السلام عليك يا

بر تو اے ماه ایمان سلام باد بر تو اے ماه قرآن سلام باد بر تو ای

شهر الانوار السلام عليك يا شهر المغفرة والغفران السلام عليك

ماه نورها سلام باد بر تو اے ماه مغفرت و آمرزش سلام باد بر تو

يا شهر الدرجات والنجاة من الدركات السلام عليك يا شهر

ای ماه درجات و رستگاری از درکات سلام باد بر تو ای ماه

التائبين العابدين السلام عليك يا شهر العارفين السلام عليك

توبه کنندگان بندگی کنندگان سلام باد بر تو ای ماه عارفان سلام باد بر تو

يا شهر المجتهدين السلام عليك يا شهر الامان كنت للعاصين

اے ماه مجتهدان سلام باد بر تو ای ماه امان که بوده تو مر گنهگاران را از

حبسا وللمتقين انسا السلام على القناديل والمصابيح الزاهرة والعيون

بند از گناه و مر پرهیزگاران را انس بعبادت سلام باد بر قندیلها و چراغهاے روشن و چشمهای

الساهرة والدموع الهاطلة والمحاريب المنورة والعبرات المنسكبة

بیدار و اشکهاے روان و محرابهاے روشن و اشکهاے ریزنده

المتقطرة والانفاس الصاعدة من القلوب المحترقة اللهم اجعلنا

قطره قطره و نفسهاے بالا رونده از دلهاے سوخته ای بار خدا بگردان ما را

ممن قبلت صيامه وصلوته وبدلت سيئاته بحسناته وادخلته

از آن گروه که قبول کرده تو روزه آنها و نماز آنها و بدل کرده تو بدیهاے آنها به نیکوئیها ای درآورده

برحمتك في جنانك ورفعت درجاته يا ارحم الراحمين فصل

برحمت خود در بهشت خود و بلند کرده تو درجات ایشانرا ای رحیم ترین رحمان فصل

في ذكر الفطر قال الله تعالى قد افلح من تزكى وذكر اسم ربه فصلى

در ذکر فطر فرموده خدا تحقیق رستگار شد که پاک شد و یاد کرد نام خدا را پس نماز خواند

قوله قد افلح فالفلاح على وجهين احدهما الفوز بالجنة والنجاة

قول قد افلح پس فلاح بر دو وجه ست یکے از آنها رسیدن به بهشت ست و نجات

من النيران في العقبى ومن الآفات والبليات في الدنيا والثاني

از آتش در آخرت و از آفات و بلاها در دنیا و دوم

اليمن والسعادة بالتوفيق للطاعة في الدنيا والخلود في الجنان في

برکت و نیکبختی و توفیق یافتن براے طاعت در دنیا و همیشه در بهشت در

الأخرى قال الله عز وجل قد أفلح المؤمنون يعني سعدوا ونظيره

آخرت گفت خدای عز وجل تحقیق رستگار شدند مومنان یعنی سعادتمند شدند و نظیر آن

قد أفلح من تزكى أي ذيق للزكوة وتطهيره إيمانه وتقواه من

آن آیت یعنی رستگار شد کسیکه توفیق داده شد برای زکوة و پاک کردن ایمان خود و تقوی آن از

الآثام وأما من لم يزك فلا فلاح له قال الله عز وجل لا يفلح

از گناهان اما کسیکه توفیق داده نشد زکات را پس نیست رستگاری مر او را گفت خدای عز وجل رستگار

المجرمون أي لا يفوزون ولا يسعدون وأما قوله من تزكى فقد

گناهگاران یعنی نمیرسند و نیک بخت نمیشوند اما قول خدای تعالی من تزکی پس تحقیق

اختلف في ذلك فقال ابن عباس رض يعني من تطهر من الشرك

اختلاف کرده اند درین پس گفت ابن عباس رض یعنی کسیکه پاک شود از شرک

بالإيمان وقال الحسن من تزكى يعني من كان صالحا وعمله زاكيا

بایمان و گفت حسن کسیکه پاک کرد یعنی کسیکه باشد نیکوکار و عمل او پاک

ناميا وقال أبو الأحوص أعني به زكوة الأموال كلها وقال قتادة و

افزاینده و گفت ابو الاحوص مراد داشته ام باین زکوة تمامی مال ها را و گفت قتاده و

عطا أراد به زكوة الفطر لا غير وقوله وذكر اسم ربه فصلى فقد

عطا مراد داشته است باین زکوة فطر نه غیر و قول او تعالی و ذکر اسم ربه الخ پس تحقیق

اختلف في ذلك أيضا فقال ابن عباس معناه وحد الله تعالى

اختلاف کرده اند درین نیز پس گفت ابن عباس معنی آن یگانه گفت خدا را

وصلى الصلوات الخمس وقال أبو سعيد الخدري ذكر اسم ربه

و ادا کرد نمازهای پنجگانه را و گفت ابو سعید خدری ذکر کرد اسم پروردگار خود

بالتكبير وصلى يعني خرج إلى العيد فصلى وقال وكيع بن الجراح

بتکبیر و نماز گزارد یعنی برآمد بسوی عیدگاه پس نماز گزارد و گفت وکیع بن جراح

زكوة الفطر لرمضان كسجدة السهو للصلوة وفرض رسول الله

صدقه فطر ماه رمضان را مانند سجده سهو است مر نماز را و فرض کرد رسول خدا

صلى الله عليه زكوة الفطر طهرة للصائم من الرفث فكأنها جبران للصائم

صدقه فطر را از جهت پاک کردن روزه دار را پس گویا که آن صدقه فطر اصلاح کردن

لما دخله من النقصان بالآثام من اللغو والرفث والكذب و

چیزی را که در آمده است در روزه از نقصان بسبب گناهان و از لغو و کلام فحش و دروغ و

الغيبة والنميمة وأكل الشبهات والنظر إلى المستحسنات

غیبت و سخن چینی و خوردن مشتبهات و دیدن بسوی نیکو رویان

فجعلت الفطرة مكفرة لها متممة للصيام جابرة لها كالتوبة

پس گردانیده شده است صدقه فطر کفارت کننده مر او را کامل کننده روزه را اصلاح کننده آنرا مانند توبه

للذنوب والاستغفار لها والسجود للسهو فكما ان السجود للسهو

مر گناها نرا و استغفار مر ایشانرا و سجده مر سهو را پس چنانچه سجده سهو

شرع ترغيما للشيطان اذ كان هو السبب في ذلك فكذلك التوبة

مشروع گردانیده شده است از جهت خوار کردن شیطان زیرا که شیطان سبب بود در آن پس همچنین توبه

من المعاصي والفطرة لرمضان شرعتا ترغيما له لان المعاصي و

از گناهان و صدقه فطر رمضانرا مشروع کرده شده اند از جهت خوار کردن شیطانرا زیرا که گناه و

الرفث الحاصل في الصيام بسببه الشيطان اعاذنا الله وجميع

کلام فحش که حاصل میشود در رمضان بسبب آن شیطان است پناه دهد خدا تعالی ما را و همه

المؤمنين من مكائده ومصائده وغوائله وسلمنا من آفات الدنيا

مومنان را از مکرهای او و شکارهای او و فریبهای او و نگهدارد ما را از آفات دنیا

وبلائها واخرجنا منها برحمته ومنه امين فصل وانما سمي

و بلاهای آن و برآرد ما را از آن برحمت خود و احسان خود آمین و جز این نیست

العيد عيدا لانه يعيد الله الى عباده الفرح والسرور في يوم عيدهم

نامیده شد عید را عید زیرا که بر میگرداند خدا تعالی بسوی بندگان خود خوشی و سرور در روز عید

وقيل انما سمي عيدا لانه فيه عوائد الاحسان من الله وفوائد

و گفته شده است که نامیده شد عید از آنجهت که در آن روز منفعتهای احسان است از خدا تعالی و فایدهای

الامتنان منه للعبد وقيل لانه يعود العبد فيه الى التضرع

منت نهادن از آن مر بنده را و گفته شده است از آنکه باز میگردد در آن روز بسوی تضرع

والبكاء ويعود الرب عز وجل فيه الى الهبة والعطاء وقيل انهم

و گریه و باز میگردد پروردگار عز و جل در آن روز بسوی بخشش و عطا و گفته شده است که

عادوا الى مثل ما كانوا عليه من الطهارة وقيل معناه عادوا

باز میگردند بسوی مانند چیزی که بوده اند بر آن از پاکی و گفته شده است معنی آن باز گشته اند

من طاعة الله الى طاعة الرسول ومن الفريضة الى السنة ومن

از طاعت خدا بسوی طاعت رسول و از فریضه بسوی سنت و از

صوم رمضان الى صوم ستة ايام من شوال وقيل انما سمي

روزه داشتن رمضان بسوی روزه داشتن شش روز از شوال و گفته شده است از جهت

عيدا لانه يقال للمؤمنين فيه عودوا الى منازلكم مغفورا

عید زیرا که گفته میشود مر مومنانرا در آن باز گردید بسوی منزلهای خویش در حال که

لكم وقيل انما سمي العيد عيدا لان فيه ذكر الوعد والوعيد
شما وگفته شده است که جز این نیست که نامیده شده است روز عید را عید زیرا که در وی ذکر وعده و وعید است

ويوم الجزاء والمزيد ويوم عتق الاماء والعبيد ولقاء الحق
و روز جزا و زیادتی است و روز آزادی کنیزکان و غلامان است و دیدن آمدن حق

الى القريب من خلقه والبعيد ووجود الانابة والاوبة من
بسوی نزدیکان از خلق و دوران و پیدا شدن توبه و بازگشت است از

العبد الضعيف الى الغفور الودود وقال وهب بن منبه خلق
بنده ضعیف بسوی آمرزگار و دوست داشته شده و گفت وهب بن منبه پیدا کرد

الله الجنة يوم الفطر وغرس شجرة طوبى يوم الفطر واصطفى
خدای تعالی بهشت را روز فطر و نشاند درخت طوبی را روز عید فطر و برگزید

جبرئيل للوحي يوم الفطر والسحرة وجدوا المغفرة يوم الفطر و
جبرائیل را برای وحی روز فطر و ساحران فرعون یافتند آمرزش روز عید فطر و

روي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال اذا كان يوم الفطر وخرج الناس
روایت کرده شده است از نبی صلعم که بدرستی فرمود هرگاه که باشد روز فطر و برآیند آدمیان

الى الجبانة اطلع الله تعالى عليهم فيقول عبادي لي صمتم و
بسوی نمازگاه مطلع میشود خدای تعالی بر ایشان پس میگوید ای بندگان من روزه داشتید برای من

لي صليتم انصرفوا مغفورا لكم وروي عن انس بن مالك رضي
نماز گزاردید برای من باز گردید در حالت که آمرزیده شده اید شما و روایت کرده شده است از انس

ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ليلة الفطر يوفي الله تعالى فيها اجر من صام
که نبی صلعم فرمود در شب فطر تمام میدهد خدای تعالی در آن روز اجر کسیکه روزه داشت

شهر رمضان فيامر الله تعالى غداة الفطرة للملائكة فيهبطون
ماه رمضان را پس امر میکند خدای تعالی بگاه عید فطر فرشتگان را پس فرود می آیند

الى الارض ويقولون على افواه السكك ومجامع الطرق فينادون
بسوی زمین و میگویند بر سر کوچها و بر راهای یکجا شدن راهها پس ندا میکنند

بصوت يسمعه جميع الخلائق الا الانس والجن يا امة محمد
آوازی که میشنوند آنرا همه خلائق مگر جن و انسان ای امت محمد

اخرجوا الى ربكم عز وجل يقبل القليل ويعطي الجزيل ويغفر
بیرون آیید بسوی پروردگار عزوجل که بپذیرد عبادت اندک و میدهد ثواب بزرگ و

الذنب العظيم فاذا برزوا الى مصلاهم وصلوا ودعوا لم يدع
گناهان بزرگ را پس وقتیکه برآمدند بسوی نمازگاه خود و نماز گزاردند و دعا کردند نگذارد

لهم الرب تبارك وتعالى حاجة إلا قضاها ولا سؤالاً إلا أجابه

مر ایشانرا پروردگار تبارک وتعالی حاجتی مگر قضا میکند آنرا و نه هیچ سوال مگر اجابت میکند آنرا

ولا ذنباً إلا غفره له فينصرفون مغفوراً لهم وفي حديث ابن

و نه گناهی مگر آمرزد او را پس باز میگردند در حالیکه آمرزیده اند برای ایشان و در حدیث ابن

عباس رض فإذا كان ليلة الفطر سميت تلك الليلة ليلة الجائزة

ابن عباس رض پس هرگاه که باشد شب فطر نامیده میشود این شب شب جایزه

وإذا كان غداة الفطر بعث الله ملائكته في كل البلاد فيهبطون

و هرگاه که باشد بامداد فطر برانگیزد خدای فرشتگان را در هر شهر پس فرود می آیند

إلى الأرض فيقومون على أفواه السكك وينادون بصوت يسمعه

بسوی زمین و می ایستند بر سر کوچها و ندا میکنند با وازیکه میشنود آنرا

كل من خلق الله تعالى إلا الجن والإنس يقولون يا أمة محمد

هرکس که پیدا کرده است خدای تعالی مگر پری و انسان پس میگویند ای امت محمد

اخرجوا إلى رب كريم يعطي الجزيل ويغفر الذنب العظيم فإذا برزوا

برآیید بسوی پروردگار کریم که میدهد ثواب بزرگ و می آمرزد گناه بزرگ را پس هرگاه که برآیند

إلى مصلاهم يقول الله تعالى لملائكته يا ملائكتي فيقولون

بسوی نمازگاه خود میگوید خدای تعالی مر فرشتگان خود را ای فرشتگان من پس میگویند

لبيك وسعديك فيقول لهم ما جزاء الأجير إذا عمل عمله فيقولون

ایستاده ام با طاعت تو پس میگوید مر ایشانرا چیست جزای مزدور چون عمل کرد کار خود را پس میگویند

إلهنا وسيدنا ومولانا أن توفيه أجره قال فيقول الجليل جل جلاله

ای پروردگار ما و سردار ما و مولای ما آنکه تمام دهی اجر او را فرمود پس میگوید جلیل جل جلاله

أشهدكم يا ملائكتي إني قد جعلت ثواب صيامهم من شهر

گواه میکنم شما را ای فرشتگان من هر آینه من گردانیدم ثواب روزه های ایشانرا از ماه

رمضان وقيامهم رضائي ومغفرتي ثم يقول يا عبادي

رمضان و قیام ایشان رضای خود و مغفرت خود پس میگوید ای بندگان من

سلوني فوعزتي وجلالي لا تسألوني اليوم في جمعكم هذا شيئاً

سوال کنید از من پس سوگند بعزت و جلال خود که سوال نکنید مرا امروز در جماعت خود چیزی

لآخرتكم إلا أعطيتكم ولا لدنياكم إلا نظرت لكم وعزتي وجلالي

از برای آخرت خود مگر بدهم شما را و نه برای دنیای خود مگر نظر کنم شما را و بعزت خود و جلال خود

لأسترن عليكم عثراتكم ما راقبتموني ولا أخزيكم ولا أفضحكم

که البته میپوشم بر شما لغزشهای شما را تا وقتیکه پاس داشتید مرا و رسوا نکنم شما را و فضیحت نکنم شما را

بين أصحاب الحدّ وانصرفوا مغفوراً لكم قد أرضيتموني ورضيت

میان یاران حد که حد بر آنها واجب شده باز گردید در حالیکه آمرزیده شده هست شمارا هر آینه شما راضی کردید مرا

عنكم قال فتفرح الملائكة وتستبشر بما يعطي الله عزّ وجلّ

از شما گفت ابن عباس پس خوشحال میشوند و بشارت میدهند فرشتگان بچیزیکه میدهد خداوند عزّ

هذه الأمة إذا أفطروا من شهر رمضان فصلٌ وأربعة أعياد

این امت را هرگاه که روزه افطار میکنند از ماه رمضان فصل وچهار عید هست

لأربعة أقوامٍ أحدها عيد قوم إبراهيم قوله عزّ وجلّ فنظر

مر چهار قوم را یکی عید قوم ابراهیم هست ع فرمود خدا ای تعالی پس نظر کرد

نظرةً في النجوم فقال إنّي سقيم وذلك أنّ قومه خرجوا إلى

نظر کردنی بستارگان پس گفت من بیمارم و بیان آن اینست که بدرستی قوم آن ع برآمده بودند

عيدٍ لهم فتخلّف إبراهيم عليه السلام عنهم واغتلّ بعلّة و

بسوی عید که ایشان را هست و پس ماند ابراهیم ع از ایشان و بیمار ساخت خود را به بیماری و

لم يخرج معهم لأنّه لم يكن على دينهم فلمّا خرجوا أخذ فأساً و

نبرآمد با ایشان زیرا که آن ع نبود بر دین ایشان پس هرگاه که برآمدند گرفت تبری را و

كسّر أصنامهم وجاء بالفأس فوضعه في عنق الصنم الكبير

بشکست بتهای ایشان را و آورد تبر را و نهاد او را در گردن بت بزرگ

فلمّا رجعوا قالوا من فعل هذا بآلهتنا يا إبراهيم القصة إلى آخرها

پس هرگاه باز آمد قوم گفتند که کرد این کار را بخداوندان ما ای ابراهیم بخوان قصه را تا آخر آن

فغار خليل الرحمن عليه السلام لربّه فأتعب يده بكسر الأصنام

پس غیرت کرد خلیل الرحمن از جهت پروردگار خود پس رنجه داد دست خود را بشکستن بتان

وخاطر بنفسه في ولاية ربّ الأنام فأكرمه ربّه بالخلّة وأحيى

و در خطر انداخت نفس خود را در دوستی پروردگار مردم پس گرامی کرد او را پروردگار او بدوستی خود و

على يده الطيور الميتة وأخرج من ظهره أهل الرسالة والنبوّة

بر دست او جانوران مرده را و برآورد از پشت او اهل پیغمبری و نبوت

وجعله أبا المصطفى صلى الله عليه وسلم خير البريّة وأمّا العيد الثاني فهو عيد

وگردانید او را پدر مصطفی ص که بهترین خلق هست و اما عید دوم آن عید

قوم موسى كليم الرحمن عليه السلام قوله عزّ وجلّ موعدكم يوم

قوم موسی هست ع فرمود خدای تعالی وقت وعده شما روز

الزينة وقيل سمّي يوم الزينة لأنّه عزّ وجلّ زيّن موسى وقومه

زینت هست و گفته شد که نامیده شد روز زینت زیرا که خدای عز وجل زینت داد موسی ع و قوم او

باهلاك عدوهم فرعون وقومه فخرج مع فرعون وقومه اثنان
بهلاک کردن دشمن ایشان فرعون و قوم او پس برآمد با فرعون و قوم او هفتاد

وسبعون ساحرا وقيل ثلاثة وسبعون ومعهم سبعمائة عصا
و دو ساحر و گویند هفتاد و سه و با ایشان هفتصد عصا بود

وحبل وجعلوا في وسط العصا الملتفة بالحبال الزيبق و
و رسن و گردانیدند در میان عصاهای پیچیده شده بر رسنها سیماب را و

الخلائق قيام على الرمضاء واشتد حر الشمس فسال الزيبق
خلایق ایستاده بود بر زمین گرم و سخت شد گرمی آفتاب پس روان شد زیبق

فسعت العصا الملتفة بالحبال فتخيل للناس انها حيات
پس دوید عصاهای پیچیده شده بر رسنها پس گمان شد مردم را که اینها مار است

تسعى وهي لا تتحرك فاوجس في نفسه خيفة موسى على قومه
که دوید و حالانکه آن حرکت نمیکردند پس پوشیده در نفس خود ترسی را موسی بر قوم خود

قال ربما يتوهمون ان الذي فعلوه حق فينقص ايمانهم
گفت بسا کس اند که وهم کنند که آنچه کرده اند ساحران حق است پس ناقص شود ایمان

او يرتدون وقال الله تعالى لموسى عليه السلام والق عصاك
یا مرتد شوند و فرمود خدای تعالی موسی را ... و بیفکن عصای خود را

فاذا هي تلقف ما يافكون فالقى موسى عصاه فاذا هي حية
پس ناگاه این عصا فرو میبرد چیزی را که افترا میکنند ایشان پس انداخت موسی عصا را پس ناگاه آن

كاعظم جمل يكون ولها عينان تتقدان نارا وزمدمة وهيبة
مانند بزرگ شتر که باشد و مر او را دو چشم که فروزند از روی آتش و دمدمه و هیبت

فاقبلت على ما صنعوا من السحر والحبال والعصي فتلقفها
پس پیش آمد بر چیزی که کرده بودند از سحر و رسنها و عصا پس تلقف کرد یعنی

تلقمها باسرها ولم تتغير بانتفاخ بطن ونقصان حركة ولا
لقمه کرد ایشان را بتمام و متغیر نشد به انتفاخ شکم و نقصان حرکت و نه

زاد في طولها ولا في عرضها فالقي السحرة ساجدين له عز و
زیاده شد در طول آن و نه در عرض آن پس افتادند ساحران سجده کننده مر او را عز و

جل وكان اكبرهم اسمه شمعون فقالوا امنا يعني صدقنا برب
و جل و بود بزرگتر ایشان نام آن شمعون بود پس گفتند ایمان آوردیم یعنی گرویدیم با پروردگار

هرون وموسى لما انقلبت الحية على عسكر فرعون وقومه فانهزموا
هارون و موسی چون پیش آمد مار بر لشکر فرعون و قوم او پس گریختند

وقيل مات منهم خمسون الفا القصة بطولها واما الثالث عيد

وگفتند مرد از ایشان پنجاه هزار قصه درازست از کتب باید طلبید واما سوم عید

عيسى عم وقومه قوله عز وجل اللهم ربنا انزل علينا مائدة

عیسی است و قوم او و فرمود خدای تعالی ای پروردگار ما بفرست بر ما خوانی

من السماء تكون لنا عيدا لاولنا واخرنا واية منك الاية وذلك

از آسمان که باشد مارا عید مر اول ما را و آخر مارا و نشانی از تو و این آن بود

ان الحواريين قالوا يعيسى عليه السلام هل يستطيع ربك ان

که حواریان گفتند ای عیسی ع آیا میتواند پروردگار تو که

يعطيك ان سالته ان ينزل علينا مائدة من السماء فقال لهم

بدهد مارا اگر بجوئی آنرا که بفرستد بر ما خوانی از آسمان گفت ایشان را

عيسى اتقوا الله فلا تسالوه البلاء ان كنتم مؤمنين فانها ان

عیسی ع بپرهیزید خدای تعالی را پس نخواهید ازو بلا را اگر باشید ایمانداران پس اگر آن خوان

انزلت ثم كذبتم بها عوقبتم قالوا نريد ان ناكل منها فقد

فرستاده شود پس تکذیب کنید بدان آنرا عذاب کرده شوید گفتند میخواهیم که بخوریم از آن پس تحقیق

جعنا وتطمئن قلوبنا يعني تسكن قلوبنا الى ما تدعونا اليه من الايمان

گرسنه شده ایم و آرام یابد دلهای ما یعنی ساکن شود دلهای ما بسوی چیزی که میخوانی بسوی آن

والتصديق ونعلم ان قد صدقتنا بانك نبي ورسول ونكون عليها

و تصدیق و بدانیم که راست گفته بما که تو نبی و رسول هستی و باشیم ما برآن

يعني على المائدة من الشاهدين عند بني اسرائيل اذا رجعنا اليهم

یعنی بر خوان از گواهان نزد بنی اسرائیل هرگاه بازگردیم بسوی ایشان

والحواريون هم الذين اجابوا عيسى عم حين حزبهم وثم بيت المقدس

و حواریان کسانی اند که قبول کردند عیسی را ع وقتی که گذشت برایشان و ایشان در

يقصرون الثياب بالنبطية الحواريون المبيضون للثياب وهم اثنى

میشستند جامهارا و در زبان نبطیه حواریان سفید کنندگان جامه را گویند و ایشان

عشر رجلا لما قال لهم عيسى من انصاري الى الله يعني من ينصرني

دوازده مرد بودند هرگاه گفت ایشان را عیسی ع که کیست مددکار من بسوی خدا یعنی کیست که مدد کند

مع الله على اهل الكفر والطغيان وادعوهم الى طاعة

با خدا بشر بر اهل کفر و گمراهی پس دعوت کرد ایشان را بسوی طاعت

الله تعالى وتوحيده فقال الحواريون نحن انصار الله

خدا تعالی و توحید او پس گفتند ما هم مددکارکنندگان راه خدا

فتركوا معيشتهم واتبعوا عيسى عليه السلام يسيحون معه

پس گذاشتند معیشت خود را و پیروی کردند عیسی ع را که سیر میکردند با او

أينما توجه من الأرض فيرون العجائب والمعجزات التي تجري في

هر جا که روی آورد از زمین پس میدیدند عجایب را و معجزات را که روان میشد در

يده عليه السلام فأي وقت جاعوا واحتاجوا إلى الطعام أخرج

دست عیسی ع پس هر وقت که گرسنه میشدند و حاجتمند میشدند بسوی طعام بر آورد

عيسى يده فأخرج من الأرض لكل واحد منهم رغيفين ولنفسه

عیسی ع دست خود را پس بر آورد از زمین مر هر یکی را دو نان و مر نفس خود را

كذلك وكان جبرئيل عليه السلام يمشي معه ويريه العجائب

همچنین و بود جبرائیل ع که میرفت با او و مینمود او را عجایبات

ويؤيده وينصره بالأشياء فما زال عيسى عليه الصلوة والسلام

و مدد میداد او را و یاری میداد او را بچیزها پس همیشه بود عیسی علیه السلام

يري بني إسرائيل العجائب ولم يزدهم ذلك إلا بعدا من تصديقه

مینمود بنی اسرائیل را عجایب ها و نیفزود ایشان را اینها مگر دوری از تصدیق او

واتباعه حتى خرج يوما معه خمسة آلاف بطريق من بني إسرائيل

و پیروی او تا آنکه بر آمد روزی با او پنجهزار مرد براه از بنی اسرائیل

وسألوه المائدة مع الحواريين فقال عيسى ابن مريم صلوات الله

و سوال کردند از و سفره را با حواریان پس گفت عیسی ع بن مریم

عليه عند ذلك اللهم ربنا أنزل علينا مائدة من السماء تكون

نزدیک این سوال ای بار خدا ای پروردگار ما بفرست بر ما سفره از آسمان که باشد

لنا عيدا لأولنا وآخرنا يقول تكون عيدا لمن كان في زماننا

ما را عیدی مر اول ما را و آخر ما را میگوید باشد عیدی مر کسی را که باشد در زمانه ما

عند نزول المائدة وتكون عيدا لمن بعدنا وتكون المائدة آية

هنگام نزول مائده و باشد عید مر کسی را که باشد پس از ما و باشد مائده معجزه

منك وارزقنا يعني المائدة وأنت خير الرازقين من غيرك فإنك

از تو و روزی ده ما را یعنی سفره و تو بهترین روزی دهندگانی از غیر خود پس بدرستی تو

خير من يرزق قال الله تعالى إني منزلها يعني المائدة عليكم

بهترین کسی هستی که روزی میدهد فرمود خدای تعالی هر آینه من فرستنده ام مائده را بر شما

فمن يكفر بعد منكم أي بعد نزولها منكم فإني أعذبه عذابا لا

پس هر کسیکه کفران کند بعد از آن از شما یعنی پس نزول مائده از شما پس بدرستی من عذاب کنم او را عذابی

أحدًا به أحدًا من العالمين فأنزلها الله عليهم يوم الأحد من

کنم کردام به هیچ یکی را از عالمیان پس فرستاد آن مایده را خدا ایشم بر ایشان روز یکشنبه از

السماء سمكًا طريًا وخبزًا رقاقًا وتمرًا وقيل كانت سفرة فيها

آسمان ماهی تر و نان تنک و خرما و گفته شد که بود سفره که در آن

سمكة مشوية وعند رأسها ملح وعند ذنبها خل وفيها خمسة

ماهی بریان و نزدیک سر او نمک بود و نزدیک دم او سرکه و در آن مایده پنج

أرغفة على كل رغيف زيتونة وخمس رمانات وتمرات قد

نان است بر هر نان میوه زیتون بود و پنج انار بود و خرماها چیده گفتی

نضد حولها من البقول ما خلا الكراث وقيل أن عيسى عليه السلام

چیده شده بود گرد او سبزیها بغیر از گندنا از جهت بدبوی او و گویند که عیسی عم

قال لأصحابه وهم جلوس في روضة هل مع أحد منكم شيء فجاء

گفت مر اصحاب خود را و حال آنکه ایشان نشسته بودند در باغی آیا هست با یکی از شما چیزی پس آورد

شمعون بسمكتين صغيرتين وخمسة أرغفة وجاء آخر بشيء

شمعون دو ماهی خورد و پنج نان و آورد دیگری چیزی

من السويق فعمد عيسى عم فقطعهما صغارًا وكسر الخبز فوضعه

از سویق پس قصد کرد عیسی عم پس برید آن ماهی خوردها و بشکست خبز را پس نهاد

فلقًا ووضع السويق وتوضأ ثم صلى ركعتين ودعا ربه فألقى

او را جدا و نهاد سویق را و طهارت کرد پس بگذارد دو رکعت را و دعا کرد پروردگار خود را

الله سبحانه وتعالى على أصحابه شبه السبات ففتح القوم أعينهم

خدا تعالی سبحانه بر اصحاب او خواب سبک پس گشاد قوم چشمهای

وإذا الطعام حتى بلغ الركب فقال عيسى للقوم كلوا وسموا الله و

و زیاده شد طعام تا که رسید فوج سوار از او پس گفت مر قوم خود را بخورید و نام خدا بگوید و

لا ترفعوا وأمرهم أن يجلسوا حلقًا حلقًا فجلسوا وأكلوا وسموا الله

نه بردارید و فرمود ایشان را که بنشینند حلقه حلقه پس نشستند و خوردند و نام خدا گفتند

تعالى حتى شبعوا وهم خمسة آلاف رجل وقيل إنهم ألف رجل

تا که سیر شدند و ایشان پنج هزار کس بودند و گفته شد که ایشان هزار کس

وثمانية رجل وامرأة من بين فقير وجائع وبين من له فاقة

و هشتصد مرد و زن بودند از میان فقیر و گرسنه و در میان آنکس که مر او را احتیاج

إلى رغيف واحد فصدروا كلهم شباعًا يحمدون ربهم وإذا ما

بسوی نان یک پس برآمدند همه ایشان سیر که حمد میگفتند پروردگار خود را و تا گاه

عليها الهيئة ورفعت السفرة الى السماء وهم ينظرون قال
بر آن سفره بود بر صورت خود بود و برداشته شد آن سفره سوی آسمان و ایشان میدیدند گفت
فاستغنى كل فقير اكل منها يومئذ ولم يزل غنيا حتى مات و
پس غنی شد هر فقیرے که خورد از آن آن روز و همیشه بودند غنی تا آنکه مردند و
برئ كل زمن وشفي كل مريض وقال مقاتل فنادى عيسى عم
بری شد هر بیمار مانده و شفا یافت هر بیمار و گفت مقاتل پس ندا کرد عیسی عم
للقوم اكلتم فقالوا نعم قال فلا ترفعوا فقالوا لا نرفع ورفعوا
قوم را خوردید شما پس گفتند آرے گفت پس بر مدارید گفتند بر نداریم و برداشتند
فبلغ كل ما رفعوا من الفضل في اربعة وعشرين مكتلا فامنوا
پس رسید هر چیزے که برداشتند از زیادتے در بیست و چهار زنبیل پس ایمان آوردند
عند ذلك بعيسى عليه السلام وصدقوا به ثم رجعوا الى قومهم
نزد آن معجزه بعیسی عم و تصدیق کردند بان پس باز گشتند سوی قوم خود
اليهود يعني بني اسرائيل ومعهم فضل المائدة فلم يزالوا بهم
که یهود بودند یعنی بنی اسرائیل و با ایشان زیادتے خوان بود پس همیشه بودند
قومهم حتى ردوهم عن الاسلام وكفروا بالله تعالى وجحدوا
با ایشان قوم ایشان تا آنکه گردانیدند ایشانرا از اسلام و کافر شدند بخدای تعالی و انکار کردند
بنزول المائدة فمسخهم الله عز وجل وهم نيام خنازير وهم
بفرود آمدن مائده پس مسخ کرد خدای تعالی صورت ایشان و ایشان خفته بودند بصورت خوکان
ذكور وليس فيهم صبي ولا امرأة وقيل في ذلك اشارة مائدة
مذکر بودند و نبود در ایشان کودک و نه زن و گویند درین اشارتست مائده که
وضع عليها طعام محدود صدر عنها الجم الغفير والجمع
نهاده شده بود بر آن طعام شمرده شده بر آمد سیر از وی قوم بزرگے و جمع
الكثير وهي بحالها فكيف بمائدة الرضا وبساط الرحمة
بسیار و حال آنکه بحال بود پس چگونه باشد مائده رضا و بساط رحمت
الذي لا حد لها ولا نهاية وفي الخبر ان لله عز وجل مائة رحمة
که نیست حد او را و نه نهایت پس در خبر است که خدا تعالی را عز وجل صد رحمت است
انزل منها الى خلقه فيها يتراحمون وبها يتعاطفون واخر تسعة
که فرستاد آنرا سوی خلق خود پس بان رحم کرده میشوند و بان عاطفت کرده میشوند و دیگر نود
وتسعين عنده يرحم بها عباده يوم القيمة وفي خبر آخر
و نه نزد پروردگار است که رحم میکند بان بندهاے خود را روز قیامت و در خبر دیگر است

إن يوم القيمة يبسط الجليل جل جلاله بساط المجد يدخل ذنوب
کہ روز قیامت می گسترد جلیل جلاله بساط بزرگی کہ در آید گناہان
الأولين والآخرين في حواشيه ويبقى البساط فارغا حتى يتطاول
اولین و آخرین در حواشی آن و باقی ماند بساط خالی تا اگر دست دراز کند
إليه إبليس رجاء أن تصيبه ومع ذلك لا ينبغي لكل عاقل
بسوی آن ابلیس از جہت امید اگر آن نصیبہ اوست و با این سزاوار نیست ہر عاقل
لبيب أن يتكل على ذلك ويغتر به ولا يغلبه الرجاء فيهلك
دانا را کہ تکیہ کند برین و فریفتہ شود باین و غلبہ نکند او را رجا پس ہلاک شود
بل يبذل مجهوده ويستفرغ وسعه في أداء الأوامر والانتهاء
بلکہ خرچ کند کوشش خود و فارغ کند وسعت خود را در ادا کردن اوامر و باز ماندن
النواهي وتسليم الأمور إلى الله عز وجل ويكثر من الاستغفار
از نواہی و سپردن کارہا بسوی خدا تعالی و بسیار کند از استغفار
والتوبة ويكون دائما على حذر لا خوف مؤيس من رحمة الله
و توبہ و باشد ہمیشہ بر راہ خوف نہ چندان خوف کہ نا امید کند از رحمت خدا
ولا رجاء يوقع في ارتكاب المحارم وإهمال الأوامر بل ينبغي بين
و نہ چندان امید کہ اندازد در کردن حرامہا و فرو گذاشتن امرہا بلکہ طلب کند میان
ذلك سبيلا كما قيل لو وزن خوف المؤمن ورجاؤه لاعتدلا فلكل
این ہر دو راہی چنانچہ گویند اگر وزن کردہ شود خوف مومن و رجای او ہر آئینہ برابر باشد
خوفه ورجاؤه كجناحي الطائر والطائر لا يطير بجناح واحد أما العيد الرابع
خوف او و رجای او ہمچو بازوی جانور و جانور نپرد بیک بازو و اما عید چہارم
فهو عيد أمة محمد صلى الله عليه وسلم وقد ذكرنا ما يتعلق به في أول المجلس **فصل** كثيرة
پس آن عید امت محمد است و تحقیق یاد کردیم اینجا متعلق او بود در اول مجلس شریک
المؤمن والكافر في العيد يكون له عيد فالمؤمن عيده لرضاء الرحمن
مومن و کافر در عید بس ہر یکی مر او را عید است پس مومن عید آن رضای خدا
والكافر عيده لرضاء الشيطان المؤمن يذهب إلى عيده وعلى
و کافر عید او رضای شیطان است مومن میرود بسوی عید گاہ خود و بر
رأسه تاج الهداية وعلى عينيه علامة فكرة العبرة وعلى
سر اوست تاج ہدایت و بر ہر دو چشم او علامت فکرت عبرت است و بر
أذنيه استماع الحق وعلى لسانه الشهادة بالتوحيد
ہر دو گوش او علامت شنوائی حق و بر زبان او گواہی دادن بتوحید حق است

وَفِي قَلْبِهِ الْمَعْرِفَةُ وَالْيَقِيْنُ وَعَلَى عُنُقِهِ رِدَاءُ الْاِسْلَامِ وَفِي
و در دل او معرفت و یقین ست و بر گردن او چادر اسلام ست و در
وَسَطِهِ مِنْطَقَةُ الْعُبُوْدِيَّةِ وَمَعْدَنُهُ الْمَحَارِيْبُ وَالْجَوَامِعُ وَ
کمر او کمر بند عبودیت و جای نشست او محرابها و جامع مسجدها و
الْمَسَاجِدُ وَمَعْبُوْدُهُ رَبُّ الْعِبَادِ وَالْبَرِيَّةِ ثُمَّ التَّضَرُّعُ مِنْهُ وَ
مسجدها و معبود او پروردگار بندگان و خلق ست پس تضرع ست از آن بنده و
السُّؤَالُ وَيُقَابِلُهُ الرَّبُّ بِالْاِجَابَةِ وَالنَّوَالِ ثُمَّ يُحِلُّهُ دَارَ الْكَرَامَةِ وَ
سوال و پیش می آید او را پروردگار بقبول دعا و بخشش پس فرود آرد در سرای بزرگی و
الْجِنَانِ وَالْكَافِرُ يَذْهَبُ اِلَى عِيْدِهِ وَعَلَى رَأْسِهِ تَاجُ الْخُسْرَانِ وَالضَّلَالِ
بهشت و کافر میرود بسوی عید خود و بر سر او تاج خسران ست و گمراهی
وَعَلَى اُذُنَيْهِ خَتْمُ الْغَفْلَةِ وَالْحِجَابِ وَعَلَى عَيْنَيْهِ عَلَامَةُ السَّهْوِ وَ
و بر هر دو گوش او مهر غفلت و حجاب ست و بر هر دو چشم او نشان فراموشی و
الشَّهَوَاتِ وَعَلَى لِسَانِهِ خَتْمُ الشَّقَاوَةِ وَالْاِبْعَادِ وَعَلَى قَلْبِهِ ظُلْمَةُ
آرزوها ست و بر زبان او مهر شقاوت و دوری ست و بر دل وی ظلمت
النُّكْرَةِ وَالْجُحُوْدِ وَعَلَى وَسَطِهِ زُنَّارُ الْفُرْقَةِ وَالشَّقَاوَةِ وَالشِّقَاقِ
جهل و انکار ست و بر کمر او زنار کفر و شقاوت و بدبختی ست
وَمَوْضِعُهُ الْبِيْعَةُ وَالْكَنَائِسُ اَوْ بَيْتُ النَّارِ وَمَعْبُوْدُهُ الْوَثَنُ وَ
و جای نشست او عبادتخانه نصاری و عبادتگاه جهود یا آتشکده است و معبود او بت سنگی و
الْاَصْنَامُ وَمَصِيْرُهُ اٰخِرًا اِلَى الْجَهَنَّمِ وَالنِّيْرَانِ فَصْلٌ لَيْسَ الْعِيْدُ
بتها ست و بازگشت او در آخر بسوی دوزخ و آتش ها باشد نیست عید
بِلُبْسِ النَّاعِمَاتِ وَاَكْلِ الطَّيِّبَاتِ وَمُعَانَقَةِ الْمُسْتَحْسَنَاتِ وَالتَّمَتُّعِ
بپوشیدن جامهای نرم و طعامهای پاکیزه و در بر گرفتن خوبرویان و فایده گرفتن
بِاللَّذَّاتِ وَالشَّهَوَاتِ لٰكِنَّ الْعِيْدَ بِظُهُوْرِ عَلَامَةِ الْقَبُوْلِ لِلطَّاعَاتِ
لذتها و آرزوها لیکن عید بظاهر شدن نشانی قبول ست مر بندگی را
وَتَكْفِيْرِ الذُّنُوْبِ وَالْخَطِيْئَاتِ وَتَبْدِيْلِ السَّيِّئَاتِ بِالْحَسَنَاتِ
و کفارت گناهها و خطاها و بدل کردن بدی را به نیکیها
وَالْبِشَارَةِ بِارْتِفَاعِ الدَّرَجَاتِ وَالْخِلَعِ وَالطُّرَفِ وَالْهِبَاتِ وَ
و بشارت دادن به بلندی درجها و خلعتها و اسپهای عرب و بخششها و
الْكَرَامَاتِ وَانْشِرَاحِ الصَّدْرِ بِنُوْرِ الْاِيْمَانِ وَسُكُوْنِ الْقَلْبِ بِقُوَّةِ
کرامتها و کشادن سینها بنور ایمان و آرام گرفتن دل بقوت

اليقين وما ظهر عليه من العلامات وانفجار بحور العلوم

يقين وچيزيكه ظاهر شد بر آن دل از نشانهاے وگشاده شدن درياهاے علوم

من القلب على الالسنة وانواع الحكم والفصاحة والبلاغة

از دل بر زبانها ونگارنگ حكمتها و فصاحت و بلاغت

كما قيل ان رجلا دخل على علي كرم الله وجهه ورضي الله عنه

چنانچه گفته شد كه مردے درآمد بر علي كرم الله وجهه و رضه

في يوم عيد وهو ياكل الخبز الخشكار فقال له اليوم يوم

در روز عيد وحال آنكه او ميخورد نان خشك پس گفت مرا ورا امروز روز

العيد وانت تاكل الخبز الخشكار فقال اليوم عيد لمن قبل

عيد است وتو ميخورے نان خشك پس گفت امروز عيد است مر كسے را كه

صومه وشكر سعيه وغفر ذنبه اليوم لنا عيد وغدا لنا عيد

روزه او ومشكور امد سعے او وآمرزيده شد گناه او امروز مرا عيد است وفردا مرا عيد است

وكل يوم لا نعصي الله فيه فهو لنا عيد فينبغي لكل عاقل ان

وهر روز كه گناه نكنيم خدا تعالى را در آن روز پس آن عيد است پس سزاوار است مر هر دانا را كه

يترك النظر الى الظاهر ولا يتقيد به بل يكون نظره في يوم العيد

بگذارد نظر كردن را بسوے ظاهر ومقيد نشود بدان بلكه باشد نظر او در روز عيد

نظر التفكر والاعتبار فيشبه العيد بيوم القيمة فليذكر نفخ

نظر تفكر و عبرت پس مشابه كند روز عيد را بروز قيامت پس ياد كند دميدن

الصور يوم القيمة عند سماع صوت بوق السلطان ليلة

صور روز قيامت را نزد شنيدن آواز ناے بادشاه در شب

العيد واذا بات الناس ليلة العيد وقد غدوا منتظرين لعيدهم

متاهبين له فيذكروا التردد بين النفختين واذا راى الناس

استعداد كننده مراورا پس ياد كنند ... ميان دو نفخه وهمچنين بيند مردم را

صبيحة يوم العيد وقد خرجوا من قصورهم وبيوتهم مختلفي

در صبح روز عيد كه برآمدند از كوشكهاے خود وخانهاے خود مختلف

الاحوال متفاوتين في اللباس والالوان كل ذي زي وحلية واحد

الاحوال متفاوت اللباس والالوان هركس جامه و زيور پوشيده ست يكے

منهم مسرور واهل المعصية مغموم المتقي راكب والمجرم

از ايشان خوش ست واهل معصيت غمناك پرهيزگار سوار ست ومجرم

۱۸

۵۸۵

۱۲ ۱۲

عبد الحكيم